UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228336
UNIVERSAL
LIBRARY

بعون … گلشن … نوشتہ

درین زمان فیض اقتران کتب معتمدہ تواریخ ہندوستان بخشان خصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین مسمیٰ بہ



تصنیف شریف و ترجمہ لطیف … فصیح زبان صحیح بیان … مستند … منشی غلام حسین خان …

جناب منشی نول کشور … کامل گشتہ

فهرست

جلد دوم سیر المتاخرین

١

جلد سوم سیر المتاخرین

تمام شد

۴۰۱

بعون خدای کریم این سال فرخ زمان و وقار خلایق گلشن نوشته

درین زمان فیض اقتران امیر مجالس موسوم بکتب معتمد تواریخ هندوستان بخصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین مسمی

سیر المتاخرین

تصنیف شریف و تصنیف لطیف سید مدام خان فصیح زبان صحیح بیان ثنا سنج بیطیر عطارد تحریر مستند جہان منشی غلام حسین خان طباطبا

جناب منشی نولکشور به مطبع خود آمد بطبع در آمد ... کامل گشته

١٢٠٩



بسم اللہ الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس وستایش سرمدے اساس نثار بارگاہ عظمت وجلال دادار بیہمالے است کہ گوناگون عوالم بلسان حال وزبان مقال براداء شہادت تبفرید او در ابقا و ابداع مترنم است وبوقلمونی روزگار بتبدل اوضاع واطوار واختلاف لیل ونہار بر براءت ساحت کبریائیش از تطرق حوادث تغییر وتبدیل مخبر ومتکلم ❋ ودرود داز لے الید وابدے الانتہا سزای ہدیہ عتبات عالیات سید الانبیا وآل واصحاب آن جناب است کہ علت غائی ایجاد ووسیلۂ انتظام سلسلۂ معاش ومعاد اند علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام الی یوم التناد ❋
اما بعد بر نگرندگان صحائف روزگار ودفاتر لیل ونہار ظاہر وآشکار است کہ کتب تواریخ وسیر بحسب تفاوت طبقات امم فوائد بسیار وعوائد بیشمار دارد گویا مطالعہ ہر صفحہ از کتب مذکور ملاحظہ روزنامچہ آثار قدرت کاملہ کردگار ومشاہدۂ بدائع صنائع آفریدگار جلت عظمتہ است ونیز اطلاع تام بر احوال واخلاق طوائف انام ومحامد سنن وآداب برگزیدگان ومدارج اتباع وپیروی مقلدان آن زمرۂ عالیشان وانتباہ بر شقاوت اشقیاے سابق ودناءت ورذالت طاغیان لاحق کہ واسطہ تیقظ وآگاہی ورجوع از غفلت وگمراہی است سعادتمندان دانادل وہوشیاران کامل را بسہولت وآسانی میسر مے تواند شد لہذا اینجا طرقاصر اقل الخلیقہ بل لاشئی فی الحقیقہ غلام حسین بن ہدایت علی خان بن السید علیم اللہ بن السید فیض اللہ الطباطبائی الحسنی عفا اللہ عنہم بالنبی والوصی در غرہ ماہ صفر ختمہ اللہ بالخیر والظفر روز سہ شنبہ سنہ ۱۱۹۴ ہجرے نبوے علی ہاجرہا الصلوۃ والسلام من اللہ العزیز العلام مرتسم گشت کہ چون احوال عظماے ہند را بعد از رحلت محمد اورنگ زیب عالمگیر ظاہرا احدے متعرض نوشتن نگردیدہ ہر قدر معلوم واز معتمدان مقبول القول مسموع افتادہ باشد مجملاً بزبان قلم دادہ آید تا اگر دانشورے محرر بعد ازین زمان متصدی نقل وبیان احوال پیشینیان گردد سر رشتہ اخبار اعصار وازمان از ہم نگسلد بنابرین متشبثا بعون اللہ وتائیدہ شروع در تسطیر نمودہ بر خود التزام کرد کہ آنچہ از ثقات معتبر شنیدہ بعبارت صاف از تکلف دور در سلک تحریر کشد اگر غلطے ظاہر شود عذر ظاہر است

العهدة علی الراوی سے دہرگاہ کہ بعونہ تعالی انجام یابد بہ سیر المتاخرین من ثمانیة عشر الی خمس و التسعین من المائة الثانیة عشر من الهجرة المقدسة مسمی خواہد بود ✤

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس اولادش بر سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت به محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ✤

عالمگیر پادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی از ان امور میسر نیامده عطف عنان بشاهجهان آباد که مرکز دولت سلاطین بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است میسر نگشت حسب فرمان قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در بلده احمدنگر سنه ۱۱۱۸ هجری بنوسے عوارض آلام جسمانی بر مزاجش هجوم آورده از زندگی مایوس گردیده دران وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت بروز دوشنبه هفدهم ذی القعدة الحرام چار ساعت روز بر آمده صوبه بیجاپور مرحمت فرموده حکم نمود که از دولت سرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردد و نوبت نواخته راهی شود و کوچهای طولانی نموده در راه توقف ننماید سببش آنکه مباد از دست اعظم شاه عجالةً باو آسیبی برسد و روز پنجشنبه بستم ماه مذکور چار ساعت از روز بر آمده محمد اعظم شاه پسر وسطی را که در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبه مالوا نهضت کند اما تا نے در قطع منازل نموده هر روز پنج کروه مسافت طی نماید و دو روز در منزل مقام کرده روز سوم باز راهی شود پنهانا غرض ازین امر آن بود که اگر سانحه ناگزیر رو نماید بسبب نزدیکی شاهزاده مذکور که شجاع با فرهنگ و جویاے نام و ننگ است در ارادت آشوبی بر نخیزد و علت کوچ اندنش آنکه مبادا در ضعف بیماری کارے که خود با پدرش کرده بود پسرش با او کند القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورده فرسخے چند رفته بود که عالمگیر پادشاه روز جمعه ۲۸ ماه و سال مذکور یکپاس و سه گهری روز که تقریباً پنج ساعت نجومی باشد بر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ✤

ذکر آمدن اعظم شاه به اردوی پادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت

اعظم شاه بمجرد اطلاع که در ساعتی چند دست داد بسرعت معاودت نموده روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده داخل دولت خانه پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز بر آمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را مشایعت نموده چند قدم بر دوش خود بر داشت و روانه اورنگ آباد کرد و صبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجه حکم به نواختن نوبت فرموده و روز سه شنبه دهم ماه که عید الاضحی بود در بلده احمدنگر بر تخت سلطنت موروثی جلوس نمود و باستمالت رعایا و برایا پرداخت و خزائن و اسباب موجوده ازو در قابض و متصرف گردیده امرا و اعیان مملکت و عظما و ارکان سلطنت را بار عام داد و هر یکی را در خور مرتبه او بنواخت آصف الدوله اسدخان بهادر بدستور بوزارت مقرر و لپسرش ذوالفقارخان نصرت جنگ بهادر سپه سالار بجاه و اقتدار یکه داشت مسلم ماند علی هذا القیاس هر کس به امریکه مامور و مناسب او بود مشغول یافت چون خبر بیماری عالمگیر در ممالک محروسه منتشر گشته بود هر که هر جا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازی گردیده مبین بود سلطنت سلطان معظم که بلقب بهادر شاهی در ایام سلطنت خود داشت دران اوان حسب الامر پدر در صوبه کابل

مع دو پسر کهتر خود یکے محمد خجسته اختر جهان شاه و دویمی رفیع القدر بر سر حد ایران اقامت داشت پسر کلانش محمد معزالدین جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال سے ورزید و پسر دویمش عظیم الشان که ارشد اولاد و منظور نظر التفات جد خود عالمگیر پادشاه بود صوبه داری ملک بنگاله داشت و محمد کام بخش مذکور حسب الامر پدر خود عالمگیر پادشاه در بیجاپور رتق و فتق مهمات بود گویا بزعم خود عالمگیر پادشاه هندوستان را بسلطان معظم بهادرشاه و ممالک دکن به محمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش داده خواهش داشت که این هر سه در سه جاے مسطور بطور خود کامیاب و کامرواے خلق خدا باشند اما حرص دنیا کرا بحال خود گذاشته که اینها را بگذاشت محمد کام بخش بعد استماع رحلت پدر در مستقر جای که باو متعلق بود دلفگار کار خود افتاد و پا از حد خویش بیرون نگذاشته مشغول خود داری گشت ظاهرا محمد اعظم شاه بنوید عطاے صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور کام بخش و مادرش را خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش در آن حدود سکه خود زند و خطبه بنام خود خواند *

ذکر نهضت سلطان معظم بهادرشاه از صوبهٔ کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثناے راه و سوانح دیگر که درین ضمن روے داد

سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله باستماع شدت بیمارے عالمگیر پادشاه بسامانیکه میسر بود حرکت نموده روانه سمت اکبرآباد که بر سر راه دکن واقع است گردید و در اثناے راه خبر رحلت پدر شنیده روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۱۱۹ هجرے بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که اگر بروفق ارادهٔ پدر رضا بسلطنت دکهن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هند بمن واگذارید بمقتضاے الصلح خیر مقرون بخیر و صلاح بسیار و منتج فوائد بے شمار خواهد بود اعظم شاه که برادر را هیچ باب باخود برابر نمیدانست در جواب کلمه مشهوره که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند گفته سخنش را نشنید آخر دید آنچه دید و بهادرشاه طی منازل نموده بلاهور رسید محمد معزالدین که از ملتان حسب الطلب پدر خود رهگرای شده بود با سامان میسور بلشکر ملحق گردیده شرف بساط بوس پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت برکشاده باتفاق روانه اکبرآباد شد و از طرف بنگاله عظیم الشان که باسامان مناسب حرکت کرده بود نیز تا باکبرآباد رسیده خزانه صوبهٔ بنگاله که چند لک زیاده بر یک کرور مرسله دیوان صوبه مذکور بود در اثناے راه بقبضه خود درآورده براے پدر امانت نگاهداشت و مختار خان صوبه دار اکبرآباد را که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولت خواه اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزائن و اسباب سلطنت که در اکبرآباد به افراط مهیا و موجود بود بدست آورده در افزایش فوج و تالیف قلوب حکام و عمال پادشاهے و عموم رعایا و برایا و سپاهی کوشیده روز بروز بر کثرت جاه و حشمے افزود و از قلعه دار اکبرآباد درخواست قلعه مذکوره نموده قلعه دار باین عذر که بالفعل سه برادر در وراثت سلطنت باهم داعیهٔ جدال و قتال دارند بنده نوکر فرمان بردار است بدون یکسو شدن معامله و تسلط یکی بر مسند سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد و متمسک شده در سامان قلعه دارے کوشید عظیم الشان صرفه در محاصره قلعه ندانسته بکاریکه بایدش اشتغال داشت تا آنکه پدرش در رسید و اتفاق عسکرین دست بهم داد عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقبوضه را پیشکش نمود چون در سرکار بهادرشاه قلت زر بسیار و لشکریان خراب و پریشان حال بودند وصول این زر مقدمه حصول مامولات دیگر شمرده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و زر باهر دوم بقدر مناسب تقسیم یافته پریشانی اندک بجمعیت گرائید *

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکهن بمقابله بهادر شاه و محاربه هر دو برادر در میدان جاجو

محمد اعظم شاه نیز چند روز در ارادهٔ پادشاهی صبر نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید پادشاهی
که فراوان بود بمدافعه بهادر شاه که حریف معظمش میشمرد نهضت نمود و خبر وصولش تا باکبرآباد شنیده در قطع مسافت عجلتی
که مناسب نبود بعمل آورده بایلغار میآمد ازین سبب اکثر لشکریان و کم کم اسباب حروب مثل توپخانه وغیره عقب میماند
روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بقلعه گوالیار رسید و بنگاه را در گوالیار گذاشته خود بیشتر روانه گردید و هیجدهم
ماه مذکور که روز یکشنبه بود در میدان جاجو متصل باکبرآباد دتلاقی فریقین روی داد مقدمة الجیش لشکر اعظم شاهی به پیش
خیمه سلطان معظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک فوجی که با پیش خیمه بود شکست رفت عظیم الشان که هراول
پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده جسارت درخور طاقت خود ندید و منتظر وصول موکب بهادر شاهی استاد بهادر شاه
که در شکار بود و آن روز احتمال جنگ نداشت بمجرد شنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین
و دیگر همراهیان رسید درین اثنا چون اراده ربانی و قضای آسمانی مقتضی سلطنت بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه
بود هوای تند که یاد از صرصر قوم عاد میداد مقابل روی فوج اعظم شاهی و پشت سر جنود بهادر شاهی وزیدن شروع باشتداد
نمود و اعظم شاه لشکر مرتب نموده شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود را هراول و شاهزاده والاجاه را در میمنه قرار داده عالی تبار
را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله مقابل بهادر شاه میآمد و آصف الدوله اسد خان بهادر جملة الملک
را که وزیر اعظم او و پدرش بود در گوالیار در بنه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که
از عهد عالمگیر پادشاه سپه سالار و به کمال اقتدار بود از راه دولتخواهی بعرض رسانید که چون آفتاب بسیار بلند شده و هوای
مقابل تند میوزد و اکثر توپها و عمله توپخانه وغیره مع عامه سپاه متعاقب مانده جنگ سلطانی درین وقت مقرون حزم و
هوشیاری نیست همین قدر که پیش خیمه مخالف را آتش داده همراهیانش را هزیمت داده اند مقدمه فتح و نصرت شمرده دل
اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر بجمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید بمعنانی اقبال و ظفر پا در رکاب سعادت
گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور موفور داشت التفاتی بالتماس او نکرده جواب درشتی
داد و سپه سالار دانا دل هوشیار تاب جوابش نیاورده معروض داشت که هرگاه سخن دولتخواه بسمع قبول اصغا نشود فدوی
مرخص است اعظم شاه جواب تلخ و تند داده روی خود چون بخت خویش ازو برگردانید و ذوالفقار خان عطف عنان نموده به پدر
خود وزیر الممالک بهادر که در بنگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه همان قسم برستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بسر دشمن
رسانید و از مقابله بمعانقه انجامیده پردلان طرفین داد مردی و مردانگی میدادند اما از شدت هوای مقابل و کثرت گرد و غبار
عرصه کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصه قریب حریف و رفیق ممتاز نمیشد از حاضران عرصه مذکور مسموع شده که سنگریزهای
دشت بر چشم و روی مردم بنوعی میخورد که تحمل آن بر اکثر کسان و جستن تیر از کمان زیاده از چند قدم دشوار و گران بود و با این
حال همراهیان اعظم شاه و دشمنان خود را زبون و تباه کرده بودند و کوششهای نمودند بمرتبه که الی یومنا هذا جنگ مسطور در هندوستان
بعظمت بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است درین وقت منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکنی که رئیس قوم خود در شجاعت
معروف بین الجمهور مشهور بودند و دران روز باین کلام متکلم گشته که میدان رزم مجلس شادی و بزم کتخدائی ماست لباس

زرتار رسے دربر کرده پنجهزار کس از همراهیان آنها باتباع سردار دستار زرتار بادله بر سر پیچیده مستعد خون فشانی خود و جان ستانی
اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده التماس نمودند که غلامان را حکم سواری اسپ شود تا با همراهیان خود راه و رسم میدان داری
و اسپ تاختن و جانستانی اعدا و سرباختن در راه ولی نعمت بدوست و دشمن نمائیم و کار پادشاهی چنانکه مکنون خاطر داریم
از دست فدویان برآید چون اعظم شاه بسعایت مخالفان از چنین فدویان جان فشان بدگمان بود قبول ننموده بر فیل و فیلبانی
که از سرکار خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور لاعلاج و مجبور بسواری فیل مع همراهیان خود پیش رفته بر لشکر
عظیم الشان که هراول بود تاختند از ان طرف حسین علیخان وغیره اولاد و احفاد سید میان که مخاطب بعبد الله خان بود با جمعیت
خود روبروی ایشان آمدند و جنگی صعب روی نمود و همراهیان خان عالم اکثری مقتول و مجروح شدند حسین علیخان با برادران
و همراهیان زخمهای گران برداشته در میدان افتاد و خان عالم با معدودی خود را بعظیم الشان رسانیده نیزه که در هند معروف
به بلم است چنان زد که سنان نیزه از تخته عقب هودج فیل عظیم الشان برآمد و عظیم الشان پهلوتهی کرده محفوظ ماند و خان عالم
مع فیلبان همراهیانش بسعی رفقای عظیم الشان بعالم جاودانی شتافت همدرین عرصه شاهزاده بیدار بخت که هراول اعظم شاه
بود کشته شد و متعاقب او برادرش شاهزاده والاجاه هم شربت ناگوار مرگ چشید اعظم شاه چون خبر کشته شدن پسران خصوص
بیدار بخت که زیاده ترش دوست میداشت شنید نفس سرد کشیده گفت الحال فتح و زندگی در کار نیست میگویند که بر عماری
سواری خاص اعظم شاه که میک ڈنبرش میگویند تیرهای بسیار بنوعی که گویا از آسمان باریده نشسته بودند و کمتر کسی از رفقای
دیرینه اش سالم ماند با این حال اعظم شاه بادل قوی و خاطر مطمئن فیل خود بطرف دشمنان میراند و تیر میزد و شاهزاده عالیجاه
را که اصغر اولادش بود در فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایه سپر خود خوابانیده بود آخر روز که یک ساعت و نیم از روز باقی ماند
بیدار بخت و والاجاه و تربیت خان و امان الله خان و مطلب خان و خان عالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه
دلیپ وغیره امرا و سرداران کشته شده جنگ اختتام پذیرفت و اعظم شاه خود هم زخمهای گلوله تفنگ خورده بیهوش افتاد
و دران وقت نامردی رستم دل خان نام از همراهیان بهادر شاه بر فیل برآمده و سر اعظم شاه را بریده عالی تبار را زنده پیش بهادر شاه
برد شنیده شد که بهادر شاه سر برادر دیده گریست و تاسف بسیار کرد و بر شاهزاده عالی تبار ترحم نموده مورد التفات و مهربانی
ساخت و مادام الحیات مثل پسران خود بعزت و احترام مطلق العنان میداشت تا آنکه پسران در قالب مصلحت ممانعت نمودند
جواب داد که اگر اندیشه دشمنی برای سلطنت است شما با دشمن ترید و او سلامتی مرا از شما زیاده تر خواهد خواست ⁂

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و منازعت با کام بخش و کشته شدن او

زمانه چون بکام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سوای نوکران اعظم شاه باتفاق
جملة الملک اسد خان و نصرت جنگ سپه سالار روز دیگر از استماع خبر بملازمت بهادر شاه شتافتند آصف الدوله و پسرش
ذو الفقار خان هر دو دستهای خود بدستمالی بسته ادراک کورنش نمودند بهادر شاه مهربانی فرموده پیش طلبید و از جای خود جنبیده
دستهای بسته آصف الدوله را بدست خود کشاد و بپسر خود محمد معز الدین را فرمود که بند دستهای ذو الفقار خان بهادر را بکشود
و بار غم از دل پدر و پسر بالطاف ملوکانه برد و خلعت ملبوس خاص طلبیده بر ایشان پوشانید و سر افتخارشان بکیوان
رسانید و آصف الدوله اسد خان را بشرف معانقه مشرف نموده اجازت نشستن در حضور داد و منصب هشت هزاری هفت هزار
سوار و دو کرور دام انعام عطا نموده مقرر شد که پالکی سوار نشین تا دروازه غسلخانه جائیکه پالکی شاهزادگان می آمده باشد

و در حضور بنوبت بنواز و منصب جلیل القدر وکالت مطلق عنایت شده منعم خان خطاب جملة الملک و وزارت اعظم یافت
و صوبه داری اکبرآباد ضمیمهٔ وزارت باو عطا شد و مامور شد که در کچهری دست راست آصف الدوله نشسته بر کاغذها بآئین کهن
آصف الدوله مهر خود ثبت نموده باشد و چون جی سنگه زمیندار آنبیر همراه اعظم شاه و بیجی سنگه برادرش همراه ایشان مصدر
ترددات گردیده بود مرکوز خاطر شد که آنبیر را ازو انتزاع نموده به بیجی سنگه عنایت فرماید و اجیت سنگه پسر جسونت سنگه
راتهور زمیندار جودهپور سر رشته نیز پا از اطاعت بیرون نهاده بود بنابرین شروع سال سلطنت خود از مستقر الملک اکبرآباد بجانب
آنبیر و جودهپور نهضت نمود و قلاع راجهای مذکور مستخلص فرموده حواله بنده های بادشاهی نمود و اجیت سنگه و جی سنگه
را همراه رکاب گرفته آصف الدوله را بدار الخلافت شاهجهان آباد فرستاد که در انجا بوده از نظم و نسق آن ضلعه خبردار باشد و همگی مردم
مستمال گردیده قوائم سلطنت بهادرشاهی تقویت یافت محمد کام بخش که خبر کشته شدن اعظم شاه شنیده شکسته دل و مضمحل
خاطر گشته آشتی و انقیاد بهادرشاه از حوصله خود بیرون دید و مهیای جنگ و مستعد تهیج جدال گردید بهادرشاه که بادشاه
سلیم النفس کم آزار بود باستماع این اخبار هر چند بمواعظ و نصائح دلالت بر مصالحه نمود سودی نه بخشید و جوابهای خشونت آمیز
شنید آخر الامر چار و ناچار به تحریک پسران و دولتخواهان اراده مدافعه او قرار داده روز یکشنبه هفتدهم شعبان ۱۱۱۹ هجری
نصف ساعت در نصف النهار باقی مانده از راه فتح پور اجمیر قاصد بیجاپور گشت و روز سه شنبه سوم ذی القعده ۱۱۲۰ هجری
در مضافات صوبه حیدرآباد که کام بخش در انجا متصرف گشته بود تلاقی فریقین و مقابله فیئتین رو بداد بعد کشش و کوشش
بسیار نیم ساعت از نصف النهار باقی مانده لشکر بهادرشاهی غلبه نمود و رفقای اخلاص کیش محمد کام بخش جانفشانی نموده بقیة السیف
راه فرار اختیار افتاد محمد کام بخش جسارتهای ملوکانه بکار برده زخمهای گران برداشته بیهوش افتاد مردم بهادرشاه درین حال
هجوم آوردند و بحالیکه رمقی از حیات باقی و اثری از هوش و حواس نداشت مع پسران بر فیل سواری خود اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده
حضور بهادرشاه رسید بهادرشاه محمد معز الدین مهین پور خود را باستقبال فرستاد که کام بخش را باعزاز و اکرام بیارد چون
آوردند در خیمهٔ دولتخانه خود بجای مناسبی فرود آورد و خود بملاقات برادر رفته رقت نمود و گفت نمی خواستم که شما را چنین به بینم
او هم در جواب همین کلمه گفت و جان بجان آفرین سپرد و بهادرشاه اولاد او را هم مثل عالی تبار پسر اعظم شاه بی قید و بند معزز و محترم
نگهداشت و سعایت اولاد خود درباره آنها اصغا نمی نمود

ذکر ارتقای اسدخان بمرتبه وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادرشاهی

بروایتی چون سلطنت ممالک محروسه هندوستان و دکهن بهادرشاه را بانفراد میسر و مسلم گردید بعد تسلط و اقتدار آنچه مکنون خاطر
داشت اظهار آن مناسب دیده با اسدخان که وزارت اعظم داشت و پسرش ذوالفقار خان بهادر سپه سالار بحسن بیان ظاهر کرد
که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص دولتخواه این درگاه است در عهد شاهزادگی ما با او معهود بود که هرگاه بر تخت سلطنت جلوس
فرمائیم وزارت باو مفوض باشد چون پاس خاطر شما هم ضرور و در گذشتن از عهود نیز از طریقهٔ بادشاهی و حق شناسی دور است
درین باب صلاحیکه بصدق و امانت مقرون باشد معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار مرضی بادشاه
دریافته التماس نمودند که بادشاهان را ایفای وعده و عهد البته ضرور است اما آبروی خانه زادان هم که نمک خوار دیرینه
این خاندانیم بر باد نرود و بهادرشاه آصف الدوله را باعطای خلعت وکالت مطلق که نیابت بادشاه و مافوق از مرتبهٔ وزارت است

اختصاص بخشیده منعم خان را که در شاهزادگی وکیل دربار و گاهی دیوان سرکارش بود بخطاب خانخانانی و عطای قلمدان وزارت
سرفرازی داد و حکم کرد که آصف الدوله بر مسند وکالت زیر شامیانه وزارت نشیند و محمد منعم خان خانان رفته بآداب نوکری
کاغذها را بدستخط آصف الدوله مزین گرداند حسب فرمان والاشان بعمل آمده هر دو کس را فراخور مرتبه خویش از تقاعد مدارج علیا که نهایت
اعتلای مرتبه نوکریست مسرور و مرزوق گردید و ذوالفقار خان را بمنصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه داری جمیع صوبه جات
دکهن از امثال و اقران ممتاز فرمود الحق لیاقت اینکار را داشت دیگری را مجال نبود که دران ایام بند و بست صوبجات دکهن
سرانجام تواند داد لعبد از تنسیق معاملات و دیگر مجمعی از امور مالی و ملکی عطف عنان بممالک هندوستان نمود ذوالفقار خان بهادر
داود خان را که افغانی از قوم پنی و از مشاهیر امرای دکهن بود و در شجاعت و شهامت سهیم و شریک خود دانست به نیابت صوبجات
دکهن اختصاص داده رتق و فتق مهمات آنجا ساخت و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشته خود همراه
پادشاه همت بانتظام امور سلطنت گماشت و صوبجات بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد و اله آباد که از پیشتر هم بعظیم الشان تعلق داشت
الحال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از اولاد سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه اله آباد لعبد الله خان
پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد بحسین علیخان برادر عبد الله خان داد و بنگاله و اوڈیسه را بجعفر خان سپرده خود باقتدار
وافر در حضور پدر حاضر ماند بهادر شاه چون با پادشاه علی الاطلاق و خالق انفس و آفاق عهد کرده بود که اگر او سبحانه زمام مهام عباد
بدست او سپارد رد سوال هیچ سائلی نه نماید لهذا هر که هر چه میخواست مبذول بود و منعم خان مامور و مختار که امتیاز حسن و قبح
هر کاری فهمیده آنچه برای انتظام سلطنت الیق داند بعمل آرد از بخت از عهدا و خطابهای عماره و مناصب عظیمه بحد ابتذال
رسیده امتیازی نماند و اقاصی و ادانی هند و مسلم بمناصب شش هزاری و هفت هزاری و خطاب جنگی و ملکی و رائی و راجگی
سر بر آورده مدارج مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و باطل گشت چنانچه یکی از پیشکاران بعض خدمات عظیمه درخواست
خطاب رائی بوساطت داروغه آن خدمت نمود و عظیم الشان که از طرف پدر صاحب دستخط بود توقیع نمود که خانی در هر خانه
ورائی در هر بازار بپاس خاطر شما این گیدی هم رائی باشد و او بهمین خطاب اشتهار یافته انگشت نمای عالم گشت و هر یک
از دور و نزدیک باشاره دیگری را نموده میگفت که گیدی رای همین است او از دست و زبان مردم بجان آمده مبلغی پیشکش
میداد که ازین فضیحت رستگاری یابد اما سودی نبود تا بود بهمین خطاب شهرت داشت و درین نهضت بطرف
دکهن که کوچ بکوچ در موسم برسات طی مسافت می شد بغازی الدینخان که از عهد اورنگزیب صوبه دار برار بود صوبه گجرات
عنایت نموده قبل از ملازمت بدانصوب فرستادند و راجه جی سنگه کچهواهه و اجیت سنگه راتهور پسر مهاراجه جسونت از
آب نربدا بی رخصت از رکاب جدا گردیده باوطان خود رسیدند و بندهای پادشاهی را بعد مجادله و مقاتله از قلاع خود بر آورده
قابض و متصرف شدند بهادر شاه چند روز در حیدر آباد توقف نموده معاودت بهندوستان فرمود و در ماه شوال از آب
نربدا عبور نموده باراده تنبیه راجپوتیه متوجه اجمیر شد و اجیت سنگه و جی سنگه که در غیبت پادشاه سر بشورش برداشته احمد سعید خان
و حسین خان و غیرت خان هر سه برادر را که سادات بارهه بودند در مقابله و مقاتله بسعادت شهادت رسانیده بودند از هیبت
پادشاه را نهایت کینه با راجهای مذکور و آنها را اندیشه وافر از حضور بود در اثنای همین سفر که پادشاه عازم و جازم تنبیه
راجپوتیه بود خبر فساد گورو گوبند بعرض رسید از نیمرسم اینجماعت درگجرات و مرنیر افتاده صلح گونه درمیان و هر سوای ملازمت
هر دو راجه و رخصت آنها باقامت اوطان بعمل آمد و پادشاه متوجه اطفای نائره گورو گردید و گوروی مذکور مصدر فساد گردید

بازبیر خان فوجدار سهرند مضافات داده تعاقب آمد و وزیر خان کشته گردید بعد ورود پادشاه در دامن کوهستان ملک راجه برفی خیمه سرادقات پادشاهی گردید و خانخانان و رفیع القدر حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گورو را محاصره نمودند قریب بشام آنجماعه راه فرار بسمت راجه برفی پیدا نموده گریختند و چند کس از انها بقتل رسیدند خانخانان فی الجمله مورد عتاب گردید که چرا اول راه فرار او را نه بست و رستم دل خان را درانجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید درین اثنا خانخانان بدرود جهان فانی نمود و هدایت خان پسر عنایت الله خان خلعت نیابت وزارت یافت و غازی الدین خان فیروز جنگ نیز در احمد آباد گجرات درگذشت و بیست و ششم ربیع الاول کنار دریای راوی مخیم سرادقات پادشاهی گردید و رستم دل خان نابر شوم طمعی از قلعه گورو بے حکم حضور برخاسته آمده معزول المنصب و مال و جاگیرش ضبط شد و او مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان به تنبیه گورو مامور گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و با صحبت اهل فضل و کمال راغب و شائق و در تبحر فنون علوم خصوص فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فائق بود و با ارباب علم صحبت مید اشت و علم مناظره مے افراشت و چون به تحقیق خود مذهب شیعه امامیه را حق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دار السلطنة لاهور بود علمای آنجا را که اکثرے ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده بر حقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حجت بر آنها تمام نمود و بعد از اقرار و اعتراف آنها برین کلمه خواست که کلمه علی ولی الله و وصی رسول الله در خطبه اجرا نماید چون اینکار نفاذ بسیار در اوامر و نواهی میخواهد و سلاطین هند خصوص متاخرین تیموریه را کمتر میسر بود و دو پسر او یکی عظیم الشان و دیگرے خجسته اختر جهان شاه که مقتدر و دلاور بودند در سنن و اشعریت نهایت عصبیت داشتند و بلوای عام آنها یار که اکثر ناصبی شعار ند مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیبی را در مسجد جامع همراه عظیم الشان فرستاد چون شاهزاده خود خواهان اینکار نبود در رضاجوئی پدر بظاهر مے نمود بتحریک و اشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل از انیکه تلفظ باین کلمه نماید بے تعصب طعمه شمشیر مردم گردید اعاظم مذهب حنفی دعوتها و ختمها برای دفعه بهادر شاه و استمداد از هر بر و فاجر و مسلم و کافر مے نمودند و بهادر شاه بدستور اصرار بر اینکار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه میکوشید و مدتهای دراز در مباحثه با علما بازبود اما فائده بران مترتب نمیشد بلے اگر ترویج مذاهب منحصر بر اقامت بینه و برهان مے بود سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم که افصح عرب و عجم و اعلم اهل عالم بود خدا را مامور بجهاد نمی فرمود *

ذکر رحلت بهادر شاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابله سر چهار پسرش باهمدگر و ظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر سه برادر و بعض سوانح ایام دولت او

چون پنج سال کامل از سلطنت بهادر شاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد و معسکر پادشاهی با کل امرای عالیشان و شهزادگان سپهر مکان بود شروع سال ۱۱۲۴ هجرے در اواسط ماه محرم اختلالے در حواس و مزاج بهادر شاه بهم رسیده حکم بکشتن کلاب اردو و شهر لاهور در داد این حرکت از خیال پادشاه صاحب شعور بدور بود احتمال دارد که به اثر سحر ساحران و دعوت خوانان حالتے روی داده مقتضی چنین حرکت گردیده باشد علی ای حال هنگامه سگ کشی نوعے بالا گرفت که سگها از شهر و اردو مفقود گشته تمام روز هیچ جا سگے بنظر نمے آمد و هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد و زمانه ظلمت سگها پیدا گشته آواز میکردند و بجاے صاحبان و منعمان خود و جاهائیکه به آن مانوس بودند مے رفتند و قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده دریای راوی را شناکرده عبور مے نمودند و در صحراها مے آسودند این احوال و احوال جنگ عظیم الشان از روے مکتوب امین الدوله تنبهلی

سیر توزک اول که بوالد خود نوشته و به تقریبی در منشات منشی ملازم او دیده ام صورت تحریر یافت و ملایان پنجاب چون با خطیب دار و گیر
نمودند بنصب سلطانی گرفتار گردیده بعضی در قلعه گوالیار و برخی به بندر اعجیس گرفتار آمده در قید افتادند ناگاه سهل عارضه لاحق مزاج
بهادر شاه گردیده در سن هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم الحرام دو ساعت از روز مانده بیک ناگاه بجوار رحمت پروردگار شتافت محمد عظیم الشان
در اندم که جان کندن بهادر شاه روی داد در حضور بود مضطرب الاحوال برآمده به لشکر خود رفت و امین الدوله را فرمان داد که ساعتی چند
در بیتاب پرده و پایان کار دیده خواهی آمد چون پادشاه برحمت الهی رفت آمده معروض داشت که آنچه مقدر بود شد عظیم الشان گریست
و او بر رومال خاص اشکش پاک کرده بعرض رسانید که وقت تاخیر نیست جلوس فرمایند حکم بنواختن نقارهٔ شادیانه جلوس نمود و مخلصان
حاضر موافق رسم و ضابطه نذور تهنیت گذرانیدند و همین وقت امین الدوله و نعمت الله خان بهادر و دیگران عرض نمودند که مخالفت
ذوالفقار خان ظاهر است فرصت را غنیمت شمرده او را که مع حمید الدین خان و محفوظ خان مشغول تجهیز و تکفین پادشاه و جریده در میان جالی
کلال باره است بدست باید آورد عظیم الشان گفت که ناموس پادشاهی بغارت خواهد رفت ذوالفقار خان چیست که تواند کرد ما را نظر
بر فضل الهی است مشیران خاموش مانده زیر لب گفتند خدا خیر کند اول اسم الله غلط شد اما نعمت الله خان با وجود منع ممتنع نشده بقدر جمعیت
از حضور با فوج گران شتافت ذوالفقار خان بخیمه خود رفته بود بی نیل مقصود برگشته آمد عظیم الشان که بنیابت پدر در دستخط وغیره
امور مرجوعه می نمود و بر کارخانجات شاهی تسلط و اقتدار از ایام حیاتش داشت قابض و متصرف جمیع اسباب گشته بر تخت سلطنت
جلوس نمود آشفتگی و سراسیمگی اندکی در لشکر روی داده تا آل اندیشان کم جرات کسیکه عیال همراه داشت و کسیکه نداشت فکر بار بردار
نموده شبا شب خود در الشهر رسانیدند و بعضی گرد کلال باره رفته سکونت ورزیدند حکیم الملک حکیم صادق خان و مهابت خان شاهنواز خان
و حمید الدین خان و اکثر بندهای پادشاهی بعظیم الشان ملحق شدند و رستم دل خان و بعضی دیگر با جهان شاه پیوستند ذوالفقار
بهادر سپهسالار که عظیم الشان با او نقار و غبار داشت رجوع نکرده پیش معز الدین شتافت و استفسار نمود که مرکوز خاطر چیست گفت
که اسباب و زر همراه نیامده آنچه بسیر و مقدور است در صوبه ملتان تعلق بمن دارد گذاشته ام و جریده برای ملاقات پدر آمده
میخواهم که بدر روم و از آنجا سرانجام مرام نموده آنچه از دست برآید بعمل آرم ذوالفقار خان مانع آمده زر و اسباب را از سرکار خود
متعهد گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهان شاه و خجسته اختر را حالیا بمشوره رفیق و شریک خود نموده بعد استیلا بر عظیم الشان
آنچه مناسب باشد بعمل آرند معز الدین جهاندار شاه این امر را غنیمت غیر مترقب شمرده کمر همت بقوت خان سپهسالار بر بست
و همبرای تالیف برادران به ذوالفقار خان التماس نمود خان مذکور بلشکر خود آمده اسباب و زر که بایست معز الدین رسانیده و
برفیع القدر و خجسته اختر را هم بخانهای شان رفته بوعده تقسیم دولت و سلطنت علی السویه راضی و متفق ساخت و عظیم الشان مع عمله سلطنت
و امرای موافق در لشکر خود دم استقلال زده منتظر نشست که هر که بر سر من بیاید با او مقاتله کنم و در دور لشکر خندق کنده توپخانه را چار سو
چید و توقف چندی روز را صلاح دید بگمان آنکه دیگران خزانه ندارند سپاه خود بخود در عرصه قلیل متفرق خواهد شد چون بخت یار نبود نتیجه
بر عکس آن بظهور رسید ذوالفقار خان بعد کارسازی که در حوصله طاقت بشری نگنجد بشاهزادگان پیغام داد که یکجا باشید خان
سپهسالار مع همرهان شاهزاده مذکور را از جای خود جنبیده بلشکر جهاندار شاه معز الدین پیوست و جمعیت لایقی که باید حاصل آمد
و این لشکر در ماه صفر ۱۱۲۴ هجری بهیئت مجموعی بر سر عظیم الشان رفت و بجنگ سلطانی در پیوست چون تقدیر عظیم الشان
را النصیر و ظهیر نبود در اندک زمانی جنگ اختتام پذیرفت و از لاش عظیم الشان اثری پیدا نگشت تفصیل این اجمال آنکه اول
جنگ سهلی روی داده تا هفت روز از طرفین جنگ توپ بود نعمت الله خان و عزیز خان و دیا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه کهتری و

راجه راج سنگه بهادر و شاه نواز خان یک زبان گشته عرض کردند که هنوز جمعیت اعدا چندان نیست بیک حمله برسیده ایم جواب شد که
اندک باشید آنها را غیر از خاموشی چاره نبود و عظیم الشان بزعم آنکه چورامن جات و بنجاره ها متکفل رسانیدن غله شده اند و مخالفان مفلس
و مفلوک اند از گرسنگی هلاک خواهند شد درنگ در جنگ اصلح می شمرد و بداد و دهش سپاه هم بخل و امساک ورزیده زر اندوخته را میخواست
با خود ببرد آخر آخرت ببرد هرگاه مردم بیورش میگفتند جواب همان بود که اندک باشید روز هشتم ذوالفقار خان با سه شاهزاده
بفاصله قریبی توپهای کلان که از قلعه لاهور آورده بود بر مکان بلندی نصب کرده بریزش گلوله عرصه بر لشکر تنگ ساخت
چون راه لاهور برای همین روز کشاده داشته بود مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت بردن غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه
دیا بهادر ناگر و راجه محکم سنگه بهادر با فوج خود در بروی عظیم الشان آمده بدل سوختگی تمام فریاد کردند که مارا الحال طاقت
خفتن نمانده میرویم و بر مخالفان میزنیم حضرت اگر خبر گرفتن مناسب دانند بعمل آرند و الا خیر توقع نداریم باز همان اندک باشید
جواب ناصواب بود هر دو بهادر بسرپت و بلندیکه بر زبان شان آمد بی ملاحظه گفته بر مخالفان زدند و اعدا را شکست داده و
بر آن بلندی رفته توپها را گرفتند شاه بی نصیب را توفیق اعانت رفیق نشد و نه کسی را بکمک آنها فرستاد بلکه بعضی میخواستند
که بمدد آنها پیش روند قراولان را فرستاده ممانعت از حرکت نمود ذوالفقار خان و رستم دل خان و جانی خان دیدند که کسی مدد آنها
نمیکند بر آنها تاختند و زد و خورد سخت در میان آمد چون عظیم الشانیان کم و اینها بسیار بودند غالب آمدند هر دو راجه مذکور بر جمهاکاری انکار رفتند و همراهیان
شان بسیاری مجروح و مقتول گشته بقیة السیف راه لاهور گرفتند سلیمان خان برادر داؤد خان پنی بعد مغلوبی هر دو راجه با فوجی قریب هزار سوار در آنجا
رسیده بگوله بندوق نقد جان درباخت همراهان جسم بیجانش را بشهر بردند و پیش و پس فیل عظیم الشان از جمله شصت و هفتاد هزار سوار
ده دوازده هزار سوار باقی ماند بشام چون آن رسنکر برگشته بفرودگاه رسیدند و عظیم الشان داخل خیمه گشت از آنها هم اکثری راه شهر گرفته زیاده از دو هزار کس
نماند صبح که عظیم الشان اراده سواری نمود فیل خاصه را فیلبانان هر چند خواستند تن بسواری نداد بر فیل دیگر سوار شد نعمت الله خان
با ده سوار و امین الدوله با بیست سوار و راجه راج سنگه با هزار سوار بهیئت مجموعی دو هزار سوار حاضر بودند که برزمگاه رسید
قضارا باد تندی برخاست و ریگ دریای راوی پریدن گرفت و غبار مانع نظر و چشم کشودن گشته غیر آواز توپ صدائی بگوش
نمیرسید و غیر از چشم بستن چاره نبود فوجی از مردم مغول رسیده تیرباران کردند و زخم پوست مال بعضی رسید چون عظیم الشان
را شناختند بیشتر برای غارت خزانه رفتند بعد گذشتن آنها گلوله بیک ده سواری عظیم الشان رسیده تکیه را آتش در گرفت و دود
مانع دید نهاشد آن بالش را عظیم الشان بر زمین زد امین الدوله پرسید خیر است عظیم الشان گفت بخیر گذشت امین الدوله
را درانوقت رقت زور آورد گریه و فغان شروع نمود عظیم الشان درچنین وقت بکمال استقلال دلدهی نموده فرمود اینقدر
بیقراری و بیصبری چرا امین الدوله گفت که کشتی مراد ما در تباهی بنظر می آید اگر سر بر سنگ و بر سر سنگ نزنیم دیگر چه کنیم
پیشتر هر چه عرض کردیم قبول نه افتاد هر قدر بندگان بجلدی و یورش التماس می نمودند در جواب آن از زبان عالی اندک باشید
برمی آمد حضرت چه کنند تقدیر بر خواهش ایزدی چنین بود مآل اصلاح آنست که خود بدولت بر اسب سوار شوند و در ملک بنگاله که مرشد زاده ها
هستند و در دکهن داؤد خان پنی از فدویان سرکار است هر جا بخاطر بگذرد رسیده پر و بال درست کرده متوجه تدارک باید شد
فرمود که از دارا شکوه و شجاع اعدی هزیمت چه شد اگر سلطنت مقدر است بمصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة منع یافتن بعید نیست
باز امین الدوله عرض نمود که بیست و دو سوار همراه فدوی مانده اند دیگر همه بار رفتند عظیم الشان گفت ده سوار همراه من دهید تا معز الدین
تیار زنم و شما با دوازده سوار بر با خجسته اختر روان شوید امین الدوله متحیر شد خواجه عاصم خان مذکور درانوقت با امین الدوله گفت

به بنگاله میروم بیائید تا همراه رویم امین الدوله گفت تا عظیم الشان زنده است جدا نخواهم شد و خاندوران راه سلطان گنج گرفته در رفت
همانساعت گلوله توپ کلانی به خرطوم فیل عظیم الشان رسید فیل روی از میدان بگردانید و بسرعت برق و باد بطرف آب راوی روان
گردید فیلبانان برزمین افتاد و جلال خان لودی که در خواصی بود ریسمان فیل گرفته برزمین آمد و راه خود گرفت چند کس در عقب
فیل می دویدند اما بفیل نمیرسیدند از آن جمله امین الدوله هم بود ناگاه دیدند که فیل از ساحل بلند خود را در آب افگند و بگردابی در افتاد و
چنان فرو رفت که باز بر نیامد چون باندک فاصله در آنجا رسیدند دید که گل و لای ته نشین دریا ببالا می آید و صدای هو هوی
از حرکت عنیف آب بر میخیزد معلوم شد که عظیم الشان مع فیل غریق گرداب فنا گردید بمشاهده این حال راه رستگاری خود جست
لیکن امین الدوله گرفتار آمده تا رسیدن فرخ سیر و شکست یافتن معز الدین و ذوالفقار خان مقید بود و بعد ورود شقه فرخ سیر محمد باز خان
قلعه دار شاه جهان آباد رهائی یافت و بمدارج علیا ترقی نمود و بعد ازین فتح خداداد نوزدهم ماه مذکور جهان شاه که اندک مایه استعداد
و جرائتی هم داشت جویای ایفای وعده تقسیم ملک و دولت گشته علم منازعت برافراشت و اتفاق بافتراق گرائیده مکالمه بمجادله
و مقاتله انجامید سببش همانا آنکه یکصد و هشتاد ارابه خزانه که از انجمله هشتاد ارابه اشرفی و صد ارابه روپیه یا برعکس بود بدست جهانشاه
افتاد خواست که سه حصه علی السویه نماید ذوالفقار خان در تقسیم حجتها بر آورده بحیله هاسی چند از پنج حصه سه حصه بطرف معز الدین می خواست
و دو حصه هر دو برادر دیگر را امید داد آخر مصالحه برهم خورده باهم گرم آماده محاربه گشتند چندی از امرا مثل مرحمت خان و امیر خان و
رستم دل خان وغیرهم رفیق جهانشاه گردیده صفوف قتال آراسته شد تمام روز جنگ قائم ماند چون سلطان سیارگان به تسخیر
ممالک مغرب دیار رفت و ظلمت شب دیجور عالم را فرو گرفت طرفین پاس احتیاط را مرعی داشته باشتعال مشاعل و مهتابی
اشتغال نموده جهان شاه مع امرا و رفقای خود و معز الدین مع ذوالفقار خان و دیگر همراهیان بدستور با سامان موفور پاسداری
کرده حراست می نمودند تا آنکه سه روز بدین منوال گذشت روز چهارم آفتاب عمر و دولت جهان شاه بذیرائی زوال گردیده آخر روز
فرمود که مرا ملاحظه مورچال منظور است افواج داخل سنگر گشته همه سوار مستعد و تیار باشند و هرکاره را فرمود که هرگاه معز الدین و افواج
او برگشته داخل سنگر شوند و زینها از پشت اسپان خود فرود آرند همانوقت مرا خبر باید رسانید هرکاره حسب الامر بجا آورده چون لشکریان
معز الدین در خیام خود فرود آمدند و بفکر دانه و کاه و آب و طعام خود افتادند جهان شاه بهیأت مجموعی بر لشکر معز الدین حمله مردانه نموده
بر قلب معز الدین ریخت و از صدمات حملات او رفقای معز الدین را پای ثبات بر جا نمانده تزلزلی تمام در ازدحام آنها رو داد
و اکثری پراگنده شدند حتی لال کنور که سابق و اصل ملازم سواری او می بود همراه امرای پادشاهی سراسیمه و آشفته حال گردیده
در دست رستم دل خان افتاده و شده مروارید که در بند آزار سش بود خان مذکور در ربود درین انقلاب معز الدین خود را در عماری
دیگر غیر میک ڈنبر که مخصوص ملوک اینجاست کشیده بچاندنی سفید محفوف گردانید و فیلبان را گفت که بهانه سواری زنانه یا امیری
مقتول اگر مسئول گردد مرا ازین مهلکه بیرون برده تا نبه ذوالفقار خان باید رسانید او حسب الامر بجا آورده معز الدین را تا به جان
سپه سالار رسانید و شادیانه فتح از لشکر جهان شاه بلند آوازه گشت ذوالفقار خان بمشاهده این حال مضطرب گردید چون شام
شده بود ترقند از آن خاصه خود را طلبیداشته مشت مشت اشرفی در دست آنها ریخت و گفت همین قدر از شما توقع دارم که
بهانه گذرانیدن نذر مبارکباد تا بجهان شاه رسیده هرگاه متصل شوید یک شلک بر فیل او بکنید بعد ازین آنچه مقدر باشد بظهور
خواهد رسید آنها حسب الامر سه چهار صد کس مع سردار به هیأت مجموعی بحضور جهان شاه که با دو سه صد کس استاده و دیگر افواج
او مشغول غارت لشکر معز الدین بود رسیدند و بر وقت اشعار ذوالفقار خان بر نیمش گولی هاسی بندوق کار جهان شاه

باتمام رسانیدند و فتح و نصرت نصیب معز الدین گردید معز الدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده بدولتخانه خود نزول نمود و با لال کنور که معشوقه اش بود صحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزید و لشکر هم جابجا آرمید چون صبح دمید رفیع القدر خواجه سرای محلی خود را برای تهنیت پیش معز الدین فرستاد و که تمام شب بیدار و سرشار باده خوشگوار بود استراحت می نمود خواجه سرایان بادشاهی با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا در آمده گفتند ای احمق دیدی که بر سر عظیم الشان و جهان شاه چه رفت آقای تو در سلطنت چه توقع دارد او هم رنگ دربار دیده متنبه گردیده معاودت نمود و آنچه از خواجه سرایان معز الدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر از خواب غفلت جسته حکم بنواختن نقاره جنگ نمود و خود مسلح گشته و دست از جان شسته سوار شد همراهیان مخلص هم مستعد شده هر یکی سواره بدربار حاضر گردید ذو الفقار خان بر حقیقت حال آگاهی یافته امر به تیاری لشکر و سواری فرمود و خواجه سرای معتمد خود را فرستاده تاکید نمود که بهر صورتیکه هست بادشاه را برآورده سوار نماید معز الدین در عین خمار آشفته سر و دستار بر فیل سوار شده رو بمیدان نهاد و ذو الفقار خان مع امرا و افواج متوجه مقابل رفیع القدر گشت رفیع القدر با قلیل فوجی که همراه داشت در کمال دلاوری بر سر این همه جمع کثیر و جم غفیر آمده داد مردی و مردانگی داد و بعد از آنکه همراهیان هدف ناوک جانستان گشته بخاک هلاک افتادند و خود تنها ماند سپر و شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و چپقلشهای مردانه نموده شربت ناگوار مرگ بکمال گوارائی نوشید

ذکر استقلال یافتن معز الدین بر سلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک فرصت

محمد معز الدین جهاندار شاه ظفر یافته منشیر مطاعه باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود بفتح و فیروزی از لاهور کوچیده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه مذکور سه ساعت از روز مانده غفران پناه محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که از عهد اورنگ زیب تا آن وقت بود از قلعه شهر مذکور برآمده برای ملازمت و استقبال معز الدین تا بباولی پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم سر سواری ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه هیجدهم قبل از نصف النهار معز الدین جهاندار شاه داخل قلعه دار الخلافه مسطور گردید آصف الدوله بدستور وکیل مطلق مانده ذو الفقار خان را وزارت اعظم علاوه اقتدارهای دیگر گردید سلطان کریم الدین پسر بزرگتر عظیم الشان بسعی هدایت کیش خان از شهر لاهور دستگیر گشته بحضور رسیده و در همان مقام بفرمان بادشاه زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند بیچاره ها بدام قید افتادند تفصیل نام آنها ثبت افتاد ممالک تبار پسر اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محمد محی السنه و محمد فیروز بسند و سوم نامش منقح معلوم نشده معز الدین در تربیت و تقویت برادر رضاعی خود کوشیده خطاب کوکلتاش خانی که داشت بخانجهان بهادر تبدیل داد و بدیگر بندگان مناصب و خدمات مرحمت گشت و اکثر علما و فضلا زیر و زبر گردیده لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یافت و حکم شد که همراه سواری او چتر بر فیل بطور سواری بادشاهان میرفته باشد و کوکلتاش خان را معتمد علیه ساخته منصب امیر الامرائی باو عطا فرمود و روز بروز بر قدر جاه و قدرش می افزود این امر باعث ملال خاطر ذو الفقار خان میگردید معز الدین اعتماد دوام بر کوکلتاش خان نموده بر ازدیاد اقتدارش ساعی بود و هم محکوم عشق لال کنور گشته در خوشنودی خاطرش دقیقه فوت و فرو گذاشت نمی کرد تا آنکه خوشحال خان برادر حقیقی او را هفت هزاری و نعمت خان برادر دیگرش را که ابن عم لال کنور بود پنجهزاری کرده و اراده دادن صوبه داری اکبرآباد بخوشحال خان نمود ذو الفقار خان سندش را جاری نکرد و با استهزا درخواست حق التحریر نموده چند هزار طنبوره و دهل طلبید خوشحال خان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزا بپادشاه رسانید پادشاه سفارش

به ذوالفقار خان کرده گفت که درخواست دهل و طنبور ظاهر البته شوخ خواهد بود وزیر الممالک جواب داد که شوخ نسبت حقیقی دارد لعبت نشناس التماس کرد که نقد و نسبت صوبه داری و سرانجام دیگر مهام پادشاهی کارخانه زادان موروثی بود در رعایت خوانندگان و رقاصان بانعام و وجوه دیگر بعمل می آمد هرگاه قوالان و فرقه کلاونت بصوبه داری اشتغال نمایند خانه زادان باید پیشه آنها بگیرند تا راه معاشی برای آنها هم کشاده باشد طلب سازها برای همین بود که بر خانه زادان تقسیم یابد معز الدین خجالت کشیده خاموش ماند و علی هذا القیاس زنی سبزی فروش که زهره نام داشت و باصطلاح هند با لال کنور دوگانه بود نیز عروج یافته بر ماده فیل سوار شده بقلعه پادشاهی درون حرم سرا پیش لال کنور آمد و رفت می نمود در اثنای راه بر عجزه و زیر دستان همراهیان و ملازمانش که در رکاب او می رفتند دلیریها می نمودند اقتدار اجلاف موجب آزار و استخفاف نجبا گشته بر طبایع کرام و اعیان بسی دشوار و گران بود در وزیری چین قلیچ خان خلف غازی الدین خان فیروز جنگ تورانی که در اول سپه سالار اورنگ زیب عالمگیر و در کمال جاه و اقتدار و پسرش چین قلیچ خان مورد الطاف و منظور انظار پادشاه مذکور بود و غیر از ذوالفقار خان دیگری را هم چشم خود نمی انگاشت بعد رحلت محمد اورنگ زیب زمانه را با خود موافق ندیده انزوا گزیده و آمد و رفت بدربار نداشت مگر بدیدن درویشان و علمای خلوت گزین رغبت نموده گاه گاهی بملاقات ایشان می شتافت روزی برای دیدن یکی از فرقه مذکوره میرفت در اثنای راه با سواری زهره مسطوره غیر مستوره دوچار شد از کمال حزم و مآل اندیشی مردم سواری خود را که اقل قلیل بوده اند اشاره نمود که مقابل سواریش نرفته طرف دیگر بازار را اختیار نمایند چون او و همراهیانش کم ظرف و سفله منش بودند علی الرغم و عمداً مردم چین قلیچ خان را زیر اهتمام گرفته شوخیها نمودند تا مقدور اغماض فرمود چون ماده فیل سواری زهره برابر سواری چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست گفتند چین قلیچ خان پرده را بر داشته گفت که چین قلیچ خان پسر کور تولی از بیباکی او که از حد گذشت حوصله اش تنگی کرده اشاره نمود که آن بیگانه هرزه را مع همراهیان بسزا رسانند مردم خان مرقوم همراهیان زهره را کتک معقول کرده و زهره را نیز از فیل کشیده زیر لگد و مشت گرفتند بعد ازین زد و خورد فهمید که پادشاه خفیف العقل محکوم زن ناقص فطرتیست شاید فتنه سر کشد بنا علی هذا با آنکه از ابتدای رحلت عالمگیر آمد و رفت بخانه ذوالفقار خان بهادر نداشت ناچار سواری را گردانیده بخانه اش رفت ذوالفقار خان متحیر گشته سبب آمدن پرسید چین قلیچ خان ماجرا را مشروحاً ظاهر گردانید ذوالفقار خان بطوریکه باید و شاید استمالت نموده بر این جرأت تحسین کرد و خوشنود نموده مرخص فرمود و پادشاه را پیغام فرستاد که آبروی خانه زادان واحد است و فدوی با چین قلیچ خان بهادر متحد در آن جا زهره پیش لال کنور رسیده خاک بسر بر زمین می غلطید و لال کنور مزاج پادشاه را مستعد انتقام گردانیده قریب بود که درین خصوص امری صدور یابد و زود پیغام ذوالفقار خان مانع این فضیحت گردید و در همین عرصه خوشحال خان برادر لال کنور هم که بمقتضای تنگ ظرفی می جوشید در همسایه او زن نجیبی بود از غرفه های خانه خود بر او نگریسته عاشق گردیده می خواست بالقهر و غلبه رخنه در ناموسش کند شوهر او استغاثه نزد ذوالفقار خان برد خان عادل و شجاع بادل از جا در آمده بی اختیار فرمود که مردم رفته خوشحال خان را کشان کشان بیارند چون حاضر شد زیر چوب گرفته بمرتبه زد که بیهوش و بیحس ماند و چون خلق خدا از دست آن ناکس بی حیا بجان آمده بودند مقیدش نموده بسلیم گڈه فرستاد و اموال او منضبط شده بسرکار والا رسید بنا بر حالات مرقومة الصدر صحبت میان پادشاه و وزیر صائب تدبیر منغص گشته روز بروز ملالت می افزود و پادشاه نه بسبب اقتدار و پاس حقوق و احسان او چاره غیر از رضا جوئی نبود

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان باعانت حسن علی خان و ظفر

یافتن در میدان بر محمد معز الدین به تقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام خالصه شریفه است خدمت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرقوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه
و جعفر خان از عهد اورنگ زیب عالمگیر بدیوانے صوبه مسطوره اختصاص داشت و عظیم الشان دران ایام ناظم صوبه
بنگ و سالار فوج و مختار صلح و جنگ با سرکشان و متمردان بلاد شرقی بود و در سلطنت پدر خود و بهادر شاه مالک سر چهار
صوبه اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد و اله آباد گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه دارے اله اباد و عظیم آباد بعبد الله خان و
حسین علیخان داد و صوبه دارے بنگاله و اوڈیسه علاوه دیوانے آنجا به جعفر خان سپرد وقت رحلت عالمگیر که بکمک پدر
خود میرفت محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضے نسوان حرم و اسباب خانه مع معدود منصبداران و ملازمان خود در اکبرنگر معروف
براج محل در منازل بنا کرده شاه شجاع پسر شهاب الدین محمد شاه جهان گذاشته بود و بعد از فتح پدر و مدت سلطنت او
بنا بر بعضے جهات طلبداشتن فرخ سیر مناسب ندیده همینجا میگذاشت تا آنکه در لاهور ایام عمر و دولتش انقراض یافته بآخرت
شتافت و محمد معز الدین بعنوانیکه رقمزده قلم وقائع نگار گشت سلطنت یافته احکام مطاعه برای مقید فرستادن فرخ سیر
بجعفر خان نگاشت خان مرقوم بپاس حقوق عظیم الشان مخفی مصحوب معتمدی بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید و راهے که
برای خویشتن مناسب داند پوید یا اراده قید او نمود و فرخ سیر بر مکنون خاطرش اطلاع یافت علی کلا التقدیرین بودن
خود در راج محل مناسب ندیده چون میدانست که حسین علی خان ناظم صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت و سیادت است
و بجوانمردے و فتوت و شجاعت و مروت موصوف بامید امانت او با اهل و عیال از اکبرنگر شکسته خاطر و پریشان حال
نهضت نموده در عظیم آباد رسید و متصل بباغ جعفر خان که بر لب دریا طرف مشرقی شهر واقعست در سراپرده ها منزل گزید
و بحسین علیخان بهادر بعجز و الحاح پیغام نموده بیکسی و بے یاری خود ظاهر کرد چون رفاقت فرخ سیر و مقابل گشتن با پادشاه
هندوستان مع جمیع امرا خاصه مثل ذو الفقار خان زیاده از حیز تاب و توان حسین علیخان بود اول سرباز زده از امر مذکور
استنکاف کرد و گفت که حکم پادشاه درباره شما بطور دیگر رسیده من بنا بر پاس حقوق پدر شما نمیخواهم که نسبت بشما از دست
من آزارے برسد صلاح آنکه زود خود را بطرفے کشید تا عذرے برای خود بهم رسانیده از بطش و سطوت سلطانے ایمن توانم
بود و بروایت دیگر بطور آخر نیز تهیه اسباب جلوس فرخ سیر و جلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواهد شد
بروایت اول احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان کوسه درمیان آمده بحسن بیان حسین علیخان را بیک الاعانت و آمدن
نزد فرخ سیر راضی نموده آورد و فرخ سیر سلوکیکه هیچ آقا و پادشاه بکی از امرا و نوکران نکرده بعمل آورد و حکم به نشستن حسین علیخان
نموده بالحاح تمام بیکسی و بے یارے و حیرت و گرفتارے خود و مقتول شدن مثل سلطان کریم الدین که برادر او بود و اسیرے
و بهر صورت ناامیدی خود از زندگے ظاهر نمود و از پس پرده که اهل حرم را در انجا نشانیده بود ملکه زمانے دختر صغیر السن او
برآمده برزانوی حسین علیخان نشست و بر وفق تلقین و تعلیم بشیرین زبانے استمداد پدر خود نموده ستایش حسین علیخان آغاز کرده
گفت که شما از خاندان نبوت و ولایت و جمیع مناقب و مفاخر لائق اید و حقے هم از عظیم الشان بر گردن دارید اگر دستگیری
پدر من نموده آنچه شایان سیادت و شجاعت است بعمل آرید سزاوارید و اگر نکنید بر ما آنچه رفتنی است خواهد رفت لیکن شما را
بهبینید که خلق عالم چه خواهد گفت محرمان بیرون و پرده نشینان اندرون در گفتگو موافقت باو نموده استغاثه و استعانت

از جمله بدر بیرون نه فرخ سیر که اول خلعت خاصهٔ خود برقامت لیاقت حسین علیخان پوشانیده و نشانیده بود برخاسته بدست خود شمشیر
در کمر حسین علی خان بستن گرفت حسین علیخان سر جرات از جیب تفکر برآورده التماس نمود که آنچه ببندهٔ کمترین لعمل آمد کار بندگانست
نه لائق خداوندان و نعمت درتدارکش غیر از سر چیزی دیگر ندارد که در باز دکمر برفاقت عالی بستم و دست از سر و جان خود شستم الحال
شروع به نگهداشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود و جلوس بر تخت سلطنت فرموده دشمن را فرصت نباید داد تا آنچه مقدر گشته
بیسر آید **بیت** به بینیم تا کردگار جهان * درین آشکارا چه دارد نهان * چون نقش مراد فرخ سیر درست نشست حسین علیخان
بهرکه و مه فرمان داد که بملازمت فرخ سیر شتابد و از مال و جان و اسباب بتوان هرچه بالقوه هرکه باشد در اعانت فرخ سیر دریا زد
بمشاهدهٔ این احوال هر منجم و رمال و مشائخ صوبهٔ بهار بهجوم آورده بشارت سلطنت بفرخ سیر میداد و هم بهر کسی رجوع آورده
استمداد و استفسار پایان کار خود می نمود مردم دلجوئی او نموده سخنی بر وفق خواهش او گفتن برای خود مصلحت می شمردند چنانچه
فی الواقع بعد استیلای او بر سلطنت هر یکی بکام خود رسیده معزز و ارجمند گشت و حسین علیخان به تهیهٔ اسباب و سامان پرداخته
سید عبد الله خان برادر کلان خود که ناظم اله آباد بود خطی متضمن اراده و رفاقت خود با فرخ سیر نگاشت و مصحوب مستعجلی ایلاغ داشت
عبد الله خان بر ارادهٔ برادر متحیر گشته در جواب منع و نصیحتی نوشت که این چه اراده هست و بچه استعداد قاصد امداد شده اید ناموس
و اکثر اخوان و منتسبان در قبضهٔ جهاندار شاه و اتباع اوست همه برباد فنا خواهند رفت حسین علیخان در جواب نوشت که شما
بزرگید رفاقت معز الدین نمائید و من خود الحال ازین اراده انصراف نمیتوانم کرد سید عبد الله خان بر رسوخ برادر خود درین عزم
آگهی یافته مرقوم ساخت که الخیر فیما وقع الحال که کمر براینکار بسته اید هرچه میتوانید مهیا کرده زود برسید که افواج پادشاه و
اتباع او بسین نزدیک تر نزدیکجا شده کوشش کرده آید روایت دوم آنکه بهادر شاه صوبهٔ بنگاله به اعز الدوله خانجهان بهادر مقرر نموده
فرخ سیر را طلب حضور نمود لیکن چون او را نسبت با خوان او سلطان کریم الدین و همایون بخت نزد جد و پدر چندان اعتبار نبود
رفتن حضور براو شاق می نمود بنابرین بعد ورود بعظیم آباد پتنه بهانهٔ قریب رسیدن ایام وضع حمل زوجهٔ خود و ایام برشکال
طرح اقامت دران بلده انداخته بحضور عرضداشت درین ضمن بعض منجمین و درویشان باتفاق محمد رفیع نام حکیمی فرخ سیر را
بشارت جلوس بر تخت سلطنت درین سرزمین رسانیده زیاده تر شائق باقامت بلدهٔ مذکور و وسیلهٔ پیش آمد خود ساختند و
درهمان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان که از مغضوبان بهادر شاه بود آواره گردیده خود را باینصوبه رسانید و فرمان سند
قلعه داری رهتاس جعلی آراسته در قلعهٔ مذکوره بحیله و تزویر دخل یافته مستقل گشت و علی الفور ذخائر اجناس غله وغیره مایحتاج
در قلعه کشیده استعداد اقامت در قلعه مهیا ساخت و به پادشاه نوشت که از بیخبری عملهٔ سلطنت فدوی این مکان را متصرف
گشت و از نوشتهای سوانح و وقائع نگاران نیز ظاهر گردید بنابرین فرمان بهادر شاه و حکم عظیم الشان در بارهٔ تنبیه آن متغلب
بنام فرخ سیر رسید چون دست یافتن بران قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود استشاره درین خصوص می نمود
لاچین بیگ قلماق که نوکر فرخ سیر و بیباک مشهور و در انوقت از جملهٔ مغضوبان آقا و محروم از مجرا بود بوسیلهٔ بعض مقربان
مخفی از همه کس بفرخ سیر پیغام نمود که اگر شاهزاده رسیدن فرمان سند بنام آن محیل شقی و عفو جرائم او از حضور مشهور نموده
خلعت و نشان همراه بنده داده رخصت فرماید اغلب که بمدد طالع و اقبال شاهی وقت سپردن نشان کار آن بدسگال
بسازم و بدین عمل وسیلهٔ آن سرافرازی یابم و اگر در کار ولی نعمت جان خود در بازم فرزندان مرا وسیلهٔ کامیابی از افضال
و احسان پادشاهی خواهد بود باین مصلحت پسندیدهٔ ارکان دولت آمده حسب المشوره شهرت کاذبهٔ ورود فرمان شائع گشت

و خلعت و نشان فرخ سیر مصحوب قلماق مذکور برای رعایت خان ارسال یافت چون در پایۀ کوه قلعه رسید متغلب مذکور بخوف خیانت راضی بآمدن لاچین بیگ بجماعت نگشته دو کس را حکم داد که مع خلعت و فرمان بیایند قلماق مذکور با یک کس بالای قلعه رفته هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن سند و نشان کارد انگر کشیده بجراحات پی در پی از پایش در آورد و دوازده شصت همراهیانش خود مع رفیق زخمی گردید هزاریان وغیره ملازمان پادشاهی حمایت قلماق نموده رفقای متغلب را مجروح و مخذول ساختند و سر مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید درهمین ایام خبر رحلت بهادر شاه رسید و حسین علیخان بهادر دران آوان از شهر عظیم آباد بیرون رفته به بندوبست پرگنهای متصل مشغول بود فرخ سیر بدون آنکه خبر دیگر از انجام معامله اولاد بهادر شاه رسد و سلطنت بکی تقرر یابد خطبه بنام پدر خود عظیم الشان خواند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شهرت داده شادیانهٔ تهنیت بنواخت لعد اینکار از حرکت بی تامل خود اندیشها نموده از سطوت حسین علیخان نیز ترسید و خطوط معذرت آمیز و پیغامهای محبت آمیز مصحوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والده فرخ سیر انجا به حسین علیخان برده از طرف فرخ سیر قول و عهد مدار المهامی سلطنت برای او بکفالت و ضامنی خدا و رسول درمیان آورده با خود متفق ساخت درهمین زودی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و مقرر گشتن سلطنت بجهاندار شاه معز الدین رسید چون حسین علیخان قبل ازین با فرخ سیر همداستان گشته بود سکه و خطبه بنام او خواند و علم منازعت با معز الدین برافراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علیخان کوشید استقلال و اقتدار او می افزود +

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علی خان بهادر و بدست آمدن خزانهٔ بنگاله از تایید ایزد قادر ذوالجلال

حسین علیخان بهادر فرخ سیر را بتاریخ مختار بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مهاجن وغیره هر کس که مایه دار بود زر یکه از و سرانجام می شد قرض و مستعار گرفته تمسک بوعده تسلط بر دشمن نوشته داد و فی الجمله تهیهٔ اسباب نموده بساعت سعید مع پادشاه و ستنان خود عازم پیشتر گردید و غیرتخان خواهرزاده خود را بنیابت صوبه عظیم آباد مقرر ساخته مرخص فرمود و بسید عبد الله خان خود هم نوشت و حکم فرخ سیر نیز فرستاد که خزانه صوبهٔ بنگاله مرسله جعفر خان داماد او شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ بدار الخلافه شاهجهان آباد می برد باله آباد رسیده بضبط خود در آورد و بقدر ضرور بمصرف رسانیده باقی را امانت نگهدارد عبد الله خان بهادر حسب الحکم بعمل آورده بعضی را خود متصرف گشته بکار پادشاهی صرف نمود و بعضی را برای پادشاه و برادر خود نگهداشت و از توپهای صوبه و قلعه اله آباد بقدر یکه ضرور دانست و توانست قابل جنگ میدان آراسته همراه خود گرفت +

ذکر رسیدن سید عبد الغفار گردیزی به اله آباد بامر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر خداوند آسمان و زمین

هنوز حسین علیخان مع فرخ سیر باله آباد نرسیده بود که سید عبد الغفار خان گردیزی به نیابت راجی محمد خان که بتغیر عبد الله خان صوبه دار اله آباد از طرف معز الدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار وغیره سامان [illegible]

مامور گشته در رسید عبد اللہ خان انتظار برادر و فرخ سیر کشیده قلعه داری را مناسب دید و پیغامهای تالیف و ترغیب رفاقت بعبد الغفار مذکور فرستاد و العزیر برای افزایش جاه و اعتبار خود دلنوازی گفته او نموده در محاربه اهتمام تمام داشت عبد اللہ خان برادران خرد خود سراج الدین علیخان و نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان را مع ابو المحسن خان بخشی که اصل او از سادات نجف اشرف را و خود از ساکنان بیجاپور و از شجاعان نمکین بود مع نصف فوج که در حساب قریب سه و نیم هزار سوار و همین قدر پیاده می شد بمقابله او فرستاد سید عبد الغفار که سرشار باده نخوت بود سه برادران عبد اللہ خان را مع فوج بر سر راه دیده اما کارزار با اینها عار خود شمرده راه قلعه گرفت و گفته فرستاد که با اطفال بازی نمیکنم اینها ناچار خود بطرف او تاخته جنگ در انداختند چون جمعیت قلیل و اسباب نیز چندان نبود در اول مقابله و کشش و کوشش اکثر مردم همراهی اینها مغلوب گشته بعضی مقتول و بعضی فراری شدند برادران عبد اللہ خان با سادات دیگر که اولوس ایشان بود مع ابو المحسن خان و رفقای معتمد قدیم پاے جلادت در میدان فشرده و دست از جان شسته دران جمع کثیر مانند شیران دلیر ایستاده داد مردی و مردانگی دادند نصرت ایزدی یاد تند و زبده چشم مخالفان را بنوعی تیره ساخت که کسی حریف و ردیف را نشناخته هر یکے حواس خود در باخت بر دلان بارهه دران وقت حملات مردانه و کوششهای رستمانه دشمنان را مع برادر عبد الغفار از پا در آوردند و آوازه کشته شدن عبد الغفار خان دران معرکه انتشار یافت همراهیان اوش که در غارت بهیر و زد و خورد دلیر بودند بے اختیار رو بفرار نهاده از میدان کارزار با ننگ و عار بسیار بدر رفتند و شکست فاحش بر عبد الغفار افتاده چون بخت معز الدین بحال تباه برگشت و از برادران عبد اللہ خان سراج الدین[۲] علیخان جام سرشار مرد آزمای شهادت نوشیده با آباے بزرگوار خود پیوست و زعفوان جوانی دست از آب زندگانی شست سید عبد اللہ خان بعد اطلاع نذر و مبارکباد گرفته شادیانه فتح هم نواخت و در ماتم برادر خود اشک حسرت ریخته بعزای او نیز پرداخت مصرع زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است ٭ معز الدین باستماع این خبر مصلحت در استمالت عبد اللہ خان شمرده سند صوبه داری اله آباد بالاصالة بسید عبد اللہ خان فرستاده تحسین و آفرین با و نوشت و خلعت و عنایت فرستاده تالیف قلب سید عبد اللہ خان پرداخت متعاقب این سانحه فرخ سیر با لشکر تازه فراهم آمده مع حسین علیخان بهادر و صف شکن خان نائب صوبه دار اوڈیسه و احمد بیگ کوکه معز الدین مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ کوسه و خواجه عاصم خاندوران و غیره همراهیان رسید و عساکر فرخ سیر و هر دو برادر مجتمع گردید سادات تکیه بر الطاف نامتناهی الهی و استمداد از ارواح اجداد امجاد خود نموده عازم پیشتر گردیدند ٭

۲ در نسخه بجای سراج الدین نور الدین است ٭

آمدن سلطان اعز الدین با فوج بسیار و خائب و خاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار

چون خبر نهضت فرخ سیر از عظیم آباد انتشار یافته بمعز الدین رسید پسر خود اعز الدین را مع پنجاه هزار سوار بتادیب عبد اللہ خان و تسخیر اله آباد رخصت کرده خواجه احسن خان برنه کوکلتاش خان را که پنجهزاری بود بهفت هزاری و مخاطب بخاندوران نموده زمام اختیار فوج و شاهزاده و تدبیرات جنگ باو سپرده با توپخانه سنگین و دیگر اسباب حرب روانه ساخت و چین قلیچ خان را هم متعاقب آنها استمال ساخته بمدد شاهزاده فرستاد اعز الدین از اکبر آباد گذشته تا کهجوا رسیده بود که خبر یکجا شدن فرخ سیر و حسین علیخان مع فوج با عبد اللہ خان شنیده از راه بد دلی همانجا طرح اقامت افگنده بکندن خندق و بستن مورچال و آراستن سنگر فرمان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانه گران بمجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر که هنوز بفاصله بعید بود هراس بیقیاس در دلش راه یافت و حرکات ناشایسته مذکور خصم را بر خود دلیر ساخت تا آنکه فرخ سیر در رسید و عبد اللہ خان که هراول کرده

دیوارهای اطراف دیده و مورچال را فرو گرفته از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازی نمود شهزاده و مدار المهام فوج دل باخته باهم گرم
فرار فرا در میان آوردند و سردوکس مغلوب هراس بقیاس گشته اشرفی و جواهر بقدری که توانستند همراه گرفته و باقی خزانه و توشک خانه
وجمیع کارخانجات را همانجا گذاشته پاسی از شب باقی بود که سردو باتفاق راه فرار پیش گرفتند لشکر باطلاع این احوال غرق حیرت
وملال گردیده عظما و معتبرین لشکر مبتلای آوارگی بکمال اضطرار شدند لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت بی اختیار دویده تاراج
خاطر خواه نمودند جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند ذخیره اندوز تنعم گردیدند و بعد تاراج مال وافری بضبط سرکار فرخ سیر در آمد
چین قلیچ خان که مستمال گشته متعاقب اعزالدین باعانت او می آمد در اکبرآباد رسیده شاهزاده را باین فضیحت ادراک نمود و
بجبر و عنف توقیف او نموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین بدار الخلافه رسید امید معزالدین مبدل بیاس
گردیده مهیای حرکت مع ارکان سلطنت گردید

کوچ نمودن معزالدین مع ذوالفقارخان وکوکلتاش خان وجمیع ارکان پادشاهی و رسیدن باکبرآباد و سوانحی که درین عرصه روی داد

محمد معزالدین جهاندارشاه دوازدهم ذی قعده شب دوشنبه بعد مرور سه و نیم ساعت سنه ۱۱۲۴ هجری باراده مدافعه فرخ سیر
از شاهجهان آباد برآمده باشان بی پایان و سراولی ذوالفقارخان و معاضدت کوکلتاش خان و اعظم خان وجانی خان ومحمد امین خان
وغیره سرداران توران و ایران و دیگر امرای رزم جو و مردان پلنگ خو و توپ و توپخانه جهان آشوب با هفتاد هشتاد هزار سوار و
پیاده بیشمار متوجه اکبرآباد گردید در اثنای راه سربلند خان که از فوجداری کثرت زری بدستش آمده بود از رفاقت فرخ سیر مستعفی
گشته خود را مع زر بمعزالدین رسانید و مورد آفرین و تحسین گشته بصوبه داری احمدآباد گجرات مرخص گردید و چهبیله رام فوجدار کوره و
علی اصغرخان بسرکار طلب خان فوجدار اتاوه چندی همراه اعزالدین بوده بلشکر فرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه سموگر متصل
اکبرآباد رسید اعلام و خیام سادات و فرخ سیر مع رفقای دیگر که ازین طرف نیز متصل همان قصبه رسیده بودند جلوه گر گردید چون
از اوضاع زشت معزالدین اکثر امرا و عموم خلق خدا خصوص امرای تورانیه غیر عبدالصمد خان متنفر و منزجر بودند نوشتهای اکثری
متضمن آمیزش بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه نسبت باقتدار معزالدین احدی را امید فتح و ظفر فرخ سیر نبود لیکن عمده ارکان دولت
معزالدین که عبارت از کوکلتاش خان و ذوالفقارخان باشد باهم نهایت منافق و معاند بودند و بسبب نفاق اینها و اعوجاج کوکلتاش خان
که نهایت معتمد علیه معزالدین با عدم اصابت رای سلیقه غیر مستقیمه بود کارهای بادشاهی بسیار ضائع و تدبیرات همه درهمی و برهمی
داشت ازین جهت نقش هیچ منصوبه درست نمی نشست حتی در مشوره عبور از آب جمنا و جنگ با فرخ سیر هیچ امر تعین نمی شد و هر دو ضد
همدیگر صلاح میدادند و پادشاه خود مبهوت و مالیخولیای عشق لال کنور داشت سید عبدالله خان معبری پایاب بهم رسانیده از قبال
لشکر معزالدین چند کروه بیشتر بطرف شاهجهان آباد کنار جمنا وقت شب رفته از دریا گذشت و متصل سرای روزبهانی که چهار کروه از اکبرآباد
بطرف شاهجهان آباد واقع است منزل گزید و باندک فاصله فرخ سیر هم با همراهیان از آب گذشته بعبدالله خان رسید و بسعی سر راه گرفتن
بر لشکر معزالدین و مغالطه دشمن حسین علی خان بهادر بجائیکه بود مقابل خصم مانده چون تمام روز گذشت و شب دوم رسید مع فوج و [illegible]
چهبیله رام ناگر از آب گذشت پرده وارسی کارکنان تقدیر تماشا باید کرد که معزالدین و کل امرای آنطرف وقتی خبردار شدند که طلیعه
لشکر فرخ سیر از عقب لشکرش نمایان گردید و ترتیب فوج که اول مقرر شده بود بحال نمانده از سر نو ترتیب فوج و پیش بردن

توپخانه حاجت رو یداد و انقلاب عجیبی روی نمود

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با معز الدین و ظفر یافتن بتائید احکم الحاکمین

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فئتین رو یداد و معز الدین خود با افواج و توپخانه مع تجملات ملوکانه باقتدار در قول جا گرفت و ذو الفقار خان که معتمد علیه سلطنت و در افواج و حشم قائم مقام بادشاه بود اگرچه غبار خاطر بسیار از اوضاع و اطوار بادشاه در دل داشت لیکن برای آبروی خود با فوج شایسته و سامانی بایسته و کرنا و کوس (کانهم بنیان مرصوص) بهراولی و بیردلی استاد و کوکلتاش خان مع اعظم خان و جانی خان و دیگر همراهیان بطرف راست و محمد امین خان و عبد الصمد خان و چین قلیچ خان و جان نثار خان و دیگر سپه داران توران بجانب چپ و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور التمش و رضا قلی خان داروغه توپخانه باهتمام کار خود و دیگر افواج بوضعی که مناسب و میسر بود جا بجا قیام ورزید و ازین طرف فرخ سیر با مردم همراهی خود لغایت سلاطین در قول و عبد الله خان در هراولی و حسین علی خان و صف شکنخان معروف بحسین بیگ در دست راست مقابل ذو الفقار خان و خانزمان علی صغر و چهبیله رام ناگر با سعد و دیگر از مبارزان مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشت عبد الله خان آراستگی و طمنیان اول مقابل تورانیان رفته بعد از آن خود را بر توپخانه جهاندارشاه معز الدین زد و تردد نمایان نموده از توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و حسین علیخان مع صف شکن خان و فتح علیخان داروغه توپخانه فرخ سیر که برادرزاده حسین علیخان بود و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف بطرف ذو الفقار خان تاختند درین حمله صف شکن خان و فتح علیخان و زین الدین خان و میر اشرف و جمعی دیگر از بهادران رفقای حسین علی خان نقد حیات در باختند و چهبیله رام و خانزمان بهیئت مجموعی استاده انتظار قابو و شعبده بازی فلک سر نمودند حسین علی خان عرصه بر رفقای خود تنگ دیده بمقتضای غیرت و آئین بهادران اهل هند و ستان از فیل جسته مع همراهیان نبرد و ترددات دستانه بظهور رسانید و زخمهای شمشیر و تیر و گولی برداشته از خود بیخبر در معرکه افتاد و سید عبد الله خان که در وسط فوج معز الدین از صدمات تیر باران تورانیان و دیگر جنگهای گمراهان تفرقه بر رفقایش افتاده هر یکی بدیگری آویخته در زد و خورد بود و فیل نشانش با اکثری از جماعه امرا و ملازمش یا افتاده زیاده از صد سوار همراه نداشت درانحالت سید عبد الغفار ولد کور ر دبره و فیلش آماده و نام خود را گفته تیری کیسو عبد الله خان انداخت همراهیان عبد الله خان بر او تاختند و عبد الله خان تیری بر او انداخته زخمی ساخت و سید غفار زخم برداشته جان ایلات پدر برد و سید عبد الصمد خان نیابرا ازدحام و کثرت فوج مخالف نمیدانست که کجا میرود و کارش بکجا خواهد کشید درین وقت جمعی از رفقا با و پیوسته تقویت یافت و مکانی مرتفع رسیده معز الدین را مع همراهیان با خود متصل و نهایت غافل یافت فرصت غنیمت شمرده بهیئت مجموعی بر سر فیلان سواری زنانه ریخته زیر تیر باران گرفت و طرفه آشوبی دران عرصه هوید اگردید هنوز معز الدین خود را درست نکرده بود که فیلان سواری زنانه اش بر یکدیگر افتاده رستخیز قیامت برخاست و فیل سواری لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان از صدمه تیر باران درهم جوشیده و خروشیده گریزان دویدند و همرکابان او مغلوب هراس و متحیر گردیدند معز الدین اراده مدافعه نمود فیل سواریش سر گشتی آغاز نهاده از اختیار فیلبانان بدر رفت و عبد الله خان که رفقای او پی‌هم میرسیدند دلیرانه قدم جرات پیش گذاشت و خلل در لشکر معز الدین پدید آمده بهم برآمد با آنکه شادیانه فتح در لشکرش نواخته بودند که فوج رو بگریز نهاد کوکلتاش خان از مشاهده آنحال خواست که خود را بمعز الدین رساند خانزمان و چهبیله رام که در کمین بوده قابو میدیدند بر کوکلتاش خان تاخته بزخمهای متنوعه از پایش درآوردند و رضا قلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد جانی خان و مختار خان

قبل ازین در مقابله حسین علی خان کشته گشتند اعظم خان برادر کوکلتاش خان مجروح بمعز الدین رسید معز الدین عرصه بر خود تنگ دیده خود را بسواری لال کنور رسانید و نزدیک باخر روز راه اکبرآباد پیش گرفت ذوالفقار خان با وجود هجوم اعادی از چار سو تا یک پاس شب میدان استقامت ورزید و مردم را به تفحص جهاندار شاه و اعز الدین گماشته جویای پادشاه و پسرش گردید و کسان را بمواعید و مراعات امیدوار گردانیده در تلاش ایشان می دوانید تا اگر بهم رسند بنام یکی ازان دو بی نصیب آبی بر روی کار و شیر اقبال آنها را بار آرد چندانکه جستند نشانی ازان برگشته بختان پیدا نشد و شادیانه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردید و هر یکی از رفقایش به تهنیت و مبارکباد دوید فرخ سیر از استقامت ذوالفقار خان پریشان خاطر و مستفسر بود که اگر فتح ما شده پایداری ذوالفقار خان چه سبب بعد تحقق فرار مدعیان سلطنت نزد ذوالفقار خان پیغام فرستاد که دعویدار سلطنت خود گریخت شما را چه دعویست اگر سلطنت می خواهید امریست جدا و اگر از نسل عالمگیر پادشاهی می باید معز الدین نباشد من باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام و مایوسی از طرف معز الدین و اعز الدین ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دار الخلافه پیش گرفت و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده و ریش تراشیده هیئت خود را تغییر داده آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند نفر معتمد روانه شاهجهان آباد گردید و نزد آصف الدوله رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدار الخلافه آمد و عبدالله خان بعد فتح جویای برادر گردیده ملازمان خود را دوانید و خواص او شتافته حسین علیخان را در لاشها مجروح و بیهوش یافته بکمال ماندگی و یکی خبر بعبدالله خان رسانیده بعطای لباس و جواهر یکه بر سر و در بر داشت منعم گردید از بعضی کسان مسموع شده که شکر الله خان و ماهیار خان ملازمان حسین علی خان مع همراهیان خود بر سرش ایستاده بحراستش قیام داشتند و بروایت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او نیز احوال سلاطین تیموریه و آبای اینها را نگاشته مستفاد می شود که تنها در میدان رزم مجروح و بیخبر از خود افتاده و لچه ها لباسش را بغارت برده بودند علی ای حال عبدالله خان برادران معتمد خود را فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را به استماع ظفر فرخ سیر جان رفته از بر و هوش رمیده از سر باز آمد و مردم او را برداشته نزد عبدالله خان آوردند عبدالله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه مظفر و منصور دیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و ذوالفقار خان با پدر استشاره نموده قاصد بود که باز معز الدین را بر آرد و تدارکی نماید زیرا که از فرخ سیر بنابر عداوتهایی که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معز الدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود اطمینان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن بصوبه خود که دکهن بود ظاهر کرد پدر این رای را هم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر سماجت از حد بدر برد خلاصه چون زمان اقبال اسد خان و ذوالفقار خان به اختتام رسیده اجل موعود ذوالفقار خان انجامیده بود با وجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را باعتماد حقوق خدمت خود که در خاندان اورنگ زیب متحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را که عالمگیر و بهادر شاه می نمود همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استعفای جرائم پسر گردید ✦

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبدالله خان به بندوبست دار الخلافه و قلعه مبارک که دولتخانه پادشاهیست و ملازمت امرا و اراده بعضی ازانها بدل علیا

بعد ازان که فرخ سیر بمأمول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که یوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه [illegible] بود اول صبح بجاه و دولت برآمده بار عام داد اول چین قلیچ خان و محمد امین خان و عبدالصمد خان و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان

کورنش دریافته تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات وعفو زلات گردیدند و عبد الله خان مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای موافق برای بند و بست دار الخلافه و حفاظت دولت خانه شاهی و سلاطین محبوس رخصت یافته بمقصد شتافت و فرخ سیر بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردیده چاردهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول اجلال نمود و سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفرازی بخشیده بمرتبه رفیعه وزارت اعظم سربلند گردانید و حسین علیخان بهادر بخطاب امام الملکی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و رتبه علیه امیر الامرائی یافته بخشی الممالک اول گردید محمد امین خان بخشیگری دوم با اضافه هزاری منصب و هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله یافت و چین قلیچ خان را که پنجهزاری بود هفت هزاری هفت هزار سوار کرده خطاب نظام الملکی مع صوبه داری دکهن به تغیر داود خان که نائب ذو الفقار خان بود مرحمت شد و صوبه داری برهانپور که داود خان باصالت داشت صوبه داری احمد آباد گجرات یافت و خواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران و منصب هفت هزاری و شش هزار سوار بلند پایه گردید و احمد بیگ کوکه معز الدین را در جلدوی رفاقت و نیکو خدمتیها مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ فرموده منصب شش هزاری پنجهزار سوار مع بخشیگری سوم عنایت نمود و فاضل عبید الله تورانی را که قضای جهانگیرنگر ڈهاکه داشت و قبل از نهضت بدار الخلافه برای تالیف سرداران تورانیه و مصالح دیگر روانه شده بود مخاطب بخانخانان میر جمله و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرافراز نموده همدم و محرم راز خود ساخت و اختیار دستخط خاص خود بدست او گذاشت اما لطا هر داروغگی خواص و ڈاک داشت و محمد جعفر منشی که بعضی خدمات از سابق با و مفوض بود بخطاب تقربخانی و خدمت خانسامانی و دار الانشا امتیاز افزود و سیف الله خان بخدمت میر توزکی مامور گشت و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و دیگران از رفقای پادشاهی و سادات بارهه که حق خدمت آنها ثابت گشته بود هر یک بقدر قسمت و لیاقت خود بعطای مناصب و اضافه و خطاب امتیاز یافت و قطب الملک به نظم و نسق ارکان سلطنت و معاملات وزارت و بند و بست ملکی پرداخت ۰

ذکر ملازمت آصف الدوله و ذو الفقار خان با فرخ سیر القراض یافتن عمر و دولت ذو الفقار خان بمقتضای قضا و قدر

آصف الدوله اسد خان و ذو الفقار خان بهادر در بارہ پله رسیده خواهان ملازمت فرخ سیر بودند میر جمله عبید الله خانخانان که دخل تمام در مزاج فرخ سیر بهمرسانیده داعیه آن داشت که از جمیع امرای حال و سابق مرتبه او گذشته بر همه ها فائق آید در برآمد کار مردم و تصلب در امور مرجوعه خود و حمایت متوسلان و بر انداختن عمده ها از بیخ و بن بمقدور راضی به قصور نبود و بنابرین اول اراده استیصال نهال عمر و اقبال ذو الفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد تر ساخت امیر الامرا حسین علیخان بهادر بی مشوره پادشاه و میر جمله آگاهی یافته بذو الفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایید کسی را مجال نخواهد بود که سر موئی از شما کم تواند نمود میر جمله برین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین دو کس هوسی که در یاد سر است میسر نمی آید تقربخان را که از امرای ایران بود به نسبت هم جنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده نهایت اطمینان و استماله اش نمود و قسم کلام الهی بتجمیع و دعا در میان آورده خاطر نشان نمود که چون پادشاه در باطن با سادات خوش نیست ملازمت شما معرفت امیر الامرا غیر از ندامت و خسارت جان و مال دیگر ثمره نداشته خواهد بود و شما را چه حاجت رجوع بدیگر الست العبد ملازمت و رفع ملال

مرجع کل امرا و خداوندان دولت و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران با شما توسل خواهند جست پادشاه را از دست شما امید حصول کارها ست انقسم سخنان که ملائم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذوالفقار خان بود در نظر آنها بیگانه نمود و قسم کلام الهی تائیدش نموده متیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان واقعی بهم رسید و ذوالفقار خان دغدغه باقی بود بهر حیله خود رفته عهود و مواثیق مجدد و مکرر نموده آورد وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذوالفقار خان بیالا بند بسته روبرو برد آصف الدوله کلمه چند مشتمل بر عذر تقصیرات پسر استعفای جرائمش عرض نمود فرخ سیر در ظاهر مهربانی بیحد و مر نموده دستش را کشود و خلعت فاخره و جواهر لائق عطا فرموده آصف الدوله را بهانه ضعف کبرسن رخص نمود و گفت که ذوالفقار خان ساعتی در خیمه بیرون بیاسایند که استشاره بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است آصف الدوله متوهم مرخص گشت و ذوالفقار خان متردد در قتل خود بجای مامور مشوش نشست مردم مامور حضور اطراف او را فرو گرفتند و فرخ سیر پیغامها خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم الشان و سلطان کریم الدین فرستاد ذوالفقار خان که امیر غیورے بود قتل خود را مشاهد دیده دست از جان نشست اما اول برائت ذمه خود نموده عمال مذکور را نسبت بپادشاه داد و بے جرمی خود ظاهر کرده حکایت واقعات را بطور نفس الامریه بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام کینه جوئی و بدخوئی است از فرط غیرت عجز و مسکنت را در دل خود راه نداده ضعیف نالی نموده جوابهای درشت داد در این ضمن لاچین قلماق مخاطب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب به رعایت خان که قلعه رهتاس بخدع و تمام تصرف گشته بود گذشت از پشت سرش تسمه در گردنش انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام کردند و روز عمرش به انجام رسید همان روز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم بفرموده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته معز الدین را هم بتسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور ۱۱۲۵ هجری به تجمل سلطنت و نهایت کر و فر داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر معز الدین را بر نیزه کرده و لاشش بر فیل انداخته لاش ذوالفقار خان را واژون با دم همان فیل بسته عقب سواریش در شهر بگردانند و لاشها را بعد تشهیر آورده بر دروازه قلعه بیندازند و آصف الدوله را بر پالکی او مع سواریهای زنانه اش متعاقب لاشها سوار آورده با رخت و لباسی که در بر داشت در حویلی خانجهان بهادر محبوس نگهدارند و جمیع اموال پدر و پسر بقبض ضبط در آورند و راجه سبهاچند دیوان ذوالفقار خان را که ظاهراً زبان درازی ها بر مردم نمود حکم بقطع لسان و ضبط اموال او شد میگویند با وجود زبان بریدن از سخن گفتن قاصر نبود بیت

از مکافات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو +

و اکثر امرا و متوسلین اعظم و نعمت بسیاست تسمه رهگرای سبیل عدم گردیدند و اعز الدین پسر معز الدین و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب الحکم میل در چشم کشیده از نور بینش عاری و عاطل نمودند بسبب ناحق کشی و سیاست بیجرم و تقصیر بیم و هراس بقیاس در دل صغیر و کبیر جای گیر گشته خوف هلاکت هر یکی را بحدی رسیده بود که وقت آمدن بدربار مردم از عیال و اطفال بحلیت خواسته بقصد قتل خود می آمدند و بعد رسیدن درخانه خود بعافیت نذور و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند +

ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علی خان را برای تادیب راجه اجیت سنگه بخدع و تلبیسات

اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک افتاد و آخر بطول انجامید باعث بهمه ویرانی و اختلال سلطنت و خرابی تمام

هندوستان گردید این است که چون قطب الملک را فرخ سیر بنا بر بندوبست شهر و قلعه بدار الخلافه فرستاد لطف الله خان صادق را همراه داد قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان و صدارت کل بنام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد رفتن قطب الملک بدار الخلافه دیوانی خالصه و تن بچهبیله رام ناگر و افضل خان استاد خود را صدر الصدور مقرر نمود بعد داخل شدن بادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت در تعیین صدارت و دیوانی میان وزیر و بادشاه مکابره گردیده مبالغه ها درمیان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای کار سخن من مسلم نماند وزارت را چه اعتبار و مرا کدام اقتدار خواهد ماند و میر جمله خاطرنشان بادشاه می نمود که هرچند سلاطین نوکران را مختار و مطلق العنان سازند بندگان باید که حد خود دانسته خدمات عظیمه را بطور خود بی امر حضور با حدی مقرر ننمایند **بیت** خواجه گر لطف بی عدد راند * بنده باید که حد خود داند * القصه اگرچه منازعه مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه بلطف الله خان ماند و صدارت بافضل خان اما در خاطر طرفین عقده ها محکم گردید اصل سبب آشفتگی در اوضاع و ارکان سلطنت و بدنامی که عاید احوال قطب الملک حسین علی خان امیر الامرا و جماعه سادات بارهه گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت و فراست و کیاست نداشت و پست فطرت و جبان بود مگر اندک همتی بی موقع داشت و با راذل و ادانی و مردم فرومایه بی استعداد که بجوهر ذاتی سلیقه هیچ کاری نداشتند بخششهای بیجا نموده عطاهای غیر لائقه میرسانید * جود صفتی است که هرچند طرف اسراف داشته باشد خالی از سود دسی نیست سفهای طمع پیشه چنین کسی را بسیار می ستانید و ذکر جمیلی برای او در عالم ناپایدار می ماند بهمین جهت فرخ سیر نزد لچه های بازار و اعتقاد خان و امثال او ممدوح بود و فی الحقیقه لیاقت سلطنت بلکه ادنی ریاست نداشت و میر جمله بنابر غرور طمع و حسد و عناد با عدم لیاقت و استعداد سروری از کل امرا برتری می جست و دولت صد و پنجاه ساله اسد خان و ذو الفقار خان برباد داده در پی سادات افتاده میخواست که مرجع خلائق و معتمد السلطنة باشند و قطب الملک هم بنابر میل بسیار به نسوان و شوق عیش و طرب آرام طلب گشته زمام اختیار خود را براجه رتن چند که دیوان او و بقال وطنش بود سپرده مطلق العنانش کرده بود و او مرد که متعصب در کفر و طاقت تمشیت مهام وزارت که پایه لیس منفعت نداشت بنابر جهات مذکوره روز بروز عداوتها افزوده هم سلطنت خاندان چار صد ساله تیموریه برباد رفت و هم بدنامی عظیم عاید روزگار سادات بارهه گردیده علمی ازین نفاق و شقاق مستاصل و نظام مملکت هندوستان مختل گردید القصه میر جمله و بادشاه و بعض هواخواهان او تدبیری در افتراق هر دو برادر و ازاله اقتدار حسین علیخان بهادر اندیشیده امیر الامرا حسین علی خان بهادر را برای تنبیه راجه اجیت سنگه راتهور که بعد مردن اورنگ زیب عالمگیر کردار ناهموار مثل تخریب مساجد و تعمیر بتخانه در جودهپور وطن خود بظهور رسانیده بود و بهادر شاه نیز بمجادله با برادران خود و بعد ازان بنابر اشتغال بتدابیر قلع و قمع جماعه سکهان که در حدود صوبه لاهور سر بطغیان برآورده بودند فرصت تادیب او نیافت مقرر نمودند امیر الامرا حسین علی خان با بعض امرا و فوج شایسته و سامان لائق بگوشمال آن بدسگال نهضت نمود اجیت سنگه از سطوت امیر الامرا مغلوب هراس گردیده مال و عیال خود را بکوهستان مکانهای صعب المسالک کشیده ملک خود خالی نمود و با وجود تحریک بجدال و استیصال حسین علیخان که از حضور بعمل آمده بود بکلای معتبر مع هدایای لائق نزد امیر الامرا فرستاده ملتمس امان و مستعفی جرائم گردید درین ضمن چون در حضور برهم کاران حسد پیشه نفاق کیش میان فرخ سیر و قطب الملک اشتعال نوائر عناد و لداد نموده تدابیر دستگیر نمودن عبد الله خان کرده بودند نوشته های او متواتر با میر الامرا مشعر بزودی رسیدن و متوقف نگردیدن رسید حسین علی خان ناچار گردیده بجهت تدبیر اجیت سنگه را

باطاعت و ارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت خود مستعد ساخت و بعد تیسر این امور خود را بحضور رسانید*

ذکر افزایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات

چون قطب الملک وزیر اعظم و حسین علیخان امیر الامرا بود و هر امری از امور سلطنت مثل منصب و اضافه آن و خدمات بدون تجویز و مرضی ایشان متعذر بود که بعمل آید و میخواستند که بی رضای آنها هیچ کاری تمشیت نیابد و میر جمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبان و دستخط میر جمله زبان و دستخط من است لهذا مردم برای اغراض خود رجوع باو نموده سر صاد و دستخط می کنانیدند و او مصلحت در برآوردن مرام انام دانسته نیکنام می شد و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بکینه آنکه چرا رجوع بمیر جمله می نمایند چاره نمی نمود و هر که با رتن چند رجوع می نمودند نذرانه برای خود و خاوند گرفته کارش سرانجام میداد ازین سبب بدنام و هدف سهام ملام پادشاه و میر جمله و عوام میگشت و به حمایت قطب الملک غرور موفوری بهم رسانیده زیاده روی بهانه می نمود و کامروائی خلق که میر جمله می نمود بر خاطر قطب الملک و امیر الامرا گران بود و میر جمله بحضور فرخ سیر مکرر بانواع شنیدنی کلمات شکایت آیات سادات سرمایه خیر خواهی دانسته اطوار اینها را ناهموار می شمرد و خاطر نشان پادشاه می نمود که آثار نمک حرامی از ناصیه احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامورند هویداست بنابرین فرخ سیر را وسواس زیاده از اندازه قیاس در دلش جای گرفته مکرر تدبیر دستگیر ساختن عبد الله خان می نمود گاهی قصد شکار و گاهی سیر باغ محسن خان بهانه حصول مقصود کرده بیرون می آمد و هر چند تمهیدات مختلفه پیش می آورد بمقتضای حماقت و جبن فطری کاری از پیش نمی برد و سوای غیر افزایش عداوت و نفاق نبود و حسد بر حسد و کینه بر کینه می افزود و دلیکه شهرت دارد که مادر پادشاه بنابر تعهدیکه با سادات بکفالت و ضامنی کلام الهی نموده بود در بعضی اوقات از ارادهای فاسد پسر امیر الامرا و قطب الملک را خبردار می نمود درین ضمن امیر الامرا استدعای صوبه داریهای کل ممالک دکهن* از میان آورده میخواست که بعد حصول مامول داؤد خان را بدستور ذو الفقار خان نایب خود کند و مبلغی معتد به از محاصل آنجا سال بسال برای خود از خان مرقوم معین کنانیده خود از حضور دور نشود و مرضی پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود بدکهن رود و بر سر قبول این صورت که امیر الامرا نظر بر سلوک پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن قطب الملک مناسب نمی دید گفتگوی خشونت آمیز از طرفین بمیان آمده کار بجائی کشید که هر دو برادر از رفتن دربار کشیده بحفاظت خود و فراهم کردن سپاه و بستن مورچال باطراف خانهای خود مشغول گردیدند و پادشاه امرای خیر اندیش خود مثل میر جمله و محمد امین خان و خاندوران را طلبیده در خلوت مشورتها می نمود و هر روز بسبب تلون و نامردی بتبدیل تدابیر رو میداد و هیچ امری قرار نمیگرفت و از اشتهار و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات با فراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر و مقیم میگذشت و آمد و رفت پیغام بران و ابواب مراسلات فیمابین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود و چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخت و قرار برین یافت که در قلعه بندوبست سادات شود و بعد ازان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین قسم بعمل آمد و قطب الملک و امیر الامرا بحضور پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه باظهار وسوسه فتنه انگیزان از سادات بهم رسانیده بود در میان آوردند و شمشیرها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر مقصریم اینک سر و شمشیر و اگر بنابر حقوق خدمت قتل ما مردم گران باشد معزول المنصب نموده رخصت فرمایند که بحج بیت الله الحرام و زیارت سید انام و آبای کرام خود علیهم السلام مستسعد تها اندوزیم اگر منظور خدمت گرفتن و همراه داشتن باشد بسخن در اندازان تمامی پیشه و غمازان فعل کردار

رواداراید او استخفاف جانفشانان وفا سرشت بودن بعید از طریقه سلاطین حق شناس بود علاوت قانون خردمندان محکم اساس است
آخر بنای معامله و رفع منافسه بدین صورت گذاشته آمد که میرجمله بصوبه داری عظیم آباد سرافرازی یافته از حضور بجزوقوم مهجور
گردد و امیر الامرا به غیر ولیت صوبهای دکهن نهضت فرماید چون استرضای طرفین به صورت مرقومه بعمل آمد در همان ایام میرجمله
بصوبه داری عظیم آباد مامور گشته راهی گردید در ظاهر خود خاطر داری سادات بعمل آمد و در باطن گویا افزایش استعداد میرجمله و
تنبیه از دیاد مواد فساد منظور بود و فرمان سند امیر الامرا برای صوبه داری صوبهای دکهن و احکام معاینه بنام نوکران و قلعه داران
وغیره عمله پادشاهی که متعین ممالک دکهن و هر یکی بکاری مامور بود شروع به تیاری نگارش آن شد و رقم عزل بنام نظام الملک
از دکهن و داود خان از احمد آباد گجرات نوشته گشته حکم حضور صدور یافت که نظام الملک بحضور آید و داود خان بنی به برهانپور
رفته انتظار امیر الامرا نماید و بعد رسیدن شان در آن دیار تا مرسی که حسین علی خان فرماید قیام نماید و در باطن بداود خان حکم محکم رفت که در
برهانپور رسیده با استعداد حرب کوشا و هرگاه حسین علیخان در انجا رسد سعی تمام در استیصال او نماید که بعد ظفر یابی براو ناظم جمیع صوبهای
دکهن و منصور دالطاف و اعطاف پادشاهی خواهد بود درین هنگام عرصه شادی کتخدائی فرخ سیر پادشاه با دختر اجیت سنگه انجام یافت
چنانچه عنقریب ذکر آن نموده می آید بنابر اطلاع بر احوال مزاج داود خان فتنه که بمقتضای عدم تدین او در گجرات بر مسلمانان
روی نمود چون ذکرش ضرور بود به نگارش آن مبادرت رفت ۰

ذکر حدوث فتنه عظیم میان مسلم و هنود در بلده احمد آباد گجرات بنابر عدم تدین داود خان افغان

در سنه احد فرخ سیر که داود خان ناظم گجرات بود آخر سال از ایام حکومتش شبی که هنود هولی را بزعم خود می سوزانیدند یکی از هنود
در صحن خانه خود که آن صحن مشارکت با خانهای مسلمانی چند داشت اراده سوختن هولی نمود مسلمانان انکار نمودند و بحجت آنکه اختیار
خانه خود دارم آتش برافروخت و بزعم خود هولی را بسوخت روز دیگر مسلمانان علی الرغم هنود همان صحن برسند و گرفته گاوی را آورده به
اراده پختن طعام روز وفات سرور کائنات کشتند هنود تمام محله هجوم بر مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاورده در خانها
پنهان شدند هنود تعصب را از حد برده پسر قصابی را که چارده پانزده ساله بود بدست آورده عوض گاو کشتند مسلمانان شهر شباشب
این احوال چون حق بجانب خود داشتند ندای عام درداده چند هزار افغان که ملازم داود خان بودند با جمیع سکنه شهر از دحام نموده بی اختیار
آتا بر خانه قاضی آمدند قاضی بخوف داود خان که رعایت هنود منظور داشت دربرابر کردن مردم ... مسلمانان بخشونت قاضی یا بشوق
خود بر خانه قاضی راشکسته خانه اش را آتش دادند و شریعت پناه را همراه گرفته شروع بسوختن دکانهای مانک چوک و دیگر خانهای
هنود نمودند و بر سر خانه کپورچند نام جوهری که مصاحب داود خان و شدید التعصب با مسلمانان بود هجوم آوردند او دروازه محله
خود را بسته برفتند از آن بران گذاشته بجنگ پیش آمد و جمعی از هنود و مسلم کشته گشت و از شدت فساد چند روز دکانهای شهر
بند بود و چون تدارک خاطر خواه مسلمانان صورت نگرفت عبد العزیز و عبد الواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضل و صلاح آراسته بودند
با جمعی از مسلمانان بهره وغیره برای استغاثه عازم دار الخلافه گشتند داود خان به کپورچند بمهر خود و قاضی و دیگر حکام و عمله پادشاهی
محضری متضمن بیجرمی هنود و قصور مسلمانان نوشته داده روانه حضور نمود و بعد ورود دلشان بجهان آباد راجه رتن چند بحمایت
هم کیشان خود پرداخته مسلمانان را مقید گردانید و فرمود آن بیچارها بجائی نرسید خواجه محمد جعفر درویش که برادر حقیقی صمصام الدوله
خاندوران و بزرگ حنفیت کیش عاشق خدا و تارک دنیا بود بر احوال مذکور مطلع گردیده بوساطت خاندوران در استخلاص مسلمانان مقید

بیگناه قربة الی الله کوشیده بیچارگان را از آن بلای بیگیان رهائی دهانید شیخ محمد علی واعظ ممنون احسان آن بزرگ گردیده رابطهٔ اتحاد و اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانید و در خانه و مجلس خواجهٔ مذکور در حالت وجد و سماع اشعار متضمن مدح و نعت سرور کائنات و ائمهٔ اهل البیت قوالان از استادان خود یاد گرفته میخواندند و خواجه باستماع آنها نهایت رغبت داشت شیخ محمد علی واعظ نیز در خانقاه خواجهٔ مرحوم گاه گاهی در وقت وعظ بعد حمد و نعت فقرهٔ چند در مناقب ائمهٔ اثنا عشر بر زبان بیان جاری می‌نمود و باین سبب مفسده در شاهجهان آباد هم میخواست که بلند شود اما نشد ذکر آن بعد ازین خواهد آمد چون اجیت سنگه سفارش دختر خود بمرتبهٔ اتم و اکمل نموده شقه‌های پادشاه که متضمن قتل امیر الامرا بود نمود و امیر الامرا شقه‌های پادشاهی بدست آورده احترام و آبروی رانی متعهد گشته بود هنگام تجدید عهود که بوساطت مادر پادشاه بعمل آمد شقه‌های مذکور نیز بپادشاه نمود و عذرخواهی آن هم در میان آمد چون رفع کدورتها رویداد و جمیع جواب سوال انفصال یافته بیرحله همراه حضور بیرون رفت شادی فرخ سیر با رانی تقرر یافته مصمم شد که امیر الامرا بعد الفراغ از انعقاد این بزم عازم سفر دکن گردد ٭

ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر با رانی

محمد فرخ سیر حکم به تیاری سامان شادی کتخدائی نمود و باندک فرصتی آنچه بایست مهیا گردید از آن طرف امیر الامرا لوازم و اسباب شادی دختر موافق ضابطهٔ هندوستان آماده ساخت و شادی این عروس و داماد بسی بخوبی و زینتی بعمل آمد که در هند و دکن از ابتدای عهد راجایان و راجهای دکن و سلاطین اسلام در هیچ اوقات و ایام کسی ندیده و کسی از کسی نشنیده بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار افزایش یافت چراغان گوی سبقت از کواکب آسمان ربوده زبان ملامت بدرخشانی ثوابت دراز داشت و چمنستان آرایش گلستان ارم را خوشه‌چین نضارت خود انگاشت از وفور سرور بهرهٔ عشرت و کامرانی به اقاصی و ادانی رسید و مسرت و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پی مردم دوید باز دحام تماشائیان و ملازمان فضای شهر و بازار از دل عاشقان تنگتر و بمشاهدهٔ تازه روئی و بشاشت چهرهٔ حاضران و دوستان گلهای بوستان را خار خار حسرت در جگر القصه شب پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه سنه ۱۱۲۷ هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاه بخانهٔ امیر الامرا آمده صیغهٔ عقد خوانده رانی را چون عروس در غلغلهٔ کرنا و کوس همراه گرفته بدولتسرای خود شتافت ٭

ذکر مناقشه که شیخ عبید الله ملتانی را با خواجه محمد جعفر روی داد

در همین اوان شیخ عبید الله نامی از ملتان بدار الخلافه برای کاری آمده در مسجد جامع وعظ میگفت معرکهٔ او رونق گرفت روزی برای دیدن خواجه محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعض مریدان و معتقدان زمین بوسی مینمایند و قوالان بخواندن ابیات منقبت عترت طاهرهٔ پیغمبر علیه و علیهم السلام اشتغال مینمایند شیخ عبید الله را استماع ابیات مناقب گران آمد بشروع بموعظت نمود که سجده بغیر خدا دیگری را روا نیست و شنیدن سرود در شریعت ممنوع و مردود است و قناعت باستماع مناقب اهل بیت پیغمبر صلعم که بدون ذکر اسامی و مفاخر اصحاب کبار آن سرور باشد خلاف آئین اسلام است خواجه در جواب فرمود که در دیدهٔ درویشان بی‌پروا چون ایشان بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی‌دانند چگونه راضی بسجدهٔ اغیار و رواداری چنین کار توانند بود و کسانیکه از فرط عشق همه جا محبوب و معبود خود را موجود دانسته بزمین بوسی میپردازند اگر از گفتهٔ کسی ممنوع نمیشوند مارا چه گناه رباعی

همسایه و همنشین و همره همه اوست ❊ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ❊ در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع ❊ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ❊ و قوالان آنچه از استادان خود یاد گرفته اند مے خوانند منع آن ما را لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یاد دارید تلقین نمائید آنها بخوانند آن ابیات هر جا و هر گاه خواهند اشتغال نمائید شیخ عبید الله از شنیدن این جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان کرده آزرده برخاست و در مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجه اقوال متاخرین متعصب مثل آنکه جناب امیر المومنین علی مرتضی علیه التحیة و الثنا داخل آل عبا نیست و علوی را سید نباید گفت و پنج تن پاک که می گویند خلاف عقیده اهل سنت است چه صحابه دیگر پاک بوده اند و دیگر مقتضای مذهب امامیه را نصب العین خود نموده را فضے تبقصیر دران باب بود خواجه برین افادات او مطلع گردیده پیغام داد که این چنین مقالات در وعظ خارج از طریقه دین مبین و بیرون از روئیه اهل سنت و جماعت است بلکه محض آئین خوارج اگر بفقیر خانه بیائید یا جائی مقرر نمائید که بحضور دیگر فضلاے منصف متدین در تحقیق اقوالیکه مے گوئید بدلائل عقلی و نقلی مناظره کرده آید یا آنچه دعوے می نمائید از روے کتب معتمده فقهاے اهل سنت و صحاح احادیث خاطر نشان نمائید تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت و پریشان گفته فرستاده اتفاقاً در همین زودے روز جمعه وقت وعظ چندے از مغل زادهاے اوباش وضع مع سبحه هاے خاک کربلا در گردن و بازو بهیات مجموعے در مجلس وعظ آمده نگهباے تند شیخ عبید الله نمودند و سه هزار کس از پیروانش که سماع وعظ می نمودند گمان آنکه اینها فرستادهٔ خواجه برای قتل واعظ آمده اند کلمات تشنیع رفضه بر زبان راندند مغل زادها تاب شنیدنش نیاورده از مسجد برآمدند عقب آنها هندوئی اجل رسیده سپاهے وضع بهوس شنیدن وعظ آمده برگردید یکے از خدمهٔ مسجد با جمعے دیگر بتوهم آنکه او هم از ان جماعه است بقصد گرفتن و کشتنش دوید هندوے مذکور برگشته موذن را بکشت و خود هم کشته شد و تا دو سه روز لاشش او با مید تحقیق و اثبات آنکه فرستادهٔ کیست نگاه داشتند که برداشته شود بعضے از متعصبان و هواخواهان شیخ عبید الله زیاده گو بوسیلهٔ بعضے مقربان درگاه حضور پادشاه استغاثه نمودند که خواجه میخواهد در دین اهل بیت خللی اندازد در عهد بهادر شاه نواب التفظ بکلمه وصی آن هنگامه شد الحال احتمال زیاده بر آنست بهتر آنکه خواجه را از شهر بیرون کنند و در معارک و بازار شاهجهان آباد که اشعار مناقب ائمه طاهرین خوانده فضائل آنها مذکور میشد بعد روی نمودن اینصورت ورق گردانده بغیر دم روافض بر زبان نمی آمد فرخ سیر با شرع الله خان که قاضی حضور بود درین خصوص سوال نمود قاضی گفت که بد اعتقادی خواجه شرعاً ثابت نمی شود و آنچه شیخ عبید الله میگوید مطابق کتب معتبره عقائد اهل سنت و جماعت نیست اما بنا بر رفع گفتگو خواجه اگر تبدیل مکانے نماید مضائقه ندارد و خاندوران درین باب آنچه بالیست بجناب خواجه التماس نموده صلاح داد که چندے در مزار خواجه نظام الدین رفته زبان معاندان باید بست و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که بچه مطلب درین شهر آمده مطالب او را بعد اظهار در سه چهار روز سرانجام داده روانه ملتان نمود و فتنه را خوابانید ❊

ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بندا مقتدای فرقهٔ سکهان و مجمل احوال آن فرقه و مقتدایان ایشان

و همدرین عرصه که سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق ۱۱۲۸ هجرے بود به نیروے بازوی عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ بنده از خدا دور و بهمین نام بندا در قوم خود مدعو و مشهور و دران وقت بریاست سکهان و نصرت آنها مغرور و مرد که سفاک بے باک بود و خود را بسلطنت برداشته ظلمهاے بے پایان بر خلق خدا می نمود بپاداش اعمال خود رسید تفصیل این اجمال آنکه فرقهٔ سکه که پیروے مسلک گورگو بند نموده موے ریش و بروت و سر از ابتداے تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردند و هر چند از فرق مختلفه باشند هر گاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطهٔ مستمره و قاعدهٔ دیرینه هنود نمی کنند اگر چه

البعد فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گورگوبند است که از خلفای نانک شاه فقیر مشهور بوده و مجمل احوال نانک آنکه پدرش بقالی از قوم کهتری بوده در عهد طفلی حسنی و صباحتی یا اندک مایهٔ استعداد و کیا[ستی] خدادا[د] داشت و سید حسن نام درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او می گماشت بفیض صحبت درویش حقیقت کیش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بآن مشحون است اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش آبائی خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در سجع و اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر پادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب می کنند و کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورتند و اکثر جا بلکه بهمه شهرها و دهات تکیها که باصطلاح آن ها سنگت گویند دارند سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهی چند دنیا اندوخت و لبیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذلک صاحبزادگی در خاندان اینهاست و سری چند صورت درویشی اختیار نمود زن و فرزند داشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او و یکی از خدمهٔ نانک که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست.

و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون لمیر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود در باوجود اولاد او هم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشاند او هفت سال زندگی کرد بعد او گورواجن پسرش سجاده نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گورو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی نمود بعد او گورو هررای نبیرهٔ هرگوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گورو هرکشن پسرش در خرد سالی بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد او تیغ بهادر پسر خود گورو هرگوبند یازده سال سجاده نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاد و در سنهٔ هجری مطابق ۱۰۸۱ عالمگیری حسب الحکم پادشاه کشته شد و گورو گوبند پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدتها ریاست نمود سجاده نشین هشتم نانک که تیغ بهادر نام داشت پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیری از فرقهٔ مریدان شیخ احمد سرهندی جماعهٔ کثیر مریدی و پیروی خود بهم رسانیده هر دو کس شیوهٔ اخذ و جبر بتعدی اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان رسما می گرفت و حافظ آدم از مسلمانان وقائع نگاران پادشاهی بعالمگیر نگاشتند که دو فقیر یکی هندو و یکی مسلمان فلان فلان بهم رسیده این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در مواطن افاغنهٔ آن طرف اتک و پیشاور سر دهند و نگذارند که باز این طرف عود توانند نمود و تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آمد و بعد چندی روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید و بقولی در اواخر عهد عالمگیر گورو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران فرقهٔ خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده بر همراهیان خود

قسمت کرده اند که اندک بهت با خود دارند و هیچ تنگ نسازند بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور تا دیب او پرداختند آن مدبر خود را گریخته بمامنی رسانید و پسر او آماج تیر تقدیر
گردیده کشته شد چون خوبست که نزد او بخیال خود برسد عبید شیوا لشکر حکام هرهند بغیره شوا بود با بعضی از افاغنه وعده رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن در آن
مکان نمود آنها او را بلباس پالکیان نشانده و حیله پوشانیده و موی سر و ریش او را برداشته و همراه خود گرفتند و در راه با احترام تمام آورده
بهرکه از احوال او استفسار میکرد میگفتند که پیرزاده ماست چون بجای معهود رسیده و پریشانی بجمعیت گرائید همان هیبات را
بحال داشته تغیری در آن ننمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند و آشفتگی در حواس او هم رسیده
هوش نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بعد او بپای گورگوبند نشست و اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینهای
دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گوروگوبند در دل داشت بر دیار و آبادی اهل اسلام هر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هر کرا
می یافت القا میکرد حتی اطفال صغیر را نیز با شمشیر ... از بطن حامله مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده میکشتند بهادر شاه در
استماع شورش او نموده افواج بتنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی هزار سوار او را در کوه گره محصور نمود و او از آنجا
بحیله و جرأت بدر رفت کرة ثانیه محمد امین خان و رستم دل خان و اغر خان و غیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما کارش
انجام نیافت بنده آنگو رکمتر مقابل افواج پادشاهی میگشت اکثر بطور چپاول و قطاع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا
نمی آسود و هر جا قابو می یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته
تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقابله پادشاهزادگان باهم گرچنانچه مذکور شد روی داده کسی بحال سکهان نپرداخت
از این جهت اقتدار بنده بنهایت زیاده شد چون معز الدین کشته گردید و نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید حکم تنبیه بنده باسلم خان صوبه دار
لاهور شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ بنده برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خائب و خاسر بلاهور برگشت و بنده را
نخوت بسیار بهم رسیده دست تعدیش بر مسلمانان از پیشتر هم بیشتر کشاده گشته آنچه ناشایست بعمل آورد و همدرین عرصه بایزید خان
نام فوجدار سهرند باراده مدافعه بنده از قصبه مذکوره برآمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب با معدودی در خیمه
علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بنده با سی عدد از ... ایمان حسن صباح در غفلت بیک ناگاه بخیمه مذکور در آمده بایزید خان
را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید بعبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی
که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسر بنده مع سند صوبه داری لاهور بر او پسر او زکریا خان
اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و اغر خان و دیگر فوج مغلیه و رساله والاشاهی و احدیان و
توپ و توپخانه به مدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را
به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار بر سر آن بدترین اشرار رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تاختهای
متواتر بنده اسی ... در اضمحلال ساخت و متوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبد الصمد خان نمود
و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستهای پی درپی خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و
موطن آنها و آبادی معمور بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردیده
نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره و انبارها تمام یافت ماکولات بدست نمی آمد
و مردم محصور که خلق کثیری بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند اما بنا بر خوف
و تعصب که بدل داشتند راضی به تذلل و انقیاد نمی شدند هرگاه بی طاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقا مفقود گردید بسیاری

ازان فرقه بگرسنگی و مرض زحیر و اسهال هلاک شده باقی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانی در میدان
نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بنا بر عجز و اضطرار چار و ناچار قبول نموده
حسب الحکم بعمل آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیرے را سر گروه هاے لشکر خود سپرد که بر لب همان
دریا که پائین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤسا و مشاهیر فرقهٔ مذکوره را بر شتر هاے بی پالان و خرهاے عریان کلاه کاغذ
بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت قاصد لاهور گردیده بصورت مسطور آنجماعهٔ مغرور را پیش پیش
سواری خود گذاشته داخل شهر گردید ما در بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع اینخبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سواری
عبد الصمد خان نشست و مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود بسبب کشتن بایزید خان باز سنگه نام یافته بود
برسد مرا نشان خواهید داد چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده شناسانیدند عفیفهٔ مذکوره بکینه خواهی
و انتقام پسر خود آن سگ سیر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالاے بام بر سرش افگنده از جان گذشت عبد الصمد خان
باستماع این خبر سکهان را بجلهاے اسپ و خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثرے کشته نشوند و بردن بحضور فرخ سیر
که منظور داشت میسر آید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود
زکریا خان بدار الخلافه فرستاد چون نزدیک لشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون
شهر رفته بندهاے مذکور را تخته کلاه و روسیاه نموده بسوارے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزها کرده بشهر درآرد
بعد آوردن بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر از ان گروه رد بر
چبوتره کوتوالی و رسته بازار ها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد اما عجب تسلی از انجماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری
سبقت سے جست و منت جلاد مے نمود که اول او را بکشید چون تمام آن جماعه بپاداش اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر
بنده را بر زانوے او و بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر بنبورهاے آهنی تاب داده پارهاے گوشت او را از بدنش
کشیدند و بجزاے اعمالیکه با خلق خدا نموده بود مجازاً گردانیده بجائیکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بنده
بدین پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ تو پیداست ترا چه چیز برانداشت که خود را مبتلاے چندین وزر و وبال در دنیا و
آخرت گردانیدے و در مکافات اعمال خود باین حد رسیدے در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هرگاه تمرد و عصیان
خلائق از حد بیرون رود منتقم حقیقی در مکافات اعمال آنها چون من ظالمے را می گمارد تا جزاے سیئه در کنارش نهد بعد ازان
مثل شما مقتدران را بر و تسلط داده او را بسزاے کردارش میرساند بیت این جوش و خروش ظالمان چیست + گر چوب خدا صدا ندارد +

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر به دکهن و ظفر یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار گردیده که امیر الامرا بعد بر آمدن میر جمله از حضور تصمیم اراده دکهن نموده بنا بر انصرام بعضے
مرام چند روز متوقف بود و بعد الفراغ از جمیع کارسازیها بطرف دکهن عازم گردید و بخدمت پادشاه معروض داشت که
در صورت مخالفت عهود و مواثیق و بروز ارادهٔ فاسدے نسبت بقطب الملک در بیست روز بنده را رسیده دانند بعد نهضت
امیر الامرا پادشاه بداؤد خان که صوبه دار احمد آباد و افغان صاحب الرس شجاع مشهور بود و با سرداران مرهٹه دکهن نهانی

ربط و اتحاد داشت صوبه داری برهانپور مقرر نموده مخفی و متواتر احکام میفرستاد که در برهانپور آمده اطاعت امیر الامرا حسین علیخان نماید و بدفع و استیصال او کوشیده امیدوار عنایات و صوبه داری کل دکهن باشد داؤد خان به برهانپور رسیده دم از صوبه داری باستقلال زد امیر الامرا بر این ماجرا اطلاع یافته بداؤد خان پیغام فرستاد که چون کل صوبه جات دکهن بمن تعلق گرفته است باید که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال شتابد و الا خود را بنزد پادشاه رساند و باعث فساد نگشته خلل انداز بنا نماید داؤد خان از قبول این هر دو ابا نموده از برهانپور برآمد و بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیر الامرا سر باز زد و سرداران مرهته را که یکی از آنها از عهد بهادر شاه نوکر سلطنت و هفت هزاری بود و نیباجی سنیدهیه نام داشت و پرگنات سیر حاصل اورنگ آباد در جاگیر او تنخواه بود بمدد خود طلبید و آنها حاضر آمده گرد برهانپور فرود آمدند تا آنکه اوائل شهر رمضان المبارک سنه چارم جلوس امیر الامرا حسین علیخان بهادر رسیده هر چند سخنان سودمند بآن افغان جهالت شعار گفته فرستاد در نگرفت و پایان کار بجنگ انجامید امیر الامرا با جمعیت و چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب موجود داشت صفوف حرب آراسته سوار شد و از آن طرف داؤد خان با همراهیان که هر یکی بزعم خود رستم داستان بود فوج خود آراسته باراده مدافعه نمودار و معرکه کارزار نمایان گردید و دو خورد سی عظیم و دست برد قوی روی داد بهادران طرفین رستخیز عجیبی برپا کرده دست از قتال یکدیگر کوتاه نداشتند سه پهر چون تگرگ از ابر خونبار شمشیر آبدار ریختیت و دست سبازان خاک معرکه را با خون مردان مقابل می آمیخت چه بدنهای نازپرور که بر بستر خاک نخفت و کدام گلها که از سرها خون چکان بر شاخسار نیزها نشگفت از صدمه تحریدن توپهای گران زمین چون آسمان متحرک گردید و آسمان از حیرت تماشای رزم دلیران خون آشام مانند کرهٔ خاک از حرکت آرمید داؤد خان بداعیه مقابله با حسین علی خان فیلبانان خود را تاکید کرده بود که فیل را بفیل سواری امیر الامرا رسانند بنا برین با وجود کشته شدن هیرامن هراول داؤد خان که در شروع جنگ خود را با بسیاری از همراهیان بر توپخانه امیر الامرا ریخته دولوله نحشر در لشکر حسین علیخان برانگیخته علف تیغ بیدریغ سادات عالی درجات گشته و اکثر رفیقانش کشته و زخمی شده بودند داؤد خان با معدودی از فیل نشینان بر نهنگ اصحاب فیل با جمعیت قلیل جویای حسین علیخان بوده و حملات متواتر نموده دمی درجائی نمی آسود و با دو سه صد افغان جانفشان تیرزنان می آمد و قاصد آن بود که بهر صورت خود را بحسین علیخان رساند لهذا تزلزل عظیمی در لشکر امیر الامرا افتاده رستم بیگ و محمد یوسف داروغه توپخانه و لیاقت خان و جمعی کثیر شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خانزمان و عالم علی خان با عمدها دیگر زخمی گردیدند درین گیرودار میر مشرف که سردار عمده و رفیق قدیم امیر الامرا و در آن روز غرق آهن از سر تا پا بود مقابل داؤد خان آمد داؤد خان سوفار تیر در چله کمان گذاشته بانگ بر میر مشرف زد که مثل زنان روی خود چه پوشانیدهٔ جلو بردار تا روی ترا ببینم و تیر را از شست خود رها کرد این سخن کنایه برای آن بود که خود در حروب زره و سلاح دیگر نپوشیده اکتفا بجامهای سفید سی نمود تیر مذکور متصل گلوی میر مشرف چنان محکم و کاری نشست که بدشواری برآمد و میر مذکور بر تخته هودج بر رو بیفتاد و فیلبانان داؤد خان دو سه ضرب کچک بر پشت میر مشرف بچالاکی و چستی چنان زد که تا دام الحیوة همیشه یاد کرده در مجالس ذکر آن سی نمود و فیلبانان میر مشرف فیل خود را از فیل داؤد خان جدا ساخت از مشاهدهٔ این صدمه عظیمه که بمیر مشرف رسید تمام فوج امیر الامرا از گمان فارغ گردیدن میر مشرف مرتسم خاطر گشته چون داؤد خان متصل با میر الامرا رسیده بود بیم و هراس بقیاس فرو گرفت و نزدیک بود که لشکر از هم پاشیده شکست فاحش روی نماید بلکه اکثری خود را بکنار کشیده پای استقامت جمع کثیری بغیر از سرداران و روشناسان

جان نثار بعز پیده بود درین زد و کوب قیامت آشوب گلوله بندوق جانستان بداؤد خان رسیده کارش باتمام رسید عمر دو دستش بشام رسید فیلبانان برگشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه برگردانید و بقیة السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا حکم نواختن شادیانه فتح و ظفر نموده فیل سوار رسید داؤد خان را باز طلبید چون آوردند جسد او را با دم فیل بسته در شهر گردانیدند و نیابت سینه هیئه که از میدان پالیش لغزیده انتظار ظفر احد الطرفین میکشید خود را بمبارکباد امیر الامرا رسانیده نذر و تهنیت تقدیم رسانیدند و همراهیان نقش تباراج نیه و اموال داؤد خان بغارت اسباب سپاهانش پرداختند افیال و اسپان او بضبط سرکار امیر الامرا در آمد ازان جمله بعد مدتی چند فیل ارسال حضور گردید

نقلی عجیب متضمن استقلالی غریب

گویند در ایام صوبه داری احمد آباد گجرات دختر یکے از زمینداران موافق ضابطه صوبه مذکور مسلک گشته بعقد داؤد خان در آمد و حامله هفت ماهه بود که داؤد خان بقصد مقابله حسین علیخان نهضت نمود زن مذکور همراه داؤد خان باذن و اطلاع او نیز بود نگهداشت چون خبر کشته شدن داؤد خان شنید شکم خود را بهمان جمدهر باحتیاط چاک نموده طفل را امانت برآورد و خود بمرد بعد ازان که خبر فتح و ظفر یافتن امیر الامرا بهادر بفرخ سیر رسید اثر حزن واندوه بر روی او ظاهر گشته بقطب الملک گفت که چنان سردار شجاع نامی صاحب اقتدار را بیجا کشتند قطب الملک در جواب گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد موافق مرضی مبارک بجا می بود

ذکر گریختن میر جمله از صوبهٔ عظیم آباد بسبب جبن و بے عقلی و هجوم آشوبهای دیگر و شدت پذیرفتن نفاقها با سادات از سفاهت فرخ سیر

محمد فرخ سیر در اوائل سال پنجم از جلوس خود بحکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثری ازان از دو ماهه تا سه ماهه بودند و تا برآمدن جاگیر قرار یافته بود که پنجاه روپیه در ماهه نقدی می گرفته باشند و این جماعت دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی فقط بامید جاگیر خدمت می نمودند که ناگهان حکم برطرفی آنها صادر و ریافت و بخشیان جماعه مذکور را جواب دادند و درهمان ایام میر جمله که صوبه دار عظیم آباد بود و از بدنسقی او و نگهداشتن لشکر بسیار از مغلیه غیره و بے انتظامی در طلب سپاه نرسیدا و جماعه مغلیه تعدی بر رعایا و عموم برایای شهر عظیم آباد بسیار نمودند و نهایت بدنامی عاملان میر جمله گردیده بهدف سهام ملامت سکنه صوبه و مردم حضور و مطعون ملازمان خود گشت با آنکه زر بسیار از خزانه پادشاهی صرف نمود بار هم از عهده ادای طلب سپاه کینه خواه بر نیامده بے خبر از ملازمان خود سے مخفی در محفه نشسته بدار الخلافه گریخت و از عظیم آباد در عرصه یازده روز دفعةً وقت شب بدروازه قلعه پادشاهی رسید اتفاقاً دران ایام اخبار مختلفه بانواع متشتته متضمن رفتن قطب الملک اشتهار می یافت و فی الحقیقه پادشاه اراده بدی با سادات مرتسم خاطر داشت و در عوام شهرت بود که میر جمله را نیز برای همین تدبیر پادشاه طلبیده است که ناگهان ورودش باینصورت اتفاق افتاد و همین موجب مزید بدنامی میر جمله از زیاده [illegible] گردید هرچند میر جمله ازین حرکت بموقع مورد عتاب پادشاه گشته در حضور روی نیافت [illegible] [illegible] اطاعت و تذلل التماس عفو جرائم خود و استعفای زلات از حضور نمود لیکن [illegible] امور [illegible]

هشت هزار سوار برطرفی مذکور و دیگر مغلیه که برای تنخواه خود فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی و خاندوران نایب امیر الامرا و میر جمله رفته تقاضای طلب خود و ناشایسته می نمودند هجوم این مردم با اسلحه و یراق و محاصره و ازدحام بر حویلی امرای مذکور مضمون مردم میگشت که بسازش فتنه جو یانست د غرض آنکه عند الحاجة علی الغفلة بر خانه قطب الملک بریزند ازین شهرتها قطب الملک بشویش گشته در فکر اجتماع فوج افتاد و شروع به نگهداشت نمود و غیرتخان همشیره زاده او که دران آوان به فوجداری نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم بارهه که تازه فراهم آمده بودند و فوج نو نگهداشت دیگر خود را بقطب الملک رسانید تا پنج شش روز ازدحام برطرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازارها بود و دو دسته مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک نیز از صبح تا شام برفیلها سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار می بودند و میر جمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده بپناه بخانه محمد امین خان برد و هدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند با این حلک و چانه دعوی همسری بلکه برتری با امیر الامرا ذو الفقار خان بهادر و حسین علیخان بهادر و قطب الملک می جست آخر کار چار و ناچار فرخ سیر بضرورت بنابر رفع فساد و برائت از اتهام میر جمله را معاتب و کم منصب و از صوبه پتنه عظیم آباد تغییر نموده سربلند خان را صوبه دار عظیم آباد و میر جمله را بطرف پنجاب رخصت داد چون باطنها صاف نبود معهذا احتمال سازش و تزویر از ضمیر اصحاب تدبیر بیرون نمی رفت و هرگاه پادشاه بسیری و شکاری میرفت یا ادنی حرکتی ر...ی میداد غلغله گرفتن قطب الملک در افواه می افتاد و قطب الملک متوهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می نمود +

ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک اسد خان آصف الدوله وزیر عالمگیر

در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ اسد خان آصف الدوله پدر ذو الفقار خان بهادر در زمانیکه مرحله نود و چهارم از مراحل عمر سبکسیر طی نموده بود برحمت ایزدی پیوست گویا در هند خاتم الامرا بود چه از صفات حمیده و شیم پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاه و مرتبت آنچه باید داشت تا آخر عمر برای هیچ یک از امرا دست بسر نشد و رافت تمام بر کل انام داشته کام روای عالم و بامر جمیت طوائف امم ممدوح و مشکور اهل زمانه و موصوف و معروف بفیض رسانی آشنا و بیگانه بود **بیت** نیک و بد چون همی بباید مرد + خنک آنکس که گوی نیکی برد + اللهم اغفر له وارحمه مشهور است که ذو الفقار خان امیر الامرا بملازمت فرخ سیر راغب نبود بلکه اراده جنگیدن بار دیگر با فرخ سیر باتفاق معز الدین یا شاهزاده دیگر یا بدر رفتن بطرف دکهن که صوبه های او بود داشت لیکن بمبالغه پدر ناچار تن بملازمت درداد چون باعث ملازمت ذو الفقار خان با فرخ سیر اسد خان بود و از ناقدردانی فرخ سیر و بد نهادی میر جمله ذو الفقار خان مقتول شد و نام ذو الفقار خان اسمعیل و نام اسد خان ابراهیم بود تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود **بیت** هاتف شام غریبان با دو چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود +
گویند در مرض الموت اسد خان فرخ سیر که از سفاهت و نادانی خود حیران بود معتمدی را برای عیادت و معذرت فرستاد پیغام نمود که افسوس قدر شما را ندانسته آنچه نبایست بعمل آوردیم و الحال ندامت میکشم لیکن سود ندارد اگر مصلحتی درباره سادات ... میدانید از اشفاق شما بیگانه نیست جواب ... تعالی عظیم از شما بحسب قضا و قدر واقع شد و چنانچه خاندان ما را برباد داده اید در مکافات آن افتاده اید و خلل در ارکان سلطنت بهم رسیده راه یافته اما اکنون که زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات داده اید تا مقدور در استرضای آنها کوشیده کار بجائی نرسانید که منازعات زیاده از حد مایه عناد و فساد دیگر گردیده بالمره

مجبور شوید و عنان اختیار از دست شما مطلقاً بدر رود +

ذکر افزایش منازعات فیما بین پادشاه و سادات

فرخ سیر بتجویز مصاحبان هواخواه سرگرامی خواست بخدمتی از خدمات ممالک دکهن مامور می‌ساخت و سند نوشته میداد و امیرالامرا آن را موجب وهن خود شمرده بلطائف الحیل دخل نمیداد و بران خدمات همراهیان خود را مقرر می‌نمود و این امور باعث افزایش عناد می‌شد و در حضور هم با قطب الملک و پادشاه همین آتش در کاسه بود راجه رتن چند دیوان قطب الملک بحمایت آقای خود از غرور موفور دخل در جمیع دفاتر پادشاهی نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نمیداد و در مقدمات مالی و ملکی دیوان خالصه و تن معطل محض گشته اجاره محالات خالصه بتجویز رتن چند رواج یافته بود معاملات لکوک بوساطت رتن چند انفصال می‌یافت و اعتصام خان را که بتجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود در ایام جهان شاهی را که دیوان تن کرده بودند هر دو ناچار بودند که رضاجوئی پادشاه و قطب الملک هر دو باشند اعتصام خان را از یک طرف پادشاه و گذک رای رایان را طرف قطب الملک اندکی زیاده مطلوب بود از بحث هر دو معاتب استعفای خدمتین مذکور تن بر هر دو واجب عقلی گشته بود ناگهان عنایت الله خان که در سنه احد فرخ سیر بعد کشته شدن پسرش هدایت الله خان بجانب گشته بکعبه معظمه رفته بود معاودت نمود و فرخ سیر از برهم اوضاع سلطنت و حماقت هواخواهان خود مثل میر جمله وغیره ندامت داشت و برانداختن امرای بهادرشاهی و عالمگیری غلط فاحش می‌انگاشت ورود عنایت الله خان را که از زمره عالمگیریان و متصدی پخته کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته اراده تفویض خدمات حضور باو نموده بسرافرازی مناصب با اضافه اش مستمال و سرگرم کار ساخت درین ضمن اعتصام خان که از پاسداری طرفین و محابا کنانه که از ارباب طلب می‌کشید استعفای خدمت نمود و بتجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان مقرر شد خان مرقوم نظر باقتدار قطب الملک اجتناب می‌نمود و قطب الملک از سختگیریهای او که در عهد عالمگیر مشاهده نموده بود راضی نمی‌گشت اخلاص خان نومسلم بهادرشاهی که فاضل دانشمند و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بمنازعتها تارک [illegible] بود و نوشتن تاریخ فرخ سیر حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک می‌نمود درمیان آمده باصلاح جانبین کوشیده طرفین را باین صورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عبدالله خان چیزی بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و راجه رتن چند در محالات خالصه پادشاهی دخل نکند چون قطب الملک بسبب بیدماغی از پادشاه و رغبت بعیاشی برای اجرای امور وزارت و دستخط بکچهری نمی‌نشست و کار خلق خدا جاری نمی‌شد عنایت الله خان درین باب التماس نمود که دو بار نهایت یکبار بقلعه آمده جلوس در کچهری و اجرای مرام انام می‌فرموده باشند ملتمس او پذیرائی یافت لیکن چند روز باین آئین گذشته باز برهمی پذیرفت چنانچه مذکور خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعوری که با نسبت سید [illegible] ملاحظه احوال روزگار نکرده برای اخذ جزیه خلاف مرضی رتن چند عرض نموده از پادشاه اصدار حکمش نمود و نیز چون خواجه سرایان و کشمیریان و هنود دلیسانش تغلب و زبردستی مناصب زیاده از حد مرتبه و مهمات سیرحاصل جاگیرات در تصرف خود آورده عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردانیده بودند خواست که از روی اوراجه و توجیه منصب هنود و غیره متغلبان ضبط و کم نماید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق گذشته بقطب الملک رجوع آورده آن خان راضی باجرای این حکم نگردید و جمیع هنود و مردم متغلب کمر عداوت عنایت الله خان بحکم بستند از ین کاوشها قراری که درمیان قطب الملک با

وعنایت الله خان بود بحال نمانده رنجشها درمیان آمد و بکج داری و مریزی می گذشت که ناگهان یکی از عمال محال خالصه متوسل رتن چند باقی
حساب دیوانی آمده مبلغ کلی بذمه او برآمد عنایت الله خان برای وصول زر را مقید ساخت و مکرر رتن چند مستخلص او گردید اما سودی
نبخشید عامل مذکور قابو یافته روزی گریخت و پناه بخانه رتن چند برد رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید چیلها
برای گرفتن عامل از خانه رتن چند تعیین کنانید و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید پادشاه از روی غضب بقطب الملک در طرف
نمودن رتن چند فرمان داد اما اثری بران مترتب نشد و عمده ترین منازعات که سرمایه فساد کلی گردید و سررشته اختیار از دست
فرخ سیر بیرون رفت آن بود که چوڑامن جاٹ زمیندار عمده صوبه اکبرآباد که آبا و اجداد او خویش از همیشه مفسد و مکرر مصدر شورشها
گشته قابل تادیب و تنبیه بود در زمان سابق سلاطین بمهم آنجا مامور گشته بجزا و سزای زمینداران سر می پرداختند در اوایل شوال
سنه ۱۱۲۹ هجری راجه جی سنگه سوائی بخطاب راجه دهیراج و اضافه و عطای جواهر و فیل و چند لکه روپیه نقد سرافرازی یافته بمهم
چوڑامن و تنبیه او مامور گردید و سید خانجهان خالوی قطب الملک از عقب جی سنگه سر فوج علیحده بطور کمکی مقرر گشته بکمال اقتدار
مرخص شد جی سنگه بر مهم مامور خود را رسانیده بمحاصره قلعه چوڑامن و پیش بردن مورچال پرداخته ترددهای نمایان نمود و سید
خانجهان نیز بعد چند ماه رسیده مصدر جسارتها گردید و مکرر ریزش و یورشها درمیان آمد و مردم از طرفین کشته و زخمی گردیدند
و در مدت محاصره یکساله عرصه بر چوڑامن محصور تنگ گردیده زمان فتح و ظفر قریب رسید چوڑامن وکیل خود پیش قطب الملک
رجوع نموده اساسهای مصالحه بقبول پیشکش و بودن خود در حضور بشرط عفو جرائم و سرفرازی بمنصب بدون آنکه جی سنگه
اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود بسعی قطب الملک پذیرائی یافت جی سنگه شکسته خاطر گردیده در نهایت ناخوشی بحضور
آمد و پادشاه هم بشدت آزرده خاطر شد و چوڑامن بشاهجهان آباد رسیده مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفته فرود آمد
یکبار در نهایت استکراه ملازمت چوڑامن میسر گشت اما بسبب ملال وافریکه پادشاه ازین مصالحه و معامله داشت بجرای
ثانی او راضی نگردید و درین ضمن اخبار تنافره بسیار از دکهن بپادشاه رسیده باعث مزید فتنه و فساد و جهانی آشوب گردید

ذکر برخی از احوال امیر الامرا حسین علی خان بهادر که در دکهن سانح گشت و بهم رسیدن مواد مهیج فسادی که بمرور تمام مملکت هندوستان را فرو گرفته اقتدار سلاطین تیموریه بالمره بباد فنا رفت

بعد از آنکه امیر الامرا بر داود خان ظفر یافته خود را بخجسته بنیاد اورنگ آباد رسانید و به بندوبست ملک دکهن پرداخت
اطلاع یافت که کهنڈو دهاریه سپه سالار عمده راجه ساهو بضابطه آنکه در هر صوبه دکهن یکی از سرداران مرهٹه بدستور صوبه دار
پادشاهی برای تحصیل چوتهه از مدت ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاه بسبب دور بودن پادشاه و هجوم مرهٹه
و وجوه دیگر رائج گشته بود سمے ماند و صوبه خاندیس در تصرف دارد و مابین راه بندر سورت قلعچه های گلی ساخته تهانها
قایم نموده هر قافله که از آن راه می گذرد اگر چوتهه از اموال خود داد بسلامت گذشت والا تاراج رفته و مردم قافله
اسیر شده بعد دادن مبلغ سر بهر نفر خلاصی می یابند امیر الامرا ذوالفقار بیگ بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و چندین قدر
برقنداز به تنبیه او مرخص ساخت چون ذوالفقار بیگ از کوتل مابین اورنگ آباد و خاندیس گذشت کهنڈو دهاریه
خبر او شنیده با هشت هزار سوار جنگی و سپاهی پانزده شانزده هزار سوار نزدیک سرحد بگلانه و کالنه که بمسافت هفتاد
گروه بطرف سرسینه از اورنگ آباد واقعست نمایان گردید ذوالفقار بیگ خواست که برو بتازد کهنڈو فرار نموده بخشی گرد

بمعرفت جنگلهای صعب المسالک کشیده و هر چند هرکاره ظاهر کردند که این مکان قابل مقابله و تعاقب غنیم نیست ذوالفقار بیگ بغرور شجاعت خود و جهالت دیگر سادات بارهه همراهی نشنیده با جوانان یکه تاز خود را بر سر کهنڈو رسانید کهنڈو در اول مقابله که جمعی از ان جماعت بدار البوار رفته بودند موافق آیین دکهنیان رو بفرار نهاده فوج امیر الامرا را نمودن جمعیت چهار صد پانصد کس باطراف خود کشیده پراگنده ساخت روز دیگر بهیات مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کمک سواران متفرقه بسته عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودی دران معرکه کشته گشت و بقیة السیف از اوج نخوت بزیر آمده زینهار جو و عاری از لباس و یراق و اسیر آن شریر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان معتقد خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علیخان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود امر تادیب کهنڈو نموده فرمان داد که هر دو سردار سزای او را در کنار نهند کهنڈو برین خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که در قلاع متینه دشوار گذار می بود رسانید و تهانهای او هرگاه فوج بر سر شان میرفت مکان را خالی میگذاشتند و بعد باز آمده بجای خود می نشستند هر چند با افواج مرهته های دیگر که از اطراف احمدنگر تاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مصافها رویداد و مرهته ها هزیمت یافته تا پای قلعه ستاره رسیدند اما تلافی کشته شدن ذوالفقار بیگ با کهنڈو بعمل نه آمد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق فیمابین فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف کرناتک وغیره درباب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او سرتابیهای نمودند و اگرچه مبارزخان صوبه دار حیدرآباد که امیر عمده و مبارز مشهور بود باورنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و باز بجای خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید نبود و بسبب وقایع در حیدرآباد و بیجاپور و هر دو کرناتک نشد امیر الامرا به دریافت حالات مذکوره صوبه دار و دیوانیان و قلعه داران که از حضور مامور شده میرسیدند اکثری را دخل نداده به بیت و لعل میگذرانید.

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعه غنیم بسبب بدهمکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر پادشاه بسعی بسیار و صرف خزائن صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه قریب بیست چهل قلاع متینه مرهته را مسخر و مفتوح و آن جماعه را بیخانمان ساخته بود و بعد مردن عالمگیر و فترتی که بسبب منازعه و مجادله اولادش رویداد و بهادرشاه در لاهور دور افتاده بود مرهته ها مکان را خالی و پادشاه را دور دیده بیش از بیش سعی در تسخیر مساکن خود نموده مصدر شورشها و باعث قتل و غارت ملک پادشاهی می شدند جائیکه قابو می یافتند اگر کسی چوته که چهارم حصه حاصلات میداد از دست شان رهائی می یافت والا تاخت و تاراج آنجا می نمودند و جائیکه از جماعه مذکوره چیزی پیش نمیرفت چند روز محاصره آنجا نموده خائب و خاسر برمی گشتند در عهد عالمگیر که زن رام راجه تارابائی نام رانی تا ده دوازده سال دم مخالفت زده با پادشاه بوساطت وکلا منت التماس میکرد که بشرط عطا فرمودن دیس مکهی شش صوبه دکهن بدستور سر صد ده روپیه بل کمتر رجوع آرد و فساد دیگر ندارد اورنگزیب از حمیت اسلام و سلطنت با آن طمع و منت قبول نفرمود و در عهد بهادرشاه وکلای راجه ساهو و رانی مذکور رجوع آورده مامول مذکور بحصول رسانیدند اما بسبب منازعت مابین راجه ساهو و رانی مذکور رنجیدند و بستی که منظور بهادرشاه مغفور بود بظهور نرسید و در صوبه داری داؤد خان میان مرهته و او عهد اخوت و قرار موافقت بعمل آمد مشروط آنکه در جاگیر شاهزادگان و او مرهته مزاحمت نرسانند و از باقی محالات امرا و ارکان هیرامن نایب داؤد خان باستصواب خود

چوتهه بدهاند و مرهته بالقوا افل و مردم دیگر آزار رسانند باین صورت کج دار و مریز سے بعمل مے آمد و در صوبه دار سے
نظام الملک که همگی آن مدت بیکسال و پنجاه کشید در اوائل بصلح و در اواخر بفوج کشی و حروب بدار و مدار گذشت یکبار در اواخر
گوشمالے بواقعی داده ذرسه فیل و مادیان بسیار ازانها غنیمت گرفته فیلان را مصحوب زرابیگ بحضور فرستاده بعد از آن تا دو
سال از صوبه دار سے امیر الامرا که در فساد و عناد با پادشاه گذشت امیر الامرا دانست که بسبب برهمکار سے فرخ سیر و هوا خواهان
خفیف العقل او هر روز نوشتجات مشعر بر تمرد براجه ساهو و دیگر سرکشان و حکام حضور میرسد بدین جهت سند و بست آنجا را چنانچه
باید بعمل نمیتوانند آورد و اطمینانے از طرف آقا در القاسے برادر و سلامتے خونریزند اشت بنا برین ناچار براے بهم رسانیدن استعداد
مدافعهٔ اعدا انیای معامله با مرهته گذاشت و از آنچه در عهد داؤد خان پنی مقرر بود باضافه دلیس مکهی که سر صد ده روپیه باشد قبول
نموده مرهته ها را با خود متفق ساخت و مقرر نمود که پانزده هزار سوار باجمعیت شایسته بطور نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته
بنیاد اورنگ آباد بحضور امیر الامرا حاضر باشند و چوتهه از عمال پادشاهے و جاگیرداران چنانچه مقرر بود بگیرند و دلیس مکهی
که سر صد ده روپیه باشد از رعایا بستانند با نفصال این صورت منازعه و مشاجرات و قتل و غارت که در بلاد دکهن شائع و رائج
بود فرو نشست و اطمینانے بعامه خلائق میسر آمد اما عمال و حکام و مالگذاران را از بودن سه عامل یکی عامل حضور دوم عامل چوتهه
سوم عامل دلیس مکهی رسیخے تازه و ازجار سے بی اندازه روی داد بعد نوشته دادن سند انفصال نامه و دخیل نمودن
گماشته هاسے مرهته عرضداشت امیر الامرا متضمن درخواست فرمان سند مطابق دستاویز خود بحضور رسید فرخ سیر
بر طبق فهمانیدن دولتخواهان مستمند خود ازین امر بهم آزرده ترگشت اول براے آنکه شراکت غنیم در ملک پادشاهے خوب نشد دوم
آنکه بی استیذان او بعمل آمد درهمین ایام جان نثار خان را که امیر قدیم و بهادر دانا و با عبد الله خان مرحوم پدر حسین علی خان برادر
خوانده گی که عبارت از صیغه اخوت باشد داشت به نیابت امیر الامرا صوبه برهانپور مع خلعت و فیل و سرپیچ مرصع عنایت
فرموده مرخص نمودند و در خلوت پند و نصائح حسین علی خان پیغام فرمودند با امید آنکه جان نثار خان بمنزله عموے حسین علیخان است
و او هم عزت جان نثار خان بسیار نموده عزیز و شفیق خود میداند شاید به نصیحت او خاطر خواه فرخ سیر بعمل آرد و همدرین اوان
اعتماد الدوله محمد امین خان را در ماه ذی قعده سنه شش جلوس مطابق سال ۱۱۳۰ هجرے بصوبه مالوا مرخص نمودند و مقرر
شد که بعد رسیدن بسرحد مالوا فرمان صوبه دارے از تغییر راجه جی سنگه سوائی نیز عطا خواهد شد و موافق مشهور آنکه خفیه فرمان
صوبه دارے با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعده که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید با آنکه از راه حزم و هوشیارے
و پخته کارے بنا بر تذبذب در کار خود و دخل و عدم دخل در صوبه که یافته اصلا جمعیت سوار و پیاده با خود نگاه نه داشته بود و نیز
محمد امین خان بسرونج که تعلقه مالوا است وارد گردید خبر ورود این هر دو باورنگ آباد خجسته بنیاد انتشار یافته بر زبان هرزه درایان
و رهرو مختلط رسیدن محمد امین خان با شصت هزار سوار مع امراسے کارزار دیده و همراه دے جان نثار خان مع هفت هشت هزار
سوار بارادهٔ پیکار حسین علی خان مذکور مے شد بمرتبه که حسین علیخان را هم اندک تردد سے در خاطر بهم رسید بعد تحقیق بی اصلی
این اخبار ظاهر شد خطوط جان نثار خان متضمن طلب قلیل جمعیتے بطور بدرقه رسید دران خطوط مرقوم بود که شنها نام غنیمی غیر از منتسبان
راجه ساهو بطرف مند با علم سرکشی برداشته سر راه مرا گرفته است بعد رسیدن خط جان نثار خان اندک مردمے موافق آوردن
جان نثار خان متعین شدند و جان نثار خان رسیده بملاقات امیر الامرا کامیاب گشت اما بنا بر احتیاط صوبه برهانپور که بسرحد
واقعست نیافته عواطف ظاهری و سلوک بزرگانه با او مبذول و مسلوک بود و درهمین ایام ضیاء الدینخان که از شرفای دیار خراسان

بود بدیوانی دکهن از تغییر سید دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گشته و فیض الله خان متعلقه بخشیگری دکهن منصوب گردیده بود به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیدند ضیاء الدین خان به سبب سفارش قطب الملک که بسیار نوشته بود دخل در دیوانی یافت اما همه کارها بتبعیت عملهٔ امیر الامرا می نمود و امیر الامرا را خشنود میداشت و فیض الله خان بخشی را امیر الامرا جواب صاف داده بار سلام هم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی برهانپور چند روز دیوانی برار یافت ورود این اخبار هم موجب افراط ملال فرخ سیر گردید*

ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و برافتادن بنیاد دولت فرخ سیر تحت او و دیگر سوانح آن زمان

درین عرصه محمد مراد نام شخصی کشمیری الاصل که در تمام انام بمعایب عظیمه بدنام و بذمائم افعال اشتغال داشت بوسیلهٔ هم وطنی با صاحبه نسوان مادر فرخ سیر تقرب همکلامی با پادشاه در خلوت یافته خاطرنشان پادشاه نمود که به تدبیرات صائبه قلع و قمع سادات بدون آنکه حاجت بجدال و قتال افتد توانم نمود فرخ سیر چون کینهٔ دیرینه با سادات مع چیزی دیگر در دل داشت این سخن نهایت خوشش آمد و میگویند که بعلت مشارکت مرض ابنه نهایت موافقت با اعتقاد خان بهم رسانید و خان مرقوم در اندک زمانی بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی و بمرتبهٔ هفت هزاری ده هزار سوار ارتقا نموده در خلا و ملا محرم و همراز و همدم و دمساز گردیده شریک مصلحت برانداختن سادات گردید و هیچ روزی نبود که مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلی و پوشاک خاص العام باو نه شود و عنایات وافر دیگر زیاده از حوصلهٔ خود کامیاب و سرفراز نگردد و چنین قرار یافت که سربلند خان را از پتنه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد که بعد معزولی از صوبه داری دکهن بفوجداری مراد آباد قناعت نموده بود و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی در برانداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمایند و از غرائب آنکه بعد رسیدن نظام الملک هنوز هنوز او را بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که در آن سرکار داشت ازو تغییر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبه علیحده قرار داده صوبه داری آنجا و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتقاد خان بطریق التمغا عنایت شد و چون اجتماع راجه اجیت سنگه و سربلند خان و نظام الملک دست بهم داد اجیت سنگه بخطاب مهاراجگی و عنایات دیگر بامید اعانت در قتل سادات سرفراز شد لیکن او ازین کار سر باز زده نظر بتلون و جبن پادشاه و اقتدار و دبدبهٔ سادات با قطب الملک همدم و همداستان گردید و نظام الملک و سربلند خان که بامید وزارت و میر بخشیگری بشرط قلع و قمع سادات رسیده در ابتدا بمناصب مذکوره موعود و خوشنود بودند آخرا اثری از آن بظهور نرسید بلکه عنایاتیکه داشتند از آن هم محروم و ممنوع افتاده بودند بطمع و حرص اینکه در کار موعود داشتند التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکی ازین دو بنده که در نظر دولتخواهان حضور لائق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند تا اقتدار و استقلال قطب الملک اختلال پذیرد و بعد از آن اگر هم از نافرمانی زند به سزا خواهد رسید در جواب آن از فرخ سیر این کلمهٔ رنگین اصدار می یافت که برای وزارت هم از اعتقاد خان دیگری را نمیدانیم و از هر امیر عمدهٔ ایرانی و تورانی که مشاوره در امر خطیر استیصال سادات بعمل می آید اگر غیر سستی و تحاشی [illegible] سید است اختیار آن نموده در تفویض وزارت استمزاج می نمود از فرخ سیر استماع همان نغمهٔ خارج آهنگ که به از اعتقاد خان دیگری نمی شناسیم شنیده دل تنگ میگردید و راضی باین حماقت و مذلت اطاعت چنان سفلهٔ بدنهاد حقیر باخیر نمیشدند همین گرمی راجه

مقتول و مقید ساختن قطب الملک ترغیب و اغرا می نمودن امرا باین کار از ایام عید فطر اتفاق افتاد و ترتیب یافتن هفتاد و هشتاد هزار سوار
تخمینا با بیرون رفتن همراه موکب فوج خاصه بادشاهی در رکاب فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چار پنج هزار سوار نبود و غلغله
عظیم در عوام و خواص بود که امروز البته قطب الملک کشته می شود یا مقید خواهد شد باوجود اینهمه شهرت در سواری از اراده مشهور
مذکور را هیچ جا صدائی برنخواست و قطب الملک از انتشار این اخبار بر خود ترسیده شروع به نگهداشتن سپاه نمود سابق
سوای مردم بارهه که بر انها اعتماد داشت دیگران را کمتر نوکر میگذاشت درین هنگامه از تخصیص گذشته بتعمیم پرداخت و فرمود
تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشند نگهدارند چون اخبار فتنه بازار حضور بامیر الامرا حسین علیخان بهادر رسید از طرف برادر و مال احوال
خود مشوش گشته باراده حمایت برادر و برانداختن معاندان داعیه آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل ازین معین الدین نام مجهول
النسب را که بشهرت پسر محمد اکبر بن اورنگ زیب پیش راجه ساهو گشته بود اندک مردمی فرستاده بشان و شوکت امارت طوریکه کسی
حضور تعرض نه بیند پیش خود طلبیده و احوالش را بحضور نگاشته جواب آن طلب داشت و عرضداشتی متضمن برارادهٔ و آرزوی
ملازمت و ناموافقت آب و هوای دکهن نیز نگاشته ابلاغ داشت فرخ سیر از نگهداشتن فوج که قطب الملک شروع نموده و ورود
اخبار دکهن و عرائض حسین علیخان متضمن اراده حضور ترسیده تا مدی مصالحه و معذرتخواهی از قطب الملک گردید مهاراجه اجیت سنگه
که باو دو رعایت عبدالله خان سرافراز مهیا یافته همدم و همراز و صاحب عهد و پیمان رفاقت و ایفای عهد تا نفس بازپسین با قطب الملک
گردیده بود بواسطه صلح میان وزیر و پادشاه گشت و در اواخر ماه شوال فرخ سیر باتفاق اعتقاد خان و خاندوران و دیگر امرای
مخلص بخانه قطب الملک آمده باهم عهد موافقت بسته قسم عدم مخالفت درمیان آورد و از طرفین عذر خطاهای سابق و اراده
های فاسد ایام ماضی خواسته فرخ سیر بدولتخانه قلعه پادشاهی مراجعت نمود لیکن از انکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار
نمی ماند گاه بصلح و مدارا میساخت و گاه بتدبیر رفع و دفع سادات بمشورانیدن مخلصان خود که بنا بر مناسبت مزاج همه خیره جرأت
و سبکسر پست فطرت بوده اند می پرداخت و با این اراده کسانیکه معتمد چنین کاری توانستند شد بتبعیت رای انها نکرده اغماض
نامزدان که مصاحب او بوده اند می نمود و از کسانیکه توقع جرأت و طاقت مقابله سادات داشت آنها را خوار و پریشان حال
گردانیده باقتدار سفلگان سراپا ننگ و عار می افزود و مردان کار را بعزل مناصب و خدمات آزرده و بیدل میساخت
چنانچه از سلوکیکه با سربلندخان مبارز الملک و نظام الملک نمود و بزبان قلم داده آمد معین است راجه جی سنگه سوائی و مبارز الملک
سربلندخان گفتند که اگرچه ما از روی کار بر دارند و کمر همت محکم بسته قطب الملک را معزول فرمایند تاب و توان
در انها نمانده مستحصل می شوند و در ان وقت ناچارند که تن بطاعت و فرمان برداری دهند یا بسزای جسارت و گستاخی
خود رسند لیکن سخن اینها نشنید بلکه متوقع منصب جلیل وزارت و امیر الامرائی که نموده بود بعمل نیاورده آنچه در دست آنها
بود مثل فوجداری مراد آباد و جاگیرش از نظام الملک گرفته و چیزی بران افزوده باعتقاد خان داد و سربلندخان را از صوبه عظیم آباد بوعده مذکور طلبیده
کاری در عوض آن نداده جاگیرات سیر حاصل او را تغیر نموده بمیر جمله مروج بیان که خانهٔ آن خان بلکه سلطنت هندوستان برباد داده اوست بخشید
و بعد ازان که بخانه قطب الملک آمده عهد و پیمان نموده بود خلاص خان بهادر شاهی را که از مخلصان سادات بود برای مطمئن نمودن امیر الامرا و باز داشتن از اراده فاسد
و منع نهضت از دکن بشاهجهان آباد مرخص نمود و تاکید کرد که بعجلت و سرعت تمام خود را بحسین علیخان رساند و حسین علیخان که باستماع اخبار سابقه اراده
بشاهجهان آباد نموده بود سیف الدین علیخان برادر خود را با چار پنج هزار سوار برای مهیا نمودن انجام توپخانه وغیره اسباب مناسب روانه
صوبه برهان پور کرده بود از استماع خبر آمدن فرخ سیر بخانه قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود صباحی

چند در خبر تاخیر و تعویق انتظار خبر ثانی داشت که باز اخبار موحشه نوشته قطب الملک مشعر بطلب مهو که رسیده و خبر جنگ گردیدن عرضه
بر سید عبد الله خان نقل مجلس هر صغیر و کبیر در خجسته بنیاد گردید و هم جواب عرضداشت حسین علی خان باین مضمون صادر گشت
که اگر خواهد با احمد آباد گجرات رفته تبدیل آب و هوا نماید و الا مارا هم مشتاق دانسته خود را بحضور رساند و حکم طلب معین الدین پسر
جلالے اکبر نیز صدور یافت و فوج والاشاهی و توپخانه پادشاهی و دیگر افواج سلطانی در نهایت پریشانی هیشت نه ماهه نقد
طلب داشتند و از اغماض قطب الملک و عمله او دو اسمے و در سمے نمی یافتند و سردار کار فرماهم نداشتند و نگهداشت قطب الملک
قریب به بیست هزار سوار رسیده بود سربلند خان که بسبب تغییر سه جاگیر و عسرت اخراجات و تقاضاهای طلب سپاه و نوکر منخواهان
سنخواست اسباب خانه و افیال و اسپان به تقاضائیان داده خود خرقه درویشے در بر کند و نظام الملک نیز قدر دانی
پادشاه که بوعدهٔ وزارت طلبید و خدمت سابق مع جاگیر تغییر نموده باعتقاد خان بخشید و هم ناهموارے روزگار سفله نواز
مشاهده نموده بید ماغ و سوخته تا قدرشناسیها گردیده انزوا گزید قطب الملک بخانه هر دو امیر مذکور رفته و استمالت آنها نموده
بخانه خود برده نشسته آورده عوض سربلند خان زرهاے متقاضیان از خانه خود داده صوبه داری کابل بنام او مقرر ساخته
مرهون احسان خود کرد و به تسلی نظام الملک پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود و همدرین اثنا که محمد امین خان اعتماد الدوله
باستماع ارادهٔ نهضت امیر الامرا بطرف شاهجهان آباد و نرسیدن سند موعود صوبه مالوا از حضور مجبور گشته بی طلب فرخ سیر
برخاسته آمده بود مغضوب سلطانی و معزول المنصب از راه نادانی گشت قطب الملک او را هم مطمئن خاطر و بالطاف خود
مستظهر ساخت و بمقدور در تفقد احوال جمیع بدخواهان خود می پرداخت و خانه دراکه که از ابتدا باتفاق میر جمله آتش افروز عناد
و نفاق بود همدم و محرم خود گردانید روزے فرخ سیر بشکار سوار شده باهمراهان خود قرار داده بود که بعد مراجعت
از شکار بدیدن قطب الملک آید چون خانه مهاراجه اجیت سنگه نزدیک بخانه قطب الملک هست و بر سر راه واقع شده وقت
رسیدن سوارے پادشاه راجه مذکور بر در خانهٔ خود البته برای گذرانیدن نذر و نمودن مجرا خواهد آمد در اهتمام مبالغه نموده
نظر باتفاقے که با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود ملخص آنکه این معنی یا فرخ سیر را مظنون نباشد و لیکن و
گمان خود با بجزم و یقین بنا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانهٔ عبد الله خان رسانید و پادشاه باستماع
اینخبر بیدماغ گشته باوجود آنکه اکثر لوازم همراهے شاهے بخانهٔ قطب الملک آمده و قطب الملک باراده استقبال بر کنار دریا
رسیده منتظر بود متوجه بوزیر الممالک نگشته فسخ عزیمت نمود و ملاحان را فرمود تا کشتی را دریائی نموده تند برانند و داخل
دولتخانهٔ خود گردید ❊

نقل معدلت افزا متضمن بعضی از اوصاف امیر الامرا

از معتمدے مقبول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکهن چون لشکر بسیار و مردم همراهے بیشمار بودند وقت ورود
معسکر چند موضع از دیهات در میان لشکر مے افتاد و کسی را طاقت نبود که دست تعدے بر سکنهٔ مواضع دراز نموده ضررے
تواند رسانید روزے دهی در بین لشکر واقع بود دخترے بالغه رشیده از بیوه زنی عفیفه که در نهایت فلاکت گرفتار بود در تحصیل
قوت عاجز و ناچار بود دیشبی یکی از لشکریان متصل بده بگدائی آمد او چیزے داده پرسید که اگر نگاه داریم خواهی ماند چون
دختر از شدت احتیاج لاعلاج بود قبول نمود آنکس شبے آنکه در او تصرف کند در خیمهٔ خود داشته صبح بربار بردار خود سوار

ساخته همراه بنگاه راهی ساخت مادرش تمام شب در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسید زن مذکور التماس کرد که دختر این ضعیفه گدائی در لشکر آمده بود کسی از لشکریان او را همراه خود گرفته رفته است و من باعتماد عدل گستری و ضعیف پروری شما در اینجا استاده امیدوارم که بار این الم از دل پر غم این ضعیفه بر دارید و دخترم را بمن رسانید امیر الامرا چون استماع تظلم او نمود استاده فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیاید تمام لشکر همین جا بپاید و بر من آب و دانه حرام است تا دخترش را باو نه سپارم و این کلمه را موکد بایمان ساخت بخشیان فوج و نقبا مضطر گشته دویدند و هر یک از جماعه داران یکی از سواران معتمد خود را نیز بتجسس فرستاد از انجا که اراده اقبالمندان را کارکنان ملاء اعلی معین می باشند بتفحص سهلی از چنین انبوه محشر شکوه دختر مذکور را ماموران با کسیکه همراه گرفته بود بهم رسانیده بحضورش آوردند امیر الامرا خود متوجه استفسار گشته پرسید که اینکس با توجه کرده وجه قسم همراه برده دختر معروض داشت که قصوری بملازم سرکار عائد نیست نه بزبردستی مرا همراه برده و نه دست خیانت بدامن عصمت من رسانیده به علت شدت احتیاج همراهش اورا برضای خود قبول نموده بودم امیر الامرا باستماع این ماجرا شکر الهی بنابر حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادرش بسبب بهم رسیدن او بتقدیم رسانیده دخترش را مع اشرفی چند که آنوقت در جیب داشت بر آورده بدست او سپرد و یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اش رساند و تا گذشتن لشکر ازین ده همانجا بوده بعد بر گشته بیاید تا کسی از همراهیان باو ضرری نرساند +

نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکهن بشاهجهان آباد و روی دادن حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته قلم وقائع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علی خان را با چار پنجهزار سوار بنابر تهیه سر انجام توپخانه و دیگر اسباب بتاریخ پانزدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری بصوبه برهانپور که بر سر راه واقع است فرستاده بانتظار خبر ثانی مینکشید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط متواتره قطب الملک اواخر ذی الحجه سنه مذکوره از اورنگ آباد بر آمده یک هفته توقف برای امور ضروری نموده و اوائل محرم ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا پسر عمه خود مع پسران او و جان نثار خان و عوض خان نائب صوبه برار و اسد علی خان یکدست علی مردان خانی و دل ایرخان بانی پتی برادر خان صادق و اختصاص خان نبیره خان عالم و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکهن و فیروز علیخان بخشی که از سادات نامی بارهه بود و راجه پرتیت سنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیر اینها بیست و دو نفر نوکران پادشاهی که بعضی در رفاقت مجبور و بعضی باختیار و خواهش بوده اند مع فوج دریا موج که قریب بسی هزار سوار همراه داشت در حرکت آمد از ان جمله ده دوازده هزار سوار مرهته بود و باقی ملازم سرکار امیر الامرا و علی هذا القیاس پیاده هاے برقنداز و اکثر منصبداران دکهن که همراه هیچ امیر و شاهزاده ازان بلاد بر نیامده بودند بضرورت چار و ناچار همراهی گزیدند و در قلعه احمد نگر و غیره قلاع دکهن قلعه داران خود نشانید و بعضی را بتصرف مرهته وا گذاشت بعد رسیدن به برهانپور برای سر انجام بعضی مهام ضروری چار پنج مقام واقع شد و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه با بریده از آب گذر اکبرپور عبور نمود درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و بر گردانیدن امیر الامرا از حضور روانه شده بود اوائل صفر نزدیک ماندو رسیده در خلوت بعد ملاقات مذکور صلح بی ثبات و جمیع هنگامه و آشوبی که در شاهجهان آباد رو داده بود و اسباب فساد دیگر که مهیا و آماده بود و فراهم آمدن امراء در دار الخلافه و پاس خاطر اعتقاد خان بمرتبه که در حضور منظور بود و بیدل شدن مبارز الملک و نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور ساخته

سرگرم رسیدن دارالخلافه نیز روی ساخت و رحمت خان پسر امیرخان کلان صوبه دار کابل که در بندوبست ملک بانذور و تنبیه و
تادیب مفسدان فوجدار سرکار مذکور و کوه‌نشینان مغرور آنجا واقعی کوشیده ملک مذکور را انتظام بخشیده بود دنبابر اطلاع بر مافی الضمیر
امیرالامرا بهانه تعارض ملاقات نموده همین معنی موجب ملال خاطر امیرالامرا گردید چاردهم صفر که کنار دارالفتح اجین نزول لشکر شد از
نوشته وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر باستماع و اشتهار خبر نهضت امیرالامرا بیست و نهم محرم الحرام بخانه قطب الملک باتفاق بعضی
امرا آمده عهود و مواثیق بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی نموده مبانی وداد و اتحاد مستحکم ساخت و دستار از سر خود
برداشته بر سر وزیرالممالک عبدالله خان بهادر گذاشت و روز دوم عبدالله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده به تجدید تشیید
پیمان اخوت و اتفاق سر از نفاق پرداخت و درین باب باعتقاد خان و دیگر امرای فتنه انگیز در اندازی پیشه بمبالغه تاکید فرمود
که من بعد الیوم باصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشند امیرالامرا بعد اطلاع برین مضمون در بار عام به بانگ بلند فرمود که اگر واقعی
پادشاه را با ما عداوتی نمانده و از در اخلاص درآید ما را هم غیر از اطاعت و فرمان برداری اراده دیگر در سر نیست و بعد ملازمت عمل
ترتیب مراجعت به دکهن خواهیم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکهن بوده اند مسرتی عظیم روی نمود اما از زبان ثقات
و محرمان راز امیرالامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل آنست که اگر بادشاه بر ما
تا بو یابد رهائی از چنگال او و محفوظ بودن بجان و آبرو خیال محالست و ما اگر برو دست یابیم کذلک بعد ورود در حدود ملک رانا
قبل از رسیدن وکیل او بعضی دهات بتاراج لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیرالامرا قرق فرمود و دیگر دست
تعدی لشکریان کوتاه گردید اما چون ملک راجه جی سنگه نزول رایات ظفرآیات اتفاق افتاد بنابر عداوتی که از و ظاهر
بود محالات متعلقه که در راه واقع میشد همه بمعرض تلف درست آمد هرچند یکی از نوکران عمده او با پیشکشهای لائق رسید
پذیرائی نیافته زراعت و مواشی بسیار و زن و اطفال خلق آن دیار بدست سپاه افتاده بازپرسی نشد بعد رسیدن بقرب جوار
دارالخلافه که سه چار منزلی بیش نمانده بود روشن الدوله ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای حضور و متصدیان سلطنت
و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیرالامرا شتافته ادراک خدمتش نمودند چون ظفر خان روشن الدوله در سواری تزک
خود را نمود و خودنمائی را کار فرمود امیرالامرا را ناخوش آمده در اهتمام خفتی باو رسانید و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه انگیزان
هنگامه جو سخنان اصل و بی اصل از اراده های پادشاه و مخالفان هر دو برادر بنهانی بیان نمودن سرمایه تقرب خود دانسته
قصوری نکردند خصوص رتن چند که بنهایت کینه کیش و نامآل اندیش بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود و کلمات عداوت افزا
و سخنان فتنه زا خاطرنشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیرالامرا از سابق کبیده تر گشته در اواخر ربیع الاول بمکان
شهر شاهجهان آباد طرف مناره فیروز شاه رسیده معسکر ساخت روزیکه داخل خیمه در مکان مذکور میشد بخلاف ضابطه و آداب
در سواری وقت نزول حکم بنواختن نوبت نموده بمحل ملوکانه داخل خیمه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمره
نوکران پادشاه نمیدانم و اندیشه سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع برین حالات ترددی پادشاه
بهر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک و تنبیها بهانه نموده گاه بعجز
و الحاح در آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود راجه جی سنگه صلاح بیرون برآمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب میداد و
میگفت که هرگاه کمر باین اراده محکم بسته برآئید نوکران پادشاهی که اضعاف مضاعف جمعیت هر دو برادر ند اتفاق نموده برای
غرور وزیر و امیرالامرا یکبار شان سطی توانند نهاد بلکه همراهیان آنها بعد تیقن اراده پادشاه باینکار ترک رفاقت آنها نموده

توسل با نیال … لت سلطانی سلطانی خواهند جست و بهر دو سه اد رعاجز و مضطر خواهند گشت و امرای عقیدت کیش مآل اندیش
خصوص جماعت علیه از کمین پادشاه و سبکی از ضلع ندیمان و مصاحبانش هرچه راز گشودن و رهبری باین مصلحت نمودند دور
از قانون حزم و احتیاط می شمردند لیکن نه مصلحت جی سنگه پذیرائی یافت و نه طریقه آشتی و یکروئی بیهوده گشت غرض سخن
دولتخواهان دانشمند فرخ سیر خود پسند و مصاحبان ابله شکیبش او نشنیدند و آخر دیدند آنچه دیدند امرای مقتدر دانشور از ملاحظه
این صورتها خون جگر میخوردند و بناچاری کاری از پیش نمی بردند بلکه بفرمان پادشاه راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا پیموده
مشاهده استکبار و اقتدار او لب زیر شکایت و مالامال حسرت و ندامت معاودت می نمودند تا آنکه قطب الملک از زبان برادر
پیام داد که اگر جی سنگه که مخالف مجاهر ماست رخصت بوطن او فرمائید و خدمات حضور مثل توپخانه و داروغگی دیوان خاص
و خواصان … متوسلان ما مرحمت نمائید و در قلعه بند و بست ما شود بدون وسوسه آمده حصول ملازمت و بخاطر جمع آمد و رفت
حضور توانیم نمود فرخ سیر جواب داد که بالفعل خدمات مذکوره اصالة بنام قطب الملک و دیگر سادات و همراهان هر دو
مدار المهام مقرر می نمائیم و بنیابت اعتقاد خان باشد بعد چند روز در جشن نوروز که قریب رسیده نیابت هم از میان
برداشته خواهد شد و سوم ماه ربیع الثانی جی سنگه سوائی فرصت یکروز نیافته حسب الحکم از شاه جهان آباد برآمده روانه وطن
خود آنبیر گردید *

ذکر آمدن حسین علی خان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذو المنن *

چون فرخ سیر در اصل فطرت مطلقاً جرات نداشت با وجود نهایت عداوت با سادات و اراده استیصال آنها و دلالت
مخلصان جلادت کیش خیر اندیش بنابر استیلای بیم و هراس طاقت مقاومت حسین علی خان نیافته اراده برآمدن به پیکار
و آراستن معرکه کارزار نتوانست نمود بنابرین چار و ناچار راضی به بند و بست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن انیکار
داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره باتفاق مهاراجه اجیت سنگه مع مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم
پادشاهی را از سر دروازها برخیزانید و جا بجا بند و بست خود نموده رفقای معتمد را نشانید از مردم عمده پادشاهی بغیر از
اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص و ظفر خان روشن الدوله که وجود و عدم آنها مساوی بود و چندی از خواص
و خواجه سرایان هیچ کاره دیگری در قلعه و نزد پادشاه نماند و امیر الامرا بشان شاهانه و شکوه ملوکانه با لشکر آراسته به تجمل
و انبوه اطراف قلعه را لشکر او و سپاه مرهته فرو گرفته بود آخر روز داخل قلعه گردید و بعد ملازمت کلمه چند ملال آمیز گفته از خلعت
و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب نیز سهل انکاری نموده
معسکر خود مراجعت نمود معهذا پادشاه متنبه نگشته به فکری که باید نه پرداخت و سلطنت خود را ضائع ساخت باز بتاریخ
هشتم روز سه شنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود بقلعه در آمده به بند و بست آنجا پرداخت و بدستور روز اول مردم
پادشاهی را از ان محوطه برآورده دروازهای قلعه بمعتمدین خود سپرد و کلید های دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت
حضور خود طلبیده نگهداشت بعد دو پهری چون خبر بحسین علی خان رسید بهمان دبدبه و شوکت سابقه از لشکر خود اراده آمدن نمود
افواج ظفر امواج او از اول بعد شروع به آمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده چون ثلثی از روز باقی ماند خود سوار گشته

معین الدین مجهول مشهور به پسر اکبر را که همراه آورده بود بر فیل در عماری محفوف سوار ساخت و با خود گرفته در خانه که نزدیک
قلعه و مشهور به باره دری شایسته خان است فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته باتفاق راجه اجیت سنگه التماس پذیرائی
خدمات مطلوبه و اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود و شعر برینکه در عوض جانفشانیها که بهنگام پایش به بنگو خدمتها باشما و جد
پدر شما از ما نیز بها بفعل آمد عار پادشاه غیر بیگانگی و اراده‌های فاسد درباره ما فدویان نتائج نداشت چنانچه شاهد صدق و گواه عدل درین مقال این فرمانست که
متضمن بر حکم دخل نداده و قتل نمودن بنده که بی تقصیر بنام داؤد خان بی ایمان و دیگر سرکشان بنام آن سرزمین و صاحب صوبه‌داران ممالک صادر
گشته الحال اطمینان ما از دربار منحصر به تفویض خدمات حضور بما بنده‌ها است بدون قید نیابت بعید گماشتگان هر در اندازان و مبعوث انبصوبهات
آمد و رفت ما در حضور و تقدیم مدارج نوکری و آقائی امکان ندارد پادشاه جاهل مغرور با وجود مشاهده حالات مذکوره تسلط سادات براو
همان وعده پوچ ایام جشن سے نمود تا آنکه از طرفین گفتگو بطول کشیده بکلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر تنگ ظرف
سکسر تاب نیاورده اعتقاد خان و قطب الملک را باشتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب بر زبان راند دران حال عمداد خیان
خواست که بسخنان ابله فریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنامهای فحش باو داده فرمود که از قلعه او را برآرند اعتقاد خان
حواس باخته و سرا ز پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرد و به پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سواری امتیاز خان منصرف
سوار شده راه خانه خود گرفت و روقت که رفت دران زمان از هر گوشه و کنار آن حصار آثار فتنه آشکار و صدای آشوب بلند
گردید و پادشاه برگشتگی طالع خود در آئینه احوال دیده خود را بدرون محل رسانید و بمحوای هدایت سیرای اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة از لوح خاطرش محو و نسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال چادر ظلمات شب از ایوان
افلاک فرو هشته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین فرو نشست درهای قلعه تا
ابواب امن و امان بر روی عالمیان بربستند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه اندرون و هواخواهان فرخ سیر با دل پرخون
بیرون نشستند **بیت** سر برد و بهر یک درین انتظار زنده نهان تا چه بازی کند روزگار. دوا لشب پر شور پر شر آشوب
محشر و شور یوم النشور تمام شهر را فرو گرفته عجیب ولوله و غریب غلغله بود کسی نمیدانست که در قلعه چه گذشته و چه می گذرد
افواج امیر الامرا بر سر هر رسته بازار و درهای شهر پناه مستعد و تیار تمام شب ایستاده و مرهته‌ها مع سرداران سپاهیان
خود سوار انتظار می کشیدند که چه خواهد روی داد چون صبح دمید هر کس به بیم و امید سر از خواب بر داشت و آفتاب جهان تاب
علم زرنگار سے بیاری بخت سادات برافراشت خبرهای مختلف بی اصل گشته گفتن قطب الملک بر زبان عوام جاری
و شور و شر مردم بازاری ظاهر گردید درین اثنا بعضی از امرای فدویت کیش بمقتضای حق گزاری خویش مثل
سادات خان پدر زن فرخ سیر و نجم الدین خان کوسه و غالب جنگ و داغر خان بهادر ترک جنگ بارادهٔ نصرت فرخ سیر
از آن احوال بیخبر از خانه خود با استعداد یکه میسر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باقتضای دانش دوربین
خانه نشین بودند اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقاً چند سوار از رفقای صمصام الدوله
معروف بکمل پوش بخانهٔ آقای خود می آمدند مرهته‌ها در راه مزاحمتی نمودند آنها تیرها در کمان گذاشته بطرف مرهته‌ها گشادند متصل بحال ایشانها سے
سواران اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته‌ها که بجنگ شهر آشنا نبودند دل از دست داده و هراس بقیاس بر اینها افتاده رو بگریز نهادند مردم بازاری
مغلیه و غیره سپاه بیکار و ملازم سرکار که از ان جماعت بیزار بودند قابو یافته شروع بتاراج و قتل آنها نمودند و مرهته‌ها بی اختیار افتان و خیزان بعضی بلشکر
خود رسیدند و برخی مع سنتا نام سردار و دو سه جماعه‌دار همراه اسپ او قریب هزار و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شده زر بسیاری

از تمد زین و خرجین آنها بدست غارتگران و لچه هاسے هند افتاد و محمد امین خان نزد حسین علی خان رسیده حسن خدمتش دلنشین امیر الامرا گردید و از یکطرف غازی الدین خان و سادات خان مع پسران خود باتفاق همدیگر بنصرت پادشاه رسیدند از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان داروغه معزول توپخانه پادشاه و منوهر سنگهه بزرار سے پادشاهی با دو سه هزار نفر احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آرا گشتند افواج و رفقاے امیر الامرا از اشتهار خبر قتل عبد الله خان مغلوبی مرهته ها نیز مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقاے دلاور او مقابل سادات خان و غازی الدین خان در چاندنی چوک رفته شروع بمقاتله نمودند و در اول حمله از ضرب بان فیل غازی الدین خان روی گردان و همراهیانش گریزان شدند و سادات خان مع پسر زخم کاری برداشته از میدان برگشت و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرأت پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود مورچال بسته بجای خود نشست از شامت حماقت او چند دکان رسته بازار چوک سعد الله خان بتاراج رفت اعز خان مع جمعیت خود و یکه تازان مغلیه که می آمد روبروے دروازه لاهورے نمایان شد مردم حسین علی خان در برو سے او بسته مستعد مزاحمت ایستادند او نیز بناچاری برگشت هنوز همین قسم بازار گیر و دار اندک گرمی داشت که فرخ سیر بگیر آمده صدای شادیانه جلوس رفیع الدرجات بگوش منتظران و نوای امان بسمع جان دل تنگان آن ع ترکه رسید و فتنه برخاسته اندکی آرمید ✤

ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

تبیین این مقال و شرح این احوال آنکه هر چند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر برآید تا انفصال جواب و سوال نموده او را لقابو آورده بجائیکه بود بگذارند و فتنه هاے برخاسته را فرو نشانند صورت نگرفت و فتنه جدال و قتال بالا تر گشت امیر الامرا به قطب الملک پیغام فرستاد که از ازدحام عظیمی روی نموده عنقریب بلوای عام و فتنه بزرگ حادث می شود مقدمه را زود دیگر باید نمود که الحال مجال توقف نمانده چون در برآمدن فرخ سیر درنگ بسیار رو بیداد و هیچ صورت برنیامد آخر الامر ناچار فدائیان قطب الملک از قوم افغان وغیره و چیله ها بسرکردگی نجم الدین علیخان برادر قطب الملک بحرم سرا در آمدند کنیزان حبشیه و ترکیه و گرجیه را که بر سر دروازه بمدافعه استاده بودند دور نموده بعد جست وجو و تفحص از زنها که بزجر و توبیخ بسیار نشان دادند فرخ سیر را به بیحرمتی تمام برآوردند والده و زوجه و صبیه او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفته منت و الحاح می نمودند لیکن در چنین اوقات ازین حرکات چه می آید کدام عقده می گشاید خلاصه از میان انبوه زنان بنهایت مذلت و خوارے کشان کشان آورده بربالای تر پولیه اندرون قلعه که جائی بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سواے ایام حکمرانی معز الدین شش سال و چهار ماه و کسرے بود و بعضی از ارباب دانش تاریخ این سانحه کلمه فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَار یافته و فقیر در کتابی نوشته دیده مرقوم ساخت ✤

ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع نمودن از امر فرخ سیر هنگام که شور و شر در تمام شهر بود نهم ربیع الثانی تلثی از روز چهار شنبه گذشته سنه ۱۱۳۱ هجری

شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات پسر خورد رفیع القدر نبیرهٔ بهادرشاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و بیست ساله بود از حبس برآورده بسبب شورش عام که نهایت انتشار داشت بی آنکه بحمام فرستند و تبدیل رخت و تزئین نمایند بهمان لباسی که در بر داشت عقد مروارید سے در گلویش انداخته بر تخت نشاندند و صدای آشنا دیانه از نقارخانه شاهی بلند گردیده فتنه و آشوب باطمینان گرائید قطب الملک با همراهان خاص و رفقای معتمد ماندن در قلعه قرار داده بر دروازهای قلعه و اطراف دیوان عام و خاص و همه جاها معتمدین خود را نگهداشته خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانها از معتمدان خود مقرر ساخت در دیوان آل و وزارت بسبب آرزوی اجیت سنگه و رتن چند حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن و امان و بحالی حکام و صوبه داران بممالک محروسه روانه گشت و اعتقاد خان را بخفت و خواری مقید کرده جاگیر و خانه او را که باوجود متفرق ساختن اموال و اسباب از نقد و جواهر و طلا آلات و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره مالامال بود ضبط نمودند و بنابر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر دارای بیش بها که عطایای فرخ سیر بود بنهایت خفتها و شدائد بسیار بر او سے گذشت و همچنین جاگیرات دیگر هواخواهان فرخ سیر غیر از مراتب و جاگیر رانی زوجه او که بپاس دلجوئی اجیت سنگه بحال مانده همه بضبط در آمد منصبداران والاشاهی را که برخی بقرار در ماهه پنجاه روپیه و بعضی زیاده جمع جاگیر یافته ملازم بودند و اکثری بامید نقدی یا جاگیر در ان زمره اسمی بردند حکم شد که هرکس ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ خود بداغ رسانیده موافق نرخ دیگران پنجاه روپیه بسر اسپی میگرفته باشد و بخشی گری دوم باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغییر سیف الدین علی خان بخشی سوم ظفر خان را مقرر ساختند و صوبه داری مالوا بنظام الملک هرچند نظر باوضاع روزگار او قبول نمی نمود اصرار نموده شد و سربلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید باز طلبیده از سر نو خلعت استقلال و بحالی صوبهٔ مذکور داده رخصت نمودند فوجداری مرادآباد بنام سیف الدین علی خان برادر خود مقرر فرمودند و [illegible] نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیری را که صوبه داری اکبرآباد داشت صدر الصدور نمودند و دیانت خان خوافی دیوان خالصه و راجه بختمل دیوان تن شد لیکن جمیع متصدیان ملکی و مالی حتی ارباب عدالت گویا نایب رتن چند بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرف دیوان خاص و اتالیقی پادشاه و خدمت مناسبهٔ دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه هاے دور دست بنابر [illegible] نظم و نسق برهم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه داری ماندو را از رحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل بنابر استنکافی که در ملاقات حسین علی خان هنگام آمدن از دکهن نموده بود تغییر نموده بخواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند و راجه اجیت سنگه را که بصوبه داری احمدآباد بحال بود میخواست مرخص شود تا از طعن مردم شهر رهائی یابد میسر نشد *

ذکر مردن فرخ سیر و رخت بربستن او ازین سرای دو در

ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده بهر دو صورت می نگارد صدق و کذب اخبار بر عهدهٔ راویانست نقیر را از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر را سادات بغیر از مقید نمودن ضرر جسمانی و جانی نرسانیده افغانه را که از معتمدان ایشان بوده عنان اختیار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند و او روز و شب در حراست اشتغال داشت شبی فرخ سیر خبر آن افغان از راه با ماهیکه با هم گر متصل بودند خود را میخواست بطرفی بیرون برد و چند قدم راه رفته

بربامے دور از مکانے که مقید بود رسید افغان بعد آگاہے دست از جان خود شسته حیران استاده بهر طرف می نگریست از دور شخصے را دید که در ستر دیوارے پنهان گردید همان شود دیده فرخ سیر را یافت آن ناکس بمقتضاے سبعیت که در اکثر طبایع افاغنه مے باشد دستش را کشیده آورد و وقت نشاندن او طپانچه بر رویش زد فرخ سیر احتمال این مذلت نکرده سر خود را بر دیوار چنان زد که از هم شگافت و همان صدمه بعالم آخرت شتافت و محمد هاشم بن خواجه میر مورخ موت فرخ سیر را العلت کشته شدنش بامر سادات نسبت نموده اگرچه از فحواے عبارت او بچندین جهات او را نهایت انزجار و نفار از ان فرقه والا تبار ظاهر مے شود فقیر بنا بر احتیاط عبارت کتاب او را بعد اصلاح از بے ربطی کلام که به تصحیف کاتبان یا عدم استعداد محرر داشت سے نگارد تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد العهدة علی الراوی ✤

صورت عبارت محمد هاشم بن خواجه میر محرر تاریخ که خواسے فی الاول از زمره نمک پروردگان صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه و او و پدرش رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخے متضمن احوال اکثر سلاطین هند عموماً و خصوصاً پادشاهان تیموریه نگاشته تا انتهاے عهد محمد شاه بن جهان شاه بن بهادر شاه بحیطه تحریر در آورده ✤

درین ضمن چون دو ماه از حبس پادشاه مظلوم که دران مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود گذشت و بروایت مشهور با وجود میل کشیدن نور باصره اش کلیة زائل نشده بود از راه ساده لوحے و حب ریاست که دشمن جان و ایمان عالمیست گاه بمدعیان پیغام معاذیر قصورات ایام گذشته فرستاده استدعای نشاندن خود بر تخت و مختار بودن هر دو برادر در امور سلطنت سے نمود و گاه بعبدالله خان افغان که به نگاهبانے آن پادشاه زنده بگور مقرر بود تلفات نموده امیدوار مناصب عظیمه فرموده اشعار مے نمود که مرا تا براجه دهیراج جیسنگه سوائی باید رسانید و افغان مذکور بر مافی الضمیر او اطلاع یافته بهر دو برادر خبر رسانید تا آنکه سادات برهنمائی مخلصان در فکر قطع رشته حیات آن پادشاه ساده لوح افتاده دو بار زهر مسمومش ساختند کارگر نیفتاد دفعه ثانے یا ثالث که اثر کرد چون جان کندن برو اشتداد نموده بود بر نمک حراسے هر دو برادر و کفالت قسم الهی که در میان بود تاب صبر نیاورده کلمات درشت نسبت بهر دو نمک حرام و کلام الله که چرا جزاے خاطر خواه بیاداش علی الفور نمیدید و جناب اقدس الهی را نیز مخاطب کرده سخنهاے ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نموده حکم دادند که تسمه کشیده زود فارغش سازند وقت تسمه کشیدن بهر دو دست تسمه را گرفته دست و پاے بیفائده زدن گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب چوب وغیره دست پاسے او را از کار باطل ساختند **بیت** برخوان دهر دست ارادت مکن دراز ✤ کالوده کرده اند بزهر این نواله را ✤ تا ازین جهان فانی بصد حسرت و ناکامے درگذشت اگرچه بر السنه عوام شهرت دارد که دران حالت اضطراب سه کارد و خنجر ببدن او نیز رسانیدند اما آنچه از زبان صاحب اهتمام شهادت پادشاه مغفور محرر سوانح استماع نموده او رقت کنان با اظهار ندامت و مجبور بودن نقل میکرد و کار بزدن خنجر و کارد نکشید بهر حال بعد دوازده پهر که عبارت از یکروز و دو شب یا برعکس باشد به تجهیز و تکفین پرداخته تابوتش را بمقبره همایون بردند دو سه هزار از مردم

ازلچه ہاے شہر کہ از وفیضیاب بودہ اندہیش پیش تابوت گریبان و براید اش نفرین کنان و دشنام دہان گریبان چاک و بر سر خاک سیر رفتند دلاوز علی خان بخشی حسین علی خان و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک کہ ہمراہ تابوت حسب الامر بودند آنہا نیز با اعیان شہر رقت کنان ہمراہ سیر رفتند و مردم سنگ و کلوخ بر سواری اینہا انداختہ زبان بناسزا کشودند و نان و فلوس خیرات ازینہا کسے نمیگرفت روز سوم جمعے از لچہ ہاے گدا پیشہ بر سر چبوترہ کہ لاش فرخ سیر را بران غسل دادہ بودند فراہم آمدہ و طعام و افرپختہ و مولود بان را طلب داشتہ بفقرا طعام خورانیدند و مجلس مولود نمودہ تا صبح احیاے شب بجا آوردند سبحان اللہ انتقام الہی در مکافات فرخ سیر چہ بظہور رسیدہ باوجود چندین عداوت بلیستے روز اول کہ مقید ش نمودہ بودند ازین سرایچہ فانی میگذرانیدند اما چون فرخ سیر در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود و دیگر بیگناہان را بستمہ و سر بریدن مقتول و چشمہاے بینا را بے نور گردانیدہ باید خود ہم لذت این ہمہ ظلم و ستمہا را بچشید و انچہ دیگران از دست او کشیدہ بودند باید از دست دیگران او ہم بکشد و سادات نیز در عرصۂ قریب مکافات اعمالیکہ با او و دیگران نمودند یافتند انتہی کلامہ القصہ بعد تسلط بر خزائن سلطنت از نقد و جواہر و اسباب و فیلان و اسپان پادشاہے انچہ خواستند انتخاب کردہ شامل کارخانہاے خود ساختند بنوعیکہ مناسب دانستند ہر دو برادر باہم تقسیم نمودہ گرفتند بلکہ قطب الملک کہ رغبت بسیار بنسوان داشت میگویند بعضے از پرستاران حرم سراے شاہے راہم کہ در حسن و جمال عدیم المثال بودند بتصرف خود در آوردو العلم عند اللہ تعالے بعد این حال برادران را نیز باہمدیگر بسبب جاہ و ارزدی تر فیع چندان صفائی نماند اگرچہ در ظاہر بروز نمے نمود اما محرمان مزاجدان را اندک اطلاع براین راز بہم رسیدہ از بعضے حالات استنباط این معنی می نمودند و امیر الامرا بمقتضاے افراط فراست و شجاعت کہ در ذات او از عطایاے الہی ودیعت بود در جمیع محامد و اوصاف بر برادر بزرگ خود تفوق سے جست و اقتدار او درہمہ امور از اقران بلکہ از فرماندہان زمان گذشتہ سلطنت بخش و مملکت ستان گشت افسوس کہ عمر و دولتش وفا ننمود و الا احوال روزگار باین فلاکت و ادبار نمے کشید و آبروے ہندوستان چنین برباد نرفتہ حالت نجبا و اشراف ہند باین حد نمے رسید چون اعمال خلق مقتضی تادیب و تنبیہات الہی گشتہ بود عمر و دولت چنین امرا بزودی منقرض گردید یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر رحلت رفیع الدرجات و جلوس برادر او رفیع الدوله بر سریر سلطنت و بزودی در گذشتن ازین جهان و خروج نمودن نیکوسیر در اکبرآباد درہمین زمان ؛

چون رفیع الدرجات مسلول بود در ماہ چہارم از جلوس خود سہ ماہ و چندروز بسلطنت بودہ روز شنبہ بست و نہم رجب رحلت نمود و ہر دو برادر کہ مدار المہام سلطنت بودند رفیع الدولہ را کہ برادر رفیع الدرجات بود بسلطنت بر داشتہ پادشاہ ساختند و بانتظام مہام سلطنت مے پرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر کہ متعاقب ہمدیگر مسمے بپادشاہ گردیدہ در مدتے بسیر بسبب تقدیر رہگراے عالم بقا شدند بفقیر را مفصل معلوم نبود و در زمان رفیع الدولہ خروج نیکوسیر خلف محمد اکبر پسر اورنگ زیب عالمگیر در قلعہ اکبرآباد کہ ہمانجا محبوس بود اتفاق افتادہ لہذا باجمال ذکر این ہر سہ نفر از سلاطین تیموریہ نبا بر انتظام سوانح ایام بزبان قلم داد و غرض اصلی ہم درین مسودات ایجاز و اختصار احوال و ارقام انچہ بدانست خود محقق داند ہست لہذا با طناب کلام و نگارش اخبار عوام نپرداخت ملخص آنکہ بعد اندک زمانے از جلوس رفیع الدولہ شاہزادہ نیکوسیر ولد اصغر محمد اکبر در قلعہ اکبرآباد کہ ہم آنجا مقید بود بیاورے قلعہ دار و دیگر ہزاریان احشام متعینہ قلعہ مذکورہ و منصبداران متعینہ

صوبه اکبرآباد نظر بمشاهده آشوبی که در سلطنت افتاده بود خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرموده و مردم اکبرآباد بهر سو ازدحام نموده صورت بلوای عامی رو داد امیرالامرا مع قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت به اکبرآباد رسیده قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود هر چه از دست شان بر می آمد مضایقه نمی نمود بعد چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید و بهاریان قلعه و غیره که مایه فساد و ماده استکبار و عناد او شده بودند بسزا رسیده قلعه دار و احتشام مستحفظین تبدیل یافتند درین ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت و هر چند قطب الملک در تداوی و غمخواری کوشید و حکما در معالجه اهتمامها نمودند چون اجل موعودش رسیده بود سودی نه بخشید و هنوز ایام سلطنت او بحد مساوات با اوقات پادشاهی برادرش نرسیده بود که آثار درگذشتن او ازین عاریت سرای هویدا گردید قطب الملک و امیرالامرا از حیات او مایوس گشته اواخر ماه شوال بروایتی نجم الدین علی خان برادر خود را و بروایتی غلام علیخان پسر سید خانجهان را برای آوردن روشن اختر خلف خجسته اختر جهانشاه پسر بهادر شاه که هیجده ساله عمر داشت فرستادند و ممکن است که غلام علیخان همراه نجم الدین علی خان رفته باشد و امکان دارد که نجم الدین علیخان صوبه دار شاهجهان آباد در آوردن شاهزاده مذکور از قلعه سلیم گذه باتفاق غلام علی خان رفته باشد علی ای حال شاهزاده مذکور از عهد معزالدین با والده خود در قلعه شاهجهان آباد بسر می برد جوانی بود زیبا و نوخط با اندک ذهن و ذکا آثار رشادت و فهم و فراست از ناصیه او پیدا قبل از رسیدن روشن اختر از دارالخلافه باکبرآباد بلکه قبل از برآمدن او از شاهجهان آباد رفیع الدوله باجل موعود درگذشت و رخت هستی از جهان فانی بربست تا رسیدن شاهزاده مذکور مردن رفیع الدوله نگفته و بروایتی ده روز مخفی بود بعد رسیدن روشن اختر تابوت رفیع الدوله برآورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش مدفون شده بود دفن نمودند ✦✦

ذکر جلوس ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه باقبال طالع بی زوال و عروج نمودن او بمعارج جاه و جلال

بتاریخ یازدهم ذی قعده روشن اختر باقبال رونق افزای سواد فتح پور گردید و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور سنه ۱۱۳۱ هجری بروز شنبه بعد مرور چهار ساعت نجومی از اول صبح در ساعت مسعود و طالع محمود سریرآرای دارائی هند گردید زینه های منابر بتعیین خطبه نام نامی و اسم و لقب گرامی او پایه بلند و زر سرخ و سفید از یمن سکه او سرمایه ارجمند یافت و به القاب مستطاب ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه ملقب گشت و از یمن نام مبارکش نرخ غله ارزانی گرفت نواب قدسیه که مادر مهرپرور آن آفتاب اوج حشمت و نهایت باشعور و صاحب سلطنت بود سررشته اقتضای وقت را از دست نداده در همه امور رعایت خاطر و پاس مرضی هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند از دست نمیداد چنانچه بعد از یکماه که برای همراهی پسر و مشاهده دیدار آن گرامی گوهر از دارالخلافه بلشکر رسید مردم قدیم جهانشاهی را که ملازم شوهرش بوده اراده استقبال او داشتند مطلع بر عزم آنها گشته ممانعت نمود که باستقبال نیایند بلکه ملازمت هم ننمایند و باراده کورنش بر در حرم سرا نیز نیایند و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه بعد از عزل فرخ سیر نویسند و ایام فطرت که هفت هشت ماه زمان سلطنت رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود اعتبار ننمایند و پانزده هزار روپیه در ماه برای مصارف ضروریه نواب قدسیه و خدمه محل مقرر شد و بندوبست گلال باره و نظارت و عهده داران بدستور هر دو پادشاهزاده های مغفور مذکور باختیار معتمدین سادات مقرر ماند و خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص چلو ریز سواری و باورچی و بکاول و فراش و غیره

عملاً از کرّاران سید عبدالله خان بسر امرے و کارے منصوب بوده اند و همت خان بر اتالیقی پادشاه و چار پنج خدمت حضور و صاحب اختیارے دیوان خاص و عام از طرف سادات مقرر بود و محمد شاه از راه هوشیارے بر فق و مدارا با او سلوک نموده هیچ امرے بے استرضاے او بعمل نمے آورد و در سوارے معتمدان سادات پادشاه را محیط بوده دور او را نمی گذاشتند و گاه گاه در یکدو ماه بطور سیر و شکار و تماشاے باغ یک کروه دو کروه برده باز به دولتخانه مے آوردند القصه چون از طرف چهبیله رام ناگر صوبه دار اله آباد که اطاعت نمی نمود بلکه بعضے اطوار ناهموار نسبت بهر دو برادر صاحب مدار سلطنت بظهور رسانید و گجمعی بنود امیر الامرا اراده تنبیه او نموده حکم به بر آوردن پیش خیمه بطرف اله آباد فرموده در همان اوان خبر فوت چهبیله رام بغتةً رسید حسین علی خان اگرچه رسیدن این خبر از مد طالع خود دانست لیکن فرمود که افسوس مزدم سر گرگ غرور او را بر نوک سنان ندیدند متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر پسر دیا بهادر برادرزاده چهبیله رام که پیش شمشیر چهبیله رام بود بعد فوت عموے خود بجای او نشسته در فراهم آوردن سپاه و استحکام بروج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی قعده محمد شاه را از فتح پور بنواح مستقر الخلافة اکبر آباد آورده و شهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین فوج بطریق هراول فرمودند و درین ایام میر جمله را صدر الصدور نمودند اما رتن چند در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم بمرتبه استقلال و اقتدار داشت که متصدیان پادشاهے جزو و کل معطل بودند و غیر از سند بمهر آنها میر سید دیگرے دخلے نداشتند حتی تعیین قضات بلاد و ارباب عدالت هم بے تجویز رتن چند متعذر بود گویند روزے رتن چند شخصے را نزد قطب الملک آورده تسلیم خدمت قضاے بلده فرمود قطب الملک رو به یکے از ندما نموده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قضات را هم مقرر و تجویز مے نماید او گستاخانه در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور دنیوے فراغت حاصل کرده الحال بانتظام امور دینی پرداخته اند الحاصل وکیل گردهر باشتهار تعیین افواج بر موکل خود استدعای عفو تقصیرات و اظهار اطاعت نموده امیدوارے او در بحال داشتن صوبه اله آباد یا عطا فرمودن صوبه اوده با بعضے خطاب و مناصب و اقرار بر آمدن از قلعه اله آباد بعد فراغ از مراسم تعزیت چهبیله رام ظاهر ساخته مهلت خواست مسئولات او پذیرائی یافته فرمان صوبه دارے اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادرے بنام گردهر صادر گردید ✤

متعین شدن دلاور علے خان باعانت راجه بهیم بوندی و حیدر قلیخان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه اله آباد بشرط تمرد او ✤ ✤ ✤

چون بر سر ملک بوندی راجه بدهه سنگه و راجه بهیم که ملک موروثی نام برده ها بود منازعت داشتند بدهه سنگه بر راج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود و بهیم سنگه توسل باذیال دولت امیر الامرا نموده امیدوار بود حسین علیخان بهادر سید دلاور علی خان بخشے خود را با شش هزار سوار رزم جو که اکثرے از الوس سادات بارهه بوده اند باعانت راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخت و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بدهه سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه و گج سنگه بسر حد صوبه مالوا رفته منتظر حکم مجدد باشند و از یجهت که سر اظهار و التماس گردهر بهادر در مجمعے بنود حیدر قلی خان بهادر را با جمعے دیگر فوج شایسته بصوبه اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر وفا بعهد و وعده نکند بمهم او بپردازند حیدر قلی خان بهادر بعد رسیدن به اله آباد لازمه جرأت و تدبیرات انجه بود مبذول نموده مقصور سے نکرد اما چون در انصرام این امر متعذر مینمود

انجام نمی یافت و گردهر بهادر نیز بنابر عدم اطمینان چندی روز بقول و اقرار خاطر گذرانید و چندی روز بجنگ و قلعه داری می پرداخت تا آنکه مقدمه بطول انجامید و حسین علی خان خود از آب جمنا عبور نموده و شهرهٔ بر آمدن او بطرف اله آباد اشتهار یافت گردهر بهادر زیاده تردد و توفیر ذخیره غله وغیره کوشیده چاره غیر از تحصن آن قلعه نمی دید و از پا بداری او در اکثر محالات خالصه و جاگیر داران عمده خللها پدید آمد امیر الامرا بملاحظه آنکه قلعه اله آباد را از هر سه طرف آب گنگا و جمنا محیط گردهر بهادر در حالی از شجاعت نیست اگر پایداری نماید و محاصره بطول انجامد پیرامر سهلی مدت مدید کوشش خواهد شد و این امر باعث بر هم درامور عظیمه و مایهٔ هراس دیگر معاندان میتواند گشت متوقف بود و همدرین ایام بر حکام و نیامیان هر دو برادر صاحب مدار که از نقد و جنس اکبر آباد بدست آمده بود نقار و غباری برخاسته پیغام و کلام رنجش آمیز از جانبین بعمل آمد اما در اخفای آن کوشیده رتن چند نگذاشت که صدائی از آن برخیزد

ذکر رفتن رتن چند باله آباد حسب التماس گردهر بهادر و فرو نشستن اختلال آن دیار

درین عرصه نوشته های متواتر از گردهر بهادر رسید که اگر راجه رتن چند آمده با من عهد و پیمان نماید و مطالب مرا پذیرائی میسر آید من بخاطر جمع و دل مطمئن تبعیت امر و اطاعت فرمان را جازم لهذا هر دو برادر اطفای فتنه اصلح شمرده رتن چند را مرخص نمودند و رتن چند اواخر ربیع الثانی با فوج لائق روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن و انجام حصول ملاقات هر دو با هم عهد ایفای اقوال همدیگر بکفالت آب گنگ که از اقسام غلاظ هنود است بمیان آمده استحکام یافت صوبه داری اوده با فوجداری ضمیمه تا به صوبه مذکوره و دو سه فوجداری دیگر بران افزوده بگردهر بهادر مفوض گشت و اوائل ماه جمادی الثانیه سنه دو جلوس محمد شاه قلعه اله آباد خالی گشته بدست متوسلان دامن دولت پادشاه و سادات آمد و رتن چند معاودت نموده بملازمت خداوندان نعمت خود شرف اندوز گردید

ذکر شروع فتنهٔ آصف جاه و حدوث منازعت میان او و سادات

نظام الملک بر صوبه مالوه چنانچه سابقاً مذکور شد رفته بانتظام آن مکان پرداخت و تادیب مفسدان آنجا نموده ملک را مصفا ساخت چون امیر الامرا حسین علی خان را بنابر نمودن ملاقات وقت آمدن از دکهن با مرحمت خان ملال بود بعد اقتدار یافتن بر سلطنت مرحمت خان را از قلعه داری ماندو معزول نموده و خواجم قلی خان تورانی را بآن کار مامور فرموده فرستاد مرحمت خان بعذر انقلاب سلطنت و گردش روزگار متمسک گشته در سپردن قلعه تعلل ورزید خواجم قلیخان شکوه او را بحضور نوشت سادات وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان به نظام الملک نوشتند نظام الملک مرحمت خان را فهمانیده خواجم قلیخان را عمل دهانید اما چون مرحمت خان را بنابر خوشی امیر الامرا روی آمدن در حضور نبود و نظام الملک عمدگی و نجابت خاندان و قدر دلاوری و هوشیاری مرحمت خان میدانست نزد خود طلبیده باعزاز و اکرام تمام نگهداشت قلعه راتگده متعلق صوبه مالوا را که چند سال زمیندار فساد پیشه بتصرف خود آورده بود درین ایام حکم برآوردن قلعه مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیده بود فتح جنگ نظام الملک مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان بران کار رفته و ترددات نمایان نموده قلعه را

مسخر ساخت باوجود این حسن خدمت عفو جرائم او نگردید فتح جنگ مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نظم و نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده مواضع چند از پرگنه چناپیری که مسکن مفسدان بود تاخت بعد از آن حقیقت فراهم نمودن مرحمت خان جمعیت بسیار و تاختن دیهات چندیری از روی نوشته اخبارنویسان بسید عبدالله خان رسید و بروایات مشهوره متواتره بایاری اعتماد الدوله که با محمد شاه گاه گاه بزبان ترسی گفتگو می نمود سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و مرحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضی درهمین ایام نوشته حسین علی خان بنظام الملک رسید بدین مضمون که ما می خواهیم برای بند و بست صوبه های دکهن و اطراف آن مکان ماندن خود در صوبه مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبرآباد و اله آباد و برهان پور و ملتان هر جا خواهند بنام شما مقرر کرده آید نظام الملک بسببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علی خان با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گج سنگه بسرحد صوبه مالوا که قریب لشکرش باعث اختلال بعض نواح انجا و اضطراب سکنه آن دیار گشته بود دلگیر گشته در جواب امیر الامرا کلمات رعونت نوشت و در عنوان آن خط این بیت هم نگاشت **بیت** من بیوفایم بوفا میخورم قسم ❊ من چون شمایم بشما میخورم قسم ❊ امیر الامرا و قطب الملک نوشته مذکور دیده مضمونش را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک را در خلوت طلبیده آشفته کلمات غیر مناسبه تند و تلخ درباره آقای او بر زبان آوردند

برخاستن غبار عناد و فساد درمیان نظام الملک و سادات و ظهور آثار و اختتام عمر و اقبال قطب الملک و امیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و بعرصه آمدن امرای نفاق پیشه کم جرأت

بعد رسیدن خبر گفتگوی سادات بنظام الملک و تحریک نهانی پادشاه بوساطت محمد امین خان و استشاره الیه جاه و اقتدار و آبروی خود و جمیع امرای مغلیه و غیرهم منحصر در افنا و اعدام امیر الامرا و قطب الملک دیده و از تسلط سادات و زمین چند و راجه اجیت سنگه دل تنگ گردیده بصلاح همدمان صاحب راز و رفیقان جانباز چاره کار منحصر دران دانست که توکل بر نصرت سخت و طالع نموده علم منازعت برافرازد و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن دو کلمه به قطب الملک و امیر الامرا نگاشت و برفاقت عبدالرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و جمعی دیگر از هواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط جمادی الثانیه سنه ۱۱۳۲ مطابق سال دوم از جلوس محمد شاه از نواح سرونج که برای بند و بست و نظم و نسق آن ضلع خانه کوچ برآمده بود متوجه وسعت آباد دکهن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر بسادات رسیده در لشکر پادشاهی انتشار یافت امیر الامرا بدلاور علی خان و سهر دو راجه همراهیش برای تعاقب نظام الملک نگاشت و نیز نوشت که افاغنه حصه الوس آن طرفها را نوکری و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته باتمام این فتنه پردازد ❊

رسیدن خبر فتح و ظفر عبدالصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنه مشهوره قصور در صوبه لاهور

حسین خان افغان خویشگی رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقه تمرد ورزیده و پرگنه های سیر حاصل نواح قصور و لاهور بتصرف خود درآورد و علم مخالفت افراشته دم از عصیان و طغیان میزد و از ابتدای صوبه داری عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ کردنکشی اختیار کرده عمال منصوب او و دیگر نوکران پادشاهی را بیدخل ساخته بتفوق تمام پیش می آمد

قطب الدین نام عامل صوبه دار را که صاحب فوج بود در میدان کشته فوج و خزانه او را غارت نمود و با هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنه هاے قرب جوار بر آمد عبد الصمد خان نگهداشت نموده و هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بعزم تنبیه و تادیب او نهضت نمود و نزدیک چهونی که از لاهور سے کروه مفاصله دارد هر دو فوج بهم رسیده صفوف بیاراستند عبد الصمد خان کریم قلی خان بخشی خود را هراول نمود و دست راست جانی خان و خواجه رحمت الله را که اقرباے نبرد آزماے او بوده اند مقرر ساخته حفیظ علی خان برادر خان مرزا را هراول اینها با هزار سوار و سیله که دشمن حسین خان بودند مقرر نمود و طرف چپ آغر خان باتفاق عارف خان نائب خود نگهداشت و برین طرح نیز فوجے معین ساخت حسین خان نیز از وفور غرور مصطفی خان برادرزاده خود را هراولی داده مع رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان با نام و نشان که همه فیل سواران شجاع و بے باک بوده اند صف آرا گشت و بمجرد شروع جنگ و برخاستن آواز توپ و تفنگ خود را بے باکانه بر توپخانه ریخت و از توپخانه هم گذشته کریم قلی خان هراول را از پاے در آورد و فوج همراهیے کریم قلی خان هزیمت خورده گریخت حسین خان با دو سه هزار جوان یکه تاز بمقابله آغر خان پرداخت و عجب زد و خوردے در میان آمد همراهیان نو نگهداشت آغر خان تاب صدمات حمله افاغنه نیاورده رو بفرار نهادند اما آغر خان با شصت هفتاد کس که قدماے رفقایش بودند و اکثرے از انها مغل زاده و همه تیر انداز و یکه تاز پایدارے نموده افغانان را بزیر تیر باران گرفتند و آغر خان خود بانگ بر فیلبانان زده فیل را بمقابله دشمن راند و هر تیرے یکے از مخالفان را افگند تا آنکه مصطفی خان هراول حسین خان با جمعے از افغانان نامے کشته گردید و بعضے از آن جماعه مجروح گشتند حسین خان چندان التفات بآغر خان نکرده مقابل عبد الصمد خان چنان بجرأت و دلاورے رسید که عرصه بر او تنگ گردید و اکثرے از همراهیان او رو بفرار نهاده تزلزلے عظیم در ارکان لشکرش روی داد میگویند عبد الصمد خان ریش خود مے کند و میگفت که ای خواجه آخر تو از شاه بهیک که پیر حسین خان بود کمتر شده درین عرصه جانی خان و حفیظ علی خان تردد نمایان نمودند و آغر خان در آن وقت بر کرش زد در آن حال فیلبان حسین خان مع پیر و مرشد او شاه بهیک نام که بر فیل با او همنشین بود کشته گردید و همان وقت گولے تفنگ از دست حفیظ علی خان بر سینه حسین خان رسید و جان بجان آفرین سپرد و آتش در هودج فیل او گرفته شعله کشید عبد الصمد خان مظفر و منصور گردیده شادمان شد و مراعات شایسته با همراهیان خود نمود و با آغر خان بتواضع فیل و خنجر و شمشیر مع تجویز اضافه بالصدی دو صد سوار پیش آمد بعد از آن که خبر بقطب الملک و امیر الامرا رسید عبد الصمد خان را مورد تحسین و آفرین بسیار نموده خطاب سیف الدوله علاوه خطابهاے سابق فرمود

رسیدن نظام الملک در حدود دکهن و عبور نمودن از آب نربدا و بدست آوردن قلعه اسیر و قلعه برهانپور

نظام الملک بعد تصمیم اراده منازعت با سادات عازم ملک دکهن گردیده از آب نربدا عبور نمود چون اقبال یاور او گشته بود بمجرد عبور از گذر اکبرپور نربدا ریان قلعه آسیر که از قلاع متینه مشهوره سرحد است و اکبر بادشاه بمحاصره سالها آن را مسخر کرده بود بصلاح طالب خان قلعه دار آنجا که نشانده و منصوب کرده امیر الامرا بود باستقبال نظام الملک بنابر تطمیع او رسیده بطلب دو ساله خود و دیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را تفویض او نمود و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین دستور بدست نظام الملک افتاد عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و اصابت راے از مشهوران بود با فوج شایسته و سامان بایسته بعد با نظام الملک رسیده با و ملحق گردید و نیمانام سردار مرهته که با راجه ساهو و اتباع او مخالف بود با دو هزار سوار نیز بنظام الملک فتح جنگ پیوست و بعضی زمینداران و داران و افاغنه

آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده با او اتفاق ورزیدند انورخان صوبه دار برهانپور که از دست گرفته هاے قطب الملک و پیش آورده هاے او بود چندین حقوق دیرینه را فراموش نموده باآنکه پیش عالم علی خان برادرزاده امیر الامرا صاحب صوبه کل ممالک دکن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده به بهانه حراست حصار شهر پناه برهانپور رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرهته ها که بنابر مصالحه باراجه ساهو در اکثر جاها به تحصیل چوته خود نشسته بودند از قرب لشکر آصف جاه گریخته بسرداران خود پیوستند درین ضمن والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر باراده رفتن نزد پسر خود به برهانپور رسیده بود براراده نظام الملک اطلاع یافته راضی بدادن جواهر و اسبابیکه همراه داشت گشته پیغام حفظ آبروے خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک جوانمردی نموده اصلا طمع در مال و آبروی او نفرمود و محمد علی نام را که این پیغام آورده بود لعطاے خلعت شادکام و مطمئن خاطر رخصت نمود و میوه براے اطفال فرستاده دو صد سوار بدرقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان رسانید بعد رسیدن این خبار امیر الامرا بدلاور علیخان متواتر تاکید مقابله و مقاتله با نظام الملک نوشت و خود امیر الامرا جازم عزم سفر دکهن گردید و انتظار خبر دلاور علیخان میکشید ورتن چند بانحاے مختلفه دلالت بصلح با نظام الملک و دادن صوبه داری دکهن باو مے نمود اما حسین علی خان بهادر راضے بمصالحه نگشته سعی رتن چند سودے نه بخشید

ذکر آشوبی که بشومی کردار محتویخان دران آوان به کشمیر روی داد عالمی به بلای بی زنهار آن کافر نام دیندار گرفتار آمد

ملا عبد النبی کشمیری مخاطب بمحتوی خان که از مدت باهنود آنجا از نهایت حماقت تعصب و عداوت داشت نظر بانقلابی که در روزگار مشاهده نمود عرق شرارت او در حرکت آمده اجامره و اوباش مسلمانان احمق و مفسد آنجا را با خود متفق ساخت و نزد میر احمد خان نائب صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سواری اسپ و پوشیدن جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصه آنها مانع آیند و درین باب سماجت زیاده از حد بکار برد آنها در جواب گفتند که هر حکمی که پادشاه و ارباب شرع حضور درین ماده بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق آن حکم درینجا توانیم نمود محتوی خان فتنه پرداز بید ماغ برخاسته باعانت سفله ها که با او جمع بوده اند بر جا هنود وسے را میدید بانواع شرارت پیش آمده مجوز خفت و ایذاے آن بیچارگان مے گشت روزی صاحب راے نام که از هنود معتبر کشمیر بود به باغی رفته برهمنان را طعام مے خورانید آن مفسد فتنه انگیز علی الغفله بر سر آنها رسیده باعانت شیاطین الانس که اعوان و اخوان او بودند بیچاره ها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب راے با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رسانید محتوی خان با جماعت خود بر سر خانه صاحب راے رسیده خانه او و محله هنودان را فرو گرفته و آتش داده شروع بتاراج نمود جمعی از هنود و مسلم که بممانعت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد از ان بهمان هیأت بر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه او فرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته انواع بیحرمتے باو رسانید و برخے را کشت و جمعی را بتاراج و زخمے ساخت میر احمد خان آن روز و شب تا در بر آمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جمله بیباک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهپور خان بخشی پادشاهی و دیگر عمله و متصدیان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان مفسد رفته

آن مفسد کینه جو بدستور روز گذشته اعیان خود را فراهم آورده به مقابله میر احمد خان ایستاد و جمعی از آن شور بختان عقب میر
احمد خان در آمده پلے را که گذشته پیشتر آمده بود سوختند و کهر دو طرف رسته بازار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده
از مقابل و از بالاے بامها و دیوارها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال و نسوان آنها از اطراف نجاسات
و کلوخ و هر چه مے یافتند مے انداختند جنگے عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذو الفقار بیگ
نائب چبوتره کوتوالے و جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و نیروے پیش رفتن نداشت
بمرتبه تنگ ساخت که ناچار بعجز و الحاح پیش آمده بعد مشقت و دشوارے و خفت و خوارے از آن مهلکه نجات یافت
و محتوے خان بار دیگر بر سر خانه نائب رفته صاحب رایے را با جمعی که در خانه او متوارے بودند بخفت تمام کشیده آورده گوش
و بینی آنها برید و ختنه بلکه قطع آلت تناسل بعضے نموده مقید ساخت و روز دیگر باهمان هنگامه در مسجد جامع آمده میر احمد خان را
از نیابت صوبه دارے معزول ساخته خود را مخاطب بدیندار خان و حاکم مسلمانان قرار داده مقرر ساخت که تا رسیدن
نائب دیگر از حضور اجراے احکام شرعی و تنقیح قضایا مے نموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیچاره بیدخل و منزوے بود
و دیندار خان حاکم مستقل گشته در مسجد نشسته اجراے امور ملکی و انفصال معاملات مے نمود بعد رسیدن خبر در حضور مومن خان
نجم الثانی را به نیابت عنایت الله خان صوبه دار کشمیر روانه ساختند و در اواخر شوال لبه کروهے کشمیر رسید محتوے خان
دیندار که از کارهاے ناصواب خود خائف و منفعل بود بخواجه عبدالله که او هم از مشاهیر شهر بود و با آن مفسد رابطه اخلاص
داشت رجوع نموده دو پسر خردسال خود را همراه برداشته بخانه او رفت و بعجز التماس نمود که برفاقت او و جمعی از فضلا
و اعیان باستقبال نائب صوبه رود خواجه مذکور صلاح داد که شما را رفتن بخانه میر شاه پور خان بخشی و عذرخواهے
از حرکات گذشته ضرور است بعده برفاقت شما برآورده پیش مومن خان نائب خواهیم رفت محتوے خان باشعار خواجه
عبدالله بخانه بخشی رفت و بخشی مذکور بصلاح خواجه مسطور جمعی از مردم محله جدّی بل را طلبیده نشسته در خانه خود پنهان ساخته
بود چون محتوے خان رسید دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه پور خان بهانه امر ضرورے برخاست مردم پنهان که منتظر
محتوے خان سر صدا یا و اشاره بخشی بودند از گوشه و کنار برآمده اول در حضور او پسرانش را شکم دریدند و آخر دیندار غدار
را بپاداش اعمال او بعذاب و عقوبت کشتند روز دیگر پیروان او اجتماع نموده بدعوے خون مقتداے خود بر سر محله
جدّی بل غلو و ازدحام کرده شروع به بردن و بستن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانها نمودند قریب دو سه هزار کس از آن محله که
جمع کثیرے از مغلیه مسافر نیز وارد آنجا بودند بزیر تیغ بیدریغ جماعه مذکوره آمدند و عیال و اطفال سکنه محله نیز اسیر بلاے
آن سفاکان شدند و اموال لک لک بغارت برده به سلوکیها که با مردم آنجا نمودند شرح نتوان داد بعد فراغ ازین جهاد
بزعم خود بر سر خانه قاضی و بخشی هجوم آورده جهاد ثانی شروع نمودند بخشی دست و پائی زده روپوش گردید و قاضی تغییر
لباس نموده بدر رفت خانه او را از پایه در آورده خشت خشت حویلی را دست بدست بردند مومن خان نائب حضور
رسیده میر احمد خان را بدرقه داده بقصبه اسلام آباد روانه نموده با مردم کشمیر که اشرار خلقند طوعاً و کرهاً بمدارا و مدارا در ساخت *

ذکر مقاتله دلاور علے خان بخشی امیر الامرا حسین علی خان با نظام الملک فتح جنگ و یاورے اقبال تورانیان و کشته شدن دلاور علے خان *

بعد رسیدن دلاور علی خان به چار ده کروہے برہانپور نظام الملک بعضے از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان سرداران
وجماعهٔ دلاوران شجاعت پیشهٔ دیگر سرداران محمد غیاث خان مع توپ و توپخانه لائق بمقابله دلاور علے خان رخصت نمود و خود
باتفاق عوض خان و دیگر سرداران از برہانپور برآمده تبعاً و تیکه عند الحاجة بمدد محمد غیاث خان توان رسید اقامت گزید چون مقابله
با دلاور علی خان نزدیک شد غیاث خان صفوف را آراسته حسب الامر نظام الملک توپخانهٔ دستی و توپهاے بسیار گولے
تفنگ که باصطلاح هند چهره گویند همراه مردم معتمد و بهادر خود که وقت کار هوش نباخته باستقلال تمام بکار مامور پردازند در پناه
نهر خشک طولانی که ناله اش میگویند بطور مناسب چیده در کمین نشانید و دلاور علے خان بمقتضاے شجاعت ذاتی و
جهالت جبلی که در طبائع مردم بارهه هست با یازده هزار سوار همراهے خود و فوج راجپوتیه همراهے راجه بهیم سنگه و راجه گج سنگه
و دوست محمد خان افغان مسلح گشته و صفوف آراسته فیلان جنگی را عقب توپخانه گذاشته مستانه وار قدم بمعرکه کارزار
گذاشت و غیاث خان عقب مردم کمین منتظر پیش آمدن دلاور علے خان استاده و از طرفین آتش افروزے بان و
توپ شروع گردید دلاور علے خان از فرط تهور تامل و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم بوقار و سکون رفته چون از
کمین گاه آگاه نبود دفعتاً حمله نمود در یورشها که انتظام صفوف باقی نماند خود با همراهیان نامنتظم بر مردم توپخانه کمین گاه
رسید مردم کمین با دل پر کین پایدارے نموده به یکبار توپها و بندوق دستی و بانها را آتش داده فوج دلاور علی خان
را هدف گولہ ہاے شلک ساختند و بیک شلک جمع کثیر از پیش قدمان دلاور و رفقاے بهادر بر خاک هلاک افتادند
عقب ماندگان بمشاهده این حال متزلزل گشته دود باروت را پرده خفت خویش شمرده عار فرار اختیار نموده از کارزار
برگشتند دلاور علے خان و هر دو راجه با چند جماعه دار که زیاده از چار صد و پانصد سوار نبودند پاے ثبات فشرده سینه هاے
خود را هدف تفنگ بلا گردانید چون راه ناهموار در پیش و توپخانه آتش بار بود اسپ تاختن و فیل راندن میسر نمی آمد
درین عرصه اکثر دلاوران بارهه و متهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان که صاحب الوس و از سرداران با نام
ولشان ابا بود ننگ فرار بر خود گوارا ساخته بدر رفتند و هر حال چون بخت و اقبال سادات برگشته نصیب یاور نبود
دلاور علی خان مع راجه ها با جمعیتے که مانده بود دلیرانه پیما نموده نشانه تیر و گولهٔ تفنگ گردیده جان در میدان دادند و هیچ یک
از سرداران لشکر نظام الملک آفت جانے نرسید و صداے شادیانه از طرف جنود نظام الملک بلند گردید و توپخانه و بان و کارخانجات
دلاور علے خان آنچه از حادثات تاراج محفوظ ماند بضبط نظام الملک درآمد و قرین فتح و ظفر مراجعت بشهر نموده به تسلی رعایا
صوبه خاندیس و استماله سپاه پرداخت و جراحت بعضے از همراهیان را که زخمها بر داشته بودند بمرهم الطاف و عنایات
اسپ و فیل و خلعت ملتئم ساخت و استماع این اخبار موجب خوشنودے پادشاه و محمد امین خان اعتماد الدوله و دیگر ارکان
امیدوار در باطن گردید و شکر آنرا با تقدیم رسید و قطب الملک و امیرالامرا را نهایت ملال عارض گردید و بفکر چاره کار خود افتاده
اکثر اوقات صرف تدابیر مے شد گاه اراده همراه بردن پادشاه و رفتن هر دو برادر باتفاق به تنبیه نظام الملک مے شد
و گاه فرستادن پادشاه مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیرالامرا بدکن مرکوز خاطر مے گشت گاه آنکه پادشاه همراه
امیرالامرا شریک محاربه باشد گاه اینکه اول بمصالحه را کار فرما شده متعلقان امیرالامرا را از دکن باید طلبید بعد ازان بتدارک
مهم نظام الملک باید کوشید و در بارهٔ محمد امین خان نیز مشوره با میرفت او نیز در مرگ و زیست خود متردد بود گاه بشهرهٔ
قتل و اسیر سبب او بسیے سادات روی میداد و باز برفق و مدارا مے انجامید گویند امیرالامرا میخواست که محمد امین خان

رابکشد قطب الملک چون عهد و پیمان با او داشت و مناسب هم نمی دانست نهایت ممانعت می نمود بلکه روزی گفت که جان من وابسته جان اوست اگر شما او را بکشید من خود را خواهم کشت بهر صورت چون او قاتل حسین علی خان بود چه طور کشته می شد و درهمین ایام بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه ۱۱۳۲ روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و اشتغال نماز داشتند زلزله وحشت افزای روی نمود که ان زلزلة الساعة شیء عظیم یاد میداد و اکثر عمارات در شاهجهان آباد و دهلی کهنه از هم پاشیده افتاد و بعضی مردم از صدمه آن مرده اکثری مجروح شدند و از صدائی که از زیر زمین بسمع ساکنان روی زمین میرسید خلق در حیرت و اضطراب بود و نه بار عمارات و زمین بحرکت آمده جنبید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل روز کشید هر روز و شب مکرر زمین و عمارات بجنبش می آمد و صدا ظاهر می گشت و در دلها مردم خوف بسیار جای کرده خوابیدن زیر سقف متروک بود و بعد از ان مدت که مذکور شد اگرچه زلزله تخفیف یافت اما تا چار پنج ماه گاه گاه زمین و عمارتها به لرزه می آمد و اثر آن زلزله باقی بود القصه قرار یافته بود که غره ماه ذی قعده پیش خیمه پادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد برآیند و حسین علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکهن گردد درین عرصه باز با محمد امین خان بجهت در اندازان و نمامان چون توهمی از تورانیان بود منازعتی در میان آمد و چند روز گفتگوی مختلفه که استشمام فساد از ان می شد زبان زد خاص و عام بود بمرتبه رسید که اعتماد الدوله با بهادران توران شب و روز کمر بسته مترصد قتل خود نشسته می ماند تا آنکه رفع کدورات در میان آمد و عهد رفاقت با فقدان نفاق بعمل آمده عهود و مواثیق باقسام و ایمان غلاظ و شداد موکد و مستحکم گردید و وفای آن از محمد امین خان چنانچه بظهور رسید انشاء الله تعالی عنقریب مرقوم خواهد شد گویند بقیة السیف فوج دلاور علی خان که دو سه هزار کس خواهند بود شکسته حال بعالم علی خان بهادر پیوستند و نظام الملک به تهیه اسباب و تیاری سامان جنگ و مرهم نهی خستگان همراهی و تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و در غلانیدن رفقای عالم علی خان پرداخت و انور خان ناحق شناس که حقوق پرورش سادات فراموش نموده بنظام الملک پیوسته بود بنا بر خبث طینت قناعت بیک خیانت نکرده از نزد نظام الملک خطی بعالم علی خان نوشت مشعر بر اینکه نظام الملک هنوز قوت زیاده نگرفته بپرداخت احوال همراهان مشغول است تا بوی وقت از دست نداده خود را زود باید رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده عزت انور خان بذلت مبدل گردید و بپاداش اعمال خود زود رسید و عالم علی خان اوائل ماه رمضان با فوج مناسب قریب به بیست و پنج هزار سوار که از ان جمله دوازده سیزده هزار سوار مرهته ملازم راجه ساهو سردار کهنده و داباریا و سنکراجی ملهار و دیگر سرداران نامی مرهته که همه ها خود را از جان نثاران امیر الامرا می گرفتند و مرهون احسان او بودند و بعضی از امرای مشهور دکهن برخی بدل و اکثری مجبور بظاهر رفیق بوده اند و باقی فوج ملازم سرکار خود از کتل فردا پور که وسط حقیقی صوبه خاندیس و بالاگهات اورنگ آباد واقع است فرود آمد و فوج مرهته بی ضابطه خود منتشر گشته دست بغارت و تاراج رعایا کشاد و نظام الملک اسباب زیاده و ناموس خود را بقلعه آسیر فرستاده از حوالی برهانپور متوجه جنگ عالم علیخان گردید چون دریای پورنا که از برهانپور هفت کروه واقع شده در طغیان بود در عبور توقف روی نمود نظام الملک برهنمائی عوض خان هیچده کروه بطرف چپ پایاب بهم رسانیده بدلالت زمینداران واقف کار یلغار نموده تا خبردار شدن عالم علیخان از آب گذشت عالم علیخان بر عبور نظام الملک آگهی یافته بمقابله او حرکت نمود و مرهته برای دست برد سبقت کرده بیشتر راند لشکر نظام الملک را محصور ساخته شوخی ها می نمودند چون باران متصل می بارید و مرهته هم احاطه داشت غله در لشکر

نظام الملک چند روز کم یاب و گران بود و اطراف بنگاه را مرہٹه فرو گرفته بطور جاوسے سے جنگیدند عوض خان و رنبها مرہٹه که رفیق نظام الملک و با حسین علی خان مخالف بود برآمده تدارک سے نمودند و نظام الملک تامل و تاسنی جنگ کنان راه سے پیمود و برائے حرب با عالم علی خان مکان مناسبی مے خواست تا آنکه نزدیک بقصبهٔ بالاپور رسید و مکان خاطرخواه یافته معسکر ساخت ✤ ✤

مقابله نمودن عالم علی خان با نظام الملک در کمال دلاوری راه آخرت پیمودن باثبات بهادری

عالم علی خان بهادر پنجم شوال مقابل نظام الملک رسیده بترتیب فوج و تهیه قتال پرداخت منور خان و غالب خان پسر رستم خان دکهنی را هراول کرده بهمراهے امین خان برادر خان عالم و عمر خان بنی عم داؤد خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان بخشے دفد و یخان دیوان و منهی خان و محمدے بیگ که سردو جماعه وار عمده و بهادر مشهور بودند مستظهر ساخت و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکهن و مرہٹه را یمین و یسار فوج طرح مقرر ساخته هریکے بجائیکه مناسب بود تعین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با خود در هودج فیل شریک سوارے ساخت و توپخانه را باسلوب شایسته باده دوازده هزار پیاده کرناتکی پیش روے خود داشته فیلان مست جنگی را غرق آهن نموده عقب توپخانه جا داده با دل قوے و خاطر مطمئن اراده کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نورسیده ناتجربه کار بود با آنکه احوال جنگ دلاور علی خان شنیده بود که نظام الملک مردم خود در کمین نشانیده دلاور علی خان را بدم توپخانه انها کشید و ازان جهت شکست بر فوج دلاور علی خان افتاد و حزم و احتیاط درین خصوص نیز نکرده خود هم درهمین بلا گرفتار گردید و جان شیرین بمردانگی در باخت اصل خود آنست که چارهٔ تقدیر هیچ اندیشه و تدبیر نه جوان سے تواند و نه پیر ششم ماه مذکور بترتیبیکه رقم پذیر خامهٔ وقایع نگار گشت با سے و چهل فیل سواریای جلادت درعرصهٔ کارزار گذاشت و نظام الملک بقائدے بخت و اقبال مرحمت خان بهادر را هراول خود ساخته غازی الدین خان پسر خود را همراه او داد و عبد الرحیم خان و رعایت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادر داد خان و اختصاص خان و دلیر خان و روح الله خان و انور خان و چندے از راجه ها و دیگر بهادران همراهی خود را که همه کینه خواه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود مع عوض خان در قول جا گرفت و رنبها مرہٹه را با بعضے از زمینداران بر بنگاه گذاشته بمدافعه شورش مرہٹه هاے مخالف متعین نمود و توپخانه و بانها آنچه از خود داشت و آنچه از قلعهٔ آسیر و برهانپور و لشکر دلاور علی خان بدست آورده بود اول روز بطوریکه چیده بود شب آنرا تغییر داده در گوشه هاے مخفی یمین و یسار چید و دلاوران معتمد را با توپهاے چهوٹه دار و جزائرچیان در کمین نشانید و خود در پناه آنها ایستاد دلاوران فوج عالم علی خان در حرکت و هیجان درآمده منور خان هراول با فوج خود که ده دوازده هزار سوار خواهند بود بر توپخانه شرربار نظام الملک حمله نمود همین که در غلک اول چندی از جانبازان بارهه و دکهن بخاک هلاک افتادند مبارزان مغلیه نظام الملکی دلیرے کرده قدم پیشتر گذاشتند و مقابل هراول رسیده چپقلشهاے نمایان نمودند و تزلزلے در فوج هراول عالم علی خان بهم رسید بهادر مذکور با دراک این احوال از راه جرأت فطرے مع غیاث خان که همنشین و قرین او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سوارے پیش رانده مدد هراول خود نمود و بحملات مردانه پے در پے عرصه بر فوج نظام الملک تنگ ساخته از پیش روے خود برداشت فوج منهزم رو گردان و عالم علی خان مع همراهیان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست داده

بے ملاحظه پس و پیش بعجلت میراند تا آنکه برهبرے تقدیر بر روے توپخانهٔ کمین فوج مغلان پرکین که بران توپخانه متعین بود رسید و ناگهان بیکبار توپهاے چیره دار و بانهاے بسیار و جزائر بے شمار را برروے او سر دادند رستخیز قیامت برخاست و دود توپخانه عالمی را سیاه ساخت چون دود که همسر نار نمرود بود فرو نشست منور خان هراول و غالب خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان و خواجه رحمت الله و منهی خان و محمدے بیگ و بسیارے از جانبازان مقتول و مجروح و اکثر سواران و پیادگان برخاک هلاک غلطان بنظر در آمدند و عالم علی خان بهادر باوجود برداشتن زخمها مع معدودے از جان نثاران که هر یکے شرزه شیر و مبارز دلیر جولان عرصه خون خوار و معرکه گیر و دار بود داد استقامت ورزیده داد تهور و شجاعت میداد و قدم بقدم پیشتر مے نهاد درین حالت اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم و محمد غیاث خان که یک چشم او از زخم تیر در همین دار و گیر از کار رفته بود پای جسارت پیش گذاشته مقابل حملات رستمانهٔ عالم علی خان گردید و دیگر سرداران همراهیے نظام الملک مع عوض خان که از اقرباے قریب او بود بمدد آن هر دو رسیدند زد و خورد عجیب و ستیز و آویز غریب روی داد آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علی خان از حرکت افتاد و انبوه رسش فوج نظام الملک که از پے هم میرسید آن نوجوان رستم نشان مع همراهیان که نوزده فیل سوار و دیگر فارسان دغاگذار و پیادهاے شجاعت شعار بیشمار آمدند سرخ رو بآباے کرام خود ملحق گردید سنگراجے ملهار زخم برداشته با چندے دیگر اسیر گردید و عمر خان برادرزادهٔ داؤد خان و امین خان برادر خان عالم که منافقانه رفیق عالم علی خان بوده دو سه لک روپیه و سه چار فیل درین عرصه از خان مرحوم مذکور بدست آورده بودند وقت مقابله پهلو از جنگ و فی الحقیقه از نام و ننگ تهی نموده باتفاق بعض نفاق پیشهٔ دیگر بلشکر نظام الملک پیوستند و خیمه و فیلان و توپخانه و جمیع کارخانهاے سرکار عالم علیخان و همراهیان او و آنچه از دست برد تاراجیان محفوظ ماند متصرف نظام الملک در آمد و درین جنگ نیز بهیچ یک از همراهیان نامی نظام الملک آفت جانی نرسید چندکس از اعیان که زخمها برداشته بودند از مرهم لطف و احسان نظام الملک جراحت آنها التیام یافت از استماع این خبر بلائیکه بقطب الملک و امیر الامرا گذشت بیان نمیتوان خصوص امیر الامرا که از افراط غم و غصه بر آتش بیقرارے می طپید و اندیشه ناموس و خانه خود که در دکهن داشت نیز بخاطرش میخلید بعد یک هفته خبر رسید که قبائل حسین علی خان را مع مال و اسباب قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعه گرفته لازمهٔ غمخوارے مرعی داشت و باوجود آنکه کمال آزردگے از حسین علی خان داشت جوانمردے را کارفرما شده منت احسان بر سادات گذاشت **بیت** بدی را بدے سهل باشد جزا * اگر مردے احسن الی من اساء * از استماع خبر اندک تسلی دل غمدیده امیر الامرا بهادر گردید و نیز درهمین زودے خبر رسید که مبارز خان صوبه دار حیدرآباد و دلاور خان که هم زلف یکدیگر بودند با هفت هشت هزار سوار آمده بنظام الملک پیوستند و عهد رفاقت با او بستند

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن و مرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاهجهان آباد و اجمال ذکر آنچه درین عرصه روے داد *

بعد کنگاش بسیار رایها بر این قرار یافت که قطب الملک به نیابت پادشاه در دار الخلافه شاهجهان آباد اقامت ورزد و حسین علی خان در خدمت پادشاه بدکهن رفته تنبیه و تادیب نظام الملک نماید چون این عزم جزم گردید امیر الامرا

در تهیهٔ فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ افتاده مصحوب سید محمد خان پسر سید اسد الله خان و دیگران زر و پروانه ها برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه و افغانان صاحب الوس فرستاد تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار قدیم و جدید نگهداشته مع بادشاه و افواج شاهی و راجه ها و غیرهم هر که اطاعت و رفاقت نمود با توپهای جهان آشوب و تفنگچی های قدر انداز اسباب سفر ساز کرده اواخر ماه شوال پیش خانه بطرف دکهن برآورده خود امیر الامرا نیز کوچ نموده به کروهی اکبر آباد نزول فرمود چون اجل موعود حسین علیخان رسیده بود بعض امور که صریح در حق او مناسب نبود قهرمان تقدیر از دست او بر می آورد چنانچه در اوائل ذی قعده خدمت میر آتشی که سند و بست خانه بادشاهی و البته اوست از سید خان جهان که از جملهٔ اقربای حسین علی خان بود انتقال یافته بنام حیدر قلی خان مفوض گشت و نهم ذی قعده سنه ۱۱۳۲ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبر آباد کوچ نموده به کروهی بلدهٔ مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق مشایعت و حصول رخصت رفاقت نمود چون پانزدهم ذی قعده روز جلوس و جشن بادشاه بود قطب الملک می خواست که بعد انفراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار کروهی اکبر آباد مرخص نمود و چهاردهم ماه مذکور بادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته بمنزلی نزدیک فتح پور معسکر ساخت و سه چهار روز برای جشن جلوس بادشاهی توقف نموده بسمت دکهن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک و حمید الدین خان و غازی الدین خان غالب جنگ و بیرام خان و نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چند امیر بی پر و بال در آنجا مانده نوزدهم ذی قعده بطرف شاه جهان آباد کوچ نمود در راه محمد خان بنگش با قطب الملک ملاقات نموده داعیهٔ رفتن خود بلشکر بادشاه بنا بر رفاقت امیر الامرا و تهیدستی خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علاوهٔ مبلغ چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود باو داده بود از قطب الملک گرفته بدروغ راست نما که بلشکر بادشاه میروم رخصت حاصل نمود و قطب الملک رهگرای شاه جهان آباد و امیر الامرا منزل بمنزل روانهٔ دکهن گردید

کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکهن از تزویر و احتیال امرای کینه کوش پر فن و اتمام پذیرفتن شوکت و قوت سلطنت کهن خاندان بارهه

بعد از این که قطب الملک بچهل کروهی شاهجهان آباد رسید برگشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر [illegible] خان بهادر خواهر زادهٔ او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا از شقه رتن چند که در اضطرار نوشته مصحوب شتر سواری فرستاده بود مطلع گردید شرح این واقعه آنکه چون بادشاه را چند انکه اختیاری نمانده دست نشان سادات گردید امرای کهن نظام الملک و محمد امین خان و اعتماد الدوله را خار خار رشک در جگر می خلید و همه وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات بدل میکوشیدند و محمد امین خان با محمد شاه فرصت یافته دو سه کلمهٔ تیز گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک را شورانید و بطفیل سعی و اهتمام او بر عالم علی خان دلاور علیخان اگرچه مقدر بود گذشت آنچه گذشت چون محمد امین خان اراده حسین علی خان بر استیصال نظام الملک برأی العین دید نهایت اندیشه خود و جمیع تورانیه و فنای نظام الملک به یقین سید الست و نیز ظن غالب بود که هر گاه کار نظام الملک بمقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر امیر الامرا میسر خواهد شد بنا برین روز و شب در همین فکر بود که اگر نوعی تواند شد بهر نوع [illegible] امیر الامرا از راه [illegible] باید گشت اما بدون اعانت رفیقی شفیق اقدام بر این امر خطیر زیاده از حیز تاب و توان خود می شمرد بنا بر علی [illegible] محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان و در اول منصب هزاری و الا شاهی در عهد فرخ سیر [illegible]

بعد از آن بخدمت فوجداری سرهند و بیانه که از محالات عمده مستقر الخلافه اکبرآباد است مامور گشته در آنجا سپاه زیاده نگهداشته و از سید عبد الله خان استمداد نموده بعد امداد بنظم و نسق آن محال پرداخت و بجوهر تدبیر و شجاعت خود تادیب سرکشان آنجا نموده باضافه یا منصبی سرافرازی یافت و از جمله مشاهیر دربار و صاحب نام و اعتبار گشته درین سفر برای برآوردن بعض مطالب خود همراه لشکر محمد شاه بود و محمد امین خان او را همدم و همراز و رفیق جانباز خود بمناسبت مغلیت ساخت و این هر دو میر حیدر خان کاشغری را که از قوم جغتا و بسبب امیر شمشیر بودن لقب میری دارند انتخاب نموده درین باب استمزاج او نمودند میر حیدر مذکور که شجاع بیباک و جوان دلاور سفاک بود قبول نمود و آن بی نصیب بطمع دنیا و تعصب مذهب قتل سید حسین علی خان بهادر را که در وهم و تصور احدی نمی گنجید قبول نمود و هر سه بار دنیا طلب محرم راز گشته قدم ارادت برین جسارت ثابت کرده باهم گرم مشوره بودند که چسان و کدام کس براینکار مبادرت نماید تا آنکه قرعه این فال بنام میر حیدر محروم از دنیا و آخرت افتاد و آن اجل رسیده عرضی متضمن شکایت محمد امین خان نوشته و یکی دیگر از همراهان خود را که برا و اعتماد شجاعت و بیباکی داشت رفیق خود گردانیده برین اراده آگاه ساخت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه ۱۱۳۲ هجری مطابق سنه دو از جلوس محمد شاه که بمنزل قریب به پنج کروه از فتحپور معسکر پادشاهی بود محمد امین خان بعد رسیدن پادشاه نزدیک بدولتخانه بر بهانه مزاج و تنوع ظاهر کرده خود را به پیشخانه حیدر قلی خان رسانید و او را نیز ازین راز آگاه ساخته با خود متفق داشت امیر الامرا بهادر بعد از آنکه پادشاه را بخیمه رسانیده داخل محل سرا گردانید از خیمه پادشاه برآمده عازم لشکر خود که بضابطه همراه اوی بمسافت یک کروه کسری کم و بیش میشد گردید چون نزدیک دروازه گلال باڑه رسید میر حیدر خان از دور نمایان شده کاغذ التماس را بلند ساخت چیله ها و چوبداران مانع پیش آمدن شدند قضا و قدر در دل امیر الامرا انداخت که حکم پیش آمدن داد و چوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان ایمای امیر الامرا بکام خود دیده و عرضی را گذرانیده متصل به پالکی امیر الامرا پایه آنرا گرفته احوال خود عرض کنان میرفت همین که امیر الامرا متوجه ملاحظه عرضی گشت میر حیدر خان پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر جگر آن سید دلاور زد که از طرف مقابلش بیرون شد و بهمان ضربت واحد بسعادت شهادت فائز گشت اما در همان حلدی امیر الامرا لگدی بر سینه پر کینه قاتل خود زده و فرمود که پادشاه را بکشید پالکی بهوا از صدمه لگد زدن غلطید و لاش بیجان امیر الامرا بزمین افتاد متصل باین جسارت نور الله خان پسر اسد الله خان که عمزاده امیر الامرا بود و پیاده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر خود قاتل امیر الامرا را بسزا رسانیده روانه کوی عدم ساخت و بعد آن میر مشرف هم رسیده شریک گردید و مغل دوم که رفیق حیدر بود نور الله خان را کشت میر مشرف او را کشته و خود زخم برداشته جان بسلامت برد مغلان دیگر هجوم آورده سر امیر الامرا و نور الله خان را از تن جدا کرده پیش پادشاه بردند خواجه مقبول خان ناظر امیر الامرا جان نثاری و وفاکرداری را کار فرما شده ترددی نمود و خود چند زخم منکر برداشته بعد سه چار روز از همان جراحتها بعالم آخرت شتافت شاد خاکروب امیر الامرا نیز حق رفاقت و تهوری بجا آورده با شمشیر ها برهنه خود را بر هجوم خلائق که محافظین پادشاه بوده انداختند و صفوف را دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب دست مغلیه و بعضی گفته اند که از ضرب دست برهان الملک از پا در آمدند و جمعی از همراهیان بحکم سنگه دیوان امیر الامرا بدروازه گلال باڑه رسیده راه را مسدود یافته سراچه دیوان خاص را دریده با شمشیر ها برهنه زبان درازی کرده در آمدند و دو سه کس زخم ها برداشته و امیر الامرا را کشته یافته برگشتند و بعضی مردم برق انداز حسین علی خان بهادر نیز به برق اندازی پرداخته کاری نساخته پریشان و متفرق شدند

رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر و آمدن او بلا تامل برسر پادشاه و ملحق شدن بابای خود در رزمگاه

چون خبر کشته شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر خواهرزاده امیر الامرا رسید مطلق التفات بآراستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا ننموده و انتظار بیارے و حاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین که مے خورد دست کشید و بر رومال دست پاک نموده بر فیل سوار شد و بلا تامل بمقابله پادشاه و قتله خالوے خود شتافت بقدر دو سه هزار سوار که همراهی او رفاقت نمود دیگ شجاعت و دلاورے بسرعت برق و باد بر لشکر پادشاه رسید و سعادت خان در ان وقت برهنمونی محمد امین خان و حیدر قلیخان بر در حرم سرای شاهی رسیده از دحام بعضی رفقای امیر الامرا را که در ان وقت بر دروازه بود بجرأت خود دور نمود و هر چند پادشاه از شفقت مادرے راضی به بیرون برآمدن پسر خود نبود سعادت خان باقتضای فدویت و دولتخواهی قدم جرأت پیش گذاشته بمبالغه تمام و نهایت الحاح و ابرام دست پادشاه را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله را بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست چون افواج و رساله هاے پادشاهی و امرای موافق بدستور هر روز بجاهای خود شتافته بودند در آن وقت قلیل جمعیتی از مغلیه همراهی محمد امین خان و اندک مایه مردم سعادت خان در رکاب پادشاه حاضر بود حیدر قلیخان که بحسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد و مشغول میداشت در همین آشوب و رستخیز آمد آمد غیرت خان بهادر که ظاهرا با دو هزار سوار نهایت نزدیک رسیده بود باهتمام اجماع و احضار مردم توپخانه و افراس و افیال پادشاهی و سرکار خود پرداخت و در همین اضطراب بانتظام و ترتیب فوج و توپخانه ید بیضا نموده سند بهادرے استاد و غیرت خان چون شیر ژیان و ببر بیان دست از جان شسته بر هودج فیل مانند سپند در مجمر نشسته از نهایت بیقرارے دمی نمی آسود گویا در خانه کمان نقل مکان نموده عازم سفر آخرت بود و آن بهادر دلیر و دیرین دار و گیر همت بر رفع قتله خال خود امیر الامرا بهادر گماشته نظر بر پادشاه و محمد امین خان و حیدر قلیخان نداشت و بحسن اهتمام حیدر قلیخان و سلیقه کار فرمائی او گوله چون تگرگ میبارید و حیدر قلیخان معرکه رزم راجپوتان بگرمی آراست که صدای احسنت احسنت از چار سو برخاست امرای پادشاهی علی التواتر مدد رسیده در تقویت جمعیت پادشاهی افزود و کم کم مردم همراهی غیرت خان بکمک رسیده از دها روے نمود خلاصه غیرت خان بر مشتعل بحیدر قلیخان و پادشاه گشت و تیر از شست غیرت خان هائی یافته چون اجل بحیدر قلیخان نرسیده بود به پشت کمانش چنان تراز و نشست که بعد فتح بدشوارے برآمد و قمر الدین خان و سعادت خان بمدد حیدر قلیخان رسیده شرط وفاق و وفا با پادشاه بتقدیم رسانیدند و پادشاه بدست خود نیز تیرها میزد در همین عرصه تاراجیان آتش بخیمه امیر الامرا و سادات داده دست بغارت اموال و کارخانه ها کشاده خزانه عامره او را که از کرور در حساب گذشته بود بیغما بردند و صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ بمدد پادشاه رسید و غیرت خان بعد ازان که دو زخم کارے تیر برداشته بود بزخم گولے حبشی که در خواصی حیدر قلی خان بود رهگرای عالم بقا و رفیق و همنشین ملا اعلے گردید اللهم الحقنا بآبائه الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا بتاراج رفت و آنچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاه درآمد

ذکر سوانحی که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد و ارتقای مدارج دولت امرای خالص الوداد

بعد فتح و نصرت حیدر قلی خان بحکم سنگه بپیغام امان جان و آبرو از طرف پادشاه داده نزد خود طلبید و کورنش عفو تقصیرات و عطاے منصب شش هزارے از اصل و اضافه کنانید و زین چند را از طرف اعتماد داد و له بپیغام استمالت مکرر رسید او نیز حال آنکه مانند جان و آبرو از محالات ست شقه متضمن ماجرا بقطب الملک نوشته مصحوب شتر سوارے فرستاد و خود بلباس سوارے پالکی راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعی از مغلیه و لچه هاے بازار که اکثرے از اطوار ناشایسته او

ستمکره و بیزار بوده اند بر سرش ریخته و از پالکی کشیده بزیر لگد و مشت گرفتند و عریان و خسته احوال نزد محمد امین خان آوردند بعجز و گریه التماس امان جان نمود محمد امین خان لباسی باو پوشانیده بطوق و زنجیرش مقید ساخت رای بهرومند اسم وکیل قطب الملک احوال وقت دیده ریش و بروت خود تراشیده قشقه خاکستر بر پیشانی کشیده و اسباب خانه برخی تاراج داد و قدری نقد و جنس با خود گرفته چندی در خیمه آشنایان بسر برد و تا بو یافته بدر رفت و خود را بسید عبد الله خان رسانید میر علی خان خدمتگار مقرب حسین علیخان که صاحب فیل و مکنت و داروغه داغ و تصحیحه و روز جنگ رفاقت غیرت خان نموده بود در وسه روز آفت تاراج و بی آبروئی باو رسید آخر مال و آبرویش بر باد رفته مقید گردید و میر مشرف با وجود استمالت و عطای اضافه و رعایت نقد که بعمل می آمد پاس نمکخوارگی منظور داشته از قبول عنایت ابا نمود و زمانی چند به بیکار گذرانیده بعد مدتی رفیق پادشاه گشت و محمد امین خان بنابر رفع تشنیع عوام جنازه امیر الامرا و غیرت خان پسر نواب اولیا را بزرباف گرفت و نماز بران خوانده و بنا بر اظهار حسن تردد و شجاعت خود مردم را مخاطب ساخته گفت که یاران اینها شیرانند که خوابیده اند بعد از آن جنائز را روانه اجمیر ساخت که اجساد مذکوره را در جوار قبر عبد الله خان کلان پدر حسین علی خان بخاک سپارند و غرض از تزئین جنائز آن بود که در راه قطاع الطریق بطمع زرباف و غیره غارت نمایند و در نظر عوام اهانتی عاید احوال سادات گردد اما اتفاقاً هر جا این تابوت ها میرسید مردم باحترام میکوشیدند تا باجمیرش رسانیده اجساد را آنجا سپردند سعدی

جهان ای پسر ملک جاوید نیست + ز دنیا وفاداری امید نیست + نه بر باد رفتی سحرگاه و شام + سریر سلیمان علیه السلام + در آخر ندیدی که بر باد رفت + خنک آنکه با دانش و داد رفت +

الحمد لله که متواتر از معتمدین مسموع شد که این هر دو صفت در امیر الامرا چنانچه باید بود و آنچه با فرخ سیر و بعضی بدخواهان دیگر بعمل آمد از فحوای اخبار نقله آثار معلوم شد که بناچاری بود بجهت حفظ جان و آبرو و کیست که نخواهد و دنیا طلبان را در گذشتن از آبرو و جان با وجود مقدور از احدی مسموع نشده بلکه از تابعان خدا و رسول هم در خصوص این امور کم کسی بود که خالص عیار بر آمده باشد حال آنکه اطاعت در انجاز واجبات و سرمایه وصول باعلا درجات اخروی بود و اطاعت امثال خود در دنیا تا این حد ثمره و سودی ندارد بجهت طور مبتلا اند شد که قتل قطب الملک و حسین علی خان امیر الامرا با وجود آن همه جانفشانیها تن باطاعت و تبعیت فرخ سیر برای افزایش جاه و اقتدار اعتقاد خان و میر جمله که از اراذل ناس و بانواع عیوب مبتلا بوده اند در داده جان و آبروی خود را بر باد دادند و اسد الله خان معروف بنواب اولیا پسر عمه امیر الامرا که اسباب ثروت و مکنت او بر باد رفته عاری از اعتبار گشته بود رخصت بیت الله حاصل نموده روانه مقصد گردید و غلام علی خان بنظر حق خدمتی که وقت آوردن پادشاه از دار الخلافه بلقچهور نموده بود از آفت بی آبروئی محفوظ ماند و فرصت یافته خود را بسید عبد الله خان رسانید نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه بود و با عبد الله خان غبار خاطری بوفور داشت بموجب طلب حسین علی خان بلشکر می آمد سه کروه مفاصله بود که خبر امیر الامرا شنید چون با صمصام الدوله رابطه اتحاد و اخلاص داشت اطلاع نمود صمصام الدوله او را طلبیده آشنا بملازمت پادشاه رسانیده و باضافه دو هزاری بمنصب پنجهزاری سرافراز گردانید و اعتماد الدوله محمد امین خان را پادشاه از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه گردانیده یک کرور و پنجاه لک دام انعام و خدمت وزارت بالقب وزیر الممالک بهادر ظفر جنگ مرحمت نمود و خدمت میر بخشی گری بصمصام الدوله مقرر نموده منصب هفت هزاری و خطاب امیر الامرا داد و قمر الدین خان پسر محمد امین خان بخشی دوم و داروغه غسلخانه و صاحب خدمات دیگر گردید

و باضافه هزاری صاحب منصب هفت هزاری شد و حیدر قلی خان منصب هشت هزاری و شش هزار سوار دو اسپه و یک اسپه یافته مخاطب بنام خنگ گردید و سعادت خان با اصل و اضافه پنجهزاری گردید و بخطاب بهادری و عطای نقاره سرافرازی یافت و همچنین ظفر خان و دیگر ملازمان و متوسلان دولت نوکران قدیم و جدید والاشاهی وغیره موافق حسن خدمت و سعی و وسائل و وسائط مورد عنایات گردیدند

ذکر رسیدن خبر بقطب الملک و احوال او و سوانح عبرت افزای جنگ عبد اللہ خان با پادشاه و اختتام آن همه دولت و اقتدار سادات بیکبار ناگاه

سید عبد اللہ خان بمحل کروهی شاهجهان آباد رسیده بود که شتر سوار غیرت خان بهادر با شقه نوشته خط تین چند متضمن سانحه جانگداز گشته شدن امیر الامرا بید غاسی اعدا و روی نمودن شکست جان حسین او را ابتر و آرزو گذشت براو ناگوار ساخت بعد اطلاع بر ماجرا چاره جز صبر و شکیبائی ندید و با هزاران کوه غم و هم شتم منصب بر توقف ندید و متوجه شاهجهان آباد گردید بعضی از مشیران ترغیب میمودند که هنوز افواج احزاب پادشاه بر دست نداشت حسین علی خان با ونگر دیده در حبس خود را باید رسانید قطب الملک این رای را نه پسندید و صلاح در آن دید که چون پادشاه مستقل و امرای همراه او یکدل شده فوج ما شکسته خاطر گردیده است بدون همراه بردن شاهزاده از اولاد اورنگ زیب عالمگیر مقابله مقرون بصواب نیست رسیدن بدار الخلافه و برآوردن یکی از شاهزادگان بدست آورده قلوب امرای کهن که در آنجا سکونت دارند و فراهم آوردن افواج و اسباب ضرور دانسته کوچ بکوچ مرحله پیما گردید از انتشار این خبر گنواران مفسد میواتیان قطاع الطریق فراهم گشته دغا و یافته بازماندهای سپاه و بنگاه را غارت میمودند و هر چند افواج تادیب آنها میکردند از پیشه خود نمی آسودند روزی جماعه وارسی از همراهیان پیش خیمه با جماعه خود مقتول گشت و قافله از طرف شاهجهان آباد که همراه بعضی از اسباب حسین علی خان کسرای چهانه بفاصله دو سه کروه از لشکر قطب الملک رسیده بود تمام بکمال مع اسباب بتاراج رفت و عمال محالات جاگیر سادات را زمینداران مفسد بی دخل ساخته محصول حریف زنان انتظام سلطنت متصرف شدند و سید عبد اللہ خان برای برآوردن یکی از شاهزادها شجاعت اللہ خان را مع مرتضی خان شاهجهان آباد فرستاده به برادر خود نجم الدین علی خان صوبه دار شاهجهان آباد خطی درین خصوص و در باب نگهداشتن فوج و آراستن آلات کارزار نگاشت آخر روز تاریخ هشتم ذی الحجه خبر به نجم الدین علی خان رسید قبل از آنکه بر زبانها این خبر انتشار یابد اول خلاف آنچه خبر رسیده اشتهار داده جمعی را همراه کوتوال بر خانه محمد امین خان فرستاده تا ثلثی از شب هنگامه محاصره اطراف حویلی خان قوم درمیان بود و مردم او یا بنابر اطلاع احوال یا بپاس وفا بر جای خود مستقل بوده ابواب را یاسداری میمودند آخر حکم عبد اللہ خان بممانعت این کار رسید یا خود متنبه گشته ازین حرکت نامناسب باز آمده مردم را برگردانید و نجم الدین خان روز عید قربان با وجود اینکه بوده اند وله بعیدگاه رفته نماز خوانده برگشت بعد از آن فرستادهای عبد اللہ خان به خانه اسیران معز الدین رفته درخواست برآمدن نمودند آنها قبول نکرده رد مسئول بعمل آوردند و شاید با نیکوسیر هم همین معامله شد بعده نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع القدر نبیره بهادر شاه آمده و او را راضی ساخته برآوردند

جلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز

یازدهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب با بو الفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبدالله خان بعد دو روز داخل شهر شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین خان را منصب هشت هزاری و خطاب امیر الامرائی و خدمت میر بخشیگری مقرر نمود و نجم الدین علی خان را بخشی دوم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بیرم خان را بخشی چهارم کرده بر مراتب هر یک از رفقا و امرا افزوده و در استمالت امرای قدیم کوشیده جمعی ازین مردم که از عهد رفیع الدرجات از مناصب معزول و از ترقی مایوس و منزوی بودند هر یکی را طلبیده با عطای مناصب و عنایت مدد خرج خوشنود نمود و زر اشرفی را مامور به نگهداشتن رساله بقرار هشتاد روپیه در ماهه نمود و با بعضی ازین مردم امداد مساعدت از چهل پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه بعمل آمده و حامد خان عموی نظام الملک را به بحال نمودن جاگیر و مبلغ نقد دادن متسلی نمود و بعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان و شایسته خان و سیف خان و اسلام خان و صفی خان که یومیه داشتند نیز طلبیده دلیر بها نمود و امیدوار به سبب مکارم ساخته دلالت بر رفاقت کرد اسلام خان و صفی خان و محمد یار خان بمعاذیر انعدام سرانجام و ناسازی مزاج بنا بر اندیشه مآل کار از رفاقت پهلو تهی نمودند اعتقاد خان و سیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرج گرفتند اما اعتقاد خان و دیگر منصبداران بادشاهی و والاشاهی خیانت را کار فرما شده یکدو منزل همراهی نموده برگشتند و با منصبداران کم منصب همراه خود و جلو خاص تا هفت صدی و هزاری قدیم و جدید با سخای مختلفه و مقادیر متعدده مثل انعام و مساعدت و سرانجام بعمل آورده و نوکران قدیم که سراسری پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه شد اما ازین جهت که هشتاد روپیه سراسری بتعمیم یافته جدیدان و یابو سواران هم شریک بودند بر دل قدما و خوش اسپه و خوش یراقان گران می آمد و موجب ملال خاطر آنها می گشت چون در نگهداشتن فوج مبالغه بود و وقت اقتضای تعین و تشخیص نجابت و رذالت نمی کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکری شد نود هزار سوار ملازم سرکار قطب الملک گردید و تخمین را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه در آمد + + + +

ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم بارادهٔ مقابلهٔ محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد و سوانحی که درین عرصه روی داد

هفتم ذی الحجه الحرام سنه مذکور قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه بنوعیکه درین عجلت میسر آمد همراه خود گرفته از شاه جهان آباد بر آمده طرف عیدگاه نزول فرمود درینجا غلام علی خان از لشکر محمد شاه و تهور علی خان از اکبرآباد رسیده بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان را بانجابت علی خان که برادرزاده و متبنای قطب الملک و بسن چارده سالگی رسیده بود بحراست قلعهٔ شاه جهان آباد مع قلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ملک راجپوتیه متوجه دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت بعد ازان شنید که از راه اکبرآباد می آید لهذا راه را برگردانیده بفرید آباد رسید و بانتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذو الفقار علی خان و دیگر افواج و رسالهای بارهه بتوقف و تانی طی منازل می نمود و در هر منزل جوق جوق فوج بارهه و افاغنه صاحب الوس اطراف و زمینداران مقتدر صاحب فیل و فوج آمده بلشکر ملحق میشدند و علی هذا القیاس از نوکران حسین علی خان که در خانه بادشاه نوکر شده بودند و یکماهه گرفته فرصت یافته برمی آمدند هر روز صد و صد سوار ازین مردم می رسیدند بعد ازان که موضع پلول منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید

محمد خان پسر اسد الله خان معروف بنواب اولیا با دیگر سرداران و افواج بارهه که مجموع قریب بدوازده هزار سوار خواهد بود و صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هر یک خود را رستم عصر میدانست بامید وصول بمراتب امارت و ادای حقوق اخوت رسیده همراهی فیل سواری قطب الملک مقرر شدند بعد ورود اینها چورامن جات پدر بدل سنگه جد هر چند زمیندار سورجمل که زمیندار عمدهٔ اکبر آباد و متهرا بود مع محکم سنگه و برخی از جماعه داران همراه حسین علی خان و زمینداران اطراف ملحق گردیده علاوه افواج سابقه گردید و تا نظر کار میکرد عرصهٔ زمین زیر سم اسپان و پای پیادگان ناپدید و غیر مرئی بود و همان روز چورامن با برادر خود سه زنجیر فیل و چند قطار شتر که از لشکر محمد شاه ربوده و پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک اقبال و شتران را باو انعام نمود ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام عسکر ساخت و مفاصله بین العسکرین کمتر ماند محمد شاه هر چند انتظار عبد الصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جیسنگه داشت تا بسر دهها بسبب بعد راه و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان میواتی با جمعیتی از همراهان همعنان ملازمان بادشاهی شدند و قریب چار هزار سوار از نزد جیسنگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاهی گشت

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاه گرد هیجا و مقابله قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع سستی پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضای تقدیرات

اگرچه از نهم و دهم محرم بنابر قرب عساکر بهمدیگر طرفین حزم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه سپر میبودند چورامن حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود که آتش بباروت خانهٔ پادشاهی دهد یا گاوان توپ کش را بسوی خود کشیده ببرد از خبرداری و هوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میسر نشد و هراول لشکر محمد شاه حیدر قلی خان مقرر شد و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخی از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعی از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساختند و اعتماد الدوله محمد امین خان مع بادسی خان و قمر الدین خان و عظیم الله خان و طالع یار خان مع جمعی دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاه جا گرفتند و میر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای محافظت بهیر و بنگاه و سید علی خان و سیف الله خان و مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی از دلاوران دیگر مع فوج راجه دهیراج بند جرانغار و برانغار و سواری خدمه محل قوت افزای فوج گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان رزم آهنگ در عقب توپخانهٔ آشوب جای دادند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور که از لشکر پادشاه بفاصلهٔ سه کروه بود مقام نموده بتاریخ دوازدهم محرم الحرام بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارهه بنابر خود سری و رعونت چنانچه باید اطاعت نمیکردند لهذا ترتیب چند بار تقرر یافته و باز بر هم میشد بهر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب جنگ بهادر و غازی الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان مع پسر و برادران و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه را رستم و افراسیاب عهد خود را میشمردند بهراولی مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بیرام خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دنیادار خان

و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محی الدین خان و دلیر خان و شجاع خان بلوچ و عبد الله خان ترین و دیگر افاغنه صاحب اوکوس و زمنیداران فیل سوار مع انبوه خود زیاده از هفتاد فیل سوار دران عرصه کارزار و همین ولیسار قطب الملک و سلطان ابراهیم صف آرا گردیدند و ابو المحسن خان بخشی سابق و سید علی خان بخشی رساله و میرامن بخشی مردم بارهه با بست و پنجهزار سوار قدیم و جدید خانه قطب الملک همرکاب او پیادگان بارهه گرد پیش فیل سوار شیر مقرر شدند شب سیزدهم بیاسداری گذشت و در همین شب راجه محکم سنگه مع خدا داد خان و خان مرزا با هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه گسسته بقطب الملک پیوستند چون صبح صادق دمید و صدای کرناے گوش مردم رسید منادیان ندای (الجرأة خیر من الجبن) در دادند و مجادلان به عدم تنگ ار تیر و تفنگ ... سپاه ... پادشاه ... فوج نوعی که مذکور شد برعماری خاصه سوار ... هیکر ... پاسے فیلان اند اختند و فوج دریاموج به پیش آهنگی توپخانه ... توپ ... آوردن ... جای جنبید و انشور وآواے کرنا و کوس گوش مستمعان آن ... توپهای نیام اجل بدلیران اجل میرسانید و بان آتش بیان زبان ... تقی خان که بانتظام توپخانه و ولدیت توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود تحسین ... آتش افروخته ... نمود و از ان طرف افسرده دلان از دردم و فدائیان ثابت قدم خود را هم ... به پاسے صاعقه کردار و توپخانه آتش بار داده و سیادم قدم بقدم پیشتر مے آمدند و سکسران بیدل متزلزل گشته عار فرار را اختیار ... هر گوشه و کنار ... خصوص نجم الدین علی خان بهادر با ده دوازده هزار سوار و توپخانه برق آثار در سایه درختان که بالاے تل کنار ده واقع شده بود رسیده در مقابل جوانان صفوف آتش بار که طائر وهم و خیال را بال و پر می سوخت نظر همت بمدافعه اعدا و دوخته مایه بلند نامے در انبوه محشر شکوه جانبازان مے اندوخت و عرصه تردد بر فوج پادشاهے فیلان تنگ ساخت که کلیرگ رخساره بهادران با نام و ننگ رنگ باخت و تزلزل بسیار در ارکان ثبات قدم دلباختگان بے شرم و عار راه یافته سر از قدم نشناختند و از اضطرار و بیقرارے با ستقلال و پایدارے نپرداختند حیدر قلیخان مع صمصام الدوله بمشاهده این احوال همراهے نصرت یار خان بارهے و ثابت خان و دیگر بیدلان پای جلادت پیش گذاشته بصدمات توپ انگیخته متزلزل در مورچال نجم الدین علی خان افگندند و بعضے زهکلها و سایه درختان از دست کسان نجم الدین علیخان که در آنجا فراهم آمده بودند بدر رفته مورچال مذکور در تصرف آنها ماند نزدیک بغروب آفتاب قطب الملک فرمود که خیمه مختصرے برای آسایش شب برپا کنند چون آسایش دنیا برای او اختتام یافته بود مقرون بصلاح نشمرده موقوف نمود و سرگاه شب اندکے گذشت حیدر قلیخان در پیش بردن توپخانه کوشیده گوله زنان پیش قدمیها نمود و آهسته آهسته ... ایستاده بود و پیشتر راند و تمام شب بر فوج قطب الملک آتش توپخانه مے بارید و اکثر همراهیان مجروح و برخے ... انگیز ... ازین صدمه از مردم بطور رسیده و فوج بسیارے تاب صدمات آتشبارے نیاورده ... دست ... خود را بکنار کشیده و اکثر فیل نشینان و جماعه داران معتبر ... را پیرجه خود گیرا ساخته مبتلاے ... دهقانان گردیدند و نزدیک باخر شب که گوله بفیل سوارے راجه محکم سنگه رسید محکم سنگه از فیل خود را ... ستیزه دهقانان بدر رفت کتا مدتے خبر از موت و حیات او معلوم احدے نبود تا آنکه صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم محرم الحرام ۱۱۳۳ هجرے سید پانزده شانزده هزار سوار از جمله یک سوار که تمام شب بیدار و همت بمقابل توپخانه آتش بار

که عبارت از یک روز و یک شب باشد گرسنه و تشنه بسبب محرومی از آب که بر دو رود در تصرف جات بود بنا بر پاس عار و آبروی
خود با قطب الملک و غازی الدین خان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امیر خان و روح الله خان
و نعمت الله خان و بیرام خان و بعضی مصاحب او بوسالی و چندی جماعه دار قدیم الخدمه مثل صبغة الله خان و شیخ هیبلا مانده بودند و محمد شاه
پادشاه بر فیل سواری خاصهٔ خود که پادشاه پسند نام داشت سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت افزا بودند
نجم الدین علی خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بیباکانه و دست از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه‌های
جوع و عطش و شرر پاشی آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز و شب گذشته بود پروائی ننموده با شجاعت
ارستو با عین جد داشت رستخیز قیامت برانگیخت و رفقای محمد شاه خصوص حیدر قلی خان و صمصام الدوله بیاری نصرت یار خان
که او نیز سید بارهه بود و دعوی همچشمی با نجم الدین علی خان و قطب الملک داشت علم شهامت برافراشته و سینه سپر ساخته
با آب شمشیر غبار خاطر همدیگر را شست و شو میدادند و از هر دو سو نهنگان دریای وغا و شیران بیشهٔ هیجا بر یکدیگر افتادند شوری
برخاست که یوم النشور از یاد رفت و برای خانمان سوزی بردلان از آهن تیر و شمشیر و سنان و صلابت سخت کوشی بهادران دلیر
آتش صاعقه تاثیر بالا رفت سعادت خان بنا بر تحصیل نام و نشان چون پیل دمان نبرد جان نثاران پادشاه رسیده حملات
بهادرانه نمود و شیر افگن خان حسب الامر پادشاه باعانت انصار و اعوان محمد شاهی خصمای مقابل را بکمند پیچان و نوک
سنان چون سیر بیان می ربود و درویش علی خان داروغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد الغنی داروغهٔ توپخانهٔ حیدر قلیخان و میر ارم
منشی او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چندی کس دیگر جانهای خود در باختند و نصرت یار خان بزخم تیر مجروح گشت و دوست علیخان
با جمعی دیگر جمهای شمشیر و سنان بر داشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمده با نام و نشان بود مع فتح یار خان
برادرش و یک پسر و تهور علی خان عبد الله خان برادر قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان عالمگیری
و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شیخا که سر جماعه داران عمدهٔ قطب الملک بودند مع پسر شجاع خان بلوچی
در ان عرصهٔ مردآزما داد شجاعت و رفاقت داده جرعهٔ ناگوار مرگ را بکمال گوارائی نوشیدند و تا جان در بدن بود بجان ستانی
اعدا کوشیدند و جمعی کثیر از همراهان این سروران جان شیرین بطلب ننگ و نام در ان عرصهٔ خون آشام درباخته بعالم آخرت
شتافتند نجم الدین علیخان بهادر که گرمی بازار معرکه از او بود چند زخم کاری بر بدن خود خرید و از رسیدن تیرهای
پیاپی چشم جهان بین او از اقتباس نور عاری گردید قطب الملک عرصه بر برادر بهادر خود تنگ دیده با جمعی از دلاوران بارهه
که با او مانده بودند بمدد نجم الدین علی خان پیش راند و درین وقت چورامن جات نیز بتعاقب لشکر پادشاه تاخته شور و ولوله در انداخت
و قریب هزار گاو و شتران پرتل که بر کنار جمنا جمع بودند مع چندی شتر بار لنگرخانه و دفتر بتاراج برده مقابل فوج پادشاهی که
بحراست بنگاه مامور و مستعد بودند نمایان شد پادشاه هم از دور نیزه سوی بدانجانب انداخت و محمد امین خان مع هادی خان
داروغهٔ برقندازان خاص بدفع او پرداخت و از پشت گرمی قطب الملک بقیة السیف فوج بارهه و رفقای نجم الدین علیخان
را نیم جانی که باقی بود تقویت گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تزلزل به ارکان لشکر محمد شاه راه یافت
حیدر قلیخان و سعادت خان و محمد خان بنگش بمشاهدهٔ این حال خواستند که باستعجال رسیده بر کمر قطب الملک زنند
قطب الملک این اراده را دریافته بمقابل حیدر قلی خان شتافت و حیدر قلی خان مع دیگران دست بقبضهٔ کمان برده در
تیر اندازی و برق اندازی نهایت اهتمام بکار برد درین دار و گیر آخر سید علی خان برادر ابو المحسن خان بخشی جنگی باسم

وشیخ شیلا داروغهٔ توپخانهٔ قطب الملک بسعی طالع یار خان وهمراهیان آواز پای در آمد حیدر قلی خان با فوج آراسته و سامان پیراسته بر قطب الملک باتفاق صمصام الدوله و رفیقانش هجوم آورد قطب الملک با آنکه بارها در حروب سابقه عرصه برا و تنگ گشته اما بطور عجولان ستهور هندوستان گاهی خود را از فیل پایین نه انداخته و آیین سروران شجاعت پیشه صاحب تمکین از دست نداده باقتدار و وقار در مدافعه میکوشید و عالمی داد انتهای شجاعت و بیدلی از آن شرزه شیر معاینه نموده صبر و تحمل او را بر کاره وآشوب جنگ بیقین میدانست این بار که بخت و دولت یار نبود بی آنکه کار باین حد رسد حواس باخته در تدبیر خطا نمود و باوجود بودن دوسه هزار سوار بیباک در چنین وقت خطرناک بامید آنکه اغلب همراهان شرط رفاقت بجای آورده و از اسپان پیاده گشته راه جانبازی بتقدیم خواهند رسانید از فیل سواری مع سپر و شمشیر بزیر آمد چون تقدیر بر عکس امید او رفته بود بمجرد فرود آمدن از فیل سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین و ابو المحسن خان بخشی فوج که پایین فیل سوار بودند بگرد سر توجهای بارهه بگمان کشته شدن عبد الله خان یا بنا بر مشاهده این حال استشمام یاس از ظفر نموده مثل قطب الملک سپه سالاری را دران کارزار تنها گذاشته راه فرار پیمودند و بقولی قبل از فرود آمدن قطب الملک از فیل سیف الدین علی خان ابتدا باختیار این عار نمود و دیگران براثر او پی سپر گردیدند علی ای حال قطب الملک حیران نیرنگ تقدیر و به تن تنها دلیر ایستاده چون از فرق سر تا ناخن پا غرق آهن بود دران دار و گیر زخم تیر بر پیشانی و جراحت شمشیر بر دست برداشته اسیر پنجهٔ تقدیر گردید دران حال حیدر قلی خان قطب الملک را شناخته بر سرش رسید و نجم الدین علی خان نیز شریک حال برادر گردید و زبان حال آن هر دو بزرگوار باین مقال مترنم بود **سعدی** من آنم که چون حمله آوردمی * برمح از کف انگشتری بردمی * ولی چون نکرد اخترم یاوری * گرفتند گردم چو انگشتری * چه یاری کند مغفر و جوشنم * چو یاری نکرد اختر روشنم * کلید ظفر چون نباشد بدست * ببازو در فتح نتوان شکست * حیدر قلی خان هر دو برادر را بر فیل علحده سوار ساخته بحضور پادشاه آورد چون در جبلت محمد شاه ترحم بسیار بود بنظر مهر و شفقت بحال شان نگریست و حوالهٔ حیدر قلی خان نمود حکم بنواختن شادیانهٔ فتح و ظفر نمود بعضی از افواج مغلوب شامل لشکر پادشاهی گشته محفوظ ماندند و غازی الدین خان بهادر غالب جنگ بعد این ماجرا برگشته در بنگاه قطب الملک توقف نمود و بنگاه را که از دست برد تاراج مصئون مانده بود پیش روی خود گرفته راهی شد و امرای حضور با ملازمان مظفر و منصور آمده کورنش و نذور بهار کباد بجا آورده سجدات شکر الهی بحصول این فتح غیر مترقب بتقدیم رسانیدند و تمام اسباب دولت آنچه از تاراج محفوظ ماند بضبط سرکار شاهی در آمد *

ذکر حروف جفر که بعد سؤال از بزرگی مشعر مآل احوال امیر الامرا بر آمد

از معتمدین مسموع افتاد که چون با امیر الامرا و قطب الملک جماعهٔ تورانیه را منازعت روی داد کسی از دولتخواهان سادات با بزرگی عارف مقدس که در علم جفر هم دستی لائق داشت از مآل احوال امیر الامرا سوال نمود آن بزرگ بقاعدهٔ جفر از حروف سوال سائل استخراج نمود این حروف بر آمد (غ ل ب ع د و ک) هرگاه مرتب کنند کلمهٔ غلب عدوک و اگر برگردانند بلغ دعک برمی آید و فی الحقیقة خالی از غرابتی نیست چه باین صورت کمتر استخراجی رو داده باشد چون سلطان ابراهیم بعد فرار از میدان گرفتار آمد بضابطهٔ سلاطین مقید ماند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام این خبر بدار الخلافه رسیده جمعی را سرمایهٔ شادمانی و برخی را وسیلهٔ اضطراب و حیرانی گردید نعم ما قیل **شهرت** اگرنه درد کسی میشود دوای کسی * چه شکست

کسی متعرض نشد برای کسی + وابستگان اقبال دولت پادشاهی و هواخواهان سلطنت سازهای مسرت نواختند و متوسلان خاندان سادات به تجدید عزای محرم پرداختند عورات و مستورات خانهای نجم الدین علی خان و قطب الملک و اتباع ایشان مضطرب الاحوال و پریشان خاطر گشته بعضی فرصت را غنیمت شمرده تا رسیدن مردم پادشاهی هر چه توانستند زیر چادرهای کهنه گرفته بدر رفتند برخی سلامت ماندند و جمعی بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند و نسوان سیدهٔ نجیبه چادر صبر و شکیبائی بر سر کشیده از حصار عفت پا بیرون نگذاشتند عبد الله خان کاشی که از نوکران قدیم و معتمد قطب الملک برای محافظت حرم سرا و ناموس متعین بود باتفاق بیگم بیه‌ها دست خیانت دراز کرده معامله حرص و آز گرم ساخت او و بیگم بیه‌ها هر چه توانستند از میان ربوده بیرون تاختند و خود را مطعون خلق و مردود خلائق ساختند غلام علی خان و نجابت علی خان که برادرزاده قطب الملک و متبنای او بود تغییر وضع و لباس نموده عازم قصبه جانسٹھه که موطن امیر الامرا و اجداد ایشان است شدند و بمنزل مقصود نرسیده در راه بدست مردم پادشاه اسیر گردیدند +

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاه و ارتفاع درجات امرای دولتخواه

بعد حصول اطمینان محمد شاه فارغ البال بجاه و جلال خود پرداخت و نظر عواطف و اشفاق بحال امرا و فدویان حسب وفاق انداخته کسانیکه طلای طبیعت و ارادت آنها در گداز آتش این حروب و کروب خالص عیار بر آمده جوهر فدویت جانفشانی بظهور رسانیده بودند هر یکی را بقدر مرتبه او بعطایای مناصب و مواجب و دیگر مواهب افراز ببخشید و از آن مکان مسرت بخش شانزدهم محرم الحرام بفتح و فیروزی بر رخش نصرت سوار گشته همعنان دولت و اقبال بصوب دار الخلافه لوای نهضت برافراشت و به تعجیل طی منازل و قطع مراحل نموده نوزدهم ماه مذکور نزدیک مزار خواجه نظام الدین نزول نمود و زیارت آن مزار کرده خدمه آنجا را باعطا و انعام شادکام فرمود دو روز بنا بر تعیین ساعت مختار مقام نموده هزار سوار بر میرزا حیدر قلی خان افزوده هفت هزاری هشت هزار سوار گردانید و سعادت خان بهادر را ملقب به بهادر جنگ نموده بعطای ماهی و مراتب سربلندی بخشید و دیگران نیز مورد عنایات شدند نجابت علی خان مقید بحضور رسیده حوالهٔ حیدر قلی خان شد که با عبد الله خان نگهدارد و بتاریخ بیست و دوم ماه مذکور روز شنبه ۱۱۳۳ هجری پادشاه با کوکبهٔ حشمت و جاه که صدای کوس و کرنا غلغله در مهر و ماه افگنده بود در نهایت شان و شوکت با فیلان مزین بزیورهای طلا و نقره و پاکهر و جلهای کلابتون و تختهای زرافشانی و تخت روانهای طلاکار زرنگار و پوششهای زرباف و بادله که چشم تماشائیان در پرتو آفتاب از مشاهدهٔ آن خیره گی می نمود و دسته بدسته فوج پادشاهی و امرای همراهی مسلح و مزین باساز و یراق نوساخته و زیب و زینت پرداخته جابجا تزک تمام سیر فتند و اسپان کوتل پری چهرهٔ خوش اندام باسازهای مرصع و مینا کار پیش پیش سواری میکشیدند و دیگر لوازم آرایش جابجا بانواع حسن و بها مهیا بود و سواری فیل کوه شکوه بر عماری طلائی با هزاران زینت و رعنائی از راه دروازهٔ اجمیری دروازهٔ شهر پناه داخل شهر دار الخلافه گردیده به نثار و تصدق سیار فقرا و محتاجین را که چشم انتظار دو چار این روز داشتند شادکام و مقضی المرام ساخت و بساعت ینجم بقدم میمنت توام داخل قلعه دولتخانه مبارک شد و نواب قدسیه مادر مهرپرور پادشاه و دیگر پردگیان حرم طبق‌های طلا و نقره پر از زر سرخ و سفید با جواهر سنجیده نثار تارک و افسر محمد شاه نموده و ظائف تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند +

رسیدن بعضی امرای دور بحضور و سرافرازی یافتن برخی از امرا و غیره بتحدیات لائقه و عنایات فائقه

اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و زکریا خان پسر عبد الصمد خان و آغر خان و دیگران که حسب الطلب از دار السلطنة لاهور عازم حضور بودند و از عبد اصمد خان بر وفق نرسیدند بعتبهٔ سلطنت رسیده شرفیاب ملازمت و بعطای خلعت و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر عطیه افتخار یافتند زکریا خان اضافهٔ هزاری بر پنجهزاری یافت و نیز راجه جی سنگه و راجه گردهر بهادر سربه دار اینده بر وفق نرسیدند اوائل ماه صفر ادراک زمین بوس نموده مورد مراحم گردیدند حکم گرفتن جزیهٔ شرعیه صدور یافته حسب الالتماس جی سنگه که عذرهای رنگین نمود معاف شد عرضه داشت نظام الملک در جواب فرمان الطاف آمود متضمن مبارکباد و تهنیت از نظر گذشت عرضهٔ مرشدقلی خان صوبه دار بنگاله مبنی بر تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغی بطریق نثار رسید مجید ترقی خان بخطاب معز الدوله علاوه ناصر جنگ عطا شد و ظفر خان بهادر بخطاب روشن الدوله یافت و داروغگی خواصان بسعادت خان بهادر بهادر جنگ مفوض گشت و زکریا خان بتغییر عنایت الله خان صوبه دار کشمیر شد روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول پادشاه برای شکار نیله گاو سوار گشته بود که از زبانی هرکاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب عارضهٔ بدنی از سه کاسی محروم مانده روز دیگر مرض او نهایت شدت پذیرفته تغیر تمام بحال او راه یافت و لحظه فلحظه مرض ایلاوس اشتداد یافته کار بجائی رسید که معالجه اطبا و دوای حکما سودی نه بخشید تا آنکه فضلات از دهنش بر آمده رخت هستی بصحرای عدم کشیده روز سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور پدرود این عالم نمود سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اموال مخلفهٔ او از ضبطی خانهٔ امیر الامرا حسین علیخان و تاراج خزائن او و اندوخته وجوهات دیگر که یکرورها میرسید بورثهٔ او معاف گردید و خلق خدا سوای از ایذای او آرمید سیکوبید مقصد خانه در جوار و همسایهٔ او زمانیکه میخواست خانهٔ خود را بیفزاید و وسعت دهد و بترکیب حکم خالی گشته مردم بقفل بیدرهای خانه خود زده بیرون رفتند و علمهٔ او از مالکان بستاندند اما بعد انتقال او قمر الدین خان پسرش متنبه گشته خانها را بصاحبانش رد نمود و خوشنودی خلق و خالق بدست آورد محمد شاه اگرچه مشهور ببخل و امساک بود اما از بعضی حالات او ظاهر میشود که بخیل چنان بود که اشتهار یافت چنانچه درینوقت که محمد امین خان مرد چندان خزانه در سرکار پادشاهی نبود بلکه از لشکرکشی های قطب الملک و امیر الامرا چون قابض و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند زرهای بسیار بصرف در آمده انچه در خزائن سادات مذکور باقی بود بنهب و تاراج رفت و بدست پادشاه چیزی نیفتاد و خزائن که خالی افتاده بود حتی پنجرهای عمارت دیوان عام و خاص که نقرئی و طلائی بود در ان آشوبها مسکوک گشته مصروف شده بود و دیگر کارخانها نیز بی رونق محض شده بودند تعمیر آنها ضرورت داشت و مخبران اموال محمد امین خان از نقد و جواهر و طلاآلات و نقره آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغی خطیر وانموده بودند محمد شاه التفاتی بآن نکرده بوارثانش بخشید باآنکه معمول سلاطین بابریه بلکه تیموریه بود که اموال امرا و ملازمان خود را بعد مردنش ضبط نموده وارثانش را محروم میداشتند بعد مشاهدهٔ لیاقت وارثان اگر چیزی از آن می بخشیدند بار منت و احسان خود بر سر آنها میگذاشتند و الحق این عمل از ذمائم صفات اینها بود که هیچ عقل و شرع نمی پسندد چه طور علیست که شخصی تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اکثری جان خود در کار خداوندان نعمت در بازند و بعد جانفشانی و خدمت گذاری تمام عمر که بحرج و تصدیعات فرمانبرداری گذرانده باشند اولاد و نسوان و جمیع

منتسبان ایشان در تشویش معاش مرگ مرسبے خود را فراموش کرده باخفاو انتشار اموال لاعلاج و مضطر باشند میگویند درین زمره محمد اعظم شاه باوجود اقتدار و عاقبت اندیشی انکار از عمل مذکور نهایت تجنب و انزجار داشت کسے از عمله او موافق ضابطه مستمره بعد مرگ یکی از ملازمان عمده اش تحقیق اموال او نموده دلالت باین امر کرد و کثرت نقد و جنس خانه او ظاهر ساخت اعظم شاه نفرت خود ازین عمل و ازان شخص ظاهر کرده ممانعت بتهدید نمود که باز در حضور او احدے چنین مذکور نکند ❖

ذکر میر محمد حسین معروف بنمود وامنود و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتی پرداخت و دین خود بحب جاه و ریاست در باخت

میر محمد حسین نامے از سکنه مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام ظاهراً سید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل که با اهل ایران افضال و احسان او نهایت شهرت داشت با میدرفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف برآمده به کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیر آنها بے بهره نبود بعد از ورود ولیاقتش اشتهارے یافت و لپر منشی امیر خان لشاگردے او رغبت نموده شروع باستفاده نمود ازین سبب ذکر استعداد علمی او در مجلس امیر خان بتقریبے مذکور شد و امیر خان بدین جهت بر احوال او اطلاع تام بهم رسانیده صاحب جی زوجه خود را که دختر علی مردان خان بود از مقدم او آگهی داد سببش آنکه چون صاحب جی اولاد نداشت دخترے از خانواده سیدے مشهور که پدر آن دختر نوکر شوهرش بود بفرزندے گرفته پرورش او مے نمود و اراده داشت که اگر نجیبے الطرفین از دیار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را باو وصلت نماید و شوهر خود را باینمعنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کسے برسد او را آگهی دهد تا اراده خود را بانجام رساند صاحب جی این خبر شنیده امیر خان را به تفتیش احوال او فرمود بنا برین امیر خان او را طلبداشته بچشم خود معائنه دید و آداب ولیاقتش را بمیزان خود سنجیده پسندید و زن خود صاحب جی را بر احوال او آگاه ساخت و بعد گرمی مداو پرداخت صاحب جی بتجویز شوهر رضا داده سرانجام تزویج آن دختر بطوریکه باید علی الفور مهیا ساخته با محمد حسین مذکور کدخدا کرد و باین وسیله آن سراسر حیله را رفاقت امیر خان دست داده محرمیت با مردم دربار و اندک مایه جاه و اعتبار میسر گردید بعد امر و رسانی چند حسب الاستدعای عمدة الملک داروغگی خوشبوئی خانه پادشاهی بنام آن محیل مقرر گردید و بسبب بعضے از اولاد عمدة الملک که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جی بودند با او اتحاد و آشنائی بهم رسید این شخص مرد عیار جاه طلب بود بنمودن بعضے شعبده ها چندے از پسران امیر خان مثل هادی علی خان و دو سه دیگر از برادرانش را نمسے معتقد خود گردانید که معادیکه ایمان زیاده از دیگران در خدمتش ارادت بهم رسانیده درین اثنا امیر خان برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از صوبه کابل بحضور آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقه کار پادشاهی همانجا ماند بعد از مدتے عطر و گلاب پیشاور وغیره برای سرکار پادشاهی و عمله و ارکان حضور پر نور سرانجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و طالب بهم رسانیدن عزت و جاه گردیده به تصمیم این عزم در لاهور رسیده بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنید و توقعاتیکه در افزایش جاه و اقتدار از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دیده عطر مذکور وغیره اموال را در ان بلده بقیمت غالی فروخته بمبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانیده و همان زر را مایه توکل خود ساخته لباس فقیری در پوشید چون مرد جاه طلبے بود و سر پر غرورے داشت تبعیت و دنباله روی سابقین نپسندیده عازم اختراع مسلکی جدید گردید تا آنزمان کسے از کسے نشنیده بود گردیده و همان منشی زاده شاگرد خود را که صاحب شورش دریافته بود با خود منحرف ساخت

وبا او مشوره نمود که اگر ما و شما باتفاق بناے تجدید مذهبے گذاشته قواعد جدیده بهم رسانیم و زبانی هم که تازگے داشته غیر معروف بود ایجاد کنیم و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت ملک علام در ان زبان نموده اظهار مرتبه که بین بین نبوت و امامت بوده لیاقت مقابله با شان انبیا و اوصیا داشته باشد برای خود ثابت نمائیم و ابله فریبے نموده اول عوام را بدام خود آریم منتج جاه و اقتدار فراوان و محاصل و انتفاع بے پایان خواهد بود و هرگاه ازدحام عام صورت بست هم ازکمند ما نمی توانند جست باین حال مرجع انام و مطاع خاص و عام خواهیم بود و محاصل هم بمرتبه که ما فوق آن متصور نباشد روی خواهد نمود چون طبیعت هر دو از یک جنس بود شاگرد را گفته استاد دلنها دگردیده درین کار باهم اتفاق ورزیدند و شروع بایجاد زبان و قواعد آن و انشاے عبارات عجیبه و فقرات غریبه نموده سجع و اصلاح بهم بگر بتالیف کتابے پرداخته آنرا مقدسه نامش گذاشتند و ابواب سعادت بکلی لای تسعادت برخود انباشتند چون اندک مایه علمی داشت الفاظ غیر مانوسه فارسے قدیم را که کمتر بگوش مردم خورده بود به ترجیمات و غیره قواعد عربے که کم مشابهتے بتعلیلات صرف و ضوابط نحو داشت کسوتے غریب پوشانیده صورتے عجیب بآنها بخشید و دعوے مرتبه بیگوکیت نموده گفت که این مرتبه ایست مابین نبوت و امامت و برای هر پیغمبر اولوالعزم نه بیگوک بوده اند برای خاتم الانبیا کذلک اول بیگوک حضرت ختمی پناه سید اوصیا و شاه اولیا علی ابن ابیطالب است و هشتم امام رضا و تا امام ثامن ضامن امامت و بیگوکیت هردو باهم جمع بود و بعد از ان بیگوکیت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و من خاتم البیگوکیت ام ترتیب تعداد بیگوکین بروشیکه مرقوم شد پیش امامیه مے شمرد و هرگاه پیش اهل سنت و جماعت شمردن میخواست خلفاے اربعه چهار کس دیگر را از خلفاے اموے و عباسے که اندکے معروف به نیکی و از اقران خود بمحامد صفات امتیاز داشتند شمرده بیگوک نهم خود را حساب میکرد و میگفت که ما را مذهب کسے کار نیست ما روشن کننده چراغ هر ملت و داعے الی المشرب ایم و بیگوک نهم که ختم بیگوکیت با و مے شود صاحب کتاب و صاحب دعوت و محے مراسم شریعت و مجدد بعضے ضوابط و طریقت می باشد لهذا من هم وحے و الهام مے شود و ضوابط چند اختراع کرده بعضے ایام را مثل اعیاد اسلام که در دین محمدے و ملت بیضاے احمدیست محترم مے شمرد و برگزیدگان خود که آنها فریب مے نامید لازم کرده بود که ضوابط در هم یافته او بجا آرند و حرمت روزهاے مخترعه او را نگاه دارند و چنانچه در مآثر نبوے آمده که وحے بران حضرت دو قسم نزول مے یافت خود هم تشبه بانحال جسته میگفت که یک وحی با و این قسم مے شود که قرص نورانے چون آفتاب مشاهد گشته در ان قرص کلماتیکه مے یافت منقش بنظرش مے آمد و آن قرص نورانے آخر محیط او شده و از هوشش مے برد و مشقتش بسیار بود که تحمل آن غیر او را دشوار و یک وحے باین قسم که آوازے می آمد و همان کلمات مزخرفه می شنید که بحضور مردم هم مے جا و ید ... سلام لعنا لله السلام السلام علیک گفته کلمه خفته ... ن نمود بود ال ... افزود از انجمله روزے را که باظهار او اول مرتبه در ان روز وحے برا و نازل شده روز جشن نام نهاده اجتماع و ازدحام مردم بعمل می آورد و عبیر خوشبو را امت او بر روے همدگر مے افشاندند و شادے ها میکردند و دو علم همراه گرفته و خود کلاهے شبیه بکلاه ارامنه اما اندکے بلند تر از ان بر سر گذاشته مع فریودهاے خود بطرف کوهستانیکه عمارات دیول رانی که مشهور بمحلهاے دهوے بجهیا رسے است میرفت و اظهارش اینکه اول نزول وحے برا و در همان کوهستان ... شبیه بطور غار حرا شده و شش روز قبل از روز جشن از غره ذی الحجه روزه میگرفت و خاموش میماند شبیه بصیام صمت که در شرائع سالفه مثل زمان حضرت زکریا و غیره بود و حضرت مریم وقت تولد حضرت عیسے برای ترک جواب سوالهاے قوم بهمین صوم مامور شده با کسی سخنے

نمی‌گفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد و عهد صبا قوم را جواب داده تطهیر مادر طاهر خود از تهمت و اظهار نبوت خویش اعجاز سیفر نمود و در هفتم ماه مذکور جشن بعمل آمده اختتام می‌یافت و همین قسم روزی را یاد نمانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه‌اش نیز معلوم نشده روز سولان نام نهاده بود در آن روز هم اجتماع و ازدحام میشد +

ذکر اوقات و آداب عملی که بمنزله نماز قرار داده

هر روز سوای نماز پنجگانه مفروضه سه بار دیگر مقرر کرده بود که بعمل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم نصف النهار که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن دیگر آنکه او خود یا خلیفه او در میان می‌ایستاد و هر قدر مردم که حاضر می‌بودند چهار صف مربع مثل چهار دیوار خانه متصل بهم می‌ایستادند و هر صف رو بطرف مقابل خود کرده می‌ایستاد و کلمات چند که بافته زبان اختراعی او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را بهمان طرف فرود آورده بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صف شمال رو به مغرب رویه شود و صف مغرب رویه جنوب رویه و صف جنوب رویه مشرق رویه و صف مشرق رویه شمال رویه شود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را بانجام میرسید بطرف زمین می‌نگریستند بعد از آن سر برداشته بسوی آسمان و هر بار همان کلمات را تکرار می‌نمودند بعد ملاحظه شش جهت دیگر تمام میشد و جمعیت منتشر میگردید و دعوای دیگر این میکرد که من عیاذاً بالله همان محسنم که از شکم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اسقاط حمل شده و دیگر کفر و زندقه‌ها داشته خواهد بود که فقیر را بر آن اطلاعی حاصل نشده اینقدر خود در وقت ورود بشاهجهان آباد که اواخر محمد شاه و اوائل احمد شاه دو بار اتفاق افتاد از پرستش که شاه فغار را مقرر و شاه دید نام داشتند و دیگر پیروانش که مکرر با اینها ملاقات و اختلاط شده بوساطت دیگری اطلاع بهم رسانیده و برای خود چهار خلیفه بمقابل خلفای اربعه که در اسلام شهرت دارند مقرر کرده بود خلیفه اول همان شاگرد نارشید مشیر ش که دو سه بار نام بزبان مخترع خودش داشت و دوم میر باقر خسر پوره او و دو تای دیگر بودند و نام خود نمود داشته و بی‌نمود و انمود مقرر کرده و همین قسم نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود میگذاشت و هر که با او میگروید سوای نام مقرری او از پیش خود نامی مقرر کرده آنرا بایشان میگفت پسرانش سه نفر اول نانمود دوم فغار سوم دید و دو دختر نمانه کلان و نمانه خرد و دیگر از اقربای طرف زنش حق نما اوست و نمایا رو نمودیار و نما فرو نمود فرو نام سیر فغار نمود دید و امثال ذلک القصه آن کذاب محروم از ثواب از لاهور بشاه جهان آباد آمده نشست و چون بهادر شاه در لاهور بود کم کم دام ابله فریبی نهاده سفیهان بیخبر را بکمند خود میکشید باستغنائی خود را بنا بر وجه معاشی که داشت بر همه کس ظاهر میساخت و از کسی مطلقا چیزی نمیخواست عوام را اینکار بسیار خوش آمده زیاده تر سرمایه اعتبار او میشد و آهسته آهسته بترغیب گرویدگان دیگران هم در دام او می‌افتادند تا آنکه کثرتی در اتباع او پدید آمد درین ضمن بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافی در شاهزادگان پدید آمده موجب اختلال در هر شهر و بلاد گشت و آن مزور را فرصتی بدست آمده دام گسترده خود را پهن تر ساخت و بی پرده گشته مؤلفات و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از اخفا باظهار و اعلان پرداخت و از عامیان اگر کسی با او مناظره می‌نمود چون خود اندک مایه استعداد در معقول و منقول داشت بیچاره را بمجادله و مکابره قائل میساخت بمشاهده این احوال اعتقاد عوام درباره او اشتداد می‌یافت تا آنکه نوبت سلطنت به فرخ سیر رسید و او خود ابلهی نادان بود میر الامرا حسین علی خان بهادر را اکثر اوقات در حروب و اسفار گذاشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب و گاه گاهی از نفاق [illegible] در فکر کار خود بود

بنا برین متعرض اقوال کاذبه و افعال باطله او کسی نمیشد و هادی علیخان پسر امیر خان مرد عمده با نام و نشان نیز از جمله گرویدگان
بود عوام را مشاهده انقیاد عظما بمرتبه دلیل قوی میباشد که بالاتر از ان متصور نیست گرویدن خان نادان مذکور و چندکس دیگر مثل او
نهایت تقویت مسلک مختلق او می نمود تا آنکه قریب به بیست و چند هزار کس با آن نابکار ناکس گرویده شهرت و اقتدار تمام یافت +

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و اشتداد یافتن بنای اضلال آن مدبر +

بر هنمونی بعضی خواتین بیدین که شبی فرخ سیر همراه بعضی از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اغیار بملاقات این مکار آمد و نمود مردود
رسوخ نیاز مندی پادشاه سفیه ادراک نموده دروازه حجره خود را از اندرون بسته واند که مکث نمود فرخ سیر اقتراح و الحاح
می نمود و او لا د فر بود ان آن بی ایمان نیز منت ها کرد تا در را بر روی او کشود و پادشاه بتواضع و فروتنی سلام کرده پیش
رفت او پوست تخت آهو برای پادشاه افگنده گفت **بیت** پوست تخت گدائی و شاهی + همه داریم انچه میخواهی +
فرخ سیر که از عقل بی بهره بود استغنای زور او را پسندیده بیشتر معتقد گردید و چند هزار روپیه و اشرفی که به نذر او برده بود
گذرانید نقود مذکوره را هم آن مدبر قبول نمود هزار نسخه مصحف نوشته خود را بپادشاه داده وجه اجرت کتابتش که هفتاد
روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه بتعظیم قرآن برخاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت بعد بیرون آمدن از حجره زر مذکور را
بر ملا کفان سده آن مکار سرا سر زور تقسیم نمود این حرکت زیاده تر موجب ازدیاد اعتقاد احمقان گشت و بنیاد اضلال او
نهایت متانت و رصانت گرفت و در روز اعیاد یکه خود قرار داده بود با جاه و حشم و کثرت اتباع و خدم بجائیکه معهود بود و قبل
ازین مذکور شد میان شهر و بازار در کثرت ناس بی بیم و هراس میرفت و اعمال مخترعه خود را علی رؤس الاشهاد او پیروانش
بعمل می آوردند اقاویل باطله مهمله مختلفه او را ببانگ بلند می گفتند +

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عز و جل و افتادن مردم در افتتان باقتضای گردش آسمان و اعانت شیطان

چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسین علی خان و عبد الله خان انقراض پذیرفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و
وزارت بمحمد امین خان منتقل گردید محمد امین خان بعد دو ماه و چند روز از وزارت خود در زبله شروع بپایشش بود احوال این
مزور مکار شنیده از جا در آمده حکم کرد که از فرقه سپاه چندکس که درینوقت بر دروازه حاضر اند رفته این قرمساق را گرفته بیارند
و اگر ایستادگی کند هم آنجا بکشند چون قریب بشب رسیده بود و مردم کم بر دروازه اش حاضر بودند بموجب امر بخانه اش رفته
برای کاری آمده بودند ظاهر نمودند در ان وقت خفتگان نمود هم در خانه خود چیزی میخورد بمجرد استماع این خبر هوش از سر باخته
حیران گردید اما چون کمال استقلال داشت حواس خود را جمع نموده پسر کهتر خود را که نام او دیده و جمال و صباحتی بر مرید داشت
هیچ چند قرص نان جو و گندم و بعضی از نان خورش نقیرانه که مهیا داشت بیرون فرستاده و پیغام داد که یاران چون بخانه
نقیر آمده اید چیزی بخورید تا فقیر هم برسد مردم صورت زیبا و حسن و بدون تکلیف این پسر دیده ترحمی بحال او نموده توقفی
کردند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان دران وقت اشتداد یافته اینخبر بمردم متعین که بر در نمود مردود بودند
رسید باستماع خبر مذکور متحیر گشته بر در آقای خود معاودت نمودند محمد امین خان را که مبتلای بدترین اقسام قولنج مسمی

بایلاونس و بیهوشی بود همین که اندک افاقه اش رو داد خبر آوردن نمود بر سید حاضران عذر تشویش بیماریش گفته التماس
کردند که توقف در گرفته آوردنش بسبب بیماری شما رو داده آزرده خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح او را البته گرفته بیارند شب بیماری
محمد امین خان آناً فاناً ازدیاد پذیرفته صبح مشرف بر هلاکت گشت و نمود را که بهادری علی خان وغیره بیرون و دوست دار انفس
متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده بدر رفتن داشت چون آثار مردن او از اخبار مردم دریافت مستعد شده
فقرای هند و اتباع خود را احضار نمود و صبح که اشرف محمد امین خان بر هلاک شنیدند بخاطر جمع و دل شاد از خانه بیرون آمده در مسجدیکه
بر سر دروازه اش بود نشست و فقرا و اتباع او ازدحام داشتند قمر الدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده
بتخویف نسوان و مردان کم از زن مضطرب گشت و دیوان خود را با پنجهزار روپیه نذر پیش نمود برای استعفای تقصیرات
وطلب تعویذ فرستاد آن مکار دران وقت که رقعه متضمن خبر جان کندن محمد امین خان باو متواتر رسیده بود دبال بلند پروازی
کشاده با حاضران در سخن سازی بود و میگفت تیری بر جگر این کافر زده ام که زنده نمی ماند و من باراده شهادت که جد من هم
در مسجد شهید شده نشسته ام اگر چه شهید شدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن
دیوان قمر الدین خان در رسید و کیسهای زر از نظرش گذرانیده استدعای تعویذ و استعفای جرائم محمد امین خان
از طرف قمر الدین خان نمود در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جو رفته باز نمی آید چون مبالغه و الحاح بسیار نمود در دوجی
بارکه خلیفه اوش بود ذکر کرده فرمود بنویس (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) چون
نوشت کاغذ را بدست دیوان قمر الدین خان داد و گفت بگیر و ببر اگر چه سیدانم تا تو در انجا برسی او زنده نمی ماند دیوان اقتراح
بسیار در قبول زر نذر نمود قبول نکرده گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند گدایان هند که تمام روز برای
یک فلوس جان میکنند این همه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده باهم قسمت نموده متصرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجائیکه
مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد برخاسته بخانه خود شتافت و کراماتش
در شاه جهان آباد اشتهار یافته زیاده تر موجب غیرت الهیان گردید

رفتن نمودیدار البوار و بهم رسیدن نزاع فیما بین اولاد او و دوجی بار و برخاستن پرده از روی کار

بعد از دو سه سال نمود بدبهو بود هم بسفر سقر رحلت نمود و پسر کلانش که نمانمود نام داشت بجای پدر نشست و بعلت طمع در حصه بالکه
نمود مذکور برای دوجی بار و وغیره محرمان در حیات خود بنا بر رازداری و همکاری مقرر کرده بود منازعت با دوجی بار
نمانمود در روی داد هر چند دوجی بار مساجت کرد که منازعت با من که مهمان چند روزه ام خوب نیست چون اقتدار و تسلط نمود
بر اتباع و عوام باقصی الغایات رسیده بود و گمان انحراف مظنون نمی گشت نمانمود التفاتی باستغاثه دوجی بار نفرمود
دوجی بار که تماشائی آن مکار و شریک کارش بوده است ناچار گشته روزیکه اجتماع فرودان بقدر معتد به بود در میان آنها استاد
و پرسید که یاران خط نمود و خط این فقیر شما می شناسید اکثر که می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها مسوده آنکه
نمود و دوجی بار باتفاق همدیگر نموده قلم اصلاح هر دو در مسودات همدیگر جاری شده بود در دامن خود خروارها از ان کاغذ
آورده پیش آنها انداخت و گفت بنای این مذهب باجتهاد نمود و اعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدا می بود حاجت
بحکم و اصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده و سخن دوجی بار شنیده کسانیکه اندک شعور راهبر بود متنبه گشته منحرف

شدند و حاضران اینها بیان رسانیده راه انحراف گشادند و بازار تزویر آن ملاعین اندک کساد یافت بعد ازان بضرورت باز جبی دو بار
را با خود یار کردند اینان چندان سود مستے بنود بعد چندے نا نمود بر دست که بادست علیخان از جاگیر خود در دوآبه زاده بود در رفته
نشست و هم آنجا رخت حیات از دنیا بربست و شاه غفار سجاده نشین پدر خود گشت

ذکر شاه غفار پسر وسطے نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدنهاد

شاه غفار مردے زبان آور و خوش اختلاط و متواضع بود و اندک مایه آشنائی بعلوم متداوله هم داشت فقیر او را و برادرش شاه وجیه و شیخ یار و میر باقر که خلیفه اول و ثانیش بودند هر چهار کس را دیده و سخنها پرسیده آنچه ثبت افتاد اکثر از اینها و بعضے سخنان از دیگران شنیده و شاه غفار در عهد محمد شاه تا ابتدای احمد شاه زنده بود و در راه آمد و شد پیش محمد شاه بعد نادر شاه که ذوق مصاحبت با فقرا بهم رسانیده بود مفتوح داشت و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقریب جسته در تبلیغ الهامات جاویدے که چندکس باتفاق بنابر خوش آمد جاوید خان مے نوشتند شریک بود دید قبل از غفار مرد و غفار هم در اواسط احمد شاه درگذشت در پایان زندگانی غفار اکثر پیروان پدرش مرده و اکثرے منحرف و تائب گشته معدودے از احمقان بران مسلک مانده بودند بعد رحلت غفار و خرابی شاه جهان آباد چندکس از اقربای قریبه مود مثل بقیه قوم عاد و ثمود وار آوارگی از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسیدند و میرن پسر جعفر علی خان که ناظم بنگاله و از اوضاع و رسوم ایمان بیگانه بود و احوالش در آخر این کتاب انشاء الله تعالی قلمی خواهد شد بحماقت خود و سپارش بعضی از مصاحبان که مثل صاحب خود بودند بر احوال آن بدنیان مهربان گردیده و تولیت قدم رسول و پنج روپیه یومیه مقرر نمود و اکثرے از اینها هم بدار البوار شتافتند یکی از اینها نامود یار مع بعضے از نسوان آن نابکار الی الآن که سنه ۱۱۹۴ هجریست زنده و انتظار طلب مالک دار دیگر کسے از اینها نمانده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین +

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان

محمد امین خان را چون عارضه بیمارے مذکور زور آورد و بهیچ وجه هر چند اطبا شد اوے و تدابیر پرداختند افتتاح سده و اجابت طبیعت میسر نگشت آخر الامر رأی جمیع اطبا بر احتقان قرار یافت و بعمل آمد باز هم سود نکرده فضلات از راه دهن او برآمد و ازین جهان سفرے گردید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت مآب بمرتبه بود که شمارے را شنیده بود که کلمه علی ولی الله میخواند طلبیده زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علی الرغم بعضے مردم که دسترخوان حضرت شاه مردان مینامند و بران نشانے از غیب میشود چنانچه در هند معمول و مکرر مردم هوشیار بچشم خود نشانها را دیده و سرمه اعتقاد و بصیرت در دیده دلها کشیده اند و این کرامت ازان جناب بنظر احقر هم الحمد لله که مکرر در آمده آن بدبخت این احوال را شنیده و بیتاب گردیده و به تعصبے که داشت پیش هم مشربان خود نام یزید و معویه و غیرهما که اعتقادے باینها داشت باحترام و تعظیم برده گفت که ما هم دسترخوان نذر ایشان میکنیم البته که نشانی هم بنا بر حسن اخلاص که ما را در خدمت این بزرگان است خواهد شد و سورت بلند پروازے رافضیان خواهد شکست بر طبق گفته خود بعمل آورد و چون اسباب دسترخوان در مکان خلوتے از حرم سرا مهیا آماده گشت خود بخضوع و خشوع دران مقام رفته و چند کس را همراه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور و ائمه خود

خوانده دروازه آتش را محکم بسته زنی را از معتمدان خود بر آن در نشانید و کلید آتش را بدست او سپرد که بعد از ساعتی در را باز نماید و به بیند اگر اثری از نشان ظاهر شود آمده خبر نماید تا مشتاقان را با مشتهای همراه خود برده بنماید اتفاقاً آن زن در باطن شیعه بود و مذهب خود مخفی داشت بعد از ساعتی حسب الامر در را کشود دید که سگی سیاه گرگین در آن جایگاه بر سر دستر خوان نشسته از هر گونه طعام اندک اندک چشیده و می چشید از شدت شعف خود داری نتوانست بی اختیار دوید و بشارت رسانید که نشان چه معنی وارد خود تشریف آورده نوش جان می نمایند محمد امین خان مع همراهیان بسوی آن خانه دوید و زن مذکور بر جان خود ترسیده بدر رفت چون بآن خانه رسید و سگ را بچشم خود دید غضبناک شده برگشت و میخواست که زن بیچاره را بکشد اما هر چند جست نشانی از آن ندید همیشه سراغ او از مردم می پرسید و لبهای خود بدندان غضب و کین می خائید و دستش بجائی نمی رسید تا جان فانی را بدرود نموده رهگرای جای خود گردید و نیز نهایت مشهور و از معتمدین مسموع شده که وقت مامور شدن میر جمله بصوبه داری عظیم آباد امرا برای ملاقات و استرضای خاطر او میرفتند نعمت الله خان مرحوم خلف روح الله خان نیز ایام عاشورا و اشتغال بمراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام چند روز نرسیده بعد انقضای ایام مذکوره برای رخصت میر جمله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم در آن مجلس حاضر بود در یک پهلوی میر جمله نعمت الله خان نشست و در پهلوی دیگر محمد امین خان نشسته بود نعمت الله خان عذر دیر آمدن خواسته گفت که بنابر ماتم در رسیدن در آمدن شده معاف باید داشت محمد امین خان بکنایه پرسید که کسی در دولتخانه مرده بود نعمت الله خان گفت خیر ماتم سید الشهدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنی دارد و یزید و حسین بن علی هر دو صاحبزاده بودند ما را چه میرسد که ماتم یکی بگیریم و دیگری را بد دانیم و ماتم او در قفای او نگیریم نعمت الله خان در جواب گفت صاحبزاده ما کشته شد ماتم او میگیریم و صاحبزاده شما ظفر یافت شما شادی بکنید و گفتگو بطول کشیده منجر بجائی جنگی شد میر جمله درمیان آمده اصلاح داد ٭

ذکر متقرر شدن نیابت وزارت بعنایت الله خان و سوانح آن زمان ٭

بتاریخ بست و دوم ربیع الثانی سنه ۳ جلوس مطابق ۱۱۳۳ هجری عنایت الله خان عالمگیری را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا تعین وزیر مرحمت گردید و درینولا بعرض رسید که نظام الملک بعد انتظام دادن نواح اورنگ آباد عازم حضور گردیده به نزدیک فردا پور رسیده بود که خبر افساد و عدم انقیاد بعضی افاغنه و سرکشان بیجاپور و طرف کرناتک شنیده بنابر بند و بست اضلاع مذکوره متوجه آنطرف گشت و عرضه داشت راجه ساهو مع پانصد اشرفی متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت و سیف الدوله عبد الصمد خان بصوبه داری خود یعنی لاهور مرخص شد و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدوله مخاطب گشت معز الدوله حیدر قلی خان بهادر خطاب فیروز جنگی عوض ناصر جنگ یافت و سعادت خان بهادر بهادر جنگ بصوبه داری اکبرآباد سرافراز گشته رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبه داری الهآباد رخصت یافته بعد برآمدن از شهر بنابر زیاده طلبی جاگیر و دیگر تکالیف مالایطاق مکرر معاتب و باز مورد عنایت میگشت و همدرین عرصه از روی اخبار سوانح و وقایع نگاران حیدرآباد معلوم شد که در ضلع کرناتک هفتم صفر سنه دو باران بغیر موسم چنان بارید که آبهای رودخانه و تالاب رو بطغیان آورده از صدمات سیلاب و بشدت طغیان تا دوازده کروه اکثر خانها و آدم و چارپای بعضی دهات و قصبه ها غرق و تلف شدند و همدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شده دریای در آن کوه چنانچه بیشمار ضایع گردیده اثر آبادی در اطراف نماند

و روزی در شکار [illegible] شاه با آغر خان بزبان ترکی متکلم گشته او را محجوب و لب ستوده و تسلی نمود و بعد دو سه روز بی وساطت دیگری
اضافه هزاری پانصدی و هزار سوار و نقاره و سرپیچ مرصع عطا فرمود و بعد چندی روز هزاری هزار سوار و خطاب بهادری عنایت نموده
با اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار نمود و از سوانح صوبه اکبرآباد بعرض رسید که دلیر خان متبنای محمد خان بنگش را
در اواخر ماه رجب با دو هزار سوار متصل سهوده موده تعلقه بندیل کهنده که با زمیندار آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت معامله بجدال
انجامیده محاربه عظیم رو داد و دلیر خان با هفتصد هشتصد سوار و پیاده کشته شد به محمد خان بنگش خلعت و سرپیچ مرصع ماتمپرسی
عنایت گشت ؛

ذکر شروع منازعت با راجه اجیت سنگه راٹهور و بظهور رسیدن ستیهای موفور از امرای حضور

بسکنهٔ صوبهٔ اجمیر و احمد آباد گجرات اکثری از تعدی نواب راجه اجیت سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند و چون
کینه موافقت راجه مذکور با امیر الامرا و قطب الملک نیز در سینه ها بود و راجه هم به تعصب مذهب خود با مسلمانان کاوشها
داشت هر دو صوبه مذکور از راجه مسطور تغییر نموده صوبه داری گجرات مع امینی و دیوانی و فوجداری کل محالات خالصه
صوبهٔ مذکوره و متصدی گری بندر سورت در سال مرقوم بمعز الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خانی
را که از منصبداران متعینهٔ احمد آباد بود بنیابت صوبه داری گجرات مقرر فرموده از اصل و اضافه سه هزاری و دو هزار
سوار نموده مخاطب به شجاعت خان ساختند و بعطای علم و نقاره سرافرازی دادند و مرتضی قلی بیگ برادر او را با اضافه
هزاری پانصد سوار و خطاب رستم علی خان مفتخر ساختند و نیابت فوجداری پرگنات بروده و غیره بدو فرمودند و برای
رتقفات دیوان حیدر قلی خان را مورد عنایات اضافه منصب ذات و سوار فرموده برآمد بندوبست مالی بندر سورت
و صوبهٔ مذکوره مقرر و مرخص ساختند و فوجداری سرکار مرادآباد از تغییر معز الدوله عوض متصدی گری بندر سورت باعتماد الدوله
مقرر گشت و صوبهٔ اجمیر بمظفر علی خان که از متوسلان صمصام الدوله و راجه جیسنگه سوائی بود مقرر نموده خلعت و
سرپیچ مرصع و فیل عطا فرموده مرخص نمودند عطیة الله خان پسر عنایت الله خان بخدمت داروغگی ڈاک و
فضل علی خان بداروغگی فیلخانه از تغییر تربیت خان مقرر و خلعتها عنایت شد و سعد الدین خان را که از نزد نظام الملک
آمده بود تسلیم پذیرائی منصب پنجهزاری سه هزار سوار و عطای نقاره به تجویز نظام الملک نموده خلعت عرض مکرر
عطا فرمودند از اخبار واقعه احمد آباد ظاهر شد که بعد رسیدن خبر عزل راجه اجیت سنگه بنایب او و انتشار این خبر
در آن صوبه که هنوز سند نیابت بشجاعت خان نرسیده بود نایب از عملهای زشت خود که با همه کس نموده بود توهم
بسیار بهم رسانیده خواست که قبل از ورود نایب حیدر قلی خان بهر چه دست رسد شهر را غارت و تجار را تاراج نموده
بدر رود مهر علی خان بخشی معزول آنجا که چندی روز بنیابت راجه و آخر از محاسبهٔ او آزردگی خاطر داشت و حیدر قلیخان
نیز از بخشی مذکور و صفدر خان بابی ملول و مکدر بود هر دو باهم اتفاق نموده نظر بآنکه رفع تعدی آن راجپوت باعث خوشنودی
حیدر قلی خان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حیدر قلیخان متحقق گردد جمیع را از افاغنه و رعایای شهر متفق ساخته
بر سر نایب راجه ریختند و جنگی در پیوسته جمع کثیر از راجپوتیه کشته و زخمی گردیدند و نایب مغلوب و محصور در حویلی
گشته بامانت خواهرزاده صفدر خان بابی بجمعیت و خواری از شهر برآمد و بعد بیرون شدن از شهر بر بعض محالات

ما بین راه دست اندازی بشقاوت ذاتی نموده به جودهپور وطن خود رفت و مهر علیخان و صفدر خان بعد دلجمعی ازین ممر ناهر خان
دیوان احمدآباد را که او هم از رفقای سادات بود پیغام دادن خزانه موجوده و ممانعت از عمل و دخل نمودند او چون جمعیتی فراهم داشت
بقدر خواهش سند به پرخاش پیش آمده جدائی رو داد درین ضمن شجاعت خان مع دست آویز مهر معز الدوله حیدر قلی خان از
مفصل رسید و ناهر خان صلح نموده از شهر برآمد و سید نصرت یار خان بارهه صوبه دار عظیم آباد را خطاب رکن الدوله مع اضافه
هزار سوار دو اسپه عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله و صوبه داری ملتان یافت و از سوانح اکبرآباد بعرض رسید که
سه چهار قلعچه را که مامن مفسدان طرف متهرا و بر سر راه دارالخلافه واقع بود سعادت خان بهادر بهادر جنگ بعد محاصره و مقاتله
عظیم که قریب چهار صد کس مردم کاری از طرف سعادت خان و جمع کثیر از ان مفسدان هلاک شدند قلعچه‌ها را بتسخیر و تصرف
بادشاهی درآورد خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دیگری برای بهادر جنگ عنایت شد اگر چه نفاذ امری که درین خصوص
باید محمد شاه چندان نداشت و توجهی هم بچنین امور چندان نه اما از برای تشبیه به نیکان و هوس عدالت گستری بنا بر ترحمی
که در فطرتش بود حکم نمود که زنجیری ملصق به برج مثمن با جرسی بیاویزند و سر زنجیر را طرف دریا در میدان نگهدارند و منادی
نمایند که هر که بر وی ستمی رود و در قلعه رسیدن نتواند بزیر برج مثمن آمده استغاثه نماید و سر زنجیر گرفته بجنباند و نهم شوال جشن جلوس
به تزئین و آئین معمول مستمر در نهایت کر و فر بعمل آمد و هم درین سال مظفر علی خان که بصوبه داری اجمیر مامور شده بود بسبب نهایت
عسرت و بی سرانجامی هنوز از قصبه ریواڑی که سی کروهی دارالخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه جودهپور
بطرف اجمیر با سی هزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چند روز بدین جهت بضرورت
توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول فرمانداد تا منادی نمایند که هر یک از قصابان وغیره اهل حرفه هر کسب و
کاری که دارند بدان اشتغال ورزیده بی اندیشه کارها میکرده باشند و موذنان و خدمه مسجد را طلبیده برای دفعه بدنامی خود
اظهار تبعیت قواعد اسلام و تاکید در اجرای آن و تعمیرات مساجد نمود بعد از ان عمله ارکان پادشاهی را حاضر ساخته
قول نامه و فرمان پادشاه مع نشان پنجه مشتمل بر اقسام و ایمان در بحال داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمدآباد تا بقای عمر و دولت
محمد شاه که مادر پادشاه در بیماری رفیع الدوله و اشتهار سلطنت پسرش روشن اختر محمد شاه نظر بر آنکه راجه شریک و رفیق
سادات است او را با خود متفق و معین کار خود باید داشت نوشته فرستاده بود برآورده نمود و نقل آنرا با عرائض خود مصحوب
دیوان پادشاهی نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مع عرضداشت حضور فرستاد مضمون مرقومات آنکه اگر چه هر دو صوبه
را تغییر نمودن خلاف عهد و پیمان است اما صوبه داری احمدآباد را بنا بر مرضی حضور پیشکش نمودم اگر صوبه اجمیر از راه تفضل بمن
بحال ندارند آبروی من میان همچشمان و اقوام نخواهد بود و در صورت رفتن آبرو اهل غیرت راجان عزیز نیست بنا برین
امیدوارم که از انتزاع هر دو صوبه مرا معاف و معذور داشته به بحالی یکی ازین دو صوبه ترحم بحال من فرمایند که سر و جان من
وابسته دو صوبه مذکوره است در ماه ذی الحجه همین سال پادشاه بیگم دختر عالمگیر که زیب النساء نام داشت بدرود این جهان نمود
بعد ورود نوشتهای راجه اجیت سنگه مرضی صمصام الدوله نظر بقلت زر و دشواری جنگ مائل بمصالحه و ترک منازعه گشت
و میگفت که چون صوبه اجمیر مزار اکثر بزرگان و اتصال بدارالخلافه دارد گجرات را باجیت سنگه بحال باید گذاشت و اجمیر را در عمل
یکی از مسلمانان مخلص پادشاه باید داشت و اراده پادشاه و بعض ارکان دولت خصوص حیدر قلی خان بران قرار یافت که
به تنبیه و تادیب او باید پرداخت بعد کنگاش بسیار که هیچ یک از امرای حضور تن بمهم او نمیداد تجویز حیدر قلی خان سعادت خان بهادر

را از اکبرآباد به تاکید طلب حضور نموده سعادت خان بمجرد رسیدن حکم چون جرأت داشت بطریق ایلغار در اوائل ذی قعده خود را بحضور
رسانید و بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سرانجام کارزار متعاقب بلاتوقف برسد بعد ملازمت که استدعای اسباب
مهم سپاهیان آرد بعض امرای احمدیان رضی برفاقت او نگشتند و از حضور نیز در اعانت قصوری بظهور رسیده عائق عزیمت او شد درین ضمن
خبر رسید که مظفر علی خان بسبب عسرت و تهیدستی در تقاضای تنخواه سپاه گرفتار آمده و دو سه موضع معتبر نواح اجمیر تاخت اما
مال و مواشی غارتگران لشکر برده او بیچاره گرفتار تقاضا ماند و ازین گرفتاری بجان آمده هرچه داشت و نداشت حتی فیل و
اسپ سواری بسپاه داده از دست آنها خلاصی یافت و از خوف سپاه ملازم و غلبه راجپوتیه خود را بآنبیر نزد نائب راجه جی سنگه
رسانید و خلعت و فرمان صوبه داری نزد صمصام الدوله واپس فرستاد درهمین حالت هر دو پسران راجه اجیت سنگه با جمعیت
کثیر متعاقب هم چار پنج دهات بادشاهی را تاختند و همدران زود جمعی از مفسدان و زمینداران آن نواح اکثر باشوب
زمان و اشعار اجیت سنگه بر قصبه نارنول تاخت آوردند بایزید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون برآمده بود طاقت مقابله
آنها در خود نیافته رو بفرار نهاد و خواهر زاده او که در قصبه بود حرکت مذبوحی نموده بجاه خود ملحق شد شرفای نارنول بر سر
مال و ناموس خود جنگیده برخی ناموس را باصطلاح و قانون هند جوهر کرده بشهادت رسیدند و مفسدان متغلب تمام قصبه
نارنول را غارت و اخراج خود ساخته رخت بر بدن مرد و زن نگذاشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع این خبر تادیب و تنبیه راجه
اجیت سنگه صمصام الدوله بعهده خود گرفته پیش خیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدا میان مغلیه و صمصام الدوله نفاق
مضمر بود و اندیشه قلت خزانه هم داشت بلیت و لعل بیگذرانید و حیدرقلی خان باوجود سوء مزاج که از سابق با خاندوران
داشت درین مهم یکدل گشته در غلو و ملاقتهای غلاظ و شداد در رفاقت بی نفاق را متعهد شد و تبعیت بدل و جان قبول
نموده صلاح برآمدن برین مهم بیدا د منزا و سرای نمود خیمه خود را بیرون فرستاده هراول بعهده خود گرفت خاندوران
صمصام الدوله صلاح در جنگ اجیت سنگه ندیده بپادشاه در خلوت بعرض رسانید که اگر خدا نکرده او غالب آید باز اصلاح
اینکار درین نفاق و شقاق مشکل که تواند شد و در صورت هزیمت هم راجه اگر خود را بوادیهای صعب المسالک کشد و مهم بطول
انجامد خزانه کو و کسی طاقت که از عهده تعاقب او برآید نه الحقیقة بقول مشهور آنکه از نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرأت باقدام
این مهم که متعهد گشته بود ننمود و بعد از ان قمرالدین خان کمر عزیمت بسته این مهم را متکفل شد و التماس طلبی قطب الملک و
نجم الدین علی خان از قید و سپردن این هر دو بخود کرد و بعضی تکالیف دیگر هم که خلاف مرضی بادشاه و مقربان بود التماس
نمود و چون برآمدن قطب الملک از قید مقبول اکثر طبایع نبود فسخ عزیمت اعتماد الدوله نیز شد و درین حالت چون انواع سخنان
درمیان می آمد خاندوران ترک آمد و رفت دربار نموده چندی در خانه نشین گردید بادشاه در صلاح و آشتی مدار المهامان
سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورت آنها نمود و اراده مهم راجه اجیت سنگه ازین گرگ آشتیها بالمره از میان برخاست و ظاهرا
نوشتهای صمصام الدوله مشتمل بر دلجوئی و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را از اراده فاسد که داشت
باز آورد و درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ بند و بست طرف کرناتک اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد
گردیده هفتدهم ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق بخدمت دیوانی دکهن از حضور مامور
شده بود خلعت و فیل بخشیده بران کار مرخص ساخته به بادشاه رسیده در شهر انتشار یافت و جمیع تدابیر سرانجام و انتظام
ملکی برآمدن نظام الملک موقوف ماند از وقائع پیشاور و کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلند خان خانه زاد خان پسر خود را که

به کابل فرستاده بود خانزاد خان بعد فراغ بندوبست به پیشاور نزد پدر رسیده آمد در منزل غریب که محمد امین خان پسر خانخانان منعم به سر حمله بغاوت رفته بود افاغنه باز و جام مور و ملخ فراهم آمده سر راه بر فوج خانه زاد خان گرفتند جنگ عظیمی روی داد بعد نبرد بسیار که از خانزاد خان و همراهیانش بظهور رسید و شیخ مجاهد که جماعه دار عمده سر اول بود زخمی گشته دستگیر گردید و قریب هفتصد هشتصد نفر بکار آمدند هزیمت بفوج سربلند خان افتاد و دو اسپ سواری خانزاد خان پیهم از ضرب گوله تفنگ غلطیده بخاک هلاک افتادند و بخانزاد خان نیز پوست مال زخمی رسیده و دانست که کار از اختیار گذشته مجال اقامت نیست ناچار با معدودی چند جان بسلامت از آن میان بدر برد و تمام فیلان و توپخانه و بنگاه و لشکر بتاراج افاغنه رفت و عبد الصمد خان بنابر اینکه ذکریا خان پسر او صوبه داری کشمیر یافته بود خبر شورش و فساد اشرف الدین پسر محتوی خان با نائب عنایت الله خان و محصور و مغلوب شدن نائب مذکور شنیده با سه چار هزار سوار مغلیه وغیره بطور ایلغار شتافته خود را رسانید و اشرف الدین مخوف گشته مقابله را مناسب ندانسته بی جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمده اطاعت نمود و مواد فساد تسکین یافت عبد الصمد خان جمیع منصبداران متعینه و یومیه داران و وظیفه خواران را بتقصیر التهاب نائره فساد و مخذول داشتن نائب منصوب معاتب ساخته جاگیر و مدد معاش همه آنها را بضبط و تصرف خود در آورد ✣

ذکر تولد صبیه در حرم سرای شاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۴ هجری صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر سنه ۱۱۳۴ هجری شادی کتخدائی محمد شاه پادشاه با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعمل آمده بعد طلوع اسد نکاح خوانده شد و رسوم آرایش و نثار و آتشبازی و رقص و سرود بطور معهود هندوستان بعمل آمده ملکه مذکور کدبانوی مشکوی پادشاهی گشت ✣

آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر ✣

نظام الملک بعد انفراغ از بندوبست ممالک دکهن و دست جمعی از اصلاح مفاسد حدود کرناتک وغیره که رو داده بود نهضت نموده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید و روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بملازمت پادشاه شرف یاب گردید و روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه مذکوره قبیل از انقضای نصف النهار بعنایت وزارت ممتاز و بعطای خلعت چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازی یافت و روز شنبه سوم جمادی الاخری سنه مذکوره جشن عید نوروز موافق قاعده مستمره بعمل آمده لقب پادشاه که اول ابو الظفر مقرر شده بود با بو الفتح ناصر الدین تبدیل یافت و روز پنجشنبه ششم رجب المرجب سنه مذکوره دیوانی خالصه براجه گوجرمل مفوض شد و روز یکشنبه نهم شهر مذکور آخر روز بشیخ سعد الله دیوانی تن تقرر یافت اما بعض امرای حضور خصوص حیدر قلی خان در مقدمات مالی و ملکی خلاف رای آصف جاه دخل می‌نمود پادشاه پاس خاطر آصف جاه ضرور دانسته حیدر قلی خان را بصوبه داری گجرات که بود مرخص نمود و حیدر قلی خان در آنجا رفته عملی نمود که مثل آن در هیچ عصر و زمان کس نشنیده و اقتدار بسیاری بهم رسانید نظام الملک که امیر دیرینه سال مزاج گرفته جاه طلب و اقتدار جو بود بعد وزارت خواست که راتق و فاتق مهام سلطنت خاطر خواه خود گشته بانتظام امور بپردازد و پادشاه را نیز دلالت بکار انباری

دوقار و تهذیب اخلاق و اوضاع و تادیب اتباع و تقسیم اوقات بانفصال معاملات خلق که رضاجوئی خالق بشرط عدالت در آنست
و سرے توجه در انتظام عظائم امور سلطنت و غیر آن از مهمات لائقه سے نمود پادشاه را بغرور دولت و جوانی و میل طبیعت بلاعب
و ملاہے مقبول خاطر نمی افتاد و امرائے دیگر خصوص صمصام الدوله و خود نظام الملک در حضور بنا بر کساد بازار خود نمی خواستند و همیشه
کج دار و مریز میگذشت تا آنکه بتحریک امرا و خواجه سرایان حضور حیدر قلی خان شوریده پا از حد خویش بیرون گذاشت و چون
او نیز مرد صاحب جرأت و اقتدار طلب بود و در صوبه گجرات زرہاے وافر از تحصیل صوبه گجرات و جاگیرات خود و هم از ضبط
خانه عبد الغفور بهره که کثرت دولت او مشهور آفاق بود بهم رسانید و حساب خزاین او از کرورها در گذشت تے پیدا کرده در دل
خود باراده عروج بمعارج امیر الامرا حسین علی خان بهادر خیالهاے لیست باغواے امرائے حضور عازم استیصال نظام الملک
که وصول بنیل مقاصد خود با وجود او متعذر میدید گردید و پادشاه و امرا که خواهان برآوردن نظام الملک از حضور بودند مهم
او را وسیله اراده خود شمرده مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان و عزل او از گجرات بدستیارے نظام الملک شدند نظام الملک
که حرص وافرے براندوختن زر و توسیع قلمرو حکومت خود داشت قبول این مهم نمود همدرین عرصه شب شنبه غره محرم الحرام
سنه ۱۱۳۵ هجرے تقریب بوقت صبح کاذب صبیه از بطن ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و روز دوشنبه اہم محرم الحرام
سنه مذکوره خلعت صوبه دارے گجرات نظام الملک را بتغییر حیدر قلی خان عطا شد و روز پنجشنبه دوم المظفر سنه مذکوره
بعد انقضاے نصف النهار نظام الملک بصوبه احمد آباد گجرات از حضور رخصت یافته عازم صوب گردید

ذکر کشته شدن نیل کنٹھ ناگر نائب سعادت خان بهادر در اکبرآباد و تغیر یافتن صوبه اکبرآباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبه مذکور براجه جے سنگه و مهم چوراَمن و مفتوح شدن قلعه جات

ظاهرا برهان الملک سعادت خان بهادر را علاوه صوبه اوده که براجه گردهر بهادر بود مقرر شد برهان الملک بندوبست صوبه جدید
خود رفته رای نیل کنٹھ ناگر نائب خود را در صوبه اکبرآباد گذاشته بود نیل کنٹهه مذکور روزے به تجمل سواره بابیت مناسب
در راه میگذشت یکی از جاٹان بر سر درختی پنهان گشته بخاطر جمع نشسته بتحریک یکی از عمده زمینداران نیل کنٹهه مذکور را نشانه
تفنگ خود ساخته چنان زد که گلوله آن بسینه او نشسته از پشتش بدر رفت برهان الملک عازم بود که بالکل سرد و صوبه
انتقام نائب خود بگیرد صمصام الدوله فرصت یافته صوبه دارے اکبرآباد را بتغییر برهان الملک جی سنگه را دلانید و برهان الملک
را فقط صوبه دارے اوده مسلم ماند و راجه جے سنگه به تنبیه چوراَمن جاٹ بعد عطاے صوبه دارے اکبرآباد
مامور شد و بجنگ چوراَمن و تسخیر قلعه او که تهون نام داشت پرداخت و قاصد اخراج او از زمینداریش گردید و بدن سنگه
برادر زاده او را با خود متفق ساخته مدتے به تسخیر قلعه مذکور اهتمام مے نمود تا آنکه محکم سنگه پسر چوراَمن با پدر روزے در
عین مجلس گستاخے که لائق شان پدرے و پسرے نبود نمود و پدر را خفتی عائد گشت چوراَمن شفقت ابوی را کار فرموده
تدارکش مناسب ندید اما از افراط غیظ بغلبه جهالت که اکثر در طباع هنود میباشد خود را مسموم نموده ... و محکم سنگه
بجاے او نشست چون سبکسر بے مغز بود از عهده امور ریاست و مهم راجه جے سنگه استماله رعایاے زمیندارے چوراَمن
و تالیف قلوب سوران قومش فرمان داد بدن سنگه بکار مامور اهتمام تمام نموده رفقاے محکم سنگه را با خود متفق ساخت
محکم سنگه براحوال آگهی یافته از قلعه بگریخت و شب پنجشنبه نهم صفر سنه ۱۱۳۶ هجرے تهون مفتوح و مسخر و بدن سنگه

بجاے محکم سنگه مقرر شد و راجه گردهر بهادر بصوبه مالوا سرافرازے یافته و باوجین رسیده بنظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود ❊

ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حید قلیخان و احوال او با جمال

نظام الملک چنانچه نگاشته قلم وقائع رقم گشت صوبه دارے گجرات یافته بعزم تسخیر آن ملک روانه گردید و افواج و اسباب لائق سرانجام داد و از اثناے راه تدبیر منحرف ساختن ارباب افواج او پیش نهاد خاطر ساخت و بارسال رسل و رسائل جماعه مغلیه تورانیه و افاغنه بابے و غزنے و سینے که لشکر او بیشتر ازین قوم بوده اند اکثرے را بطرف خود مائل و از حید قلیخان منحرف گردانید چنانچه شجاعت خان و رستم علی خان و مهر علیخان گجراتے و صلابت خان و زبردست خان بابی و اسد خان غزنی و دیگر سرداران پنی و مغلیه تورانیه دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الملک تا حوالی قریب گجرات رسید معز الدوله حید قلیخان بمشاهده این حال در خود تاب مقاومت با آصفجاه ندیده بعلت مالیخولیا تمارض بهم رسانید و رفقاے دیرینه او در محفه بیمارے اختیار لیش نشانیده رهگراے حضور شدند آصفجاه بگجرات رسیده بانتظام آنجا متوجه گردید بعد الفراغ از امور ضروریه صوبه گجرات بحامد خان عموے خود که بشاهزاده جنگلی شهرت داشت داد و خود بنابر بندوبست بصوبه مالوا که بتغییر راجه گردهر بهادر بنظام الملک مرحمت شده بود آمد و از انتظام آنجا دلجمعی نموده عظیم الله خان را که پسر عمه اش بود بنیابت آنجا داد و خود بحضور بازگشت حیدر قلی خان با زر و اسباب که همراه داشت بحضور رسید چند روز معطل بود در روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخرے سنه ۱۱۳۵ هجرے نوروز شد و همدرین روز بانیکو سیر رحلت نمود و شب شنبه یازدهم رجب المرجب سنه مذکوره پاسے از شب مانده صبیه جهان افروز بانو بیگم نام از بطن روشن آبادی در خانه محمد شاه متولد شد و ظاهرا حیدر قلیخان بعد معاودت از گجرات در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاه گشته چون تنبیه اجیت سنگه و دشمنی و تمرد او ملحوظ بود بصوبه دارے اجمیر مامور گردید و حیدر قلیخان هم که مرد صاحب جرأت و دشمن دیرینه اجیت سنگه بود قبول نموده بکفتی که مهیا داشت اسباب مدافعه راجه مذکور آماده ساخت و مهم او حسب الامر حضور بر داخت و بر سر اجیت سنگه تاخت آخر شعبان المعظم سنه مذکوره راجه رقوم اگر بیرا مند و همدرین سال پسر سیدے قاسم کوتوال را نزدیک سجاے عدالت یکی از جماعه سرخ پوشان بزخم کارد از پا در آورد و سرخ پوش هم بزخم شمشیر سش مجروح گشت و روز یکشنبه غره شوال المکرم سنه مرقومه نظام الملک بعد الفراغ از انتظام گجرات و مالوه معاودت نموده ملازمت محمد شاه نمود و روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام سال مذکور بعد مرور یک و نیم ساعت نجومے پسرے در خانه محمد شاه متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام سنه ۱۱۳۶ هجرے ستاره ذو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب ده دوازده روز ظاهر و بعد ازان مخفی گشت و همدرین ماه پسر کلان پادشاه انتقال نمود ❊

ذکر آزردگی نظام الملک از پادشاه بنابر بعضے حرکات و تنافر طباع امراء از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه هاے ممالک دکهن و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور ❊

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدوله قمر الدین خان بخشی دوم و داروغه غسل خانه و صمصام الدوله امیر الامرا بخشی اول و صاحب رساله والاشاهے و عالی شاهے و روشن الدوله ظفر خان بخشی سوم و سید صلابت خان بخشی

چهارم و خان سامان عزة الدوله شیر افگن خان و بعد از و برادرش لطف الله خان صادق صاحب رساله سلطانی و صدر الصدور
میر جمله ترخان و ناظر و داروغه صرف خاص حافظ خدمتگار خان خواجه سرای عالمگیری و بانتقال او روشن الدوله ظفرخان و دیوان
خالصه راجه گوجرمل و بعد از و شرف الدوله ارادتمند خان و بعد از و راجه بختمل و دیوان تن شیخ سعد الله و میر آتش اول حیدر قلیخان
و بعد از و سعد الدین خان و بار حمید قلی خان و بعد از و مظفر خان برادر صمصام الدوله و داروغه خواصان برهان الملک
و نائب او احمد قلی خان و میر توزک اول امین الدوله و دوم داور داد خان و داروغه گرزداران مبارز خان و بعد انتقال
آغر خان و داروغه خاص جلو و جلو قدیم میر حسن خان کوکه و عرض مکرر علی احمد خان کوکه و داروغه نهر فیض علی حامد خان داروغه
فراش خانه بو علی خان قورbegی و بخشی احدیان تهور خان برادر روشن الدوله بخشی شاگرد پیشه عنایت خان راسخ پسر خان صادق قراول بیگی احمد ورد یخان
خدمت جیب خاص به بهروز خان و جیب خاص به جاوید خان خواجه سرایان جواهر خان داروغه جواهر خانه نجابت خان داروغه باورچیخانه
داروغه قهوه خانه فضل علیخان داروغه فیلخانه سید قطب الدین علیخان بنگهوری داروغه جیبه حسین خان داروغه سرخ پوشان قولداران
الله یار خان قلعه دار شاهجهان آباد قائم خان پسر روشن الدوله داروغه وقائع کل ڈاک حکیم معصوم علی خان داروغه سوانح و از بین مقرله هر کی بکار
مامور بود لیکن روشن الدوله دخل بسیار در مزاج پادشاه بهم رسانیده بازار حق السعی گرم نموده براید کار مردم می نمود و دختر
شاه جهان محمد درویش مشهور بکوکی تقرب وافر در حضور محمد شاه بهم رسانیده قلمدان پادشاه باو مفوض و از طرف پادشاه
صاحب دستخط گشته در اندرون محل بر عرائض مردم حاجتمند توقیع میکرد و عقل دوربین قرین حیرت گردیده این نکته میسرائید
رباعی نوبت ز کیان بکیان افتادست * بازوی شکر فی بمیان افتادست * شاید که سپهر سفله از قصد
زنان * شمشیر زدن بدست زنان افتادست * پادشاه چون جوان بی عزم و کم جرأت بود مشغول عیش و طرب گردید
و در امری که اشد ضرور بود کم توجهی نمود و رغبت مصاحبت با عمدة الملک امیر خان و دیگر امرا و امرازادگان رنگین مزاج
خوش طبع در خاطرش جا یافته بامور سلطنت و انتظام ملک و ملت چنانچه باید نمی نمود و باین سبب اندک اندک خوف
و هراس از دل امرا و روسای هر فرقه بلکه عوام الناس برخاسته هرکس در دماغ خود خیالی می پخت و بجای خود زمزمه استبداد بلند
و دم از استقلال میزد نظام الملک میخواست که پادشاه بتبعیت رای او اوضاع خود را بیاراید و رغبت مصاحبت رنگین
مزاجان که محمد شاه داشت و زمام اختیار کارها که بدست کوکی و امرای دیگر بود از دل پادشاه و دست امرا برآید بسبب
تکالیف چنین امور که بر طباع سلطان و ارکان دشوار و گران بود پادشاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و همیشه او را
استهزا می نمودند و در غیبت کلمات رکیکه در حق او مذکور می شد نظام الملک از جهات مسطوره متنکر از حضور
گردیده عازم دار الحکومة خود که دیه های دکن و گجرات بود گشت و تهییج مواد فساد خاطرشان خود ساخت و اظهار
انزجار و ملال از آمد و رفت دربار کرده در خانه خود نشسته مستدعی ترک مناصب و وزارت گردید اما چون متامل و متحمل
بود زود از جا در نمی آمد محمد شاه و امرا بر ما فی الضمیر او اندکی پی برده در فکر تدارک و استرضای او افتاده قاصد
بودند که او را خوشنود و بوده دور سیر گردید. او نیز اراده این اشخاص دریافته برای خود غنیمت دانست تا آنکه وسائط
و وسائل در میان آمده بظاهر رفع کدورت بعمل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۶ هجری بار ملازمت
پادشاه نمود و بهر بابها سی بی اصل خوشنودش ساختند *

شورانیدن امرای حضور مبارز خان صوبه دار برهانپور را برابر آصفجاه و کشته شدن مبارز خان

به تقدیر خالق مهر و ماه

امرای حضور برآزردگی خاطر آصف جاه مستشعر گشته شقه خاص بادشاهی در کمال اخفا بمبارزخان ناظم برهانپور فرستادند که اگر تواند صوبه‌های مذکور را از دست گماشتهای آصف جاه انتزاع نماید عنقریب فرمان نظامت دکهن هم بنامش خواهد رسید و آصف جاه بر فتنه انگیزی امرای حضور آگهی یافته اظهار نا موافقت آب و هوای شاه جهان آباد و موافقت هوای مرادآباد بهانه نموده برای شکار آن طرفها از بادشاه روز یکشنبه بیستم ربیع الاول ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندک مسافتی آنطرف رفته بجانب دکهن عطف عنان نمود و برجناح استعجال خود را بملک دکهن رسانید و مشغول تهیه اسباب حرب و کارزار گردید مبارزخان باستیلای وهم فتح و ظفر و اختصاص یافتن باعلی مراتب دنیا در دام بلا افتاده باتفاق ابراهیم خان برادر داود خان پنی وابنای شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکهن که مخالفت آصف جاه در جان و دل با آب و گل ایشان سرشته بود بسر شورش بر داشته اسباب حرب و کرب اماده ساخت و بعد تهیهٔ سامان جنگ باهنگ رزم آصف جاه برآمده معسکر ساخت و لشکری بخوبی آراست آصف جاه برادرزاده مبارزخان آگهی یافته بمجادله او شتافت بعد مقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام ۱۱۳۷ هجری مقابله عظیم و جنگی صعب خیان روی داد که چار هزار مرد و چار فیل در میدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته مبارزخان مع پسران و رفقا بآخرت شتافت آصف جاه عرضداشتی متضمن فتح خود بقید اسامی کشته‌های معرکه ناکامی که از طرف مبارزخان جان سپاری نمودند نوشته مع اشرفیهای نذر مبارکباد و بعض اموال مقتول موافق معمول ضبطی ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بر تمام صوبجات دکهن تمکن یافته بتدابیر تسخیر امرای دون همت و بادشاه کم جرات پرداخت و قمرالدین خان بعد بعثت شاه از کوچ نظام الملک بخطاب جملة الملکی و وزارت سرافرازی یافت و بعد استمزاج آصفجاه قبول فرمود ✣

آمدن حیدر قلیخان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میر آتشی حضور ✣ ✣ ✣

چون صحبت میان آصف جاه و بادشاه ناجاق و نفاق همدیگر ظهور و بروز نمود از هر دو طرف مدارا و مماشات بعمل می آمد خصوص بعد جنگ مبارزخان که اندک پرده از روی کار برخاسته بود و بادشاه حیدر قلیخان معزالدوله را مخلص یکرنگ و صاحب شوکت و جرات آهنگ دانسته نزد خود طلبید و حیدر قلی خان روز جمعه چهار دهم ربیع الاول سنه مذکوره از اجمیر بدار الخلافه شاه جهان آباد رسید دو ساعت نجومی از روز برآمده ملازمت محمد شاه حاصل نمود و بتفویض میر آتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت و سعدالدین خان تورانی که بتوسل آصفجاه و از دست گرفتهای او بود معزول از خدمت مذکور گشت و نیز راجه گردهر بهادر که بعد اولی بتغییری نظام الملک صوبه داری مالوا یافته بدار الملک اجین شتافت و بانتظام صوبه چنانچه باید پرداخت و عظیم الله خان که از طرف نظام الملک بکار ها آنجا اشتغال داشت برخاسته بشاهجهان آباد آمد ✣

برانگیختن آصف جاه عموی خود حامد خان را بتمرد و عناد و مهیا شدن او ببغی و فساد

آصف جاه بعد ظفر یافتن بر مبارزخان و مشاهده احوال امرای حضور سیلاب کنتهاجی سرداران مرهٹه را با عموی خود حامد خان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود حامد خان حسب الاشعار گماشتهای جاگیر داران و

فوجداران حضور را بید خل ساخته کوس لمن الملک الیوم نواخت اخبار این بے وفا فرمان برسے او باتفاق مرہٹه بحضور رسید ارکان دولت در تدارک آن بنا بر مشاوره با سید گرگذاشته هر یکے رائے میزد پادشاه بمشاهده ازدحام تورانیان قاصد استخلاص قطب الملک از حبس گردیده بوساطت معتمدے پیغام فرستاد که الحال هم از شما چیزے میتواند شد قطب الملک معروض داشت که اگر دست شفقت پادشاه بر سر این فدوے درگاه سایه گستر شود همین که شرف ملازمت میسر آید پنج شش هزار سوار مهیا و بر کار سرکارے مامور شوم آنچه مرکوز بندگان حضور باشد بظهور میتواند رسید مخالفان باستماع این خبر ظاهر انکار و تنزد دیر آن سید استظلوم را مسموم نموده بآبای کرامش ملحق ساختند*

ذکر متعین شدن سربلند خان بتادیب حامد خان و خلاصے نجم الدین علی خان بهادر و هزیمت یافتن حامد خان و بهم رسیدن فتنه برگیان در ممالک هندوستان

مبارز الملک سربلند خان بعد تغیرے از صوبه کابل و منصوب شدن ناصر خان بصوبه دارے مذکور بوساطت روشن الدوله در خانه خود مدتے بیکار نشسته آمد و رفت دربار کمترے نمود چون قطب الملک برحمت ایزدے پیوست بالتماس عمده هاے حضور خصوص بمشوره حافظ خدمتگار خان که براصابت راے و حسن عقیدت او پادشاه را اعتماد بود مقرر شد که مبارز الملک بتادیب و تنبیه حامد خان باغے متعین و صوبه دارے گجرات بتغیرے نظام الملک با مساعدهٔ مناسب بخان مذکور عنایت گردد چون سربلند خان از مدتها بیکار و معطل و اسباب و سامان سرکارش مختل بود سال سے و هفتم از ماه دوازدهم مبلغ یک کرور روپیه نقد بطریق مساعده از خزانه عامره یافته بتسخیر گجرات و تادیب حامد خان از حضور پادشاه مامور گشت بلکه مخفی بشارت عنایت وزارت نیز مبشر گردید سربلند خان باعانت و رفاقت خود استدعا و استخلاص نجم الدین علی خان بهادر برادر قطب الملک که او هم مقید بود نمود چون محمد شاه از وقتیکه نجم الدین علی خان برای برآوردن او از حبس قلعه شاهجهان آباد آمده همراه خود برده بود نظر التفات بحال خان مذکور داشت بطیب خاطر قبول نموده روز جمعه بیست و دوم رجب سنه ۱۱۳۷ هجرے آخر روز از حبس برآورده خلعت عنایت با شمشیر بسپید نجم الدین علی خان بهادر مرحمت نمود و سربلند خان و نجم الدین علی خان از حضور رخصت یافته هر دو امیر بر یک فیل سوار شده داخل خیمه ها شدند و فوجے از سادات و دیگر رفقاے قدیم بر سر نجم الدین علی خان جمع آمده صورت اقتدارے بهم رسید و مبارز الملک که سپاه دوست بود و از صوبه هاے هند هیچ صوبه نمانده که سالی چند صوبه دار آنجا نبوده باشد و سرداران سپاه که رفیق دیرینه و دولت خواه او بوده در بیکارے و وقت کار همیشه چشم انتظار براه دولت و اقتدار او داشتند در اندک زمانے از جاها سے متفرق نزد او جمع آمده لشکر شایسته فراهم گشت مبارز الملک سند نیابت بشجاعت خان گجراتی فرستاد حامد خان بنابر عدم مقدرت بر خود پیچیده از گجرات برآمد و در موضع دهد اقامت نموده کنتا نام غنیمی را بکمک خود طلبید و خود هم جمعیتے فراهم آورده باتفاق غنیم مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان هم از گجرات برآمد و با حامد خان جنگیده نقد هستی در باخت رستم علی خان برادر شجاعت خان که حاکم بندر سورت بود خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه سامان نموده پیلاجے کایکوار را که دران حدود هنگامه آرا بود با خود متفق ساخته از بندر سورت برآمد حامد خان با جمعیت خود و کنتا که قریب بیست هزار سوار بود از احمدآباد کوچیده کنار دریاے مهی تلاقے فریقین روے نمود پیلاجے کایکوار اگرچه رفیق رستم علی خان بود اما بدلالت کنتا سے با حامد خان اتفاق داشت رستم علی خان هم بد نماے آن مرهٹه بقتل رسید و

حامد خان مظفر گردید بعد استماع این خبر مبارز الملک که بر دو راهه اکبرآباد و اجمیر متردد و متوقف بود و بامید ایفای وعده وزارت باتفاق نجم الدین علی خان بسرعتی بر دو بتیابت شد و از پادشاه استمزاج نمود چون کوکب اقبال تورانیان در عروج بود وفا بوعده مذکور مقرون بصلاح نگشته حکم کوچ بطرف گجرات صدور یافت و راجه گردهر بهادر بتغییر نظام الملک صوبه دار مالوا یافته بکار خود رخصت و روانه صوبه مذکوره گردید و نجم الدین علی خان بعارضه بیماری چند روز در حضور مانده بعد صحت صوبه داری اجمیر یافته متعین مبارز الملک گردید و پادشاه از فتنه پردازی و هنگامه سازی نظام الملک بافاحلیه شد که تورانیان بد مظنه و آزرده خاطر گشته کینه ایشان در دلش جا گرفت بعض صوبه داری و دیگر خدمات که باعتماد الدوله قمر الدین خان بود از نامبرده بتغییر گشته به بنگیان مقرر گردید و برهان الملک رخصت سند ولیست صوبه یافته بنابر انتظام معاملات آنجا نهضت نمود و برای انجام مهام صوبه خود سپرداخت و سربلند خان سال سی و هشتم از ماه دوازدهم بطرف گجرات شتافت و نجم الدین علی خان بسبب بی اسبابی که از مدتها مقید مانده چیزی نداشت چند روز توقف نموده منتظر اجتماع اعوان و انصار از رفقای دیرینه و اخوانی کینه خود ماند بعد فراهم آمدن آنها متعاقب سربلند خان شتافته بلشکرش ملحق گشت و حامد خان باتفاق کنتا و پیلاجی گایکوار سرداران مرهته بقصد محاربه از گجرات برآمد هر چند مبارز الملک بحامد خان نصائح برنگاشت سودی نداد و حامد خان بخشی خود امان بیگ را با فوج غنیم بجنگ مبارز الملک فرستاد و سربلند خان و نجم الدین علی خان جنگ عظیم با بخشی حامد خان و هر دو سرداران مرهته نموده غنیم را گریزانیدند و امان بیگ در میدان کشته شد و شیخ الهیار بلگرامی بخشی و سردار اعظم سرکار مبارز الملک از راه دیگر داخل قلعه احمدآباد شده شهر را بتصرف خود درآوردند و حامد خان شکست خورده پیش نظام الملک رفت سال دیگر نظام الملک جماعه مرهته را بتحریک و تحریص بجنگ سربلند خان نموده و شریک حامد خان گردانیده بطرف گجرات فرستاد بعد رسیدن آنها در حدود گجرات جنگهای صعب با مرهته ها رو داد و نجم الدین علی خان شجاعتی که از آبا و اجداد خود میراث داشت مکرر جنگ مرهته ها را چنانچه باید زد و مرهته ها علی الغفله بده نگر و بیل نگر جاگیر امیر الامرا را تاخت و تاراج نمودند خانه زاد خان پسر سربلند خان رسید نجم الدین علی خان بجمعیت شصت هزار سوار و پیاده های عرب و فرق دیگر و چند صد ضرب توپ خرد و کلان مقابل مرهته در میدان کهنبایچ شد در آمده جمعی کثیر از آنها کشته بقیة السیف را منهزم گردانیدند و تا آب نربدا عنان از تعاقب شان باز نگرفته از حدود گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار همراه داشت پنج لک روپیه ماه بماه بر سبیل هندوی از حضور معرفت ناظر خدمتگار خان و بعد مردن ناظر معرفت بخشی سوم روشن الدوله بمبارز الملک میرسید تا خلل در تسلط او بران ملک نشود و مقرر شده بود که تا سند ولیست آنصوبه قرار واقعی نشود و بداخل صوبه مذکور جمعبندی عائد سرکار مبارز الملک نگردد زر مذکور ماه بماه از حضور باو میرسیده باشد چون خبر فتح مذکور بحضور رسید بصوابدید صمصام الدوله حکم برطرفی فوج زیاده و موقوف شدن اعطای دو ماهه بسربلند خان رفت تا این حکم بسربلند خان نرسیده بود صیت سطوت پادشاهی در آن صوبه بلند و سرکشان منهزم و خسته حال و ستمند بودند ٭

ذکر انحطاط درجات روشن الدوله و کوکی و شاه عبدالغفور و اخذ و جبر کردن بها در حضور از نکشه مذکوره و معزول شدن سربلند خان از گجرات بسعی صمصام الدوله و منصوب شدن ابهی سنگه و مقابله باهم دیگر و معاودت سربلند خان بشاه جهان آباد

وقوی شدن مرهٹه از ضعف و سستی ابهی سنگه

روشن الدوله بهادر هر چند صفات حمیده بسیار داشت لیکن چون بنای کار او بر رشوت بود نقدی دوازده لک روپیه
بابت صوبه کابل که سال بسال از خزانه عامره حواله روشن الدوله میشد نصف فرستاده نصف را خود متصرف میشد و همین قسم در امور
دیگر هم بعمل می آورد و امرا را باهم منازعات بود پرده از روی کارش برخاسته بتفصیل انجامید و پادشاه او را معاتب
ساخته حکم بجا سپه گرفتن فرمود متصدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بر ذمه او بر آورده بعرض رسانیدند حسب الحکم پادشاهی
مبلغ مذکور از روشن الدوله طلبیده شد و او مبلغ مذکور را لاعلاج و مجبور داخل سرکار والا نموده از نظر افتاد و زمام اختیار این اخراجات
بصمصام الدوله مفوض گشت و قدر امیر الامرا در حضور اعتلا پذیرفت و شاه عبد الغفور هم که معتقد الیه تورانیه و در مزاج پادشاه دخل
وافر بهم رسانیده مختار عزل و نصب امنای خالصه شریفه و مستشی بود فی الحقیقة بهمین سبب و بحسب ظاهر بنا بر ادای ناشایسته
که بفرط غرور از عبد الغفور غافل بظهور میرسید از مرتبه اقتدار افتاده گرفتار غضب سلطانی گشت و محبوس و مقید روانه بنگاله گردیده
ضبطی خانه اش قریب به دو کرور روپیه نقد سوای اجناس داخل خزانه حضور شد و کوکی هم که همکار این هر دو و مختار دستخط در حضور پادشاه
بود بهمین علت شریک حال اینها گردیده از محل اخراج و با دیار از دواج یافت و اندوخته او نیز علاوه ضبطی اموال عبد الغفور مسطور
گردید صمصام الدوله را چون اختیار کارها باقتدار تمام میسر آمد سربلند خان را که توسل بر روشن الدوله داشت معزول کنانیده راجه
ابهی سنگه راتهور را سند صوبه داری گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را بالعجلت هر چه تمامتر بگجرات رسانیده سربلند خان را
روانه حضور نماید ابهی سنگه از آرام طلبیها و غرور قدامت عهد گیهای خود نائب بگجرات فرستاد مبارز الملک نائب ابهی سنگه را
گوشمال بواجبی داده خائب و خاسر برگردانید ابهی سنگه نوبت دوم نائب دیگر بسامان تر از اول فرستاد ثانی هم مثل اول
بی نیل مقصود برگشت ابهی سنگه شرمساری ها متواتر کشیده ناچار گردید و خود با چهل پنجاه هزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمده
به گجرات رسید مبارز الملک هر چند از طرف حضور و آصف جاه تشویشها داشت اما بسبب قلت زر و اسباب سفر بناچاری
قاصد مجادله با ابهی سنگه گردیده چند فرسخی شهر گجرات معسکر ساخت و هر قدر مردم از فوج که مرافقتش کردند بمقابله ابهی سنگه
پرداخته پایداری بهادرانه و دلاوری مردانه نموده جنگ راجه ابهی سنگه بعد کوشش بسیار خیال نزد که راجه را پای استقامت از
مقاومت لغزیده بضرورت برگشت و اندکی پست تر نشست مبارز الملک بهادر همین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و طرف
آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهی سنگه گردید و آخر روز با معدودی از چوبدار و خدمتگار دستار سفید بر سر
پیچیده و لباس ساده در بر کرده بملاقات راجه ابهی سنگه رفت ابهی سنگه باستماع این خبر متحیر گردیده و ملاقات او را از جمله
نعمای غیر مترقبه خیال کرده خوشحال باستقبال شتافت و بر سر دروازه خود ملاقات نموده مبارز الملک را باحترام تمام
آورده بر مسند نشانید مبارز الملک اختلاط را شروع نموده گفت که ما را با شما دوستیها از قدیم و با مهاراجه اجیت سنگه دستار
بدل و برادری متحقق است شما را بجای برادرزاده خود میدانم اینقدر جنگ بنا بر ناموس مردی بعمل آمده عداوتی درمیان
نیست که مانع ملاقاتها گردد غرض کار پادشاهی است من هم برای همین کار وارد این دیار بوده ام اکنون شما را مبارک است
که بانتظام مهام این صوبه بپردازید و ما از شما اعانت اسباب سفر و قدری زر برای زاد راه می خواهیم ابهی سنگه امتثال امر
او را سعادت شمرده بتقدیم آن عمله خود را مامور و مزید تاکید درین باب بآنها نمود و مبارز الملک بعد اطمینان ازین ممر دوستی و
اتحاد سابق را مستذکر و مذکور گردیده در تجدید تشئید آن تقریرهای دلپذیر نمود و از سر نو با ابهی سنگه دستار بدل گردیده دستار

او را که بانواع مرصع گران بها زرین بود از سرش برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاد و با همدیگر تهنیت و معانقه
اخوت بفعل آورده خوش شد و شادمان برخواست و بعسکر خود رسیده چون سامان سفر و زر موعود از ابهی سنگه رسید اعازم دار الخلافه
شاه جهان آباد گردید صمصام الدوله باستماع خبر جنگی که مبارز الملک با ابهی سنگه خلاف مرضی او و فرمان حضور نموده بود آزرده خاطر
گشته بادشاه را تحریک نمود که سربلند خان را معاتب ساخته گرز داران متعین باید فرمود تا هر جا که باو برسند هم آنجا او را موقوف
سازند بعد از آن که عفو جرائمش از حضور شود مسکن و ماوای خود خواهد رسید بنا برین دو صد گرز دار از حضور متعین شده صد گرز دار
بطرف راه اجمیر و صد دیگر بر سر راه اکبرآباد رسیده انتظار مبارز الملک میکشیدند چون او باکبرآباد رسید بموجب امر حضور
توقیفش نموده نگذاشتند که گامی پیشتر گذارد مبارز الملک بضرورت در اکبرآباد منتظر فرمان حضور و امیدوار عفو قصور خود
مقامات نمود سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنا بر تقاضای تنخواه شورش و گستاخیها می نمودند برهان الملک
که بتقریب صوبه داری دران روزها در صوبه اکبرآباد بود و پیشتر نوکری مبارز الملک نموده مدتی در سلک ملازمانش
ما بود اشت التماس کرد که تنخواه ملازمان سرکار بعهده این دولتخواه قدیم صمیم اگر گذاشته آید در تثبیت این خدمت سعادت
خواهد شمرد این سخن بر دوش همت سربلند خان گرانی کرده ابا نمود و فرمود که با فضال قادر بیهمال احوال تا حال باین حد
نرسیده که منتی از دوستان کشیده آید و از خزانه که در حرم سرا مخفی میداشت اشرفیها برآورده در تنخواه سپاه داد و قضیه
مذکوره را کوتاه ساخت ❊

برانگیختن آصفجاه روسای مرهٹه را بتسخیر ممالک هندستان و درست نشستن نقش مرادانها بتحمات امرای زمان

چون آصف جاه ملاحظه اوضاع حضور و شعور امرا در قدردانی مبارز الملک مشاهده نمود رغبت او در ترغیب افواج مرهٹه به تسخیر
ممالک هند بیشتر گردید و باجی راو را که سپه سالار راجه ساهو رئیس و معظم جماعه مرهٹه از اولاد سیبها و سیوای مشهور بود بر انتزاع
صوبه مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و استخلاص گجرات از دست نواب راجه ابهی سنگه راٹهور و تاخت و تاراج
آن دیار برانگیخت باجی راو وغیره سرداران مرهٹه لشکر گران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر و گماشتگان راجه ابهی سنگه
رفته جنگها در هر دو صوبه و تاخت و تاراج محالات آن حدود دست می نمودند راجه گردهر بهادر خالی از نشه شجاعت نبود با باجی راو
وغیره شروع بمحاربه نموده بنا بر قلت سپاه و مقدور استمداد از حضور نمود هر چند عرائض ببادشاه و امیر الامرا نگاشت سودی
نداشت تا آنکه در همین ستیز و آویز رخت هستی از دنیا بربست و یکی از اقربای راجه چهبیله رام بهادر که دیا بهادر نام و از اقوام
گردهر بود بجای او نشسته برویش گردهر بهادر دست از محاربه مرهٹه بر نداشت و بحضور بنگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور
جنود مرهٹه در ملک هند و ستانم بعد از من فتنه اینها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود با وجود اینهمه نوشتنها فایده نبود آخر الامر
او در جنگ کشته گشته به رود جهان فانی نمود و در ۱۱۴۳ هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوه شده باچین رسید اما از رنگباز
مرهٹه نقش او درست ننشست و در سنه چهل و پنجم از مائه دوازدهم هجری صوبه مذکوره بتغیر بنگش براجه جیسنگه سوائی
صاحب رصد مقرر گشت او بنا بر جنسیت مذهب تقویت باجی راو نمود و بسفارش جیسنگه در سال چهل و هشتم از مائه دوازدهم
هجری بسعی امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران صوبه داری مالوه بباجی راو مقرر و مرحمت شد چنانچه ذکرش عنقریب آید و
صوبه مالوه متصرف مرهٹه درآمده ملک گجرات هم از سستی و غفلت ابهی سنگه مسخر آنها گشت و بیخبریها دران دیار ضعیف

بسیار در سلطنت بهم رسیده تدارک چنین امور از دست شجاع الملک با نام و ننگ و دلاوران صاحب فرهنگ مے آید از دست کم جرأتان دبنگ چه کشاید روباه تیز دیر هیشه در بیشه شیر راه نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شمشیر آهنین نبرد و صمصام الدوله بنای تدارک و تنبیه باغیان و انتظام سلطنت هندوستان بر عیارے و مکارے گذاشته هیچ راست که بحیله هاے درست و شعبده هاے چیست غبار فتنه و آشوب فرو نشاند و خصم قوے دستی مثل آصفجاه و مرهته را بلطائف الحیل عاجز گرداند هیهات چون اراده دور از صواب و آتش افروزے بر روی آب بود سودے نه نمود سر تدبیر که مے اندیشید موجب وهن سلطنت میگشت و ارکان دولت سستی پذیرفته سرمایه تمرد و عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصه نفاق روز بروز کشاده و اسباب حوادث و فتن آماده تر میگردید در چنین مقام پادشاه ذی شوکتے صاحب سطوت می بایست که نخل نخوت گردن کشان متمرد بصدمات حملات مردانه از بیخ و بن بر کند یا امیر الامرائی مثل ذوالفقار خان و حسین علی خان می شایست که بدست جرأت گردن کشان را در خم کمند خود افگند *

شیوع یافتن سرکشی از رعایای منقاد و حادثه عاجز شدن محمد خان بنگش از دست مرهته و بوندیله در صوبه اله آباد

افواج مرهته چون بر صوبه گجرات و مالوه تسلط یافت و از حضور تدارکے که باید بعمل نیامد دیگر سرداران مرهته را هم هوس ملک ستانی و منازعت با حکام و عمال سلطانی در خاطر جا گرفت بلاجے راو و غیره سرداران که قابض گجرات و مالوه شده بودند قدم خود پیشتر گذاشته آهسته آهسته فوجها بنواحے قرب و جوار که از صوبه هاے اله آباد و اکبرآباد و غیره بود متصرف شدند همیشه توسعے در ملک متعلق شان دست میداد تا آنکه درهمین آوان محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش صوبه دار اله آباد به تسخیر ملک بوندیله که منظم راجه هاے آنجا راجه چهترسال بوندیله بود قاصد گشته و فوج وافرے از الوس خود یعنی جماعه افاغنه بهم رسانیده سامان مناسبے مهیا کرده داخل دیار آنها گردیده اکثر جاهاے بوندیل کهند را مسخر نمود و اقامت خود در همان دیار که تازه قابض گشته بود مناسب دیده در دار الملک راجه مذکور سکونت ورزید راجه مذکور و دیگران از ان فرقه که ملک آنها تصرف بنگش در آمده بود شوکت سلطنت را مشاهده حالات مذکوره سهل شمرده رجوع بمرهته هاے ناگپور کلان که ظاهر از توابع صوبه برار و اورنگ آباد و بر پشت ملک بوندیل کهند واقع است یا بسرداران باجے راو که در اجین از طرف او مے بودند نمودند و آنها را وعده رسانیدن مبلغے وداد بعضے از ملک خود کرده بحمایت و اعانت خود آوردند محمد خان بنگش بر غلبه خود و تسخیر ملکے که نموده بود مغرور گشته فوج بقدر ضرورت نگهداشت و زیاده مردم را رخصت باوطان شان نمود چون از راجهاے آن ملک تازه پیشش آمده چندان ملازمت و محبت نداشت راجه مذکور افواج مرهته را همراه خود گرفته بغتةً در غفلت بر سر محمد خان بنگش رسید بنگش مضطرب گشته بمدافعه او سوار شده مقابل گردید چون بوندیله و مرهته بکثرت تمام بود از عهده بر نیامده عاجز گردید و دست و پا گم کرده برای خود جای و تفحص مامنے افتاد تا خود را در آنجا کشد بعد از دو سه روز بقلعه که جیت گڈه نام دارد و داخل او بود رسید و خود را مع فوج اندرون قلعه مذکور کشیده محصور گردید راجه با اجتماع فوج مرهته بمحاصره قلعه پرداخته نمی گذاشت که پرکاسے در قلعه تواند رسید چون مردم بسیار همراه داشت آذوقه رو بکمی نهاده رفته رفته ناپیدا گردید و مردم برگ و شاخ و چوب و سگ را چشم طمع دوخته کار بجاے رسید که ناخوردنیها خورده میشد و راه بیرون شدن میسر نبود و از پادشاه و امرای حضور و زن و فرزندان غضنفر جنگ که در فرخ آباد بودند استغاثه و ستمدیدگی نمودند کسے نمی شنید و آه و فریادشان بجائی نمی رسید آخر

قائم جنگ پسر او بلا علاجی و ناچاری رجوع با قوام خود کرد و زن خود را نزد افاغنه فرستاده استمداد در استخلاص بنگش
ازان گرفتاری نمود افاغنه جمعیت معقولی فراهم آورده به تقلیل زری که از زن غضنفر جنگ و پسرش قائم جنگ سرانجام توانست
شد قناعت نموده بسر کردگی قائم جنگ پسر رفت غضنفر جنگ رسیدند و از قلعه که دران محصور بود برآورده باله آباد رسانیدند
الحق کار عظیمی بود که این پسر نیک اختر برای پدر خود نمود امرای حضور بقصور مغلوب گشتن از بندیله و مرهته بر غضنفر جنگ ثابت کرده
مورد عتاب و از صوبه داری اله آباد معزول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرموده صوبه داری اله آباد دادند مبارز الملک
پسر کلان خود خانزاد خان بهادر غالب جنگ را در صوبه مذکوره نائب گذاشته اکثر در حضور میبود اما آمد و رفت دربار بسبب
شکسته خاطری کمتر نموده اکثر در خانه خود انزوا داشت و درهمین ایام حیدر قلی خان با آتش خود در خسخانه سوخته جان بجان آفرین
سپرد در روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی سنه ۱۱۴۵ هجری چار پنج گهری روز برآمده محمد یار خان که صوبه دار شاهجهان آباد
از عهد عالمگیر همیشه میماند و برادرزاده امیر الامرا شایسته خان بود برحمت حق پیوست و در سنه مذکوره روز جمعه خدمت میر آتشی
بمظفر خان برادر صمصام الدوله مفوض شد و درهمین سال چهارم شوال باروتخانه برهان الملک را آتش گرفته مناره فیروز شاه
را مع نصف عمارت پائینش برداشت و از جائیکه بود کنده دورتر انداخت و درهمین آوان نجم الدین علی خان برحمت الهی
واصل گردید و بانتقال او صوبه داری اجمیر علاوه میر آتشی بمظفر خان شد و روز سه شنبه دهم جمادی الاخری سنه ۱۱۴۶ هجری
بادشاه را اندک بیماری روی داده بصحت انجامید و روز سه شنبه هفتم شعبان المعظم سنه مذکوره راجه ابهی سنگه پسر مهاراجه
اجیت سنگه که از گجرات آمده در حضور بود استماع نمود که فتنه مرهته شیوع یافته بوطن او که اتصال حدود گجرات دارد سرایت
نموده بنابرین رخصت یافته روانه جودهپور میرتهه دار الملک خود گردید و روز جمعه دهم ماه مذکور سنه مسطوره کفش فروشان پنجابی
و دیگر اهل حرفه مسلم جمع شده بنابر دعوی خون یکی ازان جماعه که حاجی ... دو جوهری هندو به هنگامه هولی خانه جنگی نموده
ناحق او را کشته بودند نعش او بنابر طلب انتقام از بادشاه اسلام برجا گذاشته چندروز تجهیز و تکفین نه نموده بودند و از سستی
ارکان ضعیف الایمان که پروای از روز جزا نداشته اند باحقاق حق نمی پرداختند چون طرفداری ها نیز بنابر نفسانیت
نصب العین هر یکی بود کسی تدارک و تسلیه آنها هم نپرداخت جماعه مذکوره ناچار ازدحام و بلوای عام نموده مانع نماز جمعه و
جماعت گشتند و قاضی را بی عزت نموده خفت دادند جمعه دیگر هیجان آشوب آنها اشتداد داشت بنابرین قمر الدین خان
وزیر و روشن الدوله مامور باقرای نماز جمعه گردیده جمعیت خودها مع امرای دیگر بمسجد درآمدند مستغیثان دل سوخته شروع
بتظلم و نفرین و تشنیع امرای بی حمیت و دین نموده جسارت را از حد بدر بردند تا آنکه روشن الدوله در ساعه سپاهی افاغنه
که رفقای او بودند گرم حیت و کفش دوزان از دور کفش انداز نموده افواج و رفقا و امرا اینها بر کفشها گرفته اعتماد داده
پایداری نموده بانهای بی دسته سرداده از صدای آن بلوائیان را ترسانیده فتنه را اندک فرونشانیدند که ترتیب و
هم اندک تالیف و تسلیه فرموده اصلاح داد چنانچه گفته اند **بیت** که سختی و سستی بهم در بهست + چو رگ زن که جراح
و مرهم نهست + لیکن دران عرصه اکثری مبتلای فضیحت گشته غریب رستخیزی روی نمود و همدرین سال از آخر شوال و
در تمام ماه ذی القعدة الحرام هوای شهر عفونت گرفته تمام سکنه شاهجهان آباد صغیر و کبیر به بیماری تپ مبتلا گشت که بجائی
رسید که بازارها در بسته یا خالی و دکانها بند افتاده و شهر رونقی نداشت مردم میگفتند که چنین حال درین دیار کاهی مشهود
و مسموع نشده و گویند که شروع بیماری از پتنه و اله آباد و اکبر آباد شده آخر از دهلی و شاهجهان آباد در پانی پت و سهرند ...

نیز سرایت نمود و آنجا هم حال همین بود اما الحمد لله که پایان آن تپ بخیر و عافیت انجامیده همه کس شفا یافت مگر قلیلی که اجل شان رسیده بود فوت شدند و در سنه ۱۱۴۳ هجری در ماه رجب بهلی پنجشنبه و جمعه و شنبه دوم و سوم و چهارم ماه مذکور سرما بنوعی اشتداد یافت که در شهر شاهجهان آباد و دهلی کهنه هر جا آب در سبو وغیره ظروف بلکه بعض آبهای جاری یخ بست و هم از آسمان برف بر سقفها و جاهای بارید ✤

برآمدن پادشاه بطرف اغرآباد و بروتهه بطریق سیر و شکار و از آنجا عبور نمودن دریای جمنا برای تنبیه مرهٹه و معاودت فرمودن قرین عیش و مسرت بنصرت بخت بیدار

روز سه شنبه پنجم رجب المرجب سنه ۱۱۴۵ هجری وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع جدی از قلعه دار الخلافه شاه جهان آباد برای سیر و شکار بطرف اغرآباد و بروتهه کوچ فرموده قریب یکماه در سونپت و بروتهه بتماشای شکار مع اعتماد الدوله قمر الدین خان و امیر الامرا صمصام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت بشعوف و مشغول ماند و بعد از آن معاودت نموده در باغ معروف بتال کٹوره نزول اجلال فرموده چند روز بسیر و تفرج آنجا مسرت اندوز بوده عبور دریای جمنا نموده در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شورشهای مرهٹه در حدود سرزمین اکبرآباد استماع نموده باراده گوشمال آنجماعه ضال بکید و منزل نهضت نموده بکنار دریاچه هینڈن نزدیک لبر ای بهنکیل معسکر ساخته هفت هشت روز مقام داشت بعد استماع خبر بدر شدن آنجماعه از حدود مذکور بطرف تلپت نزدیک بفریدآباد آمده در ماه شوال سال مذکور بدولت و اقبال داخل دولتخانه مبارک شد ✤

ذکر رخصت نمودن پادشاه و صمصام الدوله مظفر خان را به تنبیه مرهٹه و بعض سوانح دیگر

روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک سنه ۱۱۴۶ هجری سه و نیم ساعت از روز برآمده مظفر خان بهادر میر آتش برادر صمصام الدوله برای تنبیه مرهٹه رخصت و خلعت یافته همانوقت نزدیک باره پله در باغ جیوند داس بدون آنکه بخانه آید رفته منزل گزید جنب آنکه مرهٹه بعد از تسخیر صوبه های گجرات و مالوه چون نداری که از حضور بعمل نه آمد راه تگ و تاز باز و دست طلب دراز کرده آهسته آهسته قدم سعی و اجتهاد پیش گذاشت و بعد اقتضای هر سهل ستی یک دو محال از ملک پادشاهی بتصرف خود می آورد تا آنکه بمرور دهور و انقضای اعوام و شهور تا گوالیار که از حصار مشهوره هند و باکبرآباد نهایت قرب جوار دارد در تصرف گشته دم نخوت و اقتدار زد و آصفجاه باغوای مرهٹه کوشیده باشتغال نائره فساد و التهاب آتش مجادله و عناد و تسخیر دیگر بلاد دلالت نموده جماعه مذکوره را دلیرتر می ساخت و مرهٹه که ضعف ارکان سلطنت دریافته خود بخود در باطن این اراده داشت بتحریک آصف جاه بهانه خاطرخواه دانسته قدم پیشتر گذاشت و بتاخت و تاراج جاگیرات امیر الامرا و محالات خالصه شریفه همت گماشت چون صدمات تاخت و تاراج مرهٹه از حد و دگوالیار هم تعدی نموده سرایت بمحالات متعلقه اکبرآباد و اجمیر نمود امیر الامرای مدبر پیشه درست اندیشه لا علاج و ناچار گردیده برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بی نهایت میزد به تنبیه و جنگ مرهٹه مقرر ساخته از حضور رخصت دهانید و امرای دیگر را مع افواج پادشاهی و بعض رساله های همراهی خود که بهیات مجموعی بیست و دو امیر و جم غفیر فراهم گشته بود رفیق و متعین او گردانیده مرخص نمود سپه سالار مذکور با سامان موفور و لشکر میسور بکره فر بسیار پا در رکاب اقتدار گذاشته بعزم رزم مرهٹه روبراه نهاد مرهٹه که

ضابطه خنگ او بطور چپاولے و قزاولے است در اثنای راه با او جائی برنخورد و مظفر خان تا سرونج رفته سکونت ورزید مرهته
چند ماه او را دران میدان محصور و طرق وصول اجناس غله مسدود نموده دائم الاوقات در ستیز و آویز بود و مظفر خان خود داری
نموده انتظار حکم پادشاه و امر برادر خود میکشید چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر بلشکر آرائی پرداخته بملازمت
پادشاه و برادر عالی جاه خود شتافت و روز سه شنبه بیستم محرم الحرام ۱۱۵۱ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته بعطای
لنگر جواهر سرافراز گشت و بعد وصول بشاه جهان آباد که منتهای مامول و کمال مراد بود داد صدقات و نذور حسب المعتقد در
بعمل آمده هوا خواهان شکر بی پایان بر سلامتی آن امیر عالیشان تقدیم رسانیدند و مخلصان بر حسن تدبیرات که درین سفر از ان
سردار خجسته سیر بوقوع آمد تحسین و آفرین برای زینش نموده درود فیض آموزش را بع الخیر از مغتنمات شمردند و اکثر اوقات
برزبان مصاحبان مزاحدان این مصراع مذکور بود **مصراع** این کار از تو آید و مردان چنین کنند + و هم درین سال شاهزاده
عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبرهٔ والده خود که با پورے که بتعمیر یافته خودش
بود مدفون شد و هم درین سال اول روز یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدین خان
بتنبیه مرهته رخصت یافته سیرو بهادر مثل مظفر خان تلاشها نموده معاودت نمودند و غنیم لئیم روز شنبه شانزدهم شوال سنه
مذکوره قصبهٔ سانبهر را که قریب بصد کروه از شاهجهان آباد دست تاخت و فوجدار آنجا معروف بفخرو سه چار فیل و قریب بسه
لک روپیه مال و اسباب خانه خود بمرهته داد تا دست از و بردارد مرهته قناعت بران نکرده فخرو را چنانچه خواست غارت
نمود و با یک رخت لباس که پوشیده بود سرداد و قاضی قصبهٔ مذکوره بحمیت جاهلیت کار فرما شده عیال خود را کشته بامثال
هنود جوهر نمود و با مرهته تا جائیکه دستش میرسید جنگیده آخر الامر مجروح بر در سرای خود افتاد و الحق انیست که داد غیرت و مردانگی
داد و بتاریخ هیجدهم ربیع الثانی ۱۱۵۱ هجری آخر روز چهارشنبه باران بشدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدهم
همچنان بشدت بود و اکثر عمارتها افتاده در سرای روشن آرا دریاچه آتش چنان طغیان نمود که بنجاه ایش بقدر قد آدم
آب جاری بود و از اکبر آباد خبر رسید که نوزدهم روز پنجشنبه در انجا هم چنین شد +

سر برآوردن اڑاڑو زمیندار چکله کوڑه و کشته شدن جان نثار خان بر دست او و تعیین عظیم الله خان و قمر الدین خان درین خصوص و تنبیه یافتن او از دست برهان الملک

در انتقال احوال سنین ماضیه اڑاڑو زمیندار چکله کوڑه حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را بمشاهده سبکی اوضاع
سلطنت بکشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را متصرف گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الله خان را فرستاد تا
تنبیه او کند و ناموس را استرداد نماید زمیندار مذکور که مرد مشهور مفسد شریر بود بعد ورود عظیم الله خان نبیره قمر الدین خان مکان
سکونت را خالی گذاشته چند روز بزوایای صحرای دیار خود که اندک صعب المسالک بود رفته آرامید عظیم الله خان بی بهره
از حمیت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده چندے در چکله مذکور بمقام و آخر الامر خاجم بیگ خان تورانی وغیره را
بحکومت آن چکله و تادیب زمیندار مذکور گذاشته خود بشاهجهان آباد معاودت نمود و اڑاڑو مفرور برگشته بعد عطف عنان
عظیم الله خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکله داران رسیده همه را بجان کشت اعتماد الدوله وزیر که از حمیت بهره ... و در تدارک
چنین امور نابر سبے جرأتیها معذور بود ناچار گشته درین خصوص رجوع به برهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نموده و بمبالغهٔ تمام

برنگاشت که تنبیه اراژه و پاس آبروی مغلیه و اسلام بطوریکه داند و تواند نماید چون برهان الملک نهایت جرأت و نشه مردی
و مروت داشت در شکال اگر عازم حضور گشته از صوبه خود بشاه جهان آباد می‌آمد از اثنای راه در عشره دوم جمادی الاخری
بر سر تنبیه اراژه رسید زمیندار میخواست که بسخنان ابله فریب با او هم خدعه نماید چون برهان الملک فریب او را نخورد داراز
به نهایت عجب و غرور بهم رسانیده بود مستعد محاربه گشته استحضار او می‌نمود زمانیکه برهان الملک از راه رسیده داخل خیمه خود گردید
اتفاقاً دران روز جامه سبز در بر داشت سرکارها به اراژه خبر رسانیدند که نواب جامه سبز در بر و ریش سفید بسیار بلند دارد و همین دم
داخل خیمه گردیده اراژه که در کمین نشسته بود و انتظار خبرش میکشید علی الفور مع فوج خود نمایان گردید برهان الملک بعجلت بر فیل
خود سوار شده تاکید با راستن صفوف نمود بعضی از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند بصورتیکه دران عجلت میسر آمد
اندک ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک دران وقت جامه سوارگی کنده لباس سفید در بر داشت و ابوتراب خان تورانی
که از سرداران و عمده ملازمانش بود قضارا او هم دران روز لباس سبزی در بر و ریش بلند سفید داشت اراژه و ابوتراب خان
را برهان الملک تصور نموده همت بر قتل او گماشت و با جان بازان معتمد خود عنان ریز بر سرش تاخته با او در آویخت و نزدیک
بفیل او خود را رسانیده و اسپ را جهانیده نیزه خردی که در دست داشت بصدمه توانائی چنان بر سینه اش زد که سنان
نیزه از پشت او بیرون جسته به تخته هودج فیل پیوست و اکثر همراهیان برهان الملک را از دیده آمد آمد و عار فرار اختیار
نهاده پای ثبات و قرار بر جا ماند برهان الملک با معدودی از جنود که پای جرأت شان نلغزیده بود بمقتضای
غیرت و جرأت قدم جلادت پیش گذاشته اراژه را مع همراهیانش بر تیرهای خود گرفت و رفقای حاضر نیز دست جرأت
از آستین شوکت برآورده به تیر و شمشیر با خیل مخالف در آویختند درجن سنگه که یکی از اقربای اراژه و رفیق برهان الملک
بود اراژه را شناخته به برهان الملک شناسانید و خود اسپ را تاخته مقابل اراژه شد هر دو را با همدیگر طعن و ضرب اسلحه
بعمل آمده اراژه از دست درجن سنگه و هم به تیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت ایزدی بر پرچم علم برهان الملک
وزیده فتح و ظفر نصیب اولیای دولتش گردید برهان الملک سجده شکر الهی بتقدیم رسانیده و شادیانه ظفر نواخته داخل خیمه
شد و سر اراژه را بریده پیش بادشاه و پوست بدنش کشیده و پر از کاه نموده برای قمر الدین خان فرستاد و خود چند روز
در آنجا مقام کرده و لشکر را بسرکردگی صفدر جنگ بهادر در چکله مذکور گذاشته بصوب دار الخلافه نهضت نمود و اول روز
چهارشنبه هفتم رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت بادشاه نمود و یک هزار و نه اشرفی و یک خنجر و یک شمشیر نذر گذرانید
و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسپ و فیل سرافرازی یافت و در روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره
حسب الالتماس ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزاده برهان الملک بود و شیخ عبدالله وغیره سرداران متعینه
عسکر رخصت شد سببش آنکه آنها خبر آمدن مرهته که پسر اراژه و ملک خود آورده بود معروض داشته بودند و هم درین عرصه
روز شنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره بادشاه یادگار خان کشمیری را که مرد چرب زبان هوشیار و از رفقای
معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جی سنگه سوائی و باجی راو سپه سالار مرهته که بتسخیر ممالک هندوستان از طرف
راجه ساهو مامور گشته بود مع اسناد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود و فرمود که بزودی بهمهای
دلفریب شعر بتالیف قلوب مرهته و ترغیب باطاعت حضور و تطمیع بانواع مکارم و مراحم برساند و جی سنگه را در حصول این
ماموریها واسطه گرداند و نیز درین سال شب پنجشنبه چهارم ذی الحجه پاسی از شب گذشته روشن الدوله ظفر خان بهادر طرف د

مرد قیاضی بود و اکثر صفات حمیده داشت سررشته ارادت بشاه بهیک نام درویشی درست نموده نهایت ارادت بهم رسانید و پیر پرستی شیوهٔ خود ساخته مصروف رضاجوئی او بود ✤

مجمل ذکر فخر الدوله برادر روشن الدوله و عزل او از صوبهٔ عظیم آباد و انضمام یافتن صوبهٔ مذکور بصوبه دار بنگاله

بعد از نصرت یار خان فقیر را معلوم نیست که کدام کدام کس بصوبه داری عظیم آباد و پتنه مامور شدند اینقدر میدانم که نایب ذکر شده‌ها بهم رسے یا سالکم و پیش فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه دار عظیم آباد گردید پنج شش سال بصوبه داری آنجا اشتغال داشت اما جوان بے سواد محض و متکبر بود و اکثر اعمال او بسفاهت و سفلگی اشتمال داشت و نهایت مغرور رزد و رنج بود با شیخ عبد الله که از مدتها مدار المهام صوبه عظیم آباد و مرجع معاملات آنجا سے بود و صوبه داران سابق گاهے نایب خود و گاهے متعهد صوبه پیش مید اشتند و زمینداران آنجا اکثرے بلکه همه با او موافق و متفق بوده اند و جماعهٔ از ان سپاه آن مرز و بوم نیز با او در مقام انقیاد و اتحاد بوده نهایت ادب و احترام او مے نمودند برا مور سهل در آویخته کا و شها آغاز نهاد و در پے ایذا و اضرار او افتاد او بنا بر ناچاری از شهر عظیم آباد و خانه مملوکه خود که دران بلده داشت عبور گنگا نموده در قلعه سوایچ که ساخته او بود در انجا مواضع چند زرخرید داشت رفته آزرده خاطر نشست فخر الدوله دست از و بر نداشته متعاقب خود هم عبور کرده شیخ مذکور را دران قلعه محصور نموده به تسخیر قلعه پرداخته اراده بیحرمتے او را جازم گشت او بنا چار با برهان الملک که صوبه دار اوده بود توسل جسته ماجرای خود و اراده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب برهان الملک برداشتگے ازان قلعه برآمده باستعجال خود را بحدود صوبه او رسانیده و از آسیب تعدی فخر الدوله محفوظ مانده خود را بحضور برهان الملک رسانید و عزت و اعتبار لائق بهم رسانید و فخر الدوله بے نیل مقصود سر بسارے کشیده برگشت و بعد چندروز با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در ظاهر بلباس فقرا و مشائخ میبود و در حقیقت بشان و شکوکت امرا در عظیم آباد بسر مے برد حرکات سبک و سفیهانه بعمل آورده او را آزرده خاطر ساخت خواجه مذکور نهایت ملال و انزجار از و وا زبیرنگیهاے او بهم رسانیده روانه شاهجهان آباد گردید و بعد ورود بدار الخلافه با برادر خود صمصام الدوله ملاقات نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع از جا در آمده فخر الدوله را تغیر کنانید و صوبه داری عظیم آباد را ضمیمه صوبه بنگاله نموده سند صوبه مذکور بنام موتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ داماد جعفر خان که دران آوان بانتقال پدر زن خود صوبه دار بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغیر گردیده روانه شاه جهان آباد گردید ✤ ✤

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به ✤ ✤ ✤ ✤

مخفے نماند که شجاع الدوله اصلش از برهانپور صوبه دکهن و نسب او بقوم افشار که فرقه از اتراک خراسان است میرسد از مشاهیر صوبه مذکور و در ایام اقامت اورنگ زیب بدکهن بمصاهرت جعفر خان دیوان صوبه بنگاله که آخرها نظامت آنجا هم داشت انتساب یافته همراه او میبود و هر زمان که اعتبار جعفر خان از دیاد دیافت اقتدار او هم اعتلا پذیرفت تا آنکه جعفر خان بنظامت و دیوانے صوبه بنگاله و اوڑیسه اختصاص یافت شجاع الدوله دران عهد بامانت او صوبه دار اوڑیسه و دران صوبه بانتظام آنجا اشتغال مے ورزید سببش همانا آنکه بنا بر مباینت مزاج که با پدر زن خود داشت صحبت فیما بین جعفر خان و شجاع الدوله چنانچه باید در نمیگرفت و اکثر بجداے و دورے از جعفر خان راضی بود شجاع الدوله در کمال جود و معدلت و با خلاق حمیده و

جمیع صفات پسندیده موصوف و جعفرخان در همه امور برعکس او صاحب معاشش معروف بود و زن شجاع الدوله زیب النسا بیگم مادر علاء الدوله
سرافراز خان بهادر حیدر جنگ اگرچه زن نیکوکار شایسته اطوار بود اما بنابر اطاعت پدر خود و بسبب کثرت رغبت شجاع الدوله
بنسوان دیگر مع پسر خود همراه پدر در شهر مرشدآباد که بنا کردهٔ جعفرخان و بنام سابق او که مرشد قلیخان بود موسوم گردیده اقامت
میورزید و مع پسر خود علاء الدوله در کمال احتشام بسر میبرد چون مادر محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ هم از قوم افشار
و با شجاع الدوله قرابتی داشت و مهابت جنگ مع پدر خود میرزا محمد نام و برادرش حاجی احمد نام در سلک رفقای اعظم شاه
مغفور انتظام داشت بعد گذشته شدن آقای خود بنابر خانه نشینی بلای افلاس گرفتار آمده در ابتدای عهد محمد شاه اول پدر
مهابت جنگ خود را بشجاع الدوله رسانید و آمدن میرزا محمد را مغتنم شمرده بسلوک لائقی نموده رفیق خود ساخت باستماع این خبر
مهابت جنگ را که میرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع الدوله رغبت بهم رسیده قاصد بنگاله و اوڑیسه گردید و نهایت صعوبت
و افلاس خود را تا بشجاع الدوله رسانید چون میرزا محمد علی نهایت هوشیار مزاج شناس و آداب دان دقیقه یاب باکمال شجاعت
و دلاوری بود شجاع الدوله ورود او را از نعمای غیر مترقبه شمرده رفاقت او را سعادت طالع و عروج نیر اقبال خود دانست
و میرزا محمد علی مذکور یوماً فیوماً در مراتب اختصاص مرتقی گردیده بمرتبه عالی ترقی نمود چون صحبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی
باحسن وجوه در گرفت و مبانی اخلاص و اشفاق فیمابین همدگر استحکام پذیرفت برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان و اولاد
و عیال خود از شاه جهان آباد طلب داشت و حاجی مذکور مع جمیع عیال و اطفال بصوبه اوڑیسه آمد و نیز مثل برادر در سلک
رفقای معتمد شجاع الدوله انتظام یافت هر دو برادر چون در امور دنیا شعور وافر و در حسن آداب و اخلاق بهرهٔ متکاثر داشتند
بنای دولت شجاع الدوله را بسعی و اهتمام اینها استحکامی پدید آمد و بندوبست و مداخل صوبه اوڑیسه نیز باعانت تدبیر و رای
اینها توفیر پذیرفت میرزا محمد علی که با اصالت رای جوهر شجاعت هم در ذات خود مجتمع داشت در جمیع امور زیاده تر از پدر و برادر
در جمیع رفقای شجاع الدوله نام و نشان و عزت و شان بهم رسانیده محسود امثال و اقران گشت و شجاع الدوله برای او منصبی
مناسب قدرش با خطاب محمد علی وردیخان از حضور پادشاه بوساطت وکلای خود طلبید چون جعفرخان با داماد خود
شجاع الدوله اندکی سرگران و زندگانیش را پایان بود میخواست که علاء الدوله نوهٔ او بعد از او بنام دیوانی صوبه بنگاله
داشت نظامت هم داشته قائم مقام او باشد بنابرین درین خصوص بوکلای خود نوشت و خواند نموده مافی الضمیر خود ظاهر
ساخت و شجاع الدوله بر مقصد او آگهی یافته از محمد علی وردیخان و حاجی احمد درین باب استشاره نمود هر دو کس تدبیری
مناسب وقت و مقام التماس نموده بتجویز خود چندکس را هوشیار زبان آور برای رسالت و وکالت حضور معین کنانیدند مسودهٔ
عرائض برای پادشاه و امیر الامرا بانشای عبارت بلاغت اسلوب و تقریر دل پذیر مرغوب بقلم پسندیده رقم خود متضمن استدعای
حصول اسناد صوبه بنگاله و اوڑیسه و دیوانی وغیره کارها بنام شجاع الدوله نگاشته مردم مختار را باستعجال و ایلغار روانه
دار الخلافه شاه جهان آباد نمودند و مردم معتمد فرقهٔ سپاه از رفقای دیرینهٔ شجاع الدوله را در ظاهر برطرف کنانیده رخصت کردند
بمرشدآباد دفعةً متفرق نزدیک بدار الاماره منتظر خبر ورود شجاع الدوله در خانه جعفرخان که دار الحکومه آنجا بود باشند و چون
موسم برسات نزدیک رسیده بود و اندیشهٔ انسداد طرق از کتک تا مرشدآباد یقینی بود کشتیهای قابل سواری خود و
سپاه مهیا نموده ملازمان بسیار فراهم آورده نوکر نگهداشت تا هرگاه خبر انتقال جعفرخان رسد بلاتوقف روانه مرشدآباد شود
و نیز شتر ڈاکهای خود برای وصول خبر حصول اسناد تا شاهجهان آباد نشانیده بود که هر روز اخبار مرشدآباد و دار الخلافه مع

مراسلات فرستادگانش بهر رسیده باشد چون متیقن گردید که جعفر خان مهمان پنج شش روزه دنیاست شجاع الدوله مع محمد علی خان (ریحان)
وغیره رفقاے خود لقدریکه لائق و مناسب دانست از کتک در لعض جاها از راه خشکی و در لعض مواقع بسوارے کشتیهاے
مهیا لطرف مرشد آباد نهضت نمود و پسر خود محمد تقی خان را که از لطن زنی دیگر غیر دختر جعفر خان بود در کتک نائب گذاشت
در راه خبر انتقال جعفر خان شنید چون چند منزل پیشتر آمد اسناد صوبه دارے وغیره نیز رسید در جائیکه فرمان سند از حضور
بادشاه رسیده بود آن مکان را مبارک منزل نام نهاد و روز و شب ایلغار نموده بجلدے هرچه تمامتر بدار الحکومة جعفر خانے
رسیده در چهل ستون که دیوان عام ساخته جعفر خان بود مع رفقاے خود نزول اجلال نمود و بمجرد رسیدن مردم خود را
فرستاده احضار عمله بادشاهے مثل وقائع و سوانح نگار وغیره فرمود لعد حاضر شدن آنها بر مسند امارت جلوس فرموده حکم
بخواندن فرامین اسناد و نواختن شادیانه دولت خداداد نموده نذور مبارکباد گرفتن آغاز نهاد پسرش علاء الدوله سرافراز خان
که جوان نادان و بزعم خود ولی عهد و جانشین جد مادرے خود جعفر خان بود و خاطر جمع داشت که دیگرے را مجال تعرف درین امر
نخواهد بود وقتی خبردار و از خواب غفلت بیدار شد که صداے نقاره دولت پدر بگوشش رسید و چون از دار الحکومة بمسافت
یکدو میل راهے بود لعد وصول خبر متحیر گشته از عمله و رؤساے فوج خود استشاره نمود که چه مے باید کرد همراهیان اکثر
یکدل و یک زبان گشته معروض داشتند که الحال که سند بادشاهے هم به پدر شما رسیده و بر خزاین و دفائن جعفر خانے
و مسند حکومت دکام راسخے قابض و متمکن گردیده چاره غیر از اطاعت نیست علاء الدوله تن برضا داده جریده سوار گردید
و شرف پابوس پدر دریافت و نذر مبارکباد چار و ناچار گذرانیده و لباط منازعت در نورد پدر شجاع الدوله بناے سرانجام
مهام مالی و ملکی برراے رزین خود و لعد از ان بر استشاره مخلصان دولتخواه مثل محمد علی وردی خان و برادرش حاجی احمد و راے
رایان عالم چند که دیوان قدیم او بود و فی الحقیقه در فرقه هنود دلیاقت اعتماد و اقتدار داشت و لعض دولتخواهان دیگر مثل جگت سیٹھ
فتح چند که در دولت و ساهوکارے او از اعتبار کردرها گذشته در زمان خود نظیر نداشت بناے کارهاے خود گذاشته در باب
عدالت و معامله خلق الله با همه گر بر گفته احدے از مقربان اعتماد نکرده بمقدور خود تفتیش و استکشاف احوال طرفین مے نمود
و بنفس نفیس خود استماع سوال و جواب هر یکے نموده بکنه سخن مے رسید و حق لطرف هر که مے بود طرفش را پاسدارے نموده حقاق
حق میکرد هر چند طرف مخالف اقرب منسوبان و اولیا واحب اصدقا بوده باشد و نیز در عهد جعفر خان جمیع زمینداران و مالگزاران
صوبه بنگاله مقید و بانواع شدائد مبتلا بوده اند و ذکر تعذیب و تعذیر که در زمان او بر زمینداران و دیگر خلائق اشتهار دارد چنین
کاغذ و مداد هست که بذکر آن صرف کرده آید مطابق رسوم و عادات اوست مضمون این بیت مشهور سعدے بیت نباید
برسم بد آئین نهاد * که گویند لعنت بران کین نهاد * شجاع الدوله لعد تمکن بر وساده امارت زمینداران وغیره مقیدان را طلب
داشته آنها را که بے جرمے و جهتے درین بلا بوده اند سرداد و زمینداران و مالگزاران را که مقید بوده اند احضار فرموده خود
از هر یکے از آنها پرسید که اگر شما ها را بطور خود گذاشته ازین حبس رها سے دهیم در مالگزارے و فرمان بردارے حال شما
چگونه خواهد بود آنها که از مدتے مبتلاے انواع عذاب و بلایا بوده اند زبان بدعاے لقاے عمر و دولت و سپاس و ثناے
شجاع الدوله برگشودند و همه ها یک زبان گشته عرض نمودند که مالگزارے و فرمان بردارے هزار چند از ینوقت زیاده تر
بعمل آورده تابع فرمان و رضا جوے بندگان این آستان خواهیم بود و این ملتمس را موکد لعهود و مواثیق عظیمه نموده
قسمهاے غلاظ و شداد در میان آوردند و بناے فشان زر بوساطت جگت سیٹھ گذاشته شجاع الدوله هر یکے را

تقید رعیت اعتش خلاع فاخره و تشریفات لائقه بخشیده باو طهارت الوف بنان مرتضی بود با بن عدل نوشیروانی و رافت و مهربانی
بنگاله که لقب جنة البلاد دارد در عهد او معمور باشد و از دو ملک خدا در ایام دولت و سلطنتش بکمال امن و امان در دعا
گوئی عمر و دولت ابد توامان او رطب اللسان بوده اند سرافراز خان را بدستور بنام دیوان صوبه مقرر داشته محمد تقی خان
پسر دوم خود را چنانچه سبق ذکر یافت بصوبه داری اوڑیسه گذاشت و جهانگیر نگر یعنی ڈهاکه بمرشد قلی خان بهادر رستم جنگ
داماد خود مقرر نمود و فوجداری رنگپور بنام سعید احمد خان برادرزاده وسطی مهابت جنگ پسر حاجی احمد و فوجداری
اکبرنگر معروف براج محل بنام زین الدین احمد خان برادرزاده خرد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شد و بخشی گری
فوج مواجش محمد خان برادرزاده و داماد کلان مهابت جنگ تفویض یافت و در جمیع عظام امور و معامله مالی و ملکی محمد علی وردیخان
و حاجی احمد و رای رایان عالم چند و جگت سیٹھ فتح چند مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده کارها بانجام میرسانیدند
تا آنکه فخر الدوله تغییر گردیده صوبه داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله سندش بنام
شجاع الدوله فرستاد +

انضمام یافتن صوبه عظیم آباد بصوبه بنگاله و رجوع شدن نظامتش بمهابت جنگ و شروع عروج دولت آن عمدهٔ امرای با فرهنگ +

شجاع الدوله در تجویز نایب عظیم آباد با دولت خواهان استشاره نمود مذکور بسیار درمیان گذشت و شجاع الدوله احدی
از رفقا را لائق این کار ندانسته خواست که یکی از دو پسر خود را بنیابت آنجا مقرر نماید یعنی سرفراز خان نبیره جعفر خان
زوجه شجاع الدوله جدائی پسر روا نداشت و محمد تقی خان پسر دوم را که بیگانه و دشمن می شمرد نیز تجویز نکرد عاقبت الامر
رای شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک زود طلب و حدود صوبه مذکور بصوبه اوده و اله آباد و برار و اورنگ آباد اتصال
دارد جواب و سوال با صوبه داران هر صوبه و بندوبست آن به از محمد علی وردیخان دیگری نمیتواند نمود دولتخواهان
بی غرض تصدیق قول شجاع الدوله نموده بر اصابت رایش تحسین نمودند و شجاع الدوله نیابت صوبه عظیم آباد باضافه
منصب که مع اصل و اضافه پنجهزاری باشد و خطاب بهادری و مهابت جنگی مع پالکی جهالردار و علم و نقاره برای
محمد علی وردیخان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده برای مناصب و مراتب مذکوره معرفت وکیل خود بپادشاه
عرضداشت نمود که بتدریج مرحمت شود و با میر الامرا نیز نگاشت شجاع الدوله بعد تقرر این کار بنام محمد علی وردیخان
بنابر اثبات احسان خود خان مرقوم را بر در حرم سرا طلبداشته خلعت صوبه داری عظیم آباد از طرف خود داد بعد از آن
شجاع الدوله مهابت جنگ را از پیش خود خلعت و فیل و شمشیر و جواهر و سند نیابت داد و افواج ملازم سرکار خود بقدر
حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت فرمود چند روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ را نبیره آمد
از بطن دختر کهترش که زوجه زین الدین احمد خان بود پسری متولد گردیده بمیرزا محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون
پسر نداشت همین دختر زادهٔ خود را بفرزندی برگرفته پرورش مینمود آمدن این دولت خداداد به یمن قدم
او شمرده محبتش دوبالا گردید هر دو داماد خود را مع بعضی اقربای دیگر استیذان تعیناتی از شجاع الدوله نموده
همراه گرفت و از مرشدآباد رخصت شده راهی عظیم آباد گردید و بعد انقضای یکسال باز بملازمت شجاع الدوله

شتافته و مورد الطاف بی اکناف گردیده منتهی المرام بصوبه خود رخصت یافت و در همین چند روز سیاهه منصب پنجهزاری سوار با عطای
پالکی جهالردار علم و نقاره از حضور پادشاه حسب الطلب شجاع الدوله مهابت جنگ رسیده قدر شوکتش افزود و چون مهابت جنگ سردار دستور
با فرهنگ و اولوالعزم رفعت آهنگ بود شروع بانتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت و تادیب و گوشمال زمینداران
و مفسدان متمرد و جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و مدبران روشن ضمیر اشتغال ورزیده در اندک زمانی سامان ریاست و سروری
و اسباب ثروت و برتری مهیا ساخت و یوماً فیوماً در ازدیاد مواد استعداد میکوشید از اتباع در هر کسیکه وضع تکبار مشاهده می نمود
در تنبیه او و ترتیب دیگران بقدر حاجت توجه می نمود عبدالکریم خان نامی افغان روهیله که قریب هزار و پانصد کس از قوم خود
رفیق داشت و در شجاعت و تهور کسی را برابر خود نمی انگاشت و فی الحقیقة چنان بود که می پنداشت مهابت جنگ اول از دست
او کارهای عمده گرفته میخواست که بقانون نوکری مطیع و منقاد بود و از جاده اطاعت پای خود بیرون ننهد اما افغان مذکور
که نهایت مغرور و از احدی در دل او اندیشه خطور نمیکرد اوضاع سرکشی و تجبر پیش گرفته متنبه نمی شد و خودسری آغاز نهاده دم
استقلال میزد مهابت جنگ دید که با او مماسات نمودن نخوت او و دیگران افزودن است بلکه در قانون خود سیاستش ضرور و
مسامحه در اینجا از آداب ریاست دور می نماید صلاح آنکه او را بسزا باید رسانید تا دیگران را عبرت شود روزی با بعضی از
همراهیان خود مثل والد راقم و چند کس دیگر که اعتمادی بر آنها بود استشاره نمود و فهمید که فردا هرگاه آن افغان بیاید او را بتقصیرات
سرکشیهایش معاتب ساخته سزای تقصیرش باید برداشت چون او با ده کس برای مجرا رو برو می آمد و صد دو صد کس از همراهیانش
بیرون دروازه می ماندند و خود هم نهایت تهور داشت هر کس هوس مقابله او نمیتوانست نمود بنابرین دو سه کس را که لائق جنگ
او بوده اند باینکار مامور نمود و صبح حسب الحکم بعمل آمده دود نخوت جمیع گردن کشان فرو نشست و رعب مهابت جنگ در
دل نوکران چنانچه باید جا گرفت و زمینداران صوبه مذکور که اکثر متمرد و مغرور بوده اند از بعضی ها که گستاخی و خیره سری
بعمل آمد سزای لائق تقصیر در کنارشان نهاد و برخی را از بیخ و بن برانداخت و چند کس که آثار اخلاص و عقیدت از
سیمای آنها هویدا بود مورد مراحم فرموده ممنون احسان و رفیق جانفشان ساخت و شجاع الدوله را راضی و خوشنود داشته
بانتظام صوبه و استحکام مبانی دولت خود میپرداخت الحال بازا احوال دارالخلافه بنابر انتظام اخبار می نگارد و بعد ازان انشاء
الله تعالی احوال مهابت جنگ و صوبه عظیم آباد و بنگاله رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد + + + +

ذکر متعین شدن امیر الامرا صمصام الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله باهم به تنبیه باجی راو مرهته و پایان احوال این مهم

قبل ازین اشعاری شده که محمد شاه یادگار خان کشمیری را برای جواب و سوال با مرهته بوساطت دمیا سنگه گری راجه
جی سنگه سوائی فرستاده و صوبه داری گجرات و مالوه هم بآنها داده بود چون در انجامه مقاله مواعظ دلپذیر حضور تاثیری
نکرد و بخشیدن صوبه گجرات و مالوه تسکین التهاب آتش حرص آنها ننمود بلکه مقصود خود بیشتر از پیشتر دیده و مغرورتر گردیده دست
از تمرد و گستاخی باز نکشیدند و مصدر شورشها میشدند روز یکشنبه هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۴۹ هجری بعد مرور یازده گهری
روز امیر الامرا صمصام الدوله برای تنبیه غنیم رخصت یافت و یک بالا بند مرحمت گردید هنگام وقت امیر الامرا لبی آنکه بجانه خود برود
بتعجیل که نفع مهابه کرده از شاه جهان آباد دست رفته فرود آمد در روز شنبه بیستم ماه و سال مذکور چاشت از نصف النهار بعد

وزیر الممالک هم یک بالانشین یافته بتنبیه مرهته رخصت یافت و بچار باغ رفته نقل مکان نمود امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران خان بهادر منصور جنگ که آهنگ گوشمال مرهته هاے بدسگال بجاه و جلال و عظمت و اقبال مع فوج ملازم سرکار خود و متوسلان و همراهیان و رساله های متعینه ملازم پادشاه که بهیأت مجموعے قریب به سے چهل هزار سوار میرسید مع توپ و توپخانه و دیگر آلات و ادوات کارزار در نواح اکبرآباد لشکر آراست و بعضے از راجه هاے عمده هندوستان نیز همراه داشت با این همه شکوه و گروه انبوه که حس بصر از ملاحظه آن بستوه آید بسبب جهل کردهے شاه جهان آباد قاصد ستیز و آویز با مرهته ها بود و اوقات اکثر همراهیان امیر الامرا بین الخوف والرجا لایموت فیها و لایحیی در گذار و هر کسے با نتظار تا چه پیش می آید و اعتماد الدوله با سرداران مغل و هندوستانی که ملازم رکاب دولت انتساب او بوده اند و علاوه آن دیگر مغلیه تورانیه که نوکران دیرینه پادشاه و همراهیش مقرر و تحصیل تمام چکله سهرند بجاگیر آنها تنخواه بود سواے آنها دیگر متوسلان اذیال دولت او و عمده هاے تعرب جوکه لشکر اکثر از حد و سامان فراوان بیرون از حد مهیا گردیده بود بجاه و ثروت و شان و شوکت بعزم تنبیه مرهته داخل خیمه ها گردیده بطرف راه اجمیر انتظار ورود غنیم دران نواح می کشید و محمد خان بنگش هم از فرخ آباد که مسکن و آباد کردهٔ او بنام فرخ سیر است برآمده حسب الامر پادشاه رو براه مرهته بود اما ازین همه امراے معتبر مشهور کسے را جرأت نبود که خود بر سر مرهته ها تاخته و کار را ورا ساخته نامی برآرد و آن بد اندیشان را بسزاے عمل رسانیده گوشمالی که باید بدهد صمصام الدوله بجاے خود نشسته تدبیرات می اندیشید و خلاصه آن به جیسنگه می نگاشت و چیزے چند بخاطرش می گذشت با امیر الامرا می نوشت و راجه ابهے سنگه راتهور در وطن خود عرق نشهٔ افیون همیشه روزانه در خواب و شبها در پیچ و تاب که چه باید کرد و هرگاه که امیر الامرا می طلبید بعذر خود داری و حفاظت ملک متمسک گشته لاطائلے چند می نگاشت عماد الدوله علی هذا القیاس گاهے غافل از خود و گاهے در سرای معسکر خود نشسته استشاره با رفقاے خود و امراے همقوم مے نمود اما عقده نمی گشود و پیوسته چشم امید با عانت آصفجاه نظام الملک داشت و نظام الملک چون از دست صمصام الدوله و پادشاه بهمه جهت آزرده خاطر گشته بدکهن رفته بود التفاتے با صلاح مفاسد این طرفها نمی نمود بلکه میخواست تا کسر شان ارکان سلطنت و اعیان مملکت بهر صورتیکه تواند بعمل آید و پادشاه بنا بر سوء ظن که با آصفجاه داشت و هم از ممانعت امیر الامرا رجوع با صف جاه درین خصوص نمی نمود بلکه از قاطبه امراے تورانیه بدگمان بوده کسے را باعانت خود نمیخواست روز و شب در تذبذب همه را میگذشت و بنای هیچ امرے درست گذاشته نمی شد امراے عمده و منصبداران معدود که در حضور پادشاه بوده اند مصدر امرے نمی توانستند شد و اکثرے را لیاقت کاری هم نبود بعضے مثل عمدة الملک و دیگران بسبب ناخوشی امیر الامرا صمصام الدوله بهادر مجال التماس امرے خلاف مرضے او نداشتند اگر عمدة الملک بهادر یا مبارز الملک سربلند خان بهادر که جرأت و لیاقت کارها داشتند چیزے میگفتند پادشاه بخوف صمصام الدوله که در حضور دائر و سائر و مدار المهام سلطنت بود سخن کسے را خلاف مرضے او نمی شنید و هر چه بخاطر پادشاه مے آمد به صمصام الدوله و اعتماد الدوله مے نگاشت و اینها عرائض عذر آمیز بجهات دور از کار مے نگاشتند و [illegible] استشاره و اشاره پادشاه و صمصام الدوله با رسال رسل و رسائل مفتوح و هر یکے از امرا و پادشاه [illegible] صمصام [illegible] مرهته از تاب [illegible] خود بیرون انگاشته بناے [illegible] معاودت بدار الخلافه شاه جهان آباد [illegible] موسید السنت [illegible] از اتفاقات غیبی و تائیدات ایزدی خبر تنبیه که برهان الملک [illegible] مرهته را [illegible] آورده [illegible] و اندکے خاطر امراے مقتدر رارسیده

مصاف دادن برهان الملک با جماعهٔ غنیم لئیم و هزیمت نمودن آنها با کمال خوف و بیم و برهم کار سے صمصام الدوله امیر الامرا بمقتضای اعوجاج طبع غیر مستقیم

برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر جنگ با آنکه فقط صوبه دار اوده و داروغهٔ خواص پادشاهی بود و نسبت بامرای مذکوره در فوج و مقدور نازلترین مدارج داشت اما نهایت شجاع غیور و مردانه صاحب شعور و جویای نام و ننگ و اولو العزم با فرهنگ از مشاهدهٔ مداهنات مذمومهٔ امرا و خیرگی مرهته بغایت دلتنگ گردیده با وجود آنکه عهده و صوبهٔ او طرف شمالی گنگا و سرو کار سے با جنوبیان نداشت بمحض غیرت عزم رزم مرهته را با خود جزم نموده مستعد پیکار ایشان گردید فوج خود را که همیشه آراسته میداشت از سر نو پیراست و اسباب حرب و آذوقه آنچه حاجت بود و مناسب دانست مهیا نمود و مع داماد خود ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ از دار الملک خویش نهضت نموده عبور گنگا فرمود و جازم بود که از آب جمنا هم گذشته کمک راجه بهدوریه که توسل به برهان الملک داشت نماید بسبب آنکه مرهته قلعهٔ راجه مذکور را محاصره داشت و او عرائض به برهان الملک نگاشته استمداد نموده برهان الملک در جواب نوشت که زنهار زبون نشوی و دامی و درمی مدهی که اینک رسیدم چون مرهته از این مدعا باتفاق همدیگر بر معابر و گذر های جمنا ازدحام داشت عبور ایشان بآسانی و عجلت میسر نشد و راجه مذکور صدمهٔ عظیمی از دست مرهته دید و راه ملهار که سردار عمده باجی راو بود از آب جمنا پایاب جسته عبور نمود در غفلت عقب برهان الملک در آمده از جکله اتاوا تا موضع باغ اکبر آباد هر جا آبادی یافت سوخته و غارت کرده بیباک برابر ساخت و دست تطاول بقصبهٔ سعد آباد و جالیسر دراز نموده خرابیها می نمود برهان الملک روز دوشنبه بیست و دوم ذی القعده ۱۱۴۹ دفعةً چون بلای ناگهان بر سر راو ملهار تاخته اکثری را قتیل و سه سردار عمدهٔ نامدار را اسیر نموده تا اعتماد پور که چار کروه مسافت بود از تعاقب آنها عنان باز نگرفت و در راه از کشته ها پشته ها برافراشت و راو ملهار زخم منکر برداشته با فراریان بدر رفتن غنیمت شمرده بیخود راه گریز پیش گرفت فراریان چون دست و پا گم کرده تمیز هیچ چیز نداشتند راه معبر جمنا که پایاب از آن گذشته بودند بسبب بیهوشی و فراموشی گم کرده از گذر دیگر خود را به دریا زدند آنجا چون پایاب نبود بسیاری گرداب فنا افتاده هلاک و نابود گردیدند و ملهار راو مع قلیلی از همراهیان نیم جانی بدر برده به بارگاه باجی راو که سپه سالار صاحب خروج دکهن بود و در قصبهٔ کوتله آباد سادات متصل بگوالیار رخت ادبار داشت بحالت تباه رسید برهان الملک در تعاقب او ده کروه و بیشتر دور و نزدیک متصل بطرف وهولپور باری که سیزده کروه سمت اکبر آباد این طرف دریای چنبل واقع است با استماع آنکه باجی راو در آنجا معسکر دارد میتاخت باین اراده که هر جا ملاقی شود بمقابله و مقاتلهٔ او پردازد و آب از جو رفته آبروی هندوستانیان باز آرد چون اثری از آن ملاعین پیدا نبود و آحدی از آن جماعه نمود مراجعت بلشکر خود کرده دو روز بر آسود و روز سوم در معسکر خود منادی نمود که سواران لشکر بر یک چار روزه آذوقه از ماکول و مشروب با خود گرفته مسلح و مکمل همراه شوند و خود نیز مشکها و راوبهاسی پر آب و نانهای پخته با قدری ... مناسب با فراط همراه بر داشت و جار زد که هر کرا از ملازمان ... خواهد ماند دم ... گران بر افیال و شتران وضع ... همرکاب خود داشت و مصمم نمود که اگر غنیم آنطرف چنبل هم باشد خود را مع فوج به دریا زده ... و مبارزت دلیرانه نماید ساما نهای مذکور سرانجام نمود مستعد حرکت گردید

تعویق افتادن تنبیه غنیم از دست برهان الملک بهادر بممانعت صمصام الدوله و تاختن او نواح شاه جهان آباد و ظهور اضطراب امرای حضور و قرار یافتن مصالحه با نهایت مذلت و خواری

چون خبر جرأت و جلادت برهان الملک و مغلوبی غنیم بصمصام الدوله رسید انفعال بسیار از این امر کشیده خواست که بهرابی او برای خود نامی پیدا کند و اگر بتواند او را هم مثل خود بدنام و رسوا سازد بنا بر این شتر سواران خود متواتر با مکتوبات مشحون از ایمان غلاظ و شداد متضمن آنکه من هم عنقریب میرسم تا آمدن من توقف نماید ما و شما باتفاق به تنبیه و استیصال غنیم خواهیم پرداخت زنهار که کار بتعجیل و شتاب نخواهید فرمود فرستاد برهان الملک بهادر را بنا بر ورود رقائم امیر الامرا عین وقت سواری و تیاری لشکر تذبذب بے رو داده از اراده خود باز ماند بعد از سه چار روز امیر الامرا هم در رسید حسب الامر بادشاه که بنا بر قرب مرهته اندر پت جهاد اشت و امرای صاحب فوج را بهم بمدافعه او مامور فرموده بود قمر الدین خان هم مع فوج خود بسی کروهی شاه جهان آباد در راه صوبه اجمیر لشکر داشت و محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش نیز با جمعیت خود بطرفی منتظر خبر غنیم بری بر دو بعد ملاقات برهان الملک با صمصام الدوله و بعمل آمدن ضیافتها از طرفین غنیم را که فرصت شش هفت روز بنا بر تعویقات مذکوره میسر آمد و اضطراب تعاقب برهان الملک از خاطرش بدر رفت شاه جهان آباد را خالی از فوج تصور نموده همان طرف تاخت و روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکوره باجی راو سپه سالار مرهته در تغلق آباد رسیده مردم شهر شاه جهان آباد را از هنود و مسلم که برای پرستش کالکا و تماشای آن اجتماع بر آمده از دحام و کثرت عظیم نموده بود بتخاطر بهایت شوده مال و افر اندوخت و شب نزدیک مزار خواجه قطب الدین ماند صبح روز چهارشنبه یوم العرفه بنیا باژار رود که نهاسی آباد دسی آنجا را سوخته و غارت نموده قریب بدو پهر روز مذکور قصبه بالم را تاراج نمود و گریختگان مجروح کالکا بشهر رسیده خبر ورود مرهته و قتل و غارتی که نموده بود بزبان حال و مقال ظاهر ساختند و مردم شهر را باستماع این خبر و مشاهده حال جریحان مضطر دل از دست و هوش از سر رفته هول عظیم و نهایت خوف و بیم مستولی گردید بادشاه عجائب سپاه امرا و ارکان حاضر را که قلیل جماعه بود امر به بیرون شتافتن برای تنبیه و مدافعه مرهته فرمود امیر خان و راجه بخت مل و میر حسن خان کوکلتاش و منور خان برادر روشن الدوله و عبد المعبود خان و شیو سنگه سردار رساله عنبری و دیگر منصبداران حسب الحکم بر آمده نزدیک السیر کی قلعه و تال کتوره جای مناسبی متصل بشهر دیده صفوف آراسته روبروی غنیم ایستادند از جمله میر حسن خان و شیو سنگه که جرأت با عدم تجربه و قلت شعور داشتند قدم پیشتر گذاشتند هر چند عمدة الملک که هوشیار و تجربه کار بود ممانعت نمود که در جنگ مرهته خصوص چنین اوقات پیشتر و پیما مناسب نیست یکجا بوده بمدافعه باید پرداخت هر دو مغرور بی شعور نشنیده اندک مسافتی پیش رفتند مرهته اول کم کم نمایان گشته و اطراف خود کشیده چون دور تر بردند از چار اطراف آن جماعه نموده لب بر سیف و سنان در میان گرفتند شخصی از همراهیان میر حسن خان مجروح از میدان برگشته با میر خان رسیده و زبان بطعن و تشنیع گشاده آواز داد که ایستاده چه تماشا می نمایید سید امام کشته می شود امیر خان که خوش طبع و بذله گو بود و شیوه گفتگوی خود در آن وقت هم از کف نداده در جواب گفت که ما را چه چه ده امام که سوای لهذا امام سیزدهم اگر کشته شود ما نفعی ندارد چون مرهته در جنگ اسپ مهارت ندارند اکثری مقتول گشته میر حسن خان خود با بعضی باقی ماندگان مجروح از میدان گشته جان سلامت برد و همراهیان بقیه السیف عریان بی اسپ و یراق بجای های خود رسیدند و امیر خان و غیره امرا تا شام بجای خود ایستاده شب بخیمه ها در آمدند و خبر رسیدن شاه جهان آباد و تاختن مرهته کالکا و غیره را امرای متعینه که

در دور شاهجهان آباد باندک قرب و لعب منتشر بودند شنیده با مرهته را تقابل خود ندیده باندیشه تنهائی پادشاه سرکی ایلغار کرده بطرف شاهجهان آباد شتافت اعتماد الدوله که از همه نزدیک تر بود در دو دهر رسیده آخر روز چهارشنبه نهم ذی الحجه با مرهته اندک جنگی نمود مرهته رفته عقب توقف نشست برهان الملک از اکبرآباد در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه بایلغار کوچیده در چهارشنبه بعد سطے مسافت شصت و پنج کروه بقصبه تلپت متصل شهر دار الخلافه رسیده دقیقه نمود در روز دوم از تاختن مرهته که عید اضحی بود در جوار دار الخلافه نازل گردید و صمصام الدوله نیز همراه آمده او نمود متعاقب در رسید روز سوم نبگش هم باین عساکر ملحق گردید چون غنیم ضرب دست برهان الملک دیده و آب شمشیرش چشیده بود و اتفاق دیدا این همه افواج شنیده در خود تاب مقاومت ندیده و گرانبار هم شده بود چار و ناچار از قصبه ریواڑی و پاٹودی رفته هر دو قصبه را چنانچه خواست غارت نمود و از هیچ و پن نیز کشیده همان راه بگجرات و مالوه که ملک مسخر کرده او بود رفته در راه هیچ جا نپائید چون لعب برهان الملک دیگرے را هوس تعاقب و تنبیه آنها در سر نبود هر یکے بعذرے متمسک گشته از جای خود نه جنبید پادشاه و وزیر و امیر الامرا بدادن چوتهه راضی گشته اطفای نائره فساد را اصلاح امور شمردند و پادشاه آصفجاه نظام الملک را بانی مبانی مفاسد مرهته دانسته لهاے دیگر دانسته و از عهده او برآمدن دشوار شمرده دلجوئی او ضرور دانست و در سنه خمسین و مائة بعد الالف با رسال شقه هاے اشفاق و عطای خطاب آصفجاهے و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هشت هزارے و دیگر دلبرے و دلداریها نموده طلب حضور فرمود او پسر خود نظام الدوله ناصر جنگ را نائب صوبه هاے دکن نموده روانه حضور شد چون خبر آمد آمد نظام الملک از دکن بود صمصام الدوله امیر الامرا قبل از ورود او معامله مصالحه را با مرهته طے نمود تا پاے او درین کار در میان نه آید مشروط آنکه مرهته تابع حکم پادشاه و فرمان پذیر امراے حضور بوده بتبعیت او امر آصفجاه نماید مرهته ناچیزے و بے تمیزے امرا دیده کار خود را از طرفین چنانچه باید پخته و محکم ساخت بعد چندے آصفجاه بشاهجهان آباد رسیده روز دوشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۵۰ هجرے ربع روز برآمده ملازمت پادشاه نمود در روز پنجشنبه نهم ربیع الثانی خلعت صوبه دارے اکبرآباد و مالوه بتغیر جیسنگه و باجی راو بغازی الدین خان پسر آصفجاه مرحمت شد در جمعه بیستم ربیع الثانی خبر مردن عبد الصمد خان رسیده خلعت ماتمی باعتماد الدوله عنایت شد و خلاع ماتمی و بحال صوبه لاهور و ملتان بزکریا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر ورثه او بلاهور ارسال یافت آصفجاه حسب الامر پادشاه اراده تنبیه باجی راو نموده باکبرآباد آمده محی الدین قلی خان را که از نبائر سعد الله خان وزیر و منجمله اقربای آصفجاه بود نائب صوبه اکبرآباد نموده عازم مالوه شد و از معبر اکبرآباد عبور دریاے جمنا نموده و از اٹاوه و دکهن پور گذشته زیر کالپی دوباره عبور جمنا نموده در ملک بوندیله در آمده راجه آنجا را با جمعیتے همرکاب خود کرده و بعد سطے منازل به بهوپال که از توابع صوبه مالوه است رسید باجی راو هم با فوج سنگین از دکهن استقبال نموده در ماه رمضان سال مسطور بسواد بهوپال مقابل گشت و آتش جدال و قتال اشتعال گرفت درین ضمن خبر قرب وصول نادرشاه بآصفجاه رسید و آصفجاه مصالحه را برمجادله ترجیح داده زود بشاهجهان آباد برگشت ✣

مقتول شدن سیف الدین علیخان مرحوم بعداوت اعتماد الدوله و شقاوت عظیم الله خان شوم

امراے نفاق پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند چنین فتنه هاے بزرگ مذکور را سهل و خود شمرده همیشه در فکر استیصال امثال خود مشغول و بهمین اعمال مسرور و مشغوف بودند و بشوے کینهٔ دیرینه از قتل مسلمین و سادات پروائی نداشتند چنانچه درهمین ایام سیف الدین علی خان که از همراهیے قطب الملک کناره کشیده بوطن خود آمده در خانه انزوا گزیده بود و بتقلیل

مدا علیکه از جاگیر قدیم و تعلقه موروثه او بهیرسے آمد معاش خود مے گذرانید و با هیچ کس کارے نداشت سد رمقے که رازق العباد باو داده بود با اکثر پاشکستگان و عجائز و ضعفاے منتسبان دودمان تقسیم نموده اوقات میگذرانید اعتماد الدوله و غیره تورانیان که عداوت سادات را سرمایه سعادات خود دانسته بوجه واحدے از اقرباے امیر الامرا حسین علیخان بهادر مرحوم راضے نبودند براے قتل و استیصال سیف الدین علیخان بهانه مے جستند بدین جهت اعتماد الدوله حشمت خان نام شخصے را فوجدارے چکله سهارنپور داده بضبط ضیاع و اقطاع سیف الدین علیخان و غیره منتسبان امیر الامراے مغفور مذکور مقرر نمود آن بے حشمت بفوجدارے مذکور رسیده دست تعدے و ستم بر اولاد سید ولد آدم دراز کرده خواست که سیف الدین علی خان و غیره سادات را بقوت لایموت عاجز و محتاج گرداند از دست تعدے آن محروم از ایمان بیچاره ها بجان آمده چون هیچ گونه از چنگال او رهائے ندیدند لاعلاج گشته بمقتضاے المعذور معذور بمدافعه و مجادله پیش آمدند و آن بدبخت بجدال و قتال پرداخته رخت حیات بدار الملک ممات کشید اعتماد الدوله و عظیم الله خان که کشته شدن دیوان نثار خان و متصرف شدن بهگونت و اثر ناموس او را ننگ و عار شمرده تدارک و انتقام از آن کافر خون آشام ضرور نمیدانستند کشته شدن حشمت خان از دست سادات که بمحض ناچارے و لاعلاجے بعمل آمده بود اعتماد الدوله نهایت مذموم و بر دوش وزارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالے درجات را اهم مهمات دانست و نائب ابن ابی سفیان عظیم الله خان را سالار فوج نموده بالبقیه فوج شام که عبارت از جماعه تورانیه و علی محمد خان روهیله باشد مع فریدان بن خان و عظمة الله خان نارو... شیخزاده هاے لکهنو سے که فوجدار مراد آباد از طرف قمر الدین خان بودند بقتل و غارت سیف الدین علی خان و غیره سادات بارهه مامور نمود آن بدبختان بے دین بادل پر از کین بسرعت آل طه و یسین رسیده صفوف حرب آراستند سیف الدین علی خان با معدودے از برادران و همراهیان که درچنان وقت نازک توفیق رفاقت یافتند ناچار آبروے خود را پاسدارے نموده بمقابله شتافت و با وجود قلت اعوان و انصار و فقدان توپ و توپخانه که آلات کارزار است دمار از روزگار نابکاران غدار برآورده عظیم الله خان را با فوجش از پیش برداشته چند میدان گریزانید و اعادے دین و دولت منهزم گردیده قریب بود که بمقر سقر شتابند که ناگهان فوج دیگر از افاغنه ملاعنه که عبارت از روهیله باشد و پهلوے سادات چون مرض ذات الجنب پدید آمده تبلک بندوق و بان سیف الدین علیخان و همراهیانش را شربت شهادت چشانید بعد ازین شقاوت بی حیائے و بے شرمے را کار فرما شده بآبادی قصبه جانسته که مسکن قدیم سیف الدین علی خان و آبا و اجداد والا شانش بود در آمده دست غارت از آستین کین و شقاوت برآورده بر خانه سادات ریختند و آبروے ایمان خود را به نهب اموال و ضرب عیال و اطفال و تعریت سیده هاے مستوره با خاک کلفت و کدورت آمیختند شور و نشور و غوغاے محشر در قصبه جانسته هویدا گردیده از دست برد کین آن ملاعین ناله و حنین مظلومین از بنا نهاے اولاد پیغمبر بافلاک هفتمین میرسید از معتمدان مسموع افتاده که دران ایام علی التواتر سرخی شفق صبح و شام بمرتبه ازدیاد و اشتداد داشت که گویا دامن فلک جفا کار آلوده خون مظلومان و دیده نیلی نهار بر ماتم آن ابرار خون فشانست ازین ستمیکه بر سادات رفت و شدت حمرت شفق که بر آسمان نمایان گشت تجربه کاران روزگار و علامت شناسان دهور و اعصار مهره فن تنجیم و ناظران اوراق تقویم مے گفتند که در عوض این ستم که بر ذریت سید انبیا به بی باکی وزیر تیره درون و عظیم الله خان ملعون رفته یقین است که قتل عام و سفک دماے وافر بنابر انتقام بعمل خواهد آمد ٭ ٭٭

راه یافتن سستی بسیار در بند و بست کابل و اختلال پذیرفتن در نظام صوبه مذکور و برخاستن انضباط طرق و مسالک آن صوبه و افتتاح راه حادثهٔ نادرشاه بمنافهت امرا و پادشاه و ورود سفرای ایران

چون اقتدار صمصام الدوله در حضور افزود و اعوجاج عجیبی در طبیعت او مرتسخ بود در هر کار هر انچه مے اندیشید و صلاح کار بزعم غلط کار خود مے فهمید باعث فساد آن کار گردیده مفاسد آن عجالةً بظهور میرسید از ان جمله انچه با مرهته ها بعمل آورد در قم زده قلم وقایع نگار شده اند که از بسیار روشنی نمونه خروار بود از ین قبیل است تصرفاتیکه در مصارف صوبه کابل و عدم اعتنا ملکیه در تشدید و استحکام ضوابط آن ملک و بے التفاتی که در حفاظت طرق و مسالک آن صوبه نمود و باین جهت مفسدهٔ عظیم که ورود نادرشاه بهندوستان باشد رو بیداد چه اگر از حالات آن صوبه و انسداد طرق عبور و مرور باستحفاظ آن غافل نمی شد و بهر حیله در بهرکه آنجا می بایست بعمل مے آورد احتمال داشت که نادرشاه اراده این طرف ها نمی نمود و اگر احیاناً مے نمود عبور او از ان راهها باین آسانی که رو بیداد نمی شد ناصر خان صوبه دار کابل مرد صالح غافل اکثر سر کارش باشکار بود و هر گاه از شکار مراجعت میکرد بعبادت و تلاوت اشتغال مے نمود و تنخواه نقدے صوبه کابل که از حضور میرفت صمصام الدوله امیر الامرا ارسال مبلغ مذکور بے وجه دانسته موقوف فرمود و خبر راه رده ها بالشن نه صوبه دار غافل میگرفت نه امیر الامرا پروای آنجا بود از ین سبب مستحفظان در راه نماندند و بنابر استمرار سستی سلطنت اندیشه بازپرس از دل نوکران و عمله سرکار برخاسته کسی را از کسی خوفی و هراسی و غرضی و التماسی نمانده بود از ین جهت هر کس هر جا هر چه میخواست میکرد و از راه هر کسی که میخواست مے آمد و میرفت نه پادشاه و امرا خبرے میرسید و نه بادشاه و امیر الامرا از جای سر میرسید که چرا خبرش نمیرسد از عجایب واقعات آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین هند مطلقاً رجوعی در هیچ باب گاهے نبوده و با بر پادشاه و همایون پسر او که مورد التفات خاقان صفوی نسب بیهمال ابو البقا شاه اسمعیل صفوی و پسر والا گوهرش شاه جنت مکان شاه طهماسپ بوده اند بر عالمیان ظاهر و آشکار است با وجود فقدان جمیع اغراض سلاطین صفویه بنابر پاس شیوهٔ مردی و مروت راه ارسال سفرا و مراسلات متضمن تهنیت و تعزیت مسلوک داشته احیاناً مراسم یگانگت و اتحاد می نمودند و از ین طرف بنابر حرمان از اوصاف آدمیت و وفا این سلوکها معمول نمی گشت چنانچه با وجود شیوع یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران و مسلط شدن شاه طهماسپ ثانی بر تخت سلطنت موروثی بعد تنبیه افاغنه و استیصال و اخراج مفسدان محمد شاه را هرگز رسم پرسش و تهنیتی بخاطر نگذشت بلکه با میرویس افغان راه آشنائی و ودادی مسلوک داشته و با حسین پسر میرویس مذکور نیز در اواخر که ضابطه قندهار شده بود و با آنکه بملتان لشکر کشیده در قتل و غارت و خرابی آن دیار تقصیری نکرده بازگشت نوبتی طریق مراسله مفتوح شد و شاه طهماسپ با وجود دوری از اغراض بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکے از امرا را برسالت هندوستان فرستاده وقایع آن ایام را اعلام نموده در نامه اشعار شده بود که چون مخاذیل افاغنه خائن این آستان در زد این دیار و الحال بسزای خود رسیده بقیة السیف در هزیمت و فرار اند از بیم لشکر ظفر اثر ایشان را گریزگاهے سوای هندوستان نیست باید که آن مدبران را راه و جای نداده نگذارند که بآن حدود در آیند بالجمله محمد شاه پس از چندی نامه متضمن پیغام بفروغ نوشته ایلچی را منصرف ساخت و بعد از جلوس شاهزاده عباس میرزا بجای پدر والا گهر باز یکے از امرا بسفارت هند متعین شده همین سخنان در نامه او نیز مندرج بود و پس از مدتی و پیرا نیز رخصت انصراف داده بهمان قسم کلمات که نفس الامر حقیقی

نداشت نگاشته‌اند بعد چندی که نادرشاه برتخت سلطنت ایران متمکن گشته یکی از معتبرین قزلباش را نزد برهان الملک که اعظم امرا بود فرستاده به محمدشاه و او هم نامه نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود این مملکت دزدان غارت کردند او بهزار التماس نامه از ایشان بسند و شفقت تمام خود را رسانیده ادای سفارت نمود اما خود قدرت مراجعت نیافت محمدشاه و امرای هند از وصول ایلچی های ایران پی در پی و بادشاه شدن حسین افغان و ضبط او قلعه قندهار را و تاختن صوبه ملتان و حدود آن مشوش گشته آصفجاه را که درمیان اینها گرگ باران دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بتجربه کار لیل و نهار و امیر عمده سپهسالار و از اصحاب کبار محمد اورنگ زیب عالمگیر بود از دکهن طلب داشته رخصت انصراف بصوبه اش نداده پیش خود میداشتند تا اگر سانحه پیش آید و تشویشی رو نماید بصواب دید او راه روند چون نادرشاه بقندهار رسیده آن قلعه را فرو گرفت محمد خان ترکمان را که از امرای صفویه بود باز بسفارت فرستاده سخنان گذشته را اعاده دگر از هنجار سابق نمود چون بشاهجهان آباد رسیده نامه برسانید وی را توقیف فرموده از جواب ساکت شدند و چندانکه او اظهار رخصت میکرد نمیشد داشت گاهی در اصل نوشتن جواب تردد خاطر داشتند و گاهی در اینکه اگر نوشته شود نادرشاه را چه القاب باید نوشت متحیر و سرگردان بودند و حقیقة اینکه توقیف محمد خان ایلچی را از تدابیر ملکی شمرده توقع آن داشتند که شاید حسین افغان با متحصنان قندهار بر نادرشاه ظفر یافته ویرا ناچیز و منهزم و آواره سازد و جواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشیده مراجعت محمد خان نیز بتعویق افتاد نادرشاه فرمانی بوی نوشته مصحوب چند نفر سواران سریع السیر فرستاده از وی سوال حقیقت حال و سعی در حصول جواب و امر بتعجیل عود نمود چون جواب صادر نمیشد و رخصت نمی یافت اثری بران مترتب نگشت بالجمله چون محاصره قندهار قریب بیکسال رسید و شهر نادرآباد در جنب آن اتمام یافت نادرشاه بفرمود تا لشکر قزلباش بران حصار هجوم آورده بر بروج صعود نمودند و افاغنه بی دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گردید و آن قوم مقتول گشته حسین افغان مذکور مقید ماند از ان فرستاده در عرض چند سال از ان زمان باز که افاغنه در شیراز منهزم شدند همواره از هر طرف جمعی از ان قوم پراگنده بهندوستان در آمده در هر جا سکنی و اکثر در سرکارات ملازم شده داخل سپاه گشتند علی محمد خان معروف بروهیله که در جنگ عظیم الله خان با سید سیف الدین علی خان رفاقت و اعانت عظیم الله خان نمود و مورد التفات اعتماد الدوله گردیده بعضی محالات جاگیرات و خالصه را بطور ملکیت قابض و متصرف بتوجهات وزیر گشت اگرچه پسر خوانده افغانی و در نسب از قوم جات بود اما چون مرد صاحب جرات و شخص صاحب اراده با شعور بود همین افغانان و روهیله های گریخته قندهار و اطرافش را با خود رفیق ساخته بنام روهیله اشتهار و از اجتماع آنها اقتدار یافت و ملک بسیاری را مثل آنوله و سنبهل و مرادآباد و بداون و بریلی وغیره متصرف گشت الحق التکلیف ممانعت که محمدشاه می نمودند بیرون از حوصله و سع و ضبط وی بود چه دره های کابل و ضبط و از نارسائی صوبه دار و بی خبری امرا و پادشاه و عدم التفات باحوال آن و موقوف نمودن تنخواه نقدی و مصارف مقرره آن از انتظام افتاده کسی را از عبور و مرور کسی خبری نبود صوبه دار خود در پیشاور و داروغه قلعه وار سی در قلعه کابل می بود کرا مجال ضبط راه و کدام کس مطلع و آگاه بر احوال مترددین و مفسدین بود که تدارک سی نمود هرگاه مثل نادرشاهی در پهلو سالها نشسته باشند و کسی باستعلام احوال و استکشاف ضمایر و سرائر او نپردازد و برارادهاش اطلاع نیابد ظاهر است که بجز چیز دیگر خبر و پایان احوال اینها جز حیرانی چه خواهد بود نادرشاه بعد تسخیر قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آن را بنادرآباد سکنی فرمود و بصوب غزنین و کابل در حرکت آمده کوتوال قلعه کابل را پیغام داد که ما را بممالکات محمدشاه کاری نیست اما این حدود

چون معدن افغانست و معدود وے گریختگان نیز بایشان پیوسته اند غرض استیصال این قوم ست هراس بجویش راه نداده در
مراسم مهماندارے کوشید و خود بکنار شهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان مستعد جنگ و جدل شدند ونصیحت و پیغام ایشان را سود
نکرد فوجے از قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه مامور گشتند محصوران بهجوم و حمله و بنیاد تخریب برجے فریاد الامان برآوردند محصوران
امان یافته قلعه را خالے نموده بیرون عیتی پیدا گفتند و دران حدود هرجا افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل مے نمودند
نادرشاه از توقیف محمدخان ایلچے نیابت آزرده شده چند کس از معتبرین کابل را ازبابے پیغام مهاداده بشاهجهان آباد روانه ساخت
که بپادشاه و امرا برسانند و خود در کابل توقف داشت فرستادها بلاهور آمده بشاهجهان آباد رفتند و کسے سخنے از ایشان نشنید
و اگر شنید نفهمید از معتمدین مقبول القول مسموع شده که هرگاه از زبان کابلیان مذکور یا دیگر مسافر با شعور که از آن طرف میرسید
و کسے اخبار و پیغام نادرشاه شنیده تا بامیرالامرا میرسانیدند خان دوران التفاتے نکرده باستهزا میگفت که بام خانهاے
مردم مرتفع ست باین سبب مغلان و قزلباش را از دور مے بینند و رفقا و مصاحبین او و رود کابلیان را سازش و فریب
اعتمادالدوله و آصفجاه و غیره تورانیان فهمیده فرستادهاے نادرشاه و بے غرضان منهی را فرستاده ذکریا خان تورانی
که نیز نه اعتمادالدوله و صوبه دار لاهور بود تصور نموده برمردمیکه تصدیق این خبر مے نمودند استهزا و حمل بر خفت عقل او میکردند
حالتیکه امیرالامرا چنین و عقل و فهمید او و همراهیانش این باشد استحکام ارکان دولت و سرانجام مهام سلطنت آنجا را تماشا
باید کرد که درچه مرتبه تواند بود (فاعتبروا یا اولے الابصار) نادرشاه باز از کابل یکے از نسقچیان را ده سوار همراه داده بسفارت
فرستاده چون بجلال آباد رسیده درخانه فرود آمدند جمعے از تنبه کاران آنجا برگرد آنخانه هجوم آورده اول سلاح ایشان را در ربودند
و آخر ده کس از ایشان را کشته یکے فرار بکابل نموده صورت واقعه بازنمود و مدت اقامت نادرشاه در کابل تخمیناً بهفت ماه
رسیده و افاغنه آنحدود را قهر و قتل نموده از استماع خبر کشته شدن آن ده نفر بیقرار شد و بصوب جلال آباد نهضت کرده آن
شهر را قتل عام فرموده خلقی انبوه ناچیز شدند در اغراب اینکه برای رئیس قاتلان ده نفر مذکور خلعتی از سرکار محمدشاه معین شده بود
که ارسال گردد قتل عام جلال آباد مانع آن شد از آن روز که خبر ورود نادرشاه بکابل در هند شیوع یافته بود خان دوران امیرالامرا
و نظام الملک بمحاربه وے معین شده در شاهجهان آباد اقامت داشتند و آوازه توجه خود عنقریب بسوے کابل منتشر
میساختند و این نیز بزعم ایشان از تدابیر ملکیه بود تا آنکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پنجاب در حرکت آمد

ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه و مغلوب شدن بیکناگاه و رسیدن نادرشاه بلاهور و مغلوب شدن زکریاخان و پیش آمدن نادرشاه و معاملاتیکه او را با محمدشاه رویداد

ناصرخان حاکم صوبه کابل با فوجیکه داشت بر سر راه رفته و افاغنه بسیار آن حدود را نیز فراهم آورده گریوهاے صعب و درهاے
تنگ مثل درهٔ خیبر و غیره را باعتقاد خود بنفس محکم و مسدود ساخته مستعد محاربه با نادرشاه نشسته بود نادرشاه بوے پیغام کرد که
من در فلان روز خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزے سخن در نگرفت و نادرشاه روز موعود برسید و خلقی انبوه از افاغنه
و فوج ناصرخان بوادے هلاک رفتند و خان مذکور زنده و مجروح بدست قزلباشے گرفتار شده خود ظاهر نمود قزلباش گرفته
پیش نادرشاه آورد و بعد از چند روز اعزاز و خلعت یافت و نادرشاه به بلده پشاور نزول نموده از آب اتک بکشتی عبور نمود
در ممالک پنجاب خاصه شهر لاهور فزع قیامت برخاست و آن مملکت بهم آمده هرکس دست بغارت و یغما برآورد چنینکه

قطاع الطریق شوارع و محالات را فرو گرفته باهم ستیز و آویز رایج بود نادرشاه چون بکنار لاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور جمعیت خود مغز در گردید با انبوه فوجے که داشت و استعداد دیگه بود بر لب آب راوی که متصل شهر میگذرد از اطراف خود مضبوط ساخته صف آرا گردید کیفیت صلح و جنگ ایلهان سهر بود از غرائب است القصه نادرشاه با فوجے از لشکر اسپ در آب رانده و بگذشت و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور تاخته شجاعان و بهادران ایشان که در سوارے ماهر تر بودند بگریختند و باقی بهم بر آمده متلاشی و متحیر شدند آخر حاکم با منسوبان بقلعه در آمد نادرشاه با سپاه متصل به شهر نزول کرد زکریا خان عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس امان نمود و بحضور نادرشاه آمده عزت و خلعت یافت نادرشاه جمعے را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاهجهان آباد در حرکت آمد

نهضت نمودن محمد شاه از شاهجهان آباد و رسیدن بکرنال و ماجرای جنگ و جدال که در آن میدان با نادرشاه روداد

محمد شاه با جمیع امرا و لشکر چند گاه بود که از شهر بر آمده بتانی تمام مے آمد و قریب بدو ماه چهار منزل را طے نموده در موضع کرنال چهار منزلے شاهجهان آباد بر لب نهر آورده علی مردان خان معسکر نمود و توپخانه گرد لشکر چیده توپها را باهم بکر زنجیر بند نموده محصور بود و نادرشاه دو سه نوبت نیز از لاهور تا رسیدن بلشکر هندوستان پیغام روانه ساختن محمد خان ایلچی خود بحضرت شاه نمود ایلچی مذکور را همراه داشته رخصت نمی نمودند و در آن وقت معلوم نمے شد غرض از نگاهداشتن او چه بیست صمصام الدوله راجه جے سنگه سوائی وغیره راجه هاے راجپوتیه را که نهایت اعتماد بر شجاعت و رفاقت آنها داشت هر چند درین جنگ باعانت خود طلبید عذرها پیش آورده بر وعده هاے امروز فردا الیت و لعل گذرانیده احدے از جاے خود نجنبید و پادشاه و امرا را چشم امید وصول برهان الملک بلشکر فرش راه انتظار بود و نادرشاه مع فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده بود اما در لشکر پادشاه هندوستان احدے را از خواص و عوام خبر وصول موکب او که یکجا رسیده معلوم نبود تا آنکه روزے علاقان وغیره که سه چهار کروهے لشکر را آوردن کاه و دیگر کارها هر روز بیرون می رفتند پنج شش ساعت از روز بر آمده چند کس از آنها مجروح و منتشر الحواس بمشاهده قراولان فوج قزلباش و خوف ضرب دست آنها بلشکر رسیدند و غلغله آمد آمد نادرشاه اشتهار یافت و تهلکه عظیم و نهایت خوف و بیم در لشکر پدید آمد گشته آتش انتظار برهان الملک نیز تیز تر گشت

رسیدن برهان الملک در لشکر محمد شاه و اشتعال نائره حرب و جنگ بدون اراده و آهنگ

درهمین اثنا خبر قرب وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسیده روز سه شنبه پانزدهم ذی القعده سنه ۱۱۵۱ هجری خاندوران باستقبال برهان الملک به نیم کروهے لشکر شتافت و برهان الملک را همراه گرفته بملازمت پادشاه آورد و بعد ملازمت مورد الطاف و مرحمت گردیده مامور شد که متصل بلشکر امیر الامرا فرود آید برهان الملک بجاے مامور رسیده انتظار خیمه و بنگاه خود میکشید ناگهان خبر رسانیدند که لشکرے از افواج نادرشاه بر بنگاه او تاخته قتل و غارتش مے نماید برهان الملک باستماع این خبر مضطر گشته بصمصام الدوله پیغام فرستاد که چنین روداده من برای حمایت فوج و اسباب خود میروم دار جائیکه استاده بود حرکت نموده پیشتر راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه رسانید پادشاه با آصفجاه گفته فرستاد آصف جاه در جواب معروض داشت که ثلثی از روز باقی مانده و لشکر برهان الملک از ماندگی راه نیاسوده صلاح در ستیز و آویز امروز نیست برهان الملک را حکم شود که عجلت را کار فرما نگشته بجاے خود باشند و فرداے هیئت مجموعے توپ و توپخانه را پیش رو گذاشته برسر دشمن باید تاخت

تا باقبال پادشاهی کاری از پیش برده آید محمد شاه همین جواب بصمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله حمل بتغافل و سهل انگاری
آصفجاه نموده به پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک دور تر رفته چه عجب که با دشمن آویخته باشد چنین فدوی جانفشان را کشتن دادن
و اعانت نه نمودن بعید از مردی و مروت و خلاف قانون دولت خواهی و مصلحت است دیگران هر چه خواسته باشند بکنند
من خود بکمک برهان الملک میروم این بگفت و بر فیل سواری که موجود بود سوار شده با همراهیان خود مع توپخانه جلوی و سهل سرانجامی
از لشکر برآمده متوجه پیشتر گردید درین عرصه ربعی از روز مانده بود که نزدیک برهان الملک رسیده و در پهلوی هم بمفاصله نیم گروه
ایستادند و نادرشاه لشکر بدو قسمت نموده بعضی را در مضرب خیام خود گذاشت و با فوجی بر سر ایشان راند و قشون سواری
خود را سه حصه نموده یکی را همراه خود گذاشت و دو حصه را بجنگ دو امیر کبیر مذکور مامور فرمود بهادران قزلباش بر سر امیر الامرا
تاخته شروع بتاختن و زدن و انداختن نمودند در دو ساعت جمیع لشکر صمصام الدوله و برهان الملک بهم برآمد و همراهیان امیر الامرا
اکثر کسان که نام آور بوده اند مع مظفر خان برادرش بکار آمده سفر آخرت گزیدند از آن جمله بود پسر کلان صمصام الدوله و علی احمد خان
و شاهزاد خان و یادگار خان و مرزا عاقل بیگ کمل پوش مع معدودی در رفقای خود و میر کلو خلف میر مشرف و رتن چند پسر رای خوشحال چند
پیشکار میر بخشی و غیرهم و امیر الامرا مجروح و بیهوش بهمراهی معدودی از رفقا که بقیة السیف بوده اند از میدان برگشته
سر شام بلشکر رسید و از خوبی نظم و نسقیکه امرا و سلاطین هنود دارند قبل از رسیدن امیر الامرا بلشکر خیمه و اسباب و خزانه او لشکریان
غارت کرده اثری از اردوی صمصام الدوله بر جا نمانده تا آنکه بعد رسیدنش سرمایه میسر نشد که لاش نیم جانش را فرود آرند آخر
از جای بیچوبه بدست آورده بر پا نمودند و امیر الامرا را در آنجا گذاشتند اعتماد الدوله و آصف جاه و خواجه سرایان محلی پادشاه
برای پرسش و عیادت آمده تاسف و دعای بقای عمر و دولتش می نمودند صمصام الدوله که اندک بهوش آمده بود چشمی وا کرده
بانهایت ضعف جواب داد که ما خود کار خود را تمام کردیم شما دانید و کار شما اینقدر میگوییم که پادشاه را بملاقات نادرشاه و نادرشاه را
بشاهجهان آباد نخواهید برد و بهر نحویکه دانید و توانید از همین جا این بلا را بگردانید آصفجاه و اعتماد الدوله بعد گفت و شنید بسر خیمه
های خود رفتند و صمصام الدوله روز سه شنبه نوزدهم ماه مذکور بدار البقا انتقال نمود و برهان الملک که در میدان ایستاده و
همراهیانش بعضی کشته و بقیة السیف با اضطراب باهم مجتمع و متحیر بودند لشکر قزلباش از چار سو هجوم آورده یکی از آنها که جوان
نوخاسته از اتراک نیشاپور هم وطن برهان الملک بود جرات نموده بیباکانه روبروی فیلش آمد برهان الملک که تیر بجانب او
جوان مذکور بانگ بر وی زده گفت محمد امین دیوانه شده با که میجنگی و بکدام فوج اعتماد داری و نیزه را بر زمین زده اسپ خود را
به نیزه بست و از خانه زین جسته ریسمان هودج فیل گرفته بر عماری سوار شده برهان الملک برآمد برهان الملک که از ضابطه ایران
واقف بود موافق آداب آنجا اطاعت نمود و اسیر پنجه تقدیر گردیده همراه لشکر قزلباش بحضور نادرشاه رسید نادرشاه عفو تقصیرات
او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام شده بود شاه از میدان برگشته بلشکرگاه خود رفت برهان الملک کشته شدن
صمصام الدوله شنیده متوقع مرتبه امیر الامرائی که همیشه آرزوی آن داشت گردیده سخنان مصلحت آمیز مناسب وقت با نادرشاه
گفته بگرفتن مبلغ دو کرور روپیه خوشنود و راضی بمصالحه و معاودت نمود و بنابرین گذاشت که آصفجاه آمده مبلغ دو کرور روپیه [illegible]
دهد و نادرشاه معاودت نماید رقعه متضمن این بشارت بپادشاه و آصفجاه نگاشته ابلاغ داشت چون این رقعه رسید پادشاه و
آصفجاه که سر بگریبان عجز و اضطرار افگنده نشسته بودند که چه کنند شادمان گشته محمد شاه بزودی آصفجاه را مرخص و مختار فرمود
آصفجاه بعد حصول ملازمت بوساطت برهان الملک وعده ایصال زر معهود نموده خوشنود برگشت و بخدمت محمد شاه رسیده

کارزار شد و دولتخواهی خود ظاهر شد و بادشاه از ظهور امر غیر مترقب مسرور و مطمئن و آصفجاه مورد مراحم گردید چون عهد و پیمان مصالحه
و معاودت استحکام زیاده آمده بود بمقتضای حرص وافر خواهان منصب امیر الامرائی و امیدوار خلعت گشت بادشاه که خوف فراوان
بر سلامتی جان خود و سلطنت داشت استرضای آصفجاه لازم دانسته همان وقت که آخر روز شنبه نوزدهم ماه بود بمرتبهٔ امیر الامرائی
و عطای خلعتش سرفرازی بخشید و روز یکشنبه بستم اول روز محمد شاه حسب الطلب نادرشاه بصلاح و صوابدید آصفجاه بلشکر نادرشاه
برای ملاقات رفت زمانیکه قریب بلشکر ایران رسید نادرشاه پسر خود نصر الله میرزا را باستقبال فرستاد شاهزاده چون نزدیک
رسید محمد شاه تخت روان سواری بر زمین گذاشته با نصر الله میرزا ملاقات و معانقه بزرگانه نمود و شاهزاده سلوک فرزندانه
مسلوک داشت و همراه خود تا بنادرشاه برد نادرشاه تا سر فرش استقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود یکجا نشانید و سلوک
ملوکانه با کمال احترام مرعی داشته در نهایت خوشنودی مرخص نمود برهان الملک که خبر مخلع شدن آصف جاه و یافتن منصب امیر الامرائی
شنیده سپندوار بر آتش قهر و طیش غلطیده بیقرار گردید و بنادرشاه معروض داشت که در لشکر محمد شاه غیر آصفجاه احدی مصدر
امری نمی تواند شد و مبلغ دو کرور روپیه چه پایه اعتبار داشته باشد که از دولت هندوستان باین قدر قناعت توان نمود
دو کرور روپیه تنها غلام تعهد می نماید که از خانه خود بدهد و زرهای بیشمار از خزانهٔ پادشاه و امرا و مهاجنان و تجار عاید سرکار میتواند شد
بطریکه تا شاهجهان آباد که سی چهل کروه زیاده مسافت ندارد در هفته بعمل آید نادرشاه باستماع این خبر مستبشر گشته رقمی متضمن طلب
آصفجاه نوشت آصفجاه باطمینان عهد و پیمان سابق و نفاذ امر نادرشاهی بلا تأمل حاضر شد چون بمعسکر نادرشاه رسید حکم محکم
شرف نفاذ یافت که آصف جاه در لشکر ظفر اثر بباید و محمد شاه را باز برای ملاقات ما طلب نماید آصف جاه معروض داشت
که عهد و پیمان چنین نبود فرمود که ما عهد یکه کرده ایم نقض آن نمی نمائیم ما را با سلطنت و جان و آبروی محمد شاه کاری نیست اما ضرور است
که ملاقات دیگر با او بعمل آید آصفجاه عریضهٔ بمحمد شاه متضمن حکم شاهی نوشته فرستاد بادشاه ناچار گشته مع عمدة الملک و [illegible] الدوله
محمد اسحق خان و بعضی از خواص و خدمه و سرایان و عمله شاگرد پیشه بر تخت روان سوار شده عازم لشکر نادرشاه گردید [illegible]
و برخی از ملازمان که اراده همراهی [illegible] آنها را باز داشتند و خود [illegible] بملاقات نادرشاه نشتافت بعد رسیدن
بلشکر محمد شاه را نادرشاه در خیمه علیحده [illegible] گذاشته [illegible] داده گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت و مستورات
حرم سرای خود را مع وابستگان متعلقه و ملازمان خدمت و دیگر عمله و فعله حضور با خیمه و بارگاه طلبیده داشته بخاطر جمع در لشکر با استراحت
و آرام همراه باشند و عموم لشکر محمد شاه را فرمان داد که هر کسیکه خواهد در لشکر بماند و هر که خواهد بشهر شاهجهان آباد برود موافق
فرمان بعمل آمد آنچه محمد شاه را مطلوب بود حاضر آمد و رقم نادرشاهی بنام اعتماد الدوله متضمن طلب او مصحوب نسقچی شرف
صدور یافته اعتماد الدوله قمر الدین خان هم بحضور رسید برهان الملک مع طهماسپ جلایر که سردار فرقه جلایر و مقرب الدوله
نادرشاه بود با شقه محمد شاه و رقم نادرشاه متضمن دادن مفاتیح ابواب قلعه و خزائن و جمیع کارخانجات بنام لطف الله خان صادق
که در دار الخلافه شاهجهان آباد به نیابت بود پیشتر روانه گردید و متعاقب اینها نادرشاه مع محمد شاه در حرکت آمده عازم شاهجهان آباد
گردید در لشکر محمد شاه بمجرد آمدن او پیش نادرشاه و بعد رفتن اعتماد الدوله در اردوی شاهی مردم مضطرب و منتشر گشته
اکثری در راه از دست سواران قزلباش که در تگ و تاز بودند گرفتار آمده غارت و هلاک شدند و اگر بدست قزلباش نیفتادند
رعایای هند زنده نگذاشتند و اگر از خونش در گذشتند عریان ساخته سر دادند القصه نادرشاه مع محمد شاه بشهر در آمده
در عشرهٔ اول ذی الحجه بتاریخ هشتم روز پنجشنبه محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه سنه احدی و خمسین و مائة بعد الالف در قلعه

شاهجهان آباد نزول نمود محمد شاه در قلعه و امرا و لشکریان بوضع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفتند روز شنبه که عید الضحی او هم بود در
بود خطبه بنام نادر شاه در مسجد جامع وغیره مساجد خوانده شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور رسید هندیان آوازه در افگندند
که نادر شاه درگذشت بعضی میگفتند که وفات یافته برخی را سخن اینکه بغدر و تمهید محمد شاه زنی قلماقیه او را هلاک ساخت علی ای
حال در یک ساعت موت او شهرت گرفت و وی صحیح و سالم با جمع کثیر در قلعه نشسته بود و ابواب آن شب و روز مفتوح و بقضای
مهمات مشغول و برخی از سپاهش در حول قلعه و خانهای شهر ساکن و بعضی بر کنار رودخانه که متصل بشهر است فرود آمده بودند
مجملاً بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار فوج فوج احمقان کم فرصت با اسلحه و یراق ازدحام نموده و شورش افگنده بقتل و
تاراج قزلباش همت گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را فرو گرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جای
نداشتند مستغرق یکیک و دو دو در هر کوچه و بازار در گذر بودند هندیان غافل بایشان رسیده می کشتند و با آنکه شب در رسید
شورش انگیزان بد مآل اصلا آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود چون مکرر حقیقت حال بعرض نادر شاه رسید سپاه را امر
فرمود که هر کس در جا و مقام خود آرام گرفته بانتقام نپردازند و اگر هندیان بر سر ایشان هجوم آورند مدافعه نمایند و در آن شب
هیچکس از امرای هند که واقف این کار بودند اصلا متعرض تسکین نائره این فتنه و غوغا نگشت بلکه چند نفری که حسب الاستدعا
از نادر شاه گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل ایشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب
بیست کس از قزلباش اندک بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته نشده بود درین هنگامه قریب بهفتصد کس از آن طبقه
بقتل رسید بالجمله چون روز شد و همان آشوب در اشتداد بود نادر شاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجی از سوار و
پیاده بآن کار مأمور گشته بایشان گفت که تا جائیکه احدی از قزلباش کشته شده باشد احدی را زنده نگذارند لشکر قزلباش
بنیاد قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر در آمدند و قتلی بافراط کرده اموال بیغما و عیال باسیری بردند و بسیاری از آن شهر
خراب و سوخته شد چون نصف روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب درگذشت نادر شاه ندای امان لبقیة السیف در داد
و لشکریان دست کوتاه کردند و پس از چندی روز شوارع و مساکن که پر از اجساد مقتولین بود هوا عفونت یافته عبور نیز دشواری
داشت حکم بتنظیف آن شد کوتوال شهر در سر گذرها را جمع آورده با خس و خاشاک که از عمارات فرو ریخته بر دست آنکه تمیز مسلم
و کافر نشود همه را بسوخت برهان الملک بعد چندی بمرض سرطان که در پای او بهم رسیده بود برحمت حق رفت و شیر جنگ
که با سه هزار سوار قزلباش برای آوردن دو کرور روپیه موعود پیش صفدر جنگ بصوبه اوده رفته بود مبلغ مذکور آورده رسانید
و داخل خزانه نادر شاهی گردید و نادر شاه ذخائر پادشاهی را متصرف در آورده از مردم نیز زرها حاصل نمود و دختری
از احفاد شاهجهان پادشاه بحباله نکاح پسر کوچک خود نصر الله میرزا که همراه داشت در آورد چون بسبب دواعی شتاب
در معاودت داشت تمامی ملک سند و صوبه کابل را با بعضی محال پنجاب که بتنخواه صوبه کابل است از مملکت هندوستان
و تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران ساخت و محمد شاه ضیافت نادر شاه در کمال تکلف قرار داد و بتقدیم رسانیدن
خدمات حضور امرای عظام معین شدند عمدة الملک بخورانیدن قهوه مأمور گردیده وقتیکه میخواست پیاله قهوه بدهد اندیشید
که اگر اول به محمد شاه که آقا و پادشاه من است دهم اتلاف حق نمک و نوعی از خوف و بیم خواهد بود و اگر بدهم از لطف و سطوت
نادر شاه که پادشاه سفاکیست ایمن نیستم دو پیاله پر از قهوه نموده اول بدست آقای خود داده گفت که فدوی را لیاقت
دادن پیاله بدست شاهنشاه نیست ولی نعمت از دست خود بشاهنشاه دهند بر دو پادشاه و حضار را حسن ادای این خدمت

پسند آمده مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید والحق مرد باشعور و سلیقه داشت در همه امور نهایت درست بود و بعد از آن نادرشاه محمد شاه و امرای سند را طلبیده مجلسی بیاراست و پادشاه را جیغه و امرا را خلعت بخشید و نصائح نموده سلطنت گذاشت و بتاریخ هفتم صفر اثنی و خمسین و مائه بعد الف از شاهجهان آباد طبل مراجعت کوفته بازگشت ٭

ذکر سوانحی که در هندوستان بعد مراجعت نادرشاه بایران روی داد ٭

بعد نهضت نادرشاه بطرف ایران محمد شاه با آصفجاه و اعتماد الدوله و عمدة الملک و مؤتمن الدوله اسحق خان بهادر که تازه بعزه آمده دیوان خالصه و بسبب نیکو خدمتیها که در سفر کرنال و جنگ نادرشاه نموده کمال تقرب یافته بود سرگرم سرانجام مهام خود گردیده مشغول کارها شد روز جمعه بستم صفر سنه مذکوره امیر خان بخطاب عمدة الملک و خدمت بخشی گری سوم سرفرازی یافت و دیوانی خالصه و خطاب مؤتمن الدوله بمحمد اسحاق خان بهادر و خدمت صدارت بعظیم الله خان مفوض شد در روز یکشنبه بیست و نهم شهر مذکور خلعت خدمت میر توزکی به رستم خان و قراول بیگی بنعمت الله خان نبیره روح الله خان امیر الامرا عنایت شد و روز دوشنبه ششم ربیع الاول سنه مذکوره داروغگی فیل خانه با خلعت شش پارچه بهادر سید علی خان برادر عمدة الملک و بخشی گری احدیان بسید صلابت خان پسر سادات خان مرحمت شده داروغگی گرز برداران بعظیم الله خان و داروغگی توپخانه بسربلند خان و بخشی گری اعلی شاهیان بعمدة الملک و ذاک سوانح به حکیم معصوم علی خان عنایت شد در روز پنجشنبه هفدهم شعبان سنه مذکوره ماهی و مراتب باسحاق خان و صلابت خان و روز یکشنبه بیست و هشتم شهر مذکور عطایای مسطور بسعد الدین خان میر آتش عنایت شد و محمد شاه را از ابتدا سوء ظنی با امرای تورانیه بود در سانحه نادرشاهی افزود و به تقویت نادرشاه بتنهایی سعی نماید و با صد تذلیل و تضعیف آصفجاه و اعتماد الدوله گردید با عمدة الملک و اسحاق خان وغیره استشاره ساخت و عمدة الملک که مرد صاحب جرأت و فطنت بود پادشاه را دلیری نموده بر عزل اعتماد الدوله از وزارت دلیر گردانید و در خلوت معروض داشت که اگر سایه دست مرحمت خداوندی بر سر این دولتخواه خواهد بود و این اراده جزم و تصمیم خواهد یافت انشاء الله تعالی انتظام مهام سلطنت خاطر خواه ولی نعمت سرانجام می تواند شد پادشاه چون بر دانش و شعور عمدة الملک اعتماد وافر داشت اراده عزل قمر الدین خان از وزارت مصمم نموده انتظار انصراف آصفجاه بسمت دکهن میکشید بعد انقضای یکسال و چند ماه آصفجاه برای تجدید و تشیید بندوبست دکهن که بنا بر سنوح فتنه ورود نادرشاه و مسالک خود مسری بمود پسرش ناصر جنگ که در دکهن نائب او بود اختلال و برهمی در مرکز دولتش رو یداد از محمد شاه رخصت گرفته و پسر کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که داماد اعتماد الدوله بود خلعت نیابت امیر الامرائی از حضور رسانیده عازم دکهن شد و کوچ نموده داخل خیمه گردید محمد شاه مخفی قلمدان وزارت بعمدة الملک عنایت کرده جازم بود که بعد دور افتادن آصفجاه خلعت وزارت بعمدة الملک عنایت نماید عمدة الملک چون اندک تیز رویها در طبیعت داشت بی پروا گاهی آغاز نهاده در حق اعتماد الدوله کلمات رکیکه که لائق شان او و زبان ایشان نبود پیش مخلصانش دو سه نوبت گفت چون سخنهای مذکور با اعتماد الدوله رسید آصفجاه را که بیرون شهر در مضرب خیام خود مقام داشت نوشت و استشاره نمود که احوال اینست چه می باید کرد آصفجاه در جواب گفته فرستاد که مخالفت با پادشاه و منازعت با خداوند موجب فلاح و مقرون بصلاح نیست از پادشاه رخصت خواسته اراده همراهی ما باید نمود اعتماد الدوله حسب الامر آصفجاه بپادشاه عرض داشت که

مضمون اینکه از غلام تقصیری بزعم خود بعمل نیامده و مزاج حضرت بگفته غرض گویان انحراف بهم رسانیده چون اراده نمکحرامی
نبوده و الحال هم نیست فدوی همراه آصف جاه بدکن میرود و ولی نعمت کار سلطنت از دست هر بنده دولتخواه که منظور باشد
بگیرند و عرضی بحضور فرستاده خود داخل پیش خیمه گردیده ملحق بآصف جاه گشت پادشاه که مزاج مستقل و جرأتی نداشت
مشوش و متحیر گشته استشاره با عمدة الملک و موتمن الدوله نمود عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرد پادشاه خاموش ماند و عمدة الملک
را رخصت نمود و در تنهائی از موتمن الدوله پرسید و بسیر غود قسم داد که آنچه براے پادشاه و سلطنت صلاح داند بلا حیف و میل
بعرض رساند موتمن الدوله چون دست گرفته و متوسل عمدة الملک و صاحب عهد و پیمان با او بود که در مشوره هاے پادشاه خلاف
مرضی عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته متوقف شد پادشاه باز قسمهاے غلاظ و شداد داده استفسار کرد موتمن الدوله
بعرض رسانید که اگر مخالف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد و میثاق میشود و اگر موافقت قول ایشان نمایم نمک حرامی
و نوعی از خیانت خواهد بود بهتر آنکه درین باب غلام را معاف دارند و استشاره نفرمایند محمد شاه در مبالغه افزود موتمن الدوله ناچار گردیده
التماس کرد که هر چند عمدة الملک امیر ابن الامیر و مرد صاحب جرأت صائب تدبیر است اما پیش مردم و عمده هاے هند سبکی
اوضاع و اطوار مشهور و این کمترین بندگان و بعضی دیگران که بتوسل ایشان شرف عتبه بوسی و ملازمت حضرت دریافته باوج
عزت رسیده اند هنوز در نظر راجه هاے هندوستان و دیگر اعیان و ارکان همان مرتبه دیروزه دارند و آصفجاه و اعتماد الدوله
را جمیع اقویاے هند بنظر امید میبینند و اطاعت آنها را سرمایه حصول مآرب و سعادت خود میدانند باعتماد امثال ما مردم
برهم زدن با اینها بزعم قاصر دولتخواه مقرون بصلاح نیست بیشتر هر چه مرضی ولی نعمت باشد احسن و اولی خواهد بود محمد شاه
باستماع این کلمات متنبه و از اراده خود منصرف گشته شروع باسترضا و استمالت اعتماد الدوله و آصف جاه نمود روز دیگر
عمدة الملک مزاج پادشاه را بطور معهود نیافته متحیر و مستفسر گشت پادشاه در جواب گفت که آزردن امراے تورانیه که با فضل دانش
و سائر هنر مناسبی نماید و استرضاے ایشان بصلاح دولت اقرب شمارا هم بمقتضاے دولتخواهی باید که از آنچه موجب
نفاق و افتراق باشد احتراز نمائید عمدة الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه شتافت و اعتماد الدوله و آصفجاه
را راضی ساخته گفت هر چه مرکوز خاطر ما طرباشد ایما شود که بنده همان را راضی است آصف جاه مدح و ثناے عمدة الملک
آغاز کرده گفت چون الحال درمیان شما و اعتماد الدوله ملالے حادث گشته بهتر آنکه چندے روز باله آباد که صوبه شماست تشریف
ببرید عمدة الملک از آصف جاه و اعتماد الدوله رخصت گرفته از پادشاه هم دستخاص و استیذان نمود و عازم صوبه اله آباد گردیده
و بیرون شهر معسکر آراسته چند مدت بسرانجام سفر و انفصال جواب و سوال کارهاے خود توقف نمود و وکلاے معتمد براے
دربار معین نموده راهی منزل مقصد گشت و موتمن الدوله در دل پادشاه و اعتماد الدوله و آصفجاه جاے بسیار بهم رسانیده نهایت
اقتدار یافت و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ بعد رحلت برهان الملک بصوبه داری اوده سرفرازے یافته در دار الملک
خود که صوبه مذکور بود اقتدار بسیار بهم رسانیده مبلغے دولتش استحکام پذیرفت و زکریا خان بدستور صوبه دار لاهور و ملتان
و لغایت نادر شاه مستظهر ماند و پسر کهترش که اندک دلیر و بیباک بود در تنبیه و تادیب نور محمد خان لشی که نادر شاه نمود در رفاقت
و راه برے کرده بخطاب شاه نواز خانی امتیاز یافته خشنود میگذرانید و بکام و آرام بانتظام مهام متعلقه خود در ممالک پنجاب
استقلال میے نمود ✢

ذکر رحلت شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و منازعت مهابت جنگ نائب صوبه عظیم آباد

باعلاء الدوله سرفراز خان پسر شجاع الدوله مذکور و حاصل نمودن مهابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع سند صوبه بنگاله بنام خود بتوسل موتمن الدوله اسحاق خان بهادر

شجاع الدوله که صوبه دار بنگاله بود هنگام ورود نادرشاه به شاهجهان آباد باجل موعود در گذشت و برحمت ایزدی پیوست زبان از بیان محامد ذات ستوده آیاتش قاصر و مجملی از اوصافش بدفاتری نتوان نگاشت احدی از ملازمان نبود که دیده و دانسته اوی مراعاتی لائق بحال او نکرده باشد و هنگام مردن دو ماهه مواجب هر یکی از رفقای ملازم مثل سوار و پیاده و عمده و عمده زاده و خدمه و جمیع عمله و فعله پیشگی داده و از همه ها استعفا خواسته رحلت نمود و در ایام دولت او هر که اندکی هم آشنا بود از موائد خوان احسان او بهره برمیداشت و میرزا الهاسی برهانپوری که مولد و موطنش بود هر یکی مواجب و سالیانه بقدر معاشش خود می یافت رعایت طرف حق بمرتبه داشت که در عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف فرزند زادی عاجز مستمند نزد او یکسان بود و عصفور در چنگل باز آشیان می نمود در ایام دولت آن والانژاد از عهد نصفت نوشیروانی یاد میداد از فرط هوشیاری انتظامی که در امور ملکداری داشت هر که وارد ملک بنگاله میشد اگر حسبا یا نسبا اندک هم لیاقتش بود بمجرد ورود در سرحد و قلمروش تا بان سرور مغفور اطلاع آمدن او میشد و هرگاه در شهر مرشدآباد میرسید به رز انتظار میکشید تا ببینند که وارد وسیله در این مملکت از ارکان دولتش دارد یا نه اگر داشت و کسی تعریف و تقریب او میکرد حضار نموده امیدوار مقصدیکه بود کامیاب میفرمود و اگر کسی وسیله او نبود روز چهارم در مجلس خود خبر ورود او را اندکی می نمود و میگفت شاید از حاضران کسی را با او سابقه معرفتی بود والا البته معروف او میشد بایصورت هم اگر کسی متنبه گشته ذکر او بقدر معرفت نمود فهو المطلوب وگرنه خود کسی را فرستاده استعلام حال او میفرمود و پیغام میداد هرگاه وارد این دیار اتفاق فتاده ما راهم میتوان دید و بر اوضاع معاش و مقدار مصارفش در غیبت او از منهیان راست گفتار اطلاع حاصل می نمود و کسی را از ملازمان او مجال نبود که سخن دروغ باو تواند گفت و این رسم بوسیچی که درین بلاد شنیده دائر و سائر است که عمله امرا و سلاطین هر جا بروند یا چیزی از نزد آقای خود ببرند انعامی از و بگیرند و اگر ندهد بجبر ستانند ملازمان او را حتی الفارو جه بدار که اغلب انقسم ابدا و اصرار شیوه رذیله اینهاست وگاه بعضی از نجباء اراذل پیشه هم بدلالت طمع سیاه رو پیروی آنها نموده ارتکاب چنین اموری نمایند مقدور نبود اگر کسی از حد بدر رفته جائی چنین می نمود بمجرد اطلاع بطرف منعم هم مورد عتاب می شد از نیجهت این راه مسدود و کسی را از نوکران او مقدور نبود و خود بحدی رعایت ادنی ملازمان خود میفرمود که آنها هم از مال دیگران مستغنی و بی نیاز می بودند القصه بیرلا یعنی عزیزی وارد مطلع گردیده بعد ملاقات استفسار و استمزاج می نمود اگر میدانست که قاصد رفاقت و نوکریست بکمال دلجوئی و اعزاز ملازم خود گردانیده و سببی معتد به برای مصارف ضروریه او عجالة میفرستاد و اعلام میکرد که در این دیار این مقدار قلیل کفایت می کند و او تعالی قادر است که توسعی هم کرامت فرماید و جمله ملازمان روشناس را از موائد احسان آنصاحب جود خوانی پر از انواع نعما میرسید برسر خوان همیشه و جمعی را روزی در میان و بعضی را در اسبوعی دو بار و ما دام الحیوة او این فیض هم از کسی منقطع نبود و اسامی ملازمان روشناس از عمله تا اکر دهیه و مصاحبان و غیره همه را در بیاضی که اوراقش از عاج تراشیده بود دند نوشته پیش خود میداشت و وقت رفتن در رخت خواب اوراق هر توبه مکرر دیده و چند اسم از آن اسماء برگزیده زیر هر نامی مبلغی لائق حال او که زر خطیری میشد بقلم خود می نگاشت

و سبکی بر اگر اسے از زمینداران خالصه بنام کارسنزاو سزاے وغیره تعیین فرموده اوراپاد وکیلش را اعلام میکرد که اینقدر رعایت
با این غرض موجب خوشنودے ماست زمیندار سعادت خود شمرده مع شئے زاید بعمل مے آورد و بعد عود آن شخص مذکور استعلام
فرموده اگر ظاهر مے کرد قدر او در نظرش مے افزود والا رعایت بعمل آمده از نظر اعتبار بنا بر ناراستی مے افتاد و بعد مراعات
باشخاص مرقومه اسماے آنها محو فرموده نام دیگران مے نگاشت و مادام الحیوة چنین بود اللهم اغفر له والحقه بالصالحین علاء الدوله
سرفراز خان بجای پدر بر مسند ایالت صوبجات متعلقه او که اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد بود متمکن گشت مهابت جنگ که از
طرف پدرش به نیابت صوبه عظیم آباد مامور بود انقلاب سلطنت دیده لهذا صوبه عظیم آباد را اقامت داشت رقم بادشاه
که بنام شجاع الدوله اصدار یافته بود که بعد رحلتش بسرفراز خان رسید مهابت جنگ را که از سرفراز خان اطمینان نبود بفکر کار خود
افتاد و سرفراز خان هرچند صلاح و سداد داشت و بصیام ماه مبارک رمضان و رجب و شعبان و ایام البیض هر ماه و اکثر
اعمال نوافل معینه ایام و سال مے پرداخت اما از عقل و شعور که سروران را از ان گزیرے نیست بی بهره افتاده با مور
مرجوعه چنانچه باید نمے پرداخت و بکنه دقائق و شرائط سرورے نمیرسید بنا بر جهات مذکوره هرچند با متوسلان پدر خصوص
راے رایان عالم چند و جگت سیٹھه و حاجی احمد که عمده مقربان و مرجع حل و عقد امور نظامت بوده اند تعرضے نداشت
اما مصاحبان و رفقاے دیرینه او مثل میر مرتضے و حاجی لطف علی خان و مردان علی خان و دیگران که با حاجی احمد کینها
سابق داشتند اهانت و تذلیل او منظور داشته بتوهینات زبانی دقیقه نامرعی نمیگذاشتند و همواره خصومت و مخالفت
حاجی احمد با علاء الدوله مرحوم بانحاے مختلفه ظاهر نموده از حاجی مذکور مزاج او را منحرف بیساختند تا آنکه علاء الدوله
مهر دیوانی را که از عهد شجاع الدوله سپرد حاجی بود گرفته بتحویل میر مرتضے سپرد و خواست که فوجداری راجمحل از عطاء الله خان
تغییر نموده بداماد خود حسن محمد خان بدهد حاجی احمد ازین ممر و از کید اعادی خود متوهم گشته بمهابت جنگ یکی را هزار
مے نگاشت و سرفراز خان را در قوالب دولتخواهی و کفایت دلالت به برطرفی سپاه نموده اند که از راه سفاهت
با عدم اعتماد پذیرا نمود درین عرصه که زین الدین احمد خان از عظیم آباد و سعید احمد خان از رنگپور فوجداری خود بحضور علاء الدوله
رسیدند منوچهر خان سرفراز خان را مشوره قید و حبس حاجی با هر دو پسرش که نام شان مذکور شد داد و علاء الدوله قبول
نکرده با حاجی احمد ظاهر ساخت و بدانست خود این اظهار را موجب تصفیه و اطمینان خاطر حاجی شمرد با این حالات دختر عطاء الله خان
را که دختر زاده حاجی احمد و با سراج الدوله نواده مهابت جنگ که میرزا محمد نام داشت منسوب بود خواست که فسخ نسبت سابقه نموده
با پسر خود منسوب نماید و نیز محاسبه صوبه عظیم آباد میخواست و سپاهی را که از سالها و عهد پدرش متعینه مهابت جنگ بوده از
جمله متوسلانش بودند احضار نمود و چون تعلل در آمدن نمودند اراده استرداد عطایا که شجاع الدوله بآنها مرحمت کرده بود نمود حاجی احمد
امور مذکوره را مفصل مع شئے زائد بر نگاشت و سعید احمد خان نیز تائید قول پدر نموده حالات مذکوره را بعلم خود مهابت جنگ بطور
شهادت مرقوم ساخت و علاء الدوله با این سلوکها متوقع اطمینان و وفا از حاجی احمد و برادرش و پسرانش بود مصرع زهے
تصور باطل زهے خیال محال * مهابت جنگ بعد استماع این مقالات و تحقیق این حالات تامل احوال خود و صورت اغماض
نهایت ابتر دیده با موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر که دیرینه آشناے او و بکمال تقرب و اعتماد در حضور بهم رسانیده بود توسل
جست و مخفے از اغیار استدعاے سند صوبجات ثلثه مذکوره به تقبل یک کرور روپیه پیشکش و رسانیدن اموال ضبطی سرفراز خان
در حضور نموده شقه بادشاه متضمن فرمان جنگیدن با سرفراز خان و انتزاع صوبجات ازو درخواست و خود در تیارے

فوج باستیصال تنبیه زمینداران بهوج پوریه که در صوبه عظیم آباد بتمرد مشهور و بکثرت اقوام خود مغرور بوده اند اشتغال ورزید سرافراز خان ظاهر داری سے کرده و دفع الوقت و انتظار فرصتے مے نمود تا آنکه ده ماه از مراجعت نادرشاه بایران و یکسال و یکماه تمام از انتقال شجاع الدوله مرحوم گذشت و شقه بادشاه خاطر خواه مهابت جنگ در رسید مهابت جنگ تاریخ کوچ نمودن بجنگ سرفراز خان از منجم معتمد خود معین کنانیده صرف تردد مسافرین بطرف مرشدآباد با نهایت اخفا مسدود ساخت که هیچکس ازین طرف رفتن مرشدآباد نمی توانست و شخصی از معتمدین خود را مع خطے بنام جگت سیته نیز چند متضمن کوچ نمودن بتاریخیکه تقرر یافته بود و مرشدآباد که دار الملک صوبه بنگاله است فرستاده فهمانید که فلان تاریخ این خط را بجگت سیته باید رسانید و خود در اواخر ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و مائه بعد الالف بشهره رفتن بطرف بهوج پور از شهر عظیم آباد برآمده متصل باباد و سے برتالاب وارث خان که بطرف مغرب از شهر واقع است معسکر ساخت و فوج را مجتمعه یکجا نموده همه را فراهم آورد و زین الدین احمد خان داماد که برادر خود را در شهر عظیم آباد و نیابت گذاشته سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ والد فقیر را به پرگنه سرس و کتمبه وغیره که حکومت آنجا داشتند مرخص نموده متعاقب نوشت که شما را و زین الدین احمد خان را بخدا سپرده عازم مرشدآباد شدیم هر صورتیکه پیش آید باتفاق یکدیگر مناسب باشد خواهید نمود روز دیگر که میخواست فردا بطرف مرشدآباد نهضت نماید سران سپاه را از هنود و مسلمان حضار فرموده مجمعی ساخت بعد فراهم آمدن همه مصحف مجید بدست مسلمانے صالح و آب گنگا مع مس و ریحان سپاه که مقسم به عهد جماعه هنود است بدست برهمنی طلبیده شنه از مسلمانان بکلام الهی و از هنود باشیاے مذکوره خواهان قسم شد بعهد آنکه مرا با دشمنان خود محاربه در پیش است از شما مردم که رفقاے دیرینه و معتمد و بازوے من اید بنا بر اطمینان خاطر خود عهد و پیمان میخواهم اگر رفاقت و اعانت من منظور باشد تجدید عهد و پیمان مؤکد بقسمها و ایمان نمائید که اگر من خود را بر آتش زنم یا در آب و دشمن اگر رستم باشد و اگر افراسیاب شما رفاقت مرا از دست نداده با هر که دوست باشم دوست و با هر که دشمن باشم دشمن باشید و جان خود را در رفاقت من در بازید سپاه که اکثر از انها مخلص دولت خواه بنا بر پرورش و حقوق سابقه و توقعات لاحقه بودند عهد مذکور را بطیب خاطر تقدیم کرده مؤکد بقسمها غلاظ و شداد نمودند و کلام مجید را بر سر و چشم خود برداشتند و هنودان نیز عهد و پیمان نموده قسم به تقبیل پاے برهمن و مس آب گنگا و مس وغیره نموده همه یکدل و یکزبان صدا به تسلیم رفاقت و جانبازی در خدمت بلند نمودند بیگانگان و ملازمان نیز به تبعیت آنها شریک عهد و پیمان مذکور گردیده که برفاقت مهابت جنگ پیوستند چون از طرف اطمینان بهم رسید سر عقده راز بر گشود و اراده خود با عداوت و اینکه سرفراز خان با دو برادرش حاجی احمد نموده و بعد از ان هم مکنون خاطر در اظهار نمود چون عهود و قسام در میان آمده بود همه را غیر از تصدیق قول مهابت جنگ و تصمیم رفاقت او چاره نبود وقت شام این مجلس اختتام یافت و صبح آن روز که تاریخ مختار بود مهابت جنگ با فوج جرار و سامان موفور که مهیا نموده بود نهضت بطرف مرشدآباد نمود و منزل بمنزل بلا توقف قطع مراحل نموده هرگاه بدره شاه آباد که عبور آن در صورت مزاحمت دشوارے دارد نزدیک رسید لشکر را در صحراے دامن کوه توقیف نموده مصطفی خان افغان را که یکے از دلاوران و سرداران جان فشان بود مع صد سوار و پروانه و دستک مهرے سرفراز خان متضمن طلب یکے از جماعه داران که از جاے بدستش آمده بود پیشتر فرستاده فرمان داد که این پروانه و دستک را بمستحفظان دره مذکوره که صد و دو صد پیاده برق انداز بیش نخواهند بود نموده داخل دره مذکور شود و علامت دخول آنکه در انجا رسیده نقاره شتر سوار خود را بنوازد تا متعاقب او فوج باسانی بدون مزاحمت عبور تواند نمود مصطفی خان موافق فرمان بعمل آورد چون نزدیک بدره رسید مستحفظان موافق حضا ابلهه از دور حکم بتوقیف نموده مستفسر احوال گردیدند مصطفی خان دستک و پروانه مصحوب یکے از همراهیان فرستاد مفسدے دره بعد ملاحظه دستک و پروانه دره را کشود و اذن داخل شدن داد

مصطفی خان در آنجا رسیده علامتیکه معهود بود بتقدیم رسانید و نقاره را بزور و شور بنواخت افواج هراول مهابت جنگ بمجرد استماع صدای نقاره از دامن صحرا بهیئت مجموعی در نهایت کر و فر نمایان گردید مستحفظان مضطرب گشته مستعد حرکتی گردیدند مصطفی خان بانگ زد که زنهار اگر حرکتی کردید همه بالنسبه رسیده کشته خواهید شد جماعه پیاده بیحواس و مضطر گردیده بجای خود ایستادند و مردم مصطفی خان دروازه را گشوده مستعد ایستادند فوج پی هم رسیده داخل دره گردید و همان روز در میان حامل خط جگت سیته مهابت جنگ معهود بود که خطی رساند و نیز حسب الامر بجا آورده خط را رسانید جگت سیته بعد ملاحظه تاریخ نهضت مهابت جنگ شمرده دید که امروز مهابت جنگ از دره تیلیا گدهی گذشته در پنج شش روز بمرشدآباد میرسد با اضطراب تمام سوار شده پیش سرفراز خان آمد و خط مهابت جنگ نمود و احوال ورودش قریب براج محل ظاهر نمود و نیز خطیکه مهابت جنگ بسرافراز خان نگاشته بود بگذرانید خلاصه مضمونش اینکه چون مذلت و خفت برادرم بحد افراط رسیده کار به بی ناموسی کشیده فدوی بنابر پاس ناموس لاعلاج تا باینجا رسیده و غیر از بندگی و عقیدت مقصدی ندارد و امیدوار است که حاجی احمد را مع توابع و علائق رخصت فرمایند بمجرد اطلاع حیرت عظیم سرکه و مه را لاحق گشته سرفراز خان باحضار رؤسای لشکر و جمیع هواخواهان فرمان داد و حاجی احمد برادر مهابت جنگ را نیز طلبید چون اجتماع دست داد هم همه را بار داده حاجی احمد را بوعید و تهدید ترسانید حاجی احمد سخنان ملائم مناسب وقت معروض داشته متعهد شد که اگر رخصت یافته تا مهابت جنگ برسد بمجرد رسیدن او را برگرداند بعضی اظهار حاجی احمد را تزویر شمرده راضی برخصت نمی شدند و برخی بسفاهت تصدیق قولش نموده راست دانستند و رخصت حاجی احمد در تذبذب ماند محمد غوث خان از رفقای قدیم شجاع الدوله و سرفراز خان که نشئه مردی و مروت در نهایت مرتبه داشت بسرافراز خان گفت که از قید حاجی احمد کاری نمی گشاید و مهابت جنگ از اراده خود بقید حاجی احمد باز نمی ماند درین صورت رخصت حاجی احمد مضایقه ندارد اگر موافق وعده بعمل آورد بهتر و اگر به عمل نه آرد از ما چه میرود هرگاه با مهابت جنگ جنگ را آماده ایم حاجی احمد که شخصی واحد بیش نیست از رفاقت او یا برادرش پروائی نداریم و در جمعیت مهابت جنگ از وجود و عدم حاجی نه چیزی می افزاید و نه چیزی می کاهد التماس غوث خان موثر افتاد و حاجی احمد رخصت یافته پیش برادر خود شتافت و در آن وقت بوسائل و وسائط معروض داشت که محمد علی وردی خان بجان و دل مطیع و منقاد است زنهار که خداوندان مقابل نوکر صاحب اقتداری که از و مظنه خلاف عقیدت نباشد اراده برآمدن از دولتخانه نخواهند نمود تا او بسعادت عتبه بوسی رسیده و عرض مطالب خود نموده مطیع و منقاد باشد اگر احیاناً خلاف التماس این فدوی باغوای مخالفان بقصد مدافعه برآیند خوف آنست که بنابر حفظ ناموس و جان از و امری بظهور رسد که موجب رو سیاهی دنیا و عقبی باشد چون بمحض ارسال حاجی احمد اطمینان نبود اختلاف آرا در برآمدن و برنیامدن واقع شده بیرون برآمدن مرجح افتاد و بسعی مردان علی خان که کمال نفاق با حاجی و مهابت جنگ داشت بیست و دوم محرم الحرام سنه ۱۱۵۳ هجری روز چهارشنبه از خانه خود علاء الدوله برآمده در سه چار کوچ بمنزل کمره رسید و در آن منزل کسبت خواجه سرا و شجاع قلی خان فوجدار هوگلی که برای استمزاج مهابت جنگ پیشتر رفته بودند مع حکیم محمد علی که از آن طرف بسفارت آمده بود سعادت نموده ملازمت علاء الدوله نمودند بعد ملازمت بعرض رسانیدند که مهابت جنگ تابع و فرمانبردار است و معروض میدارد که عالیحضرتان هر کسی را تربیت فرموده بدرجه رفیعه میرسانند پاس پرورش درین خود نموده حفظ مرتبه او را لازم میدانند این کمترین پرورده این دودمان و خاک بردار این آستان است

وچنانچه حقوق پرورش خداوندی برقبهٔ خود ثابت دارد بهمان قسم باعتبار بندگی خود که در عالم عبودیت هیچ گونه قصوری الی الان ازین ناتوان سرنزده بر سایر بندگان تفوق خود را مستحق میداند درینصورت دو التماس دارم اول آنکه جمعی که باعث غبار دلفگار از طرف خاکسار شده اند و سرکرده ایشان مردان علی خان و میر مرتضی و حاجی لطف علی خان و محمد غوث خان‌اند مامور باخراج شوند و کمترین بقبول التماس ممتاز گشته بشرف ملازمت مشرف گردد و دوم آنکه اگر این امر متعذر باشد خود بدولت از اینها جدائی جویند و اینها را بدفع این بنده مامور نمایند اگر اینها غالب آمدند مدعائی که دارند بحصول پیوست و اگر مغلوب شدند بنده بعد غالب آمدن سرقدم ساخته بخدمت خواهد شتافت و این مقاله را موکد بایمان ساخته کلام مجید را مصحوب حکیم محمد علی فرستاد لیکن چون سرداران مذکور نهایت اعتبار و اقتدار در حضور علاء الدوله داشتند و همان قدر با حاجی احمد و اخوان و اولادش دشمنیها بود سخن مصالحه در نگرفت و صورت مجادله هم چنانچه شجاعان دلاور را می نماید بظهور رسید و حاجی احمد نزدیک براج محل رسیده سر سواری ملاقات هر دو برادر با همدیگر میسر آمد و بر فیل مهابت جنگ باتفاق سوار شده بنا بر ایفای عهد فیل مهابت جنگ را چند قدم برگردانیده باز براهی که منظور بود روانه گردید و از آن طرف سرفراز خان مع فوج و استعداد خود برآمده تا بموضع گریه که جای مشهور بر لب آب بهاگیرتی است رسید غوث خان از ینطرف بهاگیرتی مقابل لشکر مهابت جنگ که بر لب آب مذکور در سوتی است معسکر ساخته فرود آمد و سرفراز خان در میان لشکر خود و غوث خان دریا گذاشت اما پایاب و عرضش بقدر یک تیر پرتاب بود و مفاصله فیما بین لشکر مهابت جنگ و سرفراز خان تخمیناً پنج شش کروه خواهد بود تا رسیدن بمکانات مذکور جواب و سوال مصالحه و ترغیب بملاقات از طرف سرفراز خان متواتر بوقوع می آمد مهابت جنگ همان در جواب یک سخن می گفت که من بپاس حقوق پدر شما داعیهٔ بدخواهی ندارم بشرط آنکه در اندازان که باعث نفاق و شقاق میان من و شما شده اند یا اینها را بمن سپارید یا خود بر جای بلند خیمه کرده مرا و اینها را با یکدیگر بجنگانید اگر من ظفر یافتم آمده ملازمت خواهم نمود و اگر اینها ظفر یافتند خاطر صاحب خواهد آسود چون هر دو شق بر سرفراز خان دشوار بود ملاقات صورت نه بست و از طرف سرفراز خان با وجود پیغامهای آشتی و استمالت و وفاق نوشته‌های جگت سیته که باصطلاح آنجا ثیپ می گویند متضمن تطمیع بمبالغ کلی اکثر جاها بسرداران لشکر مهابت جنگ بشرط گرفته دادن او در همین منزل وقت شام رسید مصطفی خان و بعضی مخلصان دیگر نوشته‌های مذکور را بمهابت جنگ نموده التماس کردند که اگر جنگیدن است فردا باید جنگید و الا پس فردا صورت دگرگون خواهد گردید مهابت جنگ سخنان مخلصان سنجیده و پسندیده همان وقت تقسیم سرب و باروت همراهیان نموده محاربهٔ فردا مصمم کرد و فوج را سه حصه نموده نندلال را که سردار عمده بود مع نشان خود بمقابل محمد غوث خان تعین نموده فرمود که همین طرف دریا راست بطرف او شتابد و دو فوج همراهی خود را از دریا پایاب گذرانیده یکی را فرمود که رفته در عقب لشکر سرفراز خان بایستد و خود با فوج دیگر کناره دریا گرفته روبروی لشکر سرفراز خان روانه گردید و علامت میان خود و فوج اول چنین مقرر نمود که هرگاه آواز توپ بگوش شما رسد بلاتامل بر لشکر سرفراز خان تاخته داخل معسکر شوید عبد العلی خان بهادر و مصطفی خان و شمشیر خان وغیره افغانان همراه نوازش محمد خان که داماد و کلان مهابت جنگ و در آن روز مقدمة الجیش بود ثلث شب باقی مانده حسب الحکم روانه پیشتر گردیدند و متعاقب او بانک فاصله مهابت جنگ هم روانه گردید و نندلال نیز موافق فرموده قدم بقدم مهابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفت تلاقی فئتین اول طلوع صبح صادق روی نمود و مهابت جنگ

چون نیز دیگر لشکر سرفراز خان رسید توپ‌ها را از لشکر خود سر داد بمجرد شنیدن صدای توپ فوج هراول بر لشکر سرفراز خان ریخت و شند لال با محمد غوث خان آمیخت سرفراز خان با اضطراب از مصلای خود برخاسته بر فیل سوار شده بمقابله مهابت جنگ روانه گردید فوج هراول مهابت جنگ بعضی از مردم عقب لشکر سرفراز خان مثل محمد ایرج خان و پسرش را هلاک و تاخت نموده بلشکر ریخت و در عین معسکر زد و خورد درو پیاده و سرفراز خان چند قدم رفته نزدیک نقاره خانه و سرا پرده وی خود بضرب گولهٔ تفنگ راه آخرت پیمود و اکثری از همراهیانش مثل میر کامل و میر گدائی و میر احمد و میر سراج الدین و پسر محمد ایرج خان و حاجی لطف علی خان و باقر علی خان نقد جان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند و رای رایان عالم چند و محمد ایرج خان بازخمی بشهر معاودت نمودند و محمد غوث خان آن طرف دریا با شند لال مصاف داده ظفر یافت و شند لال کشته گردید و فیلبان سرفراز خان خاوند را مقتول دیده فیل را برگردانید و راه مرشدآباد گرفت محمد غوث خان که اندو فیل آقای خود را گریزان دید احتمال عدم دلیری آقا نموده سواری را فرستاد تا سرفراز خان، اگر دانند و پیغام فرستاد که من جنگ یارزده حریف بعضی را کشته ام با من ملحق باید شد که بقیة السیف را نیز بسزا رسانیده آید و مهابت جنگ احتیاط را کار فرموده با آنکه کشته شدن سرفراز خان به یقین دانست بنابر اندیشه زنده بودن غوث خان و مجتمع بودن فوج او چون در جرأتش شکی نداشت مردم قول خود را متفرق شدن نداد مردم فوج هراول که در لشکر ریخته بودند باطمینان ظفر یافتن خود و کشته شدن سرفراز خان لشکر را معمور از زر و جواهر و اسباب وافر یافته مشغول غارت و از سرداران خود متفرق شدند محمد غوث خان خبر کشته شدن سرفراز خان از زبان سوار همراهی خود که برای آوردنش رفته بود شنیده غرق دریای حیرت و اندوه آبروی خود بنابر عداوت مهابت جنگ که از سابق در نهایت مرتبه متحقق بود نا امید گردیده کشته شدن خود را جازم و عازم گردید و پسران خود محمد قطب و محمد پیر را امر کردند درع و خفتان از بدن شان نمود و گفت که الحال آبرو منحصر در مردن است دست از جان شسته خود را بر قول مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان و پسرانش فی الحقیقه شیران ژیان و رستم‌های زمان بوده اند با جمعیتی که در آن وقت حاضر بود رو بمهابت جنگ آورده باستقلال تمام روان گردیدند همراهیان او را چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثر عنان از میدان برتافتند و چندان جمعیتی با غوث خان نماند با بعد و دیگر رفاقت نمودند خود را متصل بقول مهابت جنگ رسانیده از زخم گولهٔ بندوق مجروح گردید باز هم اصرار بر اراده خود داشته اسپ طلبید که سوار شده بر مهابت جنگ بتازد وقت فرود آمدن از فیل دو زخم گولهٔ بندوق متواتر خورده مرده در میدان افتاد و پسرانش بعید پدر اسپان را سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ با سپر و شمشیر دویدند و متصل رسیده به زخمهای گولهٔ بندوق در خاک و خون غلطیدند محمد قطب که نهایت شجاعت با کمال قوت بدنی داشت بطرزیکه سپر و شمشیر در دستش بود بهمان هیئات باطمینان و وقار در میدان نشست و روح در همان حال از بدن او مفارقت نمود و بهمان هیئات مدفون شد و میر دلیر علی هم با شانزده کس از برادران و همراهیان خود بعد کشته شدن سرفراز خان بحفظ پاس آبرو و حق نمک با مهابت جنگ جنگیده رهگرای عالم بقا گردید الحق در هندوستان مانند نوکران سرفراز خان کم کسی جرأت نموده میر شرف الدین هم مع دیگران جرأتی نموده و مقابل مهابت جنگ دست و پای جنبانیده از میدان برگشت چنانچه دو تیر از دست میر شرف الدین بمهابت جنگ رسید یکی بر کمانیکه در دست مهابت جنگ بود خورد و یکی بدوش راست او رسیده اندک جراحتی کرد

سعلے ای حال همراهیان سرفراز خان اکثرے بقدر طاقت وتوان حق نمک خوارگی و رفاقت تقدیم رسانیده کشته و زنده ماندند یا علاء الدین کامیاب برگشتند و مهابت جنگ ظفر یافته حاجی احمد برادر خود را برای استمالت سکنهٔ شهر مرشدآباد و نظم و نسق آنجا و ضبط و قرق کارخانجات نظامت و خانهٔ سرفراز خان پیشتر فرستاد و حاجی احمد بسرعت برق و باد رسیده منادی مهابت جنگ در شهر گردانید و آشوبی که عارض شهر بود فرو نشانید ✤

داخل شدن مهابت جنگ بمرشدآباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت

بعد از دو روز مهابت جنگ بتاسی و تامل با نهایت شان و تجمل در اواسط شهر صفر ۱۱۵۳ داخل شهر مرشدآباد گردید و قبل از استقرار بر مسند امارت بسرورشتهٔ نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال فروتنی و تواضع التماس عفو تقصیرات خود نمود و معذرت در خواست که آنچه در لوح تقدیر مرتسم بود به پیرایهٔ ظهور و بروز یافت و این سیاه روئی ابداً بنام این خاطی بر صفحهٔ عالم ثبت افتاد لیکن از این زمان مادام الحیات نسبت یادونی ملازم سرکار غیر از اطاعت و فرمان برداری بطور نخواهد رسید امید است که زلات این پیر غلام از لوح خاطر محو و منسی گردیده جریدهٔ بندگیهای دیرینه بتوقیع قبول اختصاص یابد بعد از آن رو بدار الامارة آورده در چهل ستون شجاع الدوله مرحوم نزول اجلال نمود و بر مسند ایالت جلوس فرموده شادیانهٔ دولت نواخت عملهٔ بادشاهی و نظامت و اعیان و عظمای شهر بشرف ملازمت رسیده نذور مبارکباد گذرانیدند اول خلق را از مهابت جنگ بسبب این حرکت قبیح که با خداوندزادهٔ خود نمود نهایت تنفر و عداوت بود آخر بسبب محاسن اخلاق و اوصاف و اعزاز و احترام نجبا و اشراف و مشمول داشتن عنایت و اشفاق بابیگانه و آشنا و دلجوئی اقویا و ضعفا و قدرشناسی مخلصان و ترحم بر عجزه و زیردستان و درگذشتن از جرائم عباد و پاس حقوق قرابت و اتحاد آن جهان قبول خاطرها یافت که مافوقش در آن زمان و اکثر اوقات و احیان متصور نیست نفس الامر آنکه اگرچه کشتن سرفراز خان که آقازاده‌اش بود از اقبح افعال و شنیع اعمال است اما سرفراز خان مرحوم لیاقت سروری و ملکداری نداشت چه عجب اگر ایام دولتش امتدادی یافت نهایت اختلال بحال ملک و مردم راه یافته تمام صوبجات خرابی بسیار پذیرفت و فتنه‌های بزرگ که بهیجان آمد و در عهد مهابت جنگ که مرهٹه اراده تسخیر مملکت بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد داشت و افواج از اطراف بر این ملک ریخته ستیزها و آویزها روی نمود مثل مهابت جنگی بود که بحسن تدبیر و آب شمشیر چنان حوادث بزرگ و فتن عظیمه را فرو نشانید چنانچه انشاء الله تعالی مجملی از آن رقمزدهٔ کلک وقائع نگار خواهد شد سرفراز خان و دیگران را مجال نبود که از عهدهٔ تدارکش بر آیند و در حسن اخلاق و فروتنیها با کمال جاه و جلال گوی سبقت از جمیع امرا ربوده بمرتبه بود که در سالف زمان هم کمتر کسی مثل او نشان توان داد و هر سه برادرزادهایش نیز بصفات مذکوره موصوف و در جمیع خصائل ستوده مسلکش باد بر نشاو سپی پیموده اند و هر یکی از آنها باقتدار عظیم رسیده به هفت هزاری و مرجع انام و ناظم مهام گردیده کامروائیها سپی جدا بودند در اوراق آینده بمقتضای مقام ذکر اینها و دیگر اولاد و احفاد مهابت جنگ و وابستگان دامن دولتش انشاء الله وحده العزیز صورت ارقام خواهد یافت ✤

تسلط یافتن مهابت جنگ بر صوبجات بنگاله و عظیم آباد و اوڈیسه و ارسال نذرها پیشکش

بحضور مع اموال ضبطی خانهٔ سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات برفقا و اضافه‌های مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاهی برای او و برادرزاده‌ها و دیگر منتسبان دودمان او *

چون مهابت جنگ بر ممالک شرقیه تسلط یافت و خزائن و اموال ضبطی خانهٔ سرفراز خان و شجاع الدوله که بکرورها میرسید متصرف گردیده برتق و فتق مهمات پرداخت از حضور بخطاب حسام الدوله و منصب هفت هزاری و مراتب و ماهی مفتخر و مباهی گردید زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را که در عظیم آباد نایب گذاشته بمرشدآباد در رفته بود صوبهٔ مذکوره را اصالةً باو داد و خطاب احترام الدوله بهادر هیبت جنگ و منصب هفت هزاری مع ماهی و مراتب و پالکی جهالردار و نوبت و علم برای او طلبیده و داماد کلان خود نوازش محمد خان را چکله جهانگیرنگر و فوجداری سلهٹ و اسلام آباد چٹگاؤن و بنام دیوانی صوبه بنگاله داده منصب هفت هزاری و مراتب مذکوره با خطاب احتشام الدوله بهادر شهامت جنگ طلبیده داد و برای برادرزادهٔ سوم وسطی که سعید احمد خان نام و در عهد شجاع الدوله و سرفراز خان فوجداری رنگپور و دولت لائق داشت مناصب و مراتب مذکوره مع خطاب صمام الدوله بهادر صولت جنگ طلبیده نوید صوبه داری اوڈیسه بعد انتزاع از مرشد قلیخان داد مرشد قلی خان داماد شجاع الدوله نیزنهٔ سرفراز خان مرد سخن فهم و شاعر خوش فکر بود و سیار تخلص و رستم جنگ بهادر خطاب داشت و میرزا محمد که نوهٔ مهابت جنگ و پسر کلان هیبت جنگ بود مهابت جنگ بفرزندی خود گرفته بجای پسرش پرورش می‌نمود خطاب سراج الدوله شاه قلی خان بهادر مع خدمت نوارهٔ جهانگیرنگر ڈهاکه برای او طلبیده بنام او مقرر داشت و برای برادرش که شهامت جنگ که داماد کلان مهابت جنگ او را بنا بر بی اولادی از هیبت جنگ برادر کهتر خود بفرزندی گرفته می‌پرورد خطاب اکرام الدوله پادشاه قلی خان بهادر و خدمت احتشام آنجا طلبیده این پسر و برادر نیز منصب هفت هزاری مع مراتب دیگر که لازمهٔ این منصب است داشته در صغر سن امیر کبیر بوده اند و عطاء الله خان داماد کهتر حاجی احمد که از عهد شجاع الدوله و سرفراز خان بعد تقرر یافتن نیابت نظامت عظیم آباد بنام مهابت جنگ و معزول شدن از فوجداری اکبرنگر راجمحل فوجدار آنجا بود با اضافهٔ فوجداری بهاگلپور و رساله سه هزار سوار و پیاده و منصب هفت هزاری مع جمیع مراتبش و خطاب اعزاز الدوله بهادر ثابت جنگ اعتبار یافت و حسین قلیخان نائب شهامت جنگ بخطاب بهادری و منصب چارهزاری و علم و نقاره ممتاز شده و اله یار خان برادر علاتی مهابت جنگ و فقیر احمد بیگ خان و نور الله بیگ خان و میر جعفر خان و مصطفی خان و دیگر بنائر و اخوان و اقربا و رفقا هر یکی بخطاب بهادری و مناصب مناسبه و رساله‌ها و خدمات لائقهٔ حضور سرفرازی یافتند و چین رای که پیشکار رای رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله بود بخطاب رای رایانی و دیوانی مهابت جنگ ممتاز شد و راجه جانکی رام که دیوان قدیم خانهٔ مهابت جنگ بود بدیوانی تن و دفاتر دیگر تقرر یافت عبد العلی خان خالوی راقم را که همراه مهابت جنگ در این محاربه سراول شهامت جنگ بود و ترددات نمایان بظهور رسانیده و قرابت برادرزادگی با او داشت با منصوری که پدر عبد العلی خان سید زین العابدین جد مادری فقیر پسر عم مهابت جنگ بود و بخشیگری تمام سپاه با عطای خطاب بهادری و منصب سه هزاری مقرر و رشید خان مرحوم که در جاه و مرتبه امید برابری با دیگر برادرزاده‌ها داشت

ناخوش گشت و رخصت عظیم آباد گرفته بهادر دست نمود احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مقدمش را غنیمت شمرده خدمات پرگنه ترهت سماسے علاوه پرگنه بهار و بسوک که از پیشتر داشت عنایت نموده برفاقت خود گرفت و مهابت جنگ بجاے عبدالعلی خان بهادر نصرت علی خان را که شوهر خاله فقیر بود بخشی فوج خود نمود و بخشی دوم فقیر الله بیگ خان بهادر را که دیرینه نمک پرورده او بود مقرر نمود و مبلغ کرور روپیه پیشکش که بادشاه موعود بود نقد و جنس سرانجام نموده ابلاغ داشت و بوساطت موتمن الدوله اسحق خان بهادر داخل خزانه عامره گردید و مال ضبطی سرفراز خان براے بادشاه بقدریکه مناسب دانست علیحده نموده نگهداشت مرید خان بهادر که یکے از امراے متوسلین حضور بود براے گرفتن اموال ضبطی و خزانه هر ساله بنگاله که در حیات سرفراز خان ارسال نشده بود بعظیم آباد رسید مهابت جنگ ورود او در بنگاله مناسب ندیده بر نگاشت که در سکرگلی رسیده توقف فرماید تا این نیازمند مع اموال دران مکان رسیده تسلیم ملازمان نماید و در ماه رجب بسمت اکبر نگر راج محل رفته چند روز انتظار مرید خان کشید و بعد ملاقات چند لک روپیه نقد و جنس هفتاد لک روپیه از قبیل جواهر و افیال و افراس و ظروف و اوانی طلا و نقره وغیره و اقمشه فاخره حواله مشار الیه نموده رخصت فرمود و موافق ضابطه خزانه اموال سپرده رعایتی لائق بحال او نموده مرخص ساخت و خود تهیه لشکر و حشر نموده باراده انتزاع صوبه اودیسه از دست مرشد قلیخان داعیه عزیمت بسمت کتک مصمم فرمود +

ظفر یافتن مهابت جنگ بر مرشد قلیخان بعد جنگ گران و بخشیدن صوبه اودیسه به برادرزاده خود مهام الدوله صولت جنگ بهادر سعید احمد خان

بعد تمکن بر مسند ایالت بنگاله و انفراغ از رتق و فتق مهمات آنجا مهابت جنگ افواج قاهره با سامان لائق آراسته خواست که با مرشد قلی خان استمزاج و استکشاف ما فی الضمیر او نماید درین اثنا مرشد قلی خان محاربه با مهابت جنگ فوق طاقت خود دیده براے استدعاے مصالحه آقا محمد تقی سوری را نزد مهابت جنگ فرستاد و مهابت جنگ بنابر سوابق حقوق و حسن اخلاق که جبلت داشت قبول کرده مشار الیه را شادکام رخصت انصراف ارزانی داشت لیکن میرزا باقر خان اصفهانی که از طرف مادر نسبتش بسلسله علیه صفویه میرسید و داماد مرشد قلی خان بود بطمع ایالت بنگاله با آنکه استعداد این امر خطیر نداشت رضا بمصالحه نداده بتحریک مادر زن خود باشتهار انتقام علاء الدوله نزد و خلاف راے مرشد قلی خان ظاهر ساخت مهابت جنگ بعد استماع این خبر بمرشد قلی خان نوشت که ازینجانب بجوے ایذا و اضرار نسبت بآن والا دودمان در خاطر ندارد لیکن توقف درین قرب و جوار موجب اطمینان طرفین نخواهد بود مامول آنکه آن والا انجاب با متعلقان و منتسبان و احمال و اثقال خود از راه مرشد آباد بسمت هندوستان خواه از همان طرف بجانب دکهن تشریف ببرند مرشد قلی خان که مرد مآل اندیش عاقبت بین بود مدافعه و مقابله با مهابت جنگ از حیز قدرت خویش بیرون دیده خواست که ایفاے میعاد و ترک عناد و فساد نماید میرزا باقر کور که هوس ریاست بنگاله از سرش بیرون نمی شد در ترغیب جنگ بحدے مبالغه نمود که ما فوقش متصور نباشد و نیز زن مرشد قلی خان نهایت طعن و تشنیع بشوهر خود درباب اخذ انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر بر این اراده اقدام ننماید شوهر را از ریاست باز داشته زمام اختیار ملک و خزاین و افواج بدست داماد سپارد و با مهابت جنگ کینه خواهی نماید مرشد قلی خان چار و نا چار جواب خط مهابت جنگ متضمن نقض عهد و مصالحه و مشعر بمنازعه و مقاتله نوشته ارسال داشت مهابت جنگ برین معنی آگهی یافته حاجی احمد و شهامت جنگ را بنیابت در مرشد آباد گذاشته

بجمعیت ده دوازده هزار سوار بساعت مختار اوائل ماه شوال سال مذکور بعزم رزم مرشد قلی خان بطرف کتک نهضت نمود
مرشد قلی خان اول با رفقاے خود مجلسی آراسته شمشیر خود در ان مجمع گذاشت و از ارادهٔ مهابت جنگ و تغلب او آگهی داده
استمزاج رفقاے خود نمود که اگر اعانت و رفاقت را جازم باشند قاصد مقابله گردد والا راه سلامت پیش گرفته خود را بامنی
رساند عابد خان وغیره بعهد و پیمان اطمینان خاطرش نموده مستعد مقابله گردانیدند و حسب الالتماس مرشد قلی خان سرداران
لشکر بر خاسته شمشیر را در کمرش بستند چون ازین امر مطمئن خاطر گشت مع باقر علی خان استعداد محاربه نموده بارادهٔ مدافعهٔ
مهابت جنگ از کتک بر آمد و از بالیسر بندر گذشته کنار رودخانه آتش بموضع بهلوار رسیده در محلے دشوار گذار که اطرافش
را جنگل و دریاچه محیط بود و عبورش مخالفان را بنهایت صعوبت داشت منزل گزیده بر اطراف لشکر خود قریب صد ضرب
توپ خرد و بزرگ چیده استقامت ورزید مهابت جنگ پس از طے منازل از میدنی پور و جالیسر گذشته اینطرف
رودخانهٔ مذکور بفاصله کروہے چند دائرهٔ دولت نمود و اعلام نصرت برافراشته انتظار آن میکشید که بچه تدبیر خصم را
ازان مکان دشوار گذار بیرون کشند چون محل لشکر در سرزمین مخالف و زمینداران آن دیار در رسانیدن غله وغیره قاصر
بوده اند بلکه غلاتے که از نواح نرائن گڈه وغیره عمال سرکار مهابت جنگ ارسال میداشتند در راه مزاحمت نموده
بمعرض تلف میرسانیدند ازین جهت عسرت اجناس غله ازدیاد یافته تشویشے قرین حال اهل اردو گردید میرزا باقر خان
بمجرد استماع تشویش لشکریان مهابت جنگ ارادهٔ برآمدن از مکان محروس خود بعزم رزم نمود هر چند مرشد قلی خان مانع
ازین حرکت بود و بسمع قبول اصغا نموده آخر ذی قعده بعزم مقابله برآمد مهابت جنگ باستماع این خبر از لشکر خود مهیاے
دفع اعادے گشته با فوج ظفر موج در حرکت آمد چون تقارب فئتین دست داد و جانب توپخانهٔ اعدا که آنها غافل ازان طرف
واز حراستش گردیده بمقابله شتافته بودند افواج مهابت جنگ در اول یورش در تصرف خود درآورده و از طرفین جنگ بان
و بندوق درمیان آمده جمعے کثیر از هر دو سو مقتول و مجروح گشتند مرشد قلی خان با وجود آنکه همراهیانش اکثرے متفرق
شدند کمال پایدارے فرمود درین عرصه عابد خان نامے افغان که ساخته و پرداختهٔ مرشد قلی خان و معتمد علیه او بود باقتضاے
طبیعت افغانے با مصطفی خان که رفیق مهابت جنگ و رساله دار عمده بود اتفاق نموده با تابعان خود عذر و نفاق ورزید درین
وقت مقابله عنان از میدان برتافته بطرفے که مصطفی خان نشانش داده بود دور رفت و بگوشهٔ آسود اما رفقاے دیگر
از زمرهٔ سادات وغیره مردان با نام و ننگ و جوانان پرخاش و جنگ باهمی جلادت پیش نهاده و دست جرأت کشاده داد
مردی و مردانگی دادند و جوانان جنگی رستمانه و دستبردهاے مردانه بعمل آوردند که اکثرے از لشکریان مهابت جنگ را
پاے ثبات و قرار استوار نمانده ننگ فرار ر جار و ناچار اختیار آمد و وحشتے عظیم پدیدار گشته قریب بود که چشم زخمے بجاه و
حشم مهابت جنگ برسد درین عرصه میرزا باقر خان خواست که فتح بنام او باشد از مکان خویش که بعین فوج خیش بود جنبید
و طرف یسار مهابت جنگ که میر جعفر خان وغیره بودند رسیده آغاز محاربه نمود و تزلزل در ثبات قدم اکثرے افگند
بمشاهدهٔ این احوال میر محمد جعفر خان در میدان با معدودے از رفقا از اسپ سوارے پیاده گشته باعانت مصاحب خان
و اصالت خان پسران عمر خان که رساله دار عمده و رفیق قدیم مهابت جنگ بودند چپقلش هاے دلیرانه نموده آبروے
خود در میدان مردآزمائی افزود آخر الامر از جماعت سادات که رفقاے مرشد قلی خان بوده اند میر علی اکبر و میر مجتبی علی
و دیگر جمعے کثیر بعد تردد نمایان زخمهاے گران برداشته جام سرشار مرگ از دست ساقی اجل نوشیدند و

باقر علی خان داماد مرشد قلی خان زخمهای منکر بر سر و گردن برداشته برگردید شکست بر بقیة السیف لشکر مرشد قلی خان افتاده راه هزیمت پیش گرفت مرشد قلی خان مع داماد خود باقر علی خان وغیره منتسبان نیز چون بخت خویش برگشته بسلامت بدر رفت دستپاچه تا بادسی بالیسر شد و چون دو سه هزار کس هم در آن وقت همراه بودند مرشد قلی خان اطمینان از انها نداده دور از حزم دیده بهانه آنکه در شهر محصور گشته و مورچال ها بسته خواهم جنگید مردم را بر سر شوارع آبادی نشانیده از خود دور ساخت و خود بر لب دریا رسیده از فیل سواری فرود آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلی خان که مصاحب و ندیم و از آشنایان قدیم او و متوطن سورت بود و شغل تجارتی ورزید جهازی داشت و جهازی پر از مال در بنادر برای تجارت می فرستاد قضا را جهاز مذکور پر از مال آنوقت تیار و مستعد روانه شدن بود و مالک جهاز حاجی محسن نام نیز همراه مرشد قلی خان درین سانحه شریک و چنانچه مذکور شد و بر بنه رفیق بود و فنش که عبارت از کشتی کوچکی است که همراه جهازات می باشد تا راکبانش تردد آمد و رفت بر کناره بان نمایند حاضر بود و عمله جهاز ازدحام بر لب دریا دیده کسی را برای استخبار مرشد قلی خان و آقای خود حاجی محسن فرستادند حاجی محسن بمرشد قلی خان اطلاع داد که رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است مرشد قلی خان بلا تامل بهانه سیر و تفرج مع باقر علی خان خویش خود و حاجی محسن و بعضی از خدمه ضروری بر کشتی نشسته خود را بجهاز مذکور رسانید و بر جهاز نشسته لنگر برداشت و بعد پنج شش روز بمچهلی بندر رسید اما از طرف متعلقان و نقد و جنس که مبلغی خطیر در کتک با ناموس خود در خانه گذاشته آمده بود نهایت تشویش داشت بنابرین باقر علی خان را برای استخبار روانه کرد که ممکن باشد بطرف سیکاکول و گنجام که اتصال بسیار بکتک دارد فرستاد بحسب تقدیر و نصرت و حمایت حافظ قدیر راجه رستی پور خورده مالک تبخانه جگرناته که از معابد مشهوره هنود و مسجود اکثر فرق مختلفه بت پرستان هند است بنابر کمال وداد که با مرشد قلی خان و حقوق عواطفش بر گردن داشت باستماع خبر شکست و هزیمت خان مرقوم و بدر رفتن او بطور مذکور عجالة محمد مراد را که در آن وقت ناموسش مع جمعیت و استعداد فرستاده بیگم و دخترش را که زوجه باقر علی خان مرقوم بود مع جمیع توابع و لواحق که در خانه مجتمع بوده اند با خزاین و اسباب برداشته و از حدود کتک گذرانیده در اچهاپور که از توابع سیکاکول و گنجام بود رسانیده بکام و آرام نگهداشت انور الدین خان حاکم آن دیار نیز بنابر معرفت سابق که با مرشد قلی خان و باقر علی خان داشت پاس مهمانداریها مرعی داشته سلوکهای شایسته بعمل آورد درین ضمن باقر علی خان رسیده و ناموس و اموال را محفوظ و مصئون از صدمات حوادث دیده شکر الهی بتقدیم رسانید و در استخبار احوال صوبه کتک اشتغال ورزید و از آن نواح اندکی آرمیده زن و مادر زن خود را مع اموال مرشد قلی خان بخدمتش فرستاد و پدر زن و داماد هر دو پناه بحدود ممالک دکهن که دار الملک آصفجاه بود غنیمت شمردند مهابت جنگ بکتک رسیده چند روز که تخمیناً اربعینی خواهد بود توقف نمود چون از عهد شجاع الدوله با زمینداران آنجا نهایت محرمیت داشت با هر یکی سلوکی که بایست بعمل آورد و استمالت هر یکی بقدر لیاقتش نموده برادر زاده و سطی خود مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ را خلعت صوبه داری آنجا پوشانیده بر وساده حکومت صوبه مذکور متمکن گردانید و یکی از جماعه داران ملازم خود را که گوجر خان نام داشت با سرداران رساله صولت جنگ متعین آنجا گردانید و صولت جنگ را حکم داد که هر قدر فوج حاجت داند و در کار باشد نگهدارد و مهابت جنگ بعد الفراغ از انتظام مهام صوبه اوڈیسه سالماً و غانماً بمرشدآباد که مرکز دولت صوبه داری بنگاله از عهد جعفر خان مقرر گشته بود معاودت نموده رونق افزای دولت سرای خود گشت و بکام دوستان بانتظام معاملات ملکی و آراستن سپاه و ترفیه حال رعایا و برایا پرداخت

شهامت جنگ و سراج الدوله و دیگر منتسبان دودمان مهابت جنگ و عظمای آن مملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشدآباد
پیش مهابت جنگ حاضر و باز ماندگان سرفراز خان را شهامت جنگ بهادر در کنف حمایت خود گرفته نفیسه بیگم خواهر حقیقی
سرفراز خان مرحوم را بالعزت و احترام در خانه خود آورد و زمام اختیار حرم سرای خود باو سپرده نسبت مادری و فرزندی با او
قرار داد اگرچه ستر سببی درمیان نمی بود اما نفیسه بیگم را شهامت جنگ بلفظ والده و شهامت جنگ را بلفظ پسر میخواند و
جمیع امور خانه خود را شهامت جنگ و زنش که دختر مهابت جنگ بود باختیار نفیسه بیگم سپرده مختار نموده بودند که هرچه خواسته
باشند و مناسب دانند بعمل آرند و از اسباب و اموال و خدمه نفیسه بیگم و محال خاص تعلقه که مبلغی معتد به از ان حاصل میشد
و غیر آن آنچه زر خرید جعفر خان بود مطلقا تعرض نکرده باختیار بیگم مذکور گذاشته بودند و ادب و احترام در سلام و تکلم چنانچه
باید مهابت جنگ و شهامت جنگ و جمیع منتسبان بعمل می آوردند از مدخولهای سرفراز خان همان روز که سرفراز خان
کشته شد یکی پسری زائید و نفیسه بیگم او را بفرزندی خود برگرفت شهامت جنگ او را برابر فرزند خود دانسته نهایت احترامش می نمود
و چون سرفراز خان زنی از اکفا و اقران در حباله نکاح خود نداشت اکثر سی جواری بوده اند و بعضی ظاهرا ممنوعه باشند از ان جمله
هر که صاحب اولاد بود آنها را مع اولادشان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجهانگیرنگر فرستاده مواجبی لائق معاش
ایشان که فارغ البال زندگانی نمایند مقرر کرده همه را بآسایش و آرام نگاه میداشت و هیچ یکی از متوسلان سرفراز خان
اگر انزوا گزیده بود و اگر ملازمت شهامت جنگ اختیار کرده بود محروم نگذاشت بقدر لیاقت بهمه کارها رسانیده بود و میخواست که
هیچ وجه غبار ملالی پیرامون خاطر شان گردد از معتمدان شنیده شد که مبلغ سی هزار روپیه درماهه عجزه و ضعفا و بیوه
زنان بود که تعلق بدفتر دیوانی نداشت و هر ماه کیسه هایی درماهه هر یکی از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنهای
معتمد ملازم میرسانید و نایب شهامت جنگ حسین قلی خان بهادر و از طرف خان مرقوم رای کوکل چند که دیوان حسین قلیخان
بود بنیابت ضلع جهانگیرنگر و اسلام آباد و سلهت وغیره که تعلق بشهامت جنگ داشت مامور گشته بنظم و نسق ممالک
مذکور معزز و ممتاز بود و فوجداری رنگپور بقاسم علی خان که برادرزاده زن مهابت جنگ بود مقرر گشته نام برده را بسبب آنجا ثروت و مکنت افزود و معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمدة الملک که از عهد جعفر خان بفوجداری
پورنیه وغیره از حضور بادشاه مامور بود چند روز بضابطه مستمره ایام سلاطین سابق مهابت جنگ را باغی تصور نموده آوازه
برآمدن خود باراده مدافعه او شهرت میداد و متوقع بود که از حضور بادشاه نیز امراء و افواج بتادیب مهابت جنگ خواهند
رسید چون اثری از مظنونات سیف خان پیرایه ظهور نیافت ندامت کشید و اشتهار اراده خود در امخالفت مصلحت
و احتیاط دانسته برای استحفاظ خود تجنب اختیار نمود و مهابت جنگ بپاس خاطر عمدة الملک و مصالح دیگر چندان التفاتی بحرکات او ننمود

ذکر احوال هیبت جنگ و صوبه عظیم آباد و لواحق آن *

احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجی احمد که داماد کهتر مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله
صوبه داری عظیم آباد را مهابت جنگ باو گذاشته خلعت با خطابهای مذکور و منصب هفت هزاری و ماهی و مراتب
و نوبت و پالکی جهالردار که برای او از حضور طلب داشته بود فرستاد و هیبت جنگ سید هدایت علی خان بهادر
والد راقم را که بر بلیا که ماسی فوجداری خود بوده اند طلبیده نهایت عواطف و اشفاق نسبت بحال ایشان داشته

وتکلیف سختی گرسنگی لشکر خود بایشان نموده فرموده که حق تعالی این ملک و دولت را بسیرادر شما که عبارت از ذات خودش باشد عطا فرموده باتفاق همدیگر بانتظام فوج وانصرام معاملات این ملک باید پرداخت ونوعی کارها را باید ساخت که محسود اقران و مورد تحسین والطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسبه که مظهر مودت قلبی باشد بر زبان آورده سلوکی که موجب افزایش اتحاد ووفاق وودا د باشد همیشه معمول داشت وباهم نهایت الفت وآمیزش رو بداد ودر ایام حیات من واحس را که دیوان قدیم مهابت جنگ بود از عم و پدر زن خود مهابت جنگ طلب داشته دیوان سرکار خود نمود هیبت جنگ اگرچه در حداثت سن بود لیکن باکثر محامد موصوف وبجرأت وهوشیاری مفطور واوقاتش نهایت منضبط و معمور بآداب ریاست مودب وتهذیب اخلاق مهذب مهابت جنگ وقتیکه بتسخیر مرشد آباد رفته بود بسبب حسن سلوک واحسانهای او اکثر زمینداران صوبه عظیم آباد مثل راجه سندر سنگه برهمن زمیندار پرگنه های مگهه وزمینداران پرگنه ترهت وغیره که قوم بهمنی ونو مسلم و در ین دیار بلقب میین اشتهار داشته اند درانوقت سه چهار برادر نامدار خان وسردار خان وکامگار خان ورستم خان که دران اوان راجه های بحال مرقوم بوده اند رفاقت نموده واز فرقه سپاه نیز بعضی جماعه داران که متوطن صوبه عظیم آباد بوده اند همراه رفته بعد فتح وظفر استسعادی سعادت بوطن خود نمودنا هریکی از انها مورد عنایت گردیده اقبال وخلاع فاخره وجواهر گران بها درعطایا یافته بوطن مالوف خود مراجعت نمود بعد ورود درسلک ملازمان هیبت جنگ منسلک گردیده بمقتضای نیکو خدمتیها که باعموی او نموده بودند مورد الطاف ومعتمد بودند الحق حسن سلوک درسلسله مهابت جنگ باینهمه اقتدار که اینها را میسر گشت بمرتبه بود که دراحدی از زمره امرا ایلکه از متوسطین اغنیا مشاهده نگشته وپاس حقوق هریکی را نیز بمرتبه رعایت می نمودند که ما خود در زمان خویش از هیچ کسی ندیده واز کسی نشنیده ایم هیبت جنگ را با والد فقیر که ابنای عم همدیگر بوده اند وسررشته رضاع هم ازینجهت که جده مادری فقیر در صغر سن هیبت جنگ را بمقتضای شفقت گاه گاهی شیر میخورانید متعلق بود انقدر پاس اخوت مرعی میداشت که برادران حقیقی هم هیچ جا آن مرتبه رعایت نکرده باشند علی ای حال هیبت جنگ بکمال جاه وجلال باتفاق والد وعم وخال این شکسته بال و دیگر ملازمان بانتظام مهام این بلاد ورفاه رعایا وکل عباد درنهایت عدل وداد بسر می برد اگر بنگارش جزویات خصائل وبرگها وفضائل مهابت جنگ وهرسه برادرزاده هایش و دیگر حالات ومعاملات ایشان پرداخته آید دفاتر می باید بنابر ضیق فرصت واندیشه حمل مردم براغراض اغماض نموده بنگارش عظائم امور که ضرور است اکتفا نموده می آید

اسیر شدن صولت جنگ در دست باقر علیخان خویش مرشد قلیخان بحسب تقدیر ورفتن مهابت جنگ برسر باقر علیخان ورهانیدن صولت جنگ ازان گرفتاری بقدرت حکیم قدیر

چون مهابت جنگ بهادر بمرشد آباد رسید صولت جنگ برادرزاده او که صوبه دار اوڈیسه شده بود اندک طمع را کار فرما شده خواست که تخفیفی در مواجب سپاه مقرر فرماید آنهائیکه غریب الدیار ورفقای دیرینه واز مرشد آباد همراه رفته بودند قبول نمی نمودند ومردم شهر کتک وغیره که متوطنان صوبه اوڈیسه بوده اند نوکری در اوطان خود غنیمت شمرده بقلیل مواجبی که صولت جنگ میخواست راضی میشدند ازینجهت از فرقه سپاه اکثری از مردم همان دیار ملازم سرکارش گشته رفقای دیرینه که همراه رفته بودند بهر طرف گردیدند وبعض دیگر از سرداران عمده مرشد قلی خانی که در شهر کتک

بے آنکه نوکر صولت جنگ باشند سکنے داشتند وتخم محبت باقر علی خان در سینه خود می کاشتند وشادی بیحد نام درویشے
که از آشنایان دیرینه صولت جنگ واز هنگام طالب علمی که در شاهجهان آباد باهم سے بودند علت و اتحاد داشت درینوقت
از اطراف دکهن رسیده مصاحب ومعتمد گردید چون سرشت خوشے نداشت صولت جنگ را که مست مے جوانی و
سرگران باده دولت وکامرانی بود بامور نالائقه مثل ایذا و اضرار مردم آن شهر با تمام واحتمال بودن مالهاے مرشد قلیخان
درخانه آنها وبهم رسانیدن نسوان از خانهاے مردم باستماع خوبی صورت وصباحت وملاحت منظر بهر صورت که میسر آید
دلالت نموده نهایت مبالغه درین امور داشت بلکه درخانه او این قسم کارها وزد وکوب بیچارها بعمل مے آمد ازین افعال ناشایسته
مردم شهر بجان آمده آه و فغان مظلومان بکیوان میرسید واز اکثر سپاه که زر ساهانه نبخشیده مرشد قلیخان بذمه آنها
تحقق یافت بجبر وعنف از آنها کشیده داخل خزانه صولت جنگ میگردید ازین ممر و وجوه مذکوره طباع مردم را تنفر از
حکومت وریاست صولت جنگ بهم رسیده بدل وزبان تاب وتوانیکه داشتند همت بر دفع او گماشتند چون از
قدماے رفقاے صولت جنگ ومهابت جنگ چندان کسے درانجا نماند مگر قلیلے از مصاحبان وتفنگچیان ودو رقعه
سواران فقط گوجر خان جماعه دار مع رفقاے خود که دو صد کس زیاده همراه او نبوده اند ومردم آنجا که ملازم
شده بودند اکثرے از آنها بلکه همه نوکران چند ساله مرشد قلی خان وباقر علی خان واز جمله منتسبان آنها بودند
ترتیب بیکبیال صولت جنگ مع عیال واطفال بهر صورت شاد کام وفارغ البال دران صوبه بسر برده اطمینان کلے
از هر ممر بهم رسانید ناگاه فلک شعبده باز بناے فتنه آغاز نهاد تفصیل این اجمال آنکه باقر علی خان داماد مرشد قلیخان
پدر زن خود را ترغیب وتحریص بانتزاع صوبه اڈیسه از دست صولت جنگ وتحریک انتقام سرفراز خان از مهابت جنگ
مے نمود مرشد قلی خان اوضاع روزگار و عدم اقتدار خود را دیده پاے قناعت بدامن عزلت پیچیده میداشت باقر علیخان
چون دید که نقشش با مرشد قلی خان در نمیگیرد ناچار خود عازم این کار گردیده توسل با [illegible] جست تا باستظهار
آنها شاید از عهده برآید وتدبیرش چنین اندیشید که در بعضے از فوجداریهاے که از نهال جوار با صوبه کٹک داشت تبقرب
که مذکور شد درآنجا آمده نشست وراه آشنائی با حکام وزمینداران ومهاجنان آنجا افگنده برفق ومدارا روزگار میگذرانید
وبر احوال صولت جنگ ورفقاے او اطلاع تام بهم میرسانید چون معلوم نمود که از رفقاے قدیم کمتر کسے باو
مانده اکثرے همان مردم اندکه نوکر ونمک خوار مرشد قلی خان واو بوده اند یا آنها را [illegible] نموده آمد شد
مردم ورسائل ومکاتیب سلوک میداشت واستمزاج هریکے در رفاقت خود وعداوت صولت جنگ مے نمود
تا آنکه میل خاطر آنها بطرف خود وانحراف از صولت جنگ بتحقیق معلوم نموده مردم را بتطمیع ووعدها سر امید با خود
متفق ساخت ونوشت که بعضے کسان مثل گوجر خان وغیره که باشما یکدل نیستند آنها را به بهانه خانه جنگی یا بطور دیگر
بهر صورت که میسر آید دفع باید نمود تا کاریکه پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم آنجا این راے را پسندیده
روزے باهم گرد جمع گردیده غلغله ازدحام بطور بلواے عام برروے کار آوردند وآهسته آهسته هنگامه اشتداد
یافته بلند گردید صولت جنگ گوجر خان را براے تسکین نائره فساد واطفاے التهاب آشوب فرستاده پیغامهاے
مناسب داد چون طبائع مردم شهر انحراف کلے از صولت جنگ بنا بر اسباب مذکوره وترغیب باقر علی خان وتحریک
محمد مراد که جانگ سوار علاء الدوله آقا هوشیار ودرانجا اندک باقتدار ورفیق راجه ٹھاکر دواره بود بهم رسانیده

تقدیر بهم داعی انقلاب بود سودی نداد روز دیگر در همین بازار که گوهر خان برای مجرای صولت جنگ جریده سواره
میرفت بدنمای بر سر او ریخته او را از پا درآوردند بمجرد این حرکت غلغله وصول باقر علی خان در قرب جوار اشتهار دادند و
صورت بلوای عام رو داد بعد التهاب این نایره ماجرا مصحوب سرمان به باقر علی خان پیغام فرستاده استدعای
آمدنش نمودند او که آرزوی این روز داشت بعجاله خود را بشهر کتک که دار الملک صوبه اودیسه است رسانید
وبعضی انگریزان و دیگر مردم شهر که مخلصانش بوده اند از وصول خود خبر داده پیغام فرستاد که بهر صورت مستحفظان دار الاماره
را که حراست صولت جنگ می نمایند به بیم و امید شریک و رفیق خود گردانیده صولت جنگ را اسیر باید نمود مردم شهر که
نوکران صولت جنگ و مخلصان باقر علی خان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را که تفنگچیان معدود بوده اند و بحراستش قیام می نمودند بمجرد نزدیک رسیدن
باقر علی خان بوعد و وعید و تهدید از طرف او هراسان ساخته پیغام دادند که اگر اطاعت نمائید و در را بر روی ما بگشائید سلامت می توانید ماند والا دست از جان شسته مهیای
سیاست باشید بیچاره ها جان بر جان خود ترسیدند هر چند صولت جنگ استمالت آنها نمود سودی نکرد دست از رفاقت او کشیده و مفاتیح
ابواب [illegible] خود هم با آنها پیوستند باقر علی خان که نهایت متصل بود در همان وقت صولت جنگ
رسیده اسیر و دستگیرش نمود و خود بجای او متمکن گشته خزاین و اسباب صولت جنگ را متصرف گردید و عیال
و اطفالش را در قلعه باره بهاتی محبوس ساخته صولت جنگ را نزدیک خود مقید نگهداشت صولت جنگ چند روز قبل از
اسیری خود انحراف مزاج ملازمان و نزدیک رسیدن باقر علی خان و کشته شدن گوهر خان بمهابت جنگ اطلاع داده بود
مهابت جنگ از شهر برآمده داخل خیمه گردید و جازم بود که بسرعت هر چه تمامتر خود را باعانت و حمایت صولت جنگ
برساند ناگهان خبر اسیر شدنش اشتهار یافت و [illegible] هم مهابت جنگ همین خبر رسیده مانع حرکت گردید چه
احتمال میرفت که چنین حرکت عظیم بدون تحریک آصف جاه نمی تواند شد و تدارکش تامل تام می خواست بنا
علی هذا بر استفسار گذاشته شروع بمشاوره شد مادر صولت جنگ نهایت محبت با پسر بمرتبه تعشق داشت مهابت جنگ
استرضای او برابر با مادر خود می نمود [illegible] صولت جنگ مبالغه در مصالحه نمودن و دادن صوبه اودیسه
بباقر علی خان و استخلاص صولت جنگ از دست او در عوضش می نمودند و این مدارا اصلح امور دانسته اصوب تدابیرش
می شمردند مهابت جنگ تبعیت این رای نکرده استغنای با باقر علی خان مذلت و سستی در ارکان دولت
خود می فهمید مصطفی خان که سردار عمده در زمره سپاه و دولتخواه مهابت جنگ بود در رای آقای خود اختیار نموده
سماجت و ابرام تمام در مقاتله داشت آخر الامر بعد چند روز شوق جنگ بر مصالحه اختیار آمده تهیه اسباب و افواج موکد
و مصمم گردید

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بعد تیاری فوج و آراستن سامان باراده استخلاص برادرزاده خود صولت جنگ از دست باقر علی خان

چون مظنون بود که باقر علی خان را استظهاری بقوت و شوکت آصفجاهی متحقق است و استخلاص صولت جنگ
از دست او مستحکم بنابرین در نگهداشتن فوج و سرانجام نمودن اسباب حرب اهتمام تمام بعمل آمد و مهابت جنگ
هر یکی از سرداران لشکر را حکم نمود که یاران و برادران شما بر قدر موجود و مهیا باشند ملازم سرکار نمائید و بعضی مردم

اگر چند روزه راه باشند طلبیده رفیق خود سازید چنانچه مصطفی خان حکم نگهداشتن رساله پنجهزار سوار صادر شد و شمشیر خان
سه هزار سوار و سردار خان دو هزار سوار و عمر خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار و حیدر علی خان هزار سوار
و فقیر الله بیگ خان هزار سوار و میر جعفر خان هزار سوار و میر شرف الدین پانصد سوار و شیخ محمد معصوم پانصد سوار و امانت خان
وغیره نارنولیان یکهزار و پانصد سوار و میر کاظم خان دو صد سوار و بهادر علی خان داروغه توپخانه جنسی پانصد سوار حکم
داد و فتح راو بخشی و چیدن بهیلیه وغیره هزاریان را با پنجاه هزار پیاده تفنگچی بهیلیه همراه گرفته از حاجی احمد برادر
خود دارما در صولت جنگ وقت رخصت التماس نمود که انشاء الله تعالی اگر سے آیم صولت جنگ را همراه مے آرم
وگرنه روی خود را بشما نمی نمایم شهامت جنگ را با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده به نیابت خود در مرشدآباد گذاشته
بساعت سعید با بیست هزار سوار جرار روانه گردید و بتامل و تانی قطع منازل مع توپ و توپخانه مے نمود و با مردم همراهی
وعده نمود که هر کس اول بصولت جنگ رسیده او را از دست دشمنان خواهد بر آورد لک روپیه نقد بآن شخص و اگر صاحب
رساله خواهد بود علاوه آن دو ماهه بهمراهیانش انعام خواهد شد باقر علی خان را از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ و کثرت فوج
و استعداد جنگ شور نخوت فرو نشسته حیرتی لاحق بود که چه کند چون چاره نبود با استعدادی که داشت آنطرف
دریای مهاندا بر کناره دریا مورچال بسته و توپخانه چیده مع همراهیان خود مستعد محاربه نشست و بنگاه را سه چار کروه
عقب لشکر فرود آورده صولت جنگ را در یک رتهه که بر غلاف آن چاندنی سفید پیچیده و از ریسمان سفید بالایش
را چون دام بهم بافته بودند گذاشته دو مغل تورانی را اندرونش همراه نشانیده بود که هر گاه مردم مهابت جنگ نزدیک
رسند هر یک از شما بکاردها کار او تمام نمائید و پانصد سوار و پیاده دکهنی را مع نیزه ها در دور آن رتهه تعین نموده فرموده
بود که هر گاه لشکر مهابت جنگ از دور نمایان شود شما هر یکی اسپها را تاخته و خود را بر رتهه نزدیک ساخته یک یک نیزه
بر رتهه خواهید زد و بعد از آن در هر چه صرفه خود ببینید خواهید نمود مهابت جنگ چون متصل رسیده احوال بستن مورچال
و نگهداشتن صولت جنگ در بنگاه شنید بعضی از افواج را معین ساخت که بمجرد شروع جنگ هر گاه اضطراب و آهنگ
گریز در لشکر مخالف مشاهده کنید از راه دیگر غیر مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن بر بنگاه و بر آوردن
صولت جنگ از قید دشمن خواهید نمود و نصف شب گذشته با فوج بر سر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح
سپیده که بر لب دریای مهاندا رسید لشکر باقر علی خان بمجرد مشاهده کثرت فوج مهابت جنگ و شروع محاربه
همین که چند توپ و بان از این طرف سر داده شد روی گریز نهاده متزلزل گردید افواج مهابت جنگ دلیر گشته خود را بدریا
زده و از دریا گذشته بر لشکر باقر علی خان تاخت بمجرد رسیدن دلیران فوج مهابت جنگ همراهیان باقر علی خان راه
گریز نموده راه فرار پیمودند مصطفی خان و میر جعفر خان که برای استخلاص صولت جنگ تعین شده بودند اراده بنگاه
نموده پیش قدمی کردند و از لشکر باقر علی خان در نیم ساعت اثری بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ
که برادر زن حقیقی میر محمد جعفر خان بود مع اصالت خان و دلیر خان پسران عمر خان با معدودی از همراهیان که زیاده
از ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به بنگاه رسیده جویای صولت جنگ گردیدند نوجوانی از عمله کارخانه ملازم زاده
صولت جنگ که قدامت نوکری داشت رتهیکه در آن صولت جنگ بود می شناخت حاضر آمده بسواران مذکور
از دور نشان داد که نواب را در فلان رتهه مقید ساخته می برند سواران بطرف همان رتهه حرکت نمودند مرهته هاسے

متعین آثار قرب لشکر مهابت جنگ دریافته بهیئت مجموعی لعین واحد بر رتهه جسارت نموده راه گریز پیش گرفتند از زخم
سنان آنها یک نفر از آن دو مغل که بقتل صولت جنگ مامور گشته در رتهه همراه او نشسته بودند مقتول گشت مغل دوم جسد
مغل مقتول را سپر ساخته بالای خود کشید قضارا صولت جنگ پائین سر دو افتاده از آسیب جراحات محفوظ و مصون ماند
مغل دوم را نیز اندک جراحتی رسید درین عرصه سواران مذکور نزدیک رتهه رسیده دام یافته بالای آن رتهه را که
از ریسمان بود دریده پرده ها را برداشتند صولت جنگ اصالت خان و محمد امین خان وغیره را شناخته لب بدعا و ثنای
آنها کشود و تحسین و آفرین شروع نمود محمد امین خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را دلالت و تاکید بسوار شدن نمود
مغل مجروح چابکی نموده از رتهه جست و بر اسپ نشسته اسپ را عنان داد و بفراریان لشکر خود ملحق گردید تماشائیان
متحیر گشته بر چستی او تحسین نمودند دلیر خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را ترغیب بسواری نمود و از رتهه بر آورده
سوارش کرد چون افواج مهابت جنگ پے هم متواتر مے آمد بعد آن سے میر محمد جعفر خان مع معدودے از همراهیان
بر فیل خود سوار در رسید محمد امین خان و دلیر خان پیش آمده بتقدیم ... توام صولت جنگ ببشارت رسانیدند میر محمد جعفر خان
بمجرد دیدن و شناختن فیل خود نشانیده صولت جنگ را بر آن سوار کرد و خود عقب او در خواصی هودج نشست از
عجائب قدرت کامله پروردگار و بوقلمونی روزگار صولت جنگ که یکساعت قبل از آن مترصد قتل و مایوس از جان بود
در ساعت آخرے صاحب اقتدار و بر فیل سوار مطاف اصناف خلائق گشته گروها گروه مردم از مبارکباد و صحبت وجوے
او رسیده هر که می دید از دور جبین ارادت بر خاک ادب مے سودند و بندگیها بکمال سرافگندگی تقدیم رسانیده پذیرائی
آرزو مے نمود فسبحانک اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر منهیان خبر مهابت جنگ رسانیدند صولت جنگ هم متعاقب
در رسید و بملازمت عموی خود مسرور و منبسط گردید مهابت جنگ آغوش اشتیاق کشوده در بر کشید و هم آنجا سراپرده های
مسرت و شادمانی بر پا گشته حکم بنواختن شادیانه نوبت صدور یافت و صولت جنگ را بخلوت فرستاده حکم بحمام و اصلاح
سر و ریش نمود بعد انفراغ خلعت فاخره در بر پوشانیده و بجواهر گران بها که عبارت از سرپیچ و جیغه مرصع مع پر کلگی و عقدها
مروارید وغیره باشد مزین نموده بر مسند امارت بعزت و احترام نشانید و سرکردهای لشکر را فرمان داد که نذر مبارکباد
بگذرانند حسب الحکم بعمل آمده زر وافرے بصیغه انعام و صدقات و نذور بملازمان و مساکین و ارباب استحقاق رسید
و نثار و ایثارے با شکر گذارے پروردگار بطوریکه ممکن و میسر بود بتقدیم رسانیدند و همان وقت فوجے برای آوردن
عیال و اطفال صولت جنگ از قلعه باره بهاتی مع سواران متعین گردید جماعه که از طرف باقر علی خان حراست شان و
قلعه دارے می نمودند کسانیکه نیکو خدمتی و احسان با آنها نموده بودند بامید عنایت و رعایت بر جا ماندند و موذیان ایذا
رسان بخوف باداش و یاسا در رفته مفقود الخبر شدند مردم متعین اهل و عیال صولت جنگ را بمعسکر فیروزی پیکر رسانیده
در خیام علیحده که برای صولت جنگ و حرم سرای او برپا شده بود فرود آوردند دل خستگان فراق و مستمندان اشتیاق
بملاقات همدیگر مسرت اندوختند بعد توقف چند روز مهابت جنگ اسباب و سامانیکه صولت جنگ را می بایست و سزاوار شان
بود مثل افیال و افراس و توشک خانه و جواهر و اسلحه و یراق و دیگر مایحتاج که شخصی آن شان و فرزند اعلی مے باید از
خانه خود مرحمت نموده بکمال جاه و حشمت روانه مرشدآباد نمود تا بفرخی و میمنت بمنزل مقصود رسیده بملاقات والدین

سعادت ومسرت اندوزد ووالدهٔ خودرا که درمفارقتش نهایت غم والم داشت وخودرا اززمرهٔ مردگان سے انگاشت ازرنج هجران وبیت الاحزان برآورده بلقاسے مسرت پیراسے خودشمع شادمانئی درشبستان زندگانیش افروزد چون صولت جنگ حسب الامر روانهٔ مرشدآباد گردید اکثر افواج واسباب همراسے مهابت جنگ برفاقت صولت جنگ روانهٔ مرشدآباد گشت ومهابت جنگ باجمیع سرداران وپنج شش هزار سوار جریده ماند وصوبهٔ مذکوره را انتظامے داده ازان پس ارادهٔ معاودت بمرکز دولت خود نمود ومخلص علی خان داماد وحاجی احمد را بنیابت صولت جنگ درآنجا گذاشت بعد چند روز از اثنای راه حسب الالتماس مصطفی خان شیخ محمد معصوم پانی پتی را که سردار دیرینه معروف وبشهامت وشجاعت موصوف بود بنیابت صوبهٔ مذکور مامور نموده چند منزل بنابر انفصال بعضی جواب وسوال همراه داشت بعد از تشخص وتقرر جمیع معاملات شیخ مرقوم را خلعت نیابت صوبهٔ اودیسه داده باجمعیت سوار وپیاده که همراه او ضرور بود مرخص فرمود وشیخ معصوم رخصت یافته بطرف کتک شتافت کرد ومهابت جنگ سیرکنان وشکارافگنان باپنج شش هزار سوار مع سراج الدوله وبیگم خود راه مرشدآباد گرفته قطع منازل سے نمود *

ذکر ارادهٔ هیبت جنگ باخراج واستیصال جماعهٔ بهوجپوریه وابتدای ورود جماعهٔ مرهته در ممالک اودیسه وبنگاله وغیره ورسیدن بهاسکر پندت باچهل هزار سوار دکهنی فرستادهٔ رگهوجی بهوسلا راجهٔ ناگپور کلان ورسیدن فوج مذکور چون بلای ناگهان برسر مهابت جنگ وسوانحیکه در حروب مرهته روی نمود وتدارکهائی که مهابت جنگ فرمود

درهمین ایام که صولت جنگ اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده مهابت جنگ برای استخلاص او بطرف کتک حرکت نمود احترام الدوله بهادر هیبت جنگ صوبه دار عظیم آباد پتنه را ارادهٔ تسخیر وتصفیهٔ ملک بهوجپور وقلع وقمع راجه هوردل سنگه وبابو ودونت سنگه قوم اوجین زمینداران سرکار شاه آباد که از مدتها مقتدر ومتمرد بوده اندیشیش نهاد خاطر عاطر گشته تصمیم این عزم نمود درای حینیامن داس که دیوان صوبه ونهایت قدامت واعتماد داشت برادر الدراقم سید هدایت علی خان بهادر بنابر قرب ومنزلت که درخدمت هیبت جنگ علاوهٔ قرابت بهم رسانیده مرجع تمام معامله واکثر زمینداران صوبه ورئیس وبخشی کل فوج بود حسدها برده دردل کینهٔ ایشان می ورزید خاطرنشان هیبت جنگ چنین نمود که هدایت علی خان بهمه وجوه درحضور عالی نهایت اعتبار واقتدار وسخن ایشان پذیرائی دارد زمینداران این حالت را شناخته چشم امید بطرف او شان دارند هرگاه استیصال جماعهٔ بهوجپوریه در مزاج مبارک تصمیم یافته جماعهٔ مذکوره بعد مقهور رسے ویاس البته رجوع بهدایت علی خان خواهند نمود و ایشان بپاس نام آورسے خود درعفو جرائم وتسلیم زمیندارسے آنها بانها مبالغه خواهند نمود وخباب عالی بنا چارسے پاس خاطر ایشان نموده حسب الالتماس عمل خواهند آورد ودرد ومحنت ضائع گشته زمینداران بدستور برجاسے خود مسلم ومستقر خواهند ماند درینصورت صلاح آنکه بلطائف الحیل هدایت علی خان را ازحضور دورتر باید داشت هیبت جنگ ملتمس او را مناسب ارادهٔ خود دانسته والد مرحوم را حکومت وفوجدارسے پرگنهٔ سنوت وغیره ضلع کهه داده مختار معاملات آنجا ساخت وگفت که راجه سندر سنگه چون زمیندار عمده وملک او اتصال بکوهستان دارد بدون بودن شما دران ضلع

اطمینان خاطر من ازینطرف نمی تواند شد باید که شما بانتظام ضلعهٔ مذکوره مشغول باشید تا من با دل مطمئن بسر انجام مهام سرکار شاه آباد و سرکار رهتاس خاطر خواه خود بپردازم و برادر خود مهدی نثار خان را به نیابت بخشی گری خود مقرر کرده همراه من و جد والد مرحوم امتثال امر آقا نموده بکار مامور روانه گشت و مهدی نثار خان مرحوم را همراه هیبت جنگ داد و هیبت جنگ ببرور با فوج و سامانیکه میخواست به سرکار شاه آباد رفته استیصال جماعهٔ بهوجپوریه بجد گرفت و فی الحقیقه استحقاق استیصال داشتند چه کمتر کسی از سکنهٔ ضلعهٔ مذکوره و مترددین و مسافرین از دست تعدی و انواع ایذا و اضرار آنها محفوظ میماند و شرح انحای ظلم و آزار شان که بعزبا و عجزه میرسید بطول بسیاری میخواهد خلاصه زمینداران مذکور را بعد محاصرهٔ مدید و چندین جنگ از قلعهٔ آنها بقهر و غلبه اخراج نموده ملک را مصفا و مسخر ساخت و استمالهٔ رعایا پرداخته سعی در آبادی پرگنه های آنجا می نمود درین عرصه روشن خان تراهی از فرقهٔ افاغنه که از سردار قدیم اقوام خود و در صوبه عظیم آباد و آله آباد و از مدتها صاحب نام و نشان بود و از مدت حکومت سرکار شاه آباد داشت و با زمینداران آنجا هم باقتدار و هم باتحاد و وداد میگذرانید اخراج زمینداران آنجا و استیصال آنها را چنانچه مکنون خاطر هیبت جنگ بود نظر به قدامت ریاست آنها دران دیار و اتفاق آنها با راجه ها و مقتدران قرب و جوار متعذر دانسته با هیبت جنگ مکرر در مجالس متعدده بطریق دولتخواهی بانحای مختلفه استعفای زمینداران آنجا و ترغیب معامله با آنها و طلبیدن و شمول عواطف فرمودن سعی می نمود و راه مراسلات آنها با روشن خان مفتوح بود چون این امور نا ملائم طبع هیبت جنگ بود روز بروز انزجاری در خاطرش از طرف روشن خان می افزود و آخرها افغان مرقوم درین خصوص در مبالغه افزوده بعضی کلمات که ملایم طبع هیبت جنگ نبود گفتن شروع نمود چنانچه روزی عبارت نموده گفت که صاحب هنوز طفلند و اوضاع روزگار و انقلاب لیل و نهار ندیده ملتمسات ما را باید شنید و الا ثمرهٔ شایسته نخواهند دید هیبت جنگ را این سخن بسی گران آمده قاصد کشتن او گردید و میر قدرت الله خلف شاه شکر الله قادری را که از جملهٔ جماعه داران و مرد صاحب جراتی بود و حسن بیگ خان را که قلعه داری مونگیر در اوقات سابقه و درین زمان هم داشت برین کار گماشت روزی روشن خان بدستور معهود در خیمهٔ دیوان عام برای مجرا و سلام هیبت جنگ وقت عصر آمده نشست هر دو کس مذکور آمده کارش را تمام ساختند روشن خان بسبب فربهی از جای خود جنبیدن نمی توانست همان قسم نشسته براه آخرت رفت و درین اسفار و حروب مهدی نثار خان عم عالی همم راقم که در صفات حمیده و شیم پسندیده یگانهٔ روزگار و جوان سنجیدهٔ هوشیار بود جراتهای نمایان و خدمتهای لائقه بظهور رسانیده مورد اشفاق بسیار و منظور نظر هیبت جنگ گردید و هیبت جنگ بعد استرضا و استیذان از والد فقیر خلعت خدمت بخشی گری اصالة بمهدی نثار خان مع فیل و اسپ و شمشیر و دیگر عطایا مرحمت فرموده برفاقت خود برگزید و تا بود نهایت مهربانی و پاس خاطرش مرعی میداشت و بر جمیع رفقای خود تفوق میداد اگر در مدح آن عم گرامی قدر خوضی رود سخن بطول انجامد و بباشد که محمول بر تکلف و تصنع گردد در حقوق شناسی و فروتنی و تواضع و صلهٔ ارحام و احسان و انعام با اقربا و اقوام بدون منت و آداب و اخلاق و وفا و مروت و شجاعت و فتوت و حسن بیان و تالیف قلوب مردمان و پاس آشنائی و وداد و با وجود کمال شجاعت و غیرت در نهایت تحمل و بردباری بود اللهم اغفر له و ارحمه والد مرحوم حسب الامر بکار مامور پرداخته برای افزایش نام و نشان خود باتفاق راجه سندر سنگه و راجه جگکشن رای زمیندار بلانوون و دیگر زمینداران سرس کشنبه و چرگانوان وغیره باراده تسخیر رام گڈه و تادیب زمیندار آنجا که عمدهٔ

زمینداران کوهستان بود و کمتر کسی از حکام دا قربا د رانجا تسلط یافته نهضت نموده قلعه جترا را که برسر دره کوه و راه رام گڈه واقعست محاصره نمود بعد ازان که قلعه مذکوره مفتوح گردید و مراحل چند پیشتر ازان مکان نهضت واقع شد و از سند و بست آنجا انفراغ میسر آمد خبرداران معتمد آمده گهی دادند که رگهوجی بهوسلا پنڈت پردهان خود را که بهاسکر پنڈت نام دارد با چهل هزار سوار مرهٹه بتسخیر مملکت بنگاله تعیین نموده مرخص گردانید عنقریب فوج مذکور از همین راه کوهستان گذشته بطرف بنگاله خواهد رفت والد مرحوم خبر مذکور را بی کم و کاست بهیبت جنگ معروضداشت هیبت جنگ عرضی والد راجنسه در خط خود پیچیده پیش مهابت جنگ فرستاد مهابت جنگ این سخن را مهمل دانسته چندان التفاتی باین خبر نه نمود و در جواب نوشت که شما بخاطر جمع کار خود نمائید هرگاه مرهٹه این طرف خواهد آمد تنبیه و تدارکش چنانچه باید بعمل خواهد آمد چون جواب مهابت جنگ از نوشته هیبت جنگ بوالد فقیر معلوم گردید و در آن وقت چندان فوجی همراه نداشت که انسداد طرق عبور مرهٹه تواند نمود بصلاح رفقا و خیر طلبان ناچار از کوهستان بزیر آمده بجای مناسب اقامت گزید و مرهٹه بعد چند روز رسیده جلو ریز بسمت پچیٹه و مور بهنج شتافته در نواح میدنی پور ظهور و بروز نمود مهابت جنگ چنانچه سبق ذکر یافت با قلیل فوجی که زیاده بر پنج شش هزار سوار نبود تفرج کنان و صید افگنان . . رجعت بمرشدآباد می‌آمد در منزلی نزدیک بمیدنی پور یکی از عمال معتمد وقت ظهر زمانیکه مهابت جنگ در تهیه نماز بود خبر ورود مرهٹه در نواح مذکور بهیبت گروهی لشکر رسانیده معروضداشت که بهاسکر پنڈت با چهل هزار سوار نزدیک رسیده فردا شام یا پس فردا صبح طلیعهٔ لشکر او نمودار خواهد شد چون دولتخواه را اطلاع ضرور بود معروضداشت مهابت جنگ با آنکه فوج بسیار کمی همراه او بود مطلق اندیشه را بخاطر راه نداده فوراً در جواب گفت که این کافران را در کدام جا باید زد شخصیکه این خبر بمهابت جنگ رسانیده پیش فقیر قسم یاد کرده احوال استقلال مهابت جنگ نقل می‌نمود که من اصلا اثر تشویش بر بشرهٔ اش نیافته نهایت تعجب از فرط دلیری و استقلال او دارم +

ذکر رسیدن مرهٹه برسر مهابت جنگ وسوانحیکه درین ستیز و آویز روی داد

مفصل این مجمل آنکه رگهوجی بهوسلا ابنی عم راجه ساهو که از سرداران عمده مرهٹه مکاسه از صوبهٔ برار بود و دار الملک او ناگپور کلان است بنابر ضعف ارکان سلطنت با ترغیب آصفجاه بقصد تسخیر مملکت بنگاله در صورت غلبه تام والا اخذ چهارم حصه حاصل که بچوتهه مشهور و در تمامی مملکت هند رائج گشته و بنگاله ازین قسم آفات محفوظ بود بهاسکر پنڈت مدار المهام سرکار خود را با سپه سالاری بیست و پنجهزار سوار که شهرت چهل هزار سوار داشت فرستاد چنانچه سبق ذکر یافت تدبیر مزاحمت و ممانعت او از درهای کوهستان بعمل نیامد بهاسکر مذکور از جبال کٹک راه بنیافته بطرف دره پچیٹه که هشت منزلی غربی مرشدآباد است متوجه گشت و این خبر در منزل جیکره مسموع مهابت جنگ گردید و چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرهٹه از دره پچیٹه و ورود او و قریب رسیدن بحد بردوان متحقق گردید ازین جهت که حکم برطرفی سپاه نموده بود و اکثری از ملازمان هم بگمان آنکه در راه شورشی نیست همراه صولت جنگ بمرشدآباد رفته بودند زیاده از سه چهار هزار سوار و چار پنج هزار پیاده برق انداز همراه نداشت قصبهٔ بردوان که به کثرت غلات و وفور معموری بر سائر پرگنات بنگاله تفوق دارد مسکن خود قرار داده مقرر نمود که قصبهٔ مذکوره متصل اسباقه لشکر گذاشته بدفع مخالف پردازد باین اراده از مبارک منزل کوچ کرده روز دوم بمحل بردوان بمنع ورود لشکر گشت و مرهٹه هم مقارن این حال رسیده اکثری از آبادی مذکور را آتش داد و بعضی محفوظ ماند

در مکان مذکور از طرفین جنگهاے سبکی رو یداده بمنازل خود معاودت میشد درین ضمن از اشتهار شجاعت و اسپهبدی مهابت جنگ و مشاهده جسارت و دلاورے افواج و سردار بحسابسکر خواست که اگر چیزے بدون محاربات بدست آید مغتنم شمارد و بهمان قدر قلیل قناعت نموده معاودت نماید بنابرین پیغام فرستاد که چون از راه دور مشاق سفر کشیده تا اینجا رسیده ایم اگر مبلغ ده لک روپیه برسم ضیافت عنایت شود برمے گردم ملتمس او در حضور نواب بمقتضاے غیرتش و مشورهٔ مصطفی خان که همیشه خواهان جنگ و جدال بنابر ترفیهٔ حال خود و کل فرقهٔ سپاه بود پذیرائی نیافته جواب صاف باستعداد و تهیهٔ مصاف یافته چون چند روز برین وتیره گذشت و انچه مرکوز خاطر مهابت جنگ بود ظهور نمی یافت مهابت جنگ قاصد گشت که زوائد اسباب مثل ارابه و رتهه و جمیع باربردار و اسباب و بارونیه در لشکرگاه گذاشته جریده بر سر مرهٹه بتازد و دود از نهاد شان برآرد باین خیال اول صبح سوارے فرموده قدغن نمود که از مردم بنگاه و اردو با احمال و اثقال احدے ملحق بفوج نشود اما مردم اردو از خوف مرهٹه ممتنع نگشته بے اختیار خود را داخل فوج کردند چون اندکے از راه طے شد و معسکر دور افتاد افواج مرهٹه از چار سو هجوم آورده شروع بیورش و حملات نمودند و عرصه دار و گیر گرم گردیده از طرفین کشش و کوشش بظهور آمدن گرفت چنانچه مصاحب خان پسر کلان عمر خان که جوان با نام و نشان و آبروے خاندان خود بود باسے مردے و مردمے در میدان مرد آزما منشاء ترددات لائق بظهور رسانید و درین میدان کشته گردید و همین وتیره قطع مسافت بسمت بنگاه مرهٹه میشد تا آنکه وقت عصر رسید و از شمشیر خان و مصطفی خان و سردار خان و رحم خان که پشت مهابت جنگ بجرأت شان قوے بود جلادت و جانفشانی که باید بظهور نرسید مهابت جنگ متحیر و خبردار گشت که سرداران مذکور با من سرگران و اراده آنها نوع دیگر است و چون لشکرگاه مهابت جنگ دور افتاده و فرودگاه مرهٹه دورتر بود دید که نه یاراے رسیدن بمعسکر خود است و نه مجال تاختن بر اردوے مرهٹه ناچار درجائیکه رسیده بود و بحسب اتفاق آن زمین خاک ناپاکے داشت و بسبب بارش گل و لا گشته بود رحل اقامت انداخت و غیر چار پنج پالکے و خیمه مختصر سفرے براے مهابت جنگ نمانده بود خیمه مذکور را بر سر بلندے نشیمن هفت کرده بیرون آن زدند و اسباب و امتعهٔ تمامے لشکر دران روز بغارت رفت و عقب ماندهاے فوج نیز مجروح و مقتول و بعضے سالم و صحیح آوارهٔ باطراف شدند و فوجیکه همراه مهابت جنگ مانده بود بهیئت مجموعے محصور فوج مرهٹه گردید و تا شام مدافعهٔ حملات عساکر دشمن نموده شب بجائیکه بودند منزل گزیدند و دران شب نمونهٔ شور یوم النشور در اصحاب مهابت جنگ هویدا و آشوب قیامت دران انقلاب پیدا بود و مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان و اکثرے از افاغنه بچندین جهات آزرده خاطر و دل افسرده بودند بنابرین در ستیز و آویز کناره جوئی نموده آثار جانفشانی و اتفاق از ینها بظهور نمی رسید از جمله وجوه آزردگی یکے آنکه دو سه بار در حروبے که روے نمود مهابت جنگ نگهداشت افواج میکرد و بعد انفصال جنگ مردم نو نگهداشته را برطرف مے نمود و این امر مخالف مرضی سپاه بود در همین جنگ که براے استخلاص صولت جنگ میرفت مصطفی خان التماس نمود که مکرر افواج بمواعید و دلاسا ملازم فرموده بعد رفع احتیاج برطرف مے نمائید درین صورت نقصان بسیارے بامردم عائد و برادران و رفقا آزرده مے شوند این بار امیدواریم که مخالفت عهد و پیمان بعمل نیاید مهابت جنگ بنابر دلجوئے سپاه تسلی مصطفی خان و دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد شد و بعد خلاصے صولت جنگ و ظفر یافتن بر باقر علی خان باز بدستور نو ملازمان را برطرف نمود موجب دل شکنی فرقهٔ سپاه عموماً و بخصوص مصطفی خان

و دیگر افغانان گردید والحق که این عمل از احسن اخلاق و مخل اکثر مصالح و وفاق و اتفاق است خاصه سروران و فرمانروایان را
نهایت اقبح باید اقوال ایشان خصوص وعده و وعید خالی از صدق گاهی نباشد تا در دل اتباع بلکه کل خلائق وقع و وقر بیشتر و مردم
را بیم و امید زیاده تر باشد دوم آنکه در همین ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که همین برادرزاده و داماد مهابت جنگ پدر سراج الدوله
بود در جنگ و تسخیر بهوجپور روشن خان افغان را که فوجدار سرکار شاه آباد و بر بهوجپوریه‌ها حاکم بود بسهل تقصیری ناحق بکشت
چنانچه در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت و امر مذکور نهایت باعث آزردگی خاطرهای جمیع افاغنه بل کل ملازمان
گردید و زشتی این عمل از غایت ظهور حاجت به بیان ندارد سوم آنکه راجه مورهنج هنگام عبور لشکر مهابت جنگ بطرف کتک
بنابر استخلاص صولت جنگ از جنگ باقر علی خان دها با دایا با خیر گهیا کرده با مهابت جنگ نفاق و شقاق ورزیده بود و با
باقر علی خان راه وداد و اتحاد و سلوک داشت مهابت جنگ تنبیه و گوشمال او را جازم بود راجه مذکور توسل مصطفی خان
جسته راه سلامت خود منحصر درین صورت دانست مهابت جنگ ملتمسات مصطفی خان را اصغا نکرده بکج دار و مریز میگذرانید
وچون میدانست که مصطفی خان طرف او در دل دارد مخفی از و بمیر محمد جعفر خان گفته بود که هرگاه راجه بر در دولت سرا رسد
شما باتفاق همراهیان خود حاضر گشته قبل از آنکه افشای راز شود کار او را تمام نمائید تا آنکه راجه مذکور ناچار و ناچار استدعای
آمدن بحضور نمود و بعد از آنکه اذن یافت با جمعیت خود باستسلام در دولت شتافت میر محمد جعفر خان خبر آمد او شنیده
با رفقای خود مسلح گشته حاضر آمد و بمجرد رسیدن راجه مردم میر محمد جعفر خان او را درمیان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیان
او را هر که هر جا یافت شکار خود دانسته غارت نمود و افواج مهابت جنگ در بعضی از ممالک او درآمده نهب و اسر بافراط نمودند
این کار هم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردیده علاوه آن هر دو کدورت تها گشته بود که هنگامه مرهته روی نمود مصطفی خان
بلکه سائر افواج و افغانان وقت را بو یافته شقاق و نفاق خود را اندکی ظاهر و سلیه دیگرها شروع نمودند مهابت جنگ از
مشاهده احوال سپاه خصوص نفاق و سرگرانی مصطفی خان که اعظم رفقا و رئیس جماعه افاغنه بود و اکثر افواج او از این
قوم در کار خود متحیر ماند و چاره نیوی نمیدید و مرهته دران میدان مهابت جنگ را مع مردم همراهی محاصره نمود و اطراف
معسکر بهر یکی از سرداران لشکر خود حواله نمود تا هر کسی ضابط و ناظر طرف مقابل خود بوده از عبور و مرور لشکریان مهابت جنگ
خبردار و مانع وصول مدد و اجناس ماکولات باشد مهابت جنگ بنابر تقاضوطلبی و دفع الوقت راه جواب و سوال مصالحه
با مرهته گشوده میر حبیب الله نام را که بخشی راجه بردوان و از متوطنین ملک دکهن بود بسفارت مقرر نموده به بهاسکر پندت
پیغام صلح فرستاد پندت مذکور که تمامی متاع اردو بغارت برده احوال مهابت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده
جواب داد که الحال طاقت محاربه در فوج شما مفقود و تمامی لشکر شما محصور است مصالحه چه معنی دارد لیکن چون شما
در عداد امرای هندوستان محسوب میشوید اگر نجات ازین مهلکه مرکوز خاطر باشد یک کرور روپیه نقد و تمامی افیال لشکر
تسلیم من نمائید تا دست از آزار شما برداشته برای رفتن مرشد آباد مزاحمت ننمائیم راجه جانکی رام که دیوان تن و صاحب اختیار
سررشته سپاه و معتمد دولتخواه بود مشاهده آنکه روزگذشته فنون عظیمی بلشکر رسیده قریب به سه هزار سوار من حیث المجموع
در رکاب انداز آنها هم اکثری بنابر اضطرار احوال و ضیق مجال قصد پیوستن به غنیم دارند جواب بهاسکر شنیده از راه
حسن عقیدت معروض داشت که غلبه خصم بافراط رسیده و قلیل مردمیکه در رکاب حاضر اند بدریافت این احوال داعیه
موافقت با مخالف دارند درین صورت صلاح دولت آنکه گفته بهاسکر پذیرائی یابد افیال در بنگاله رتبه ندارد بهتر آنها

در فیل خانها موجود و باز هم مے توانند رسید و در خزانه عامره پادشاهی هم چهل لک روپیه موجود است شصت لک
روپیه را بنده بهر صورت سرانجام داده میرسانم مهابت جنگ بمقتضاے غیرت و شجاعت ازین دلالت سرباز زده
نهایت استنکاف ازین امر نمود و فرمود که تا زنده ام باین نحو ذلت و اهانت راضی نخواهم شد انشاء الله تعالے
باین اقتضاے معزور محاربه و مقاتله نموده اعدا را مغلوب خواهم نمود زیرا که باین خفت بدشمن داده آید چه خوبے دارد
انشاء الله تعالے بعد فتح و ظفر بدوستان معاضد و رفقاے معاون که درین میدان مردانها داد شجاعت
و جانفشانے دهند ده لک روپیه انعام خواهم نمود بهر صورت آن روز را بشام رسانیده چون پردهٔ سیاه شب
عالم را فرو گرفت اکثرے از اهالے اردو بجمعے از بے سر و پایان لشکر تفاریق برخاسته راه لشکر مرهٹه گرفتند
و غیر از جماعه داران مشهور و اعزهٔ روشناس و ندما و اعاظم رفقا دیگر کسے نماند چون میر حبیب الله مذکور را آمد و رفت
مکرر بعمل آمد دیگران هم بفکر کار خود افتاده هر کسے راهے بهم رسانید میر حبیب هم با بعضے از رؤساے مرهٹه
بعلت نفاقیکه با مهابت جنگ داشت ساخته قاصد بود که فرصت یافته باینها پیوندد و مرهٹه ها وقت شام نشان
دهم دوار روبروے لشکر محصور مهابت جنگ برپا کرده ندا در دادند که هر که زیر این نشان آید از قتل و غارت
محفوظ خواهد بود با استماع این ندا و مشاهده علم امان بے غیرتان خالی از حیا بحیله و تزویر از لشکر برآمده خود را بآن
نشان میرسانیدند تا آنکه مرهٹه را بآنها طمع نموده غارت کردند و به لطیفهٔ غیبی آن راه مسدود گشت مهابت جنگ
در چارهٔ کار مهمات مذکوره خود را عاجز دیده ناچار تن بمرگ خود داد و شبی تنهاے خدمتگار و مشعلچی سراج الدوله را همراه
گرفته بخیمهٔ مصطفی خان رفت و گفت مرا با شما سخنے گفتنی است مصطفی خان مشاهدهٔ این حال نموده حیران گشت و برخاسته
در یکے از دو برج خیمهٔ خود مهابت جنگ را برده نشانید و استفسار نمود که چه حکم مے شود مهابت جنگ گفت که بشنوید
مصطفی خان حیوان را از جان عزیز تر چیزے نمی باشد و مرا حالے پیش آمده است که درین وقت پیش من اهل
و اولاد و امور مردن است و از جان درگذشتن شما را اگر از من ملالے و کینه در خاطر بنابر بعضے امور باشد الحال بهاے
بسیار و تدابیر دور از کار نباید نمود اینکه من مع سراج الدوله که عزیز تر از جان من است تنها پیش شما حاضرم کار من
تمام کرده خود را از تشویشات فارغ سازید و اگر حقوق مرا در خاطر جا داده از بعضے قصورات که بعمل آمده باشد
درگذرید و ارادهٔ رفاقت و اعانت من نموده بتجدید عهود و مواثیق یکدلے نمائید من بخاطر جمع متوجه تدارک مرهٹه
گردیده هرچه از دست برآید و بالقوه من باشد بعمل آرم مصطفی خان در جواب گفت که این سخن را من تنها جواب
نمی توانم گفت هرگاه سرداران دیگر از فرقهٔ من مجتمع آیند باتفاق آنها آنچه گفته آید اعتماد را شاید مهابت جنگ گفت
چه مضائقه مصطفی خان کسے را فرستاده شمشیر خان و سردار خان و غیره جماعه داران افغان را احضار نمود چون جمع
آمدند مهابت جنگ گفت که جناب عالی را سخنی که با فدوے گفتنی اند اعاده باید فرمود مهابت جنگ کلمه سابقه را باز
در مجمع مذکور کرد مردم شنیده خاموش ماندند مصطفی خان جمیع افاغنه را مخاطب ساخته گفت که برادران چرا جواب
نمی دهید آنچه در خاطر دارید ظاهر نمائید شمشیر خان و سردار خان و دیگران گفتند که سردار قوم و رئیس فرقه شمائید هرچه
شما بگوئید جواب ما هم همانست مصطفی خان گفت یاران تا حال ما را در خاطر آنچه بود بود و الحال خود سر و جان من وابستهٔ
قدم ولی نعمت است و تمام ایرش مرا نیست وقف نثار جان و آبروے مهابت جنگ و عیال و اطفال اوست بلکه زن من

تا مصطفی خان زنده باشد سر خود را وابسته نعل اسپ او دانسته غلام مهابت جنگ میداند و مشهور است که باتفاق چهل شمشیر
سلطنتے مسخر مے شود ما مردم خود از سه هزار کس سپاه زیادتیم این همه جبن و بد دلے بخود راه دادن کمال نامردیست بعون الهی
با اعدا جنگ کرده انشاء الله تعالے غالب مے آییم شما صاحبان هرچه بهتر دانید بکنید دیگران باستماع کلام مصطفی خان هم داستان
او گردیده رای رفاقت مهابت جنگ همه را اختیار آمد و مصطفی خان همه را ایا بفاتحه خیر نمود چون حسب الاستشعار بعمل آمد مهابت جنگ
خوشحال بخیمه خود برگشته بخاطر جمع آسود و صبح غلام علی خان را که سابق دیوان خالصه عظیم آباد و مقرب و ندیم مهابت جنگ و
مرد عمده هوشیار بود و پسرش یوسف علی خان بدامادے علاء الدوله سرفراز خان اختصاص داشت و با مصطفی خان راه مصادقت
مے پیمود بخانه او فرستاد تا غایبانه از گفتگوے او انچه استنباط نماید آمده ظاهر سازد غلام علی خان بخانه مصطفی خان آمده ساعتی
چند باختلاط گذرانید درین عرصه آدم شمشیر خان آمده پیغام داد که بموجب عهد ولیست سابق نشان ما که از مرهٹه خواسته بودیم
امروز مے آید درین باب مرضی شما الحال چیست مصطفی خان گفتگوے شب را اعاده نموده فرمود که هر که زاده افغانست
بر همین قرار خواهد بود غلام علی خان بعد استماع این کلمات برخاست و بے کم و کاست بخدمت مهابت جنگ رسیده ظاهر ساخت
مهابت جنگ را از اصغاے این مقال در استقلال افزوده تهیه مقابله تصمیم یافت الحق درچنین اوقات هرگاه از رفیق معتقد
معتمد چنین سخنان مسموع و متیقن شود موجب کمال انشراح خاطر و ازدیاد جسارت میگردد چون بناے جنگ تقرر یافت مصلحت
آن شد که بمرشد آباد باید رسید و پر و بال خود آراسته بمدافعه اعدا باید کوشید چون بانه شام شد مرهٹه توپے را که در عمارت
اول بدست او افتاده بود بر پشتے نصب نموده گله ها بلشکر مهابت جنگ میریخت و با تمام سر میداد ازین ممر عجب شورشے
تمام شب درلشکر بود حتے آنکه مانک چند دیوان راجه بردوان ترتیب بصبح گریخته راه خانه آقاے خود گرفت درین اثنا
از جهات اربعه مرهٹه یورش آورد مهابت جنگ بر فیل خود سوار شده متوجه دفع اعادے گشت چون مرهٹه بغتةً بر لشکر
ریخت فرصت ترتیب فوج میسر نگشته سررشته اجتماع برهم خورد و مردم مرهٹه داخل فوج مهابت جنگ شدند درین
گیر و دار میر حبیب عمداً توقف ورزیده سوارے نمود و فوج مرهٹه با و رسیده بعد ازانکه دو سه زخم شمشیر برداشته بود دستگیر
مرهٹه گردیده بجماعه مذکوره پیوست دران روز حیدر علی خان داروغه توپخانه دستی مهابت جنگ کمال دلاورے
و جان فشانی بتقدیم رسانیده جماعه بسیارے را از مرهٹه بخاک هلاک انداخت و مصطفی خان و میر جعفر خان و شمشیر خان
و سردار خان و رحم خان و عمر خان وغیرهم بمحاربات مردانه ازدحام و جمعیت مرهٹه را درهم شکستند و رو سیاهی مرهٹه
ضرب دست شجاعان نصرت نشان دیده و اکثر مردم خود را مجروح و مقتول ملاحظه نموده یورشے که از چار سو مے آوردند
موقوف کرده و خود را جمع نموده بطرف ساقه لشکر متوجه شدند و فوج برهم خورده مهابت جنگ منتظم گشته بهیات مجموعی
جنگ کنان بطرف کٹوه روان شد دران روز بقیه اسباب و متاع لشکر بتاراج مرهٹه رفته از زوائد ملکیه از ضروریات
مثل ماکولات و ملبوسات و مرکوب هیچ نماند دو سه هزار کس اسپ و قیچے معدودے بسوارے فیلان و پنج شش هزار
بهلیه برق انداز پیاده جنگ کنان طے مسافت مے نمود و فوج مرهٹه از هر چهار طرف دلیرانه کوششها نموده بر لشکر
مهابت جنگ که قلیل جمعیتے بود حمله هاے متواتر و یورشهاے پے در پے مے آورد رفقاے مهابت جنگ بشجاعت
آقا و سرداران خود مستظهر بوده بدفعیه آنها مے پرداختند و فی الواقع که داد مردے و مردانگی داده باستقلال تمام
راه مے پیمودند چون شام میشد تالابے را انتخاب کرده بر زمین مرتفع که دور از نالاهاے باشد و در راه کنگ که راسته

جگر ناشده ست هنوز دان بامید ثواب بی حد و حساب ساخته اند فرود می آمدند سایهٔ غیر از سما و بستری غیر از ارض غیر از آب
غربا و ضعفا میسر نمی شد و افواج مرهٹه گرد لشکر مهابت جنگ بمسافهٔ قریب که گلهٔ جزائر تا بانجا رسد محیط گشته نزول میکردند
بدون خیمه و باربردار و روز اول بغارت رفته امد سی راس سایه و جنس ماکولی میسر نبود و مرهٹه دیهات گرد و نواح را در هر منزل
تا ده کروه از چار سو سوخته و تاخته اثر آبادی و اجناس غله باقی نمیگذاشتند ازین جهت حرج عظیم بر لشکریان مهابت جنگ
و جمیع رؤسای عسکر و اهل بازار گذشته امید زندگی و فیروزی کسی را نماند و بسبب فاقه های پی در پی تاب و توان
هم در رگ و پی هیچکس چندان باقی نبود و از جنس ماکول بجز ارباب توسع در شبانروزی وقتی از اوقات بقدر رکیه
سد رمق توانند شد میسر می آمد و سائر الناس با کل ساق درخت موز و مانند آن شکم خود را پر میکردند چنانچه از تقریر یوسف علیخان
مرحوم پسر غلام علی خان مغفور ظاهر شده که در سه روز مدت رسیدن بکٹوه یکبره و ز قریب سه پاو کھچڑی میسر آمد که هفت کس
دران شریک بودند و روز دیگر هفت عدد شکرپاره که نوعی از حلوا یاست سه کس را قوت لایموت گشت روز سوم قریب
بنیم آثار کباب گوشت گاو و چند کس در خوردن آن مشارکت نمودند در همین سفر که از بردوان ببر شد آباد می آمدند افواج
مرهٹه بسبب غدن توپ و رهکله همراه لشکر مهابت جنگ بمسافهٔ قریب که گلهٔ جزائر تا بانجا رسد احاطه نموده فرود می آمد
روزی مصطفی خان لشکر مرهٹه را متصل بفرودگاه خود دیده از سر غیظ و غیرت با همراهیان گفت که حمیت اسلام و علامت
افغانی را چه بلا زده ست که تمام مردم مقهور را جامره و اجلاف کهنیان گردیده بجوع و مذلت بلاک میشوید و گاهی بهیئت
مجموعی دل بمرگ نهاده این کافران را از پیش رو بر نمیدارید همراهیان او که اکثر افغان و شجاعان قوم بوده اند ازین سخن
متغیر گشته در جواب گفتند که شما رئیس و سردارید هر چه بفرمائید ما هم رفیق و شریکیم مصطفی خان همراهیان را درین عزم جازم
یافته سپر و شمشیر در دست خود گرفت و همراهیانش نیز بهمین هیأت اول آهسته آهسته بطور تماشائیان پیش رفتند و مرهٹه
که بر فوج مهابت جنگ گمان این جرأت نداشت غافل بطبخ طعام مشغول و فارغ البال عاری از لباس و اسلحه بآرام بود
چون مصطفی خان مع همراهیان اندک نزدیک رسید یکمرتبه شمشیرها کشیده بر سر آنها ریخت و خون آن متکبران مغرور
را بخاک معرکه آمیخت اکثری از مرهٹه مقتول و بقیة السیف مضطرب الاحوال ماکولات و غیره احمال و اثقال بجا گذاشته
گریختند همراهیان مصطفی خان این غلبهٔ نمایان را مغتنم شمرده از ماکولات آنچه ممکن بود برداشته بلشکر خود معاودت
نمودند و دیگر لشکریان نیز فرصت یافته آنچه توانستند آوردند و بعد از دو سه روز بعضی کسان را قوتی میسر آمد و مرهٹه ضرب
دست مصطفی خان دیده دیگر نزدیک تر فرود نمی آمد مهابت جنگ بحالتی که مذکور شد همیشه کوچ می نمود تا خود را
بکٹوه رساند در یکی از منازل اول صبح که مهابت جنگ بالشکر خود سوار شد قبل از آنکه لشکر بهم بپیوندد بغتةً مرهٹه بر سر
فوج مهابت جنگ ریخت و هر که هر جا بود از رادرهیان گرفت هر یکی در نهایت اضطرار لاعلاج و ناچار بمدافعهٔ دشمنان
مقابل خود اشتغال ورزیده نمی توانست که خبر دیگری بگیرد یا مدد مهابت جنگ پردازد ازانجا که حافظ حقیقی ناصر و
معین آن لشکر بود دو فیل نشان که پیش روی مهابت جنگ بودند اتفاقاً در خرطوم آنها زنجیری بود که بان بازی
می نمودند دران وقت آن هر دو فیل بفرمان قهرمان تقدیر همان زنجیرها که در خرطوم شان بود شروع بزدن سواران
مرهٹه که دور مهابت جنگ را احاطه داشتند نموده هر که زدند با خاک و خون برابر کردند از پدید آمدن این رستخیز مرهٹه بهای
و دور مهابت جنگ مضطرب الاحوال رو بگریز نهاده دستی در عرصه و فرصتی میسر گشت و ملازمان مهابت جنگ بدو فیل

سوارے او فراہم آمده بر سر دیگر مرہٹه ہا که بعضے از سرداران لشکر مهابت جنگ را احاطه داشتند یورشے بعمل آمد انہا ہم
گریخته جمعیت افزود و ہمین قسم مرہٹه ہا را که در عین لشکر داخل گشته بزد و خورد مشغول بودند بیرون نمودند و باز تایید الٰہی صورت
اجتماع و ترتیب لشکر مهابت جنگ رو بداده اعادت معہوده بهضت میسر آمد ملخص آنکه در نہایت مشقت راه سپرے می نمودند
و در ہر قدم خطرات عظیم و خوف و بیم عارض گشته از نصرت الٰہی دفع بلا و ظفر بر اعدا میسر می آمد تا آنکه در عرصه غیر معهود جنگ کنان و
خصم فگنان بقصبه کتوه که دو منزل از مرشد آباد بطرف جنوب واقعست بعنایت الٰہی مع الخیر رسیده ورود کتوه اہل مجاعت بگمان آنکه غله در انجا فراوانی دارد
ہر نوع از ان جنس بوفور و خوبی میسور خواہد گشت خود را بتعجیل رسانیدند اما قبل از ورود اینها مرہٹه بآن قریه رسیده تاخت و تاراج واقعی نموده و ذخائر
غله را که برداشتن متعذر بود آتش کشیده بودند با این حال حیوان و انسان که بعد فاقه ہاے بسیار رسیده بودند غلات سوخته
را از نعماے غیر مترقبه شمرده بکار بردند و مهابت جنگ رحل اقامت در کتوه انداخته بحاجی احمد و شهامت جنگ در باب
حفاظت و حراست نوشته صولت جنگ را مع غلات و دیگر ضروریات طلب فرمود اول خود بدولت شهامت جنگ و صولت جنگ
و حاجی احمد و جمیع منتسبان در دو مان از احوال مهابت جنگ بے خبر و از سلامتی او و ہمراہیانش نا امید و مایوس بودند
بعد چندے خبر سلامتش یافته از بارگاه حافظ حقیقی که جامع المتفرقین است عافیت ورود او را مع الخیر سائل و داعی
بوده صولت جنگ را مع فوج و توپخانه و دیگر اسبابیکه ضرور بود با ذخائر اجناس غله مرخص نمودند که بکمک مهابت جنگ
ہر جا که باید بشتابد صولت جنگ مع فوج شایسته و استعداد بایسته و اذوقه وافر از مرشد آباد کوچ نموده بعد چند روز
در منزل مذکور با مهابت جنگ ملحق گردید مهابت جنگ و ہمراہیانش فرح بعد از شدت که مظنون و متصور نبود ملاحظه
نموده سجدات شکر و نیاز بدرگاه کریم کارساز بنده نواز بتقدیم رسانیدند و از اطراف و جوانب ذخائر غلات رسید و جمیع
مردم بسبب انجا میده از ان بازه مغز و سر افراز با فوج و سامان شایان در کتوه اقامت نموده با من و امان بودند و بهاسکر
بنا بر قرب ایام برسکال و ضرب دستی که از لشکریان مهابت جنگ دیده بود اقامت خود را در ممالک بنگاله دشوار دانسته
از راه بیر بهوم عازم دیار خود گردید میر حبیب بنا بر شدت عداوتیکه با مهابت جنگ داشت مانع معاودت او گشته
متکفل شد که اگر منظور بدست آوردن زر است چند ہزار سوار ہمراه من دهید تا بمرشد آباد رفته چون شهر بے حصار است
و مهابت جنگ در کتوه کوٹهے جگت سیٹهه و غیره باسانی غارت کرده مال وافرے براے شما آرم بهاسکر بدلالت
میر حبیب کار فرما شده چند ہزار سوار خوش اسپه ہمراه او داد و مهابت جنگ بر این معنی وقوف یافته چون احوال
مرشد آباد چنانچه بود میدانست و از شهامت جنگ و دیگران امید حفاظت و حراست آنجا نداشت مصلحت در توجه
خویش دانسته بایلغار شتافت افواج مرہٹه قبل از ورود او یک روز خود را رسانیده غارت کوٹهے جگت سیٹهه
را نصب العین خود ساخت و قریب به لک روپیه نقد و اندکے از جنس بغارت برد و در بعضے محلات شهر دست برد
نمود و میر حبیب برادر خود میر شریف را از خانه خویش ہمراه گرفته بیرون برد چون دار الاماره و خانه شهامت جنگ
و عطاء الله خان بنا بر بودن بعضے از افواج در نہایت استحکام بود دستے در انجاها نیافته بمجرد استماع خبر وصول مهابت جنگ
راه فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مهابت جنگ شام روزیکه مرہٹه بعد تاراج فرار کرده بود وارد
مرشد آباد گشته وسیله استظهار سپاه و رعیت و اصدقا و اقربا گردید این ماجرا در ماه صفر سنه ۱۱۵۵ ہجری
روے داد ∴

اقامت نمودن بهاسکر پنڈت سپه سالار مرهٹه در کٹوه و تسلط یافتن بر هوگلی که بندر عظیم بنگاله و آبادی معمور از مال و تجار بود ❊ ❊

بعد از آن که مهابت جنگ بمرشدآباد نزول نمود بهاسکر پنڈت باراده معاودت بماوای خود بطرف بیربهوم رفته بود میر حبیب که سابقاً و غالباً نیز در اوراق رسید او را از رفتن دکهن سرزنش بسیار کرده و مهم بنگاله را بکفالت خود گرفته بمبالغه و اصرار از جائیکه رسیده بود برگردانیده بکٹوه آورد و بهاسکر را در اقامت کٹوه دلیر ساخته متعهد رسانیدن غلات وغیره مایحتاج گشت و راه و رسم آمیزش با مردم هوگلی و زمینداران اطراف نمود و اتفاقاً طلبان هوگلی وغیره اماکن قریبه باهم اتفاق نموده اندک اندک توسل و ارسال رسل با مرهٹه آغاز نهاده میر حبیب را واسطه ساختند تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم وغیره سکنه هوگلی که با محمد یار خان برادر علاتی مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود نهایت اتحاد و وداد داشتند با او در مقام خدع و غدر درآمده باشاره میر حبیب شبی از شبها با ده پانزده کس بر دروازه قلعه هوگلی آمده دروازه را بسته یافته پیغام فرستادند که چیزی ضروری الالتماس داریم محمد یار خان دغا خورده همان وقت طلبید چون تنها و بیخبر بود مقید گردید و خادعان اول تمهید نموده یکی را از جمله رؤسای مرهٹه که سیس راو نام داشت از بهاسکر بوساطت میر حبیب طلبیده نزدیک بهوگلی نشانیده بودند بعد مقید کردن محمد یار خان سیس راو مذکور را طلب داشته بر وساده ایالت هوگلی متمکن گردانیده با او در ساختند بعض دیگر از تجار مغلیه سکنه هوگلی باغوای میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلطی رو بداد و زری هم بطور اخذ باج و خراج و عشور اموال تجارت بمعرض وصول درآمد و بهاسکر پنڈت بودن ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کٹوه انداخت و میر حبیب مدار المهام گردیده گاهی در هوگلی و زمانی در کٹوه بسر می برد و مهابت جنگ بملاحظه آنکه فوج کمتر مانده و با وجود قلت تعبهای سفر یکساله کشیده و انواع تصدیعات و خستگیها دیده و ایام برشکال نیز نزدیک رسیده اخراج مرهٹه از مملکت بنگاله در آن سال متعذر دید بنابرین در حفاظت و حراست مرشدآباد کوشیده در اماکن گنج و تارک پور خارج شهر معسکر ساخت و فوج مرهٹه یک دو بار تا پلاسی و داؤدپور رسیده دهات اطراف را سوخته باز بکٹوه برگشت و بعد یک ماه که آب دریای بهاگیرتی طغیان نموده پایاب نماند چون کٹوه آن طرف دجله بهاگیرتی است پای تردد مرهٹه ازین طرف کوتاه و دست تطاول آنها بر پرگنات و قرای معموره اطراف دراز گردید و تمام چکله بردوان و میدنیپور را تا بالیسر بدست آورد و میر قلندر فوجدار میدنیپور بهر نحو خود را ازین مهلکه نجات داده در گوشه خزید و شیخ معصوم نائب صوبه کٹک بنابر رسیدن فوج غنیم که اضعاف مضاعف جمعیتش بود خود را یاسنی کشید اضلاع بیربهوم و اکثر پرگنات راج شاهی و قصبه اکبرنگر نیز بتصرف مرهٹه درآمده غیر مرشدآباد و مملکت آن طرف گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه مرشدآباد که از سالهای دراز چنین سانحه ندیده بلکه بگوش نشان نشنیده بودند و بلده مذکوره حصاری هم نداشت در موسم برشکال با کمال اضطرار و اختلال احوال بسواری سفائن آن طرف گنگا مانند جهانگیرنگر و مالده و رامپور بولیا وغیره با عیال و اطفال رفته سکنی گرفتند حتی شهامت جنگ هم آن طرف گنگا در محال گوداگاری یکروزه راه است بنای خانه طرح آبادی انداخته با عیال و اطفال و احمال و اثقال در آن مکان رفته توقف نمود و اسباب شوایی مهابت جنگ نیز در آنجا ارسال یافت و شهامت جنگ بعد چند روز با خواص مردم معاودت بمرشدآباد نمود و مهابت جنگ اوقات بجلب قلوب سپاه

معروف داشته ده لک روپیه موعود را انعام فرمود و بآن جماعه الطاف و بذل و اتیان تخم فدویت خود را در دل مردم کاشت

طلبیدن مهابت جنگ برادرزاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد العلی خان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن اینها بمرشد آباد و استعانت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از پادشاه

مهابت جنگ بعد ورود بمرشد آباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد کهترش و صوبه دار عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد العلی خان بهادر خالوی راقم که نیز قرابت برادرزادگی با مهابت جنگ داشت متضمن استعانت و طلب اینها مع فوجیکه ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است و سلامتی همه منحصر بر دفع این اعادی و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبد العلی خان نگاشت اگر توفیق اعانت رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود نمایند هیبت جنگ باستماع اخبار مذکوره و ورود خطوط مهابت جنگ متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جماعه بهوجپوریه که بعد اخراجات و محنت بسیار میسر گشته وقت برداشتن انتفاع از آن مکان بود مایوس گردیده در فکر ادای تنخواه سپاه و استعداد حروب و اسفار افتاد و اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از بهوجپور کوچ نموده بعظیم آباد رسید بعد چند روز باراده مرشد آباد داخل باغ جعفر خان گردید و با والد فقیر هدایت علی خان بهادر و دیگر رفقای دولت خواه خود مشوره مخلصی از دست تنخواه سپاه و درجمعی از انتظام صوبه عظیم آباد میکرد و صورتیکه موجب اطمینان خاطر او شود روی نمی نمود روزی با والد فقیر در خلوت فرمود که مرا رفتن بکمک مهابت جنگ که بزرگ دین و دولت من است ضرور و از دست سپاه که تنخواه آن بسیار می باید و هم از طرف بندوبست صوبه و در قابو ماندن این ملک اندیشها بخاطر راه یافته در تدارک آن حیرانم و چاره اش نمیدانم اگر بناخن تدبیر شما این عقده کشاید و رفتن نزد مهابت جنگ باستعداد مناسب میسر آید احسانی از شما بر ما خواهد بود و آبروی من در امثال و اقران و حضور مهابت جنگ که بزرگ و ولی نعمت من است خواهد افزود والد فقیر در جواب معروض داشت که بنده و دودمان منتسب این دودمان و خادم دیرینه این آستان است جناب عالی هر چه اشق و اصعب امور دانند ارشاد فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشد و یقین تصور فرمایند که درچنین وقت از دست این ناتوان آنچه تواند شد در تقدیم آن بقدر وسع در اسعی بتقصیر نخواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امری بر من صعبتر ازین دو امر نیست اول آنکه سپاه از تنخواه خود مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا جازم شود دوم خللی در بندوبست صوبه راه نیابد و بنده بخاطر جمع باعانت مهابت جنگ بپردازد تا در رفاقت بزرگ خود کوششی که باید از من بعمل آید والد فقیر التماس نمود که زریکه تمام تنخواه سپاه وفا کند بهم نخواهد بود که کمترین را میسر نیست بلی اینقدر باقبال اولیای نعم می تواند شد که وثیقه را از مالگزاران صوبه و وجهی را بالفرض و وام از مهاجنان سرانجام نموده در تنخواه ملازمان دهد و تتمه تنخواه را ذمه خود نماید تا بمهر وکلای معتمد سپاه عاید سازد و ان شاء الله تعالی تا جان در بدن است دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه یا اراده فاسدی درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرزند

که همین قدرے خواهم سپاه را بنوعیکه دانید راضے برفاقت من نمائید و در حفاظت و حراست صوبه مستعد و مستقل باشید دیگرے غیر از شما نیست که درین کارها درچنین وقت نازک چشم امیدے از و توان داشت و درینباب مبالغه را از حد گذرانیده سخنان بسیار مناسب وقت و مقام بر زبان آورد و والد اطاعت فرمان نموده امور مذکوره را متعهد گردید و بخانه خود آمده مهدی نثار خان برادر خود را که بخشی فوج و سالار لشکر بود طلبیده گفتگوے دربار که با هیبت جنگ درمیان گذشته بود اماده نمود و باتفاق برادر سرداران لشکر را طلبیده با من مناسب هر یکے را راضے برفاقت هیبت جنگ نمود زرها از مالگذاران و مهاجنان سرانجام داده باقی تنخواه را هم ذمه خود گرفته دست آویزها نوشته داد و از هر یک معتمدے را همراه خود گرفت تا زر معهود موافق وعده باو رسانیده رسیدش بگیرد چون هیبت جنگ را ازین امر دلجمعی میسر گشت والد را خلعت نیابت صوبه عظیم آباد داده خود بتاریخ مختار از باغ جعفر خان مع مهدی نثار خان و جمیع سرداران لشکر با پنجهزار سوار و شش هفت هزار پیاده بمرشد آباد نهضت نمود و متعاقبش عبد العلی خان بهادر زرها از خانه خود بصوب تنکه دست مکنتش بآن میرسید سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم معتمد از فرقه سپاه همراه برداشته عازم رفاقت و اعانت مهابت جنگ و قاصد مرشد آباد گردید قبل از حرکت عبد العلی خان از عظیم آباد خط دیگر از مهابت جنگ متضمن مضامین سابقه رسید و در گوشه آن مکتوب بخط خود نوشته که **مصرع** ما ز یاران چشم یارے داشتیم ؛ و همین مصرع قناعت نموده مصرع دوم ننوشته بود و بعد قطع منازل هر دو بزرگ مذکور بمرشد آباد رسیده بملاقات مهابت جنگ مستسعد و برفاقتش مستعد گردیدند مهابت جنگ عند الملاقات عبد العلی خان بهادر در عین معانقه مصرع ثانی همان مصرع مرقوم برخواند و آن اینست **مصرع** خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم ؛ و شجاع الملک بهادر در نگهداشتن فوج اهتمام نموده رساله هاے سرداران لشکر را بقدر مراتبهم افزود چنانچه مصطفی خان که رساله اش پنجهزار سوار بود هشت هزار سوار مقرر و بذات خود بمنصب پنجهزارے و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب ببر جنگ بهادر معزز گشت و همین قسم فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و حیدر علی خان برادر حسین قلی خان و میر محمد جعفر خان بخطاب بهادرے و افزایش رساله سرافرازے یافتند و عمر خان و شمشیر خان و سردار خان و بهادر علی خان و دیگر جماعه داران سائر و توپخانه بافزایش جماعه همراهے و مردم رساله و مواجب ذات و امتیاز معزز و مباهی شدند و توپها و اسباب آن مع توپخانه دستی چنانچه درکار بود سرانجام یافت و فیلان جنگی هم چند زنجیر معلم و مقرر گشتند تا در سوارے پیش رو باشند و علی هذا القیاس آنچه درچنین لیاقتهاے باید مهیا گردیده انتظار انقراض ایام برسات می کشید و مرید خان را که از حضور برائے بردن خزانه بنگاله آمده بود و مهابت جنگ از و سرگرانی داشت رخصت رفتن بعظیم آباد و نشستن در انجا تا انفصال هنگامه مرهته داده خود بپادشاه عرضداشت که بالفعل بسبب هنگامه مرهته فدوے را ارسال خزانه عامره متعذر است لهذا مرید خان بهادر را ازین بلده که محل فتن و حوادث است بعظیم آباد فرستاده تا بآرام منتظر تادیب و تنبیه مرهته بفضل الهی و اقبال پادشاهی بنشیند و فدوے امیدوار است که درین وقت کسے از امراے حضور یا دیگرے از بندگان درگاه آسمان جاه بکمک و اعانت این دولتخواه معین شود اگر خدا نخواسته فدوے درین کارزار نثار سرکار شود دیگر سلطنت را شوکتے نخواهد ماند و اگر مصارفت حضور که منحصر بر وصول و ارسال خزانه صوبه بنگاله است موقوف و مرفوع القلم خواهد گردید خبرگیری فدوے

ضرر و تغافل درین باب از آئین سلطنت و خداوندی دور است چون عرصه داشت مهابت جنگ از نظر پادشاه
گذشت محمد شاه فی الحقیقة متوحش گشته با امرای حضور که مخلصانش بوده اندیشا وره آغاز نمود و لعمدة الملک که بر صوبه اله آباد
و از حضور دور بود اما پادشاه او را از زمرهٔ مخلصان عاقل و مصاحبان دانا دل میدانست نیز شقه نگاشته استشاره نمود عمدة الملک
و جمیع مخلصان لتصدیق الناس مهابت جنگ نموده ترغیب و تحریص بر کمک و اعانت نمودند پادشاه شقه خاص متضمن نهایت
تاکید در کمک مهابت جنگ بابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ داماد برهان الملک که صوبه دار اوده بود و قرب جوار
با عظیم آباد و بنگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حروب نزد او بوفور مهیا بود بعجلت سرچه تمامتر نوشته
ابلاغ داشت و لعمدة الملک بهادر که در اله آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابو المنصور خان را بمدد مهابت جنگ
برانگیزد و فرصت ندهد که عذری تواند نمود و نیز حکم محکم ببالاجی بالی راو که مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر دکهن بود
شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مبالغ کلی در وجه چوتهه باو میرسد الحال که رگهوجی بهوسله مصدر
فساد و مبنی بغی و عناد گردیده بهاسکر پنڈت را با اشرار بسیار بصوبه بنگاله فرستاده هیچ مواد فساد گردانیده باید که
خود را عجالة بدان صوبه رسانیده آن مدبران سزای کردار رسانند و چنان گوشمال بآنها دهد که از جسارت
خویش نادم و پشیمان گشته بار دیگر پیرامون چنین گستاخیها نگردند

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشدآباد لعزم رزم بهاسکر پنڈت و جنگیدن با او و بعد عبور از دریا و گریزانیدن او را تا اقصای بلاد کٹک تا چلکا و آمدن رگهوجی و بالاجی راو

مهابت جنگ اسباب حروب و افواج را بکام دل آراسته و مدد از ناصر حقیقی خواسته باتفاق هیبت جنگ و صولت جنگ
و عبد العلی خان و جمیع همراهیان با فوج جرار و سامان بی شمار بعد انقضای شدت ایام برسات که هنوز گل و لا
و طغیان آبها باقی و دسهره نشده بود با اراده تنبیه و تادیب بهاسکر پنڈت عزم رزم مرهٹه جزم نموده شهامت جنگ
را با رساله اش و مع دیگر افواج متعینه در شهر نایب گذاشت و خود باهنگ گوشمال دکهنیان با دولت و اقبال از شهر
برآمد و مقابل بهاسکر پنڈت بر لب دریای بهاگیرتی محاذی کٹوه رسیده روبروی محل اقامت بهاسکر اقامت
ورزید تا هشت روز جنگ گوله توپ درمیان بود و لشکر بهاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مهابت جنگ
دریای بهاگیرتی و در پهلوی چپ لشکر مرهٹه دریاچه اجی نام و باهتمام و سعی میر حبیب سلفی بهم رسیده مقابل
لشکر مهابت جنگ لنگر داشت و توپهای گران بود بر فوج مهابت جنگ گلهایش متواتر می بارید و مهابت جنگ
راه عبور میجست تا آنکه صلاح درین دید که در شب تار از بهاگیرتی گذشته و بر دریای اجی رسیده از کشتیها پل بسته
بی خبر عبور نماید چون از دریای اجی طرف سر بالا هر دو طرف بهاگیرتی خالی از مرهٹه و باختیار مهابت جنگ
بود از کشتیهای بزرگ جسری مستحکم بر روی بهاگیرتی مرتب کرده بخاطر جمع افواج و مهابت جنگ عبور نموده
اجتماع روی داد بعد از ان کشتیهای متوسط را که برای پل آراسته بودند آهسته آهسته بیک یک و دو دو ملاح
متصل بکنارهٔ بهاگیرتی تا بدهنه دریای اجی کشیده و فراهم نمودند از نیرنگ تقدیر عار سان مرهٹه را دیدهٔ بینا چون
بخت شان بیدار نبود و اگر کسی بیدار می شد و می پرسید اهل کشتی جوابی مناسب داده غافلش میکردند تا آنکه

آخر شب هم کروه دورتر از لشکر مرهته بر دریای اجی پل تیار شد و مرهته را احتمال عبور دریای بهاگیرتی و پل بستن بر دریای
اجی و آمدن فوج مهابت جنگ از آن پل در خاطر خطور نمی‌کرد از آن جهات غافل گشته در پی تفتیش و لحاظ پل بستن نگردید
بعد تیاری پل مهابت جنگ بهادر افاغنهٔ جلادت کیش و دیگر جان نثاران حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علی خان
و مصطفی خان و شمشیر خان و عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و دیگر سرداران پیاده پا بر لب دریا باحتیاط و اخفا مع همراهیان
رسیده و معتمدان رفقای خود را چیده امر نمودند که چون مرهته آن طرف دریا ازدحام دارد باید درین غفلت و ظلمت شب
عبور نمایند مقصد آنکه پیش رفتگان مانع مزاحمت اعدا گردند و باقی فوج بآسانی از دریا گذشته و بفوج سابق لاحق شود
یکه تازان و نام جویان لشکر پا پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقاً بسبب ازدحام مردم و کثرت عابران خللی
در بند بعضی کشتیها رو پیدا داده یک کشتی یا دو از میان پل غرق گردید و مردم که بی‌خبر از پی هم سبقت بر یکدیگر جسته می‌آمدند
بسبب تاریکی و صدمهٔ مردم عقب که هر یکی اثنای قاصد عبور بود و از رخنهٔ پل آگهی نداشت متوالی هم بدریا افتاده
غریق گرداب اجل می‌شدند از معتمدان شنیده شده که جمعی کثیر قریب به یکهزار را دریا لقمه کرد بلکه افزون و همین رو دیه بلا
گشتند بعد از آن مردم خبردار شدند که چنین رخنه در پل افتاده جمعی کثیر بمعرض تلف در آمده اند آن زمان اضطراب عبور
تسکین یافته مردم بجاهای خود آرمیده منتظر تجدید استحکام و مرمت پل گردیدند عملهٔ چابک دست و فدویان جانفشان
هماندم کشتیهای دیگر آورده رخنه را مسدود و پل را مستحکم نمودند غیوران دلاور عبور دریا از سر گرفته اول صبح صادق
بود که تخمیناً قریب بیست و سه هزار کس آن طرف دریا رسیده فراهم گردیدند و دیدند که اگر روز روشن شود مرهته بر قلت
جمعیت آگاه گردد کاری از پیش نخواهد رفت دلاوران هیجاطلب تکیه بر دل قوی و نصرت ایزدی نموده شمشیرها
کشیدند و بهیئت مجموعی دویده خود را بر آن لشکر بی حد و حصر زدند بمجرد ریختن آوازه بلند شد که مهابت جنگ
رسید و افواج مرهته مضطرب گردید قبل از آنکه بر کیف و کم این مردم اطلاع شود راه گریز پیش گرفت و بهادران
طرف مهابت جنگ دشمنان را بزیر شمشیر برق تاثیر گرفته طوفان بلا برانگیختند مهابت جنگ کشتیهای رکاب
را تا کید کشیده در دریاچه اسپی انگند و لشکر علی التواتر شروع بعبور نموده در عرصهٔ قلیل مردم مع اسپ و فیل و توپ
و دیگر سامان همه آن طرف دریا رسیده صفوف آراستند و مهابت جنگ با جمیع عسکر دنبال لشکر ایشان شتابان متعاقب
ساقیان لشکر خود رسیده اندک تعاقب نمود و مرهته هر قدر مقدور بود علف تیغ بیدریغ شجاعان گردیده بقیة السیف تا آنها
سرانجام و احتشام در کمال اضطراب و اضطرار بحدیکه از اسباب و امتعه آنچه دست قدرت شان بدان رسید برداشته
و باقی همه را در میانیکه بود گذاشته در نهایت سراسیمگی راه فرار پیمودند و کسی ملاحظهٔ پیش و پس نمی‌نمود چون فوج مرهته دورتر
رفت و اضطراب خاطرش باطمینان گرائید دید که چندان کثرتی نبود داعیهٔ عطف عنان بلکه بعضی از افواج او عود نمود
و بفاصلهٔ نصف یا ثلث میل رسیده لشکر خصم را آراسته و مهابت جنگ را با افواج گران و توپهای جلو و بان و دیگر سامان
مهیای گوشمال خود یافته پایداری نتوانست و راه گریز پیش گرفته دورتر رفت مهابت جنگ بنابر صدمهٔ غرق که بر
لشکریانش گذشته دورتر تعاقب ایشان نرانده آن گروه لاحق بود و این غلبهٔ نمایان و فتح عظیم الشان را از نصرت الهی شمرده
مغتنم دانست و بر فرودگاه مرهته خیمه‌های خود زده آن روز مقام نمود و لاشهای فرورفتگان دریا را از آنها
برآورده لباس و سلاح از بدن شان کنده بعد تجهیز و تکفین دفن نمودند رنگ رو و اجساد جمیع مردهای مذکور کبود بود ظاهرا

سبب بعض همین که هوا در نهایت حرارت داخیر موسم برشکال سند و بنگاله بود و مردم سلاح و لباس جنگ که تو بر تو و بسیار گران می باشد
در بر داشتند و مردان هم بجنگ و اختناق بعلت عرق اتفاق افتاد واللّٰه اعلم بحقائق الامور این فتح مبین در ماه شعبان المعظم سنه ۱۱۵۵
همسرے روے نمود و بهاسکر زیاده برین توقف از حیز قدرت خود بیرون دیده راه دره پچهیته گرفت و افواج او از حدود
بردوان و هوگلی و بهیلے و اطراف دیگر که متفرق بودند باستماع این خبر مشوش و سراسیمه گردیده همگی راه فرار پیش گرفتند و
مهابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفته دمے نیآرامید بهاسکر خود را بجنگلهاے صعب المسالک کشید و بفاصلهٔ شش هفت
کروه هر روز لشکر طے طریق مے نمود بعد چند روز بجاے رسیدند که بنابر کثرت تشابک اشجار که مورد و معدن مور و مار بود عبور و
مرور دشوار نمود و دو سوار باهم امکان نداشت که بے حجاب اشجار پهلوے همدگر توانند رفت و دریافت اخبار فنون لشکر
خود متعذر گشت تا بفوج مخالف چه رسد بهاسکر نیز راه عبور از مسالک آن جنگل بسرحد مملکت نولیس نیافته لاعلاج برهنمائی
میر حبیب عنان بجنگل لشن پور نمود و از انجا بصحراے چند کوته راه برده سر از میدنی پور برآورد و دو فوجے را یکی
برای مدافعهٔ شیخ معصوم فرستاد و فوج مذکور پس از راه نوردی شیخ مسطور را که با جمعیت قلیل در حاجے پور بود دراک
نمود اما شیخ سر از اطاعت مرهته با وجود استماله باز زده بمقتضاے غیرت و شجاعت با اندک مایه مردمے که همراه داشت
مستعد محاربه گشت و مافوق الطاقه کوشیده در میدان مقتول افتاد چون مهابت جنگ را خبر رسید بهاسکر بمیدنی پور معلوم شد
از جنگل بطرف بردوان برآمده راه میدنی پور گرفت بمجرد رسیدن مهابت جنگ بهاسکر بعرف نموده مضطرب الاحوال
از میدنی پور بسمت بالیسر روانه گردید و مهابت جنگ نیز بلا اهمال با فوج ظفر موج در پی او تاخت بهاسکر در دو کروهی
میدنی پور بقصد محاربه برگشته استقبال کرد و کار زار صعب اتفاق افتاد چون بعضے ازین طرف و اکثرے از طرف بهاسکر
بر خاک هلاک افتادند بهاسکر تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و مهابت جنگ مع صولت جنگ و هیبت جنگ
و عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و عطاء اللّٰه خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان بهادر ببر جنگ و میر محمد جعفر خان بهادر
و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بهادر و فقیر اللّٰه بیگ خان بهادر و نور اللّٰه بیگ خان بهادر و غیرهم
با فوج ظفر موج و توپخانه قیامت آشوب که لایق تعاقب گریز پایان بود و سامان و ذخیره که بارات در دنبال بهاسکر تاخت
هیچ جائے آسوده و مرهته ضرب دست افواج نصرت امواج دیده راضی بمقابله و مصاف نگشته همگی گریزان و ساخته روبیرونی
پا نبسته بعض منزل الی سطے الاتصال در پی مدبران تعاقب نموده باقصاے سرحد کتک بلکه بسرحد دکهن بهاسکر را گریزانیده
خود تا بدریاے چلکا رسید و چون اثرے از مرهته نیافت بعزت و اقبال معاودت نموده در کتک که دار الملک صوبه
اودیسه است روزے چند توقف گردید اما برگشته شدن شیخ معصوم که بپاسداری حقوق رفاقت نموده جان خود را نثار
آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبد النبی خان عموے مصطفی خان را که حسب الطلب او برادرزاده خود از قصبه سیانه مضاف صوبه لاهور که
وطن او آبا و اجدادش بود با رفقاے معتمد چیده از قوم و الوس خود بعد جنگ بردوان رسیده ملازم سرکار مهابت جنگ
گردیده بود بصوبه داری کتک و حراست صوبهٔ مذکور از حوادث و صدمات مرهته مامور و بعطاے منصب سه هزاری و نوبت
و خطاب بهادری و پالکی جهالردار حسب الالتماس مصطفی خان ممتاز نمود و رساله پنجهزار سوار بنام او تقرر یافته دیگر پیادهاے
برق انداز و اسباب مایحتاج مناسب وقت و مقام تعیین شد و راجه دلیهه رام پسر راجه جانکی رام به پیشکاری او مقرر
گشت درین ضمن خبر آمدن جنگ و بعض حرکات ناملایم هیبت جنگ رسیده مقتضی آن شد که بمرشدآباد

معاودت نماید و اگر صفدر جنگ خواهان عذرے باشد تدارکش بعمل آرد بنا برین عبد النبی خان را بطور مذکور بصوبه دارئ کٹک مامور نمود و مواعظ پسندیده آویزهٔ گوش هوشش فرموده خود مع برادر زادها و باقی فوج و رفقا معاودت فرمود و قطع مراحل مے نمود نزدیک بردوان رسیده بود که خبر معاودت صفدر جنگ بدار الملک احتشام شنید دران زمان که بعضے اخبار ناهنجار صفدر جنگ شنیده چارهٔ تدارکش امید بود روزے با مصطفی خان پرسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگی سے نماید و من در رد و قدغن مرهٹه مشغولم اگر با او هم حاجت بجنگ باشد چه سے باید کرد مصطفی خان التماس نمود که محل تشویش چندان نیست یکی را خباب عالی برانند و مقابل دیگرے غلام را بگردانند انشاء الله تعالی چنانچه باید تدارکش بعمل خواهد آمد و همدرین آوان بسمع مهابت جنگ رسید که حسب الامر پادشاه بالاجی راو از جاے خود کوچیده عما قریب بکمک میرسد نزدیک مرشد آباد رسیده بود که بالاجی راو وارد گردید و چون اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ براعادے ملک و ملت محمد شاه رسید از راه قدر شناسے و مهربانی فرمان متضمن تحسین و آفرین فرستاده بعطاے خطاب حسام الدوله و بعنایت شمشیر و خنجر مرصع و عقد مروارید و سرپیچ مرصع و خلعت ملبوس خاص قامت لیاقت او را بیاراست و همدرین اوقات حسب الاستدعاے مهابت جنگ خطاب احتشام الدوله بشهامت جنگ و صهام الدوله بصولت جنگ و احترام الدوله بهیبت جنگ و اعز الدوله بعطاء الله خان ثابت جنگ و منصب سه هزارے و خطاب خانی با بهادرے بمصطفی خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی القعده آمدن صفدر جنگ در عظیم آباد و معاودت بمرکز دولت خودش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنجم اتفاق افتاد مهابت جنگ در آخر ذی الحجه سال مذکور از تعاقب بهاسکر پنڈت بعد اخراج او از حدود کٹک باستماع آمدن صفدر جنگ و حرکات غیر مناسبه آتش برگشته قریبے شد آباد ورود نمود و اوائل صفر یا اواخر محرم رگھو جے بهوسله آقا و منیب بهاسکر پنڈت ۱۱۵۶ هجرت در قرب جوار مرشد آباد وارد گردید و بفاصله چند روز بالاجی راو هم حسب الامر پادشاه بکمک مهابت جنگ در رسید و بنا بر ملاقات با صفدر جنگ بتوسل میر حیدر خان و غمازے و دراندازے معاندان و نمامان هیبت جنگ و مهابت جنگ از و الدنقیر آزرده خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق با حتراز و افتراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر سے تواند شد*

ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبه خود بعد چند روز حسب الحکم حضور باندیشهٔ ورود بالاجی راو

چون ایام برسات منقضی گردیده آب و گل راه با خشکی پذیرفت صفدر جنگ در اواخر ماه شوال یا اوائل ذی القعده ۱۱۵۵ هجرے با فوج بسیار از مغل و هندوستانی از انجمله جماعهٔ مغلیه که باز ماندگان لشکر نادر شاهی بوده اند در تعداد شش هفت هزار خواهند بود و قریب به ده هزار سوار و قدیم هندوستانی همه با ساز و یراق لائق و توپ و توپخانه مع ساز و سرانجام وافر و بنگاه معمور و سرانجام موفور از دار الملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعمدة الملک بهادر معروض داشت که این نیاز مند حسب الحکم حضور و اشعار و ایماے گرامے بکمک مهابت جنگ و محاربه مرهٹه میرود و این امر با ساسنے سطے نخواهد شد صوبهٔ من دار الفتن و زمیندارانش تا بو طلب فساد پیشه اند ناموس را نه همراه سے توانم برد و نه در صوبه میتوانم گذاشت که ماسنے مستحکم در نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پرتو قلعه رهتاس و قلعه چنار ه با این خاکسار عنایت شود نهایت مهربانی و سرمایهٔ اطمینان از طرف ناموس خواهد بود عمدة الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرضداشت بپادشاه نماید تا او هم مطابق آن بحضور برنگارد صفدر جنگ حسب الاشعار بعمل آورد پادشاه اسناد قلعه دارئ رهتاس و

چنهاره بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی تباکید نوشت که قلعه هاے مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ
تا بنارس رسیده و بر دریاے گنگا از کشتی هاے پل بسته عبور نمود و بقلعه چنهاره مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا
کرده پسندید و مستحفظان معتمد از طرف خود دران نشانیده متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد باین عزم که اگر احیاناً در نواح
عظیم آباد با مرهته تلاقی روے دهد متعلقان را بهر صورت بقلعه هاے مذکور مے توان رسانید و خود با کمال جاه و جلال
و شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ بوالد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور
بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ مے آیند هر گاه نزدیک رسند لازمه استقبال و مهمانداری
و امتثال اوامر شان بطوری که مناسب دانند بعمل آرند نشود که امرے موجب ملال خاطر عاطر ایشان گردد و در عظیم آباد باشتهار
خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفاکے و بیباکے قشون مغلیه بقیهٔ لشکر نادرشاه که همراه ایشان بود عجب تزلزلے افتاد گان زلزلة
الساعة لشیء عظیم بیاد مردم میداد بسبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادرشاه در شاهجهان آباد رو داده بگوش زد
مردم اینجا گردیده بود و والد فقیر هر چند فوج و اسباب لائق نیابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ
هیچ بنظر نمے نمود چون سابقه معرفتے بصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط در پاس آبرو مقتضی آن گشت که در میان
واسطه باید مرید خان بهادر که بر دو فوج گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح بنگاله میکشید اتفاقاً از فرقه
سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت باهم گر رابطه اتحاد و وداد و ملاقات نامعدود اتفاق افتاده صلاے
کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امراے حضور و با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود دران وقت بهتر ازو واسطه در نظر نیامده والد
مرکوز خاطر خود به تقریبے با مرید خان ظاهر ساخت خان مرقوم استماله والد درین خصوص بنهایت مرتبه نموده خود براے
ملاقات صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد پیشتر رفت و پروانه صفدر جنگ متضمن استماله بسیار مع خط خود فرستاده بمبالغه نوشت
که بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد باسباب و ثروتیکه داشت تا منیر باستقبال
شتافت و در همین راه بسوارے ملازمت نموده مورد الطاف و عنایات گشت و همعنان او متصل بعظیم آباد رسیده
و امتثال اوامر او نموده خوشنودش داشت صفدر جنگ حکم بتخلیه قلعه از اموال و جوارے هیبت جنگ که در انجا گذاشته
رفته بود نمود و قبل ازین حکم جارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه وغیره بر دروازهاے قلعه نشسته بر آمدن مردم و اسباب از خانهاے
حاکم نشین قلعه دشوار و متعذر بود حسب الامر والد شبی بنده با معدودے از معتمدان رفته خواص و جوارے را با بعض اموال
که خلاصه بود باخفا و احتیاط برآورده در مکانیکه براے آنها معین شده بود آورد و بعد ازان والد ناچار حمل و نقل دیگر
اموال و جوارے مذکوره نموده در خانه علیحده متصل بخانه خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار داخل شهر عظیم آباد
گردیده قلعه را بنظر اجمالے دید و بعض مردم خود را در انجا نشانیده خود بفاتحه و زیارت قبر جد مادرے خود که در عظیم آباد مدفون
و آن مکان بمقبره پیر سعادت خان معروف است آمده بمعسکر خود که در باغ تقی پور داشت معاودت نمود و جمیع منصب داران
و عظما و اعزهٔ شهر و زمینداران و جاگیر داران صوبه بملازمت او تقرب جسته باریاب مجرا شدند چون غرور و نخوت بسیار داشت
با اکثر مردم عالے منش نازل ترین سلوک پیش آمده مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضے از افیال چیده و توپهاے
کلان که بنابر اندیشه لیاقت مرهته هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود و صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد
فقیر استدعا نمود که افیال و توپ هاے مذکور یا داده وجه قیمتش را بگیرید والد در جواب معروض داشت که

تا آقاسے من سوداگر است و من گماشته او صاحب هم امیر و اوشان هم امیر ند و فیما بین از کمال وداد و اتحاد مجال تصور بیگانگت نیست مال اوشان مال سرکار است هر چه خواهند بگیرند اما نمیدانم بدون اذن اوشان چیزی را بخود سے خود نمی توانیم داد ابو منصور خان التماسات بایں سخن نکرده طمع در دو سه زنجیر فیل و سه چار ضرب توپ اگر چه لایق شان او نبود نموده داخل سرکار خود ساخت این قسم حرکات مهابت جنگ را خوش نیامده مراسله متضمن مخالفت آمدن بطرف مرشدآباد و مراجعت بصوبه خود بآئین مناسب بصفدر جنگ نگاشت و بپادشاه هم معروض داشت که مرا حاجتے بکمک هیچ مردم نیست باقبال پادشاہے هر چه از دست این دولتخواه تواند بفعل خواهد آورد و امیدوار است که اینها را حکم معاودت بجاے خود برسد که میان من و اوشان صحبت در نخواهد گرفت پادشاه حسب الالتماس مهابت جنگ شقه خاص متضمن امر عود بصفدر جنگ نوشته بوکیل او سپرد و تاکید نمود که زود تر برگردد و خط مهابت جنگ و خبر عرضداشت او بپادشاه و صدور حکم حضور بروفق مرضی مهابت جنگ قبل از ورود شقه پادشاه از نوشته وکلا بصفدر جنگ رسید و درین عرصه سرکارهاے صفدر جنگ خبر جنبیدن بالاجی راو از مقر دولتش باراده کمک مهابت جنگ بطرف عظیم آباد و بنگاله رسانیدند چون نایره نزاع دیرینه که باجی راو پدر بالاجی راو را با برهان الملک متعلق بود و چندی از سرداران مرهته در عین جنگ چنانچه در سوانح ماضیه گذشت باسیر برهان الملک گردیده تا آن زمان پیش صفدر جنگ مقید بودند و صفدر جنگ از بالاجی راو اندیشها داشت عبور نمودن گنگا و معاودت بمرکز دولت خود اصلح شمرد و بلاتوقف از عظیم آباد طبل مراجعت کوفته در معبر منیر به گنگا پل کشته بسهولت عبور نمود و والد فقیر را از منیر رخصت فرمود

ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجی راو در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبه مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدی و حراست سرمدی و رسیدن بالاجی راو بمرشدآباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روی داد

غمازان و در اندازان ملاقات والد فقیر را که نایب صوبه عظیم آباد بود با صفدر جنگ بوساطت مرید خان چنانچه مذکور شد بطور دیگر و اراده هاے فاسد که هرگز در خیال والد فقیر هم نبود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر نمودند مهابت جنگ چون با مرید خان آزرده بود گمان نسبت با و داشت و از صفدر جنگ نیز حرکات رکیکه نالایقه سر برزد ملتمسات بدخواهان دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگی وافر بهم رسانید هیبت جنگ نیز بتبعیت بزرگ خود و استماع امور مذکوره از والد نهایت آزرده خاطر گشت اما بنابر مصلحت وقت چندے مخفی داشته بعد از آن که عموے خود مهابت جنگ را از تنبیه مرهته مستقل و از اعانت دیگران مستغنی یافت آزردگی باطن خود را ظاهر کرده راے چتامن داس لوان را به نیابت صوبه عظیم آباد فرستاد و او در عظیم آباد رسید و بعد چند روز متصل عمارت بسیار ساخته مردو شهر عظیم آباد اندک مدتی حاکم نداشت که ناگهان بالاجی راو با افواج که گروه انبوهے بود در حسب [illegible] پنجاه هزار سوار خواهد بود هنگام عبور او از راه ها سر که اطاعتش نموده پیشکش پیشگذرانیدند ساکن [illegible] او از لکد کوب حوادث و قتل و غارت افواج دکهن محفوظ ماند و هر سر که اندک تمرد و سرکشی می نمود پایمال بلایا و محن میگردید چنانچه احمد خان قریشی [illegible] که [illegible]

اینجا دا کرده در صوبه عظیم آباد التفات داشت و قصبه داؤد نگر آباد کرده جدش مسکن و موطن او بود و بگمان آنکه بالاجی راو بملک بهار بعد جنگ میر و در اثنای راه بمحاصره قلعه و جنگش نخواهد پرداخت در غوث گڈه که متصل بداؤد نگر ساخته او بود و بزعم خود آنرا متین و استوار می شمرد مع مهاجنان قصبه و افاغنه ساکنین داؤد نگر و همراهیان خود تحصن جست و بالاطاعت و انقیاد نپرداخت بالاجی راو نوجی را تباه و سیب او و تخریب قلعه مامور نمود فوج مذکور داؤد نگر را سوخت و عمارت نمود و از خس و خاشاک آن قصبه خندق غوث گڈه را پر کرده قلعه را فرو گرفت احمد خان را که دود نخوتی در دماغش پیچیده بود و بعد رفته هوشش و حواس در باخت و لا علاج و مضطر گشته بوساطت مهاجنان که در قلعه با او متحصن بودند چهار [illegible] پنجاه هزار روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت باز خرید از استماع این خبر مردم عظیم آباد را هلاکت در جگر ماند و رجوع بوالد نموده التماس کردند که درین شهر غیر شما رئیسی نیست و راجه شهر محفوظ ماند و ناموس خلق بر باد نرود باید نمود و اهل و عیال و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده کسانی را که مکنت و اسباب میسر [illegible] واللتماس نمود که تا کسی را از لنگر عبور کرده ایلغار نباید فرستاد و من شریک احوال شما بهر حال خواهم بود چنانچه [illegible] شهر حسب الامر [illegible] منتظر واردات غیبی نشستند بحسب اتفاق جد ما همین مقدار این خاکسار سید علیم الله طباطبا سلمه الله فی [illegible] جان چندروز قبل ازین انقلاب از شاهجهان آباد در رسیده وارد عظیم آباد گردیده بود هر چند والد مرحوم مبالغه نمود که آنجناب هم عبور دریا فرمایند از فرط غیرت و ثبوت بجانب ایزد تعالی قبول نفرموده چون تعلیم الهی عارف باحوال آتیه بود والد را هم دلداری و امر باقامت شهر باکمال اطمینان نمود و خود تنها براسپی سوار شده خلاف عادت دور شهر را گشت و باز آمده والد را گفت که انشاء الله تعالی هرگز درین شهر از بلائی که می آید کسی اثری نخواهد دید الحمد لله که چنین شد اکثر مقامات و کرامات آن مرد خدا اگر ذکر [illegible] رود سخن بطول انجامد در مثنوی که فقیر آن را منظوم و ببشارة الامامة موسوم ساخته ذکر بعضی از خوارق عادات و مقامات آن عالی درجات پرداخته ام من شاء فلیرجع الیه بامداد الهی و الطاف ارواح طیبه حضرت رسالت پناه و آل اطهار ان سرور سیمی از فریاد بالاجی راو که در بیابان [illegible] عظیم آباد مهاجنی [illegible] دگوند [illegible] نام داشت اتفاقا در ایام حکومت والد بنجنین بهات کر ممنون احسان و مشمول عواطف و اشفاق ایشان گشته بود در انوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان تا کی بدلیری جرأت خود را از جانب بالاجی راو در سابقه احسانهای که والد با و نموده بودند معروض داشت و التماس نمود که تدارکش را به ازین وقتی نخواهد بود و کنون شما بدایشان نوعی نکوئی کنید که مرا از بار احسانهای ایشان سبکدوشی میسر آید بالاجی راو باستماع این ماجرا حظی متضمن نهایت احترام و اشفاق با برخی از تحائف و کهن برای والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم شهر بکام و آرام باشید که مرا با شما و بپاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضی نخواهد بود و بفضل الهی و یمن انفاس مبارکه بزرگان پاکیزه نفس و پاکیزه طبعان خدا رسی از چنین بلا سبیلی زیبها عموم خلق امیدوار در حفظ ایزدی محفوظ ماندند بحمد الله ثم بحمد الله تحقیق که والد مرحوم در سر جا عبور نموده چندی دوران دیار گذرانید خلق آنجا را این بنده کمترین و جمیع عابرین الان مرحوم راضی و شاکر [illegible] السان فضائل [illegible] از اخلاق و انعام او بزبان مردم خصوصا اهل ساست و اغناب و انقارت را اکثر جا با فقیر و دیگر اولاد و منتسبانش را مردم هر دیار بسبب احسان نیکو بیاد آمده [illegible] مخاوف جسیمه حمایت یا نمود و خدمتگاریها بتقدیم رسانیده اند الرحمة نکو رایان را پس از مردن نکوئی جانشین باشد * چه نیکو زیستن آنکو بعد مرگش این چنین باشد * القصه بالاجی راو

از داود نگر راه را گردانیده بالا بالا از طرف تکاری و کیا با پنور و بهار گذشته باز سر راه گرفت و مونگیر و بهاگلپور رسیده در سر دو قصبهٔ مذکوره بسبب ورود دشمن نهایت شر و شور ظاهر گشته آفت عظیم بسکنهٔ آنجا رسید اما زوجهٔ محمد غوث خان مرحوم که فی الحقیقه شیر زنی بود بنابر تهیدستی و پریشانی طاقت عبور و مرور دریا نیافت ناچار محوطهٔ خانهای خود را در بسته با معدودی از اقربا و منتسبان که درین عسرت دست از رفاقتش بر نداشته بودند بنفرط غیرت بنابر حفظ عصمت مستعد مدافعهٔ چنان لشکر بیکران گردید و چون از آن خانه شکسته و درهای بسته آتش جنگ و صدای تفنگ بر خاست غارتگران را حیرت روی داد و بعضی در محاصره آتش کوشیدند و بعض دیگر خبر به سردار لشکر رسانیدند بالاجی راو تفحص نموده دریافت که زن محمد غوث خان مرحوم از کمال بی اسبابی نتوانست که بدر رود ناچار بپاس آبروی خود تن بمردن داده با چند کس مفلوک در را بسته مستعد جنگ نشسته است و تا حال کسی را مجال دخل و تصرف در آنجا نداده بالاجی راو را این جسارت زیاده از طاقت پسند آمد و برای او چیزی از لباس و اقمشهٔ دکهن فرستاد و چند سوار معتمد خود را همراهش داده مامور گردانید که تا گذشتن لشکر همانجا حاضر بوده نگذارند که کسی بآن ضعیفه تصدیعی تواند رسانید و خود پیشتر نهضت نموده راه کوهستان گرفت چون تمام فوج او از بهاگلپور گذشت سواران مذکور از آن ضعیفه رخصت حاصل نموده بلشکر خود پیوستند و بالاجی راو بعد از طی منازل از حدود بیر بهوم سر بر آورده وارد نواح مرشدآباد گردید و از طرف ناگپور کلان رگهوجی بهوسله احوال مغلوبی بهاسکر پنڈت دریافته حسب الطلب بهاسکر نیز در قرب جوار مرشدآباد رسید و عساکر بیحد و حصر در بنگاله مجتمع گردید ✤ ✤ ✤

ذکر ملاقات بالاجی راو با مهابت جنگ و اخراج رگهوجی از حدود بنگاله و معاودت بالاجی راو بمرکز دولتش ✤

چون بالاجی راو متصل بمهابت جنگ رسیده در اطراف شهر معسکر ساخت مهابت جنگ هم که دران اوقات بر لب دریا دران ضلع مخیم سرادقات جاه و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجی راو مراسم استقبال العجل آورده بخیمهٔ جلوس آورد و جلوس هر دو با هم بر یک مسند گویا اقتران مریخ و زحل بود که مفاسد خونریزی بسیار نتیجه داد و بعد بتقدیم رسیدن مراسم تواضع و تکلفات معاودت بدولت سرای خود نمود روز دیگر بالاراو بقصد بازدید در رسید آن امیر کبیر تا سر فرشش مراسم استقبال بجا آورده بر مسند خویش جای داد و سخنان بسیار در انتظام مملکت خصوص دفاع رگهو مذکور گشته بعد تواضع عطر و پان موافق ضابطه فیل و خوانچهای جواهر و ملبوسات داده بالاراو را مرخص نمود بعد از آن پیغام مدافعه و اخراج رگهوجی بهوسله داد بالاجی راو درخواست چوتهه چندین ساله عظیم آباد نموده گله از توقف ایصال آن وجه نمود مصطفی خان بهیبت جنگ درین جواب و سوال مقرر گشته آمد و رفت مینمودند تا آنکه حساب مبلغهای چند ساله چوتهه منقح گشته مهابت جنگ رسانیدنش را متعهد گردید و استدعای حرکت لشکر برای تنبیه رگهوجی نمود و خود نقاره نواخته داعیهٔ سواری و کوچ فرمود بالاجی راو کسی را فرستاده مانع گردید و مهابت جنگ بضرورت مصلحت در حرکت نیافت و ناچار زرهای معهوده ببالاجی راو رسانیده التماس تنبیه و اخراج رگهوجی نمود رگهو که مابین کتوه و بردوان رحل اقامت بر افگنده بود برین اتفاق آگهی یافته و مقاومت خویش در مقابل حریف غالب محال دیده بسمت صحاری غربی بنگاله روانه گردید روز دیگر بموافق وعده افواج ظفر امواج در تعاقب رگهو متلاطم آمده از رودخانه بهاگیرتی

نسبت غربی بنگاله گذشتند و بعد یکدو کوچ بالا راو استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که افواج سرکار چنانچه باید در سطح مسافت مسارعت نمی نماید من مرخص میشوم لیکن بعد چندی خبر دفع رگهو بعرض گرامی خواهد رسید بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالا راو بتعجیل هرچه تمامتر بتعاقب رگهو تاخته باو رسید و بعد محاربه هزیمت برگهو افتاده از دره بال راه ملک خود گرفت و بیشتر از بهیر و بنگاه او بتاخت و تاراج رفت و بهاسکر که بمید سنی پور رفته بود باستماع این خبر از دربای جیال کتک در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالا راو هم مقضی المرام روانه بلاد دکهن گردید وقتی که بالا راو مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالا راو که برای بعضی جواب و سوال پیش مصطفی خان آمده بود در گفتگو بسبب اقتدار آقای خود و تسلطش بر عطای سلطنت تهور نموده کلمهٔ نامناسب بر زبان آورد مصطفی خان تاب نیاورده فرمان داد که او را بزنند ملازمانش حسب الامر بعمل آورده ذلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست برود و فتنه برانگیزد مهابت جنگ شنیده او را پیش خود طلبید و بعنایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده برگردانید و بالا راو کوچیده رهگرای مقصد گردید بعد از آن مهابت جنگ بمصطفی خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالا راو می شد در جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رگهو می پرداختند و فدوی بالا راو را می مالید یا ولی نعمت بالا راو را گوشمال میدادند و بنده رگهو جی بهوسله را بسزا میرسانید این سانحه در اواخر محرم یا اوائل صفر سنه ۱۱۵۶ هجری روی نمود القصه بعد رفتن بالاجی راو و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ بهر اسباب میسر آمد و چون احتمال معاودت رگهو و بهاسکر نبود مهابت جنگ عازم مرشد آباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشد آباد رخصت معاودت بصوبه عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل مقصود گشت همدرین اوقات گوکل چند که نوکر دیرینه و نمکخوار سرکار حسین قلیخان بود و بوسیله او پیشکاری جهانگیرنگر داشت با مربی و ولی نعمت خود نرد دغا باخته در حضور شهامت جنگ بر آمد مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت و حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت جهانگیرنگر به یسین خان که فوجداری گرد داشت مقرر گشت و علاقه فوجداری سیرقند مرحمت شد حسین قلی خان وارد مرشد آباد شده در تدبیر اصلاح برهمی کار خود افتاده بگذرانیدن مبالغ کلی مزاج گهسیتی بیگم زوجه شهامت جنگ دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمه خویش گرفته از پدر و شوهر عفو جرایم و صفح مآثم او درخواست و فدویت و دولت خواهی او خاطرنشان هر دو ساخته خلعت نیابت جهانگیرنگر باز بحسین قلی خان دهانید این مرتبه حسین قلی خان اظهر بود و چنین مربی متکلم [illegible] بکمال استقلال و استبداد در آنجا جهانگیرنگر رسید یسین خان را که کبیده خاطر گشته بود و عطاء الله خان از طرف خود فوجداری بهاگلپور داد و حسین قلی خان بعد وصول بجهانگیرنگر گوکل چند را از پیشکاری معزول نموده مورد انواع تحمیلات [illegible] یانه گردانید و از بیخ و بنش برکنده راج بلبهه را به پیشکاری خود مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود بحسین الدین خان برادرزاده خود داد و بمرشد آباد آمده مادام الحیات در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بخشش برگشت و سراج الدوله او را از اوج اعتبار انداخته بناحق کشت و خون او چون خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را با خاک ادبار برابر ساخت +

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سررشته رفاقت و الداز او شان و دیگر سوانح که در آن اوان روی داد

چون هیبت جنگ بهمعنان امن و اطمینان از مرشدآباد معاودت نموده در حدود صوبهٔ عظیم آباد رسید بنابر بند و بست صوبهٔ خود
در نواح پرگنهٔ سنوت دنکاری اقامت گزید همانا سببش آنکه چون با والد سرگران و پرگنه‌های مذکور تا نهایت کوهستان
پلامون و ناگپور در علاقهٔ ایشان و پرگنه‌های سرس و کٹنبه و جراگانوان و شهرگهاٹی و کهڑکدیه نیز در تعهد والد بود زمینداران
آنجاها را با والد توسل بود و مقتدران آنجا اکثری خاصه راجه سندر سنگه نهایت اخلاص با والد داشت میخواست که آنها را
بتوسط عواطف خود مستمال و با والد منحرف ساخته از خود گرداند و چون راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله
مغفور را دیوان مدار المهام خود ساخته همراه آورده بود میخواست که مالگزاران و مقتدران صوبه با او توسل جسته از
دیگران بگسلند و بند و بست صوبه بوساطت او نماید یا غرضی دیگر داشته باشد علی ای حال والد عریضهٔ متضمن استیذان
آمدن خود نگاشته فرستاد در جواب نوشت که عنقریب من بشهر میرسم همانجا ملاقات خواهد شد تصدیع نکشند والد رضای او
در رفتن نیافته بجای خود نشست ناگهان شهرهٔ ورود مرهته در نواح پرگنه‌های مذکور بر افواه و السنهٔ مردم افتاده شیوع
یافت و هیبت جنگ توقف در آن مکان بسبب قلت فوج و اسباب که در اسفار کٹک و بنگاله جاسنی و طاقتی باقی
نمانده بود صلاح ندانسته بعد استماع این خبر کوچیده تمام شب راه‌ها بریده اول صبح بفضای شهر عظیم آباد رسید والد
با همراهیان خود برآمده متصل تالاب میٹهی پور هیبت جنگ را دریافت هیبت جنگ که بر اسپ سوار بود در پس تلهای
تالاب مذکور استاده راجه کیرت چند را پیش برای استقبال و ملاقات والد فرستاد چون نزدیک رسید والد و راجه
مذکور از اسپ فرود آمده با همدیگر معانقه نموده باتفاق برای ملازمت هیبت جنگ رفتند هیبت جنگ از حجاب مذکور بر آمده
اسپ را پیش راند والد چون سلام نمود جلو اسپ گرفته استاد والد پیشتر شتافته نذر گذرانید و هیبت جنگ سواره بر اسپ
خم گشته با والد معانقه نمود و دو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم بسوار شدن داده خود پیشتر راند و والد آنی چند در آنجا
استاده با برادر خود مهدی نثار خان که بخشی هیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه معانقه و ملاقات نموده سوار شد
و همراه سواری هیبت جنگ داخل شهر گشته بخانه‌اش رسانید چند روز راه آمد و رفت دربار و تکرار و اعادهٔ کلمات شکایتهای
سابقه و عذرخواهی و اظهار سرکاری علی ما هی علیه از طرفین مفتوح بود و هیبت جنگ بردن والد با انتزاع بعضی
خدمات خواسته وعده‌ها می‌نمود و میگفت که چون جناب عالی یعنی مهابت جنگ از شما بدگمان و آزرده اند و مرا از
اطاعت و استرضای ایشان گزیری نیست چند روز بنوعیکه من میگویم باید بسر برد من رفع مظنه‌های ایشان
نموده باز بدستور جمیع مقدمات بشما مرجوع خواهم داشت والد نظر بآبروی خود قبول نمی‌نمود و بنابر غیرت و حدت
مزاجی که داشت به کاهش مرتبهٔ خود راضی نمی‌شد تا آنکه ناچار روزی برای ملاقات والدهٔ فقیر آمده در حرم سرا
مدارج دلجوئی و عذرخواهی را بپایان رسانید و والد سر از اطاعت باز زده بذلت خود رضا نداده بنابر ترک
رفاقت و ارادهٔ شاهجهان آباد گذاشته از هیبت جنگ رخصت شد بعد چند روز تهیهٔ سفر نموده بساعت مختار که پانزدهم
رجب سنه ١١٥٦ هجری بود مع رفقائیکه داشت قبل رحیل در همین شهر خلاف ضابطهٔ نوکری و آقائی کوفته سوار شده در
باغ رای بالکشن وکیل ناظم بنگاله نقل مکان نمود مهدی نثار خان عم راقم که برادر خرد والد بود با آنکه هیبت جنگ در
نهایت مرتبه او را دوست میداشت و از زمرهٔ مخلصان و دولتخواه خود می‌انگاشت و جوهر شجاعت و مردانگی او را از
امتحان نموده کمال اعتماد بر او داشت بنابر افتراق برادر بزرگ شکسته خاطر گشته استعفا از نوکری و خدمت بخشیگری نمود

هر چند هیبت جنگ در منع استعفا و ترغیب رفاقت خود مبالغه ها نمود و معتمدین خود را فرستاده نصیحتها فرمود و خواست که خود بخانه اش آمده همراه خود گرفته ببرد مهدی نثار خان معذرتهای مناسب نموده از و اگزید و چون اندیشها در خاطر مردم بود که مبادا زمینداران بهوجپوریه که متمردانند در اثنای راه باغوای دشمنان با والد خدعه نمایند مهدی نثار خان مرحوم تا حد صوبه عظیم آباد که عبارت از بکسر باشد با والد همراهی نموده بخانه خود برگشت و والد درعین برسات قطع منازل نموده بعضی آبادی صوبه اوده که دار الملک صفدر جنگ بود رسیده روز ورود ملازمت صفدر جنگ نمود چون باعث برهمی اوضاع معاش والد صفدر جنگ شده بود باین شرم نهایت دلجوئی و استماله نموده نویدها داد اما هنوز ساعت کوچ او بحضور محمد شاه مقرر بود که بعد دو سه ساعت داخل پیش خیمه های خود شد تتمه احوال والد و صفدر جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه و امرای شاهجهان آباد ان شاء الله تعالی رقمزده خامه وقائع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین میرسد که ماجرای بنگاله و عظیم آباد و وقائع حالات خاندان مهابت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده منقرض شدند الی یومنا هذا که سال ۱۱۹۴ هجری است مسلسل و منتظم در یک دفتر بنگارد و بقیه احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم مع امرای شاهجهان آباد و لاهور و اوده و اله آباد و اکبر آباد در دفتر دیگر و احوال دکهن آنقدر که باجمال معلوم گردیده در هر دو دفتر هر جا مقام اقتضا کند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام +

آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم از ان بنا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنا بر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهته دران صوبه شهرت یافت هیبت جنگ احداث حصاری برای حفظ عموم سکنه و رعایا مصلحت دیده عمله را مامور فرمود که بر بنای حصار قدیم دیوارهای جدید بکشند و خندقی در دور آن حفر نموده کلش را پشته دیوار نمایند تا متانتی بهم رساند حصار قدیم را از مانی مدید گذشته بود که افتاده و مردم بران خانهای خود ساخته از حصار اثری نگذاشته بودند درین بنا بعضی خانها ضرور شد که منهدم شود صاحبان بیوت لائق الانهدام این بنا را در باره خود ظلم نمایان دیده آه و فغان از حد گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام متصور بود سودی بران مترتب نشد و حسب الامر بعمل آمده در اندک زمانی حصن استوار تیار گشته قلعه متینی پدیدار آمد بعد ازان در هنگام حروب مرهته وغیرآن که مکرر ورود جماعه مذکوره روی داد و خلق کثیر از سکنه بیرون شهر هم درون حصار درآمده از صدمات حوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گوله توپهای بروج و باره حصار دست تصرف مرهته کوتاه گردانید همان خلق شاکر گذار بوده بر حسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف و اقرار می نمودند و هیبت جنگ بکام و آرام در کمال عزت و احتشام میگذرانید و اغلب اوقات برای دلجوئی والده بخانه ما آمده عاطفتهای می نمود و تمام سرکار ترهت را از حضور بجاگیر خود طلبیده اراده آبادی پرگنه های آنجا بجد داشت بنابرین عازم رفتن سرکار مذکور شد که آن طرف گنگا بود دگردید چون بر عم راقم مهدی نثار خان مرحوم شفقت ما فوق القیاس داشت و راضی بآزادی ما نبود خود بخانه اش رفت و با خود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول بمحال مذکور در آبادی بهنواره که محل سکونت اجدای آنجا از قدیم و عمارات آنها ست نزول نموده اقامت گزید و بعضی پرگنه های سرکار مذکور بمهدی نثار خان و دیگر جا بگیرا

سپرده اهتمام و رالکار را با دست و توفیر محاصل محالات مذکوره داشت بعد از ان که سکونت قصبه مذکوره بطول انجامید زوجه خود آمنه بیگم بنت مهابت جنگ را با اطفال و اکثر خدمه محل نزد خود طلبید و نیز بوالده فقیر نگاشت که آرزوی ملاقات شما زیاده از انست که نوشته آید اگر حرجی نباشد مع فرزندان تشریف آورده مصلحی چند درهمین مقام بگذرانند و این بنا بر شفقت و محض دلجوئیها بود و الا مقتدران را با غربا هرچند از اقارب باشند این قسم سلوکها کمتر می باشد فقیر و علی نقی خان بنا بر خود در ان قوم همراه والده درین ایام در شاهجهان آباد بود و مصطفی خان بنا بر نیکو خدمتیها و کمال جرأت که داشت باوج اقتدار رسیده در زمرهٔ ملازمان مهابت جنگ کسی را سهیم و شریک خود نمیدید ✣

ذکر عروج مصطفی خان بهادر بسر جنگ بمرتبهٔ عالی و مقتول شدن بهاسکر پندت باحتیال مصطفی خان و تقریبات الٰهی

مصطفی خان که در حروب مذکوره سابقه حسن ارادت و جوهر جانفشانی و جلادت خود نسبت بر فقای دیگر مکرر و متواتر بظهور رسانیده منظور نظر مهابت جنگ گردیده بانعام مبالغ کلی و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت از انجمله دوازده لک روپیه یکبار انعام یافت و هفت هزار سوار رساله او و پنج هزار سوار رساله عمو یش عبد النبی خان صوبه دار کتک بود و بعد مردن عبد النبی خان پسرش عبد الرسول خان بمنصب پدر که پنجهزاری یا چار هزاری داشت برساله و صوبه داری مذکور سرافرازی یافته حاکم بالاستقلال صوبهٔ مذکوره گردید و مصطفی خان خود منصب پنجهزاری و پالکی جهالردار و علم و نوبت و رساله هفت هزار سوار و قریب یکصد و پنجاه فیل وغیره اسباب امارت انچه باید مهیا داشته در کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و مقتدای فرقهٔ سپاه بنحوی بود که اقارب قریبه مهابت جنگ در حصول مرام خود توسل باو میجستند و بمرتبه رسید که محسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابت جنگ باوجود سه پسر هفت هزاری از اقتدار و اختیار مصطفی خان عاجز و حیران گشته بنا بر انزجار خاطر جدائی برادر و غربت از مرشد آباد که مسکن دیرینه او از عهد شجاع الدوله بود اختیار نمود و پیش پسر کهتر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ بعظیم آباد رفت و نیز سبب آزردگی حاجی احمد خدمت هیبت جنگ گردید که بصولت جنگ بهادر عنایت گشته بود زیرا که حاجی آنرا برای خود میخواست و صولت جنگ من بعد هنگامه کتک خدمتی که اندک فائده داشته باشد نداشت مهابت جنگ پاس خاطر صولت جنگ عزیزتر داشته چون حاجی احمد را از محال سائر مرشد آباد بقدر مایحتاج نیز وجوهات کلی فضولی داشت در حاجی احمد بجهات مذکوره آزرده خاطر گشته بعظیم آباد برخاسته رفت در سنه ... موسم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم بهاسکر پندت علی قراول را که از سرداران مشهور بعض ممالک دکهن بود برفاقت خود برگزیده او را سرکرده شش هفت هزار سوار گردانیده شروع سال مذکور در نهایت اقتدار حسب الامر رگهو بهوسله با بیست هزار سوار داخل بلاد اودیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید مغتنم شمارد و الا بمحاربه پردازد مهابت جنگ که از مشاق اسفار متواتره اندک کسالتی و ملالتی بهم رسانیده بود و بنا بر مدافعه بهاسکر بمحض تدبیر گذاشته آرام و آسایش سپاه منظور داشت و با مصطفی خان درباب مدافعه او مشوره آغاز نهاده خواست که بتدبیری بهاسکر را مع جمیع سرداران فوج او یکجا بلقای خود در آورده همه را یکبار رهی ملک عدم گرداند چون این کار بنا بر اقتدار بهاسکر و وحشت او و مهابت جنگ و همراهیانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر می نمود مهابت جنگ

مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد
که اگر بهاسکر را مع سرداران همراهیش بدام خود کشیده بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور بار مفوض باشد مصطفی خان که مرد
صاحب عزم و دلاور و هوشیار زبان آور بود بطمع افتاده مهیا و آماده گردید و با بهاسکر شروع بنای آمیزش و آشتی نموده
او را از جنگ غافل و امیدوار امری که در خیال او نمیگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت و استدعای آمدن مصطفی خان
نمود مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود بر راز خود آگهی داده نزد بهاسکر
فرستاد و گفت که بهر صورت او را مع سرداران لشکر باید آورد تا همه را یکبار بصحرای عدم سر داده آید مشار الیهما حسب الامر نزد بهاسکر
که در حوالی کتوه رسیده بود شتافته ملاقات نمودند و مهابت جنگ باراده امضای مافی الضمیر خود از مرشد آباد نهضت
نموده در محال منکرا بکنار دریای بهاگیرتی معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه جانکی رام بتمهید مصالحه پرداخته بچندین
فسانه و فسون که موکد بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را راضی با دراک ملاقات مهابت جنگ ساختند و علی قراول
را که از معتمدانش بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود معهود آنکه هرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسای عساکر بملازمت مهابت جنگ
شتابد مصطفی خان و راجه جانکی رام چون دیدند که نقش مراد شان درست نشست علی بهائی را همراه گرفته معاودت نمودند
و مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی بمناسبت ایمانی و افغانی راه مکالمه و گفتگوی زبانی کشود و او را بمهابت جنگ
رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق و تقریر دلپذیر بی نظیر بود بگفتگوی رنگین و سخنان شیرین
دل علی قراول را فریفته و شیفته خود ساخت و بتالیف قلب او چنان پرداخت که مافوقش تصور نتوان نمود و مصطفی خان را همراه
او فرستاده بدلاسائی بهاسکر و دفع مظنهائیکه در دلش استقرار داشت همت گماشت و درین عرض مدت که عرصه سوال و جواب
و در بخشش رنگ سبز روی آب بود مهابت جنگ علی التواتر بارسال تحف و هدایا از قبیل فواکه ولایت و بنگاله و اقمشه و یراق و
دیگر چیزهای دلفریب باعث ازاله وحشت و ازاحه نفرت خاطر بهاسکر گردیده دلش را بحالی ساخته بود که اگر معتقد عظیمی بهاسکر
در نظر نمی داشت چه عجب که بی اختیار و بدون تحریک اغیار خود بخود بملاقات مهابت جنگ می شتافت و از طرفین آمد و رفت
تکرار یافته راجه جانکی رام هم که دیوان تن مهابت جنگ بود برای استماله بهاسکر پنڈت اکثر در حرکت بود آخر الامر بنای مصالحه و
ملاقات فیما بین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منکرا موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ در امانی گنج معسکر
داشت و بهاسکر پنڈت در کتوه سکونت ورزیده بود و اواخر صفر یا اوائل شهر ربیع الاول روزیکه برای ملاقات باهمدیگر
معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان منکرا استاده شد و سراپردهای بسیار برپا گشته صحن طولانی وسیعی برای
آن خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع صولت جنگ و عطاء الله خان ثابت جنگ
و میر محمد کاظم خان و دیگر یکه های معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدی غیر از جانکی رام و مصطفی خان
و حکیم بیگ بر این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای چنین مجلس حاضر آمده مصاحبت مهابت جنگ
گزیدند و مصطفی خان و راجه جانکی رام که واسطه جواب و سوال و صاحب عهد و پیمان با بهاسکر بودند برای آوردن بهاسکر
پیشتر رفتند باستثنای سرداران لشکر مع همراهیان عقب خیمه مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استادند و یکه های معتمد
جانفشان بعضی متصل ستونهای خیمه و بعضی بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان استاده بودند [illegible]
اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه و بر آمدن آنها از غفلت صلاح دیده بحکیم بیگ فرمود که خیمه

دومی را که برای مکالمه با بهاسکر پندت پر باشد به صولت جنگ بهادر نمایند حکیم بیگ صولت جنگ را به بهانه نمودن خیمه‌ها برده مکنون خاطر مهابت جنگ را بظاهر نمود
صولت جنگ بعد معاودت تحسین خیمه نمود و معلوم شد که او هم این رای را پسندید مهابت جنگ منتظر بهاسکر نشسته و مبدم خبرش
می پرسید و هرکاره‌ها علی التعاقب رسیده خبر رسیدنش میرسانیدند بهاسکر چون لب دروازه رسید دسته‌های افواج او پیش
روی خیمه مقابل فوجهای مهابت جنگ بفاصله تیر یک جزائر جابجا استادند و دسته‌های فوج مهابت جنگ هم بهمین فاصله
از خیمه طرف عقب استاده بودند و فیل سواری مهابت جنگ درمیان سراپرده‌ها طرف پشت سرش استاده بود و سرداران
لشکر بهاسکر پیاده پا گشته و دیگر معتمدان که اکثرش با سلاح و یراق بهانهٔ عهده‌داران همراهی گزیده چهل پنجاه کس از رفاقت
او از آنجمله بیست و دو سردار و دیگر یکه‌ها که اسمهارا بزبان هندیان امنیک گویند با یمنی که گذشت بر در سراپردهٔ مهابت جنگ
فراهم آمدند چون بهاسکر از ما دیان نزد در آمد بیک دست دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده‌ها
شده وعلی قراول پیش روی او و دیگران در عقب و یمین و یسار دامن گردانیده و قبضه سیفها در دست کرده هر یکی بغرور
و تکبر میخرامید مصطفی خان و راجه جانکی رام که از ته کار خبر داشتند عذری مناسب گفته دست خود از دست او برآورده
بیرون رفتند چون ربعی از میدان صحن سراپرده‌ها در نوردید مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پندت کدام است شناسندگان
مثل میرزا حکیم بیگ و دیگران که اسمهارا مهابت جنگ برای همین نزد خود داشته بودند نشانش دادند مهابت جنگ سه بار تحقیق
نمود چون آمدنش متیقن شد بایستادگان حضور فرمود که این موذی را بکشید از حاضران برین راز کسی آگاه نبود مردم
متحیر گشته متوقف شدند مگر میر کاظم خان التماس نمود که چه حکم میشود چون مکرر تاکید گفت میر کاظم خان و برخوردار بیگ
و دیگر فدویان شمشیرها کشیده دویدند و مصطفی خان پنج شش نفر مثل اودل شاه و حکیم شاه و غیرهما را که معتمدان با جرأت
بودند در حضور گذاشته مامور ساخته بود که سرامر یکه از مهابت جنگ صدور یابد شما بلا تامل خواهید نمود در قفای مصطفی خان
مشاهده این حال نموده همانجا شمشیرها کشیده با بهاسکر و همراهیانش درآویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفته
ضربتی بر سر بهاسکر نواخت و کار او را تمام ساخت همراهیان او نیز شمشیرها کشیده بر مردم مهابت جنگ ریختند غریب
انقلابی رو داده تماشائیان شهر که بی خبر مصاحبت داشتند و برخی از جوهر شجاعت عاری عار فرار از آن معرکه
با قبح وجهی بی اختیار رو داده از ایشان بمشاهده این احوال سراپرده‌های صحن را بر زمین افگندند مصطفی خان برق شمشیرها
دیده با فوج خود که مستعد استاده بود بر سر مرهته‌ها تاخت و مهابت جنگ را گفته فرستاد که جناب عالی سوار شده تعاقب
فوج غنیم نمایند مهابت جنگ در عین ازدحام که دران وقت کسی کسی را نمی‌شناخت سپر و شمشیر در دست گرفته استاده بود و
چند کس که در محافظت او اهتمام داشتند دلالت بسواری فیلش می‌نمودند و او بنابر غیبت کفش بردار انتظار بهم رسیدنش
داشت کسی عرض کرد که چه وقت انتظار کفش است جواب داد که همین زمان بعد آمدنی شما خواهید گفت که مهابت جنگ از
فرط اضطراب کفش پا گذاشته بدر رفت تا آنکه کفشش بهم رسیده بر فیل خود سوار گشت و کار سرداران مرهته آخر گردید
مهابت جنگ خبر مصطفی خان پرسید بعرض رسانیدند که در تعاقب مرهته تاخته عرض کرده رفته است که جناب عالی هم متعاقب
فدوی در رسند آنوقت مهابت جنگ باطمینان تمام سر بهاسکر برای تحقیق قتلش میطلبید و هر چند میگفتند که کشته شدن
قبول نکرده مبالغه در طلب سرش داشت و حکم نوبه اختن شادیانه فرمود و دست از تیغ بر نمیداشت تا آنکه سرش آوردند شناسندگان
نموده چون تحقیق شد که سر اوست بتعاقب بقیه تهوران پرداخت و تا بلکنوه که اردوی عظیم مرهته و راجها بود عنان باز نگرفت

اما اثرے از گرنجیگان پیدا نبود سببش ہمانا آنکہ ہرگاہ مصطفی خان بھاسکر وغیرہ سرداران مرہٹہ را بعہد و پیمان و قسم کلام الہی مطمئن ساختہ میخواست ہمہ را بدام بلا اندازد دیگران بجمیعہم قبول نمودہ فریب مصطفی خان خوردند و بملاقات مہابت جنگ آمدہ راہ عدم سپردند مگر یکے ازان سرداران کہ رگھو گائی گوار نام داشت ہرچند مصطفی خان و بھاسکر و علی قراولی مبالغہ را از حد گذرانیدند قبول نکردہ بملاقات مہابت جنگ دران اجتماع راضی نشد و با گروہ خود بیرون ماندہ وعدہ نمود کہ روز دیگر بعد ملاقات و معاودت بھاسکر پنڈت وغیرہ سرداران من ہم بخدمت مہابت جنگ خواہم رسید و بمجرد این انقلاب با جمعیت خود در رفتہ بنگاہ بھاسکر را با خود برداشتہ برد اگرچہ در راہ از صدمات رعایا و زمینداران و یلہ تازان لشکر مہابت جنگ اکثرے بجنگ بلا مبتلا شدند بازہم بہوشیارے حزم کائی گوار مذکور خلق کثیرے از فرقہ مذکورہ خود را ازان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانید و افواج منتشرہ بھاسکر بہر حال شکستہ بال و بازو افغانان و جنیران از حدود بلاد بنگالہ و کٹک خود را بیرون کشید و مہابت جنگ با جمیع رفقا سالماً و غانماً بمرکز دولت خود معاودت نمودہ بکام و آرام نشست و در بہارے این خدمت از افزایش مرسومات کافہ سپاہ را راضی و خوشنود نمودہ دہ لک روپیہ بطریق انعام عنایت فرمود و عرضداشت متضمن فتح مذکور بپادشاہ نوشتہ التماس اضافہ منصب و خطاب ببر جنگی و نوبت برای مصطفی خان و بجہت ہر یکے از رفقاے خود کہ مصدر ترددات عالیہ شدہ بودند مانند میر محمد جعفر خان کہ جراحتے از شمشیر بار رسیدہ بود و فقیر اللہ بیگ خان و حیدر علی خان وغیرہ نمود محمد شاہ فرمانے متضمن کارنامہ عنایت با خلعت خاص و جواہر و خطاب شجاع الملک و اسپ و شمشیر بجہت مہابت جنگ فرستاد و خطاب ببر جنگی و نوبت و منصب پنجہزارے برای مصطفی خان و اضافہ مناصب و خطاب بہادرے برای دیگران پذیرائی یافتہ در رسید و موجب خوشنودی ہر آہمگنان گردید ٭

ذکر برہم صحبت فیمابین مہابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشدآباد و جنگیدن مصطفی خان بہادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر ہیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدولہ بر مصطفی خان و سوانحیکہ درین ضمن روی داد

چون اقتدار مصطفی خان از مرتبہ نوکرے گذشتہ بہمسرے بلکہ برترے رسیدہ بود و جمعیت انبوہ افغان در ملک بنگالہ و سرکار مہابت جنگ از حد بدر رفتہ طرفہ ازدحامے داشت کہ احدے را مجال نفس کشیدن با افغان ہرچند یک نفر ازان جماعہ باشد بسبب استیلاے فرقہ مذکورہ نبود و فی الحقیقۃ این قوم بنابر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما جبال و صحارے مانا بسباع و نہایت دلیر و طماع مے باشند بنا بر علی ذلک المقدمات پاس حقوق اولیاے نعم بلکہ اب و عم نداشتہ زود بمشاہدہ اندک مایہ استعداد بہیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد مے شوند و بکمتر طمع حقوق مصاحبت دیرینہ و احسانہاے سابقہ فراموش نمودہ تا بقتل آقا و خاوند بلکہ اقربا و خویشاوند راضی اند و ہم بنابر مباینت تام از ادراک و تمیز با محاسن اخلاق کہ ازان جملہ عفو و احسان است آشنا نبودہ در انتقامات خصوص قتل افغانے اگر شدہ باشد بنہایت صلب مے باشند و دعواے خون اینہا ہرچند قرنہا بگذرد نمیخوابد و گرہ ہاے کینہ از سینہ شان نمیکشاید مصطفی خان اگرچہ خالی از شعورے نبود اما بنا بر جرأت و شوکتے کہ داشت بمشاہدہ دولتہاے بنگالہ کہ برأی العین ہمیشہ میدید آتش حرص و طمع در کانون سینہ اش ہردمے افروخت تا آنکہ استعداد خود بازدحام افغانان در مقابلہ و مقاتلہ با مہابت جنگ

برابر آنکه بستر دیدا آتش دیرینه او شعله کشیده با مهابت جنگ شروع باستیفاے سوامد یکه بنابر اغراض درمیان آمده بود نمود از جمله وعدها یکے صوبه دارے عظیم آباد بود که احترام الدوله بهادر داماد کهتر مهابت جنگ داشت مهابت جنگ را وفا بوعده هائیکه هنگام غرض سهل مے نمود در زمان فقدان غرض نهایت گران و دشوار آمد خواست که بحسن بیان وسحر طرازی زبان خیال امر دشوار رسے را آسانے سطے کند چند ماه بانحاے گفتگو دلجو بود و بانواع مهربانے خیالات مرتسمه خاطر مصطفی خان مے زدود اما ازانجاکه تشنه لب سراب وجویاے وصال بافسانه وخواب و تسلی نمی شود خان مرقوم بامید امروز فردا وتدبیر درامور سے برد و آخر الامر آهسته آهسته پرده از روے کار برخاستن و اخلاصها کاستن گرفت و رفته رفته دررا و آخر محرم ۱۱۵۸ آمد و رفت دربار موقوف گردید سبب امتناع مصطفی خان از آمدن دربار بتقریر یوسف علی خان مرحوم آنکه مهابت جنگ بظاهر در دلجوئے واستماله او میکوشید و درباطن بنابر تسلط وتحکم او قاصد دفع مفاسدش بوده از تدبیر آن غفلت نمی ورزید روزے مصطفی خان او دل شاه و حکیم شاه را که سران رفقاے او بوده اند بعادت مستمر پیش از خود بدربار فرستاده خود تهیه آمدن داشت مشار الیهما بحضور مهابت جنگ رسیده مجرا کرده نشستند اتفاقاً یوسف علیخان مرحوم هم دران روز حاضر و بر ماجراے دربار ناظر بود میگوید که غیر معدودے از ملازمان دران وقت حاضر بودند که آنها هر دو رسیده بمجرد نشستن آنها خواجه سراے از محل بر آمده بشدت عارضه هیضه نواب بیگم زوجه مهابت جنگ ظاهر نمود متعارف الناس او خبر قرب وصول مصطفی خان معروض شد مهابت جنگ بنابر دریافت احوال بیگم بمحل سرا رفته او دل شاه و حکیم شاه را تا آمدن خود بتوقف امر فرمود درین حال آن هر دو در یکے از حجرهاے دولت سرا احساس حرکتے کرده متوهم شدند که شاید جمعے از ارباب سلاح را دران حجره بدفع مصطفی خان نشانده خود ببهانه عارضه بیگم اندرون رفته اند باحتمال این خیال ازانجا برخاسته راه خانه گرفتند و مصطفی خان را که قریب بدر دولت سرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از مدتے بنابر خیره سری یاراه تمردے پیموده از مهابت جنگ مطمئن نبود دغدغه قوے در خاطرش نشسته از جائیکه رسیده بود برگشت مهابت جنگ خبر مذکور شنیده علی الفور شهامت جنگ بهادر را فرستاد که بهر نحو بتسلیه وتصفیه خاطرش کوشیده بازآرد شهامت جنگ در راه باو رسیده هرچند خواست که بانواع تقریرات و اقسام ایمان خاطر پریشان او را جمع گرداند و ازاله وحشتش نموده بحضور مهابت جنگ آورده سودے نکرد و مصطفی خان بخانه خود رسیده رساله خود را که نه هزار سوار و پیاده ها علاوه آن بود با خویش متفق ساخته لواے مخالفت برافراشت و پیغام استعفاے نوکرے و اسنادهاے تنخواه خود نمود مهابت جنگ بتوسط شهامت جنگ که قول و فعلش پیش سپاه وغیره وثوق تمام داشت هرچند خواست که وحشتش را مبدل بانست تبدیل دهد بهیچ صورت درنگرفت تا آنکه مصطفی خان پیغامهاے خشونت متضمن استدعاے ایفاے مواعید فرستاد و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ مع جمیع وابستگان و منتسبان معتمد مضطرب و حیران گشته نمی دانستند که چه کنند چون جرأت و جلادتهاے او سالها دیده بودند خوف عظیم رو داد و از طرفین باستعداد حرب انجامید در شهر مرشد آباد ملازمان دولتخواه مهابت جنگ فراهم آمده از دار الاماره تا قریب حویلی هیبت جنگ مردم سپاه از رساله هر یکے مثل صولت جنگ و ثابت جنگ و شهامت جنگ و میر محمد جعفر خان و حیدر علیخان و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و عمر خان و پسرانش و دیگر بکه و متفرقات و هزاریان برق انداز مثل شیخ راو و بخشی و چهیدن و دیگر جلبیه ها و خاص برداران گرد حویلی مهابت جنگ ازدحام داشته روز و شب مسلح و تیار

می گذرانیدند و شمشیر خان و سردار خان آمد و رفت دربار داشتند ظاہر با مہابت جنگ و باطن با مصطفی خان بوده ہر دو
کس را خوشنود می داشتند مہابت جنگ ہم بنا بر عدم اعتماد بر جماعهٔ افغان مماشات با شمشیر خان و سردار خان نموده
بتالیف قلوب آنہا مے پرداخت اما عناد مصطفی خان منجر بفسادہاے عظیم و منشاے خصومتہا فوق طاقت خود
دیده اصلاح ذات البین اصلح امور مے دانست و ہم بنا بر مشاہدهٔ خدمت گزارے و جلادت و جانفشانیہاے او مفارقت
او را و ہن عظیمی براے دولت خود مے شمرد نه یاراے نگہداشتن داشت و نه خواہش فرو گذاشتن و جنگ کردن با او
نیز بنا بر رفقاے مخلص و شجاعان اولوس که ہمراہش بودند امر صعبے مے پنداشت تا آنکه روزے خواست که مثل سابق
تنہا با سراج الدوله پیش او رود و او را از خود کند بلکه پاے لکے طلبیده مہیا گردید برادرزادہایش که شہامت جنگ و صولت جنگ
حاضر بودند و دیگر اقربا و دولتخواہان مثل میر محمد جعفر خان و حسین قلی خان بہادر و فقیر الله بیگ خان و دیگران باشد بمبالغه
مانع و مزاحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارہا نمانده و کار از ان گذشته که بدلجوئیہا و اظہار اخلاص تدارک چنین
فسادہا توان نمود حالا مصطفی خان دعوے دار ملک است و بقاے خود در زوال عمر و دولت جناب عالی میداند اول
ما ہمه را بکشند بعد از ان بخانهٔ او بروند مہابت جنگ ہم بنظر امعان ملتمسات ایشان راست دیده فسخ عزیمت نمود در ین صحبه
یکے از ہمراہیان او که رحم خان نام داشت و ہمیشه علم سرداری او برمے افراشت بحسب تقدیر بتالیف و ترغیب مہابت جنگ
ترک رفاقت مصطفی خان نموده بمہابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان ہم عروج خود در خروج مصطفی خان از
بنگاله میدانستند بنا برین از اعانت بر جنگ پہلو تہی کرده با او ہمداستان نمیشدند مصطفی خان جنگ مرشد آباد بدین جہات
مناسب ندانست با فہمایان تقدیر راى مصطفی خان را گردانیده آماده برآمدنش ساخت علی ای حال مصطفی خان رفتن
بعظیم آباد و انتزاع آن صوبه از دست احترام الدوله بہادر بہیبت جنگ نسبت بمجادله و مقاتله با مہابت جنگ آسان تر شمرده
قاصد برآمدن از مرشد آباد گردید و مہابت جنگ این اراده او را فوز عظیم شمرده از تائیدات غیبی دانست مصطفی خان
وکیل خود را با فرد حساب مشاہرهٔ خود مع ہمراہیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ
مذکور نمود و مہابت جنگ بدون تعلل و تامل اداے مبلغ ہفتده لک روپیه از قبیل الصدقه ترد البلاء تصور نموده فرستاد و
مصطفی خان مردم خود بر سر رئیس پہلبانان و غیره فرستاده از بار بردار آنچه در کار بود بجبر و تہدید طلبیده و اسباب خود و
ہمراہیان بخاطر جمع بار کرده روزے که براى کوچ مقرر بود با کر و فر و افر سوار شده چاونی خود را آتش داده طبل رحیل
کوفته بفاصله اندک مسافتے داخل خیمه ہا گردید و روز دیگر باز کوچ نمود چون از مرشد آباد بمسافت بعیدے رسید و مردم
شہر را الیقین گردید که میرود جانے تازه در قالب مرشد آباد و عموم سکنهٔ بلدهٔ مذکوره درآمد و ہر یکے بر دفع بلا سجدات
شکر ایزد تعالے بجا آورد و مہابت جنگ بدلجوئی رحم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان و سردار خان را
نیز مشمول عواطف ساخته سخنہاے ایشان که باشتراک قومیت در دلہا داشته تزوده خوشنود فرمود با آنکه دل
شیر خان برادر مراد شیر خان خواہرزاده کہتر شمشیر خان و الف خان داماد سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده شیوهٔ
کفران نعمت و عصیان ورزیده بودند ترک مذکورات آنہا فرموده اگر تقریبے در مقام مہابت جنگ می آمد تاویل این
حرکت از آنہا بنا بر جبل جواسفے و نادانستے مے نمود و مصطفی خان براج محل رسید بعضے از توپہا و فیل که دران جا بود
مع ساز و سرانجام آنہا از فیل خانه و توپخانه چیده برگرفت و راه سلفے و تمرد آشکار اختیار نمود مخفی نماند که چون مصطفی خان

نقل مهابت جنگ در ایفای وعدهٔ عطای صوبهٔ عظیم آباد استشمام نمود برادر عم زادهٔ خود را که عبد الرسول خان صوبه دار کتک بود نزد خود طلبید تا آنچه
پیش آید و مناسب نماید باتفاق او کرده آید عبد الرسول خان نام افغانی را نایب خود گذاشته و با رسالهٔ خود از کتک کوچیده به
مصطفی خان ملحق گشت پدرش عبد النبی خان شیخ مذهب و از رفقای محمد اعظم شاه خلف اورنگ زیب و از عمده زادها بود و باکثر صفات حمیده آراسته و بجوهرهای
بسیار پیراسته بود و میر عبد العزیز از سادات اسمانه مضاف صوبهٔ لاهور که سید عزیز صاحب تمیز از رساله داران سرکار مهابت جنگ و منجملهٔ افواج متعینهٔ کتک همراه
او بود پیش فقیر نقل میکرد که عبد النبی خان چون هم وطن با من بود در زمانیکه مصطفی خان داعیهٔ مخالفت مهابت جنگ مضمر ساخت با بنده روزی
در خلوت گفت که سید صاحب شما را خبر نخواهد بود و این طفل یعنی مصطفی خان را داعیهٔ نمک حرامی در سر پیچیده است و من عجب مخمصه گرفتارم اگر
با مصطفی خان موافقت در زمرهٔ نمک حرامی کسی خاندان مانده است من چگونه روا دارم و این نام زشت برای خود توانم بود و اگر با مهابت جنگ بسازم
از طعن اقارب و اصحاب رهائی نخواهم یافت و خواهند گفت که جمعیت و دولت در رفاقت مهابت جنگ دیده دست از رفاقت کسیکه
بوسیلهٔ او باین مرتبه رسیده باز داشت خوشتر آنکه ایزد تعالی قبل از بروز و ظهور این مفسده مرا از جهان بردارد تا ازین
ننگ که بهر دو صورت عارض شدنیست نجات یابم و بهر روز پنجشنبه بمزار قدم شریف که در کتک است رفته دعای همین امر
می نمود و هیچ پنجشنبه را ناغه نمی فرمود تا آنکه دعای او مستجاب شده سه چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان
عارضه بهم رسانیده و روز پنجشنبه برحمت خدا رفته در همان قدم شریف مدفون گردید و زیارت او که روز پنجشنبه معین بود فوت
نشد القصه چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبد الرسول خان که تیر روی ترکش او و زور بازو
بود باتفاق برادر برگزیده ترک نوکری کرده همراه مصطفی خان ره سپر گردید و مهابت جنگ کتک را از نایب خود خالی
دیده بنظر در بت راجه ولیعهد رام پسر راجه جانکی رام که قبل ازین پیشکار صوبهٔ مذکور از عهد عبد النبی خان بود و بعد مردن
عبد النبی خان که پسرش عبد الرسول خان بنیابت صوبه داری کتک شد باز راجهٔ مرقوم بکار خویش بحال و برقرار بود
بمنصب سه هزاری و نوبت و پالکی جهالر دار و برسالهٔ دو سه هزار سوار سرفرازی داده بصوبه داری کتک مقرر ساخت
و سند نوشته فرستاد و مهابت جنگ زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را بسیار دوست می داشت و الحق شمع شبستان
و چراغ دودمان او بود و باراده مصطفی خان بر جان او ترسیده خطی در مخالفت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مصحوب
میر سید هیبت جنگ از راه طرف شمالی دریا غیر راهی که مصطفی خان میرفت ابلاغ داشت و در نهایت تاکید
نوشت که از راه لب دریای طرف شمالی گنگا خود را بما رسانید اگر حاجت شود باتفاق هم دیگر بمدافعهٔ مصطفی خان خواهیم
پرداخت در صورت جنگیدن بتنهائی برای مصطفی خان لقمه نخواهید بود

آمدن هیبت جنگ از سرکار ترهت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن بر وی بنصرت ایزد منان

اخبار نقاریکه فیما بین مصطفی خان و مهابت جنگ برخاسته بود علی التواتر بهیبت جنگ میرسید چون خبر حرکت
او از مرشد آباد باراده بغی و عناد و نوشتهٔ مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او و رسانیدن خود را نزد مهابت جنگ
رسید هیبت جنگ چاره کار خود را بر استشاره گذاشته با دولتخواهان و رفقای خود درین امر بسی تعمق نمود هر کسی
سخنی بقدر استعداد و مناسب مزاج خود گفتن آغاز نهاد رضای اکثری به تبعیت امر مهابت جنگ بود چه مقابله

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توقع ظفر بران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده بلکه چارده پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر ملازم که در سالها و پیکارهای متواتر چیده و امتحانات نموده جمع آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت و کمال دلیری و شهامت و تجربه کار و فائق و آداب کارزار بود چون بنای جنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت مگر افغانان اقوام او تفنگهای خاصه با خود داشته در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسپ یا پیاده یا گشته باستعمال آن سعی پر داختند با وجود آن قریب به پنجاه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او و همراهیانش در لشکر موجود و هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از یکصد چار صد روپیه نبود و ساز سلاح و یراق و قاشهای زین اکثری از نقره و زره و خود و چار آئینه فولادی طلا کار داشتند خلاصه فوج شایسته بجمیع مایحتاج آراسته و پیراسته که دران زمان کمتر کسی چنان داشته باشد مهیا داشت و هیبت جنگ بهمه جهت زیاده از سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضی ازانها متعینه جاها و برسے همراه رکاب و بعضی از رفقای حترام الدوله که جوهر شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدی نثار خان عم راقم که در شجاعت و حمیت آیتی بود ترغیب بجنگ و مقاتله با مصطفی خان نموده التماس کرد که جمیع امور خاصه موت و حیات وابسته تقدیر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بر نصرت ایزد تعالی است بر قلت و کثرت فوج نیست کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله در ینصورت رو گردانیدن از جنگ و الحاق بمهمات جنگ هر چند موافق فرمان جنابعالی است اما در نظر ... و اقارب و اصحاب کمال خجالت و موجب ننگ و شرمساری بیشتر هر چه رای بیضا ضیای اقتضا نماید مطیع و منقاد یم چون هیبت جنگ نهایت غیور و در کمال شعور بود شوق جنگ اختیار کرده از ترهت نهضت نمود و کوچهای متواتر کرده اراده نزول در منازل شهر نمود و بمیدان باغ جعفر خان معسکر ساخت عبد العلی خان بهادر و اعزه شهر مثل عقیدتمند خان بهادر برادر عمدة الملک امیر خان و دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند و هیبت جنگ از در تواضع و فروتنیها در آمده اخلاقیکه لائق شان او نبود و بیشتر معمول نداشت بعمل آورده دلجوئی را از حد گذرانید و در سر انجام اسباب جنگ و فراهم نمودن سپاه اهتمام آغاز نهاد فائز علی خان نام بخشی بود بنابرین مهدی نثار خان و عبد السعید را و داسیف تلوب جمایه و انفصال جواب و سوال سران سپاه مامور و مختار فرموده احمد خان قریشی نبیرهٔ داود خان ... و شیخ جهان یار و شیخ حمید الدین و شیخ امر الله و کرم خان و غلام جیلانی خان خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نراین و دیگر رفقا و مخلصان را مامور نمود که روز و شب در بهم رسانیدن مردم خوش اسپه خوش یراق مشغول بوده لیعه از ان هر که بهر صورت بدست آید نگهدارند و ببخشش ها نا انیکه چون اطلاع بر بواطن مردم نیست احتمال دارد که در زمرهٔ عوام هم خاصے برآید و جماعهٔ زمینداران صوبه را هم آنهائیکه در زمرهٔ مخلصان محسوب میشدند طلبداشت ازانجمله راجه سندر سنگه مع ... ازملازمان و همراهیان خود و نامدار خان میئن زمیندار پرگنه ترهت و سماے مع برادران ... و کامگار خان و دست خان با جمعیت میسر که آنهم برابر بهر اهان راجه سندر سنگه بود و دلپت سنگه زمیندار ... و نیلوان سنگه و سبو ... سنگه برادر زمینداران پرگنه سهرام و چین پور و بهرت سنگه زمیندار ... اردل وغیره حاضر آمده ... مال و نقد جا بلفظها گردیدند و در عرصه قلیل روز و شب نظم نگهداشت جاریے بوده باصطلاح هند مثل سپاه نو ملازم میدید و سپاه بدلغ که ملامت نوکر لعیت میسر رسید تا آنکه سپاه باعتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده علاوه آن ملازم و

مهیا گردید و باپایهٔ سلحشوران دولتخواه صلاح دران دید که در میدان بیرون لشکر از عهدهٔ جنگ مصطفی خان و سپاه پیایش که
سوار کار و ماهر فنون کارزار و دلاور و جان نثار اند برنمی توان آمد لهذا بیلداران و کلنگ داران از اقطار و اکناف
ممالک محروسه خود طلبیداشته ابتدای لشکر از برج باغ جعفر خان نمود و انتهایش لب دریا که برای آب حلقه بنا بر سهولت قطعیت
آباد سے خارج شهر پناه عظیم آباد بسته اند رسانید و خندقی عمیق بیرون لشکر درست نموده از گلی که بحفر خندق حاصل شده بود
سدّی بیرون گلابه بسته قلعهٔ مهیا گردید بر بروج آن توپها گذاشته از برجی تا برج دیگر بیکی از جماعه داران مفوض شد و
سرداری فوج بر چند کس مقرر گشته چند جماعه دار باطاعت او مامور شدند اول عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر
دوم احمد خان قریشی سوم راجه کیرت چند دیوان پسر رای رایان عالم چند چهارم راجه رام نراین پنجم خادم حسین خان ششم
ناصر علی خان و مردم مذکور زیر لشکر با جمعیت خودها رحل اقامت افگنده روز و شب مشغول حراست نشستند و خیمه‌ها
و بنگاه مع اردوی رکاب پس پشت افواج متعینه لشکر بطور معسکر برپا و مهیا بود و اعلام هر یکی با خیمه‌های او و
همراهانش در بنگاه و نشانهای سواری بر لشکر جای که هر کسی خود مع رفقا بود برپا داشت و انتظار ورود مصطفی خان
میکشیدند فقیر و برادر خورد فقیر نقی علی خان سه ماه قبل ازین غرهٔ ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۵۸ هجری در رمانهٔ دوازدهم از
شاهجهان آباد حسب الامر والد رحمة الله برای انصرام شادی کتخدائی در جائیکه معین شده بود بعظیم آباد رسیده
و در ماه محرم سال پنجاه و هشتم از مائهٔ دوازدهم با دختر خال سرا افضال خود عبد العلی خان بهادر فقیر کتخدا شده و چهاردهم ماه
صفر در لشکر مهابت جنگ آمده برفاقت خالوی خود شریک این معرکه گردید و نقی علی خان برفاقت مهدی نثار خان
عموی مرحوم ملازم سرکار مهابت جنگ گشت و همراهیش او چند سوار که شاید زیاده از صد نفر خواهند بود مقرر شد و
و خاکسار بسبب علاقه نوکری بپاس آبروی خود و محبتیکه با خال و عم وغیره دوستان داشت و حقوق سابقه مهابت جنگ
در سن نوزده سالگی رفاقت گزید و مهابت جنگ بر دروازهای حصار شهر و بعضی بروج آن مردم و توپها نگاهداشت تا ممر و
سفر فوج او مسدود بوده از لشکر منصور کسی در اندرون شهر نخزد و هم اگر مصطفی خان بالبعض افواج او قاصد خرابی شهر
و اختلال احوال ناموس و خانهای رفقای مهابت جنگ شوند نتوانند و همان حصار ساخته مهابت جنگ آمیز و بکار
آمد و مال و جان و ناموس سکنهٔ شهر محفوظ مانده موجب شکرگزاری مردم آنجا گردید و نیز برای استکشاف ما فی الضمیر مصطفی خان
هر چند فاش شده و عیان بود و بنا بر اتمام حجت مهابت جنگ دو سه کس معتمد را بسفارت برگزید از انجمله بود یکی حاجی عالم
کشمیری که آخر مخاطب بحاجی محمد خان شد و دیگر مولوی تاج الدین که اصلش از صوبه اوده و از طرف عمدة الملک
بتدریس مدرسهٔ سیف خان که برلب دریا متصل قلعهٔ پادشاهی بطرف مغرب واقع و مکان با فیض و فضا و نزهت
و نضارت بخش دیده و دلها بود مقرر بوده وظیفه می یافت و یک کس دیگر خوب در خاطر نمانده اغلب که آقا عظیمای
مرحوم عشیم و چراغ سلسله ملک محمد خان دیوان صوبه کابل باشد و اصحاب ثلثه مذکوره را نزد مصطفی خان فرستاده
پیغام داد که حرکت شما از مرشد آباد اگر بنا بر اراده انقطاع مطلق از رفاقت جناب عالی یعنی مهابت جنگ و بیرون
رفتن ازین دیار خواه مخواه مصمم باشد چون حقوق سابقه هست بآئین مهمانان و دوستان بخانهٔ ما ورود و نزول
باید نمود و آنچه از اسباب سفر و باربرداری حاجت باشد اظهار باید کرد تا دو سه روز باهمدگر بکام و آرام گذرانیده مایحتاج
راحاضر سازیم و وداع یکدگر نمائیم و اگر ملالتی از جناب عالی بنا بر جهتی روداده آگهی دهید که شنیده و اشتلهٔ رفع کدورت

گشته التیام دید و افتراق باتفاق گرایید و اگر سندی از حضور شاهی برای این صوبه حاصل کرده باشید بنمایید تا ما راه خود
گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نماییم فرستادگان روانه گردیده در نواح شرقی قصبه مونگیر بمصطفی خان رسیدند
و بعد ابلاغ پیغام بعجلت معاودت نموده جواب آوردند ملخص آنکه نه اراده رفتن است و نه با مهابت جنگ پیوستن بلکه انتزاع
این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند که نموده آید جوابش آنکه سندیکه در وقت انتزاع صوبه بنگاله از سرافراز خان در دست
عم شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست ما بعد این جواب از مولوی
مذکور پرسید که مولوی جیو اگر طرفی بت پرستان و طرف دیگر جماعه رفضه مستعد پیکار باشند و ما را اقتدار استیصال هر دو
باشد اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوی تاج الدین مقصدش را فهمیده اما تجاهل کرده جواب داد که کافران را اگر
حربی باشند روا است که زیر تیغ کشند و اهل قبله هرچند رفضه باشند نمی توان کشت آری دلالت بخیر و ممانعت از مناهی
مهما امکن از مستحسنات است مصطفی خان گفت باعتقاد و ارشاد مشایخ ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد
از آن از حال دیگران باید پرسید مولوی خاموشی گزیده مرخص گردید فرستادها چون درینجا رسیدند و ماجرا را من و
عن ظاهر ساختند هیبت جنگ که مستعد مدافعه بود مستعد تر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفی خان خانه های مردم
شهر و رفقای هیبت جنگ را از فرط غرور برفقای خود بخشیده هر خانه بنام یکی از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد
فتح آن خانه مع اهل و اسبابش باو متعلق باشد ایزد تعالی نخواست فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز
که بلا شبهه لسان الغیب است درین واقعه تفاول نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خدای خود انداز کار و دلخوش دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند + و الحمد لله که مطابق این تفاول مشاهده گشت القصه مصطفی خان چون بمونگیر رسید عبد الرسول خان
برادرزاده را مع فوج همراهیش برای انتزاع قلعه آنجا که اندک متانت و رصانت شهره داشت تعین نمود حسن بیگ خان
قلعه دار و تفنگچیان که بحراستش قیام داشتند بمدافعه ایستادند چون اینقدر کار را در نظر او هیچ می نمود پیاده پا با جمعی از رفقا
بران قلعه یورش نمود و مردمش بالای حصار برآمده قلعه را گرفتند اما بحسب تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار دروازه
قلعه ایستاده مردم را تحریص برآمدن بالای قلعه می نمود یکی از مستحفظان دروازه سنگی از بالای فصیل بران مرد حمین
افگنده قضا را سنگ مذکور بسر پر غرور عبد الرسول خان رسید خورد و شکست و نامبرده همانجا رخت هستی از دنیا بربست فتح
قلعه مونگیر چنان نبود که تدارک شکست سر عبد الرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و بپاس دلدهی
رفقا از جا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کمرش شکست چه عبد الرسول خان بازوی زور آزمای او بود سه روز در آنجا
مقام نموده بمراسم تعزیت و منع نواختن نوبت پرداخت و بعضی از توپها و باروت و گله آنچه حاجت و مناسب بود از ان قلعه
گرفته پیشتر نهضت نمود چون خبر قرب وصول او بهیبت جنگ رسید در پاسداریهای اطراف سنگر اهتمام تمام نموده
بروز و شب نمی آسود و مهدی نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد سنگر گشته بدلدهی
و تشجیع روسای لشکر پردازد مرحوم مذکور درین خصوص آنچه مناسب میدانست می نمود تا آنکه روز پنجشنبه که هفدهم
یا هیجدهم صفر بود مردم همه در جاهای خود دست و مهیا نشسته همین که دو ساعت از روز برآمد مصطفی خان متصل سنگر
رسیده در باغهای انجا را که بانبوه بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخت یکی را بسرکردگی بلند خان روهیله
و یکی همراه خود و از باغهای مذکور برآمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا بالا رفته از طرف پشت لشکر و سنگر در آمده

بر ایشت مردم هیبت جنگ زند و خود نیز از آخر لشکر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره متعینین آن طرف بوده اند اراده در آمدن نمود و بلند خان حسب الامر بطرف نخاس رفته و از باغ جعفر خان جا بر سرے که بجا رها در انجا معتد بوده اند گذشته با ناصر علی خان و پسرش سید علی و داماد مرتضی خان میرزا رمضانی نام که آنطرف مقرر بوده اند در آویخت ناصر علی خان مجروح افتاده از کار رفت و سید علی و میرزا رمضانی برحمت الهی پیوستند و ناهر خان میواتی زخمی گشته گریخت بلند خان در لشکر وارد و پے هیبت جنگ در آمد و روهیله هاے همراهیش معمورے لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفی خان بر سر راجه سندر سنگه که آخر لشکر بود در ریخته بیک حمله جمعی کثیر از همراهیان سندر سنگه مثل غازیخان با بوزے و داماد سندر سنگه وغیرها را با رفقاے بسیار بر خاک میدان افگند سندر سنگه با چند کس معدود در ازدحام فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار سوار نبود مستلاشے گشت و مصطفی خان بحال او نپرداخته پیشتر راند بمجرد در آمدن او در لشکر واندک تیر باران ولغفار خان میواتی برکله و راجه کیرت چند بر پهلو جرا سے که از نبر خورده راه گریز پیش گرفتند از مشاهدهٔ این احوال جمیع لشکریان آن ضلع بے استقلال گشته فرارے شدند و پیش روے هیبت جنگ تمام عرصه خالے گردید و مصطفی خان با جمع کثیر نمایان شد هیبت جنگ بر فیل سوارے خود بر آمده باندک مائه مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بردار بودند با دل قوی و خاطر مطمئن مقابل مصطفی خان گردید از جمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و رمست خان مئین با صد سوار همراهے خود و قریب هشتاد سوار متفرقه از رساله میر بدر الدین مخاطب بسیادت علی خان و یکه هاے روشناس ملازم سرکار در رکاب نصرت انتسابش بوده اند و مهدی نثار خان با نقی علی خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در مورچال شیخ حمید الدین حجاب لکهنوے طرف پهلوے چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و لجوے او بود که این انقلاب رو نمود هر چند مهدی نثار خان به شیخ مذکور که جماعه دار هفتصد کس و شیخ امر الله لکهنوے که او هم در جمعیت برابر شیخ حمید الدین بود تاکیدها براے سوار شدن نمود سعے نکرد مهدی نثار خان بهمان جمعیت پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ استاد مصطفی خان در رسیده بهر دو دست مردم را تحریص بفر و گرفتن هیبت جنگ باپیاو اشاره نمود و بزبانی هم با آواز بلند گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکیم شاه مقابل مهدی نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس از همراهیان مهدی نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند و هیبت جنگ با کمال استقلال بطرف مصطفی خان رانده تیر زنان پیش رفت و یکی را فرستاد و بعبد العلی خان پیغام نمود که با لکل فوج همراهے خود سوار شوید عبد العلی خان و دیگران را که این طرف در پناه لشکر واز ازدحام مردم بوده اند مطلقاً از ورود مصطفی خان و بلند خان و اینهمه زد و خورد یکه روید ادآگهی نبود از ین جهت عبد العلی خان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در لشکر ضابطه نیست که کسے سوار شود هر کس بجاے خود مستعد است حریف از هر جاے که بیاید فوج همان طرف مدافعه با او خواهد نمود آدم دیگر آمده حکم رسانید که بهر گاه من تمام شوم بچه کار خواهید آمد عبد العلی خان متحیر شده بر فیل خود و بنده و معدود دیگر نیز بمرافقت ایشان بر اسپ سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده بیرون لشکر بدر رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سر لشکر استاده بود بان و جهکله ها سر میدادند و فوج مصطفی خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را مشاهده این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے حادث گردید و از ما خدمتے بظهور نرسید خواست که با معدودے که همراهش سوار بودند بر سر فوج مصطفی خان که بفاصله ضرب بان و جهکله رفته باستقلال استاده و علمهاے لشکر بدیا کرده

شادیانه‌ سے نواخت و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده ازدحام و اجتماع می نمودند تا زدو دستان
وانا مخالفت سے نمودند عبد العلی خان از شدت غیظ و غضب ناشنیده بیشتر سے راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده
ممانعت شدید نمود و گفت که این غلبه خدا داد در رفتن شما بر سر او به تنهاسے که برباد رفته قضیه منعکس خواهد شد بجای خود
بوده شکرانه‌ اے بجا آرید و به بینید که از نصرت الٰهی پایان کار بکجا سے انجامد عبد العلی خان برگشته بجاسے خود ایستاده و
مصطفی خان تا نصف النهار استاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضے
معتمدان دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و معسکر خود که بر سر دریاے پن پن خر دبفاصله یک کروه
بلکه کمتر بود معاودت کرده نزول نمود و توپها را مقابل سنگر در باغ انبه که بطرف جنوب سنگر واقع شده بود قائم کرده
فرمان تگه اندازسے داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفی خان برین منوال است که چون مصطفی خان بجز
هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از ظفر گشته و دست از جان شسته باستقلال استقبال او نمود و بدست خود سر او
میر دو تفنگچیان خاصه روبرو و یکتازان همراه او و راجه هاسے متین به برق اندازسے و استعمال تیر و شمشیر سر راه بر مصطفی خان
گرفتند و مصطفی خان قلب فوج و هیبت جنگ را تنها دیده بهمراهیان خود میگفت که هیبت جنگ همین است زنده اش را
بگیرید درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفی خان بود روبروسے مهدی نثار خان و اسمٰعیل
برادر او و بعضے مشهوران دیگر روبروسے هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفی خان قریب رسیده بود
که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مقاران ایحال مصطفی خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا اگر بزد
و فتح و ظفر مفت از دستش رود باعتماد شجاعت و رفاقت همراهیان خود خود را از فیل افگند تا باتفاق او دیگران هم
همین کار کرده و هجوم آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهیش این جستن او را مثل افتادن فیلبان
دانسته و مضطرب گشته گریختند مصطفی خان نیز سے که روزگار تماشا کرده چار و ناچار تا بیرون سنگر همراه گریختگان پیاده
پا بدر رفت بیرون سنگر مردم او را شناخته اسپے براے سوارسے حاضر آوردند او را سوار کردند چون عین انقلاب
و وقت اضطراب بود توقف مصلحت ندیده و دورتر رفته حکم بنواختن شادیانه نمود و مقابل استاده چنانچه مذکور شد بعمل آورد
ازین طرف هیبت جنگ مع جمیع سرداران و افواج باقیمانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار استاده ماند بعد
اطمینان معلوم شد که راجه سندر سنگه بقدر و خود کوشیده چون همراهیانش اکثرسے شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان
او را معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در اردو
بازار ریخته خیمه‌ها و اردو ها را غارت نموده و اعلام ظفر بر پا در افتاده کسے در ان عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفی خان و کشته
شدن هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او کشن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرس و کتبه و نزار
و دیگر ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثرسے بخانه هاسے خالی بیرون
حصار عظیم آباد و جمعے کثیر بر لب دریا و انبوهے در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف سنگر از مردان کارسے
که مستعد آن سنگر بوده اند خالے مانده و از اردو بازار و خیمه‌ها نشانی نمانده تا جائیکه نظر کار کند میدان خالی دیده میشد
بناچارسے سنگر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته بطرف مشرق مقابل لشکر مصطفی خان پاسدارسے را
ضرور شمردند و هیبت جنگ روز را نه در خیمه محقر بلکه براسے او باندک فاصله از خیمه عبد العلی خان استاده کرده بودند

بسر می برد و وقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده استراحت می نمود و عبد العلی خان و مهدی نثار خان و این اقل الانام
و معتمدان رفقای او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم مهدی نثار خان و نقی علی خان پاسداری می نمودند شبی
افاغنه نزدیک سنگر رسیده و بانی چند سر داده قاصد شبخون بودند بیاوری اقبال و حسن سعی و اهتمام مهدی نثار خان
و عبد العلی خان که زود مردم معتمد هر جا فرستاده تاکید نمودند که کسی از جا نجنبد و از هر جانب که کینه کوشان در آیند بجزای
ایشان رسانند انقلابی روی نداد و فتنه برخاسته فرو نشست تمام روز گوله های توپ از آن سو می آمد و اسپها
و مردمیکه اندکی دور تر از سنگر بطرف پشت ما می بودند مجروح و ضائع می شدند و در دامن سنگر مردم محفوظ بوده اند
پنجروز کامل بدین منوال گذشت شب هفتم که شب چارشنبه آخر ماه صفر بود هرکاره ها خبر آوردند که مصطفی خان فردا کوچ میکند
هیبت جنگ ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمود رای دانایان بر این قرار یافت که او بدون جنگ دیگر امری
منظور ندارد و صبح مستعد حرب باید نمود و مهیای این امر باید بود تا آنچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد
که لشکریان مغلوب جنگ سابق را مع سرداران شان در سنگر باید گذاشت و لشکریکه در سنگر بوده همراه گرفته
باید جنگید همین قسم بعمل آمد عبد العلی خان بهادر را مع احمد خان قریشی و شیخ جهانباز و خادم حسن خان و سید عزت خان
مقدمة الجیش نمودند و جیونت ناگر و نامدار خان را جهت میمنه با سه چهار هزار سوار مع کل همراهیان و رساله خاص و مهدی نثار خان
و شیخ حمید الدین و دیگران همراه احترام الدوله هیبت جنگ بهادر مقرر شدند و راجه کیرت چند و راجه رام نراین
و ذو الفقار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفی خان را دیده منهزم گردیده بودند در سنگر متعین شدند
اول صبح هیبت جنگ نماز خوانده توکل بر نصرت باری و باری تعالی نموده سوار شد و ناصیه عجز بر آستان خداوند
متعال سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسألت نمود همراه عبد العلی خان قریب بیک هزار و پانصد کس جمعیت
فراهم آمده با هیبت جنگ نزدیک به دو هزار سوار و هزار پیاده برق انداز و قدری بان و دو سه ضرب رهکله جلوی
موجود و مهیا گردیده و سواران همراهی مصطفی خان از باغهای انبه که طرف جنوب سنگر بود نمایان و توپهای
او مغرب رویه سواران شدند مهدی نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که پیشتر رفته سد آب جلیه را باید گرفت
والا اگر در دست مصطفی خان آمد درین میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنها در پناه سد و ما در میدان
خواهیم ماند عبد العلی خان قبول نموده از پیش روی هیبت جنگ مائل بدست چپ پیشتر راند و هیبت جنگ بر
سر شارع عام عقب تر از عبد العلی خان مائل بطرف دست راست ماند. و درمیانه فاصله بقدر گوله رس توپ افتاد
عبد العلی خان مع همراهیان که بنده هم از آن جمله بود هنوز تا بسد مذکور نرسیده بودیم که مصطفی خان داخل
میدان عقب سد مذکور گشته آنجا را قابض و متصرف گردید و توپهای او را بجانب چپ ما چیده شروع بسر دادن
نمودند و روبروی ما در پناه آن سد مرتضی خان پسر مصطفی خان با جمعیت فراوان پیاده با گشته استوار ایستاد
و مصطفی خان بمنتهای سد رسیده و بر سر راسته باغ جعفر خان مقابل روی هیبت جنگ بر فیل خود قرار گرفت
و ما بین مصطفی خان و پسرش مرتضی خان افاغنه جانفشان با تفنگهای برق آثار بر سر آن سد متصل بهم چون سد سکندر
صف بسته استادند و شروع ببرق اندازی نمودند میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز بود در اندک زمانی
از همراهیان ما اکثری مجروح و بعضی مقتول و اسپهای اکثر سواران غلطیدند از آنجمله یکی از رفقای عبد العلیخان

بود که اسپش از گولی غلطید و او پیاده گردیده استعانت به فقیر آورد فقیر بر فیلی که سوار بود نشانیده او را همراه خود برگرفت
وقت برخاستن فیل گلهٔ تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمربند و حلقهٔ او تید شد و نیز در بازوی چپ فقیر
جراحت گلهٔ تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت و استخوان محفوظ ماند فیلبان عبد العلی خان را و زخم گلهٔ تفنگ بر سینه
رسیده از کار رفت اما زنده ماند و عبد العلیخان و حسن خان خواص خود را از عقب حوضهٔ فیل بر داشته بر جای فیلبان نشاند
و فیلبان را در خواصی هودج عقب خود افگند و بازار گیر و دار نهایت گرمی پذیرفت یکی از رفقای عبد الله خان میرزا
فتح الله نام که او را رستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچیهای معدود از ملازمان عبد العلی خان را که در آن وقت بر جای
مانده بودند با وجود آنکه خود در پا ضربی یافته طاقت استادن نداشت اما بقوت قلبی همراه تفنگچیان خود گرفته و تفنگها را تیار
کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نازک بود و عرصه بر مردم تنگ اکثری بدر رفته چندان جمعیتی با چهار
سردار که عبد العلی خان و احمد خان قریشی و شیخ جهان یار و خادم حسن خان بودند نماند و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر از آن
همراه نبوده اند دران وقت عبد العلی خان به هیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بی کمک سبقت نمی توانیم نمود
مناسب آنکه صاحب هم از جای خود بجنبند تا به پشت گرمی شما پیشتر تازیم و الا آنچه بر ما گذرد خواهد گذشت اما انتظام جنگ
نیز بر هم خواهد خورد هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجی احمد پدرش مانع گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجوع
باستمداد ایزدی نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفی خان از عقب سد صفوف افاغنه بر آمد و بر ما متیقن شد که افاغنه
حمله می آرند همانوقت قضا را میرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک کنانید و زخم گولی بر نشان بردار فیل سوار رسیده
کارش تمام گشت و لیذر یک دو گز علم دار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد همان دم از زبان فقیر بر آمد که زده ایم انشاء
الله تعالی و هر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سد گذشته با فوج مرتضی خان که رو برو بود در آویختند
و سفارن همین احوال هیبت جنگ رای عبد العلی خان و پیغام او شان را صواب دیده مخالفت رای پدر خود نموده باندک
فاصله از معاودت پیغامبر از جاییکه استاده بود بهیئت مجموعی فیل سواری خود را پیش راند و بانان در هنگامهای جلوی
پیش پیش او میرفت و عمله آن در عین رفتن تیار کرده سر میدادند و خاصبرداران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل
مصطفی خان میرفتند حمله ما بر افاغنه و مرتضی خان و رسیدن هیبت جنگ بر سر مصطفی خان در یک وقت واحد روی داد
با رفقای مرتضی خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سرهبازان از تن هم می ربود قریب
بچهل پنجاه کس از افاغنه رو بروی ما مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بودند که ناگهان نصرت ایزدی
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و فی الحقیقه هوا که مغربی بود مشرقی گشته گولی بندوق بر چشم راست مصطفی خان
از دست برق اندازان پیش روی هیبت جنگ رسید و از بن گوش راست او بیرون رفت و خود در فیل چون مرده
افتاد مشاهده این احوال رفقای او را مرگش متیقن گشته همه ها را دل از دست رفت و بی اختیار عار فرار همه کس را مختار
افتاده عنانها برگشت مرتضی خان فرار فیل پدر با لشکرش مشاهده نموده صبر و طاقت در باخت و هزیمت را غنیمت شناخت
چون مصطفی خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آنجناب را بنظر کج میدید بچشم راست او چنین آفتی رسید دید آنچه دید
هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی بتقدیم رسانیده شادمان گردیدند و احترام الدوله حکم نواختن
شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه افاغنه بود در فرار هم اضطرار نکرده بتامل و تمانی

راه مے بریدند واگر ارابه مال وبهل سوارے نبابر بے راهی بسهولت نمیرفت دو سه هزار کس باستقلال مے ایستادند چون
ارابه وبهل ها دور تر میرفت خود هم راهے میشدند هیبت جنگ وحاجی احمد پدرش بلشکریان وسرداران خود تاکید کرده متواتر
اهتمام مے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه درعرصه دو پهر یک کروه راه در تعاقب سطے شد بعد ازان بجاے
خود استاده شادیانه مے نواختند تا سپاهے لشکر واثر بنگاه فرارے مفقود شد وخبر رسید که مصطفی خان بر تالاب میٹهی پور
رسیده اقامت گزیده ودر راه حیات او معلوم شده ازفیل بر پالکی سوارش فرود آوردند ودر منزل افاقه هوش وحواس
او را رو داده از ماجرا استفسار واز واژونے بخت واقبال تاسف نموده وهیبت جنگ معاودت نموده داخل خیمه خود
گردیده نذور مبارکباد گرفت وبقدر پایه هر کس از رفقا تحسین وآفرین بعمل آورده هر یکے را خوشنود فرمود فقیر را با آنکه حدیث
السن بوده ام در آغوش مهربانے کشیده ستایش را بنهایت رسانید وشب در همانجا گذرانید صبح خبر کوچ مصطفی خان
شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نمود وبر خیمه گاه او که تالاب میٹهی پور بود معسکر ساخت ومصطفی خان از تالاب کوچیده
بنوبت پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقب قبے بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن رگهوجے بهوسلا
کحسب الطلب مصطفی خان از جاے خود جنبیده بود آگهی یافت وبه هیبت جنگ نوشت که احوال اینست ودر صورت
اتفاق مرهٹه با مصطفی خان از عهده اش بر آمدن نه مقدور شماست ونه یاراے من بهتر آنکه چون الحال او مغلوب
شماست بحال او تنها بپردازید وکار او بسازید ومن معاودت بمرشدآباد نموده تدبیرے مرهٹه را متوقف سازم تا
بهمدیگر نه پیوندند هیبت جنگ باستماع این خبر سالارے لشکر بعبد العلی خان سپرده ومهدی نثار خان ودیگران را متعین نموده
همانجا گذاشت تا آنچه مناسب دانند بعمل آرند وخود هنگام شب بر پالکے عبد العلی خان سوار وکهاران بسیار همراه گرفته
شباشب راهها سطے نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید وراضے بآمدن چند منزل نموده سراج الدوله را بطور ضمان همراه
گرفته بلشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم بعد یک دو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا بقصبه زمنیا محاذے
غازی پور بر لب گنگا که عمل صفدر جنگ ومسکن افاغنه است رفت وقصبه مذکوره را سوخته وتاخته معاودت را جازم
گشت مصطفی خان خود را بقصبه چپاره که قلعه اش از مشاهیر قلاع هند است کشیده درتهیه تیارے لشکر وآراستن
سلاح ویراق وفراهم آوردن اعوان وانصار کوشیدن گرفت وهیبت جنگ ومهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت
نموده بعظیم آباد رسیدند از آنجا مهابت جنگ باراده توقیف مرهٹه عازم مرشدآباد گردید وهیبت جنگ در شهر عظیم آباد
نزول نموده به تیارے اسباب حرب وتالیف قلوب اصدقا ورفقا وترفیه حال عامه سپاه وسرانجام دیگر آلات
وادوات کارزار پرداخت ❖

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشدآباد وتوقیف نمودن مرهٹه را در بردوان وانقراض یافتن عمر ودولت مصطفی خان در جنگ ثالث واختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح وظفر بتایید ایزد منان

مهابت جنگ در باغ جعفر خان نبابر بعضے امور ضروریه دو سه روز مقام نموده منعم علی خان نام شخصے را که مرد لسان زبان آور
بود برسالت نزد رگهوجے بهوسلا بر جناح استعجال فرستاده خود متعاقب او بمرشدآباد رسید ورحم خان جماعه دار
عمده خود را برفاقت هیبت جنگ گذاشت ورگهوجے به بردوان رسیده بود که منعم علی خان با او در آنجا ملاقی گشته

پیغام مصالحه رسانید رگهو مهابت جنگ را مشوش و مضطر تصور نموده مصالحه را بشرط رسانیدن مبلغ سه کرور روپیه قبول نمی‌نمود و مهابت جنگ از راه دانائی جواب و سوال بکج داری و مریز نموده تردد سفرا و گفتگو را طول داد و از دوام تقریرات خود رگهو را جستن نداده دو و نیم ماه بهمین آئین گذرانید تا بشارت فتح و ظفر هیبت جنگ شنید آنزمان لشکر الهی پرداخته سررشتهٔ پیغامهای مصالحه را انقطاع داد تفصیل این اجمال و تبیین متقابل از صفحات و سطور آینده پیرایهٔ وضوح و ظهور می‌یابد ✣ ✣

رسیدن مصطفی خان در پرگنه‌های سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبهٔ ثالثه در میدان قصبه گرهنی و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ قوی چنگ و اسیر شدن راجه دولبهرام در کتک بدست رگهو بهوسلا و جنگیدن میر عبدالعزیز در قلعه باره بهاتی

احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اواخر جمادی الاولی که پایان تابستان و شروع برشکال بود با ستماع خبر تهیهٔ مصطفی خان از شهر عظیم آباد برآمده و اسلحهٔ حرب را آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید و مصطفی خان افواج خود را که عبارت از جماعهٔ افاغنه باشد در قصبهٔ چهپاره فراهم نموده زر یکه داشت بمصرف رسانید چون دید که موسم برشکال قریب آمد و رگهو رسید خود را در حدود صوبهٔ عظیم آباد در زمینداری بابو او دونت سنگه او جین مالک جگدیس پور که مخالفت او با هیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین اراده که اگر هیبت جنگ برآمده جنگید و فتح و ظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید و اگر گشته شد قضیه کوتاهی یافت چه زیاده بران مقدور نگهداشتن فوج نداشت و اگر هیبت جنگ درنگی نمود و آبها طغیان کرده دریای سوهن سد عبور و مرور گردید باز مینداران جاکه موافق است درساخته مبلغی از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول باید درآورد و سپاه را بطور جماعه داری یومیه برای لابدیات داده برسات را بپایان باید رسانید و رگهو را ترغیب نموده چنانچه در نواح مرشد آباد است اینجا باید طلبید یا خود را انجا رسانیده با او اتفاق باید ورزید که درینصورت بر مهابت جنگ غالب میتوان شد و سپاه را هم از پهلوی مرهته بازنجو شی میتوان آراست بعد از ان هرچه مقدر باشد هیبت جنگ مراتب مذکوره را ببصیرت قلبی مشاهده نموده فرصت نداد و با سیزده چهارده هزار سوار مع شیخ دین محمد متبنای شیخ مجاهد سربلند خانی که سیف خان حاکم پورنیه او را متعین نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده و رحم خان روهیله که مهابت جنگ به کمک هیبت جنگ گذاشته رفته بود از عظیم آباد کوچیده بر معبر کولور از دریای سوهن پایاب گذشت و روز دوم در میدان گرهنی که قریب جگدیس پور و صحرای آلنست رسیده برلب دریاچه که دران میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز پاسداری نموده بعض افواج را مستعد جنگ استاده گذاشته و شب در دعا و مناجات با قاضی الحاجات گذرانیده اول صبح بعد الفراغ از نماز با تمام لشکر سوار و هیبت جنگ مستعد کارزار گشت و حاجی احمد پدرش مبالغه می‌نمود که بدستور حرب اول سنگر بسته باید جنگید اما مهدی نثار خان و دیگر دولتخواهان شجاع دانا این رای را نه پسندیده جنگ میدان بر سنگر ترجیح داده بهیبت جنگ فهمانیدند که اول بار ما مغلوب بودیم و او غالب والحال بر عکس است که ما غالبیم و او مغلوب دیگر آنکه درین قسم جنگ اکنون او در امر فه است و آرزوی او چه دراندک وقتی که برسات زور آورد میدان گل و لا گشته مجال مدافعه و مجادله با اعدا نمی‌ماند و او بخاطر جمع اوقات میگذراند و زیاده از نصف صوبه بتصرف او درآمده کمتر در عمل شمامی‌ماند و بعد برسات مهیای حروب عظیمه او با اتفاق مرهته باید بود هیبت جنگ این مدارج را فهمیده بعبد العلی خان بهادر

که هراول و مقدمة الجیش بود فرمان داد که آهسته آهسته ببهانهٔ تعین مکان سنگر پیش رفته شروع جنگ بکنید همین قسم بعمل آمد گروهی از معسکر پیش رفته بودند که سیاهی لشکر مخالف نمایان شد و مصطفی خان فوج را دو حصه کرده یکی بسرکردگی بلند خان و دیگری را باختیار خود گذاشته از میان صحرای گرسنه پدیدار گشت از اینطرف یکبار توپ کلان سر دادند و گلوله اش بفیل سواری بلند خان خورده دران فوج تزلزلی بهم رسید بمجرد اینحال مصطفی خان با فوج همراهی خود یکبارگی فیلها بعجلت راند و سواران همراهش اسپها را عنان دادند و مصطفی خان با جم غفیر چون ابر مطیر با برق شمشیر و ژاله های پیکان قطره زنان بر سر داود خان که همراه توپخانه جنسی پیشتر از همه‌ها بود رسیده درآویخت و داود خان مع هفتده کس از برادران خود پا بداری نموده در میدان مردان جانفشانی کرد و نام نیکی بیادگار گذاشت بمشاهدهٔ احوال داود خان دل از دست مردمان رفته همه راه فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ خود خادم حسن خان را دیده بر سر او ریخت و زد و خورد معقول رو داده خادم حسن خان با پنجاه شصت کس در میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج برهم و ابتر دید با معدودی که مانده بودند پیشتر راند گاوان سلسل توپهای کلان درمیان افتاده راه برآمد بنظرش نیامد ریسمان گلوی گاوان را که حائل بود بریده گذشتند درینوقت سهدی نثار خان با پنج شش کس و نقی علی خان تنها از یمین و یسار رسیده شریک احوال ما که با عبد العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جهانیار و راجه سندر سنگه که بطرف دست راست متعین و از میمنه عقب مانده بودند با ده دوازده سوار رسیدند و رحم خان با پانزده شانزده کس نیزه باد رکف از یسار ما پیدا شده بمجرد این اجتماع و مقابلهٔ عبد العلی خان با مصطفی خان و نزدیک رسیدن شان بهمدیگر نمیدانم از کجا گلهٔ تفنگ قضا در سینهٔ مصطفی خان متصل بقلب او رسیده از پشتش بیرون رفت چون از همراهیان هم اکثری مقتول و برخی مجروح شده بودند و باقی ماندگان باستظهار سلامتی و جرأت او جسارتهای نمودند سرکش را که دیدند نا امید گردیده هر کسی راه خویش گرفته گریخت حتی پسر با آن شان و فر ایزدی مردی را در میدان ریخته مضطرب الاحوال بدر رفت و هیبت جنگ که از گریختن افواج هراول از ظفر مایوس گشته مستفسر احوال عبد العلی خان و با قلت انصار و اعوان به نصرت و اعانت ایزد مستعان مستظهر بود جسارت نموده فیل سواری خود را پیش راند و در پایان همین دار و گیر بر سر یار رسید و عبد العلی خان را مظفر در میدان دیده هاشم قلی خان داروغهٔ دیوان خانهٔ خود را فرمان داد که بر فیل سواری مصطفی خان برآمده سرش را ببرد حسب الامر بعمل آمد سرش را بر نیزه کرده لاشش را بعظیم آباد فرستادند که در شهر بگردانند بعد از آن بخاک سپارند عمله شهر چنانچه فرمان بود بتقدیم رسانیده بخاکش کردند الحکایة فیه اراءة با میر محمد باقر مرعشی شوشتری که از اجلهٔ سادات شوشتر و اتقیای عهد را افسر در کمال ورع و تقوی بود در معاملهٔ هیبت جنگ و مصطفی خان حسب التماس مخلصان رجوع بمهیمان غیب نموده در عالم رؤیا دیده بود که جناب ولایت مآب امیر المومنین علیه السلام با آن افغان پرکین بشمشیر مقابله میفرمایند و بعد از دیری آنحضرت نعرهٔ الله اکبر کشیده در کمرش دو نیم زده هست باستماع این خبر که سرش را بریده و جسدش در پای فیل بسته و کشیده خاک کردند تعجب نموده فرمود که من چنین دیده ام باید از کمر دو نیم شود تا آنکه بعد از خاک کردنش حکم هیبت جنگ رسید و به سه ساعت در رسید که جسدش را از کمر دو نیم کرده یک حصه بطرف مشرق شهر عظیم آباد و یک حصه بطرف مغرب بیاویزند و همچنین شد بعد از مدتی اعضای گندیده اش را فرود آورده جائیکه آویخته بود بخاکش سپردند ❊

ذکر بقیة السیف از رفقای مصطفی خان و مآل احوال دلشیر خان و الف خان و عیسی خان و مرتضی خان

ومعامله رگهو با راجه دولبهه رام و پایان جواب وسوال مهابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفی خان در زمانیکه پایان عرصهٔ جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمقتضای بیت مشهور تن زنده وخنده ٔ همکنان * به از مرده وگریهٔ دوستان * عمل نموده در رفت وپناه بگرسی رگهو برد وعیسی خان خالوی مرتضی خان برادرزن مصطفی خان که در کوه دامی نهان گشته بود اسیر آمده چند روز مقید بود وبعد از ان بعطای جامهٔ ولباس واندک زاد راه اختصاص وخلاص یافت ودلشیر خان خواهرزادهٔ شمشیر خان برادر خرد مراد شیر دو سه زخم کاری بندوق که از انجمله یکی زیر نافش بود برداشته در خاک میدان بیهوش افتاده بود وهیبت جنگ بر احوال او که از عهد طفلی پرورده الطاف بود ترحم فرموده بر پالکی سواری خود برداشته بخیمهٔ خود جا بداد وجراحان ماهر را طلبداشته باصلاح حال او پرداخت چون زخمهای کاری داشت واجلش رسیده بود دوسه روز نداد بعد از دو روز درگذشت والف خان داماد سردار خان همراهی مرتضی خان نموده جانی بسلامت برد وهیبت جنگ خاک عرصهٔ میدان را بجبهه سائی نیاز وسجدات شکر خالق بی انباز زیب سیمای خود ساخته بمضرب خیام مصطفی خان نزول نصرت شمول نموده نذور تهنیت ومبارکباد گرفت شام بخیمهٔ خالوی فقیر عبد العلی خان بهادر آمده مبارکباد بایشان گفت ومدارج تحسین وآفرین بنابر جسارت وجانفشانی که درین کار از مشار الیه بظهور رسیده از حد برد وچون بعد از فتح در میدان اقبال نقارخانه واسباب نوبت بدست خان معظم مذکور در آمده بود حکم بنواختن نوبت فرموده مهابت جنگ در عرضی مبارکباد التماس اعطای علم ونقاره از حضور پادشاه برای او نمود ومهابت جنگ در جلدوی این امر عظیم که از هیبت جنگ با حسن وجوه بپیرایهٔ انجام یافت عبد العلی خان بهادر هم که شریک کار ودر شمار برادرزاده ها بود خلاع فاخره وافیال وجواهر وشمشیر برای هر دو باتفاق فرستاد ودر باغ جعفر خان هر دو کس رفته بدأب وآدابی که درین دیار رائج است دربرکرده کورنش عنایات تقدیم رسانیده بخانه های خود بتجمل معاودت نمودند وبعد چندی از حضور محمد شاه علم ونقاره برای عبد العلی خان بهادر مرحمت شده رسید *

ذکر آمدن رگهوجی بهوسله در کتک ومقید گردیدن راجه دولبهه رام باقتضای گردش فلک وجنگیدن میر عبد العزیز در قلعهٔ باره بهاتی با رگهو بپاس آبرو وحق نمک

در جنگ ثانی که مهابت جنگ هم بعد از ان رسیده در تعاقب مصطفی خان شریک بود از نوشتهای ستهامت جنگ ورود رگهو بهوسله در کتک معلوم گردیده بود ماجرای آن برین منوال است که چون عبد الرسول خان بنابر ناچاقی صحبت فیمابین مهابت جنگ ومصطفی خان از کتک معزول ونیابت صوبه مذکور بجای خان مرقوم براجه دولبهه رام پسر راجه جانکی رام که پیشکار آنجا بود مقرر گردید دولبهه رام موافق عقیده خود بصحبت سنیاسیان وبراهمه بسیار مائل واز جماعه داران متعینه که اکثری مسلمانان بوده اند متنکره بود واغلب اوقات صحبت با هنود ضعیف العقول وسنیاسیان مجهول میگذرانید واز سنیاسیان اکثری جاسوس رگهو بوده اند سستی اوضاع وسبکی وغفلت راجه دولبهه رام بارگهو ظاهر کرده او را بر راجه مذکور دلیر ساختند چون خط طلب مصطفی خان برگهو بهوسله رسید نا برده که از کشته شدن بهاسکر روز وشب مبتلای غصه وغم وچون مار سر ودم زده در پیچ وتاب منتهز صدد انتقام بود در رسیدن خط مصطفی خان لطیفهٔ غیبی

شمرده با جمعیت چهارده پانزده هزار سوار روانه بنگاله گشته از جبال بلاد کتک وارد آن مملکت گردید و راجه دولبهه رام فریب سنیاسیان خورده بمرتبه غافل بود که تا ورود رگهو بر لب دریای کتک اطلاعی از قرب او نداشت میر عبدالعزیز متوطن سمانه که بتقریبی ذکر آن سید عزیز قبل ازین گذشت بر ورود او مطلع گردیده با ده بیست کس که دران وقت حاضر بودند سوار شده بدربار آمد و همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقبش در رسند چون بدر دولبهه رام رسیده پرسید مردمان دربار گفتند که مهاراج در خواب و خبری از مرهته درینجا نیست ساعتی برین گذشت که آشوبی عظیم در شهر برخاست و بلیه گریز شیوع یافت دران وقت دولبهه رام از خواب غفلت جسته و بر پالکی خود نشسته اراده رسیدن بقلعه باره بهاتی که چندان مفاصله نداشت نمود و آشفته سر و دستار گریخت میر عبدالعزیز در پی او با معدودی از رفقا می دوید بنا بر امری یک آن توقف نمود و بطرف پشت سر خود دیده با یکی از رفقا سخنی گفت چون باز رو براه نمود دید که راجه مذکور بنا بر مشاهده چند نفر مرهته که غارتگران بوده اند پالکی را در کوچه گذاشته و خود پیاده بازگشته راه خرابه های چند که در پهلو گرفته و گریخته می رود اسپ خود را دوانیده و پهلویش را گرفته ممانعت نمود و گفت که هنوز بقلعه می توانی رسید چرا خود را ذلیل و هلاک میگردانی بهوش آمده بر اسپی که میر عبدالعزیز پیش کشیده سوار گردید و میر مذکور او را در میان رفقای خود گرفته تا بقلعه باره بهاتی رسانید و دیگر مردم همراهی از رساله او و رساله داران متفرقه اندک اندک جمع آمده دولبهه رام بجمعیتی میسر در قلعه محصور گردید و رگهو رسیده قلعه را فرو گرفت دولبهه رام خبر بعد مهابت جنگ که بتعاقب مصطفی خان رفته بود شنیده مضطرب و مشوش گردید و همان سنیاسیان که آمد و رفت داشته جاسوسی می نمودند واسطه پیغام گشته دولبهه رام را دلالت بملاقات رگهو نمودند او نیز زندگی را بر آبرو گزیده راضی شد و با سرداران همراهی استشاره نمود بعضی بخوشامد و بعضی باقتضای طبیعت رای دولبهه رام را مرجح شمردند میر عبدالعزیز و برخی دیگر بپاس آبروی خود و شرم مهابت جنگ سر باز زده جنگ را ترجیح دادند آخر الامر بعد پانزده روز از قلعه گیری راجه دولبهه رام برای ملاقات رگهو راهی گشت و جمیع سرداران همراهی او اختیار کردند حتی برادر کلان میر عبدالعزیز نیز با ده کس بیرون رفت و میر عبدالعزیز با رفقای خود که همه چهار صد کس بودند مع چندی از شهریان که استحفاظ خود نموده پناه بقلعه برده بودند در قلعه ماند و رگهو بعد ملاقات بنای خدعه و مکر گذاشته سرداران را به رساله داران خود سپرد که تواضع نمایند و برای دولبهه رام خیمه برپا کرده دران جا جای داد و بهانه آنکه هوا گرم است اکنون بیاسایند و ضیافت بخورند آخر در بجای خود خواهید رفت چون هر یکی بجای رسید و کمر گشاده آرمید همانجا مقید گردید و از آمدن خود ندامت کشید میر عبدالعزیز مهیای جنگ گشته در حراست قلعه کوشیدن گرفت رگهو بعد استفسار و آگهی بر آنکه میر عبدالعزیز یگانه برادر میر مذکور را مع پیغامبران دولبهه رام با مردم خود نزدیک قلعه فرستاده مواعید و وعید و تهدید آغاز نهاد میر مذکور جواب داد که نه برادر داریم و نه آقا نوکر یک کس که مهابت جنگ است بوده ایم بعضی نامردی گروه لئیم پیوستند و ما بپاس نمک تا جان داریم بمدافعه و محافظت قلعه میکوشیم خلاصه تا یکماه و چند روز سید عزیز مذکور و محافظت آبروی خود و مراسم قلعه داری کوشیده نگذاشت که کسی دران قلعه تصرف تواند نمود تا آنکه مهابت جنگ حسب الالتماس شهامت جنگ بنا بر اطلاع بر ورود رگهو بکتک از تعاقب مصطفی خان در رفاقت هیبت جنگ بر گشته بمرشد آباد رسید و هر چند خبر اسیری دولبهه رام و جنگیدن میر عزیز شنید اما بنا بر عزیمتیکه در توقیف رگهو داشت

باعانت و کمک میر غزنیه و اراده مقابله و مدافعه رگھو بظاهر موقوف داشته بر عکس گمان مردم منعم علی خان نام شخصی را که از شاهجهان آباد آمده اراده توسل باذیال دولتش داشت و زبان آور رنگین مقال بود نزد رگھو فرستاده خواستگار مصالحه گردید و رگھو این استدعا باضطرار و عجز مهابت جنگ دانسته قبول مصالحه بشرط ایصال سه کرور روپیه سرے نمود مهابت جنگ بضرورت در لیت و لعل میگذرانید تا آنکه خبر ظفر یافتن هیبت جنگ بر مصطفی خان شنیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و بار رگھو که جواب و سوال مصالحه داشت روے ورق بگردانید و پیغام داد که مصالحه را سبب باعجز و قصور است یا امید موفور و الحمد لله که الی الآن نمازیان غیرت شعار و هژبران شیر شکار در مقابله و مقاتله با ایشان حریص تر از اول و مشتاق تر از صبا و بعید بسمل اند و تحصیل نفعی هم از ان مسافر غریب و سالوک مفلوک منظور ندارند درینصورت مصالحه منحصر بر مکافحه الیست که شیران بیشه ننگ و عار با نهنگان دریاے پیکار کار زار را بجائی رسانند که جوی از خون در هامون روان گردد و در ان بحر بے پایان دلاوران بهادر و بهادران دلاور شنا ورگشته بر سپاه گر حملات رستمانه آرند بعد ازان هر که مغلوب و زبون دشمن گردد از غالب طالب صلح و آشتی شود رگھو جواب داد که اینجانب با چار ده پانزده هزار سوار هزار کروه مسافت طی نموده تا جوار آن گردون وقار رسیده و آن جناب صد کروه هم برسم استقبال قدم رنجه نفرمودند مهابت جنگ باز جواب فرستاد که چون شما از راه دور حرجے عظیم کشیده بهیم و امید درینجا رسیده آید و ایام برشکال قریب الاتصال هست ماموله مناسب آنکه چندے آسوده مهیاے رزم و پیکار شوید بعد انقضاے برسات بعون الله تعالی استقبال شما نموده تا مملکت شما مشایعت خواهیم نمود رگھو باستماع این کلمات در اطراف ملک بیربهوم رفته جا داده نمود و تمام صوبه کٹک تا میدنی پور و هجلی و بردوان در تصرف او در آمد و میر غزنیه در مدت جواب و سوال مصالحه بنابر اقتضاے صلاح وقت از کمک خود نا امید گردیده و قلعه را از ذخیره اذوقه و ما یحتاج حرب خالی دیده بتحسین تدبیر راضی بمصالحه و دادن قلعه باره بهاٹے بشرط حفظ آبرو و اسباب همراهی خود و اختیار ماندن و نماندن نزد رگھو گشته عهد نامه بدستخط رگھو و مهر گواهے و ضمان رؤساے لشکر گرفته از قلعه برآمد و چند روز در لشکر مانده از رگھو رخصت شد و خود را نزد مهابت جنگ رسانید و بعد یک سال کامل بلکه چند ماهے زیاده بر یک سال راجه جانکی رام سه لک روپیه برای استخلاص پسر خود راجه دولبهه رام برگھو معرفت مهاجنان رسانیده دولبهه رام را رها نید و بعد آمدنش مبلغ نذرکه مهابت جنگ بپاس فدویت و دولتخواهے راجه جانکی رام از خزانه خود بخشید ✢ ✢

رفتن رگھو بطرف عظیم آباد برای استخلاص مرتضی خان و بلند خان و غیره افاغنهٔ امکری و رسیدن مهابت جنگ هم برای مقاتله با رگھو بسمت عظیم آباد و معاودت از انجا بمرشد آباد

دران احیان که رگھو بھوسله در نواح بیربھوم سکونت داشت مرتضی خان پسر مصطفی خان و بلند خان و دیگر افغانان که در امکری بگھو بعد فرار از میدان رفته سکونت گرفته بودند. و زمیندار انجا آنها را جاے داده طمعے در بعض اموال آنها نموده و پهلوان سنگه و سوتهر سنگه زمینداران سهسرام و چین پور حسب الاشاره هیبت جنگ تمیگذاشتند که افاغنه از ان شعاب جبال بطرفے بدر روند افاغنه دران مکان هم آشیان مار و مور و زنده بگور بوده مردن را بزیستن چنان ترجیح میدادند بنا علی هذا برگھو بھوسله عرائض مشتمل بعجز و انکسار متواتر فرستاده معروض داشتند که اگر شما باعانت

قدمے رنجه فرمائید. و ما مخلصان ازین تنگنا سے نجات یابیم ما دام الحیات حلقهٔ اطاعت در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر دوش ور رشته در مراسم جانفشانی قاصر نخواهیم بود و رگهو با میدآنکه چند هزار افغان با نام و نشان را مطیع و منقاد خود سازد اواخر برشکال سال پنجاه و هشتم از مائهٔ دوازدهم از محل اقامت خود از راه جنگل بیربهوم و کهرکپور متوجه صوبه عظیم آباد گشت و بعد تاراج شیخ پوره و دیهات نگارسے وغیره برای استخلاص مرتضی خان وغیره از دریاے سوهن پایاب گذشته افاغنه را خلاص ساخت و با جمعیت بیست هزار سوار مع افاغنه و مرهٹه در عرصهٔ ارول و حدود نگارسے اجتماع داشت که متعاقب او مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از راه متعارف بقصد قتال و استیصال مرهٹه بعظیم آباد در رسید و احترام الدوله بهادر هیبت جنگ استقبال عم خود مهابت جنگ نموده ادراک شرف قدمبوس نمود و مهابت جنگ در باقی پور طرف غربی عظیم آباد معسکر ساخته روزے چند دران میدان بلقاے دوستان و صحبت مخلصان مسرت اندوخت +

ذکر آزردگی عبد العلی خان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نقار با صلاح مهابت جنگ

چند ماهے قبل ازین میان هیبت جنگ و عبد العلی خان خالوے مسود اوراق غبار ملالے بر خاسته صحبت ناچاق و ماده افتراق گردید و هیبت جنگ رقعه بعبد العلی خان نوشته دران ورقه فقره نوشت که حاصل مضمونش این بود که در جنگ مصطفی خان اخرے راجه کیرت چند زخم تیر بر داشت و بر جانفشانیها همت گماشت صاحب چه کرده اند که اینهمه اثبات حقوق خود میفرمایند عبد العلی خان ترک آمد و رفت دربار نموده بخانه خود منزوی بود چون مهابت جنگ ورود نمود عازم گشت که ترک رفاقت هیبت جنگ فرموده همعنان مهابت جنگ بمرشد آباد در رود و در خدمت مهابت جنگ لبقیهٔ اوقاتش بگذرد روزے در خیمهٔ مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و حاجی احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبد العلی خان بیکجا نشسته بنده راهم حضور مجلس مذکور میسر بود عبد العلی خان راه سخن کشاده شروع بعرض احوال و اظهار مقصد خود نمود و با مهابت جنگ گفت من داعیه آن دارم که بقیهٔ عمر در خدمت بگذرانیم چه الحال مجال اقامت با هیبت جنگ بهادر ندارم مهابت جنگ بنا بر تسلیه و تصفیه فرمود که درین جز و زمان پسر با پدر و برادر با برادر خصومت مے نماید چنانچه مشاهد است سبب این تقریر آنکه دو سه روز قبل ازین ماجرا صولت جنگ را با پدر خود حاجی احمد بنا بر سوء ظن خصوصیتے غیر مناسب روداده و سیلهٔ تفضیح پدر و پسر گشته بود هرگاه که این قسم ماجرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیقی روے دهد در میان شما و هیبت جنگ که بنی عم یکدیگر ید اگر ملالے ظاهر شود چه استبعاد دارد عبد العلی خان گفت که قبیله کا با اخوان و اولاد باهم اگر خصومتی ورزند مضائقه نیست که باهم دعاوے ارث و شراکت دارند منکه نوکر محضم اینمعامله با من راهے ندارد اگر لائق کار خود دانند نگهدارند و الا بدون رنجش و سخنان رکیکهٔ نامناسب مرخص فرمایند این قسم رقعه با چه معنی دارد کیرت چند چه گید لیست که او را با من مے سنجند هیبت جنگ ازین سخن بر آشفت و رنگ رویش متغیر گشت و گفت که من جان خود را برای آبروے کیرت چند خواهم داد کیرت چند کسے هست که کفشهاے پدر را و را بزرگان همیں کس بر داشته اند کنایه آنکه پدرش دیوان شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله و مرجع جمیع اهل خدمات بود که حاجی احمد و مهابت جنگ هم ازان جمله بوده اند عبد العلی خان گفت که پدر من کفش بر دارے پدر کیرت چند نکرده تا من احترام او از جملهٔ ضروریات شمارم مهابت جنگ تسکین عبد العلی خان فرموده گفت که با شما چرا آزرده مے شوید کنایه نواب هیبت جنگ

بهونسله ببین است ازین سخن مهابت جنگ احترام الدوله منفعل گشته سکوت ورزید و مجادله اختتام یافت بعد چند روز هیبت جنگ را در تنهائی فهمانیده باهمدیگر معانقه کنانیده ملالت رفع گردید*

رجوع باجرای حرب رگھو بھونسله با مهابت جنگ که درمیدان شرقی محب علی پور اتفاق افتاد

بعد روزے چند مهابت جنگ از باقی پور مع هیبت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدوله و شمشیر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و حیدر علی خان و رحم خان و عمر خان و شیخ جهانیار و غیرهم کوچیده بنوبت پور رسید دران روز اثری از مرهته در راه پیدا نبود بعد ورود اندک غلغله شد و ارسے بعضے سواران مرهته که از بازاریان کسے دیده بود برخاسته فرو نشست صبح مهابت جنگ به تزوک جنگ و حرب مقدمه و جناحین و ساقه لشکر آراسته سوار شد دران روز شش کس صاحب نوبت و پنج کس صاحب ماهی و مراتب دران فوج بوده اند مقدمة الجیش میر محمد جعفر خان و شمشیر خان و جانب راست عطاء الله خان و سردار خان و طرف چپ احترام الدوله هیبت جنگ و ساقه لشکر که عبارت از چنداول است صولت جنگ و شیخ جهانیار و عمر خان و بانستان فیل مهابت جنگ رحم خان و در قول خاص فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و دیگران همین شان و فوج مع کل عساکر جویاے اعدا تا اول ظهر راه پیما بود مرهته ها روبرو نیامدند و دهات اطراف را سوخته و زر و بال ضعفا اندوخته دورتر از ضرب توپ و تفنگ راه می پیمودند تا آنکه بر تالاب رانی متصل محب علی پور عسکر منصور در رسید اتفاقاً رگھو در همان مقام فرودگاه داشت و دران روز وصول مهابت جنگ تا آنجا دور از قیاس مے پنداشت میر محمد جعفر خان و شمشیر خان که بعقبه بر سرش رسیدند رگھو مضطرب گردیده بے آنکه لشکر خود مرتب سازد بمدافعه پرداخته درمحاصره افتاد افواج مرهته از چهار سو هجوم آورده در استخلاص او یورشها آوردند جنگ عظیمی با میر جعفر خان رویداد مے گویند که بسهل انکارے شمشیر خان رگھو خلاصی یافته بدر رفت و بعد ازان مهابت جنگ باستماع ازدحام مرهته بر سر میر محمد جعفر خان بکمک او رسید همدرین عرصه باما که همراه عبد العلی خان بهادر باندک فاصله از شمشیر خان و میر محمد جعفر خان بودیم نیز جنگے رویداده چندکس از طرفین مجروح و مقتول شدند عبد العلی خان با معدودے مقابل چند هزار کس استاده بود درین ضمن مهدی نثار خان مع فیلنشان هیبت جنگ باندک مایه جمعیت رسید و ممد عبد العلی خان گردید درین زد و خورد شام شد و مرهته ها مضطرب الاحوال پس تر رفته اقامت نمودند و مهابت جنگ مع همراهیان درهمان میدان نزول نمود خیمه مختصرے برای او برپا گردید و بر اکثر سرداران عمده مثل صولت جنگ و هیبت جنگ و ثابت جنگ و امثال اینها سر سایه نیز میسر آمد و بنابر ظلمت شب احدے از باربردار خود که کجا ماند و چه بر سرش آمد آگهی نداشت و تمام شب مردم گم گشته هاے خود را نیافته در جستجوے آنها شتابان و در طلب آنها بفریاد و فغان بودند عبد العلی خان بهادر و بنده و محمد اله یار خان بهادر برادر علاتی مهابت جنگ و اکثر روشناسان و مقربان آن شب را در خیمه مهابت جنگ بسر برده چون صبح شد باربرداریها در صحرا افتاده امانت و مسلم یافتند چنانچه اثاثه فقیر هم از جائیکه مردم ما و رفقاے عبد العلی خان بهادر وقت شب فراهم بودند بقدر نیم کروه در صحرا بے نگهبان محفوظ ماند صبح بهلیان گاوان را برده و چند پیاده همراهش رفته آوردند و معسکر انتظام یافته چند روز دران میدان مقام شد مهابت جنگ هر روز در میدان برآمده با مرهته مصاف میداد و غالب آمده مرهته را خائب و خاسر برمے گردانید اما همانجا شمشیر خان و سردار خان را با خود منافق یافته اندیشه کے در باطن اندیشه مند گشت چنانچه یاد دارم که روزے اندرون محل حضور نواب بیگم فقیر نشسته بود

که مهابت جنگ آمده اندک متفکر نشست و بیگم صاحبه بنحو اراده این کار فرماشده مستفسر گردید در جواب فرمود که این مرتبه من از
ملازمان خود دگرگون مے بینم بیگم مذکور مظفر علی خان بهارے دست تقی علی خان خلف حاجی عبدالله خطاط مشهور را که در عهد
عالمگیر دیوان برهانپور بود باتفاق برسالت پیش رگهو از طرف خود فرستاد تا صورت مصالحه اگر تواند شد بعرصه ظهور آرند
تا میسر شد با بوساطت میر حبیب تا به رگهو رسیده ابلاغ رسالت نمودند رگهو که غلبه لشکر مهابت جنگ در خاطر خود مرتسخ داشت
مصالحه را مغتنم شمرد اما میر حبیب که با مهابت جنگ نهایت عدو بود راضی نگشته رگهو را باز داشت و دلالت برفتن مرشدآباد
نمود و سببش همانا آنکه مهابت جنگ در انجا تنها و عرصه خالے است بلکه کارے از پیش رود رگهو بمشوره میر حبیب روانه مرشدآباد
گردید مهابت جنگ نیز تعاقبش گزید چون در ستنیر و آو بیر روز اول که ناگهان رویداده انقلابے پدید آمده بود اجناس غله
بغارت رفته نهایت قلت داشت آمدن تا منیر اندک بمشقت و عسرت ماکولات میسر آمد چون دریاے سوهن آب عمیق
نداشت و اجناس غله در لشکر از هیچ طرف نمیرسید وجود غله کمیاب و آخر الامر نایاب شد و مهابت جنگ کنار دریاے
سوهن گرفته قطع مسافت مے نمود مهنت جسونت ناگر و میر غلام اشرف که سردو جماعه دار ملازم سرکار هیبت جنگ و صاحبان
جرات بوده اند در شهر عظیم آباد بنا بر کارے دو سه روز توقف نموده چون راه از تنک جو تا مرهته مسدود گردید بپاس
غیرت و اراده رفاقت ولی نعمت خود باتفاق همدیگر جهالت را کار فرماشده با جمعیت قلیل که همراه داشتند از شهر برآمده
راه لشکر گرفتند مرهته ها در راه محاصره کرده خواستند که غارت کنند بذلت راضی نگشته ابتدا باستعمال سیف و سنان
نمودند مرهته ها که بسیار بودند جماعه داران مذکور را مع رفقا درمیان گرفته مورد طعن و ضرب سیوف و هر دو را نهایت مجروح
نموده برخاک افگندند بیٔ ناگر مذکور از زخم شمشیر یکه در ان گیرودار رسیده بود از بیخ مقطوع گردید و اسباب هردو کس
بغارت رفته عریان بحال تباه بسپاه هیبت جنگ ملحق شدند و مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده چون رگهو در رفتن مرشدآباد
عجلت داشت بلا توقف همت بر تعاقبش گماشت در منزل بهاگلپور بر نهر مختصر چینانگر مهابت جنگ زیر سایه اشجار انبه
استاده و سرداران لشکر برائے تعین مقامے مناسب معسکر آهسته آهسته پیشتر رفتند و فاصله بعیدے درمیان افواج
و مهابت جنگ افتاد رگهو انتهاز فرصت نموده با جمعیت پنج شش هزار کس نمایان و در فکر گرفتن مهابت جنگ شتابان
گشت مهابت جنگ در ان وقت بکمال استقلال کار فرما گشته حواس خود را جمع نمود و با معدود دیگه مع سوار و پیاده زیاده
از پانصد شش صد کس نبودند مقابل رگهو شد و مردم قلیل مذکور را مرتب نموده تا دیر مدافعه آنها نمود دوست محمد خان
بکیه را که نونگهداشته بود در ظاهرش با اوضاع بانکه ها شباهت داشت و روز اول ملازمت دعوے بلندی کرده بود یاد
فرمود چون حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوے اینجاست اگر مے توانید شاهد عدلے بر اثبات آن دعوے درین
میدان بیارید او هم آنچه گفته بود بظهور رسانید و اسپ خود را پیش رانده در جمع کثیرے که مقدمة الجیش رگهو از یکه تازان
و غارت رسانان لشکرش بودند تاخت و با دو کس جمعیت شان را درهم شکست از ان حمله یکے را کشت و یکے را زنده گرفته
آورد درین اثنا سرداران دیگر که اندکے دورتر بودند رسیده رگهو را مع فوج او بضرب تفنگ و تیر و سنان و شمشیر
و زد و خورد مغلوب ساختند چون طاقت در باخت ناچار رو بفرار نهاد و دیگر افواج او بقدر دسترس بار و بنه را بغارت
گروه راه فرار پیمود و شارع عام متعارف از امکان چون عرصه چندان ندارد که دو لشکر مخالف با همدیگر توانند رفت رگهو
از خوف مهابت جنگ و هم بنا بر عجلت و اراده سبقت وصول بمرشدآباد راه جنگل و کوهستان پیش گرفت مهابت جنگ

برائے محافظت شهر مرشدآباد املا نمائیها مهابت جنگ نگاشته بر ڈاک فرستاد و خود براه منازل مقرره معروفه باستعجال شتافته
لیکن روز از ورود رگهو بمرشدآباد رسید رگهو دران عرصه که مهابت جنگ نرسیده بود دهات اطراف مرشدآباد مثل جهپائی
و باغ میر جعفر خان را آتش داده تاراج نمود و بمجرد ورود مهابت جنگ قالب تهی کرده بے استعمال آلات حرب با تمامی
فوج خود در رفته سمت جنوبے و غربے شهر روانه گردید مهابت جنگ بعد سه چار مقام از جهپائی ده کوچ فرموده و بیرون از اخراج
شهر گذشته در امانی گنج نزول نمود و یکبار دیگر برسر تالاب رانی آن طرف کٹوه محاربه قوے بار گهو نمود مشار الیه در آن
جنگ کمال پایدارے را کار فرما شد و بعد هلاک جمعے از همراهیان صورت فتح و ظفر در آئینه خیال خود ندیده و طاقت مقاومت
مفقود یافته روے از میدان برتافت مهابت جنگ عنان از تعاقبش باز نگرفته در پے او مے تاخت رگهو و سرداران
او چون بارها ضرب دست عساکر مهابت جنگ دیده و درین محاربه هم بسیارے از رفقاے او بقتل رسیده بودند علاوه آن
اخبار موحشه شیوع شورش در مملکت خود شنید مضطرب گردیده میر حبیب را با دو سه هزار سوار مرهته و شش هفت هزار
افغان همراهیے مرتضی خان و بلند خان وغیره گذاشته در کمال یاس و ناکامے رو بدیار خود نهاد و بعد از آنکه خبر او
دیدر رفتن از حدود بنگاله بتواتر رسید و فوج مهابت جنگ را هم از اسفار متوالیه و آمد و رفت صوبه عظیم آباد و محاربات تنگ
درین عرصه مکرر رو بیداد ملال و کلالے در خاطر بار راه یافته بود و شادے دختر زادهاے خود نیز منظور داشت بنا بر جهات
مذکوره و ترفیه حال سپاه و اصلاح حال بعضے از مفسدان و تیارے اسباب کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله بسعادت
فرموده بنظم امور مذکوره و ترفیه حال رعیت و سپاه توجه فرمود و دوست محمد خان یکه روز بروز منظور نظر عاطفت گردیده
شروع بعروج نمود و میر محمد کاظم خان هم که بیشتر در زمره اقربا و ده صد روپیه مواجبات داشت بسبب تقدیم رسانیدن خدمات
پسندیده ترقے نموده صاحب رساله و سرداراندکے از افواج گردید چون از سابق بهادریها بظهور رسانیده مورد عنایت
و الطاف بے نهایت بود دوست محمد خان بجانسبت شجاعت و داد اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان بهم رسانیده در حروب
باتفاق هم مے بودند و راه جسارت و جرأتها بیاری یکدیگر مے پیمودند و یوماً فیوماً در اقتدار شان افزوده از جمله رؤسائے
لشکر مهابت جنگ گردیدند حق آنست که هر دو بهادرے بهادر بودند و کارها بنوعیکه باید ازین هر دو بکرات و مرات بظهور رسیده
مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند ٭

ذکر شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنها از مرشدآباد

قبل ازین مذکور شد که در جنگ رگهو که برسر تالاب رانی در صوبه عظیم آباد اتفاق افتاد آثار نفاق از شمشیر خان و سردار خان
اندکے بظهور رسیده موجب انزجار طبیعت مهابت جنگ و موهم ملال از سرداران مذکور گردیده بود و بعد از آن نظر بعدم
اعتماد بران جماعه بعضے حرکات سابقه آنها نیز محمول بر سازش و اتفاق با مرهته گردید از آنجمله اینکه هنگام ورود رگهو در نواح
مرشدآباد و اقامت او در اطراف بیر بهوم چون برسات پایان پذیرفت و آب دریاے بهاگیرتے رو بکمی آورده پایاب
گشت ورود اجناس غله که از آن طرف گنگا بر کشتیها مے آمد موقوف گشته و وصول اجناس مذکوره بمرشدآباد منحصر از
بهگوان گوله که شش هفت کروه از شهر فاصله دارد معین گردید اما ازین هم که در راهها مرهته منتشر بودند آبادے
بهگوان گوله و آمدن غلات از انجا انحصار بر تعیناتے سرداران معتمد مقتدر داشت بنابرین مهابت جنگ که در امانی گنج

معسکر داشت شمشیر خان و سردار خان آنها بر حفظ طریق بهگوان گوله و دفع ایذای مرهٹه که بتردد این امیر سید رخصت فرمود و
دران وقت بکرات غارت و تاراج گاوان غله و غیره بعمل آمد و مهابت جنگ اندک توجهی نموده صولت جنگ را بحفظ طریق
بهگوان گوله تعیین فرموده بود متیقن شد که دران وقت هم این مسامحه از افاغنه مذکور بپاس خاطر رگهو بود و ازین مقوله صدور حرکاتی
چند که دلالت بر عدم صداقت می نمود بظهور آمدن گرفت بحدیکه مهابت جنگ متوهم گشت که افغانان مذکور داعیه خدع و غدر
نسبت باو دارند و بحزم و احتیاط کوشیده درباب تیقظ و آگاهی بملازمان معتمد اشاره نمود و احتمال میرفت که تردد سرتابی
اینها بایما و اشاره رگهو و بنا بر سازش با اوست و متفحصان میگفتند که رگهو بشرط اتفاق با وعطاء الله خان را از نظامت عظیم آباد
و سردار خان و شمشیر خان را لک روپیه نقد و نوکری دوازده هزار سوار وعده نموده بود و بشرط کشتن زین الدین احمد خان
هیبت جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد دو لک روپیه نقد و فوجداری دربهنگا علاوه آن نوکری موعود بود و خطوط
رگهو بدین مضامین رسیده اینها را رهنمون راه ادبار گشت و بعضی میگویند که خود را صاحب اقتدار و لائق صدور این کار
دانسته رگهو را هم با خود متفق ساخته اراده فاسد را جازم شدند علی ای حال آنها استعفای نوکری نمودند یا مهابت جنگ
از سیمای اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع برسات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد برطرف ساخت
و درهمین عرصه که موسم برشکال بود هیبت جنگ و عبد العلی خان و حاجی احمد جمیع منتسبان را که در عظیم آباد بودند حضار
فرموده بنای شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجی احمد بنابر بعضی جهات عذرخواسته نیامد
و هیبت جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال و تبعه و لحقه حاضر آمدند و فی الحقیقة این شادی به زینتی که باید و تکلفی
که شاید بعمل آمد ابتدا ابتداء شادی برادر صغیر یعنی اکرام الدوله نمود و سببش آنکه دختریکه با سراج الدوله از بنات عطاء الله خان
منسوب بود بحسب قضا رخت هستی از دنیا دو سه سال قبل ازین بنا بربست و دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود و مهابت جنگ
برای دلدهی و دلداری رابعه بیگم زن عطاء الله خان که برادرزاده اش بود شادی اکرام الدوله مقدم داشت
و نزدیک هزار خلعت در شادی اکرام الدوله و دو هزار خلعت در شادی سراج الدوله به جمیع قبائل و عشائر و رفقا
و مصاحبین و ارباب طرب عنایت فرمود و خلاع فاخره مذکوره از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضی ازین زیاده هم قیمت
داشت و بعضی کسان را لائق بحال او جواهر هم بخشید و تا یک ماه بلکه زیاده ازان طعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ
و شهامت جنگ دائر و سائر بود و احدی از اقاصی و ادانی در شهر باقی نماند که بکرات بهره ازین ضیافت باو نرسید
و هر حصه که باصطلاح مشهور توره گویند تخمیناً بیست و پنج روپیه خرج داشت و هزاران ازین نوع توره ها بقسمت رسید و چراغان
و آتشبازی چه شرح داده آید که زمین همسر آسمان و مرشدآباد رشک افزای ارم ذات العماد گردید و درضمن همین شادیها
صولت جنگ هم شادی یکی از بنات خود که با فخر الدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود بانصرام رسانید و پسر
سیف خان چون پدرش بنهایت دولت و رفعت باعتبار قدامت امارت و عمدگی خاندان داشت بکمال تجمل و فراوانی
اسباب زینت و آرایش وارد مرشدآباد گشت و صولت جنگ هم بپاس نام و نشان که برادرزاده مهابت جنگ و امیر
هفت هزاری بود عروسی دختر خود بشدت کروفر تا به هر دو شادی مذکور بحسب ظاهر برابر نمود قضا را دختر مذکور روز
سوم از شب کتخدائی که در هندوستان معروف بچوتهی است لغة مردم عمل بر چیزهای بسیار نموده انواع
نخچها مذکور می شد از انجمله اغلب احتمال هیضه است و بعضی گمان مسموم شدن او و بعد او یکی از نسوان صولت جنگ

بنا بر رشک دادن امتعه و اموال بسیار در جهیز او سعی نمودند علی ای حال عز الدین حسین خان نادان باوجود آنکه ظن غالب بود که
اگر بماند و کار بهوشیاری سی کرد دختر دیگر هم صولت جنگ با او منسوب کرده در عقد از دواج او میداد بدگمانی بجو دراه داده
پنداشت که مرا هم مسموم نموده خواهند کشت از این وصلت توطیه و تمهید کشتن من بود و سر کن دیپرکت بی خبری بی رخصت
عظمای بنگاله مثل مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبروی خود و آبای خود باین حماقت و سخافت
ریخت مخفی نماند که عطاء الله خان از اقربای کار طلب خان و داماد زینی اعمام شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود و بعد
رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبرنگر راج محل گردید و تا بر آمدن از مرشد آباد که بعد ازین مذکور خواهد شد
بحکومت آنجا مامور ماند و بمنصب شش هزاری و شش هزار سوار و عطای نوبت و پالکی جهالردار و خطاب اعز الدوله
بهادر ثابت جنگ از حضور سرفرازی یافت و مآل احوال او تقریباً عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن دختر
عطاء الله خان که باو منسوب بود با دختر محمد ایرج خان منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جد ش مصطفی قلیخان
دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود و علاوهٔ آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمد آباد
گجرات خدمات عمده آن صوبه داشت او را سه پسر بود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقی و هر سه
برادر خصوص اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرمت و عزت تمام داشتند مصطفی قلی خان در زمان اعظم شاه درگذشت شاه قلیخان
را شاهزاده قبل از محاربه با بهادر شاه بچند روز خدمت توپخانه عنایت کرده بود در جنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات
بهاگلپور و غیره بعد انقلاب حالات اعظم شاه بتقریبی حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر بآزار
بسر می برد و بعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطه اخلاص با غیرت خان همشیره زاده امیر الامرا حسین علی خان
درست داشته فارغ البال میگذرانید و بعد کشته شدن سادات برفاقت مبارز الملک سربلند خان بگجرات رفت و مدتی
با او بود و بعد ازان ترک رفاقتش کرده به بنگاله آمد شجاع الدوله مرحوم که تعارف نام با بالیش داشت در زمره مخصوصان
منتظم گردانید و همراه علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مهابت جنگ پسرش کشته شد و خود مجروح گردیده مدتی
خانه نشین بود منتسبان دودمان مهابت جنگ تالیف او پرداخته در سرکار مهابت جنگ بعلاقه نوکری منسلکش گردانیدند
بواسطه ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان می بود چون مهابت جنگ از محاسن و محامد سلسله اش اطلاع وافی داشت پیغام
وصلت سراج الدوله با صبیه او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد وصلت مذکور متوجه پرورش و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده
بعضی از صدمات ملک بنگاله بافزایش رساله باو مقرر و مفوض نمود شب شادی سراج الدوله فوجها تیار از جانبی
شمشیر خان و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا افاغنه را اگر خدعه منظور باشد بعمل نتوانند آورد و بعد انفراغ
از شادی سراج الدوله هیبت جنگ و عبد العلی خان مع متوسلان از ذیال دولت خود از مهابت جنگ رخصت یافته
وا ز مرشد آباد تهضت نموده بعظیم آباد که مسکن و ماوای شان بود مع الخیر بدولتخانهای خود رسیدند و بعد رخصت و
نهضت ایشان شمشیر خان و سردار خان که قریب شش هفت هزار کس همراه شان بود و مبالغ تنخواه در ماهه وغیره
از روی حساب گرفته بمواطن و مساکن دیرینهٔ خود که قصبه در بهنگا بود روانه شدند و بر معابر مونگیر لسواری کشتیها
عبور نموده و بوطن خود رسیده زمانی آرمیدند قریب یکدو ماه باینحال گذشته بود که میر علی اصغر کبیری حسب الطلب
عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده عازم مرشد آباد گردید

ذکر ورود میر علی اصغر کبرسے بمرشد آباد و شروع نقار و غبار میان مهابت جنگ و عطاء الله خان و عروج و انحطاط درجات میر محمد جعفر خان قریب بهم و بنا مفسدهٔ شمشیر خان و سردار خان

میر علی اصغر از سادات سیکرسے مضاف میوات و در زمرهٔ ملازمان عمدة الملک امیر خان بهادر خلف عمدة الملک صوبه دار کابل منسلک بود و پدرش میر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت هوشیار بصفت شجاعت و دلیرے موصوف و در ابتدائے جوانی بخدمت یکی از درویشان رسیده بعضے از اشغال و اعمال فقرا از درویش مذکور ورزیده آخر طالب دنیا و جویائے نام و نشان گردید و دام پیرے و مریدی گسترده اکثر جاهلان ابله را بدام خود آورده ولعی بهم رسانیده در اتباع خود ملقب بکبرسے گشت و معصوم العارفین لقب ثانی خود ساخت و سخنان سخیفه پیش معتقدان و ابلهان گفته اظهار عروج بمراتب معنوے بانحائے شتی مے نمود که هیچ یک از ان اعمل نداشته اعاظم اولیا را میسر نبود مردم بدعت تحلیل و تحریم بعضے چیزها از ان عزیز نیز ناقلند چنانچه میگویند تخم مرغ را حرام میدانست بعضے هوشیاران که در خصوص این امر پرسیده بودند میگفت که نه حرام کرده ام و نه درین باب چیزے گفته ام اما من نمی خورم و اتباع او خرق عادت عجیبه را برائے او ناقل بوده اند از ان جمله آنکه روزے در چاه افتاده چون جستجو کنان یافتند او را در میان چاه بر هوا استاده دیدند و این خبر مشتهر گشته همان جا پانصد و شش صد کس بشرف مریدیش مشرف گشتند و در ابتدا جاهل بود و یکے از طلبه علوم را با خود متفق ساخته در خلوت کتب مبادی صرف و نحو از و میخواند و چند لغت عربے یاد کرده در مجالس هنگام گفتگو مذکور میکرد اگر کسے از تحصیل علم مے پرسید میگفت بلی در مکتب عالی با مرشد زادهائے خود تحصیل نموده ام کنایه از انکه علم لدنی در عوالم معنے با حسنین علیهما السلام اخذ کرده ازین مقوله گفتگوها داشت و نیز در مجلس اگر بیگانگان حاضر باشند بعضی چند بطور اجمال بنوعے میگفت که مستمعان گمان کنند که بر قلوب ما اشرافے بهم رسانیده از ضمائر و سرائر ما آگهی دارد خلاصه مرد عیارے جاه طلب و با معدودے از مردمان همراهے در خانه عمدة الملک نوکر بود چون عمدة الملک کشته شد وزیر خان نامے افغان دلازاک از معتقدان او که جاگیر دارے بود در رفیق عطاء الله خان تقریب میر علی اصغر مذکور پیش عطاء الله خان نموده خان مرقوم را مشتاق او نمود عطاء الله خان بعد استیذان از مهابت جنگ مبلغے معتد به بطریق مساعده فرستاده او را با جمعیتے لائق طلبید میر مذکور اسباب تجمل خود مثل پالکی جهالردار و آلات نوبت و دیگر لوازم امارت از ان زر آراسته و شش صد هفتصد سوار از خویش و تبار خود و بیگانگان فراهم آورده در سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجرت بعظیم آباد رسیده و در خارج شهر دو سه روز مقام نموده عازم مرشد آباد گردید در زمان توقف او حاجی احمد و عبد العلی خان باشتهار درویشے و کمالاتش شائق گشته هر یکے برای دیدنش رفت و او هم برائے باز دید بخانه حاجی احمد و عبد العلی خان بهادر در آمد فقیر همان روز در خانه خال خود یکبار دیده بر بعضی اوضاع او مطلع گردید هیبت جنگ که ناظم عظیم آباد و داماد مهابت جنگ بود ازین استکبار او که برای دیدنش نیامد و هوش نکرده در باطن آزرده گشت و احوال او را بمهابت جنگ نوشت و حاجی احمد نیز در تعریف و توصیفش نگاشت سید صاحب چنین و چنان و در هیچ باب کمتر از مصطفی خان نیست +

ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبه نیابت صوبه داری کتک و نزول ازان مرتبه باندک زمانی باقتضای دور فلک

مهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان و دفعیه افواج مرهته از حدود بنگاله چون مطمح نظر داشت و آنها بطرف کتک اکثر پناه برده میگذرانیدند و از عهد عزل عبد الرسول خان و مقید شدن راجه دولبهه رام در کتک صاحب فوجی معتمد بود خواست که میر محمد جعفر خان را با فوجی مناسب بکتک بفرستد درین خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت صوبه داری کتک بصولت جنگ مهام الدوله سعید احمد خان بهادر عنایت شود و نیابت نظامت آنجا بمیر محمد جعفر خان داده آید بنابرین خان مرقوم را لعنایت خلعت نیابت کتک و فوجداری میدنی پور و هجلی با بحالی علاقه بخشیگری که از چند سال با و بود و عطایای سرپیچ و جیغه مرصع و اسپ و فیل و شمشیر امتیاز بخشید و صولت جنگ بهادر نیز از قبل خود خلعت با جواهر مجدداً عطا فرمود میر محمد جعفر خان نیابت بخشیگری خود را بمیر اسمعیل بنی عم خود داده در حضور گذاشت و سجان سنگه نامی را از نزد خود بفوجداری هجلی گماشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده حسب الامر مهابت جنگ بانتظام صوبه کتک و تنبیه و اخراج مرهته راهی گردید و بعد قطع منازل در جوار میدنی پور رسیده با جمعی از مردم مرهته و افغان که دران مکان بودند جنگی نموده شکست بآنها داد و مرهته مذکور فرار بطرف بالیسر نمود و خان مذکور با جمعیت مزبور وارد میدنی پور گشته اینطرف رودخانه کهنسالی چهاونی لشکر را حکم داد و باندیشه آمدن افواج دیگر جرأت برفتن کتک ننمود تا آنکه خبر آمدن جانوجی پسر رگهوجی در نواح کتک شهرت گرفت و میر محمد جعفر خان باستماع این خبر مضطرب الاحوال بدون اذن و اطلاع مهابت جنگ از میدنی پور کوچ نموده اراده بردوان نمود و فوج هراول جانوجی بی جرأتیهای میر محمد جعفر خان دیده چند زنجیر فیل وغیره لغارت برد و خان مرقوم با آنکه شانزده هفده هزار کس از سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرهته و بی تحریک سیف و سنان راه بردوان گرفت و مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان ثابت جنگ را مع فوج بکمک او پیشتر از خود فرستاد و میر علی اصغر کبری بعد برآمدن عطاء الله خان از مرشدآباد در سید ملازمت مهابت جنگ در رفتیت او که حسب الطلبش آمده بودند کرده از بیرون شهر راه لشکر خان مرقوم گرفت و بلشکر عطاء الله خان رسیده ملحق شد عطاء الله خان باظهار وزیر خان اسیر دام تزویر او پیشتر گشته بود و بعد رسیدن میر مذکور و مشاهده ابله فریبهای او شیفته تر گردیده باتفاق همدیگر ببردوان رسیدند و ازان طرف میر محمد جعفر خان هم برگشته وارد قصبه مذکوره گردید و جانوجی مع میر حبیب و افاغنه و مرهته در انجا رسیده و عرصه را از مهابت جنگ خالی دیده محاربه صعبی نمود دران جنگ از عطاء الله خان ترددنمایان بظهور رسید خصوص میر علی اصغر کبری که نهایت صاحب جرأت و دران روز هراول عطاء الله خان بود و فوج اکثر خود همراه داشت جسارتهای بی نهایت نموده مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید عطاء الله خان باغوای میر علی اصغر کبری عرصه را خالی دیده وجود ابراهیم خان فهمیده سودای خامی بدماغ خود پخت و قاصد آن شد که میر جعفر خان را با خود متفق ساخته بر کاه مهابت جنگ رسد با او خدعی نموده ازمیان بردارد چنانکه بوساطت میر معلی خان که مرد مسکین سفلگی منش و نهایت مصاحب میر محمد جعفر خان بود این پیغام بداد خان مرقوم هم بنا بر سفاهت میلی باینکار نموده مقرر شد که بعد حصول مقصود

صوبه عظیم آباد بمیر جعفر خان باشد و بنگاله بعطاء الله خان میر عبد العزیز وغیره دوستان میر محمد جعفر خان برین ماجرا
آگهی یافته ممانعت را از حد بدر بردند و خان مرقوم را از ان اراده فاسد نادم ساختند و نامبرده از ان رفاقت سرباز
زده بخانه خود نشست اما مهابت جنگ استماع آن نموده از هر دو بدگمان و بجان آزرده گردید و همدرین اثنا مهابت جنگ
بر دروازه مغرب خیام خود گردانیده متصل لشکرگاه عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان آمده ملازمت
نمود و مهابت جنگ سخنی چند بطور عظمت در تنبیه قباحت حرکت معاودت از بے سببے که از خان مرقوم بظهور رسیده بود
بر زبان آورده رخصت انصراف بخانه اش داد میر محمد جعفر خان را بمقتضای الحق مر کلمات مذکوره گران آمده از
آمد و رفت دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بنا بر دلجوئی و آبرو بخشی عطاء الله خان بتقریب مبارکباد فتح بخانه او رفت
در آنجا میر علی اصغر کبرے آمده ملازمت نمود اما در سلوک مهابت جنگ را هم عطاء الله خان تصور نموده حرکاتیکه
شایان نوکرے و آقائی نباشد بظهور رسانید و مهابت جنگ آزرده گشته مکنون خاطر خود را انهی نمودن صلاح ندانست
و بخانه خود معاودت فرمود عطاء الله خان التماس نگهداشتن میر علی اصغر با هزار سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که
در رساله خود با هر قدر مردم که خواهید نگهدارید و من بر رساله شما از ان قدر که دارید نمی توانم افزود میر علی اصغر ازین
سخن اظهار آزردگی نموده اراده برخاستن از لشکر نمود عطاء الله خان معروض داشت که در صورت رفتن سید
صاحب من هم نمی توانم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که اختیار با شماست عطاء الله خان را که میر مذکور بشارت
مفوض شدن صوبه بنگاله از عالم بالا بنام او داده بود و آن سفیه ابله وعده او را از حتمیات می شمرد بلا تامل از بردوان
مع میر مذکور برخاسته راه مرشد آباد گرفت مهابت جنگ خواست که بنا بر تالیف قلب میر محمد جعفر خان پرداخته مستمال
سازد بنا برین بتقریب فاتحه کسے از اقربای او که دران ایام مرده بود بخانه اش رفت خان مرقوم بمشاهده
شش هفت هزار سوار مستعار بلکه بعضے از اسباب امارت همراه خود دیده ارغلطی بخود بالیدن راه داده در مراتب استقبال
و مشایعت و عرض مطالب حفظ مراتب را ملحوظ نداشت و حرکاتے چند که لائق بحال او نبود بظهور رسانید مهابت جنگ
آثار سفاهت و تنک ظرفی از ناصیه احوال او دریافته بخانه خود معاودت فرمود و بهانه محاسبه هگلی سبحان سنگه
را که نائب خان مرقوم و با او در مقام تمرد بود طلب داشت میر محمد جعفر خان در فرستادن او عدول حکم نموده جواب
داد که بردن او با سر من وابسته است مهابت جنگ ازین جواب دور از صواب برآشفته سید محمد یساول را با چند
نفر فرستاد که سبحان را همراه خود رفقا و قهراً بیارد مشار الیه که عملیاتے و خشونتے در مزاج داشت حضور میر جعفر خان رفته
و چند کلمه درشت گفته دست سبحان سنگه را گرفته همراه خود آورد مهابت جنگ بنا بر مصلحت فوجداری هگلی سبحان سنگه
و بخشیگرے بنور الله بیگ خان برادر فقیر امتد بیگ خان بتغیرے میر محمد جعفر خان داده رساله میر محمد جعفر خان را برطرف
نمود و فرمان داد که هرکه نوکرے خواهد در سررشته حضور و رساله سراج الدوله آمده نوکرے کند بمجرد این عزل و نصب
و اشتهار برطرفی رساله تفرقه در مردم همراهے میر محمد جعفر خان رو داده چندان کسے با او نماند و دود نخوتیکه در
دماغش پیچیده بود فرو نشست ناچار بانفعال و اضطرار او هم راه بنگاله گرفته بشهامت جنگ بهادر پیوست دران
عرصه فقیر هم از عظیم آباد بمرشد آباد آمده در دربار شهامت جنگ آمد و رفت داشت که این سوانح روے نمود و مهابت جنگ
باستماع خبر وصول جانوجی در قرب جوار لشکر با افواج بحور امواج بمقابله افواج مرهته و افاغنه شتافت و بعد از طی

اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب رویداد دلاوران همراه مهابت جنگ بر سر سهام و ضرب حسام چون ایتام وشلک بندوق اندازان آتش بار دود از نهاد و دمار فوج دکهن برآورده بسیاری از مرهته را بخاک هلاک انداختند جانوجی بمشاهده این حال شکسته بال گردیده بقصد تاخت و تاراج مرشدآباد دوید مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه انبوه ضرری بسکنهٔ شهر توانند رسانید جانوجی که ضرب دست اسلامیان در نظر داشت در حوالی مرشدآباد حرکت مذبوحی نموده خائب و خاسر راه میدنی پور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش دویده هیچ جا توقف نورزید اما جانوجی سبکروی از باد و غبار استعار گرفته جائی مقابله نمود مهابت جنگ نظر به قرب برشکال بمرشدآباد معاودت فرمود و از اثنای راه متواتر احکام اخراج میر علی اصغر کبری بشهامت جنگ فرستاد شهامت جنگ بپاس خاطر عطاء الله خان مسامحه میکرد مهابت جنگ چون نزدیک رسید بشهامت جنگ بهادر رقعه در کمال تاکید نوشته قلمی فرمود که رحم خان برای همین کار میرود اگر آن عزیز برآمده باشد بهتر والا رحم خان بجبر و عنف اورا برآورده داخل چهاونی خود خواهد شد عطاء الله خان با این خبر که شهامت جنگ رقعه را بجنسه فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کبری را طلبید و رعایت های لائق نموده مرخص فرمود و آن عزیز بی تمیز بر کاغذی وعده و فریبی نوشته بعطاء الله خان داد که بعد انقضای اینقدر مدت شما بر مسند ایالت بنگاله متمکن خواهید شد ابله از رقت بسیار و تاسف بی شمار عطاء الله خان میر مذکور را حتی الباب مشایعت نموده رخصت فرمود و میر سراسر تزویر با دل خسته و خاطر شکسته رخت سفر بر بسته راه وطن گرفت و قطع منازل نموده چون بعظیم آباد رسید هیبت جنگ که ازو آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده فرمود که چنانچه از بیرون شهر مرشدآباد رفته بود الحال هم از همان راه بوطن خود برود چون در برسات از شدت سیلاب جمله راهها مسدود و عبور و مرور منحصر از رستهٔ بازار شهر است میر بیچاره غریق گرداب حیرت گردیده ندانست چه کند آخر الامر بسعی و التماس مهدی نثار خان و عبد العلی خان پروانگی مرور از رستهٔ بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل نمود بهمین قسم بر دریای سوهن پهلوان سنگه حسب الایمای هیبت جنگ طرف مقابل آمده باراده تاراج لشکرش اقامت نمود و میر علی اصغر کبری مضطرب گردیده باز بمهدی نثار خان و عبد العلی خان و حاجی احمد نگاشت و این هر سه کس نهایت مبالغه در خدمت هیبت جنگ نموده پروانگی درگذشتن از اضرار او گرفته پهلوان سنگه را حکم برخاستن از مقابل او و دادن کشتیها بنابر عبور دریای سوهن نویسانیدند و مهدی نثار خان و عبد العلی خان بکوز خاطر هیبت جنگ دریافته مردمان خود را برای تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبه عظیم آباد بعافیت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که که برسات اختتام یافت و هیبت جنگ بمشاهده دولت برادران خود و رفقای مهابت جنگ که در شادی سراج الدوله و اکرام الدوله پسران خویش دریافته بود عازم آن گشت که اقتدار فوج بهم رسانیده مثل مصطفی خان در مملکت بنگاله و خانه عم و پدر زن خود محیط و مسلط باید شد و دیگران را محکوم و مطیع خود بلطائف الحیل باید داشت بنابرین در اوائل زمستان که مهابت جنگ بقصد تنبیه و استیصال مرهته ها که در میدنی پور اقامت داشتند از مرشدآباد برآمده بامانی گنج معسکر ساخته بود درین مکان میر ابو المعالی که سابق برین خانسامانی برهان الملک داشت و درینولا بعزت تمام پیش هیبت جنگ بسر می برد برسالت و سفارت هیبت جنگ رسید و بملازمت مهابت جنگ فائز گشته تبلیغ رسالت نمود خلاصه پیغام آنکه شمشیر خان و سردار خان که بعد برطرفی باعتبار توطن قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند و جمع کثیری از افاغنه همراه دارند اخراج این فرقه

خانی از نقد زنیست و بودن اینها بی علاقه نوکری درین دیار موجب مفاسد درین صورت ملتمس آنکه اگر ارشاد شود سرداران مذکور را با جمعیت سه هزار سوار نوکر نگهدارم لیکن چون جایداد تنخواه این سپاه درین صوبه گنجایش ندارد و مقدور کمترین نیست وجه مشاهره این جمع از سرکار مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه ابتدا آنچه استنکاف ازین امر فرمود آخر الامر بپاس خاطر هیبت جنگ بوجوه معقوله چند که در صورت عدم قبول مفاسدش را حالی مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و میر مشار الیه مقضی المرام معاودت نموده از نوید برآئی مدعا هیبت جنگ آگهی داد و بعد رسیدن میر مذکور احترام الدوله بهادر هیبت جنگ باستمالت افغانان مذکور کوشیده استدعای ملازمت آنها نمود و پیغام نوکری فرستاد آقا عظیمای مرحوم و تقی قلی خان مرحوم و محمد عسکر خان مرحوم واسطه جواب و سوال گردیده آنها را بهر صورت مطمئن نمودند چون آنها هم قاصد امری عظیم بودند قبول نموده خواهان عهد و پیمان با ایمان غلاظ و شداد گردیدند حسب المدعای ایشان بعمل آمده نوکری منقح شد و اواخر ذی الحجه از دربهنگه شمشیر خان و مراد شیر خان همشیره زاده او و سردار خان بخشی بهیلیه روانه گردیده در ایام عاشورا شروع سال شصت و یکم از مائه دوازدهم آن طرف گنگا رسیده فرود آمدند و آمد و شد مردم از طرف هیبت جنگ نزد آنها گرم بود آنها خوف خود را از ملازمت و آمد و رفت دربار بنابر اندیشه خدع که از مهابت جنگ و هیبت جنگ درباره عبدالکریم افغان و روشن خان بظهور رسیده بود ظاهر می نمودند و هیبت جنگ ازاله وسواس و هراس آنها بانواع مختلفه و انحای متشتته میفرمود تا آنکه روزی بنابر اظهار اطمینان خاطر خود از آنها و رام کردن ایشان بدون اطلاع برفقا و همراهان برکشتی خاصه که باصطلاح پرنده میگویند مع پسر کوچک خود میرزا مهدی و سید علی خان برادر وسطی فقیر که بدامادیش گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شده بی خبر از همه کس تنها عبور نموده بخیمه شمشیر خان که برلب دریا داشت رفته نزول نمود و شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده رسم سلام و آداب و نذر تقدیم رسانیده در خیمه خود برده بر مسند نشاندند و خود بادب ایستاد چون هیبت جنگ بمبالغه حکم به نشستن فرمود نشست و مراد شیر خان و دیگران آمده سلام و ازدحام نمودند و نذر گذرانیده مراد شیر خان شمشیر خان در دست مسند بیک پا نشست افاغنه در زبان پشتو که دارند از شمشیر خان اذن کشتن او درخواستند اما او گفتگو با اینها و ممانعت دران زبان و هم بزبان هندی مناسب و مقرون اصلاح ندانسته به بهانه خاریدن ریش سر خود را بطور ممانعت بشدت جنبانید سید علی خان این ماجرا بچشم خود دیده پیش فقیر بعد سانحه مذکور که بنده از شاهجهان آباد برگشته بود نقل می نمود لیکن هیبت جنگ بر این استیذان و منع مطلع نگردید و قضا چشم او را پوشید شمشیر خان فیل و اسپها موافق ضابطه در نذر کشید و از نذر گذرانید هیبت جنگ عذرخواهی نموده نگرفت و دلداری و اطمینان خاطر او نموده برگشت و پروانگی عبور داد عمله بیر بجه کشتیها حاضر آوردند و عبور افاغنه در باغ جعفر خان شروع گشت اول سردار خان مع همراهیان خود عبور نمود هیبت جنگ همان قسم تنها بر پالکی سوار شده بیرون کتره نجم الدین رفته نشسته سردار خان با همراهیان خود آمده مجرا و ملازمت نمود مشهور است که او درین دغا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم علی که دران وقت از مشاهیر درویشان و ظاهر و باطن ایشان یکسان بود و کیفیتی از نشاء معنوی داشتند بقسم ظاهر می نمود که من از عملیکه این هر دو سفاه یعنی شمشیر خان و مراد شیر خان نمودند آگهی ندارم و الا از رفاقت ایشان سر باز می زدم اکنون ناچارم چه کسی این سخن مرا باور نکرده اگر ترک رفاقت نمایم نسبت جبن و نامردی بمن خواهند نمود بنابرین بپاس آبروی همقومی و شرم افغانی شریک آنها از معتمدی مسموع گشته که میگفت که این خبر از اسرار هر دو سردار است

چون مقدر نبود بظهور نرسید که سر یکے ازین هر دو در باطن این اراده داشتند که بعد انفراغ از مهم هیبت جنگ کار دیگرے تمام کنند و بانفراد خود مالک ملک و دولت باشند والعلم عند الله تعالی القصه در عشره اواخر ماه محرم شروع سال شصت و یکم از مایه دوازدهم هجرت ملازمت آنها و آمدن بخانه هیبت جنگ معین گشت درین ایام عم راقم مهدی نثار خان که نهایت معتمد الیه هیبت جنگ و سرمایه استظهار او در چنین اعیان بود بخدمت پرگنه سرس کتنبه و تنبیه و گوشمال لشکر سنگه زمیندار آنجا مامور گشته اکثر سرداران معتمد کارآمدنی مثل خادم حسن خان و احمد خان قریشی و امثال آنها مع راجه سندر سنگه زمیندار تکارے متعین او بوده در حضور حاضر نبودند و اکثر که حاضر بودند ممنوع شدند که کسے از فرقه سپاه روز ملازمت شمشیر خان و سردار خان حاضر نشود و چوبداران خانه بخانه جماعه داران و رساله داران گردیده حکم حاضر نشدن دران روز رسانیده آمدند و این بنا بر تکمیل اطمینان آنها بود و فی الحقیقه طمع در بعضی عظائم امور و قضا که بر عکس آن جاری شده بود چشم هیبت جنگ را کور ساخت والا آن عزیز در هوشیاری و مآل اندیشی هر چند مقلد مهابت جنگ بود اما گویا گوی سبقت در معاملات دنیا از وهم ربوده قدمے چند پیشتر رفته بود و فقیر چار روز قبل ازین سانحه باراده ملاقات والد عازم بر سیله و غیره محالات که خدمات آنجا از طرف غازی الدین خان فیروز جنگ خلف آصف جاه داشت گشته دو سه منزل پیشتر رفته بود و بحسب اتفاق از غرائب امور آنکه روزیکه هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر بے آنکه قائل را به بیند شنید که کسے میگوید که شمشیر خان هیبت جنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل منهی مضاف پرگنه غازی پور مجرو خان چند از پرگنه بهوجپور که ملازمان عامل آنجا بودند رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن فوجدار سرکار شاه آباد از دست زمینداران آنجا بنا بر برهمے عمل ظهور و شیوع یافت +

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان تاریک و تنگ +

اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از ملازمت شمشیر خان سردار خان مع رفقاے خود آمده ملازمت هیبت جنگ نمود و موافق دستور بیڑه هاے پان تسلی گرفته بخیمه هاے خود رفت روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در چهل ستون نو ساخته خود اول روز برآمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و واسطه جواب و سوال با افاغنه مذکور بود و میر مرتضی و میر عبد الله سیحے و مرلیدهر هرکاره و رمضانی تحویلدار سلاح خانه که اصلش قصاب بود و ستیارام مشرف توپخانه دستی که پیشکارے خادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضر و چوبداران و چیلهها بدستور دربار بجاے خود بنا بر توزک استاده و میر عبد الله صفوی نسب که از اعیان نواح دهاے عظیم آباد و صاحب املاک زمین و املاک موروثی بود و شاه بندگی از پیرزادهاے شهر قریب باغ جعفر خان ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه شخت پیشه اکابر وضع برای مجرا حاضر آمده مصاحب بودند و محمد عسکر خان مع مهتاب کهتری زاده که رفیق پرورده او بود در پشت سر هیبت جنگ متصل مسند نشسته او هم سلاح و یراقے نداشت احدے از مذکوران شمشیر در دست بلکه اکثرے مثل میر مرتضی و میر عبد الله سیحے و محمد عسکر خان و مرلیدهر هرکاره کاردے هم در کمر بند نداشتند مگر رمضانی مذکور سیف هیبت جنگ موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و راجه رام نراین دیوان و بعضی متصدیان عمله دیوانی و سه چار نفر منشی در منشی خانه تخمیناً بقدر پنجاه گز دور از چهل ستون بطرف شرقیش نشسته بودند و عنایت یاب خان که پیشتر خانسامان والد فقیر و دران زمان ملازم هیبت جنگ بود و میر سامانی خانه اش داشت نیز حاضر بود و اول

بعیلیه تخمیناً مع هزار کس قدرے کم وبیش باشند و قمچهاے و فتیله هاے روشن آماده از دور سلام بآداب بجا آورده پیشتر آمده
و با معدودے از روشناسان همراهیے خود ملازمت نموده نذرها گذرانید و تفنگچیان همراهش بطرف دست راست عمارت چهل ستون که راه طرف محل سرا
بود بهیئت مجموعے توقف نمودند بعد ازان مراد شیر خان نامراد با پانصد کس افغان مسلح و مکمل معتمد در رسید و از دور بآداب بندگی خداوندی
سلام نموده بهیأت مجموعی پیش آمده در عمارت چهل ستون ازدحام رو داد هر یکی نذر ملازمت میگذرانید و مراد شیر خان روبرو ایستاده نام و
نشان هر افغان معروض میداشت و هیبت جنگ استفسار مینمود که شمشیر خان کی می آید او و هرکاره ها التماس مینمودند که سوار شده در راه
است عنقریب ادراک شرف حضور مینماید تا آنکه شمشیر خان نزدیک بچبوتره کوتوالی که بر دروازه قلعه پخته پادشاهی و از دروازه
چهل ستون بفاصله دو تیر انداز است بر پالکی خود سوار در رسید و افغانان بجمعیه که کمتر از سه چهار هزار نبوده باشند همراه پالکی
او پیاده پا دامن بکمر برزده باسلاح و یراق شمشیر خان را در دور خود گرفته بتانی و تامل مے آمدند از دروازه چهل ستون
تا دروازه شرقی حصار شهر رستهٔ بازار پر از آن اشرار بود چون خیره رو شمشیر خان تا بجاے مذکور رسید مراد شیر خان
افغانان همراهیے را گفت که برخاسته مرخص شوید و پان بگیرید تا شمشیر خان مع همراهیان خود آمده ملازمت کند افغانان
برخاسته بر سر هیبت جنگ ازدحام نموده پان میگرفتند تا نوبت بعبد الرشید خان رسید چون با هم گرمو عود بود که
سبقت او خواهد نمود لرزه بر اندامش افتاده دستش میلرزید هیبت جنگ که پان بدست او داد بنابر لرزه که داشت
پان از دستش افتاد هیبت جنگ متبسم شده گفت که پان قسمت شما افتاد دیگر بگیرید و متوجه طرف پاندان گشت نظرش
پائین بود که رشید نا رشید کتارے از کمر کشیده بر سینه هیبت جنگ زد اما چون دستش لرزان بود کارے نکرد و محمد عسکر خان
تماشائیان زین حال فریاد کرد که هان و هان این چه نمک حرامی است درین گرمی هیبت جنگ نظر بالا کرد و این حالت
دیده دست بقبضه شمشیرے که روبرو داشت دراز ساخت مراد شیر خان تیغه که در دست داشت کشیده چنان بقوت
زد که از شانه هیبت جنگ گذشته تا بهیکل گاه حمائل ببرید و هیبت جنگ مرده بر تکیه مسند افتاد و آن شقی یا دیگری
سرش را برید و پارهٔ استمش را بریده بر سینه اش گذاشت و بزعم خود این را عملی مے پنداشتند که خون خواهانش را پدرود هوش و حواس
ازین عمل پیش آمده تدبیرے درست نخواهند نمود میر مرتضی دو دیده بگمان زندگی او خود را سپر وار بر پیکرش
انداخت ریزه ریزه شد و محمد عسکر خان شمشیر هیبت جنگ را کشیده و دستی بقدر طاقت جنبانیده مقتول افتاد دهقانانے
که همراهش بود زخم شمشیرے بطرف شقیقهٔ راست یا چپ برداشته سر لاش عسکر خان را بر زانوے خود گرفته همانجا
نشست و همراه لاشش برخاست پادشاه نواز خان نام منصبدارے کهنه هم که از مشاهیر مردم عظیم آباد و در عهد نظامت مهابت
فخر الدوله بیادر روشن الدوله آبرو و اقتدارے داشت درین ایام تقربے با هیبت جنگ بهم رسانیده امیدوار
ارتقا معارج دنیا بود درین کشمکش و کوشش مقتول گشته ره نورد عرصهٔ عقبی گردید و رمضانی داروغه سلاح خانه سیفی
که بطور عهده در دست گرفته استاده بود و سیتا رام مشرف توپخانه دستی شمشیر دیگرے را بدست آورده داد دلاورے
بپاس نمکخوارگی داد بقدر تاب و توان خود با هزاران افاغنه جنگیده سرخ رو بعالم آخرت شتافتند مرلیدهر و میر بدر الدین
منقطوع الید ازان معرکه بدر رفتند راجه رام نراین و دیگر منصبداران بعضے مجروح و بعضے غیر مجروح تاراج شده برآمدند
سید عبد الله نیز صحیح و سالم بداون شال بالاے دوش و کمر بند و کتارے راه استخلاص جست شاه بندگے نیز براه آخرت
قدم نهاد از باقی ماندگان هر کس بطوریکه دانست و توانست بدر رفت چون این غلغله بلند و مردم را سکتهٔ حیرت

عاربش گشت حجاب و دربانان دولت سرای امارت راه گریز گرفته بخانهای خود رفتند سید علی خان که در مکتب سپاهی رفتن حضور هیبت جنگ حسب الطلب او بود و استادان و اتالیقان اراده همراهیش داشتند باستماع این خبر وحشت زا سید علی خان را درون حرم سرای هیبت جنگ افگنده خود ها متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مادر سراج الدوله زن هیبت جنگ دروازها را بسته آئینه حیرت بود تا سید علی خان را از بامهای خانه خود که اتصال ببامهای خانه شهامت جنگ داشت بدر کرده گفت بهر نحویکه دانی و توانی خود را بخانه خالوی خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان دران وقت بخانه شیخ عبد الرسول بلگرامی که از جماعه داران مشهور و خواهر زاده شیخ الهیار بلگرامی سربلند خانی بود از شهامت جنگ مرخص شده بوطن خود میرفت برای تودیع او رفته نشسته بود و سید علی خان برادر فقیر دران وقت چون طفل بود مضطرب الاحوال استاده نمی توانست که بطرفی راهی بر دنبائی از افضال الهی بهر سیده او را شناخت و ترحم کرده دستار زرتاری را از سرش دور افگند و کهنه چادری بر دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا تا بخانه عبد العلی خان رسانید و منت و احسان بر پدر و مادر و جمیع اعوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان سلامتی چند بدان مکان پائیده حیات خان را که بهانه ملاقات حاجی احمد فرستاده بود بحکم گرفته آورد دشنش نمود حاجی باستماع این خبر مضطر و متحیر گردیده خیالهای خام الطمع زر و نسوان راه بدر شدن نیافت و الا اگر بر اسپی سوار شده بیرون میرفت ممکن بود که خود را نزد راجه سندر سنگه یا بطرفی تواند کشید طمع و تقدیر دامنگیر او گشته نگذاشت تا آنکه طالبان بدرش رسیده جستجو آغاز نهادند و او از دیواری یا رخنه بدر رفته در خانه حائکی یا اسکافی پنهان گشته آخر بدست آمد و تا هفده روز یا کم و بیش مقید و بانواع سیاست مبتلا بود و زرهای مدفون او را از تحت قدم شریفی که در خانه خود بنا نهاده بود برآورده بردند و دیگر زر و جواهر بمرور و تعزیرات موفور اقرار کنانیده برمی آوردند و میگرفتند تا آنکه میگویند قریب شصت هفتاد لک روپیه و اشرفی و جواهر علاوه آن از خانه اش تحصیل افاغنه در آمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم آنچه اشتهار دارد قریب سه لک روپیه نقد برآمد و از بعضی کسان بسیار کمتر که عددش زیاده از چند هزار نبود مسموع گشته و الله اعلم بالمعلومات بعد از ان که رحلت حاجی اتفاق افتاد بر لب دریا متصل بده سبل پور چند قدم پیشتر از باغ جعفر خان بنوعیکه مقدر بود مدفون گشت بعد از قتل زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجی احمد شمشیر خان بر سر و خانهای کسی نشانیده خود بباغ جعفر خان رفته اقامت ورزید و در شهر مراد شیر خان را گذاشت و بقصد محاربه مهابت جنگ افتاده دست بذل و احسان بر فوج خاصه بر جماعه افغان کشاده و قائم باطراف و اکناف فرستاده او لوس خود را از هر سو طلبید بحسب تقدیر دران سال افغان مثل حشرات الارض از زمین میروئید چنانچه احمد ابدالی از قندهار و هرات بطرف شاه جهان آباد لشکر کشید و علی محمد روهیله بعد چندی در میان هنگامه آمد آمد ابدالی سهرند را گذاشته از راه سهارن پور بوریه خود را ببریلی رسانیده و آشوب عظیم در تمام هند بهم رسید القصه بهر روز سی پنج شش بار صدای نقاره بگوش مردم عظیم آباد رسیده بعد استفسار معلوم میشد که فلان افغان با این قدر جمعیت از فلان جا برفاقت شمشیر خان و سردار خان آمده و عمله و ارکان شمشیر خان و بخشی بهیلیه دست تطاول بسکنه شهر دراز کرده کم کسی از دست برد تاراج و غارت و بی عزتی آنجماعه محفوظ ماند و عبد العلی خان تمام روز در خانه شیخ عبد الرسول مذکور گذرانیده شب بخانه خود رفت دران وقت کشتیهای خانه ایشان برای آبار بردار تیع ملاحان

وکشتی خاصه سواری که عبارت از بجره باشد موجود ومهیا بود سردار ملاحان عرض کرد که درین وقت شهر مثل عرصهٔ قیامت است وامرای افاغنه استقامت نیافته اگر بر کشتی مع مخصوصان واحمال واثقال ممتنع الانفکاک سوار شوند بی اندیشه بیدرمی توانیم برد وتا شب بیشتر از سه کروه سیر رویم دیگر کسی با سی رسد الحق صلاح خوبی بود مقدرات نگذاشت که بعمل آید بعضی کسان خیالات دور ودراز کاوانداندیشه های غیر صواب نموده درمهلکهٔ عظیمه افگندند بعد چند روز مراد شیر خان چون مشید الارکان گشت یکی را فرستاده عبد العلی خان را پیغام آمدن برای ملاقات فرستاد وعبد العلی خان بطوریکه سواریش معمول بود که برود برپالکی خود با چند سوار و پیاده رفت سرگاه بر دروازه رسید بعضی از خواص مراد شیر خان برفق ومدارا التماس بیرون ماندن رفقا ورفتن بدون یراق نمود عبد العلی خان بگمان آنکه اگر بدی با من منظور داشت با وجود قدرت این قسم چرا می طلبید برونق گفته او عمل نموده بدون یراق با دو سه خدمتگار اندرون رفت وآن بدعهد اسباب بیرونی را بتصرف اتباع خود داده عبد العلی خان را برپالکی خود مع معتمدان پیش شمشیر خان فرستاد شمشیر خان بمجرد استماع این خبر برهنه پا دویده درصحن خیمه خود دریافت وعذرخواهی زیاده از حد نموده بعزت واحترام برپالکی خود نشانیده بخانه اش باز فرستاد ودوسه کس را بر دروازه برای محافظت نشانید بعد چندیکه مردم عبد العلی خان سخنان پریشان گفتن آغاز نهادند خبر اراده مهابت جنگ باین طرف اشتهار یافت بتوهم بیجا باز طلبیده درخیمه مقید داشت وبسعی مراد شیر خان ولپه مصطفی خان فرمان بکشتنش داد چنانچه ملازمان او خان مرقوم را حسب الامر برکشتی سوار کرده آن طرف دریا برده بامر مامور مستعد شدند وعبد العلی خان مع رفیق خود حیدر نواز خان مهلت غسل ودو رکعت نماز خواسته بآن مشغول بودند که درین اثنا حکم ممانعت رسید وسپه دوکس را برگردانیدند شاه صادق باعث این استخلاص ومحاسن افعال عبد العلی خان گردیده بخانه اش آورد معهود آنکه اگر هنگامه مهابت جنگ روی نماید عبد العلی خان ازجای خود نجنبید ومصدر فسادی وامری درین خصوص نگردد ومهدی نثار خان که بازمیندار سرس کشته حسب الامر هیبت جنگ کاوشها نموده اخراج کرده بود وقت رسیدن خبر هیبت جنگ زمیندار روات باعث بیم او هجوم آوردند خان مرقوم بازیکه همراه داشت مع معدودی از رفقا باستقلال برآمده خود را بر هتاس رسانید علی قلی خان قلعه دار آنجا بحسن خلق ومهمان نوازی پیش آمده بر قلعه جای داد وخانهٔ فقیر که عبارت از خانه والد است از صدمات تاراج وغارت افاغنه حق تعالی باین تقریب محفوظ داشت که اول یکی از جماعه داران بهیلیه ملازم والد که دران وقت همراه بخشی بهیلیه بود محافظت درهای حرم سرا وآن ودیوان خانه نمود و بعد ازان روز دوم بختاور خان که نهایت مقرب الدوله شمشیر خان واحسان والد برادر این قسم ثابت بود که او قرضی از والد داشت ودر آن وقت رفتن از عظیم آباد کاغذ تمسکات ده دوازده هزار روپیه را چاک نموده زر مذکور را بخشید وهمین قسم شیخ محمد صلاح لکهنوی و کالی خان بلیمین که هر یکی زیر بار احسانش بوده اند در محافظت کوشیده اند قبل ازین سانحه بختاور خان از شمشیر خان عهد گرفته بود که حویلی سید هدایت علی خان بمن باید بخشید ووقت تسلط ازان خانه تعرضی نباید کرد والا من بر از شما وتنخواهان هیبت جنگ را آگهی خواهم داد چون شمشیر خان با او وعده داد بجهت اختصاص عجیبی داشت قبول نموده با بختاور خان عهد ومیثاق مؤکد بقسم غوث الاعظم نموده بود ازین جهت بختاور خان مع شیخ محمد صلاح وکالی خان روز وشب در دیوان خانه ما بوده آمد ورفت بدرباری نمودند واگر کسی محرک فتنه گشته اراده بیجا می نمود

بدفعات خود را که دو سه هزار کس بوده اند جمع کرده مستعد مقابله می شدند باین صورت حق تعالی آن مکان را از
چنین حادثهٔ عظیم در امان خود محفوظ و مصون نگهداشت و جسد هیبت جنگ را سید محمد اصفهانی که پدر زن میر حیدر علی
کوتوال شهر بود اما د میرزا داراب مرحوم بود بالتماس میر حیدر علی برداشته آورد و جزوی از سر صاحب افسر او که
بر سر دروازه از صدمات پایمالی محفوظ مانده افتاده بود نیز بهم رسانیده کفنی که از کربلای معلی آورده بودند
داده در زمینی که الحال معروف بمقبرهٔ هیبت جنگ در محلهٔ بیگم پوره از محلات عظیم آباد است و زر خرید هیبت جنگ
مرحوم بود دفن نمود و شمشیر خان و نامراد سراسر عناد چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشد آباد شنیدند بی حیائی
را کار فرما شده زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک او میرزا مهدی نام بر رتهه بی ستر و غلاف سوار کرده
از رسته بازار عظیم آباد عریان و در نظر مردم نمایان تا لشکرگاه خود بردند و مورد لعن و طعن موافق و مخالف گشتند
و در چند روزه اقتدار استعاره زر و مال خلائق بر دوش خود بمرتبه بر داشتند که غیر از نویسندگان اعمال دیگری را
مجال تحریر و تسطیر آن نیست و قریب پنجاه هزار سوار و اند که کمتر ازین پیاده ها که اینهم اکثری افاغنه بودند بهم رسانیده
و مرهته را که با خود از مدتها بر اسلات و ارسال سفرا متفق نموده بودند نیز یکدل گردانیده و تمام توپخانهٔ عظیم آباد را با سرانجام
مهیا عازم حرب مهابت جنگ گردیدند.

ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت جنگ بمهابت جنگ و استعداد نمودنش بجنگ افاغنه و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان بتائید ایزد منان

زمانیکه مهابت جنگ بداعیه حرب و تنبیه میر حبیب و جانوجی مرهته از مرشد آباد برآمده اواسط زمستان در امانی گنج
خیمه داشت خبر این حادثهٔ عظمی و سانحهٔ کبری رسید اگرچه باعتبار تسلط چنین مخالفان قوی جنگ که صاحب او بس
و با مرهته متفق بودند و چنین فرزند که چشم و چراغ خاندان و بنابر رشادتش در امور ریاست با خود همسر و همشان می پنداشت
بقتل رسید و برادر و دختر و دخترزاده با قید و ذل اسیری گرفتار شدند و صوبهٔ عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست
مخالفان افتاد و اکثر فوج پیش افغان بود نهایت اضطراب و تشویشات عارض مزاج مهابت جنگ باطنا گردید
لیکن در ظاهر احوال اصلاً و قطعاً سر رشتهٔ صبر و قرار و عزت و وقار را از دست نداده در کمال استقلال باحضار
تمامی رؤسای فوج از صغار و کبار فرمان داد بعد حضور و جلوس آنها سر حقهٔ راز برکشود و فرمود که صاحبان سنگ
آمد و سخت آمد فرزند رشید من کشته شد و برادر و فرزندان من بذل اسیری گرفتار آمدند بعد سنوح چنین حوادث
زندگی ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار ندارم ارادهای شما چیست و یار و یاور من درین امر از رفقا
و مخلصان کیست همه با متفق اللفظ معروض داشتند که ما مطیع و منقاد و تابع حکم و ارشاد و بعد استماع جواب ملازمان
فرمود که چون حقوق رفاقت شما از سالها بر من است هر که داعیه رفاقت و امانت من داشته باشد من هم جان و
مال خود را ازو مضائقه نخواهم داشت و هر کرا رغبت نباشد متعرض احوال او نیستم چه هرگاه موت را بر چنین حیات
ترجیح داده باشم برای مردن معینی در کار نیست قاطبهٔ حاضران همه یکزبان بعرض رسانیدند که بر بندگان حقوق

نگهدارنده‌گی جناب اعلی تا حال ثابت و بانواع عواطف و عنایت مشمول بوده ایم اکنون غیر از جان‌فشانی اراده دیگر نیست فرمود که اگر بر قول خود مستقیم باشید پیمان را بایمان مؤکد و مشید سازید که موجب مزید اعتماد و ازدیاد وثوق من گردد چون قبول نمودند مصحف قرآن را حاضر ساخته از جمیع رؤسا در بارهٔ وفاق و لیاقت قسم گرفت و بعد از آن گفت که من بدیون شما هستم و وجه مشاهرهٔ شما بر ذمهٔ من باقی و لازم الادا است در رسانیدن وجوه مذکوره تقصیر نخواهم بود و هرگز درچنین حال که شما مضایقه جان خود در راه من ندارید من نیز صرفه در ادای مال نخواهم کرد لیکن مسئول آنکه بیرون رود از طلب خود از من نگیرید فرق سپاه بجمیعهم قبول نموده در امر رفاقت یکسو و متحد شدند آنگاه مهابت جنگ در فکر سرانجام زر افتاده مبلغی از شهامت جنگ و وجهی از زوجهٔ او یعنی صبیهٔ خویش و از جگت سیته و دیگر مهاجنان و ساهوکاران و اعیان نیز قرض گرفته تنخواه سپاه را بسعی بلیغ ادا فرمود و هنوز هم از مرسوم آنها وجهی باقی ماند در همین ولا فوج مرهته بحوالی شهر رسیده شروع بهنگامه سازی نمود چون جنگ مرهته ساحت دار در دو یکجا و یک محل نمی پاید و ستیز و آویز آنها مقرون بفرار و گریز می باشد در رفتن عظیم آباد خاطرش را تردد روی داد آخر از امانی گنج بتعاقب مرهته تجشم فرمود و تا سرانجام سفر عظیم آباد و تهیهٔ اسباب در محل مذکور استقامت ورزیده صولت جنگ را به بهگوان گوله فرستاد که سد راه مرهته از آنجا تا شهر بوده مسالک وصول رسد غلات مسلوک دارد تا گرانی روی ندهد و فرمود که مرا محاربه با اغاغنه و نهضت تا عظیم آباد ضرور است اغماض از آن امکان ندارد و مرهته درین نواح انتشار دارند تدارکش بالفعل از من صورت نمی تواند گرفت هر کس بهر مامنی که داند و تواند برود و باستماع این مقال اصحاب قدرت و استطاعت بمواضع آن طرف گنگا یعنی شمالی دریای مذکور باماکن مختلفه خود را کشیدند و جمعی را طاقت و استعداد نبود در خانه های خود بمرشد آباد نشسته توکلا علی الله تعالی آرمیدند و مهابت جنگ تهیهٔ حرب دیده و از سرانجام اسبابیکه باید فارغ گردیده بحسن بیان و اعطا و احسان تالیف قلوب سپاه نموده در اوائل ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری با پانزده شانزده هزار سوار و قریب هشت هزار برق انداز رایات عز و جلال بسمت عظیم آباد برافراشت و از امانی گنج نهضت نموده در جهاپانی ده که سه کروهی مرشد آباد براه عظیم آباد واقعست نزول نمود و شهامت جنگ بهادر و عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ را با پنج شش هزار سپاه گذاشته میر محمد جعفر خان را نیز متعین مرشد آباد نمود و بنا برانکه سالهای بسیار خدمت بخشیگری بمیر مذکور مفوض بود بوسیلهٔ التماس و استدعای شهامت جنگ درین عرصه یا چندی قبل ازین سانحه برای استرضا و دلجوئی او مرتبه ثانیه از عزل نور الله بیگ خان خدمت بخشیگری بنام میر محمد جعفر خان مقرر شد و بهمین سبب که مرهته در حوالی مرشد آباد بود و مظنه آن می شد که در کوچ چارسوی لشکر منصور محیط بوده مانع وصول اجناس غله و باعث حرج مردم و عسرت معاش لشکریان خواهد شد فرمان داد که بقالان عمده اردو و دیگر جمعیکه استطاعت داشته باشند بقدر مقدور غله وغیره ما یحتاج بر سفائن بار نمایند خلاصه بعد انتظام مهام ضروری از جهاپانی ده اعلام اقبال برافراشت و بدفع اعادی همت گماشت و مرهته بعد نهضتش شارع معروف را گذاشته و دست از مرشد آباد بر داشته از راه جنگل برای نصرت و اعانت اغاغنه روانهٔ عظیم آباد گشتند

ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار را ملازم سرکار

خود را به کمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعض سوانح اثنای راه

سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جماعه‌دار عمدهٔ سرکار او بود با یکهزار و پانصد سوار برسم اعانت فرستاده خود بعذر بیماری تمسک جست شیخ دین محمد از گندمه گوله عبور گنگا نموده در زمانیکه مهابت جنگ بمونگیر رسیده روزی چند بنابر بعض امور مقامات داشت وارد سلطان گنج گردید و مرهته خبر شش شنیده از حوالی لشکر مهابت جنگ ایلغار نموده شیخ مذکور را مع همراهیانش فرو گرفت و تمام روز با جمعیتی که داشت جنگیده پایداری نمایان نمود و شتر جلی را فرستاده مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج دور از خود صلاح نمی دانست اما بضرورت پسران عمر خان و دیگران را بکمک او فرستاد هنوز آنها نرسیده بودند که مرهته تیرگی شب دیده وقت غروب آفتاب بمعسکر خود برگشت و شیخ دین محمد فرصت یافته وقت شب کوچیده اول صبح بکلیان ملحق گردید و باتفاق بمعسکر مهابت جنگ رسید روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده مورد تحسین گشت و در ضمن ذکر احوال التماس نمود که باروت عنایتی سیف خان درین جنگ اختتام یافت قدری از سرکار عنایت شود تا در جنگ افاغنه حاجت بالتماس نباشد مهابت جنگ درین باب استادگی نموده در صرف باروت استعجا بها نمود شیخ مذکور بهارامتداد مدت جنگ که از صبح تا بشام بود میکرد مهابت جنگ در قبول آن تردد داشت بهزار سماجت قلیل باروتی عنایت نمود محل تعجب است از چنین امیر مقتدری در چنین اوقات اینهمه سماجت در اعطای این قسم اشیا ناعتبر دایا او لی النهی و در عبور همین سفر دوست بیک بدخشی که یکی از جماعه‌داران سرکار بود شخصی را گرفته آورد بعد استفسار و استکشاف معلوم شد که خطوط عطاء الله خان بنام شمشیر خان و سردار خان مشتمل استدعای مرافقت و موافقت و ترغیب باتحاد و اخلاص و تحریص و تشجیع بر محاربه همراه دارد چون مهابت جنگ به بهاگلپور رسید مرهته مع میر حبیب از جنگل برآمده بر سر نالهٔ چنپانگر اندکی باساقهٔ لشکر پیچیده و بعضی مردم بنگاه را رنجانیده رو لوای فرار نهاد چون عساکر منصوره مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سندر سنگه زمیندار تکاری که پروردهٔ مهابت جنگ و حقوق شناس عنایت او بود مع کامگار خان مثین زمیندار ترهت و سماسی بملازمت مهابت جنگ رسیده مورد عنایت گردید و مقارن ورود اینها زبدة الفقها اسوة العلما کاشف رموز خفی و جلی مولانا میر محمد علی ادام الله ظلال افضاله بمهابت جنگ رسیده بشرف ملاقات خود مشرف فرمودند اندکی از احوال سعادت اشتمال ایشان در پایان ذکر سلسلهٔ مهابت جنگ و رحلتش از دنیا مذکور خواهد شد و خادم حسن خان هم که از کمک و رفاقت مهدی نثار خان برگشته بعظیم آباد رسیده آمد نیز دیگر پهلواری ساخته هوش پرداز گشته شدن خاوند خود هیبت جنگ بهادر شنیده بنابر بعضی جهات راه بدر رفتن نیافت و با شمشیر خان بوده انتها ز فرصت میمود خبر قرب وصول مهابت جنگ شنیده از لشکر افاغنه گریخته در مونگیر ادراک شرف عتبه‌بوسی نمود و اسمعیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از انجا گریخته در مرشداباد بملازمت مهابت جنگ نرسیده گردید اما از نظر افتاد

ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه فراهم آمده از باغ جعفر خان بداعیهٔ استقبال مهابت جنگ و ملاقات افاغنه با مرهته و میر حبیب و اتحاد هر دو فرقه با همدیگر

از ان طرف شمشیر خان و سردار خان نیز با حشم فراهم آورده خود که پنجاه هزار سوار بود و بر همه سنی او بار علط کار از باغ جعفر خان بطرف قصبهٔ باره روانه شده مهابت جنگ بعد از چند مقام که بنا بر آرام سپاه لائق بود از مونگیر مستظهر بتائیدات ربانی اعلام ظفر التیام برافراشت و در همین اثنا میر حبیب با جانوجی پسر رگهو بهوسله مع فوج مرهٹه در جوار عظیم آباد رسیده از آمدن خود با فاغنه آگهی داد وافاغنه که اول بتحریک میر حبیب و مرهٹه باین امر اقدام نموده بودند بقصد ملاقات بار دوی مرهٹه رفتند و میر حبیب که فتنه پرداز و آتش افروزی در مزاج داشت و بانواع شتی در تخریب بنای دولت مهابت جنگ و ملک بنگاله ساعی بود اما لعش یاوری نمی نمود شمشیر خان و سردار خان را بعطای خلاع فاخره امتیاز بخشیده بآداب نوکری نواخت و بزعم خود صوبه داری بهار را بآنها تفویض نموده رخصت انصراف ارزانی داشت افاغنه بنا بر اثبات دعوای مواجب مشاهره درین خصوص تبعیت نموده بروز دیگر میر حبیب و میرزا محمد صالح و موهن سنگه وغیرهم چند کس را بتقریب ضیافت طلب نمودند و بعد ادای مراسم مهمانی خیمه که برای آسایش و خواب آنها برپا کرده بودند نشان داده و بمنازل معینه خود بار رفته جمعی از افغانان را فرستادند که بطریق چوکی حوالی خیمه میر حبیب باشند و هر گاه مشار الیه بقصد رفتن بلشکر خود نماید مانع گشته بگویند که بگفته شما برین امر اقدام نموده کار نوکری تمام کرده ایم و زین الدین احمد خان را از میان برداشته پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر گذاشته مستعد رزم و پیکار مهابت جنگیم درینصورت مبلغی چهل لک روپیه که تا حال تنخواه سپاه شده است تدبیر آن مع خود باید رفت این راز برملا افتاده میرزا محمد صالح را از خارج مسموع گشت نامبرده تدبیری با خود اندیشیده چند سوار مرهٹه را تعلیم نمود که شما بیرون لشکر رفته از انجا مضطرب الاحوال گسسته عنان داخل لشکر شمشیر خان شوید و خبر دهید که مهابت جنگ رسید آنها بطور معهود بعمل آورده آوازهٔ رسیدن مهابت جنگ در لشکر شهرت دادند میر حبیب وغیره دلبر اسیمگی بقصد رفتن بلشکر خود نمودند درین اثنا شمشیر خان و سردار خان رسیده اظهار مدعا نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل توقف و این گفتگوها موجب مفاسد و مخالف مصلحت است و سرانجام اینقدر مبالغ باهستگی و بعد رسیدن بلشکرگاه خود می توانم نمود حالا از همه اهم تدبیر جنگ و مدافعهٔ دشمن است که حریف بر سر رسیده ملخص آنکه بعد گفتگوی بسیار میر حبیب دو لک روپیه را که در ابتدا موعود بود قبول نموده مهابت جنگ را ضامن داد و او متعهد شد که بالفعل برساند باین تدبیر میرزا صالح خود را از ان ورطهٔ هولناک مع میر حبیب نجات داده بمعسکر خود رفت و روز دیگر تقارب فریقین و تقابل فئتین رو داده فاصله بین العسکرین بیش از سه چهار کروه نماند ✣

ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهٹه ها که بهیئت مجموعی کمتر از هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یافتن بر ان فوج انبوه بمحض تائیدات ایزد جبار ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ که در تدابیر حروب و جنگیدن با اعدا در زمان خود غیر آصف جاه نظیر نداشت لب دریای گنگا را دور داشتن مناسب ندیده کناره اش نمی گذاشت چون از قصبهٔ باره بر آمد دریاچه کوسیلی که سابق گنگا بود و حالا دریا این طرف را گذاشته آن طرف جاری گردیده درمیان جزیره که درینجا معروف بدیره است افتاده و دریاچه مختصری کم آب این طرف مانده بود مردم شمشیر خان معبر آن را محکم گرفته توپهای

خرد و کلان بر دم آن چسپیده بودند و عبور از آنجا دشوار بود مهابت جنگ معبر مذکور را گذاشته بقدر دو میل برهنمائی زمیندارے پیشتر بطرف مغرب شتافته عبور نمود مردم شمشیر خان برین عبور که بے خبر آنها وقت سحر میسر شده بود آگهی یافته سراسیمه گشتند و با ضطرار توپها و آلات و ادوات حرب را بر جا گذاشته خود بدر رفتند این اول شکست و وهنی بود که بشمشیر خان و اعوانش رسید درین منزل مهابت جنگ بنا بر پاس شب خون و حیله و ریهاے افاغنه سپاه درون افواج را مرتب ساخته از خیمگاه خود بیرون رفت و به نزدیک توپخانه کلان که سابق تر از جمیع فوج و کمتر بفاصله بمردم مخالف داشت تمام شب بسر برد چون صبح اقبال او دمید و پرتو انوار عواطف ایزدے بامداد او رسید اول صبح نماز مکتوبه را بهزاران نیاز بتقدیم رسانیده و جبهه عجز و انکسار بر خاک معرکه کارزار مالیده از جناب واهب المواهب جل احسانه فتح و ظفر بر خصم سیاه اختر درخواست و خاک تربت مقدسه سید الشهداء ع که همیشه درچنین اوقات با خود داشت برآورده قدرے از آن تربت طاهره را ناصیه آراے خود ساخت و رفت از حد بدر بر دچون اشک الیتاده از ناصر حقیقی نصر تها مسالت نمود و بر فیل خود سوار مهیای کارزار گشته نزدیک بده معروف بسرایرانی چارکروه غربے قصبه باڑه برآب دریاے گنگا بترتیب افواج پرداخت بهادر علیخان را تا توپخانه جنسے پیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بهادر را با توپخانه دستی عقب بهادر علیخان و بپشت ایشان رحم خان و میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جاے داده هراول ساخت و بطرف یمین که دریا بود فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و شیخ جهان یار را مقرر فرمود و بطرف چپ که مرهته آن طرف و هم بطرف پشت بود نواب صولت جنگ و محمد اله یار خان بهادر و محمد ایرج خان بهادر و راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و کامگار خان و چند سردار دیگر را متعین نمود و عمر خان را با فیل لشان خود مع پسرانش که عبارت از اصالت خان و دلیر خان و احمد خان و محمد خان باشند پیش روے خود نگهداشت و در ساقه لشکر شیخ دین محمد را با جمعے از ملازمان و جماعه داران مقرر داشته خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان و سرداران نیز با سے چهل هزار سوار افغان و پیاده هاے بجنتی بهیلیه و افاغنه تازه فراهم آمده منسوبه صفها پرداخته بطرف دست چپ خود که جوے از گنگا جارے بود حیات خان نام افغانے جماعه دار را با چند ضرب توپ کلان از جوے مذکور گذرانیده مقرر داشت که از طرف راست نواب مهابت جنگ بخاطر جمع گوله هاے توپ بر او و لشکریانش زند و خود از کناره دریا تا عرصه بعیدے صفوف آراسته مستعد مقاتله استاد و مرهته از طرف دست چپ و عقب لشکر نمایان گشته بعد سر سائی حملات و یورشهاے نمود و بحسب ظاهر نواب مهابت جنگ را مع لشکرش نگین وار در میان گرفته از چهار سو احاطه داشتند حق آنست که درین جنگ آن امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر جرأتی کرده و استقلالے بکار برده که سے شائبه تکلف کمتر کسی را درچنین مقام این قسم ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمده باشد چون تلاقے فریقین و تقارب فئتین رو داد و شروع بتوپ اندازے گردید از آنجا که فتح و ظفر با مدادملیک مقتدر نصیب مهابت جنگ بود در اول جنگ گوله توپے بسردار خان رسیده سرش پرید و دود از نهاد آن سرمایه لجاج و عناد برآمد از کشته شدن سردار خان که مالک نصفے از افواج و دلیر تر از شمشیر خان بود دلپشت لشکرش شکست و همراهیان سردار خان را از دست رفته تفرقه در آن مردم افتاد و نوجوانان ستیزه جو بمشاهده تزلزلے در آن لشکر اکثرے بحضور مهابت جنگ آمده التماس یورش نمودند برفق و مدارا در جواب میفرمود که لمحه تماشاے برق اندازے باید نمود بعد از آن انشاء الله تعالے البته یورش کرده خواهد شد درین ضمن حیدر علیخان بهادر پیش قدمے نموده پیاده هاے برق انداز را دلد هے ها فرموده و شلک آتشبار بران جماعه صاحب ادبار تیغ

نمود که روز روشن ... بشام ادبار از کثرت دود باروت بران تیره‌بختان سیاه بود چون معرکه کارزار و عرصه جنگ بر مخالفان تنگ
با وجود وسعت ... میدان تنگ گردید شیخ جهان یار و فقیر الله بیگ خان حکم فرمود که تبا زنند و بر اعدا حمله آرند اما اثرے بران مترتب
گشت ... درین اثنا مرهته و میر حبیب با فوج افاغنه که همراه داشت بطرف چپ خصوص بر ساقه لشکر بهیئت مجموعی یورش نموده
... م اورد سراج الدوله که فیل سوارے او ملحق بفیل سوارے خاصه نواب معظم بود معروض داشت که غنیم یورش بسر آورده
و نیز متصل رسیده تدارکش هم منظور باید داشت نواب معظم جناب بکمال غیظ و غلظت فرمود که غنیم و حریف من پیش رو است
از مرهته پروائی ندارم انشاء الله تعالی بعد فتح و ظفر بر افاغنه مرهته را نیز بعون الله و تائیده از میان بر میدارم و التفاتے
بطرف مرهته و هجوم و غوغاے او نکرده باز تاکید بفقیر الله بیگ خان و شیخ جهان یار برای یورش فرمود درین وقت سوارے
از رحم خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و حیدر علی خان که هراول بوده اند رسیده معروض داشت که الحال صلاح
در یورش نمودن است و ماندگان بر اعادی بتازیم خداوند هم اعانت فرمایند فرمود که آفرین بهادران باستظهار نصرت
الهی بتازید و مرا هم بر سر خود رسیده دانید چون سوار مذکور برگشته رفت مهابت جنگ قبضه کمان در دست جرأت گرفته و تیر از ترکش
کشیده دست نیاز بدرگاه چاره ساز بدعا بر داشت بعد مسالت نصرت و ظفر بر دشمن تیره اختر همراهیان رکاب فرمود که
بهادران حالا زمان اسپ تاختن و جان باختن است هر کرا هوس تحصیل نام و نشان در میدان مردان باشد مردوار بکوشد
و خود یکبار کمان را کشیده و اخوانش را در دست دیده سوفار تیر بر چله گذاشت و حکم نواختن شادیانه ظفر فرمود چون صدائے
نقاره شادمانے بلند شد با خاطر مطمئن فیل سوارے بر دشمن راند فوج هراول بمشاهده جسارت خاوندگار جاے خود جنبید
نهایت جنگ تیز همعنان آثار رسید درین گرمے دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان که بر یک فیل سوار بوده اند داعیه
سبقت بر دیگران نموده جویاے نام و نشان خود گردیدند و بازار گیر و دار گرم گردیده هر یکے از حاضران با مخالفان مقابل
خود در آویخت و خون خصم را چون آبروے بیدلان بر خاک ریخت میر کاظم خان و دوست محمد خان فیل خود را پیش برده
با فیل مراد شیر خان برابر کردند میر کاظم خان خواست که تخته هودجش را گرفته بر فیل او بجهد مراد شیر خان اگرچه زخم گولے داشت
لیکن تیغه خود را کار داده افغانے بر دست میر کاظم خان چنان زد که بعض انگشتان دست راستش مقطوع گشته تخته از قبضه‌اش
بدر رفت دوست محمد خان بر جست و بر هودج فیل او رسیده بر سینه‌اش نشست میر کاظم خان با انگشتان مقطوع نیز بر فیل
مراد شیر خان رفته اعانت دوست محمد خان نمود و باتفاق سر از پیکر او جدا نمودند اما شمشیر خان دران گیر و دار معلوم نشد
که چگونه از فیل خود بزیر زمین رسید و حبیب بیگ ملازم سرکار مهابت جنگ که بمصاحبت و ندیمی دلیر خان پسر عمر خان بسر می‌برد
سرش را بریده آورد و سر پر غرور آن هر دو بے مغز دست تقدیر بپاے فیل نواب مهابت جنگ رسانید و آن جناب بعد چنین
فتح که ابواب انواع شادمانے بر روے او کشود ناصیه شکر گزارے بدربارگاه حضرت بارے بر خاک نیاز سوده سجدات
شکر بجا آورد و چنین عاطفت بشرے گنجد بتقدیم رسانید و حکم نواختن شادیانه مجدداً فرمود فوج مرهته که جانب بسیار امید وار کامیابی
خویش بود بمشاهده امریکه در خیال کسے نمیگذشت مضطرب الاحوال و در کمال انفعال معترف بشجاعت و سپهدارے
عروج نیر اقبال آن بے بها گوهر افسر دولت و کامگارے رو بوادے فرار گذاشت و مهابت جنگ قرین فتح و اقبال
در کمال جاه و جلال متوجه اردوے مخالفان گشته بر بنگاه آنها قبه بارگاه خود برافراشت ٭

ذکر ملاقات آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مع اولاد با پدر والا گهر ٭ ٭

آمنه بیگم صبیه او و زوجه زین الدین احمد خان با دختر و پسر کوچک خود میرزا مهدی که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود بادراک ملاقات پدر والاگهر عمر دوباره حاصل نمود و مطمئنین را فرط خوش دلی و خرمی از جبهه و جبان و قلب و لسان بادای شکر ایزد منان دلالت فرمود و باستماع این مژده روح افزا خواص و عوام شهر عظیم آباد از ورطات غمهای جان فرسا رستگاری یافته و بآرزوی ادراک عتبه بوسی شتافته ذخیره اندوز مسرت ها گردیدند و عموم رعایا و برایا باردوی آن صاحب اقبال وزیب افزای وساده جاه و جلال رسید به مشاهده جمال او که آئینه صور حصول مقاصد خلائق بود کامیابی خود دیدند بعد یک دو مقام آن والانژاد عالی دودمان اعلام نصرت نشان برافراشت و با کمال قروشان دوست نواز و دشمن گداز طی مراحل نموده وارد شهر عظیم آباد دیگر دیده وظلال عواطف و اشفاق بر مفارق سکنه آن دیار که در تمنای این روز از دیدها ها چشم آرزو فرش راه انتظار داشتند انداخت و مجدداً بادای شکر واهب النعم پرداخت و ایفای عهود و نذور که درین خصوص کرده بود نموده بارباب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مساکین زرها رسانید و بیتهامت جنگ بهادر نیز بر نگاشت که الحمد لله که فتح و ظفر بتوفیق خالق داد گر مرزوق و میسر گشته نذور و صدقاتیکه در انجا برای مردم مرشد آباد معین شده بارباب استحقاق برسانند و دلجوئی ضعفا و اقویا که از جور افاغنه احوال همه شان یکسان بود بیش کنند خاطر عنایت ماثر خود نموده بمومیائی الطاف تدارک شکسته خاطر هایی سکنه آن بلده فرمود ؛

طلب داشتن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنها برعکس ظن و گمان

جمعی از معتمدین را برای ضبط اموال و املاک کافر نعمتان حق ناشناس بدربهنگا که موطن و مسکن شمشیر خان و سردار خان بود فرستاد و زمیندار بتیا که اهل و عیال آن مفسدان در پناه و جوار او بودند معروض داشت که آنجماعه ازین کمترین امان خواهند اگر مطلق العنان شوند سه لک روپیه نذرانه میرسانم ملتمس او مقرون باجابت نگشته بعضی از دولتخواهان بآوردن شان مامور شدند و خود هم برای مزید دبدبه تا زمیندار حیله نکند متعاقب عبور گنگا نموده بهانه شکار دو سه منزل حرکت نمود وصولت جنگ بهادر مهام الدوله را در شهر نائب گذاشت چون زوجه و دختران شمشیر خان زمیندار بتیا تسلیم عمله مهابت جنگ نمود حکم محکم صادر شد که در سواریها محفوظ و مستور از نظر نامحرمان ببرند و بنحوی ایذا و اضرار بحال شان نرسانند و بعد رسیدن آنها بشهر از راه دروازه مغربی داخل رسته بازار شده بدر دولتسرا رسانند و در حرم سرا مکان مناسبی فرود آرند چون حسب الحکم بعمل آمد سراج الدوله را که بمنزله جان او بود در آمدن بحرم سرا و بودن ستر و خبر نابودن آنجا ممنوع نمود و از انواع فواکه و مطعومات آنچه خود رغبت میفرمود و به نسوان و اطفال خود و اقربا میداد اول حصه برای آنها میفرستاد و در محاوره گفتگو و پیغام هرگاه اتفاق میشد غیر از لفظ بی بی تلفظ نمی نمود با آنکه آن جماعه بی پاس حق ناشناس که حقوق پدر و رشتهای تمام عمر با کمال رأفت و عنایت برگردن شان بود بکمال ذلت و خفت و بیحرمتی و فضیحت نسبت بناموس هیبت جنگ مرحوم که فرزند و فرزندزاده مهابت جنگ بود روا داشته خود را هدف سهام ملامت خواص و عوام و مورد لعن و طعن کل فرق انام ساختند مهابت جنگ که عقل دوربین و دل دانش اساس حقیقت آئین داشت بانتقام آن اصلا التفات نکرده بلای تام اهتمامی در بدست آوردن ناموس افاغنه نمود چنانچه میفرمود که مرا با ناموس کسی هر چند اعدای عدو باشد کاری نبوده و نخواهد بود و اینها را فقط برای همین آوردم که شمشیر خان پاس حقوق حرم را نگهداشته

نسبت با فرزندان من کمال بے حرمتے روا داشت هیبت جنگ تقصیرے درباره شمشیر خان نکرده دشمن نیز با او بدے بعمل نیاورده ام معهذا اگر کینه با هیبت جنگ بود آنچه نکردنی بود کرد با ناموس عورات چکار بود که باعث اینهمه خفت آنها گردید بعد چند روز شاه محمد آفاق نام شخصے را از اولاد قاسم سلیمانی تجویز دیگر افاغنه معتمد بهرسانیده شادی کتخدائی دختر شمشیر خان بخوبے کرده داد و جمیع آنها را مشمول انواع الطاف و عنایت فرموده دیهاتے چند برای معاش آنها معین کرده انعام نمود و حسب المرام آنها رخصت انصراف بوطن که قصبه دربهنگا است ارزانی داشت مخفی نماند که قاسم سلیمانی افغانی بود بدرویشی مشهور و در عهد جهانگیر پادشاه بنابر کثرت اتباع مقید گشته در قلعه چنهاره محبوس ماند چون درگذشت نعش غریبے آبادی قصبه مذکوره مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقدش در تعمیر قبر و عمارات اطرافش کوشیده درین اوان نهایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط جماعه انگلشیه تمام ممالک شرقیه هند و آن قصبه مع مقبره او بے رونقے پذیرفته افاغنه هم از طاقت افتادند و مداخل و مصارفش نقصان یافته رو بویرانی دارد تا بعد ازین چه شود

فرستادن مهابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر

همدرین ایام مهابت جنگ برنگاشت تا عیال میر حبیب را که از ابتداء پیوستن او بمرهته بمرشدآباد محفوظ و محروس بوده اند سوارے هاے خوب و خرچ راه زیاده از قدر مطلوب داده مردم معتمد را همراه کرده نزد میر حبیب بفرستند و همدرین اثنا خبر ارتحال محمد شاه پادشاه و سریر آرا شدن پسرش احمد شاه رسید چون مهابت جنگ را بشکار رغبت بسیار بود چهل پنجاه روز آن طرف گنگا توقف نمود و سراج الدوله که در شهر مانده بود نیابت صولت جنگ بر او ناگوار آمده حرکاتے چند که لائق بحال او نبود بعمل آورد و این اول اظهار تسلط و اقتدار و ناهنجاریهاے او ست القصه بعد سیر شکار در اواخر رجب معاودت فرمود داخل قلعه عظیم آباد شد درین آوان امرے عجیب که سرمایه عبرت و انزجار ارباب خرد و مردم هوشیار از نتایج و تناسل تواند بود روے نمود تفصیلش آنکه چون قبله الانام میر علی محمد عالے مقام مد الله تعالی ظلال افضاله را اتفاقاً عبورے در پورنیه روداده تعارفے با سیف خان و پسرش فخرالدین حسین خان میسر آمده بود فخرالدین حسین خان پسر کلان سیف خان که معروف بنواب بهادر بود خطے بخدمت میر صاحب قبله مرقوم و عرضے ملفوف آن خط بمهابت جنگ نوشته فرستاده سید عالی قدر را بمضمون عرضے مطلقاً اطلاعے نداده التماس کرده بود که عرضے او را در خلوت از نظر مهابت جنگ بگذرانند اتفاقاً آن خالی الذهن وقت عصر نزد مهابت جنگ رفته خط خود اول نموده عرضے را از نظرش گذرانیدند مهابت جنگ عرضے را خوانده بمیر صاحب گفت که خوب است توقعیکه خواهند فرمود بعمل خواهد آمد چون میر صاحب اصلا اطلاعے نبود متحیر گشته گفتند که مرا خبرے نیست که در عرضے چه نوشته مهابت جنگ عرضے را بدست میر صاحب داد و میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که بدبخت دران عرضے نوشته خود اظهار بندگے و اخلاص نموده عرض کرده است که اگر اندک اعانتے شود و حکم عالے شرف صدور یابد پدر خود را مقید کرده بحضور فرستد و همدرین زمان سراج الدوله نادان با آقا علیا که مرد سادهٔ صالحے بود کاوشے آغاز نهاد سببش آنکه سردار خان بنابر سابقه معرفتے که از زمان نوکری سیف خان با آقاے مذکور که بخشے سرکارش بود داشت سلوک مناسب میکرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خاطرش مے نمود بعض بدگمانے دعوے هشت لک روپیه امانت سردار خان نمود و قتل پدر خود زین الدین احمد خان را

بصلاح و مشورت آقای مذکور که واسطه جواب و سوال افاغنه بود شهرت داده باز خواست عفیفی در خاطر داشت و مهابت جنگ هم درین خصوص با آقای مذکور بدگمان گشته خواهان اضرار آن بیچاره بود بسعی و توجه میر محمد علی صاحب مخلصی یافته ببعض رفاقت صولت جنگ ازین تشویشات رهائی یافت ❊

ذکر آزردگی صولت جنگ با عموی خود مهابت جنگ بنابر خلف وعده و انجامیدن آن باصلاح و خوشنودی و بهم رسیدن کدورت بی پایان درمیان مهابت جنگ و عبد العلی خان و بعض سوانح همان زمان

نواب صولت جنگ بهادر بتوقع صوبه داری عظیم آباد که در شروع محاربه افغانان با او وعده بود و شهرت داشت اعزه بسیاری را مثل مهدی نثار خان عم راقم که بعد فتح مهابت جنگ از رهتاس آمده بود و برادر فقیر نقی علی خان و خادم حسن خان و عرب علی خان وغیرهم را که اکثر رفقای هیبت جنگ بوده اند رفیق خود گردانیده بر اخراجات افزود لیکن توجه مهابت جنگ درین فکر افتاد که صوبه عظیم آباد عمده صوبجات است و گذر افواج و وصول آن به بنگاله بدون مرضی ناظم آنجا دشوار و مهابت جنگ مرد بیست لاابالی و از فهم و ادراک دقائق ریاست خالی و بعد مهابت جنگ دشمن قوی دختران و دختر زادهای او سراج الدوله و هر دو برادرش صولت جنگ خواهد بود درین صورت سعی باید نمود که نیابت عظیم آباد به یکی از متوسلان خود باشد بنابرین مقدمه قبائح بودن صولت جنگ در صوبه مذکور و حسن آنچه خود تصور نموده بود با شخاصی نشسته خاطر نشان مهابت جنگ نمود و بسراج الدوله دختر زاده خود تعلیم کرد که علانیه و فاش پیش همه کس بر زبان آرد که اگر صوبه بهار بصولت جنگ مفوض شد من خود را هلاک خواهم کرد چه این صوبه پدر من است بحسب وراثت باید برای من باشد نه برای دیگران مهابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله نهایت عزیز داشت و گفته زن خود را هم بنابر مصالح مقصد یکه در نظرش بود که بعد او سراج الدوله بجای او باشد مناسب سنجیده از اراده خود باز آمد صولت جنگ بدریافت این معنی که گویا خفتی عائد باحوال او شد اظهار کدورت و ملال نموده عازم دار الخلافه شاهجهان آباد گردید و از آمد و شد دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بارسال رسل و ارقام رقائم دلجوئی و عذر خواهی ها آغاز نهاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در غرلغیه اظهار تصمیم اراده خود نموده مرقوم ساخت که من درین خصوص قسم یاد کرده ام که اگر چنین نباشد بشاهجهان آباد خواهم رفت مهابت جنگ در جواب بدست خود رقعه نوشته این فقره دران مندرج ساخت کفاره یمین سهل است و ترک رفاقت عم خود جهل و متعاقب رقعه خود بخانه اش رفته گفتگوها نمود و در ضمن آن گفت که بابای من فرط محبتی که مرا با شماست باعث برین سماجتها گشته والا امید که من یکمرتبه بزبان عذری میگویم و خاطر مخاطب میجویم اگر شنید فهو المطلوب و اگر نشنید باز با او سخن نمیگویم مگر بزبان شمشیر شما را اگر غرضی باعث این اراده گردیده ظاهر نمائید تا مطابق آن بعمل آید رو برو گفتن اگر منظور نباشد حکیم بیگ یا دیگران که حاضر ند بوساطت آنها اظهار نمائید و مراد خود را زیاده برین نرنجانید صولت جنگ بخواهی گفتگو در یافته بوساطت ندمای حاضر مقاصد خود را ظاهر ساخت و مهابت جنگ ببعضی وجوه مداخل برای مصارفش که افزوده بود تقرر فرموده تسکین آشفته خاطر بهلی او نمود و عبد العلی خان بهادر خالوی افضال راقم را بسعایت و حماقت زوجه اش که بحضور مهابت جنگ نمود صحبت ناچاق گشته کار بجائی رسید که احتمال هلاک او بود چه بعضی سخنان پریشان زن او

مشعر به خیانت شوهر در ناموس مهابت جنگ بود اما مهابت جنگ بپاس صلهٔ ارحام و دیرینه اشفاقیکه بحال او داشت از قتل او گذشته فرمان بدر شدن از ملک محروس خود داد و عبد العلی خان ناحق از حماقت و لجاجت زن خود لاعلاج و ناچار بشاهجهان آباد رفت و ذکرش آید **بیت** زن بد در سرای مرد نکو * هم درین عالم است دوزخ او * *

ذکر تفویض شدن صوبهٔ عظیم آباد بسراج الدوله و نیابتش به راجه جانکی رام و معاودت مهابت جنگ بمرشدآباد و اخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسهٔ خود

چون ایام برشکال قریب رسیده بود مهابت جنگ بنا بر انتظام آن صوبه بودن خود در آنجا قرار داده زوجهٔ سراج الدوله را با راجه جانکی رام بقصد دادن نیابت عظیم آباد از مرشدآباد طلب فرمود لعبد رسیدن او خلعت صوبه داری عظیم آباد بسراج الدوله و خلعت نیابتش براجه جانکی رام مع نوبت و پالکی جهالردار عنایت فرموده بنا بر پاس خاطر صولت جنگ جانکی رام را همراه صدر الحق خان بخدمت او فرستاد تا آداب تفویض خدمت مذکوره بجا آرد صولت جنگ اگرچه کمال ملال ازین امر در خاطر بهم رسانیده بود اما در ظاهر بنا بر امتثال امر عم عالیقدر خود تلطف فرموده پان با ضابطه ممالک بند عنایت نمود لعبد انقضای ایام برشکال جانکی رام را بکار مامور گذاشته و صولت جنگ و سراج الدوله را همراه خویش گرفته در اواخر ماه ذی القعده لوای نهضت برافراشت و قاصد مرشدآباد گردید چون از سابق بدمظنگی ها با عطاء الله خان متحقق بود درین سفر بنا بر بگیر آمدن خطوط او مع حالش چنانچه مذکور شد عداوت او متیقن گردید هر چند مستحق تعزیرات بود اما بنا بر تحقق خویشی و پاس خاطر زوجه او از انتقامات گذشته بنام شهامت جنگ حکم برنگاشت که عطاء الله خان را بدون اخذ و جبر و آزار و ضرر جان بجلدی از بنگاله اخراج نماید که تا ورود عساکر فیروزی مآثر خان مرقوم از مرشدآباد برآمده باشد شهامت جنگ لعبد وصول فرمان ابلاغ حکم باو نموده در برآمدنش تقید شدید بکار برد عطاء الله خان چاره غیر از اطاعت ندیده دل از آرزو و امید ریاست بنگاله که باستظهار مواعید کاذبه میر سید علی اصغر کبری نهایت مرتبه داشت برکنده رضا بقضای الهی داد و مع عیال و اطفال تمامی اموال که بروایت مشهور شصت لک روپیه نقد داشت و صفنا دهشتاد زنجیر فیل و دیگر اجناس نفیسه و جواهر و زواهر و جمیع اثاث البیت از مرشدآباد برآمد و عبور گنگا نموده در حوالی مالده و حویلی میر ضیاء الله که در موهن پور واقع بود تا نهیهٔ سرانجام سفر توقف نمود و مهابت جنگ در راج محل که مسمی باکبرنگر شده رسوم جشن عید الضحی بعمل آورده و لسوار کشتی عازم مرشدآباد گردید و اواسط ماه مذکور در بهگوان گوله نزول نموده بملاقات شهامت جنگ و ملازمت حسین قلی خان و دیگر اعزهٔ شهر و متوسلان اذیال دولت که برسم استقبال شتافته بودند مسرت اندوخت و از آنجا بسواری فیل کوه تمثیل از راه خشکی روانه گردیده در کمال جاه و جلال و قرین فتح و اقبال داخل دولت سرای خود گردید و در اداے شکر این فتح که عطیهٔ عظمی از بارگاه کرم فادر توانا بود مرتبهٔ ثانیه نذور و صدقات بمومنین و سادات و دیگر ارباب استحقاق رسانیده تذلل و استکانت درجناب عزت و حضرت احدیت بنوعیکه دانست و توانست بعمل آورد و درین سفر بعضی از اعزه که در عظیم آباد بوده اند مثل اسوة العلما و قدوة الفقها ذوا المناقب و المفاخر کاشف الحقایق و السرائر الحبر المللی سید الافاضل میر محمد علی ادام الله ظله و خان جلیل القدر عالیشان انسان العین و عین الانسان زائر حسین خان خلف مرحوم نوکومحمد نصیر

رحمهما الله العلی الکبیر و خان ذو المکارم والاحسان تقی قلی خان مرحوم بن حاجی عبد الله خطاط مشهور که دیوان صوبه برهانپور در عهد محمد اورنگ زیب عالمگیر بود و خان والا دودمان مردمک دیدهٔ مردمی و مروت منبع ینابیع فضائل و مکرمت علی ابراهیم خان بهادر نوهٔ مولوی مرحوم مذکور و همشیره زادهٔ زائر حسین خان مغفور و حاجی محمد خان کشمیری همراه مهابت جنگ به مرشدآباد آمدند و صولت جنگ چندی روز بعد از کوچ مهابت جنگ از عظیم آباد برآمده راه مرشدآباد دمی برید + + + +

ذکر معاودت فقیر از شاهجهان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن همراه او به مرشدآباد و بعض سوانح دیگر که بهار درین عرصه روی داد +

فقیر نیز درین عرصه که مهابت جنگ از عظیم آباد برآمد و صولت جنگ عازم بود از شاهجهان آباد بآرزوی ادراک ملاقات والدهٔ ماجده و اخوان و خال و احباب و اصدقای بعدم که در حادثهٔ شمشیر خان و کشته شدن هیبت جنگ امید لقا و بقای هیچکس از آنها نمانده بود و بشارت حیات شان شنیده معاودت نموده بعظیم آباد رسید در راه مابین لکهنو و فیض آباد با عبد العلی خان بهادر خال سراپا افضال خود ملاقی گشته سبب برهمی با مهابت جنگ و اختیار نمودن سفر پرسیدم فرمود که بنا بر نمامی و سعایت زوجه ناچاقی صحبت در نهایت مرتبه با مهابت جنگ رو داده و کار از حرج گذشته اتلاف جان را باعث بود و بنا بر تأخیر در اجل موعود زنده ماندم و ببلای آوارگی و غربت و جلای وطن و دیگر مشاق و محن مبتلا گردیده عازم شاهجهان آبادم **بیت** ربنا ارزقنا من بذر نهار + وقنا ربنا عذاب النار + و بهمین سبب اخراج عبد العلی خان والده را با مهابت جنگ جوابی و سوالی روی داد که مردان را از عهدهٔ آن برآمدن متعذر باشد تا بزنان چه رسد و در گذشتن درچنین مواقع بعد استماع چنان جوابهای درشت با وجود قدرت که مهابت جنگ بعمل آورد از نفس ملکی میخواهد مقدور نفوس بشریه نیست و بهمین جهت نسبتی که هیبت جنگ با سید علی خان برادر فقیر مقرر نموده میخواست دختر خود را با او وصلت نماید برهم خورد و مهابت جنگ آن دختر را بدیگری داده بمصاهرت خود در امتیاز بخشید الحق در گذرانیدن جرائم و اغماض از تقصیرات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب بمرتبه که مهابت جنگ و هر سه برادرزاده های مقتدر او داشته اند از کمتر کسی مشاهد و مسموع گشته اللهم اغفر لهم وارحمهم بعد رسیدن فقیر در عظیم آباد وضوح یافت که میر نثار خان و تقی علی خان و دیگر اقربا و اکثر احبا و اصدقا مثل غلام رضا خان پسر مرتضی خان و آقا عظیما سی مشهور ببلاد و ملک محمد خان و خادم حسین خان و غریب علی خان و میر اسد علی و میر فضل علی و از افاضل عظیم آباد ملا غلام یحیی و میر وحید و مفتی ضیاء الله و مولوی لال محمد و میر عبد الهادی مرحوم برفاقت صولت جنگ قاصد مرشدآباد اند فقیر را مفارقت اینها و سکونت در عظیم آباد که از اکثر اصدقا خالی میماند دشوار آمده بدون سررشته برفاقت صولت جنگ همراه عم و برادر خود ره سپر گردید روز عید اضحی بود که صولت جنگ در نواح مونگیر از کشتی سواری خود لب دریا در مقامیکه خالی از اغیار بود فرود آمده قربانی نمود و بهار از گوشت اضحیه کبابی تیار شده تناول میفرمود فقیر را بخاطر گذشت که روز عید است و خلوت درهمین جا او را باید دید از کشتی سواری مع سید علی خان برادر خود فرود آمده روبرو رسیده تسلیم و سلام و ادای رسم مبارکباد نموده نذر گذرانیدیم بسیار خوش گشته حکم بجلوس فرمود و در طعام شریک گردانیده وقت برخاستن مبالغه نمود که همیشه در سفر و حضر ملازم باید بود و وجهی بقدر معاش برای بنده و هم برای سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود با فقیر صحبت آن مرحوم

خوب در گرفته در احوال او بقدر اقتضای وقت و مقام ان شاء الله تعالی ارقام خواهد یافت چون مدت سفر بانجام رسید صولت جنگ بنا بر ملالی که از نیافتن صوبه عظیم آباد در خاطر و با برادر کلان خود مهابت جنگ نیز عدم صفائی داشت بودن مرشدآباد نخواسته رحل اقامت خود در بهگوان گوله افگنده امر سپاه و سپهداری نمود آخر به تکلیف عم و برادر بزرگ خود که از در دلجوئی در آمده ترغیب سکونت مرشدآباد می نمودند بعد دو ماه از انجا برخاسته در حویلی که آن طرف بهاگیرتی محاذی بیوت جگت سیتهه واقع بود نزول نمود و خانه حبیب را که بطور خود ساخته بود منزل فقیر و مهدی نثار خان و نقی علی خان گردانید *

ذکر تمنا کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت جنگ در گندهه گوله و پذیرا نیافتن و رحلت سیف خان و معین شدن فوجداری پورنیه از انتقال او به صولت جنگ و آمدن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان بمرشدآباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه را از رایان چین رای و مامور شدن بهیرون دت پیشکار بران کار

دران اوان که بعد فتح شمشیر خان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود سیف خان که راه مراسلات و ارسال سفرا و هدایا با مهابت جنگ سلوک داشته بفرستادن افواج کمک در اوقات مناسبه یگانگت و اتحاد را متوقع بود چنانچه با حاجی احمد وقت رفتن بعظیم آباد و با هیبت جنگ هنگام معاودت از مرشدآباد که در شادی پسران خود رفته بود و برگشته بعظیم آباد می آمد در گندهه گوله که از توابع ملک محروسه او بود آمده ملاقات و مهمانیها نموده میخواست که مهابت جنگ هم بهمان روش با او برخورد مهابت جنگ نظر بعلو شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم مرتبه سروری را احراز نموده داعیه داری و حجاب او گذشته دعوی همسری بلکه برتری با سلاطین عالیشان داشت ازین استدعا و هوس بیجا ناخوش گشته در خلوت میگفت که سیف خان هر چند هفت هزاری و پسر عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل است اما فوجداری پورنیه دارد هیچ وقت سالی یکبار موافق ضابطه برای ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علاء الدوله سرفراز خان نمی آمد برای ملاقات من چرا نمی آید که این آرزوی زیاده از مرتبه خود می نماید سیف خان که از مافی الضمیر شجاع الملک مهابت جنگ آگهی نداشت و بزعم بزرگی دودمان خود سید السنت که مثل حاجی احمد و هیبت جنگ مهابت جنگ هم خواهد آمد با اسباب ضیافت و مهمانی و هدایا و پیشکشها در گندهه گوله آماده اقامت ورزید و خیام و سراپرده های عالیشان برپا نموده منتظر ورود مهابت جنگ نشست مهابت جنگ هنگام عبور خود از تیلیاگرهی سفرای متبوعه جواب داد که اگر ملاقات منظور دارند چرا موافق ضابطه و زمان ناظمان پیشین بمرشدآباد نمی آیند سیف خان باستماع جواب ندامت کشیده بمرکز دولت خود که پورنیه بود برگشت و بعد اندک مدتی مریض گشته صاحب فراش گردید و سهل پیوستی بعارضه اسهال مبتلا بوده در شروع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرت برحمت حق رفت و خلف اکبرش فخر الدین حسین خان ناخلف که اصلا لیاقت سروری و اقارب و اخوان پروری نداشت بجای پدر نشست و بر جمیع متروکات پدر که مبلغ خطیر و جواهرات گران بهای بی نظیر و دیگر اجناس و امتعه نفیسه کثیره بود قابض و متصرف گردیده دیگر برادران خود را محروم داشت بلکه شنیده شده که آنچه در دست دیگران بود از انهم طمع نموده باز گرفت و قلیلی در دست آنها گذاشت و چیزی را که آنها مخفی توانستند نمود محفوظ ماند چون این خبر بمهابت جنگ رسید و صولت جنگ کاری که لائق شان او و احوال او باشد

در بنگاله نداشت سند فوجداری پورنیه مع جمیع ضمائم و مضافات بدستور معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برای مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مع خلعت و عطایاے لائق از حضور طلبیده قامت قابلیت او را بعطاے خلعت و جیقه و سرپیچ مرصع مع پر کلگی و مالاے مروارید و فیل مع طلائی بیاراست و فوجداری هوگلی از عزل او بسراج الدوله بخشیده میرزا بیارن برادر علاتی خود را که مخاطب بمحمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت و صولت جنگ نماد حسن خان را بطریق البدالے قبل از رفتن خود روانه نمود و آخر ماه ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم پورنیه گردید بنده حقیر و دیگر اعزه که رفیق او بوده اند با دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده برق انداز ملازم سرکارش همراهش گزیدند فخرالدین حسین خان چون چاره غیر از توسل باذیال دولت مهابت جنگ ندید عریضه مشتمل بر اطاعت و انقیاد نوشته ابلاغ داشت مهابت جنگ بطبع کار فرما شده در جواب قلمی نمود که از من بهر صورت مطمئن خاطر بوده اینجا آید و باتفاقها مسرور سازند اگر خداے خواسته باشد در انجاح مطالب شما قصورے نخواهد شد چون ابله و با برادران سلوکی نباید بعمل آورده مهیاے انتقامات الهی نبا بر بعضے جهات دیگر گردیده بود اطاعت امر مهابت جنگ نموده قاصد مرشد آباد گشت و الا انجه بکار سپاه و اسباب سفر آماده داشت اگر عبور دریاچه کوسی نموده بدر رود مفسدان زمینداران ترهت وغیره بنوعی که با او بمزاحمت برخیزند و اگر احیاناً کسے طمعی سے نمود باندک انعام انفصال او را خیرخواه و بنده را اهبر خود می توانست نمود لهذا بنا بر بلاهت و اتلاف حقوق برادران ملک شناس بدخواهے پدر که نموده بود فریب خورده با اسباب و سامان بے پایان و سپاه و افواج شایان عازم مرشد آباد گردید و در راه با صولت جنگ برخورد صولت جنگ پسر کلان خود شوکت جنگ را با بعضے سران سپاه مثل مهدی نثار خان عم راقم و دو سه کس دیگر که ازان جمله این بے مقدار هم بود براے ملاقات او و تعزیت پدرش فرستاد شوکت جنگ همراه اعزه حسب الامر رفته و ملاقات نموده بازگشت روز دیگر فخرالدین حسین خان بملازمت صولت جنگ آمده مورد الطاف و مراحم شد روز سوم صولت جنگ باراده کوچ سوار شده در اثناے مرور راه بازدید نمود و پیشتر رفت و فخرالدین حسین خان بعد ازان کوچ نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ بعد از این در محلش مذکور خواهد شد و تتمه احوال مهابت جنگ و ورود فخرالدین حسین خان بمرشد آباد نگاشته مے آید فخرالدین حسین خان بر معبر مین کوٹ آن طرف مهانندا افواج خود گذاشته بملاقات مهابت جنگ شتافت بهنگام ورود او بر لب معبر مهابت جنگ جمعے را باستقبال فرستاده حین ملاقات هم سلوک مناسب با او مسلوک داشت و براے نشستن او بفرش سوزنی امر فرمود و عطر و پان و گلاب تواضعات معموله بعمل آورده خاطرش مطمئن و بجائیکه محل اقامتش معین بود رخصت فرمود و او در آنجا رفته آسود ❊

ذکر درگذشتن راے رایان چین راے ازین عاریت سراے

و درهمین احیان راے رایان چین راے درگذشت و بهیرون دت بعد انتقال منیب خود بلاتعین دیوانی حسب الامر بسرانجام کارے امور خالصه پرداخت مخفی نماند که این چین راے عجب متصدے بود طرفه هند و سیے بود در معاملات مالی و ملکی دیانتے و در دولتخواهی و کفایت سرکار آقاے خود امانتے داشت که ما فوقش تصور نتوان نمود و بنا بر صداقتے که داشت کارش بجائے رسیده بود که مقتدران رفقاے مهابت جنگ بلکه فرزندانش مثل شهامت جنگ و صولت جنگ پاس خاطرش نموده احترامهاے میکردند روزے بتقریبے در مجلس مهابت جنگ که خلوت و اجتماع برادر

وبرادرزاده هالیش بود و هیبت جنگ مذکور چین رای به تشبیه دیوان خود نمود و مهابت جنگ گفت که بابا کار چین رای از آن گذشته است
که ذکر او درین مقام توان نمود و او نوکر من نیست آقای من است ❖

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بنابر تنبیه میر حبیب و بعضی مرهته و افاغنه وانتزاع نمودن قلعهٔ باره بهاتی از دست گماشتگان مرهته و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشدآباد و قصد پورنیه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در مالده و بازآمدن بمرشدآباد و مقید شدن و یافتن بهیرون دت خطاب رایسی رایانی و خدمت دیوانی خالصه باصالت و واقعات دیگر ❖ ❖

جانوجی پسر رگهوجی بهونسله بعد ظفر یافتن مهابت جنگ بر شمشیر خان از نواح عظیم آباد غائب و خاسر مع میر حبیب و افاغنه همراهی خود برگشته قاصد نواح مرشدآباد بود در اثنای راه خبر فوت مادر خود شنیده میر حبیب را با چند هزار سوار مرهته و افغانان بطرف کتک و میدنی پور فرستاده خود با معدودی از رفقا راه وطن گرفت و رگهو بعد وصول جانو برادر خود اورا که ماناجی نام داشت با جمعی از مرهته نزد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ چنانچه مذکور شد بعد وصول بمرکز دولت لشکر مواهب و اسباب العطایا بتقدیم رسانیده بکام و آرام نشست و بهمین عواطف و الطاف اهل خلق خدا در ممالک محروسه اش بامن و امان رطب اللسان احسان و غیر از فتنه میر حبیب و مرهته فتوری در دیار بنگاله نبود و مهابت جنگ استیصال آن بدسگالان بر ذمت همت خود لازم داشته اوائل ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۲ هجری اعلام نصرت اعتصام بقصد اخراج ارباب لجاج برافراشت و از مرشدآباد بیرون رفته چند روز بنابر اجتماع عساکر در کتهوه توقف نمود و حیدرعلی خان بهادر داروغه توپخانه دستی را با هفت هشت هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نهضت خود به بردوان فرستاده امر بجهاوسی نموده بود که اگر احیاناً میر حبیب انضباطه و اقتضای طبیعت خود اراده فتنه انگیزی و خرابی ملک بردوان و نواح مرشدآباد وغیره نماید خان مرقوم سد راه آن جماعه ضاله گردیده نگذارد که مصدر امری تواند شد بعد هنگام آمدن سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید و چون بقرب قصبهٔ مذکوره رسید حیدرعلی خان مع همراهیان باستقبال شتافته بشرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز که عازم میدنی پور گردید و این اراده تصمیم یافت عملهٔ توپخانه مذکور که عبارت از پیاده های تفنگچی و سواران رساله حیدرعلی خان باشند برای تتمه تنخواه خود تقاضای شدید نموده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از ندمای خود غلام علی خان راقم میرزا حکیم بیگ که منتهای تحلیه او بود برای استمالت آن جماعه فرستاده هر چند آن هر دو کس درین باب بیشتر گفتند جماعه مذکوره کمتر شنیده اثری بر آن مترتب نشد روز دیگر مهابت جنگ خود بتوپخانه حیدرعلی خان رفته هر چند خواست که برشحات زلال افضال خود لوائح مشتعله آن ظلمت سرشتان فرو نشاند و بعضی از وجوه مرسومه آنها عجاله رساند و باقی را بر ذمه مهابت جنگ تنخواه نماید تا بمرور ایام بوصول انجامد مفید نیفتاد و بدستور بر بهانه مماحکت خود اصرار داشتند میر افضل علی جمعدار از سواران رساله حیدرعلی خان شریک آن جماعت بلکه منشای این فساد و محرک آن مفسدان بود و مهابت جنگ بمشاهده این حال تکیه بر حمایت

و نصرت ایزد متعال نموده تلافی آن جماعت را بطرف فرمود و دست از دامن اعانت و رفاقت شان کشیده روی
توجه بر دفع اعدا آورد فخر الدین حسین خان باستماع این احوال خللی در ارکان دولت مهابت جنگ تصور نموده به فهمانیدن
بعض مخلصان احمق معلوم نیست که چه چیز بخاطر آورد و بی اطلاع شهامت جنگ عبور گنگا نموده بلشکر خود ملحق شد و باتفاق فوج
و حشم قدم در راه گذاشته بطرف پورنیه راهی گردید صولت جنگ اصغای این خبر نموده با فوج و اسباب مقاتله بارادهٔ مقابله
از دار الامارهٔ پورنیه برآمده دو سه منزل سطی نمود چون درمیان چنان مسلک فتنه نماند فخر الدین حسین خان از بی جرأتیها مضطرب
شده بحال خود درماند و ارسال عرائض نیاز نموده استدعای عدم تعرض با خود و درخواست راه یافتن کرد تا بدر رود صولت جنگ
منته آنکه بی اذن مهابت جنگ این کار از من نمی تواند شد درمیان آورده جواب داد که بهتر همانست که براهیکه آمده است
برگردد آن احمق بی جرأت لاعلاج برگشته در مالده سکونت نمود و مهابت جنگ از بردوان باعتماد نصرت ایزدی بی توپخانه
و توپ بعد قطع مراحل در حوالی میدنی پور نزول فرمود میر حبیب با جمعی از مرهته که در میدنی پور جا و سنی داشت باستماع
خبر ورود مهابت جنگ قریب آن مکان آتش باماکن خود در زده و همه را سوخته راه فرار پیش گرفت مهابت جنگ قرین عزت
و اقبال از خارج آبادی میدنی پور رودخانه کنسائی عبور نموده منزل ساخت و اعلام اعتلا برافراشت منهیان بعرض رسانیدند
که در اطراف جنگلستان میدنی پور افواج مرهته رخت ادبار افگنده است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان وغیره
بتعاقب آنها شتافته دمار از روزگار آن مدبران برآرند مشار الیهما بطریق شبگیر و الوار خود را بآن برگشته بختان رسانیده آتش
قتال برافروختند و از طرفین دلاوریها بظهور رسیده فتح و نصرت نصیب اولیای دولت مهابت جنگی گردید افواج مرهته
بحال تباه طرف کتک روانه شد و مهابت جنگ عازم پیشتر گشته بجالیسر بندر نزول نمود در آن محل بوضوح پیوست که میر
حبیب تاب پایداری مقاومت در خود ندیده با فوج مرهته و افاغنه در جنگلهای اطراف کتک آواره گشته دورتر رفت
مهابت جنگ سطی منازل نموده از سر رود بهدک و حاجی پور گذشته بمنزل بره که از آنجا تا کتک تخمیناً هیجده کروه خواهد بود
نزول نمود درانجا عرائض سید نور و سرانداز خان و دهرم داس هزاری تفنگچیان که حارسان قلعه باره بهاتی و متصرف
ملک و قلاع کتک بودند از نظر مهابت جنگ گذشت مضمون آنکه ما بنده ها مطیع و منقاد جناب عالی و تابع امر حضوریم هرگاه رایات
عالیات در ساحت این بلده پرتو نزول اندازد مفاتیح ابواب حصار بتحویل ملازمان سرکار دولت مدار نموده بشرف ملازمت
استسعاد می جوئیم در راه انقیاد و اطاعت بسر می پوئیم مهابت جنگ بنابر تنقیح و تفتیش میر حبیب مع افواج در آن صحراکه ادانی
ورزیده بود چند روز در تعاقبش راند و داخل جنگلهای صعب المسالک گشت بنابر عدم رسیدن غلات نرخ حبوب در لشکر
تعسر گرفت و از ازدحام و تنگی اشجار بمرتبه بود که افواج هراول که چند کروه پیشتر رفته بودند تا سه روز خبر آنها بنواب و خبر نواب تا آنها
نبود و هر دو گروه متفحص هم بودند ازین جهت تشویشی بمهابت جنگ لاحق گشته بنقارچیان حکم نمود که بچهار طرف لشکر برآمده نقاره های
فیلی بزرگ و کرناهای گران متواتر بنوازند و این تدبیر موافق افتاد افواج مقدم که بفاصله کمی بود صداهای کوس و کرنا شنیده
بهمان جانب شتافت و بعز ملازمت مهابت جنگ رسیده سرمایهٔ مسرت همدیگر گردید و چون معلوم شد که اثری از مرهته و
میر حبیب پیدا نیست از آن صحرا برآمده بعضی از افواج را بر درهٔ جنگل گذاشت و با دو هزار کس که همراه رکاب گرفته بود
از محل بره شام بقصد تسخیر قلعه باره بهاتی شتافت و تمام شب تا نصف روز آینده متصل سطی مسافت نموده از دریای
مهاندی اکبرپاسی حصار باره بهاتی میگذرد گذشته در ظل آن قلعه مسطوره اعلام هیبت اعلام مرتفع ساخت مخفی نماند که

حکایت دخول مهابت جنگ در صحراے ابنوه و افتراق هر دو گروه از لشکر رش و بهیر سیدن آنها بعد آگرنا و کوس اشتباهے دارد که درین لیاق واقع شده یا در لیاق دیگر اما سنوح این ماجرا بے شبهه است القصه چون فوج مهابت جنگ شش پهر بلا فاصله راه مے برید مجمله دو هزار سوار چنین ورود در پاے حصار قریب به صد سوار در رکاب حاضر و از فرط کسل و کلال مجال جدال و طاقت قتال درا حدے نبود و فی الحقیقه از چنین سردار دانا و هوشیار عجب عمل سفیهانه سر زد اگر درین هنگام اهالے قلعه بقصد محاربه بر سرے آمدند کارش با تمام و نام و ننگش بانجام مے رسانیدند محض بتائید قادر متعال و بمیمنت طالع و اقبال خوف و هراس بر ضمائر و بواطن محصورین که جمعے کثیر بوده اند استیلا یافته چاره کار در اطاعت و انقیاد دانستند و دران روز شدت حرارت آفتاب بافقدان سایه که بنابر طول مسافت خیمهٔ احدے نرسیده بود یا دار صحراے قیامت میداد آخرهمان روز سید نور و دهرم داس بملازمت رسیده و رخصت انصراف یافته مامور شدند که فردا صبح خود را مع سرانداز خان بحضور رسانیده قلعه را التسلیم ملازمان نمانید اما چون بر آنها اعتماد نبود باز مرهٔ از خواص خود فرمود که فردا صبح هرگاه حاضر شوند اینها را به تیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدوله را وقت خواب باین کار مامور فرمود تا راز را برملا نکند بنابر علے هذا صبح روز دیگر که شام عمر آن بیچارگان بود مهابت جنگ در خیمه مختصرے که دران وقت رسیده بود نشسته و سراج الدوله بیرون قنات در سایه اش با اصحابیکه باین کار مامور بودند اقامت داشت که سید نور و دهرم داس آمده مجرا نموده پیش مهابت جنگ رفتند و سلام نموده در مجلس او مامور بجلوس و مشغول استماع سخنان دلاویز او شدند متعاقب این هر دو سرانداز خان با چندنفر نزدیک چوبداران و حجاب رسیده از اسپ فرود آمد سراج الدوله بمجرد ورود او بقتلش فرمان داد و کسانیکه مستعد این کار حاضر بودند با او در آویختند او نیز دران حال با وجود مشاهده مرگ دل از دست نداده و حواس را درست داشته شمشیر از کمر برکشید و بقدر امکان مقاتله نموده قاصد بود که تا بمهابت جنگ برسد اجل امان نداد و بضرب دست بعضے از مقربان بعالم عقبے شتافت سید نور و دهرم داس باستماع این خبر بے حواس و مضطرب گشته بسعی کسانیکه در حوالی آنها حاضر بودند اسیر پنجه تقدیر گردیدند و حسب الامر سپرد کشور خان که شقے بے باک و زندان بان ناپاکے بود شدند مردم قلعه که اتباع و رفقاے اینها بودند بشنیدن این خبر پریشان خاطر و غیر مطمئن گشته درهاے قلعه را بستند و آماده پیکار نشستند مهابت جنگ بودن خود در پاے حصار از قانون خرد بیرون دیده میر محمد جعفر خان و فقیر الله بیگ خان و راجه دولبهه رام و دیگران را که از تعاقب میر حبیب اطمینان حاصل نموده بحضور رسیده بودند در باب محاصره قلعه و تضییق محصوران مامور نموده خود بدولت داخل دارالامارهٔ کٹک گردید و تا پانزده روز هنگامه قلعه ستانے گرم بود آخرالامر محصوران مدافعه با چنین افواج نصرت امواج و خلو قلعه از اسباب قلعه دارے خارج از حد طاقت خود دیده بتوسط میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام بشرط عفو جرائم و امان پیغام تفویض قلعه بملازمان فیروزے نشان دادند مشار الیهما ملتمس مستامنان بعرض رسانیده بعد پذیراے مژدهٔ امان بآنها رسانیدند حارسان ابواب قلعه چون در دولت بر روے مهابت جنگ کشاده خود بهیئت مجموعی پیش میر محمد جعفر خان و دولبهه رام شتافتند و مهابت جنگ براے ملاحظه حصار داخل قلعهٔ مذکوره شد * *

ذکر مجملے از احوال شهر کٹک و قلعه باره بهاٹی

قلعه ذیشنے که دران عرصه قلعه مذکور و شهر کٹک واقع شده میان دو رودخانه مسمے بمهاندا و کتهجوری است و اطرافش که

اتصال و اشراف بر دو دریاهاے مذکور دارد از سنگهاے استوار که باصطلاح مشهور پشته مے نامند مستحکم ساخته اند و هر دو
دریا در غیر ایام برسات پایاب اند و در برشکال پهناے مهاندا قریب بدو کروه و عرض دریاے کتهه جوری بقدر نصف آن
خواهد بود و قلعه بر کنار مهاندا واقع و دور حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ و آهک در کمال استحکام و
رصانت بنا یافته و خندقے پخته عریض بر اطراف قلعه هست و آبادی شهر کتک بر ساحل کتهه جوری است و فاصله میان این شهر
و قلعه مسطوره قریب ایک کروه و عمارات و ابنیه حکام و بیوت اعزه آنجا که بر دریاے کتهه جوری بر پشته پخته مذکور اتفاق
افتاده در کمال ارتفاع و بلندی پشته هاے عمارت جائے ده گز و جائے قریب بنصف ارتفاع مذکور بود و در زیر اکثر ابنیه آب
دریاے کتهه جوری جاری هست و آن طرف آب دریاے مذکور باختلاف مواضع از دو کروه تا چار پنج کروه مسافت
صحراے وسیع خوش فضا ست و متصل آن جنگل اشجار عظیمه در کمال خضرت و صفا و انتهاے آن جنگل ابتداے دامن جبال
فلک آسا و سکنه آن شهر را این سه کیفیت هر زمان در نظر است و چون قطعه مذکوره را از هر دو طرف دریاها محیط افتاده
اگر مخالفان در اوقات طغیان آب باتفاق زمینداران آنجا قصد محاصره کنند وصول جنس ماکول وغیره ما یحتاج از جمله
ممتنعات است و در برسات اگر کسے قاصد بنگاله گردد چون در هر منزلے ناله و دریاچهاے عمیق واقع و مانع عبور و مرور و قطع
طریق و رسیدن بمنزل مقصود از جمله متعذرات مهابت جنگ که این قسم امور همیشه ملحوظ و منظور مے داشت زیاده توقف
دران بلده دور از صواب دانسته آنچه میسر گشت مغتنم شمرده شیخ عبد السبحان نامے را که در رساله راجه دولبه رام از جمله منسلکین
مجهول الاحوال بود به نیابت کتک مقرر ساخت سببش آنکه مهابت جنگ بنابر جهاتے که مذکور شد در معاودت عجلت داشت
و بسبب خوف مرهته که در قرب و جوار کتک به منتظر فرصت در کمین بود و رسیدن افواج کمک از مرشد آباد بنابر بعد راه و برسات
امکان نداشت احدے قبول نیابت آنجا نمے نمود و شیخ مشار الیه که ترقی باین مرتبه هرگز در خاطرش نمیگذشت عند التکلیف
از نعماے غیر مترقبه شمرده بمقتضاے این مصرع ع سلطنت گرچه ببازیست خوش است + متقلد این امر خطیر گشت و جهت
تعجیلے که بر ضمیر مهابت جنگ جلوه گر بود مردم دیگر نیز برای العین مشاهده دیدند چه هرگاه شیخ عبد السبحان را به نیابت گذاشته
عنان عزیمت بسمت مرشد آباد منعطف گردانید با آنکه آفتاب در جوزا و شروع ماه اساڑه بلکه آخر ماه جیٹهه بود باران متواتر
بنوعے می بارید که هیچ روزے از ترشح و تقاطر خالے نبود و گاهے اشتدادے نمود و دریاچه هاے کوچک که حین رفتن
نهایت کم آب بود هنگام عود بنحوے طغیان داشت که عبور و مرور از آنها بصعوبت دست میداد هرچند آب بعض از آن دریاچها
تا سینه و کمر بود اما بنابر زور آب گذشتن از آن متعذر مے نمود و بیرون نبا اکثر انسان و حیوان تلف شدند چنانچه در ترجمه
یوسف علے خان بن غلام علے خان مذکور است که بر ناله ترمهان که قریب میدنی پور واقعست با وصف آنکه عرض آن آب
بسیار کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تیسر سفائن عبور منحصر به تعبیه گهرنے بود و گهرنے عبارت از آن نسبت که سبوها
و مشکهاے خالے پر باد را بانے و چوب و اشجار متصل بپهلوے هم از ریسمان بسته بران عبور مے نمایند اسباب
و متاع و مردم بیان و اسپان و حیوانات دیگر را شنا میگذرانیدند بنابرین از جنس اسپ و گاو صدها تلف شده باشند
از آن جمله معابر یک خان مرقوم عبور نمود و ناظر و محاسب بوده هفتده اسپ غریق بحر فنا گشتند برین قیاس باید کرد
معابر دیگر را برزو دخانه گهنساے که متصل بمیدنے پور واقعست و آب بسیار طغیان داشت زیاده از سه چار
سفینه میسر نبود و عبور تمامے لشکر بران انحصار داشت خلاصه در کمال اشکال عبور از آن دریاچه ها میسر گشت

و تفصیلش تطویل بلا طایلست اما نهایت صعوبت و مشقت بنا بر گل و لای راه و زیادتی آبها عاید حال لشکریان گردید اگر اندک درنگی در کتک روی میداد رسیدن بمرشد آباد از متعذرات بود و بعد ازان که مهابت جنگ با لشکر از کتک کوچ نمود میر حبیب که در گوشهٔ صحرائی با فوج مرهته خزیده بود عازم استخلاص قلعه و شهر مذکور گردیده قاصد بدست آوردن شیخ عبد السبحان گشت چون شش هفت روز از کوچ مهابت جنگ گذشت میر حبیب نزدیک بکتک رسید و شیخ عبد السبحان با آنکه مقابله با چنان فوج گران از تاب و توان خود بیرون میدانست بمقتضای غیرت و جرأت با قلت اعوان بمقابله میر حبیب و مرهته شتافت و بعد از تقارب بعقد و رعود مساعی جمیله در محاربه نموده لقدر طاقت راضی بتقصیر نشد چون جراحات متواتر باو رسید و دستش بزخم شمشیر از کار رفت بسر در آمده اسیر مخالفان و محبوس دشمنان گردید و حدوث این سانحه که قبل از وقوع بیا آرای صایبه ظهور داشت در حوالی بالیسر بند بعرض مهابت جنگ رسید چون وقت مقتضای تدارک نداشت موقوف بر اوقات دیگر ماند و مهابت جنگ بعد از طی مراحل اواخر جمادی الاخری بکتوه رسیده بر حبس سفاین که قبل از ورود لشکر مرتب شده بود عبور نمود و اوائل رجب سنه مذکوره در عمارات موتی جهیل که آغاز تعمیرش بود نزول فرمود شهامت جنگ و حسین قلی خان و دیگران بملازمت رسیده مورد عنایات و عواطف شدند و بیرون دت پیشکار رای رایان چین رای بخطاب رای رایانی و عنایت خلعت دیوانی خالصه شریفه سرافرازی یافت

بقیهٔ ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان و بعض سوانح متعلقهٔ آن احیان

فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که از حیز اعتبار ساقط گشته در نظرهای آشنا و بیگانه سفاهت و بیقدری او تحقق یافته بود و رفقای او اکثری برخاسته بصولت جنگ پیوسته بودند و خود مع مال و اموال با معدودی از ندمای کم جرأت و پیادهای میواستی و غیره عمله شاگرد پیشه در قصبهٔ مالده شکسته بال و با زو موسم تابستان را گذرانیده منتظر بیکلی تا چه پیش آید مهابت جنگ سفاهت او را ازین حرکت کما ینبغی دریافته قاصد انتزاع دولت سیف خان که مبلغ خطیر گران و جواهر و اسباب فراوان بود از دست آن سفیه جبان گردید و بعضی از معتمدان خود را فرستاده او را پیش خود طلبید بعد آمدن مکانی برای ماندنش تجویز نموده اسباب مایحتاج برای او مهیا داشت و حارسان را به نگهبانی او گماشته جمیع اموال نقد و جنس که در دست او بود ضبط نمود و حیدر علی خان مع جمیع عمله توپخانه که از بردوان برخاسته بمرشد آباد آمده بود بمرض نزول ها مبتلا گشته مکفوف البصر گشت و سراج الدوله واسطهٔ عفو تقصیرات هزاریان توپخانه گردیده داروغگی توپخانه دستی یافت و میر ضیاء الله را که مدتها رفیق عطاء الله خان بود به نیابت او خلعت داروغگی توپخانه مذکور عنایت شد و درین اوقات مهدی نثار خان باستدعای سراج الدوله با صولت جنگ برهم زده مع سلیقی علی خان برادر فقیر و غلام رضا خان پسر مرتضی خان و دیگر سرداران بمرشد آباد رسید سراج الدوله که مخالفت با عم خود صولت جنگ داشت و مهدی نثار خان رفیق دیرینه و معتمد علیه پدر او بود ورودش را مغتنم شمرده همه را رفیق خود گردانید و مهدی نثار خان را زیاده از همه رفقای سابق و حال مشمول عنایت و افضال خود نموده یوماً فیوماً در مراتب اقتدار او می افزود

رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور بارادهٔ اخراج میر حبیب و مرهته ازان مکان بلکه از

حدود صوبهٔ کتک و بنگاله و چهاونی نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را ببالیسر بندر فرستادن و فرار مرهته از ان اماکن و بدر رفتن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان از قید بوسیله سازش با مرهته‌ها

چون میر حبیب بمحض عناد و رشک بر دولت خداداد با مهابت جنگ بلجاج و لداد را از حد بدر برده خود را و عالمی را رنجه میداشت و جفاهای بی انتها کشیده خلقی را از پهلوی طمع پیشگی خود اکثر اوقات مبتلای انواع محن و مشاق می ساخت و جمعی از مرهته و افاغنه با خود داشته اکثر دیار جنوبی گنگا از ملک بنگاله می تاخت بنا بران استیصال و اخراج آنها را مهابت جنگ بر ذمه همت خود لازم شمرده باوجود پیری و کهن سالگی در سعی و محاربات راضی بتقصیر نبود لهذا بعد انقضای برسات اول بقصد سیر و شکار که باین شغل هم شوق مفرط داشت و خالی از مصالح دنیاداری هم نیست بطرف مهرپور که شرقی و جنوبی مرشدآباد واقع است متوجه شد و کثرت آهو دران نواح بمرتبه بود که هر روز صدها شکار می شد و از شدت وفور خیل خیل بسبب انتشار لشکریان در صحرا سراسیمه گشته در معسکر می آمدند و بازاریان و مردم اردو بضرب چوب و کتک آنها را شکار می کردند بعد انفراغ از شغل شکار رو براه آورده در کتوه نزول نمود پس از اجتماع عساکر متوجه بردوان گردید از انجا هم پیشتر راند و بعد قطع مراحل بحوالی میدنی پور رسید جماعه مخالفین بمجرد استماع قرب ورود لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت در خود نیافته بعادت معهود آوارهٔ دشت ادبار و مفقود الخبر و الآثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنی پور گشته ساحل دریای گهنسائی مضرب خیام ظفر انتظام گردانید و درین نوبه افتاد که این مرتبه بانتظام این ممالک و انضباط طرق و مسالک بنحوی پردازد که معاندین را مجال عبور در محروسه صوبه بنگاله و کتک متعذر گردد بنابرین اراده اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان بچهاونی داد و فوجداری میدنی پور بعلی قلی خان که بخشی رساله سراج الدوله بود مرحمت فرمود چون خبر میر حبیب شنید که بطرف بالیسر متوقف است نظر بآنکه چندان فوجی که گمان خطر و تضرر دران باشد با میر حبیب نیست سراج الدوله را هم دلیر بر جروب نمودن ضرورت مشار الیه را با جمعی از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مامور نمود سراج الدوله دوست محمد خان و میر کاظم خان را بطور چهاونی پیش فرستاده خود متعاقب آنها راهی شد دوست محمد خان اول صبح بر سر ان رسیده بقدر گوشمالی داد و فوج مخالف که از نام مهابت جنگ می ترسید باندک جسارتیکه دوست محمد خان و میر کاظم خان نمودند دل از دست داده راه فرار اختیار نمود و سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل ببالیسر بندر معسکر ساخت و چون مامور به پیش رو بیابان نبود بتعاقب نپرداخت مهابت جنگ را که مفارقت سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوصاً هنگامی که اندیشهٔ فتن و حوادث باشد یکدم جدائی او قیامت می شمرد بخاطر آورد که اگر میر حبیب درمیان دو لشکر بر آمده هر گاه یک چند اید با او بیاویزد خدای داند که پایانش چه روی نماید و فوج معتمد گران را که همراه سراج الدوله هست مبادا از ناکردگاری و سفاهت او صدمه عظیمی رسد بنابر علی هذا سراج الدوله را تاکید هرچه تمامتر طلب داشت و متعاقب رسولان خود هم حرکت نمود و بجلی اختیار راه می برید و از ان طرف سراج الدوله هم نهضت کرده قطع مسافت می نمود نزدیک گنده محل تلاقی عسکرین گردیده سراج الدوله بتقبیل قدمبوس جد خود رسید و از انجا باتفاق معاودت بمیدنی پور نموده محل چهاونی سابق منزل ساخت درین زمان خواجه عبد الهادی خان که در زمرهٔ جامه داران او سابق ملازم سرکار بود بمرافقت سید محمد بیاول که سر دو کابلی بوده اند بتوسط نائب غلام حسین خان داروغهٔ دیوان خانه بعرض رسانید

که غنیم و غائله در عدد ملازمان سرکار از آن افزون تر است که مفصل گفته آید مبالغ خطیر متصدیان و عمله بخشی گری باتفاق جماعه داران
بخیانت متصرف می شوند همراه کسیکه در سررشته دفتر با صد نفر نوکر است ربع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمترین اول غنیم مردم
همراهی خود بعرض میرسانند و آنچه بود معروض داشته التماس نمود که درین صورت اگر یک مرتبه ملاحظه موجودات سپاه باین
کمینه و دولتخواه حکم شود کفایت سرکار بلکوک خواهد رسید مهابت جنگ برطبق التماس او بعمله بخشیگری سایر حکم فرمود که جمیع عمله
بعبید الهادی خان رجوع آورده عرض موجودات سپاه بدهند درین سانحه عجب انقلاب و اضطرابی در خواطر رؤسای
سپاه روی داد و خواجه مذکور از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه بنابر غرض تقرب و اقتدار خود اغماض نموده مروت
را درگوشه نشانید و برای تحصیل نیک نامی خود همه را بدنام و عاجز ساخت بمرتبه که در رساله یکی از عمده های لشکر که تنخواه
یکهزار و هفت صد سوار میگرفت عین ملاحظه موجودات هشتاد نفر باثبات رسید برین حال قیاس کافه سپاه باید نمود
که در هزاران صدها باقی ماندند اگرچه کفایت لکوک سرکار بعمل آمد و باین حسن خدمت خواجه مذکور مشمول عواطف بی پایان
شده یوماً فیوماً بر مراتب او افزود اما مطعون تمام لشکر و باعث نهایت دل شکنی سپاه گردید مرفین راچنین نبایست
نه سپاه را غائله باین حد مناسب بود نه خواجه مذکور را اینهمه اهتمام و مهابت جنگ را هم اینقدر مبالغه خاصه درچنین مقام که
محاربات درپیش و حقوق جانفشانیهای رساله داران و عموم سپاه برگردن داشت مصلحت و لائق نبود بیت
سراسر غبار است این پهن دشت * ازین چشم پوشیده باید گذشت * درین اثنا خبر رسید که فوج مرهته از راه صحرا
متوجه مرشدآباد شد مهابت جنگ راچون استیصال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و برافواج متعینه مرشدآباد چندان اعتمادی
نداشت از میدنی پور جنبیده به بردوان رسید در آنجا معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهته را مجال توقف در جوار
مرشدآباد نمانده بطرف جنگلستان غربی مرشدآباد فرار اختیار نمود و فخر الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشدآباد
حسب الحکم نظربند بود مستحفظان خود را غافل کرده با مرهته و میرحبیب در ساخته یا بتطمیع مستحفظان را با خود متفق گردانیده
بلشکر مرهته ملحق گشت و همراه آنها بدر رفت پایان احوالش آنکه چون تمام عمر بناز و نعمت پرورش یافته بود مشقت اسفار
بشاشش نرسیده بود درین ایلاق مرکوبی غیر از اسپ نداشت از رفاقت اینها عاجز گشته روانه دارالخلافه شاهجهان آباد
گردید و پس از وصول بشاهجهان آباد و بذر و جواهریکه در ایام اقامت مالده مصحوب معتمدان و وساطت مهاجنان پورنیه مالده
پیش از گرفتاری خود بدارالخلافه فرستاده بود از انجمله آنچه بدست او آمد قناعت نموده اوقات خود را براحت میگذرانید
بعد اندک زمانی بمرض سرسام مبتلا گشته پدرود جهان ناپایدار نمود مقارن باین حال یکی از زمینداران جنگل با مهابت جنگ
التماس نمود که اگر رهنمونی فوج ظفر موج باین دولتخواه مفوض شود لشکر فیروزی پیکر را عجالة به یک ناگاه بر سر بنگاه خصم تیره
درون میتوانم رسانید مسئول او مقبول افتاده حکم عالی نفاذ یافت که زمیندار مذکور برفیل متعینه سرکار سوار بوده قائد فوج
دریا موج باشد و حسب الامر بعمل آمده باعتماد قول او قطع طریق بطور ایلغار می شد بعد از آن که ده منزل طی نمود شبی که تمام شب
در جنگل قطع مسافت بعمل آمده بود هنگام دمیدن صبح بعرض مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور که برهودج فیل بزعم کاردشکم خود را
دریده است باستماع این خبر احضارش نموده استفسار کرد که ترا سبب اهلاک و انعدام خود چه بود جواب داد که چون راه را غلط
کرده ام و نه توانستم که به بنگاه دشمن رسانم ترسیدم که چه بر سر من خواهد آمد بنابرین سیاست باین عمل نمودم
پس از لحظه بمقر خود شتافت مهابت جنگ که بدلالت او حرج چند منزل کشیده و هر کاره ها از آن راه آگاه نمودند صلاح در معاودت

شمرده مراجعت به بردوان نمود و در باغ مانکچند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود تا تحقیق خبر مرهته که در کجا آواره است نزول اجلال فرمود در همین اوان میر محمد جعفر خان که در مرشدآباد بتقریب تعیناتی شهامت جنگ اقامت داشت حسب الطلب راهی گشته در باغ مذکور بتقبیل قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت نواب والاجناب که از مشاهدهٔ خیانات سر رشتهٔ بخشیگری و بعضی وجوه دیگر ملالی از میر جعفر خان داشت کلماتی چند متضمن نصح و ملامت فرموده ارشاد نمود که نیابت بخشیگری بعزل برادر خود میر اسمعیل از طرف خود بخواجه عبدالهادی خان دهد خان مذکور استنکاف ازین امر نموده راضی نمی شد آخر الامر طوعاً و کرهاً حسب الامر نیابت خود بخواجهٔ مرقوم مفوض نمود و بعد توقف چند روز بعرض رسید که مرهته باز از صحرا سر بمیدنی پور بر آورد مهابت جنگ که بالجزم عازم دفع آن گروه بود اعلام نهضت بسمت میدنی پور بر افراخت و سراج الدوله رخصت مرشدآباد گرفته داخل بلدهٔ مذکور گردید ❊

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و مجادلهٔ او با جانکی رام نائب صوبهٔ مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان مغفور عم راقم سطور ❊ ❊

مخفی نماند که عم فقیر مهدی نثار خان مغفور جامع محامد اوصاف و در شجاعت و عزم اعتلا و اقتدار یگانه روزگار و نادرهٔ زمان بود بعد گشته شدن هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدردان خود ندیده عازم آن گردید که اگر فلک بکام او گردد با ملای مدارج دنیا ترقی کند و الا چون پایان دنیا مرد نیست راه آخرت سپرده آید و در حین رفاقت سراج الدوله و همراهی مهابت جنگ در بعض جواب و سوالها که مهابت جنگ بعادت خود از روی کنایه میگفت بی باکیها نموده کلمات گران بر زبان آورده بود مهابت جنگ بمشاهدهٔ جرأت و بیباکی او اندیشه بخاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله ممتنع شود مهدی نثار خان این معنی را بالغ وجهی دریافته خاطرنشان سراج الدوله نمود که جد شما بنابر تربیت و فرط محبت جدا شمار انخواسته داعیهٔ آن دارد که همیشه تابع فرمان او و از مرتبهٔ اعمام خود که مقتدر و مختار اند نازلتر بوده بسر برید و شما در مرتبه هیچ وجه کمتر از ایشان نیستید بلکه باعتبار وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبدهٔ خاندان خود دید و بفضله تعالی الحال طفل هم نیستید که این قسم اطاعت ضرور باشد اگر خود را بمرشدآباد رسانیده راه عظیم آباد گیرید جانکی رام را که هندوی مفلوک و ملازم و نائب شماست از آنجا برداشتن چندان کاری نیست بعد از آن مهابت جنگ غیر از رضاجوئی شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور را بسمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدی نثار خان در اواخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولی سنه ۱۱۶۳ هجرت استعفای نوکری کرده بمرشدآباد و از مرشدآباد مع رفقای معدود بعظیم آباد رفت و نقی علی خان برادر خورد راقم که همراه عم خود ترک رفاقت صولت جنگ نموده ملازم سراج الدوله با دو صد سوار شده بود و قبل ازین سوانح بسبب تقدیر ناخوش گشته و ترک نوکری نموده عازم شاه جهان آباد بود شنیده که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت بر ارادهٔ برادر آگهی یافته و مفارقتش را نخواسته پیش خود طلبداشت و سعی بسیار با زلازم صولت جنگ کنانید و مهابت جنگ چنانچه مرقوم شد بمیدنی پور رفته میر حبیب را مع فوج مرهته مفقود الاثر یافت و در چهاونی قدیم نزول فرمود چون قلع ریشهٔ فساد آن گروه در خاطرش تصمیم یافته بود و حیدر علی خان پسر علی قلی خان که بنام او فوجداری میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقابله و مقابله با مرهته از بودن میدنی پور بالحاح تمام معذرت خواست مهابت جنگ برای تعمیر جاها و مکان و دولت خانهٔ خاص

فرمان داده نسوان محل را از مرشدآباد طلب داشت و خواص و عوام لشکر را که از طول مدت لیاقت منزجر گشته بنا بر قرب موسم برشکال امید عود به مرشدآباد داشتند بجاوسی مامور نمود و عامه سپاه و غیره خلائق مایوس از رفتن مرشدآباد گردیده اعزه و اراذل لشکر حسب الامر مشغول تعمیر آراستن سرمایه شده بقدر استطاعت و مقدور خانه‌هائی که بهر برای خود آراسته پا بدامن فراغت کشیدند سراج الدوله قاصد داعیه مکنونه خود گردیده و از مهابت جنگ رخصت چند روزه بسیر اماکن مرشدآباد و تفرج باغات بلده مذکوره درخواست چون مجاز گشت بمرشدآباد رسید و چندروز بسیر و تماشای اطراف و تفرج اماکن و باغهای آنجا گذرانید چون صباحی چند برین نمط گذشت سراج الدوله از اراده خود بمهدی نثار خان آگهی داد و رقعه متضمن حرکت خود از مرشدآباد بطور ایلغار بالتعیین تاریخ نوشته مصحوب هرکاره‌ها فرستاد و خود بتاریخ معین بهانه سیر باغ مع لطف النسا که جاریه نواخته او و والده دخترش بود بسواری رتهه که گاوانش را بنابر مزاولت اسفار متواتره طاقت رفتن سی چهل کروه دریکروز بود راه عظیم‌آباد گرفت شهامت جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روشناس تقرب اساس بمجرد استماع این خبر هوش پرداز مضطر الاحوال برپالکی خود سوار با معدودی از ملازمان بی اختیار در پی او دویده تا سرای دیوان رسیده چون نیافت بعض معتمدان را پیشتر فرستاده در التماس معاودت مبالغه را از حد گذرانید سراج الدوله التفاتی بسخنان آنها ننموده بعنف و زجر از پیش خود راند و خود بطوریکه راه می برید ساعتی نیارمید شهامت جنگ این ماجرا را بمهابت جنگ نگاشت که من هرچند دویدم بگرد او نرسیدم و فرستاده‌های اینجانب که تا باو رسیدند بعد ملاقات و التماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمائید من خود را هلاک میسازم آنها ناچار برگشته آمدند مهابت جنگ همین که این خبر شنید عنان صبر و اختیار از دست داده بنابر محبت بمرتبه تعشق که با سراج الدوله داشت بودن خود در مینه پور محال دید و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را باستمال عواطف ستمال و نصح و ارشاد مدافعه ارباب عناد اگر حاجت شود مستعد ساخته با تمامی فوج در مینه پور گذاشت و ریاست فوج مذکور بمشار الیهما مفوض کرده با معدودی از خواص همان روز روی بمرشدآباد نهاد با آنکه شروع موسم برشکال و راه پر از گل و لای و ناله‌ها در طغیانی بود از صبح تا شام قطع مسافت می نمود و هشت منزل راه را در چهار روز طی نموده وارد دار الاماره مرشدآباد گشت و دیگر روز در انجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم‌آباد گردید خطی بسراج الدوله مشتمل بر انواع دلجوئی و شفقت و انحای آرزومندی و محبت مشعر بر ترک اراده که پیش نهاد خاطر داشت بوجهی که ملائم طبع او باشد نوشته ارسال داشت سراج الدوله قریب به بهاگلپور رسیده بود که خط مذکور باو رسید در جواب نوشت که جناب عالی با اینهمه اظهار رأفت و عنایت و شفقت و محبت در صدد پرورش دشمنان منند از انجمله حسین قلی خان را باعلی مراتب اقتدار رسانیده مراد و نظر او و امثالش بحدی ذلیل گردانیده اند که حین معاودت من از بردوان سگی هم بقدم استقبال پیش نیامد شهامت جنگ را ولایت عهد داده و صولت جنگ را صوبه‌دار پورنیه فرموده اند و بحال من غیر از لطف زبانی عنایتی که موجب ازدیاد قوت و شوکت و وفور ثروت و مکنت در امثال و اقران تواند بود بعمل نیامده حالا از نثار تشریف نخواهند آورد و الا سر شما در دامن من یا سر من زیر پای فیل شما خواهد بود و همین جواب زبانی بهرکاره هم گفته فرستاد مهابت جنگ از مطالعه آن مبتهج و شادمان گردید و نهایت اظهار مسرت نمود اما چون هرکاره کلمات مذکوره بر زبان راند بر هرکاره برآشفت و گفت سر من زیر پای فیل او اگر غلط آرزوی من است اما سر او بحال مذکوره روبروی من چگونه بر زبان تو گذشت و باز خطی دیگر بکمال رفق و ملایمت متضمن اشعار غلط فهمی های او نوشته ابلاغ داشت ملخص مضمونش اینکه آن عزیز از جان طرح گمان برعکس مدعای من نموده گله بیجا می نماید تمنای من

آنست که حکومت و فرمانروائے کل عالم برائے آن نور چشم باشد و این رباعے بخط خود دران رقیمه قلمی نمود رباعی غازے که پی شهادت اندر تک و پوست ✤ غافل که شهید عشق فاضلتر ازوست ✤ فردای قیامت این بآن کے ماند ✤ این کشته دشمن است و آن کشته دوست ✤ حالیا قلم وقائع نگار را از نگارش احوال مهابت جنگ انصراف داده ماجرائے سراج الدوله ارقام مے نماید تا سررشته سخن از نظام نیفتد ✤

ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدی نثار خان باو و جنگیدن با جانکی رام و کشته شدن این سید ناموس

سراج الدوله چون در غیاث پور رسید و شقه مرقومه او بمهدی نثار خان قبل ازین رسیده بود متضمن آنکه من سلطنت خود را باعتماد اقوال شما بر باد داده خود را رسانیده ام شما بطوریکه گفته بودید بران مهیا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود رقعه مذکوره اسباب ناموس را بر کشتی سوار و بار کرده قاصد بود که بغازی پور فرستد اگر سراج الدوله بیاید آنچه از دستش بر آید بعمل آرد و اگر او نیاید خود در قفائے متعلقان روانه شاه جهان آباد شود چه متیقن بود که سراج الدوله بران سخنی که با او گفته شده این اراده عظیمه خواهد نمود چون رقعه مرقومه باو رسید والده فقیر را که بجائے مادر خود دانسته باو کمال مراتب ادب و محبت مرعے میداشت بخانه خود طلبید و اظهار مکنون خاطر خود و ورود سراج الدوله نمود والده در ممانعت مبالغه ها فرموده گفت که برادر من از عهده مهابت جنگ بر نمے توانی آمد و بالفعل این ناظم هر چند هندوی نویسنده است امانت بنده مهابت جنگ و با فوجیکه حاضر دارد صد برابر شما ست سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او عاشق سراج الدوله برائے او این آمدنها مضرت ندارد دباز باهم چون شیر و شکر خواهند آمیخت شما خود را مفت بکشتن مدهید کشتی بار کرده مهیا ست زن و دختر خود را سوار کرده روانه سازید و خود بر اسپ تیز رفتار سوار شده بدر روید مهدی نثار خان را غیرت داجل دامن گیر گشته هر چند والده فهمانید همین جواب داد که اگر سراج الدوله نمے آمد من رفتن را جازم بودم و اکنون که بتوهم اینکه خود را کناره کشیده پیش مردم نامرد مے و جبن اشتهار یابم اگر حیات و اقبال یاورے کرد و براین هندوے بنگاله غالب آمدیم دیگر با مهابت جنگ نمی ستیزد و دولت از ما نمیگریزد و اگر زندگے بآخر رسیده شب گور در خانه نمی توان خفت القصه ناموس را روانه غازی پور نمود و بعض جواهرات و ظروف طلا و نقره عین دختر خود بوالده سپرده آخر شب رخصت و صبح عازم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبه غیاث پور معروف به باڑه بملاقات او رسیده بجماعه داران که طرف دربهنگا و آن طرف گنگا اقامت داشتند پروانه هائے سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنها با نواع مواعید فرستاده فوج بسیارے از هر طرف آماده نصرت سراج الدوله ساخت و عرائض مردم متضمن رسیدن بجلدے در خدمت ورود نمود بلکه اکثرے از جائے خود جنبیده ماجرائے کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام سراج الدوله شنیده از اثنائے راه بر گشتند و فی الحقیقة در فراهم آوردن سپاه و تالیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگرے تا حال مثل او درین کار مشاهده نشده و خود مع سراج الدوله در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضے از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله بجانکی رام پیغام فرستاد که آمده شرف ملازمت حاصل نماید او از استماع این خبر غریب بحر تحیر و تفکر گردیده نمیدانست که چه کند اگر بملازمت سراج الدوله رود مبادا مهابت جنگ مورد عتاب بش سازد که مقدمه ملکداری این قسم اطاعتها و استرضا بر نمے تابد و اگر بمقابله و ممانعه بپردازد و دران معرکه چشم زخمے بسراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست

چه محبتی که مهابت جنگ را با سراج الدوله بود در صورت آسیبی که باو رسد اقتضای همین سیاست داشت ناچار مصطفی قلی خان
را که برادر محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله بود پیش فرستاد تا اراده باطن او دریابد که حیثیت مصطفی قلی خان بملازمت رسیده
از هر طرف گفتگو آغاز نهاد مهدی نثار خان بسراج الدوله فهمانیده بود که مقربان جانکی رام را که روی سخن در حضور کشته باشند
اگر بیایند رفتن نباید داد تا بر ضمائر سامی آگهی یافته او را مانع آمدن بخدمت نشوند چون سراج الدوله را از تنگ حوصلگی و کم ظرفی
مجال کتمان اسرار نبود اراده خود را با مصطفی قلی خان ظاهر کرده در آوردن جانکی رام استعانت جست او مرد لسان بسیار گو بود
آوردن جانکی رام را بلا تامل متعهد شده رخصت خواست مهدی نثار خان بحسب تقدیر دران زمان برای کاری بیرون
رفته بود مصطفی قلی خان مرخص شده در رفت و جانکی رام را بر ما فی الضمیر سراج الدوله آگهی داده در رفتن مانع شد جانکی رام
که فی الجمله تهیه آمدن پیش سراج الدوله داشت موقوف نموده ابواب حصار شهر را بر روی او بست و بتهیه قلعه داری نشست
سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل مکاره نداشت لبشدت خشم و کین بر آشفت و باعتماد آنکه کسی او را نمی تواند گشت اراده
تسخیر قلعه و گوشمال جانکی رام نمود مهدی نثار خان امر بتوقف و انتظار آمدن افواج مطلوبه فرمود آن ابله نا مآل اندیش از
اضطرابی که دران وقت داشت تمیز نیک و بد مشوره نفرموده بمهدی نثار خان گفت که من بگفته شما دست از سلطنت
خود برداشته مستعد جان بازیم و شما دل از جنگ می دزدید مهدی نثار خان که تاب چنین گفتگو ها گاهی نداشت بر آشفت
گفت سخن مرا اول نشنیدید و در انداز ان و سرهمکاران دو لنخواه و کارگذار شمرده بر راز های خود آگاه ساخته شکار رام شده
را متوحش گردانیدید اکنون با شصت هفتاد کس که ازین جمله معدودی مرد کار و جان نثار خواهند بود اراده جنگ
و قلعه ستانی که دارید معقول نیست در یکدو روز جمعیت شایسته فراهم می آید آنزمان اراده که پیش نهاد خاطر است میسر
می تواند آمد آن سفیه نا کرده کار باز اعاده کلمات اول نمود مهدی نثار خان مرگ خود مصمم نموده تمام شب با حیا و دعا
در بارگاه کبریا بسر برد و صبح با رفقای قلیلی که حاضر داشت اعلام شجاعت برافراشت و همت بر تسخیر حصار عظیم آباد گماشت
این سانحه در آخر رجب یا اول ماه شعبان سال شصت و سوم از مایه دوازدهم هجرت روی نمود و ازین جهت که دروازه
مشرقی و دیوار فصیل طرف مذکور از دحام مستحفظان و مزاحمان بود و بهانه زیارت مزار پدر سراج الدوله او را بمقبره هیبت جنگ
برد و از انجا سراج الدوله را بر اسپ خنگ رنگ خود سوار ساخته یورش بدروازه معروف بکهرکی بیگم پوره فرمود چون
در انجا هم مستحفظان مستعد و آن طرف باهتمام مردم مهته جسونت ناگر از اقربای راجه دیا بهادر بود محاربه در پیوست
و صدای برق اندازی از قلعه بلند گردید مهدی نثار خان سراج الدوله را با معدودی از خارسان او در پناه دیوار
گذاشته خود مع رفقا پیاده پای بپای دیوار حصار رسید و اراده عروج بر دیوار و برج نموده همراهیان ترغیب و تاکید
فرمود بر سخی بدیوار چسپیده بهر صورت خود را بالا کشیدند و اندک اندک مجروح گردیدند چنانچه مهدی نثار خان را هم در
بازو تیر سنی تراز و گردید و بعضی مثل امانت خان وغیره از راه بدرروکه از کثرت مرور آب کشاده تر گشته بود در آمده
اندرون قلعه رسیدند و در را کشوده سراج الدوله و بقیه مردم را اندرون کشیدند و عرصه مذکور از اعدا خالی و راه مصفا
و کشاده گشت مهدی نثار خان جامه یکتهی پوشیده و شمشیری حمائل کرده با رفقای معتمد پیش پیش و لپشت سر خود
سراج الدوله را بر اسپ خویش مع مستحفظان او گرفته تباطی و وقار مستعد کارزار می آمد تا آنکه بدر محلسرای والد مرحوم
که محاذی حاجی گنج و در میان سر دو مکان شارع عام دروازه بیگم پوره واقع است رسید جانکی رام مع اسباب حسب

مثل توپ و توپخانه دستی و بان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان را همراه خود متعین نموده در چوک سر دروازه قلعه پتنه عظیم آباد
حیران کار خود ایستاده منتظر بود تا چه پیش آید والبته سه چار هزار کس غیر جانسپاران قلعه دران عرصه با او و راجه رام ناراین حاضر بودند
درین بین امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از شجاعان بود و نیزه کوچکی که باصطلاح برچهی و سانگش میگویند در دست
گرفته اسپ خود را تاخت و در ازدحام همراهیان حسن علی خان که بر دروازه جنوب رویه چوک قلعه متصل مسجد حاجی ناناعلو
اجتماع داشتند در آمد و طرفه ستیز و آویزی نمود که در اینهمه مردم مجال کسی نبود تا مقابل او گردد و در دکانها و گوشه پاسی بازار
پنهان گشته او را مجروح میساختند و او مثل شیر دلیر که بر گله گوزن افتد بر اعدا تاخته می نواخت و می انداخت تا آنکه از سر بامی
یا در خانه باو گوله بندوق رسیده جان شیرین در کمال تهور و جلادت در باخت مردم که مهدی نثار خان را از پیش روی
بنابر خبر طلبی ممانعت می نمودند برآشفته جواب داد که درین مقام چنین خیرخواهی ملایم طبع من نیست هر که مرا دوست دارد
و جان مرا از جان خود عزیزتر داند پیش روی من آید و از من پیشتر خرامد متعاقب امانت خان میرزا مدار بیگ و کففی
باپسران و داماد خود و دو سه کس دیگر از رفقا بکمک امانت خان از همراهیان سراج الدوله اسپها را عنان داد تا برسد
امانت خان ازین جهان رفته بود مدار بیگ تیر و نیزه و شمشیر بکار برده بما نقسم زخم گوله بندوق رو بعیوق آورد و پسران
و دامادش عنان از میدان تافته باعث درهم شکستن جمعیت و انتظام همراهیان مهدی نثار خان و سراج الدوله و سبب
تفرقه و انقلاب و اضطراب این جماعه شدند چون شارع تنگ بود و پنج شش سوار اسپها اسیمه برگشتند و بدو تک عنان
گریزان گذشتند مردم مجتمع فراریان را کوچه دادند مهدی نثار خان برلب چبوتره دکانی ایستاد و همین قسم هر کسی طرفی
خزید چون رستخیز فراریان فرو نشست مهدی نثار خان بدستور از دکان فرود آمده شمشیر در دست گرفته استاد اما
جمعیت دیگران بطور سابق دست بهم نداد چه مردم بظاهر هم پریشان و در باطن نیز بمشاهده فرار اولاد و رفقای میرزا
مدار بیگ آشفته خاطر گشته راه عافیت می جستند متعاقب گریختگان مهته جسونت ناگر مسلح و مکمل در رسید و مهدی نثار خان
را شناخته گفت خان صاحب شما از طرف مورچال من در شهر در آمده مرا رسوا و سبک ساختید و خود را در مهلکه انداختید
الحال هم برای خدا برگردید مهدی نثار خان در جواب گفت مهته جیو چه جای این سخنان و خیرخواهیست درین وقت
ما و شما حریف همدیگریم **بیت** بیار انچه داری ز مردی نشان + ز شمشیر و خنجر ز گرز و سنان + بعد ازین
گفتگو مهته جسونت که مبارز دلیر و درین کارها بارها در آمده آبروی در امثال و اقران داشت ناچار پیاده گشته
مقابل مهدی نثار خان شد و باهمدیگر در آویختند مهدی نثار خان شمشیری بکله ناگر نواخت و نیز بمدافعه او پرداخت از
همراهیان نامرد کسی توفیق مدد نیافت و الا بعد کشته شدن ناگر مذکور دل همراهیان سراج الدوله را زوری و قوتی
بهم رسیده و سپاه جانکی رام را که تزلزلی در ثبات بود زیاده تر شکستی و چه عجب که فتح و ظفر برای سراج الدوله جلوه گری گشت
و همین دار و گیر مهدی نثار خان بیکی از شنشبان آواز داده گفت فلانی مرا از تو این توقع نبود لیکن سودی نکرد
تا آنکه از دروازه گنج حاجی که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادرزاده میر محمد اشرف که جماعه دار و بسیار
آشنای ناگر بود رسید آشفته خان مذکور را نصیحت آغاز نهاد و به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را بقهر و بانگ
درشت منع از پیش آمدن نمود آن محیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته بطرف پشت سرش در آمد و شمشیری
در پای آن سردار سرافراز زده از پایش در آورد و ناگر و او باتفاق کار رسیده تا مجو تمام نمودند و سراج الدوله که نامردی

نظرے داشت بمشاهدهٔ این حال عنان گردانیده خود را از راه گنج مذکور بکوچها کشید و راه خانهٔ مصطفی قلی خان گرفت و همراهیانش متفرق گشته هر یکے به کنجے خزید از پیرزادهاے سیف خان مرزا سنگے نام بضرب گلهٔ بندوق در همان کوچه بر فاقت مهدی نثار خان ره سپر آخرت گردید و دو سه کس دیگر همین قسم مجروح و مقتول شدند مهته جسونت از خوف باز پرس مهابت جنگ باوجود جراحت منکرے که بر رخسارهٔ خود داشت خون چکان سراج الدوله را پے گرفته تا بخانهٔ مصطفی قلی خان رسانید مصطفی قلی خان از دروازهٔ خود باستقبال سراج الدوله برآمده بمراسم خوش آمد و لابه گرے تقرب جست و در خانهٔ خود آورده شروع بخدمت گزارے و دلجوئیها نمود مهته مذکور مستمسک رسیدن سراج الدوله بسلامت در خانهٔ مصطفی قلی خان بمهر خاطر قوم گرفته بخانهٔ خود برگشت و جانکی رام سر آن سید والا مقام را ناحق بریده ساعتے بر دروازهٔ مشرقی حصار آویخت باز گفته بعضے از سرداران سپاه فرود آورده مع لاش کشتگان اذن تجهیز و تکفین داد و آن سید نامور در جوار قبر پدر بزرگوار خود در محله لون گوله مدفون گردید و رفقالیش را نیز بیرون همان محوطه در خاک سپردند مصرع همین است پایان دنیا همین ❊ (اللهم اغفر له وارفع درجته فی اعلی علیین والحقه بابائه الصالحین) جانکی رام باستماع محفوظ ماندن سراج الدوله و بریده شدن سر مهدی نثار خان مغرور زندگی از سر یافته بجاے خود مشعوف و مغرور نشست ❊

ذکر رسیدن مهابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن بشهر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشدآباد مع سراج الدوله

مهابت جنگ که باکمال اضطرار در آرزوے لقاے سراج الدوله و تمناے مشاهدهٔ شمع جمال او پروانه وار بیقرار میدوید و از تشویش آنکه آیا چه خواهد شنید در بیم و امید میگذرانید در قصبهٔ غیاث پور که معروف به باڑه است رسیده بر حقیقت حال مطلع گردید و خاطر پریشانش اندکے آرمید سید اسد الله خان برادر منعم علی خان را که درین سفر از مرشدآباد همراهے او گزیده بود پیش سراج الدوله فرستاد و پیغامهاے آرزومندے خویش داد خان مذکور نزد سراج الدوله رسیده اداے رسالت باحسن وجوه نمود و خاطر آزردهٔ اش را راضے بآمدن نزد جد بزرگوار کرد باستماع خبر حرکت نمودن سراج الدوله بعزیمت استقبال مهابت جنگ را بنحوے منبسط و مسرور ساخت که سررشتهٔ تمکین و وقار از دستش بدر رفت و با آن که کوه متانت بود سبکتر از کاهے گشته آثار بیقرارے ظاهر شدن گرفت هردم و هر آن ذکر سراج الدوله و تفتیش احوال او که تا بکجا رسیده خواهد بود ورد زبانش گردید تا آنکه منهیان خبر قرب وصولش رسانیدند فرمود تا سراپردهاے پیش از خیمه برچیدند که مانع ملاحظه نشود سوارے او از دور نماید همین که نظر او بر سوارئش افتاد بے اختیار سر بسجدهٔ شکر نهاد سراج الدوله نزدیک خیمه رسیده از مرکب پائین آمد و بادراک قدمبوس شتافت مهابت جنگ او را در آغوش رافت کشیده بے اختیار رقت نمود و مرة بعد اخرى بشکر جناب احدیت پرداخته سر بسجده گذاشت و باتفاق از ان محل نهضت نموده بعد طے مراحل ظلال عواطف بر مفارق سکنهٔ عظیم آباد انداخت و در عمارتیکه از مستحدثات احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ مشرف بدریاے گنگ واقع بود نزول اجلال فرمود سراج الدوله از جانکی رام بنابر جبار نهاے او که بلا علاج نموده نهایت کدورت داشت مهابت جنگ واسطهٔ شفاعت او شده استدعاے عفو جرایمش نمود و بملازمت سراج الدوله فرستاد سراج الدوله بپاس ارشاد جد بزرگوار مشمول

عنایت ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و بنا بر آنکه در صوبه بهار امری موجب توقف نبود بلکه خاطرش از طرف فوج مرهته
که در کتک و بالیسر منتشر بود و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را که در مدنیپور گذاشته بر آنها اعتماد نداشت متردد بود عزم معاودت
جزم افتاد و جانکی رام را خلعت استقلال مرحمت نموده باتفاق سراج الدوله روی توجه بمرشد آباد آورد اما درهمین اوقات تپ
محرقی عارض مزاجش گشته با شدت اعتلا گذاشت دران آوان طبیبی غیر از تاج الدین نام روشناس حکام آنجا نبود مشار الیه بموجب
فرمان در رکاب آن جناب حاضر بوده تدبیری که بزعم خود مناسب می‌شمرد بعمل می‌آورد و مهابت جنگ بسواری کشتی در طی
مسافت تعجیل داشت و ازین جهت که حکیم لائق التعظیم حکیم هادی خان هاشمی عقیلی خواهرزاده خاتم الاطبا حاوی علوم طبی و حکمی
جالینوس الزمان علوی خان شناسای تمام مزاج مهابت جنگ داشت از اثنای راه یکی از ملازمان را بطلبش روانه مرشد آباد
فرموده خان مشار الیه در راجمحل بملازمت رسیده متوجه علاج گردید و مهابت جنگ در اشتداد مرض داخل دار الاماره مرشد آباد
گشت و دوا و غذا و جمیع تدابیر منحصر برای حذاقت پیرای هادی علی خان گذاشته تجاوز از فرمان او نمی‌نمود فی الحقیقه آن
افلاطون فطرت مسیحا آیت در تدبیر مرض و اصلاح مزاج والا ید بیضا نموده در اندک زمانی صحت و عافیت قرین مزاج مبارکش
گردید بعد حصول شفا آن قدرشناس اصحاب فضل و کمال خان مشار الیه را بعطای خلعت فاخره و سرپیچ و جیغه مرصع و فیل کوه پیکر
با حوضه و پنجهزار روپیه نقد معزز و مباهی فرموده در تعظیم و تکریم و سلوکهای ظاهری و دیگر نیز باقصی الغایه اهتمام تمام می‌نمود
بحدیکه سواره داخل دولتخانه میشد تا جائیکه نالکی سواری شهامت جنگ و سراج الدوله و صولت جنگ نزدیک بزینه های صحن چبوتره
می‌آمد پالکی خان مرقوم هم تا آنجا میرفت و شهامت جنگ و سراج الدوله نیز تواضعی لائق بعمل آوردند بعد غسل صحت نذور
و صدقات بمستحقین و سادات و ارباب حاجات رسانید چون هنوز ایام برسات باقی و اندیشه تنگ و تاز مرهته نبود و ضعف بیماری
قوت داشت رقائم کرائم بنا بر دولبهه رام و میر محمد جعفر خان مشتمل بر نوید حصول صحت و مشعر باینکه بعد برشکال رایات نصرت آیات متوجه
مدنیپور خواهد شد شرف صدور یافت و چون از عظیم آباد مهابت جنگ بصولت جنگ نوشته بود که بهنگام معاودت در گندهه گوله
مضاف پورنیه که برلب دریای گنگا واقع است بنا بر ملاقات توقفی بعمل خواهد آمد صولت جنگ تیاری بعضی اماکن و تهیه اسباب ضیافت
بهم رسانیده فقیر را چندکروه پیشتر فرستاده انتظار ایفای وعده میکشید مهابت جنگ بسبب عارضه بیماری مذکور از اثنای
راه خطی متضمن عذر بنا بر عارضه مرض نوشته بصولت جنگ فرستاده خود از وسط دریا باستعجال گذشته بمرشد آباد رفت صولت جنگ
بمجرد استماع خبر مرض مهابت جنگ محمد مسیح طبیب ملازم خود را عجالة فرستاد و بعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت و باکیاد
از پورنیه که مرکز دولتش بود نهضت نموده شرف اندوز پابوس عم خود گردید درین ضمن نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم خواهر
علاء الدوله سرافراز خان که کمال یگانگت با شهامت جنگ و زوجه او مهر النسا بیگم معروف به بی بی گهسیتی بنت مهابت جنگ
داشت و زن و شوهر نهایت مرتبه ادب و انقیاد بعمل آورده زمام اختیار خانه خود را باو سپرده بودند بیگم مذکور از جمله فرزندان
علاء الدوله یکی را که شب کشته شدن آن مرحوم بعرصه وجود در آمده مخاطب بشکر الله خان و معروف بآقا بابا بود بفرزندی
خود از وقت ولادتش بر داشته محبت با او بمرتبه تعشق داشت اراده وصلت او با یکی از بنات صولت جنگ نموده بوساطت
بی بی گهسیتی بصولت جنگ پیغام این امر داد صولت جنگ اولا از قبول این کار سرباز زده آخر الامر بمبالغه شهامت جنگ
و زوجه او راضی گشت و ازانجا که شادی وصلت مذکور بدون اجتماع قبائل و عشائر مهابت جنگ و سرافراز خان مرحوم صورت
نمی‌گرفت و رفتن این همه ذکور و اناث در پورنیه متعذر بود بنای شادی در مرشد آباد قرار یافته معین شد بعد مهیا داشتن

سرانجام بساعتی که تقرر یابد صولت جنگ بمرشدآباد آید تتمهٔ این حکایت در وقائع آینده انشاء الله تعالی تحریر خواهد یافت بعد چندروز صولت جنگ مشمول عواطف عم گرامی قدر خود گردیده عازم دارالملک خود گردید + + + + + + + + + + +

ذکر استدعای میر حبیب و مرهته مصالحه با مهابت جنگ بشرط تفویض صوبهٔ کتک و قلیل وجهی از زر و پذیرفتن مهابت جنگ این مصالحه را بنابر ضعف پیری و رفاه خلائق و آسودن مشاق سفر

افواجیکه بسرکردگی میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام در میدنی پور بتقریبی که مذکور شد اقامت داشت اگرچه بحسب کمیت در تدارک محاربات مرهته و اخراج آنها از کتک و بالیسر کافی بود لیکن بنابر قصور جرأت و شعور سپه سالار و اشتهار بیماری نواب گردون اقتدار متعذر می نمود چه هرچند مراسلات حصول صحت باطراف و اکناف ورود یافت اما دوست و دشمن ورود خطوط را حمل بر تدبیر و تزویر می نمود و سپاه ملازم هم عبارت بجنگ مخالف نمی نمود و دشمنان ازین ممر خیالات دیگر بخاطر خود آورده دلیرتر می شدند بنابرین مهابت جنگ را با وجود بقیهٔ ضعف و نقاهت مرض در سال ۱۱۶۴ با افواج ستاره شمار حرکت ضرور افتاده از مرشدآباد بطرف میدنی پور بجشم رویداد و ازان طرف میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام برسم استقبال آمده مابین بردوان و میدنی پور بتقبیل قدوم ولی نعمت خود مشرف شدند و مرهته و میر حبیب باستماع اخبار بیماری مهابت جنگ سیما بنابر جنبیدن افواج میدنی پور پای جرأت پیش نهاده از محل مقر خود بطرف میدنی پور در حرکت آمد مهابت جنگ نیز با افواج سابقه و لاحقه بقصد دفاع مرهته و میر حبیب رو بمیدنی پور آورد و در حوالی قصبهٔ مذکور تقابل عسکرین و تقارب فئتین دست داد و بعادت معهود میر حبیب و مرهته مغلوب و مهابت جنگ مظفر و منصور گردید و افواج دکهن از صدمات محاربات بهادران دشمن فکن طاقت مقاومت در خویشتن نیافته بطرف صحرا و کوهستان غربی بنگاله آواره گشت و مهابت جنگ در تعاقب افواج منهزمه روی توجه بهمان سوی آورد اما مرهته تاب مقاومت در خود ندیده بمجرد نزدیک رسیدن عساکر منصور گریزان و پریشان می شد و مهابت جنگ در پی آنها تاخته فرصت قرار و استقرار نمیداد تا آنکه مخذولان مذکور عرصه را بر خود تنگ دیده از مسالک صحرا راه کتک گرفتند و مهابت جنگ قرین فتح و ظفر رایت معاودت بسمت مرشدآباد برافراشته تدارک اخراج آنها از کتک موقوف بر سال آینده داشت و در ساحت کشوه نزول اجلال فرمود میر حبیب و سرداران مرهته بمشاهدهٔ غلبهٔ مهابت جنگ و کشیدن ایذا و تعب سالها که جان شان بلب رسیده و زوال بهبود در آینهٔ احوال خویش گاهی ندیده بودند درین فکر افتادند که بهر صورتیکه ممکن باشد از در مصالحه در آیند و چون دست از کتک بالمره برداشتن و از بنگاله بخذلان محض راضی گشتن نهایت استخفاف رگهوجی بهوسله بود پذیرائی بعض ملتمسات را مشروط داشته اطاعت و انقیاد مهابت جنگ را جویا شدند و بجهت تمشیت این مدعا میرسخی از معتمدان خود را میر حبیب نزد میر محمد جعفر خان فرستاد خان مشارالیه ملتمسات آنها را بطور لائق در وقت مناسب بعرض مهابت جنگ رسانید نواب عالی جناب را نظر بشجاعت و غیرتی که داشت اگرچه پذیرفتن مسئولات آنها دشوار می نمود اما بچندین وجوه که عمدهٔ آنها ضعف پیری و آسایش عجزه و ضعفای ممالک محروسهٔ او بود مائل بپذیرائی آن شد چه دران وقت سن شریف او البته بهفتاد و پنج سال رسیده بود و در محاربات و منازعات مرهته که ده سال متواتر مصافهای متعدده داده و در ضمن آن دیگر امدادهای قوی جنگ مثل شمشیر خان و سردار خان بجنگ سرکشی نموده با امداد دیگر پیوسته هرچند فتح و نصرت شامل حال اولیای دولتش گشت اما اکثر غربا و رعایای ممالک

جنوبی گنگا مکرر مبتلای صدمات عساکر جنو بیان که عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن مزارع و انبارهای غله و بیوت مسکنه و هاست گردیده و بفراغ خاطر زندگی نمی نمودند بلکه همیشه در خوف و رو دملهٔ مذکور بوده مساکن خود نمی آسودند و چون میل مصالحه بخاطرش پدید آمد کلمهٔ عرفت ربی بفسخ العزائم برزبان آورده میر محمد جعفر خان را اجازت داد که بعضی از معتمدان خود را پیش میر حبیب فرستد میر گاه یکی از عمدهٔ اولیای او که بزیور عقل و شعور محلی و سخن فهم و دانا باشد بحضور آمده استدعای مصالحه بطوری که منظور است خواهد نمود اگر لیاقت پذیرائی داشته باشد پذیرفته خواهد شد والاصحیح و سالم بجای خود خواهد رفت خان مشارالیه میر حسن علی و میر عوض علی را بجهت امر مذکور مصحوب رسولان میر حبیب بطور مبشر فرستاد مشارالیهما نزد میر حبیب رسیده خبر رضای مهابت جنگ بمصالحه و ارسال شخص کذائی رسانیدند میر حبیب که هرگز توقع این امر بخاطر نداشت باستماع این بشارت که نعمتی بود غیر مترقب نهایت شادمانی نموده غاشیهٔ اطاعت و انقیاد مهابت جنگ بر دوش خود گرفت و امتثال اوامر نواهی او را بر خود لازم شمرده میرزا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر جعفر خان فرستاد تا بوساطت او ملازمت مهابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالی جناب بنوعیکه مرکوز خاطر عاطر باشد نماید و بانیل مقصود معاودت نماید فرستادهٔ میر حبیب بتوسط میر محمد جعفر خان دران احیان که مهابت جنگ در کتوه بود بملازمتش فائز گردید و در رکاب او باکتساب سعادات کوشیده وارد مرشدآباد شد ✣

ذکر وقوع مصالحه فیما بین مهابت جنگ و مرهته بوساطت میرزا صالح و باصلاح گرائیدن فساد و ظهور رایات امن و امان در عباد و بلاد

بعد ورود مهابت جنگ در مرکز دولت میرزا صالح اظهار اطاعت و فرمان برداری و التزام مراتب بندگی و خدمتگاری بعهود و مواثیق نموده درخواست مطالب او بطریق عرض نهاد و جواب و سوال چند روز درمیان ماند در شروع سال ۱۱۶۵ مصالحه باین صورت انفصال و تحقق یافت که میر حبیب نوکر مهابت جنگ بوده از طرف آنجناب بتفویض نیابت نظامت کتک سرافراز شود و وجوه محاصل آنجا بتنخواه فوج رگهو دهد و سوای آن دوازده لک روپیه دیگر بوکلای رگهو بشرط آن که قدم در قلمرو حکومت مهابت جنگ نگذارند متصدیان بنگاله ملازم سرکار دولتمدار آنجناب با وسیداده باشند و فوج مرهته سوه خانه سون مکیا که کنار چالیس در واقع است حد سد دانسته بقصد عبور پا در رودخانهٔ مذکور نگذارند چون میر حبیب ازین صورت آگهی یافته عرضداشت متضمن قبول و امتثال اوامر در خدمت مهابت جنگ بطور تمسک فرستاد میرزا صالح بخطاب مصالح الدین محمد خان و دیگر عنایات سرافرازی یافته مع اسناد و خلعت و فیل و عطایای دیگر برای میر حبیب رخصت انصراف یافت چون ازین ممر جمعیت خاطر دست داد و مخالف و معاندی دیگر درمیان نبود مهابت جنگ تخفیف در فرقهٔ سپاه بقدر لائق نموده در تنبیه آبادی دهات و قصبات که از تک تاز مرهته ویران افتاده بود اشتغال ورزیده و ترفیه احوال رعایا و برایا پیش نهاد خاطر عاطر ساخت و میانهٔ پورا لعبد وقوع مصالحه داخل مملکت بنگاله گشت راجه رام سکهه که جاسوس دارای سرکار در حضورش داشت بفوجداری آن جا سرافرازی یافته نراین سنگه برادر او بخدمت برادر خود راجه رام ممتاز گردید ✣

ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزادی مهابت جنگ از لکهنو بخدمت عم شریف خود

و درهمین ازمان لیکن مدتی قبل ازین معامله رابعه بیگم زوجهٔ عطاء الله خان دختر حاجی احمد که همراه شوهر خود به لکهنو رفته بود

بعد کشته شدن شوهرش که در رفاقت نول رای و جنگ احمد بنگش اتفاق افتاد بوسیلهٔ نام قرابت و برادرزادگی مهابت جنگ با رؤسای شهر مذکور روشن علی خان زمیندار عمدهٔ مشهور صوبهٔ اوده ساخته و بعطایای لایق اکثری ممنون احسان خود فرموده مع اموال و اسباب و اولاد صغار که همراه داشت سالماً و غانماً برفاقت و دلالت آنها بعظیم آباد رسانید و از انجا بکام و آرام بمرشدآباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید ❊

ذکر انتقال رای رایان بھیرون دت و رجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند و درگذشتن او هم بعد ماهی چند و تفویض خدمت مذکوره به امید رام ❊

درهمین ضمن رای رایان بھیرون دت دیوان خالصهٔ شریفهٔ بنگاله بمرض استسقا درگذشت و امید رام پیشکار او بلاتعیین دیوانی بموجب حکم بانصرام معاملات مالی و ملکی می پرداخت تا آنکه راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند که دیوان خالصهٔ شریفه در عهد نظامت شجاع الدوله مرحوم بود و کیرت چند مذکور اندک ربطی بنحو و صرف داشته فارسی را بنحو دیگر مربوط می نوشت و چندروز دیوانی احترام الدوله بهادر هیبت جنگ در عظیم آباد نموده چنانچه ذکرش در حرف سابقه گذشت بعد از ان مصاحب چندی دیوانی عطاء الله خان داشت و همراه او رفته در بنارس اقامت گزیده بود دربنولا عرائض بمضامین مناسب بمهابت جنگ نوشته حسب الطلب او بحضورش رسید و بعطای خلعت دیوانی بنگاله سر مباهات برافراشت و پیشکاریش بدستور بر امید رام مقرر ماند چون راجه کیرت چند که پسرزادهٔ دیوان مقتدر بنگاله و از معاملات سابقه علی ما هی علیه آگهی داشت بعضی زرهای لازم الادا که بذمهٔ جگت سیته و زمیندار بردوان بود و دیگران بران آگاه نبودند بنابر اظهار حسن خدمت زرهای مذکوره را بمعرض وصول درآورده چند لک یا ده بر کرور روپیه داخل خزانهٔ مهابت جنگ نمود بدین جهت مهابت جنگ را از خود نهایت راضی و خوشنود گردانیده قریب بدو سال بامر جلیل القدر دیوانی پرداخت و بعد مدت مذکور بعارضهٔ مرض نواسیر از مخمصهٔ دار و گیر این جهان فانی رسته بعالم آخرت شتافت و در جای خود نشیمن ساخت چون امید رام از مدتها پیشکاری نموده نیکنام بود بعطای خلعت دیوانی بنگاله و خطاب رای رایانی سر فراز شد ❊

ذکر کشته شدن میر حبیب بآزردگی و نادانی جانوجی پسر رگھوجی بھوسله

چون مصالحه با مرهته تقرر یافت و میر حبیب نوکر مهابت جنگ گشت و هم از طرف رگھوجی معتمد و دولتخواه بود افواج افاغنه و بجای وبرطرفی آنها باختیار میر مذکور آمده و فوج مرهته ملازم سرکار رگھوجی و یکی از ابنای اقربای او سردار آن جماعه بوده در کتک می ماند اما در تحت فرمان میر حبیب بوده سر از اوامر و نواهی او نمی پیچید میر حبیب از زرهای حاصل کتک دوازده لک روپیه نقد حصهٔ برای خود در تنخواه فوج افاغنه معین نموده حصهٔ دیگر برای سرکار رگھوجی مقرر داشته صرف اوقات می نمود بعد انقضای یکسال و چند ماه سال ۱۱۶۶ هجرت جانوجی پسر رگھوجی بھوسله بسرداری فوج مرهته و نیابت پدر خود در صوبهٔ مذکوره آمد متصدیان و برهمنان مرهته که از حکومت و فرمان برداری میر حبیب آزرده خاطر بودند جانوجی را که جوان خودسر و اندکی بیرون از فرمان پدر بود بر میر حبیب شورانیده خواهان محاسبه نمودند و چون این مصلحت تمهید یافت جانوجی میر حبیب را طلب داشته بسلوک و مدارا که مسلوک میداشت نشانید و تمام روز را به

ولیکن گذرانید چون لشکر میر حبیب اندکی دورتر از لشکر مرهٹه فرود می آمد و مسافتی بسیر در میان می بود همراهیان میر حبیب از طول جلوس ملول گردیده اکثری پی کار خود رفتند و قلیلی دران جا حاضر ماندند چون شام شد میر حبیب با رفقای معدود ماند جانوجی بهانه پوجا بطرفی رفت و دران بنگله مرهٹه ها بهجوم آورده میر حبیب را پیغام دادند که بدون حساب زرها و نوشته دادن دست آویز مبلغ منصرفه رفتن نخواهید یافت میر مذکور که باعتماد حسن رفاقت و عنایت رگھو جی بحال خود استقلالی وافر داشت سرگشته جانوجی فرو نیاورده بنحوی رهائی خود ازان مکان میخواست چه میدانست که بعد برآمدن ازانجا کسی بر او دست نمی تواند یافت اما هر چند تقریرات متنوعه نمود از جنگ تقصار رهائی نیافت چون دو پهر شب گذشت و دید که الحال قال و مقال سودی ندارد مردانه کمر بست و چهل و پنجاه کس که با او بودند آنها را هم ترغیب شجاعت و استقلال نموده آماده مجادله گشت این هم در خیال داشت که بدون امر رگھو با او کسی تا باین حد نخواهد کاوید و سواران مرهٹه گرد بنگله را احاطه نموده مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمه به مجادله انجامید میر حبیب چون معدودی همراه داشت و پیاده بود در راه بدر شدن نیافت و با اکثر رفقای خود که بیشتر افاغنه بودند مقتول شد و چند کس مجروح گشته زنده ماندند هر چند رگھو باستماع این خبر از پسر نهایت آزرده خاطر گشت اما میر حبیب بیچاره بعد محنت بسیار چون وقت ثمر خوردن اشجار جفا کشی بود بمکافات مظالم بیگناهان که در تاخت و تاراج افواج او و مرهٹه در آمده بودند گرفتار آمده محروم و مایوس بنحوی در گذشت که باز برنگشت بعد ازان مصالح الدین محمد خان که واسطهٔ جواب و سوال مصالحه بود به نیابت کٹک از طرف مرهٹه و مهابت جنگ سرفرازی یافته بکام و آرام می گذرانید اما تسلطی که با بودن میر حبیب رامیسر بود نداشت بلکه دارو مدار بسر بردن خود را در زمرهٔ نوکران مرهٹه میشمرد +

ذکر در گذشتن جانکی رام در عظیم آباد و یافتن راجه رام نارائن صوبه داری خدا داد و مردن اکرام الدوله بتقدیر جابر عباد

درین اثنا و اخر سال شصت و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجرت یا شروع سال شصت و ششم جانکی رام نایب صوبهٔ عظیم آباد باجل خود درگذشت و راجه رام نارائن پسر رنگ لال که از عهد طفلی پروردهٔ خاندان مهابت جنگ و از ابتدای صوبه داری هیبت جنگ برادر والد مرحوم اول بخدمت خاص نویسی اختصاص یافته آخر به پیشکاری و دیوانی مقرر گشته در عهد جانکی رام بدیوانی صوبهٔ عظیم آباد مامور بود نظر بحقوق دیرینه خدمتها و شعوری که در سیاق و معاملات داشت به نیابت صوبه داری عظیم آباد و عطای خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازی یافت و راجه دولبهه رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر دیوان تن و از معتبرین ارکان حضور مهابت جنگ بود بعطای خلعت ماتمی مع سه برادر دیگر مورد الطاف و بعطای خدمت مذکور بالاصالة سرافراز گردید و واسطهٔ جواب و سوال راجه رام نارائن و عرض مطالب و مآرب او و التماس معاملات صوبهٔ عظیم آباد در حضور مقرر گشت و مهابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را که از همیشه منتظم داشت منتظم تر فرموده هر وقتی برای کاری قرار داده مسرور و مشغوف زندگی میگذرانید چون باشکار شوق مفرط داشت در موسم سرما بطرف راج محل برآمده قلیل مدتی بتماشای شکار و لعب ازان بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغهای دکهنی میگذرانید و صولت جنگ هم هر سال برای ملاقات عم بزرگوار خود در احیانیکه بطرف راج محل برای شکار می رفت از پورنیه حرکت نموده بملازمت مهابت جنگ رسیده از همانجا معاودت مینمود و گاهی تا مرشد آباد آمده برادران خود شهامت جنگ و سراج الدوله و اکرام الدوله

واحترام الدوله را که پسر برادرزاده‌های او و پسران هیبت جنگ بودند و دیگر اقربا و عورات را که همشیره و همشیره‌زاده‌های او بوده اند و دیده بمرکز دولت خود بر سر می‌گشت تا آنکه برای شادی شکرالله خان خلف سرافراز خان پرورده نفیسه بیگم شهامت جنگ بی بی گیسیتی تاکیدها نموده صولت جنگ را طلب داشتند و او مع دختری که نامزد شکرالله خان بود و دیگر عیال و اطفال خود سرانجام شادی مهیا نموده بمرشدآباد آمد ❖

ذکر رحلت اکرام الدوله خلف هیبت جنگ متبنای شهامت جنگ ❖ ❖

در همین اثنا اکرام الدوله برادر وسطی سراج الدوله خلف هیبت جنگ که شهامت جنگ بنا بر بی اولادی از بدو تولدش بفرزندی گرفته در حجر تربیت خود پرورده بود و محبت با او بمرتبه تعشق داشت بیماری چیچک اما العجب شدتی که کسی چنین صورت آبله گاهی ندیده بود بهم رسانیده در اندک زمانی درگذشت و آشوب قیامت از خانه شهامت جنگ بلند گشته شور نشور در تمام خاندان مهابت جنگ و اتباع و اقربای آنها برخاست و شادی مذکور در ان سال ملتوی ماند و بعد چند روز صولت جنگ مرخص گشته به پورنیه رفت و شهامت جنگ را غم او در گرفته بر بستر بیقراری جای گرفت هر چند مهابت جنگ و زوجه شهامت جنگ و مادرش و دیگر احبا و اتباع بانواع مختلفه دلجوئی شهامت جنگ نموده دلالت بعیش و نشاط و بهجت و انبساط نمودند سودی نداده همیشه مبتلای غم و الم بود چنانچه بعد چند ماه از رحلت او عید فطر آمد و مهابت جنگ بخانه شهامت جنگ رفته بمبالغه و الحاح تمام لباس تجمل در روی پوشانید شهامت جنگ فرمان عم عالی قدر را امتثال نموده تا زمان حضورش لباس مذکور در بر داشت چون مهابت جنگ برگشت دستار از سر افگنده و لباس از بر کنده بی تحاشی دستها را بر سر و روی خود میزد و بهای‌های میگریست و میگفت سخن بی وفائی کردم و عهد را بجا نیاوردم و بهمین صورت احوالش درگذر بود تا آنکه ایزد تعالی از مدخوله اکرام الدوله که در زمان مردنش حامله بود پسری بوجود آورد و مهابت جنگ برای استرضای شهامت جنگ بمجرد ولادت او از حضور پادشاه منصب شش هزاری یا هفت هزاری و خطاب مرادالدوله مع نوبت و ماهی و مراتب و پالکی جهالردار بلکه ناکلی برای آن پسر طلبداشته عطایای مذکور را بحضور شهامت جنگ آورد و شهامت جنگ را اندک الفتی باو بهم رسیده یادگارش می‌شمرد و با او مشغول بوده اوقات خود را بهر صورت بسر می‌برد و کارخانه امارت برای آن طفل بهم رسیده حشم و خدم و اقبال و افراس مناسب سن و سالش جمع آمده برای مردم تماشائی بود و جمعی از معتمدین برای حفاظت و مشغولی او معین گشته اکثری بوسیله خدمات آن طفل توسل جسته سرمایه تقرب می‌داشتند با این حال شهامت جنگ را ملال انتقال اکرام الدوله در کاهش تن و جانش تاثیر نمود و چون بعد ظفریابی بر سرافراز خان حاجی احمد برادر مهابت جنگ با ناموس سرفراز خان بی سیرتی روا داشت و چندی از مدخولهای او را بجبر متصرف گشته خیانتی درین خصوص ورزید و مهابت جنگ باوجود قدرت بر ممانعت مهمل انگاری نموده اغماض را کار فرما گردید و دیگر ستمهای گران و بیگران بر اولاد و منسوبان سرافراز خان مرحوم و در انتزاع اموال و اسباب رفت غیرت الهی مقتضی انتقام گردیده در اواسط ایام دولتش بعضی اعمال زشت که ذکر آن مناسب نیست در بعض خاندان او شیوع یافت و اوضاع سراج الدوله و دیگر صغار اولادش از لیاقت سروری دور افتاده اطوار ناشایسته و کارهائیکه نمی بایست پیش گرفت و اذخار وزر و وبال که سرمایه استیصال اقبال

اسباب انتقام قادر متعال تواند بود سپهر کینه شروع نمود و بنا بر فرط محبت و نیز برای تشیید مبانی رعب و تسلط سراج الدوله
مهابت جنگ حرکات و مقالات بیهوده او را سهل شمرده گویا ناکرده می انگاشت ازین جهت سراج الدوله بیباک
گشته اکثر بزرگان را رنجانید و عربده و ستیزه شعار خود گردانید و نیز خدمتگاران و ارکان سفله منش بهم رسانیده در فحش گوئی
و انواع ظلم و جفاها بیمحابا گردید و بارتکاب تجرع و غرور دولت و جوانی و حمایت جد خود دفنا وسعتی بهم رسانید که دل و
از حرکاتیکه میکرد اصلا متاثر و پشیمان نمی گشت و در میان اعمام و اخوان و بنی اعمام عمام نفاق ازدحام آورده حسن و قبح
پایان کار اعدای راشاهد نمی شد و در باطن حماقت مواطن رجال و نسوان معتقد مضمون ضلالت مشحون مقاله فرعون دون که
انا ربکم الاعلی است مرتسخ گشته نخوت و غرور از حد خود بلغراسخ دو زتر رفته بود

ذکر کشته شدن حسین قلی خان و حیدر علی خان بظلم و سفاهت سراج الدوله نادان

سراج الدوله بمقتضای جهل و نادانی اقتدار و دولت شهامت جنگ و زوجه اش که عمه و خاله حقیقی او بودند مستکره
شمرده بیچ و تاب بیهوده می خورد و حسین قلی خان را که رفیق و دولتخواه شهامت جنگ و هوشیاری و دانائی علم
بود مد خود می شمرد و فی الحقیقت خاله او و زوجه شهامت جنگ با سراج الدوله باقتضای حماقت نشو و نمای کینه نهانی
داشت آن ابله سفیه حسین علی خان بیچاره را منشار منازعت و عناد پنداشته اتلاف حقوق چندین ساله خدمت او و برادرش
حیدر علی خان نموده قاصد قتل شان گشت اول پسر آقا باقر زمیندار بعض محالات جهانگیر نگر که محمد صادق نام و صداقت محمد خان
خطاب داشت و نیابت با موافقتها که از عمله حسین قلی خان او را رو بداده به مرشد آباد آمده توسل بمهابت جنگ بهم رسانیده بود
سراج الدوله او را شورانیده بران داشت که در جهانگیر نگر رفته حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان را که به نیابت
عم خود در انجا بود و دران روزها خلل دماغی بهم رسانیده علت مالیخولیا عارض داشت بکشد آن ابله عجول حسب الامر
سراج الدوله بعمل آورد و فتنه بزرگی در انجا حادث گشته چند روز بتوهم آنکه چنین کاری بی مرضی کسی از خداوندان
مملکت نخواهد بود مردم جهانگیر نگر سکوت و سکون ورزیدند آخر چون معلوم شد که سندی و متمسکی در دست او نیست
مردم شهر و رفقای حسین قلی خان هجوم آورده آقا باقر را کشتند و صداقت محمد خان گریخته مائه رفاه و آرامش بر باد رفت
بعد چندی مدت سراج الدوله زوجه مهابت جنگ جده مادری خود را متفق ساخته از مهابت جنگ استیذان قتل آن هر دو
برادر که عبارت از حسین قلی خان و حیدر علی خان باشد نمود و مهابت جنگ هم بنا بر چشم بندی تقضا رضا بان داده گفت
که بی مرضی شهامت جنگ اینکار نمی تواند شد چون جده او از طرف مهابت جنگ اطمینان بهم رسانید این حاجت را
بدختر خود که زوجه شهامت جنگ بود برد با آنکه زن شهامت جنگ با سراج الدوله کینه های مستحکم داشت اما برای
سهل امری که لائق ذکر و التفات نیست دران روزها با حسین قلی خان آزرده خاطر بود ازین ممر در چنین امر عظیم با مادر
خود همداستان گردیده شهامت جنگ را که از همیشه لاابالی و دران روزها از دنیا و مافیها انزجار داشت باین امر قبیح که
خسران دنیا و عقبی در ضمن آن مندرج و قسم قرآن مجید با حسین قلی خان در میان بود که همه وقت دهر آن شریک جان
و آبروی شما خواهیم بود دلخواه خود ساخت و مهابت جنگ سر رفع بدنامی خود را از مرشد آباد بر آمده بطرف راجمحل
بشکار رفت و از ان طرف مهابت جنگ برای ملاقات او از دینه کوچیده بملازمت عم خود رسید فقیر نیز همرکاب

صولت جنگ درین سفر بود و بنهایت مورد عنایت مهابت جنگ گردیده بجای پدرش بهم رسانید اما چندان عرصه نبود و
احباش نیز امان نداد والا بعد مردن صولت جنگ اگر زنده می ماند و فقیر بخدمتش میرسید احتمال داشت که توجه لائق بحال
بنده ومرتبه خود می شد والحمد لله که او تعالی شانه کفایت این عبد ضعیف خود نموده محتاج رجوع بنده اش نفرمود القصه
سراج الدوله در غیبت جد خود اول سال شصت و هشتم از مائه دوازدهم هجرت روزی بخدمت عم خود شهامت جنگ
رفته واذن کشتنش گرفته وقت شام باین اراده خون آشام از خانه اش برآمد و بسوی خانه خود روان گردید چون جوی
حسین قلی خان در اثنای راه و آن بیچاره بیگناه از چند روز بتر صد مرگ خود در خانه منزوی بود بر سر دروازه اش
استاده فرمان داد که هر دو برادر را گرفته بیارند حسین قلی خان بخانه حاجی مهدی داروغه دیوانخانه شهامت جنگ
که نهایت اتصال بخانه اش داشت پناه برده التجا کرد که بشهامت جنگ عرض احوالش نماید حاجی مهدی رفته التماس
نمود و جوابی بصواب نشنیده برگشت و جویندگان از خانه حاجی مهدی حسین قلی خان را آورده در معرض سیاستش
داشتند و آن مظلوم مرحوم ملف تیغ بیدریغ و هدف سهام ملام و دشنام آن سفاک بی باک گردیده جرعه شهادت نوشید
و همین قسم حیدر علی خان بیچاره را که مکفوف البصر بود نیز آورده به برادر شهیدش ملحق ساختند اما حیدر علی خان چون
شجاعت وافر داشت دران وقت مثل برادر خود الحاح و عجزی نکرده کلمات درشت بر روی او گفت و فرمود که ای
نامردمردان را چنین نمی کشند خون این هر دو برادر که بناحق ریخته شد گویا خون سیاوش بود که دود از دودمان مهابت جنگ
برآورد بلکه تمام مرشدآباد و ممالک محروسه مهابت جنگ را با خاک سیاه برابر کرد (صدق رسول الله صلی الله علیه و آله
حیث قال کما تدین تدان) القصه بعد این ماجرا مهابت جنگ بمرشدآباد و صولت جنگ به پورنیه برگشت اما صولت جنگ
را هم اعتماد از عم و برادرزاده خود برخاسته بفکر کار خود افتاد و اسباب انتقامات الهی از همان زمان رو بآمادگی
نهاد چون وظیفه وقایع نگار آنست که انچه واقعی واندیشیت نماید لهذا بنده بنگارش بعضی حالات درین مقام جسارت
نمود و همین قسم درین صفحات هر جا هر چه وقوعی باشد بدون آنکه بطرفی العنت و بطرف دیگر کلفتی را ملحوظ داشته
سخن سازی و خوش آمد پردازی نماید خواهد نگاشت امید از ناظران انصاف سرشت آنست که بجهت مذکوره
غبار ملالی از جانب فقیر در خاطر راه ندادہ مورد عفو و الطاف دارند و نکته گیری و عیب جوئی نیز دارند*

ذکر اشتداد امراض لاحقه شهامت جنگ و انتقال او ازین محنتخانه تاریک و تنگ

شهامت جنگ را که از ابتدای رحلت اکرام الدوله پسر مردگی خاطر و افسردگی مزاج لازم گشته کمتر بحال خود و خوش شنود
می بود بعد مقتول شدن حسین قلی خان چون مدتی بسیر گذشت عارضه استسقا ظاهر گشت و حکیم علی نقی اصفهانی قبل
از بروز و ظهور عارضه مذکور میگفت که مواد این مرض مهیا گشته اگر الحال باصلاح مزاج و تدابیر دفع مرض کوشیده آید مناسب
است اما شهامت جنگ بنابر جهاتیکه مذکور شد بحال خود چندان نمی پرداخت بعد ظاهر شدن مرض زن او و دیگر خیرطلبان
مبالغه در مداوا نموده از خود راضی بتقصیر نبودند تا آنکه مرض اشتداد یافت و مهابت جنگ شهامت جنگ را مع زن و جمیع
او و حتی نسوانیکه با او تعلقی داشت مثل بهاگ بهای و غیره بخانه خود برده در معالجه کوشیدن گرفت چون سپر دار سهام قضا
یارای احدی نیست احوال شهامت جنگ تباه گردیده آثار مرگ بر او ظاهر شدن گرفت و زن شهامت جنگ از خوف

سراج الدوله که مبادا همانجا مقید بشش سازد با آنکه خانهٔ پدرش بود شوهر خود را در آنحالت بر محفهٔ سوار ساخته خود بر داشته بجای خود آورد و اول روزیکه شام آن انتقال خواهد نمود پرسید که امروز چه روز است گفتند دوشنبه اظهار بشاشت نمود گفت عجب روز لیست که با معشوق خود ملاقات خواهم نمود و ظاهرا وصیت کرد که در پهلوی اکرام الدوله دفن نمایند یا مردم بمشاهدهٔ الفت که با او داشت خود بخود در آنجا دفن نمودند القصه سیزدهم ربیع الاول شب سه‌شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری بعد یک سال از گذشته شدن حسین قلی خان بعالم عقبی شتافت و منشی آن مرحوم کلمهٔ خدایش بیامرزد ۱۱۶۹ تاریخ رحلتش یافت صبح آن شب بتجهیز و تکفین نموده باقتدای سید الافاضل میر محمد علی ایده الله تعالی مهابت جنگ و جمیع اعیان شهر و اقربا اعلی و ادنی بر جنازهٔ او حاضر گشته نماز گزارده در کمال احتشام جنازه‌اش را بباغ موتی جهیل که ساختهٔ او بود برده در صحن مسجد آنجا که خودش تعمیر نموده در جوار قبر اکرام الدوله مدفون کردند هنگام بردن جنازه‌اش ازدحام و غوغای عام و نوحه و شیون مردان و زنان بمرتبه بود که کسی کمتر دیده و شنیده باشد مبلغ سی و هفت هزار روپیه در ماهه عجایز و ضعفا و بیوه زنان و غیرهم از ذوی الارحام و زن آشنایان و غیر شان بود که با سررشتهٔ وفاتش تعلق نداشت و بمجرد رویت هلال کیسهای زر بقدر در ماههٔ هر یکی از پارچه سفید بسته در خوانچه‌ها می آوردند و شهامت جنگ از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنان معتمد ملازم می فرستاد تا بدست هر یکی رسانیده بر گردد اللهم اغفر له وارحمه

ذکر بعض خصائل حمیده و اوصاف پسندیده آن مرحوم

ترحم بر عجزه و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیاده از جمیع خاندان خود داشت و اوقات را اکثر بفراغ بال و انشراح خاطر می گذرانید. با کسی بد نبود و نمی خواست که کسی با کسی بدی نماید از عورات و اطفال شهر مرشدآباد آنکه وارثی نداشت و اگر داشت از تحصیل وجوه معاش عاجز بود یا عاجز نبوده هر چه بهم می رسانید به مصارف دیگر رسانیده ذوی الحقوق را محروم می داشت همه آنها گویا عیال او بوده اند که خبرگیری به کمال رفاه و فراغتهای می نمود و از خود راضی و خوشنود می داشت تملق وضع نمود و تواضعات رسمی را دوست هم نمیداشت با رفقا و نوکران خود آشنایانه سلوک می کرد و صحبت دوستانه میداشت رفیقانش همه رو برو حقه می کشیدند و قهوه با ایشان می خوردند در اختلاط بار میداشت و هر چند با مردم احسان می نمود عظیم نمی شمرد بلکه کمتر شمرده آثار انفعال و عذرخواهی ظاهر می‌نمود **نقل** چنانچه باری نقی علی خان مرحوم خلف حاجی مبرور حاجی عبدالله خطاط مشهور که در عهد اورنگ زیب عالمگیر دیوان برهانپور بود در باب سیدیکه بنا بر محاسبه معامله در جهانگیرنگر مقید بود معروض داشت که فلانی سید است و باین سبب مقید مبلغ پنج شش هزار روپیه از سرکار بر او طلبی است و اینقدر مبلغ در هر ماهی از سرکار بلکه چندبرابر آن به خیرات و صدقات صرف می شود امیدوارم که مبلغ مذکور باو معاف و آن عزیز در اینجا طلبیده شود و بی اعتنا شفقت بسیار ظاهر نمود و فرمود تا همانوقت رقم معافی و پروانهٔ طلب او در مرشدآباد نوشته آوردند و بجان مکرم مشار الیه سپرده تشکر و التفاتش باین امر خیر نمود و گفت حق تعالی شما را سلامت دارد که مرا باین سعادت آگهی فرمودید اگر عملهٔ آنجا درین کار اهمالی ورزند مرا زود اطلاع خواهند فرمود که تدارکش باحسن وجوه نمایم و آن سید بیچاره از آن بلا و مکاره نجات یافت **نقل دیگر** مدت چندسال والده بنده و بچات متعدده مع دو پسر خود سید علی خان و غالب علی خان و داماد خود میر اسد علی در مرشدآباد

اقامت داشت و آن مغفور متعهد احوال او بود و بهر چه از کس را وجهے مناسب مخارج آنها میرسانید و علاوه آن از اقمشه و ملبوسات خاصه جهانگیر نگر و ندیا والده مراعات مے فرمود غالب علی خان را که از همه اخوان کهتر است اکرام الدوله بنابر همسالے اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود مے برد اتفاقاً زنے از کنیزکانے ملازم سرکار اکرام الدوله رغبتے بطرف غالب علی خان بهم رسانیده نگاه محبتے بسوے او گاه گاهی مے نمود غالب علی خان هم چون جوان نورسیده و بد و نیک دهر ندیده بود زن مزبوره را بنظر رغبت بمقتضاے طبع بشرے می نگریست ابناے جنس بنابر رشک و حسد یکه بحال غالب علیخان مے بردند برین سر آگهی یافته اکرام الدوله را آگاه نمودند و او بیدماغ گشته از سیر باغ آزرده خاطر برگشت و این احوال بر شهامت جنگ ظاهر شد والده را طلبیده بلطف و مهربانے فرمود که چندے روز غالب علی خان را از آمدن دربار باز باید داشت چراکه هر دو طفل جاهل‌اند خدا مے داند باهمدیگر چه بظهور رسانند اکرام الدوله که در سفلگی و آشفتگے مزاج گوی سبقت از برادر خود سراج الدوله برده بود بنابر استمزاج پدر یعنے شهامت جنگ نمیدید سے براے رنجانیدن غالب علی خان در خاطر خود بسان داده شکایت او آغاز نهاد و پیش شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که دیروز غالب علی خان از دست من مفت جست والا همانجا میکشتم چون شهامت جنگ این کلمات را مکرر و متواتر شنید فهمید که غرض او استمزاج من است باوجود آن همه محبت و خاطرداریها برآشفت و گفت که بے حیز و کلام الله اگر تو او را مے کشتی من بدست خود ترا ذبح میکردم او باستماع این سخن که خلاف گمان او بود جزع و فزع بسیار نموده گفت آیا شما مرا برابر او مے شمردید گفت البته درمیان تو و او چه تفاوت است فرزند یک همشیره تو ئے و فرزند همشیره دیگر او چون این سخنان شنید صفراے او تسکین یافت و سرا همین این گفتگو هم بود عنقریبست که درچنین مقام که مرتبه محبت از عشق هم گذشته باشد اینقدر پاس داد دیگرے بعمل آید دلیل کمال خوبی آن مرحوم است

نقل دیگر و ازین هم زیاده تر انسبت که بهاگ بائی عزیزترین زنهایش و مرتبه او عالی مرتبه زوجه آتش بود و جمیع زنها جا تا ده بنابر خوش آمد و پاس خاطرے او احترام و خاطرداریش مے نمودند والده دام ظلها که مزاج عجبی و نهایت غیرت دار دبا او مطلقاً نمی آمیخت روزے بهاگ بائی بطوریکه شهامت جنگ که برادر بزرگ بود. والده را میخواندند در گفتگو مے گفت که بشنوید بی بی هم بهمین قسم خواند والده بهم برآمده گفت که تو خود را چه فهمیده که این قسم مرا میخوانے با این طور با بزرگان خردان خود را میخوانند یا خداوندان نوکران خود را و من ترا هیچ یک ازین هر دو قسم نمیدانم کنیز والده که ایستاده بود بسوے او اشاره نموده گفت که من ترا و این را یکسان میشمارم فرق همین است که این زیور طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ بائی بحال خود درمانده دیگر سخنے نگفت اما آزرده خاطر گشته شکایتها پیش شهامت جنگ برد آن مرحوم او را جواب داد که مزاج اوشان همین قسم است تو چرا با اوشان در اختلاط سبکیشائی و والده بخانه خود آمده اراده سعادت بعظیم آباد نمود و آمد و رفت خانه شهامت جنگ مدتها موقوف بود شهامت جنگ بعد یک ماه برین معامله مردم خود را براے طلب والده فرستاد و والده راضی برفتن نمی شد تا آنکه گفته فرستاد اگر نمے آئی من و بی بی گهسیٹی آمده ترا خواهیم آورد و والده ناچار رفت شهامت جنگ بسبب انزجار رسیده تسلیها مے فرمود و والده از فرط غیرت رقت کرده اظهار رفتن خود بعظیم آباد مے نمود تا آنکه سخن بطول کشید و شهامت جنگ عذر خواهے کرده مے گفت که کسے بتو چیزے نگفته خود هر چه بخاطرت آمد مے گفتے و خود آزرده گشتی تقصیر با چیست والده هیچ نمے پذیرفت و برارادهٔ خود مصر بود حتے بی بی گهسیٹی زن شهامت جنگ و نفیسه بیگم خواهر علاء الدوله گفتند که صاحب شما را چه شده است برادر بزرگ شما چنین میگویند و راست مے گویید و شما اعوجاج را کار فرما شده نمی شنوید

سعهذا والده برهان سما بود آخر الامر شهامت جنگ با وجود بی جرمی و بزرگی عمر و دولت و اقتدار حکومت از جای خود برخاسته پیش آمد و فرمود خوب من تقصیر وارم الحال بر پای توی افتم تقصیر مرا معاف کن آن زمان والده منفعل گشته زبان بدعاگوئی برکشاد و بجانب مرشدآباد رخصت داد و تا حال این اخلاق و عنایات او را یاد کرده زار زار میگریید و برای او از حضرت ارحم الراحمین عفو و غفران مسالت مینماید و همین قسم بعد آقا میرزای مرحوم که از احفاد و اقارب آخوند مجلسی و از عهد شجاع الدوله وارد بنگاله و معزز و مکرم بود و با شهامت جنگ از همان زمان آشنائی داشت با اولاد آن مرحوم و زوجه او که دختر تقی علی خان مرحوم است سلوکی میداشت کمتر کسی در کم زمانی با کسی کرده باشد بمجرد استماع خبر انتقال آن مرحوم که هنگام آمدنش از جهانگیرنگر نزدیک بمرشدآباد در راه برگشتی اتفاق افتاد عمله خود را که در جهانگیرنگر از قبل او حاکم بوده اند نوشته تعزیت و تسلیه اخلاف آن مرحوم که همانجا سکونت داشت فرستاد و بعد چند روز همه را طلبیده داشته جمیع اطفال خصوص هر دو نبیره تقی قلی خان مرحوم را که نام یکی میرزا باقر و نام دیگری میرزا عبد الله علمه الله در حجر تربیت خود جا داده خواجه سرای برای اتالیقی و معلمان برای تعلیم نگهداشت و همیشه خبرگیر ان احوال و مصروف دلجوئیها بود و هر چه قدر با هر کس سلوک میکرد کمتری شمرد و هفت صد روپیه در ماهه بوالده هر دو برادر مذکور میداد و همین قدر در ماهه هر دو برادر علحده و عمله تعلیم و تربیت جدا ملازم سرکارش بودند و اقمشه ملبوسات خاصه بوفور فرستاده عذر خواهی می نمود که این هدیه محقر و لائق کنیزان شما گویا در باره او گفته اند بیت آنچنان زی که گر از حادثه بر گور روی * حسن معنی نگذارد که تو از یاد روی * چون تغیر را در خدمت هر دو برادر مذکور نهایت اخلاص و اتحاد در حالات ایشان چنانچه باید آگهی است لهذا برین ماجراها که ثبت افتاد مطلع شده و ماجراهای اول خبر خانه خود است و شهامت جنگ این قسم متوسلان هزارها داشت که بنده از حالات شان مطلقا آگاه نیست اما باجمال اینقدر معلوم است که شکرگزار او جمیع اهالی مرشدآباد خصوص عجزه و بی دست و پایان محتاج بوده اند باید قیاس کرد که چه نیکیها با چه قدر مردم بچه خوبی نموده که وقت مردنش تمام مرشدآباد ماتم سرا بود و اکثر خلق مردن او را مصیبت خود میدانستند *

ذکر مجمل احوال صولت جنگ و حسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام او و وفاتش تا زمان [illegible]

صولت جنگ مرحوم نامش محمد سعید و خطاب پاک او نصیر الملک سهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ در برادران خود وسطی و بحسب صورت ممتاز و در سیرت هم به بعضی جهات به از دیگر برادران و بنابر بعضی وجوه برادر در بعضی امور اندکی کمتر بود و بحسب مقدور و دولت از شهامت جنگ کمتر و با هیبت جنگ باعتبار نفاست طبع و آباد کم اما باعتبار دولت زیاده و در شجاعت زیاده از شهامت جنگ و اندکی کمتر از هیبت جنگ و در حسن خلق و علم و فضل از هر دو بهتر و باعتبار صلاح و سداد هیبت جنگ از هر دو برادر زیاده بود و صولت جنگ در ابتدای جوانی میلی بلهو و لعب که عبارت از تماشای رقص و مخالطت با نسوان است بوفور داشت بعد از سنوح ماجرای صوبه کتک متنبه گشته اقتدا دیگر اغنیا و امرای هوشیار درین کار می نمایند اختیار نموده گاه گاهی بتماشای آن رغبتی میفرمود ساعتی از شب مانده بیدار می شد و از تخلی و تطهیر فراغت نموده اول صبح نماز را خوانده و دربار میکرد هفته دو مرتبه بار عام میداد تا هر یکی از حاجتمندان عرض حاجت خود نماید و جمعه یوم التعطیل بود و چهار روز دیگر در خلوت نشسته اول مقربان را می طلبید و با آنها قهوه می خورد و بعد از آن حکم بود که مجرائیان آمده سلام نمایند و بعضی از آنها ساعتی نشسته برخیزند و بروند و بعضی

فقط بسلام قناعت نموده برگردند و بعد یک دو ساعت برخاسته در ظاهر اندرون بیرون میرفت اما غیر از جوار محادمه و خواجه سرایان در آنجا کسی نمی بود و متصدیان هر سررشته کاغذهای خود را مصحوب خواجه سرایان میفرستادند و دیباکه خلوت محض بود کاغذها را دیده و فهمیده و بدستخط خود رسانیده میفرستاد و عمله و ارکان دربار و بعض خواص مثل این الناس و دیگر کس دیگر بیرون پرده حاضر می ماندند منشیان مسودات مکاتیب فرستاده بعد اصلاح صاف نوشته بوساطت خواجه سرا از نظر گذرانیده ملفوف و مصموغ نموده از مهردار که حاضر می بود بمهر رسانیده هرجا مامور بود میفرستادند و داروغهای ڈاک هرکاره خطوط را گرفته روانه می نمودند چون یک ربع و کسری از روز می گذشت بر طعام می نشست و بر موائد احسان او خوانهای طعام خاصه اکثری را هر روز و برخی را بعد یکروز و بعضی را هفته دو بار و کمتر کسی را در اسبوعی یکبار بدون پرسش چون معین بود میرسید و چون بکاول خوانهای طعام بر وقت معینی که مذکور شد حاضر می ساخت عمده دربار که تا آن زمان حاضر می بودند عرض سلام بوساطت خواجه سرایان نموده بخانه خود میرفتند و نواب بعد الفراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده اول وقت ظهر برخاست و بعد تخلیه و طهارت نماز ظهر خوانده تلاوت جزوی از کلام الهی مینمود و بعد از آن نماز عصر خوانده بیرون می آمد و در آن مجلس اول علما مثل ملا غلام یحیی و مفتی ضیاء الله میر وحید و مولوی لال محمد و شیخ هدایة الله و سید عبد الهادی حاضر شده تا دو ساعت نجومی مذاکره علمی میشد و کتابی بخصوص مثل درس میخواندند و ملا غلام یحیی حل معضلاتش می نمود و دیگران نیز در آن باب گفتگو می کردند مکرر فرموده بود که امل تحصیل کمال متعذر است و بمقدار استعداد که مرا میسر گشته چیزی بر آن نخواهد افزود اما لذت فهم مطالب علمیه را بمنزله الفی جانی تازه گردیده و حیات بآن معنا دست داده ام که اگر روزی میسر نه آید میدانم که دولت عظیمی از من فوت شده و خاطر مشوش می ماند چون بفقیر نهایت نوازش داشت تاکید کرده بود که در آن وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان من بسیار خوش بود در سفر و حضر بضرورت با دیگران سخن میگفت و الا همه وقت مکالمه با فقیر و روی سخن و گوش سماعت بسوی من داشت بنحویکه دیرینه رفقای کهن سال او حیرت داشتند که این جوان چه سحر بکار برده است که با غیر او التفاتی ندارد و بعد فراغ از شغل مذکور عمدهای رفقا مثل سیف علی خان برادر سیف خان ولد عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل و روح الدین حسین خان پسر سیف خان که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نقی علی خان برادر بنده و میر علی یار خان همشیره زاده سیف خان و آقا عظیما دیوان صاحب مدار معاملات ملکی راجه عجائب رای و بعد مردن او پسرش راجه سبحج رای و رای اپران چند ستوفی و پیشکاران دفاتر بخشی و توپخانه دستی و رای چوا رام منشی و جعفر قلی خان داروغه خزانه و میرزا داود خان امان حاضر شده ساعتی بعرض ضروریات پرداخته مرخص میشدند و صولت جنگ برخاسته داخل حرم سرا شده با نسوان که منظور نظر او بوده اند بسیر خانه باغ که صحن خانه اش بود تفرج می فرمود و بسواری گینی های متقطع که بکمال تکلف آراسته بودند از جای بجای نقل و حرکت بعمل می آمد چون شام می شد نماز عشائین خوانده اگر خواهشی داشت مغنیه های محرمش خوانندگی و رقص می نمودند و الا مصاحبت تنها و مکالمه صحبت افزا ثلثی از شب میگذرانید بعد از آن استراحت می نمود بهمین آئین اوقات او علی الدوام انتظام داشته در گذر بود و بنده کمترین در مدت رفاقت که هفت سال کامل بود کاهی کلمه ناخوشی از زبانش نشنیده که در حق کسی از او صادر شده هم گفته باشد و ندیده ام که بر کسی غضب کرده حرکتی نامناسب با او بعمل آورده باشد و سلیقه معاش نهایت درست با آنکه مداخل نسبت بشهامت جنگ هم باعتبار مدت و هم بحسب عدت بسیار کم بود اما در خزائن جواهر

و ظروف و اوانی طلا و نقره و اسباب افیال و جمیع لوازم امارت برابر با شهامت جنگ می نمود چنانچه بعد رحلتش چهل و چند لک روپیه
نقد و شاید قریب لک اشرفی در خزانه موجود و نقره آلات و طلا آلات و جواهر و امتعهٔ نفیسه هم کمتر ازین قیمت نخواهد بود و افیال و
افراس هم بسیار و لوازم دیگر نیز بوفور و تازگی مهیا داشت روزی در خاطرش گذشت که بنده فیلی عنایت کند مجلس خلوت
بود بلکه پس پرده زنهائیش نشسته و اسباب جشن بسنت پنچمی که در هند معمول است مهیا گشته میر محبوب علی نام مردی که کهنه آشنای
وقت افلاس و رفیق زمان طالب علمی او بود حاضر و غیر چند نفر خدمتگار دیگری در آنجا نبود خواجه سرای محلی فرستاده بنده
را طلبیده داشت چون حاضر شدم مامور بجلوس شده در اختلاط کشوده هر گونه سخن گفتن آغاز نهاد بعد از ساعتی حاضر علی خان
که غلام سرکار و داروغهٔ دیوانخانه اش بود عرض نمود که میر سلطان خلیل خان برای ادای آداب عنایات فیلی که با او مرحمت
شده بر در دولت سرا حاضر است اگر حکم شود در سلام گاه از دور تسلیمات تقدیم رسانیده برگردد فرمود چه مضائقه حسب الاشعار
بعمل آمد بعد از آن فقیر را بهمین عبارت گفت خان صاحب شما فیلخانهٔ ما را دیده اید بنده عرض کرد که مکرر از آن جا گذشته و
فیلان سرکار را دیده ام بسیار خوب و نهایت بوفور اند فرمود ما لا هم می توان دید یکی از آن جمله باید پسندید تا ما در ایشان
بگذاریم فقیر برخاسته آداب تسلیمات بجا آورد و عرض کرد که این کلمات مشفقانه ارشاد شد که کمترین آن را برابر بعنایت تمام
فیلخانه شمرد اما سواری فیل را وضعی و شأنی می باید و کمترین اگرچه بدولت عالی در کمال رفاه و آرام بسر می برد
لیکن هنوز لیاقت سواری فیل ندارد و ان شاء الله تعالی در سایهٔ مرحمت عالی هرگاه وقت سواریش خواهد آمد آنزمان
عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندید و زیر لب خندید و خاموش شد بعد چندی که خبر ورود صفدر جنگ در بلاد
بنگاله بسبب آمدن او ببنارس شهرت گرفت و مهابت جنگ بصولت جنگ نوشت که چنین شهرت دارد من هم ازین طرف
برسم ایم شما هم از آن طرف باسباب حرب نهضت نمایید به بنده فرمود که چند سوار و پیاده خوب باید بهم رسانید گفتم مردم
همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک گوشه ایست عبور و مرور مردم ملک دیگر درینجا کمتر می شود فرمود چه مضائقه از اینها
چیده باید نگهداشت حسب الحکم او بعمل آمد درین اثنا خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گرمی تفحص مردم سرد گردید چه عمده داران
واقعه طلب که چنین روزها باید و می خواهند در تلاش نوکری کسان بهم رسانیده خود را حاجت داشتند نواب آزرده گشته همه را
جواب صاف داد مگر بیست و دو افغان که خوش اسپه بوده اند بخواهش خود آنها را نگهداشت بنده اظهار جمع آمدن مردم
حسن طلب دانسته چنین معروض داشت که الحمد لله شورش فرو نشست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده آید
بر عرضی دستخط نمود که آن عالیشان را باین کارها چه کار فرد آخر و زیاد بنداز نظر نگذرانند مردم جمع آمده را دیده سوار و
پیاده همه نگهداشت و آن بیست و دو نفر افغان را نیز فرمان داد که در رسالهٔ بنده ملازم شوند چون قریب بهفتاد و هشتاد سوار
و در صد یا صد و پنجاه پیاده در رسالهٔ بنده ملازم و سررشتهٔ آنها درست شد فرمود خان صاحب الحال خود فیل گرفتن و سواری
آن شاید نامناسب نخواهد بود و بنده آداب عنایت بجا آورد و چون روز جمعه آمد فیلی را از افیال خود پسندیده و بنده را انجا
طلبیده عنایت نمود نقل دیگر و نیز فقیر یکبار هنڈوی مبلغ دو هزار روپیه بنام والد مرحوم بشاه جهان آباد فرستاد و برین امر
وقوف یافته گفت خان صاحب شنیده ام که هنڈوی ایقدر مبلغ بشاه جهان آباد فرستاده اید چون اخفا مناسب نبود
و محلی هم نمانده اقرار نمودم گفت چه می شد که ما را هم مطلع می نمودید تا ما هم شریک شما می شدیم فقیر عرض نمود که شراکت چه معنی
دارد آنچه بعمل آمد از دولت عالی است والا مقدور بنده برملا زبان ظاهر است خندید و مهاجن که خزانچی سرکارش هم بود

حکم شود که در حساب سرکار مجرا نگیرد و رسید بفقیر طلبیده دهد بنده براین معنی آگهی یافته شکر عنایات بجا آورد **نقل دیگر** خدمت
پرگنه سرپور که یک لک و هشتاد و چند هزار روپیه معامله آن منقح شده بود خواست که به بنده و رعایه تفویض نماید سبب آنکه بنده
را اطلاعی فرماید دیوان مدار المهام خود را که دیوان سیف خان مرحوم هم بود و راجه عجایب رای نام داشت بخانه بنده فرستاد
او مع اسناد و شیخ امان الله نام که مرد عامل پیشه از شاهجهان عمال آن ضلعه بود آمده و دو دست خلعت نیز همراه آورد و گفت
که جناب عالی معاملت این پرگنه را بمبلغ مذکور منقح فرموده برای شما تجویز نموده اند و دو صورت برای آن قرارداده هر کدام
پسند شما باشد بعمل آرید یکی آنکه خلعت این کار پوشیده و مبلغ مذکور را ذمه خود نموده هر کرا خواهید بفرستید تا او بند و بست
پرگنه مذکور نموده زر معامله سرکار داخل خزانه می کرده باشد و هر چه بران بیفزاید برای شما مبارک یا آنکه خلعت اعتماد شما
بپوشید و خلعت دوم بنیابت خود شیخ امان الله را بپوشانید و نائب خود گردانید و فردی را برآورد که بعد او دستخط نواب
مزین بود و دران فرد مبلغ هفت هزار روپیه منافع برای فقیر مندرج بود و شیخ امان الله ذمه خود نموده بر فرد مذکور مهر خود کرده
به بنده نمود که این مبلغ را سال بسال مع اخراجات نذور عیدین و سالگره و دسهره وغیره که معمول است از شیخ مذکور میگرفته باشید
و هر امری که بفرمائید در سرانجام فرمایشات شما و جمیع اوامر و نواهی چون نوکران مطیع و منقاد خواهد ماند بنده مرضی حضور و برای
خود هم تخفیف تصدیع و رستگاری از جمیع اندیشها دریافته نوعیکه فرموده بود هر چند خواهش رفقای بنده نبود بعمل آورد
این قسم مهربانی و قدردانی از پدران هم در حق پسران کمتر ملحوظ و مسموع شده تا به خاوندان و نوکران چه رسد **نقل دیگر**
و هم روزی آن مرحوم از سواری کشتی خاص فرود می آمد اتفاقاً پالکی و نالکی آن طرف دریا مانده هیچ سواری حاضر نبود و صولت جنگ
که گاهی معتاد راه رفتن بر تخته چوبی که ملاحان برای آمد و رفت مردم می نهند گذاره نبود متحیر شد فقیر سبب توقف و تحیر
دریافته پا پیش گذاشته دست خود دراز کرد صولت جنگ از حسن بنده که پیش آمدن با عانت خوشنود گشته دست
خود را بدست من داد و باستعانت فقیر پا بر تخته گذاشته فرود آمدن گرفت چون اندکی ماند توقف نموده تبسمی کرده
فرمود که خان صاحب درین وقت عجب دستگیری نمودید بنده عرض کرد آنچه ارشاد می شود موافق ظن کمترین نیست
چه بنده چنین گمان دارد که جناب عالی دستگیری احقر نموده اند بپایه که باید خواهند رسانید خندید و گفت دراین خود چه شک
است انشاء الله تعالی چنین خواهد شد اما مرا از شما توقع دستگیری بهر دین عالم است و هم در عالم عقبی از اینجا باید که نیک فطرتان
پی برند که اخلاق آن بزرگ صاحب اشفاق در چه مرتبه بود اگر بحسب سن و سال ملاحظه شود بنده بیست و هفت ساله و آن بزرگ
شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد هم او بزرگ و بنده خرد سال بود و اگر مراتب ظاهری لحاظ کرده آید او هفت هزاری
و امیر کبیر و بنده ادنی ملازم او با این همه بزرگیها که در او جمع بود با این قسم فروتنی با او تواضع سلوک می نمود **بیت** تواضع
ز گردن فرازان نکوست * گدا گر تواضع کند خوی اوست * القصه آن مرد بزرگ هفت سال و چند ماه بکام و آرام در
فرمانروائی ضلعه پورنیه بکمال نصفت و معدلت و احترام و عزت گذرانید ملازمان و رعایا بلکه عموم برایا را از خود راضی داشت
و حاجت باسفار و حروب نیفتاده مگر برای ملاقات عم خود مهابت جنگ که تا براج محل برای شکار رسته آمد و نهضت سفر می نمود
و گاهی برای دیدن خویش و برادرزادها و نسوان اقربا تا مرشدآباد می رفت در مدت اقامت پورنیه یکبار برای مدافعه میر فخر الدین حسین خان
سیف خان که بمخاصمت از مرشدآباد برآمده عازم این طرف بود چنانچه ذکرش گذشت برآمده و بعد معاودت او بیست روزی
ناله بمرکز دولت خود برگشت و یکبار برای تنبیه شیخ محمد جلیل که زمیندار پرگنه گهکره بود و عیث عبث باقتضای انقلاب

طابع بتحریک بعضی از حمقا سر بشورش برداشته تمرد ورزید عین برسات بود که این سانحه روی نمود و هر چند نصیحت او بعمل آمد سودی نه بخشید اگر چه مومن و موفق باکثر امور مستحسنه بود اما درین تمرد و لجاجت و مبالغه را از حد بدر برده خود را هدف آلام و محن و مورد مصائب و فتن گردانید چنانچه بنده هم برای اتمام حجت و دفع بلا از سر آن ابله خود را سعیها نمود و معتمدان را فرستاده دلجمعی و استمالهٔ او کرد و صولت جنگ را نیز برو مهربان گردانیده عهد و میثاق درینباب گرفت که با او نوعی بدی نکنند اما فائده بران مترتب نگشت و صولت جنگ در عین برسات بناچاری ارادهٔ تنبیه او نموده بر آمد و همراهیان محمد جلیل مذکور از رفاقتش باز ماندند و خود آواره دشت ناکامی و آخر بناچاری مع عیال و اطفال اسیر پنجهٔ تقدیر گردید و بعد چند روز در حبس بمرد و مبلغ خطیر بمجملهٔ مالگزاری سرکار که درین سال بمصرف رسانیده بر ذمهٔ او از سرکار طلبی بود و بعد مردنش از پسرش مواخذهٔ آن می نمودند آن طفل غلام حسین نام داشت بنده در عهد شوکت جنگ پسر صولت جنگ که بجای پدر خود تمکن یافته چند ماه فرمانروای پورنیه بود باقیات مطلوبهٔ مذکوره را بنابر پاس ایمان و نظر به یتیمی و بیکسی او معاف کنانیده غلام حسین مذکور را ببراج پدرش قائم ساخت بی آنکه چشم امیدی بالطمع مبلغی از و بوده باشد و الحمد لله علی ذلک نقل دیگر نقی علیخان برادر فقیر در جوانی مزاج بسیار تندی داشت و مطلقاً مآل اندیش نبود روزی بعد از برخاستن از حضور صولت جنگ در کچهری دیوانی پیش راجه عجائب رای آمده نشست اچل سنگه هندوی قوم کایته که آثار شر و فساد از ناصیهٔ حال او پیدا و از دنی کسی از متوطنان آنجا بود دیوانی شوکت جنگ سرافرازی داشت و دران روز پرگنه تاجپور و غیره ذمهٔ شوکت جنگ از سرکار پدرش بود و نیز داروغگی توپخانه دستی تفنگ مهابت جنگ که بسراج الدوله داده بود صولت جنگ به پسر خود شوکت جنگ عطا فرموده ریاست جماعهٔ هزاریان برق انداز با و تعلق داشت اتفاقاً هندوی مذکور هم برای جواب و سوال امور متعلقهٔ خود پیش راجه عجائب رای در کچهری آمد چون نهایت تنگظرف و به بودن صاحبزاده مستظهر و مغرور بود خواست که از فاصله که میان برادر بنده و راجه مذکور بود بگذرد نقی علیخان ممانعت نمود نشنید و جواب بی باکانه گفت نقی علیخان آشفته گشته بملازم خود که استاده بود فرمود تا سیلی بر سرش زد و دستارش از سر اچل سنگه فتاد او بهمان صورت پیش شوکت جنگ رفته شکایتها نمود شوکت جنگ نهایت بدماغ گشته باحضار هزاریان و جماعهداران توپخانه فرمان داد و تصمیم ارادهٔ غارت خانهٔ جنگی نمود خانهٔ نقی علیخان محاذی محل اقامت شوکت جنگ و درمیان شارعی وسیع بود بعضی از دوستان مثل میرزا رستم علی و برادرش میرزا حیدر و میرزا تمیز علی و غیرهم چند کس بکار ما فوق الطاقه کمر بسته برفاقت نقی علیخان حاضر آمدند چون خبر این ازدحام و غوغای عام بصولت جنگ رسید لالی هزاری را که سر جماعهداران توپخانه و معتمد علیه صولت جنگ و منجملهٔ قدمای رفقای او بود و دو صد سوار و یکهزار و چند صد کس پیاده همراه داشت بدروازه طلبید و برفاقت و اعانت نقی علیخان مامور نمود و التماس کرد که چون داعیهٔ صاحبزاده بر پرخاش جزم سمی نماید اگر فی الحقیقه مکاوحتی شود فرمان چیست فرمود برای همین متعین نموده ام که بهر چه از طرف شوکت جنگ ابتدا شود تو هم در بازار بهمان قسم بعمل آر و جمیع ملازمان توپخانه را حکم فرستاد که اگر کسی متصدی غارت خانهٔ جنگی با نقی علیخان و مصدر فسادی خواهد شد سزا رسیده بر طرف خواهد گردید شوکت جنگ باستماع این خبر مکدر گشته پیش پدر رفت و تظلم و استغاثه نمود جوابهای عنیف شنیده نادم و پشیمان برگشت و مدتی با شوکت جنگ و نقی علیخان ترک ملاقات بود و بعد ماهی چند که شادی پسری روی نمود و مجلس انعقاد یافته ایامی چند برای مراسمات شادیانه معهود و معین گشته روزی

در همان ایام صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود از اثنای راه برگشت و دست پسر گرفته نزد نقی سلی خان آورده گفت که در میان برادران این قدر ملال نمی باید باسمه بگیر معانقه کنید والفت و آمیزش را از سر گیرید حق تعالی آن بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت خود جای دهد در مدة العمر خود چنین اخلاق والطاف از هیچ امیری مقتدر بلکه اغنیای مقتصد مسموع نشده تا بدیدن چه رسد رب اغفر له وارحمه چون عبد العلی خان خالوی فقیر بنا سازگاری طالع در شاهجهان آباد با وجود اجتماع اسباب امارت و عنایت و رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ بهادر خلف بهادر خان مرحوم بر فاهیکه منظور بود نرسید چندی روزی برفاقت محمد قلی خان پسر میرزا محسن برادر زاده صفدر جنگ که در زمان وزارتش بعد کشته شدن نول رای و ظفر یافتن وزیر بر افاغنه نائب صوبه اوده از طرف عم خود صفدر جنگ بود گذرانید آخر با او نیز صحبت برهم خورده در بنارس آمده نشست و بنده برای او نهایت مکدر بود و نواب صولت جنگ با وجود اطلاع بر آزردگی مهابت جنگ از خان مرقوم حسب الالتماس بنده بمبالغه تمام در استعفای تقصیرات عبد العلی خان بعم خود نوشت و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در خصوص امر عبد العلی خان بهادر اغماض فرموده جواب را قلم انداز ساخت صولت جنگ پاس خاطر فقیر ملحوظ داشته خطی از طرف خود متضمن تسلیه بسیار بعبد العلی خان خالوی فقیر نگاشت و مبلغ پانصد روپیه در ماهه مقرر کرده دو هزار روپیه پیشگی فرستاد و همین قسم بود و سه ماه تا زنده بود وجه همین مذکور را پیشگی میفرستاد درین جزو زمان این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو مصرع من خود ندیده ام تو اگر دیده بگو * اکنون در تدارک احسانهای بی پایان غیر از دعای مغفرت و آمرزش برای آن قدرشناس نجبا و فیض رسان عموم برایا و تذکر محامد و صافش ازین بنده دعا گو و دیگر پروردگان دولت او چیز دیگری نتواند شد اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه * *

ذکر رحلت نمودن نصیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم

چون تقدیرات ربانی مقتضی استهدام مبانی دولت خاندان مهابت جنگ و مستدعی تنبیه ارباب غفلت و اصحاب سلطنت ممالک بنگ بلکه عموم سکنه هند گردید از ورثه مهابت جنگ آنها که لائق جلوس ارائک ریاست و سروری و شایسته تعهد و سائد فرمان روائی و رعیت پروری بوده اند دست قضا قبل از انتقال آن صاحب اقبال بساط حیات شان در نوردید مخفی نماند که بعد مهابت جنگ هر سه برادر زادهای او که عبارت از شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موافق این از زمان لیاقت تقلد امر خطیر وزارت و فرمانروائی هم داشتند بهتر از سراج الدوله و اخوان او و سببی اعتماد مشتمل داشتند زمام کار بقبضه اقتدار یکی از اشخاص ثلثه مذکوره اگر می افتاد شاید احوال مردم هر سه بنگاله و بهار و عجاله تا این مذلت و خواری نمی کشید اما قضاهای آسمانی و تقدیرات ربانی چون چنین رفته بود روز نامچه عمر آنها قبل از رحلت مهابت جنگ پیچیده گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که درین هر سه برادر بحسب شجاعت و حسن تدبیر فائق بود و بر دیگران سبقت جسته بیشتر از همه با در گذشت و برحمت ایزدی پیوست و مهابت جنگ بعد سنوح این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما پایندگی می بود هیبت جنگ زنده می ماند بعد از آن ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت بعد این سانحه ا

بعد انتقال شهامت جنگ با مهابت جنگ ملاقات و محاکات اتفاق افتاد برسر کش نهایت تاسف داشت وی فرمود که نوبت از شهامت جنگ بفرزندان نسبت پدر شفیق مرده است پدر پرورش کننده تمام خاندان بود بعد از ان پیغام بصولت جنگ داده گفت که الحال طاقتی و عمرے نمانده اگر حیات وفا کرد سرمائے سال آینده که پنج شش ماهے دران باقی بود براه عمل نه برای شکار فقط به آرزوے ملاقات شما خواهیم آمد و او ازیک دیدار شما که حالیا از مغتنمات است خواهیم شد و اگر عمر وفا نکرد معذور خواهند داشت و این قطعه را خواند ضمیمه پیغام فرمود **قطعه** گر بماندیم زنده بردوزیم ÷ جامه کز فراق چاک شده ÷ ور بمردیم عذر ما بپذیر ÷ ای بسا آرزو که خاک شده ÷ بعد شهامت جنگ بفاصلهٔ دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز بسفر ملک بقا گردید تقریر تفصیلش آنکه نزدیک بمردن شهامت جنگ دانه محقرے در سر صولت جنگ بهم رسیده حدتے و وجعے داشت اما احدے را گمان نبود که سبب نوشتن خواهد گردید چنانچه بنده در همان ایام بتقریب ملاقات والده و غمگساری او شان بنا بر سانحه شهامت جنگ از صولت جنگ رخصت گرفته بمرشدآباد آمده با مهابت جنگ ملاقات نمود و از صولت جنگ پیغامها فرمود چون بنده معاودت کرده به پورنیه رسید و ابلاغ پیغامهاے مهابت جنگ بحضور صولت جنگ بتقدیم رسانید شنید که هنوز خلش آن دانه باقی و در دستار بستن المی عارض مے شود بعد چندے خود روزے فرمود که زلو چسپانیدن برین دانه شاید خوب باشد بنده عرض کرد که اماله مواد اگر بفصد و حجامت بعضوے بعید فرمایند غالبا اصلح خواهد بود بعد دو سه روز دیگر دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته دران باب سماجتے دارد بنده بار دیگر جسارت نموده ممانعت کرد ممتنع نشد و فرمود که زنان مے گویند هرگاه ذکر زلو آمده باشد ضرور است که بچسپانند و الا موجب گرفتن زنان چه رتبه دارد که جناب عالی بان اعتنا نمایند گفت درست است اما قیاسی هم ندارد دیدم مبالغه دارد خاموش شدم چون از شدت گزیدن سینے باشند زلو چسپانیدند و ماده بسیار منجذب گردیده ورم شدت نمود و جراحات سر زلو جوشیده ریم کرد و منتج بجراحات نمود آهسته آهسته تمام گردن آماس کرد و در ده شش روز اشتداد پذیرفت گمان کردند که ماده برگردان ریخته و نضج یافته العمیا است بنده علی جراح را طلبیده فرمود تا نیشتر نکشد منفجر نماید و او را هم قضا اعمی ساخته و نیشتر زد مشورت العمیا از نیشتر جا پاره نمود که گمان نضج مواد کرده بود غلط گشته مطلقا ریمے بر نیامد سوای قانون جراحان برگ نیم مشوی ساخته بران بست شب آن غش طاری گشت برگهاے نیم که بسته بودند کشوده گلاب و مقویات قلب و دماغ استعمال نمود مزاج بحال آمد اما تشویش خاطر افزاید بهم رسانید اما جمیع نوکران همه در دوستناس حاضر آمده برخے در عمارت دیوان عام و برخے در صحن آن خیمه ها برپا کرده همه وقت حاضر مے ماندند متصل سرپرده یا سے عمارت رفته خواب گسترده بسر مے بردند و میر روح الدین حسین خان خلف سیف خان مرحوم که با صاحب منزلت جنگ اختصاص داشت و نقی علی خان برادر بنده و حکیم محمد مسیح و مثل کسی دیگر نزدیک بما بجا تربت بنده اقامت داشتند نیز رسیدگی از افاضل ایران آقا عبد العلی نام که فی الحقیقه نهایت استعداد در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضیه ید طولی داشت در شروع بیمارے مذکور مع سید محمد تربتے خراسانی که از علما و اتقیا بود وارد پورنیه گردیده و بملاقات صولت جنگ رسیده مسرور دالوا مع مکارم شده بودند اگر حیات آن مرحوم وفا مے کرد چون قدردان چنین کسان بود سلوکے که لایق حال این بزرگان بود بعمل مے آمد این دو بزرگ نیز اکثر اوقات آمده نزدیک بنده ساعتے چندے نشسته دعاے صحیح و قرائت دعوات ماثوره اعانت مے کردند اما چون سهام قضا از سپرے نیست اثرے مترتب نشد تا آنکه بشروع شب جمعه پنجم جمادی الاولی سال و وقت عصر عدم رؤیت نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبانش بر آمد شیخ محمد جمال مارا اگرچه از جماعه داران عمده سپاه

چون دستی در طبابت و این پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعه خیر التجارب از مؤلفات اوست دران وقت با اطبا و جراحان در تدبیر معالجه صولت جنگ شریک بود و باستماع کلمه هذیان بسوی فقیر و فقیر بسوی او دید چون بیرون آمد همه را اندیشه عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن دماغ سرایت نمود ثلثی از شب چون گذشت صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده قیدیان را حکم به آزادی و صدقات شروع نمود و مستورات حرم را فزع و اضطراب لاحق گشته تزلزل و تشویش عظیم روی داد و قریب باول صبح بالمره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته رهگرای عالم بقا گردید مصرع جهان ماند و خوی پسندیده برد * دران دم که از شدت غم و الم همه را تشویشی لاحق بود نسوان محل علما را که ملازم و رفیق آن مرحوم بودند بامید آنکه دعای کنند یا چیزی بخوانند تا صحتش حاصل شود طلبیده بودند صولت خود بیهوش و محتضر افتاده و دو سه نفس از حیاتش که باقی بود می گذرانید و از ان جماعه هر که می آمد دیده و تاسفی نموده بر می گشت میر عبد الهادی روشن تخلص که صاحب دیوان بود و در نظم و نثر مهارتی تام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون بدین آمد بمجرد مشاهده احوالش از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و بازوی او گرفته بیرون پرده آورده افگندند مردم بیرون پالاطابند بسته و دران افگنده بخانه اش رسانیدند چند پهر در همان غش گذرانیده ثلثی یا نصفی از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم درگذشت اللهم اغفر له و ارحمه سید مذکور مولدش جهانگیر نگر بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله همانجا نمود رغبت بنظم و نثر بهم رسانیده دران کار سر آمد امثال و اقران گشت والد مرحوم او را برای تعلیم و تربیت دو برادر خرد بنده سید علی خان و غالب علیخان سلمهما الله تعالی از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد چون هیبت جنگ سید علی خان را بمصاهرت خود خواسته بخانه خود برد سید مذکور را هم برای تربیت او ملازم خود ساخت و بعد کشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ مرحوم او را برفاقت خود همراه علمای عظیم آباد که نام شان در صفحات سابقه تقریباً مذکور شد برگزید و پایانش باین صورت انجامید همیشه با خلوت معتاد و از آمیزش و اختلاط قاصر طبعان متنفر و محترز بود و با مردم کمتر می جوشید تنها بمطالعه کتب و فکر شعر و تکمیل خود اشتغال می ورزید در عظیم آباد و پورنیه تا زنده بود روی سخن با فقیر داشت و میگفت مثل من و شما مثل آن کس است که بشخصی میگفت که اگر تو نباشی شعر من معنی نداشته خواهد بود صولت جنگ مرحوم را سید صالح متورع سید محمد تربتی که مذکور ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبه علیه کربلای معلی برگشته از راه کلکته باتفاق زبدة الافاضل آقا عبد الله به پورنیه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنی که از ان آستانه مقدسه همراه آورده بود پوشانید و پسر دو بزرگ با جماعه مومنین حاضر که جمعی کثیر و جم غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده چنانچه ضابطه است تجمل و اسباب سواری جنازه اش را برداشته در جعفری باغ مدفونش ساختند چون سال فوت هر دو برادر یعنی شهامت جنگ و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد بتفاوت ماههای چند است همان کلمه خدایش بیامرزد که تاریخ رحلت شهامت جنگ است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم می تواند شد بعد این سانحه شوکت جنگ که پسر کلان صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران مجمع حاضر آمده لباس خستگی اندیشه بار از سر افگند و اظهار جزع و فزع بی اصل نمود شنیده که دران دربار و حضور پدرش اعتباری داشت

دستار بر سرش گذاشته بر بست و مسند نشین مصیبت زدگانش ساخت و شیخ جهان یار وغیره سرداران را آورده موافق ضابطه گفت تا با او تعزیه گویند و اظهار توسل با او و شعار جانشینی پدرش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره از زبان شوکت جنگ بر یکی را تسلی کنانیده و رهمان دیوانخانه بحجره برای او آماده نموده خوابگاهش ساختند صبح دوم بنده حاضر آمد و شوکت جنگ شروع بدلجوئی و احترام در اثر رضای فقیر نموده درخواست مسوده عرضی برای مهابت جنگ کرد بطور مناسبی که بایست نوشته بنده ارسال یافت مهابت جنگ را هفته روز قبل از رحلت صولت جنگ مرض الموت او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماریش شنیده و از موت خود بی خبر بوده تاسف میکرد و میگفت اکنون که وقت کار رسیدن بیمارم و وکیل خود را خلعت داده برای تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان دولت بمرشدآباد رخصت فرمود و تاکید بلیغ به کارسازیها نموده بود و سبحان الله انسان چه قدر غافل و فی الحقیقه این غفلت از اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمی بود دنیا هم نمی بود بلکه دنیا عقبی می گشت القصه چون مهابت جنگ خبر رحلت صولت جنگ شنید نهایت متاسف گشت و گفت الحال بی پر و بال گشته قاصد حضور خداوند متعالم و خطی متضمن تعزیه و تسلیه به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق با برادران و اشفاق به جمیع بازماندگان به شوکت جنگ نوشته برای هر یکی خلاع ماتمی و بنام شوکت جنگ سند بحالی پورنیه بشرط رافت و نوازش بر مخلفان صولت جنگ و حسن سلوک با رفقا و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکاول خود فرستاد شوکت جنگ به بهانه و نوشته مهابت جنگ امور مأموره را بالقدم قبول تلقی نمود و آنچه میرزا زین العابدین از زبان مهابت جنگ ابلاغ کرد همه را دست بر سر و چشم گذاشته متعهد گردید و میرزای مذکور را راضی و خوشنود برگردانید و بتاریخ مختار بر مسند ایالت جلوس نموده اظهار سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابی او استعفای نوکری نمود هر چند انکا بعذر و دایه مرضعه او که دائی کوئل نام و دانا انگا از طرف صولت جنگ خطاب و با بنده نهایت دوستی و وداد داشت بنده را طلبیده مبالغه در ترک اراده استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجای پسر و فرزند صولت جنگ است اما از حلیه شعور عاری و مست می غفلت و نادانی و سرشار باده جهالت و جوانیست و برگردن شما حقوق صولت جنگ و این ضعیفه متحقق بخاطر من می آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جواب و سوالهای حضور پادشاه و بنگاله و اطراف و اکناف عالم باشید و کارگزاران با شما دوست از وقت صولت جنگ بخشی فوج است بکار مذکور باتفاق شما پردازد و خانه و نام صولت جنگ برباد نرود بنده در جواب گفت که آنچه می گوئید وجهی و حسابیست اما امید نیست که شوکت جنگ هرگز راضی باین صورت نمود به صحبت اجلاف و اراذل در آنچه نام و نشان پدرش ضائع و نابود شود خواهد کوشید و در نام نوکری و آقائی بی رضای او چنین کارها صورت نمی تواند گرفت چون آن نیک بخت هم عاقله بود فهمید و حالات او را دیده ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده برای جناب آقا عبدالله فاضل که ذکر خیر او شان گذشت مبلغ پنجهزار روپیه و هزار روپیه برای سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته بهر دو بزرگ رسانیده بهر دو را رخصت دهانید و بعد چندی خود رخصت گرفت انگاه مذکوره باوجود انقطاع امید و اغراض پنجهزار روپیه نقد برای فقیر بطور زاد راه فرستاد عجب زنکه عاقله محسنه بود با آنکه از آزادی فرق فرومایه کنگ بود اما دار المهامی خانه امیر کبیر هفت هزاری بخوبی می نمود و از خزانه محافظه او کاهی بر کاهی فوت و فرو گذاشت نمی شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از آنها امیرزاده و سرداران سپاه و یکه هاسی روشناس و عمال متصدی پیشه

وبر قسم مرحوم بوده اند کمتر کسی خواهد بود که ممنون احسان او نبوده باشد و در اوقات صعبه حمایت اعانتش باو نرسیده آقا و عمله و اتباع همه را از خود راضی داشته نام نیکی در عالم گذاشتند و خانه کوچ از پورنیه خاسته بگنده گوله آمد تا عازم عظیم آباد شود درین ضمن خبر رحلت مهابت جنگ و تسلط سراج الدوله بر وسادهٔ ارث فرمان روائی سه صوبهٔ بنگاله و بهار و اودیسه شنیده در گنده گوله توقف نمود تا بعد دریافت احوال سراج الدوله و سلوک او با خلق خدا آنچه وقت اقتضا کند بعمل آید درین عرصه خبر اخراج برادران حزم خود سید علی خان و غالب علی خان و عم مهربان وهاب علی خان که در سن با فقیر همسال بود و این هر سه کس بعظیم آباد اقامت داشتند از صوبهٔ مذکور شنید و استماع این ماجرا مانع حرکت فقیر گردید چون موسم برشکال رسید و مجال اقامت دران ده متعذر بود ناچار معاودت به پورنیه و سکونت در حویلی سابق روی داد الحال بنابر انتظام اخبار احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع امارت و ریاست ممالک بنگاله و بهار و اودیسه بسراج الدوله که شروع خرابی تمام هندوستان و اسباب تسلط جماعهٔ انگلیشیه بر بلاد وسعت آباد هند است رقمزدهٔ کلک وقایع نگار می شود در ضمن آن پایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام مناسبش پیرایهٔ وضوح و ظهور خواهد یافت

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضی از اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانی آن ابلهٔ سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بی شعوری امرای مغرور

مهابت جنگ را چنانچه ایما رفته نهم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری عارضهٔ استسقا در سن هشتاد سالگی شروع شد چند روز شیر و پرهیز گذرانیده بعد از ان فرمود که این بیمار ساله درین عمر گران عارض شود زائل نگردد و شفا حاصل نمی شود دست از پرهیز برداشته در غذا و آب خود دخلی نمود [illegible] زوجهٔ شهامت جنگ دختر بزرگ مهابت جنگ مع احمال و اثقال رفته در موتی جهیل [illegible] و بلا زمان [illegible] الکوک [illegible] برفاقت خود و مدافعهٔ سراج الدوله مستعد ساخته عهود و مواثیق گرفت بخت برگشته [illegible] خلاصه چون مهابت جنگ را عمر ترتیب الالتفات [illegible] بعضی را می گویند که از مهابت جنگ [illegible] سراج الدوله بسیار دیوان احوال او را نیکو می شناخت تنبیهی کرده گفت [illegible] اگر [illegible] از خود راضی نگهدارد آخر زمان شمار دیگری توقع خواهید داشت تا آنکه [illegible] از زمانه برحمت الهی رفت و خواص اصحاب بتجهیز و تکفین او پرداخته نصف شب [illegible] برای مرقد او در خوشباغ مدفون گردید [illegible] فانه من عبادک و ان تغفر لهم فانت ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتدای جوانی با فواحش و منکرات [illegible] ساز و سرود [illegible] نسوان رغبت نبود اوقات شریفش یاد آنماز های مکتوبه و اشتغال تلاوت کلام الهی [illegible] و تمام عمر از زنا و شرب خمر گشته نهایت تجنب و احتراز از بی حجابی [illegible] و از اشتباه [illegible] بعد از تخلیه و طهارت و انفراغ از نوافل اول صبح نماز واجب [illegible] سفر [illegible] صبح طالع و روز روشن می شد تا دو ساعت نجومی

بار عام میداد جمیع سرداران سپاه و اهالی و موالی و عموم ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده هر کس بعرض احوال و انجاح مقاصد خود کوشیده بهره از موائد احسانش بر میداشت بعد ازان برخاسته در خلوت می نشست و کسانیکه موعود بوده اند بامثل شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان دران مکان حاضر بوده صحبت اختلاط و شعرخوانی و نقل حکایات میداشت و چون ذائقه اش نهایت درست و طعامهای خوب مرغوب طبع او بود از حضار و مقربان یا شخصی وارد تازه هرکه دستی در طبخ طعام داشت روبرویش چیزی می پخت از مصالح آن انچه بایست مثل انواع لحوم و مسکه وغیره مهیا می بود گاهی اختراع در طعامی نموده باورچیان را روبرو تعلیم می نمود و آن طعام تیار میشد و عمله و ارکان دربار دیوانخانه حاضر بوده انچه حاجت یا اظهار و التماس داشت روبرو آمده بعرض میرسانیدند تا وقت طعام خوردنش می شد آن زمان بکاول مع خوانهای طعام حاضر آمده دستارخوان پهن و طعامها چیده میشد و طعامهای فرمایش اشخاص موعود روبروی شان و دیگران می چیدند و از طعام خاصه اش نیز هر یکی را بهره میرسید و بر سر دستارخوان ذکر حسن و قبح مطبوخات و دقائق ذوق مذکور گشته ذائقه هر یکی بمحک امتحان میرسید و چون انفراغ از طعام خوردن میشد مهمانان حاضر دست شسته مرخص میشدند و مهابت جنگ را این میز بانی همیشه مستمر و مقرر بود اغلب مجلس مردانه بود و گاهی مهمانی نسوان اقارب که اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند می نمود و با آنها طعام میل میفرمود و بمجرد فراغت از طعام دست شسته سر استراحت بر بالش آسایش گذاشته تهیه خوابی نمود و مردم چوکی پلنگ حاضر میشدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جای معین می نشست ساعتی بعد از زوال بیدار گشته به استنجا میرفت و از انجا بر آمده وضو می نمود و نماز ظهر خوانده یکجزو تلاوت کلام الهی کرده نماز عصر میخواند بعد ازان آب یخ پرورده یا آب شوره انچه مهیا و موجود بودی می نوشید و بر همین یک آب در روز و شب قناعت می نمود بعد ازان افاضل و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علی فاضل ادام الله عزه و تقی قلی خان و حکیم هادی خان و میرزا محمد حسین صفوی و فاضلی دیگر ملتانی که اسم او فقیر را معلوم نیست تشریف آورده آبرو بخش مجلس او میشدند و در یکی دیوانخانه مقابل و محاذی مسند مهابت جنگ مسندی بر اسپیده عالی قدر فرش میشد و تکیه بزرگی بطرف پشت مسند می گذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازه دریا که اقرب راهها بود داخل شده بر چبوتره صحن که تا ایوان عمارت فاصله بعیدی داشت بر می آمدند مهابت جنگ از جای خود برخاسته بر مسند منتظر ایستاده میماند و چون کفش از پا کنده داخل ایوان عمارت میشدند با آنکه هنوز بعد وافری بود مهابت جنگ چند قدم از مسند فراتر رفته بادب سلام میکرد میر صاحب هم بدستور با او سلوک و رد سلام را می فرمودند و آمده بر مسند معین خود می نشستند و مهابت جنگ بجای خود بر مسند می نشست آن وقت تکیه کوچک از پهلوی مسند خود لسید صاحب تواضع می نمود و حقه های میر صاحب و تقی قلی خان و حکیم هادی خان و میرزا حسین صفوی می آمد و قهوه می آوردند مهابت جنگ خود حقه نمیکشید اما دو فنجان قهوه همیشه یک بود و بعد از قهوه تکیه پیش روی فاضل ملتانی میگذاشتند و کتاب کافی که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی و در عهد غیبت صغرای حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آنحضرت گذشته و لقب کافی بآن کتاب بخشیده آنسرور است آورده بران تکیه میگذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث

از کتاب مذکور میخواند و ترجمه میکرد و حل حقایق و دقایق آن میر صاحب میفرمود و بعد از آن اگر امری مهابت جنگ
را منظور میبود سوال میکرد و میر صاحب بجواب آن میپرداخت و در اختلاط یا زمیند اشتند تا دو ساعت این مجلس
منعقد بود و چون فراغت از مذاکرات روی میداد میر صاحب برمیخواستند و مهابت جنگ بدستور چند قدم مشایعت
نموده سلام میکرد و استاده بود تا میر صاحب کفش و پا کرده راهی میشدند آن زمان بجای خود می‌نشست
و آهسته آهسته اصحاب مذکور مرخص شده راه خانه میگرفتند بعد از آن عمله دیوانی و حکمت سیاهی آمده عرض
اخبار هر دیار و استفسار امور معاملات که اول روز ملتوی مانده بود نموده دو ساعت درین گفتگو بانجام میرسید
و همدرین عرصه گاهی شهامت جنگ و گاهی سراج الدوله و صولت جنگ اگر میبود حاضر میشدند بعد
برخاستن اینها ارباب مزاج و خوش طبعی مثل میرزا شمس الدین و زین العابدین بکاول و میر کاظم داروغه اشتغاله
و شمع و چراغ خانه و میر جواد توشک بیگی و محمود زنانه و امثال ذلک حاضر آمده یکدو ساعت باستماع مطایبات
اینها با همه گرویده گاهی سیر میکرد را بینه تا شام میشد و مشعلچیان و شمعچیان حاضر آمده مجرای آنها بضابطه متعارفه
هندوستان می‌شد بعد از آن نماز عشائین خوانده در دیوان خانه بند و بست زنانه میشد و زنانش مع زنان سراج الدوله
و دیگر عورات اقارب که برای ملاقاتش میرفتند حاضر آمده مجمعی میشد و چون مهابت جنگ شب چیزی نمی‌خورد
از فواکه تازه و خشک و حلاوی و لوزها که همیشه مهیا بود و آورده قسمت میکردند و چون ثلثی از شب میگذشت
نسوان مرخص و باز مردانه میشد و مهابت جنگ بر پلنگ یعنی چارپایه رفته میخوابید و بدستور قصه خوانان و پا بهایان
چوکی پلنگ آمده بجاهای معین خود می‌نشستند و در خواب بعد هر دو سه ساعت متنبه گشته می‌پرسید که شب
چه قدر باقیست و کدام کس حاضر است همین قسم سه چار بار بیدار شده آخر شب که اغلب دو ساعت نجوم میبود
بر میخاست و از تخلیه و طهارت فراغت نموده شروع بنوافل و اوراد میفرمود و اول صبح نماز را بجماعت ادا کرده
باز بدستوریکه مذکور شد در هر وقتی از اوقات مشغول کاری بود و در صله ارحام و احسان با اقارب و اقوام
و اصدقا و احبا کار بجائی رسانیده که ما فوقش تصور نتوان نمود هر که در تمام جهان آباد هنگام افلاس با او ادنی
سلوکی و رعایتی نموده بود در زمان اقتدار اگر او بود و الا از اولاد او هر که را طلبیده یافت رعایتها نیکه در گمانش
نبود بعمل آورد و با اطفال اقربا و نسوان آنها سلوکی داشت که درین عصر و زمان بلکه در ازمنه دیگر هم کسی مخصوصان
منتسبان خود نکرده باشد و در تمام قلمرو او مادام الحیاتش عموم رعایا و خلائق بآرامی بوده اند که شاید در کنار پدر
و آغوش مادر هم این آرام ندیده باشند و هیچ نوکری حتی از خدمتگاران معتمدش احدی نبود که مالک لکوک
نبوده باشد غیر از آنکه با رقص و سرود و صحبت و قربت نسوان میان رغبتی نداشت دیگر با جمیع کارها آشنا و با صاحب کمالات
هر فن راغب و قدر دان جمیع کمالات و در سلیقه صحبت داری و اختلاط بی مثل و نظیر امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر بوده از
صفات حمیده شاید معدودی در وجود نبوده و الا اکثر صفتی از محامد و صفات خواهد بود که در ذات مجمع الحسناتش
جمع نباشد در زمانیکه آصف جاه مرد و ناصر جنگ پسر او بجایش نشست و بسبب لجبازی رفته از دست افغانان همراهی خود
کشته گشت و مظفر جنگ خواهرزاده ناصر جنگ اول باعانت همان افاغنه بر مسند ایالت متمکن گشت و آخر باعانت
فرانسیسان با افاغنه مذکور که قتله خالش بودند جنگید و بحسب تقدیر مظفر جنگ و رؤسای افاغنه هر دو کشته شدند

ولیکن بعد محمد خان صلابت جنگ بر مسند امارت دکهن مسلط گشت چنانچه در اوراق دفتر سوم در ضمن سوانح دکهن سیر آنه صحیح خواهد یافت و تسلط موشیر بوسے بالا گرفت و خطا و متضمن بسفارش فراسیس انگه لطیف اق بسیار بمهابت جنگ رسید مهابت جنگ چون مناسبت مزاج سراج الدوله با ناصر جنگ و اراده پرخاش او با جماعه انگلیسیه میدانست و مرتبه دانائی و شجاعت او و حسن سلوکش با رفقا و خلق خدا از مهابت جنگ مخفی نبود دیده که در آن روزها بحسب اتفاق چند ماهے با سراج الدوله بودم بگوش خود و از مردم معتمد هم شنیده که مهابت جنگ میگفت اسباب دلالت بر آن میکند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان خواهد بود و چنین شد که او بنظر دوربین خود دیده بود روزے در زمان دولتش مصطفی خان مهابت جنگ را ترغیب بمقاتله جماعه انگلیسیه و زدن کلکته نمود مهابت جنگ اغماض کرده جواب نداد بار دیگر شهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ بدستور جواب نداده در خلوت با شهامت جنگ و صولت جنگ گفت که بابا مصطفی خان خود سپاهی و نوکری پیشه است میخواهد که همیشه رجوع من با او بوده باشد شما را چه شده است که در چنین امور با او همداستان میشوید جماعه انگلیس برای من چه بد کرده اند که من بدخواهی آنها کنم الی الآن آتشے که در صحرا گرفته است خاموش نمی شود آتشے که در دریا بگیرد کیست که او را فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فساد ندارد

ذکر افاضل کرام و مشایخ عظام که در عهد مهابت جنگ در قلمرو او بوده اند یا بحسب قسمت ورود بعضی از آن گروه والاشکوه درین دیار گردیده و مردم بملاقات آن بزرگواران رسیده اند

اول مولوے نصیر مرحوم است متوطن شیخپوره از اولاد شمس الدین فریادرس که مزار آن بزرگ در اوده معروف است جد بزرگوارش از انجا بصوبه بهار نقل نموده در شیخپوره سکنی نمود مولوے مرحوم در شروع جوانی در زمان نظامت امیر الامرا شایسته خان مرحوم که اخوند ملا شاه محمد شیرازی وارد بنگاله گردیده بار بشوق وطن مالوف قاصد معاودت بود و بنا بر شوقے که در تحصیل علوم داشت ترک یار و دیار نموده برفاقت اخوند مرقوم مرحوم عازم ولایت ایران گشت و در راه با آنکه چارپائے سواریش بود قطع منازل پیاده مے نمود و درس خود را ناغه نمی کرد همین قسم بولایت رسیده و علوم متداوله را بحد کمال رسانیده فقه و احادیث را از علمای ایران سند کرده و در فنون ریاضی خصوص هیات و هندسه و حساب سرآمد اقران گردیده در ایران بعزت و احتشام روزگار گذرانید میر غلام محمد بهارے که اعجوبهٔ روزگار و نادرهٔ زمان و واسطهٔ جواب و سوال عمدة الملک امیر خان ناظم صوبهٔ کابل با نواب وحید و امرای ایران بود چون خانهٔ امرائی رفت مولوے مذکور را از طرف او آمد و شد پیش عمده های ایران میشد و بعد از مدتے بهند آمده قلیل جاگیرے از پادشاه در صوبهٔ بهار که وطنش بود حاصل نموده در عظیم آباد اقامت نمود و الی الآن بیوت بنا کرده او موجود و نبیره اش محمد حسن خان خلف زائر حسین خان دران املاک حسب الارث متصرف و مقیم است دوم داؤد علی خان معروف بزائر حسین خان خلف ارشد مولوے نصیر مرحوم است و در اکثر فضائل نفسانی به از پدر تحصیل علوم متداوله از پدر خود نموده با آنکه پدر جمیع مخلفات را بنام او هبه تمام و او را وصی خود ساخته بود بعد رحلت پدر بانصاف کار فرما گشته مخلفات را مثل ما فرض

اضعف بهر یکی از قبل خود تبرعاً تقسیم کرده داد و بعد انتظام امور معاش بشوق طواف ائمهٔ انام و ادراک سعادت حجة الاسلام و
عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان مرقد مطهر سید الانبیا علیه و علی آله الصلوٰة والسلام عازم گردید پس از ادراک شرف و
سعادت زیارت مذکوره بوطن مالوف معاودت نمود و اوقات بکسب سعادات مصروف داشته رضا جوی خالق
و مرجع و کامروای خلائق بود همیشه در معاملات که مردم بخدمتش رجوع می‌داشتند اصلاح ذات البین منظور و ملحوظ فرموده
بمصالحه رفع منازعات می‌فرمود و در معاش قلیلی که میسر بود بحسن سلیقه صرف نموده حاجت روای اکثر محتاجین و مساکین
بود و جمعی کثیر از عجزه را عیال خود گردانیده در ماکولات با جمیع منتسبان و وظیفه خواران مساوات می‌جست نه آنکه
خود خوشتر خورد و دیگران کمتر از زبان از ذکر و بیان محامد و صفاتش بعجز و قصور معترف است و انسلاک او در آن
سلسله برای اخلاف و اسلاف سرمایهٔ افتخار و شرف چون از زیارت عتبات عالیات برگشت خطاب خود را که
داود علی خان داشت مبدل به ابو الحسین خان ساخت و باین لقب راضی بوده تفاخر می‌جست و مردانه دار
در مراحل ما بین ستین و سبعین برحمت الهی پیوست تا نفسش انقطاع پذیرفت در کمال استقلال راضی برضای
ایزدی و متکلم بکلمهٔ طیبهٔ الله بود اللهم اغفر له وارحمه سوم میر محمد علیم که از مشاهیر مشائخ عظیم آباد و از جملهٔ شاگردان
میرزا معز موسوی خان فطرت تخلص بود شهرت علمش اگرچه بسیار و شاعریش هم اشتهار دارد و بتحقیق تخلص او گاه
بنده را علم نیست علیه بر علم و فضل او آگهی نیست چهارم مولوی محمد عارف می‌گویند از عرفای زمان و عزلت
گزیدگان دوران بود حالات خوش از آن بزرگ استماع افتاده در اول زمان دولت مهابت جنگ درگذشت و در
کواکهو قلعهٔ عظیم آباد که مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه کرک تام شخصی صاحب حال طالب خدا بود مکرر دیده شده
ترک و تجریدی داشت والله اعلم بضمائر عباده پنجم میر رستم علی مرد متقی گوشه گزین و از علوم ظاهری هم بهره
داشت اکثر اشخاص خرق عادات از او نقل می‌نمایند بنده خود کمتر دیده لیکن مرد صاحب معنی مرتاض و بدقائق حقائق آشنا
بود در عظیم آباد هنگام صوبه داری راقم را این برحمت الهی پیوست و در جائیکه الحال بمقبرهٔ میر افضل سوداگر کشمیری
معروف است مدفون گردید سببش آنکه سوداگر مذکور در خدمت سید میر ورا ارادت داشت بعد رحلتش در آن مکان
که زر خرید او بود آورده مدفون کرد چون خود هم مرد حسب الوصیة همانجا مدفون گردید ششم شاه محمد امین درویشی
تجرد کیش و عارفی حقیقت اندیش بود از جبین پر ارشش راز عشق الهی آشکار و ظاهر و باطنش لبالب از انوار محبت
پروردگار از اوضاع و اطوارش ظاهر و رضا جوی محبوب ازل و شاهد لم یزل از افعال و اقوالش باهر اینقدر تاثیر
صحبتش بفقیر هم رسید که بجهد درود در صحوطه تکیه اش هوای دنیا از دل بیرون میرفت و محبت خدا و انقطاع از این
عاریت سرا در دل جا میگرفت تنها بعبادت و ریاضت بیدار در روزها با وجود هجوم مردم مراقب احوال و متذکر پروردگار
بود و بعد ساعتی کم و بیش نعره اش یا محبوب بنوعی از دل سر بر میکشید که دلهای دیگران چون بسمل در بر می‌طپید
خلاصه آن صاحب نفس تعالی از بهاسی و کیفیتی بنود و مرشدش شاه محامد در عظیم آباد دیگر امات و خوارق عادات مشهور
و از ثقات علو مقامات آن بزرگ استماع افتاده سالک بود اما اندک جذب بر مزاجش غالب گاه گاهی افاده در
ظاهری هم میفرمود هفتم شاه ادهم و هشتم حیات بیگ در ظاهر اوضاع مجانین داشتند و انقطاع از اکثر ضروریات
بمزاج اینها غلبه داشت اما مردم بزرگی و خوارق عادات از ایشان نقل می‌نمودند والعلم عند الله تعالی

الغرض شاه خضر درویشی عالی پایه بود در سعد پور مضافات پرگنه لبسار اوقات بسر می برد مجذوب وضع اما اکثر عقلا و هوشیاران بمجالستش رسیده علو مقامات و سمو حالاتش را قائل بوده اند و بسی کرامت و خرق عادت ازان بزرگ روایت نموده بنوعیکه مجال تشکیک در باره او نیست و هم سید والانژاد میر محمد سجاد که فی الحقیقه یادگار آبا و اجداد کرامش بود در حقیقت درویشی را برده مصید حقیقت بدام آورده در کمال عزت و احترام بسر می برد و دنیا را برابر پرکاهی نمی شمرد و با والد مرحوم سررشته اخلاص نهایت مستحکم داشت و همت بر تحصیل مثوبات اخروی می گماشت در علم جفر و دیگر علوم ظاهر نیز دستی داشت فضائل و کمالاتش ازان وافر تر است که خامه قاصر اللسان درین عجاله بذکر مجملی از اوصاف حمیده اش تواند پرداخت کتابی از مؤلفات او دیده شده به علو مدارج و سمو معارجش آگاهی می سازد از نظر هر که بگذرد او را بقدر پایه اش فی الامر آگاهی بهم می تواند رسید بعد رفتن والد مرحوم بشاه جهان آباد با جد امجد این خاکسار اتحادی که با ید باید کرده صحبتها می داشت و باتفاق او شان همت بر مجاهدات می گماشت سال رحلتش را فقیر یاد نداشت و الا می نگاشت اللهم الحقه باباء الصالحین و اسکنه فی اعلی علیین یازدهم جد بزرگوار این بیمقدار سید علیم الله طباطبا است از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیده الهی اگر نگاشته آید دفتری علیحده می باید سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال پنجاه و ششم از مائه دوازدهم برحمت الهی واصل گردید ریاضات و مجاهدات آن سید عالیمقدار و خرق عادات و کرامات که ازان نقاوه اخیار بظهور رسیده و بنده بران مطلع گردیده در مثنوی علیحده که منظوم نموده به بشارة الامامه موسوم ساخته ام برشحی ازان مندرج است من شاء فلیرجع الیه دوازدهم جناب شاه حیدری عموی حقیقی جده پدری بنده از اولاد علی بن الحسین علیهما السلام و کربلای الحائری در تشیع نهایت مجاهر و بیباک و در کمال استغنا بود با متکبران متکبر و با عجزه نهایت فروتنی و تواضع می نمود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان از اکبر آباد بمصاحبت تمام همراه آورد و قصبه بهاگلپور را خوش نموده جا اقامت افگند محمد غوث خان که بتقریب رفاقت خال خود شکر الله خان در قصبه مذکوره توطن گزیده بود اتفاقاً بیمار شد و بیماریش اشتداد یافته از حیاتش امیدی نماند دران وقت شاه حیدری که از مسابقت مذهبش نفور اما از شجاعتش راضی و مسرور بود بسر وقتش رسیده بشرط قبول مذهب تشیع ضمان شفای او شد و او قبول نموده شفا یافت و اوقات کامل با شاه حیدری بسر رسانید مع اولاد مطیع و معتقدش بود تا در جنگ سرفراز خان کشته شد شاه حیدری از بهاگلپور بمرشدآباد آمده مهابت جنگ را بر عملش نهایت ملامت نمود و مهابت جنگ سر بزیر انداخته غیر از تسلیم استکانت سخنی بر زبان نیاورد و شاه حیدری لاشهای غوث خان مرحوم و پسران و رفقای او را از میدانی که دران مدفون بودند برآورده به بهاگلپور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده برحمت الهی رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفری پسرش به از پدر بود و از امثال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک سمعه و ریا گوی سبقت ربوده با آنکه مهابت جنگ و اولادش نهایت احترام او می نمودند مفاخرت و عجبی را بخود راه نداده درویشانه بسر می برد و در مقامیکه باید باستقلال کار فرما شده اغنیا را برابر پرکاهی نمی شمرد و یسین خان فوجدار بهاگلپور روزینه مردم بهاگلپور و فقرای آنجا را بند نموده تعرضی بیومیه شاه جعفری نداشت اما هرگز یومیه خود نگرفت و نه بمهابت جنگ درین خصوص چیزی نوشت تا آنکه مهابت جنگ خود خبردار شده یسین خان را ملامتها نمود و یومیه جمیع فقرا دلانید آن زمان وجه خود هم گرفت و در زمان هنگامه مصطفی خان و عبورش از بهاگلپور بر وی تهمتها سخن گفتند و متعصبان بهاگلپور با فاغنه مصطفی خان اعلان تشیع او را اخبار نمودند و خبر رسید که مصطفی خان داعیه پرخاش با او دارد در جای خود باستقلال مستعد شهادت نشسته بطرفی نجنبید و آن بلا

خود بخود دفع گردید در شادی سراج الدوله ابهی رام فوجدار بهاگلپور که از طرف عطاء الله خان بود برای کشتن گاوی دست سیدی بریده او هر چند استغاثه پیش اعیان نمود کسی نه شنید و فریاد او بجای نرسید آخر شاه جعفری شریک احوال او شد و لهوای عالمی رو بیداد قریب بود که فتنه بزرگی حادث شود عطاء الله خان را هواس برجا نماند و مردم هجوم آورده می خواستند که بخانه اش بریزند چون در آن وقت شمشیر خان و سردار خان برطرف نشسته بودند و این سانحه روی داد هیبت جنگ در عین معرکه آمده با شاه جعفری گفت که مهابت جنگ از میان برخیزد شاه جعفری گفت که این سید را راضی کنید دیگر مرا کاری نیست هیبت جنگ سید را بدادن ده و زر نقد و تنبیه قاطعان بد راضی ساخت آن زمان فتنه فرو نشست با این جمعیت ایمان و شجاعت و جمیع صفات حمیده کمتر کسی دیده و شنیده شده یکبار در عین شکار که شروع جوانی او بود شیری بر آمد محمد قطب پسر کلان غوث خان مانع بود که شاه جعفری بدم شیر نر رود آن سید نوجوان اسپ تاخته و بر سر شیر رسیده و پیاده گردیده شیر را چندین تازیانه زد و شیر شل روباه از پیش روی فرزند اسد الله میگریخت و سید در پی او رفته تازیانه ها میزد و محمد قطب می گفت که شیر را چنین می زنند صلاح و سداد و مهمان نوازی و مساوات در معاش چنانکه با بیگانه و آشنا یکسان بسر برد و دیگ طعام با همه کس می خورد در حاجت روائی مومنین با فقدان اغراض دنیوی به مرتبه بود که ما فوقش تصور نتوان نمود در عهد حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الهی واصل گردید و نعشش را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده در زمینی که در ایام حیات خود پسند کرده بودند مدفون گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین +

مشایخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبها +

بسیار کسان و اکثری با نام و نشان و صاحب اسباب مشیخت و شان بوده اند اما کیفیتی از آنها بگوش فقیر حقیر نرسیده که قابل تحریر باشد از آن جمله شاه غلام علی در موضع دیوهره مضاف پرگنه اردل و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه شرف الدین یحیی منیری در بهار و شاه کهیلن در سهسرام و شاه محمد مسیح در للیا مضاف سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور به شاه مولی در پرگنه سورج گذه مضاف سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل سورج گذه بسر می برد قلیل زمینی که در قبضه تصرفش بود حاصل آنجا را صرف ضیافت مسافران وارد و صادر می نمود تا آنکه حیدر علی خان برادر حسین قلی خان داروغه توپخانه مهابت جنگ رسوخی بخدمتش بهم رسانیده پرگنه گهرا که مختصر پرگنه از توابع مونگیر بود مهابت جنگ التماس نموده مدد معاشی برای او مقرر کنانید و سندش از دفتر سرکار نویسانیده داد الحال اولاد او که عبارت از اقربای زنش باشند بکام و آرام بسر می برند +

و علمای ظاهر

که متصدی درس و تدریس بوده افاده و استفاده را جاری داشتند بسیار بوده اند حتی نه ده کس مدرس در شهر عظیم آباد و قریب به سه صد چهار صد طلبه معلوم بوده اند و در پرگنه ها و قصبات مشهوره علی هذا القیاس اما از مستعدان بهار قاضی غلام مظفر مخاطب به مظفر علی خان گشته به تقرب مهابت جنگ اختصاص یافت و داروغه عدالت مرشد آباد گردید مرد خوش تقریر با کثر فنون علمی ماهر و در نظم و نثر سلیقه لائق داشت

و بزرگانی که به فرمان قهرمان تقدیر بنا بر آشفتگی اوضاع ایران وارد هندوستان گشته

به تقریبی چند ورود بعضی از آنها در عظیم آباد و بنگاله روی داد

اول و اعظم آن بزرگواران عمدة العلماء العظام و زبدة الحکماء الکرام کاشف الحقائق الخفی و الجلی خاتم الحکماء المتالهین مولانا و شیخنا المحمد المدعو بعلی المتخلص بحزین اعلی الله مقامه از نبائر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بزاهد الجیلانی و نسب شریفش به پانزده واسطه بشیخ عارف کامل مذکور میرسد و از غایت اشتهار که صیت فضائل او اقطار عالم را فرو گرفته و مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دائر و سائر است مناقب و مفاخر او از القاء و اظهار مستغنی و بی نیاز است اما بنابر تبرک و تیمن بذکر مجملی از محامد اوصاف و اخلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق پرداخته می آید مخفی نماند که فقیر و کسانیکه بهمه وجوه بهتر ازین حقیر بوده اند اعتراف دارند که درین جزو زمان چون او کسی دیده نشده بلکه مترددین عرب و عجم نیز بجامعیت آن جناب در جمیع علوم ظاهر و باطن احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آیتی بود از آیات الهی جامع حقائق و معارف نامتناهی قوت مدرکه و حافظه باین مرتبه در اسلاف هم شاید کسی را کمتر باهم جمع شده باشد جهل را در هیچ امری از امور و هیچ فنی از فنون علمی و عملی و علوم عقلی و نقلی بذات جامع الکمالات او نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام مسئله بود که نداند و از دقائق رموز کدام نکته بود که نشناسد الحق که اعجوبه بود نادرهٔ زمان و علامه بود بهمه دان محمد شاه بوساطت عمدة الملک و دیگر مقربان دولت خواه مکرر پیغام داده مسالت نمود که متعهد امضای امور وزارت گشته رونق افزای سلطنت او شود اما چون سر فرو آوردن بدنیا ننگ و عار آن نقاوهٔ اخیار بود در اینمعنی راضی نشد و هم میدانست که اساس دولتش پوسیده عنقریب از هم فرو می ریزد لهذا التفاتی بآن نکرد و الا انتظام عالم و رفاه حال بنی آدم از دست چنین کسان اگر بر آید خود را معاف نمی دارند و برذمهٔ همت خود واجب و لازم میدانند زیاده برین اطناب درباب ذکر فضائل آن والا همم درین مقام در کار نیست مآثرش که غافلین از آن مالامال است برای استشهاد مناقبش کافی و بیخبران را معلم مبلغ کامل و اسفی چند با آن عالی مقدار تا بعظیم آباد رسیده عازم بدر رفتن از خاک سیاه هند بود تقدیر مساعدت ننمود و ذکر وجوه ورود و داعیه عود طولی می خواهد و چندان فائده در آن نیست مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ عرائض متضمن آرزومندی نوشته تمنای مقدم سعادت توامش بکرات نمودند هر بار بعذری تمسک جسته راضی بآمدن و بودن باینها نگشت و برگشته در بنارس باسباب چند سکونت ورزید تا آنکه طاقت حرکت در خود ندیده و برای خود قبری آراست و در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری بجوار رحمت پروردگار شتافته در همان بقعه شریفه که خانه آخرت خود در آنجا ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار بخط خود کلمهٔ چند و دو سه شعری نگاشته بر سبیل یادگار قلمی میشود بر سر لوح اسم مبارک الله است بعد از ان یا محسن قد اتیک المسئی بعد از ان العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد المدعو بعلی بن ابیطالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خودش نوشته بیت روشن شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در سر دو پهلوی لوح مزار این دو بیت مرقوم است بیت زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای رهپیمایی بسی سرگشتگی دیدم + سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له و ارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن که از نبائر شهید ثانی شیخ زین الدین علی است و در نسب همایون او و از رعایت استظهار کالشمس فی وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بی نظیر بود و در عقلیات چندان توجه و التفات نداشت اما مذهبی هم نبود در تعبد مشی بظواهر شرع شریف بیشتر بود و از مسلک عقلا و عرفا احتراز نموده نه رغبتی بانها داشت و نه تکلفی از آنها بلکه سعی می فرمود معتقدان ایشان ماهر دو طرف بوده اند هر گروهی

بسالکے پیموده من در امتیاز حقیقت وحقیت این دو فرقه عاجزم و هو اعلم بالحقائق اول ورود آن بزرگ در هنگامه تسلط افغان
بر ایران بکربلاے معلی اتفاق افتاده مع بزرگان و برادران خود دران مکان سعادت آشیان و آستانه مقدسه نجف اشرف
زاد هما الله شرفا مجاورت اختیار فرموده چون عسرت زور آور و بضرورت در شاه جهان آباد رسیده و برفاقت صفدر جنگ
بسر برده وجهی براے عیال خود بکربلاے معلی فرستاده خود با امیر مذکور بالقا و تلقین پدرش شجاع الدوله تهنیا دبتر کا مامور
بود چون صفدر جنگ انتقال نمود و شجاع الدوله مست غفلت و ناوانی گردید از رفاقت او کنار جسته در عظیم آباد رسید شخصے
از ایرانیان عسرت احوال آن بزرگ دیده مبلغی بطور مضاربه داد تا تجارتے نماید شیخ مذکور بنابر اجنبیت ازین وجوه یکے را
بانیکار برگزیده خود در مقبره پدر برهان الملک اوقات میگذرانید تا آنکه بعد مدتے چوبهاے سکهوه گورکهپورے خرید
کماشته او در عظیم آباد رسید و رام نراین نائب نظامت آنجا اگرچه در ظاهر مدارا ها سے نمود اما در باطن عجب عداوتے
و عصبیتے داشت و دران روزها عمارت شخصی می ساخت پیغام فرستاد که چوبها را بقیمتی که دیگران میخرند بهم رسانیده من میخرم
و زرش یکبار مشت می رسانم آن بزرگ راضی شد عمله راجه مذکور چوبها را پیموده و نشان خود نموده در ادن زر حجتها برآوردند
شیخ گفته فرستاد که این چه معامله است یا چوبها موافق وعده بگیرند یا واگذارند تا دیگرے بخرد جواب ناصواب بلغو و خواب باقتدار
که در شب زندگانی خود میدید گفته فرستاد خلاصه اش آنکه من از مغرب و مشرق نمی ترسم و پاس خاطر شما بمحض ترحم می کنم
صاحب گمان دیگر بنحو اینها برد شیخ حیران گشته در جواب نوشت که مضمون پیغام هیچ مفهوم نشد اما آنچه از بیباکے ها
مرقوم بود **بیت** عزیزیے هست میدانی خدا نام * که زو شوریده دریا گیرد آرام * بعد ازین ماجرا عسرت در احوال آن
بزرگ بالا گرفت و چند روزے بران نگذشت که عالیجاه میر قاسم خان بر نظامت هر سه صوبه بهار و بنگاله و اوڈیسه
تسلط یافته دمار از روزگار راجه مذکور برآورد چنانچه انشاء الله تعالے در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید و شیخ مذکور را
حق تعالے بواسطه میر قاسم خان رفاهے لائق در معاش داده قروض آن بزرگ ادا گردید و بعد یکدو سال آن بزرگ
والا دودمان را اجل موعود در رسید و در زمینی که الحال مزار او متصل بمقبره پدر برهان الملک و زرخرید عالیجاه هست مدفون
گردید و اخوند ابو القاسم که تلمیذ و ملازم او بود بمجاورت مزار او نشسته خانه برای خود آراسته از مردم کشمیر بود اما در خوبیها
بے نظیر مدتے با حسن معاشرت در انجا بسر برده سال گذشته که سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بود برحمت الهی انتقال نمود
و در جنب شیخ خود مدفون گردید مردے بود نیکو طینت و مصروف رضاجوئے خلق خدا و بعلم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر
آشنا زندگے به نیکوئے نمود و همیشه مصروف پاس خاطر خلق خدا بود صفات حمیده بسیار داشت ظاهرا هیچدهم ماه
مبارک رمضان سنه مذکوره بعد افطار بموت فجاة درگذشت و داغ حرمان بر دل دوستان گذاشت اللهم اغفر له وارحمه
الحال دو کس از بزرگان آن زمان باعث نزول برکات آسمان بر روے زمین باقی و از رحیق مختوم حقائق و معارف
خلق خدا را بقدر ظرف و لیاقت ساقی اند

اول سید الاجل علامة الورى الحبر الملی کاشف اسرار و الرموز الازلی سید محمد علی مد الله تعالے ظلال افضاله علینا و علے جمیع المومنین بلطفه الجلی ✣ ✣

مولد ایشان اورنگ آباد دکهن و والد بزرگوارش میر عبد الله بن میر ابراهیم و جد مادرے ایشان میر محمد شفیع نسب بعض

بحسین والد سعد بن زید بن علی علیه السلام میرسد و مولد اصلی آبای ایشان یزد است میر عبد الله مرحوم به اورنگ آباد وارد
شده سکنی اختیار کرد و صبیهٔ صلبیهٔ عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حبالهٔ نکاح در آورد صبیهٔ مذکوره والدهٔ ماجدهٔ آن عالی جناب
و تاریخ ولادت با سعادتش روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفده است در سن هفده هیجده
سالگی همراه بعضی از بزرگان قبیله بقصد زیارات و تحصیل علم در سال یکهزار و یکصد و سی و یک یا سی و دو متوجه ایران و
عراق شده و در حادثهٔ محمود افغان و اشرف با مردم آنجا شریک بوده مدت بیست سال همان طرف تشریف داشته اکثر بلاد
فارس و عراق را مفصل سیر فرموده و زیارات عتبات عالیه مکرر بعمل آورده با اکثر علمای ربانی مثل حاجی اسمعیل خاتون آبادی
و حاجی عبد الله مشهدی و میر محمد تقی مشهدی رضوی و ملا محمد صادق اردستانی صحبتها داشته و در مذاکرهٔ علمی
شریک بوده با علمای ظاهر مثل میر محمد حسین نبیرهٔ ملا محمد باقر مجلسی و برادران ایشان و ملا محمد علی قائنی و میر محمد طاهر خاتون
آبادی و میر معصوم خاتون آبادی و غیرهم نیز صحبتها داشته اند اما آنچه بطریق درس تحصیل فرمود بنا بر اظهار آن سید بزرگوار
معلوم شده زیاده بر پنجاه شصت بیت الفیه نحو نبوده لیکن در مبادی تحصیل موهبت الهی چنان شامل حال شده بود که هنگام
ورود اصفهان که سن شریف ایشان دران وقت تخمیناً بیست و دو سال بود اکثر مردم برای درس کتب متداوله در حضور
حاضر می شدند مواضع مشکلهٔ جمیع کتب معقوله مثل شفا و اشارات و کتب منقوله و عربیه را مطالعه نموده نحوی تقریر میکرد
که اکابر علمای آن دیار از حسن تقریر و جودت ذهن و سرعت مطالعه و قوت حافظهٔ آنجناب حیران شده بودند و وجود شریف
ایشان را مغتنم می شمردند و هرچه بحافظه سپرده هرچند بران سالها بگذرد با قید جزئیات در خاطر است اما با وجود اجتماع
این اوصاف از آئین مدرسی و پیش نمازی و اختلاط با اهل دول زیاده بر حد ضرور همیشه و همه جا گریزان و متنفر بوده
در اصفهان در سلسلهٔ شکیبها تأهل اختیار کرد و آن مستوره بعد دو سال بجوار رحمت الهی پیوست دیگر بار از مشاهدهٔ اوضاع
زمان و غلبهٔ شوق تجرد میل تأهل نکرد اجازت احادیث اصول و فروع مثل اصول کافی و من لا یحضره الفقیه از میر محمد تقی
مشهدی رضوی و میر محمد حسین و میر زین العابدین نبیره های ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله گرفته و اسرار قرآن و احادیث
که مخصوص خواص عرفاست از حاجی نصیر در شیراز و میر محمد تقی مشهدی در اصفهان استماع کرده و کتب حکمی و کلامی
در خدمت ملا محمد صادق اردستانی گذرانده الحاصل از ایران قصد سفر حج کرد و جهاز تباهی شده ببندری چند ماه
در آنجا بوده باحمد آباد و چندی نیز در آنجا توقف کرده بسورت آمدند و از آنجا باورنگ آباد و هرچند ناصر جنگ ناظم دکهن
تکلیف ماندن کرد لیکن بنا بر فساد اوضاع او قبول نکرد و از آنجا بحیدر آباد آمد و در آنجا چندی توقف نموده از راه سیکاکول
به بنگاله مدتی در هوگلی بنا بر استدعای خواجه محمد حامد هوگلی تشریف داشته متوجه بسمت شاهجهان آباد شد در اثنای این سفر
از راه پورنیه عبور فرمود به تکلیف حاکم آنجا سیف خان برادر عمدة الملک امیر خان روزی چند در آنجا گذرانیده آخر صحبتها
او را که خالی از جنون و سفاهت نبود دستگرهٔ شمرده بعظیم آباد تشریف آورده و در آنجا چند روز عبد العلیخان بهادر خال سراسر فضائل راقم مقدمش مغتنم شمرده
مستعد خدمت گذاریش گشت بسبب فقدان مناسبت از آنجا نیز بعزم بلکهنو گردیدند بسیر دران نواح بسر برده بنا بر انسداد طرق بسبب آمدن محمد شاه
پادشاه بر علی محمد روهیله فسخ عزیمت آن طرف نمود و حسب الاستدعای هیبت جنگ که مبالغه را از حد بدر برده بعظیم آباد آمد هیبت جنگ معتمدان خود را
باستقبال او فرستاده بورود فیض آمودش نهایت بشاشت نمود و شرف یاب صحبتش بوده روز و شب در رضاجوئی خاطر
عاطرش میکوشید تا آنکه حادثهٔ شمشیر خانی رو داده هیبت جنگ مقتول گشت و دران انقلاب خانهٔ سید هم بتاراج رفت

وسید خبر وصول لشکر مهابت جنگ در قرب جوار مونگیر شنیده بمقتضاے (الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین) از عظیم آباد
برآمده خود را بمهابت جنگ رسانید مهابت جنگ ورود همایونش را از سعادت طالع و یاوری بخت خود شمرده از ان باز
تا زنده بود خدمتگذاری او را سعادت می انگاشت و چنانچه گذشت دقیقهٔ اطاعت و انقیاد و ادب و احترام او فرو نمیگذاشت
در همان ایام سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج باز عازم حجة الاسلام و زیارت آستانه سید الانام و عتبات عالیهٔ ائمهٔ اهل بیت
علیهم السلام گردیده از راه دریا باز دراک سعادات مذکوره شتافت و بعد از چهار سال شرف یاب طواف مکهٔ معظمه و عتبات
مکرمه زادها الله شرفا و تعظیما گشته بمرشدآباد معاودت فرمود و بعد رحلت مهابت جنگ سراج الدوله بمقتضاے سفاهت
وشامت طالع خود با چنین بزرگ واجب التعظیم بلطبی پیش آمده از جائیکه منزل داشت بجبر و عنف بلا مهلت بدر کرد و آن
بزرگ متحیر گردید که درچنین حالت کجا رود و چه کند که مالک مملکت چنین با همراه آن سبک سر تباه ست درین عرصه حسن رضا خان
دختر زاده حاجی احمد که چراغ دودمان و فخر خاندان مهابت جنگ است باآنکه خود هم از سراج الدوله بنابر زشتی مزاج او
و رفاقت شهامت جنگ مرحوم خوفها داشت بمجرد استماع این خبر بلا تامل بخدمت سید جلیل القدر برهنه پا شتافت و آن
بزرگ را بخانه خود دلالت نموده همراه آورد و لب دریا مکانیکه اکنون اقامت آن جناب است برده مکان مذکور را نذر رو
پا انداز سید عزیز منزبور نمود فی الحقیقة دران وقت خود را در دهن سبعی در افگنده بود جناب اقدس الهی در پاداش این عمل
حفظ و صیانتش فرمود و الا محل خطرے عظیم بود و آن وقت خوف و اندیشه اش گذشت اما نیک نامی این کار بر صفحهٔ روزگار
از حسن رضا خان بیادگار و در صحیفهٔ اعمالش ذخیرهٔ روز جزا ثبت و پاے دار ماند و سراج الدوله هم گذشت و بر عکس
نتیجه یافت بیت از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو * ظاهرا مجالے الٰهیه در بیان حضرات خمس
بعبارت عربی منفا بر طریقهٔ محققین و عرفا تحریر فرموده دیگر حواشی شرح مفاتیح ملا محسن کاشی رحمه الله در فقه بعبارت
عربی که کاشف معضلات آنست و کتاب اخوان الصفا و خلان الوفا که در حکمت است چندین نسخه فراهم آورده با کمال
تنقیح و تحقیق مقابله نموده جابجا اکثر عبارات نامناسب و نامفهوم را بعبارت مناسب و قریب الفهم تغییر داده من حیث اللفظ
والمعنی تسهیل و تصحیح فرموده بلکه چند رساله کثیر النفع دیگر بران افزوده سمی توان گفت که تصنیفیست جدید دیگر شرح کافیه نحو
بعبارت فارسی براے مبتدیان شروع بنوشتن نموده ناتمام است و شرح نخبهٔ ملا محسن کاشی رحمه الله نیز در فقه بعبارت
فارسی نوشته اما ناتمام مانده و سرعت مطالعه میگویند بحدیست که آنچه کسے در یک سال مطالعه کند ایشان در یک روز مطالعه
میفرمایند الحمد لله الی الآن که اوائل ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجریست سید معظم مذکور در ان مکان که عطاے عالیشان
حسن رضا خان یا انداز آن مقتداے ارباب راز نموده بشرح البال بمطالعه و مقابله کتب و هدایه و افاده مردم در
شهر مرشدآباد دمے برداز و حسن رضا خان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم هادی خان و دیگر مخلصان وارد و
صادر و مقیم و مسافر از فیوض انفاس مبارکه اش فائده ها بر میدارند حق تعالی سایهٔ بلند پایهٔ سید جلیل القدر مذکور را بر سر
عباد خود مخلد و پاینده دارا د هنگامیکه فقیر بتقریبے عازم کلکته گردیده زمانے بسیر در بلدهٔ مرشدآباد متوقف بود طلب
احیان در صحبت سید سرور مذکور رسیده مستفید بود از هر عالم سخنان مے شنید روزے بتقریبے مذکور رفتن خود بسمت
دهلی و استماع کشفے عجیب از بزرگے که نام او اکنون بیاد نمانده فقیر سه سال قبل از کشته شدن نادرشاه هنگامیکه محمد شاه
بتحریک عمدة الملک صفدر جنگ بعزم تادیب علی محمد روهیله به آنوله و بن گده رسیده بود و سید در همان لشکر بزبان

بعضے از ثقات مغلیه ایران که از روشناسان نادرشاه بودند از استماع این قصه نموده بودند نقل میکردند و سے گفتند که اگرچه
این خبر بعد کشته شدن نادرشاه سے شنیدم هرگز تصدیق این مقوله سے نمودم الحال به یقین میدانم که آن بزرگ از کمل اولیا
وعمده ارباب کشف وصفا بود چون این نقل از جمله شواهد صحیحه اخبار اخیار سلف ست خامه حقائق نگار تحریر آن بے کم وکاست
مبادرت نمود چون نادرشاه کرهٔ ثانیه از قریب قندهار به تنبیه نور محمد خان لئی رئیس دیرینه ولایت ٹھٹه که در کمال اقتدار
وبر قلعهٔ امرکوت که هشتاد کروه از هر طرف او آب وآبادانی مفقود الاثر ست مستظهر گشته رجوع بنادرشاه نکرده بود ونادرشاه
ملک او را بالبعض ممالک دیگر که از مملکت محمدشاه انتزاع نموده ضمیمه ملک خود گردانیده بود معاودت به هند نمود زکریا خان و
پسر او شاه نواز خان باستقبال شتافته بعد اطلاع بر مافی الضمیر شاه عرضه داشتند که قلعه مذکور هشتاد کروه از هر طرف
دور خود آب ندارد ولشکر در نواح آن از بے آبی اقامت نمی تواند نمود جواب داد که اگر لئی مذکور بر آسمان رفته باشد کشیده
سے آرم واگر در زمین خزیده موسے سرش گرفته می کشم شاه نواز خان پسرش را با اندک فوج هندے همراه خود گرفته
لشکریان را فرمان داد که طعام وشراب سه روزه همراه گیرند وشام کوچیده بنصف النهار بقلعهٔ مذکوره با قلیلی از فوج رسیده وباقی
افواج سر در پے هم نهاده سے آمد نادرشاه بشاه نواز خان فرمود که اے پسر میتوانی که آب بهم رسانی او التماس نمود که آب
جز اندرون قلعه وجود ندارد داول نیز معروض شده اینقدر گفته بتحصیل آب بسوے قلعه با معدودے از سواران خود که همعنان
او رسیده بودند راهی شد بمجرد بر آمدنش از فوج شاهے نداے الامان از قلعه امرکوت بلند گردید اهالی قلعه بعجالت
هند چادر امان بر سر گردانیده عذرخواه بر آمدند شاه نواز خان رسیده بنور محمد خان گفت که رستگارے وپایدارے
عمر ودولت تو منحصر بر انقیاد واطاعت فرمان ست او قبول نموده باتفاق شاه نواز خان عازم خدمت شاهی شد وشاه نواز خان
او را با این ولایت بطوریکه گنهکاران را با تیغ وکفن در حضور برند آورد ونور محمد خان خود را بر خاک مسکنت افگنده زمین بوس نموده
عذر تقصیرات خواست نادرشاه عفو فرموده امان داد ویک شب در انجا بوده روز دیگر بهمان روش که رفته بود به بنگاه
خود مع لئی معاودت نمود وبعد انفراغ از انتظام معاملات روزے نور محمد خان را در خلوت طلبیده در تنهائی گفت از تو سخنی
سے پرسم اگر راست گفتی رستی وگرنه بسیاست خواهی رسید او گفت مجال ندارد که غیر از راستی سخنی در حضور گذارش نمایم
فرمود با این قلعه وسامان سبب استکانت وفرمانبردارے بلا توقف چه بود او بطوریکه در حضور سلاطین قاهر بخوش آید
گویند سخنے شروع نمود برآشفته فرمود نگفتم که راست خواهی گفت تکلف در التماس مکن وگرنه بسزا اینکه شاید خواهی رسید
معروض داشت که نفس الامر اینست که بزرگے معتقد الیه این بنده است ومن تابع ارشاد اویم او بمن گفته بود که اگر دارای
ایران یعنی حضرت شاه سے داعیه تو کند اعتماد بر قلعه واسباب خود نکرده غیر از فرمان بردارے خیال دیگر نخواهے کرد که هرگز
از عهده بر نیائے وبهلاک بادیهٔ عصیان وخذلان شوے بنده گفته بود با چنین پناه جائیکه مراست واسباب قلعه دارے وذخائر
ما یحتاج کفایت امراوسے نمی تواند شد آخر فوج ایران ونادرشاه هم انسان هست ودواب ومراکب نیز محتاج آب وعلف اند درین
مکان استحضار ما یحتاج بشرے وحیوانے از ممتنعات عادیست اوشان فرموده اند راست گفتی اما بالفعل نادرشاه
اقبالے دارد که اگر عساکر عالم وجبال وبحار برا دیر آیند همه بسر در آیند بنده در گاه بنا برین انتباه یارای تمرد وعصیان در خود
نیافته باطاعت وفرمان بردارے پیش آمد نادرشاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات وصحبتی
میسر آید گفت نمی توانم گفت فرمود تو برو واز من ابلاغ سلام نموده هرگونه اطمینان در ادب واحترام که خواهد ومناسب نماید

بعهد و قسم موکد گردانید و همراه خود بیارد واگر بهیچ وجه رغبت بآمدن نکند عرضه دارد که نادرشاه مے خواهد بداند که مرگ و انتقال او
از بین دار ملال بچه صورت مقرر گشته بمرگ طبیعی و بیمارے درخانه بر فراش خواهد بود یا در معارک حروب و کروب کشته خواهد شد
بهر صورتیکه برای او مقدر شده است استکشاف آن مے نماید و هرچه او بگوید بے کم و کاست پیش من آمده باید گفت
نور محمد خان لمی حسب الامر بخدمت آن بزرگ شتافته حسب الامر بجا آورد و برگشته پیغام گزارد که چنین فرموده اند نادرشاه
در میدان جنگ از مخالفان کشته نمی شود و بر فراش بیمارے نیز نمیمیرد و موت او از دست نوکران او از دست
ملازمان مستحفظ در صحن خیمه هاے خود کشته خواهد شد و استماع این خبر سید فاضل مرحوم مرقوم سه سال قبل از کشته شدن نادرشاه
از ناقلش فرموده بود چنانچه اول بآن اشعار کرده آمد *

دوم سرخیل اتقیاے مومنین و زبده اصحاب یقین حاجی بدیع الدین اطال الله علے رؤس المسلمین ظلاله و سقانا من رحیق التحقیق زلاله + + + + + +

وی از متوطنین پرگنه سرکار سارن و از جمله اتقیاے زمان و عزلت گزیدگان با نام و نشان است تحصیل علوم متداوله
نموده و مراحل زندگانی را در صدد طلبی و مجاهدات بانفس اماره پیموده اکثر صحبت خواجه محمد جعفر مرحوم که درویش صاحب
حال و مقال بود دلے برده رشته مریدے در خدمت خواجه مرقوم درست نموده در محبت اهل البیت مصر گردید و باتفاق
حاجی احمد علی داماد مولوی نصیر مرحوم بحج و زیارت عتبات عالیه شتافته وقت معاودت بسعادت زیارت عتبه
علیه رضویه علی مشرفها السلام نیز مشرف گشته الحال در ده مصطفی آباد که مملوکه زوجه اوست با عیال و اطفال بسر مے برد
تقواے مجسم است از علم فقه و حدیث و تفسیر نهایت آشنا و از عقلیات نیز بیگانه نیست افاضل عصر او را در زمره
فضلا شمرده اند و شیخ محمد علی مرحوم نهایت احترامش مے نمود و می فرمود که تمام عظیم آباد دهست و یک حاجی بدیع الدین روزی
برای رخصتش که از بنارس بوطن خود مے آمد محض برای ملاقات شیخ مبرور رفته بود و شیخ تا سر دروازه مشایعت نمود
و وقت رخصت نهایت رقت و دعاها فرمود روز و شب اوقات شریفش بعبادت و طاعت الهی بسر مے رود و گاهے
نماز شب که عبارت از تهجد باشد فوت نشده اوقات در کمال انتظام و انضباط میگذراند و در احیان مصاحبت ندیدم
که فعلے خلاف شرع سرزده یا سنتی از سنن فوت شده باشد سن شریفش بهشتاد رسیده بسیار تاسف می نماید که عمر
هیچ یکے از ائمه علیهم السلام باین حد نرسیده عمر من نمیدانم چرا اینقدر درازے یافته ایزد تعالے او را و چنین بزرگان
را بسلامت نگهدارد که باعث نزول برکات است اینهے و یادگار اسلاف کرام اند + + + + + +

ذکر جلوس سراج الدوله بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوڑیسه و سوانحے که در ایام دولتش رو نمود

سراج الدوله بعد فراغ از مراسم تعزیت بر مسند ایالت جلوس نموده قلیلے از فوج را فرمان داد که رفته خاله او یعنی گهسیٹی بیگم
زوجه شهامت جنگ دختر کلان مهابت جنگ را از موتی جهیل که در انجا رفته سکونت گرفته بود بر آرند و در گوشه نشانند
و اموال او را نقیر و قطمیر ضبط نموده داخل خزانه دولتخانه او سازند رفقاے بیبے گهسیٹی بیگم دختر مهابت جنگ
با آنکه زرهاے خطیر بوعده رفاقت و جنگیدن با سراج الدوله از آن زن احمق گرفته بودند راه عافیت جسته سر یکے

بعلماسے و عاواسے خیر بدو مشاہیر از ساحہ برخاستہ در مساکن دیرینہ خود کہ در شہر و اشتند آمدہ اقامت نمودند قلیلی کہ ماندہ بودند بمشاہدہ محاصرہ افواج سراج الدولہ مضطر شدند تدبیر نظر سلکے کہ سرمایہ فساد و مدار المہام بیبے گھسیتی بود دوست محمد خان و رحیم خان وغیرہما سرداران فوج را تطمیع نمودہ پیش سراج الدولہ عذر خواہ تقصیرات خود کنانیدہ بوساطت آنہا بدر رفت و اموال خانۂ بی بی گھسیتی انچہ بود سیاہہ شدہ ضمیمہ خزاین خانہ سراج الدولہ گردید و آن زن ناقص فطرت بشوسے مدا و تیکہ با خواہرزادہ خود با وجود اولاد نداشتن میورزید و بمکافات رضا دادن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال قبیحہ گرفتار آمدہ از اسباب عزت و زر و دولت عاری گشتہ در گوشہ نشست و بی بی رابعہ را سراج الدولہ بوجوہ چند ترسانید چہ با دختر بیوہ او کہ زن اکرام الدولہ برادرش بود عقدے بنام خواند و رابعہ بیگم از اکثر صدمات او محفوظ ماند و میر محمد جعفر خان را از بخشیگرے معزول نمودہ میر مدن نام شخصے را کہ رفیق حسین الدین خان برادرزادہ حسین قلی خان در جہانگیر نگر بود طلبیدہ خدمت بخشیگرے داد و پیشکار دیوان خانہ خود موہن لال را خطاب مہاراجگی و منصب پنجہزارے و نوبت و پالکی جہالر دار بخشیدہ مدار المہام و مرجع انام ساخت درشت گوئی و فحاشی و استہزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود از ابتدا شیوۂ او و موجب نفرت طباع مردم از و بود بعرصہ آمدن میر مدن مذکور غرور موہن لال بارتقاسے مہابت جنگ و رؤساسے دیرینہ در تنفر و توحش جمیع سرداران افزودہ کینہ ہا اشتداد یافت وغیر از سفلہ چند کہ بدولت سراج الدولہ اقتدار یافتہ بودند ہمہ را دفعیہ سراج الدولہ پیش نہاد خاطر گشت و بدعا و حیلہ و دغا در فکر برانداختن بنیاد دولت او شدند درین ضمن سراج الدولہ ارادہ انتزاع ملک پورنیہ از دست شوکت جنگ پسر صولت جنگ در باطن خود مضمر ساختہ بطرف راج محل نہضت نمود باستماع خبر تہیہ او تا براج محل اضطراب عظیم بشوکت جنگ و اولیاے دولتش رو پیدا دہ نہایت تشویشہا عارض احوالی و اوسے گردید شوکت جنگ چون ہنوز چندان رشید الارکان نشدہ بود در رجوع بصلحا و اتقیا نمودہ استدعاسے دعا برای دفع بلا و برگشتن سراج الدولہ از ارادہ کہ داشت میکرد ناگہان بسراج الدولہ خبر رسید کہ مردم برای گرفتن کشن بلبھہ پسر راجہ راج بلبھہ دیوان شہامت جنگ بجہانگیر نگر رفتہ بودند کشن بلبھہ گریختہ خود را بکلکتہ رسانید و مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا حمایتش نمودہ نمیگذارد سراج الدولہ از استماع این خبر ترک عزیمت منازعہ با شوکت جنگ نمودہ معاودت بمرشدآباد و شروع مخاطبات و معاطبات با مسٹر ڈریک نمود تا آنکہ از مکالمہ و مراسلہ کار بمجادلہ انجامید و سراج الدولہ لشکر بکلکتہ کشید ✣

ذکر لشکر کشیدن سراج الدولہ بر کلکتہ و مغلوب شدن مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا و غارت شدن معمورہ مذکورہ و بدر رفتن مسٹر ڈریک با معدودے از انگلیشیہ و گذاشتن سراج الدولہ مانک چند دیوان راجہ بردوان را بمحافظت و حکومت کلکتہ ✣ ✣ ✣ ✣

سراج الدولہ کہ دود نخوت در دماغش پیچیدہ از طریقہ حزم و احتیاط بفراسخ دور افتادہ بود داعیہ پیچیدن با انگلیشیہ جزم نمودہ بر آتش طیش غلطیدن گرفت رفقا و سرداران دیرینہ مہابت جنگ را در حضور او مجال نفس کشیدن نبود و اکثرے بنا بر بیے آبروسے خود و بعرصہ آمدن اراذل و سفہا خواہان زوال دولت و اقتدار او بودہ اند در تدبیر این امر نوعیکہ مناسب و مقرون بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و او نیز از ینہا چیزے نمی پرسید و کسانیکہ مشیر و مخلص او بودہ اند اکثرے خفیف العقل و سبکسر از قانون مشاورت و اقتضاے رای صائب بمراحل دور تر و بدولت عاجلیکہ میسر آمدہ مغرور بودہ سخنی خلاف رضاسے او

تحمل مصالح امور خود دیده بر زبان سے آوردند و سراج الدوله خود اسبابی بود قدیم الشور و از باده جهل و جوانی و دولت مست و مغرور حسن و قبیح کار ها پیرامون خاطرش نگشته و اهاسے مردان کار بآتش غضب بی موجبش برشته و الا انفصال این معامله با دستے جواب و سوال عاقلانه میسر بود و حاجت باشتعال نائرهٔ جدال و قتال نداشت لیکن چون تقدیر الٰهی بخرابی خاندان مهابت جنگ و انقلاب عظیمی رفته بود در نظام مهام مملکت بنگاله و بهار و اودیسه که سلطنتی است وسیع بدست دو طفل نادان احمق ظالم یکے سراج الدوله دوم شوکت جنگ افتاده بعد از دو دمان ها بر آمد القصه سراج الدوله بتهیه لشکر و اسباب سفر فرمان داده اوائل ماه مبارک رمضان باراده تسخیر کلکته از مرکز دولت خود به منصور گنج که ساخته او بود نهضت نمود و قطع منازل کرده در فضائے معمورهٔ مذکوره منزل گزید چون جماعه انگلیسیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او مهیا بود بکوٹھی قدیم محصن جسته و بعضی منازل مستحکمه و شوارع منضبطه را محکم نموده بمدافعه برخاستند سراج الدوله که سامان وافر موجود و سپاه بلا انتها مهیا داشت تسخیر امکنه مذکوره کوشیده بسهل مدتی و اندک جنگ و محنتی غالب آمد و مسٹر ڈریک عرصه را بر خود تنگ دیده چاره کار در بدر رفتن دیده بے آنکه با کثری از اقوام خود خبر نماید خود را با معدودے از سرداران بر جهاز کشیده باقی ماندگان نیز بر فرار سردار مضطر گشته لا علاج و ناچار برخے بمقتضائے غیرت موت را بر حیات گزیده تا یاروت و گله بندوق بود جنگیده آخر الامر شربت ناگوار مرگ بدلا و رے و گوارائی نوشیدند و برخی مجبور گشته اسیر پنجه تقدیر شدند و اموال و زر ها سے خطیر که احصای آن غیر مقدور است و محاسب هم در حساب آن اعتراف بعجز مے نماید از کوٹھی کمپنی و دیگر سوداگران هندی و انگلیشی وارمنی و غیر هم بغارت رفته بتاراج رفت و بسراج الدوله فائده غیر از وزر و وبال عائد حال نشد این ماجرا بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری بعد انقضائے دو ماه و دوازده روز از رحلت مهابت جنگ روے نمود ظاهراً مستر واچه صاحب کوٹھی قاسم بازار و چند کس دیگر از قصبهٔ کلکته دستگیر گشته نزد سراج الدوله زنده مقید بودند و شاید در همین جنگ بے بے چند از نسوان انگلیشیه در دست میرزا امیر بیگ که رفیق میر محمد جعفر خان بود افتادند و میرزاے مذکور را نجه لازمهٔ ایمان و نجابت بود بعمل آورده با احتیاط نزد خود امانت مخفی نگهداشت چون شب شد میر جعفر خان را مطلع ساخته و بهو لیه سردارے او یا کشتی چالاک دیگر خواسته بے بے ها سے مذکوره را بران کشتی با خود بر داشت و کشتی را هنگام شب آهسته آهسته بے خبر از مستحفظان سراج الدوله راند چون دور تر از حد و د لشکر رفت تند تر رانده بر جهاز مستر ڈریک که ده دوازده کروه دور از لشکر لنگر کرده بود رسانید بے بے ها سے مذکور حسن امانت و خوبی و دیانت امیر بیگ با اصحاب خود ظاهر نمودند صاحبان مذکور خواستند که با وجود عدم مقدور با او رعایتے نمایند امیر بیگ از قبول آن عطایا ابا نموده ظاهر کرد که این کار را من بطمع این مال نکرده ام شما هم سردار قومے و نجیب فرقه اید من هم مرد آدمے و نجیب قوم خودم بمقتضائے نجابت امر که بایست کردم تا شما را از ما یادگار باشد و شبا شب برگشته با میر جعفر خان پیوست الحق کارے کرد که از نجابت توقع چنین کار نجیبان همین است و این بنام مسلمانان سیے ایمان شیوه خیانت در مال و ناموس مردم گذاشته مقتدایان آنها نامش غزا نهاده بزعم خود اقتدای سید انبیا و خلفا و اوصیا ست او که سید انند از تسویلات نفس اماره و دلالت سلطان شیطان و شهوات طبع دنیا پرست چه از عمل ابرار تا عمل دنیا طلبان که قبلهٔ آمال و آمانی ایشان فقط دنیاست لا غیر فرقے است بین و تفاوتے است مبرهن؛ **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر + گرچه یک شد در نوشتن شیر و شیر + سیما اگر پیغمبر یا وصی پیغمبر حاضر باشد بر جمیع مسلمانان ادا جب است که اطاعت امر نمایند و در غیبت امام و پیغمبر بر ما دفاع واجب است یعنی اگر کسی قصد

جان یا مال وآبروے ما کنند وبنحوے ممنوع نگردد واو را بطوریکه توانیم وداینم از سر خود دور گردانیم زانکه عبث عبث بطمع ملک ومال مردم در منازعات ومجادلات کشائیم وخود را ودیگر خلق خدا را در مهالک وبلایا اندازیم خانه مفتیان بے ایمان خراب که بشومے طمع وبتة رائی اینها عالمے در بلا افتاده وسے افتد (اللهم احفظنا وسائر المومنین من شرور الذین یوسوسون فی صدور الناس من الجنة والناس) القصه سراج الدوله چند روز در کلکته توقف نموده وامور یکه از خرابے بیوت وایذاء ومزار بے گناهان وبناسے بعض مفاسد دیگر که بزعم خود مصالحش سے شمرد منظور داشت بظهور رسانیده وعنان عزیمت برگشت ومانک چند دیوان راجه بردوان را که دبنگی بود برای خود مغرور ودر جمیع امور بے شعور واز جوهر شجاعت هم محروم چنانچه روز جنگ بردوان که مهابت جنگ محصور مرهٹها شده بود گریخته نزد راجه خود رفت باوجود امتحان مذکور بحفاظت وحراست کلکته تعیین نموده با پنج هزار سوار وهشت نه هزار پیاده در آنجا گذاشت وهمیشه با میر محمد جعفر خان ورحم خان وعمر خان وپسران او غیرهما ومهاراجه دولبهه رام ودیگر سرداران آبرو طلب وجگت سیٹهه وغیره اعیان شهر باستخفاف واهانت پیش آمده همه را بجان آورده بود که از زندگی خود همه کس بیزار وبمرگ سراج الدوله امیدوار بودند بابر که بوی عداوت سراج الدوله از دامشام می توسل جسته به مصاحبت معتمدان پیغام میدادند که اراده بغی وخروج نماید وما را مخلص ورفیق خود داند خصوص میر محمد جعفر خان که زیاده از دیگران درین کار ساعی بود وجگت سیٹهه هم بکمال اتحاد درین باب اعانت ودلالت می نمود چنانچه در احوال شوکت جنگ بنده را سعی میر محمد جعفر خان باستیصال سراج الدوله از عرائض مرسله او که بشوکت جنگ میر سید مفصل بوضوح انجامید ودرین صفحات نیز پیرایه نگارش خواهد یافت اکنون تتمه احوال خسران مآل شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار رسوا سخے که از پهلوے حماقت هاے او روئے نمود بزبان قلم میدهد تا ناظران را انتظارے واشتباهے در حال او وانجام کارش نماند

ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه وبدست خود بلا بر سر آوردن وخود را وعالمی را در بلا افگندن او بطفیل حماقت های ذاتی واغرای شوم طبعان خوش آمدگو

در اوراق سابقه احوال رحلت صولت جنگ ونشستن شوکت جنگ بجاے پدر وپهلوتهی کردن فقیر از رفاقت او تحریر بتدبیر فته واشعارسے بآن شده که احقر داعیه بدر رفتن از قلمرو پورنیه داشت بسبب اندیشه از سراج الدوله که برادران کوچک فقیر ومیر عبد الوهاب وعموے بنده را از عظیم آباد اخراج نموده وموسم برشکال رسیده بود بدر رفتن از حد دو او که پانزده شانزده روزه راه طول داشت متعذر نمود لهذا از معبر گندهه گوله برگشته در پورنیه اقامت ورزید دوستان نادان بعد چند روز مبالغه در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر هرچند عذر خواهے نمودمی گفت که صحبت من با او درنخواهد گرفت وپایان کار او بخوبے نخواهد انجامید اکنون که در گوشه خانه خود نشسته ام از شر هر دو ابله یعنی سراج الدوله وشوکت جنگ برکنارم بود ودر صورت رفاقت هدف سهام آفات وآلام از هر دو طرف خواهم بود مرا معاف دارند وزیاده رنجانند سود نمی کرد وسخنان بیهوده مثل آنکه مرگ ابنوه جشنی دارد وامثال ذلک فقیر را رنجیده خاطر میداشتند چون دیدند که بنده هرگز گفته اینها نمی پذیرد روزے آن سفیه مغرور را خدای داند بچه تقریب در خانه فقیر حقیر آوردند واو را محرک ترک انزوا بنده نمودند بنده ناچار شد وبه یقین دانست که اگر الحال زیاده استادگی نماید بلاے نسیه نقد خواهد بود وازانچه در آخر کار مے ترسیم اول روے خواهد نمود وباسفاهت ناهنجار او فرزندان وبرادرے کار دشمنهای سخت خواهد کرد بنا برین ناچار گشته تن بر قضا

در دادم و واردات را آغوش کشادم و آمد و رفت دربار شروع نمودم چند روز چنانچه ضابطهٔ تلون مزاجان نادان است
مصروف رضاجوئی من گشته بنای جمیع کارهای خود بر استشاره و اشارهٔ من گذاشت و بنده صباحی چند مانند وزیر
عرصهٔ شطرنج در پهلوی شاه عاری از نطق و هوش قریب و قرین بود در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین بودم اگر لمحهٔ دیر رسیدم
انتظار من کشیده دست و زبان را در تمشیت احکام معطل می داشت و من بدین جهت بعجب بلائی مبتلا بودم خط و سواد
درست نداشت باید وقت دستخط تعلیم نمایم که ضاد را با با و طا را با الف و هر حرفی بحرف دیگر وصل نماید یا فصلی گذارد تا آنکه
خود بخود روزی بی اختیار در عین دستخط بهم برآمد و قلم دور افگنده از مسند برخاسته بجای دیگر نشست چون سببی در میان
نبود بنده مطلق پی نبرد که سبب این آشفتگی چیست بعد ساعتی برخاسته بنده مع حاضران دیگر مرخص شدم و بخانهٔ زین الدین
حسین خان بهادر سپهدار جنگ سیف خان مرحوم که شوهر همشیرهٔ او و با بنده نهایت آشنا بود آمده از حرکت مذکورهٔ او که بی هیچ
محض بود استعجاب می نمودم ناگاه خدمتگاری از مقربان او آمده رقعه اش آورد مضمون آنکه صاحب رفیق مشفق ما اتالیق
من اند تعلیم و تلقین چرا می فرمایند جواب دادم که بنوعیکه مامور بودم حسب الامر تقدیم میرسانیدم اکنون که چنین نمی فرمایند
هرگز التماسی نخواهد شد روزی چند خاموش بودم بعد چند روز باز سماجت در تعلیم و القا نمود معذرت خواهی نمودم که مزاج
اغنیا آتش می باشد و مرا معلوم نیست که در کدام امر مرضی شریف چیست امیدوارم که مرا معاف دارند لجاجت نموده
مبالغه را از حد بدر برد ناچار در امر که می پرسید سخنی می گفتم تا آنکه عرائض میر محمد جعفر خان متضمن تحریک او به سبقی و
عناد با سراج الدوله رسید و نام اکثر سرداران که مرا یاد نمانده در آن مندرج و مرقوم بود که ما همه دست توسل بدامن دولت
شما میزنیم بشرطیکه با ما عهد و پیمان چنین و چنان درمیان آید و صاحب کمر همت محکم بسته قاصد انتزاع این مملکت از سراج الدوله
شوند و رود این عرائض و بروز مافی الضمیر سرداران منافق سر بی مغز شوکت جنگ را شورانید و همدرین عرصه میر معلی خان
سنکهر که از جملهٔ برادرزنهای برهان الملک سعادت خان بود از طرفی پیدا شده بملازمت شوکت جنگ رسید او عجب شوریده
و بسر و تنگ ظرفی بیحد و مرد از سابق با میر محمد جعفر خان ربط رفاقت و مناسبت مزاج بمرتبهٔ اتم و اکمل داشت و حبیب بیگ
یکه که قدیم نوکر مهابت جنگ و مزاج لوطیانه مسخرگی پیشه داشت در سفر جنگ اول کلکته مورد عتاب سراج الدوله گردیده
از عین راه گریخته بپورنیه رسید و در سلک ملازمان و مقربان شوکت جنگ منسلک گردید این هر دو کس بطمع اخذ و جر
سر سخنان خوش آمد را باسمان رسانیده دقیقه از دقائق ستایش شوکت جنگ فرونمی گذاشتند او خود ابله بود فریفتهٔ سخن
طماعان مذکور گردیده هر چه در بارهٔ او بر زبان اینها می گذشت همه را در حق خود راست پنداشته تخت فلک قمر احدی را
با خود برابر نمی شمرد چنانچه بتعریف آن هر دو چون قدر خود را نشناخت می گفت بعد فتح بنگاله چون آب و هوای آنجا بالطبع
من سازگار نیست اول تصفیه راه بسر داشتن بر صفدر جنگ بعد از آن باستیصال غازی الدین خان و پادشاه دست نشان
او نموده بلاهور و کابل خواهم شتافت و قندهار و خراسان را نشیمن خود خواهم ساخت و معرفت ضیاء الدوله پسر سعد الدین خان
و جلال الدوله جلال الدین محمد خان که مقربان عماد الملک بوده اند و صولت جنگ پدر شوکت جنگ ایلچیان را خود درست
ساخته واسطهٔ جواب و سوال و برآمد کارهای حضور گردانیده بود دستخط و مهر عماد الملک متضمن اذن جنگ با سراج الدوله
و انتزاع ملک بنگاله و بهار و اوڑیسه از دست او بشرط ایصال پیشکش کرور روپیه نقد و ضبط اموالش حاصل نمود چون
رقعهٔ مرقومه رسید نخوتش دوبالا گردید و کاوشهای بیموجب با سرداران قدیم پدر که پروردهٔ نعمتش از سالها و معتمد علیه

بوده اند بنا بر کینه های پوچ که از عهد صاحب زادگی بسبب بعضی نافرمانی ها که حسب الامر آقای خود می نمودند داشت شروع نموده آنها
را ذلیل و آزرده خاطر ساخت و میر معلے خان و حبیب بیگ و بعضے متوسلان قدیم عهد صاحب زادگیش که همه سفله سبک بنا بوده اند
و در دولت اعزه عزت خود و ارتقا بمدارج آنها و عزل شان میدانستند ترغیب در ان کار بلکه خود محرک امور مذکوره می شدند و همیشه
در فکر گرفتن خلاع و خلعت و جواهر و افیال بوده اند بنده در بعض احیان آنها فهمانید که اول فکر پایدارئ عمر و دولت
آقا نمایید بعد از ان بتحصیل فیل و جواهر بپردازید اما سود سے نداشت روز سے اراده مقید نمودن للی هزار سے که سردار ان
توپخانه دستی و صاحب جرات و پرورده نعمت پدرش بود نموده بنده و برادر خورد نقی علی خان را بی وقت در خلوت طلبید
و در باره گرفتن للی هزار سے استشاره نمود بنده سکوت ورزید چیز سے نگفت مبالغه نمود و قسمها داد که آنچه صلاح من در ان
باشد بگوئید بنده گفت اینقدر باید دانست که بسبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله مهابت جنگ رجوع
بشما غیر ازین نیست که مردم از دست سراج الدوله بر جان و آبروئے خود مطمئن نیستند و شما را ازین بدیها معرا امید اند هرگاه
بد سلوکے بشما با نوکران پدر بگوش آنها رسد همه از شما بیزار و سلامتئ سراج الدوله را خواستگار خواهند بود آنوقت تصدیق
بنده نموده قبلی بتقبیر عنایت فرمود و رخصت کرد بعد چند روز مصاحبان سفیه نادانش باز برین صرافت آورده مردمان
همراهے للی را تطمیع نموده پراگنده ساختند و شوکت جنگ پیاده و سواران برادر للی را همراهے سیف الدین محمد خان
پسر دو روز سے خود سوار شده بر خانه او تاخت بعضے برادران و همراهیان که با او مانده بودند بدر رفته للی را تنها گذاشتند
محمد سعید خان و نقی علی خان برادر بنده بر در خانه اش رفته و دست او گرفته آوردند بخواست که بزیر تازیانه اش
بکشد محمد سعید خان و دیگران در شفاعت مبالغه ها نمودند نمی شنید آخر محمد سعید خان برآشفته گفت خداوندا با چنین عملیان
این قسم نمی کنند بخوف آزردگے عامه سپاه و اجتماع آنها بر حمایت للی و بهر صورت از ضرب تازیانه محفوظ مانده مقید شد
و اسباب و اموال و اسپ و فیل او ضبط نمود و بعد چند روز او را مع زن و فرزندانش عار سے از جمیع اسباب گردانیده
سے روپیه خرج راه داد و بر کشتی نشانیده از دریا سے کوسے گذرانیده بطرف بیرنگر سر داد و زبان بیاوه گوئے
کشاده همه را از خود آزرده می ساخت بزرگان خود را بزشتی یاد میکرد و نام میگرفت روز سے با کارگذار خان بخشیے
در عین دربار که ملازمان بسیار نشسته بودند میگوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه دو ماهه خود را البته نذر من خواهد نمود
کارگذار خان بیچاره که جوان هوشیار و مرد بکار سے بوده است حیران شده گفت بلے ولی نعمت مردم را غنیمت بنگاله
چندان بدست خواهد آمد که اینقدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بخیر این کار مهابت جنگ احمق بود که مردم را مال غارت معاف
مے نمود من پر کاہے بہ کسے نخواہم داد روز سے دیگر میر معلے خان که فوجداری نواب گنج و سرنیه وغیره برا سے تسخیر
رنگ پوران و دیگر جاها با او شده بود عرضے نمود و بر عرضے نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را پسندیده بجای علیجاه
داروغه دیوانخانه حکم داد تا چوبداران بهمین خطاب بمجرای مردم میکنانیده باشند و تحفه تر آنکه منشی را طلبیده گفت که بعماد الملک
عرضے کند مضمون آنکه چون خطاب عاملے را مردم نواب عالمیان مآب در خطوط و اخبار سے نویسند منکه دعوی فرزندی
آن جناب دارم خود را خطاب عالم پناه مقرر نمودم امیدوارم که مرا بهمین لقب و خطاب یاد فرموده باشند و نذر مبارک باد
این خطاب که خود برا سے خود مقرر ساخت یازده اشرفے برای عماد الملک فرستاد و بضیاء الدوله و جلال الدوله که مربی او
بودند نوشت که هر که بغیر این خطاب بمن خواهد نوشت خطش را پاره نموده جوابش نخواهم نوشت عقل باین خوبے و با آنکه زمانه

نمود اما اوضاع و گفتگوے زنها داشت لیکن تا اقبال بود در بار عام فحش باجمال و اشتغال همه کس را میداد و هزاران بهادر شجاع استماع نموده سکوت مے ورزیدند تا آنکه میر معلے خان احمق عرضداشت نمود که من اراده تسخیر رنگ پور دارم و کمک را امیدوارم مرحوم را تاکید نمود که کمک او برود در برسات در عین طغیان و تمام زمین زیر آب بود دران وقت کرا مجال که حرکت تواند نمود چون در رنگ ور بر آمدن مرحوم شد دیوانه وار خود بر آمد و بے لحاظ پیش و پس دو سه منزل دوید آخر خود هم حیران گردید و بضرورت معاودت نموده بخانه خود رسید ✤

ذکر ظاهر شدن بیدلے سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه نادم و دلتنگ

درهمین سفر چون مرحوم از دست شعور و زبان او بجان آمده بودند هر کس در خانه خود باتفاق دوستان شکایتش مے نمود حبیب بیگ موذے که درمیان دوستان شریک بوده و نمامے و سخن چینے را اختیار کرده سخنان مرحوم را پیش او نقل نمود که مرحوم سپاه باهم اتفاق ورزیده نسبت بشما داعیه نمک بحرامے دارند و این سخن اصلے نداشت بلی کارگذار خان و شیخ عبدالرشید نوه شیخ جهان یار و دیگر سرداران باهم یکدل گشته این بنا را گذاشته بودند که بهیئت مجموعے او را بزجر و تهدید از پوچ گوئے باز آرند و بترسانند شوکت جنگ برین ماجرا مطلع گشته خائف شد و همه را احضار نموده عذر خواهے نمود مرحوم این نمامے را به حبیب بیگ گمان نموده مبالغه کردند که شخصے که بدروغ اراده نمک حرامے بما نسبت داده روبروے شما ظاهر کرده نامش را بیان فرمائید تا اگر راست گوست روبرو شده ثابت کند که کدام کس گفته و اگر دروغگو است ما او را بسزا میرسانیم حبیب بیگ مضطرب شده خود ظاهر نمود که من چنین نگفته ام بطور خیرخواهے فهمانیده ام که ترک این گفتگو نمائید و الا مرحوم مستعد آزردگیها هستند و اول ازهمه منم ازین سخن چون دروغ بود شوکت جنگ هم از و آزرده شد و دوستان و آشنایان هم در همان مجلس هور و لعن و طنزش گردانیدند حبیب بیگ خود را ملعون طرفین دیده چاره رستگارے منحصر در ترک دنیا دارے یافت و همان جا یراق و لباس از بر کنده گفت با جنگ رفیقم و بعد ازان فقیر و فی الحقیقة اگر چنین نمی کرد مرحوم از و بیزار گشته اراده استخفاف و آزار او همان جا داشتند شوکت جنگ مرحوم را از خود منحرف دیده از جمیع سپاه استکشاف گزید و درمیان توپخانه دستی که بر بعضے از انها اعتماد داشت یلغار نموده داخل خانه خود در قلعه گردید و بر دروازه‌هاے قلعه مستحفظان گماشت که کسے را به یراق نگذارند چون سپاه را هم برو اعتماد نبود همه کس ترک آمد و رفت نموده در خانه خود نشستند آخر ناچار شده اذن آمدن به یراق داد درین اثنا خبر رسید که للی هزاری حسب الطلب سراج الدوله از طرف بیرنگر روانه مرشدآباد شد نهایت تعجب نمود و گفت اگر از للی این حرکت با وجود حقوق چندین ساله پدر من بعمل آید دیگر از احدے چشم وفا نباید داشت حماقتش را تماشا باید کرد حقوق پدر خود را آنچه بر للی بود یاد مے کند و سلوکیکه خود با او کرده یاد نمے آرد که با او کدام بدیها است که نکرده نمیدانم بکدام سلوک امید وفا از و داشت باخراج نمودن یا ضبط اموال و اسباب فرمودن یا آبروے او برباد دادن یا او را عارے از عزت و زر بملک بیگانه فرستادن خلاصه ذکر سفاهت او را دفترها باید اما حیف مداد و قلم است که در تحریر آن رایگان صرف شود سراج الدوله انتشار حواس و تنگ ظرفی و عداوتهاے او از حرکات میر معلے خان و دیگر تابعان را او استنباط نموده خواست که اراده او دریابد بلکه شروع منازعه نماید ✤ ✤

فرستادن سراج الدوله رای راس بهاری پسر صغیر راجه جانکی رام را بفوجداری گونده واره و بیرنگر و شعله کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سبک سر

سراج الدوله باستماع حرکات عجیبه او با آنکه خود اعجوبه بود متنبه گشته اراده مدافعه او بعجلت پیش نهاد خاطر ساخت و رای راس بهاری برادر خرد راجه دولبه رام بهادر را مع خطی بنام شوکت جنگ و سند فوجداری بیرنگر و گونده واره بنام رای مذکور نوشته فرستاد و رای راس بهاری محاذی راج محل خیمهای خود را استاده عریضه بشوکت جنگ نگاشت و خط سراج الدوله ابلاغ داشته خود منتظر اذن شوکت جنگ نشست مضمون خط سراج الدوله آنکه هر دو پرگنه مذکور در حضور بجاگیر دیگری میشد من دخل بیگانه در آنجا مناسب ندیده پرگنه های مذکور بجاگیر خود طلبیدم چون جدائی در میان متصور نیست رای راس بهاری را که بکار آنجا مامور نموده ام دخیل فرموده دخل نامه او خواهند فرستاد شوکت جنگ بورود خطوط مذکوره متحیر گشته قاصد استشاره با دولتخواهان خود شد و همه را احضار فرمود بنده را هم طلبید اشت میر معلی خان و حبیب بیگ و کارگذار خان و دیگر اعیان مجلس و ملازمان معتمد او حاضر بودند که بنده رسید خطوط را گشوده نمود و مصلحت طلبید همه کس استفسار از بنده شدند خود هم پرسید بنده چون از مدتی گرفته خاطر بود التماس نمود که هرچه بخاطر عاطر رسیده باشد عین صواب و صلاح خواهد بود بازکه سماجت را از حد بدر برد گفتم که چون عرصه قلیلی در برسات باقی و راه تک و تاز که در محاربات چاره ازان نیست هنوز مسدود است مناسب چنین می نماید که این یسیر مدت را بمدارا بگذرانند و رای راس بهاری را بلطف و مهربانی متوقع دادن دستک عمل نموده بحضور طلبند و بسراج الدوله بنگارند که آنچه بعمل آید بسیار بجا و بموقع شد اما چون بنده هم خود را از زمره متوسلان دامن دولت میدانم بهتر خود آنکه این جا بطور بدستور سپرده دولتخواه باشند و ما گذارش را مسجل نموده باشم باید دید جوابش چه میرسد نگارد و اگر رای راس بهاری بیاید بلطایف الحیل نزد خود باید داشت و چند روز برسات که باقیست باید گذرانید و اسباب حروب را مهیا باید گردانید بعد برسات که احتمال شورش جماعه انگلیسیه هم هست آنها را با خود متفق ساخته هر طرف که صلاح وقت باشد نهضت باید نمود بارے این ملتمس را پسندید و منشی حکم نوشتن خطوط بهمین مضمون داد و تحسین رای بنده نمود خوش آمد گویان بضابطه خود پیروی کلامش نموده شروع بستایش فقیر نمودند و گفتگو را درین خصوص طول دادند تعریف بنده که بمبالغه شد ناخوشش آمد یکمرتبه روی ورق برگردانید و گفت عقل ایشان تا کجا زیاده از عقل من میتواند بود ایشان عقل هزارها دارند و من عقل لکوک دارم مرا هرگز گفته ایشان منظور نیست و هرکارهای رای راس بهاری را طلبیده بیچاره ها را ناحق گوشمالی داد و رقعه وزیر را که سند ریاستش بود طلبیده در بار عام حکم بخواندنش نمود و بهرکارها پیغام زبانی هم داد و خط هم بسراج الدوله بهمین مضمون نگاشته در جواب فرستاد که سند صوبه داری بهار سه صوبه بنام من رسیده چون واسطه اخوت و قرابت در میان است از سر جان شما گذشته هر مکانی را که در جهانگیر نگر تجویز نمائید و اطلاع دهید بنام شما مقرر کرده سند داده آید و خود در آنجا رفته بنشینند و دار الاماره را مع خزاین و اسباب واگذارند که اینجانب منتظر جواب پا در رکاب است هرکاره ها بگستاخی رای راس بهاری را باجزا نقل نمودند و جواب خط شوکت جنگ را نزد سراج الدوله فرستاد سراج الدوله این مزخرفات را شنیده آخر ذی حجه بود که مع افواج باراده استیصال شوکت جنگ در حرکت آمد و راجه رام نراین را مع زمینداران و افواج عظیم آباد بمدد خود طلبید ازان طرف راجه رام نراین مع راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و برادرش سوتهر سنگه و جمیع افواج عظیم آباد که تنها در برابر کثرت و جمعیت شوکت جنگ اگر هیچ نباشد زیاده از مساوات البته خواهد بود حاضر آمد و سراج الدوله افواج همراهی خود را دو حصه کرده نصف فوج را بسرکردگی راجه موهن لال دیوان

قدیم معتمد خود آنطرف گنگا فرستاد که از راه سبنت پور گوله و حیات پور گوله و صمد ابر سر شوکت جنگ رود و نصف فوج همراه خود گرفته نزدیک براج محل معبر مقرر ساخت و متصل باو راجه رام نراین مع فوج خود عبور نمود

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در غنیاری و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن عمله شوکت جنگ و جنگیدن فئتین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ در میدان جنگ و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید

شوکت جنگ که از بیشتر عزم جنگ با سراج الدوله جزم نموده پیغامیکه سابقاً مذکور شد فرستاده بود بعد فرستادن خط مذکور هم در دم خود فرمان داد که جای محفوظ تفحص کرده معسکر را بهمان جا قرار دهند عمله عهد پدرش که البته غالب از شعور بوده اند باین معیار در نواب گنج جائیکه از هر جانب جهیل هاے عظیم محیط داشت و راه درآمدن دران مکان منحصر از یکسو آنهم باریک بلکه بار استن پلے از چوب و نے دکاه ممکن العبور شده بود معین نموده با آنکه دور رسیدن جهیل عمیق عریض بود که بعض جا دو سه کروه بعض جا بندے کمتر عرض داشت باز هم اکثر جا که احتیاط مقتضی آن بود خندقے بر لب جهیل کنده سدے مرتفع بر آورده بودند جا گهے در انجا بسلیقه با جمعیت بسیار کم هم مے جنگید نه تنها مے بایست که لشکر خصم یورش تواند آورد و بر پشت ملک خود بود از رسد و اسباب انچه در کار باشد بسهولت و آسانے سرانجام یافته مے رسید سپاه سائر که عبارت از سواران و نجبا و سرداران دلاور باشد باندیشه زبان بے تامل او و او خود نیز بعدم اطمینان از سپاه دور از همه یکر بودن بهتر دانسته چند روز قبل از ان که خود بر آید سپاه را بر مورچال معین مذکور مرخص نمود و فرمان داد که علحده از خیمه گاه او بر لب دریاے سنونٹا که البته فاصله یک و نیم کروه بلکه افزود بود جمیع سپاه فرود آید چنانچه بنده و نقی علی خان برادر بنده و کارگذار خان بخشی و شیخ جهان یار و شیخ عبد الرشید نواسه شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان پسر ابو تراب خان تورانی که در جنگ زار ژو بموافقت برهان الملک کشته شد و دیگر سرداران سیف خانی وغیره مع رساله هاے خود که گویا کل فوج همان بود حسب الامر او بهمانجا رسیده فرود آمدیم و شیام سندر کاتهه بنگاسے که پیشکار توپخانه دستی بود و توپخانه داروغه غیر از شوکت جنگ از عهد پدرش نداشت همراه آقای خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده بر سر راسته که راه بر آمدن از مورچال همان معین شده بود فرود آمد و لشکر بے سردار سائر و توپخانه بفاصله دو نیم کروه از همدگر جدا منزل گزیدند هر روز خبر قرب و وصول افواج سراج الدوله میرسید روزے قبل از جنگ خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده مے آید مردم این طرف هم ناچار تیار شده باستعداد مدافعه استادند بعد از ان منقح شد که هنوز اندک بعدے درمیان است و تا فردا خواهند رسید شام پیش خیمه شوکت جنگ رسیده بر پا گردید معهذا الیقین نبود که تا کے مے آید شب بهر صورت گذشت و صبح تاریخ بیست و یکم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و سه ساعت روز بر آمده بود که شوکت جنگ خود هویدا گردید ملازمان نزدیک به مخیم او آمده سلام ها کردند از انجمله بنده هم بود آن وقت هم عقده از جبین و خاطر پرکینش که از نوکران سبب هیچ داشت نکشود و مسلک اعطاف و دلجوئے نه پیموده سرداران را که براے سلام حاضر آمده بودند حکم داد که بجائیکه خیمه و مورچال داشتند بروند بیچاره ها ناچار بطرف دست راست بفاصله یک و نیم کروه که بودند رفته مستعد نشستند تا چه پیش آید و خود مع سواران یکه متفرقه و معتمدان خود مثل میر مردان علی پسر میر رستم علی خواهر زاده خواجه معتصم برادر صمصام الدوله خان دوران که داروغه خاص برداران

وصاحب نشان زرتارے بود و مشیعن لال که دیوان قدیم او بود و سیف الدین محمد خان نوهٔ آقا علیما که بجاے لالی برارے مقرر گشته بهلیه هاے برق انداز برادرے بنرارے مغضوب مذکور که سپه کردگی او معین شده بودند و برادر حقیقی خودش میرزا رمضانی نام که بهادرے علیخان بهادر بعبارت جنگ خطاب و سه چار صد سوار همراه داشت درمیان مورچال مثل صید وحشی گردیدن گرفت و بزعم خود گویا انتقام مورچال مے داد عمرخان نام جماعه دارے که افغان کهن سال آورده میر سلطان خلیل خان سردار معقول دنیا دیده آزموده کار بود و نیز مع جمعیت خود که قریب یکصد و دو صد سوار خواهند بود اتفاقاً دران وقت همراه بود درین عرصه هم انواع زشتی و کج خلقی با همراهیان مے نمود ذلتی از زرو زچون بگذشت در رسیدان آبادے منهارے لشکر سراج الدوله بسردارے راجه موهن لال دیوان او در رسید و اعلام آن لشکر برپا کرده از دور مشاهد میشد و فاصله بین العسکرین از هر سو قریب بدو کروه بود و سیام سند مشرف توپخانه دستی از سپاه مستی ناکرده کارے باظهار جلادت و جانفشانے خود از مورچال بیرون رفته در رسیدان قریب به نیم کروه دور از مورچال مع کل برق اندازان مغرب رویه مقابل لشکر سراج الدوله ایستاده بمفاصله یک و نیم کروه گذاشت بنوعیکه درمیان جهیلے واسعے تا ندیه از جهیل و مورچال برآمده ایستاده بود و همین لشکر سراج الدوله از فوج سرداران و سواران لشکر شوکت جنگ جنوباً و شمالاً مقابل بمفاصله دو کروه و درمیان جهیل عظیم داشت راجه موهن لال باتفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و دلیر خان و اصالت خان پسران عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمه ها را لب دریاے گنگا برپا کرده خود مع سائر سپاه و توپخانه لشکر را مرتب ساخته بنابر احتیاط مستعد ایستاد و شروع بتوپ اندازے نمود گولها بنابر بعد مسافت اکثر در جهیل مے افتاد و بعد از دو سه ساعت که توپهاے کلان رسیدند و آنها را سر مے دادند بعضے از گولها متصل مورچال او احیاناً یکے دو سے دراندرون مورچال هم مے رسید چون گوله اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ ماهے و مراتب را از نزد خود دور ساخت و فرمود تا بخوابانند نوکران که ناچار همراه مے گشتند برآنها خفگی مے نمود که نمک حرامان هجوم آورده و میخواهند مرا نشانه توپ گردانند مردم متفرق دور دور مے گردیدند باز هم راضے نبود و یکجا نمے آسود عمرخان جماعه دار مذکور التماس نمود که نواب سلامت این صف جنگست و من همراه آصفجاه جنگها دیده و جنگیده ام چنین جنگها را این قسم نمے جنگند فوج را یکجا مرتب نموده مقدمه و جناحین آراسته توپ و توپخانه دستی را پیش گذاشته باید بمقابله خصم شتافت و پایدار بیا باید بود تا فتح و ظفر جلوه گر آید برآشفته بجماعه دار مذکور سرزنش نمود و آصفجاه را فحش داده گفت من خود سه صد صف جنگ جنگیده ام مرا تعلیم کسے در کار نیست بیچاره خاموش شد درین اثنا سوارے را فرمود تا رفته بشیخ جهان یار و کارگذار خان و جمیع سرداران بگوید که زنت نهاے دشمن مے نماید و شما ها جرأت و یورش نمی کنید برآنها بتازید سوار رفت و باز جواب آورد که با این فوج قلیل بر چنین فوج کثیر و مزاحمت گل ولاے جهیل یورش نمی توان نمود و مقرون بصلاح نیست هرگاه آنها یورش آرند و این گل ولاے را سطے نمایند و صدمات توپخانه کشیده نزدیک رسند آن وقت انچه از دست برآید بعمل باید آورد که همین غنیمت است آزرده و آشفته گشت و سخنان نالائق برزبان راند و گفته فرستاد که نامردے چه مے کنید یلا باید نمود سیام سند رسیدند وسے توپخانه من برآمده بیرون مورچال رفته و شما همه ها سخن سازے مے کنید اما در آمد و رفت یکبار رو پهر روز گذشت پیغام دیگر که رفت تا جوابش آید عرصه مے بایست چون ثلث روز بلکه قریب ماند هوس رفع خمار و کشیدن پیاله هاے سرشار در سرش پیچید و میل صحبت نسوان مغنیه عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمده

در خیمه حرم سرا رفته بنده با دیگر حاضران در خیمه دیوانخانه نشسته شکر الهی بجا آوردم و گفتم که اگر اینقدر روز که باقی مانده بخیریت بگذرد شب همه با یکجا گشته و این احمق را بطوریکه میسر آید فهمانیده فردا فوج را یکجا و مرتب باید نمود و بهیئت مجموعی باید جنگید تا آنچه مقدور است میسر آید این را گفته اراده رفتن در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب یک و نیم کروه و برادر من نقی علی خان و جمیع دوستان همانجا بودند نمودم چون از انبوه معسکر بیرون رفتم دیدم که شیخ جهان یار و کارگذار خان و حبیب بیگ و محمد سعید خان و شیخ سعد الله و میر سلطان خلیل خان و جمیع سرداران باستماع پیغام ثانی شوکت جنگ تاب خفت نیاورده یورش نموده اند و نصف جهیل پیش روی را نیز اسپی تمام پیموده عنقریب بلشکر سراج الدوله میرسند و جنگ اتمام می پذیرد و من دور و تنها افتاده ام الحال تا بنهانی توانم رسید و لشکر شوکت جنگ را در عجب تفرقه دیدم و دانستم که سرداران عمده سپاه مع سواران همراه از میان جهیل بحال تباه گذشته و ضرب توپ و بان و بندوق طرف سراج الدوله خورده اگر راه یابند افتان و خیزان تا بخصم خود خواهند رسید یا در راه تمام خواهند گردید و سیام سندر سپاه درون بابرق اندازان از طرف مشرق خدا سے داند بچه صورت بر سر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت و اگر رفت چگونه خواهد رسید و معامله بچه خواهد انجامید و دانستم که هر دو لشکر این سبک سر تمام شد اگر بصورتی این ابله هم بلشکر خود بپیوندد و عجالة هر دو لشکر یکجا شده صورت ترتیبی روی نماید شاید کاری از پیش رود برگشتم که شوکت جنگ را برآورده سوار گردانم و زود دنبال ایشان برانم تا همه یکجا شوند بر در خیمه اش که رسیدم دیدم که خبر پیش رفتن هر دو لشکر یعنی سواران سائر و توپخانه و سیام سندر باین مست لایعقل رسیده و خود وشش مست شراب آشفته سر دستار از خواب بیدار و بر فیل سوار شده مردم رکابش که هر یکی بعد داخل شدنش در خیمه بجاهای خود آسوده بودند مضطرب الاحوال تیار شده میرسند مساعی در بین اجتماع و احضار دیر شد و تا آن زمان افواج متفرقه پیش رو با فوج سراج الدوله نزدیک تر گردیده بار بار تاکید نمودم تا از جای خود جنبید اما بجز اس ده قدم راه میرود باز دست بر دوش فیلبان گذاشته فیل را توقف میفرماید بنده علی الاتصال تاکید می نماید تا بهر صورت این بیخبر پشت گرمی سپاه خود برسد هر چند سعی کردم سودی نبخشید ناگاه از دور دیدم که فوج جهیل راه طی نموده چون نزدیک بفوج سراج الدوله رسید آب و گل عظیم نزدیک بکنار جهیل که طرف لشکر سراج الدوله بود دریافته محال عبور و برآمدن از انجا نیافت و از ان طرف مردم سراج الدوله بخاطر جمع انبار آتش بندوق و جزائر خود نموده بعضی را مجروح ساختند و اکثر مردم از ان ورطه خود را بکناره کشیده بلشکر باز رسیدند و در اینجا هم از خوف پا بداری نکرده درگذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان مع پسران خود دلیر خان و اصالت خان و غیرهما و شیخ دین محمد که هراول راجه موهن لال بودند پیش تاخته و کار هر دو لشکر شوکت جنگ که قلیل مردم متفرق مانده بودند تمام ساخته پا پیشتر گذاشتند شیخ عبد الرشید نوه شیخ جهان یار و محمد سعید خان خلف ابو تراب خان تورانی داد دلاوری داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان نیز همان جام را در کشید نقی علی خان و حبیب بیگ که دران میدان فرود آمده ایستاده بودند اندک جراحتی خورده بدست دوست محمد خان و میر جعفر خان افتاده چون آشنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاوریها نموده زخمهای گران برداشت چون کسی نماند تا جای شیخ جهان یار صحیح و سالم و کارگذار خان مجروح و بیهوش از میدان برگشتند و سیام سندر هم زخمی برداشته گریخت و سرداران فوج سراج الدوله بهیئات مجموعی بیشتر آمدند بمجرد رسیدن آنها رو بروی شوکت جنگ

میردان علی مع خاص برداران و بیتهن لال مع خاص رساله و میرزا رمضانی برادر شوکت جنگ با همراهیان بی تحریک آلات
کارزار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قائم مقام ملکے شده بود جراحتها خورده برگشت و از برق اندازان کسی فاتش
نکرد شوکت جنگ مؤوف الحواس با پانزده شانزده کس ایستاده بود که گلوله بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد
و سرپیچ یمنی و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا برداشت بنده راه خانه خود و چند کس دیگر هم که با نعشش
مانده بودند برگشته هر یکی راهی گرفت میر مرتضی برادر کرم الله خان امیر خانی که رفیق میر محمد جعفر خان بود عقب فیل لاش
شوکت جنگ تاخته خود را نزدیک رسانید و میرزا رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلی خان مرحوم را که در
خواصیش نشسته بود بی خبر از طرف پشت نیزه خود که برچهے مے نامند بر شانه او چنان زد که برابر لشهرگ گردنش
بر آمد و گفت یراق را این واگذار میرزای مذکور که واقعی رستم زمان و از نیکان جهان مومن پاک اعتقاد و صاحب
صلاح و سداد و مجمع محامد خداداد بود در خواصی برگشته مستعد نشست و شمشیر کشیده خصم را پیش طلبید و گفت که بدغا و
غفلت نیزه بمن زده لاف بهادری داری ما یراق را نه برای آن بسته ایم که در چنین اوقات مفت با مثال تو
بدهیم پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضی جرأت نیافته بجای خود ایستاد و فیل بدستور یکه فیلبانان می رانند پیشتر رفت
چون شام قریب شده بود که این جنگ طے شد کسی تعاقب کسی نکرد و رعیت ملک پورنیه هم جرأت غارت نداشت
مردم هر یکی براهی رفته بجاهای خود رسیدند بنده و برادر بنده مغضوب طرفین بودیم شوکت جنگ می گفت که بعد
از فتح از این هر دو و دیگر ملازمان خود که با ایشان پیوسته اند خواهم فهمید و سراج الدوله می گفت که شوکت جنگ چیز ناچیز
است همین هر دو برادر منشای فساد و مهیج جدال و عناد شده اند بعد ظفر هر دو را بسزا خواهم رسانید یکبار در لشکر رقعه هم
از سراج الدوله متضمن عنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ و توسل و وصول بلشکر خودش بما هر دو رسید اما
جواب از خوف غمازان ننوشتیم و زبانی پیغام دادیم که درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صاحب را برما چه اعتماد خواهد بود
خلاصه نقی علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوپاله بر اسواری و خرج راهی داده باخراج از کرم ناسه فرمان
داد و راجه موهن لال را برای ضبط اموال شوکت جنگ و بندوبست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز متعین راجه
مذکور نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خاله فقیر بود التماس نمود که غلام حسین خان اگر زنده مانده باشد مع مادر و عیال و
اطفال خود و عیال برادرش نقی علی خان در انجا خواهد بود درباره آنها حکمی بنام راجه موهن لال شرف صدور یابد تا موجب
شرمساری و انفعال من از روی آنها نشود بافضال الهی موهن لال را فرمان داده گفت که مادر غلام حسین خان همین
نیست که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشد عمه من نیز هست و من او را بسیار دوست می دارم باید تعرضی
از آنها نکرده و دستک راه داده بخوبی رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند بنده بعد ورود بخانه خود از میدان
جنگ احوال والده را متغیر یافته بتسکین خاطر ایشان پرداخت چون حواس اوشان از انتشار بر آمده بجمعیت گرائید
التماس نمود که بالفعل در گوشه باید نشست تا بعد ازین چه شود و معدودی را که ناموس و پاس شان ضرور است همراه خود گرفته
مع والده در گوشه پنهان شدم و رقعه بمیر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالی آن مرحوم را بیامرزد چند سواران همراهی
خود را مع جواب رقعه فرستاده تسلی بسیار نوشت و صبح آنکه روز سوم از جنگ بود همراه راجه موهن لال وارد پورنیه گردیده
در خانه فقیر فرود آمد و هر چه دست قدرتش می رسید در تسلی و حمایت فقیر کوشیده مساعی جمیله بتقدیم رسانید

موهن لال لا اقبال بعضی سر بجهای جواهر بخشیده شوکت جنگ را از ما و اسپ گرفته دیگر اصلا تعرضی نکرد و مگر چند کس مثل میر سعلی خان
و داماد میر محمد سعید اعمی و غیرهم که سراج الدوله بقید آنها فرمان داده بود مقید شدند و فقیر اثاث البیت و ناموس را مع خدمه بر کشتیها محمول
داشته تا بابل خشکی علیحده روانه نموده راه عظیم آباد گرفت در عظیم آباد که رسیدیم بسعی بعضی از مسلمانان آشنا صورت ما ذون بدخول
شهر عظیم آباد نشده در تکیه شاه ارزان نزول نمودیم و بها آشنای ساعی نگذاشت که بدر رویم بلکه امید واری بود که شاید محبوس و آواره
بست تا بغیر مرتبه... موجب شادمانی او گردد ایزد تعالی صیانت نمود و حکم خاطر خواه آن عزیز نرسید تا آنکه رام نارائن که
به زیارت بچیا نه خود رفته بود بعظیم آباد رسیده از خیر خواهی تاکید به بدر رفتن فقیر نمود و دستک و بدرقه از طرف پهلوان سنگه
برادر را و فرستاد بنده در دین مقامات تکیه شاه ارزان بیماری صعبی کشید و کسی از آشنایان عیادت و احوال پرسی د
دید سی هم نکرد مگر کس اول حکیم غلام علی طبیب حق تعالی اورا بیامرزد و در جوار رحمت خود جای دهد مثل ایام تنعم و ارام حاضر
بوده معالجات و غمخواریها فرمود دوم برابر او معری بیگم صاحبه که از احفاد میرزا داراب و دختر میر سید محمد صفاهانی مرحوم
و زوجه میر حیدر علی مغفور است حق تعالی او را سلامت بعافیت دارد و عاقبتش را مقرون بخیر و سعادت گرداند برابر والده
بر احوال فقیر شفقت فرموده روز و شب حاضر بود و تا بمحب علی پور رسانیده بسماجتی که نمودیم برگشت والا میخواست که تا اکرم نامه
که حد سراج الدوله بود رسانیده برگردد والحال هم شفقت آن ضعیفه عفیفه صالحه رضای جوی خدا با حوال این عبد اقل
مع اهل و عیال برابر با ما درست سوم شیخ نصر الله مرحوم خلف عنایت یاب خان میر سامان والد مرحوم هیبت جنگ مغفور
که تازه جوان و ببغارشش جناب شیخ مبرور مغفور شیخ محمد علی حزین او هم دران ایام میر سامان نظامت عظیم آباد بود بهانه
زیارت و تماشای مزار شاه ارزان مکرر بدیدن فقیر آمده در تدبیر بر آمدن فقیر از حدود وحشت زای مملکت سراج الدوله
بمقدور خود را سعی بتقصیر نشد والحمد لله از میامن افضال نامتناهی الهی از انجا فقیر که جیده صحیح و سالم مع اسباب و ناموس
به بنارس رسید و بسعادت ادراک خدمت و تقبیل قدوم جناب شیخ محمد علی حزین اعلی الله مقامه و بملازمت نالوسی خود
سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ که دران روزها بیکار و در نهایت افلاس به بنارس مقیم بود مشرف گردید و بملاقات نقی علیخان
که از دست سبعی مثل سراج الدوله نجات یافته بود و هر دو برادر دیگر که پیشتر از همه آنها را از عظیم آباد بحکم او اخراج نموده بودند
مسرت اندوخت والحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه و موهن لال بعمل مدتی در پورینه توقف نموده
اولاد و نسوان صولت جنگ مرحوم را که اخوان و اخوات شوکت جنگ بودند و سپهدار جنگ خلف سیف خان مرحوم را که
داماد صولت جنگ شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت جنگ هنگامیکه بر سر محمد جلیل زمیندار کهکره لشکر کشیده مرده بود
با عزاز و احترام نزد سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبطی اموال صولت جنگ مرحوم و تحقیق دستند راک انچه با صراف بیموقع شوکت جنگ
بر باد رفته بود و انفراغ از بند و بست ملک پسر خود را دران مکان نائب گذاشته خود بخدمت سراج الدوله برگشت و سراج الدوله
بنی اعمام همه را امور در مراحم فرموده برای هر یکی مشاهره موافق مصارفش مقرر نمود و بمرکز دولت خود که عبارت از عمارات
منصور گنج در مرشد آباد باشد مظفر و منصور معاودت نمود ✣ ✣

ذکر رسیدن جماعه انگلیشیه برای تدارک و استرداد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود و گریختن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنها

و گریختن بخوف شبخونی که انگلیشیه بر لشکر او زدند و زخمی شدن دوست محمد خان و مصالحه نمودن با سرداران انگلیشیه از راه خوف و بیم در نهایت عجز و زبونی

چون سراج الدوله بمرکز دولت خود سالماً و غانماً برگشت و دولت ها بر دولت او افزوده زر بسیار و اسباب بی شمار از هر خانه بخانهٔ او منتقل گردید مهیای آسیب عین الکمال و مستعد پذیرائی زوال گردید و این ضابطهٔ مستمرهٔ دنیاست که هر چیز هرگاه بحد کمالیکه لائق اوست برسد بعد از ان پذیرائی زوالی که لازم اوست گردیده آن چنان نابود و مفقود گردد که هر چند مردم متجسس تفحص او نمایند اثری ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال برای دولت سراج الدوله آنکه چون مستر ڈریک صاحب کلان کلکته که باعث جنگ و فساد با سراج الدوله شده بود مغلوب گشت خود را مع معدودی از اصحاب که باقیمانده بودند بر جهاز کشیده بمندراج که کوٹهی عمدهٔ کمپنی انگلیش در صوبهٔ ارکاٹ دکهن است رسانید و شاید بعضی دیگر هم از سرداران جماعهٔ مذکوره که باطراف مملکت بنگاله برای کار و بار خود متفرق بودند خبر نهب و غارت کلکته و قاسم بازار شنیده بطوریکه توانستند خود را ازمهلکهٔ مذکوره بدر برده همانجا رسانیدند دران وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلیشی ملازم پادشاه انگلنڈ و متعین کوٹهی دکهن بود و دران روزها با فرانسیس جنگیده ملک دکهن را از دست آنها برآورده قلیل فوجی آراسته قریب یکهزار گوره و پلٹن تلنگه و سه چهار کمپنی سولداد ولایتی همراه داشت و اعانت ناظم دکهن سید محمد خان صلابت جنگ پسر آصف جاه در مقهور ساختن جماعهٔ فرانسیسیه نموده مورد الطاف او و مخاطب به ثابت جنگ بود ارباب کوٹهی دکهن و صاحبان بنگاله که ستمدیده و خرابی کشیده از دست سراج الدوله رفته بودند باتفاق همدیگر قرعهٔ مشوره انداخته رای بران قرار گرفت که کرنیل کلیف بهادر ثابت جنگ مع صاحبان کلکته وغیره بطرف بنگاله رود و بهر صورتیکه درانجا صلاح داند فکر گذاشتن بنای کوٹهی بطور سابق نماید اگر بآشتی و صرف مبلغی میسر آید مضائقه نکنند و اگر بغلبه ممکن باشد آن قسم پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوٹهی بنگاله از مندراج بسواری جهازات با افواج و اسباب حرب آنچه در آن وقت میسر داشت نهضت نمود و متصل به کلکته در دریائی که مشهور بآب سیاه و محل اتصال بهاگیرتی بدریای شور است رسیده جهازات را لنگر کرد و چون سروران این فرقه نهایت دانا و شجاع و متجسس و کارآگاه می باشند پیغام مصالحه بسراج الدوله داده عذر تقصیرات مستر ڈریک خواست و چند لک روپیه بشرط دادن حکم احداث کوٹهی در کلکته موافق وضع سابق و برخاستن غبار نقار از فیمابین تقبل می نمود سراج الدوله که سفیه ترین مردم و مصاحبان از خود هم سفیه تر داشت و برآداب حرب این جماعه و کمال دلیری و شجاعت و دانائی اینها مردم بیخبر مغرور را اینجا را آگهی نبود و آگاهان را مجال نبود که نفسی توانند کشید و گفتهٔ آنها را کسی نمی شنید و الحال هم که می شنود اعیان مملکت خود از دست او بجان آمده خواهان استیصال او بودند صحیح مصالحه کسی نمیداد و احیاناً اگر کسی ازین مقوله چیزی میگفت ابلهان بخود مغرور و مصاحبان بی شعور حلقش چنان میفشردند که از گفتهٔ خود ندامت کشیده توبه میکرد که باز ازان حکایت نکنند تا آنکه ثابت جنگ بر احوال عظمای مملکت بنگ کما ینبغی آگاه و از توقف و انتظار خود دلتنگ گردیده عزم رزم را جزم نمود و جهاز توپخانه را محاذی محل اقامت مانک چند در دریا آورده و لنگر نموده شروع بآتش باری گوله توپها فرمود چون تزلزل در لشکر مانک چند احساس نمود فوج را آراسته مع توپهای لائق جنگ میدان در جای مناسب برکنارهٔ دریا فرود آورده با افواج مانک چند مقابله و مقاتله بنیاد نهاد آن ابله جبان

تاب رزم مردان میدان نیاورده عار فرار بگوارائے و دانائی برخود اختیار نموده بگریخت و ثابت جنگ مع دیگر اصحاب و ارباب کوٹھی کلکته باماکن قدیمهٔ خود نزول نموده لوای فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر اندک پنبهٔ غفلت از گوش هوش خود کشیده عازم حرب و تادیب جماعهٔ مذکوره گردید ❊

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد بارادهٔ جنگ با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر او زدند از بخت برگشتگی و واژونی و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی

دو ماه و بیست و دو روز بعد فتح پورنیه سراج الدوله در جای خود بکام و آرام نشست که ناگهان صور اعمال او مجسم گشته اسباب زوال دولت او مهیا شد و خبر گریختن مانک چند از کلکته شنیده روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد از مرشدآباد بداعیهٔ محاربهٔ انگلیش برآمد و لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده رهگرای کلکته گردید چون نزدیک به بلدهٔ مذکوره رسید مکانی بزعم خود مناسب دیده مخیم و معسکر ساخت و همیشه سعی و تردد در تسخیر آن مکان نموده اهتمام تمام داشت هم جنگ می‌شد و هم جماعهٔ انگلیشیه ابواب جواب و سؤال بنابر تفحص احوال مفتوح داشته آمد و رفت بعضی مردم گاه گاه می‌شد چون انگلیشیان را زدن شبخون منظور گشت شخصی را از فرقهٔ خود که بزیور شعور و شجاعت و حدت حدس و حافظه و جودت ذهن و ذکا محلی بود بوسیلهٔ ابلاغ بعضی پیغامها پیش سراج الدوله فرستادند تا اطراف و جوانب خیمهٔ او و معسکرش را برای العین مشاهده نموده و بخزائن خیال و حافظه سپرده باز آید شخص موصوف که باوصاف مذکوره متصف بود حسب الامر در حضور او آمده بظاهر رسالت پیغامها بتقدیم رسانید و باطنا از کم و کیف معسکر و راه آمد و شد آن و اطراف خیام خاص او علی ما هی علیه آگهی بهم رسانیده برگشت معلوم نیست که همان شب یا شب دیگر اما زیاده از دو سه شب نگذشته بود که ارادهٔ شبخون جزم نمودند و ظاهرا آخر شب بر کشتی معدود که مهیا بود فوج خود را بران سوار کرده بطرف منتهای لشکر سراج الدوله رفته انتظار سحر کشیدند چون ساعتی از شب باقی ماند اکثر از کشتی فرود آمده از طرف پشت لشکر تفنگ افگنان داخل شدند و فاصله در شلک نداده قدم بقدم راه می‌پیمودند و گولهٔ تفنگ چون تگرگ بلا بر سر لشکریان سراج الدوله می‌باریدند و بر لب دریا نیز ازان جماعه که بر کشتی سوار و متصل بکناره هنگام عود می‌گذشتند همین آتش باری بود و اکثر اسپان و مردم لشکر که محاذی و مقابل این شلک افتادند مجروح و مقتول شدند چنانچه از سرداران عمده دوست محمد خان بیگ که هم بهادر و دولت‌خواه و هم از رؤسای سپاه بود مجروح گشته از کار رفت و از مشاهیر دیگری در ذکر نظیر نیست و شنیده شد که ارادهٔ شجاعان انگلیشیه آن بود که درین شبخون سراج الدوله را اگر میسر آید گرفته ببرند بسبب میغ و ضباب که بهندی کهاسه گویند چون در آن وقت بشدت می‌بارید هوا بمرتبه تاریکی گرفته بود که دو شخص متصل همدیگر را نمی‌دیدند ازین جهت سمت خیمه و مکانیکه جای اقامت او بود در لحاظ نماند و عبور صفوف برق اندازان از طرف دیگر شده سراج الدوله از گرفتاری محفوظ ماند و شلک کنان بوقار و طمینان در راه هیچ جا نپائیده از طرف سر لشکر برآمدند و باماکن و بیوت آبادی خود که محل اقامت و اجتماع عسکر شان بود سالما و غانما رسیده آرمیدند سراج الدوله و کم جرأتان لشکرش را بمشاهدهٔ این رستخیز که نمونهٔ محشر در ان معسکر آشکار و نمایان گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسی عظیم در خاطر جای گرفت و از خوف این جرأت اقامت

در مکانی که معسکر متصل بآبادی کلکته بود مشکل دیده محمد ایرج خان را که پدر زن او بود با جمیع اعیان لشکر و ارکان دولت
احضار نموده استشاره فرمود که الحال چه کنم و خیمه کجا بزنم آخر مردم اضطراب او را دیده ناچار خیمه گاه بمسافت بعید قرار دادند
و بنای مصالحه گذاشته آمد چون جماعهٔ انگلیشیه بر عجز و زبونی او آگهی یافتند دعوای اموالیکه در جنگ اول فوج سراج الدوله
غالب آمده از کلکته بغارت برده بود نموده مبالغ خطیر برگردنش گذاشتند آخر الامر بعد قال و مقال و تردد سفرا و پیغامبران
جواب و سؤال مصالحه انفصال یافت و سراج الدوله اندک مبلغی را متعهد گردید که در تاوان تاراج سابق نقد بدهد و در عوض
بعض دیگر چنین قرار یافت که شش پرگنه متصل به کلکته که نام آنها را فقیر متذکر نیست در جای داد مبلغ مذکور بدست انگلیشیه سپارد
و تا وصول مبلغ معین محالات مذکوره در دست آنها بوده بعد ادای مبلغ معهود محالات مزبوره را بدست عمال سراج الدوله
سپارند چون این صورت منقح شد مستر واچه که ظاهراً بعد مغلوبی سراج الدوله از قید خلاصی یافته واسطهٔ جواب و سؤال
بود در طرفین معزز و مکرم گشته مورد تحسین و آفرین گردید بعد تحریر تمسکات از جانبین و گرفتن وثائق از هم دیگر سراج الدوله
طبل مراجعت کوفته بمرشدآباد رسید و در عمارات منصورگنج نزول نموده بنا بر مشاهده اموریکه در عالم غرور تصور نمی نمود متحیر
و بکار خود متفکر بوده نمیدانست چه کند از بعض معاصی و اوضاع تائب و نادم گشته دانست که خدائی هست و محمد خان
برای استعلاج و گذاشتن اهل و عیال خود رخصت رفتن بسهرام گرفته دران قصبه رفت و اکثر قدمای رفقا خصوص
میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را با خود دگرگون دیده میدانست که چون سررشته داران و رئیس فوج اند اطفای
نائرهٔ فساد ایشان بر همه مقدم و از قبیل علاج واقعهٔ قبل از وقوع تدارک اینها ضرور اما چون چنان جرأتی نداشت و
دشمنی مثل انگلیش در پهلو نشسته بود نه غرور و نخوت عادی و نادانی فطری میگذاشت که بسلیقهٔ درست و اخلاق
حمیده اشخاص مذکوره را گرویدهٔ خود گرداند و نه جبن و بد دلی می گذاشت که مخالفان خود را مقهور و مغلوب گردانیده
از قلم و هستی بیرون نماید و اعوان و انصار تازه بهم رسانیده او از ناقصی شعور انتظام عظائم امور داشتند و نه طمع میگذاشت
که غرض خود دیگری گذاشته عذر را لائق کارهای عمده نه دانسته التماس نمایند که اعیان شهر و ارکان دولت مهابت جنگی
را از خود راضی داشته خود را هلاک نسازید معامله با مردم سهل است بهر صورت اگر شما بعزت و اقتدار باشید ما را هم
بقدر لیاقت از عنایت شما خواهد رسید از جهات مذکوره گاهی که مغلوب قهر و طیش میگردید تو بها متقابل چو سبلی
میر جعفر خان عائد میگردید و راجه دولبهه رام باطاعت و فرمان پذیری موهن لال مامور میگردید و جگت سیتهه را
گاهی به تمسخر و استهزا می رنجانید و گاهی نوای وعید ختنه بگوشش می رسانید درین اثنا با فرانسیسیان و انگلیشیان
که منازعت پانصد ششصد ساله است زمانی بمصالحه و استعداد اسباب حرب میگذرانند و زمانی بجنگ و جدال
و حروب و قتال می پردازند مدت مصالحه انقضا یافته نائرهٔ منازعت التهاب یافت و در دکهن باهم جنگیده جماعهٔ
انگلیش بر فرقهٔ فرانسیس غالب گشت و جهاز جنگی انگلیشیه بسرکردگی اډمرال دلیر جنگ بهادر بتسخیر فرانس ڈانگه که متصل
بهوگلی و چهره آبادی ولندیسیه است آمد و برهنمائی موشیر نرنو که با قوم خود دغا نموده حقوق نمک در رفاقت هم قومی
فراموش کرده راهی را که فرانسیسیان چند جهاز در دریا غرق کرده مخفی بقدر یک جهاز برای آمدن جهازات خود نگهداشته
بودند به انگلیشیان نموده جهاز جنگی ایشان را آورده قلعهٔ فرانس ڈانگه مسخر گشت و فرانسیسیان مغلوب شده کوتهی که نزدیک
قاسم بازار داشتند نیز از دست شان بدر رفت موشیر لاس که عمده و رئیس جماعهٔ فرانسیس بود بسراج الدوله توسل

بسته مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیادها سے برق انداز تربیت کردهٔ خود ملازم سرکار را و شد جماعهٔ انگلیشیه
بایما و اشعار سرداران منافق سراج الدوله بانجواهش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که مصالحه فیما بین
ما و نواب بعمل آمده و لازمه مصالحه بلکه شروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همین قسم دشمن
نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اینها را زده ایم و نواب آنها را
در کنف حمایت خود جا داده بتهیه پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و برهمی مصالحه است و منافقانیکه خواهان
زوال دولت او بوده اند مبالغه کردند که برای این گریختها سے چند آزردگی و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست اینها را
جواب باید داد سراج الدوله درینباب با موشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات
کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما هزاران نوکر دارید اگر چند کسے از فرقهٔ ما هم ملازم داشته باشید
نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با وکلاے انگلیش گفت آنها بایما و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن
سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولت خواهی عرض سے نمودند که برای چند فرانسیس مفلوک
برهمی با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بسے مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته موشیر لاس را بر رفتن عظیم آباد
ترغیب و در بر آمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود و موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام غدر
و کینه خواهی و با انگلیش اتفاق نموده اراده ها دارند و مرا برای بدخواهی شما برمے آرند بعد بر آمدن من شمارا
با انگلیش جنگ افتاده کار خود بسر انجام و شمارا اتمام خواهند کرد تا من همراهم در خشکیدن با آنها قاصر نخواهم شد و نوکران شما
بر شما دست نمی توانند یافت بیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت نتوانست که او را نگهدارد گفت
بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شمارا مے طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که
میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و بعد گذر سیدن از ممتنعات است و روانهٔ عظیم آباد گردید بعد بدر رفتن او از مرشد آباد
منازعتهاے سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام شدت یافت و این هر دو کس جگت سیتهه و دیگران را
که از دست سراج الدوله عاجز بجان و روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر بر انداختن بنیاد دولتش
شدند بے گمیشی که کینه دیرینه از سراج الدوله و تیاز گے داغ ضبط اموال و اسباب خانه خود داشت مخفی در اعانت
میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و باهر کسے که گمان رغبت خاطر بسوے خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت دفترهاے
شکایت بزبانی مردم معتمد پیش آنها گشاده حقوق پدر و شوهر خود بیاد شان داده تظلم و استغاثه سے کرد و هر یکی را
دلالت برفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام سے نمود خود نیز برسانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مصحوب
زنهاے معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفی نگهداشته بود اعانت و مدد میر محمد جعفر خان سے کرد و میر محمد جعفر خان رفقاے
دیرینه خود را از زر بار رسانیده معرفت آنها از فرقه سپاه هر کس را که بیکار و با فلاس گرفتار بود گرویده خود سے گردانید
دارد حاسے در خانه او بکمال خفا بود +

ذکر برانگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذشتن بنای عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و بر آمدن

راجه دولبه رام باستحکام مورچال در پلاسی و در ساختن با آنها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسی باراده جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانوادهٔ مهابت جنگ بدیگران ؛

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکی رای اختیار نموده چارهٔ مدافعهٔ سراج الدوله منحصر در برانگیختن جماعهٔ انگلیشیه دیده و بنوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریض آنها بجنگ سراج الدوله کوشید جگت سیته ظاهر او ساطت گماشتهای خود امین چند نام شوره را که مهاجن عمدهٔ کلکته بود برین صرافت آورد که انگلیشیان را بر اراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم گردانند و راجه دولبه رام نیز کسی را برین کار متعین نمود که بنده نام او شنیده و میر محمد جعفر خان هان میرزا امیر بیگ را که اندکی از احوال او و بنگاهی که در رسانیدن بعض بی بی ها با انگلیشیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بدسلوکیهای سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آرای جمیع مردم بر دفعیه او با جماعهٔ انگلیشیه ظاهر نمود بلکه محضری که بسعی میر محمد جعفر خان بمهر سردارانیکه از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود و نیز بمصاحبت میرزای مذکور فرستاده خواهان حرکت سرداران جماعهٔ انگلیشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتی از جای خود و سهل جنگی با سراج الدوله نمائید تدارک او بهر صورتیکه دانیم ما خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق عالمی از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات یافت خواهد و وعدهٔ ادای مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر تواضعات که بنده را بر آن اطلاع نیست موکد بعهد و پیمان نمود و بدر میان آمدن صاحبان مذکور شده ظلمهائیکه از دست سراج الدوله بر بی بی کمپنی و دیگران گذشته بود و چند از آن آراسته یک یک ظاهر ساختند جماعهٔ انگلیش که در شجاعت و پردلی نظیر ندارند و کیست که با آنشه شجاعت و مردمی جویای نام و نشان و بشرط تیسر اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باهم مشوره نموده ملتمسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام پذیرفته مهیای مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطهٔ این جماعه که کل عقلا نسبت کو بی جهتی معقول با کسی برهم زنند البته جواب و سؤال با سراج الدوله نموده جهتی معقول در برهم زدن مصالحه بهم رسانیده باشند که بنده بران اطلاعی ندارد اغلب که درنگ و تغافل در ادای مبلغ تاوان که بعوض مال تعمار رفته کلکته مقرر شده بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بضرورت قبول نموده ادای آن برای او دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن ارادهٔ مدافعه با سراج الدوله کرنل کلیف معروف به ثابت جنگ با افواج و هر آنچه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله باستماع این خبر مضطر گشته چاره بغیر از استرضای منافقان ندیده و از در رفق و مدارا درآمد اما سودی ندید بیت ببالای زجورت جگر خون کنم ؛ بیک ساعت از دل بدر چون کنم ؛ راجه دولبه رام را مع اکثر افواج پیشتر تا پلاسی فرستاد تا تیاری سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در آنجا نشسته کار سرکار را ظاهر سری نمود و در باطن از کارسازی خود غافل نبوده مبانی عهود و مواثیق با جماعهٔ انگلیشیه هم از طرف خود و هم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام می داد و سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق می ساخت و هر یکی را بوعدهٔ مناسب حالش ستمال و شریک حال خود می گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت دربار با رفقای خود شروع نموده درهمین کار بود تا آنکه شهرت دارد که هیچ کس با اینها گردیده کمتر کسی از دل با سراج الدوله ماند چون

بسته مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیادهاے برق انداز تربیت کردهٔ خود ملازم سرکار او شد جماعهٔ انگلیشیه بایما و اشعار سرداران منافق سراج الدوله یا بخواهش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که مصالحه فیما بین ما و نواب بعمل آمده و لازمه مصالحه بلکه مشروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همین قسم دشمن نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اینها را زده ایم و نواب آنها را درکنف حمایت خود جا داده تهیه پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و برهمی مصالحه است و منافقانیکه خواهان زوال دولت او بوده اند مبالغه کردند که برای این گریختهاے چند آزردگی و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست اینها را جواب باید داد سراج الدوله درینباب با موشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما هزاران نوکر دارید اگر چندکسے از فرقه ما هم ملازم داشته باشید نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با وکلاے انگلیش گفت آنها بایما و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولت خواهی عرض می نمودند که برای چند فرانسیس مفلوک برهمی با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بسی مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته موشیر لاس را برفتن عظیم آباد ترغیب و در برآمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود و موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام غدر و کینه خواهی و با انگلیش اتفاق نموده اراده ها دارند و مرا برای بدخواهی شما بر می آرند بعد برآمدن من شما را با انگلیش جنگانیده کار خود بسر انجام و شما را اتمام خواهند کرد تا من همراهم در جنگیدن با آنها قاصر نخواهم شد و نوکران شما بر شما دست نمی توانند یافت بیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت نتوانست که او را نگهدارد گفت بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شما را می طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و بعد گر رسیدن از ممتنعاتست و روانه عظیم آباد گردید بعد بدر رفتن او از مرشدآباد بنا بر عتبهاے سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام شدتی داد و یافت و این هر دو کس حکت سیٹهه و دیگران را که از دست سراج الدوله عاجز بجان و روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر برانداختن بنیاد دولتش شدند بی گمیٹی که کینه دیرینه از سراج الدوله و تیازگی داغ ضبط اموال و اسباب خانه خود داشت مخفی در امانت میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسے که گمان رغبت خاطر بسوے خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت دفترهاے شکایت بزبانی مردم معتمد پیش آنها گشاده حقوق پدر و شوهر خود بیاد شان داده تظلم و استغاثه می کرد و هر یکی را دلالت برفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام می نمود و خود نیز برسانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مصحوب زنهاے معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفی نگهداشته بود امانت و مدد میر محمد جعفر خان می کرد و میر محمد جعفر خان رفقاے دیرینه خود را از زر بار رسانیده معرفت آنها از فرقه سپاه هر کس را که بیکار و با فلاس گرفتار بود نگاه داشته خود می گردانید و دیدهٔ خود می گردانید

دارد حامی در خانه او بکمال اخفا بود ❊

ذکر برانگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن بنای عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و برآمدن

راجه دولبهه رام باستحکام مورچال در پلاسی و در ساختن با آنها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسی باراده جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانواده مهابت جنگ بدیگران ❊

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکی رای اختیار نمود و چاره مدافعه سراج الدوله منحصر در برانگیختن جماعه انگلیشیه دیده و نوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریض آنها بجنگ سراج الدوله کوشید جگت سیته ظاهرا بوساطت گماشتهای خود امین چند نام شخصی را که مهاجن عمده کلکته بود برین صرافت آورد که انگلیسیان را براراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم گردانند و راجه دولبهه رام نیز کسی را برین کار متعین نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان جان میرزا امیر بیگ را که اندکی از احوال او و نیکوئی که در رسانیدن بعضی پیغامها بانگلیسیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بدسلوکیهای سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آرای جمیع مردم بر دفعیه او با جماعه انگلیشیه ظاهر نمود بلکه محضری بسعی میر جعفر خان بمهر سرداران که از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود نیز بمصاحبت میرزای مذکور فرستاده خواهان حرکت سرداران جماعه انگلیشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتی از جای خود و سهل جنگی با سراج الدوله نمائید تدارک او بهر صورتیکه دانیم ما خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق عالمی از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهد یافت و وعده ادای مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر تواضعات که بنده را بران اطلاعی نیست موکد بعهد و پیمان و بیدرسالت آمدن مهاجنان مذکور نموده ظلمهائیکه از دست سراج الدوله بر سبیل بیکسیتی و دیگران گذشته بود دو چند از آن آراسته یکیک ظاهر ساختند جماعه انگلیشیه که در شجاعت و پردلی نظیر ندارند و کیست که بالنسبه شجاعت و مردمی جویای نام و نشان و بشرط تیسر اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باهم مشوره نموده ملتمسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام پذیرفته مهیای مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطه این جماعه که کل عقلا نسبت کسی بی جهتی معقول با کسی برهم زنند البته جواب و سؤال با سراج الدوله نموده جهتی معقول در برهم زدن مصالحه بهم رسانیده باشند که بنده بران اطلاعی ندارد اغلب که درنگ و تغافل در ادای مبلغ تاوان که بعوض مال تاراج رفته کلکته مقرر شده بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بعذر دیرتر قبول نموده ادای آن بسیار دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن اراده مدافعه با سراج الدوله کرنل کلیف حرکت

بثابت جنگ با افواج و هر چه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله باستماع این خبر مضطر گشته چاره بغیر از استرضای منافقان ندید و از در رفق و مدارا درآمد اما سودی ندید بیت بسلسله زجورت جگر خون کنم ؛ بیک ساعت از دل بدر چون کنم ❊ راجه دولبهه رام را با اکثر افواج پیشتر تا پلاسی فرستاد تا تیاری سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در آنجا نشسته کار سرکار بظاهر سری نموده در باطن از کارسازی خود غافل نبوده مبانی عهود و مواثیق با جماعه انگلیشیه هم از طرف خود و هم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام می داد و سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق می ساخت و هر یکی را بوعده مناسب حالش استمالت و شریک حال خود می گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت دربار با رفقای خود شروع نموده در همین کار بود تا آنکه شهرت دارد که همه کس با اینها گردیده کمتر کسی از دل با سراج الدوله مانده چون

چون خبر جنبیدن کرنل کلیف از کلکته پنبهٔ غفلت از گوش سراج الدوله کشید چار و ناچار با دل دو نیم پر از هراس و بیم از منصورگنج کوچ نموده با فوج معتمد خود که عبارت از میر مدن بخشی و راجه موهن لال دیوان و همراهیانش باشند و معدودی از مخلصان دیگر تا پلاسی رسید و از آن طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعهٔ خود و قلیل فوجی از تلنگه که شاید همه وجوه عدد لشکرش به دو سه هزار نفر می‌کشید در باغ پلاسی رسیده صف‌آرا گردید و روز پنجشنبه پنجم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد آتش گیر و دار بلند شد چون فرقهٔ کلاه‌پوشان در قانون و آداب جنگ توپ اندازی و تفنگ سهیم و شریک ندارند خصوص انگلیش که در فرق مختلفهٔ خود هم ممتازند و درین کار کسی را با خود انباز نمی‌دانند بمرتبه بارش گلوله توپ متواتر و متوالی نمودند که عقل تماشائیان خیره و پریشان و قوت سامعه و باصره در ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود و میر محمد جعفر خان و دیگران که باعث این فساد و خواهان شکست سراج الدوله بوده اند از دور بطرفی که متعین بودند ایستاده تماشای می‌نمودند و میر مدن و غیره که گرم جانفشانی و طالب فتح و نصرت بوده دست و پایی میزدند از شدت ورود گوله توپ مجال یورش نمی‌یافتند اما آهسته آهسته پای جلادت پیش گذاشته راضی به تقصیر نبودند تا آنکه دو ثلث روز گذشت و میر مدن و موهن لال قریب باغ پلاسی رسیدند بلکه میگویند ثابت جنگ نسبت به این چند بدگمان شده مورد عتاب ساخت و فرمود که وعده چنین بود که جنگی در نهایت قلت روی داده مقصدی که منظور است انجام خواهد یافت و فوج همه منحرف از سراج الدوله است آنچه دیده می‌شود برعکس گفتهٔ تست او التماس نمود که همین جماعهٔ مخلص سراج الدوله اند که می‌جنگند هرگاه اینها مغلوب شوند آنچه گفته ام اثر آن ظاهر خواهد شد چون زشتی افعال و قبح کردار سراج الدوله مشتعل گشته کسوت انتقام پوشیده بود میر مدن را که از دلاوری و شجاعت بهره داشت و تخم اخلاص سراج الدوله بدل خود می‌کاشت گوله توپ جان‌ستان رسیده ظاهراً ران او پرید و کاوش به نهایت انجامید او را در همان حالت که بر جناح سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آوردند کلمه‌ی چند در تحسین ارادت خود گفته جان شیرین بجان آفرین تسلیم نمود سراج الدوله را مشاهدهٔ این احوال پدرود هوش و حواس پیش آمد و شروع باضطراب و اضطرار نموده میر محمد جعفر خان را طلبداشت او در آمدن حمل انکاری نموده درنگ میکرد سراج الدوله مکرر مردم را فرستاد با ابرام و سماجت تمام آوردند چون میر محمد جعفر خان مع متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسین خان و پسرش میر محمد صادق خان معروف بمیرن نزدیک آمد سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر برد چنانچه شنیده شد که دستار را از سر خود برداشته بحضور میر محمد جعفر خان گذاشت و گفت اکنون من از کردهای خود پشیمان و حق قرابت و رعایتهای جد خود مهابت جنگ را شفیع آورده شما را بجای آن مرحوم میدانم امید دارم که از قصورهای بنده درگذشته آنچه لازمهٔ نجابت و سیادت و مقتضای حقوق دیرینه و قرابت باشد بعمل آرید و جان و آبروی مرا نگهدارید میر محمد جعفر خان در آن وقت قابو را دیده آنچه نباید ملحوظ داشته و نرد دغا باخته التماس نمود که الحال روز قریب الاتمام و وقت یورش و جنگ نمانده پیش رفتگان را حکم شود تا بجای خود برگردند و این وقت جنگ را موقوف نمایند فردا ان شاء الله تعالی باتفاق سائر فوج تدارک این جنگ خواهیم نمود سراج الدوله گفت خوف شبخون است میر مذکور آنرا هم متعهد گردید که ذمهٔ من است شبخون نتوانند نمود سراج الدوله دیوان خود راجه موهن لال را که پیشتر رفته مع میر مدن گرم ستیز و آویز و بتوپ اندازی مشغول بود و پیاده‌ها همراهی او از اطراف و جوانب پیشتر رفته و قابوی خود دیده تفنگ اندازی هم میکردند حکم فرستاد که برگشته بعسکر و حضور حاضر آید او جواب فرستاده که وقت برگشتن نیست هرچه شدنیست همین جا خواهد شد و اگر من بگردم تفرقه در لشکر راه یافته

طریق فرار کشاده خواهد یافت سراج الدوله روی بمیر محمد جعفر خان دیده مشوره طلبید خان مرقوم سخن اول را اعاده نمود و گفت
که از ما خود بهان قسم که گفتیم کاری می تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله باستیلای هراس بیهوش و حواس
گشته اطاعت میر محمد جعفر خان را بضرورت اصوب و اصلح شمرد و موهن لال را بمبالغه و اهتمام از جائیکه رسیده بود واپس
طلبید **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نباید بکار * بمجرد برگشتن موهن لال از ان مکان لشکریان را
پریشان خاطری پیش آمده همراهیان اهل نفاق و بیدلان و دور از وفاق راه فرار کشاده گریختن آغاز نهادند چون این راه
گشتن هر یکی بمشاهده دیگری سر در پی هم نهاده شروع بگریختن نمودند و در اندک زمانی فرار شیوع یافته همه کس را
اختیار افتاد سراج الدوله که بر احوال لشکر آگهی یافت و خوف عظیمی از حریف مقابل و عظیم تر از ان از دشمنان اهل لاحق
داشت و کمتر کسی را دوست خود می انگاشت بشدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست بر داشته ساعتی از روز مذکور
که یوم الخمیس بود باقی مانده خود هم رهگرای مسالک فرار گشت و شب ششم ماه شوال سال مذکور در سه ساعت از روز جمعه
بر آمده بمنصور گنج رسید هر چند تاکید نمود که ملازمان در منصور گنج بحراست او قیام نمایند تا برای خود راهی که مناسب داند
بعد اندک تامل اختیار نماید کسی قبول نکرده هر یکی بعذری متمسک گردید حتی محمد ایرج خان که پدر زنش بود سراج الدوله
پیش او هم دستار خود از سر بر داشته بر بالش گذاشت که درین وقت برای خدا دست از من بر نداشته همین جا بباید
و مردم را جمع نمائید تا اگر گریختن هم صلاح افتد بطور مناسب بر آید خان مذکور نشنید و عذرها خواسته بخانه خود رفت سراج الدوله
بپاس آشنا های مردم هر که از وجوه مشاهره بلکه بطور مساعده هر چه درخواست فرمان داد که خزانه را کشاده به همه کس بدهند
و تا شب در خزانه باز و دستگیرندگان در ان شب مبلغ خطیری هر که بهر حیله توانست بر داشت و در خانه خود برد
جمع نمود اما کسی بکارش نیامد وقتی که بذل اموال و درگذشتن از اندوختن زر و وبال می بایست نکرد و دست و زبان
از ایذای مردم باز نداشت آخر برای العین خود مکافات همه را دیده جمیع مصائب و محن بر جان و بدن خود بر داشت
خوش گفته اند **بیت** مناز در بلندی مکن بر کمان * که بر یک نمط می نماند جهان * مبر گفتت پای مردم ز جای * که
عاجز شوی گر در آئی ز پای * دل دوستان جمع بهتر که گنج * خزینه تهی به که مردم برنج * منه از دریای کار هی کسی *
که افتد که در پایش افتی بسی * عدو را بکوچک نباید شمرد * که کوه گران دیدم از سنگ خرد * نه بینی که چون با هم آیند مور *
ز شیران جنگی بر آرند شور * نه موئی که زان پیشی کمتر است * چو پر شد ز زنجیر محکم تر است * القصه سراج الدوله خود را بی یار
و یاور دیده تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب شنبه هفتم شوال سال مذکور را بقدری که توانست جواهر و اشرفی با لطف النساء
و بعضی از زنهای دیگر که آنها را دوست می داشت بسواری رتهه و میانه بر داشت و فیلان را با بعض از احمال و اثقال
همراه گرفته در ثلث آخر شب از خانه خود بدر رفت و از راه نادانی و حکم اسی قضا راه خشکی گذاشته به بهگوان گوله شتافت
در انجا بر کشتی ها که آماده داشت سوار شده راه عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود قوی داشته بعضی جماعه داران ریزه
را که گمان رفاقت با نها بود پیغام فرستاده راه خشکی می رفت اکثر مردم بطمع بسیار و قدامت حقوق برفاقت او می آمدند
و با چندین هزار کس بدر می رفت و کسی مزاحم او در راه ها نمی توانست شد بلکه در هر منزلی مردم باو پیوسته کثرت و
جمعیت می افزود لیکن کرا مجال و یارا که چاره تقدیر و تدارک قضا تواند نمود غرض سراج الدوله بر بجره و کشتیها راه عظیم آباد
می پیمود و قبل ازین ماجرا بهنگام استماع حرکت جماعه انگلیشیه باراده جنگ او و نهضت خود به پلاسی خطی بمسیو لاس

رئیس فرانسیس در کمال اضطرار نگاشته در نهایت تاکید و عجلت ابلاغ داشته بود خط مرقوم باو رسید اما موافق ضابطه الحال هندوستان تا رزیکه برای مصاحبت او بر راجه رام نراین تنخواه کرده بود وصول شود درنگ بسیاری شد بعد آن لاس مذکور روانه گردید قبل از رسیدن او درانجا کار سراج الدوله تمام و او را مرحوم میر محمد جعفر خان از محاذات راج محل گرفته در معرض انتقام آورده بودند موشیر لاس متصل براج محل رسیده اتمام کار سراج الدوله شنیده کشتیهای خود را بطرف عظیم آباد برگردانید و میجر کوت که الحالی جنرل شده از ولایت آمده دران وقت بمرتبه میجری همراه کرنل کلیف بود بتعاقب لاس و در صورت ملاقات او و عدم انقیادش مامور بجنگیدن با او بسر جا بسر خود گردیده تا کرم ناسه دیکسر در پی او رفت موشیر لاس یکمنزل پیشتر از و میرفت میجر کوت تعاقب او نموده از حد سر سه صوبه متعلقه سراج الدوله بدر کرده برگشت ✤ ✤ ✤

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت سه صوبه بی التصدیع و رنج و گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او لعبد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان ✤ ✤ ✤

چون میر محمد جعفر خان زمانه را بکام خود دید بعد گریختن سراج الدوله در پلاسی توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران انگلیش ملاقات کرده و استحکام عهود و مواثیق نموده جماعه مذکوره را با خود رفیق گردانید و بر احوال سراج الدوله و انحراف سرداران فوج از ان برگشته طالع اطلاع بهم رسانید از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع داشت بعد یک روز که عبارت از صبح روز شنبه هفتم ماه شوال سال مرقوم الصدر باشد داخل دولت خانه سراج الدوله منصور گنج گردیده منادی بنام خود در شهر مرشد آباد گردانید منافقان دیگر که با او وفاق ورزیده بودند و سلامت طلبان از دم که از بر دوسو خود را برکنار سی شمرده بسیار کیاد و گذرانیدن نذور و تهنیت نزد او شتافتند و کسانیکه بدل رامی این امر زده طرف سراج الدوله در دل داشتند شرذمه قلیل بوده اند آنها هم چار و ناچار از ابتدا و اضرار او ترسیده خود را بانگشت نما ساختن مصلحت ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر مسند ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت بلند آوازه ساخت و باتفاق راجه دولبهه رام برتق و فتق مهمات و ضبط و ربط اموال و اسباب و انقسام آن برای جماعه انگلیشیه و راجه دولبهه رام چنانچه موعود بود پرداخت و با خطاب و القاب مهابت جنگ و وضع و اعلام و نهایت خوش و در دل آرزوی آن داشت برای خود مقرر ساخته شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر خود کند و خطاب شهامت جنگ مرحوم برای پسر خود میرن مقرر ساخت و خطاب هیبت جنگ مرحوم برای برادر خود میر محمد کاظم خان معین نمود و در ممالک محروسه سه صوبه اکثر جا برقائم استمالت و استقلال بنا بر صلاح حال نوشته ارسال داشت و میر محمد قاسم خان داماد خود را مع مردم معتمد برای گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داود برادر خود را که در راج محل می بود نیز بتاکید و جلدی نوشت که در گرفتن سراج الدوله جهد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل پیچیده بود آنطرف دریا مقابل راج محل رسیده در تکیه دانا شاه نام فقیری به سلسله عشقی از کشتی فرود آمد و اراده پختن کهچری برای خود و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزی نخورده بودند نمود غالب برابا دو فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزی که موجب استخفاف و آزار او باشد بعمل آورده بود و فقیر مذکور کینه دیرینه در سینه خود مخفی داشته دام تزویر بگسترد و به تسلی و دلجوئی پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت

وآرام نمود و مستعجلے را با براج محل فرستاده دشمنان او را که در تفحص و تلاش نمی آسودند آگهی داد میر داؤد و میر قاسم خان با انبوهی که
همراه شان بود در رسیدند و سراج الدوله را مع عیال و اموالیکه با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند **بیت**
همینست بس انداست اگر بشنوی * که گر خار کاری سمن ندروی * چون سراج الدوله مکافات را مجسم و مهیا دید بعجز و الحاح
پیش آمده کسانی را که قابل خطاب خود نمیدانست متحمل عتاب آنها میگردید و از هر یکش التماس جان بخشی و تعیین وجه قوتے
و نگهداشتن در زاویه ء می نمود میر محمد قاسم خان صندوقچه زیور لطف النساء را که زیاده بر لکوک سے ارزید در آن زمان
بوعد و وعید و بیم و امید گرفته متصرف گردید و ازین قبیل آنچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در خور رتبه
و لیاقت خود هر چه هر که را بهر صورت دست داد در اخذ و جر آن کوتاهی ننمود و موهن لال که بدبلواسے سراج الدوله
سر افتخار و اقتدار بکیوان کشیده سرمایه عناد و عداوت آنها گردیده بود قبل از اسیری آقاسے خود در مرشدآباد گرفتار
آمد و محمد جعفر خان براسے استرضاسے راجه دولبه رام او را حواله راجه مرقوم نمود و در ظاهر اموال اندوخته او بدست
راجه دولبه رام افتاده جانش نیز درهمین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز یکشنبه پانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد هجری در دست نوکران خود اسیر ذلت و هوان بمرشدآباد رسید چون خلق او را بدان حال مشاهده نمود
دولت و اقبال و جاه و جلال و ناز پروردگیهایش که در زمان صغر سن و عهد مهابت جنگ دیده بودند بیاد آورده
خیره سری و زشتی افعال او را بالمره از خاطر محو و منسی گردانیده بر احوال او ترحم سے نمودند میگویند بعضے از جماعه داران
ملازم که مسکن آنها سرراه بود او را بدان حال دیده و متاثر گردیده قاصد استخلاص او شدند اما مقتدران که بعضے از دولت
و بعضے از دشمن منبسط امید وفاسے وعده سیم و زر داشتند درینباب مسامحه نموده اغماض کردند آنچه مرکوز خاطر
زمره ناتوانان بود بظهور نرسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بعوض جانشینی مقرر نموده میرن را که اکبر
اولاد و از بطن شاه خانم همشیره علاتی مهابت جنگ و پرورده او بعد مردن پدر بود در حویلی قدیم خود در جعفر گنج مرشدآباد
نگهداشت و میرن مذکور در جمیع امور قدرسے چند از پدر خود بیشتر و در غرابت وضع و لباس و ایذا و اضرار و دیگر ذمائم خلائق
بیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالشیه به نهایت عجول و چابکی و چالاکی در امور نامعقول از جمله حزم و دور اندیشی شمرده تامل و ترحم
سوء تدبیر میدانست و با این حالات خود را اعقل الناس دانسته بارتکاب اعمال قبیحه گذاشته بمهابت جنگ می جست بمجرد
استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلبیده اشته در جاسے مقید نموده و از رفقاسے خود خواهان قتل او گشت نجیب
زادگان که نمک مردے داشتند ازین کار زشت استنکاف نموده احدسے بران امر شنیع اقبال نکرد آخر الامر محمدی بیگ
نامے که از بد شعوری نمک پرورده پدر سراج الدوله و مهابت جنگ بود و جده سراج الدوله یا مادر او دخترسے بیکس را
پرورده طلبا لمرضات الله با آن شقی کتخدا کرده بودند این شقاوت را اختیار نموده بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله
بقتل او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که همانا براسے کشتن من آمده اقرار نمود آن بیچاره از جان خود مایوس
گردیده و مجدداً از افعال بد در بارگاه کرم الهی تائب گشت و گفت آیا راضی نمی شوند که در گوشه افتاده زندگانی کنم بعد از آن
گفت نه البته در انتقام قتل ناحق حسین قلی خان کشته باید شد و جلاد مذکور تیغ به رویش کشیده ضربتی چند بر پیکر نازنین او زد
بر روسے زمین افتاده گفت بس است که کار من تمام و انتقام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرده ازین دار ابتلا مظلوم
و مقتول تیغ جفا درگذشت و لاش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبان همانجا که سراج الدوله

خون حسین قلی خان ریخته بود رسید بدون امر و اراده برای کاری بضرورت فیل را استاده کرد و قطرهٔ چند از خون سراج الدوله
هم بر همان زمین چکید فاعتبروا یا اولی الابصار **نظم** چنین بود گردیدن روزگار ٭ سبکسیر و بدعهد و ناپایدار ٭ منه بر جهان دل
که بیگانه ایست ٭ چو مطرب که هر روز در خانه ایست ٭ نه لائق بود عیش با دلبری ٭ که هر بامدادش بود شوهری ٭ بر مرد هشیار
دنیا خس است ٭ که هر مدتی جای دیگر کس است ٭ نکوئی کن امروز چون وه تراست ٭ که سال دگر دیگری ده خداست ٭
اگر گنج قارون بدست آوری ٭ نماند مگر آنچه بخشی خوری ٭ چون لاشش او در بازار بدر سرای مادرش رسید از استماع
شور و غوغا بر ماجرا مطلع گردیده برهنه سر و پا بر در و سینه طپانچه زنان بیرون دوید خادم حسن خان بر بام خانه خود که برابر بازار
و مقابل دروازهٔ مادرش بود تماشای تشهیر لاش مخدوم زادهٔ خود می‌نمود مشاهدهٔ این احوال نموده بیاولان خود را
فرستاد تا بضرب کتک و چوب دستی آن زن بیچاره سرگشته را مع دیگر نسوان همراهش اندرون خانه کردند
وقتیکه سراج الدوله را آورده بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگرچه از افراط مغیرات بیداریش هم کمتر از خواب نبود
خصوص دران وقت که نشئه تنگ تبایید جلوس بر مسند امارت تنگ در بالا گشته از هیچ عالم خبری نداشت پسر بلند اختر او
قبل ازین که پدر را اطلاعی شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون بیدار شد میرن پیغام فرستاد که از ناظم معزول مقید غافل
نخواهی بود خندید و جواب فرستاد که من نه آن بیخبرم که در چنین امور تساهل و تغافل خواهم نمود هرکس نزد او حاضر
می‌شد در مفاخرت خود میگفت که پدر مرا الحال پیغام فرستاده و من همان وقت کار او را تمام ساختم یاران من خود
همشیره زاده مهابت جنگ ام مدانسته در چنین کارها چگونه روا توانم داشت ملخص که بعد تسلط و تشید ارکان دولت خود با راجه رام نراین نوشت و خواند
متضمن ترغیب باطاعت و تسلی و استمالت شروع شد و او نیز مراسلات با میر محمد جعفر خان بوتیه مشتمر بر حکمی برای خلاصی میرزا غلام علی بیگ حکیم بیگ
برجه رام نراین نوشته نزد خود طلبید اتفاقاً میرزای مذکور که حسب الامر سراج الدوله مقید بود بیچاره را از ازار و ال کشیده آورده بودند خلاص یافته نزد میر
محمد جعفر خان رسید میرزای مذکور از سابق بمناسبت طبیعی نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان داشت در هنولا به تقرب و افر اختصاص
یافته کسی از سفربان با او برابر نبود چون خبر این انقلاب و بیداری بخت میر محمد جعفر خان از خواب و اتکای او بر مسند
ایالت ببنارس رسید ما مردم را که اخراجی سراج الدوله بودیم و خانه و محالات مملوکه و التمغا در عظیم آباد و معرفت
با میر محمد جعفر خان از صغر سن چنانچه باید بود امید عود بعظیم آباد مستیقن شد چه خان مرقوم با والد فقیر نهایت ربط اخلاص و
کمال اتحاد داشت هرگاه بنده وارد مرشدآباد بتقریبی از جائی میشد اول میر محمد جعفر خان برای ملاقات بنده بمجرد
خبر ورود می‌آمد بعده بنده برای باز دید میرفت و میرن بنا بر عداوتی که نسبت بفقیر داشت سلوک خرد سالی
بعمل می‌آورد و از ادب حقه روبروی فقیر می‌کشید علاوه آن با نقی علی خان برادر خرد فقیر میر محمد جعفر خان را دوستی
و بی تکلفی یارانه بمرتبه بود که بالاتر ازان تصور نتوان نمود بنا برین او را گمان شد که گویا این دولت بخانه‌اش آمده اگر هیچ
نباشد نیابت صوبه عظیم آباد البته با و خواهد شد ازین جهت عرضی متضمن مبارکباد نوشته ابلاغ نمود و خود بنا بر اعتقاد بای
وافر که بر آشنائی و اتحاد میر محمد جعفر خان داشت ارادهٔ معاودت باماکن مالوفه مملوکه تصمیم داد و کشتی با تیار نموده والده و
جمیع اهل و عیال و اخوان را بر داشته روانه عظیم آباد گردید بنده نظر برینکه الحال میر محمد جعفر خان را که گوشه آسمان مسایه
دنیا از مرتبه خود در نهایت پستی و تنزل میر و میر محمد جعفر خان چنان کسی نیست که بوی آدمیت از گلزار خصایل او استشمام
توان نمود و امید حقوق شناسی تعارف سابق ازو باید داشت اندک تاملی نموده در بنارس توقفی کرد و نقی علیخان

را تیز با نع التعجیل شد ایشان نشنیده مع اخوان و منتسبان بعظیم آباد آمدند چون خبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جواب عرضی
قلم انداز نموده راجه رام نراین را نهایت ملامت بر بیخبریهای او نوشت وامر نمود که وارد ان را مع نقی علی خان باز به بنارس
برگردانند آن وقت نقی علی خان را گفتهای سنیده یاد آمده برآمدن پشیمانیها روی داد بحسب قسمت میر محمد کاظم خان برادر
میر جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام نراین و بخشیگری سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود اما از حق نباید گذشت خصائل حمیده
بزرگانه بسیار داشت سید علی خان برادر سوی فقیر بخدمتش رفته این ماجرا اظهار ساخت وگفت که راجه رام نراین چه بیدار
خود فرستاده در معاودت ما الطرف بنارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد از استماع این خبر برآشفت و برام نراین
پیغام فرستاد که من با ایشان شریکم اگر برآوردن ایشان از شهر منظور باشد فکر برآوردن من باید نمود رام نراین عذرها
خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کاری نبود از امر برادر شما جسارت باینکار نموده ام گفت او شان لوچ نوشته اند
تدارکش را من سی نمایم شما کاری نداشته باشید او خاموش نشست و این مرد بزرگ را هرچه در دلش آمد بزبان
قلم داده به برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسید به تنبیه برادر نادم و متنبه گشته از اراده فاسده خود باز آمد
متعاقبش بنده رسیده بر این ماجرا آگاه و نقی علی خان از آمدن من مضطر گردید که مبادا خبر ورود ایشان محرک آشفتگی
خاطر میر جعفر خان و رام نراین مجدداً گردد بنده تشویش ایشان دیده استمالت نمود که من از ورود خود رام نراین را آگاه
میگردانم اگر راضی گشته اذن داد میمانیم والا بر میگردم و رقعه براجه مذکور نوشته فرستادم جواب در کمال خوبی نوشت
و برای ملاقات خود مرا طلبید و اذن اقامت داد فقیر در خانه با برادران وما در به برده گاه گاهی آمد و رفت در بار رام نراین
می شد تا آنکه غلغله شورش حاضر علی خان غلام صولت جنگ مرحوم که داروغه دیوان خانه اش هم بود باتفاق اهل شکه
کا یتهه دیوان شوکت جنگ که در پورنیه خروج نموده و سیه موهن لال یا نائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا
سر برافراشته بود و خبر آمد آمد میر محمد جعفر خان و برآمدنش از مرشد آباد باستماع شورش مذکور شیوع یافت
و معلوم شد که میر محمد جعفر خان باراده اطفای نائره آنجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه برآمده چنانچه در اوراق
آینده تفصیل این سوانح بوضوح می انجامد

ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان باراده گوشمال حاضر علیخان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نراین و دیگران

چون در مرشد آباد انقلابی عظیم و فتنه جسیم روی داد هر یکی در خیالی افتاده اراده پیش گرفت راجه رام نراین
راهم پهلوان سنگه و راجه سندر سنگه و دیگران بدلالت بلشکر کشی و انتقام ولی نعمت خدا وند زاده او نمودند توفیق و
جرأت نیافت و هرچند اندیشه ها از طرف میر محمد جعفر خان در مآل احوال خود داشت مماشات پیش گرفته آمیزش
را صوب امور پنداشت روزی میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهیان خود که جمعی غفیری بود بی خبر
و غیر وقت اول صبح در باغ ساخته رام نراین که او هم در آنجا بود در رفته داخل شد و رام نراین متوحش گشته از عمارت
باغ مذکور در عمارت باغ دوم که ضمیمه همین باغ بود در رفته نشست و مخلصانش در آنجا اجماع نموده گله این قسم آمدن نمودند
و رام نراین هم عذر آنکه این وقت ملاقات نمی تواند شد زبانی مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بدگمان
گشته شکایت ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جماعه دار قدیم از ملازمان شجاع الدوله و سرفراز خان

و بعد زمان آنها رفیق مهابت جنگ و سراج الدوله و تازسگے مخلص و دولتخواه میر محمد جعفر خان بود و گیند لال نامی از گماشتهای در رفقاے جگت سیٹهه بسفارت و تالیف و استمالت رام نراین از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات او رسیده و سرگرم کار خود گردیدند و حاضر علی خان که درم خریدهٔ صولت جنگ مرحوم و دارو غهٔ دیوان خانه او و مور د الطافش بود بعد گشته شدن شوکت جنگ و تسلط موهن لال از طرف سراج الدوله در پورنیه بسر میبرد و نیز اچل سنگه کایتهه دیوان شوکت جنگ در عهد موهن لال متعهد پرگنهٔ تاجپور و سرپور و گوندواره و گنشه گوله و غیره جاها گشته زر و نامی بهم رسانیده بود و سپاه و رعایای پورنیه از عهد صولت جنگ که هشت نه سال گذشته بالیهر دو مذکور نهایت معرفت و بسبب تقرب آنها با اولیای نعم رجوعے هم داشتند بنابرین هر دو را چیزے مے شمردند مردم پورنیه مثل رعایای بنگاله نهایت نامرد و مطیع همه کس مے باشند و سپاه متوطن آنجا هم کذلک حاضر علی خان و اچل سنگه از کمال شفاهت نشناختن مرتبه خود درین انقلاب باهم ساخته سپاه آنجا را با خود متفق گردانیدند و نائب موهن لال دیوان سراج الدوله را که حاکم پورنیه بود مقید نموده حاضر علی خان بر وسادهٔ حکومت تکیه زد و اچل سنگه دیوان مدار المهام او و مرجع مردم آن دیار گردید فی الحقیقه حاضر علی خان را بنام توره ساخته صاحب اختیار جمیع معاملات و کاروبار بنهد وے مذکور بود میر محمد جعفر خان را چون بر رام نراین نائب نظامت عظیم آباد اطمینان و اعتماد نبود در رفتن بصوبه مذکور و الفراغ و دلجمعی از معاملات آنجا عذر وسے شمرد درین عرصه آشوب پورنیه هم بگوشش او رسید ناچار برای انتظام این دو کار در ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجرت در ماه پنجم از امارت مستعار خود نهضت نموده داخل معسکر گردید و فرزند ارجمند خود میرن را در مرشدآباد به نیابت گذاشت اول منزل که میدان بهنیا بود از برادر حقیقی سراج الدوله که میرزا مهدی نام و بعضے از خطاب های پدر خود داشت و در تحت فرمان برادر زندگے مے نمود با آنکه در قید سخت مقید بود اندیشه بهم رسانیده تعلقش فرمان داد مشهور خود چنانست که آن بیچاره را در تخته هائے که برای نگهداشتن شال و تهانهاے سفید مے سازند گذاشته ریسمانهایش را چنان تنگ کشیدند که دران شکنجه روح آن مظلوم بعالم قدس پرواز نمود و از بعضے مسموع افتاد که زهر قوی التاثیرے خورانیدند و آن مظلوم مرحوم مسموم بآن عالم رفت بعضے از معتمدین مے گویند که سبب کشتن آن بیچاره برگشتن راجه دولبهه رام از میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحبت فیما بین هر دو کس ناچاق و اتفاق بافتراق مبدل گردید سببش همانا آنکه راجه دولبهه رام چون متصدے عمدهٔ مهابت جنگ و پسر معتمدے مثل راجه جانکی رام و در عهد آقاے خود صاحب پالکے چالردار و نوبت بود و میر محمد جعفر خان در ظل حمایت او از جزاے خیانتهاے بخشیگرے محفوظ مانده منت احسان بر سپاه میگذاشت و خود هم نفعها برمے داشت راجه مذکور رنجوف خان واے بـ وے خود که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان شریک و همداستان گردید و آخر در دل خود از ریاست میر جعفر خان و اطاعت خود نادم و منفعل گشته اراده بر آوردن میرزا مهدے مرحوم در خاطر گذرانید و بعضے کسان را درین باب خفیه بانیکار گماشت که برادر سراج الدوله را بنحوے تا با درسانند و میر محمد جعفر خان از رجوع سپاه دفراواسے زرباد دولبهه رام دریافته و بر اراده او آگاه گشته و مضطر و قاصد قتل آن نوجوان بے گناه گشت عملی ای حال آن بیچاره را ناحق کشته ذخیره اندوز وزر و وبال و بقتل نفوس محرمه بزعم خود مطمئن خاطر و فارغ البال گردید میرن مذکور خود را بجاے شهامت جنگ شمرده عمله او را عمله خانه خود کرد چنانچه حاجے مهدے مرحوم را داروغه دیوانخانه و راجه راج بلبهه بنگالی جهانگیر نگرے را دیوان خود مقرر نمود خادم حسن خان که نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان

استشهارے داد فی الحقیقة قرابتے نداشت چه صورت قرابتش آنست که سید خادم علی خان پدر خادم حسن خان شوهر خواهر میر جعفر خان بود و خادم حسن خان از ان ضعیفه بهم نرسیده از زنے دیگر که شاید کشمیریه بود متولد گشته بدین جهت بخواهرزادگی او مفاخرت مے جست و در هر مجلسے میر محمد جعفر خان را بلفظ ماموکه در هندے خالو را میگویند تعبیر مے نمود اما بعض مناسبتهاے مزاج داشت و در سن هم چندان تفاوت نبود بدین سبب از بدو جوانے در تماشابینے و نواجش ملاهی و لهو و لعب که مرغوب هر دو کس تا پایان زندگانے بود همیشه شریک و سهیم و در یک مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را بکام دل بسر میگذرانیدند لیکن نسبت بمیر محمد جعفر خان نهایت عیار و در حساب و کتاب و اخذ و جر زر هوشیارتر و سبکسرے و تیز مغزے در مزاجش غالب و باوضاع خانه جنگے در حرکات و کلمات لوطیانه معتاد و راغب بود چون بنوکرے صولت جنگ مرحوم مدتها در پورنیه بسر برده از راه و رسم آن دیار و مداخل و مخارجش آگهی تمام داشت از روے حکومت آنجا مے نمود و در جلدوے رفاقتے که هنگام خوف سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و فی الحقیقة در پناه او بسر برده چه سراج الدوله از خادم حسن خان هم بدگمان و خواهان ایذا و اخراجش بود توقع داشت که چون حق تعالے بر شما این همه ملک و دولت بخشیده اگر گوشه پورنیه باین بنده که با ذیال دولت شما متشبث و منتسب بوده ببخشید از بنده پرورے بیگانه نخواهد بود چون هنگامه حاضر علے خان روے داد و میر جعفر خان باراده اطفاے نایره آن فساد بیرون بر آمد خادم حسن خان که زرے معتدبه با خود داشت اسباب امارت بقدر حاجت آراسته همراه میر جعفر خان گردید و اصلاح مفاسد پورنیه را بشرط اعطاے خدمت آنجا و اعانت اندک فوجے متعهد گردید میر جعفر خان که رغبت بعیش و آرام خصوص درین ازمنه که وقت شام دولتے بدستش آمده نهایت داشت و معامله عظیم آباد را از پورنیه عظیم تر مے پنداشت راضی گشته خلعت خدمت پورنیه باو داد و میر محمد کاظم خان رساله دار قدیم مهابت جنگ را که با فقیر هم قرابتے داشت چنانچه ذکرش در جنگ شوکت جنگ با سراج الدوله بتقریبے گذشت و بالفعل میر محمد جعفر خان بنابر تالیف قلوب بر رساله اش افزوده بخشیگرے بعض افواج هم باو فرموده بود بکمک خادم حسن خان تعین نمود +

ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاضر علیخان و مجملے از سوانح آنجا

میر محمد جعفر خان خود در راج محل توقف نموده خادم حسن خان را چنانچه گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسن خان فوج و اسباب خود آراسته عبور گنگا کرد و نوشتجات بمهر خود بنام هر یکے از روساے سپاه و رعایاے پورنیه که جابجا بنام و نشان مے شناخت متضمن وعده و وعید و تالیف و تهدید بر نگاشت حاضر علے خان سفاهت نشان و اچل سنگه مغرور خود و از آدمیت دور بمشاهده ازدحام شش هفت هزار پیاده برق انداز تلنگیتی آنجا و دو سه هزار سوار سپاه ور آن دیار که بمنزله رعایا و از تاثیر آب و هواے آنجا برے از ننگ و عار گشته لائق کارزار نبودند خود را مصدر کارے تصور نموده باراده مدافعه خادم حسن خان بعد استماع اراده اش از پورنیه بر آمده بجائیکه مناسب دانست طرح سنگر و مورچال انداخت و رفتن بآن امر نتیجه دماغ او را بتطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفرش شورانیده اطراف و اضلاع مورچال بتجویز خود مقرر ساخت و حاضر علے خان مع دیوان با فوج و سامان دران سنگر اقامت ورزیده

مستعد پیکار نشست و رفقاے خود را زرهاے بسیار که از خزانه فراهم آمده عامل سراج الدوله بدست آمده بود رایگان بخشش نموده خوشنود گردانید چون خادم حسن خان نزدیک رسید رعب و خوف در دل فتنین جا کرده خادم حسن خان خود استمداد فوج از میر جعفر خان نمود و عرضے نوشته بعجالهٔ ابلاغ داشت که موافق وعده فوجے باعانت من زود تر برسد و تزلزلے در قلوب سپاه پورنیه بهم رسیده در میان آنها اندک اندک راه فرار انفتاح یافت و شبها هر کسے ترسناک تر بود و راه خانه میگرفت تا آنکه در جمعیت حاضر قصورے راه یافته خاطرش هم پریشانی پذیرفت میر محمد جعفر خان چنانچه معین شده بود میر محمد کاظم خان را بکمک خادم حسن خان روانه ساخت خادم حسن خان که مرد عیار رسکے بود بر اضطراب سپاه و سالار پورنیه آگهی یافته مقابله را مناسب دانست تا بے اعانت دیگرے کارے بهم کند و نامی بهم رساند بنا برین قبل ازان که میر محمد کاظم خان برسد سپاه همراه خود را آراسته صفوف حرب مرتب نموده طبل جنگ کوفته سوار شد ازان طرف حاضر علی خان و اچل سنگه نیز تهیهٔ جنگ نموده صفوف را آراسته بر سنگر خود مستعد ایستاد چون خادم حسن خان مع فوج خود نمایان شد سپاه حاضر را که خوف و هراس وافر مستولی گردیده احکام بیم و امید از خادم حسن خان نیز رسیده بود بمجرد دیدن طلیعهٔ لشکرش بی تحریک سیف و سنان گریزان گشته راه فرار پیمودند و بخانه خود رسیده آسودند حاضر علی خان عاجز و حیران گشته بچابکے و چالاکے بدر رفت و رفت که رفت ظاهرا راه کوهستان گرفته بیرون از حدود محروسه این هر سه صوبه جائے سر بر آورده در انجا لبد برود در عهد عالی جاه میر قاسم خان باز آمده مدتے در قید او ماند بعد ازان از و چیزے مسموع نشد و خادم حسن خان مظفر و منصور داخل پورنیه گردیده در خانه‌هاے بناکرده صولت جنگ نزول نمود و فرمان داد تا تفحص کرده اچل سنگه را حاضر کنند آن احمق بامید آنکه متصدے پیشه ام و بدنامے بر سر حاضر علی خان افتاده چندان تعرضے با من نخواهد بود ناگاه بنگشته گرفتار آمد خادم حسن خان کاغذ جمع و خرج از و گرفته هر کرا با وے پیوسته و چیزے از حاضر و او بدست آورده بود استرداد نمود و اکثر فراریان را بے آبرو کرده مع شے زاید از آنچه گرفته بودند بمعرض وصول در آورد و مردم را بالطعن و کنایه بسر قدر سلیقه آتش و فانمود رنجانید و زر وافرے با بدنامے اندوخت درین ضمن میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسید و با خادم حسن خان ملاقات نموده بعد روزے چند مرخص شده نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسن خان رشید الارکان گشته بانتظام ممالک متعلقه خود پرداخت بعد چند ماه رتن پان منجم که دهات بخشیدهٔ سیف خان و صولت جنگ در پورنیه داشت بگمان آنکه امرا را با منجمان که کار شعار همین خشنود نمودن اغنیا بسخنان دروغ بے اصل است کینه نمے باشد خادم حسن خان با من کینه چرا داشته خواهد بود رفته با او باید ساخت و دهات را متصرف باید شد چون رسید خادم حسن خان باستهزا شروع نموده گفت رتن پان چه ساعت را خود خوب سنجیده از خانه بر آمده باشد گفت نواب نامدار کار ما همین است که تحقیق و تفتیش ساعت برای دیگران مے کنیم برای خود چگونه قصورے کرده باشیم گفت حاضر را هم خود ساعت سعد گفته در میدان آورده بود و بد منفعل شد بمجرد انفعال مردم را گفت که این گیدی را برده بینی او را ببرند تا قدر ساعت شناسیش بر او و بر دیگران عیان گردد حسب الحکم او بعمل آمد و میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر و حشم تهیهٔ رفتن عظیم آباد نمود

ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از راج محل بطرف عظیم آباد و ساختن راجه رام نراین

با کرنل کلیف و محفوظ ماندن از شر و رو برگشتن میر محمد جعفر خان مشغوف و مسرور

چون تنبیهٔ میر محمد جعفر خان بر راجه رام ناراین بخیر ما معلوم شد رستگاری خود و پایداری دولت منحصر در اتفاق با جماعهٔ انگلیشیه دید چه اعتمادی بر قول و فعل میر محمد جعفر خان و اتباعش نداشت ناچار با گینڈامل ساخته او را وکیل خود گردانید و گفت بجوئے خاطر خواه من خطی بمهر و دستخط کرنل کلیف تحصیل نموده باید آورد تا من مطمئن خاطر گشته حاضر شوم و مسوده درست کرده داد گینڈامل نزد میر جعفر خان رسیده ظاهر نمود که سببی توسط صاحبان انگلیشیه رام ناراین حاضر نمی شود اگر خطی از مهر و دستخط ایشان برسد مقدمه بزودی طی می شود و الا خدا می داند چه صورت گیرد جواب یافت که چه مضایقه گینڈامل با منشی ساخته مسوده خاطر خواه خود نویسانیده رو برو آورد چون میر محمد جعفر خان چندان خط و سواد نداشت و در نشهٔ بنگ که مستی لازمهٔ اوست خصوصاً بعد طعام هیچ کاری نمی پرداخت مزاج شناسان وقت دیده مسوده را آوردند عذری که دماغ خواسته متوجه خواندن نشد گفت مضمونش بگویید مناسب مزاجش ظاهر نمودند پروانگی داد که پیش کرنل کلیف برده مطابق همین نویسانیده بیارید گینڈامل کار خود کرده بزودی نزد کرنل کلیف رفت و موافق مسوده خط نویسانیده گرفت و کرنل مسوده را نزد خود نگه داشت مضمون آنکه شما بخاطر جمع بیایید حفاظت جان و آبرو و مال و صوبه و عدم درخواست محاسبه از شما ذمه ماست و گینڈامل از همانجا پریده از طرف عظیم آباد برگشاد و رسیده براجه رام ناراین مژده داد و خط را دیده مطمئن گردیده ارادهٔ رفتن باستقبال و ملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود و ساعتی دیده نقل مکان کرد بنده را که تالیف قلب نموده اغلب خواهان ملاقات بود و مشمول اشفاق و عنایات می نمود ضرور افتاد که مماشات و مداراتی بلا کرده آید بنا برین در مکانی که نقل نموده دو روی مقام داشت رفتم و مختصر رقعه نوشته بدست او دادم حاصل مضمونش آنکه هیچکاره ام هم گاهی بکار می آید اگر مناسب دانند بنده نیز همراه باشد بر رفقای همان ورقه دستخط نمود که من بالفعل در تشویشی میروم اما احسان اخلاص شما در نظر جلوه گر و فرصت را منتظرم ان شاء الله تعالی بعد معاودت با کامیابی خدمتی که از دست بر آید سعادت خواهم شمرد مرخص گشته بخانهٔ خود آمدم و او راست بخدمت کرنل کلیف ثابت جنگ شتافت و سائط غیر گینڈامل که محرم نمودند ترغیب و دلالت برفتن نزد میر جعفر خان و اظهار قباحت ملاقات با جماعهٔ انگلیشیه بانواع مختلفه نمودند رام ناراین که مرد عیاری بود التفات بگفتهٔ آنها نکرده رفته با کرنل کلیف ثابت جنگ ملاقات نمود و یکی از سرداران را همراه داد تا رفته بملازمت میر جعفر خان رساند این سخن بر میر مذکور گران آمده در دل ملالی از رام ناراین بهم رسانید بعد ملازمت فرمان داد که در ظلال طرف خرگاهش رام ناراین خیمهٔ خود کند چون او الحال مطمئن بود حسب الامر بجا آورد و باتفاق دو سه منزل طی نموده باغ جعفر خان که متصل بآبادی عظیم آباد طرف شرقی بر لب آب گنگا واقعست معسکر گردید نقی علی خان و سید علی خان و غالب علی خان اخوان فقیر بوساطت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان بملازمتش رسیدند و بنده بمعرفت میر محمد کاظم خان بخشی که فی الجمله نام قرابتی و با آن غریب آشنائی و حقوق دوستیهای او و احسان سابق بابت جنگ سراج الدوله با شوکت جنگ بر گردن بود یک ملاقات بناچاری با میر محمد جعفر خان نمود چه فقیر را باوضاع او قبل ازین نظامت و بعد از آن هم مناسبتی و با مجالست او بنا بر عدم مجانست رغبتی نبود و در مدت دو سه ماه اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت و هر بار باستماع تقریرات موحشه او زحمت خاطر و انتشار حواس بهم رسانید و خواهش مشاهدهٔ آن محفل مضمحل گردید غالب اوقات بخانهٔ میر محمد کاظم خان بخشی گذرانیده دل خود را خوشنود میداشت و هر چند عسرت و تهی دستی بسیار در آن اوان

لاحق بود فقیر این شعر جناب شیخ حزین را سکنه الله تعالی فی اعلی علیین منشد گردیده توسعی از کدورتهای خاطر خود راه میداد
بیت مطرب سماع برکش و ساقی شراب ده * ایام را بحال و فلک را جواب ده * میر جعفر خان را با میرزا شمس الدین آشنائی
دیرینه و نهایت بی تکلفی ها بود بلکه اندک مبلغی بطریق قرض بمیر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام اضطرارش بود نیز رسانیده
در این اوقات مالک دفائن و خزائن سراج الدوله و برسه صوبه را قابض گشت میرزا شمس الدین متوقع انواع مراعات بنابر حقوق
سابقه بود اما برعکس آنچه مظنونش بود مشاهده نمود و کمتر در خلوت بار می یافت بخوف آنکه چون مرد خوش طبع بیباک و کهنه
آشنا است مبادا فرصت یافته کلماتی خنک که موجب کسر شانش باشد بزبان آرد روزی میرزای مذکور صحبت خلوت و وقت فرصت
دریافت میر جعفر خان خواست که عذری گفته از دل زبانش را بدر کند گفت میرزا صاحب من احسانهای شما فراموش
نکرده از احوال شما غافل نیم لکن چه کنم که زرهای موعود صاحبان انگلیش رسانیدن و دیگر امور ضروریه را سرانجام دادن واجب
شده هرگاه او تعالی فرصتی و وسعتی بخشد از خدمت شما قاصر نخواهم بود میرزا که دل سوخته و خفگی های اندوخته چند ماه داشت
گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده برین نفرمایند که مرا رقت می آید و چه کنم که سراج الدوله خانه مرا غارت کرده والا
درین وقت هم خدمت را سعادت می شمردم میر محمد جعفر خان را که جواهر زواهر وافر بدست افتاده و تمام عمر خود در آرزوی
آن بر باد داده بود بسیاری می پوشید چنانچه در هر دو دست از هر جوهر یک سمرن و این سمرن ها شش هفت در یک دست
جمع می شد و مالهای مروارید علی هذا القیاس سه چهار عدد در گردن می انداخت آن روز هم بهمین هیأت بود میرزا
شمس الدین گفت سنگی چند که در دست و گردن خود بدولت است چیزی نیست که بکار کسی آید اما اینقدر هست که اگر این
دست ملا پنجه بر روی این مخلص می زدند راحتی و مسرتی بدل من می رسید چون میرزای مذکور هم همراه میر جعفر خان بعظیم آباد
آمده بود کسی بخان مرقوم خبری دروغ از راه عداوتی که با میرزا شمس الدین داشت رسانید که آدمهای میرزای
مذکور با مردم کرنل ثابت جنگ منازعه و خانه جنگی نموده اند اتفاقاً بعد لمحه میرزا هم حاضر شد مجمع عام بود و چه عجب که من هم
آن روز بوده باشم بمجرد ورود میرزا شمس الدین میر جعفر خان او را مخاطب بلکه معاتب ساخته گفت صاحب مردم شما با آدمهای
کرنل صاحب می جنگند نمیدانید که کرنل کیست و مرتبه اش چیست میرزا شمس الدین برپا ایستاد و ببانگ بلند گفت قبله گاه
مرا چه یارا که با کرنل صاحب طرف توانم شد من هر صبح برخاسته خر کرنل صاحب را سه کورنش میکنم با کرنل صاحب چگونه
برابری خواهم جست و این کنایه بود بطرف او که با وجود عدم لیاقت نظامت بطفیل کرنل مرقوم بآن مقام و مرتبه رسیده
القصه بعد چند روز میر محمد جعفر خان را که انفراغ از عیش و کامرانی و تماشای رقص و سرود زنهای آن دیار میسر آمد
اراده دادن صوبه عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نمود و محاسبه مداخل صوبه مذکور از رام نارائن درخواست او که برای
همین روزها توسل بکرنل ثابت جنگ و اصحاب انگلیشیه جسته بود با کرنل کلیف ظاهر نمود کرنل بمیر جعفر خان پیغام ممانعت
ازین امر فرستاد میر جعفر خان بوضع گفت گوئی که داشت برآشفته جواب داد که صاحب چه معنی دارد صوبه را که برام نارائن
بدهم و برادر خود را محروم گردانم برای چه دیگر آنکه کرنل بازگفته فرستاد که من برای همین روزها اول با شما در مرشد آباد گفته ام که
رفاقت من شما بید و تکلیف رفتن همراه خود نمودید راضی نبوده مانع شما بودم که با مردم را همراه ببرید و در کارهای مالی و ملکی
خود دخیل مگردانید که اکثر کارهای شما مطابق ضوابط و آرای ما نخواهد بود و هرگاه پای من در میان باشد چاره از مزاحمت
و ممانعت اطوار و افعالیکه موافق قواعد مقرره و عهود معینه ما نباشد نداریم بنابرین مداخلت ما در معاملات موجب رنجش و

افتراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد شد بخاطر شما نیامد اکنون که ما را آورده دید علاوه خط استمالت متضمن عهد و پیمان بمهر و دستخط من نویسانید دیگر چگونه خلاف عهد و نقض پیمان بعمل می تواند آمد میر جعفر خان انکار مضمون خط و اسنادهای مسوده نموده ثابت جنگ مسوده را فرستاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان انفعال کشیده با منشیان و گنیدالی در آویخت آنها هم ردّ و بدل چنانچه باید نموده باتفاق ملزم ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و مضمونش مطلع گردانیده ایم الحال بنا بر هجوم مشاغل و غلبه نسیان از خاطر ما خطر جسته و فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان را چاره غیر از استرضای کرنیل و رام نراین نماند و از اظهار اراده خود نادم گشته شروع بر رضاجوئی رام نراین نمود و برادر بیچاره خود را به نوید و امید مراحم و اعطاف دیگر خوشنود گردانید همراه خود در زمره امیدواران گرفت و کامگار خان میئن که دیرینه آشنائی با خان مرقوم و از ابتدای تسلط نیز عرائض نیاز نگاشته خوشنود داشت باامید غوررسی در رفع منافشه که با راجه سندر سنگه داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش آمده بوعده امروز و فردا شادمان بود راجه سندر سنگه از دانائی و خوبی خود توسل برام نراین که داشت دست از آن برنداشته میر جعفر خان را مثل سائر الناس میدید و گاه گاهی آمد و رفت در بارش می نمود چون مقدمه رام نراین صورت گرفت و مبانی معامله او متانت پذیرفت کامگار خان که از مدتی بانتظار ایفای وعده امیدوار بود بر وفق ایمای رام نراین بپاس خاطر راجه سندر سنگه مقید گردید و میر محمد جعفر خان از انتظام امور نوعی که مذکور شد فراغت یافته اجماع فقرای قلندر که باصطلاح میله می نامند نموده طعامی لائق خورانید و سر فقیر یک یک روپیه داد و از آن سرگرم نشاط هوسی گردید و جامها رنگین ساخت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را نواخت درین عرصه رام نراین که بر احوال فقیر اندک توجهی داشت برای واگذاشتن جاگیرات قدیم پرگنه چیلا و دا مهاسی مونگیر و دهات بنی نگر و سوانگر بمیر جعفر خان التماس نمود و میر جعفر خان ناچار پاس خاطرش ضرور شمرده اذن داد رام نراین این احوال را به بنده گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار تمشیت یافت و نقی علی خان برادر فقیر که با خان مرقوم دیرینه آشنا بود و همیشه آمد و رفت بخدمتش می نمود بشتیر خود چنانچه ایمای بدان رفت توقعات عظیمه داشت بالفعل هم بتجدید مصاحبت امیدوار کار را بود خواست که بار احسانی بر سر نقی علی خان گذارد و او را از سر خود وا کند بنقی علی خان فرمود که صاحب درباره جاگیر خود اگر امری منظور باشد سوالش بیارید با من دستخط کرده دهم نقی علی خان مافی الضمیر او را یافته ناچار سوال واگذاشتن جاگیرات مذکوره نوشته برد و میر محمد جعفر خان بنام راجه رام نراین دستخط کرده داد و هر دو کس را خوشنود نموده داعیه معاودت نمود چند روز در چهل ستون که بنا کرده هیبت جنگ مرحوم بود رسوم هولی را باهتمام تمام تقدیم رسانید دو سه روز از موسمش چون باقی ماند در ریگستان دریای گنگا که در میان اندک آبی جاری داشت عبور نموده سراپرده ها برپا کرد و شور هولی بیوم نشور مشابه ساخته آخر روز از ایام معهوده اش که باعتقاد هنود روز خاک بیزی برسر و روی همدگر است این عمل هم خاطر خواه خود و هواخواهان بانجام رسانید و داد رنگ آمیزی و خاک بیزی داده معاودت بشهر عظیم آباد نمود و از آنجا عازم مرشد آباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف بن یحیی منیری که شیخ و مقتدای مردم بهار و قرب و جوار آنجاست رفت آرزوی کباب گوشت گاو با روغن تلخ سرشف که گرگتاری نوشان آنجاست بسیار داشت و میگفت که در آنجا خاطر خواه خورده خواهد شد شنیده ام که بعد ورود در قصبه بهار بسکنه روشناس آنجا که در تیاری کباب مذکور شعوری داشتند فرمایشها نمود هر کسی درست کرده می آورد بعضی از آنها

مورد تحسین و آفرین بسیار و بخشے کمتر و زمرهٔ مورد لعنت شدند و العهدة علی الراوی *

ذکر مجملے از سوابق احوال راؤشتاب رای و عروج او بمعارج این عاریت سرای

راؤشتاب رای اول بیوتات نویس خانهٔ آقا سلیمان غلام گرجے خانه زادان امیر الامرا و خانسامان صمصام الدوله پسر امیر الامرا مذکور بود و بقلیل مواجبے ملازم سرکار گرجے مرقوم آخر بنابر رشد و تمیزیکه در جبلت آن عزیز بود بمرتبهٔ اعلی ترقی نموده مدار المهام سرکار صمصام الدوله به نیابت آقای خود گردیده راتق و فاتق مهمات گشت چون احوال شاهجهان آباد آشفته و اوضاع آنجا را برهم یافت سکونت در آن شهر لائق حال خود ندیده و دیوانی پادشاهی عظیم آباد و قلعه داری رهتاس و خدمت محالات جاگیر صمصام الدوله مذکور بنام خود گرفته با وضع شائسته و اسباب درست لائق حال خود و اندک مایه زریکه اندوخته بود بعد ورود میر محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیده اول ملاقات با راجه رام نارائن نموده بوساطت راجه مذکور ملازمت میر محمد جعفر خان حاصل کرد چون هوشیار بود دریافت نمود که رام نارائن دخل دیگرے درین صوبه و مداخلت او برکارهای مامور بنابر دوستی خواجه محمدی خان که بیشتر جاگیرات صمصام الدوله که سپرد او بود نمی خواهد و میر محمد جعفر خان مرد لیست از همه امور غافل بنابرین وقت معاودت میر محمد جعفر خان بمرشد آباد و رفاقت کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ اختیار نموده همراه او تا به شهر مذکور رفت و با کرنل مرقوم بگذرانیدن تحف و هدایا توسل و اخلاص بهم رسانیده بوساطت او کارهای خود را خاطرخواه برآورد و اسناد و احکام در مداخلت و معاونت کار خود بنام رام نارائن بمهر کرنل مذکور و بوساطت او بمهر میر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد برگشت و در کارهای مذکور چنانچه باید دخیل گشته بحسن شعور خود سلیقه کاردانی رام نارائن را هم در چند روز از خود راضی ساخت و در دل او هم بنوعیکه باید جا کرده روزگار بکام و آرام و عزت و حشمت بسر می برد

رجوع به بقیهٔ قصه عود میر محمد جعفر خان و لواحق آن *

نقی علی خان برادر فقیر بپاس اخلاص تا بهار مشایعت میر جعفر خان نموده برگشت و بنده را هر چند میر کاظم خان بخشی سماجتها کرد و می گفت که شما را کارے با ناظم عهد و اولاد وش نخواهد بود مگر گاهے بعد ماهے یکبار رفتن بدربار اتفاق خواهد افتاد و با لفعل روپیه مدد خرج ماه بماه من خواهم رسانید فقیر را بنابر آنکه جاریکه از اوضاع و اتباع میر محمد جعفر خان دار و فقدان لیاقت و قدردانیها لیش بود اراده رفتن سرگز نشد و راجه رام نارائن هم امیدواری داشت بهر صورت چون مقدر بنود و بنده تا بکنتهه پور بخیمهٔ میر کاظم خان بخشی و روح الدین حسین خان رفته و از دوستان استرخاص نموده روزیکه کوچ لشکر بطرف باڑه رسته مرشد آباد و نهضت میر محمد جعفر خان بسمت قصبهٔ بهار شد فقیر معاودت نموده بخانهٔ خود برگشت سرداران انگلیشیه که همراه میر محمد جعفر خان آمده بودند از انجمله لو دسشرو اچه و مسترامیٹ و این هر دو را با میر عبد الله بن میر غلام علی صفوی که نسبش بپادشاه فلک بارگاه شاه اسمعیل صفوی الموسوی جد سلاطین صفویه ایران و درة التاج صاحب خردان جهان می رسد نهایت دوستی از عهد اقامت شان در عظیم آباد که بکار کمپنی خود مامور بودند بود و جد بزرگوارش که وارد هند گردیده برادرزادهٔ شاه طهماسپ ماضی خلف صاحب شرف شاه اسمعیل مذکور است در هنگام فترت ایران که در عهد سلطان محمد بن شاه طهماسپ نیابه عدم بصارتش روی داد و آخر فرزند اقبال مندش شاه عباس اول نهال حیات عم اش

از بیخ و بن برکند و بعده بناسے سلطنت را مشید تر از سد اسکندر ساخت بنا بر وجوهیکه در سیر سالفه مسطور است بهندوستان وارد گردید و اکبر پادشاه با او نرد دغا باخته تفنگ بارها بوعده هاسے دروغ گذرانیدن ممالک سند وغیره بطور معاوضه متصرف گردید ایفاسے وعده خود ننمود شاهزاده که در انجا سکه و خطبه بنام خود کرده بود از غم و غیرت بازی خوردن خود مدقوق گشته رحلت نمود و بهادر دو دشمن دامار عبدالرحیم خان خانان شده به ننگ نوکرسے تیموریه بضرورت سر فرود آورد و شهنواز خان و نوروز خان و دیگر منسوبے تر ادان از طرف پدر از رهند چند خانه بوده اند و اکنون هم هستند و لا ده همین دامار عبدالرحیم خانخانانند مستر وانچه که دران وقت از جمله عظماسے جماعه انگلیشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود بسفارش میر عبدالله مذکور با رام نارایین نایب نظامت عظیم آباد نمود سند وسے مذکور بسر و چشم قبول نموده در ماهه لائق در رساله صد سوار براسے او مقرر ساخت و وکیل و مربے خود در اکثر امور مرجوعه با انگلیشیه می پنداشت میر مذکور هم سید عزیز باخلاق نیکو متخلق و باکثر صفات حمیده متصف بود احوال او بتقریبات مختلفه بمقتضاسے مقام درین صحائف انشاء الله تعالے اندراج خواهد یافت و مستر امیت عبادالمهامے کوٹھے عظیم آباد از کونسل خود مامور گشته صاحب کلان کوٹھے عظیم آباد گشت بوساطت میر عبدالله مذکور که با بنده دیرینه آشنا بود با مستر امیت آشنائی و او را با من دوستی و اعتمادی بشعور فقیر بهم رسید*

ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشدآباد و ازدیاد اقتدار میرن و شورشیکه درین عرصه در مرشدآباد و عظیم آباد رو داد

میر محمد جعفر خان بعد زیارت قبور مشائخ بهار و تفرج دران دیار قاصد مرشدآباد گردیده منازل مے پیمود شنیده شد که فیلها و اسبها باراده شکار از لشکر و فوج بطرفے بیرون رفته در راه با جماعه از خواص و مردم ضرورسے شکار رکنان و صید افگنان مراحل مے پیمود و درین عرصه که گویا بزعم او خلوت بود زنکهاسے خواننده و نوازندگان ساز بر هودج هاسے فیل همراه و بخواندن و نواختن سازها اشتغال مے نمودند و خود دران وقت دوستان را مخاطب ساخته میفرمود چه یاران در جنگل منگل همین معنے دارد یعنی آنکه در صحرا شادمانے و عیش و کامرانے خلاصه باین دل خوشی و مسرت راه مسافت پیموده و انتظام ممالک بزعم خود نموده معاودت بمرشدآباد و در دولتخانه مهابت جنگ مرحوم نزول نمود و استغراق تام در عیش و آرام بهم رسانیده از هیچکار خبرے نداشت و میرن نخوت و غرورے موفور بهم رسانیده با وضاع اجلاف شاه جهان آباد خو نمود و سه چهار هزار کس از ان جماعه را ملازم خود گردانیده چون در همین جوانی بود و پدر را با وجود پیرے بر زنگه بازیے و لوازم آن عمل حریص میدید خود هم درانبکار منهمک گشت و بانتظام امور ملک و دولت و ترفیه حال سپاه و رعیت کسے نمی پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بجائے کشید که بیچارگان آخر اسپها را در میدان سر داده بودند و آنها گیاه روئیده زمین خود سر مے چریدند و غیر از چند هزار کس که ملازم میرن و با مزاج و اوضاعش مشابهت داشتند با زنان و مصاحبان میر محمد جعفر خان کسے را اوضاع معاش منتظم نماند و اختیار این همه ملک وسیع که سلطنتی عظیم بود و مدار دربار بدست چینے لال و منی لال و اکنون سنگه سرکاره درآمده جهانگیرنگرها که باختیار راج بلبهه دیوان میرن که در عهد شهامت جنگ مرحوم پیشکار حسین قلی خان بود افتاد و بعضے از ممالک جنوبے مثل بردوان وغیره در تنخواه جماعه انگلیشیه نیابراداسے زر موعود بود و هوگلی با میر بیگ خان مرحوم در صله وسے رسالت و سفارتے که با انگلیش نموده تشیید مبانے دولتش کرد عنایت شد و صوبه عظیم آباد در املاک و مختار راجه رام نارایین بود و پورنیه را خادم حسن خان

متصرف گشته زرسے وسپاہے جمع سے نمود انچه باقی بود از مصارف بیهودهٔ ناظم سے افزود تا بکار سپاه وامثال آنها که مصارف ضروریه لازمیه بود آید حتے دلیر خان واصالت خان پسران عمر خان که واقعی از نیکان ومتجاعان زمان ومرد مان مجبت واخلاص میر محمد جعفر خان مورد عتاب سراج الدوله گردیده در معرض هلاکت بوده اند چون سراج الدوله کشته گردید رستگارسے یافتند وهمیشه میر محمد جعفر خان با عانت آنها مستظهر ونصرت شان نام ونشان سر آورده دو درین بلا بتیلائے کسے بداد آنها هم نرسید اگرچه در ظاهر نهایت دوستی وبے تکلفی وشکر احسانهاسے سرداران مذکور گزک میخانه گفتگوی او بود اما بسبب عسرت معاش زیاده تر از دیگران مفلس قلاش بودند وفرقهٔ سپاه همه تباه گشته بجان آمده بود *

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برارادهٔ قتل میر جعفر خان وبرملا شدن راز ایشان وبدر گردش خواجه عبد الهادی خان وکشتن در اثنای راه وکشتن میرن میر محمد کاظم خان را بدغا بعد چند ماه

چون یکسال وسه ماه از ایام حکومتش گذشت وسپاه را کار بجان وکارد باستخوان رسید خواجه عبد الهادی خان واکثر جماعه داران وبعضے از سرداران باهم متفق گردیده وعهد وپیمان درمیان آورده قاصد آن شدند که میر محمد جعفر خان را ازمیان بردارند ومحضرسے درینباب نوشته مهرها زدند میگویند میر محمد کاظم خان بخشی هم درین امر با خواجه عبد الهادی خان شریک وموافق ومهر او بران محضر بود اما از منتسبان او مسموع شده که یکے از رفقاسے او مولوی مصطفی نام که عجب شخصے ناتمام وننگ ایمان واسلام مدار المهام رساله وبخشی گرسے میر کاظم خان بود وخان مرحوم مرقوم بنا بر اعتمادسے که برا وداشت خانهٔ خود با وسپرده مهر خود را هم حواله او کرده بود وبرادران مولوسے بخصوص میر جان محمد را نهایت اختصاص با میر محمد جعفر خان بود وبا پاسے او وارادهٔ پیش آمد خود مهر میر کاظم خان را بران محضر زده از نام دیگران بمضمون محضر آگهی بهم رسانیدند درایام عاشورا اراده اهل اجماع بود که هرگاه میر جعفر خان به امامباڑه عمارت سراج الدوله که عبارت از تعزیه خانهٔ سید الشهدا حسین بن علی است علیهما السلام لعنة معهود شبها بیاید وقتی فرصت یافته براو دست اندازی نمایند وکارش تمام سازند چون ماه محرم دیده شد ومیر محمد جعفر خان آمد ورفت استانه مذکور در شبها شروع نمود دشبی خواجه عبد الهادی خان با جماعه متفق قاصد انیکار در ایوانهاسے پهلوسے دروازه آن مکان نشست وبمصداق مصرع مشهور مصرع نهان کے ماند آن رازی کزو سازند محفلها *

میر محمد جعفر خان براین ماجرا سپے برد وبرپالکے خود سوار شده ازان مکان بدر رفت وخواجه عبد الهادی خان بکار یکه در خاطر داشت جرأت نیافت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان برآمده نوای برخواجه عبد الهادی خان کشید این احوال هم مردم ستجسس بمیر جعفر خان رسانیدند واو از استماع این حکایات متوحش گشته آمدن دران مکان موقوف نمود وبا خواجه عبد الهادی خان وودیگران بدگمان گردید واراده هاسے مردم که در دل بود وبرزبانها آمده نقل هر مجلس گشت میر محمد جعفر خان در تفحص افتاد مولوسے مصطفی مذکور واقعهٔ محضر ونام کسانیکه مهر شان بران بود مشروحاً با میر محمد جعفر خان ظاهر نمود ودیگران هم که آگهے داشتند براسے مخلصی خود بامید نجات از دست میر محمد جعفر خان و پسرش در اظهار با مولوسے همداستان شدند وخواجه عبد الهادی خان را مجال عذر واخفا نمانده هنگامه طول کشید چون خواجه عبد الهادی خان جرأتے داشت در خانه خود مستعد مدافعه نشست ومیر کاظم خان کلام الهی برابع اطفال خود در دربار آورده حضور میر جعفر خان ومیرن القرآن مجید قسم خورده برأت ذمه خود نمود ورساله خود را

برای دفینهٔ بدگمانی برطرف کنانیده از خدمت بخشیگری استعفا کرد تا تنها با عیال و اطفال فارغ البال بسر برد اما سودی نکرد و میرن و پدرش کینهٔ او را در سینهٔ خود ذخیره نمودند و خواجه عبدالهادی خان را برطرف و پیغام برآمدن از حدود ممالک محروسهٔ خود دادند او قبول نموده و اسباب خود را بر کشتیها بار کرده همراه گرفت و خود با معدودی روانه گردید هنگام وقت ولیپسر بلند اخترش بحکام راج محل و متعلقان تلیاگدهی مخفی حکم فرستادند که خواجه عبدالهادی خان که میرود و چند کس معدود همراه دارد نگذارند که زنده بیرون برد افواج محالات مذکوره و مردم متعینهٔ حضور که جماعهٔ افاغنهٔ روهیله بودند ظاهرا در اوائل ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری حسب الحکم در عقب او برآمدند او بنابر همراهی کشتی آهسته راه طی میکرد تا بمیدان شاه آباد در اواسط ماه مذکور خود را رسانیده دیدند که خواجه عبدالهادی خان مع کشتیها در همین میدان کنار آب گنگا میرود اراده کاری که مامور بآن بودند نمودند او نیز بملاحظهٔ مردم مذکور نموده دریافت که کیستند و طالب چیستند مردانه وار خود را با سه چار رفیقی که داشت بسلاح بیاراست و بر اسپهای خود سوار شده کشتیهای اموال را تخته ها شکست و در همین دریا غرق گردانید و خود مقابل اعدا گردید و دلیرانه کارزار نموده کارنامه بر صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت نقل میکنند که هر سو میتاخت گروها گروه مردم از پیش روی او میگریختند وازدور به تیر و گولهٔ بندوق مجروحش مینمودند با استقلال تمام خود مع هر چار رفیق تا دم آخر کوشیده شربت ناگوار مرگ را گوارائی نوشیده و در پهلوی مسجدی که متصل آبادی شاه آباد زیر درخت بر که بالفعل آرامگاه و محل فرود آمدن مسافرانست مدفون گردید

مجمل احوال رام نراین و عظیم آباد و بنا بر انتظام اخبار

راجه رام نراین بعد معاودت میر محمد جعفر خان بطرف مرشد آباد برای تنبیهٔ کشن سنگه زمیندار رهتاس که بمشاهدهٔ انقلاب سراج الدوله از مالگذاری دست کشیده دو کانی برای خود چیده بود با فواج لائق و اسباب مناسب مع بابو پهلوان سنگه و برادرش بابو سوبهه سنگه که زمینداران معتمد بهوجپور و سهسرام از افضال و انعام مهابت جنگ شده بودند اراده برآمدن نمود و قلیل وجهی برای فقیر مقرر نمود پیغام داد که این قدر خود من از خانهٔ خود منتگذاری میکنم و در جاگیرات شما که اختلال پذیرفته نیز عمل و دخل کنانیده میدهم چون فقیر ابتدا ترک رفاقت میر محمد جعفر خان مصمم نموده همراه میر کاظم خان نرفته بود چاره غیر از استرضای او ندیده بهر چه مقرر نمود در ساختم چه توقع مداخلی از محاصل جاگیرات خود نیز نبود بهر صورت چون راجه مذکور برآمد فقیر هم مع برادران همراهی گزید و کشن سنگه زمیندار صباحی چند بقلعه‌های خود استظهار نموده انتقام دنه نمود آخر مغلوب الهراس گردیده امان و روسای لشکر رام نراین را برای حفظ جان و آبروی خود ضمانان طلبید بعد پذیرائی ملتمسات بملاقات رام نراین آمده معاملهٔ خود را انفصالی داد و رام نراین سنگه پسر برادرزادهٔ خود بهیکم سنگه را برای بقایای سرکار برغمال گذاشت این بهیکم سنگه در اعمام و پدرش پرورده و بعرصه آورده والد مرحوم بوده اند اما در زمانیکه سراج الدوله ما را اخراج از عظیم آباد نمود بر محالات ملوکه که جاگیرات هم همان محالات بود متصرف گشت و بعض قلعه داران را که با خود موافق ندید الست بدر کرده دیگران را در ان مکان گذاشت و قلعه دار قلعهٔ ملی نگر را که راجپوت منڈیا بود از قربای آن بدکردار

و بنی عم زمیندار چرکانوان بود بدستور بحال و برقرار داشت راجه رام نراین موافق عهدیکه کرده بود خاطرداری فقیر در بنابر امتثال امر میر جعفر خان درباره نقی علی خان برادر فقیر مرسعی داشته مبالغه و اهتمام تمام در خالی نمودن قلعجات محالات جاگیرات ما با بهیکم سنگه نمود و بشیو نراین سنگه را که در سن ده دوازده ساله بود بطور ضمانت و یرغمال همراه گرفت و نقی علیخان را حسب الاستدعای ایشان برای انتظام محالات جاگیر رخصت او معدودی از ملازمان خود را چندی در زنیا برای اعانت متعین نمود و بنده را بنابر مصاحبت که خواهش می‌آمد همراه گرفت نقی علی خان چند روز دران مکان معنت نموده بعضی جاها را مسخر ساخت اما قلعه دار سملی نگر بایما و اشعار بهیکم سنگه قلعه را که حالی از رمتاستی نمود و نگذاشته مستعد مدافعه گردید بنده این ماجرا با رام نراین ظاهر کرد او براجه سندر سنگه زمیندار سونت در باب اعانت نقی علی خان و گوشمال قلعه دار و تنبیه بهیکم سنگه نگاشت بنده هم درین باب خطی براجه سندر سنگه مذکور نوشت چون راجه مذکور مرد معقول و ممنون احسان والد مرحوم بود و بمقتضای حقوق شناسی فراموش نمی‌کرد و از جمیع زمینداران صوبه عظیم آباد جاه و اقتدارش زیاده‌تر و بعنایت نهایت خنگ صاحب نوبت و پالکی جهالردار و فی الحقیقه لائق آن بود و بمجرد ورود خطوط مذکور بقلعه دار سملی نگر تهدیدات بسیار و به بهیکم سنگه نیز کلمات تنبیه اشعار نگاشت و از شقیای مرقوم ملوم و مذموم گشته دست از آن مکان و از عناد و لداد بر داشتند و قلعه دار بنقی علی خان رجوع نموده معامله آن محالات منتظم گردید و بنده مع والده و دیگر اخوان در شهر عظیم آباد برفاقت رام نراین صرف اوقات می‌نمود از برادران سید علی خان بهر صورت همیشه با من شریک و از دیگر برادران بحال من مهربان‌تر بود در صرف اوقات و معاش باتفاق می‌نمود نقی علی خان بگمان آنکه رعایت و واگذاشتن جاگیرات بپاس خاطرش میسر آمده اندک بی‌انصافی را دران اوقات کار فرما بود اما الحمد لله الحال شفقتی که اخوان را باهم باید دارد لیکن بنابر تباین سلیقه و توقعی که در نفس او فطری است در اکثر امور برای خود استبداد می‌نماید و درینباب ناگزیر و لاعلاج است اما الحال که پایان زندگانی در رفق و وفاق احق و الیق و محامد این شیوه ثابت و متحقق است در نفاق و شقاق افزوده معاندت را از حد بدر برده الله تعالی همکنان را توفیق وداد و وفاق بخشیده بر صراط المستقیم خیرات و مبرات مستحکم نگهدارد ؛

رجوع بذکر احوال مرشد آباد بنابر انتظام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد

میر محمد جعفر خان مع پسر خود میرن که چشم و چراغ خاندان و سپه سالار پدر بزرگوار در زمان خود بود بعد الفراغ از قتل عبد اله اندک اطمینان و تسلط بر زیر دستان بهم رسانیده کله گوشه نخوت بآسمان می‌سایید و میرن در اراده کشتن میر کاظم خان که از رساله و خدمت بخشیگری کناره گرفته و نفسهای غلاظ و شداد از خیالات فاسده برآمده گوشه عافیت گزیده بود و تنها با معدودی از خدمتگاران آمد و رفت دربار برای رفع سوء ظن پیش میرن می‌نمود باطناً نهایت سماجت و مبالغه داشت چون موسم سرما بود میرن بازی کاغذباد پرانی و پتنگ جنگانی با میر کاظم خان بنابر غافل ساختن او اختیار نموده تکلیف آمدن او هر شام بشرط هوا برای شغل مذکور فرمود آن بیچاره را ناچار بازی مذکور اختیار افتاد و بسبب رشته بازی مذکور در دام اجل گرفتار آمده قطع رشته حیات او گشت تبیین این احوال آنکه سید مذکور چون مامور بود همیشه برای بازی مذکور اول پیش میرن می‌آمد و بعد از آن مقابل خانه میرن در ریگ بهاگی رتی استاده بآن شغل می‌پرداخت روز شنبه بیست و یکم ماه ربیع الثانی سنه هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجرت وقت عصری یراق

دو پشه در کمر بسته بدستور معهود پیش میرن آمد میرن دو سه صد نفر از قوم افغان روهیله که بقیه فوج شام و خون آشام سادات اند
و برای همین قسم کارها نگهداشته مجاور در دولت سرای خود ساخته بود به بعضی ازانها که معتمد علیه او بوده اند اول صبح مخفی
حکم داده بود که امروز میر کاظم خان بعادت معهود چون حضور من آمده بیرون رود اند کسی از سر دروازه دورتر بر گاه بر پالکی
خود اراده سواری نماید بمجرد وقت کار را با تمام نمایید آن جماعه با دل پر از کین در کمین بودند میرن مبالغه در پرانیدن
و جنگانیدن پتنگ نمود و میرزا عبد الله خلف مرحوم میرزا محمد معروف بآقا میرزا داروغه خزانه شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله
نیز درین بازی راغب و آن روز حاضر بود اراده مرافقت دران بازی با میر کاظم خان نموده برخاست چون اجلش
مقدر نبود ایزد تعالی سببی مهیا نموده او را صیانت نمود بیانش آنکه میرن اگرچه اراده کشتنش در سر نداشت اما باندیشه
کشف راز ممانعت هم نمی توانست و راضی برفتن او همراه میر کاظم خان نیز نبود دران وقت متحیر گشته نمیدانست
چه کند تا آنکه میر کاظم خان دو سه قدم راه رفته خود برگشت و گفت که وکیل راجه ندیا برای ملازمت حاضر است میرن
گفت بطلبید و میرزا عبد الله را گفت تا ایشان بیایند شما خود رفته پتنگ بپرانید میرزا عبد الله بیرون رفته بکار خود پرداخت
و فی الحقیقت خدا حفاظتش نمود و الا این بنده خدا هم عبث عبث در معرض هلاکت بود **بیت** قتل این خسته بشمشیر
تو تقدیر نبود * ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود * بهر صورت میر کاظم خان لمحه که زندگانیش باقی بود توقف نموده ملازمت
وکیل کنانید و بعد ازان بر آمد افاغنه که برین کار مستعد و تیار بودند چون از دروازه گذشته پا بر پالکی خود می گذاشت
بر سرش هجوم آورده یکی کارد افغانی که نصف شمشیر است در پهلوی او زد که از طرف دیگر بیرون جست و دیگران
بشمشیر و کاردها بدنش را پاره پاره و بصحرای عدم آواره کردند اللهم الحقه بآبائه الصالحین میرزا عبد الله این ماجرا شنیده
متحیر برگشت چون ملاقات کرد میرن در آغوشش کشید و تهنیت زندگی دوباره داد و بر کامیابی و کاردانی خود شادمانیها
می نمود و میگفت که کسی برین راز غیر از لاهوری بیگ اطلاع نداشت لاهوری بیگ ابله با وجود اقرار روا اظهار آن تا منقضی
شدن معامله باظهار کمال رازداری خود دران وقت انکار رسمی نماید و میگوید که جناب عالی خود چنین میفرمایند اما
فی الحقیقه مرا هم اطلاع نبود مخفی نماند که سید مقتول مذکور از سلسله سادات بنی مختار و پسر سید عیسی عرب از بطن دختر
خواهر عقیدت خان بن امیر خان عمدة الملک ناظم کابل بود و امیر خان مذکور عمده و از عمده زادهای ایران و از سلسله
میر میرانیان است و در هندوستان هم آبای او از روز ورود امرای عظیم الشان مرجع عالمیان بوده اند و اصل شان
نعمة اللهی الحسینی است درباره این فرقه عمده نجبا یکی از شعرای ایران گفته **بیت** میر میرانیان دما عدیان *
پادشاه هند و پادشاه نشان * بعد ازین سانحه زن مهابت جنگ و بیبی گهسیتی و بیبی آمنه هر دو دختران مهابت جنگ
را مع لطف النسا که معروف بزوجه سراج الدوله و مادر دختر سه چار ساله او با وجود حقوق دایمی دیرینه
علاوه آن احسان جدید سری که هنگام معاتب نمودن سراج الدوله میر جعفر خان را بیبی گهسیتی دختر کلان مهابت جنگ
زوجه شهامت جنگ با میر جعفر خان نموده بامانت رسانیدن اشرفیها باخفا بر پا ساخت مقید کرده در کمال ذلت و
خواری روانه جهانگیرنگر نمود دو سه ماهی بر قتل میر کاظم خان گذشته بود که آمد آمد شاهزاده عالی گهر بن عالمگیر ثانی
که بعد احمد شاه عماد الملک او را بپادشاهی بر آورد شیوع یافت اما تا شیاع خبر اراده شاهزاده مذکور با محمد قلیخان
معروف بمیرزا کوچک پسر میرزا محسن برادرزاده صفدر جنگ وزیر به تسخیر بنگاله و عظیم آباد بسپاه ملازم خبری وصول

نگشته حال آن جماعه بکدا سے رسیده بود چند بار تقاضا سے شدیده و محاصره دارالامارة هم بعمل آمد اما فائده بران مترتب نگشت یکبار به اجبار همراهیان دلیر خان و اصالت خان پسر عمر خان هم درین محاصره دارالامارة شریک بودند جعفر خان و فرزند دولتمندش احسان آنها بالمره فراموش نموده قاصد اخراج انها هم بود اما از شجاعت و سطوت شان که شیران و نما و نهر بران هیجا بودند ترسیده بمدارا و مماشاة سے گذرانید تا آنکه خبر نهضت شاهزاده عالی گهر مع محمد قلیخان باراده تسخیر این بلاد از اله آباد و بوضوح انجامید و متحقق گردید ازین ممر مضطر گشته بدلاسا سے سپاه و اخفا سے اراده ها سے تباه خود کوشیده تعلیلے از وجوه مشاهره سپاه رسانیده و شورش جماعه مذکوره را اندکے فرونشانید ❊

ذکر آمدن شاهزاده عالی گهر مع محمد قلی خان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بی نیل مقصود بمحض سفاهت و نادانی و بجاکل و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانی

رام نراین نائب نظامت عظیم آباد چون جبلتش آمیخته بحیله و تزویر بود با میر محمد جعفر خان و اولادش صفائی نداشت اما بنابر توسلے که با انگلیش بهم رسانیده بود ظاهر امر یکه مستوجب الزام نقض عهد و دغا تواند بود بعمل نمی توانست آورد و در باطن خوش نبوده طلب فرصت سے نمود و راجه سندر سنگه و بهلوان سنگه نیز بمقتضا سے حقوق پرورش مهابت جنگ با خان مذکور راضے نبوده خواهان استیصال خاندانش بودند و فی الحقیقة آنکه اول مردم از کج خلقی و بد زبانی سراج الدوله و استخفاف او که اهانت با عزه میرسانید بازاله او راضے شده بودند و گمان سے بردند که چون میر محمد جعفر خان مرد معمر دنیا دیده و عمرها در خدمت مهابت جنگ گذرانیده تا کجا شمه از اخلاق و اعمال او درین مس نخواهد بود لعد تسلطش بر وسادهٔ حکومت و ملاحظهٔ احوال او خصوص مشاهده اوضاع میرن که اعجوبه روزگار بود حسرت و تاسف بروزگار عهد سراج الدوله میکردند و رحمة الله علی نباش الاول که مثل کهنه ایست تجدید یافته وظیفه زبان دانا و نادان بود میر محمد جعفر خان که همت او برایگان بخشے اموال مهابت جنگ هنگام بخشیگرے او در فرق سپاه شهرت داشت محو منسے گردیده بنجیل و امساک قارون تبدیل و تشهیر یافت مے گویند که شخصے پرسیده بود که نواب صاحب چه دیگر از جناب سامے مشهود مردم و معروف بود الحال او را چه شد جواب داد که در عهد مهابت جنگ مال بیگانه و آب از دریا بخشیدن بود الحال که مال خود است دل نمی خواهد که بشیزے بغریزے داده آید خلاصه احوال این ممالک که بگوش محمد قلی خان ناظم اله آباد و برادرزادهٔ صفدر جنگ متواتر رسید هر چند سر بے مغز خالی از شعور داشت اما خالی از جرأتے نبود و مداخل اله آباد که وجه کمے بود بران قناعت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه در دماغش جا گرفت با شجاع الدوله این راز را در میان نهاد او که از مدتے بدخواه و قاصد آزار گے محمد قلی خان از اله آباد بود باین امر زیاده ترغیب نموده شراکت خود درین عزیمت ظاهر ساخت و گفت شما پیشتر از من دران بلاد داخل گشته مهیج غبار فساد شوید متعاقب من هم بتهیه این کار را درست دیده بشما لاحق سے شوم و بنابرین گذاشته آمد که شاهزاده عالی گهر را که ملقب بشاه عالم و به ولیعهدے پدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک آواره سے گردد بالفعل پیش نجیب الدوله نجیب خان افغان در میران پور گهگوڑه است طلبیده اشته و او را بریاست بر داشته عازم دیار شرقیه باید شد محمد قلی خان عرائض نیاز متضمن استدعا سے نهضت و مشعر اراده مضمر مکرر بشاهزاده گماشته

پیش خود طلبیده اشت شاهزاده که این روزها را از خدا میخواست مع رفقائے که داشت عازم اله آباد گشت و ظاهر اعراض راجه سندر سنگه بوالد مرحوم و بخدمت شاهزاده نیز متضمن سند عای او درین بلاد رفته راجه مذکور را هم خیال آراستن فوج و اسباب حرب عظیمه در سر جا گرفته بود میخواست که اگر چنین کسے باراده تسخیر این مملکت بخیزد رفاقت و اعانت او نموده انتقام سراج الدوله از میر جعفر خان بگیرد زیرا که عجب خصوصیتی با مهابت جنگ و نهایت حسن ارادت باو داشت و پهلوان سنگه را هم درین کار با خود متفق کرده بود فی الحقیقه که عجب شجاعت و غیرت و شعور و پاس حقوق و دیگر صفات حمیده داشت اگر اجل امان میداد کار را بمتانت میکرد گو انچه مقدر بود بظهور میرسید اما عمرش وفا نکرد به بهانه گردیدن در ملک خود و دیدن راجه رام نارائن از قلعه تکارسے بهرآمده معسکر ساخت و بتعبیه سپاه مے پرداخت ناگاه روز بسنت پنچمے که از ایام معروفه هنود است آمد و شیخ غلام غوث جماعه دار ملازم قدیم سرکارش که پسر شیخ عاصم قدوائے لکهنوے مشهور از بطن کنچنے بود و سندر سنگه او را بسیار دوست میداشت و از و بارها کارهاے عمده و جرأتها در حروب بظهور رسیده بود آمده درخواست هزار روپیه کرد و اکثر همین قسم مے شد که انچه مے خواست بناز فرزندانه همان وقت میگرفت روزے چند قبل ازین بنا بر همین سماجت ها سندر سنگه در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث شجاعت و خوبیها از طرف پدر بسیار دارد اما این سماجت از طرف مادر در طبع او نهایت بوقوع شده و غلام غوث این سخن از مردم شنیده چون مار برخود پیچیده گفته بود که مرگ این برهمن بر دست من است اتفاقاً درین روز بسنت چون اجل بسرش رسیده بود مبالغه را از حد بدر برد سندر سنگه گفت غلام غوث این سماجتها خوب نیست مرا مهلت بده خواهم داد گفت نه امروز زر گرفته ترا برخاستن خواهم داد سندر سنگه خواست که برخاسته از دست او رهائی یابد غلام غوث دامن سندر سنگه را کشیده گفت بنشین و زر داده برو سندر سنگه گفت که دماغ را پریشان کردے عجب دیوانه این سخن گفتن بود که او در یک ضربت کار سندر سنگه تمام نمود دوسے لے سنگه کهترے که مصاحبش بود دویده خود را باو رسانید او را هم کشت و زخمے به بنیاد سنگه که برادرزاده و متبنائے سندر سنگه بود زده بدر رفت و بر اسپ کسے سوار شده راه دریا پن پن گرفت صبور سنگه نام برهمنے از رفقائے سندر سنگه بفاصله سه چار کروه باو رسیده طعنه زد که چه گریزان میروے شرط مردے نیست برگشت و از اسپ فرود آمده با صبور مذکور مقابله نمود شمشیر غلام غوث بشکست و دیده با برهمن مذکور کشتی درآویخت و او را بر زمین زد مردم ده که اجتماع نموده از عقب مے آمدند صبور آنها را بانگ زد که تماشا چه مے کنید قاتل مهاراج را بکشید آنها بر سرش ریخته از چوب و کتک و کارد و شمشیر کارش تمام کردند و سندر سنگه آن هوس را در دل با خود برد القصه همراهیان شاهزاده که صاحب نام و نشان بوده اند همین چند کس اند که نام آنها مفصل مے شود اول والد فقیر که مخاطب به بخشی الملک نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ بود دوم مدار الدوله خطابهاے دیگر او این وقت در ذکر فقیر بود سوم فضل الله خان ممتاز الدوله نبیره اعتقاد خان کشمیرے فرخ سیرے چهارم نوبت خان پنجم منیر الدوله رضا قلی خان بهادر نادر جنگ ششم بهادر علیخان محلے خواجه سرا ناظران این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدر جمیع اسامے بنا بر پاس پدرے و پسرے جای داده فی الحقیقه آنست که در هنگام عجز و اضطرار و برآمدن شاهزاده از شاه جهان آباد کسے را از نام آوران مجال آن نبود که رفاقت و اعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود با دشاه عالمگیر ثانے در غیبت عماد الملک که بطرف احمد بنگش و دیگر افاغنه باراده خصومت با شجاع الدوله و دیگر مشوره ها که پیدا انست برآمده بود و در احوال سلاطین عظماے شاه جهان آباد و لاهور و اکبر آباد و اوده و سوانح صوبه هاے دکهن انشاء الله تعالے چنانچه موعود است در دفتر سوم مفصلاً رقم زده کلک وقایع نگار

خواهد شد والد بنده را بوساطت زینت محل زوجه خود که مادر عالی گهر بود بر دروازه او طلبیده بدست شاهزاده بدست او سپرد و سفارشها نموده عهد و پیمان گرفت والد مغفور برای شاهزاده جد موفور نموده کمر همت در اعانت او محکم بست و کمر عزیمت او را مستحکم گردانید چنانچه مجملی ازان در وقائع احوال عالی گهر انچه متعلق بحروب و اسفار او درین دیار است درین دفتر و انچه تعلق به شاه جهان آباد و اطراف و جوانب آن دارد ان شاء الله و حده العزیز در دفتر سوم ارقام خواهد یافت ملخص انکه شاه عالم در هر وقت و هر جا والد مرحوم را مخلص و نیکخواه دانسته از صلاح و صواب دید او بقدر طاقت و لیاقت خود بیرون نمی شد و باوجودی که چو بیها که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والا مقام و پاس خاطرش حاضر و غائب در حین حیات و بعد ممات کوشید مراعات اولاد و اخوان هم بقدر سعی و ارادت آنها و درخور همت و عادت خود در لیلی بتقصیر نشود و الحال هم اگر نام منتسبان والد مرحوم بشنود جیه عجب که متصر نماند منیر الدوله که بتقریب ملازم انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان داروغه فراشخانه آنجا بود بوساطت والد مرحوم بحضور پادشاه رسیده مورد عواطف گردید و همیشه مادام الحیات آن سرور منیر الدوله حقوق نیکوئیها والد را ملحوظ داشته در نهایت آداب و فروتنی سلوک می نمود و بعد رحلت آن مرحوم هم با این فقیر و دیگر برادران تواضعی که زیاده از مرتبه سن و سال و جاه و احوال ما واو بود مسلوک میداشت اللهم اغفر لهما وارحمهما القصه شاهزاده از قصبه مذکوره که اقامت داشت بعد وقوف و اطلاع بر ارادهٔ محمد قلی خان از سادات شکسته بال بارهه کثیری را همراه خود گرفت و والد مبرور را مع منیر الدوله مغفور در انجا گذاشت تا بعضی اسباب و لوازم ضروری مهیا کرده از مردم کاری که عبارت از سپاهیانست هر قدر بهم رسد بنوید عروج بمعارج اقبال امیدوار و مستمال ساخته متعاقب همراه خود آرند و شاه عالم مع همراهیان از میران پور کوچیده بجد و شجاع الدوله رسید شجاع الدوله مراسم استقبال بتقدیم رسانیده شاهزاده را در رعایت واز زر و اسباب انچه مناسب دانست پیشکش نموده بحیله و تزویر باراده اعانتی که با محمد قلی خان موعود بود در اصلی بدا نشست دلپر ساخته مرخص نمود و چون به اله آباد رسید محمد قلی خان باستقبال شاه عالم شتافته و سعادت تقبیل قوائم سریر سلطنت دریافته بجائیکه منزلش قرار داده بود فرود آورد و چندروز با هم مشاوره گذرانیده ارادهٔ که پیش نهاد خاطرش گشته بود ظاهر ساخت همراهیان شاهزاده همگی خصوصاً مدار الدوله که طرز سازش با هر کس و سلیقه اخذ و جر از کس و ناکس خوب یاد گرفته بود توسل بمحمد قلیخان بهم رسانیده سر آمد دیگر رفقای پادشاه زاده درین خصوص گردیده میانجی گری پیش گرفته سر رشته وساطت جواب و سوال فیما بین شاه عالم و محمد قلی خان بهم رسانید چون شجاع الدوله را دغا بازی با محمد قلی خان مضمر و فرصت را منتظر بود درینوقت آمده با محمد قلی خان گفت که متعاقب من هم میرسم اما چنانچه شما خوب میدانید غیر از قلعه چناره جائی که ناموس را دران مکان گذاشته از دشمنان خود که عماد الملک و احمد بنگش و جمیع افاغنه اند المینان بهم رسانیم و بخاطر جمع در تسخیر ممالک شرقیه پردازیم در نظر نیست و چناره عمارتی لائق که محل اقامت بیگمات باشد ندارد و آب و هوایش هم بنابر اتصال جبال آنجا چندان خوش نیست اگر بمیرزا نجف خان روبرو پروانگی و رقعه بدستخط و مهر خود بطور دستاویز نوشته بمن سپارید که بعد کارسازی متعلقان خود را با منتسبان شما چون ناموس و آبرو واحد است یکجا گذاشته خود بخاطر جمع باعانت شما میپردازیم مناسب و مقرون بصلاح خواهد بود محمد قلی خان از سفاهت خود و شیت ازلی پی بخدع او نبرده رقعه بمهر و دستخط خود بنام میرزا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته بدست شجاع الدوله سپرد و روبرو هم بمیرزا نجف خان و غیره بمزید تاکید پروانگی داد که چون با نواب صاحب هیچگونه جدائی نیست برادر و بنی عم جد بگریم ایشان در حاضر و غائب مالک و وارث من اند هر چه

بفرمایند بعمل خواهید آورد و درین وقت این قسم اختلاط را از جملهٔ تدابیر تالیف و ترغیب او باعانت خود شمرده دست آویز بوعیکه
خواست نوشته داد و شجاع الدوله بجای خود برگشت و محمد قلی خان اسباب این سفر انچه بالقوه او بود مهیا داشت مگر دو ضرب
توپ کلان که برسنجی و در قلعه شکنی مثل آنها کمیاب بود از قلعهٔ الهٰ آباد فرود آورده و تخت سوارئیش آراسته علاوه توپهای
دیگر همراه گرفت و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بساعت مختار از قلعه برآمده داخل خیام و معسکر گردید و باتفاق شاهزاده
و رفقایش روانه گشت این خبر منتشر گشته متواتر براجه رام نارائن رسید او بنابر ضابطه بمستر امیث صاحب کوٹهی عظیم آباد
ظاهر نموده باولیای نعمت خود علی التواتر نگاشت چون میر محمد جعفر خان و میرن در چنین امور بی رفاقت و اعانت افواج
انگلیشیه نمی توانستند که از جای خود بجنبند بکرنل کلیف بهادر ثابت جنگ اطلاع داده مکلف نهضت و همراهی ایشان شدند
اگرچه از شدت عزم و احتیاط اسباب حروب و اسفار جماعهٔ مذکوره همیشه مهیا و موجود بوده عند الوقت حاجت تیاری ندارند
اما باربردار و دیگر ما یحتاج چنین اسفار البته چند روزی باید تا سرانجام یابد و افواج هندوستانی خود همیشه می باید برو
در تیاری اسباب کوشند خاصه فوج بنگاله را غیر از رفقای جدید میرن کار بجائی نرسیده بود که از جای خود جنبیدن
و از دست قرض خواهان رهائی یافتن بغیر بل متعذر بود بارے بضرورت موفور اهتمام بکار رفته تا صورت تیاری
گرفت و محمد قلی خان مع شاهزاده عالی گهر بر کرمناسه که دریاچه معروف و سرحد صوبهٔ عظیم آباد است رسیده بود

ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلی خان در حدود صوبه عظیم آباد و سوانحیکه درین ضمن رو داد

چون شاهزاده مع محمد قلیخان از بنارس پیشتر آمد راجه رام نارائن را تنبه بهم رسید که افواج انگلیشیه و از اولیای نعمت او کسی
تا حال از مرشد آباد نجنبیده و اینها چون بلای ناگهان بر سرش رسیدند و بنابر نام سلطنت و فوج صف شکنی که شهرت
عظمت و شوکت داشت رعب و هراس بی قیاس بر مزاج او استیلا یافته ساعتی برای برآمدن خود بارادهٔ جنگ مقرر و مشهور
گردانیده و در فتح باغ متصل تالاب وارث خان داخل خیمه گردید و لشکرگاهش قرار داد ما فی الضمیرش آنکه اگر افواج بنگاله
زودتر رسید بیرون برآمدن خود را سرمایهٔ اظهار استعداد و بتهیهٔ جانفشانی نموده بآنها ملحق شود و اگر میر جعفر خان مغلوب
هراس گشته ارادهٔ مدافعه با شاهزاده نه نمود و انگلیش هم ازین کار بنابر مصلحتی پهلوتهی کرده استنکاف نمود با شاهزاده و
محمد قلی خان درسازد و برآمدن خود بنابر استقبال آنها وانماید چند روزی دران مکان جویای اخبار طرفین و بین
بین ارادهٔ ذوجهتین نشست چون متحقق شد که میرن و افواج انگلیشیه از مرشد آباد هنوز برنیامده و محمد قلی خان مع شاهزاده
دریاچه کرمناسه که پایاب است عبور نمود درساختن با اینها اصوب شمرده با مستر امیث گفت که الی الان کسی خبر ما نگرفت
و احدی بمدد من نرسید و مرا تنها یارای جنگ با شاهزاده و محمد قلی خان و افواج ایشان نیست بنده را چه کار را مو بمو نیز آمد
و خود چه منظور دارید مستر امیث گفت که اگر فوج ما رسید بجای خود هم و الا چند منزل بطرف شرق رفته می نشینیم تا هرچه
حکم کونسل رسد و صلاح وقت اقتضا کند همان قسم بعمل آریم و شما را هم لائق آنکه بلطائف الحیل بگذرانید اگر صلحی و مددی
یا بفهمید بهتر و الا آنچه دران زمان در یابید خود هم شناسید بعمل آرید رام نارائن جواب را بکام خود یافته سازش با طرفین آغاز
نهاد و میرن و کرنل ثابت جنگ را بطریقه خود که تا صد جنگم اما به تنهائی از عهدهٔ جنگ آنها برآمدن مقدور ندارم اگر زود
رسید مراسم فدویت تقدیم خواهم رسانید نوشته می فرستاد و بطرف افواج مغربی مراسلات مناسب ندیده

بوساطت مردم رابطهٔ اخلاص و عقیدت خود را استحکام میداد بنده دران وقت مع برادران و والده و جمیع ناموس در عظیم آباد
با کمال تشویش بسر می برد گرسنگی علی خان در محالات جاگیر ازین خوفها بکران بود بسبب سواس و هراس بنده آنکه چون شهرت
رفاقت والد مرحوم بمیر جعفر خان و میران رسید بنا بر خوش طینتیها که جبلت میران بود قاصد ایذا و اضرار ما مردم گردیده بر راجه رام نراین
نگاشت که محرک پادشاهزاده و مهیج این فساد سید هدایت علی خان گردیده و پسر انش که درینجا بوده اند پدر خود را باین کار
ترغیب نموده اند از احوال و حراست اینها غافل نخواهید بود و ما را مطلق اطلاعی بر اراده پادشاهزاده و محمد قلی خان نبود
و سالها گذشته که با والد مبرور مراسلات هم بعمل نمی آمد چه اوشان بر قرابت مهابت جنگ که والدهٔ ماجده ام علیها را بود
اعتماد تمام فرموده در شاهجهان آباد اهل بطور امرا به نگهداشتن نسوان و خریدن دختران کلانوت و قوالان و نکاح بارشتی
اناقربای لال میان کشمیری اختیار نموده مطلقا سر و کاری بما نداشتند و در مدت شانزده سال که اکثر حکومتها نمود
هزاران سوار و پیاده ملازم داشتند و در هر ماهی لکوک مصارف می رسید خبر ما مردم و والده بحبه و دیناری نگرفته
بودند ما را هم رازق العباد از حسن سلوک و صلهٔ ارحامیکه در مهابت جنگ و هر سه برادر زاده بالیش بود محتاج خبر گیری
آن مبرور نساخته بکام و آرام در کمال عزت و احتشام داشته بود گاهی بعد سالها و ماهها اگر ضرورتی داعی می شد
چیزی از طرفین بهمدیگری رسید رام نراین خط آقا و آقازاده خود متضمن حکمی که درباره ما رسیده بود خواند بنده در جواب
گفت که خدا شاهد است که ما را درین امور صلاح و سخنی و خواهشی نبوده و نه اکنون هستند و والد راچه مقدور است که باعتماد آن
چنین اراده عظیم نماید بانی این امر محمد قلی خانست که صاحب فوج و خزانه و ناظم الهآباد و برادر زاده وزیر و بنی عم شجاع الدوله
پسر صفدر جنگ است و قطع نظر از امور مذکوره بر عالم ظاهر و عالم السرائر آگاه است که ما را از مدتها با والد ماجد درسم
مراسلات مسدود و سررشتهٔ اشاره و استشاره مفقود است و ما درین خصوص گناهی نداریم مع هذا اگر اولیای نعم شما صرفه
در قید و بند و ایذا و اضرار ما دارند و صاحب بهبود خود در اطاعت این امر بندارند ما خود مقید و رفقا و مت باشما هیچ وجه نداشته
حاضریم هر چه منظور باشد بعمل آرید رام نراین و مرلیدهر داروغه هرکاره که اعظم ارکان عظیم آباد و رام نراین منقاد او بود باتفاق
گفتند که صاحب خاطر خود جمع داشته بآرام باشند بنده باز گفت که این وقت چنین می فرمایند اگر میران در رسد و قاصد
ایذای ما گردد دران وقت حمایت ما از شما نمیتواند شد گفت صاحب ازین ممر مطمئن خاطر باشند اگر حمایت توانیم نمود
خواهیم کرد و اگر نتوانیم شما را بسلامت بر آورده خواهیم داد بنده شکر حق شناسی و مروت شان بجا آورده همراه رام نراین
بود که خبر ورود شاهزاده مع محمد قلیخان که مخاطب باعتماد الدوله شده بود رسید و والد مرحوم مع منیر الدوله حسب الامر شاهزاده
متصل بنبارس بلشکر شاهزاده ملحق گردید و برین خبر هم رام نراین آگهی یافت و خبری تا زمان مذکور از نهضت افواج
بنگاله مسموع او نشد و مستر امیث هم با معدودی از اصحاب انگلیشیه که در کوتهی عظیم آباد بودند بسواری بجره و دیگر کشتیهای
خانه و ملاحان ملازم قریب بیستی کروه بطرف مشرق رفته کوتهی را بتفویض بعض ملازمان خود از زمرهٔ بیرق اندازان
معتمد که به تلنگه شهرت یافته اند نموده سپارش حفاظتش به رام نراین فرمود چون این حالات مشاهد راجه رام نراین گشت
قاصد مصالحه و ملاقات با محمد قلی خان و شاهزاده گردید و صلاح و فلاح خود بر عکس رای راجه مرلیدهر منحصر درین دید لیکن مرلیدهر
راضی بمصالحه و اطاعت شاهزاده نبود طرف افواج مشرقی را بنابر اتفاق فوج انگلیشیه راجح می شمرد و فی الحقیقه چنین
بود اما رام نراین بدبدبهٔ نام شاهی و عدم آگاهی بر کیفیت رؤسای لشکر ترسید و بعد ملاقات ندامت کشید چنانچه

ذکرش آید مخفی نماند که مرلیدهر با وجود بی سوادی عجب برهمن فطن و در متانت رای و حسن تدبیر بی نظیر بود در حساب سرانجام
معاملات مالی و ملکی آشنا و نهایت دلیر بود اما خباثت بر مزاج او غالب و در جمعیت مالی کمی را طالب و در اندوختن زر و مال
و زر و وبال حرص وافری داشت القصه چون اراده او تصمیم یافت فقیر را در خلوت طلبید و تکلیف رفتن بلشکر شاهزاده
و افتتاح راه سؤال و جواب و مهربان ساختن شاهزاده بحال خود بوساطت والد مرحوم نمود و شاید دیگری را نیز در محمد قلیخان
فرستاده باشد اما بنده آگهی ندارد و تاکید نمود که راجه مرلیدهر واحدی بر این سر اطلاع نیابد قدم شد گیهای خود را با والد حقوق
نیکوئی و اخلاص که تجدید با بنده نموده بود مذکور ساخته التماس سعی موفور در انجاح مرام خود نمود درین کار بود که مصطفی قلی خان
برادر محمد ایرج خان پیدا شد چون از ابتدا ماذون بود که در آمدنش کسی تعرض و توقیف ننماید و درین جزو زمان بعد زوال
دولت سراج الدوله هم از خلق بسیار که بنا بر لازمه سکاری داشت همان قسم سلوک می نمود بنا برین کسی مزاحمتش نکرد
و خان مذکور آمده راجه را با فقیر مشغول سرگوشیها دیده فهمید که در چه کار اند و راجه هم اخفا از وموجب رنجش و کشف راز خود دانسته
او را هم شریک ساخت بلکه او را مخاطب ساخته گفت که زیاده برین جمیع مدارج را شما سنجان صاحب بفهمانید و بنده را مرخص
ساخته گفت از این راه که خیمه مرلیدهر از همه بیشتر است نخواهید رفت از راه باستی پور بدر روید و مصطفی قلی خان همراه
بنده تا خیمه فقیر آمده کاردانیهای خود در هوشنگ دوانی و آشفته کردن فوج بنگاله و فریفتن مردم برفاقت شاهزاده متوقع
الطاف در حضور شاهزاده پیش بنده ظاهر نمود و ساحتها درین باب بکار برد و راجه رام ناراین قلیل وجهی برای خرج فقیر
مصحوب یکی از معتمدان خود فرستاد و بنده رقعه سید علیخان و غالب علیخان برادران خود نوشته بوالده داده اینها اطلاع
داده هر دو برادر نیز قاصد بتقبیل قدم پدر گشته خود را نیز و بنده رسانیدند و بنده مع اینها از راسته باقی پور بر آمده راهی شده
در راه علی الاتصال هرکاره ها در تردد دوان و خبر ورود شاهزاده و محمد قلی خان می گفتند چون بنده بارول رسید دید که
مدار الدوله از طرف شاهزاده و میرزا محمد علی موسوی از طرف محمد قلی خان بر فیلها سوار با صد سوار برای سفارت و رسالت
نزد رام نراین می روند متحیر شدم که با وجود سمر بیت والد باین دیار و رجعیت خلق اینجا آنجناب و دیگران چرا در کار اند از انها کسی
پرسید که این مردم کیان و از کدام طرف اند همراهیان من نام فقیر و برادران با اظهار بنوت و ابوت ظاهر نمودند مدار الدوله
سلام گفته فرستاد و در استفسار خیر خیریت نمود جواب گفته شد چون شیخپور رفته در شمشیر نگر رسیدیم شنیدیم که نقی علی خان هم
حسب الطلب بخدمت والد رسیده ملول شدم که این عزیز چرا خود را نیز در ناظم بنگاله بدنام ساخت ساعتی از روز باقی مانده
قامدل لشکر شاهزاده که در میدان طرف مشرق داؤد نگر بود رسیدیم و ساعتی از شب گذشته بقدمبوس والد مرحوم مشرف
و مشعوف گردیدیم هر گونه سخنها مذکور رو از طرفین استکشاف و استفسار اکثر امور گردیده معلوم شد که والد مغفور بنا بر ترفعی
که در نفس دارد بطور مدار الدوله و منیر الدوله وغیره با محمد قلیخان بتذلل و استکانت پیش نه آمده از مدار المهام مذکور جنبیت
دارد و شاهزاده مع لشکر و عمله خود در قبضه اقتدار و اختیار محمد قلی خان است و چگونه نباشد که تمام این بنا ساخته و پرداخته
اوست و شاهزاده در جمیع امور خاصه وجوه معاش و امانت و نصرت محتاج او و بنده را این احوال دور از صلاح و قانون
دنیاداری ملحوظ گشته با والد التماس نمودم که چون احوال چنین است قبله گاه را در تشریف آوردن غیر از آشفتگی
اوضاع ما مردم و برهمی وجوه معاش و بدر رفتن محالات جاگیر که بجهد بین سعی و محنت بعد مدتی بدست آمد فائده
چه بود هرگاه آنجناب مستنکف و زمام اختیار بدست سفلگان ناکرده کار باشد معلومست که عقده نخواهد گشود و کاری

از پیش نخواهد رفت جواب آشفته نیابی سوء ادبی که از سیده در التماس بعمل آمد فرمود اما در حقیقت [illegible] شد آنقدر [illegible]
از دست رفته وقت آن بود که الحال تدارکش باید پرداخت و محمد قلی خان را تا آن ایام [illegible] و ارشاد و درک او را استقلال و مشوره
خود توان ساخت طرفه تر آنکه چون شاهزاده نهایت سبکسر و حرکات او اکثر خلاف [illegible] می بود هر حرکتی که از او مخالف
مزاج محمد قلی خان سر میزد حرکت مرقوم را افغانان مذکور باشعار که [illegible] با و نمودند مشغول والد مرحوم به اتباع [illegible]
[illegible] کرد بعد یک روز والد مغفور و منیر الدوله و فقیر بدیدن محمد قلی خان رفت [illegible] شکوه [illegible] آورد از انتظار
هم بعید رجوع [illegible] که [illegible] مصرع بود دفع غباری میسر آمد اما مردی که در [illegible] و صوال رام نارایین [illegible] بودند در آن وقت
تغیر آنها متعذر [illegible] بود از آن جمله میرزا اسحق کشمیری [illegible] صاحب [illegible] میر قلی خان [illegible] سوال و ترددش
بیشتر بود دخل بسیار در مزاج محمد قلی خان [illegible] و افر بشعور خود [illegible] در آن کار [illegible] اعتمادی که
محمد قلی خان از قلت تجربه [illegible] داشت خود با قوال او [illegible] افتاده محنت و جان و مال محمد قلی خان همه بر باد رفت
بیت [illegible] تو از توبه [illegible] اعتقد [illegible] احوال آنکه راجه [illegible] افواج مغلیه
و آوازه نام شاهزاده [illegible] رسید [illegible] شهر عظیم آباد [illegible] استحکام
برج و باره آن [illegible] تعین شود بعد این
تهیه و استعداد منیر الدوله و میرزا [illegible] میرزا اسحق با تفاق [illegible] رسید [illegible]
[illegible] منزل گزیده [illegible] الامان خود [illegible] از پیادگان [illegible] سوار
[illegible] شعار [illegible] حصار گردیده ملاقات [illegible] رسوم [illegible] آماده گفتگوی [illegible] وقع گردیده [illegible] استادگان
فوائد [illegible] و اوصل [illegible] شاه [illegible] رام نارایین را [illegible] سابق
[illegible] عدم تعرض جان و مال و [illegible] راضی برفتن حضور گردیده و
درخواست [illegible] بطلب [illegible] سپهسالار لشکر محمد قلی خان [illegible] امور مذکور [illegible] استادگان [illegible] گذشته
عهود و مواثیق حسب الاستدعا [illegible] او گرفته [illegible] سرداران لشکر [illegible] محمد قلی خان [illegible] خواهش
[illegible] رسانیده بردند چون او را دلجمعی حاصل شد و هنوز خبری از حرکت افواج [illegible] رسیده بود [illegible]
محمد قلی خان [illegible] استلام آستان سلطنت بر ساطت شان نموده [illegible] مختار [illegible] دیگر از آن
[illegible] محمد قلی خان که برای آوردن [illegible] رفته [illegible] خان [illegible] اشعار
خان مرقوم [illegible] فروش [illegible] ارکان [illegible] بر تخت
جلوس فرموده [illegible] نهایت
خیاره [illegible] است [illegible]
احوال این جا بر آمدن [illegible]
شمرده [illegible] گاه [illegible]
تیمور [illegible]
را [illegible] همراه خود گرفته [illegible]

بعد اطلاع بر این ماجرا رسید و قدم پیشتر نهاد گذاشت گفتند اختیار با محمد قلی خان است گفتم با وی باید گفت گفتند چون او از من
نمی پرسد مرا چه غرض است که با او چیزی بگویم بنده هم به تنگ آمده عرض نمود که درین صورت عرض و ناموس بر باد و ضبوس
بباد خواهد ماند اگر دخیل درین معاملات نبود تا شریک هم می بایست شد خفگی ها فرمودند خاموش شدم روز دیگر که برای
ملازمتش مقرر بود بنده هم همراه والد به بارگاه سلطانی حاضر و جمیع حالات را ناظر بود تا آنکه خبر ورود رام نارائن بسجانه محمد قلیخان
و صحبت داشتن ایشان با راجه مذکور در خلوت و اراده آمدن خان مرقوم در حضور و آوردن راجه در خدمت شاهزاده همراه خود
رسید بنده بنیابت گفته منیر الدوله و دیگران هم صلاح مذکور گفت هر یکی عذر مجبوری خود ظاهر نمود تا آنکه محمد قلی خان
با رام نارائن را بیرون دولتخانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمده کورنش نموده بطرف دست چپ بضابطه وزارت
مع بیرم خان و مدار الدوله و یحیی خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود استاده و والد مرحوم بضابطه بخشیگری
مع منیر الدوله و بنده و دیگر سرداران و امرای رفقای شاهزاده بطرف دست راست استاده بود محمد قلیخان
بمجرد قیام شروع بذکر راجه مذکور و ستایش او نموده گفت بنده هوشیار مسلسل گوئی است فارسی را در
سی گوید و دانائی از فحوای کلام او هویداست من دیوانی خود بنیابت اله آباد هم باو داده ام سخنان بنده نمیدانم
بچه صورت شاید بگوش شاهزاده رسید و با خالی الذهن گفت که اینقدر را اعتماد از و بیک ملاقات شما را چه قسم بهم رسید
مدار الدوله شروع بگواهی خوبیهای او نمود و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود میرزا اسحق از میان جسته جمیع خوبیهای
مذکوره را مع انقیاد و فرمان برداری او متعهد گشت و ذمه خود نمود ابتهاج خود بمقتضای طمع دو سه هزار روپیه نقد و جنس
و بنابر استماع کلمات بی فروغ که از عیاری و مکاری بر زبانش گذشته و از راجه مذکور شنیده بودند مبالغه ها می نمودند
اما محمد قلی خان و شاهزاده و دیگر دولتخواهان خانه شان راجه بلا زده بود که کسی بکشمیری مذکور نمی گفت که اگر بعد رفتن
در حصار او اطاعت نکند چنانچه همین کار کرد و او که فرمان برداری او را تعهد می نمائی چگونه از عهده آن برمی آئی
از آقای او با آنهمه اسباب و اتفاق شاهزاده خود عقده نگشته و این کشمیری مغلوک اطاعت او را ندانم چگونه متعهد
گشته بود **بیت** جائیکه عقاب پر بریزد ✽ از پشه لاغری چه خیزد ✽ القصه بعد اندک زمانی رام نارائن در حضور رسید
و با دابی ... که در تمام عمر خود ندیده بود دنبال کورنش و سلام گردیده با لب خشک و ... نزدیک تخت رسید
یا ... مدار الدوله یا شاهزاده بدست خود اشرفیهای نذر گرفت و محمد قلی خان شروع باظهار ... ارادت و عقیدت
او نموده التماس باعطای خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نارائن را برده خلعت پوشانیدند و سرپیچ و جیغه مرصع معه سپر کلگی
عقاب که مخصوص شاهزادگان بود مرحمت گردید مرالیه بسرفرازی شراکت سرباز زده همراه نیامد احمد خان قریشی و مصطفی قلیخان
از همراهیان او بملازمت رسیده بعنایت خلعت ... پارچه و سه پارچه سرفرازی یافتند اما رام نراین که گاهی انقیاد تعب نکشیده
خود خاوندی سی نمود در سرگردانی بجا آوردن آداب تکلیفات و مراتب که برای سرداری می باید افتاد نهایت
خسته و حیران گشت بعد از آن که دمی استاده در حوالی ... بنظر بازی بین انداخته بملاحظه احوال فلاکت شاهزاده و
غرابت اوضاع امرا و رؤسای لشکر و پریشانی ... که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود ندامت کشیده
و بنده از سیمای او دریافت که از آمدن خود پشیمان و در آرزوی بدر رفتن از چنگال ایشان است ... ساعتی
محمد قلی خان مع رام نارائن مرخص گشته بجای خود رفت و در راه بجا نمیدانم که چه سودای خام پخته چنین میدهد ...

بخاطر مع رخصت داده معتمدی که در ان وقت حاضر بود میگفت که رام نراین در جنبهٔ علیحده سکوت داشت اما نهایت مضمحل
بجنبهٔ محمد قلی خان میرزا محمد علی موسوی را که باتفاق مدار الدوله برای آوردن راجه مذکور رفته بود طلبیده محمد قلی خان گفت
که به رام نراین بگوئید که صوبه بیا یا که عبارت از میرزا حسن برادرش باشد مقرر شده و شما را دیوانی هر دو صوبه مبارک شود و
میرزا اسحق را هم همین کار باتفاق او مامور نمود هر دو عذر آورده التماس نمودند که هنوز این سخن گفتن مقرون بصلاح نیست
برآشفته خواصی را فرستاده راجه را طلبید چون آمد خود این سخن گفت او از دانائی سر بزیر انداخته نیز مبارکباد سی
گفته بجای خود برگشت قریب شام که ساعتی از روز باقی بود محمد آفاق کوتوال عظیم آباد را که همراهش بود نزد محمد قلیخان
فرستاده پیغام داد که تا صبح چیزی نخورده ام الحال سیر روم گفت مبارک است بعضیها همان سخن که من می گفتم عرضه داشتند
ابا نمود که بد عهدیست و وعده همچنین بوده گفتند بری نباید کرد داخل قلعه شدن خود معهود نیست قبول نکرد و گفت کرا
مجال است که بدم شمشیرش تواند آمد **بیت** چو بختش نگون بود در کاف کن + نکرد انچه نیکانش گفتند کن + چون راجه
از انجا برآمد شخصی با او بریک فیل سوار و باتفاق قاصد عظیم آباد حسب الامر محمد قلی خان گردید چند قدم پیش رفته عذر
خواست که من هندوم در یکجا با مسلمان آب نمی توانم خورد و ماده فیل عوضه دار دیگر طلبیده بران سوار گشت و آبی
خورده بسرعت پرواز طیور وحشی بدر رفت **بیت** تو گفتی که خواهد زشادی پرید + چو طاوس کو رشته در پا ندید +
بمجرد رسیدن در قلعه فرمان داد که مردم از برج و باره قلعه پیش از پیش خبردار بوده در استحکام کوشند محمد قلی خان
بی نصیب از امور یکه گویا پیش پا افتاده واز اجلی بدیهیات بود غافل گشته برای و شجاعت خود مغرور و در لهو و لعب
و تماشای رقص و طرب منهمک و مستغرق بوده یقین داشت که راجه مذکور نوکریست فرمان پذیر و سربروز احکام بی
وبن بعجائب سیاولان و میرزا اسحق سی فرستاده و انتظار خبر نهضت افواج بنگاله می کشید تا آنکه بعد از دو سه روز
تحویل آفتاب ببرج حمل معین و مردم منتظر تقریب استحمام شده میگفتند که باید دید برای نذر عید نوروز رام نراین
می آید یا نه اگر آمد یاوری بخت و اقبال است و الا انچه یقین محمد قلی خان گردیده همه وهم و خیال تا آنکه نوروز رسید و
رام نراین شرفیهای نذر شاهزاده و محمد قلی خان مع بعضی های مرغ که نقاشی و رنگین و ساده بوده دیگر انواع
حلوای و بوزینه و عقاقیر با وراق طلا و نقره گرفته فرستاده و خود عذر اشتغال بکارهای سرکار خواست و بر اکثر عوام
حتی بعض بازاریان باشعور هم متحقق شد که دغا کرده الحال او نخواهد آمد اما محمد قلیخان ابله خفیف العقل را تا هنوز همان
اعتقاد بر او و استبداد برلی بی سر و پای خود که بود دیو چون جشن نوروز هم گذشت و شاه و وزیر را از لهو و لعب
و عیش و طرب خاطر خواه فرصت میسر گشت قاصد کوچ از ان مقام گشته داعیهٔ ورود بطرف شرقی شهر عظیم آباد نمودند
چون راه منحصر از رسته بازار شهر است رام نراین پیغام فرستاد که فوج سرکار اکثر مغلیه و مردم اینجا از ان جماعه خائف
اند مبادا از کوچه های لشکر شاهی هنگام عبور کسی تعدی نماید و بخانهای شهر نابر حفظ آبرو و عبارت کنند و این
صورت فتنه در همین شهر برپا گشته هنگامه بزرگی حادث شود مناسب آنست که عمله حضور مع داروغه بیلداران اینجا
که اینها هم ملازم سرکارند از طرف جنوبی شهر در زمین جلگه که خشک افتاده برای توپخانه سرکار و راه بار برداری
راه درست نمایند و خود بدولت مع لشکر از همان راه رونق افزای باغ جعفر خان شوند محمد قلی خان قبول نمود و
همین قسم بعمل آورده هنوز انقیاد و اطاعت راجه مذکور در خاطر مغرورش ارتسلاخ و ارتسام داشت تا آنکه چند روز

در باغ جعفر خان و میدان اطراف هم گذشت و آمد و رفت سفرا و بیاولان بنا بر ابلاغ احکام و طلب کاغذ مداخل و مخارج صوبه ملکه گاهی غلطی و شدتی هم از بیاولان العجل سی آمد و راجه در انتظار خبر نهضت لشکر بنگاله بمدارا و مماشات میگذرانید درین اثنا خبر کوچ نمودن میرن ولد اکبر میر جعفر خان که سپه سالار و مختار سرکار رید بود مع افواج انگلیشیه و کرنل کلیفت ثابت جنگ برام نارایین رسیده و شدائد تقاضای محصلان محمد قلی خان هم از دیاد پذیرفت حوصله مرلیدهر و رام نارایین تنگی نموده مردم محمد قلی خان را بجبر و عنف از شهر و خانه خود بدر نمودند اراده رام نارایین آن بود که چندی دیگر هم بمماشات بگذراند تا فوج انگلیشیه و میرن در رسد و کار این سپه سالاران نادان بی درد سر انجام یابد باوجه گوئی رئیس و متعینان فرصت نداد و حوصله مرلیدهر تاب نیاورده دفع بدمطلقگی آقا زبدنامی خود در جنگ چند روز دیدند والا بی شبهه این ابلهان را بسخنان دلاویز مفتون داشته غافل همگذاشتند تا افواج انگلیشیه رسیده گوشمال گستاخی شان میداد ٭

ذکر آشکارا شدن خدعی که رام نارایین با محمد قلیخان سی نمود و محاصره نمودن افواج مغربی حصار عظیم آباد را به بدسلیقگی و برگشتن سلطان و وزیر خائب و خاسر از سوی تدبیر

بیت چو دانا کند کند نادان ٭ لیک بعد از خرابی بسیار ٭ مطابق احوال محمد قلی خان ادبار آثار است اول هر چند بیوسالان را صلاح شایسته دادند سود ی نداد و گفته آنها نشنید و بعقل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نموده کار بجائی رسانید که غیر از لیثت دست گزیدن چاره ندید تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه چون راجه رام نارایین بیاولان و ملازمان محمد قلیخان را بدر کرده جواب فرستاد که صاحب این همه تحکم که سی نمائید چه فهمیده اید من نوکر شما نیستم که محاسبه هم نوکر ناظم بنگاله ام شما مهمان ما بودید یک ملاقات و ضیافتی نمودیم حالا برای خود سر چه بهتر دانید بکنید خان مذکور دور از شعور از جا در آمده بسبزه در ناهنجار و بلند پرواز بهای بسیار نمود که صبح این مرد که بر خود غلط اد در گوشه کمان گرفته سی آرم و بیاد شاهزاده گفته فرستاد که فردا جنگ است فوج سرکار هم همراه فدوی باید بنا بر تنبیه این مجیل مکار متعین شود شاهزاده والد فقیر جمیع رفقای خود را باطلاع احوال و حکم باعانت و رفاقت محمد قلی خان نموده فرمان داد که فردا اول صبح همه کس همراه او سوار شده تابع رای و فرمایش باشند یحیی خان خلف زکریا خان که خواهرزاده و داماد قمر الدین خان وزیر بود بمجرد استماع حکم و خبر باظهار جلادت جهالت و سفاهت خود ظاهر نموده از اول شام مع همراهیان یراق بسته و از خیام خود بر آمده متصل بباغ حیدر نواز خان مرحوم که والد در انجا فرود آمده بود بزعم خود مورچال قائم نمود و نفهمید که حرج بی موقع کشیدن و جائیکه خیمه گاه مردم و از قلعه نهایت بعید است تمام شب بسر بردن فائده غیر از اظهار حماقت چه داشته باشد القصه چون صبح صادق دمید حسب الحکم رؤسا و لشکر مهیا گشته نوکران شاهی بدربار شاهزاده و همراهیان محمد قلی خان بر در دولتسرای او حاضر آمدند بنده هم برفاقت والد بدربار شاهزاده رفت و هر کس مرخص بجنگ گشته از خیم خویش در میدان شتافت میر حسین خان خواهرزاده ذوالفقار جنگ از رفقای محمد قلی خان که بزعم خود سپه سالار سرکار آقای خویش و از جمله بهادران بود با جمعیت خود رفته در باغ راجه رام نارایین محاذی کهتر کی را نی اقامت گزید و مورچال خود مقرر ساخت و همین قسم هر یکی مقابل حصار عظیم آباد در جائی مناسب رحل اقامت انداخت والد مرحوم مع رفقای قدیم و جدید خود مقابل برج طرف نخاس در میدان ایستاد از همراهیان شاهزاده اکثری که توسل و اخلاص در بندگیش داشتند برفاقت آن جناب علم جلادت برافراشتند

درین عرصه عبد الوهاب خان مرحوم که عم کهتر فقیر و بهسن و سال و نهایت شفیق بر احوال این عبد اقل بود از بهاگلپور با وجود ممالغت پسران علی قلی خان که در رفاقت شان بسر می برد آبارزوے ملاقات برادر بزرگ خود بجهد اصفاے خبر ورود وشس باشاهزاده مع عیال و اطفال و اسباب اندوخته چند ساله بها نوقت که والد سوار و عازم میدان بود رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود و اکثر ... همراه آورده در باغ لون گولکه مقبره والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکه جنگ گرم گشته اندیشه است که آشوبے به بیرون حصار روے دهد بیرقے عنایت کنند تا مردم لشکر بیرق سرکار شناخته تعرضے نمایند حسب التماس او بعلی ... بنده را اطمینان نمود گفتم بهتر آنکه همه را همین جا آورده نگهدارند عذر خیمه علیحده و وجوه دیگر نمود ه سخنم را نشنید و علم دار با ... بیرق والد همراه برده در انجاکه عیال و اطفال را مع اسباب گذاشته بود نشانید و بنا بر رفاقت برادر ... این عبد اقل بر شکستگی ... مردم گردیدند بعد اندک زمانے گله توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیارے از دحام داشتند سر داد ندورام نارائن ... شروع بجنگ نمود و از هر طرف قلعه که محاذ لشکر افواج مخالف بود گله اندازے شروع گشته علی الاتصال گله توپ مے بارید و از بالاے سر ما مے گذشت و بطرف باغ رام نارائن که متصل بدیوار حصار قلعه عظیم آباد بسمت کهڑکے رانی دهبر محمد حسین خان ... گشته راه یورش مے جست التهاب نیران جنگ و توپ اندازے با تفنگ زیاده تر از طرف ما بود تا آنکه محمد قلی خان ... خود سوار ... بسیار نزدیک ما رسیده و ایستاده و مرلیدهر که بر برج نخاس جاے داشت و اهتمام آن طرف با و ... بکثرت از دحام و اسباب ... احتشام دیده گمان برد که مقابل برج محمد قلی خان یا شخص دیگر از اعظم ارکان جیش اوست ... توپ اندازی تحریص نمود تا ... گرد که با یک گله در مجمع بلکه سردار فیل نشین را بزنے او هم بقدر وسعے درین کار داشت و ... اکثرے از ان گله ها اطراف و جوانب فیل محمد قلی خان و بالاے سر مردمان فراهم آمده آنجا میگذشت ... یکبار گله توپ مذکور از بالاے سر فقیر باندک ارتفاع گذشته نزدیک من بر زمین خورد شنیده ازین جرأت بی موقع ناخوش گشته بوالد که همراه ... برابر فیل محمد قلی خان باندک فاصله ایستاده بود التماس نمود که قبله من از آنکه بدرفتگله های توپ درینجا ایستاده ایم کدام فایده متصور است فرمود که سید اسے چاره بدست من نیست گفتم بلا تکرار باید گفت اگر منظور یورش بیفائده باشد قلعه روبرو و خود بدولت سوار اند درنگ چیست بر قلعه بریزند انچه مقدر است خواهد شد ... بدم توپ ایستاده در معرض هلاکت بودن چه ضرور اگر یک گله بعمارے برسد جنگ تمام و کل لشکر بے انتظام ... و اگر ... حفظ عقل کرده این لشکر اثرے ازان پیدا نیست جنگیدن منظور باشد چنین قلعه ها محاصره نے باید صوبه دارے ... چهار هزار ... دارد ده دوازده هزار پیاده برق انداز مع چندین ضرب جزائر و توپهاے کلان با اسباب حرب مستعد محافظ است و جمیع ... شهر بنا بر حفظ ناموس و آبروے خود علاوه در رفاقت او کمر بسته با عانت حاضر اند بعد دخول در قلعه احتمال جنگ عظیم است و ازین طرف که افواج محاصره دارد شکست بروج و دیوار این حصار که همه پخته متین مرتفع سکلے دارد از جمله متعذرات است اول صلاحیکه مناسب بود مسموع نیفتاد حالا که کار بجنگ کشید تدبیر جنگ هم چنین است که سرداران لشکر اختیار نموده از هر طرف اراده احاطه حصار دارند بلکه سے باید این مردم را از همه جانب محمد قلی خان طلبیده گشته بهیئت مجموعے از راه متعارف بیرون شهر که رسته بازار و کثرت عمارتها بمنزله سلامت کوچه است در شهر در آیند و بآرام مع جمیع فوج همراهیے در حفظ الهی متصل بقلعه پادشاهیے در حویلی مرید خان بر لب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را پیاده سازند و یکجا مستعد یورش باشند و توپهاے بزرگ را مقابل دیوار ریخته قلعه که کارگل و خشت و ساخته دو صد سال بلکه زیاده تر

خواهد بود و معلق ایستاده و استحکام ندارد و نهایت پوسیده و از جاها خشتها لیس ریخته دیوار مرتفع خشتی کهنه ایست برابر بچینید و حکم بزدن
گلها فرمایند اغلب که در چند شلک و عرصه کم و زیاد کمتر ازان تمام دیوار مسمار و با زمین هموار گشته راه وسیعی برای یورش بهم خواهد رسید
آنزمان برق اندازان را پیش رو گذاشته با دلاوران بهادر یورش فرمایند تا انشاء الله تعالی صورت فتحی رو نماید والد
قاصد این اظهار شده بود که ناگهان خود بخود محمد قلی خان از جائیکه استاده بود بطرف مغرب پیشتر رانده ما مع والد نیز برفاقت او
پیشتر رفتیم بارے محاذات برج نخاس بر طرف گردید محمد قلی خان دران مکان استاد و کسی را فرستاده والد را پیش خود
طلبیداشت چون رسید مذ قبل را نشانیده همراه خود بر عماری سوار ساخت بعد آن والد مرحوم بنده را نزد خود طلبیده پیشتر
رفته بمحمد قلی خان سلام کردم والد فرمود که نواب صاحب شما را می خواهند بسفارت پیش رام نراین بفرستند گفتم حاضرم
اما درین وقت که او محصور و مشغول مدافعه و از قلعه غیر از سفیر تبر و تفنگ دیگری نمی آید بنده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیخان
شخصی را روبرو طلبیده فرمود که ایشان از برادران شیخ حمید الدین جماعه دار و رفیق منند شب بتقریب دعوت درخانه شیخ
مذکور اندرون حصار بوده اند این وقت از انجا می آیند رام نراین حضور شیخ حمید الدین میگفت که من ملازمت نموده
مستعد رفاقت و پیش ناظم بنگاله بدنام شدم با وجود این نواب کمر باستیصال من بسته قلعه را فرو گرفته است بنابرین حمید الدین
پیغام فرستاده که اگر عفو جرائم او شود و بنده متعهد می شود که بازاورا در حضور بیارد شما را می باید رفت و باید گفت که الحال
هم اگر او از در اخلاص و عقیدت در آید ما بر عهد خود استوار و با او کاری نداشته خواستگار اطاعت و انقیادیم گفتم اگر این سخن
صحت دارد چرا او کسی را نفرستاد و ابلاغ این التماس ننمود شخصی که حامل پیغام و روبرو استاده بود گفت پیغام اوست
که شیخ حمید الدین داده و او مرا فرستاده تا در حضور عرض نمایم محمد قلی خان گفت خوب ازما چه میرود صدق و کذب این خبر
بعد ورود شما در حضور او ظاهر خواهد شد چون دیدم که از سفاهت امتیاز معقول و غیر معقول نمی کند گفتم چه مضائقه اگر منظور
همین است بنده میروم اما نواب صاحب در جای مناسب نزول فرمایند و مردم از قرب حصار برخاسته در حضور آیند
تا راه آمد و رفت بازشود و بنده آنجا رفته مرضی او را دریابد و از پند و اندرز هم آنچه مناسب داند بگوید بعد ازان در حضور آمده
آنچه ادراک کرده باشد اظهار نماید محمد قلی خان گفت تا او جنگ موقوف نکند ازین طرف چگونه می تواند شد گفتم درین امر
او بادی نیست چون افواج حضور قاصد یورش بر حصار شدند او بنابر ضرورت بمدافعه برخاست از ان طرف اگر اندک
ایمای شود در طرفة العین مردم بر بروج و باره صعود نموده کارش را تمام می نمایند چگونه از طرف او توقف در برق اندازی
و خصم افگنی خواهد شد و بدون موقوف شدن تفنگ اندازی بنده چگونه راه می توانم یافت برق اندازان و گلهٔ بندوق
امتیاز سفیر و دشمن نمی کنند شخص مذکور گفت همراه من بیائید که من می برم گفتم چه مضائقه من همراه ایشان میروم تا جائیکه
ایشان میبرند بنده همراه است و مرخص گشته باتفاق روانه شدیم عم مرحوم وهاب علی خان که ذکرش گذشت بنابر اخلاص و
اشفاقیکه داشت رفیق من شد شیخ مذکور که مدعی بردن من درحصار بحضور محمد قلی خان شده بود در عبور راه محافظت خود
از گلهٔ بندوق نموده میرفت و بنده در پی او راه می برید تا آنکه بباغ رام نراین که منزل و مورچال میر حسین خان و مجمع چند
هزار کس بود رسیده متوقف نمود چه بیرون برآمدن از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار و درمیانه حائلی و ساتری نداشت
تا در پناه آن توان رفت متعذر بود و بنده بعد اندک استراحت شروع بتاکید کرد و شیخ را بتحیر گشته عذر خواهی آغاز نهاد
که راهی بجوئیم بعد ازان برویم گفتم چه مضائقه من خود با شما ام هرجا بروید میروم و هرجا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و تمنا جست

با خدمتگار خود شروع نمود نا رقعه او را نزد حمید الدین رساند و او را پیش نماید ایشان بروند و بنده را هم ببرند خدمتگار این طرف
آن طرف گردید و راهی ندیده برگشت و عذر خواست شیخ ابله تطمیع او بانعام بیجز و بیه نمود خدمتگار ناچار گشته جواب صاف
داد که صاحب جان عزیز تر از همه اشیاست هر گاه صاحبان نمی توانند رفت من چگونه بیرون روم من هم آدمم و همین گوشت و پوست
و استخوان که اغنیا دارند غربا نیز دارند از استماع این جواب عامه حضور من با آن دعوای که سر کرده بود نهایت منفعل گشت و لمحه سر بزیر
انداخته گفت پس باید برگشت بهمان سخن گفتم که من همراه شما ام هر جا میروید میروم بنجالت برخاست چون روبروی محمد قلیخان
رسیدیم و او پرسید گفتم از ایشان باید پرسید محمد قلی خان دریافته خاموشی گزید و آن عزیز عذری باشد بسیاری خواسته
بگوشهٔ در رفت و بنده تا عصر سعی نا تمام جماعهٔ ابلهان را دیده آخر روز بجای خود برگشت بعد ازمن لباس عنی والد و اکثر
سرداران بی فوج بمنازل خود معاودت نمودند مگر افواج محمد قلیخان و جماعه داران ملازم شاهزاده شب حراست قلعه
و توپ و اسباب همراهی خود نموده بمانجا بسر بردند و لچه‌های بی ایمان هر دو لشکر و گرسنه‌های ناخداترس در آبادی
خارج حصار که سکنهٔ آنجا بورود شاهزاده نهایت مشغوف و مطمئن بودند ریخته دود از نهاد مردم بر آوردند و خانمان عالمی بباد رفت
خانها سوخته اند و خنهای مردم بغارت بردند چنانچه اهل و عیال دهاب علیخان مرحوم هم ببلای غارت مبتلا گردیده مالک
یک حبه و یک گز کرباس نماندند اما شخصی نیک خصلت در همان هنگامهٔ غارت بسر وقت ایشان رسیده و حافظ عرض و ناموس
آنها گردیده بمرافقت خود متصل بلشکر رسانیده و در گوشهٔ نشانیده رفت عم مرحوم مرقوم تمام شب در تلاش آنها برنج و تعب
گذرانیده اثری از آنها نیافت و صبح نهایت نزدیک بخیمه گاه والد در انبوه بعضی اشجار که گویا محقر صحرای بود غارت زدگان
گم شده را یافت و بر سلامتی ناموس و بدست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از ذل اسیری شکر منعم حقیقی بجا آورد و
بر سخن نشنویهای خود بکمال ندامت کشید اما سودی ننمود و علی ای حال چون معامله بر این منوال مشاهده گشت فقیر را اگرچه
از پیشتر امیدی ازین روسا و لشکر نبود بیشتر مایوس و درباره محافظت ناموس مشوش شد چه عصر همان روز که راجه
رامنارایین مرحوم محمد قلیخان را رانده داعیه حرب مصمم نمود جناب والده دام ظلها بعضی از متعلقان بنده و دیگر برادران
با یک یک خادمه و لباسیکه در بر بود و رخت خواب و دیگر اشیای ضروریه برای ملاقات والد مرحوم آمده بودند و مستحفظان
دروازهٔ شرقی حصار عظیم آباد وقت بر آمدن سواریهای مذکور مزاحم شده برامنارایین اطلاع دادند او فرمان داد که
احدی تعرض نکند و رفتن دهد فی الحقیقه احسان نمایانی کرد و الا خدای داند که بسران بعد ورود چه نا خدا ترس سپاهی نمود
والحمد لله علی ذلک وعلی جمیع نعمائه آخر خیمه شاهزاده و محمد قلیخان از طرف باغ جعفرخان کنده در میدان جنوبی قلعه
عظیم آباد دورتر از حد وصول گلهٔ توپ که زمین خشک بیده جله بود معسکر شد بنده دو سه روز دیگر مشاهده اوضاع آرای
رؤسا و اسانت تدابیر غیر صائبه جماعهٔ مذکوره نموده دلتنگ گردید و با والد مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس کرد که
پا شکستنهای چند خانمان برباد داده درینجا افتاده انطاقت پیاده راه رفتن ندارند و این قلعه بلااین تدابیر در ماهها هم مفتوح
نخواهد شد عنقریب لشکر مشرقی با افواج انگلیشیه میرسد و محمد قلی خان و شاهزاده راه خود میگیرند درباره این بیچاره‌ها
اگر همین وقت فکری فرموده بجای دلخواه رسانید بهتر است و الا بعد چند روز هیچ نمیتوان شد آزرده خاطر گشته فرمودند
که از من خود چیزی نمی آید هر چه بهتر دانید بکنید بنده چند بهل سواری و یک دو ارابه بار بردار برای حمل سرمایه و الاباری
و اسباب خود همراه نمود از عالم گنج نبوده سری بهلبانان آنجا میباشند و آشنا بود طلبیده شته و چند نفر کهاران بهم رسانیده

از بابو پہلوان سنگه بدر رفته گرفت و مع والده و جمیع ناموس که متعلقان مهدی نثار خان و وهاب علی خان و برادران بودند همراه خود از راه گولور عبور دریای سوهن نموده بملک بابوی مذکور رسانید چند روز در قصبهٔ سهسرام و حویلی شاه قیام الدین تود شاه کهیلن بسر برده بود که یکبار شاهزاده و محمد قلیخان گرفتار ادبار گردیده برگشتند و در سهسرام شده بازشرف حضور والد مرحوم دریافت

تتمهٔ احوال محمد قلی خان و شاهزاده عالی گهر که در غیبت بنده رویداد و برگشتن هر دو از عظیم آباد

بعد از آن که فقیر از لشکر برآمد محمد قلیخان و همراهیانش و سرداران رفقای شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه زیاده از حد مقدور نموده مورچالها را متصل بدامن حصار رسانیدند و اکثری مجروح و بسیاری مقتول شدند اما اینهمه محنت چون بی موقع و بدلالت حماقت بود سودی نداد محمد قلیخان بر برج طرف مهدی گنج از دحام نموده به بیلداران حکم داد که بنیاد برج مذکور را کاواک کنند روز نهم سه چار بیلدار در بیخ برج کار می کردند ناگهان برج از بار خود فرو نشست یکی از آنها گریخته جانی بدر برد و دو سه کس با زمین هموار گشته مسمار شدند اما راهی برای برآمدن بران برج میسر آمد و مردم محمد قلی خان هجوم آورده یورش نمودند محصوران هم پای داری نموده سنگ آسیا و سبوچه های باروت آتش داده بر سر مردم یورش کننده میریختند و از برج پهلو گله تفنگ چون تگرگ بر ساعیان می بارید و اکثری از آنها تا نصف و ثلث دیوار برآمده و برخی سوخته باروت و بعضی مجروح گولهٔ بندوق پایین افتاده بالا رفتن نتوانستند و در پایین برج نیز جمعی کثیر از بندوق مجروح و مقتول افتادند می گویند قریب بد و صد کس بلکه زیاده بهمین صورت تلف شدند و کاری از پیش نرفت تا شام شد و مردم برگشته بمورچال خود آسودند صبح آن بنا بر بعضی جواب و سؤال محمد قلیخان را با شاهزاده ملالی عظیم بهم رسیده فوج خود را از پایین حصار برگردانید و عازم مراجعت گشت شاهزاده بخانهٔ اش رفته عذرخواهی و دلداری بسیار نموده مردم همیر و بنگاهش را که پیشتر رفته بودند برگردانید و محمد قلیخان را مستعد محاربه و تسخیر حصار عظیم آباد را عب ساخت چون در جواب و سؤال بیگاه گشته وقت یورش نمانده بود مردم را برسیدن تا بمورچال و حراست جاهای معینهٔ خود مامور ساخته یورش را بر فردا گذاشت و صبح بازهمان ماجرا ردی داد و درام نار این را مع حارسان قلعه اضطراب و تزلزلی عظیم در ثبات و استقلال بهم رسیده قریب بود که بگریزند و قلعه را خالی گذارند درین اثنا آخر روز خبر قرب ورود لشکر مشرقی بمحمد قلیخان رسید و قبل ازین خبر با جرای قلعه اله آباد که شجاع الدوله بدغا از دست قلعه دار محمد قلیخان انتزاع نموده قابض و متصرف گشته بود نیز رسیده استماع این خبر کذائی محمد قلی خان را هوش و حواس بر جا نگذاشت و دست و پا چه گردیده مراجعت بطرف شجاع الدوله باسید قرابت که بسبب عم بهمدیگر بوده اند مناسب دید خلاصه چون بخت یاور نبود و اجل بقدرش رسیده آنچه نمی بایست همان سیکرد عزم معاودت را جزم نموده در تاکید یورش اهتمام نمود و قریب بشام وعده فردا بمردم داده بخیام خود برگشت و بر ارادهٔ خود و قرب وصول میرن و افواج انگلیشیه شاهزاده را اطلاع بخشید شاهزاده دو سه بار پیغامهای پایدار ری فرستاده جواب خاطر خواه نشنید ناچار گشته خود هم اراده برگشتن و بجای مینی رسیدن جزم گردانید آخر شب از تبدیل وضع لشکر همه کس متحیر بودند صبح ارادهای مضمر ظاهر شد هر چند پهلوان سنگه و بعضی رفقای صاحب جرأت محمد قلی خان را فهمانیدند که امحال ارادهٔ آشتی و اتفاق با شجاع الدوله نامعقول است بهر صورت همین جا باید جنگید یا تدبیری دیگر باید اندیشید فائده نه بخشید صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردید +

ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس در لشکر و برگشتن او همراه شاهزاده باکمال تاسف و تحسر

نزدیک به پهلوار سے موشیر لاس فرانسیس برخورد و فهمانید که این چه خیال باطل و چه بے ننگی ہست صاحب مدتے محنتها نموده اید دیروز توقف فرموده حسن ترددمرا که از چهتر پور دوان دوان خود را رسانیده ام به بینید بعد ازان هرچه مناسب باشد خواهید نمود مطلقاً گوش نکرد لاس مذکور هم ناچار تماشائے قدرت کردگار عزم بازگشت نمود اما ملاقات با شاهزاده مناسب دانسته پیغام فرستاد و شاهزاده توقف نمود تا موشیر لاس آمده ملازمت کرد و از مکنون خاطرش استفسار نمود شاهزاده انچه واقعے بود ظاهر کرد که باعانت محمد قلی خان مصارف ضروریه انچه بالبیست مهیا مے شد و اکنون مرا آن مقدار زر و اسباب که مقاومت با افواج مشرقے توانم نمود میسر نیست بضرورت طرف چهتر پور میروم تا بعد ازین چه شود لاس هم چون همانجا اقامت داشت رفیق سفرش گردید اما پیشتر از شاهزاده میرفت چنانچه فقیر هم وقتیکه او وارد سهسرام گردید بدیدنش رفت و احوال پرسید گله امرائے هند که حمقائے بے قرینه چند درین عهد ما برائے خراب ساختن عالمے موجود شده اند بسیار کرد و اضطرار و نجابت محمد قلی خان را هم از جمله حماقتها شمرد میگفت که من از بنگاله تا شاه جهان آباد همه جا گردیدم غیر از عیب آزارے و غارت مسافر دیگر از کسے چیزے مشاهده نشد هرچند خواستم که یکے ازین مقتدران مشهور مثل شجاع الدوله و عماد الملک و امثال ایشان باقتضائے غیرت و انتظام سلطنت اراده نمود و نسبت بنگاله و جنگ جماعهٔ انگلیشیه نماید کسے باین کار التفات ننمود و حسن و قبح این امر مطلقاً ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلی خان و بادشاهزاده رسید والد مرحوم هم تشریف آورد ... از پهلوے رفاقت سرداران سکبسر نهایت نادم و متحیر بود در همان خانه که ما منزل داشتیم فرود آمده و شکایت سفاهت هر دو سردار ذوی الاقتدار آغاز نهاده با بنده استشاره فرمود که الحال چه باید کرد عرض کردم که بشاهجهان آباد از عداوت و عناد عماد الملک نمی توانید رفت و شاهزاده را این مقدور که متعهد احوال آن جناب مع عیال و اطفال و دیگر منتسبان که ازین حرکت آواره گشته اند تواند شد معلوم و شجاع الدوله را مناسبتی بامزاج آن قبله نیست که توقع رفاقت او توان نمود و صحبت ما مردم با ارباب مشرق نیز با بر آمدن آنجناب همراه اینها و رفیق گردیدن ما همه برادران با شاهزاده برهم گردیده بزعم بنده چاره منحصر در یک صورت است اگرچه تحمل آن بر طبیعت عالے گران خواهد بود اما بضرورت باید نمود و آن اینست که پهلوان سنگه زمیندار عمدهٔ این صوبه و بارام این مرسے ... عجیب وزر وافرے هم چنانچه گمان نتوان نمود دارد و لفار فوجے هم همراه او هست درین وقت با او اتفاق باید ورزید البته کار او صورتے خواهد گرفت در صورت وفاق با او برائے خیالعالے تا کارسے نکند کار خود نخواهد کرد باین صورت ممکن است که بحالات جاگیر وغیره بدست آید و گوشه برائے بسر بردن اوقات میسر باشد تامل نموده فرمودند فی الواقع اگرچه بر من بسیار گران و ناگوار است اما چاره هم بالفعل منحصر درانیکار بنا برین والد از سهسرام کوچیده بر دریا چه درگاوتی باتفاق پهلوان سنگه خیمه زد او برائے ملاقات آمده باکمال تواضع و فروتنے استکشاف مافی الضمیر نمود و بعد اطلاع سعادت شمرد و در بنا اشتا داعیهٔ آن داشت که اگر شاهزاده تصمیم مقابله و مقاتله با میرن نماید و موشیر لاس را برگرداند زر وافرے باجتماع سپاه و اسباب بیساق صرف نموده اعانت شاهزاده چنانچه باید بعمل آرد تا هرچه مقدر است بظهور رسد و از و نامے در عالم پایدار بماند چنانچه بنده مکرر رفته ابلاغ پیغامها نمود موشیر لاس و شاهزاده نظر به پیشه او که زمینداریست اعتنا نکرده ملتمسات نپذیرائی نیافت و بضرورت صلاح چنین افتاد که عقب شاهزاده اگر سنئے مانند خطے بکرتل کلیف متضمن وجهی معقول برائے برگشتن

خود نوشته بفرستند تا او را از خفتی که درین برگشتن روید اده اندکے صیانت کند شاهزاده نوبت خان را مع مهر و منشیان خود فرستاده تا مسوده شوده مضمونیکه مناسب دانند برنگارند چون کسی خاطر خواه ننوشت فقیر را والد ارشاد کرد که اگر چیزے بخاطر تو آید بنویس آنچه طبیعت با ان دلالت شود بزبان قلم داده آمد مقبول طبائع افتاد و موافق ضابطهٔ منشیان نقلش برداشته و بدستخط یا دشاهزاده رسانیده بکرنل کلیت فرستادند اکنون بنا بر انتظام اخبار و رفع حیرت ناظران اوراق مجملے از احوال محمد قلی خان و شاهزاده و موشیر لاس و بر آوردن ناموس خود از مخمصهٔ خوف و هراس نگاشته بعد از ان احوال ورود میرن و افواج انگلیشیه مع رام نارائن در پرگنهٔ سهسرام و چین پور و انفصال معامله والد و پهلوان سنگه بزبان قلم داده خواهد شد ✤

ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیر لاس بطرف چهتر پور بوندیل کهنڈ و آشفتگے اوضاع محمد قلے خان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بینی بهادر و راجه بلوند سنگه

چون شجاع الدوله پسر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلے خان و شاهزاده بے نیل مقصود شنید بکمال نامردے کار فرما گشته و دست از مروت و ایمان شسته راجه بینی بهادر نائب خود و راجه بلوند زمیندار بنارس را فرمان داد که باتفاق مقابل محمد قلیخان رفته مگذارند که باله آباد تواند رفت و بهر صورت که بر او دست یابند بقابو آرند راجهاے مذکور حسب الحکم باهم گرفته قرین گردیده مقابل بنارس برلب دریاے گنگا دو کروه پیشتر از رام نگر که آباد کرده بلوند زمیندار بنارس و خانه او در آنجاست معسکر ساختند و توپها را مقابل لشکر محمد قلی خان چیده مستعد مزاحمت و مدافعت نشستند شاهزاده و موشیر لاس را پیغام دادند که ما را با شما کارے نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلی خان را نمی گذاریم که از جای خود پیشتر تواند جنبید شاهزاده بر آمدن خود از ان مخمصه غنیمت دانسته موشیر لاس را با خود متفق ساخته از راه مرزاپور خورد در راه ملک بوندیله با راده اقامت در چهتر پور گرفت و محمد قلی خان از سراسیمگے سید راجے بقدر رسانیدن گذشته لشکر داشت سر که از لشکر او بلکه از طرف عظیم آباد پا پیش نمیگذاشت منکار زمیندار ان ملک بلوند سنگه بود دیحی خان پسر زکریا خان از لشکر شاهزاده جدائی جسته در مرزاپور باذن بلوند چند روز توقف گزیده لشاه جهان آباد رفت و محمد قلے خان مع لشکر اسیر دام تحیر در جا پیوسته در جواب سوال میگذرانید اکثرے از همراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح جنگیدن با هر دو راجه مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود چه آنچه مقدر بود با همه میسر سے آمد اما از حیرت حواس باخته جرأت نیافت بنده بعد اتفاق والد با پهلوان سنگه و دستے ازین امور ناموس را که همراه او بود وا را ده بیرون به بنارس داشت مع سید علے خان همراه گرفته اسپر کرم ناسه رسید شنید که غالب علی خان برادر سوے فقیر دو سه روز قبل ازین با زنان و مادر زن خود بخیریت به بنارس رسید و الحال بر معابر گشتی بنسبت به حکم راجه بلوند همه کشتیها را کشیده زیر رام نگر که خانه او است جمع نموده اند هر که ازین طرف بهر سو رود مردم بلوند او را غارت سے کنند ناچار باز برگشت و خطے از پهلوان سنگه بنام بلوند در باب حفاظت و اعانت خود و ناموس فرستادن بدرقه و دستک راه و عزو د آوردن در جلوے مناسب نویسانیده فرستاد و والدهم بهمین مضمون خطے براجه مذکور نوشت فقیر چندکس از ملازمان پهلوان سنگه را همراه گرفته مع ناموس و سید علی خان از راه چین پور که دامن کوه و صحرا است روانه گردید و سید نقے علے خان همراه والد ماند در راه نوشته راجه بلوند متضمن عدم تعرض و بجا آوردن خدمت و لوازمه ضیافت و حفاظت بنام عمله او مع دو نفر راهبر به بنده رسید بنده چون نزدیک مرزاپور رسید با وجود همراه بودن

نوشته و نوکران او بازهم برق اندازان حاضر آمده مزاحم شدند بنده کسے را فرستاده راجه بلوند را اطلاع داد چوبدار او آمده مزاحمان
را ممانعت نموده بنده را در مرزاپور رسانید و در مکان کنهایے فرود آورد شب دران مکان بیتوتت کردیم صبح بافضال الهی
عمله او کشتی آورده ما را مع ناموس از آب گنگا گذرانیده به بنارس رسانیدند الحمد لله چند ماه در بنارس شرف یاب صحبت بابرکت
جناب قدسے مآب حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین و از خدمت خال سراسر افضال سید عبد العلی خان بهادر
شجاع جنگ سعادت اندوز بودیم درین اثنا بیرم خان خلف بیرم خان مرحوم نوه نواب روح الله خان بخشی الممالک اورنگ زیب
هم بهر حیله از لشکر محمد قلی خان خود را تا به بنارس که اهل و عیال بهمانجا داشت رسانید بعد چند روز شنیدیم که محمد قلی خان رفتن
خود با معدودے بحضور شجاع الدوله از راجه ماسے مزاحم مذکور درخواست و آنها بشجاع الدوله نوشته چون ماذون شدند رخصت
دادند آن ابله مظلوم بامید صله ارحام و بودن بنے اعمام همه گی با دوازده سوار و معدودے از خواص خدمتگار عبور گنگا نموده نزد
شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر او را غارت و اموالش را ضبط نمایند همین که
سه چار روز از کوچ او گذشت هر دو مهنده وسے مذکور سوار شده قاصد غارت لشکر و مهیاے ضبط اموالش شدند و فزع قیامت
دران لشکر برخاسته شور یوم النشور هویدا و خلقے کثیر بانواع بلایا مبتلا گردید اکثر لشکریان بے آبرو و مال و اسباب شان بتاراج
رفت مگر بعضے نام و نشانے چند که با ملازمان هر دو راجه آشنائی یا نسبت خویشے و همقومے داشتند شبها مخفی با آن
لشکر پیوسته محفوظ ماندند و برخے را سیدے از سادات بارهه که جماعه دار معتبر لشکر راجه بینی بهادر و صاحب ایمان و آبرو
بود متکفل جان و مال و حرمت آنها گشته جماعه معهود وقت شب بطرف خیمه گاهش رسیده با و پیوسته بودند از شر آن اشرار حفاظت نمود و از
جمله نام آوران نقط زین العابدین خان که آخر به نیابت وزارت شاه عالم نامی بر آورده در جنگ عظیم آباد که بر قلعه یورش آورده بود سفر آخرت نمود و ذکرش ان شاء
الله تعالی خواهد آمد بفیض رفقا پرورے و احسان که با مردم نموده بود و از استقلال و شجاعت عمه که داشت ازان معرکه معزز و مکرم و صحیح و سالم برآمد تفصیل
این اجمال و تبیین این مقال آنکه خان مرقوم از سردارزادهاے ایران و شجاع و جوادے بود قبل از رفاقت محمد قلیخان
در صوبه اوده برفاقت صفدر جنگ و شجاع الدوله روزگارے بعزت و احتشام گذرانیده در اکثر محالات صوبه مذکور حکومت
داشت و همیشه دست عطا بخشش نوال احسان بکام و دهان امیدواران میرسانید و سحاب مکرمتش مزارع آمال خواهندگان
متواترے باریده رفقا و غیر رفقا هر که بخدمت او رسید از موائد افضال او محروم و مایوس نگردید در سانحه مذکوره خاطر خواه
بمقتضاے غیرت و شجاعت چون احوال لشکریان منوال مشاهده نمود با معدودے از ملازمان که همراه داشت در
محوطه از خانهاے خراب دهاقین که متصل بلشکر بود خود را رسانیده بر دیوار خانه مذکور مع همراهیان برآمد و تفنگ و تیر
و سپر و شمشیر آنچه در آن وقت میسر بود درست ساخته مستعد قتال گردید و گفت که هر که در اینجا بر سر من بیاید و با من تعرضے
نماید با او جنگیده تا برگشته خواهم شد این خبر بلشکریان بلوند سنگه رسید و بعد تفحص معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون
جماعه داران ملازم بلوند اکثرے نمک پرورده او و بعضے از رفقاے بینی بهادر هم ازان جمله بوده اند همه آنها باهم متفق گردیده
باولیاے نعم خود اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان بهادر بپاس آبروے خود چنین قرار داده و در فلان ویرانه
بانه ده کس مستعد استاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پرورده آن والا دودمان ایم حکم شود که در خدمت او رفته بعزت
و احترام او را بیاوریم و اگر این التماس ما پذیرائی نیابد ما هم شریک جان و آبروے او ایم هر دو راجه ناچار گردیده و غیرتش
را پسندیده بنفیره با او مناسب ندیدند و التماس ملازمان خود پذیرفته رضا دادند تا رفته بهر صورت که مرضی او باشد بعمل آرند

جماعه مذکوره که جمع غفیرے بود بحید بیش شناخته سرداران واکثر همراهیان شان از دور پیاده پا گشته باادب تمام سلام و کورنش کردند حق قدم اخلاص پیش آمده ما فی الضمیر خود را عرضه داد و زین العابدین خان برحسن ارادت و وفاے آنها تحسین نموده شکر الهی بتقدیم رسانید و مع رفقاے حاضر خود سوار گشته با کمال عزت و احتشام در لشکر ملوند داخل گردید و بعد اطفاے نائره نهب و غارت در بنارس آمده منزل گزید باید ارباب هوش لآلے کلمات این حکایت آویزه گوش خود نموده قدر کرم و احسان بدانند وشیوه خود گردانند که صفت مذکور حیات پایدار دنیا و سپر سهام حوادث و بلا در دنیا و عقبے هست و محمد قلی خان نزد شجاع الدوله رسیده مقید گردید احوال آنچه استماع یافته انشاء الله العزیز در ضمن احوال شجاع الدوله سمت ارقام خواهد یافت ❊

ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نراین باتفاق او و کرنل کلیف بارادهٔ جنگ بداعیه چشم نمائی پهلوان سنگه

میر محمد جعفر خان و میرن پسر کلان او که سپه سالار پدر بود باستماع خبر ملاقات نمودن راجه رام ناراین با محمد قلی خان و ملازمت کردن شاهزاده بوساطت خان معظم مرقوم اول نهایت اندیشه مند گردیده رجوع بر رؤسای جماعه انگلیشیه نمودند و کرنل کلیف را بمباحثت و ابرام طلب داشتند بعد ورود داد و مشوره برآمدن با افواج قرار یافت تا بعد از آن هرچه صلاح باشد و جماعه انگلیش را چون اطلاع تام براحوال رؤساے هند بود و نام شاهزادگی وقعی و وقرے در نظر با داشت اراده ستیز و آویز با او و محمد قلی خان مصمم نبود اگرچه در اوضاع و اطوار اینها متانتے مشاهده مے گشت البته معاملات با آیین شایسته انفعال مے یافت اما حرکات سفیهانه سلطان و وزیر آنها را بے قدر ساخت و اندیشه از طرف آنها باقی نگذاشت چون خبر بهمے مصالحه رام ناراین با شاهزاده و محصور شدن او در قلعهٔ عظیم آباد و فرو گرفتن محمد قلی خان و شاهزاده حصار آنجا را انتشار یافته بمیرن و کرنل کلیف متحقق گردید هر دو باتفاق هم با فوج گران از مرشد آباد نهضت نمودند و در اثناے راه بنا بر آنکه با خادم حسین خان میرن را صفائے نبود و از خان مرقوم گمان صداقت نداشت اندیشه او در خاطرش میخلید که مبادا درین هنگامه چه فتنه بر انگیزد در عین راه بمحل پیتے که بحاذے پورنیه واقعست مقام نموده قاصد آن بود که او را بلقاے خود آرد این اراده میرن شهرت یافته خادم حسین خان که مرد عیار و از طرف میرن اندیشهاے بسیار داشت مع فوج و اسباب خود باشتهار کمک میرن از پورنیه برآمده بر لب دریاے گنگا در گنده گوله توقف داشت و با کرنل کلیف بارسال سفرا رسم مرافقت مے گماشت آخر چنین شد که کرنل میرن را از در آویختن با او مانع آمده بناے تجدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسین خان اندیشه خود را از میرن ظاهر کرده در آمدن بمعسکر او عذرها خواست و استدعا نمود که اگر صاحب بر بجره خود در وسط گنگا تشریف آرند بنده هم بر بجره خود همانجا آمده ملاقات کنم و عهود و مواثیق را بالمشافهه مجدد مؤکد گردانیده بجاے خود برگردم و باعتماد اقوال شما خاطر جمع گردانیده در دوستیها راسخ دم و ثابت قدم باشم هرچند این امر مخالف مرضی میرن بود ولیکن کرنل صلاح وقت و کار خود باین صورت دید و حسب الالتماس او بعمل آورد و ملاقات با خادم حسین خان چنانچه مامول و مسئول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان استحکام یافته اندیشه با فرو نشست و میرن را با خود گرفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلی خان خبر قرب وصولش یافته چنانچه مرقوم شد صلاح خود در توقف ندیده و سرجع القهقرے برگردید چون بعظیم آباد متصل رسید رام ناراین مع ارکان دولت و اعیان مملکت باستقبال شتافته معلوم نیست که بکدام حیله عذر ملاقات کردن خود با محمد قلی خان خواست و چنانچه بود زیاده تر از آن مورد مراحم و اشفاق گشت رام ناراین حقیر را براے کار خود بسبت در لشکر شاهزاده فرستاده خود هم بدیدنش رفت و اراده توسل

بازداشت بعد ازان که طرف او را سهل شمرده راهی مرلیدهر را راجح دانست شکایت شده پیش هر کرومه بنا برابرای ذمه خود اصلح شمرده هر بوز چندین نوبت باهر که مناسب میدانست مذکور مرا کرده سے گفت صاحب عجب دنیاست وعجب زمانه من با غلام حسین خان صاحب چه بد کرده بودم که ایشان هم ترک رفاقت مرا نموده به پدر خود ملحق شدند واین همه روباه بازیها نموده خود را نیکنام میدانند وعجب از صاحبان انگلیشیه که با وجود مشاهده رفتن وملاقات کردن او با خصم هر چند سخن سازے کنند مخلص خود شمرده باشند اصل اینست که درین زمانه صاحب زر در دنیا هر چه کند کسے عیب او نمی کند وزر همه عیوب را می پوشاند بلکه عیب را هنر می نماید ما در نظر زر پرستان و اصحاب عقل وخرد الحال هم مرتبهٔ آدم را می شناسند که پایه ومقدار او چیست بهر صورت میرن و کرنل چند روزے در شهر توقف نموده باستدعاے رام نراین بر سر پهلوان سنگه روانه گردید پهلوان سنگه دامن کوهستان را مامن خود قرار داده دو سه روزے بتشویش جنگ گذرانید آخر گفتگوے مصالحه ومعامله درمیان آمد و میرن رام نراین را بعظیم آباد برگردانید تا در شهر رفته مشغول عیش وطرب باشند والتماس نمود که کمترین باتفاق کرنل صاحب معامله پهلوان سنگه را انتظام داده عنقریب درخدمت میرسم میرن که همین آرزو داشت بشهر برگشت ورام نراین مع کرنل کلیف در نواح سهسرام مانده معاملهٔ پهلوان سنگه را انفصال داد و پهلوان سنگه معاملهٔ والد مرحوم را مقدم بر معاملهٔ خود داشته اول کار ایشان درست ساخت وچنان مقرر شد که والد مرحوم بر محالات خود بکام وآرام باشند وبا ایشان کسے را تعرضے نباشد الحمد لله که آنچه متصور بود بعرصهٔ ظهور رسید وخط شاهزاده نیز بکرنل رسیده موثر افتاد ومضمون خط مذکور وسیاقت تحریرش پسندیدهٔ دبیران روشن ضمیر گشت رام نراین نهایت محظوظ واز متانت کلام خوشنود وشاد کام شد وصاحبان انگلیشیه هم بعد ترجمه شدنش تحسین بسیارے نمودند چنانچه بعد مدتے که فقیر را با صحاب انگلیشیه ملاقات شد مدح وثناے منشئے که خط بکرنل نوشته بود میکردند آن وقت بنده ظاهر کرد که منشی ممدوح منم ستایشها کردند والی الآن گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ محررات فقیر را سے ستاید وجواب خط شاهزاده بخوبے نوشته یاد نیست که چند اشرفے براے نذرش فرستادند ووالد مرحوم مع سید نقی علی خان بمحالات جاگیر خود رفته بآرام نشستند و پهلوان سنگه نیز برزمیندارے خود آمده کارش استحکام پذیرفت ورام نراین مع کرنل کلیف برگشته بعظیم آباد رسید وبملازمت واسترضاے میرن سرگرم گردید ❊

ذکر برگشتن میرن بمرشدآباد مع کرنل کلیف بمسرت وشادمانی ودغا کردن با دلیرخان وصالت خان از راه جبن ونادانی

چون میرن را ازین ممر خاطر جمع گشت ارادهٔ مراجعت بمرشدآباد تصمیم داد اما اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان را بسبب سطوت وشجاعت آنها با وصف موافقت ووفادارے نمی خواست که درین دیار باشند هنگامهٔ ورود شاهزاده موجب مدارا وخوشی آمد آنها گشت لهذا همراه خود آورده وپدر بزرگوارش نصیحت کرده بود که بعد دلجمعی آنها را از سر خود وا نخواهے نمود اما بنوعیکه آنها بے نبرند والا ترا خواهند کشت وحاشا که آنها را ارادهٔ بدے با او یا پدرش باشد بلکه همیشه از اندیشهٔ عروج مهابت جنگ آنها ناصر ومعین میر جعفر خان بوده اند وبهمین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و برادرانش بدگمان گشته برطرف نمود وما دام الحیات او این بیچارها در عظیم آباد قریب یکسال حیران بوده طلب وتنخواه خود نمی یافتند وقتیکه بنده بتقریبے که گذشت در لشکر شاهزاده رفت دید که الحال رفاقت این لشکر بر گردن افتاد

خطی بدلیرخان که نهایت آشنا و باصطلاح هند بامن گرد دستاربدل بودیم نوشتم دران خط ترغیب برفاقت شاهزاده والتماس حفاظت ناموس نموده بودم درجواب نوشت که از طرف ناموس خاطر جمع دارند که باسر من وابسته است و آنچه برای رفاقت شاهزاده نگاشته اند معلوم داشته باشند که اگر یک کسی با میرجعفرخان خواهد ماند من خواهم بود دعا کنند که در رفاقت کسیکه هستم ثابت باشم القصه میرن بدانائی خود و نصیحت پدر بکار فرما گشته تا آمدن رام نارائن صحبت بادلیرخان گرم و او را غافل میداشت و وعدهٔ آمدن رام نارائن درباب دهانیدن تنخواه او می نمود چون رام نارائن آمد خود قاصد نهضت مرشدآباد گشت برام نارائن گفت که مردم معتمد دلیر بر دروازهٔ مغربی حصار بگذارند و بگویند که دروازه بند و کهرکی کشاده باشند و بر دروازه طرف کوتهی هم پهرهٔ انگریزی باشد تا دلیرخان اندرون آمدن نیابد و خود بر کشتی سوار شده راه مرشدآباد گرفت و دو سه منزل بر کشتی طی نموده بعد ازان راه خشکی میرفت دلیرخان عاجز و حیران مانده ندید الّا نشست تا چه کند و رام نارائن بکار خود مشغول بوده عذرهای تقصیر خود درباب تنخواه از دلیرخان خواست والتماس نمود که با این صورت بودن شما درین شهر مناسب نیست او هم دید که الحال فائده ندارد من برادران و رفقای خود برخاسته ایطرف تکارسی رفت فتح سنگه و بنیاد سنگه و دیگر اولاد و اقارب راجه سندر سنگه بمقدم او را مغتنم شمرده بمقدور خود وجهی برای مصارف یومیه او و رفقایش مقرر کرده میرسانیدند بعد چندی فتح سنگه برای استحکام کارهای خود نزد میرن بمرشدآباد رفت میرن در مرشدآباد و رام نارائن در عظیم آباد بکام و آرام زندگی می نمودند و میر محمد جعفرخان برای امانت پسر تا براج محل یا فرسخی چند پیشتر از مرشدآباد بنگاله برآمده بود بعد استماع خبر فتح و ظفر شادمان گردید و باصداقت محمدخان خلف آقا باقر زمیندار ڈهاکه که مجملی از احوال او در ضمن ذکر شهامت جنگ و حسین قلی خان که حاکم جهانگیرنگر ڈهاکه بودند مذکور شده ناحق بدگمان گشته بیچاره را بدم توپ پرانید و ذخیرهٔ برای آخرت خود بهم رسانید دلیرخان کامگار جانشین زمیندار ترهت سمای نیز بنابر سلوکیکه هنگام ورود عظیم آباد بایاسی رام نراین بیر محمد جعفرخان با او کرده مقید ساخته بود نهایت ناخوش بود باتفاق همدیگر عرائض نزد شاهزاده فرستاده استدعای آمدنش نمودند شاهزاده که جائی و ملجائی نداشت با رفقای خود از چهترپور کوچیده عازم عظیم آباد گردید و بنده چند روز قبل ازین از بنارس کوچیده درخدمت والد رسیده و بلا بر بعضی جهات در انجا توقف نکرده به تکارسی آمد چند روز نزد دلیرخان مقام نموده چون از ارادهٔ او آگهی یافت بودن خود در انجا مناسب ندید چه رفاقت شاهزاده برای خود صلاح نمی دانستم رخصت خواستم مبالغه در همراهی نمودند رهائیکه داشتم ظاهر نمودم ناچار مرخص کرده بقدریکه دران وقت دسترس بود زاد راهی تواضع من کردند بطرف بهار که سید علی خان برادر فقیر چند ماه قبل ازین در انجا رسیده اقامت داشت روانه شدم در بهار رسیده همانجا بودم که خبر آمد آمد شاهزاده شیوع یافت و کامگارخان مع فوج خود کوچیده متصل به بهار رسیده عازم پیشتر گردید بنده بنابر آنکه هنگام ورود شاهزاده ناچار با او ملاقات باید کرد و باز همان آتش در کاسه و اقامت در عظیم آباد متعذر خواهد بود داعیهٔ آمدن بعظیم آباد نمودم لیکن رام نارائن بنده را ناحق بدنام کرده روادار آمدن نبود و ورود بنده در عظیم آباد متعذر نمود اتفاقاً دران روزها حکیم غلام علی بنابر علاج دامادش نهایت خصوصیت با رام نارائن بهم رسانیده معتقد الیه او شده بود و حکیم مذکور نهایت شفقت بحال بنده داشت بنده بخدمت حکیم مغفور مذکور دو کلمه متضمن استیذان آمدن خود بعظیم آباد از راجه مذکور نوشته اذن طلبید و بعد ماذون شدن مع سید علی خان داخل شهر مذکور گردید اما مرا به بعض مقربان

مسلمانان را ناخوش آمد شنیده با مستر امیت صاحب کلان عظیم آباد و داکتر فلرتن حکیم متعین کوٹھی آنجا از طرف کونسل کلکته از
سابق آشنائی و دوستی خصوص بلکه اکثر زیاده تر داشت ملاقات نموده ماجرای خود ظاهر ساخت آنها دلجمعی شنیده نموده
گفتند که بخاطر جمع باشند بلکه داکتر بنگله خود نشان داد که در آنجا فرود آیند شده اطمینان بهم رسانیده در عظیم آباد ساکن گردید
درین اثنا خبر آمد آمد شاهزاده به رام نراین رسیده فکر اجتماع عساکر نموده پهلوان سنگه و دیگر زمینداران را طلبیده با خود متفق
ساخت و رحیم خان روهیله که جماعه دار قدیم از بلا زمان مهابت جنگ بود حسب الامر میر جعفر خان از مرشد آباد بکمک رام نراین
رسیده حاضر و رفیق او بود و رام نراین ساعتی برای برآمدن خود بتجویز منجمان برهمن معین نموده بطرف بهار چار پنج کروهی
شهر معسکر آراسته و قریب دوازده هزار سوار و پیاده و بارهای بسیار و توپهای کلان و بندوق و جزائر و بان و اسباب
حرب آنچه باید همراه داشت علاوهٔ آن فوج انگلیشیه به سرکردگی کپتان کاکرن و چند سردار دیگر و چندی از سارجنان و
سولداران ولایتی و پیادهای هندی مؤدب به آداب جنگ فرنگ که به تلنگه شهرت دارند بهمه جهت قریب یکهزار
و نهصد کس مع بندوقهای چقماقی و دو توپ فرنگی و پیپه‌های باروت و گوله نیز با عانت از مهیا گشته با افواج مذکور
شامل و داخل لشکر او گردید ❊

ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام نراین و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کاملهٔ خالق بلاد و عباد

چون شاهزاده از دریاچه کرمناسه که سرحد صوبهٔ عظیم آباد است عبور نموده فرسخی چند پیش آمد خبر کشته شدن پدر خود
عالمگیر ثانی باین نحو شنید که مرحوم عماد الملک حسب الامر آقای خود بهانه ظاهر نمود که درویشی صاحب کرامات
و مقامات وارد کوتله فیروز شاه گردیده قابل زیارت است او خود احمق و ابلیس رسیده بود و بدلالت مهدی علی خان کشمیری
برادر علی قلی خان سوار شده در کوتله مذکور رفت و مهدی علی خان همراهش رفته تا بحجره که قاتلانش را نشانیده بود برده
پرده آنش را بر داشت و سیفی که پادشاه در دست داشت بدست خود گرفت چون پادشاه داخل حجرهٔ مذکور گردید از
بیرون در را زنجیر کرد و قاتلانش که چند نفر تورانی بی ایمان نشسته بودند بزخم کارد آن بیچاره را از پا در آورده لاشش
را از دریچه مشرف بدریا در آن وقت ریگستان خشک بود به پائین افگندند مرزا بابر پسر اعز الدین داماد و برادرزاده
عالمگیر ثانی که همراه رفته بود شمشیری کشیده یکدو کس را مجروح ساخت مردم مهدی علی خان هجوم آورده او را گرفتند
و در پالکی محفوف سوار نموده در سلیم گده که مسکن سلاطین مقید است رسانیدند و محی السنه پسر کام بخش را لقب شاه جهانی
داده و سلطنت بر آورده بر تخت نشانیدند و لاشش عالمگیر را الجه ها بر داشته در مقبرهٔ همایون مدفون گردند شاهزاده باستماع
این خبر مضطر گشته بوالد مرحوم که در حسین آباد دار الملک محال جاگیرات خود که بنا گذاشته و آباد کردهٔ آن مرحوم است مع
اهل و عیال اقامت داشت عنقه بدستخط خاص متضمن ماجرای مذکور و استشاره دربارهٔ خود که چه باید کرد نوشته مصحوب سرعی
فرستاد والد مغفور را خوانده عجالة و کلمه نگاشت مضمون آنکه بمجرد ورود این عریضه بضابطهٔ مستمرهٔ بر تخت موروثی جلوس فرمایند
و قلمدان وزارت مع خلعت برای شجاع الدوله فرستاده نیابتش به یکی از مخالبه که در حضور حاضر و لائق این کار باشد
عنایت شود و خدمت امیر الامرائی که عبارت از میر بخشیگری است بنجیب الدوله عنایت فرموده برای او خلعت باید فرستاد

و منیر الدوله بهادر را پیش ابدالی بسفارت فرستاده رقم او متضمن اطاعت و اعانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای افاغنه و ارکان سلطنت و عظمای هندبایه طلبید و در استماله و دلجوئی اقویا و مقتدران کوشیده هر آیه فدوی که ارشاد شد هیچکاری نباید گذاشت چه کمترین را غرضی غیر از تشیید مبانی دولت ابد مدت نیست هرگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام یافت و متانت گرفت برای پرورش من در دولتخانه کمی نخواهد بود شاهزاده در کهتوسلی بود که عرضی والد رسید همانوقت لطفاً خاندان بابریه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بر تخت سلطنت جلوس نموده بشاه عالم بهادر پادشاه ملقب گردید و منیر الدوله را چنانچه گذشت بسفارت پیش ابدالی روانه فرمود و برای شجاع الدوله و نجیب الدوله نیز حسب المسطور خلاع و قلمدان و دیگر عطایا فرستاده منتظر نصرت ایزدی بود که کامکار خان هتین با پنج شش هزار سوار رسیده بشرف تقبیل قوائم سریر سلطنت مستسعد گردید و دلیرخان و اصالت خان نیز با جمعیت خود که قریب بهزار کس از سوار و پیاده بود بملازمت پادشاه رسیده مورد عنایت گردیدند کامگار خان متعهد اخراجات سرکار شاهی گشته از زمینداران و باج گذاران وغیره هرچه بانجای مختلفه بدست می آمد فراهم نموده میرسانید چون دلیرخان دل پرسی از میرن داشت آرزو میکرد که بعد ورود میرن جنگ در میان آید تا سزای دغائی که میرن با او کرده بود در میدان مردان بکنارش نهد اما کامگار خان از راه هوشیاری انتظار آمدن میرن و اجتماع عساکر رام نارائن با او صلاح ندیده تعجیل داشت که اول با رام نارائن باید جنگید بعد از آن اگر میرن بیاید تدارکش خواهیم فهمید و همین رای را پادشاه هم اختیار کرده آهسته آهسته باجتماع مردم از هر سو که برسند کوشیده متصل بمقابل لشکر رام نارائن رسید ✤

ذکر جنگیدن پادشاه با رام نارائن و ظفر یافتن بتایید قادر ذو المنن ✤ ✤ ✤ ✤

رام نارائن بر کنار دریای پهو امعسکر داشت که شاه عالم پادشاه مع کامگار خان و اصالت خان و دلیرخان و افواج قدیمی خود در رسید و بتاریخ   کار بمقابله انجامیده از طرفین صفوف آراسته بدافعه یکدیگر برخاستند رحم خان و احمد خان قریشی و مراد خان پسر بهرام خان بلوچ باتفاق مرلیدهر متقدمه الجیش رام نارائن شدند و پهلوان سنگه با جمیع بهوجپوریه و دیگر افواج با رام نارائن جمع گردیدند و کپتان کارن با سرداران و فوج انگلیشیه بهیئت بایسته و وضع شایسته در کمال انتظام حسب ضابطه آنها صف آرا گشته متصل بفوج رام نارائن ایستادند و از طرف پادشاه نیز فوج دو دسته گردیده یکی بسرکردگی کامگار خان و دیگری باستظهار دلیرخان و اصالت خان از جای خود جنبید و پادشاه با بعضی از قدمای رفقای خود در عقب افواج جا گرفت اول دلیرخان و اصالت خان چون سیل بیابان و پیل دمان بر کمر افواج رام نارائن ریخته فوج مخالف را از پیش رو برداشتند دلیرخان و اصالت خان اول از همه داخل فوج دشمن گشته هدف جمیع انواع جراحات بودند گولی بندوق هم از صفوف انگلیشیه مثل تگرگ می بارید و هم بندوق بهوجپوریه وغیره زمینداران بانها می رسید و دیگر آلات طعن و ضرب را سینه های آن هر دو برادر بهادر مع رفقای جانفشان نشانه بود درین ضمن از شدت صدمات گولی بندوق روی فیل نشان دلیرخان برگشت و مردم به دلیرخان گفتند فرمود دلیرخان خود برنگشته فیل بلکه آسمان برگشته باشد و از اسپ فرود آمد رفقای قدیمش که قریب سیصد سوار بودند همه همراه او و برادرش اصالت خان از اسپ پیاده گشته سپر و شمشیر در دستها گرفته بر دشمنان حمله بردند و فوج رام نارائن را تزلزل بهم رسیده رو بفرار نهاد و بر دلیرخان و اصالت خان و همراهیان ایشان گولی بندوق تلنگه و سولداران انگلیشی چون قطرات باران می بارید بهادران مذکور با سه صد کس دویده صفوف افواج مخالف را پریشان ساختند درین ضمن

کولی بندوق بشقیقهٔ چپ دلیر خان رسیده از شقیقهٔ راست بیرون رفت و بلم بدهن اصالت خان رسیده گلهٔ او را بر درید و جراحتهای دیگر نیز برداشت و قریب سه کس از رفقا همراه بهادران مذکور همین شربت ناگوار با دل شاد و روی شگفته نوشیده شاهد اجل در آغوش کشیدند و قریب چهل کس دیگر مجروح افتاده بعضی شفا یافتند و اکثری همراه سرداران خود شتافتند اما بحملهٔ مردانهٔ دلیران عرصه از فوج مخالف خالی و شلک بندوق انگلیشیه ساکت گشت بعضی از رفقای پادشاه که همراه مدارالدوله بودند و دیده رحیم خان و غلام شاه را بملازمت مدارالدوله رسانیدند و مرلیدهر اسیر مردم کامگار خان گردید احمد خان قریشی و مراد خان بلوچ راه فرار گرفتند کامگار خان دید که الحال شلک انگلیشیه موقوف و میدان خالی گردیده بر سر رام نراین که با معدودی ایستاده بود در یخت بمشاهدهٔ این صورت رام نراین مضطرب گشته کپتان کاکرن را پیغام فرستاد که نصف مردم خود باعانت من باید فرستاد اول کپتان مذکور برام نراین گفته بود که بنفس خود در فوج انگلیشیه باشد او بغرور و عدم شعور قبول ننمود یا غرضی دیگر خواهد بود کپتان چون مامور بحراست او بود در آن وقت که در فوج او هم حالی باقی نبود مردم را دو حصه ساخت درین تجزیه زیاده تر تفرقه در مردم او افتاده انتظام برهم خورد و مقارن این حال کامگار خان رسیده غبار هیجا برانگیخت باقیماندگان را فرارکنان ده سر در پی هم نهادند و بالمره شکست بر لشکر رام نراین افتاد و کامگار خان بذات خود بسر وقت رام نراین رسیده بضرب نیزه و تیر مجروح و مغلوبش ساخت میر عبدالله مرحوم که بسفارش مستر واچه ملازم سرکارش شده بود در آن وقت رفاقت و اعانتش نموده به چند زخم تیر و نیزه مجروح گردید و رام نراین در هودج فیل خود خوابیده پناه به تخته های هودج برد کامگار خان از سر نیزه بدنش را کوفت بعد ازین حال رام نراین مجال اقامت نیافته از میدان مجروح و بیحواس گریخت و کپتان کاکرن و مستر باردل و دیگر از سرداران انگلیشیه و سپاهیان ایشان بسبب همان تفرقهٔ بیوقت رایگان تلف شدند فوجی از آن جماعه که باقی مانده بود بسرکردگی داکتر ولیم فلرتن آشنای بنده و شاید بعض سرداران دیگر هم که بنده نام شان نمیداند بهر صورت منتظم گشته یک ضرب توپ که از ایشان در میدان مانده بود و هیچ آهنی در روزنهٔ آتش زدوان را ناقص و معیوب ساخته یک ضرب توپ و پیتی باروت را همراه گرفته باجتماع و انتظام از آن مقام برگشته راه شهر عظیم آباد گرفت در اثنای راه وقت برگشتن خللی در گردون ارابهٔ توپ رو داد داکتر باستقلال ایستاده و آنرا درست ساخته باز راهی شد در جمعیت حواس و استقلال این مردم و صف آرائی و حزم و احتیاط و شجاعت بافراط شبهه نیست چنانچه در آداب حرب یگانهٔ روزگارند اگر در ملکداری و احوال پرسی خلق و تفقد و تفحص حال رعایا و عموم برایا برابر بعشری از معشار امور حرب توجه و التفات نمایند و بماجرای بندهای خدا رسیده بغمخواری و دلداری آنها پردازند شاید درین جزو زمان هیچ فرقه لیاقت ریاست به از ایشان نداشته باشد اما عدم التفات ایشان باین کار بلائیست بی زینهار که خلق تمام قلمرو ایشان ازین جهت در کمال عجز و اضطرار است اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجا و مخرجا پادشاه مع کامگار خان در میدان ظفر یافته شادیانهٔ فتح و فیروزی نواخت و بتعاقب منهزمان نپرداخت بعد اطمینان معلوم شد که دلیر خان شربت ناگوار مرگ را بکمال گوارائی و دلیری نوشیده جان شیرین بجان آفرین داده و اصالت خان زخم کاری خورده بر جناح سفر آخرت در میدان افتاده و رفقای آزمودهٔ آن هر دو شیران بیشهٔ وغا همراهی سرداران خود همان راه مردانه پیموده اند و یک چشم مرلیدهر از زخم نیزه کور گشته بعید افتاده و رحیم خان نیز طوعا و کرها گرفتاری رضا داده در قابو آمد جهت دلیر خان و اصالت خان را هم بعد انتقال ارواح او درجوار مزاری که بر سر راه در میان فتوحه و بیکنٹهپور واقع است آورده مدفون ساختند و مقتولین دیگر را یکجا بخاک سپردند اگر متعاقب فوجی از پادشاه میرسید در قلعه کسی از محارسان نبود و وجود رام نراین با عدم برابری نمود بی حرج

قلعه بدست پادشاه مے افتاد در غلب که شهر بتاراج میرفت چون حفظ ناموس نجبا و غربا و پایمالی دهات و مفاسد دیگر مقدر بود
اندیشهٔ تسخیر شهر از خاطر کامگار خان و دیگر ارکان پادشاهی محو گردید بهر صورت بنده با آشنائی در بنگله دو ماکر نشسته بود که خبر شکست
رام نارائن رسید اول متیقن نگشت چون متواتر همین خبر و متعاقب گریختهاے نامور نیز رسیدند و معتمدین خبر آمدن میر عبدالله
و رام نارائن و مجروح بودن اینها آوردند بنده برای عیادت احوال میر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق الولا بود بخانهٔ او رفت
و شهریان را هول عظیمی گرفته اضطراب غریبی باغنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفی قلی خان برادر میرزا محمد ایرج خان متعلقان
خود را مع اموال بر کشتی نشانیده بر معبر میرزا نوز متصل معبر کوٹھی انگلیسیه آورد و خود در خانهٔ میر عبدالله که جوار کوٹھی انگلیش و
رئیس آن مکان دران زمان مستر امیث بود آمد بنده بسبب تجرید و افلاس بے وسواس بود از ملاحظهٔ اضطراب آن عزیز
متحیر گشته اندکے نصیحتے نمود و شماتت شمرده بود و در آنجا گوارا نکرد و متعلقان را بر کشتی‌ها نگذاشته خود بجاے دیگر رفت
و مستر امیث برای دیدن رام نارائن رفته تسلی او نموده پهره‌ها برای خود برای حراست او و خانه‌اش نشانید و رام نارائن
چون بمشوره پرسید مستر امیث گفت که گفتگوے بی فروغ و نوشتهای دروغ ضابطهٔ ما نیست شما بهر چه مناسب دانید تا آمدن
افواج مشرقے دفع الوقت و حفاظت جان خود نمائید رام نارائن عذر جراحتهاے خود نوشته وعدهٔ ادراک ملازمت بعد صحت
نمود و چون دو سه روزے گذشت و کسے بسوے قلعه نیامد گریختهاے لشکر رام نارائن هم جمع آمده بحراست قلعه قیام نمودند و خبر قرب
وصول میرن مع کرنل و افواج انگلیشیه بپادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد +

ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حملهٔ اول و برگشتن بعد ازان و ظفر یافتن بقدرت کاملهٔ خالق زمین و آسمان

مخفی نماند که چون میرن که پیشتر ازین نه جنگیده و زهر چشم دلاوران خون آشام نچشیده بود غرور موفورے بر شجاعت خود
داشت و خود را اشجع ترین مردم مے پنداشت لهذا با فوجے که خود بهم رسانیده و نهایت اعتماد بران مردم داشت داعیه
اش آنکه بی اطاعت فوج انگلیشیه فتح نماید و ضابطهٔ انگلیش نیز آنکه وقت جنگ فوجے دیگر را شامل و شریک فوج خود نمی سازند
تا انتظام صفوف افواج شان از هم نپاشد مگر از سرداران اگر کسے خواهد در پناه آنها باشد امانت بار باعید خواص شمرده مضائقه
نمے کنند بنا بر علے هذا هر دو فوج از هم جدا لیکن نهایت متصل بهم مے آمد تا بتاریخیکه در رسید ان جیند و مقابله رو داد میرن
با فوج خود علحده صفوف آراسته سوار گشت و کرنل مع دیگر سرداران و افواج خود بضابطه که دارند بتعبیهٔ افواج و توپخانه
پرداخته و سپاهیان خود را مستعد ساخته روبروے مخالف آوردند در لشکر پادشاه خود کسے که بجاے دلیر خان تواند داشت
نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده قادر داد خان ولد خالق داد خان ترین اله آبادی و غلام شاه را هراول
ساخت و خود مع باقی افواج پشت سر اینها جا گرفت و پادشاه نیز با مردم خود برای نمود سوار گشته عقب تر از همه تماشائی بود چون
عسکرین را تقابل روے داد قادر داد خان مع غلام شاه فوج انگلیشیه را بطرفے گذاشته از پهلو چون بلاے ناگهان بر سر
میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد بمجرد یورش نمودن اینها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلے در آنها بهم رسید
و میرن بمشاهدهٔ این حال بے استقلال گشته رو بوادی فرار گذاشت و عرصهٔ بعیدے بپاے گریز پیمود همراهیان را چار و ناچار
در پے او دویدن اختیار آمد بعضے که شجاعتے در آنها بود و ملامت کرده دلالت بعود مے نمودند نامردان عذر فرار آتی را مے آمدند

صحیح براهِ خود دانسته در رفتند فوج انگلیشیه توپ اندازی شروع نموده نائرهٔ حرب را التهاب داد میرن را به تبنیه منهیان اندکی دل بجا آمده ارادهٔ معاودت تصمیم یافت جماعتی از بهادران با او اتفاق کرده عطف عنان نمودند قادر داد خان بمقابلهٔ میرن شتافته تیرباران آغاز نهاد اول تیری بر سینهٔ محمد امین خان خالوی حقیقی میرن که بر فیل دیگر در پهلوی خواهرزادهٔ خود بود رسیده کارش تمام ساخت بعد از آن تیری بر کلهٔ میرن رسیده تا بن دندانش سوراخ کرده در همان گرمی تیر دیگر گلویش را مجروح ساخت چون اجلش هنوز باقی بود کاری نرسید و همراهیان قادر داد خان با همراهیان میرن در آویخته بزخم تیر و شمشیر همدیگر را مجروح و مقتول نمودند زد و خوردی لائق رویداد و جماعهٔ کثیری از طرفین بخاک هلاک افتاده میرن را حواس تیر از ترکش کشیدن نماند کمان در دست او صورت الامان و سر چون شعلهٔ جواله بی اختیار جنبان بود تا مبادا تیری دیگر بر سینه و جگر بخورد و قریب بود که بار دیگر منهزم گردد درین ضمن فوج انگلیشی از پهلوی قادر داد خان سر برآورده شلک شلک باره نمود و گولهٔ بندوق اتفاقاً در قادر داد خان رسیده جان بحق تسلیم کرد کامگار خان که بر پشت قادر داد خان بمدد رسیده بود ملاحظهٔ قلت فوج خود و آتش باری افواج انگلیشیه نموده پایداری در آنجا صلاح ندانسته برگشت غلام شاه و عزیز الله خان بخشی شاگرد پیشهٔ پادشاه مجروح در میان فوج میرن محصور گشته بعد بدست آمدن به تیغ جفای بیرحمی مقتول شدند و میرن را باین صورت فتح و ظفر میسر آمد و کامگار خان پادشاه را همراه گرفته بطرف بهار رفت میرن شادیانهٔ فتح نواخته در خیمهٔ خود فرود آمد و بتکمید و التیام جراحتهای خود و اصحاب و تجهیز و تدفین محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداخته چند روز در همان میدان اقامت داشت مردم شهر غیر از فقیر همه بملازمتش رسیده تقرب جستند و میر عبد الله و رام نارائن بسبب جراحتی که داشتند توفیق نیافتند

رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشدآباد از راه کوهستان و سر بر آوردن از بیر بهوم و بردوان و برآمدن میر جعفر خان از مرشدآباد بمدافعهٔ اینها مضطرب و حیران و دویدن میرن در پی اینها افتان و خیزان

کامگار خان در بهار دو سه روز مقام نموده مصلحت در آن دید که الحال بمرشدآباد باید شتافت و میر محمد جعفر خان را از جا باید برداشت بنا برین اسباب سفر آنچه میسر توانست شد مهیا ساخته و ارابه وغیره را که در راه کوهستان عائق تک و تاز است دور انداخت بلکه باقی گذاشت و خود با فوج جریده مع پادشاه بطور ایلغار از راه جبال عازم مرشدآباد گردید میرن برین ماجرا آگهی یافته خطی مشعر برین خبر به پدر خود نگاشته بر ڈاک فرستاد و از رام نارائن استمداد فوج نموده اکثر سرداران همراهی او را بسرکردگی برادرش دهیرج نارائن همراه خود گرفته از راهی که کامگار خان و پادشاه رفته بود بعد چند روز روانهٔ مرشدآباد گردید میر محمد جعفر خان چون بورود خط پسر بر عزم پادشاه و کامگار خان آگهی یافت مضطرب الاحوال گشته افواجی که همراه داشت فراهم آورد و نیز از رؤسای انگلیشیه استمداد نموده فوجی گران همراه برداشته بساعتی معین از مرشدآباد برآمد و التزام کرده بود که همیشه فیل سواریش در میان برق اندازان انگلیشی که به تلنگه معروفند بوده باشد و دیگر افواج هندی که ملازم او بود پیش و پس و چپ و راست دور دور میرفت و در حلقهٔ پیادهای انگلیشی خود مع زنها و دو سه مصاحب راه می سپرد و گرد خیمه هم در حراست شان می ماند تا آنکه میرن در رسید و خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید بطرف پادشاه شیو بهت و بابو خان مرهٹه و راجه کشن پور لاحق گشته ملازمت پادشاه نمودند و میر قاسم خان داماد میر جعفر خان حسب الطلب پدر زن خود از رنگپور که فوجدار آنجا بود در رسید و

برلب دریاے دمودر خیمه داشت کامگار خان خبرش شنیده از شانزده کروه بردوان پیشتر خبر یافته کوچ نموده بلشکر بدزن خود ملحق گشت مگر مرهته اند کے گرد پیش تاخته سیاہے خود نمایان نموده میر جعفر خان باتفاق پسر داماد و فوج انگلیشیه رو بسپاه پادشاه آورده بلشکر شاہے که بر دریاے دمودر بود متصل گردیده کامگار خان جنگ این همه فوج از حوصله طاقت خود بیرون دیده اراده معاودت بعظیم آباد نموده شب در مقامے که معسکر داشت مانده صبح نقاره کوچ نواخت دیار و بنه تیار گشته راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف را مغلوب دیده فوج خود را از دریا گذرانیده اراده تعاقب نمود شیوبهٹ مع کامگار خان و دیگر افواج پایدارے نموده فوج خصم را مشغول بجنگ تا از گردانیده تا باربردار و بنگاه چار پنج کروه راه طے نموده در رفت بعد ازان شیوبهٹ مع کامگار خان راه منزل گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوہاب کنبو را که پیشتر نوکر سراج الدوله بود درین سفر متهم بغماز ساخته گشت که با پادشاه مراسلات دارد بدم توپ پرانید +

ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بعد بشاه عالم و تشویشے که مردم شهر عظیم آباد را لاحق شده بود +

کامگار خان چون ازدحام افواج در بنگاله دید باز بطرف عظیم آباد شتافت میر جعفر خان و میرن از آسایش طلبی و افواج انگلیشیه که همه پیاده اند از تگ و دو که بعمل آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب آسایش شدند و در جائے مناسب بحوالی بردوان رسیده و راحت جو گردیده منتظر بودند تا خبر مرهته و پادشاه و کامگار خان منقح و اراده اینها معلوم گردد و موشیر لاس در زمانیکه پادشاه و کامگار خان در ضلع بردوان بود حسب الطلب اینها از چهتر پور جنبیده نزدیک بعظیم آباد رسید با استماع قرب وصولش چون در عظیم آباد نه فوج هندوستانی بود و نه فوج انگلیشیه اضطراب عظیمی بسرداران کوٹھی که مستر امیٹ وغیره بوده اند و هم راجه رام نراین و اعیان شهر لاحق شد انگلیشیان خود باعتماد ضوابط ولایت شادمان لیکن مغلوب بے خودی و تسلط موشیر لاس یقین داشتند راجه رام نراین و مصطفی قلی خان و دیگران خود را صلاح اساس نداشتند غره شهر میر جعفر نامی را که فرانسیسیان در جائے او کرایه بودند معرفتے با موشیر لاس داشت فرستاده استعلام حالش نمودند چون برگشته آمد بوضوح انجامید که بالفعل اراده جنگیدن با حصار در خاطرش نیست و همانا سببش آن بود که چون از دور منظر لها بریده سے آمد بر احوال عظیم آباد و کم و کیف لشکر اندرون اطلاعی نداشت والا اگر آگاه مے بود شکار مفت و نام آورے عمده دانسته قصورے در تسخیر آن نمی نمود و چون چندان کسے در شهر نبود و افواج راجه رام نراین صدمه شکست فاحش سابق دیده بودند تحمل یورش موشیر لاس نمی توانستند و در کوٹهی انگلیشیه خود زیاده از یک کمپنی و معدودے از سرداران دیگر فوج انگلیشیه وجود نداشت ملخص آنکه میر جعفر بر ضمیر او مطلع گشته مردم اینجا را مطمئن ساخت اما هنوز دلجمعی واقعی میسر نشده تا آنکه آواز لهانی پور رو چیده و نزدیک به حصار رسیده از تلسی مندی راه بطرف بهار گردانیده دو سه کروه رفته منزل گزید و در رفتن موشیر لاس دل کا مردم عظیم آباد گویا تازگی جانے دمید میر جعفر خان میگفت که احوال آشنایان عظیم آباد را مثل میر عبد الله و مصطفی قلی خان و میر افضل و دیگران می پرسیدم اینها با احوالیکه بود گفته از طرف خود و صاحبان مذکور احوال ایشان پرسیدم در جواب همین بیت انشا کرد **بیت** از ما خبر کسیکه ما دل شکسته ایم + خاکستریم و بر سر آتش نشسته ایم + و در بهار رفته به تیارے باروت و دیگر اسباب حرب آنچه دست کمتش بآن میر سید مشغول گردید و اخبار تیارے او در شهر عظیم آباد میرسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بردوان برگشته بملک غو رسید و موشیر لاس هم بااو متفق گردید و عرائض خادم حسن خان متضمن اخلاص و رسوخ خود و جزم تهیه رسیدن بمدد پادشاه و اندک اندک زرها از راجه دولبه رام

بوساطت سپاهیان مع عرائض او مشعر بر دولت خواهی و بندگی می آمد و همین قسم میر افضل کشمیری هم پادشاه را اعانت مخفی بزر و مشوره می نمود اما خادم حسن خان در رسیدن دیر کرد اگر بجلدی می رسید فتح قلعه عظیم آباد و قوت و شوکت دیگری بپادشاه دست می داد ؛

ذکر محاصره نمودن پادشاه و کامگار خان قلعه عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار را و میسر نگشتن فتح بسبب نامردی دیگر رفقای پادشاه و آمدن کپتان نکس از بردوان باعانت رام نراین و دیگر عظیم آبادیان ؛

پادشاه و کامگار خان ببهار رسیده و صباحی چند صلاح در آسایش سپاه دیده توقف نمود و در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود و تشویش مفرط بناظم و ارکان و اجامره و اعیان رو داد رام نراین بترتیب سپاه و تهیه اسباب قلعه داری کوشیده شکسته بستگی ها آغاز نهاد و فی الجمله جمعیتی و ازدحامی دست داد و همیشه عرائض عذر کم توجهی بنابر بودن برادرش مع افواج همراه میرن بمرشدآباد می فرستاد و در کوتهی انگلیشیه هم سپاهیان کم معدودی در اطراف منتشر بودند مستر امیت همه را از هر سو طلبیده تا سه کمپنی با خود جمع نمود درین ضمن پادشاه مع کامگار خان رسیده قلعه را فرو گرفت و مدافعه ازین طرف شروع گردید فوج قلیلی که در قلعه بود انقسام یافته جابجا متعین شد تا حراست حصار نماید راو شتاب رای بنابر انفعالیکه از شکست سابق که برفاقت رام نراین در میدان یافته بود و با آنکه عاملی مع ناظم دران امر شریک او بوده اند اما نام برده از فرط غیرت نسبت بدیگران مکدرتر بود و در تدارکش کوشیده زیاده تر از همه کس محنت می نمود شبها بیدار بر سر دیوار حصار بسر برده همراهیانش زیاده از فوج نظامت بدلدهی و انعامات او جسارتها می نمودند و یورش پادشاه و کامگار خان بطرف شرقی قلعه و مورچال کامگار خان محاذی دیوار پخته قلعه پادشاهی بود بعد پنج شش روز از محاصره شبی که موشیر لاس با بعضی از همراهیان خود بطرف جنوبی قلعه در عین غفلت زینه ها گذاشته بر دیوار حصار بر آمد و اکثر و بعضی از کپتانها مع قلیلی از تلنگان که همان طرف بوده اند جسارت ما فوق الطاقه نمودند یکی از کپتانان انگلیشیه که مرد ضعیف البنیه بود حقه بان دستی در دست گرفته آتش داد و چون آتش در گرفت بر سینه فرانسیسی زد که از زینه گردیده بزمین غلطید نمیدانم زنده ماند یا مسافر راه عدم گردید و راو شتاب رای تفنگچیان خاصه برادر خود را از پهلوی آن جماعه بیرون فرستاده به تفنگ اندازی مدد نمود و از بالای حصار تلنگان چنان شرر باری نمودند که صعود مردم فرانسیسی بر بالای حصار میسر نگردید بعد دو روز دیگر شبی موشیر لاس بطرف غربی قلعه آمده ساعتی از شب باقی بود که توپ اندازی و قمپاره افگنی را از حد بدر برد و تزلزلی عظیم در احوال سکنه شهر رو داد و از طرف شرقی زین العابدین خان مرحوم که ذکر آن بزرگ صاحب جود و جلادت در ضمن احوال لشکر محمد قلی خان گذشت از طرف دیوار پخته قلعه که قدری از ان توپهای کوچک فرانسیسیان شکسته بود زینه ها گذاشته و علمدار خود را پیش روی خود گرفته بالای حصار بر آمد و چند کس معدود توفیق رفاقت یافته با آن بهادر دلیر تا سر دیوار رسیده شدند و بهادر دست گرفته مستحفظان را که در پای دیوار قرار گرفته بودند بضرب گوله تفنگ گریزانید چون دیوار مرتفع بود خواست که زینه را کشیده بانطرف گذارد و فرود آید این کار عرصه می خواهد درنگ شد درین ضمن میر دل خان بلوچ جونپوری که بمدد مستحفظان رسیده هنگامه گیر و دار بلند ساخت و داکتر فلیرتن مع معدودی از تلنگان نیز رسیده تفنگ اندازی متواتر نمود قضارا گوله بندوقی بپای زین العابدین خان بهادر رسیده استخوان ساقش ریزه ریزه گردید و رفیقانش او را بدان حال برداشته پایین بردند

داز پدر او و دیگران جرأت این جلادت نیافتند بنده از شدت شور اهل شهر و غرش توپ و قنباره موشیر لاس بید ار گشته بدیوان خانهٔ میر عبد الله مغفور که مذکورش گذشت آمد و بر یورشی که از هر دو طرف قلعه رو یداده بود آگهی داد تمام محله را مضطرب اعظیم آباد حق بود اول صبح از صحن دیوانخانهٔ میر مذکور بر آن طرف گنگا بر آب دریا که فاصلهٔ بعیدی بود علمها و علامت لشکر انگلیسی بنظر آمد باز دیدیم از سهیر کوسی کها که متصل بود دیجرهٔ فرنگی و دیگر کشتیها روانه آن طرف شد خبر طلبیدیم معلوم شد که کپتان نکس با اندک فوجی بمدد قلعهٔ عظیم آباد از بردوان در عرصهٔ سیزده روز رسیده و مسٹر امیٹ صاحب کوٹهی برای آوردنش کشتیها فرستاده بعد از آن بنده باتفاق میر عبد الله نزد راجه رام نارائن که در باغ اسمعیل قلی خان مرحوم بر سر فصیل قلعه در وسط حصار مقیم بود رفتم دیدیم که لبهایش خشک و سیلی حواس محض است و ڈاکٹر فلیرٹن هم خالی از تشویشی نیست چه مردم را الیقین بود که امشب خود بدینصورت گذشت و فوج پادشاه را سی بهم رسانیده است شب آینده باز همین آتش در کاسه خواهد بود و پردل خان و همراهیانش مجروح شده اند دیگر سرکه سحر است آن مکان که رخنه هم دران شده مقرر می شود اگر چه رخنه را بگل گرفته بودند از استیلای سراس مبتلای وسواس گشته قبول نمی نماید اغلب که با این حال صبح آینده قلعه مفتوح و رام نارائن مع تبعه و لحقه مغاضب و مخذول میشود بنده را چون با ڈاکٹر نهایت اخلاص بود دلبشارت وصول فوج انگلیسی دادم متعجب گشته گفت خان صاحب کجاست فوج انگلیسی احوال را نقل کردم شادمان گشت رام نارائن هم شنیده زندگی دوباره یافت و هرکاره برای تحقیق خبر فرستاد چون هرکاره هم همین خبر آورد زندگی از سر گرفت بنده مع میر عبد الله و ڈاکٹر بکوٹهی آمده با مسٹر امیٹ و کپتان نکس که آشنا بود ملاقات نمود معلوم شد که چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولداد و ولایتی انگلیسی است اما چون نوزده منزل راه را در سیزده روز طی کرده اند نهایت خستگی و ماندگی لاحق دارند و کپتان هم با اینها اکثر پیاده راه سپرده تا سولداران و تلنگه ها را عذری در قطع طریق باین عجلت نباشد و سبب عبور دریا نمودن و از آن راه آمدن اینکه مبادا افواج پادشاهی استقبال نموده مزاحمت نمایند و رسیدن بعظیم آباد میسر نه آید و اگر میسر آید مدت وصول استداد یابد و تا آن وقت قلعه مفتوح و رام نارائن مع اصحاب کوٹهی مغلوب شود خدای داند که چه رو نماید مسٹر امیٹ همان وقت طعام و شراب بسرداران و سولداران و غیرهم و آنچه سوا سامان در کار بود رسانیده دلالت باستراحت نمود تمام روز آنها آرام کردند چون وقت شام شد کپتان نکس فوج را بضابطه آراسته و اعلام را کشاده با دهل و نقاره بهیئت درست از طرف دروازهٔ مغربی درآمده بشوکت تمام از راه بازار عظیم آباد داخل قلعهٔ پخته پادشاهی گردید و دلهای مضطرب شهریان آرمید دیگر فوج پادشاه را مجال یورش بر قلعه میسر نگشت و همان شب کپتان نکس مع دو کپتان دیگر و یک نفر هرکاره مخفی بیرون رفته راههارا دیده و فهمیده آمد که از دحام کدام طرف و کامگار خان کجاست روز دیگر وقت نصف النهار کامگار خان در خانه که اقامت گزیده عریان در تهیهٔ خواب و مردم مورچال بضابطهٔ آسایش طلبان هند غافل هر کس بخیالی و کاری مشغول بود با اندک مردم بر آمده شلکی بر آنها نمود و اهل مورچال مضطرب الاحوال گریخته راه فرار پیمودند کامگار خان محصور گشته راه بدر شدن نیافت بهزار خرابی برهنه سر و پا خود را از آن مخمصه بیرون کشید و کپتان نکس چند نشان سپاهیان آن طرف که بر مورچال نصب بود کنده و بعضی اسباب که از آنجا بدست آمد گرفته آورد و بعد از این حال کامگار خان اقامت در آنجا مناسب ندیده از شهر بیرون رفت و در میدان معسکر ساخت اما در تاراج اطراف عظیم آباد دستی تا شبخون خورد و بعد چند روز اقامت در نواح شهر مناسب ندانسته طرف گیا مانپور رفت و شروع به بندوبست پرگنه ها و تحصیل زر نموده پادشاه را دست خود دستبوسی داشت چون پادشاه از هیچ طرف اطمینان بدست نداشت ناچار استرضای اوی فرمود و والد را مکرر طلب نمود آن مرحوم باندیشهٔ آزردگی حکام عظیم آباد

معذرتها خواسته از جاے خود نمی جنبید پادشاه ازین پسر اندکے آزرده خاطر گشت و کامگار خان بران افزوده التماس نمود که شیوبهت
مرهته را حکم شود تا دران نواح و محال جاگیرات ایشان شورش کند البته حاضر خواهند شد پادشاه برطبق التماس او شیوبهت را باین کار
مامور فرمود چون کار باین حد رسید والد ناچار گردیده شیوبهت را از اراده اش باز داشت و خود عازم خدمت پادشاه گشته
به تهیهٔ اسباب سفر پرداخت رام نراین برین ماجرا آگهی یافته خواست که ناچاسقے صحبت میان من و انگلیشیه روے نماید این
احوال را نیا خوش وجهی بحضور مستر امیت ظاهر ساخت و گفت که غلام حسین خان در صحبت شما صاحبان بوده به پدر خود از حال
و مقال اینجا خبر میدهد الحال پدر ایشان با وجود رعایت و گذاشتن جاگیرات اراده رفاقت پادشاه و افروختن آتش
عناد و فساد دارد لغلام حسین خان تاکید باید نمود تا به پدر خود ممانعت نموده ازین اراده باز دارد مستر امیت به بنده براے نوشتن
خط متضمن ممانعت مذکور بخوبی تمام اشعار فرمود بنده جواب داد که والله العظیم از روزیکه من با جنابشان مراسلات بلکه ابلاغ پیغام زبانی
هم نکرده ام و آنچه رام نراین مے گوید اکثر غلط اند سے ازان راست است و الله الی الآن بهر حیله که توانست ترک رفاقت پادشاه
کرده در خانه خود مع اهل و عیال نشسته مانده الحال که پادشاه اظهار ناخوشے فرموده قاصد ایذاے او شان گردیده است صاحب
بفرمایند که چاره اش چیست هر گاه رام نراین با اقتدار نظامت از عهده بر نیامد و والد که در میدان مع اهل و عیال نشسته است
چگونه سرتابی از حکم پادشاه تواند نمود و رام نراین بخوف آنکه مبادا العبور و دید رم را با صاحبان ملاقات ها میسر آید و صاحبان
لیاقتش دریافته تجویز صوبه دارے اینجا براے او کنند راضی بآمدن او در شهر نیست و والد با وجود بودن در میدان طاقت عدم انقیاد
حکم پادشاه ندارد البته بضرورت بحضور پادشاه خواهد رفت اگر منظور این است که والد با پادشاه نیامیزد حکم آمدن در شهر باید داد و
بدون این صورت ممانعت از مصاحبت پادشاه بوجه تکلیف مالا یطاق است مستر امیت که مرد با عقل و تمیز بود سخن مرا دریافته
تصدیق فقیر نمود و گفت شما راست میگویید اما مضایقه ندارد خطے نوشته بدهید بنده همانجا خطے حسب الاشعار او نوشته
داده مکرر براے اتمام حجت و برأت ذمه خود صاف گفت که رام نراین را ازین گفتگوها غرض بدنامے من و والد بنده است
واین قسم ممانعت ها مانع پیوستن والد با پادشاه نمی تواند شد اگر منظور همین است او شان را اینجا باید طلبید والا در آنچه حفظ جان
و آبرو و ناموس خود خواهند دید خواهند نمود و فی الحقیقة همین بود که مرا با والد برادر رو با پادشاه واحدے از مخالفان اصحاب
انگلیشیه راه مراسلات یا پیغام زبانی مفتوح نبود بلکه اگر کسے ازان طرف مے آمد پیش خود بار نمیدادم چه دغا بازے و بیوفائی
وآنچه ازین مقوله باشد الحمد لله که بنده را گاهے منظور نبوده و الی الآن هم نیست و ایزد تعالے تا حال با فضال خود بکام و آرام
داشته و اکثر خادعان و مزوران را دیدیم که با دعواے دانائی و عیارے مبتلاے انواع بلیات شدند مصرع من همان
احمد پارینه که بودم هستم + والد مرحوم چنانکه سبق ذکر یافت از حسین آباد مع پسر وسطے خود سید نقے علی خان در لشکر پادشاه
رسیده مورد الطاف و عنایت گردیده و دستار سربسته و چارقب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار شاهے و نایب
دستخط گردیده مرجع اهالے لشکر و ارکان حاضر گشت و کامگار خان براے مجراے والد و موشیر لاس هم براے ملاقاتش آمد و پادشاه
مع کامگار خان و موشیر لاس و افواج دیگر در ملک راجه سندر سنگه و بهرت سنگه وغیره گرد و پیرامون قلعه تکارے همیشه بسر برد
و در استقرار و حصول احکام ابدالی درباره خود و بنام امرا و ارکان هند میگذرانید درین اثنا خادم حسن خان که از همیشه با میرن سرگران و
نامطمئن از وبود و قاصد اعانت پادشاه و بعد رفتن از ممالک محروسه میرن و میر جعفر خان گردید و ملک پورنیه را چنانچه باید غارت کرد
و زرها از جمیع رعایا و عموم برایا بهر صورت گرفته با فوج چیده که از مدتے جمع مے نمود و اسباب و سامان لائق از جاے خود جنبید و

با پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده تفنگچی و چهل و چند ضرب توپ خرد و کلان عازم عظیم آباد از راه طرف شمالی دریا گردیده در نواح حاجی پور که مقابل عظیم آباد و شمالی شهر مذکور آنطرف دریای گنگا بر لب آب واقعست رسید اگر این آمدنش قبل از وصول کپتان نکس بعظیم آباد و در زمانی که پادشاه عظیم آباد را محصور داشت و اندرون شهر فوج انگلیشیه و سپاه هندوستانی در نهایت قلت بود اتفاق می افتاد عظیم آباد مفتوح و عجب نامی برای خادم حسین خان و کمال تقویت و شوکت پادشاه را میسر می شد لیکن چون هر امری وابسته بوقتی و سببی است تفاوت و تجاوز از آن هیچگونه نمیتواند شد

رسیدن خادم حسین خان قریب بحاجی پور و مضطرب شدن رام نراین مع کل اعیان دارکان و جنگیدن کپتان نکس با خان مذبور و ظفر یافتن بر چنان فوج گران ✣ ✣

چون اخبار قرب وصول خادم حسین خان متواتر رسیده متیقن گردید رام نراین بکوٹهی آمده با مستر امیت استشاره در احوال قلت فوج ظاهر نموده چاره جو گردید مستر امیت همین صلاح داد که پادشاه بالفعل دور از حصار سرگرم سیر و شکار اند و جز رمها از رعایاست اندک مردمی از فوج حاضر با خود داشته باقی را همراه کپتان نکس متعین نمایند که کپتان نکس جنگ خادم حسین خان را تعهد می نماید رام نراین از قلت جمعیت کپتان و اراده جنگیدن با این فوج گران حیران گردید چون تصمیم این عزم دریافت برای رخصت و تیار افواج ملازم خود شتافت و شیخ حمید الدین و صاحب داد خان وغیرهما جماعه داران خود را متعین نموده تاکید در عبور فرمود صاحب داد خان علم خود را مع اردو در میان دوآبه گنگا که روبروی شهر بود فرستاده علمی برافراشت و شیخ حمید الدین خود بهمان طرف گنگا سکونت داشت و خانه اش نیز آن طرف بود بنا بر اطاعت فرمان آقای خود مع همراهیان آمده سیاهه لشکر خود نمود و کپتان نکس باسه چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولدا دولایتی و دو ضرب توپ مع اسباب آن از گوله و باروت آنچه ضرور بود فوراً همراه گرفته قاصد عبور گشت چون راو شتاب رای دم از دوستی صاحبان و شجاعت خود میزد و جمعیت دو صد کس از سوار و پیاده دلاور و چار لک همراهش بود او را هم مستر امیت و کپتان نکس صلای رفاقت داده استمزاج نمود او به کمال رغبت قبول نموده همراهی برگزید و بی تعلل و تامل همراه کپتان عبور نموده شریک معسکر او گردید و افواج رام نراین بضابطه مشوم این زمانه و خانه او که ده روز باید تا از یافتن تنخواه و آراستن اسباب فراغت یابند مبتلا مانده احدی از آنها بکپتان نرسید بلکه شیخ حمید الدین که برای دفع بدنامی رسیده بود دو سه کروه دورتر فرود آمده یکروز قبل از جنگ وقت شب تنها آمده به راو شتاب رای فهمانید که صاحب شما دیوانه شده اید راجه رام نراین از وجه شما نا راضی و دفع شما را خواهانست چه دخل دیگری در این صوبه نمی خواهد و مرا برای هضم نمودن لک روپیه طلب من کشته می خواهد لهذا بر این جنگ ما و شما را فرستاده خادم حسین خان که دعوی همسری با جعفر علی خان و شش هفت هزار سوار جرار و ده هزار پیاده برق انداز آتش بار و چند و چهل ضرب توپ همراه دارد این پانصد پیاده که همراه کپتان است چگونه از عهده اش خواهد بر آمد اگر این پیاده ها از جنگ در رو تافتند کار سری نکرده همه هلاک خواهند شد زنهار که شما رفاقت ایشان نه نمایید و عذری اندیشیده کناره گیرید من خود هرگز شریک جنگ نخواهم شد این سخنها گفته مرخص شد و صاحب داد خان خود هنوز در شهر بود که خادم حسین خان از لشکر کپتان نکس شش هفت کروهی رسیده منزل گزید ✣

ذکر جنگیدن کپتان نکس و راو شتاب رای با خادم حسین خان و ظفر یافتن بر چنان فوج سنگین و گران

کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسن خان که شش هفت کروهی شنید شام در خیمهٔ راجه شتاب رای آمده مشورهٔ شبخون زدن بر فوج او نمود
و گفت که فوج ما بسیار کم و مردم از مشاهدهٔ ازدحام و احتشام او بد دل و مخوف خواهند شد ولی آنکه شبخون بر او بزنیم کار سش تمام
با انتظامش متفرق و متزلزل گردد و زر و اسباب و خزاین او بغارت رفته طاقت و لیاقتی که دارد در رو نماند شتاب رای قبول نمود
گفت من بهر صورت با شما رفیق و تابع رای و صوابدید شما هستم هر چه بگویید و بکنید من در آن کار حاضر و فرمان بردارم کپتان گفت
پس این وقت چیزی خورده خود هم بخوابید و رفقا را هم حکم استراحت بدهید که نصف شب روانه میشویم شتاب رای حسب الاشعار
بعمل آورده نصف شب مستعد و تیار گشت و کپتان هم یک کمپنی در لشکر گذاشته مع باقی فوج شتاب رای را همراه گرفته برهنمائی
هرکاره که راه دیده آمده بود عازم لشکر خادم حسن خان گردید اتفاقاً هرکاره بنابر تاریکی شب راه گم کرده بلشکر نرسید و کسری
کم دو ساعت از شب باقی ماند کپتان از فتیلهٔ بندوق هندی که همراه شتاب رای بالفعل خاص بردار اش بود ساعتیکه با خود داشت
برآورده در آن نظر کرده دریافت که شب نهایت کم مانده است بشتاب رای گفت که حالا وقت شبخون نمانده بایستی درین وقت
ما در لشکر مخالف داخل میشدیم باید برگشت کپتان نکس مع راجه شتاب رای برگشته هر دو باتفاق بمعسکر رسیده بودند که صبح دمید
و هنوز فراغت از تخلیه و نشست و شوی دست و رو نکرده بودند که طلیعهٔ لشکر خادم حسن خان هویدا گردید کپتان خود مستعد و تیار
گشته شتاب رای را آگهی داد شتاب رای هم کمر بسته با رفقای خود حاضر و شریک حال کپتان در کمال دلاوری استاد خادم حسن خان
فوجی را فرستاده بهیر و بنگاه کپتان را غارت و متردّدین را که از عظیم آباد قاصد لشکر کپتان بودند مجروح و مقتول ساخت و بعضها
فرصت یافته و راه را گردانیده بدر رفتند کهاران بعض کپتانان پالکی و اسباب ایشان هر چه ممکن بود گرفته خود را بکنار آب گنگا
رسانیده بر کشتی ها که برای چنین وقت و همین کار گذاشته بودند عبور نموده بعظیم آباد رسیدند و دیگر افواج خادم حسن خان چند
دسته شده هر قشونی از طرفی بر کپتان هجوم آورده برق اندازی و تیر کمان‌زنی شروع نمودند و توپها از طرفین در غرش بوده
از طرف کپتان علی التواتر گله باری بر لشکر خادم حسن خان بود و کپتان و شتاب رای با استقلال تمام استاده حکم تلنگان می‌نمود
مگر کسانی را که متصل میرسیدند بدفعه آنها سواران و برق اندازان شتاب رای را گاهی چند قدم پیشتر فرستاده بضرب تیر و گولی
و اغلب بصدمات گولهٔ توپ انگلیشی منهزم میگردانیدند همین قسم معرکهٔ جنگ تا دوپهر گرم بود آخر بفضل یزدانی فوج خادم حسن خان
حسب الحکم آقای خود فوج را دو حصه نموده از دو طرف یورش آورد چون نوبت از توپ اندازی گذشت و مردم بسیاری
از طرف خادم حسن خان بضرب توپ مجروح و هلاک شدند اسپها را عنان داده نزدیک صفوف کپتان رسیدند آن وقت
توپ موقوف و شروع تلنگان بندوق شد و بنده برلب دریا در غرفهای کوٹهی انگلیشی استاده تماشای گریختهای لشکر
کپتان می‌نمود و مستر امیت دوربین در دست گرفته میدید و می‌شناخت که پالکی انگلیشی است از سرداران تا کسی مجروح شده باشد
که بر این می‌آید و بنده را هم بدوربین می‌نمود گریختگان چون مضطرب الاحوال از دست مردم خادم حسن خان نجات یافته آمده
بودند هر که میرسید خبر غلبهٔ خادم حسن خان و محصور بودن انگلیشیان و شتاب رای و گریختن شیخ حمید الدین از صدمات افواج خان
مرقوم میرسانید و تمام مردم عظیم آباد چه رام نارائن و چه سردار کوٹهی و چه عموم خلق همه مضطر و گوش بر آواز بودند که خبر چه میرسد
بنده مستر امیت و میر عبد الله و دوستان حاضر را تسلی میداد که این گریختها از خوف خود چنین میگویند و چهار و ب توپ بنظر می‌آید
و صدای آتش متواتر بگوش میرسد معلوم میشود که کپتان از کجا معلوم شد اگر کپتان مغلوب گشته جنگ که میکنند درین عرصه نجات هر عبد الله
آمدم و بر لب دریا من و اکثر مردم استاده در همین اندیشه اند که چه میشود ناگاه صدای تلنگ بگوش مردم رسید من گفتم بحال

بعد این شلک دیگر باز صداے توپ برسد کپتان غالب آمده و فوج خادم حسین خان منهزم گشته است و گرنه برعکس است باز آواز شلک آمد بعد ازان لمحه چند آوازے نبود و مردم را تشویشے رو نموده بود که باز صداے توپ بگوش رسید گفتم کپتان غالب آمد و مردم خادم حسین خان شکست خورده برگشتند کمتر کسے سخن مرا باور نموده حیران بودند بعد چند آواز توپ دیگر صداے توپ با مهتو و شعله بلند مے نمود و موقوف میشد و مکرر همین قسم مشاهده گشته ربعے از روز باقی ماند آن وقت رقعه کپتان با میت صاحب کونسی مشعر ظفر یابی خود و شکست دادن بخادم حسین خان و بدر رفتن او از میدان رسیده موجب تسلی عالمی گردید و مستر امیت خبر مذکور را بهمه کس از اعیان و دوستان گفته فرستاد و بنده بکوشے رفته گرم اختلاط بودم که ناگهان ساعتے از روز مانده کپتان نکس مع راو شتاب راے بهمان هیئات میدان غبار آلوده و عرق ناک در رسید و احوال جنگ و ظفر یافتن بر دشمن با محامد شجاعت شتاب راے مفصل بستایش او مذکور بکمال مبالغه نمود و هر دم شتاب راے را ستوده مے گفت که من چنین نواب ندیده ام حقیقة نواب همین است و دیگران بنام رام نراین و مصطفی قلی خان و محمد آفاق کوتوال و دیگر اعیان شهر باستماع خبر عود و ورود این هر دو کس و دیده رسیدند و مظنه گریخته آمدن این هر دو بمرتبه یقین داشتند چه زدن جنگ خادم حسین خان با این جمعیت قلیل خلاف قیاس و برگشته آمدن سرداران از عسکر مخالف ضابطه هندے انگاشتند مستر امیت مبالغه درین باب مے نمود و رام نراین و دیگران را معقول نمے شد مستر امیت گفت که کپتان هرگاه میر افضل را در جنگ منهزم ساخت چون فوج خادم حسین خان همان بود و غالب نه آمد بلکه مغلوب و منهزم گشت او را پاے ثبات متزلزل گشته برگشتن و دور رفتن ضرور افتاد تا شبخون نخورد و کپتان چون دید که میدان خالی و خادم حسین خان مع افواج خود برگشت تعاقبش تبانی تا یک کروه نموده توپ و ارابه بار بردار و مجروحان بیشمار را از میدان گرفته احتیاطا نمود و باروت هر چه بدست آمد همه را آتش داد این شعله ها که مے نمود همان بود و بعد ازان بودن خود در انجا بے فائده و غیر ضرور دانسته برگشته اینجا آمد و فوج را با سرداران دیگر همان جا گذاشت و پاس خاطر شتاب راے هم که الحال بسیار میکند او را هم براے آرام همراه آورده رام نراین بعد این تفصیل انصکے تصدیق قول کپتان نمود و خاطر مردم مطمئن شد صبح خود از هر طرف همین خبر رسیده متحقق گردید و خادم حسین خان بطرف سرحد تبیا شتافت و افواج انگلیشی مع مردم شتاب راے بعد چند روز از دریا عبور نموده بشهر عظیم آباد آمدند و حقوق شتاب راے و شجاعت و لیاقتش در دل جماعه انگلیشیه متحقق گشته وقر و وقعے عظیم در نظر جماعه مذکوره بهم رسانید الحق جاے آن بود و استحقاق آن داشت و انچه آخر با او بعمل آمد از نقدردانی و حقوق ناشناسی بیگانه مے نمود و درین ضمن خبر آمد آمد میرن مع افواج انگلیشیه لبرکردگی کرنل کلیو صاحب جنگ بکر و فرتام اشتهار یافت ✤

ذکر آمدن میرن باکر و فرتام و رفتن بر سر خادم حسین خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنا بر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال و ذکر مجملے از کردار او و رهائے یافتن خادم حسین خان از چنگال آن زشت خو و تتمهٔ احوال شاه عالم پادشاه و قرار یافتن پادشاهے براو بمشیة الله

چون خبر ورود خادم حسین خان در حدود عظیم آباد بمرشداباد رسید میر جعفر خان و میرن را تشویشے عظیم بنا بر قلت فوج رام نراین و بودن پادشاه این طرف دریا و رسیدن خادم حسین خان ازان طرف رو داده حرکت میرن که اسپهبد یاد بود از مرشداباد ضرور افتاد و بتهیهٔ اسباب سفر گرم گردید و ورود عرائض رام نراین متضمن اضطراب و خطوط مستر امیت بر وساکوم

شعر با عامله نمودن و صاحب جبیش شهر عظیم آباد و موکد عزیمت مذکور گشته تصمیم یافت و میرن با فوج بسیار و سامان افزون از شمار مع کرنیل کلیو سیف جنگ و افواج انگلیسیه در آواخر تابستان نزدیک عظیم آباد رسید چون خادم حسین خان آن طرف گنگا بود داخل شهر نگردیده در شروع عشرهٔ اول ذی قعده سنه یکهزار و یکصد هفتاد و سه هجری ۱۱۷۳ عبور دریا نمود خادم حسین خان که صدمهٔ جنگ کپتان نکس دیده خود را عهده بر آ از ان فوج قلیل نیافت جنگ میرن را با فوج وافر انگلیسیه زیاده از تاب و توان خود دانسته بظاهر بلند پروازیها میکرد اما در باطن نهایت مغلوب الهراس و در رهائی خود از دست میرن پاس داشت و راه بدر شدن می جست چه دریا چه گندک که از کوهستان شمالی آمده و غربی حاجی پور بگنگا پیوسته سد راه او بود و بدون کشتی پایاب وافر عبور چنین شخص کثیر الاسباب و العساکر از ان دریا متعذر مینمود میرن چند کوچ متواتر نموده بلشکر خادم حسین خان متصل گشت خادم حسین خان با روبنهٔ خود آخر شب کوچانیده خود جریده با فوج میرن از دور مقابله نمود و میرن نیز از خوف جنگ شاهزاده که جراحت دو تیر در ان دار و گیر بر داشته بود هوس مقاتله با دشمن نداشته در حفظ جان خود میکوشید و افواج انگلیسیه را هم از جلدی و چابکی در تعاقب ممانعت مینمود بعد مقابله و سر دادن چند توپ و رسیدن گولهای معدود که از طرفین بعمل آمد خادم حسین خان روی خود از میدان گردانیده راه صحرا اینکه داعیهٔ رفتن در ان داشت بر گرفت و در رفت میرن هم در تعاقب او راه می پیمود تا آنکه بهمین حال چند کروه از قلعه بتیا که مسکن زمیندار آنجا بود پیشتر رفته منزل گزید و خادم حسین خان چند کروه از وهم پیشتر رفته بر لب دریا متحیر بود که الحال کجا رود **القصه** روز عمر میرن آخر شده شام ممانش در رسید و باربردار اکثر لشکریان خادم حسین خان بسببی راه رفتن و تعاقب دشمنی توسنی چون میرن متفرق گشته بگرد و گاه هنش نرسیده میگویند خود خادم حسین خان هم تمام شب بر فیل و اکثر همراهیانش بر اسپ گذرانیدند و جای استراحت نیافته بکمال بی آرامی آن شب را بروز آوردند و بانیحال اندیشه داشتند که صبح مفری معلوم نیست دامن کوهستان است و لب دریا فردا چه پیش می آید چون شروع موسم برسات و ارادهٔ خالق کائنات بانتقام و مکافات با میرن متعلق گشته بود باران شدیدی بعد انقضای دو سه ساعت از شب مذکور که شب پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور بود شروع بباریدن نموده جهان را بر میرن و هواخواهانش تیره و تار و روز روشن عمر و اقبالش بشب دیجور ادبار مبدل ساخت و پس از مرور ثلثی از شب دو سه مصاحب مثل سید محمد خان مرحوم خلف علی رضا خان بن صفی خان بن اسلام خان و همت خان بن مصلح خان بن اعظم خان خافی که امین و جلیس او بوده اند مرخص گشته بخیمهای خود رفتند و میرن بنابر احتیاط باد و طوفان از خیمهٔ کلان برخاسته در پال لیرخانی که خیمه ایست بطور خاص و دامنش متصل بزمین میخهای وافر استحکام می یابد برای خواب رفت و زنی از فواحش که در سفر دو سه زنها از ان فرقه با او همراه و همخوابهٔ او می بودند مع قصه خوان و خدمتگاری برای دلک که باصطلاح چپی می نامند حاضر شد چون اجل آن زن باقی بود بعد لمحه او را مرخص کرد و خدمتگار شروع بچپی و قصه خوان افسانه برای خواب عدم آغاز نمود خدای داند چشمش گرم شد یا در انتظار پیک اجل بیدار بود که در عین شدت بارش رعد وعید قهار منتقم غیور و برق غضب و تهدید بر سر میرن نازل گردید و بهمان قسم که بر چارپایه خوابیده بود معرض انتقامات اخروی رسید آتش آن برق بر گشته بخت در خرمن هستی خدمتگار و قصه خوان هم افتاده دود از نهال عمر شان بر آورد **بیت** زینهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + چون زمانی بر این ماجرا رفت و شدت باران تسکین پذیرفت چاکران باستخبار احوال و تبدیل خدمتگار که نوبت در گاه رسیده بود رسیده میرن را با آن دو بیچاره در خواب عدم دیده بعض مقربان مثل اشخاص مذکور و غیر اینها را که نهایت متصل بخیمهٔ پیش فرود آمده بودند بشور و غوغا آگاه ساختند آنها حاضر گشته بعد تفحص معلوم شد که پنج شش سوراخ باریک در کاسهٔ سرش

بطرف قفا و بر بدن بطور اثر تازیانه که محل ضربتش کبود میشود پیداست و در شمشیر که متصل بسر او بر چار پایهٔ اش بود در دو جا یا سه جا سوراخ و نیز دیگ بنوک قدرے گداخته شده و چوب خیمه طرف سرش گویا پوسیده گشته چون این خبر بجناب فضائل مآب شیخ محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فے اعلی علیین رسید از احوال میرن خود علے ما ہے علیه آگهی داشت فرمود که برق آمده از سے عالم بالا راسے بینید چطور جسته جسته در خیمه ها سے زنند و لله دره قال ✤

ذکر غرق شدن دختران بیچارهٔ مهابت جنگ بفرمان میرن ستمگار و مشاهده نمودن خلق انتقام الٰهی را ظاهر و آشکار ✤

میرن چون از قتل خواجه [illegible] ادے خان و میر محمد کاظم خان الفراغ یافت و پدرش صداقت محمد خان پسر آقا باقر بندیان عمدهٔ جهانگیر نگر و شیخ عبد الوهاب کنبو را بگمان و تهمت بدم توپ پرانید هر دو در دل خود از تشویشات رهائی یافته اند که آسایش یافتند این شیوهٔ را پسر خاک بسرش پسندیده بجد گرفت و اکثر زن و مرد را کشتن آغاز نهاد حتی بعضی از جوارے حرم را هم بدست خود از شمشیر گذرانید و میگفت که بعد بدگمانی تصفیه همین معنی دارد که از هر کس گمانی بدل بگذرد او را از تیغ باید گذرانید و تصفیه خاطر هم باید رسانید و غیر از این پوچ دلائے یعنی است بنا بر این قاعدهٔ ایجادے خود از آمنه بیگم و گهسیتی بیگم دختران مهابت جنگ که پرورده نمک و نعمت شان بود بدگمان گردیده بعد ارتقا بر معارج جاه و جلال از ان زنهاے عاجزهٔ شکسته بال دغدغه بهم رسانید و مکرر بحاکم جهانگیر نگر که جسارت خان نام و در صلاح و سداد عالی مقام بود برائے قتل آن نها نوشت آن مرد بزرگ که او هم نمک پرورده و مرهون احسان پدر و اولیاے شان بود بر این عمل زشت اقدام نه نموده در جواب نوشت که حکومت جهانگیر نگر بدیگرے بدهید و مرا از چنین تکالیف معاف دارید آخر الامر میرن هنگامیکه داعیهٔ رفتن بر سر خادم حسن خان نمود یکی را از اشقیاے رفقا با نیکار مامور ساخته فرمان داد که بجهانگیر نگر رفته ببهانه آوردن مرشدآباد زنهای مذکور را بر کشتی سوار نموده در راه جائیکه دور از آبادے باشد آن بیکسان را غرق نماید و بجسارت خان مرحوم که از عهد شهامت جنگ مغفور حاکم بود نوشت که آن هر دو ضعیفه الصحابت فلانے روانه مرشدآباد نمائید میرن خود بطرف عظیم آباد بجنگ خادم حسن خان روانه گردید و فرستاده شقی براسے امضاے کار مامور راه جهانگیر نگر بلکه سبیل سقر گرفته بجهانگیر نگر رسید و آن هر دو خواهر بے یاور را ببهانه که معین شده بود بر کشتی سوار کرده چون در جائیکه خاطر خواهش بود وارد گشت گفت تا غسل کنید و لباس پاک بپوشید بلکه از ارادهٔ خود خبر داد کلانے که گهسیتی بیگم بود میگویند اضطرابے لاحقش گشت لیکن خردترش که آمنه بیگم بود به تسلے خواهر کلان پرداخته گفت چرا سے ترسید آخر روزے مردن بود امروز باشد که چون بسیار گنهگار بوده ایم الحمد لله وسیله نجاتے بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن گذاشته میرویم غسلها نموده و لباس پاکے بجاے کفن پوشیده خاک پاک سید الشهدا علیه السلام برابدان خود بطور حنوط و بر سر و رو بسیار مالیده از معاصے مجدداً تائب گردیده و دم آخر نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا گناهگار توایم از میرن تقصیرے نداریم و او حقوق پرورش که از خاندان ما یافته برباد داده ما را ناحق میکشد امید واریم که بجهت بر سر او بفرستی تا انتقام ما و فرزندان ما از و بکشد و کلمه طیبه و اعتقادات حقه که داشتند بر زبان آورده غریق بحر رحمت نامتناهے الٰهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضے تفاوت ما ہے میگویند

باین صورت که آخر شوال سال مذکور برآنها این ستم رفت و نوزدهم ذی قعده میرن راه خود گرفت و الله عزیز ذو انتقام و از

معتمدان ملکه مقربان اش استماع افتاده که میرن در بند کاغذی نام دو سه صد کس نوشته درین سفر که سفر آخرش بود همراه داشت و نیت کرده بعد فتح بر خادم حسن خان و پادشاه و معاودت بمرکز دولت و جاه این مردم را که نام شان درین طومار ست گشته فارغ البال بکام و آرام با دوستان خواهیم نشست و از بدخواهان اندیشه نخواهد بود او تعالی شانه که رب العالمین ست روا نداشت مخفی نماند که حکیم علی الاطلاق و خالق انفس و آفاق هرگاه بندگان خود را در شر و فساد منهمک بیند زمام مهام ایشان را بدست تسلط ظلمه بسیار ذمما تبنیه مفسدان نماید اما همیشه عالم را بر عباد خود حاکم نمیگذارد و حکومت ظلمه پایندگی ندارد چنانچه مخبر صادق علیه السلام میفرماید (الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم) بعد تبنیه مفسدان اگر ظلمه هم بعدل گرایند و از ظلم باز آیند ممکن ست که ایزد تعالی برایشان هم ابقا کند و بیخ دولت شان برنکند و الا علاج فاسد بافسد نموده ظالمتری را بر او می گمارد تا دمار از روزگارش برآرد وهو علی الله العزیز یسیر وانه علی کل شیٔ قدیر

رجوع بذکر بقیهٔ احوال لشکر میرن و سنوح دیگر سوانح و فتن

نوزدهم ذی قعده روز پنجشنبه اول صبح خبر واقعهٔ عظیمه که شب بر میرن گذشت معتمدی رفته بکرنل سیف جنگ که رئیس کل فوج انگلیشیه و سرمایهٔ استظهار عساکر هندی و سردارش بود ظاهر نمود او نیز بصلاح هندیان راضی گشته اخفای این امور مناسب دانست و شکم میرن در حضور کرنل دریده و احشا و امعا و دیگر اعضای اندرونی را بیرون کشیده همانجا دفن کردند و نقارهٔ مراجعت نواخته لاشش را بر فیل سواریش افگنده و پالش از هودج فیل بیرون گذاشته روانه شدند و شهرت دادند که او بیمار ست لیکن همانوقت بر مردم منکشف گشت که مرده را بر هودج افگنده اند گویا انتقام تشهیر لاش سراج الدوله از دست ملازمان او بالغ وجهی ظهور یافت بهرصورت کرنل متصل بقلعه بتیا رسیده حسب الالتماس عمله کار گزار و وکلای رام نارائن توقف نموده بر مینداد آنجا پیغام انفصال معامله بتاکید و تهدید داد او از خوف فوج انگلیشی اطاعت و انقیاد نموده قصه را کوتاه ساخت و عسکرین بریاست کرنل از صحرای بتیا برآمده جنازه برای لاش میرن تیار ساخته و بحمالهٔ کهاران بسیار بارش گذاشته در گنگا رسانیدند و از انجا بر کشتی لاش او در کمال عفونت و خرابی براج محل رسیده جائیکه اکنون مقبرهٔ او ست مدفون گشت (فاعتبروا یا اولی الابصار) و لشکر مع سرداران دیگر بعظیم آباد رسیده سکونت ورزید راجه راج بلبهه هنگامی که پیشتر دیوان شهامت جنگ مرحوم و از بن زمان بدیوانی میرن مقرر بود رئیس لشکر میرن شد و رام نارائن خود نائب عظیم آباد بود و برادرش با فوجی که همراه میرن رفته بود آمده ببرادر خود ملحق گشت

ذکر رفتن مستر اسمیث بکلکته و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق در سرداران انگلیشیه که باعث خرابی عالمی گردید

تا کرنل کلیف ثابت جنگ در کلکته بود ریاست فوج و کوٹھی هر دو با و تعلق داشت چون او قاصد ولایت خود گردید کار بنگاله و ریاست این جماعه درین سه صوبهٔ عظیم آباد و بنگاله و اوڑیسه که از سابق بمراتب افزود و شغل اینها اعظم و دائره ایشان وسیع گشته بود کرنل مذکور مستر اسمیث را لائق ریاست کل نه دانسته شمس الدوله هلپری و نسترت را که صاحب کلان مندراج بود دلبر و آئینی کوٹھی کلکته تجویز نموده ... تسلیه ... دیگر هم این تجویز را مسلم داشته مقرر شد که بالفعل بعد رفتن ثابت جنگ مستر هلول را صاحب کلان کلکته گردانید بعد از ان چون شمس الدوله برسد صاحب کلان و مدار المهام حل و عقد این ممالک او خواهد بود و بضابطه

ایام سابقه مستر امیت با عتبار درجهٔ نوکرے و قاعدهٔ کلیه قدریه مستحق این مقام و لائق این مرتبه گشته امید وار بود از استماع
این تقرر کمدر گشته از عظیم آباد در اسلات درین خصوص گفتگوے نمود و بعد رفتن ثابت جنگ بولایت او نشستن بلول بر کرسی
گورنرے کار عظیم آباد در اجه صاحب خرد وغیره اصحاب آنجا گذاشته عازم کلکته گردید و بعد چند روز کرنل سیف جنگ هم از عظیم آباد
کوچیده رفت و شاید تقصیرے از و بظهور رسیده که از ریاست فوج معزول گشته از مندو میجر کرنک قرار یافت میر محمد جعفر خان
از فوت میران حواسے که داشت در باخت و کار و بار ملک و فوج معطل تر گشته اختلال کلے در جمیع امور روے نمود و میر قاسم خان
بن سید میر مرتضی خان بن امتیاز خان خالص تخلص که ولایت زاد ایرانی و در عهود سابقه دیوان بادشاہے عظیم آباد بود
بمصاهرت میر جعفر خان اختصاص داشت اما فیمابین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و نفاق میگذشت و میران زیاده تر
در افزایش ناچاقی میکوشید از انجهت میر جعفر خان اگرچه از داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکے
در آشتی کوشیده مورد الطاف ساخت و خدمت پورنیه علاوهٔ خدمت رنگپور بنام او مقرر کرده در شوکت او افزود و برای
بعضے سؤال و جواب او را بکلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال و اقران در هوشیارے
و کردگارے امتیازے داشت در گفتگو با صحاب کونسل نقش محبت خود در دل آنها نگاشت و خاطر نشان کونسلیه باشد که
نسبت به میران و پدر زن خود میر قاسم خان لیاقت سرداری و کارگذارے بیشتر دارد و میر قاسم خان برای کاری که آمده بود
درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکے از و خوشنود شد و چون از اولاد و اتباع دیگرے لائق کار نداشت بحکم ضرورت
میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده واسطه جواب و سؤال اکثر اهل معاملات و فرقهٔ سپاه هم گشت درین ضمن بسبب مرگ میران
و غفلت میر جعفر خان دیر بسیار در تنخواه سپاه رو یداده تقاضاے آنها شدید گردید و چند بار بصاحبت پیش آمده دار الاماره
را برای وصول زر تنخواه محاصره نموده سکالمات عنیفه درمیان آوردند و میر محمد قاسم خان اصلاح ذات البین فرموده بعضے
از تنخواه را خود متعهد شد و هم درین عرصه باز تقریبات چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان بکلکته گردید میر جعفر خان پس و پیشے
درین باب در خاطر داشت اما تقدیر نگذاشت که ممانعت تواند نمود ناچار و ناچار مرخص فرموده میر محمد قاسم خان بکلکته رفت
درین وقت مستر بنسرے و نسترت مخاطب بنصیر الملک شمس الدوله بهادر در کلکته رسیده و صاحب کلان یعنی گورنر آنجا
گردیده بود و میر محمد قاسم خان چون داعیهٔ رفتن پورنیه و در ضمن آن دواعی مضمره هم بسیار داشت علی ابراهیم خان بهادر
را که ذکر محامد او و مناقبش از هزار یکے و از بسیار اندکے بر سبیل اجمال در احوال مهابت جنگ و فتح شمشیر خان گذشت
و آن عزیز سراسر عقل و تمیز دران زمان رفیق میر محمد قاسم خان بود بنگهداشتن فوج بنام اراده سفر پورنیه و تالیف قلوب
مردم قدیم که ملازم نظامت بوده اند و ارکان و اعیان مرشد آباد مامور فرموده خود بسفر کلکته نمود الحال احوال بادشاه
و کامگار خان و بعض سوانح عظیم آباد بنابر انتظام اخبار زبان قلم داده آید

ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نراین و راجه راج بلبهه با بادشاه و موشیر لاس و شکست خوردن بادشاه و بگیر آمدن موشیر لاس و سوانح دیگر که دران نواح رویداد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان بر ایالت هر سه صوبه در مرشد آباد بتائید خالق عباد و بلاد

میران عود در شروع موسم برشکال بر برق انتقام ذو الجلال در آمد اما فوج او بنابر آنکه بادشاه و کامگار خان منشار

فساد در عظیم آباد داند متعین صوبهٔ مذکور شده اقامت داشت ریاستش براجه راج بلبهه دیوان میرن متعلق بود و در ایام آن خود بنیابت همان صوبه داشت فوج ملازمش همراه او بود و فوج انگلیشیه نیز همانجا اقامت داشت همه این افواج بسبب برسات در جاهاے خود آرمیده تا انقضاے موسمش از جاے خود نه جنبید و پادشاه درین عرصه از داؤد نگر تا قرب جوار بهار همیشه در سیر و تردد بود بسببش آنکه معاش لشکریان او منحصر بر مزارع مزارعان بود و براے چارپا و حیوانات آنها نیز مرغزارے مے بایست یکجا اگر مدت مدیدے ماند چون در صوبه نقش تسلط او درست نه نشسته با وجود سلطنت مثل بیگانه نه مارتنگ سے بود دانه وکاه دواب و حیوانات و غله وغیره ماکولات براے همراهیان مفلسش معلق میسر نمیشد و یکجا کفافش نمیکرد و راجه بنیاد سنگه برادرزاده راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه بسبب تسلط کامگار خان و عار رجوع آوردن به همچشم خود پیش پادشاه سے نمے آمدند و کامگار خان چون کینه دیرینه با سندر سنگه و اولاد و اقرباے او داشت ملک خود را از صدمات پایمالے افواج محفوظ داشته علی الرغم بنیاد سنگه ملک او را لگدکوب حوادث میخواست اینهم علت سیر و سفر لشکر پادشاهے درین ضلعه بود روزے بنیاد سنگه از قلعه تکارسے بقلعه کور واکه متعلقان را درانجا گذاشته بود سیر رفت این خبر به پادشاه و کامگار خان رسیده فوج مغلیه ملازم سرکار شاهے قریب بهزار سوار براے گرفته آوردنش متعین گردید فوج مذکور ایلغار نموده بسر بنیاد سنگه رسیده او را گرفته آوردند و چند روز نظر بند بوده عرائض و پیغام بوالد مرحوم میفرستاد که بوساطت صاحب اگر خلاصے من شود و پادشاه مرا مورد مراحم فرموده نگهدارد من جمعیت خود را فراهم آورده کار پادشاهے بهتر از کامگار خان خواهم نمود و هم چشمی همه گرسر دو جهد بلیغ در کار سرکار بعمل خواهیم آورد و فتح سنگه برادر من که در بنگاله است افواج میر جعفر خان را به دولت خواهے پادشاه گرویده ساخته خود هم حاضر خواهد شد و اگر پادشاه خاطر کامگار خان کرده بواسطهٔ او خواهد گذاشت چون این صورت موجب عار ماست از ما رفاقت و دولتخواهے پادشاه هیچ نخواهد شد والد این مدارج را بپادشاه فهمانیده بنیاد سنگه را اخلاص کنانیده او آمد آمد ملازمت والد نموده بوساطت ایشان شرف یاب کورنش پادشاه گردید و مهیاے رفاقت و جان فشانے گشته فوج خود را طلبید و اعمله خود تا کیسر انجام وزر و اسباب حرب و غله وغیره ما یحتاج نوشت کامگار خان بعد یک روز اظهار ملالت با پادشاه نموده معروض داشت که اگر بنیاد سنگه این قسم خلاصے یافت غلام ترک رفاقت خواهد نمود پادشاه فاقد الشعور ازین سخن ترسیده بنیاد سنگه را چون روز دیگر بمجرا رفت باز گرفته مقید نمود و والد فقیر ازین حرکت آزرده خاطر گشته با پادشاه سخنان درشت گفت پادشاه عذر اندیشه برخاسته رفتن کامگار خان پیش آورد و والد گفت که کامگار خان را درین صوبه چارهٔ غیر از رفاقت شما نیست و او غیر ازین در دولت جاے ندارد اما پادشاه را رعب برسے کامگار خان چنان مستولی بود که سود سے نکرد و والد آزرده گشته چند روز در خانه نشست و کامگار خان بنیاد سنگه را اخلاص گردانیده ممنون احسان خود خواست او بوالد گفته فرستاد که الحال پادشاه از ما توقع رفاقتی نداشته باشد من دو سه روز مانده کناره میگیرم و همین قسم کرد آخر پادشاه بهادر علی خان محلے را فرستاده با والد عذر خواهیها نمود و والد گفت که الحال بودن من در لشکر با وجود تسلط کامگار خان محال است و من امید وار رخصتم پادشاه دلجوئی بسیار نمود و ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر بضرورت جدا مے شوند خوب علحده بوده هر قدر توانند ملک را مسخر سازند و رفقا بهم رسانیده باز در وقت باز آیند والد قبول نمود و پادشاه چند هزار روپیه براے خرج و اعانت والد بنا بر بهم رسانیدن مردم مخفی از کامگار خان فرستاد و والد در نواح محال جاگیرات خود رفته بکارے که

مامور بود از اشتغال ورزید +

ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشد آباد بر مسند ایالت بنگاله وغیره صوبجات بتقدیر خالق ارضین و سموات

چون میر محمد قاسم خان چنانچه خامه وقائع نگار اشعار بآن کرده در کلکته رسید و با شمس الدوله هنری ونسترت ملاقات و تبلیغ رسالت نمود و در بین گفتگو با غفلت میر محمد جعفر خان و برهمی معاملات مالی و ملکی و بی انتظامی سر رشته افواج و مصارف لابدیه بیوتات وغیره بابلغ وجوه ظاهر ساخت و چند کس را از اراذل ناس مثل چنی لعل و منی لال و انگنون سنگه هرکاره وغیره هم که از غفلت و عدم لیاقتش بر سر کار و مدار المهام مختار بوده اند نامبرده فضائح شان بر شمرد و شمس الدوله که در میان فرقه انگلیسیه بعقل و دانش ممتاز و در نکته یابی و کاردانی بی انباز بود میر محمد قاسم خان را در امور ملکداری لائق و در هوش و سلیقه ریاست در میان اقارب و اتباع میر جعفر خان از همه فائق دید و میر محمد جعفر خان و احوال ایشان را درست شناخته متردد بود که برای انتظام این ممالک چه کند آخر در خاطرش چنان تصمیم یافت که میر قاسم خان را به نیابت کل مقرر و مختار ساخته مدار المهام سازد و برای میر محمد جعفر خان وجهی مقرر نماید تا میر قاسم خان وجه مذکور بلا تعلل باو رسانیده بزرگ و منیب خود داند با اصحاب خود آنچه ما فی الضمیر او بود ظاهر کرده درین خصوص با آنها استشاره نمود رای اکثری از رؤسای کونسل که با شمس الدوله اتفاق داشته نفاقش نمی ورزید تدبیرین کار قرار یافت اما مستر امیت که بنا چاری صاحب خرد کونسل و تالی مرتبه شمس الدوله بود و دو سه کس از کونسلیه ها با او یکدل خواهان ریاست او بودند مثل مستر السن و میجر کرنک و مستر باتسن سر باز زده این رای را نمی پسندیدند و فیما بینهما درین کار بهم رسانیده غدرشش در کونسل مذکور می ساختند هر چند عدم لیاقت میر جعفر خان نهچنان بود که امیت نفهمد اما چون با شمس الدوله طرف شده خواهان ریاست خود بود و در جمیع امور آنچه رای شمس الدوله بران قرار می یافت بمقتضای قول مشهور لا لحب علی بل لبغض معاویه آن رای را مرجوع و مطروح شمرده رد و تقبیح آن می نمود و در مراسلات ولایت خود هم در تضعیف آرای همدیگر نموده طعن در اعمال و افعال یکدیگر میکردند و هر یکی دیگری را بسفاهت و اعوجاج وطمع و لجاج نسبت داده شکایت و سعایت هم می نوشت و این عناد آیشان عاملی را بباد فنا داد چنانچه عنقریب نگاشته قلم صداقت رقم انشاء الله العزیز خواهد شد القصه چون طرف شمس الدوله غالب و رایش صائب بود عزیمت مذکور تصمیم یافته میر قاسم خان باین بشارت مبشر گشت و بنابرین گذاشته شد که شمس الدوله خود در مرشد آباد رفته این امر را تمشیت دهد میر قاسم خان خوشنود بمرشد آباد معاودت نمود شمس الدوله مع عماد الدوله مستر هسٹنگ که در ینولا از اسنادی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چار هجری الی یومنا هذا که روز شنبه بیست و سوم ماه مبارک رمضان سنه نود و چار هجری از زمانه دوازدهم است گورنر کلکته و مدار المهام اکثر ممالک هند است با برخی از سرداران و بعض افواج انگلیسیه بداعیه تمشیت امر مرقوم متعاقب میر قاسم خان از کلکته بمرشد آباد نهضت فرمود و میر قاسم خان بعلی ابراهیم خان بهادر نوشت که افواج نو نگهداشت و اسپه داران وغیره مردم شهر را تا بالیف قلوب با خود رفیق نموده و اسباب تجمل سوای آنچه از قدیم و جدید بعجاله میسر تواند شد و عصا و کتک ها سه نقره بضابطه ممالک هند تیار نموده باستقبال تا پلاسی خود را رساند خان والاشان که در هوشیاری و سلیقه کارگزاری یگانه روزگار است زیاده از آنچه منظور میر قاسم خان بود مهیا کرده حسب الامر باستقبال شتافت و میر محمد قاسم خان چنانچه مرکوز خاطرش بود بجاه و حشمت و تجمل و شوکت داخل خانه خود گشته با میر جعفر خان ملاقات نمود

روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده بمرادباغ نزول فرمود صبح آن شب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید و تلثی از روز برآمده
سوار بهاگیرتی نموده بمرادباغ شتافت شمس الدوله بعد معمول داشتن رسوم متعارفه سر حقه راز برگشود و آنچه صلاح بود اعلام نمود میر
محمد جعفر خان سر باز زده ابا سے مفرط در نهایت مبالغه آغاز نهاد شمس الدوله کس فرستاده میر قاسم خان را طلبید و درانجا معرکه سخن گرم
و گفتگو ها سے درشت و نرم درمیان آمد هرچند شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان وضعیکه تقرر یافته بود قبول کند در نگرفت و قبل
ازان که میر محمد قاسم خان بباغ مذکور رسید میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نموده مرخص شد و بر کشتیها سے خود
سوار شده راه دارالاماره گرفت در وسط دریا کشتی سوار سے میر محمد قاسم خان بنظرش درآمد اشاره معاودت نمود غرض آنکه درانجا
رفته مهیج این فساد نگردد خان مرقوم معاودت بحال خود مناسب ندانسته سخنش را نشنید و خود را به تجاهل زد که گویا صدا سے
منافعت نشنیده و ایما سے که درین خصوص سے شد ندیده است بهر صورت خود را تا مرادباغ رسانیده با شمس الدوله ملاقات کرد
و ماجرا را از اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که این صورت خوب نشد و میر جعفر خان از من بدگمان گشته در پی جان من
خواهد افتاد شمس الدوله جواب داد که ما ناچاریم میر قاسم خان گفت که هرگاه شما ناچارید منکه بیچاره محض ام چه کنم چون وقت طعام
شان بود گفت الحال خود صاحب بنشینند بعد از طعام باز گفتگو خواهد شد میر قاسم خان در جاے علیحده متحیر نشست و بعلی ابراهیم خان
که همراه برده بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اول با ایشان آنچه گفتنی است باید گفت اگر صورتے نگیرد باطلاع ایشان
از همین جا ملازمان خود را طلبیده و خزانه که مهیاست نزد خود گشته بطرف بیربهوم باید رفت و بطور باغیان تاخت و تاراج و زد و
خورد شروع باید نمود چون اکثر فوج با شما موافق است و کامگار خان هم مع بادشاه با شما اتفاق خواهد ورزید اغلب که باین
صورت هم کارے از پیش ببرید چون طمینان از میر جعفر خان نمانده بود این تدبیر را آخر الدواء دانسته در خاطر ذخیره داشت و
فی الحقیقة بسبب دیر طلبی ها فوج از میر جعفر خان بیزار و منزجر و با میر قاسم خان چون متعهد تنخواه آنها شده بود فرمان بردار و چاکر بودند
و جگت سیتهه مهتاب راے و برادرش مهاراجه سروپ چند نیز در باطن معین و مددگار خلاصه میر قاسم خان نهایت حیران و پریشان
خاطر از نیرنگیها سے قدرت کامله ایزد تعالی در تحیر بود تا چه پیش آید چون شمس الدوله از طعام فراغت یافت باز میر قاسم خان
پیش او رفته اضطرار و ناچارے خود و اینکه اگر چنانچه قرار یافته بود بعمل نیاید لا علاج بمفاسدے انجامد ظاهر نمود شمس الدوله بعد استماع
مقالات او باز علیحده نشست و باعتماد الدوله هسترهینگ بهادر و دیگر ارباب مشاورت تا دیر مطارحات و مناظرات نمود و بعد گفتگوی
بسیار رای ایشان بران قرار گرفت که فردا باتفاق میر محمد قاسم خان بدار الاماره باید رفت و نوعیکه مقرر شده این مهم را تمشیت باید داد میر
محمد قاسم خان بسبب اندیشه که از میر محمد جعفر خان بهم رسانیده بود افواج و ملازمان خود و دیگر کسان را که با او اتفاق داشتند گفته فرستاد
که در خانه او و دور از حویلی اش مستعد و حاضر باشند علیحده خود با فرمان داده بود که طعامها پخته همه را بخورانند حسب الامر او بعمل آمده و در
دور خانه اش جمعیت و ازدحام لشکری که بود متفرق نشد تا آنکه صلاح مذکور تنقیح و تقرر یافته شمس الدوله میر قاسم خان را مرخص نمود
مقرر آنکه فردا اول صبح کمر بسته با جمیع همراهیان خود حاضر شود و سرداران افواج انگلیشیه را هم حکم داد که ساعتے از شب مانده فوج و توپ ها
تیار نموده بر در دارالاماره جائیکه مامور و معین است حاضر آیند میر قاسم خان چون اراده آمدن بخانه خود نمود اول رفقایش از
در خانه اش معبرے که فرودگاه او از کشتی بود از ازدحام و جمعیت نموده بر کنار حویلیش مستعد استادند بعد ازان بر کشتی سوار شده
عبور دریا نموده و در احاطه سپاه دولتخواه خود بدولتخانه رسیده تمام شب در دعا و مناجات قاضی الحاجات و زمانے
به تسلی و دلجوئی خیر طلبان گذرانیده ساعتے چند استراحت نمود

ذکر عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بوبال و زوال

چون صبح دولت میر محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد خان مرقوم حسب الوعده بان بخت خویش بیدار گشته رفقا و همراهیان را به تیاری و استعداد سواری فرمان داد و چون مهیا گشته حاضر آمدند خود را بکسوت امارت آراسته و نصرت از بخت و قسمت خواسته بر رخش همت و اقبال سوار و رو بهگراسی دربار گردید و ازان طرف قبل از ورود میر قاسم خان شمس الدوله هنبرسی و نسترت گورنر با عماد الدوله مستر هستنگ بهادر و سرداران دیگر مع توپ و فوج در میدان حلوخانه دارالاماره رسیده بر طرق عبور و مرور و متردین دربار مردم خود را معین و محکم گردانید و میر قاسم خان هم مع جمعیت خود وارد گشته مقابل نقارخانه بر اسپ سوار استاده و آمد و شد پیغامبران و سفرا شروع گردید هر چند شمس الدوله بانحاء مختلفه میر جعفر خان را فهمانید که اگر خویش شما نائب بوده کار ملکی و سپاهی بر رویه عقل و دانائی سرانجام دهد و شما فارغ البال بعیش و کامرانی خاطر خواه خود زندگانی کنید بر شما بدی ندارد و از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه و وظیفه خواران مضمحل گشته دو سه هزار و سی مغلوک ما ملک لکوک شدند و عمده‌ها و نجبای آبرو طلب جان بلب دارند سود نکرد و آن جاهل قباحت نافهم بر خواهش خود اصرار ورزیده سخن رؤسای انگلیش نشنید درین بین که مدتی ممتد جواب و سؤال از طرفین بود آهسته آهسته کمپنیهای تلنگه انگلیشیه نزدیک تر میشدند و توپ هم تیار رو بدارالاماره بود و رفقای میر جعفر خان که اندرون دارالاماره حسب الامر او برای حراستش مقام داشتند از خوف افواج انگلیشیه که رعب و هراس اینها حق تعالی بر قلب مقلوب مردم مغضوب این ممالک مستولی نموده بود آهسته آهسته هر یکی ببهانهٔ راه خانهٔ خود گرفت و شمس الدوله تنگ آمده گفت هرگاه این مجهول معقول را نمی فهمد استرضای او چه ضرور درانچه انتظام ملک و رفاه رعایا و سپاه باشد بعمل باید آورد و چندی از سرداران حماة او که حاضر بودند تصدیق این قول نموده با او همداستان شدند و او میر قاسم خان را فرمان داد که بر مسند ایالت هر سه صوبه باصالت نشسته فرمان روائی کند اندرون دارالاماره معدودی که از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده بر دروازه‌های کارخانجات و راهها که حرمسرا تلنگه‌ها را برای حفاظت و حراست معین نمود و خود داخل دارالاماره گردیده در جای علحده نشست و میر محمد قاسم را طلبیده زیر شامیانهٔ کار چوبی که در ایوان دیوان عام استاده بود بر مسند نشانید میر محمد قاسم خان روز دوشنبه دهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار هجری پای عزیمت از حد نیابت بالاتر گذاشته اصالةً هر سه صوبه را مالک گشت و صدای نقارهٔ شادیانه و ندای ایالت و ریاست او خانه بخانه بلند گردید هواخواهان که اکثری در رکاب حاضر و بعضی در خانها منتظر بودند بهجوم آورده بگذرانیدن نذر و مبارکباد و تقرب جستند و شاید شمس الدوله تا سه چار روز مستر هستنگ عماد الدوله را مع افواج انگلیشیه برای حراست او گذاشته خود در مراد باغ رفت و میر محمد جعفر خان را که اندرون حرمسرا با زنها و اطفال خود بود شمس الدوله پیغام فرستاد که اگر ماندن در مرشدآباد مرکوز خاطر باشد کسی را با شما مزاحمت نخواهد بود هر حویلی و مکانیکه خواسته باشید برای اقامت خود معین فرمائید و اگر رفتن به کلکته و بودن در انجا منظور افتد هر جا که خوش کنید مضائقه نخواهیم نمود ناظم معزول رفتن کلکته به قبول نموده بجره و کشتیها برای سفر مذکور درخواست بقدر خواهش و حاجت او مهیا گردید و میر جعفر خان به خاطر جمع خزانهٔ محل و جواهر نفیسه که از نوادر و ذخائر خاندانهای قدیم امرا مثل شجاع الدوله و علاء الدوله سرفراز خان و سیف خان و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله بود و اندرون حرمسرا برای چنین روزها در تحویل منی بیگم که در خانهٔ میر جعفر خان بمنزلهٔ زن صاحب خانه است بود و سید اشت و توشک خانه و پارچه‌های ملبوس خاص که آن هم مثل جواهر اندوخته چندین امرای مقتدر

مذکوره و دیگر تحائف و نوادر که بطور مذبور از نظر مردم مستور داشت همراه خود مع زنهاے مدخوله واتباع وخدمه آنها واطفال صغیر که سه پسر
و چند دختر بودند بر داشته راه کلکته گرفت چند کمپنی تلنگه بحراست او متعین شده تا به بلده مذکوره که الحال شهرے در کمال معمورے و
آبادے و دار الملک جماعۀ انگلیشیه است رسانیدند معزول مذکور زمینی در زمین آبادے متصل بچوک بلدۀ مسطوره خریده طرح عمارت
بسلیقۀ خود ریخت و مکانهاے متعدد ساخت از رفقاے او میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ راه وفا پیموده شریک او درین سفر و مقر
گردید و فی الحقیقة انکه جائی هم غیر از جوار او نداشت و میر محمد قاسم خان خود را مخاطب بنصیر الملک امتیاز الدوله میر محمد قاسم خان بهادر
نصرت جنگ ساخته خطابهاے مذکور را از پادشاه براے خود طلبید و پسر بسیم که در همین نزدیکے قبل از جلوس بر مسند ایالت براے او بهم رسیده بود
قدومش را براي خود مبارک شمرده چون در علم نجوم اندک شعور و براحکامش اعتمادے داشت زائچه طالع او بکمال تنقیح از منجمین نویسانید
گمان عروج او بمدارج علیا داشت لیکن عمرش وفا نکرد و در دو سه سالگی مرد صوبه عظیم آباد بنام او مقرر کرده خطاب مظفر الملک
شمس الدوله میر شمس الدین علی خان بهادر ناصر جنگ از حضور طلبید و او را هفت هزارے قرار داده افیال و افراس کوچک بارین
و عماریهاے مناسب قدرشان آراسته و اطفال بسیار از شاگرد پیشه بهم رسانیده در هر فرقه ملازم او گردانید و تماشاے براے
مردم بهم رسانید و عموے خود میر ابو تراب را هم که مرد مفلوکے در اوائل بود بخطاب معز الدوله تراب علی خان بهادر صلابت جنگ
مخاطب ساخته بمنصب شش هزارے و عطاے پالکی جهالردار و علم و نقاره و جاگیر و رساله امتیاز بخشید و پسر عموے خود را ابو علی خان
بهادر خطاب و رساله داده برابر وے او فی الجمله افزود اما چندان اعتبار و اقتدارش نداد در اصل حقیقت لیاقتی هم نداشت
و عمولیش اگرچه عامے محض و استعداد سرورے بحسب جبلت در او نبود اما پاس احسانهاے سابق و دوستی هاے دیرینه که از مردم
برادو و او را با مردم بود مرعے مے داشت و بقدر مرتبه خود نگفتن کلمة الخیر در حضور قاسم علی خان که هنگام اقتدار بتعیتی بهم رسانیده بود قصور
نمیکرد القصه بعد از تعین و تشیید مبانی عهود و مواثیق که با کونسل کلکته و جماعۀ انگلیشیه انعقاد و انفصال یافته از طرفین محرر و مرقوم
گشت و وضع لب بردن باهم باتفاق بنحوے خاص تفصیل و تخصیص یافت میر قاسم خان برتق و فتق مهمات ملکی و محاسبه از متصدیان
و بر آوردن خیانت عمله میر جعفر خان که بعضے مردم قدیم نظامت و برخے جدید بعرصه آورده میرن و میر جعفر خان بودند پرداخت
و دیدن موجودات سپاه و خزاین نقود و جواهر و دیگر اموال و اثاثه توجه گماشت بعضے از متصدیان قدیم را بنوید الطاف و عنایت
مستمال نموده شریک و معین خود در استکشاف احوال دیگران گردانید و بعضے از متوسلان خود را که بر آنها اعتمادے داشت در آن کار
ناظر گردانید علی ابراهیم خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز و در شعور و ادراک دقائق دفاتر دیوانی وغیره بے نظیر و بی انباز
است در تنقیح کم و کیف سپاه و تنخواه آنها بخصوص مامور ساخت و سواے این کار حل اکثر عقده هاے دشوار براے رزین او مرجوع میشد
و ستیارام اگرچه ضوابط استیفا و دیوانے را درست اخذ کرده بود اما سخت گیر و طینت خوشی نداشت بمحاسبه دفاتر دیوانی و بیوتات
و تنقیح و تحقیق خیانات دیگر متصدیان و ارباب قلم مقرر گشت و منشی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود میر منشی و بخطاب فقط اسرار خان
مخاطب گردید و تجسس و تفحص بعض امور نیز باو تعلق داشت و خواجه گرگین برادر خواجه پدروس ارمنی بداروغگی توپخانه و آراستن
توپها و اسپالیش و مودب نمودن پیاده هاے برق انداز تفنگچی بآداب قواعد فرنگ که الحال باصطلاح آنها را تالنگه مے گویند سرافرازے
یافته گرگین خان بهادر خطاب بکمال تقرب و اختصاص یافت مثل او دیگرے در خانه میر قاسم خان نبود و سخن او را تاثیرے که
در ذات میر قاسم خان بود الی الان در هیچ نوکرے و آقاے مشهود و مسموع نیفتاده گویا مثل شیطان در رگ و پے میر قاسم خان دویده
او را مسخر خود گردانیده بود و شیخ مسند علی لکهنوے که یکے از آحاد الناس قصبات لکهنو و هیچ محض بود در زمره سپاه بدرجه عالی

رسیده او هم پایهٔ کمی از گرگین خان نداشت بعد مردنش پسر و برادرزاده‌هایش بخشی بعضے از افواج و هر یکے چهار و پنج هزار سوار
با خود داشتند چنانچه فرحت علی برادرزادهٔ او بخشی و چند صد سوار در رساله او بود و برکت علی هم علی هذا القیاس و محمد علی پسر او
بخشی و رئیس صاحب اختیار پنجهزار سوار طرق سواری بود که بضابطهٔ انگلیشیه حواله‌دار و جماعه‌دار و صوبه‌دار و کمیدان داشتند و با هر ده سوار
یکے در پس سر آنها شمشیر کشیده راه میرفت چه اگر در جنگ کسے روے خود را برگرداند این صاحب شمشیر برهنه بدون اذن و تامل
سرش بشمشیر بر دارد و میرزا شمس الدین که از ایام شباب با میر قاسم خان یار و مرد خوش اختلاط هوشیار بود و در عظیم آباد بتالیف
قلوب مردم عظیم آباد و رؤساے لشکر میران حسب الامر میر قاسم خان اجتهاد میکرد بمصاحبت و بعضے خدمات مثل مهوس خاص و وکالت
حضور پادشاه و معامله جاگیرات مردم حضور و غیره پرگنه‌ها اختصاص یافت و فقیر را از مرشدآباد بخطے بکمال اشفاق قبل از تمکن بر وسادهٔ
ایالت نوشته و مواجبے مقرر کرده آرزو داشت که بنده پیش انگلیشیان ارباب کوٹھے عظیم آباد و دیگر از ان جماعه هر که آشنا
باشند سعے نموده صوبه‌دارے عظیم آباد با وے بماند و خبر نداشت که یاورے بخت او را بر تخت سلطنت بنگاله مے نشاند

اندوختن میر محمد قاسم خان زر بسیار بطور مصادره از مردم مرشدآباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشے بذات نمودن جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن

میر محمد قاسم خان چون رشید الارکان گشت و خزانه را از زر خالے دید در اداے زر موعود که با سپاه خود و نوکران نظامت و افواج
داعیان انگلیشیه وعده بود متحیر گردید بنابرین اول بند و بست پرگنه‌هاے صوبه بنگاله و غیره که در ید تصرف او در آمده بود نموده ضلعهٔ
بردوان و غیره را در تنخواه انگلیش مقرر گردانید و بعضے از جواهر را نیز در عوض مبلغے که دین انگلیشیه بود بدست جماعه مذکوره رهن
نمود و موجودات سپاه را هم علے ابراهیم خان بهادر و دیگر معتمدان دیده تغلب و خیانت دفاتر بخشیگرے برآورد و عدد ملازمان
بعد تصحیح آنچه ثابت و منقح شد حساب آنها نموده مشاهره آن جماعه برخے نقد از تحصیل داد و بعضے تنخواه شد و برخے موقوف
بر زمان آینده ماند و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده چاره نداشتند بهر چه میسر و مقرر گشت راضی و شاکر شدند شاید از
حکمت سیّئه هم چنانچه وعده بود مبلغے بطور قرض گرفته از تقاضاے متنوعه رهائے حاصل نمود و براے آینده مداخل خود را دیده
مخارج بقدر مناسب که از عهدهٔ آن بر آید مقرر ساخت و اکثر اخراجات بے فائده که اغنیا بطور رسم و ملاعب لازم می شمارند
لغو و عبث دانسته موقوف نمود چنانکه دنبه خانه و بلبل خانه و برے خانه و امثال ذالک را بالمره دور نموده از جانورهاے مذکور معدودے
در هر کارخانه نگهداشت و باقے را بر منبداران صوبه داده قیمتے براے آنها مشخص کرد و از وکلاے آنها عمله دیوانے زرش شمرده
گرفتند و چنی لعل و بنی لال بپاداش اعمال خود رسیده زر وافرے از آنها در سرکار عائد گشت مخفے نماند که میر قاسم خان از بدو طفولیت
بنابر دامادی میر جعفر خان واجب الرعایهٔ خاندان مهابت جنگ مرحوم و همیشه با چند سوار ملازم سرکار شهامت جنگ بپاس خاطر مادر
زنش بود و بدین جهت آمد و رفت او در جمیع خانها و با عمله شاگرد پیشه و ملازمان دولت خانه هر یکے از اقارب مهابت جنگ آشنا
و بر احوال هر فردے از ان جماعه کما ینبغی آگهی داشت چون بیاورے طالع و اعانت جماعه انگلیشیه بر مسند دولت متمکن گشت بر
هر کدام از ان جماعه که گمان زر اندوزے داشت بهر قسم که دانست حیله جسته او را بمعرض عتاب و خطاب در آورده هر قدر بقدر اعت
و استطاعت او بود از دستش کشیده گرفت حتی بعض از نسوان مغنیه نواحش که ملازم میران و میر جعفر خان بوده اند و از دفاتر خانسامانی
و غیره معلوم شد که اینقدر جواهر و فلان ظرف طلا و چیزے از قسم الف یافته اند همه را بجنسه بلکه مع شئے زاید استرداد نموده از آنها

بازیافت کرد و کنیزان و خواجه سرایان خانهٔ مهابت جنگ و شهامت جنگ که برای خود در گوشه جای ساخته و با کسی التفاتی نمیکردند می بردند با آنها هم ستیزه کرده آنچه ممکن بود و غمازان گفته بودند فراهم آورد و مضمون شعر مشهور سعدی رحمة الله **بیت** چه انسانی از هر یک جوی سیم * که گرد آید ترا هر روز گنجی * گویا گوشزد دل اصغا نموده بود در راجه سکت سنگه که کهنه متصدی سرکار مهابت جنگ و پیشکار راجه جانکی رام و راجه دولبهه رام اما در اقتدار برابر با بنها بود چیزی بعض روزگار دیده بزر و اسبابیکه اندوخته بود آبروی خود خرید و نقد و جنس خانهٔ خود را سیاهه کرده بی کم و کاست بمیر قاسم خان نمود مبلغی خطیر بود میر قاسم خان قلیلی براجه مذکور معاف نموده باقی همه را گرفت اما از سکت سنگه راضی و شادمان گردیده غرتش بسیار میکرد و در پهلوی مسند خود می نشانید و از غلام حسین خان که داروغهٔ دیوان خانهٔ مهابت جنگ و رفیق قدیم او و مالک الملوک بود نیز زر و اسباب همه انتزاع نموده بدارو غگی دیوان خانه بدستور مقرر داشت ملخص آنکه باین صورت زر وافری اندوخت و سپاه را هم ستمال ساخته آنها را که لائق کار خود دانست ملازم کرد و بعضی را جواب داده تنخواه آنها داد و از انتظام این فرقه هم اطمینان بهم رسانیده در فکر قلع و قمع زمینداران مفسد افتاد *

ذکر بر آمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان بردوان با زمینداران آن مرز و بوم

چون در صوبهٔ بنگاله از زمینداران قرب و جوار دار الملک مرشد آباد غیر از زمیندار بیربهوم دیگری دعوی شجاعت و حمیت و داعیهٔ جنگ و نام و ننگ نداشت و میر قاسم خان گویا در باطن با زمینداران از قدیم دشمن بود و فی الحقیقة اکثر ازین فرقه قابو طلب و ناقص عهد و پیمان و کم فرصت و کوته اندیش اند بمشاهدهٔ اندک انقلاب حقوق مراعات حکام و غیر حکام بطاق نسیان گذاشته سر بدی که توانند بظهور رسانند و بدین سبب است که سلاطین سلف هرگز برانها اعتماد نکرده عملهٔ خود را در امور مرجوعهٔ هر پرگنه و هر جا متعهد میدانستند و بهمین جهت در عهد پادشاهان مغفور مذکور ملک معمور و رعایا و مسافران مطمئن و شادمان و مزارع و اراضی مزروع و آباد و ممالک منتظم و خلائق دلشاد بوده اند و الحال که زمینداران مطلق العنان اند در تمام عالم فساد شائع و مملکت خراب و برهم افتاده است و اگر همین صورت بماند انتظامها ابتر و ملکها ویران تر خواهد شد **القصه** زمیندار بیربهوم که بدیع الزمان خان نام و بدیوان جیو اشتهار داشت در ایام جوانی بلکه در سن کهولت نیز بنابر افراط رغبت بعیش و آرام زمام بند و بست ملک بدست علی نقی خان پسر خود که ارشد اولادش بود سپرده فارغ البال میگذرانید بعد انتقال او و انقراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دل تنگ گردیده لباس درویشی بر کرد و پسر دیگر خود اسد زمان خان را که از بطن رانی بود بر راج نشانیده خود گوشه نشینی و صحبت گزینی با فقرا اختیار نمود میر قاسم خان در معامله بیربهوم چیزی افزودی خواست اسد زمان خان اطاعت نکرده تمرد ورزید و سببش همانا آن بود که چون میر محمد قاسم خان درین دیار نشو و نما یافته و در سوابق ایام بیقدرترین مردم بود و عامهٔ خلائق بنظر حقارت در وی نگریستند زمینداران که عروج ناگهانی او را میسر آمد اقتدارش بخاطر وقعی و وقری نداشت بهر صورت میر محمد قاسم خان برای تنبیه زمیندار مذکور از مرشد آباد بر آمده در بده گام که از شهر فاصله ده دوازده کروه داشت معسکر ساخت و خواجه محمدی خان را که از عهد میر جعفر خان خدمت بخشیگری داشت مع میجر یاک انگلیش و گرگین خان ارمنی که داروغهٔ توپخانه ساخته و نواخته او بود بگوشمال زمیندار مذکور پیشتر فرستاده بنوکران خود تاکید کرده بود که سعی نموده جنگ این زمیندار قبل از وصول کمک انگلیشیه انفصال دهند لیکن چون در لشکر هندوستانی از سرداران سابق که ناظر کردهٔ مهابت جنگ و پرورده و تربیت او بوده اند کسی نمانده سفله های ناکرده کار بعرصه آورده میرن و میر جعفر خان با وج اعتبار رسیده و مشار الیه و معتمد علیه گشته بودند کاری از پیش نرفت اسد زمان خان پدر خود دیوان بدیع الزمان خان را

بانتهاے ملک نشانیده خود با چار پنج هزار سوار و قریب بیست هزار پیاده در کریوه هاے صعب المسالک جا گرفته طرق مداخل را بمستحفظان سپرده بجاے خود بآرام نشسته بود که درین اثنا فقیر حسب الاشعار میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه قایم مقام کرنل کلیوسیف جنگ و مسٹر سجے صاحب مدار کوٹھی عظیم آباد در غیبت مسٹر امیٹ قبل از ورود مسٹر مگویر بنا بر ابلاغ بعضے پیغامهاے زبانی که گفته بودند و برآے بیرون میر محمد قاسم خان بطرف عظیم آباد به مرشدآباد رسید و بیده گام رفت و با میر قاسم خان ملاقات کرده ادای رسالت نموده بنده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر فتح میر بهوم رسیده صورتش آنکه بعض از کپتانان که متعین بردوان با چند کمپنی تلنگه بودند از راه دیگر رسیده بر سر اسد زمان خان در غفلت ریخته فوج او را پریشان ساختند و بچند ضرب توپ و تفنگ بندوق جماعتے از فوج زمیندار مجروح و مقتول گشته بقیة السیف رو بفرار نهادند بعد استماع آواز توپ و تفنگ افواج قاسم علی خان هم رسیده سپاهے لشکر خود نموده در قدمے چند در پے گریختگان رفته بر مسکن لشکر او معسکر ساختند از وصول این خبر جبن و بدحواسے افواج خود دراآب کرده از جمیع آن مردم خاصهٔ خواجه محمد خان که رئیس آن لشکر بود آزرده تر گشت اکنون مناسب است که احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود بمرشدآباد نگاشته انتظام خبار داده آید ٭

ذکر برآمدن میجر کرنک باراده جنگ پادشاه و مشیر لاس و دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشورهٔ هاے مختلفه رام نارائن و راج بلبهه و فرستادن فقیر را بپیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر به حضور میر قاسم خان در عظیم آباد روے داد و نهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن به عظیم آباد ٭

سابق مذکور شد که بعد رفتن کرنل کلیف ثابت جنگ مسٹر بلول زمان یسیرے صاحب کلان کلکته بود بعد او شمس الدوله رسید و مدار المهام معاملات کونسل کلکته و گورنر باستقلال گردید اول مسٹر امیٹ و بعد از و کرنل کلیوسیف جنگ مع میجر کرنک و مسٹر لشنگٹن و بعض سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافته مسٹر امیٹ خود صاحب خرد کلکته گشته در منازعت با شمس الدوله کشادند و شکایت و تحقیق او در کار ها بولایت خود نوشتن آغاز نهادند و شمس الدوله را نیز همین رویه بضرورت با مسٹر امیٹ اختیار افتاد و سیف جنگ خدای داند که بچه سبب از ریاست فوج معزول گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجاے او رئیس فوج انگلیشیه گردیده بعد عزل میر جعفر خان و مسلط شدن میر قاسم خان مع مسٹر لشنگٹن بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را با سرداران انگلیشیه نهایت اخلاص و دوستی بود بنابه خبر مددی که میر قاسم خان بنا بر غرض خود قبل از عروج بریاست کل صوبجات برای فقیر مقرر کرده بود با انگلشیان هم در آن وقت ظاهر نموده نیز معلوم شان بود که شش لکهه دام جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل بقلعه از قدیم الایام مقرر است و میر جعفر خان بعد هنگامه ورود پادشاه بنا بر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده صاحبان مذکور بنا بر فرط اخلاصیکه با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند واگذاشتنش بمهر و دستخط او و نشانے دفاتر مکمل گردانیده آوردند و از دست رام نارائن برادرده سپرد فقیر نمودند و عامل بنده در انجا رفته در آن مکان عمل نمود چون موسم برسات انقضا یافت میجر کرنک به تنبیه اطفاے نائرهٔ فساد پادشاه و موشیر لاس و کامگار خان از عظیم آباد برآمده در میدان باغ جعفر خان معسکر ساخت و رام نارائن و راج بلبهه را برفاقت خود مامور نموده بنده بپاس حقوق مراعات ایشان درین سفر شریک گردید چون بنا بر عسرت سالها اسباب سفر و اسلحه و سوارے هیچ نداشت میجر کرنک و مسٹر جی خیمه

از سرکار خود مقرر نموده اسپهای متعدد و یراق وغیره مایحتاج مهیا کرده دادند فقیر در لشکر ایشان بخوبی بسر برده و اکثر اوقات
ملکه علی الدوام شریک مشوره در امور مرجوعه می نمودند چون مدتی در میدان مذکور بسر برده شد و هر دو هندوی مذکور یک صبح و دیگر
وقت شام آمده ملاحظه کرده آن یکی میداد دیگری برعکس او التماس میکرد و هر دو صاحب لشکر و هر دو هاے معتبر بودند میجر کرنک
وغیره اصحاب انگلیشیه از اختلاف آرای اینها دلتنگ گردیده باتفاق صاحبان کونسل خصوص مستر ... فقیر را طلبیده گفت
که شما دوست ما و رفیق و تنخواه میر قاسم خان هم هستید و این هر دو هندو الحال نوکر و نایب او و ما از منازعت و منافقت این دو کس
ما جز آمده ایم گفته گرایند بیریم صلاح همین است که میر قاسم خان دریجا آید و ملتمسات اینها را شنیده هرچه بهتر داند بکند و مارا جواب و سوال
منقطع باد و باشد مگر در این باب با و نوشتیم سودی نمی کند کار بهجوم عظیم تر از مفسدهٔ پادشاه و موسیو لاس منیت شمار رفته این مدارج
عملی باشد علیه او را فهمانیده اینطرف بیارید بنده قبول نموده عازم شد میجر کرنک خطوط بمیر محمد قاسم خان و خطی متضمن سفارش
و حفاظت بنده از صدمات ایذای او میجر پاک نوشته بجرهٔ خاصهٔ از بجرهای پادشاهی جهانگیرنگر که متعین میجر مذکور بود
برای سواری بنده متعین نمود فقیر بسواری کشتی مذکور روانه مرشدآباد گردیده در راه مستر مکویر را دید که مدارالمهام و
صاحب کلان کونسل عظیم آباد گردیده آنجا میرود چون عاجل در رفتن بودم مکث نتوانستم نمود از دور ابلاغ سلامی
... نموده پیشتر رفتم القصّه خود را بعده گام رسانیده با میر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج
انگلیش نمودم شنیده اغماض کرد و تهیهٔ رفتن عظیم آباد را جازم نبود اما با فقیر بعطوفت و مهربانی پیش آمده خیمه برای
بودن بنده علیحده مقرر نمود تا برپا کردند و هر دو وقت طعام می فرستاد و برافت و عنایت همکلام می شد و چند عدد تهان
از قبیل دستار و خاصهای جهانگیرنگر وغیره فرستاد تا آنکه رام نارایین بوساطت گماشته جگت سیتهه نویسانیده که غلام حسین خان
فرستادهٔ میجر کرنک بحضور رفته اند چون نهایت اخلاص با انگلیش دارند و پدر و برادر ایشان با پادشاه است فی الحقیقه
از طرف هر دو کس یعنی جماعهٔ انگلیشیه و پادشاه هرکارگی منظور دارند جگت سیتهه این سخن بوساطت وکلای خود بمیر
قاسم خان رسانید او خود توهم مجسم بود از فقیر بدگمان گردیده التفاتی که داشت موقوف ساخت و چون میجر پاک در
لشکر نبود و بنده بی‌خرچی دتر سیده متحیر گشتم که حکیم اگر رخصت طلبم بدگمان تر گشته خدای داند چه اراده نماید و در لشکر باوجود
بیسبابی بدون التفات و عنایت او چگونه بسر توانم برد ناچار دو سه روز بودم که عارضه سبکی رو نمود بهمان عارضه
را وسیله ساخته رخصت خواستم ... گفت میخواهید بعظیم آباد بروید انکار آن طرف نموده اظهار ارادهٔ مرشدآباد
کردم بکراهت رخصت داده برای خرج چیزی نداد بنده خود را بصعوبت تا مرشدآباد رسانیده در خانهٔ آشنائی منزل گزید
بعد از نزول من بمرشدآباد قلیل وجهی بوساطت خواجه اشرف کشمیری که از برادران و بنی اعمام فخر التجار خواجه واجد بود
در آن زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان گرم داشت برای فقیر فرستاد بعد چندی خبر رسید که میجر کرنک در عظیم آباد بر
سر پادشاه رفته پادشاه را شکست داد و کامگار خان مع پادشاه پس پا گشته عقب نشست و موسیو لاس بضابطه ولایت
انگلیشیه و فرانسیسه که فیما بین ایشانها مستمر دارند بعزت اسیر گردید و بعد چندی روز پادشاه را میجر کرنک بارسال سفرای خفی
... همراه گرفته ملازمت نمود و همراه خود آورده در عظیم آباد نشانید میر قاسم خان باستماع این خبر مضطر گشته از راه
کوهستان با تعجیل و ایلغار روانه عظیم آباد شد بنده ارادهٔ عظیم آباد نمودم شنیدم که تراب علی خان عموی خود را که
... گذاشته رفته است فرمان داده که خطوط احدی از هندوستانیان مرشدآباد بعظیم آباد و کلکته نرود و کسی

هم از شهر مذکور بیرون رفتن نیابد عاجز و حیران گردیدم آخر باعانت صاحب کوسهٔ قاسم بازار از مرشدآباد بر آمده بعظیم آباد رسیدم اکنون تفصیل این اجمال بزبان قلم داده آید تا متفحصان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن موشیر لاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بضرورت مع سپاه

میجر کرنک بنده را بطلب میر محمد قاسم خان فرستاده بعد از آن رام نراین و راجه بلبهه را مع افواج صوبه و میران همراه خود گرفته بر سر پادشاه که در نواح گیا مان پور بود رفت چون تقارب فریقین روی داد پادشاه خطوط متواتره بوالد بنده متضمن طلب نگاشته پیش خود طلبید تا والد مع فوجیکه فراهم آورده بود ملحق شود مقابله قبل از آمدن ایشان اتفاق افتاد موشیر لاس جرأت و جلادت پای پیش گذاشته با اندک مردمیکه همراهش بودند و اقل قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیش محاربه نمود فوجهای دیگر بر سر پادشاه و کامگارخان ریخته تزلزل در آن فوج انداخت و کامگارخان مجال پایداری نیافته فرار اختیار نمود پادشاه هم متابعت او کرده رو از میدان گردانید همراهیان موشیر لاس را بمشاهده این احوال و بنابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهی کامگارخان و پادشاه منظور افتاد موشیر لاس چون تنها ماند بر سر یکی از توپهای خود مثل اسپ سوار گشته مترصد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کرنک و کپتان نکس برین حال وقوف یافته با معدودی از سرداران بر اسپ خود سوار شده و ان تلنگه و برق انداز پیش رفتند چون نظر بر موشیر لاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاه های خود برسم سلام از سر برداشتند او نیز همان قسم عمل آورد باهمدگر گفتگو نمودند میجر کرنک موشیر لاس را در ثبات عزم و فرط شجاعت و غیرت ستوده گفت آنچه حق سعی بود از شما بظهور رسید و محامد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه کرچ از کمر بگشائید و نزد ما آمده ترک عناد نمائید گفت من کرچ از کمر نخواهم کشود بهمین صورت اگر خواهید ببینید مضائقه باطاعت در می سازم والا بذلت کرچ کشادن راضی نگشته جان خود درین میدان می بازم جماعهٔ انگلیشیه شجاعت های سابقه و لاحقهٔ او را دیده و صبوریکه او در این منظور بود در اضی شدند و باهمدگر مصافحه بکیش چنانچه معمول آنهاست بعمل آورده بسلطهٔ خصوصیت در نوردیدند و پالکی خود طلبیده موشیر لاس را در آن نشانیده همراه آوردند و از فرط حیا و غیرت پرده های پالکی را فرو هشت تا آشنایان را نبیند باستماع این خبر بعضی از آشنایانش مثل میر عبدالله و مصطفی قلیخان برای دیدن آمدند میجر کرنک عذر خواست که چند روز دیگر او را نتوان دید که از انفعال راضی بملاقات احباب نیست احمد خان قریشی که مرد یاوه گوئی بود و تماشا بین آمده بنابر خوش آمد سرداران انگلیش بر وفق ضابطهٔ زمان و اقران خود استفسار مکان او به تعیین نموده گفت بی بی لاس کجاست میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه نهایت برآشفته بتلخی و تندی جواب دادند که پوچ گوئی در میان ما مردم ضابطه نیست و شجاعان و جوانمردان را نیز شستی یاد نمودن عیبی است بزرگ او مرد میدان رزم و آشنای دشمنان بزم است این قسم هرزه درائی پسند طبع شما مردم و ضابطهٔ بیهودهٔ دیار شما خواهد بود که مردان را هرچند حریف و دشمن باشند نیز شستی نام برند احمد خان خجل گردید و زبان بکام خود کشیده خاموشی گزید بضرورت ساعتی نشست و منفعل برخاسته رفت و از انگلیشیان کسی بحال او با آنکه سردار معزز بود و باحترام با او بر میخوردند در آنوقت از آن حرکت ناشایسته اش التفاتی نکرد الحق این صفت بلکه جمیع ضوابط ایشان در حرب و قتال و معامله با دشمن هم در فتح و غلبه هم در شکست و مغلوبی نهایت خوب و بسیار محمود است و موافق است با آداب عقلای سلف القصه بعد این جنگ را و شتاب رای را نزد

پادشاه فرستاده پیغام مصالحه و ملاقات دادند و به بهترین آئین منظور بود پادشاه که بشعور و تعلیم کامگار خان رضامند گشته راو
مذکور را بی نیل مقصود برگردانید او عرض کرد که حضرت خود بخود این مصالحه را باز خواهند خواست اما دران وقت باین
خوبی میسر نخواهد آمد چه اکنون آنها میخواهند و هرگاه مایوس گشته ازین اراده باز آیند و شما خواهش کنید ظاهر است که بچه صورت
خواهد بود لیکن سود نکرد و شتاب رای برگشته آمد چون والا مردم رسیده هر چند چرا آگهی یافت پادشاه را ملامت مناسب
نمود اما کار از دست رفته بود و کامگار خان همان قسم اصرار بر جنگ داشت و میگفت که باز مردم جمع کرده باید جنگید و میر حسین خان
پدر اسد الله خان که ذکر او در احوال محمد قلی خان گذشت نیز با کامگار خان هم داستان بود و الدیا پادشاه را فهمانید که کامگار خان
زمیندار است جنگیدن و گریختن شیوه اوست اما این قسم گریز پاییها و فرار سلطنت را نهایت ننگ است و عار مناسب
همین که الحال هم شتاب رای را طلبیده و بنای مصالحه گذاشته آید درین ضمن حروب ابدالی با افواج مرهته که بداعیه سلطنت هندوستان
آمده شاه جهان نام پادشاه دست نشان عماد الملک را برداشته در قلعه دهلی نشاند و لیست خود نموده میخواست که لباس
راه بتخت سلطنت هندوستان جلوس فرماید باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله روهیله و حافظ رحمت و احمد بنگش بعد
اتمام ... کامل انجام یافت و مرهته گویا باسره تمام گردیده مستاصل شد و ابدالی مظفر و منصور بقندهار و هرات برگشت
و انشاء الله تعالی ذکر این سوانح در ضمن احوال شاهجهان آباد و آن طرفها خواهد آمد ابدالی شجاع الدوله و نجیب الدوله
و جمیع افاغنه را بسفارش شاه عالم نموده باطاعت او و پادشاه کردنش تاکیدها نمود زیرا که همشیره شاه عالم در عقد او بود شاه عالم
منیر الدوله را بعد کشته شدن پدر خود بسفارت پیش ابدالی فرستاده بود سپس استدعا نموده بود و منیر الدوله هم پیش آمده در انجا
با امرای مذکور صحبت ورزیده بود و جوان بخت پسر شاه عالم را نجیب الدوله حسب الامر ابدالی بنیابت پادشاه در قلعه شاه جهان آباد نشانده
شجاع الدوله را با آوردن پادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود بنا برین عرائض شجاع الدوله بطلب پادشاه رسیده و پادشاه هم
از گریزهای متواتر کامگار خان تنگ آمده مصالحه با انگلیشیه و رفتن نزد شجاع الدوله تصمیم داد و التماس و الدیا را قبول نمود
راو شتاب رای را بشقه بدستخط خاص نوشته طلبید اشتی شتاب رای بعد استیذان از میجر کرنک و غیره روسای انگلیشیه پیش
پادشاه رفت و جواب و سوال منقح کرده بنای ملازمت میجر کرنک با پادشاه گذاشته آمد کامگار خان احوال بدین منوال
دیده چون مصالحه و ملاقات با انگلیشیه مخالف رای و خواهش او بود مع لشکر خود برخاسته بملک خود رفت و پادشاه اندک
مسافت کوچ کرده بطرف لشکر انگلیشیه آمد و در آنجا معسکر ساخت روز دیگر که برای ملازمت میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه
مقرر گشته پادشاه اراده رفتن پیشتر نمود میر حسین خان نیز گمان مقید شدن پادشاه یقین کرده از لشکر بدر رفت و مردم او
در عین لشکر منادی میکردند که پادشاه را نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ باسیری فرنگیان سپرد هر کرا
جان و آبروی خود عزیز است ازین لشکر برآید اکثر احمقان لعیاذ او ترک رفاقت پادشاه نموده همراهیش او گریزند در اثنای
راه مردم بنیاد سنگه بسرکردگی او دیگر ن سنگه از قلعه بکارسی برآمده همراهیان میر حسین خان را غارت نمودند و او بصورت
بدر رفت مردم دیگر احوال بدین منوال دیده باز بلشکر برگشتند و فوج و سواری پادشاه تیار بود که قریب بنصف النهار میجر کرنک
و پیغام ... کپتان که هفت کروهی گیا و لشکرگاه پادشاه بود آمده ملازمت پادشاه نمود بعد ازان پادشاه حسب الالتماس
او سوار گشته بطرف گیا که لشکر میجر کرنک بود نهضت فرمود و میجر کرنک تسلیم کرده کلاه از سر برگرفته و در بغل گذاشته در رکاب
پادشاه پیاده یا راه رفت بعد ازان بموجب حکم شاهی بر اسپ خود سوار گشته تنها پیش پیش فیل بفاصله یک تیر انداز

براه میرفت و والد مرحوم پشت سر پادشاه با جمیع افواج بر فیل خود سوار ایفا صله نهایت کمی آمد تا بر لب دریاچه جهنی که فاصله
یک نیم کروه از گیا دارد رسیده و لشکرگاه پادشاه در انجا قرار یافته بهیر و بنه همه در آمد و پادشاه مع والد مرحوم جریده با مردم سوار
حسب الالتماس میجر کرنک در باغ گیا رفته نزول نمود و میجر کرنک جمیع همراهیان خود را مع رام نارائن و راجه بلبهه و سرداران لشکر
این هر دو هند آورده ملازمت پادشاه کنانیده و ضیافتش نموده نذور مناسب پیشکش کرد و والد مرحوم را مع فوج برد در باغ مذکور
سوار استاده ماند چون پادشاه از انجا برآمد و والد اندرون رفته با میجر کرنک و سرداران دیگر ملاقات نموده و آنها رسم تواضع بعمل
آوردند بعد بجا آمدن مراسم آن والد هم از باغ برآمده همراه پادشاه بلشکرگاه خود معاودت نموده و قریب بنصف شب مع مردم
همراه بخیام خود رسیده آسود روز دیگر پادشاه از انجا کوچ کرده گیا را مخیم سرادقات خود گردانید بعد چند روز از مکان مذکور
باتفاق کوچیده پادشاه مع افواج انگلیشیه وغیره بعظیم آباد رسید لشکر پادشاهی بر تالاب بیتهی پور مقرر گردید و فوج انگلیشیه بجهات
خود در باغ قیصر پور داخل و رام نارائن مع فوج در منازل خود و راجه بلبهه بدستور طرف باغ جعفر خان منزل گزید میر قاسم خان
این اخبار شنیده از راه کوهستان بیربهوم و کهرک پور ایلغار نموده خود را بعظیم آباد رسانید و بطرف مشرقی شهر عظیم آباد
در باغ جعفر خان با فوج خود فرود آمد رام نارائن و راجه بلبهه استقبال نموده بملازمتش تقرب جستند رام نارائن بدستور
در قلعه می بود و راجه بلبهه مع فوج همراهی خود که نوکران میران بودند ضمیمه لشکر میر قاسم خان گردید میجر کرنک و سرداران
انگلیشیه واسطه ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب و سؤال این امر پیش آوردند میر قاسم خان از خوف دغا یا از
کثرت استکبار راضی برفتن در خانه پادشاه نگشت و نه بپای ملازمت در کوتهی اصحاب انگلیشیه گذاشته شد معهذا
میر قاسم خان مطمئن نبود و اندیشها داشت که چه پیش خواهد آمد زیرا که میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه طرفدار مستر امیت و شمس الدوله
و لستر است منحرف بود القصه آنها خانه خود را بفروش و آئینه آراسته و بر سر طعام خوردن خود مسند تکلف گسترده تخت
جلوس شاهی ساختند و در انجام قاسم علی خان بآمدن والد مرحوم و هجوم خواص پادشاه راضی شد پادشاه حسب الالتماس
میجر کرنک جریده بکوتهی در آمد و انگلیشیه بجمعهم حاضر گشته از دروازه کوتهی خود بسیار دور رسم استقبال بعمل آورده پیاده با تخت روان
آمدند و پادشاه در کوتهی نزول نموده بمسند معهود مذکور بر نشست و آنها همه استاده بودند تا میجر کرنک مامور بنشستن گشت
و آداب بجا آورده نشست دیگران بجای دیگر رفته می نشستند و باز آمده کمر خدمت می بستند بعد ساعتی میر قاسم خان
آمده با ادب بجا او ملازمت کرد و یکهزار و یک اشرفی نذر گذرانیده تحف دیگر هم از ملبوسات خاصه و جواهر وغیره پیشکش نمود.
و از حضور خلعت شش پارچه و مالهٔ مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع مع پر کلگی عقار عطا یافت پس از آن در همان مکان بحجره دیگر
که اختصاص بمستر کمویر صاحب کلان کوتهی داشت نشسته اکثر جواب و سؤال معاملات بنگاله و داد و ستد خزانه صوبجات
وغیره انفصال داد و بیست و چهار لک روپیه مالگذاری سه صوبه تقرر یافت بعد از آن بحضور آمده رخصت شد و بلشکر خود
که در باغ جعفر خان بود رفت و پادشاه بتجویز سرداران انگلیشیه داخل قلعه عظیم آباد گردیده در عمارات قلعه پخته که منسوب بپادشاهان
دهلی و بتهانه نشان مشهور است منزل گزید چون میر قاسم خان بآمدن والد مرحوم و اندکی هم از فوج شاهی در قلعه راضی نبود
انگلیشیان استرضای او نموده از پادشاه استدعا نمودند که سید هدایت علی خان بهادر داخل قلعه نگردد بنا بر آن والد مرحوم
را پادشاه گفته فرستاد که در لشکر بوده بجمعیت لشکر و اطمینان خاطر رفقا کوشد تا تفرقه در مردم بنا بر اندیشها بهم نرسد والد
حسب الامر در لشکر و خیمهٔ پادشاه نشسته حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگهداشتن فوج می پرداخت و رام نارائن بر نیابت

صوبه که خود داشت از والد مرحوم رسید که مبادا با قاسم علی خان موافقتی میسر آمده پادشاه رجوع شود بنابرین میر قاسم خان را از طرف والد
بدگمان می ساخت وسخنهای دور از کار تراشیده با او می گفت میر قاسم خان که مستعد ظنون بلکه درین خصوص قریب بجنون بود از شنیده
گشته شکایت والد پیش سرداران انگلیسیه می نمود آخر اصحاب مذکور حسب التماس او بوالد پیغام فرستادند که صاحب بجاگیر خود روند والد
جواب داد که من رفیق وملازم پادشاهم وباذن او درینجا نشسته بدون امر او چگونه می توانم رفت انگلیشیان که اکثر ذی عقل وحقیقت
سنج اند ازین جواب راضی گشتند ویکی را از اقوام خود فرستاده عذرخواهی واظهار رضامندی خود از والد مرحوم نمودند اما بپادشاه
گفتند که میر قاسم خان با وجود بودن سید هدایت علی خان در لشکر وفراهم آوردن عسکر راضی بانفصال معامله واتصال زر وفای
مواعید نخواهد شد صلاح آنکه سیدخان مرقوم حکم رود که بجاگیر خود روند پادشاه حسب الالتماس انگلیشیان گفته فرستاد مرحوم مذکور درینصورت
مجبور گشته شب بملاقات میجر کرنک ودیگر سرداران انگلیش بکوشهی رفته مرخص وصبح بجاگیرات خود روانه گردید نقی علی خان برادر
فقیر که بوساطت والد خود رفیق پادشاه وبنام دیوان تن بود وفخرالدوله بهادر ظفرجنگ خطاب یافته در شهر نزد پادشاه ماند درین اثنا
فقیر از مرشدآباد باعانت صاحبان انگلیش برآمده بعظیم آباد رسید صورتش آنکه چون میر قاسم خان باضطراب از طرف بیربهوم
کوچیده بعظیم آباد رسید ونبیده چند روز قبل ازین نهضت چنانچه گذشت از میر قاسم خان استرخاص نموده بمرشدآباد آمده بود
واز مرشدآباد که کسی بر نمی توانست آمد ونه خط کسی بکسی می رسید احوال فقیر از میجر کرنک ومستر جی وغیره مخفی ماند که آیا برا و چه آمد چون
رام نراین با میر قاسم خان عدم صفا داشت میخواست که موشک دو ابها نموده انگلیشیان را با او بدمظنه سازد ودر اندازی نموده
فتنه برانگیزد اول خود درباره نبیده از گماشتهٔ حکّت سیتهه آن قسم که گذشت نوعی نبیده میر قاسم خان را با من بدگمان ساخت
چون نبیده بعظیم آباد وهمراهش نیامد واز نبیده خبری هم بکسی نمیرسید بمیر عبدالله صفوی که با انگلیشیان نهایت آشنا بود وذکر سرش
در صحائف سابق گذشت برادر رام نراین در گوشش گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را زهر داده در مرشدآباد کشت
سید مرحوم مرقوم با فقیر نهایت دوستی داشت وسید علیخان برادر کهتر فقیر مع اتباع نبیده در خانهٔ خود چنانچه گذاشته رفته بودم
می ماند با سید مذکور ملاقات داشت ازین خبر آگاه گشته هر دو بشدت رقت نمودند وهر چند دهیرج نراین برادر رام نراین
بحیله ورزی ممانعت از اظهار آن نموده بود غرضش آنکه نام او مذکور نشود تا عند التحقیق بلای بر سر او نیاید میر عبدالله وبرادر نبیده
بیتاب گشته اظهار این ربا انگلیشیان ضرور شمردند لیکن صلاح در اخفای ذکر نام دهیرج نراین که میر عبدالله نوکر برادرش
وهندوی مذکور را زعمده با بود دانسته با مستر جی ومیجر کرنک این خبر ظاهر کرد چون میجر کرنک ومستر جی با مستر امیث وکیل
واز شمس الدوله سرگران بودند با میر قاسم خان هم که دست نشان شمس الدوله بود کدورتها داشتند ودر تفحص بودند که قصوری
بر میر قاسم خان اثبات شود تا آنها را جای الزامی بر شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر چون آتش شراره بار شدند
وگفتند که سید غلام حسین خان با ما آشنا وفرستادهٔ ماست اگر این خبر ثابت شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقامش خواهیم کشید
میر عبدالله را غم فقیر از یاد رفته بود دهوش وحواس بسر آمده واز استعجال در اظهار این سخن ممانعت نموده دلالت بر نوشتن خطوط
به نبیده وصاحب قاسمبازار در استخبار احوال فقیر نمود آنها خود از زمرهٔ هوشیاران بوده اند قبول نموده خطی بفقیر متضمن استفسار
حالات وسبب توقف در مرشدآباد ودر صورتیکه مجبوری روی داده لاعلاج باشم دلالت باطلاع وملاقات با صاحب قاسمبازار
که دران ایام مستر استین لک باتسن بود اگر ممکن باشد نمودند وخطی هم بصاحب مذکور بقلم ورقم انگلیشی نوشته مصحوب یکی از
اقربای فقیر فرستادند ورود آن عزیز با خطوط مذکور سرمایهٔ سرور ووسیلهٔ رستگاری وخروج فقیر از مرشدآباد گردید نبیده

رسیده با پیشکاران قاسم بازار ملاقات نموده دستک راه و سرکاره مع کشتی گرفته روانهٔ عظیم آباد گردیده والحمد لله که مع الخیر بمنزل مقصود رسیده با پادشاه
ملاقات کرده در خانهٔ خود شاد مان نشست اما از دیدن میر قاسم خان و ملازمتش اندیشها داشت چه عجب نفاقی در ان روزها شیوع
داشت در قلعهٔ پادشاه و برادر بنده با او همراه و مرلیدهر و رام نارایین آزرده از من اما در ظاهر آشنا و حقوق عواطف سابقش را برگردن
و میر قاسم خان با رام نارایین دشمن و از بودن پادشاه در قلعه نامطمئن و بدظن و انگلیشیان باهم در منازعت مستر مکویر صاحب اختیار
کوٹهی عظیم آباد با شمس الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت و میجر کرنک و مستر جے با مستر امیث یکدل علی الرغم شمس الدوله
بحمایت رام نارایین همت می گماشت رام نارایین باعتماد حمایت میجر کرنک و مستر امیث وغیره مغرور بوده با مستر مکویر مماسات و مدارا
نمی نمود و با مستر جے و میجر کرنک دوست مخلص بود و این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان و مستر مکویر از رام نارایین می گردید
و بهمین سبب دید انچه دید و احوال بنده آنکه میر قاسم خان بسبب آشنائی بنده با اصحاب انگلیشیه و رفاقت برادر بنده با پادشاه
و تعارف سابقی که بنده را با رام نارایین بود بدگمان از فقیر می ماند و رام نارایین و مرلیدهر بسبب تام نوکری میر قاسم خان و بنا بر
آنکه سیادت ابراهیم والد خود خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیشیان خواهم بود نیز مرا بدین امر متهم میداشتند درین عرصه
میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر برای غرض خود گردیده مکرر کسی طلبیده و فقیر عذر بیماری گفته نمی رفت تا آنکه مجبور شده رفتم
ملاقات کرده مرا همراه خود در خلوت برد و شروع بدلجوئی و نوازش نموده ترغیب برفتن کلکته کرد و فرمود که مستر امیث حمایت
رام نارایین می نماید و شما با او آشنا اید در انجا رفته سعی نمائید تا مستر امیث با ما متفق و از رام نارایین منحرف گشته حکم کونسل
بفرستند که من او را بمقابلهٔ خود در آورده تسلطی که باید بهم رسانم بنده بر آمدن از دار عظیم آباد بوجوهیکه مذکور شد و بعضی جهات
دیگر غنیمت میدانست لیکن از تلون و سوء ظن میر قاسم خان در آمدن در کارهای او متعذر می شمرد بنا برین گفتم که کارهای
شما هرچه از دست من بر آید مضائقه نیست اما از مزاج شما که انحراف بی سبب اکثر بهم میرساند خائفم چنانچه دیده کام کدام تقصیر
از فقیر روی داده بود که صاحب یکبار از بنده میل کلی نموده ناآشنای محض شدند عذر اظهار مردم خصوص گماشته جگت سیٹھه
ظاهر ساخت گفتم در اندازان درخانهٔ اعلیا دخیل گشته همین شیوه دارند اما آدمیان نعم را باید که بدون تحقیق با رفقای خود بدگمان و
گران خاطر نشوند ملخص آنکه عهد و پیمان درمیان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته گردانید و دو هزار روپیه برای خرج راه فرستاد و بنده
از دوستان هندی و انگلیشی مرخص گشته عازم مرشدآباد گردید و روز چهارم بمرشدآباد رسیده درخانهٔ یکی از اقربا منزل گزید چون
تراب علی خان عموی خود را بسبب فرستادن من به کلکته و مهیا کرده دادن کشتی ها وغیره اسباب مایحتاج اعلام نموده بود بنده برای
هر امری که با و گفته فرستادم سرانجام داده حاضر ساخت و فقیر بعد از دو سه روز روانهٔ کلکته گردیده بمنزل مقصود رسید و با مستر امیث
و جارج گری و کپتان نکس ملاقات نموده صحبت اختلاط گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان اینها مفصل می شنید ✣

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبهٔ خود برلب دریای کرمناسه

درین عرصه که پادشاه درین نواح گرم تگ و تاز بود انتظار منیرالدوله که پیش احمد شاه ابدالی بسفارت رفته بود داشت احمد شاه ابدالی
هم درهمین اوان حسب الطلب نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله بارادهٔ استیصال قوم مرهٹه در ورود ساینها که داعیهٔ
سلطنت هندوستان و برداشتن شاهجهان نام شاهزاده که عماد الملک بعد کشتن عالمگیر پادشاه را کشته از ناتجربه کاری بر تخت نشانیده
بودند نموده قاصد دار الخلافه بود به هندوستان آمده و در مدت نه ماه جنگ مرهٹه را بانصرام رسانیده بقبضهٔ دار الملک آورده بود

برگشتن شجاع الدوله و نجیب الدوله وغیره را باطاعت شاه عالم و پادشاه ساختن او سفارش بتاکید تمام کرده معاودت نمود و منیر الدوله
تا مدت مذکور با احمد شاه ابدالی بسر برده رقعهاے او بنام سرداران هند در بارهٔ اطاعت شاه عالم حاصل نمود و روبروی او بالمشافهه هم
سفارش شاه عالم بعمل آمد بعد مراجعت شاه ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را به نیابت پدر در قلعهٔ شاهجهان آباد
نشانیده سکه بنام شاه عالم زد و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله نیز در ملک خود سکه و خطبه بنام او اجرا نموده زر سرخ و سفید مزین بسکه
شاه عالم مع عرائض نیاز متضمن استدعاے مقدم او فرستاد و عرائض احمد بنگش و نجیب الدوله و منیر الدوله وغیرهم متضمن مبارکباد
جلوس بر تخت موروثی و ارسال مبالغ نذور بدستور شجاع الدوله نیز رسیده سرمایهٔ اطمینان پادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعهٔ
انگلیسیه را جاے عذر نمانده معامله خاطر خواه خود انفصال دادند و زر و اسبابیکه مناسب دانستند پیشکش پادشاه نموده رخصت
کردند شاه عالم شکرگزار کارساز بی نیاز نموده نوبهای تقدیم بسیار نیده طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوائل ذیقعده
سنه اثنین از جلوس خود مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار هجری از عظیم آباد بیرون رفته قاصد ملک شجاع الدوله
گردید چون از دریای کرمناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نمود و پیشکشهاے
لائق گذرانیده همراه پادشاه بصوبهٔ خود رفت میر محمد قاسم خان را از طرف پادشاه دلجمعی رو بداده در فکر بدست آوردن راجه
رام نراین افتاد و بکونسل کلکته خصوص شمس الدوله گورنر که طرف او را محکم گرفته بود در استدعاے امر مذکور خود هم خطوط می نگاشت
و از مسٹر مکویر هم که با رام نراین بد بود دیگر رسمی نویسانید و مسٹر مکویر را بانواع سلوک از خود خوشنود میداشت درین ضمن جرنیل کوٹ
که قبل ازین ایام همراه کرنیل کلیف تا مینه جنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله بتعاقب موسیو لاس تا به بکسر رفته بعد از آن بولایت
خود شتافته بود درین عهد بمرتبه جرنیلی رسیده و لباس لارڈی فوج انگلیسیه از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نراین
با او ساخته سخنان دروغ بی فروغ بگوش او رسانید و با جاسیس او ساخته روزی با و القا نمود که میر قاسم خان فردا اراده ریزش
بر لشکر شما دارد و فوج را متهیء حکم تیار ساختن نموده جرنیل مذکور باستماع این خبر صبح ناگهان اول وقت بخیمهٔ او باسعد و دیگر از همراهیان
در آمد میر قاسم خان را خفته و افواج او را غافل و از تیاری عاطل دیده از آنچه شنیده بود دریافت و ازین حرکتیکه کرده بود
پشیمانی کشیده یکی را از انگلیسیان بعذر خواهی گذاشته رفت تا بگوید که برای ملاقات آمده بودم شما را در خواب دیده برگشتم
میر قاسم خان خبر یافته علی الفور بیدار و ازین حرکت جرنیل نهایت آزرده گشت و شخص عذر خواه را ملامتها نمود او خائف و
هراسان عذر خواهی نمود و میر قاسم خان حرکت مذکور را دست آویز شکایت ساخته بکونسل نگاشت و جرنیل کوٹ در کونسل
انفعال کشیده چاره غیر از رفتن بولایت خود ندید و فتنه انگیزیهاے رام نراین ظاهر تر گشته برای او نتائج غیر شایسته داد
فقیر که در کلکته دوسه ماهی اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که بکونسل میرسید اغلب معلوم و درین ضمن بتقریبات
مختلفه از مسٹر امیت که مزاج مرافقت با میر قاسم خان می نمود و آن عزیز سرباز میزد تا آنکه روزی صاف با من گفت که
شما خوب آگهی دارید که مرا با رام نراین مودت و اخلاص نیست بلکه از و متنفر و بیزارم لیکن الحال که فیمابین من و شمس الدوله مخالفت
افتاده از ابتدا او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و رام نراین وغیره گرفته ام و در نیاب این سلام
ما هر دو بولایت انگلنڈ و بکونسل لندن رفته تصنیف آراے یکدیگر رد و تقبیح کارهاے هم نموده و مے نمائیم الحال بدون
انفصالیکه از ولایت توقع داریم طرفدار میر قاسم خان نمی توانم شد و اگر طرف او را بگیرم خود خود را تکذیب و تقبیح کرده باشم
بنابرین اگر سخن شمس الدوله در ولایت پذیرائی یافت میر قاسم خان را با ما رجوعی نخواهد بود و اگر سخن من مسموع افتاد و نام

اعتبار کارهای اینجا بدست من آمده در آن وقت اگر میر محمد قاسم خان با ما سر آشتی داشته باشد ما را هم مضائقه نخواهد بود و نبده نامه تعمیر مستر امیت و مخلصان‌ش را بمیر قاسم خان نگاشته آگهی داد اما چون طرف شمس الدوله غالب بود ملتمسات میر محمد قاسم خان در کونسل پذیرائی یافته حکم مختاری بنام او در باب انفصال معاملات با رام نراین وغیره مخالفان بنوعیکه مرکوز خاطرش باشد و اصلح داند رفت و فقیر برین ماجرا مطلع گردیده از کلکته داعیه برآمدن نموده از مستر امیت وغیره مرخص شده راه مرشد آباد گرفت بعد وصول چندی در مرشد آباد بنا بر جهتی توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید ❊

مقید نمودن میر قاسم خان رام نراین وغیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبهٔ عظیم آباد و اندوختن زرهای وافر

میر محمد قاسم خان که در جزرسی و کاغذ فهمی مهارت لائق داشت و عمله کاردان بهم رسانیده بمصاحبت آنها توجه می گماشت بعد رسیدن حکم خاطر خواه از کونسل رام نراین را در باب محاسبه آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و در زریکه بنام جاگیرداران حضور در اخراجات نوشته بود و رسید زرهای مذکور بمهر آنها طلب داشت و در زریکه در تنخواه سپاه نوشته بود عمله خود را بملاحظه و تصحیح آنها حکم فرموده با حضار متصدیان ملازم رام نراین فرمان داد چون کارهای رام نراین همه مبنی بر غائله و خیانت بود اضطراب عظیم او را روی داده لبساط استشاره با اصدقای خود دو گستر دو مستر امیت و میجر کرنک را ملامت کرده بر اعتماد خود که بر آنها نموده بود ندامت کشید بعضی از رفقای او که صاحب جرأت بوده اند تشجیع و تحریض بمکاوحت می نمودند و کم جرأتان دلالت به تذلل و اطاعت میکردند چون او جرأت ذاتی نداشت و تقدیر مقتضی انتقامات اعمالیکه با عجزهٔ مسلمانان و غیر ایشان کرده بود گشت چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید مگر بعضی از عمدهٔ متصدیان خود مثل سردار سنگه وغیره را گریزانید تا سر رشته محاسبه گم گردد چون میر قاسم خان بر او دست یافت ملازمان معتمد خود مثل برکت علی وغیره را بر او گماشته نظر بند ساخت و خیانت مبالغ خطیر در تنخواه سپاه و جاگیرداران و وصول زر صوبه برآورده نقد و جنس خانهٔ او را ضبط نمود چون او دولت خود را متفرق ساخته بود و هفت لک روپیه نقد و جنس هم نزدیک بهمین قدر قیمت از خانهٔ او بعد اخفائیکه شاید او و زنهایش نزد معتمدان خود نموده بودند بدست افتاد و منسارام ساهو که مهاجن عمده و امانت دار معاملات او بود و گنگا بشن خزانچی خانهٔ هش نیز بعلت تهمت امانت داری زرهایش گرفتار آمده خانهای آنها به یاد رفت و زرهای از آنها نیز بحصول پیوست و راجه مرلیدهر سرکاره که برابر با رام نراین و شریک حال او بود مع محمد آفاق کوتوال که او هم از کوچک ابدالان مرلیدهر و زر و بال پامال عالی بر سر داشت اسیر شکنجهٔ انواع تعزیرات گردیده زرهای اندوختهٔ چندین ساله اینها هم که مبلغی خطیر بود بخزانهٔ میر قاسم خان رسید مصطفی قلیخان برادر محمد ایرج خان غفر الله لهما نیز بنا بر خباثت ملتفی که داشت شریک گرفتاری جماعهٔ مذکوره گردیده اسیر دار و گیر برحمت خدا وند علیم قدیر رفت سید عبد العلی خان خالوی فقیر که دران اوقات از بنارس باضطرار پریشانی خود را بعظیم آباد رسانیده باعتماد نظامت و اقتدار رام نراین توسلی با او پیدا کرده بود مورد عتاب میر قاسم خان گردیده مامور بخروج از عظیم آباد و عود به بنارس گردید و هر یکی از اقربا و رفقای او که بعلاقهٔ کاری موسوم بوده اند متهم بمحاسبه گردیده مبتلای مواخذه ها گشتند و زر فراوانی از اعالی و ادانی فرقهٔ مذکوره عاید خزانهٔ میر قاسم خان گردید و خان مذکور بعد تسلط بر رام نراین و مقهوری او مع رفقا مطمئن خاطر و مشید الارکان بکمال جاه و جلال و عظمت و شان داخل قلعهٔ عظیم آباد گشت و مرلیدهر را مقید بجهانگیر نگر فرستاد و رام نراین را با باقی اتباعش نزد خود مع راجایان امیدسنگه وغیره محبوسان مرشد آباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر او شتاب رای گماشته کاوشها با او بنا بر مشارکتش با رام نراین از حد بدر برد

او چون مرد با استقلال بود با معدودے از رفقا مستعد ایثار جان برآبر و در خانهٔ خود نشست و چندان علاقه دار معاملات میر
قاسم خان هم نبود اما چندروز در نهایت صعوبت گذرانیدند میر قاسم خان اسناد قلعه دارے رهتاس و دیوانی صوبهٔ عظیم آباد و محالات
جاگیر صمصام الدوله بنام خود از بادشاه گرفته در قبضهٔ تصرف خود آورد و لعایت محاسبهٔ همین کارها با او کاوش می نمود لیکن چون
او را حقوق خدمت و رفاقتے که در جنگ خادم حسین خان نموده بر گردن سرداران انگلیشیه ثابت بود و پاس خاطرش ملحوظ
و منظور داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان استخلاص او نموده بنابر انفصال جواب و سوال او در حضور گورنر و کونسل
کلکته لذا استند میر قاسم خان باعتماد و وداد شمس الدوله گورنر نیز راضی گشت و شتاب رائے بصحابت میجر کرناک وغیره بکلکته رفت
و چون فی الحقیقة تقصیرے بر او ثابت نبود و خوبیهاے بسیار داشت شمس الدوله و صاحب کونسل حکم به بیرون رفتن او از حدود
ممالک محروسه میر قاسم خان نمودند و او همراه مسٹر السن و مسٹر اشٹین که صاحب کلان حزد کوٹھے عظیم آباد شده بعد معزولے مسٹر مکویر
مے آمدند بعظیم آباد آمد از عظیم آباد مسٹر اشٹین یک پلٹن تلنگه همراه گرفته راو شتاب رائے را از راه جهیره و سرکار سارن همراه خود برده
و از دریاے سرجو که دیوهره گهاگهرا اش هم مے گویند ما بین حدود عظیم آباد و اوده واقع است گذرانیده بحدود ملک شجاع الدوله خلف
صفدر جنگ رسانیده برگشت و میر محمد قاسم خان نیز ابتداے و افزائش [illegible] ضبط اموال مردم فراهم آورده نقود نامعدود
جمع نمود و میر مهدے خان را که بنابر قرابتی که برادرش [illegible] بود [illegible] سرکار [illegible] مامور ساخت در اینجا منسارام برادر داماد
راجه رام نارائن عامل بود و از جهالت [illegible] داشت بجنگ او [illegible] میر مهدے خان بر او ظفر یافته منسارام و زمینداران کشته افتاد
و همیشه میر قاسم خان در تیارے توپخانه و بندوق جقماقے فرنگی و دیگر آلات حروب ساعے بوده گرگین خان را مدار المهام این
کار و سپه سالار خانهٔ خود ساخت بلکه خود را بدست او فروخته بر غیر او اعتماد نداشته و سرداران دیگر هم از زمرهٔ سپاه هندے بهم رسانیده
هر یکے را بجاے و مرتبه رسانید از آن جمله اشرف و اعلے از همه محمد تقی خان تبریزے که کوز کلانے بود که او را فوجدار بیربهوم نموده
حکم به آراستن فوج و نگهداشتن مردم کارآمدنے داده بود و آن مرحوم زیاده از مقدور و از آنچه مامور بود و بذل جهد خود نموده مردم لائق
فراهم آورد و متوجه تربیت رفقاے خود بوده در مدت یسیر همراهیان خود را هم ببذل وجود و هم بمشق و ممارست نوعے بیارآست
که احادے از رفقاے او این کار را بخوبی او سر انجام نتوانست داد فی الحقیقة لیاقت اسپهبدے او داشت نه گرگین خان
گز بی فروش اگر محمد تقی خان بجاے گرگین خان مے بود بهنگام جنگ ننگ و ناموس مردے را نگهداشته چنانچه باید مهم محاربه را
انجام مے داد باوجود قلت مقدور و نفاق سید محمد خان نائب صوبهٔ مرشد آباد و بنگاله و خودسری و عدم فرمان برداری شیخ هیبت الله
و عالم خان و جعفر خان وغیره جماعه داران متعینه در جنگ انگلشیان کارنامه بر صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت در اصل استحکام اساس اقتدار
گرگین خان گویا بر انداختن بنیاد دولت بود اما میر قاسم خان نفهمید یا فهمید لیکن تقدیرات الهی او را کور و کر گردانید چنانچه از وقائع
آتیه انکشاف خواهد یافت القصه میر قاسم خان در آراستن اسباب تجمل و افزایش آلات و ادوات حرب و دیگر امور ملکداری
کوشید و زمینداران متقدر صوبهٔ عظیم آباد را در حضور خود طلبید بخت کامگار خان بخوف رفاقت بادشاه و انواع دعاوی بر خود سر باز
زده خود را بکوهستان رامگڈه وغیره کشید و بنیاد سنگه و فتح سنگه باعتماد عدم موافقت بادشاه و حاضر باشی خود در حضور ناظمان
سلف حاضر آمده متقدر شدند و پهلوان سنگه وغیره زمینداران سرکار شاه آباد که به بهوجپوریه مشهور بوده اند با تمام موافقت
با رام نارائن و اندیشه یاداشن اعمال زشت خود تمرد ورزیده انقیاد ننمودند میر قاسم خان که استیصال متقدران قدیم خصوص زمینداران
متمرد در باطن مصمم داشت بقلع و قمع آنها جازم گشته اول برادر زادهٔ خود ابو علی خان و بعد از آن اسد الله خان پسر میر حسین خان را

که در سفک دماء بی باک بود حاکم ملک کامگار خان گردانیده خود اراده نهضت بطرف سهسرام و پرگنه‌های سرکار شاه آباد مصمم نمود درین ضمن بنده از کلکته برگشته بعظیم آباد رسیده بوساطت داکتر ولیم فلرتن که با فقیر نهایت آشنا و میر قاسم خان را نیز از جمله مخلصان بود ملازمتش حاصل کرد بظاهر التفات‌ها نمود اما در باطن بسبب اندک دلتنگی که بنده آن طرف که مطول و منجر بود ازین ممر گله‌ها کرد و بنده عذرها خواست چون باطنش با کمتر کسی صاف بود عذرهای بنده هرچند پذیرفت اما امیدانم که غبار خاطرش چنانچه باید مرتفع شد بهادرین اشنادالله مرحوم بضرورت آنکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم مرقوم قلیل جاگیری درین دیار دارد و آشوب زمانه را دیده بهمان قلیلی که هم مملوک و از قدیم جاگیر هم بود قناعت نموده صرف اوقات با آبرو مغتنم می‌شمرد و قاصد ملاقات ناظم مذکور گردیده بوساطت میر شمس الدین که دیرینه آشنا بود پیغام فرستاد و میر قاسم خان بسبب صغر سن و مرتبه سابق خود که نهایت کمتر داشت راضی بملاقات نبود لیکن چونکه عمده استعظام خودش بود قبول نمود و والا بعظیم آباد رسیده برنخوت و خواهش‌های او از آمدن خود پشیمانی کشید بنده در خدمت والد شتافته کلمه چند که تقاضای صلاح وقت بود معروض داشته راضی باستعظام میر قاسم خان نمود طوعاً و کرهاً بحکم ضرورت قبول فرمود و عند الملاقات که اندک ادبی برای میر قاسم خان اختیار فرمود میر قاسم خان نظر بر رفعت شان و بزرگی او نموده از خواهش‌های خود منفعل گردید و از مسند برخاسته بپای استقبال پیش آمد و معانقه نموده بر مسند برابر با خود نشانید و مراتب خوردی بتقدیم رسانیده خوشنود ساخت و عزت و احترام بسیار کرده شادکام و مقتضی المرام بر بحال جاگیر مرخص فرمود و تا بود رعایت خاطرش نموده راضی میداشت روزی بنده بخانه میر عبدالله نشسته بود که چوبدار میر قاسم خان بطلب فقیر آمده همراه برد در خلوت بود و بعد ملاقات و محاکات فرمود که ما از شما چیزی می‌طلبیم گفتم چه خواهد بود که از من تعمیل شود آنچه در مقدور او باشد گر دستم است گفت جاگیر مونگیر شما باید داد که متصل بقلعه است و قلعه مونگیر مع محالات آنجا حواله گرگین خان شده بسبب نهایت اتصال محال مذکور با قلعه همیشه عامل شما از عمله او نالش و او از شکایت عامل شما علی التعاقب خواهد بود من بهتر از آن دانستم که عوضش بشما میدهم گفتم آنچه برای سرکار بهتر باشد بعمل آید بنده وجه معاش میخواهد این را هم شما داده اید جای دیگر هم اگر مقدر و منظور باشد می‌توانند داد براجه راج بلبهه که دران روزها بنیابت عظیم آباد از عزل رام نارائن مامور بود پروانگی دادند و او در لیت و لعل گذاشت بعد چندی روز میر قاسم خان بسوی بهوجپور و سهسرام بدر رفت و تبدیل دامهای مذکور بعمل نیامده عسرتی در افزایش حال بنده گشت چون بنده نهایت مقروض و بی اسباب سفر بمرتبه اتم بود طاقت همراهیش دران سفر نیافتم و چندانکه داکتر فلرتن و دوستان دیگر التماس حکم و اذن وجه تنخواه بنده نمودند بار سی و سلی گذرانیده چیزی ندادند فقیر بناچاری در عظیم آباد ماند و او بطرف بهوجپور و سهسرام شتافت +

رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گریختن زمینداران آنجا بطرف زمین غازی پور و ظاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکی خود و سرکشیدن باوج نخوت و غرور

چون میر قاسم خان بالشکر قیامت اثر بسر زمینداران سرکار شاه آباد و پهلوان سنگه رفت آنها بدر رفتن از ملک خود فوز عظیم دانسته راه دیار شجاع الدوله و راجه بلونت زمیندار بنارس گرفتند و از دریای گنگا عبور نموده آن طرفها سکونت ورزیدند میر محمد قاسم خان عمال معتمد بهر یک از اعیان زمینداران مذکور با فوج گران تعیین نموده خود در سهسرام سکونت ورزید چون توهم و استخبار جزئیات و خصوصیات مردم در مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال اشخاص نام آور را اغلب و اکثر متفحص بود و میر سید راجه سکنه لال هرکاره معتمد او بود و جواسیس بسیار در برادری او نوکر و مامور باستخبار حالات اهالی ملازم و غیر ملازم از سکنه شهر و زمینداران بودند

اما نهتو مل سرکاره که بدنفس مردم آزار و اول نوکر خادم حسن خان بوده در پورنیه بشیوه خود عالمی را برباد داده درین ایام رفیق گرگین خان بوده حق و ناحق با اکثر مردم باغراض و عداوت خود کاوییده و معرفت گرگین خان بمیر قاسم خان اخبار مخالف مزاجش رسانیده و غریبان بیچاره بسیاره را با خاک برابر ساخت و کینه هاے دیرینه در خاطر میر قاسم خان جاے گیر بوده هرگز بیرون نمی شد چنانچه با کلب علیخان و حیدر علی خان پسران ملا قلی خان فوجدار بهاگلپور بتقصیر آنکه میر ابو الحسن برادر حقیقی بو علی خان پسر تراب علی خان عموی میر قاسم خان داماد راجه گهر کپور در جنگی که با راجه مذکور نموده بودند کشته شده بود کینه داشت و کینه دوم آنکه انها را هنگام عبور و مرور جرنل کوت و قتیکه در تعاقب موشیر لاس رفته بود با جرنل مذکور ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی کشادے یافته بود و این با هم که جرنل کوت بعظیم آباد آمد آنها ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه را هم در دل راه داده بعد توقف در بهوجپور و دلیر شدن بقتل سرکارها و ستیارام و شیخ سعد الله و عدم باز پرس انگلیشیه براج بلبهه حکم مقید نمودن آنها فرستاد و بیچارها مع پدر مقید گشته تا آخر ایام حکومت میر قاسم خان در بلاے اسیرے بودند و از عجائب آنکه کسانی را که براج بلبهه باوردن آنها فرستاده بود فرستاده ها در راه مرا سوار دیده و اشتباه ورزیده بگمان آنکه من یکے از آن هر دو برادرم سوارے مرا از راه حراست نموده نزد راج بلبهه آوردند هر چند سبب پرسیدم چیزے نگفته تا نزد راجه مذکور رسانیدند او بعد ملاقات چون فقیر را بنام و نسب شناخت خجالت کشیده و عذر خواسته رخصت نمود و فقیر شکر الهی بجا آورده بخانه آمد اما چه گویم که آن یکساعت بر من از خوفهاے گوناگون چسان گذشت حق تعالی هیچ آفریدهٔ خود را گرفتار دست ظلمه قساوت شعار نفرماید و گرفتاران را از دام ستمهای ایشان رهائی بخشد اللهم امین مردم خو گرفته اوضاع سابق بوده هر یکے با دیگرے مراسلات و راه آشتی باز مید اشت راجه ستیارام متصدی که مدار المهام اکثر امور عظیمه بود خود را فراموش کرده مزاجش مثل حکام سابق در عفو و اغماض تصور نمود و لضابطهٔ متصدیان سهند زیاده روی و از حد خود لعدے آغاز نهاده در کارها مردم با خذ رشوت و غیره حق را با باطل و باطل را با حق آمیختن شروع نمود و شیخ سعد الله نام جماعه دارے از فرقه سپاه که اغلب اوقات قبل از زمان میر قاسم خان در ملازمت رام ناراین بکار پرگنه هاے سرکار شاه آباد اشتغال داشت درین وقت نیز بعلت اطلاع بر کم و کیف محالات مذکوره حاکم و علاقه دار بعضے از آن اماکن بود بروش سوابق ایام مراسلات از زمینداران آنجا هم داشت و شاید کلمات چند مخالف مزاج و رضاے میر قاسم خان سے نگاشت و سه چار نفر از سرگروه هاے جواسیس که هر یکے در خانه امیرے از امراے پیشین بریاست فرقهٔ مذکوره ممتاز و رسے عرض التماس در آن آستان داشت بالفعل در سرکار میر قاسم خان هم هر یکے با چند صد کس از آن جماعهٔ ملازم و بکار استخبار و اخبار هر طرف و هر خانه مامور بودند تصور لساوے با اوقات سابقه نموده از سهل انکارے و دروغ گوئی باز نمی آمدند ملخص آنکه هر یکے ازین هیچ کس باثبات تقصیرے مورد عتاب بجنایات گردیده و بسیاست رسیدند جرم هر یکے از اینها اگر بعد ازین مفصل و معلوم گردد انشاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید از معتمدین مقبول القول آنجا معلوم شده که ازین هیچ کس احدے چنان جرمیکه قابل کشتن باشد نداشت بلکه محض توهم و سوء ظن بیچارها مقتول شدند شیخ سعد الله بگفته غرض گویان بدوستی میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور متهم گشته کشته گردید و ستیارام بسبب یکے از زمینداران بهوجپور خطے نوشته در آن خط جس کوچ میر قاسم خان بزمانی معین نوشته بود مظنون شد که او را اطلاع براے استعداد معاودت نموده و چرا راه مراسلات داشت و جرم سرکارهاے مقتول نیز ازین مقوله که ظن و وهم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت و چون میر محمد قاسم خان بتیغ تهدید و تعذیب پنج نفر معتقد را از مشاهیر را بخاک هلاک افگند رعب و سطوتش بنوعے در دلها متمکن گشت که احدے را هر چند از او قوی باشد مجال دم زدن پیش او نبود و هر دور و نزدیکے که بود از بیم او در خانه خود نمی توانست آسود و هر چند میر قاسم خان

در معامله ملازمان و سندیان مختار و انگلستیان را بنا بر قول و قرار با او مجال باز پرس در هیچ امری نبود معهذا چون قتل مردم امریست عظیم ارباب کونسل خطی متضمن استفسار علت قتل آنها نگاشته جوابش را طلبداشتند میر قاسم خان بعضی خطوط را که بمهر شیخ سعد الله وغیره بدست آورده دستاویز قتل آنها ساخته بود پیش بعضی از انگلیسیان مخلص خود مثل هکویر ڈاکتر وغیره فرستاده التماس ترجمه کردن آن نموده بود فقیر را چون با ڈاکتر فلرٹن ربط بسیار بود و او را با من محرمیتی بود خطوط مذکور بمن نموده بقرأت من بر مضمون آن آگاه شد فقیر آنها را که دید معلوم نمود که خطوط را ساخته اند و حک و اصلاح در کمال احتیاط و کم نمائی بعمل آمده شاید وجه کشتن آنها امر دیگر بود و بعد ازان برای رفع بدنامی خود خطوط بمهر آنها بهم رسانیده حیله های دیگر تراشیده بنده ڈاکتر را هم نمود که درین حرف این قسم ساخته اند نمیدانم که خطوط مذکور بکونسل رفت یا نه و عذر قتل آنها بچه صورت خواست و چگونه پذیرائی یافت و همدرین اثنا میر قاسم خان را داعیهٔ دیدن قلعه رهتاس در سر افتاده به نثار علی خان که از طرف خود قلعه داریش نموده ساحل را به پیشکاری او مقرر فرموده بود از اراده خود آگهی داد و والد مرحوم را هم که دران آوان بملاقات میر قاسم خان بسهسرام رفته بود همراه خود نموده بان قلعه برد سید علی خان برادر فقیر از پیشتر ملازم میر قاسم خان بسفارش مسٹر مکویر هنگام رفتن فقیر بطرف کلکته گشته بود درین سفر برادر خورد تر فقیر غالب علی خان هم بسفارش والد مرحوم ملازم شد و سید نقی علی خان برادر سومی فقیر را که از این هر دو بزرگ تر و از بنده در سال کمتر است هر چند میر قاسم خان برفاقت خود دلالت فرمود قبول ننمود و بهم لسی والد راضی گشته قلیلی که از جاگیر منیرش بیشتر قناعت ورزید القصه بعد ملاحظه قلعه و انتظام آنجا معاودت نموده باز بسهسرام رفت و ساحل را مع نقض هزاری پادشاهی که از قدیم حارس قلعه بود مقید ساخت و والد را بمحال جاگیرش مرخص فرمود ٭

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور و سهسرام و مقید نمودن راجه بلبهه را و متعین نمودن راجه نوبت رای بصوبه داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعه مونگیر ٭

چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد و از سرس کتنبه هم کشن سنگه زمیندار پرگنه مذکور گریخته به بنارس رفت میر مهدی خان سبطی عم اسد الله خان را در سانوت متعینه بفوجداری چینپور و سهسرام مع شیخ محمد خبیر خان جماعه دار کلهنوی برای خبرداری و هوشیاری از فتنه های پهلوان سنگه گذاشت و سمرو فرنگی را مع سه چار پلٹن چقماقی و چند ضرب توپ در بکسر و میر روشن علیخان بخشی را با رساله و مردم همراهی او در بهوجپور وغیره نگهداشت و خود تماشای ملک مگهه که عبارت از سرس کتنبه و ارول و بگاری و بهار و پانچ وغیره است نموده عازم مونگیر گردید اما قبل ازان که بمونگیر روانه گردد راجه بلبهه را نزد خود طلبداشت بعد ورود او در حضور او را مقید ساخته مردم معتمد برای ضبط اموالش بجهانگیرنگر فرستاد و راجه نوبت رای را مستقل بعظیم آباد رسیده و خلعت نیابت صوبه مذکوره بخشیده بسرانجام مهام آنجا مرخص فرمود و خود در کمال عظمت و جاه بقلعهٔ مذکور رسیده شب پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری شرف نزول بخشید و قلعه را باهتمام تمام آراستن شروع نموده و ترمیم عمارات سابقه فرموده مجدداً تعمیر بعضی عمارات افزود بکمال طنطنه و سطوت و جاه و عظمت زندگی می نمود از انجاکه در ایام دولت و اقتدار زنهای جمیله جوان بسیار یافته و قوت شهویه بهیمیه اش نهایت نقصان پذیرفته بسر حد زوال رسیده بود در سعی تحصیل این قوت مبالغه داشت و اطبای حاضر چاره جوئی وافری نمودند اما سودی نمی دید آخر الامر معلوم نیست بدلالت کدام کس از مجربان یا کل خراطین پرداخته فائده عظیمی برداشت گویند مرتبه

این قوت بهم رسید که گویا اعاده خیالش دست داد و بعضی از مخلصان خود را هم بهمین عمل اشارت نمود ظاهر البعد اطاعت آنها
راهی تربت مذکوره همان قسم میسر آمد چنانچه بعضی از آنها بزبان خود حضور فقیر اقرار و تقریر این اثر می نمودند القصه چون میر قاسم خان
در مونگیر طرح اقامت انداخت و انجا را مرکز دولت خود ساخت بانتظام امور مرجوعه می پرداخت از آن جمله بامری چند نهایت
توجه داشت چون از شیمه کریمه محرران سوانح ایام و مذکران مراسم و عادات انام صدق مقال و مراعات راستی در ارقام احوال
است بنابرین بمقتضای مصرع مشهور مصرع عیبے جمله بگفتی هنرش نیز بگو ✣ آنچه از احوال او مشاهده رفت و مسموع افتاد بزبان
قلم حقیقت رقم داده می آید مخفی نماند اگرچه میر قاسم خان را بدگمانی بنابر ملاحظه احوال نمک حرامی و بی وفائی سپاه بنگاله و
دورویی و نیرنگی عموم مشاهیر این دیار بسیار زیاده از حد بود و در اخذ و جر اموال و قتل و قید مردم نهایت بیباکی داشت اما در جزو
معاملات ملکی و انفصال قضایا و منازعات عموم الناس با همدگر و دادن تنخواه سپاه و غیره ملازمان و قدر دانی علما و احترام
جماعه مذکوره و میانه روی در امساک و اسراف و معرفت محل و موقع بذل و اشیا نادره روزگار بود چنانچه در هفته دو روز برای
عدالت بضابطه سلاطین سلف مقرر داشته بر انفصال عمله عدالت اعتماد نفرموده خود متوجه استماع فیصله قضایا و استکشاف
دقائق ماجرا می شد و باحضار مدعی و مدعا علیه فرمان داده بگوش خود گفتگوی طرفین و حکمی که عمله عدالت درباره آن گروه
بودند می شنید و احدی را مجال نبود که بطمع اخذ رشوت حق را باطل مشتبه تواند ساخت و زمینداران مفسد رکوته اندیش که
در ایام حکومت جانکی رام و رام نارائن دهات غربای بی مقدور را بالقهر و غلبه متصرف شده بودند از ذوی الحقوق هر که مستمسکی
داشت و اگر نداشت بر حقیقت خود محضری بمهر گواهان معتمد غیر فاسقی و متقی می آورد بهمان وقت بعد ملاحظه آن و تنقید
تحقیق احوال از شهود سند بمهر او حاصل نموده و مزاولان شدید از حضور برده از دست متغلب استرداد حق خود می نمود و در دیگر کار
خود قابض و متصرف میگردید و اکثر لوازم تزئینات امام باره سراج الدوله که طلا آلات و نقره آلات لکوک بود مسکوک نموده
بوساطت جناب شیخ محمد علی حزین و میر محمد علی فاضل و شیخ محمد حسن و زائر حسین خان و غیرهم که از ثقات آن عصر منتخب بوده اند
بارباب استحقاق از سادات و غیره و مجاورین مشاهد متبرکه مع شئی زاید از قبل خود بطریق نذور و تبرع رسانید و دیون جناب
شیخ حسن مرحوم مرقوم را که مبلغ کلی بود از خزانه خود ادا فرموده وجهی لائق برای مصارف ضروریه اش مقرر داشت و در
کمال ادب و احترام رسانیده سعادت خود می پنداشت هرگاه شیخ بدیدن او می آمد مسند علیحده برای نشستن او در پهلوی
خود گسترده در ذهاب و ایابش استقبال و مشایعت بکمال تواضع و فروتنی می نمود و امتثال فرمان او را وسیله نیل سعادات
و سرمایه ارتفاع درجات انگاشته هرچه میگفت بطیب خاطر می پذیرفت و همین قسم استرضای خواطر بزرگان مرقوم وجه
همت خود ساخته تا مقدور راضی تقصیر نبود و در ادای تنخواه سپاه علی هذا القیاس از احاد الناس گاهی شکایتی بگوش
نرسیده اما درین شک نیست که احدی هم از خوف او باطمینان و آسایش نخوابیده و دمی نمی آرمید فقیر را چون مدتی
در عظیم آباد بکمال عسرت گذشت روزی داکتر فلرتن با من گفت که خان صاحب چرا شما بمونگیر نمی روید گفتم از بطش
میر قاسم خان ایمن نیستم گفت اگر در ینجا او بر شما قهر کند حمایت شما را که می تواند نمود بهتر آنکه بهمانجا روید شاید شما را توسعی
روی نماید و با مردم چنانچه مستر السن با شما گفت مجال حمایت نداریم و بنابر نام رفاقت او اعانت شما ظاهر و فاشی
نمیتوانم نمود زیرا که در ابتدای تفویض معاملات سه صوبه از جمله شرائط و عهود دیگه انگلیسیان با او نموده بودند یکی
اینهم بود که درباره هندوستانیان خاصه ملازمان کسی حمایت و بازپرس ننماید فقیر هم دید که راست میگوید بهر حالیکه بود

بمونگیر رفتم و روز ملازمت سعید تش رسیده مورد الطاف بسیار گردیدم و سخنهای یارانه و اختلاطهای مصاحبانه میسر آمد روز دیگر تا آشنائی محض بود بنده را حیرت و اندیشها افزود بضرورت عمل کلمهٔ طیبه لا اله الا الله که در کتاب الدعاء شیخ مرحوم محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین مسطور است شروع نموده تا سلخ ذی الحجه الحرام باتمام رسانیدم نیت آنکه اول تدارک امراز شر میر قاسم خان در امان خود نگهدارد و از دولتش منتفع گرداند اثر عجیبی مشاهده شد در مجلس عاشورا اول روز مهربانی بسیار کرده پیش خواندم و مرا نزدیک خود نشاند و سخنان بسیار با من کرده تا آخر مجلس به اختلاط باز داشت روز دوم بگمان آنکه مهربانی او نمی باید و اعتماد در آن نشاید اراده نشستن دورتر کردم باز طلبید و نزد خود بدون فصل نشانیده گفت هر روز همین قسم نزد من می نشسته باشید و چرا تا حال احوال خود بمن نگفتید گفتم جناب عالی را معلوم است انشوخی گفت که عالم الغیب نیستم گفتم عرض خواهم کرد گفت کی گفتم عاشورا بگذرد گفت در عاشورا کدام کار و نیا نبید است که این کار نبید باشد گفتم درین مجلس خود نمیتواند شد و غیر ازین وقت درین روزها کسی باریاب نمی شود گفت البته فردا صبح عرضی اول وقت حاضر باید شد حسب الامر عمل آورده مبلغ پنجهزار روپیه نقد انعام داد و از ابتدای نوکری لغایت آخر محرم باقی تنخواه داد بنده را از آینده حکم کرد که ماه بماه میداده باشید و فرمود که بعد دو روز بمجرا حاضر می شده باشید و غالب علی خان کهین برادر فقیر را برای اسلام در هفته یکبار فرمان داد و سید علی خان العبد را نیز روز روبدار وغهٔ دیوان خانه فهمانید که به بهانهٔ مناسب سید علی خان را بار نباید داد سببش آنکه بسفارش انگلیش یعنی مستر مکویر نوکر شده و در خانه آنها او را در کمال بی تکلفی و اختلاط دیده بود و از جهت جوانی بلکه شروع شباب او را ناتامل اندیش فهمیده احتمال جاسوسی از طرف جماعهٔ مذکوره نسبت با و میداد و بنده را نیز که در بعضی مواقع کارگذار و راز دار خود می دانست الا این احتمال در حق بنده الیق و اولی بود بهر صورت با وجود توسعی که فقیر را میسر شده بود بسبب بودن با او بنابر تعارف با جماعهٔ انگلیشیه نهایت صعوبت داشت و در کمال بیم و هراس می گذشت تا این زمان نظر علیخان پسر غلام حسین خان داروغهٔ دیوان خانهٔ مهابت جنگ بعد رحلت پدر نداند بچه مصلحت بکار مذکور مامور و داروغهٔ دیوان خانهٔ میر قاسم خان بدستور اول و بعده شیخ عبد الله نامی که بیشتر در عهد مهابت جنگ بنابر اصلاح مسودات سید علیخان برادر خرد فقیر که مصاحب حضرت مهابت جنگ مامور شده بود و ملازم سرکار او بنابر تعیین برادر مذکور بود باز در زمرهٔ رفقای جگت سیٹه بسعی و تجویز گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان داروغهٔ دیوان خانهٔ او شده و نظر علی خان معزول گشته بنابر بازخواست زر اندوختهٔ پدر خود مقید گردید و چندی روز قبل ازین تراب علی خان عموی میر محمد قاسم خان از نیابت مرشد آباد معزول و سید محمد خان که مرد ولایتی از اقربای میر قاسم خان و از [illegible] امتیاز خان جد میر قاسم خان بود بجای او مقرر و عسکر علی خان مغفور خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار [illegible] بجهت راج شاهی صوبهٔ بنگاله مامور شد و تراب علی خان بحضور رسیده در مونگیر اقامت گزید و درین روزها بهادر علی خان خلف میرزا داود و رفیع علی بیگ داروغهٔ توپخانهٔ عنبسی مهابت جنگ مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان و داروغهٔ قلیلی از کارخانهای جنسی بود باتفاق دیگر روسای افواج ملازم سرکار و چند پلتن چماقی و توپهای آراسته گرگین خان به تسخیر ملک نیپال و تادیب و تنبیه زمیندار آنجا و تخریب قلعهٔ دار الملک او مامور شد ✤

روداد سانحهٔ عبرت افزای عبد النبی خان و رحیم الله خان و چیتامن داس و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوباره شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه ✤

چون میر محمد قاسم خان را دعوی همسری بلکه برتری با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ که بوزارت سلطان هند و خطاب عمدهٔ الی

اختصاص داشت بود برای خود خطاب ازخطاب مذکور اشرف و اعلی تجویز نموده طلب داشت و پادشاه بطمع قلیل مبلغی قبول نموده منصب هشت هزاری با خطاب عالیجاهی برای او در شروع سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری فرستاد و این خطاب رواج و شیوع یافته از آن باز غیر از نواب عالی جاه بخطاب دیگر کسی او را نام نمی برد درین بین بحسب اقتضای قضا شیخ عبد الله در خلوت با عالیجاه ظاهر ساخت که محمد علی پسر سید علی و برکت علی و فرحت علی برادر زادهای او که رؤسای سپاه و لعزمه آورده خیالات اند با گرگین خان صاحب عهد و پیمان گشته ایمان غلاظ و شداد با هم در میان آورده اند و تسلط گرگین خان بر افواج و عمله و ارکان دولت ظاهر است و دولت خواه بپاس نمک خواری گذارش نمود الحال اختیار بدست ولی النعمت است میر قاسم خان بعد اطلاع براین احوال پریشان خاطر گشته چون کتمان چنین امور بر مزاجش گران و دشوار بود و شام که وقت سلام گرگین خان بود بعد رود شیس آهسته آهسته استفسار امر مذکور نمود و او خود از کاری که کرده بود چگونه آگاه نباشد رنگ از چهره برده اقرار و اعتراف کرد و سبب آن دو تحواهی خود ظاهر ساخت که برای کار سرکار و جانفشانی در راه شما باهم گر این عهود و مواثیق بعمل آمده و هر که خلافش با شما گفته در فکر برانداختن بنیاد دولت خدا داد است چون توسل شیخ عبد الله با جگت سیته از سابق معلوم عالی جاه بود متوهم گشته دانست که به تحریک جگت سیته این دشمنی را در قالب دوستی با من نموده در تدبیر برهمی افواج است و کار گرگین خان به نیچارسیده بود که شکایت و سعایت شیخ عبد الله رخنه در بنیان مبانی اخلاص و اقتدار او تواند نمود و هم درین روزها رحیم الله خان نام هفتی پنجابی که جوان معروفی در لشکر بود و کمان سخت بسیار می زد و رسمی کشید شاید با زنی از زنهای اغنیای معروف بنگاله ربطی داشت و دم از عشق او زد شکر الله خان پسر سرفراز خان نیز میرزا اسپی کمیت بقیمت سه هزار روپیه خرید و خدمتگار شکر الله خان را که برای اعیان لشکر و ارکان دولت عالی جاه خطوط آقای خود متضمن سند های مخلصی که در جهانگیر نگر حسب الامر عالیجاه مقید بود و جدا داند بسبب میر قاسم خان از مدتها باو بدظنی داشت آورده بود خدمتگار مذکور را در خانه خود جای داد میر قاسم خان از استماع این خبر بر رحیم الله خان غضب شده حکم فرمود که او را بیارند و رحیم الله خان در جهادسی عبد الرسول خان برادر دوست محمد خان بکه بنزل حوالی داشت پسر کلان عبد الرسول خان که عبد النبی خان نام و در کمال غیرت و شجاعت بود پدر و برادر خود را مشوره حمایت رحیم الله خان و از آنها از خوف عالیجاه ابا نمودند او تنها این اراده نمود پدر و برادر بپای او افتاده ممانعت نمودند که عهد مهابت جنگ نیست تا توقع عفو و اغماض بمقتضای حقوق نید گیها توان داشت مع زن و فرزند تمام خاندان تلف خواهد شد او ناچار شده دست از حمایت رحیم الله خان برداشت و مردم عالیجاه او را برده در جلوخانه دیوان عام مقید نمودند اما عبد النبی خان زهر خورده خود را هلاک ساخت و هم در آن ایام چینتامن داس را که یکی از نویسندگان ملک بهوجپور و متوطن آنجا بود میر قاسم خان از نظر تجربت و هوشیاری او را مورد مراحم فرموده متصدی تمام آن سرکار گردانیده مدار المهام آنجا ساخته بود خطوط او که به زمینداران فراری آنجا نگاشته بود در دست جواسیس عالیجاه افتاده از لغزش گذشت و بهندی مذکور مغضوب او گردیده بحضور رسید اتفاقاً روز یکشنبه که از ایام مقرره سلام فقیر بود و بنده هم حاضر گشت و عالیجاه در کمال کر و فر دربار عدالت گرم کرده نشست بنده موافق ضابطه بعد سلام نیم ساعت نشسته برخاست و سلام رخصت نموده بر آمد چون بار بعد بر آمدن فقیر دو دیده فقیر را باز طلبیده بر حکم به نشستن و حاضر بودن فرمود ناچار نشستم چون مقدمات عدالت انفصال یافت علی الاراده رخصت نمود و همه را رخصت نیدو بولا دخلیه بودند نیز استاده ماندند اول رحیم الله خان را طلبید چون حاضر آمد رعب و هیبت او در پرسید که من ترا اگر گفتم منع کردم تو باز بر سر آن کار رفتی اگر با آن زن سر و کاری نداری این اسپ

سه هزار روپیه و نوکرے صد و پنجاه روپیه چگونه خریدے عذر هاے غیر مسموع بکمال عجز نالی گفتن آغاز نهاد و تکذیب دے و اقوالش نموده در غضب افزود و باز گفت خدمتگار شکر الله خان که دشمن من و معتمد است چرا در خانه خود داشته او همان قسم عذر هاے پوچ با عجز و اضطراب التماس نمود قبول نفرموده حکم کرد تا بینی او را ببریده و بر خر سوار گردانیده تشهیر کردند و از گرم بازاری بدر نمود بعد ازان چنتامن را حکم کرد که بپاے فیل بسته بکشند تا هلاک شود او عذر آورد که خطوط مجعوله اند جواب داد که مهر و دستخط تست و دستخط ترا خطوط شناسان بغرض با این خطوط نوشته تو تطبیق داده تصدیق نموده اند که خط تست بهر صورت عذر او را نشنید و بپاے فیل کشیده تا هلاک گردید بعد این دو امر برکت علی و محمد علی و فرحت علی را طلبید چون حاضر شدند بر آنها هم طیش و خفگی بسیار فرموده گفت نه شما بالله دریاے خود بسته آمده اید و اکنون از دولت من فیل سوار و صاحب رساله و سردار هزاران سوار شده اید و گرگین خان را بین گرگین خان نموده ام گرے فروششی بیش نبود شما بچه اراده با او عهود و مواثیق درمیان آورده اید چون آنها را قبل از گرگین خان فهمانیده و مطمئن خاطر گردانیده بود با استقلال جوابها دادند که ولی نعمت آنچه میفرمایند حق است و صدق لیکن ما هم غیر از بندگی و غلامی امر دیگر را در خاطر نگذرانیده ایم اگر قصورے از ما ظهور یابد بهر چه بدترین جزا باشد راضی ایم این سخن را مکرر پرسید آنها هم همان جواب را سه بار اعاده نمودند بعد ازان شیخ عبد الله را که حاضر بود روبرو طلبید و گفت شیخ بر اینها اثبات آنچه اظهار نموده اید ضرور است تا من آنها را بسزا رسانم و در صورت کذب خود مهیاے عقوبت باشید چه در صورت عدم اثبات گویا اراده استیصال فوج مرا بدست من خواسته بودید شیخ مذکور چون معلوم داشت که فیمابین گرگین خان و عالی جاه دیر و زاین مقدمه طے شده تجدید عهد و پیمان بعمل آمده است اکنون مکابره نمودن سودے ندارد و در الحال کسے از محرمان زبان بشهادت نخواهد کشود تقدیر کار خود نموده چاره نا پذیر نیست سر فرو برده زبان بکام خاموشی کشید هر گز سر بر نیاورد عالی جاه سه بار سخن اول تکرار نمود اما از شیخ مطلق صداے بر نخاست و روز هم از نصف النهار درگذشت تا آن وقت اهالی دربار همه حاضر و نسق چیان و لیباولان و جمیع عمله دیوان عدالت استاده بنده را که طلبیده داشته بود خواص سر جا نماند که درین مجلس سبب بار طلبیدن من چیست آیا مرا هم بنجاستی متهم داشته و از حضور من چه خواسته است تا آنکه خود بر خاست و فقیر سبقت نموده بر در خلوت سرا بسلام مبادرت نمود فرمود همراه من بیائید آنزمان دانستم که امرے دیگر منظور دارد چون اندرون رفتم براے تحقیق بدنامی که در فروش نمک مسٹر مکویر عاید گشته بود و قصور مکویر دران نبود عجالة بعظیم آباد فرستاد و سوارے جلد رو از خانه خود داد فقیر بعظیم آباد رسیده و امر مذکور را تنقیح نموده در هفته برگشت و شیخ عبد الله را مقید بمونگیر فرستاد آخر در زمان جنگ با انگلیشیان بیچاره ناحق حسب الحکم عالیجاه کشته گردید

ذکر آمدن شمس الدوله مسٹر هنرے ونسترٹ از کلکته بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بناے هنگامه و فساد میان انگلیشیان و نواب عالی جاه میر قاسم خان

بسبب فرمان قهرمان تقدیر مسٹر هنرے ونسترٹ شمس الدوله را که گورنر کلکته بود اراده دیدن عالی جاه در مونگیر و گوشه عظیم آباد و چهپره وغیره بهم رسیده از کلکته عازم این طرف ها گردید و قاسم بازار و مرشد آباد و بردوان وغیره جاها را دیده روز دوشنبه پنجم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجرے نبوے وارد مونگیر گردید عالی جاه از قلعه مونگیر تا باغ کود رکنه که سه کروه مسافت است استقبال نموده در کمال احترام و التیام بمونگیر آورد و عمارتیکه گرگین خان بر کوهچه

ستیاکونڈ ساخته بود منزلگاه و نشیمنش ساختند و خیمه‌هاے عالے براے اقامتش برافراشت و گرگین خان وغیره عمله خالصه تا نهایت مهماننوازی و سرانجام فرمایشات مامور و مستعد گردانید و خود مرخص گشته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله براے دیدنش در قلعه آمد و عالیجاه تا پایین زینه‌هاے عمارتها استقبال نموده بر مسند خود نشانید و تحائف و نذور آنچه لائق مرتبه او بود انجام داده شب بود پیشکش نمود روز سوم میر محمد قاسم خان بتجانه او رفته بضیافت وعده گرفت و او نیز تحائف فرنگ که براے عالیجاه آورده بود گذرانیده شب چنانچه موعود بود بتجانه میر قاسم خان آمده ضیافت خورد و تماشای رقص دیده مرخص گردید تا سه چار روز دیگر نوادر تحائف از نظر عالیجاه میگذشت روزے عالیجاه فوج و توپخانه خود را که باهتمام گرگین خان تیار و برق انداز ان بداب و آداب فرنگ مودب شده بودند به بهترین آئین و تزئین آراسته و مزین ساخته گویا طرف خود شمس الدوله نمود او بعد از ملاحظه دو سه کلمه نصیحت مشفقانه بمیر قاسم خان القا نمود که فوج را خوب آراسته اند چنانچه باید پیراسته انا براے جنگ مردم هندوستان خوب است زنهار که با این فوج اراده خصومت و مجادله با انگلیشیان نخواهید نمود که از عهده بر نخواهید آمد و آبروے تمام هندوستان بالفعل بآبرو و اقتدار شما وابسته اگر شما مغلوب شوید تمام هندوستان سبک و بے مقدار و در نظر اهل ولایت زبون و خوار خواهد گردید ما با مردم بروز زبان خجکیده بر آنها غالب باید بود و دوستی و تا مدتے که من فیما بین انگلیش و هندیان گذاشته ام تجاوز از آن نباید نمود که خلق این دیار باتفاق ما و شما بآرام و آبرو در کمال رفاه خواهند گذرانید و در صورت بر هم خوردن این بنا و در میان آمدن منازعات عالمے در معرض هلاکت و خلاکت خواهد افتاد در یک هفته در مونگیر توقف نموده عازم پتنه شد بیت نصیحت گفت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگوید بپذیر در عرصه میر قاسم خان گفت که در حمایت نام انگلیشیان مال تجار بسیار میرود و دنیا براندک فائده که با انگلیشیان میرسد نقصان بمبلغ خطیرے از من میشود میخواهم که حکم گرفتن محصول از انگلیشیان بدهید مگر محصول کمپنی معاف خواهد بود شمس الدوله گفت چون محصول تجارت انگلیشیه از قدیم معاف است در این ایام چگونه میتوان گرفت معهذا شما درین باب عجلت نکنید من بکلکته رفته تدبیرے این امر نمیشنید زاده هرگاه حکم بنویسم جارے خواهید نمود شمس الدوله مرخص گشته بعظیم آباد رفت و روزے چند در عظیم آباد و پتنه بسر برده بکلکته برگشت و میر محمد قاسم خان بامید وعده او مطمئن گشته اخذ محصول را جاری گردید بعمال خود بعد اندک زمانے بطور اطلاع نگاشت که انشاء الله تعالے چنین خواهد شد شما باخبر دار بود تا رسیدن حکم احتیاطا نمایند که مال اینها بلطائف الحیل رفتن نباید عمال همه را این حوصله و شعور معلوم که ضبط و کتمان اسرار توانند نمود و کار نحوے توانند کرد که الزام متوجه نشود لهذا شروع بممانعت و مزاحمت کردند و پرده از روے کار برخاست بلکه بعض جاها که انگلیشیان معاند با میر محمد قاسم خان بوده اند چنانچه مسٹر الس صاحب کلان کوٹهی عظیم آباد که با میر قاسم خان عناد داشت طرفدار مسٹر امیت بود و همین قسم در جهانگیر نگر مسٹر باتسن تاب احداث این عمل غیر معمول نیاورده بعض عمال میر قاسم خان را بدست آورده بمزاحمتے که غیر معمول و بموجب نموده بودند گرفته مقید داشتند تا در کونسل کلکته جرم آنها ثابت نموده سزائے دهید و بعاے جاه گویا الهست و خفتی رسانند و قبل از سنوح این سانحه عالیجاه را سفر نیپال بترغیب گرگین خان ضرور افتاده از مونگیر بطرف نیپال نهضت نمود گرگین خان چند روز قبل از میر قاسم خان بشتر شتافت قبل از این شمس الدوله از عظیم آباد و برگشته بکلکته رفته بود عالیجاه هنگام عود از نیپال در عین همان سفر بر این حسارت انگلیشیان آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال که اول بی اقبالیش بود نگاشته بعد از آن منازعات با جماعه انگلیشیه قلمزده نمایم

وقایع نگار خواهد شد *

ذکر رفتن عالیجاه بطرف بتیا و برگشتن از انجا بی نیل مدعا * * *

چون حصول طلا از نیپال و بودن آن ملک از دولت مالامال شهرت تمام داشت حرص و شره که در مزاج گرگین خان بافراط بود در حرکت آمده باستظهار فوجیکه آراسته بود عازم تسخیر نیپال گردید و مردم واقف کار از کشامره و سناسیان و بعضی از پادریان فرانسیس که در لاسه و آن طرفها سکونت و آمد و رفت داشتند بهمرسانیده اکثری را از انجا که اندک هوشیار بودند با خود یار ساخت و تفحص و تجسس راه و استشاره در باب عبور و مرور از دریاهای کوهستان آنجا آغاز نهاد بعضی از آنها که سخن سازی و هنگامه پردازی در مزاج داشتند متعهد رهنمائی گردیده ترغیب به تسخیر ممالک آنجا نمودند گرگین خان که اباً عن جدٍ گاهی به تسخیر بلاد و تدابیر حروب نکرده و باین امور مطلقاً آشنا نبود تسخیرات بلاد نیپال نهایت سهل و آسان شمرد. عالیجاه را شائق این سفر گردانید علی ابراهیم خان بهادر و بعضی مخلصان دیگر هرچند ممانعت نمودند و بناچاری دلالت باتفاق انگلیشیان فرمودند و عرض کردند که اگر این سفر خواه نخواه منظور نظر گردیده انگلیشیان را با خود شریک ساختن اصلح امور است چه اگر بآسانی فتح بلاد مذکوره میسر گشت فهو المراد و اگر متعذر گشت برای جناب عالی آنها را محل شماتت و ملامت نخواهد بود و در صورت تنهائی نهایت انفعال بحضور جنابعالی مذکوره عاید احوال ملازمان خواهد بود. واقع صلاح مناسبی بود لیکن بسماجت و ممانعت گرگین خان پذیرائی نیافت القصه چون تبارسگی بتیا مفتوح گشته بود عالیجاه بندوبست محال مذکور را بهانه ساخته بتاریخ بیست و پنجم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش بعد پنجاه روز از ورود شمس الدوله بمونگیر علاقه قصبه مذکوره نهضت نموده گنگا را عبور فرمود و گرگین خان چند روز پیشتر از عالیجاه مع فوج آراسته خود کوچ نموده ده دوازده کروه پیش پیش میرفت تا آنکه عالیجاه به بتیا رسید و گرگین خان روز پنجشنبه پنجم رجب سنه مذکور بمکوانی که چار منزل از نیپال این طرف است رسیده اراده برآمدن بر گهاتی نمود مردم راجه نیپال بمزاحمت پیش آمدند و جنگ شروع شد همراهیان گرگین خان بجسارت کارفرما شده از یک عقبه بمشقت تمام که مردم بسیار مجروح و بکار آمدند گذشته بر تلهٔ کوه سکونت ورزیدند هنگام شب نیپالیان از اطراف جنگل هجوم آورده بطریق شبخون مردم گرگین خان را از هر جانب بزیر سنگ و تیر و تفنگ گرفته اکثری را نابود و هلاک ساختند بقیة السیف بالضرورت و ناچار فرار اختیار افتاده بجز اسپی تمام که یراق بسیاری همانجا ماند بلشکر گرگین خان رسیدند و گرگین خان را بمشاهده این احوال توقع وصول بمأمول منقطع گردیده و اندیشه مساریکه در خسران و خیبت از روی میر قاسم خان و امثال و اقران متصور بود زندگی ناگوار گشت نه پای مقاومت داشت و نه روی معاودت غریق بحر حیرت گردیده چاره کار خود نمیدانست تا چه کند و این خبر بمیر محمد قاسم خان رسیده باعث تفکر و تردد او نیز گردید آخر بنابراین گذاشته آمد که گرگین خان را باز باید طلبید و مکرر پروانه‌هایی تاکید متضمن امر عود بگرگین خان نوشت او را که حماقت قدیم و خجالت جدید عارض گشته بود امتثال فرمان نکرده معاودت ننمود عالیجاه خواست تا کسی را فرستاده او را برگرداند و چنین کسیکه گرگین خان سخن او را شنیده اطاعت کند غیر از علی ابراهیم خان بهادر در نظر نداشت بنابراین گذاشت تا خان مذکور رفته گرگین خان را بیارد علی ابراهیم خان جریده عازم گردیده در راه دید که اکثر لشکریان او مجروح و مایوس مضطرب الاحوال گریزان میآیند گریختگان را امر بتوقیف نموده لشکری گرد که من برای

آوردن گرگین خان میر و مرشما را در پتنه با سید که محتاج بطلب نیست در رفتن باین حال موجب انفعال شما و سر دار شما پیش آقا و عموم خلائق است چون سخن خان مرحوم را و قرسی در نظر هم هست نزار یان اطاعت امر او را مقرون بصلاح دانسته بهمانجا سکوت ورزیدند و علی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد ملاقات گرگین خان را که آوارهٔ تیه حیرت و خسران بود راضی بمعاودت نموده برگردانید و او بمعسکر عالی جاه رسید عالیجاه مضمون کلمة العود احمد در خاطر گذرانیده طبل معاودت کوفت و بطرف عظیم آباد نهضت اتفاق افتاد درین ضمن خبر رسید که جماعهٔ انگلیشیان بنابر اخذ محصول از اموال شان غیر معمول که بعضی جا بعمل آمده عمال بعضی محالات را که از طرف عالی جاه مقرر بودند مقید نموده برده اند چنانچه میرزا محمد علی نام شخصی از عمال محالات جهانگیر نگر مقید گشته بکلکته رفته و همین قسم مستر السن بعضی عمال محالات عظیم آباد را علیت مذکور مقید نموده بکلکته فرستاده عالی جاه از استماع این خبر برآشفته آبرو رسی ریاست خود را در بستند نموده آوردن بعضی گماشتهای انگلیشی دید و بعمال محالات و فوجداران خود نوشت که هر جا قابو یابند بعضی از گماشتهای انگلیشیه را مقید نموده بعمال تجنبو رفرستند بعد ازین اراده و فرمان باوجود بودن مستر السن مدار المهام کوتهی عظیم آباد که با عالی جاه نهایت عناد داشت راجه نوبت رای الائق نیابت صوبه عظیم آباد ندیده میر مهدی خان بهادر حاکم سرکار شاه آباد را نیابت صوبه مذکور تجویز نموده طلب داشت چون عالیجاه خود در حاجی پور رسید بر گنگا بطرف کوتهی انگلیشیان از گشتیهای پل بسته عبور فرمود و با مستر السن ملاقات نکرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در انجا توقف نموده چون میر مهدی خان بهادر رسید بنیابت صوبه عظیم آباد خلعت داده و در قلعه گذاشته راجه نوبت رای را همراه خود گرفت و روز سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید بنده بسبب عارضه بیماری رخصت از عالی جاه گرفته در عظیم آباد توقف نمود و سید علی خان و غالب علیخان هر دو برادر بنده که ملازم سرکارش بودند همراه رفتند روز چهارم از کوچ عالی جاه غالب علی خان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم سبب چه بود گفت عالی جاه مرا و سید علیخان را فرمود که شما ملازم من هستید لیکن همراه من در سفر و حضر بوده چرا تصدیع میکشید بهتر آنست که پیش والد خود یا در عظیم آباد بکام و آرام باشید بنابرین من خود برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چندان بخاطر نه آورده همراه رفتند بنده دانست که الحال بنای منازعت با انگلیشیان گذاشته آمد بنابرین چون با سید علی خان و بنده بسبب آشنائی انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه بگمان است از پیش خود دور نموده بودن اینها در حضور خود مصلحت نمیداند لیکن ضرورت پیش او باید رفت و باید دید تا مرکوز خاطرش چیست و در بارهٔ ما مردم چه میخواهد لهذا باوجود بیماری و عدم بیافتن سواری اسپ وغیره کشتی را کرایه نموده بمونگیر رفت بعد ملاقات از سید علی خان استکشاف احوال نمودم او شان نیز سخنی که غالب علی خان گفته بود مذکور نمودند اما فی الحقیقت مافی الضمیر عالی جاه را نفهمیده این امر او را که فرموده بود محمول بر از راه رعایت و عنایت فهمیدند لیکن بنده اندیشه مند گشت تا آنکه بعد پنج شش روز عالی جاه میرزا شمس الدین را پیش پادشاه و شجاع الدوله برای استدعای اتفاق و اتحاد در درخواست عهد و پیمان درخصوص آنکه اگر او را با انگلیشیان کار بمجادله و مقاتله انجامد وزیر و پادشاه معین و رفیق عالیجاه باشند فرستاد و میرزای مذکور که با بنده نهایت ربط اتحاد در برکتمان اسرار اعتماد داشت گفت که سید علی خان را نجوبی فهمانیده تاکید کنید که همراه من روانه شود و از راه نزد والد خود برود پرسیدم سبب چیست که این هر دو برادر را میر قاسم خان از نزد خود دور میفرستد گفت که چون بر شما اعتماد دارم آنچه واقعی است میگویم لیکن شما هرگز پیش کسی بر زبان نخواهید آورد که کشف این امر موجب خرابی بسیار برای بنده است فی الحقیقة عالی جاه از سید علی خان علی حسن نیت

جاسوس انگلیشیان میداند لهذا درین روز ها که اسباب منازعت با جماعهٔ مذکوره آماده گشته بودن سید علی خان در لشکر خود دشوار
نمی دانند اگر تنها ایشان را رخصت می نمود و کنون خاطر او مخفی نمی ماند لهذا غالب علی خان را هم شریک ایشان گردانیده گفتم بس
بر بنده چه اعتماد دارد و باین گمان افتاده که من رئیس الجواسیس باشم چرا بنده را از لشکر خود بدر نمیکند گفت شما را برای بعضی از کارهای
خود بنا بر فرط آشنائی با انگلیشیان پیش خود نگاهداشتن صلاح میدانند و هم شما را بطور یرغمال و ضمان افعال پدر و برادران شما نگاهداشته
شده در کمال خوف و یاس از جان و آبروی خود پاس بهم رسانیده بتنهائی و بیکسی در ساخت و سید علی خان را آهسته
این مدارج نمانیده و بر ضبط و کتمانش قسمها داده در حفظ ایزد تعالی مرخص گردانیده و خود تنها در مونگیر بیمار افتاده بود لیکن میر قاسم خان
برای رفع بدگمانی اکثر چوبدار خود را فرستاده خبری طلبید و هر روز طعام از سرکار خود می فرستاد تا بنده غسل صحت نمود در روز عید
بملازمتش رسید مهربانی بسیار فرمود چون میخواست که اندرون رود بنده بر دروازهٔ خلوت سلام رخصت نمود ایستاده کلمه
چند متضمن مهربانی گفت و دو دونه پان از خاصه های خود داده گفت چون صاحب من خوب کردم یا نه که برادران شما را
پیش پدر بزرگوار شان رخصت نمودم تا با پدرم نشینند و بفراغت بگذرانند بنده را خود اصل احوال معلوم بود بدار القصد تحسین
او نموده عرض کردم که غیر از دلی لعنت دیگری کیست که در ماده و اقرار سرکار خود بنده و بارنگانیه نوکری از دست شان بر دارد
بعد از ان گفت که از دل هم آشنائی با شما داشته ام و با اینها خود مرا ربطی نبود این کذب صریح را در انیز بنا چار بسری تصدیق نمودم
چه بنده را در اوائل که میان ما داد و مساوات بلکه اندک تفوق مارا حاصل بود مطلق با او دو بزرگ از پسر محمد جعفر خان برادر زن او بمن
نا بر بنای این مزاج ربطی و اتحادی نبود و سید علی خان چون اکثر در بنگاله و در مزاج او خشونت غالب بود با این قسم مردم خیلی اطلاعی داشت
از ان جمله با ایشان هم آشنا بود ❊

ذکر مقید شدن بعضی گماشتهای انگلیشیه بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذهٔ محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالیجاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسهٔ خود و آمدن مستر امیت با معدودی انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بهم رسیدن منازعت با انگلیشیان و عالیجاه و روی دادن حوادث و فتن عظیمه ❊

عمال عالیجاه حسب الامر او قابو یافته بعضی از گماشتگان انگلیشیه را بدست آورده بحبس آقای خود فرستادند عالیجاه
انهار العرض گماشتهای خود مقید نگهداشت بسبب عجالتی که از میر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله بکلکته در فرستادن
حکم اخذ محصول بعمل آمده و امضای این امر محمد قاسم تا بجائی رسانید که گماشتهای طرفین مقید گردیده در آشتی و صلح قسطا
سد و دو چاره کار یکه شمس الدوله درین خصوص بخاطر داشت مفقود گردید و قدرت اختیار فرستادن حکمی که میر قاسم خان را
منظور بود از دست او بدر رفت و کونسلهای کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمده شمس الدوله را مورد ملامت در حمایت
میر قاسم خان نموده مغلوب رای خود ساختند و ناچار گشته بعالیجاه حکم معافی محصول از اموال انگلیشیان و واگذاشتن
گماشتهای مقید ایشان فرستاد چون این سخن غیر مرضی میر قاسم خان و موافق رضای کونسلیه ها که با او عناد داشتند
بود پذیرفتن آن بر خاطرش بسیار گران آمد و گرفتن محصول هم از اموال شان متعذر دانسته حکم معافی کل محصول از جمیع تجار

ورواده در جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار بهر یکی از متوسلان انگلیش ساخته مال خود را بشراکت آنها می برند و در صورت معاف محصول شان معاف محصول اکثر تجارات مگر قلیلی از ضعفا و بیچارگان که توسل با نگلیسیان و عمله اینها نمی توانند اندک وجهی از محصول آنها داخل سرکار می شود بنابرین معاف نمودن جمیع محصولات مناسب نمود چه هرگاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را باین بهانه ندهند غربای بیچاره را رنجانیدن و قلیل وجهی از آنها بهم رسانیدن چه خوبی داشته باشد و برای استخلاص گماشتگان که قلمی شده درین امر انگلیشیان با وکیلی گماشتگان ما را مقید کرده برده اند هرگاه گماشته های ما از قید کلکته خلاصی یافته درینجا برسند گماشتهای ایشان هم خلاصی یافته خواهند رفت چون این جواب بکونسل کلکته رسید کونسلیه های معاند عالی جاه که در آنجا جمع بوده اند گفتند که غرض عالی جاه ازین معاف محصول اهانت و خفت ماست تا ما را با تجار دیگر مساوی سازد اگر او را با ما مردم سر آشتی و صداقت است باید بدستور سابق محصول انگلیشیان معاف و از دیگران می گرفته باشد و ما امیدواریم که شمس الدوله را طرفداری عالی جاه نمالد افتاده خواهان خفت و اهانت ما مردم گردیده است ما یکی را از طرف کونسل بسفارت پیش عالیجاه می فرستیم تا پیش او رفته آنچه مرکوز خاطر ماست ابلاغ نماید اگر او پذیرفت فهو المقصود والا میان ما و او آشتی نخواهد بود شمس الدوله دران وقت بنابر ازدحام کونسلیه های مخالف عالی جاه و قلت طرفداران خود بنابر قاعده مستمره مغلوب بود و مخالف رای آنها حکمی نمی توانست داد لهذا ناچار گشته بتبعیت حکم آنها گزیده مستر امیث و مستر هی با معدودی از انگلیشیه و یک کمپنی تلنگه بسر کردگی کپتان جانسن بسفارت روانه مونگیر گردید و شمس الدوله بصحوب معتمدان و وکلای عالی جاه خطی باجمال نوشته مفصل بزبانی آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمانیکه روز اول میان ما و شما از طرف کمپنی بعمل آمده و بر وثائق طرفین ثبت گشته از عهود مواثیق مذکور هرگز تفاوتی نخواهد بود باید شما هم بر پیمان قول و اقرار راسخ دم و ثابت قدم باشید بالفعل بسبب جلدی شما سر رشته اختیار از دست من بیرون رفته و کونسلیه های دیگر که با شما مخالفت دارند در کلکته جمع آمده طرف آنها بر طرف من و دوستان شما غالب گشته مستر امیث بر وفق هنگامه های آنها بسفارت میرود تکلیف امری که منظور دارد هر چند موافق رضای شما نباشد چون چندان قباحت هم ندارد بالفعل بپاس خاطر مستر امیث و دیگر مخالفان خود قبول نموده ایشان را خوشنود مرخص نمائید تا قضیه طول نکشد و منجر بفسادهای عظیمه نگردد که خدا نخواسته اگر هنگامه باین حد رسد زمام چاره کار از دست من بیرون رفته هیچ امری خاطر خواه شما تمشیت نخواهد یافت و در صورت استماع نصیحت من و پذیرفتن مرقومات کارها همه بکام شما خواهد انجامید و کونسلیه های مخالف شما را در عرصه پنج شش ماه حکم بر طرفی رسیده از کارهای خود که درینجا دارند معزول خواهند گردید چون این خط بعالیجاه رسید گرگین خان را که اعظم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع کارها خصوص معاملات انگلیشیه موافق ایما و اشعار او بگمان آنکه هم مذهب و بر ضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال شان بسبب بودن برادرش و دیگر دوستان در کلکته کماینبغی خبیر است بعمل می آورد طلبید و بر مضمون خط شمس الدوله مطلع گردانید و در باب قبول و امتناع امری که خط شمس الدوله متضمن آن بود استشاره نمود گرگین خان که سفاهت مجسم و مردکه معجب مغرور و از کل عقلا و نجبا نفور بود عدم قبول حکم شمس الدوله را ترجیح داده گفت حالا خانه عالی و انگلیشیان باهم برابر اند اگر اطاعت خواهند نمود روز بروز پست و خوار و ذلیل و بی مقدار خواهند شد و اگر به جرات و اقتدار کار فرمائید روز بروز غالب و انگلیشیان مقهور و مغلوب خواهند گشت عالی جاه که خود را تابع رای او نموده بهر حال مطیع و فرمانبردارش بود همین اراده را ابرز نموده و در خاطر خود تصمیم داد

ذکر اندیشه مند گشتن عالی جاه از جگت سیته و مهاراجه سروپ چند و طلبیدن ایشان

آنها را از مرشد آباد تا بمونگیر در قید و بند ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

عالی جاه را بنابر اطلاع بر اجتماع کونسلیه های مخالف خود در کلکته و مشاهده اسباب منازعت با انگلیشیان تشویش عظیم از طرف جگت سیٹهه و برادرش بهمرسیده و بودن ایشان در مرشد آباد متقرون بصلاح حال خود ندانست سببش آنکه چون جگت سیٹهه در مقابله سراج الدوله با میر جعفر خان و دولبهه رام و در بارهٔ میر جعفر خان با میر قاسم خان ساخته بزور تدبیر معین و نصیر بوده اند درینولا که منازعت با انگلیشیه روی نمود عالی جاه را که شناسای احوال آنها بود اعتماد دی بران هر دو برادر نماند که آنها را در قابوی خود داشتن صلاح امور دانست و چون همه الست که فقط بنوشتن خطوط آنها غریبت مونگیر نخواهند نمود بلکه گماشتهای بد از طرف من بخاطر خود آورده چه عجب که بهر صورت خود را بکلکته رسانند و نصرت مخالفان من بزر و تدبیر نمایند بنابران عالیشان محمد تقی خان بهادر کوزه کلاسی تبریزی که حاکم بهوم و جوانمرد نیک روی و دولت خواه دی نعمت خود بود نوشت که خود را عجالةً بمرشد آباد رسانیده خانهای جگت سیٹهه را فرو گیرد تا بطرفی بر آمدن و رفتن نتوانند چون مالکار ارسنی که یکی از خباصین گرگین خان بود در رسید جگت سیٹهه را حواله او نموده رسید بهراوگیر دو مالکار مذکور را با سه چار پلٹن روانه مرشد آباد ساخت تا در انجا رسیده جگت سیٹهه را مع برادرش مهاراجه سروپ چند همراه خود با احتیاط در حضورش آورد اما نسبت بهر دو برادر مذکور در ظاهر سوی ادب و استخفاف بعمل نیارد محمد تقی خان بر فق فرمان بعجلتی بمرشد آباد رسیده خانهٔ جگت سیٹهه را محاصره نمود و پیغام فرستاد که شما هیچ نحو پریشانی را بخاطر خود راه ندهید مارا با جان و مال و آبرو و ناموس شما کاری نیست مگر عالی جاه شمارا پیش خود طلب داشته تهیهٔ سفر نموده بخاطر جمع بمونگیر بروید هر دو برادر مذکور بضرورت چاره در اطاعت دیده تدارک سفر پرداختند بعد دو سه روز مالکار ارمنی هم در رسید جگت سیٹهه مع برادر خود همراه ارمنی مذکور روانهٔ مونگیر گردید بعد ورود و ملازمت عالی جاه نموده مورد استمالت و عنایت گردیده مامور بساختن حویلی و کوسی در مونگیر شدند و حکم شد بدستور مرشد آباد مطلق العنان بوده در دربار موافق ضابطه که داشتند آمد و رفت می نموده باشند اما در باطن مردم بحراست شان مامور بودند تا بی خبر در هیچ طرف رفتن نتوانند آن بیچارها ناچار بموجب امر بنای حویلی در مونگیر جائیکه عالی جاه اشعار نموده بود انداختند و بروزگار ندار نوعیکه می خواست در ساختند مخفی نماند که جگت سیٹهه مهتاب رای و مهاراجه سروپ چند هر دو نبیرهٔ جگت سیٹهه فتح چند بودند و هر دو بنی عم هم دیگر پسران فتح چند جگت سیٹهه در حیات پدر و زمان دولت شجاع الدوله ناظم بنگاله در گذشتند دولت فتح چند با این هر دو نبیره منتقل شده در عهد مهابت جنگ باقتداری زندگی داشتند که شرحش بیانی نیست و دولتی داشتند که در عهد آنها احدی از مهاجنان هند و دکهن را با آنها مجال برابری و همسری نبود و جمیع مهاجنان گویا عیال آنها بودند در هنگامهٔ جنگ مرهٹه اول ورود شان چون شهر مرشد آباد حصاری نداشت میر حبیب برکوٹهی جگت سیٹهه قبل از وصول مهابت جنگ بی خبر ریخته تاراجی نمود گویند دو کرور روپیه فقط جنس ارکاٹ نقد بدستش آمد اما جگت سیٹهه این قدر نقصان را برابر برگ کاهی نشمرده مدعی نوشتن هندوی کرور روپیه بودند که درستی باشند یعنی بمجرد دیدن پارچهٔ کاغذ مهاجنی که برات تنخواه نوشته بدون عذر برسانند ملخص آنکه دولت آنها بمرتبه بود که بیانش محمول بر مبالغه و اغراق می تواند شد هزاران گماشته و وکلا در رفاه به دولت آنها مالک مبالغ خطیر شدند و الی الآن که سالها بر فوت آنها گذشته وکار مهاجنی بنابر تسلط انگلیشیان بر مملکت بنگاله چنانچه آنها را میسر بود اولاد شان ندارند هر یکی از منتسبان آن خاندان بکمال رفاه و آرام می گذرانید درین ضمن خبر آمد آمد مسٹر امیٹ اشتهار یافت ✢ ✢

ذکر آمدن مسٹر امیٹ بمونگیر بنابر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بیچاره هنگام معاودت مرشد آباد بدینا

عالیجاه میر عبدالله معفوسے را که ذکرش بتقریبات مختلفه درین اوراق گذشت بنابر آشنائی او با مسٹر امیٹ از عظیم آباد طلبیده داشت و بعد رسیدنش در مونگیر چون خبر کوچ نمودن مسٹر امیٹ از مرشدآباد رسید فقیر و میر عبدالله را باستقبال مسٹر امیٹ مامور نمود و فرمود که شما هر دو را که با مسٹر مذکور آشنائی دیرینه اید و از شما ها تکلفے ندارد باستقبال او باید رفت و باید دریافت که مافی الضمیر او چیست و بچه اراده درینجا مے آید و بیست نفر هرکاره مع یک متصدی فارسی نویس و دو جماعه دار هرکاره که هر یکے ده ده نفر همراه او بود با ما همراه کرده هر دو جماعه دار مذکور را فرمود که در لباس خدمتگاران یکے سایه وار ملازم این همقدار و دیگرے همین قسم با میر عبدالله باشد خصوص وقتیکه ما پیش انگلیسیان مذکور باشیم یا کسے از انها در خانه ما آید باید که جماعه داران مذکور از وقت اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و هرچه گفتگو میان ما و انگلیسیان بزبان بیاید شاید وا یا العمل آید آنها هر روز نوشته سے فرستاده باشند و یکی از هرکارهاے متعین خط مذکور را بجوکے ڈاک رسانیده و تاکید رسانیدنش بحضور نموده خود باز آمده پیش ما حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبدالله از مونگیر کوچیده و در گنگاپرشاد رسیده بملاقات مسٹر امیٹ بهره اندوز شدیم و در عین معانقه احوال تعینات هرکاره ها بجزیکه مامور بودند گذارش نمودیم مسٹر امیٹ و همراهیانش احوال ما را دریافته در گفتگو حزم و احتیاط را کار فرما شده بجزیکه مناسب بود مذکور مے کردند و بعد از نزول در منزل اغلب اوقات ما در صحبت انگلیسیان مذکور مے گذشت و هر گفتگوئیکه درمیان ما و آنها مے آمد هرکاره ها مفصل و فقیر و میر عبدالله مجملش مے نوشتند یکروز فقیر بنابر رفع بدنامے خود و میر عبدالله با مسٹر امیٹ باواز بلند انچه منظور عالیجاه بود گفت و پرسید که سبب آمدن صاحب چیست ما هم مخلص صاحب و خیرخواه طرفین ام باید بر مافی الضمیر مطلع گشته انچه حق و صواب و خیر و خوبی جانبین باشد گذارش نمائیم مسٹر امیٹ نیز ببانگ بلند گفت که صاحب هندیان روبروے ما موافق مرضی ما سخن مے گویند و در روبروے عالیجاه خاطرخواه اوشان بنابرین مرضی طرفین مستور مانده انچه منظور ماست پیرایه ظهور نمے یابد برائے همین اینقدر مسافت طے نموده ما خود برائے سفارت آمده ایم تا روبروے عالیجاه انچه گفتنی است بگوئیم و انچه او بگوید بالمشافه بشنویم بنابرین ما را حاجت رجوع درین باب بکسے نیست و در اختلاط و قدح بسیار میان ما و انگلیسیان مقتضائے صلاح وقت بعمل مے آمد تا عالیجاه از طرف ما مردم بدگمان نگشته مجوز ایذا و اضرار ما نباشد روزیکه گفتگوے مذکور میان من و مسٹر امیٹ گذشت بنده هم نوشت و هرکاره ها نیز معروض داشتند در بهاگلپور رسیده بودیم که خط عالیجاه به بنده و میر عبدالله متضمن طلب ما هر دو رسید و دران خط نوشت که هرگاه مسٹر امیٹ البته از مافی الضمیر خود آگاهے نمیدهد بودن شما در انجا بے فائده است باید قبل از آمدن مسٹر مذکور شما خود را بحضور برسانید بنده و میر عبدالله پیش مسٹر امیٹ رفته مضمون خط ظاهر نموده مرخص شدیم روز دوم بملاقات عالیجاه رسیدیم +

معاودت فقیر مع میر عبدالله و گفتگوئے که با گرگین خان فقیر را روے داد در حضور عالیجاه

در راه هرکاره هاے او متواتر بتاکید طلب میرسیدند بعد رسیدن بحضور رسیدن آغاز نهاد بنده و میر عبدالله انچه دیده و شنیده بودیم مذکور کردیم چون میر عبدالله سبز و در مرحوم تقریر دلپذیر نداشت از گفتگوے آن بیچاره منزجر و مکدر گشت و بعضے کلمات تند سخنانه ناپسندیده ملامت نموده مرخص فرمود فقیر و میر عبدالله بخانه هاے خود رفته آسودیم وقت عصر بود که آدم علے ابراهیم خان بهادر بطلب بنده آمد و گفت که جناب عالیجاه صاحب را همراه مخلص طلبیده اند تشریف باید آورد بنده کلباسش دربار

پوشیده همراه رفت و دید که در خلوت جامه کن حمام عالیجاه و گرگین خان روبرو بهم نشسته اند بنده در کنجے و علی ابراهیم خان
در کنج دیگر نشست عالیجاه مذکور یکه از زبان بنده شنیده بود با گرگین خان سے گفت آخر بنده را فرمود پیشتر آئید و آنچه دریافته
اید با گرگین خان بگوئید بنده اندکے پیش آمده روبروے گرگین خان نشست خان مذکور بنا بر آنکه عالیجاه گفته هاے مرا
لائق اعتماد ندانند با عالیجاه گفت که نواب صاحب اگر کسے از خنجر صدر انگلیش را بشگافد معلوم نخواهد کرد که مرکوز خاطر او و مافی الضمیر
چیست بعد از ان بکسیکه سوے من متوجه شده پرسیدن گرفت فقیر آنچه با عالیجاه گفته بود گفتنش آغاز نهاد دو سه کلمه شنیده بکمرتبه
مضطرب شد و گفت که صاحب اینقدر چرا سے گوئید من چهار چیز از شما سے پرسم جواب آن را باید گفت گفتم بپرسید گفت اول خود
آنکه ارادهٔ مستر امیت چیست و در ینجا که سے آید با نواب صاحب ارادهٔ دغا دارد یا نه دیگر آنکه سرکار کے قلعه و فوج منظور دارد
یا چیزے دیگر و دیگر آنکه با ما ارادهٔ دوستی دارد یا دشمنی بنده بکمال حیرت در روے او دیده گفت که بنده را از سوالهاے
صاحب تعجب سے آید همین زمان در حضور عرض کرده اید که اگر کسے سینه انگلیش را بشگافد بر ضمایرش آگاهی نخواهد یافت هرگاه
چنین باشد بنده چگونه بر مکنون خاطر مستر امیت آگهی یافته باشد و آنچه اندیشه دغا از طرف او سے نمائید محل حیرت است او تنها در خانه
شما سے آید باید از شما اندیشه دغا داشته باشد نه آنکه شما ازو این اندیشها را در خاطر خود راه دهید و آنچه در بارهٔ تجسس سرکار کے
استفسار سے نمائید هر که درین قلعه و در لشکر شما خواهد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم و کیف آن مطلع خواهد شد منحصر بمستر امیت
چیست و آنچه از ارادهٔ دوستی و دشمنی استفسار سے رود او براے بعض سؤال و جواب نزد شما آمده است اگر استرضاے
او خواهید نمود دوستی با شما خواهد کرد و اگر مخالف مرضے او بعمل خواهید آورد دیگر ظاهر است که بخصومت و دشمنی خواهد انجامید این
سخنها خود قابل پرسیدن نیست عالیجاه تصدیق اقوال فقیر نمود و گرگین خان که از همیشه با من بد بود بدتر شد و بنده را عالیجاه
مرخص نمود بنده در کمال حیرت تماشاے قدرت پروردگار که در عصر ما چه قسم مردم سپه سالار و مرجع حل و عقد عظائم امور شده اند بر خانه
بخانهٔ خود آمد صبح آن روز بناے عالیجاه برادر خود میر یوسف علی خان و راجه نوبت راے را براے استقبال مستر امیت فرستاد و روز
سوم که غرهٔ ماه ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجرے بود مستر مذکور به مونگیر رسیده جائیکه براے ورود او معین و خیمه
هاے او بر پا گشته بود منزل نمود و عالیجاه براے ملاقات او رفت و مدارا و مماشات فیما بین همدیگر بعمل آمد روز دوم مستر
امیت و مستر جے و کپتان جانسن و مستر گلستن که جوان نوخاسته و شگفته خاطر و فادے را درست اخذ کرده با بنده در همین
ملاقات استقبال دوستی بسیار بهم رسانیده بود و دو سه انگلیش دیگر باتفاق براے ملاقات عالی جاه آمدند عالیجاه موافق
ضابطه چند قدم از مسند خود بطریق استقبال پیشتر رفته آورد و بر کرسے ها که براے نشستن شان گذاشته بودند نشانیده خود هم
با آنها نشست و رسوم تواضع عطر و پان و خوانهاے لباس براے مستر امیت مع اضافه جواهر بعمل آورده مرخص ساخت هنگام
رخصت نیز تا سر فرش مشایعت نمود و بعد از ان ضیافت نمود و مستر امیت مع جمیع انگلیشیان مذکور هنگام شب موافق وعده آمده
تا نصف شب تماشاے رقص و آتش بازے دیده و طعام خورده بجاے خود برگشت از ان باز مکرر آمد و رفت انگلیشیان
مذکور بعمل آمده جواب و سؤالها در میان آمد و گله هاے همدیگر بسیار مذکور شد لیکن هر بار صحبت بنا جاے فے اختتام سے یافت و وقت
آمدن آنها بر سر دروازه حجاب عالیجاه حرکتے که موجب رنجش و استخفاف آنها باشد بعمل سے آوردند چنانچه یکبار مستر امیت
وغیره روبروے عالی جاه آمده شکایت حرکات بے موجب بوابان و مستحفظان دردولتش نمودند میر قاسم خان عدم
اطلاع خود در ان امر ظاهر نموده عذرها خواست اما آنها سے دانستند که این حرکات مجال چاکران بدون مرضے عالیجاه

نیست وآزرده خاطر سے شدند لیکن چون معذرت خواهے بسیار می نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او نبود در روز سے مستر گلستن و
کپتان جانس موافق ضابطه خود اول صبح بر اسپ سوار برا سے سیر وشکار از خیمه ہا سے خود بیرون رفته خواستند که اندک دورتر
روند پیاده ہا سے ملازم عالی جاه وجمعیت سواران نیز از چار سو پیدا گشته انگلیشیان مذکور را از دور رفتن مانع آمدند آنها ازین
حرکت متحیر گشته بنا بر غلبه خود بدرشتی وغلظت پیش آمدند پیاده ہا سے برق انداز عالی جاه مستعد جنگ شده فتیله ہا سے تفنگ
را روشن کرده در مزاحمت افزودند انگلیشیان مذکور پیچ وتاب بسیار خورده مجبور وناچار برگشتند چون بملاقات عالی جاه آمدند
شکایت این امر از حد بدر برده قیل وقال بسیار درمیان آوردند میر قاسم خان انکار محض نموده عذر عدم اطلاع خود بچندین وجه
درخواست لیکن از دل آنها غبار این حرکات اصلا بر نخاست بلکه روز بروز متراکم گشته بعد یا صلح وموافقت وآشتی گردید وهر روز میر قاسم خان باتفاق
خود مثل علی ابراهیم خان ومیرزا شمس الدین وغیره درین باب مشوره می نمود وانها تامل وتفکر نموده سخن مناسب در جواب مستر امیت بعرض رسانیده التماس
سے نمودند بنده اگرچه به تهمت دوستی انگلیشان مجال سخن گفتن روبرو ندارد درین خصوص ندهشت امّا علی ابراهیم خان بهادر ومیرزا شمس الدین
اکثر سخنان لائق که متضمن آشتی ورفع غبار کدورت ونقار بود گفته قباحت مکاوحه ومجادله می فهمانیدند وآن بیچاره ها بعینه بعالی جاه میرسانیدند
عالیجاه هم فهمیده می پسندید لیکن وقت عصر که گرگین خان آمده تا یک پهر صحبت خلوت بعالیجاه میداشت جمیع مشوره ها گفته علی ابراهیم خان
ودیگر دولتخواهان از لوح خاطرش شسته سخنان لاطائل خود را بر صفحه ضمیر او بنوعے مرتسم ومرتسخ می ساخت که حکما اصلاح آن
متعذر بود چنانچه یکبار علی ابراهیم خان تنگ آمده عریضه بعالی جاه نوشت که هرگاه ملتمسات بنده ودیگر دولتخواهان هرچند
پسند خاطر عاطر هم آمده باشد بیاد واشعار گرگین خان پذیرائی نمی تواند یافت درین صورت خود را ودیگر مخلصان دولتخواه
را در تعب افگندن وبتامل وتفکر سر بردن سودے ندارد آخر آنچه گرگین خان بهادر التماس نماید بعمل سے آید پس انسب آنکه تمام
این معامله بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را ودیگر بندگان دولت را عبث عبث رنجه نباید داشت وهرچه گرگین خان
بعرض رساند مطابق آن چنانچه بعمل سے آید بعمل باید آورد ومستر امیت وغیره را بحرکات سبک که لائق شان خداوندان اقتدار
نیست آزرده خاطر نباید ساخت اگر با اینها مصالحه نمودن وباتفاق وآشتی بودن منظور است این قسم سلوکها اصلا ربطے
بمدعا ندارد واگر سخن آنها پذیرفتنی نیست واراده بر انگیختن غبار هیجا وکارزار ست بصلاح گرگین خان در خاطر عاطر جا گرفته باز هم سفرا
را رنجانیدن از قانون سپهبدی وجهانبانی بیرون ولائق شان خداوندی نیست اشفاق والطافیکه از همیشه با اینها مسلوک
ومعمول بوده درین وقت که بسفارت آمده اند قدرے بران باید افزود وخوشنود ومرخص باید فرمود وباستعداد حروبے که منظور
است باید کوشید چه حرکات مذکوره نه بر سطوت وشوکت جناب عالی می افزاید ونه از قدر ومنزلت آنها چیزے می کاهد
غیر ازین که بنیاد کینه وعداوت آنها محکم تر شود دیگر سودے ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید رنجید واز آمدن دربار
دو سه روزے تقاعد ورزید ودرین ضمن کشتی از کلکته پر بار بعضے اجناس ودر تحت اجناس پانصد ضرب بندوق چقماقے که بکومکی
عظیم آباد سے رفت در رسید وگرگین خان مزاحمت نموده راضی بگذاشتن آن نبود ومستر امیث مکرر برا سے عدم تلاشے آن کشتی
وسر دادن بدون مزاحمت وتجسس موافق معمول معروض داشت سخنش پذیرائی نمی یافت علی ابراهیم خان گفت که کاوش
درین خصوص فائده ندارد اگر اتفاق منظور است رفتن بدهید وفهمانیده بگویند چه قباحت دارد واگر جنگ است بر دو هزار بندوق
پانصد دیگر هم اگر افزوده باشد چه سے شود هرگاه از دو هزار جنگیده باشد دو هزار وپانصد هم توان جنگید عالی جاه گفت کسی این سخن با
گرگین خان نمی تواند که بگوید علی ابراهیم خان فرمود که اگر مرضی حضور باشد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالی جاه گفت

البته رفته با او باید گفت و باید پرسید تا او چه صلاح میدهد علی ابراهیم خان قبول نمود و عالی جاه مضطرب گشته راجه نوبت راے و
علی ابراهیم خان را پیش او فرستاده استدعاے آمدن او بدربار و استشاره در خصوص این کار نمود علی ابراهیم خان و راجه مذکور پیش او
رفته پیغام عالی جاه رسانیدند گرگین خان برآشفت و جواب داد که من داروغه توپ خانه و مرد سپاهی ام با مشوره کارے ندارم
مشوره از مصاحبان دولت خواه خود به پرسند هرگاه حاجت به جنگ خواهد شد و مرا خواهند فرمود در جنگ حاضر بوده راضی بتقصیر
نخواهم شد مشوره راے هیچ دانم راجه نوبت راے از رعب آزردگی او خاموشی گزیده بسوے علی ابراهیم خان دید علی ابراهیم خان
گرگین خان را مخاطب نموده فرمود که نواب عالی جاه از داروغه توپخانه خود صلاح پرسیده و ظاهر است که بے صلاح شما کارے
نمیکنند پس چرا آنچه در حق خود و آقاے خود بهتر میدانید نمی گوئید گرگین خان روے بسوے علی ابراهیم خان نموده خواست
که جواب دور از صواب به تقصیه و تمثیل ادا کند هر دو دست خود را محاذی همدیگر داشته گفت که بالفعل نواب صاحب و انگلیشیان
این قسم یعنی برابر همدیگر اند باز انگشتان یک دست خود را بلند کرده انگشتان دست دیگر را فرود گرفت و گفت اگر اطاعت مسٹر
امیت نکنند این قسم بر آنها غالب می آیند و اگر اطاعت کنند بطور انگشتان دست دیگر مغلوب خواهند بود دیگر مختار اند از هر دو صورت
آنچه پسند خاطر باشد بعمل آرند فرستاده ها از انجا برخاسته احوال را من عن باعالی جاه ظاهر نمودند داعیه مصالحه بالمره موقوف
گردیده بناے منازعت گذاشته آمد مسٹر امیت ناچار گشته رخصت خواست اول خود راضی بر رخصت احدے از انگلیشیان نگر
نبود آخر الامر بگفت و شنود بسیار راضی شد که مسٹر امیت و انگلیشیان دیگر بروند اما مسٹر هے را بعوض میرزا محمد علی وغیره عمال
خود که در کلکته مقید بودند در مونگیر نگهداشت موعود آنکه هرگاه آنها خلاص شده خواهند آمد مسٹر هے را هم مرخص خواهیم نمود مسٹر هے
بمرگ خود مستعد گشته راضی بماندن در مونگیر شد و مسٹر امیت وغیره مرخص شده بسوارے بجره و کشتیهاے خود روانه کلکته گردیدند

ذکر برگشتن مسٹر امیت وغیره انگلیشیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مسٹر السن در عظیم آباد با میر مهدی خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعه عظیم آباد و گریختن میر مهدی خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر همان روز و برگشته آمدن میر مهدی خان همراه فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹر السن وغیره به تقدیر ایزد قدیر و کشته شدن مسٹر امیت در مرشد آباد و التهاب یافتن نائره عناد و فساد

چون مسٹر امیت دید که عالی جاه مطلقاً ملتمسات او را نشنید و بهیچ وجه خاطر داری او بعمل نیاورد ناچار در کمال غیظ و کدورت
بطرف کلکته برگشت و بمسٹر السن نوشت که میان ما و عالی جاه صحبت در نگرفت منجر بمجادله و مقاتله خواهد شد شما خبردار و مستعد
کارزار بوده هرچه از دست برآید دران تقاصر نخواهید شد مسٹر السن هم که دل پرے از عالی جاه داشت و با جمعے کو اسلحه با
موافق خود در کلکته بیقین می پنداشت که بمجرد رسیدن مسٹر امیت بکلکته حکم کونسل متضمن جنگیدن با عالی جاه و انتزاع ممالک
از دست آن برگشته بخت خواهد رسید چند روز انتظار گذشتن مسٹر امیت از حدود حکومت عالی جاه و مجامع سپاه او کشید
چون بحساب روز کرد که مسٹر امیت از مونگیر معلوم نمود که الحال مسٹر امیت از احاطه افواج عالی جاه بیرون رفته بکلکته رسیده باشد
تهیه جنگیدن با میر مهدی خان و تسخیر قلعه عظیم آباد جزم نموده رقعه بمیجر کستر س که سالار فوج انگلیشیه متعین عظیم آباد بود نوشت
که امشب با کل فوج در کوٹھے آمده جمعیت باید نمود و صبح بر قلعه ریخته ابواب حصار را باید گشود و در کوٹھے زینه هاے متعدد

از نی و چوب برای بر آمدن بالای حصار مرتب و تیار نموده نگهداشت و پاسی از شب گذشته داکتر فلرتن که بر معبر بخشی و در
وسط شهر خانه داشت رقعهٔ نوشته طلب داشت داکتر مذکور بی اطلاع از داعیهٔ حرب و جنگ برخاسته پیش مستر السن
رفت بعد رسیدن در انجا معلوم نمود که اراده چیست میر مهدی خان بیخبر از داعیهٔ انگلیشیان در قلعهٔ پختهٔ عظیم آباد که دار الامارهٔ
صوبهٔ مذکور بود در استراحت و افواج متعینهٔ فصیل های حصار نیز بنا بر بیخبری و بی انتظامی ضوابط که حالیا درین دیار
رواج و انتشار یافته بعضی حاضر در خواب و ناتیار و اکثری در خانهای خود مستغرق عیش و آرام بوده مستعد قلعه داری کسی
نبود میجر کسترس وغیره انگلیشیان با افواج همراهی خود پای جلادت پیش نهاده زینه های مرتب را بر دیوار حصار از طرف
برجیکه بر لب دریای مابین حویلی میر عبد الله و کوتهی انگلیشیه است گذاشته سحر روز جمعه دوازدهم ماه ذی الحجة الحرام سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بقدم جرأت بالای حصار بر آمدند از مستحفظان قلعه قلیل جماعتی که در گرد و نواح آن مکان
حاضر بودند بمدافعه پرداخته بعضی از انگلیشیان و تلنگه ها را مجروح ساختند باقیماندگان اندرون شهر در آمده یک فوج از راستهٔ
بازار کلان که مابین دروازهٔ مغربی و قلعهٔ پادشاهی است و فوج دیگر از کترهٔ نوذر در راستهٔ محله دیوان تشلک کنان پیشتر
گذاشتند میر مهدی خان و دیگر افواج متعینهٔ شهر و حصار شنیدن آواز توپ و شلک خبردار و از خواب غفلت بیدار گشته
بهر جائیکه در ان اضطراب میسر گشت بر روی مخالفان شتافتند تا سر راستهٔ گورهٹه رسیده مقابله روی داد از ان طرف
تشلک بندوق و سر دادن توپ جهره دار آتشباری شروع افتاد محمد امین خان مع چندکس که ازین طرف مجروح گشتند
دیگرانرا پای ثبات و قرار بلغزید و شکست بر میر مهدی خان و شیخ برکت علی و محمد امین خان وغیره افتاد میر مهدی خان
از راه دروازهٔ مشرقی بدر رفته ارادهٔ رفتن بسوی مونگیر نمود و شیخ برکت علی مضطرب الاحوال از کهرکی رانی
بدر رفته بی سر و پا بر لب دریا چه دهوه رسید و مضطرب راه می برید محمد امین خان برگشته داخل عمارت چهل ستون
زین الدین احمد خان گردیده دروازه را بر روی خود بست و در انجا مستعد مدافعه نشست تا چه پیش آید و لال سنگه هزاری دروازهٔ
قلعهٔ پخته را بسته بمدافعه ایستاد و بندوق میزد و از چهل ستون هم گولی بندوق همین قسم میبارید و افواج انگلیشیه در تمام شهر منتشر
گشته فصیل و برج حصار شهر را مستحکم ساخت و از دروازهٔ مشرقی تا دروازهٔ مغربی غیر از چهل ستون و قلعهٔ پادشاهی
که در انجا لال سنگه و محمد امین خان قائم بودند تمام شهر در عمل انگلیش در آمده تا دو پهر چادست تلنگان و سرکاره و لچه های
لشکر ایشان رسیده خانهای مردم را بخاطر جمع تاراج نموده پر کاهی در ان خانه نگذاشتند و این عمل گاهی از لشکر
ایشان تا آن زمان بعمل نیامده بود درین عرصه میر مهدی خان بفتوحه رسیده بود که افواج دیگر از مونگیر فرستادهٔ علیجاه
بکمک میر مهدی خان و حصار عظیم آباد رسیده میر مهدی خان را بد انحال مشاهده نمود و کیفیت پایداری محمد امین خان
و لال سنگه در چهل ستون قلعه دریافته مع میر مهدی خان بعزم انتزاع شهر از دست انگلیشیه بپای شتاب عازم شهر عظیم آباد
شده از راه لب دریا تا به برج درگاه سید معروف رسیده سر براه در دو طرف دروازهٔ مشرقی یورش نموده چون نزدیک
بدروازهٔ مذکور رسیدند انگلیشیان دو توپ خود را از دروازهٔ مشرقی بیرون کشیده بر پل خندق قائم کردند و خود صف
بسته مستعد مدافعه ایستادند میر ناصر داروغهٔ بان داران و جعفر خان و عالم خان که پیشتر از مالکار ارسنی رسیده میر مهدی خان
را همراه آورده بودند بضرب بانهای متواتر و بندوق و ماتک جمعیت افواج انگلیشیه را متزلزل و متفرق گردانیده حمله آوردند
فوج انگلیشیه را دل از دست رفته پای ثبات بر جای نماند میخ آهنی در هر دو توپ خود زده راه فرار پیمودند و میر مهدی خان

مع همه سرداران مذکور تازه رسیده در تعاقب شان دویدند باستماع این خبر افواج دیگر را که بر برج و حصار استوار بودند نیز اضطراب عظیم رو داده عار فرار اختیار افتاد و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت عالی جاه گردیده حصار از دست رفته باز بدست آمد و انگلیسیان گریخته و از شهر بیرون رفته کوتهی خود را استوار ساختند افواج منصوره عالی جاه از بالای فصیل طرف کهرکی برمنه ازدحام نموده کوتهی را بزیر توپ اندازی گرفت مستر الس بالقیة السیف فوج انگلیسیه تاب استقامت در کوتهی نیافته آخر شب گریخته به چهار دانی خود که در باقی پور بود در رفت درین عرصه مالکار ارسینی با شش پلتن و هشت توپ و سرانجام آن رسیده با میر مهدی خان وغیره ملحق گردید وهنگام صبح از گریختن مستر الس آگاه گشته بهیئت مجموعی در تعاقب افواج انگلیسیه عزیمت نمود مستر الس بر این احوال مطلع گردیده در انجا هم طاقت پایداری نیافت و بسواری کشتیها مع فوج خود بطرف چهپرا و از انجا در دریای سرجو که آن طرفش حد صوبه شجاع الدوله است عازم گردید رام ندهی فوجدار سرکار سارن بنگاله بیقدری بود جرات را کار فرما گشته بر سر آنها تاخت و از طرف یکسر و مع فوج همراهی خود و دیگر افواج متعینه آنجا بکمک رام ندهی بانعبار شتافت چون اجل مستر الس وغیره انگلیسیه همراهش رسیده بود با آنکه دو سه پلتن فوج همراه داشت چیزی از دست آنها بر نیامد و اسیر پنجه تقدیر گشته در دست رام ندهی وغیره گرفتار آمدند و این خبر مفصل بعالی جاه رسیده و سرمایه ازدیاد نخوت و غرور و وسیله اطاعت رای گرگین خان از خرد و در گردید وقت عصر اول خبر مغلوب بودن میر مهدی خان و مفتوح شدن حصار عظیم آباد بر دست انگلیسیان رسید و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت دو پهر شب گذشته خبر رسیدن میر ناصر وغیره و غالب آمدن میر مهدی خان باعانت این فوج بر انگلیسیان و انتزاع نمودن قلعه از دست ایشان دگر گریختن مستر الس مع باقی فوج رسید و جان از تن رفته میر قاسم خان باز به بدنش برگردید بها نوقت حکم بنواختن نوبت شادیانه نمود و صدای نقاره شادیانه از نقار خانه او بگوش اعالی و ادانی رسید صبح ملازمان برای گذرانیدن نذور مبارکباد شتافته و بار مجرا یافته بگذرانیدن نذر مبادرت جستند چون میر عبد الله را بهمین اندیشه خنگ انگلیسیه رخصت برفتن عظیم آباد نداده بود که مبادا بپاس آشنائی ها میر عبد الله با انگلیسیان ساخته از طرف خانه خود که متصل بکوتهی آنها است راه داخل شدن دهد میر مذکور و فقیر اتفاقا هر دو برابر هم بحضورش رسیده نذر مبارکباد گذرانیدند به میر عبد الله گفت که شما میگفتید که انگلیسیان مردم را زنده میخورند کسی روبروی آنها نمی تواند شد میر مرقوم را حواس برجا نماند و بنده را گفت که آشنای شما یعنی ڈاکٹر فلرٹن با من عجب سلوکی کرده فوج را نخفی در خانه خود طلبداشته این هنگامه برپا نمود بنده عرض نمود که من در چه عرضه ام که با آنها آشنا توانم شد آشنائی ڈاکٹر با خیالات ما مردم را باید که با آشنای آقا و دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکٹر دوست سرکار است ما هم دوستدار اوئیم و اگر دشمن است ما زیاده تر دشمن اوئیم القصه بعد اصغای این خبر مکرر احکام نوشته بحکام ممالک محروسه خود فرستاد که میان ما و انگلیسیان الحال آشتی و وداد نمانده مدار و تها متحقق گردید هر کجا ازین جماعه هر کرا یابند از تیغ بگذرانند و شاید درباره مستر امیت حکم صریح برای کشتن او و همراهیانش نوشته باشد یا همین حکم عام که در مرشد آباد رسید مستر امیت بیچاره را مع همراهیانش شهسوار بیگ وغیره جماعه داران ملازم میر قاسم خان محصور نموده هر چند عجز و الحاح می نمودند که ما را زنده پیش میر قاسم خان بفرستید بشغلهای بی ننگ عار سخنان شان گوش نکرده روز پنجشنبه بتاریخ هیجدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری همه آنها را به تیغ بیدریغ گذرانیده سر آنها را نزد

عالی جاه فرستادند وهمان روز کوٹهیٔ جاۓ انگلیشیه که بقاسما بازار اشتهار دارد به تاراج رفت ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان و بر آوردن میر جعفر خان بریاست بنگاله و عظیم آباد و تهییج مواد اعاظم فساد و مقید رسیدن مسٹر السن وغیره انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجاه و جنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کٹوه با فواج انگلیشیه و کشته شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاه

میر محمد قاسم خان چون دید که الحال غیر از جنگ چاره نماند محمد تقی خان بهادر فوجدار بیرهوم را حکم خبرداری و تیاری محاربه انگلیشیه نوشته جعفر خان و عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره را بکمک او فرستاده و مامور ساخت که هرگاه انگلیشیان از کلکته بقصد منازعه بر آیند خاندگور بمقابله شتابد و افواج متعینه مرشدآباد رسیده ساماے که حاجت بآن بود از سید محمد خان نائب نظامت مرشدآباد در خواسته بطرف پلاسے و کٹوه بیرون رفت و محمد تقی خان بهادر نیز با فوج آراسته خود از بیرهوم نهضت نموده در کٹوه اقامت ورزید چون خبر کشته شدن مسٹر امیت بکلکته رسید شمس الدوله بهادر گورنر خطے متضمن تهدید و وعید بسید محمد خان نائب عالی جاه نگاشت مجمل مضمونش آنکه کشتن مسٹر امیت بیچاره که بسفارت رفته بود از چه راه بعمل آمد و این بیت هم دران خط مندرج بود **بیت** آئین شاهان و رسم کیان ✤ فرستادگان ایمن اند از زیان ✤ و نیز خلاصه این مضمون اندراج داشت که اگر این حرکت زشت برای خود بے حکم آقا بعمل آورده اید سزاے آن در کنار شما نهاده خواهد شد و اگر بفرمان میر قاسم خان نموده اید بیم تا گردگار جهان در میان ما و ایشان چه خواسته است و بعد ارسال این خط کونسلیه هاے کلکته را آتش بجا نها در گرفته اجتماع نمودند و شمس الدوله را حامے عالی جاه دانسته دشمن او نیز بودند اتفاقاً شمس الدوله دران روز کسل مزاجے عارض و لائق آمدن بکونسل نبود لهذا در کونسل حاضر نشده مسٹر هستنگ عماد الدوله بهادر بهلادت جنگ را که با شمس الدوله یکدل و یکزبان و خود نیز از جمله کونسلیه ها بود در کونسل فرستاد تا عذر بیمارے شمس الدوله خواسته در جواب سؤال انچه حاجت افتد از طرف شمس الدوله گفتگو نماید بعد از آن که مسٹر هستنگ شامل اجتماع کونسل گردید کونسلیه هاے دیگر احوال شمس الدوله را پرسیده بنیاد لشکر احمل بر استنکاف نمودند و ملالت شان افزود چون این اجتماع باراده مشوره مجادله با میر قاسم خان بود گفتگوے این امر شروع نموده از شدت غیظ و طیش در گفتگوے خود داری نتوانسته بعضے سخنان نامناسب بنسبت شمس الدوله و مسٹر هستنگ بر زبان آوردند مسٹر هستنگ با آنکه کوه تحمل بود تاب سخنان مسٹر بالسن نیاورده با همدگر خشونتے درمیان آمد شمس الدوله باستماع این خبر بلباس حالت بیمارے که در بر داشت بکونسل خانه شتافت بعد از ورود و قعود دران مجلس پرسید که صاحبان چه میفرمایند در مرضے هیبت اکثر کونسلیه که با مسٹر امیت و مسٹر السن همدم و همنفس و با عالی جاه و شمس الدوله ناخوش بوده اند و کشته شدن مسٹر امیت و مغلوب گشتن مسٹر السن نمک بر جراحت شان پاشیده بود از شدت غضب لحاظ مال و مآل زبان بهمین مقال کشادند که مرضے ما غیر از انتقام مسٹر امیت از عالی جاه و جنگیدن با آن کینه خواه دیگر چه مے تواند بود شمس الدوله در جواب آن بر کاغذے نوشت که مسٹر السن وغیره جماعه بسیار از سرداران و سولداران انگلیش در دست میر قاسم خان گرفتار اند هرگاه ازین طرف افواج ما بجنگ عالی جاه و استیصال او رود یقین است که بر اسراے انگلیشیه عالی جاه ابقا نخواهد کرد مناسب و مصلحت آنست که اول نیرسے و آرشتے استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک بے باک نمائیم و بعد از آن بمنازعه و انتقام بپردازیم چون کونسلیه هاے دیگر را ظن غالب بلکه یقین بود که شمس الدوله حمایت و نصرت میر قاسم خان مے نماید این سخن او را هم محمول بر تزویر نموده برآشفتند و در جواب بران کاغذ که شمس الدوله

نوشته در کونسل انداخته بود هر یکے بدستخط خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان را میر قاسم خان بکشد ما را غیر از انتقام امرے دیگر
با او منظور نیست و هرگز در آشتی با او نخواهیم زد شمس الدوله کاغذ مذکور را که دست آویز عمده برای رفع بدنامی او بود بر داشته در جیب خود
گذاشت و گفت الحال بدون تامل بر خاسته پیش میر جعفر خان باید رفت و او را بجای میر قاسم خان منصوب ساخته با فوج خود
باید فرستاد و باتفاق پیش میر جعفر خان آمده خان مذکور را تکلیف امارت بنگاله و رفاقت عساکر خود نمودند بعد گفتگو و تعیین بعضے
شروط و استحکام قول و قرار بایمان و اقسام تهیهٔ سفر لشکر خود و میر جعفر خان درست دیده از کلکته باراده جدال و قتال با عالی جاه
برگشته اقبال برآمدند و مسٹر السن وغیره انگلیشیان بدست رام ندهی فوجدار سرکار سارن و سمرو گرفتار آمده توپ و بندوقهای
چقماقی اینها مع اسباب و سرانجامیکه در کوٹھی و باقی پور همراه مسٹر السن بود به ضبط سرکار عالی جاه در آمد و انگلیشیان مقید را
به میر مهدی خان حسب الحکم عالی جاه بمونگیر فرستاد و عالی جاه مسٹر السن وغیره سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولداران بیچاره
را نیز مقید داشت و هر جا انگلیشیان بدست عمال میر قاسم خان آمده بودند بانها حکم فرستاد که بیچاره ها را از تیغ بگذرانند بعضے
از آنها ترحم نموده بتعقل کار فرموده چند روز درنگ کردند ابا از آن که غلبه فوج انگلیشیے مشاهده گردید مقیدان را سر دادند و بعضے
از آنها که خیره سرے خرد و بطرف مغرب دور از افواج انگلیشیے بوده اند مقیدان بیچاره را نیز به تیغ بیدریغ کشیدند مسٹر السن وغیره
انگلیشیان را بحوالات شیخ فرحت علی و گرگین خان سپرده کمال تاکید در حفاظت و نگهبانی آنها مے نمود روزے ڈاکٹر فلرٹن
احوال عسرت و تصدیعات خود بفقیر گفته فرستاد و فقیر نظر بر اینکه آن عزیز آشنا و بر من احسانها کرده سخنے درباره او گفتن ضرور است
و هم باعتبار اقتضای وقت مصلحت شمرد چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آدم او نزد بنده بعالی جاه سبیلے شبهه رسیده شد و با
اگر من اظهار این امر نکنم از من بدگمان تر خواهد شد لهذا مجمل احوال ڈاکٹر بعالی جاه گفتم جواب داد که آشنای شماست مضائقه
ندارد که درین وقت خبر گیرے او نمایید اما این سخن بطنز و کنایه بود و بنده التماس کرد که با جناب عالی زیاده تر از من آشناست
و خاطر داری ایش بسیار مے شد بنا برین عرض کردم اگر عنایتے بحال او منظور باشد بعمل آید و اگر تقصیرے از سرکار باشد سرا کاری با وی نیست
هر چه بهتر دانند بعمل آرند تبسم کرده فرحت علی را پیش خواند و گفت که ڈاکٹر بغلام حسین خان پیغامها فرستاده ایشان خود چون
دوست من بودند اطلاع کردند همین قسم صد جا آدم های او میرفته باشند و شما خبر از پس و پیش خود ندارید آینده احتیاط کنید
که او را در ماکول و ملبوس و ضروریات دیگر تصدیع نشود اما احتیاط کنید که آمد و رفت و پیغام و سلام او با لشکریان نباشد که مبادا
فتنه های بزرگ حادث شود و بنده بجان خود ترسیده دیگر ازین مقوله با او سخنے نگفت و انگلیشیان بیچاره بکمال حفاظت
و احتیاط در دست مردم مذکور تا رسیدن عالی جاه در عظیم آباد مقید بوده اند +

ذکر سرتابی شیخ هیبت الله و عالم خان و جعفر خان وغیره از فرمان محمد تقی خان و پیش قدمی و خودسری نمودن در جنگ جماعهٔ انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نایب مرشد آباد با محمد تقی خان

محمد تقی خان بهادر که فی الحقیقه سردار لائق ریاست و سروری بود با سید محمد خان نایب مرشد آباد که مرد پوچ و هیچ محض بود سر اطاعت
فرو نمے آورد و چگونه مے تواند شد که جوان مرد کریم اطاعت خسیس لئیم نماید ازین ممر همیشه سید محمد خان آتش کینه او در کانون سینهٔ
خود مے افروخت و بر آتش رشک و حسد نیکنامی و بلند آوازگی او مے سوخت درینولا که خان بهادر مذکور بجنگ انگلیشیان
مامور گشته در نواح کٹوه رسید بعضے اسباب و آلات و ادوات حروب از سید محمد خان که حاکم شهر و صاحب اختیار خزاین و اسباب

آنجا بود طلب مے نمود آن احمق آرزوے شکست یافتن و برهمی کار او در اتصال اسباب و سرانجام مطلوبه تعلل مے ورزید و قباحت تا آل این کار که موجب خیبت و خسران او و آقاے او بود نمی فهمید تا آنکه افواج متعینه از مونگیر بمرشدآباد رسیده عازم پیشتر گردید عجبی نیست که فوج مذکور را بنا بر انفاقیکه خود از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب بعدم امتثال فرمان محمد تقی خان نموده باشد ملخص آنکه چون شیخ هیبت الله و عالم خان وغیره نزدیک بلشکر محمد تقی خان رسیدند هر چند خان مرقوم با آنها گفته فرستاد که یکجا باید شد و باتفاق ما باید جنگید آن ابلهان خود سر گوش بفرمان او نکرده آن طرف کاگیرتی علحده فرود آمدند و روز دیگر خبر برآمدن دو پلتن انگلیسیه از نالهٔ کرظا هر اکوتی جماعهٔ مذکوره در انجا بود شنیده فوج مذکور اراده رفتن بر سر آنها سر خود نمود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که مدد ما بر بعضی از برق اندازان باید نمود محمد تقی خان بنا بر سرانجام کار سرکار و رفع بدنامے خود شیربچه ها که خود بهمرسانیده و جوانان سپاهیه و برے اخراجات هاے مذکوره روپیه سراسرے نگهداشته بضابطهٔ ولایت ده باشے و یوزباشے و منک باشے برای آنها مقرر کرده بود و لیاقت سرداری در ماهه هر یکے ازینها پانزده روپیه و سے روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه از آنها مشق برق اندازے روبروے خود مے کنانید و براے باربرداری آنها از سرکار خود یابو گاو و شتر وغیره مقرر داشت تا آنها را سواے خبر اثر شیربچه و سازان دیگر بارے بر دوش و جاے عارضے نباشد با یکصد نفر جزائرانداز منجمله آنها مع فرامرز چیلهٔ خود که سالار آن فوج و مربے آن جماعه بود بکمک خود سران مذکور فرستاد و جماعه داران متعینه مرقومه باتفاق فرامرز مسطور پیشتر رفته با جماعهٔ مذکوره مقابل نمودند و بحسن اهتمام فرامرز بر ان دو پلتن غالب آمده پلتن هاے مذکوره را تا به هاتیکه از انجا برآمده بودند برگردانیدند و خود در پے آنها رسیده جاے مذکور را از بعضے اطراف محصور داشتند تا آنکه وقت شب پلتن هاے برهوان و دیگر افواج از هر جا و هر مکان بمدد پلتن هاے مذکور رسید چون صبح شد بهیئت مجموعے و کر و فر بسیار در میدان برآمد جنگ شروع گردید آن وقت عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره حواس باخته و قدر نصیحت محمد تقی خان بهادر شناخته بمقدور خود دست و پاے جنبانیدند آخر الامر بعد مجروح و مقتول شدن اکثر جزائرانداز ان محمد تقی خان جماعه داران مذکور تاب جنگ نیاورده بناچارے فرارے شدند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور کشتیها را بطرف خود کشیده گریختگان را با عبور به لشکر خود ندا داد و گفت که مصاحبت و مشارکت اینها فوج ما را هم شکسته خاطر و در جنگ قاصر خواهد ساخت و فوج انگلیسیه بر لشکر مذکور غالب آمده دو سه کروه از انجا پیشتر آمد ❊

ذکر جنگیدن محمد تقی خان بهادر تبریزی سے گوزه کلانی و کشته شدن در میدان مردآزما بگردش آسمانی

محمد تقی خان بهادر روز دوم یا سوم پنجم ماه محرم شروع سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجرے بعزم استوار پای ثبات و قرار در رکاب گذاشته بر بادپا راهوار که چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی که همراه داشت بدون استمداد و استظهار از اغیار سوار شده رو بمیدان کارزار آورد و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار نموده تحریص و تشجیع بر جنگ مخالفان نموده هر یکی را بوعدهٔ فتح امید وار ساخت و بدلجوئی چنان بنواخت که در راه او سر باختن آسان شمرده یکے بر دیگرے سبقت مے نمود و خان و قوم سرداران همراه اسپ خود را تاکید نموده صفوف افواج خود را منتظم و منتسق داشته بیش میرفت چون بفوج انگلیسیه متقابل گشت و جنگ در پیوست و از طرفین توپ اندازے شروع افتاد قدم بقدم از طرفین پیش روے هم مے آمدند کسانیکه را که اجال شان در ان روز بپایان رسیده بود هر یکے در وقت معین خود هدف گلهٔ توپ و چهره هالیش گردیده بر ناگوار مرگ

می چشید تا آنکه بدل هی محمد تقی خان آثار غلبه بر لشکریش ظاهر گشته افواج انگلیشیه اندکی مغلوب گردید درین عرصه اول یک زخم گولے
در پاے محمد تقی خان رسیده اسپ سواریش درمیدان غلطید براسپ دیگر سوار شده بهمان قسم جرأت و سبقت بر خصم می نمود و نهایت
متصل بصفوف انگلیشیه گردید و صفوف آنها آهسته آهسته پس تر میرفت اما انضباط و آداب یکه در آنها مقرر است جنگ کنان می رفتند
تا آنکه گولے دیگر باسپ سواری محمد تقی خان رسیده این اسپ را هم غلطانید براسپ دوم سوار شد و تند تر پیش رفت درین عرصه
یک گولی در پهلوے سینهٔ خان مرحوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بهادر دامن خود را فراهم آورده بر دوش انداخت
و زخم را از نظر رفقاے خود پنهان ساخت و باز پیشتر رفت انگلیشیان در همین پس پائی فوج را در میدان ناله لطیف کمین نشانیدند و محمد تقی خان
بر سر ناله مذکور رسیده متوجه یورش بود تا بر آنها حمله آرد و چون برلب دریاچه مذکور رسید راه نیافته معبرے می جست سر صدان
قابو یافته بهیئت مجموعے بیکبار شلک کردند درین شلک بسیارے از همراهیان محمد تقی خان رهگراے ملک عدم گردیدند و
یک گولے بر پیشانی خان بے همال که ناصیه اقبال عالی جاه بود رسیده در پے رفقاے خود به عالم عقبی شتافت و شکست بر بقیه السیف
افتاده با دل دو نیم در کمال خوف و بیم برگشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده هم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ هیبت الله و غیره
افواج متعینه که اصلا کمک محمد تقی خان نکرده از دور تماشائی بودند مشاهده این احوال نموده راه فرار پیمودند افواج قاهره انگلیشیه
مجروحان را از میدان برداشته براے مداوا به ڈاکتر سپردند و خود دو سه روزے توقف نموده و اصلاح لشکر و تهیه اسباب حرب
و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان باستماع این خبر مضطر گشته از کمال جبن و بد دلے بے آنکه مردم را فراهم آورد و باتباع
اسباب و اثاثه و سامان سرکار عالیجاه که در انجا بود بپردازد مسلک فرار پیماے اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت
میرزا محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله که در مرشدآباد محروم از صحبت و عنایت عالی جاه بود باستقبال و مبارکباد میر
جعفر خان شتافته و ادراک حضورش نموده حسب الامر میر جعفر خان زود دے برگشت و در مرشدآباد منادی بنام میر جعفر خان گردانید
و خود فارغ البال نشسته باستمالت اکابر و اهالے بلدهٔ مذکوره پرداخت و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و هفت
روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیشیه داخل مرشدآباد گردید آنارک تزلزلے در شهر روے داد و لچه هاے لشکر سهل است بر روے
هم لعل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولت خانهٔ مهابت جنگ که دارالاماره مرشدآباد مقرر گشته نزول نمود روز هفتم
که شنبه هیجدهم محرم سنه مذکوره بود مع افواج انگلیشیه از مرشدآباد بارادهٔ جنگ بیرون رفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر بعالی جاه و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظهور آثار ادبار میر قاسم خان

میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در نواح کتوه و بردوان شنیده پریشان خاطر گردید و شیخ هیبت الله و غیره
افواج متعینه سابق را حکم بتوقیف بر سوتی نموده اسد الله خان پسر میر حسین خان را که فوجدار تر هت سماے بود و ذکرش در بیان
تسلط عالی جاه بر صوبهٔ عظیم آباد گذشت باشش هفت هزار سوار دیگر و مارکار و سمرو را باهفت هشت پلتن و شانزده توپ مع
اسباب آن و بیرنا صر و ارو غه باندار ان را علی الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که همه باتفاق درمیدان سوتی
با افواج انگلیشیه بجنگند و شیر علی خان فوجدار پورنیه را که یکے از ادنائے متوسلان فخر الدین حسین خان پسر سیف خان
مرحوم و در وقت میر قاسم خان بمدارج علیا ترقی نموده بجاے صولت جنگ و سیف خان فوجدار تمام پورنیه بود نیز

تاکید نوشت که عبور گنگا نموده شریک و معین اسد الله خان وغیره افواج متعینه باشند اسد الله خان و شیر علی خان وغیره افواج قطع منازل نموده بشیخ هیبت الله و جماعه داران دیگر در میدان سوتی ملحق شدند + + + +

ذکر جنگیدن افواج عالی جاه در میدان سوتی با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان

روز سه شنبه بیست و یکم محرم تقارب فئتین روی داده مالکار ارمنی و سمرو برشارع صفوف آراستند و اسد الله خان دست راست ایشان بجمعیت هشت نه هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده تفنگ و شکوه تمام استاده در جنب هر دو فوج مذکور شیر علیخان بجمعیت دو سه هزار کس جا گرفت از ان طرف افواج انگلیشی که ظاهر از یاده از سه هزار کس نبوده اند صف آراگشته مقابل شدند و جنگ در پیوست از طرفین گلہ بارے توپ بعمل آمده افواج انگلیشیه قدم بقدم پیشتر میرفت اسد الله خان که دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج همراهے خود بسمت یمین حرکت نموده نصف میل یا قدرے افزود در راه بودند درین ضمن افواج انگلیشی غلبه بر سمرو و مالکار ارمنی ظاهر ساخت اسد الله خان با رفقا داعیه یورش از پهلوے فوج انگلیشیه نمود چون رایها بران قرار یافت میر بدر الدین خان یکی از رساله داران ملازم عالے جاه که متعینین اسد الله خان بود با خوان و اعوان از ان مجمع علاحده گردیده علم خود کشود و با اسد الله خان گفت که من منتظر نعرهٔ شما و رفقاے شما ام هرگاه اسپان را عنان دهید انشاء الله تعالی سبقت بر شما میگیرم باید بعد عنان دادن تا در آمدن میان فوج مقابل سکوتے بعمل نیاید تا آنچه مقدر است بعد جرأت و پایدارے رو نماید بعد قبول این امر سید مذکور گوش بر آواز استاد چون نعرهٔ الله اکبر از ان جماعه کثیر شنید و دید که فوج از جاے خود جنبید با نود سوار که دران وقت همراه داشت بر دشمن تاخت و از دست چپ او میر ناصر داروغه باندار ان وغیره یورش بر صف دیگر از فوج انگلیشی آوردند و عرصه بر افواج انگلیشیه تنگ گردید تلنگه ها سے مقابل میر بدر الدین خان کمتر از یک پلٹن بود پس پا گشته در آبیکه بطرف پشت سر شان بود در آمدند و از اضطراب قریب بود که غرق شوند آب تا گلو و سینه آنها رسید بعضے از همراهیان میر مذکور مجروح و بعضے مقتول در میدان افتاده سیزده کس همراه او بودند گوسے بندوق در دست آپ سوارش خورده استخوانش شکست و اسپ برادرش نیز همانجا رسیده غلطید و از پیش قدمان همراهان اسد الله خان نیز برخے در میدان کشته و بعضے نیم جان افتادند باقے مردم بمشاهده حال جریحان که چون بسمل تپان بودند جرأت پیش آمدن نیافته دور تر از میر بدر الدین استادند و میر بدر الدین سدی از خندق پر آب و گل آن که بلند کرده بودند روبرو دیده در گذشتن از انجا نمی توانست می گفت که هر چند صدا کردم و اشارتها نمودم تا اسد الله خان مع سواران برق انداز رسیده بر سر تلنگان پس پا بر نیامد خان مرقوم جرأت نیافت و سرداران انگلیشیه فرصت یافته از سر نو آرایش صفوف و بر آوردن توپ میان از دحام مردم بمقابل لشکر مخالف پرداختند و بطرف دیگر میر ناصر وغیره که هجوم آورده آثار غلبه بر لشکر انگلیشی ظاهر نموده بودند بنا بر نرسیدن مدد از هیچ سو کارے از پیش نبرده زمانے یسیر با فوج انگلیشے دست و گریبان مقابل هم استاده ماندند افواج انگلیشے که روبروے اینها بود تفنگهاے خود حسب الحکم میجر آدمس بر سینه خود گذاشته نوکهاے سنگین مثل دندانهاے سین برابر هم چیدند تا خصم را مجال گذشتن از ان و رسیدن درمیان میسر نباید این احوال را فقیر بگوش خود از کرنل کاڈرڈ و معتمدان طرفین شنیده جرنل گاڈرڈ که دران وقت کپتان یا لفٹنٹ بود مے گفت که در جنگ سوتی اگر مردم عالے جاه ما را عبث عبث چند روز دران میدان مشغول ترکتاز داشتند کار ما با تمام رسیده بود چون زمانے

در انتظار مدد گذشت و پیش قدمان حربہ چنانکہ ازین قدر فاصلہ بدشمن توان زد نداشتند ہر چند باشارہ و آواز دعوت عقب ماندگان نمودہ استمداد از انہا کردند کسے امداد و اعانت آنہا نفرمود بمشاہدۂ این احوال از نصرت مایوس و در کمال افسوس بودند کہ درین ضمن کپتان فوج مقابل مالکار ارسنی و سمرو مخالفان خود را مغلوب دریافتہ دو سہ کمپنی تلنگہ را بکمک این فوج مغلوب انگلیشی فرستاد و فوج مغلوب ہم مردم مقابل خود را جماعۂ قلیل دیدہ دریافت کہ کسے بمدد اینہا جسارت نمودہ حواس خود را درست کردہ اضطراب و پریشانی بجمعیت و اطمینان مبدل ساخت میر بدر الدین این احوال دیدہ مع رفقا بہ تسکین و وقار از عرصۂ کارزار برگشت و میر ناصر وغیرہ بجہالت ہمانجا ماندہ از سلک فوج انگلیشیہ کہ بمدد فوج خود آمدہ بود در میدان مردان جان عزیز در باختند مالکار ارسنی و سمرو خود پیشتر روی گردان شدہ از شارع عام بپاسے فرار سلک مذلت پیمودہ بودند متعاقب آن ہر دو خان ہم بقدم اضطراب آوارۂ دشت ادبار گردید باقی ماندگان میدان سر در پے او گذاشتہ دست از آبرو برداشتند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم انگلیشیہ وزیدہ جماعۂ مذکورہ مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان برداشتہ باستعلاج و اصلاح احوال شان پرداختند و افواج شہزادہ میر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال تا دریاچۂ او دھوا کہ عالی جاہ برای ہمین قسم روزہا آنرا آراستہ و استحکام دادہ بود نمودہ در انجا ماوی گرفتند افواج متعینہ مکان مذکور مع مردم فراری میدان سوتی و تازہ متعینان ہمہ کہ در آنجا رسیدہ بودند بہمان مکان تحصن جستہ مستعد مدافعہ نشستند و بعالی جاہ این خبر رسیدہ موجب مزید تشویش و اندیشہای خیال اندیش گردید ٭

نقل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب

کرنل گاڈرڈ بہادر کہ الحال جرنل و سالار فوج متعینہ نواح صوبجات دکھن و گجرات است حضور فقیر تقریر سے کرد کہ از جملۂ مجروحان فوج عالی جاہ یکی بود کہ زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت کہ در وسط کاسۂ سر شمشیر سے رسیدہ تا ہر دو شقیقۂ برابر بریدہ بود و ڈاکٹر امید شفاے او نداشت بلکہ در زمرۂ مردگان مے پنداشت مجروح مذکور بی ہوش بود اما چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را ہم از میدان برداشتہ زخم را بجبیرہ بستہ با جراحان دیگر نگہداشت روز سوم کہ بملاحظۂ جراحان و مرہم کارے الیشان آمد دید کہ مجروح مسطور چاق شدہ حقہ گلے کوچک ہر دو دست گرفتہ مے کشد و جراحت ملتئم گردیدہ حاجت بمرہم ندارد اما ہر دو چشم او از نور بینائی عاطل و محروم گردید یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید ٭ ٭

ذکر رسیدن خبر شکست سوتی بعالی جاہ و فرستادن او متعلقان و اموال خود را بقلعۂ رہتاس و برآمدن او بمدافعۂ انگلیشیہ در کمال بیم و یاس ٭ ٭

عالی جاہ بمجرد استماع خبر کشتہ شدن سمرو تقی خان بہادر متنبہ گشتہ در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعۂ رہتاس گردید و زنہاے بسیار کہ بضابطہ امراے ہند در خانہ او جمع آمدہ بودند اکثرے از آنہا را کہ بارگران بر طبع حیران و قابل اطلاق بزعم او بودہ اند بعد کردہ فرمان داد کہ ہر جا خواہند بروند و زن خود دختر میر جعفر خان را با جمیع نسوان سندیدہ خود و اموال اندوختہ بر کشتی و افیال و ارابہ و شتران بار نمودہ مصحوب میر سلیمان خانسامان و راجہ نوبت رائی و بعض ملازمان معتمد دیگر بقلعۂ رہتاس فرستاد و ازین ہم اندک انقلابے در مزاج ملازمان قابو طلب و نوکران بی ادب ہم رسید

اما بنابر تسلط هراسیکه از میر قاسم خان در دل شان بود خیدان تغییر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق آوری نداد چون خبر شکست یافتن فوج خود در نواح سوتی شنید زیاده تر مضطر گردیده داعیه برآمدن از قلعه مونگیر باعانت افواج متعینه دریاچه اودهونود مخفی نماند که دریاچه اودهوا از جبال جنوبی راج محل جریان یافته به گنگا پیوسته در نهایت عمق و اکثر کنارهاے او صحرای خار دار است و غیر از پلے که بران دریاچه عالی جاه ساخته است راه دیگر ندارد و عالی جاه دریاچه مذکور را چند قدم عقب گذاشته پیشتر از ان خندقے عمیق کنده و سدے بران در نهایت متانت بسته بکوهستان متصل گردانیده ماورای خندق مذکور جهیلے عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریاے گنگا است و بران خندق هم پل خام بسته و در سد راههاے پرپیچ و خم بطور قلعه گذاشته عبور و مرور انحصار بهمان یک راه دارد غیر ازین راهی این طرف گنگا براے راج محل نیست مگر کسے از گنگا بر کشتی عبور نماید این نیز در صورت مزاحمت افواج متعذر است بنا برین جای مذکور را که اصعب طرق فی الحقیقة است عالی جاه استحکام داده در مزاحمت در اذهٔ انگلیشیه اسلم شقوق دیده است و افواج متعینه را مزید تاکید در حراست مکان مذکور نموده به پشت گرمی آنها بشارت برآمدن خود عنقریب از قلعه مونگیر نگاشت و تاریخ سفر مقرر نموده و تهیه نهضت درست دیده پیش خیمه را بیرون فرستاده و باحضار و جمعیت عساکر فرمان داد ٭

ذکر برآمدن میر قاسم خان باتمامی افواج متعینه اودهوا و کشتن بسیاری از مقیدان بیچاره و رسیدن تا ناله چینانگر ناکام و آواره

چون عالی جاه از کارسازیها الفراغ یافت بتاریخ بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری نبوی از قلعه مونگیر وقت شب که ساعت مختارش بود برآمده داخل خیام گردید و چون سفاکی در مزاج او رسوخ یافته بدلالت گرگین خان این شیوه رامی افزود در بنولا که اختلافی در ارکان دولت عالی جاه بهم رسید از طرف مقیدان اندیشه ها پیدا کرده خواهان قتل آن بیچارگان گردید هر چند تفصیل اسامی گرفتاران معلوم نیست اما باجمال اینقدر رسیده است که جماعه کثیری بوده انداز جمله عظماسی آنها راجه رام نارائن ناظم عظیم آباد و راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ که بعد انتقال آن مرحوم بدیوانی میرن اختصاص یافت و پس ازان در عهد عالی جاه نیز در اوائل مورد مراحم و نائب نظامت عظیم آباد بود مع چندی پسر و برادران امید رام مع پسر و راجه فتح سنگه و راجه بنیاد سنگه زمینداران تکاری و شیخ عبد الله که در پورنیه مقید بود و اکثری از جماعه زمینداران و دیگر نام آوران که در زمره اسرا بوده اند همه را روانه صحرای عدم گردانید رام نارائن را شنیده ام که سبوی پر از ریگ در گلو بسته غرق گردانید و شاید دیگران را هم بهمین روش از دنیا گذرانید و جماعه انگلیشیان بیچاره را در کمال احتیاط مقید نگهداشت هرچند گرگین خان در قتل اینها هم استعجالی می نمود لیکن عالیجاه بزعم خود مصلحتی در وجود آنها دانسته بخشش را درین خصوص نمی شنود و سپاه هند بضابطه پوچی که دارند دران وقت اندک سرتابی و اظهار تمرد آغاز نهاده تنگ نظریهاے خود ظاهر می نمودند و عالی جاه بمدارا و مماساة میگذرانید تا آنکه آهسته مع فوج بدجله چینانگر رسیده مقامات نمود و افواج سابقه و لاحقه بر مورچال اودهوا قائم گشته سد راه عبور انگلیشیان گردیده و درین ضمن که جنگ انگلیشیه با محمد تقی خان اتفاق افتاد عالیجاه جویای رفقای جلادت پیشه بود آرزو نمود که کامگار خان میئن هم برفاقتش در آید علی ابراهیم خان بهادر را واسطه این امر گردانید خان مرقوم بذل جد خود نموده او را احضار فرمود چون آمد وجهے لائق براے او مقرر نموده در سفر ناله چینانگر همراه گرفت ایامے چندیکه دران مکان گذشت کامگار خان را

گرگین خان تکلیف رفتن بنباله او دهوا که مورچال بود نمود کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر آنجا زیاده از احتیاج و اکثر از آنها در جاهای خود دور از مورچال معطل و بیکار نشسته اند من اگر بروم از آنجمله خواهم بود بهتر آنکه رئیسی مطاع برای آن لشکر متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد و جان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان رنجید و گفت شما جنگ را چه می دانید و کجا جنگیده اید آنچه من میگویم مناسب و صلاح حال است گرگین خان آزرده گشته شکایت نزد عالیجاه برد و گفت کامگار خان باشعار علی ابراهیم خان کمک او دهوا نمی رود عالیجاه بتعلیم گرگین خان با علی ابراهیم خان درین خصوص کنایه سخنان خوب گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار قضیهٔ نامرضیه جنگ نمی رود و اراده اش آنکه اگر نوع دیگر شود قابو یافته لشکر را غارت کند گرگین خان میگوید که شاید انتظار امر شما دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که چاره اش آسان است بنده را در حضور طلبند فرموده کامگار خان را بهرچه منظور باشد مامور فرمایند عالیجاه عذر خواسته نمود علی ابراهیم خان سوال و جوابیکه با گرگین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالیجاه مفصل ظاهر نمود عالیجاه هم رفتن رئیس مطاع برای لشکر او دهوا پسندید و گفت چنین کسی کیست علی ابراهیم خان عرض نمود که بغیر گرگین خان دیگری را این مرتبه جناب عالی نداده اند اما اغلب که او نرود عالیجاه گفت چه مضایقه دارد علی ابراهیم خان عرض نمود کار لیست بتوجه نزدیک امتحان شود عالیجاه که تکلیف رفتن بگرگین خان نمود جواب داد که احوال او دهوا آنچه ارشاد می شود واقعیست و مرا هم خبر رسیده لیکن من پاس خود را بپاس عالی لابد ام و درین دار و گیر جناب عالی را تنها گذاشتن نمی توانم بهر صورت گرگین خان نرفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان برای رفع بدنامی خود راضی برفتن بیربهوم برانگیخت و فساد نمودند تا رفته در آن نواح آشوبی و شورشی افگندند و افواج انگلیشیه را پریشان خاطر کرده در تذبذب انداخت چون قدری دیر نمود قبل از ورود او قضیهٔ او دهوا انجام یافت و از شدت برسات و طغیان آبها که در بنگاله بافراط می باشد راه تگ و تاز مسدود گردیده فرصت چپاوله نیافت و بعد شکست او دهوا کامگار خان برگشته بجای خود رفت و بلشکر عالیجاه پیوستن نتوانست و همدرین آوان که میر قاسم خان بر دریای چپانگر مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقربای میرزا محسن برادر صفدر جنگ و از اولاد نجف خان صدر الصدور ایران و بالفعل سپه سالار سلطان هند و امیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر جنگ بجان آمده تنها با معدودی از رفقا از ممالک محروسه اش برآمده بخدمت عالیجاه رسید و ورودش را مغتنم شمرده رفیق خود و بحسب خواهش او بمدد و کمک مستحفظان مورچال او دهوا مامور ساخت +

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از لشکر عالیجاه بی اذن و اطلاع بطرف پورنیه و مسخر نمودن ضلع مذکوره تا بیاید آنکه +

همدرین حیص و بیص میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه میر قاسم خان در مونگیر میگذرانید و وجهی لائق مشاهره نمی یافت گاهی قلیل وجهی میر قاسم خان برای او می فرستاد و بعسرت اوقات گذرانیده بفروختن اسبابی که میسر داشت معاش می نمود تا نهایت فرصت نموده کشتی محقر کهنه بهم رسانیده و ملازمانش را بانعام راضی ساخته و در زوایای سواحل گنگا بنام رفاقت عالیجاه و عدم اسباب سفر

خشکی مخفی میگذرانید و پایان کار میر قاسم خان سید بدین ناگهان بی خبر از جمیع دوستان بطرف پورنیه پنهان رفته در سیاهی
شب بخانهٔ محمدی بیگ پیرزادهٔ پیر خود فرود آمد او بر جان خود و سپهدار جنگ از سیاست عالی جاه ترسیده ماندن
او را در خانهٔ خود بلکه در پورنیه صلاح ندید و گفت زود باید برگشت سپهدار جنگ بر همان کشتی سوار گشته در دریاچهٔ کوسی
قدیم که چار پنج کروه دور از آبادی پورنیه و محل اجتماع دریاچهٔ مذکور با نهر سونرا که زیر آبادی مذکور میگذرد بود در کنجی
از دریاچهٔ مذکور مخفی با دو سه خدمتگار به تبدیل نام پنج شش روز گذرانید و بعض هرکارها را مقرر ساخت که خبر جنگ
نهر اودهوا قبل از انتشار باو رسانند چون انگلیشیان بر مستحفظان اودهوا غالب آمدند و شکست به نوکران عالیجاه
افتاد اول خبر بمیر روح الدین حسین خان رسید و شیر علی خان فوجدار پورنیه متعین افواج مستحفظهٔ اودهوا و مکان مذکور
از فوج خالی بود دو برادر او با معدودی در دار الحکومه مثل ارخ وقف افتاده بودند و زر خطیری قریب بدو لکه روپیه
برکشتیها بار شده بنا بر ارسال خرچ لشکر متصل بکشتی سپهدار جنگ توقف داشت و پیادهٔ چند نگهبان آن بوده اند
سپهدار جنگ خبر شکست اودهوا بصحت دریافته سر شب باز بخانهٔ پیرزادهٔ مذکور در آمد چون پدرش مدتی سال
حاکم آنجا در عهد صولت جنگ مرحوم نیز داماد او بهر صورت مخدوم زادهٔ مردم آن مکان و از خاندان عمده و هزاران
کس نوکر پدرش و ممنون احسان این عزیز بوده اند کمشه دوستان مخلص خود را که اعتماد بر آنها داشت مخفی طلبیده
بهر یکی گفت که هر کس با شما آشنا و صاحب جرأت و اهل یراق باشد امشب همه را نزد من باید آورد که صبح ان شاء الله
تعالی بر مسند ایالت اینجا جلوس میمی نمایم دوستان مخلص چار سو دویده و اصدقای معتمد خود را فراهم نموده حاضر
آوردند تا صبح جمعیت صد کس کسری کم و بیش بر سر او جمع آمد اول وقت ناز گور دیال سنگه را که نمک پروردهٔ خاندان
او و دران وقت متصدی کارگذار پورنیه بود طلبید او در غفلت حاضر شد بمجرد حضور او را در قابوی خود آورده سپرد معتمدان
نمود و خود بر اشهب اقبال سوار گشته بی خبر بر دار الاماره ریخت و نائب شیر علی خان را که او و منیب او هر دو نمک پروردهٔ
پدرش بودند طوعاً و کرهاً ملازمان رکاب سپهدار جنگ گرفته در حضور آوردند و او غیر از اطاعت و گذرانیدن نذر و ادای
آداب مبارکباد چارهٔ ندید سپهدار جنگ در دار الاماره بر مسند فرمان روائی جلوس فرموده حکم بنواختن نقارهٔ شادیانه
نمود حسب الامر بعمل آمده احیا و نوکران قدیم خاندانش مع موالی و اوباشی حاضر آمده نذر مبارکباد گذرانیدند همان وقت
مردم معتمد فرستاده کشتیهای خزانه را که بجای خود گذاشته آمده بود کشیده طلبید و هرکاری و معتمدی را معین ساخته
عرضی و خطوط مبارکباد بمیر جعفر خان و انگلیشیان نوشته فرستاد چون میر جعفر خان را هنوز جنگ بعالیجاه باقی بود
این امر را غنیمت شمرده سند خدمت پورنیه با رقائم الطاف و مواعید اعطاف بنام او نوشته فرستاد و سپهدار جنگ
بنصرت بخت بیدار بر مسند فرمان روائی پورنیه اتکا نموده حکمرانی و مهربانی برعایا و وادادی آغاز نهاد و حکومت آنجا
برای او مقرر گشته تا اواسط عهد نیابت نظامت ظفر جنگ بحال و برقرار ماند *

ذکر جنگ اودهوا و ظفر یافتن جماعهٔ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریاچهٔ اودهوا مورچال آن نظر بمتانتش فارغ البال بمدافعهٔ افواج انگلیشی نشسته هجوم توپخانه
و برق اندازان از حد گذشت اسد الله خان با فوج خود و سمرو و مارکار اسنی و اریعون با توپها و بندوقهای جنگی

و محمد تقی خان خلف اکبر علی خان مینگ باشی و عالم خان و جعفر خان و شیخ هیبت الله و میر همت علی بخشی و بعضی افواج مع رساله
و اتباع خود در محافظت سد مذکور مے پرداختند اما عبور مخالف از انجا مستبعد شمرده اوقات را خصوصاً در شب بغفلت می گذرانید
و اکثرے که نام سردارے و اندک مایهٔ زرے بهم رسانیده بودند بشرب خمر و تماشاے رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بوده اند
درین عرصه میرزا نجف خان که وارد گردید بعض مردم از رفقاے میر مهدی خان برادر اسد الله خان و بعضی از همراهیان خود و
ملازمان عماے جاه چیده بهمراهی خود گرفت و بر مورچال اودهوا رفته از کوهستانیان آنجا بلدے بهم رسانیده راهی پایاب از
جهیل که سد یورش انگلیشیه بود پیدا کرد و هنگام شب وقت سحر از ان راه بیرون رفته در غفلت بر لشکر انگلیشیه جائیکه خیمه گاه
میر جعفر خان بود تاخت و تزلزلے دران معسکر انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده قاصد کشادن کشتیهای
خود گردید بعضی از افواج انگلیشی رسیده بتدارکش پرداخت و میرزا نجف خان دست بردے نموده بجاے خود برگشت از ین
قسم تگ و تاز که مکرر بعمل آمد انگلیشیان در تفحص راه افتادند که از کجا این مردم بر مے آیند ظاهرا سولدادے از انگلیشیان مدتے
قبل ازین هنگامه از جماعهٔ خود گریخته در سلک ملازمان عالی جاه بود و موافق ضابطهٔ مستمره هرگاه او بدست آن جماعه می افتاد کشته
می شد ازین راه که میرزا نجف خان بیرون میرفت آگهی یافت و شبی بنا بر احتیاط از ان راه خود رفته نشانی جا بجا گذاشت و خود
برکنار جهیل رسیده بزبان انگلیشی فریاد برآورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان دهید راهبرے نموده شمارا بالاے
مورچال مے رسانم بعضی از سرداران آواز او را شناخته عهود و پیمان امان را مؤکد بایمان غلاظ و شداد نمودند و او آمده ملاقات
کرد و بعد و جمعی شبی مقرر گشت که او آمده همراه ببرد تا آن عرصه زینه ها ساخته و اسباب یورش انچه باید آماده نموده انتظار آمدنش کشیدند
او ثلثی از شب گذشته رسید و پلٹن گرانڈیل که کرنل کاڑد دران وقت لفٹنٹ آن پلٹن بود باین کار مامور گردید و علامت عروج
بر ان مورچال باهمدیگر چنین مقرر گشت که هرگاه پلٹن مذکور را عروج میسر آید مشعل مهتابے روشن نماید پلٹن گرانڈیل توسدان
و بندوق را بر سر گرفته چون نصف شب گذشت بدلالت انگلیش معلوم از راه جهیل که اغلب کم از یک میل نخواهد بود دران شب تار
در عین آب که جائی تا سینه و جائے تا کمر بود وسطے نموده در دامن مورچال مذکور رسید مستحفظان آنجا اکثر بنا بر استبعاد عبور و مرور
از ان آب در خواب غفلت بوده اند پر دلان انگلیشی زینها گذاشته بالا برآمدند نفیرے نوازے بیدار گشته خواست نفیر کشد
یا دمے در نفیرے خود دمد بالا برآمدگان بزخم سنگین بندوق که بطور سنان میباشد کارش تمام ساختند و جمله عقب معتد به چون
بالا برآمد صفوف آراسته مشعل موعود برافروختند افواج و رؤساے انگلیشی محاذی پل و دروازه که مستعد و منتظر بوده اند
بمجرد مشاهده شعله مشعل هجوم آورده با فروختن آتش حرب و قتال و قنبار اندازے و گوله افگنی توپ اشتعال و ازدحام نمودند
و پلٹن مذکور فراهم آمده مستحفظان غفلت شعار خواب آلوده را زیر شلک آتش بار گرفت در اول شلک جماعتی کثیر مع محمد تقی خان
مینگباشی مجروح و برخی از انها مقتول شدند و میر همت علی غازی پوری که بخشی بعض افواج بود نیز مقتول گردید و دیگران از
خواب غفلت جسته غیر از فرار در بارهٔ خود چاره ندیدند چون احوال بقیة السیف تا باینجا رسید فوج انگلیشی که روبروی دروازه بود نیز
در آمده رستخیز عظیم در فراریان افگندند و مردم مضطرب خود را در دریاچه مذکور افگنده بعضی بساحل نجات رسیدند و برخے غریق گرداب
ممات گردیدند سرداران انگلیشیه بمشاهدهٔ سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشته یک پهره خود را که عبارت از شش هفت نفر
بر پل سنچه دریاچه مذکور استاده کردند مثل سمرو و مالکاز و غیره که بیشتر بدر رفته بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان که خلق بحساب
بود هر که مے آمد بحکم سنتریے که عبارت از تلنگهٔ مامور بهر است هست اسپ و یراق و اسباب خود را گذاشته در نهایت ذلت

دخواهد سے عریان از عزت جانی بدر سے بر دمیرزا نجف خان با معدودے از رفقاے خود راه کوهستان گرفت و اسد الله خان پیاده پا دو میل راه پیموده اسپی بر اسے سوارے یافت و پیش قدمان عرصه فرار با اسباب و اختیار قطع طریق نمودند و پس ماندگان کسے که حیات شان باقی بود بمذلت تمام ازان جا رہائے یافته با خوان و احباب خود بلشکر عالی جاه پیوست شب دوشنبه بیست و ششم صفر سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجرے نبوے صلی الله علیه و سلم یورش مذکور بعمل آمد و چار گهڑے روز مذکور برآمده شکست فوج میر قاسم خان بانجام رسید و افواج انگلیشیه ظفر یافته قائم مقام گردید روز دوم یا سوم خبر این شکست که کمر میر قاسم خان شکست بعالی جاه رسیده وسیله پریشانی خاطر او گردید تمام روز بناچارے گذرانید چون شب درآمد بصلاح گرگین خان مراجعت بمحاربه تبریه یافت و عالی جاه ساعتے از شب باقیمانده بے آنکه روے کسی ببیند سوار شده بمونگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقای خود ره سپر گردیده بمونگیر رسیدند عالی جاه در قصبه مذکوره دو سه روز توقف نموده اسباب قلیل که در قلعه بود برداشت و موجودات سپاه بنا بر اظهار اقتدار خود و استکشاف مزاج ملازمان در باب اطاعت و عدم انقیاد دیده ازان ممر جمعیت حاصل نمود دران وقت علی ابراهیم خان بهادر التماس کرد که بیشتر در باب رها کردن سرداران انگلیشی معروض شده پذیرائی نیافت الحال هم اگر واگذارند کمال نیکنامی است و اگر منظور نباشد مردان را نگهداشته بعضی از نسوان که ازان جماعه گرفتارند بسوارے بجره با احترام پیش میجر آدمس باید فرستاد بر آشفته گفت بگرگین خان باید گفت چون با و گفتند رنجید و گفت این وقت کشتی کجاست و التفاتے باین امر که نهایت مناسب بود ننمود و عرب علی خان نام عربے را که از نواح بغداد و نهایت نامرد و پر از حماقت و لداد و از رفقاے گرگین خان و متوسلان او بود بقلعه دارے مونگیر با دو پلٹن معین نموده بطرف عظیم آباد نهضت نمود و مسٹر السن و مسٹر سجے و مسٹر لشنتن وغیره انگلیشیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص تا بناکه رهوا بیانی نیست که در گل و لاچسپان گذشت و اکثر مردم باندیشه عبور از پل رهوا که از کشتی درست نموده بودند همرو رراه که از طغیان آب گرداب هلاکت اکثر حیوانات بود اراده پیش روی نمودند نبدیده و یوسف علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور و میر شطار سے و میرزا باقر و میرزا عبد الله اخلاف آقا میرزا سے سبزوار باتفاق سبقت نموده از پل رهوا گذشتیم و یک روز در انجا توقف نموده شب دوم که تاریخ آن بالفعل در خاطر نمانده سانحه عظیمی و انقلاب جسیمی رو بداد سانحه مذکوره کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نمود و آن اجل گرفته بمکافات بدباطنی خود گرفتار آمده جهان بے بقا را زود پدرود ساخت *

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل و کشته شدن او بتقدیر خدای عز و جل و کشتن میر قاسم خان جگت سیٹهه و برادرش را از راه عناد و مقتول شدن انگلیشیان مقید در عظیم آباد

گرگین خان که کینه عالمی در دل داشت و خود را بتقلید از جماعه انگلیشیان مے پنداشت در نسق ملازمان بتتبع انگلیشیان نموده میخواست که در اضطراب و اطمینان یکسان با رفقاے خود برعب و سطوت بسر برد و نمیدانست جماعه انگلیشیه بچندین جهات برابن تسلط و نسق بر ملازمان قدرت یافته اند و ضوابط موضوعه آنرا اکنون در طبائع آن قوم بمنزله طبعیات گردیده *مصرع*
از مقلد تا محقق فرقهاست * بیچاره ارمنے که آبا عن جد به تجارت گذرانده و بنا بر دو روزه دولت و قدرت بر غیر قوم خود که معتاد بآن آداب نباشند چگونه مے تواند که نسق انگلیشیه تن تنها جارے نماید *بیت* کلاغے تک کبک را گوش کرد * تک خویشتن هم فراموش کرد * القصه عالی جاه دو سه کروه از رهوا رسیده منزل نمود گرگین خان بعادت معهوده پیش از جمیع لشکر

فرود آمده در پالکی خود بود ناگهان دو سه طرق سوار که ساخته و آراسته او بوده اند حاضر آمده در تنخواه خود چیزی درخواست استمداد و جواب تند و تلخ داد آنها انقلاب احوال را دیده در تقاضا شدت و گفتگو سحدت نمودند گرگین خان تصور ایام سابق نموده گفت کسی هست که اینها را در بهره نگهدارد آنها فرصت غنیمت دیده تا خود بدام افتند شمشیرها کشیده لبه چار زخم پی در پی گرگین خان را از پا در آوردند و عجالة بر اسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر کشته شدن او شهرت گرفت مالکار رسمی سواران مذکور را از حد بندوق و اسلحه دیگر دورتر دیده دو سه توپی که پر از چهره بود بطرف آنها سر داد صدای توپها که بگوش مردم اردوی عالی جاه رسید وصول و ورود انگلیشیان را تا لکر گرگین خان قیاس نموده آواز توپها را محمول بر جنگ کردند و عالی جاه نیز همین خیال کرده بر فیل سوار شده راه میدان گرفت و شور یوم النشور در لشکر گرگین خان بهم رسیده سرایت بمعسکر عالی جاه نمود مردم لشکر عالی جاه خصوص متصدیان و بازاریان بهم برآمده بی آنکه حقیقت حال انکشاف یابد راه فرار اختیار نموده اراده عبور از پل رهوا نمودند و سر در پی هم گذاشته ملازمان و بازاریان بی اختیار شروع بآمدن نمودند جماعه کثیری که پیشتر آمده با ما شریک خیم و منزل بودند احوال واردان دیده مضطرب گردیدند درین ضمن شام شد و بلوای عام فراریان رو با زدحام آورد عمده ها مشاعل برافروخته می آمدند رفقای ما خصوص یوسف علی خان و میرزا باقر مرحوم را هراس سنوسی گشته در تفحص احوال ساعی شدند و مردم را فرستاده از گریختگان می پرسیدند هر یکی همین جواب می داد که سخن گفتنی نیست استماع این خبر اضطرار را افزود و چون احدی خبر از جائی نداشت و بنا بر خوف عالیجاه نمی توانست که قیاس خود را ظاهر سازد ما ان یک سخن که قابل گفتن نیست می گفت و علی الاتصال در ازدحام و کثرت مردم می افزود و پل مذکور نمونه صراط آخرت شده عبور و مرور متعذر گشته بود از تصادم کشتیهای پل که هنگام عبور ارابه و افیال بهمدگر میخورد صدائی مثل آواز توپ که از دور آید بگوش مردم میرسید و یقین می شد که جنگ توپ درمیان است و ظن غالب آنکه انگلیشیه رسیده چون دریاچه درمیان است جنگ توپ شروع گردیده تا آنکه رای یوسف علی خان هم برین قرار یافت که اسباب را بار کرده مستعد باید ماند یا بطرفی باید راند فقیر و میر شطاری مطلع گردید چون قریب بنصف شب گذشت و آشوب اندکی فرو نشست فقیر یکی از معتمدان را فرستاده باو فهمانید که بر سر پل استاده انتظار کشد و هرگاه از وجوه و معارف لشکر کسی عبور کند اندک عرصه را با او مشایعت کرده از و باید پرسید که ماجرا چیست فرستاده حسب الاشعار العمل آورد پالکی مخفوف مع دو سه سوار چون از پل فرود آمد چند قدم همراه او رفته از سواری پرسید او احوال را نقل نموده گفت برین پالکی لاش گرگین خان است برای دفن حسب الامر عالیجاه می بریم لعبد استماع این خبر اطمینان میسر آمده فارغ البال نشستیم صبح عالی جاه هم رسیده و همانجا منزل گزیده روز دیگر عازم پیشتر گردید و در منزل قصبه باڑه جگت سیته و مهاراجه سروپ چند را بتیغ بیدریغ گذرانید و متصل عظیم آباد رسیده باغ جعفر خان را منزل ساخت و دوران عرصه در استحکام قلعه عظیم آباد کوشیده محمد امین خان و افواج دیگر را بحراست گذاشت چون روزی چند بران گذشت و خبر متصرف شدن جماعه انگلیشیه قلعه مونگیر را شنید از شدت غیظ و کینه سمرو را بقتل انگلیشیان مقید فرمان داد و آن سنگین دل با وجود اشتراک مذهب که در سلک زمره یکی از فرق مختلفه عیسویان منسلک بود بلا اکراه قبول نموده در اواخر ماه ربیع الاول یا اوائل ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شبی در خانه حاجی احمد برادر مهابت جنگ که انگلیشیان همانجا مقید بوده اند و الحال خانه مذکور محل قبور جماعه مذکوره در عظیم آباد گردیده بجای معروفی شده است در آمد و بیچارگان بی اسلحه و یراق را بضرب بندوق بخاک هلاکت افگند شنیده شده که درچنین وقت عجز و اضطرار اکثری از آن جماعه دل از دست نداده بپاسی استقلال مقابل قاتلان استاده بشیشه هاسی شراب و سنگ و خشت آنچه دست داد

جنگیده و رهسپر صحرای عدم گردیدند و نیز دو سه روز قبل ازین ظاهر بوساطت برخی از مخصوصان خواهان شد و تمنای چپقاتی و
ترشدان آن برابر با عدد خود بودند میسر نشد می گفتند که اگر بدست آید از میان مستحفظان جنگیده بر می آییم و اگر برآمدن میسر
نیاید با برو کشته می شویم و جماعهٔ کثیری را می کشیم ازان همه کس غیر از ڈاکتر فلرٹن که بعلت معالجات مردم با اکثر عمدگان و ارکان
دولت عالی جاه آشنا و با عالی جاه هم از جملهٔ اصدقا بود دیگری زنده نماند بنده صبح آن شب که انگلیشیان مقتول گشته بودند
بدربار رفت اما از قتل آن جماعه و محفوظ ماندن ڈاکتر اطلاعی نداشتم بعد سلام ساعتی نشسته برخاستم عالی جاه گفت باشید
آشنای شما می آید بنده چون بیخبر بود متحیر شدم که آشنا کیست و از کجا می آید بعد ازان گفت که خوب بالفعل بروید خواهیم طلبید
بنده که از خوف جان خود مجاورت علی ابراهیم خان بهادر اختیار نموده متصل بخیمهٔ ایشان خیمه میداشت کمربسته منتظر طلب نشست
بعد اندک زمانی چوبدار آمده گفت که می طلبند رفتم باندک فاصله ڈاکتر را آوردند لباس هندی در بر داشت بعالی جاه موافق
ضابطهٔ این ممالک چند روپیه نذر آورد عالی جاه نگرفت و گفت میان ما و شما این عمل نبود و معانقه نموده گفت نزد آشنای خود
بنشینید در پهلوی فقیر نشست عالی جاه گفت که با یاران دزدی و با دوستان دغابازی چه معنی دارد شما افواج انگلیشی
ببهانهٔ بیماران در خانهٔ خود داشته وقت کار برای جنگ ما برآوردید ڈاکتر در کمال دلاوری جواب داد که من از مردن نمی ترسم
اینهمه انگلیشیان را کشته اید مرا هم بکشید اما اتهام دغا بر خود روا ندارم من این کار نکرده ام اگر ثابت شود الحال هم راضی ام که
بکشتن من فرمان دهید عقیب تمند خان برادر امیر خان عمدة الملک زنده و آن وقت حضور عالی جاه نشسته بود و خانه اش
دیوار بدیوار خانهٔ ڈاکتر بود گفت ایشان همسایهٔ من اند از ایشان بپرسید و از هر که خواهید تحقیق نمائید چون این سخن بی اصل
محض بود خان مرقوم گواهی عدم تقصیر او درین خصوص داد بعد ازان مهربانی آغاز نهاده گفت اگر خواهید بکلکته بروید الا
پیش من باشید ڈاکتر از هوشیاری رفتن کلکته را انکار کرد عالی جاه میخواست که شاید برفتن او نزد شمس الدوله صلحی
میسر آید فقیر را گفت که ایشان را در تنهائی باید فهمانید بنده ترسید که مبادا در تنهائی متهم بامری غیر مرضی او گردم اما ناچار حسب الاشعار
در سایهٔ سراپرده ڈاکتر را تنها برده آنچه مرضی او بود گفتم سر باز زد و گفت با قتل مستر امییٹ امکان مصالحه نیست علاوه دی شب
جماعهٔ دیگر نیز مقتول شدند بنده آمده با عالی جاه ظاهر ساخت عالی جاه خلوت نموده ڈاکتر را نزد خود خواند و مرا و علی ابراهیم خان
بهادر را شریک مشوره گردانید ڈاکتر گفت که این امر امکان ندارد اول خود فوجیکه در عین راه هست مرا نمیگذارد که پیشتر روم و اگر
پیشتر هم رفتم قتل مستر امییٹ در نهایت بیجرمی اقبح اعمال است که از شما سر زده با این عمل مصالحه از جملهٔ ممتنعات است عالی جاه
ازین امر یاس کلی بهم رسانیده ساکت گشت و گفت هرگاه رفتن نمی توانید هرجا بهتر دانید باشید او خود را تابع رضای
عالی جاه نموده گفت هرجا شما را خوش آید بنده همانجا خوش است خلاصه بنای بودنش در شهر گذاشته بعلی ابراهیم خان امر شد
که مکانی تجویز نموده در آنجا گذارند و چند کس معتمد بگمارند تا آمد و شد مردم نزد او و آمد و شد مردم او نزد دیگران نباشد و حاضر ضامنی
از ڈاکتر باید گرفت علی ابراهیم خان ابلاغ امر عالی جاه بڈاکتر نموده ضامن طلبید ڈاکتر میرزا همت علی را ضامن مقرر کرده ضامنی
او نویسانیده داد خان مرقوم مکانی متعین فرموده فرود آورد و چند نفر معتمد متعین نمود که بر در مجاور باشند و بعد داخل شدن
ضامنی میرزا همت علی در سرکار علی ابراهیم خان از عالی جاه اذن گرفته مردم خود را از در سرای ڈاکتر برخیزانید و ڈاکتر
مطلق العنان ماند عالی جاه با استماع خبر مفتوح شدن قلعهٔ مونگیر طرف باغ جعفر خان گذاشته بطرف غربی عظیم آباد متصل بعقبهٔ
پهلواری معسکر نمود و صورت فتح قلعهٔ مونگیر بدین وجه است که جماعهٔ انگلیشیه در آنجا رسیده بقلعه گیری پرداختند عرب علیخان

از شدت نامردی که در دور روز تر سیده راغب و طامع گردید که اگر چیزی بدست آید قلعه را بدست انگلیشیه سپارد و همراهیان متعین را بدین امر با خود همداستان ساخت این خبر بانگلیشیان رسید چون باخراج عالی جاه مستعجل بودند اندک مبلغی را سهل شمرده عرب خان را بپیغام دادند و قبول نموده قلعه را بدست انگلیشیان سپرد و آنها قلعه دار خود گذاشته از انجا بعزم تسخیر عظیم آباد نهضت نمودند چون بمنصل رسیدند عالی جاه در پهلوی اقامت از عزم دور در انسته قصبهٔ بکرم که یازده کروهی شهر سرائی بود معروف بعد ویران شدن الحال بسعی مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای باز صورت آبادی گرفته منزل نمود و همیشه از راه دروازهٔ مغربی که شارع عش باختیار ملازمان او و جلهٔ پر از آب و عبور خصم از بیرون شهر متعذر بود خبر شهری گرفت و افواج و اسباب باعانت حارسان قلعهٔ عظیم آباد می فرستاد و هم در ینولا احمد خان قریشی را که از عهد عزل رام نراین مورد عتاب بود مشمول عواطف فرموده ملازم ساخت و جاگیرهای او را واگذاشت و چیزی هم از نقود بطور مساعده داد و میر ابو خلف میر قدرت الله بن شاه شکر الله قادری که از اعجوبهٔ روزگار و بنابر اختصاصش با میر جعفر خان از نظر افتاده عالی جاهی بود بتقربش سرفرازی یافته میخواست جای گرگین خان گیرد و همسری از معتبر مرتبه اش رسیده مشیر تدابیر حروب و ظهیر دولت منزلزل عالی جاه گردید و اغلب اوقات بترتیب افواج و تشیید قلعهٔ اشتغال نموده حسب الامر بقلعهٔ عظیم آباد میرفت و ملازمان عالی جاه تقرب او دریافته با او در اکثر امور مباشات می نمودند شاید فرصت دیده وقابو یافته با عالی جاه گفت که ڈاکٹر را در حوالات مردم علی ابراهیم خان بهادر گذاشتن مقرون بصلاح نیست و عالی جاه خود هیولای قابل پذیرائی صور و همیه بود اندیشه بهم رسانیده علی ابراهیم خان را گفت که ڈاکٹر الحال در حوالات دیگران باشد خان موصوف بعرض داشت که جناب عالی را در خاطر نمانده روزیکه ڈاکٹر در سرکار رضامندی داخل کرد همان روز حکم برخیزانیدن مردم تعین شده حسب الامر چند نفر پیاده ملازم خود را همان وقت باز پس طلبیده الحال هر چه مرکوز خاطر مبارک باشد اصلح خواهد بود و ڈاکٹر را از صورت حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ڈاکٹر دو سه کس بر در او گذاشته بود نزد خود طلبید ڈاکٹر از خبر تبدیل مستحفظان بدگمان گردیده بچاره کار خود افتاد و مردم دیگر بهم رسانیده بر دروازهٔ خود نشانیده آنها را فهمانید که مردم میر ابو را دخل نداده بگویند که بدون امر حضور نمیخواهیم برخاست میر ابو این سخن را دست آویز سعایت ساخته از هر کارهٔ متعینهٔ شهر و ابعض جماعه داران آشنای خود نویسانید که مردم علی ابراهیم خان اطاعت امر نمی نمایند و ڈاکٹر را بمردم میر ابو تفویض نمیکنند عالی جاه چون مشوش بود مجال خشونت نیافته کلام مذکور را با علی ابراهیم خان نمود علی ابراهیم خان در جواب عرض نمود که من همان وقت مردم خود را چنانچه عرض نموده ام طلبداشته ڈاکٹر را باختیار او گذاشته ام مردم من در انجا نیستند هر که نام نوکری من گرفته مزاحمت نماید او را گرفته بیارند تا مردم میر ابو بشهر رسند و کاری کنند ڈاکٹر در کوسٹھے ولندیس رفته و کشتی محقر شکسته بهم رسانیده ملاح مالک آن را بانعام خطیر راضی ساخت که او را عبور دریا کنانیده بجاپور که بعضی از افواج انگلیشی در انجا بود برساند و بر کشتی مذکور مع میرزا همت علی که ضامن او بود سوار شده راهی شد مردم متعینهٔ عالی جاه که بطرف دریا بحفاظت مامور بوده اند و دران وقت قورق بود که هیچ کسی آن طرف دریا بلکه هیچ سوئی رفت کشتی را دیده شور برداشتند و معلوم شد که ڈاکٹر می رود تا آنها کشتی را کت انید و نزدیک او برسند ڈاکٹر تا نصف دریا رسید از ان طرف مردم افواج انگلیشیه کشتی را بسوی خود قاصد دیده برگشته سوار گردیده بحمایت او رسیدند کشتی سواران این طرف ترسیده برگشتند ڈاکٹر بدر رفته بآنها پیوست این خبر بعالی جاه رسیده هر چند تو هم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما وقت مقتضی کاوش نبود ✤

ذکر جنگیدن افواج انگلیشی با قلعهٔ عظیم آباد و ظفر یافتن بر عالی جاه و بدر رفتن او ازین ممالک در حمایت وزیر و پادشاه

افواج انگلیشیه به عظیم آباد رسیده از رستهٔ بازار شرقی بیرون شهر در آمده در حویلیٔ که به پشتهٔ میرزا خلیل معروف والحال به معروف گنج مشهور است توپها چیده دیوار قلعهٔ پادشاهی را که از گل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که بضرب گوله توپ و قنباره متحصنان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر ابو علی خان برادر عمو زاد عالی جاه و میر روشن علی خان بخشی برادر میر مدن که با چند هزار سوار بکمک مستحفظان قلعه متعین شده اول شام رفته بودند نزدیک بشهر رسیده داعیهٔ عبور از مهدی گنج و بیگم پوره بیرون شهر داشتند که از آن راه رفته بطرف نخاس سر بر آورده افواج انگلیشی یورش آرند نزدیک به تکیهٔ شاه مجنون رسیده و بر شکست قلعه و در آمدن افواج انگلیشی بحصار شنیده متحیر و مضطرب شدند و فسخ عزیمت نموده در برگشتن و جنگیدن متردد بودند که ناگهان تلنگه هاے انگلیشیه بعد غلبه و گریزانیدن مستحفظان قلعه از دروازهٔ مغربی معدودی بیرون آمده نمایان شدند و این همه جمع کثیر بے آنکه قلت و کثرت آنها ملحوظ و معلوم نمایند مسلک فرار پیموده در کمال اضطرار بنحوی برگشتند که بعضے از همراهیان در آب جهله غرق گردیدند و بعضے در گل ولا افتاده شربت مرگ چشیدند روشن علی خان بخشی نیز در گرداب اضطراب آبے که گل بسیار داشت رسیده از اسپ سوارے غلطید و دستار از سرش افتاده کفش از پا بدر رفت با این فضیحت برگشته بلشکر پیوست و عالی جاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز بدر رفتن ندید و از نگرم کوچیده بمحب علی پور نزول نمود درین منزل میر عبد الله بالفت وطن و زر و زن بے خبر از لشکر علیحده گشته بزحمت تمام از دست گنواران راه رهائی یافته جانی بسلامت بدر برد و اکثر قالو طلبان را همین روش پسندیده آمد احمد خان قریشی ابضابطهٔ هرزه درایان زمان در ابتدا که عالی جاه عفو تقصیراتش نموده برفاقت خود گرفته بود پیش او و مقربانش بلند پروازیها در داب رفاقت نموده سخنان بسیار گفت که بجا در عالم رفاقت چنان و چنین سے نمایند لیکن از سه سال دل پرے از عالی جاه داشت بعد ورود در منزل شمشیر نگر مامور باستجماع و ارسال ذخائر اجناس غله بنابر مصارف لشکر گردیده پیشتر بدانجا رفت و عالی جاه از شمشیر نگر کوچیده محاذی شیخ پوره که محل سکونت افغانی از زمین داران است دریاے سوهن را پایاب عبور نموده در تلی تهو که آباد کردهٔ تاجران معروف بعراقیست مقام فرمود و زن و اسباب و اموال خود را که بر قلعهٔ رهتاس گذاشته بود نیز در خود طلبید میر سلیمان خانسامان که معتمد علیه و مدار المهام نقل و تحویل بود خلاصهٔ اموال و نقود و جواهر را مع زن عالی جاه و دیگر نسوان محبوبه مطلوبه اش آورده بلشکر رسید و هم درین مکان میرزا نجف خان که از ناله او دهوا راه کوهستان گرفته بود از ملک میین سر بر آورده بعالی جاه پیوست و در جاے مذکور مجلس مشوره انعقاد یافته اختلافے در آرا بهم رسید میرزا نجف خان که مزاج و روبیهٔ شجاع الدوله را علی ماهی علیه می دانست راضی برفتن پیشش او نبود و مے گفت که هرگز آن طرف نباید رفت خود در قلعهٔ رهتاس با جمعے از خواص و مستحفظان معتمد نشینند و فوج را همین واگذارند من از زمره مردم سواران خوش اسپ خوش یراق که در سوارے ماهر و با داب سپاهی گری واقف اند چیده و از پیاده ها نیز بقدر حاجت هر که لائق باشد همراه خود گرفته با انگلیشیان مے آویزم و فرصت آرام و انتظام نمیدهم تا بحدت هر کرا یاور باشد عالی جاه از بدی آب و هواے رهتاس و بعضے اندیشهاے دیگر نمی پسندید راے مذکور در ان حین متانتی داشت لیکن تقدیر نگذاشت میرزا نجف خان گفت اگر این راے را نمی پسندند از راه سنبل کهنه عازم دکهن باید شد و باتفاق دکهنیان کار سرکار پیش می توان برد عالی جاه از دورے راه و اجنبیت از آن بلاد و مردم آنجا و مباینت مزاج از جماعهٔ مرهٹه

و غارت همشیگی آنها برین اراده هم التفاتی نکرد و رجوع بپادشاه و شجاع الدوله اصوب آراشمرد خطوط میرزا شمس الدین نیز اعانت این رای می نمود و میر سلیمان بنابر غرض خود نیز دلالت بهمین اراده می کرد میرزا نجف خان از رفاقت عالی جاه در صورت جزم عزم رفتن پیش شجاع الدوله سرباز زده قاصد ترک رفاقت بود هنوز امری منقح و متقرر نشده بود که عرضی احمد خان قریشی متضمن ورود افواج انگلیسیه تا محب علی پور رسید هرچند این خبر دروغ و حیله قریشی مذکور بود اما عالی جاه را تشویش بی نهایت روی داده اضطراب عظیمی لاحق حال او شد درین ضمن عرضی دیگر از خان مرقوم رسید که فوجی را برجناح استعجال از راه دریای گنگا انگلیسیان فرستاده اند که در زمنیه رسیده سد راه عبور لشکر شود و زمیندار ان محالات خود را اشاره نمود که پس ماندگان لشکر و اسباب عالی جاه را که عقب مانده متصرف شوند آنها حسب الایما بعمل آوردند گریختگان آنجا هم بلشکر رسیده اخبار موحشه را منتشر نمودند عالی جاه باضطراب تمام پاسی از روز برآمده باآنکه اراده مقام داشت ناچار سر کوچ نموده والد مرحوم از راه شفقت بنده را طلب نمود که حالیا نزد من آمده باید نشست الحال چه محل رفاقت عالی جاه مانده و عالی جاه بنابر آشنائی بنده با انگلیسیان از فقیر نهایت سرگران و بی التفات محض بود فقیر بپاس اخلاص علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبدالله ترک رفاقت تا وصول بمامنی غیر لائق دانسته دست از همراهی لشکر مخذول بر نداشت و عالی جاه وقت شام بقصبه سهسرام رسیده صبح از انجا هم پیشتر رفت در منزل ساتوت یعنی برلب دریا چه درگاوتی در خزانه که مردم تنخواه می یافتند وقت شب طالبان تنخواه را با متصدیان جواب و سوال تلخ و تند روی داده صداها بلند شد بتبعیت آنها شوری در لشکر هم رسیده آشوب عظیمی برخاست بمرتبه که عالی جاه مضطرب گشته از مسند خود تا سر دروازه پابرهنه آمد و می گفت که دنیا بر این غوغا را سببی مهیا نیست شاید نمک بحرامی نوکران شورشی برپا کرده است چون ایزد تعالی را در سلامتی لشکر عالی جاه مصلحتها بود آشوب مذکور فرونشست و صبح آن روز یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و پنج زنجیر فیل بمیرزا نجف خان که قاصد رفتن نزد شجاع الدوله بود مرحمت فرموده مرخص نمود و خود بر دریا چه کرم ناسه منزل کرد درین عرصه خطوط میرزا شمس الدین مع عهدنامه شجاع الدوله بمهر و دستخط او بر قرآن مجید رسید عالی جاه از کرم ناسه کوچیده در ملک راجه بلونت که قلمرو شجاع الدوله بود بر لب دریای گنگا ورود نمود ❖

ذکر عبور نمودن عالی جاه از دریای گنگ و مقامات دران مکان و فرستادن میر سلیمان خان سامان را نزد شجاع الدوله سست پیمان ❖ ❖ ❖ ❖

عالی جاه از خوف تعاقب جماعه انگلیسیه آسوده متصل به بنارس بفاصله شش هفت کروه از بلده مذکوره منزل گزید و بنده از دوستان رخصت گرفته در بنارس رسیده و بتشرف تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین مشرف گشته در خانه خال سراسر افضال خود سید عبد العلی خان بهادر نزول نمود مرحوم مذکور دران ایام با کمال عسرت دران بلده خانه و مقام داشت فقیر در انخانه بوده و از رنج اسفار آسوده بعد چند روز که لشکر عالی جاه در فنای بنارس رسید آمد و رفت نزد دوستان می نمود و گاه گاه عالی جاه را هم می دید روزی در جلد وی این رفاقت با من گفت که صاحب بدر و برادران شما در انجا با انگلیسیان مختلط و محظوظ اند شما چرا تصدیع همراهی من می کشید بروید و با آنها اتفاق بورزید فقیر بیدل گشته جواب داد که بنده در رفاقت شما خیانت نکرده با انگلیسیان وفاق پوشیده و پنهان ورا...

مراسلات و جاسوسے نگذاشته ام و پیشیه من نیست و الا این همه مردم که بے اطلاع شما از راه برگشته بآن طرف پیوسته‌اند بدیده راهم مانع نبود و بآرام و بے حرج در انقطاع پدر خود در رفتن مے توانستم نجابت و اخلاص نگذاشت که چنین حرکات زشت را اختیار کنم دیگر آمد و رفت نزد او کم کرده اکثر در خدمت شیخ مسرور مذکور و بعض اوقات بصحبت علی ابراهیم خان و دیگر دوستان می‌گذرانید

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عالی جاه و دزدیدن بعض کیسه‌های جواهر در راه و برخے از سوانح دیگر

برا کثر نقود و جواهر گران بها که کیسه‌هاے کرپاس سفید پر از آنها بود و همراه سواریهاے زنانه بر محفه‌ها و میانه بهانه مستورات مے بردند میر سلیمان خان سامان هنگام بردن برهتاس مع بیگم عالی جاه و آوردن از آنجا مختار و محرم بود اشتهار دارد که هنگام آوردن اسباب از قلعه رهتاس خیانت عظیم نموده جواهر نفیسه بیش قیمت که بملوک مے ارزید دزدید و عالی جاه را دران زمان فرصت ملاحظه و محاسبه آن نبود و بعد از آن مجال مواخذه هم با نوکران خصوص مثل میر سلیمان نداشت و میر مذکور دران اوقات لباس زر و سیلیشے در بر کرده روبروے عالی جاه اکثر دستمالی در دست در کمال فسوس گریان می ایستاد و مے گفت چگونه و بکدام چشم شما را باین حال توانم دید تا آنکه بسفارت همراه کسیکه از طرف شجاع الدوله باستمالت عالیجاه آمده بود نزد شجاع الدوله رفت میگویند در آنجا با راجه بینی بهادر و علی بیگ خان و میرزا بهلو که در ایام طفلی وزیر مذکور اتالیق او بود و دیگر عمله و ارکان آن دولت غیر سالار جنگ که بوساطت میرزا شمس الدین مربی عالی جاه و واسطه جواب و سوال بود در ساخت و هر یکے را از مال خیانت تواضع لائق نموده بعضے از جواهر بے بها بآنها داد و وسیله حمایت براے خود بحکم بهم رسانید نزد عالی جاه با نوشته‌هاے استمالت و تسلیه‌هاے بی نهایت برگشت و قبل از عود او میرزا شمس الدین نیز با رقائم وزیر و بادشاه که متضمن نهایت دلجوئے و عواطف با کمال مهربانے و الطاف بود رسیده سرمایه اطمینان خاطر پریشان عالی جاه گشته او را مترصد نهضت بطرف لشکر وزیر گردانید و میرزا نجف خان از کرم ناسه راه بوندیل کهند گرفته بملک بوندیله رفت راجه آنجا مقدم او را مغتنم شمرده در اعزاز و احترام او کوشیده برفاقت خود برگزید عالی جاه بعد عود میر سلیمان و دلجمعی از انتظام احوال خود و نگهداشتن مردمیکه منظور و درکار بود و ادای تنخواه برطرفیان روانه لشکر وزیر و بادشاه گردیدنیده بنا بر عدم اسباب و بے التفاتے عالی جاه رفاقت خود درین سفر بے فائده و تضییع اوقات دیده توقف در بنارس اصلح دانست چه بنا بر ناخوشے مزاج میر جعفر خان از رفقاے عالی جاه و بودنش بر کرم ناسه و گمانها که مردم با عانت وزیر در امور عالی جاه داشتند مساعدت درین رو دسے دور از حزم و مآل اندیشے مے نمود و صحبت حضرت شیخ مسرور نیز از مغتنمات و نعماے غیر مترقبه الٰهی بود و شکر عواطف و اشفاق آن زبدة الفضلا و آفاق که درین تنهائی و غربت مبذول احوال فقیر داشت زبان بیان را یاراے تعهد نیست از یک آن نمیست دلجوئی و استمالت آن بزرگ را نمیدانم چگونه بنگارم که قلم در تحریر آن بصد بار عجز و تقصیر اعتراف مے نماید چون درین جزو زمان دورو ئی و مباینت قلب و لسان از جمله شیم متعارفه خلق عموماً گردیده و در زمره سروران و رؤسا خصوصاً نهایت رواج دارد وزیر و بادشاه هم با عالی جاه مواعید کاذبه اعانت و امداد مے نمودند و هم با انگلیشیان و میر جعفر خان جواب و سوال آشتی و معامله مے فرمودند چنانچه راو شتاب راے را که ذکر او تقریبات مختلفه در اوراق ماضیه گذشت و او بعد برآمدن از عظیم آباد نوکر شجاع الدوله گردیده برفاقت راجه بینی بهادر نائب صوبه او تا زمان دولت عالی جاه بسر برده درین وقت نیز از جمله رفقاے بینی بهادر نوکر بود و بینی بهادر بنابر رجوع میرزا شمس الدین

رئیس عالیجاه لب بالار جنگ و عدم مغلبیت او درین کار و شعوریکه در فهم و تأمل امور داشت بر همزن حصول مطالب مرجوعه عالیجاه و مرغب مصالحه و معامله با میر جعفر خان و فرقه انگلیشیان بود و برای پیغام انفصال معاملات مع خلعت عنایات و مهربانی فرستاده بازار اخذ و جر و جواب و سؤال حصول مقاصد خود از هر دو جانب گرم داشتند میر جعفر خان بوساطت راه شتاب رانی مبلغ یکهزار روپیه فرستاده عبد العلی خان خالوی بنده را بسبب آنکه عالیجاه با او بود و از عظیم آباد بنابر رفاقت رام نراین چنانچه گذشت آن جرم را بدر کرده بود طلبیده مورد مهربانی گردانیده و همراهان او و والد بنده مع برادران فقیر در لشکر میر جعفر خان بصفر ورت آمده ملاقاتی گردانا چون عالیجاه با والد الطافی نموده بود میر جعفر خان چندان از دل از ایشان راضی نبود + + + + + + + + +

ذکر رسیدن عالیجاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با همدیگر و آمدن وزیر و پادشاه بر سر جماعه انگلیشیه بدلالت و اعانت عالیجاه در کمال کر و فر + + +

چون پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بطرف اله آباد بنابر بندوبست تبدیل کنند بود عالیجاه هم حسب الطلب او بهمان طرف راهی گشت بعد ورود بقرب معسکر وزیر که فاصله بین العسکرین سه کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالیجاه در کمال شان و شکوه فوج خود را آراسته باده دوازده هزار سوار بخیم عالیجاه آمد عالیجاه که از آمدن او آگهی داشت پلتن های خود را آراسته از سر دروازه سراپرده های خیام تا فاصله بعیده که اغلب خمس یک میل خواهد بود دو رویه استاده کرده خیمه ها در کمال رفعت و زینت بر پا نمود و سران سپاه و رفقای عمده را نیز مامور به تنظیف لباس نموده احضار فرمود چون وزیر رسید تا طرف اندرون دروازه استقبال نمود از طرفین سلام بضابطه هند و ستان بعمل آورده با هم معانقه نمودند و باتفاق آمده هر دو بر یک مسند نشستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی زیاده از حد تقریر کرده بملازمت پادشاه همراه خود دعوت نمود عالیجاه بیست و یک خوان ملبوس خاص مختلف القماش و خوانهای جواهر و اسپ و افیال کوه شکوه پیشکش نموده باتفاق وزیر بملازمت پادشاه رفت وزیر الممالک آصفجاه عالیجاه را بر فیل خود گرفته هر دو بر یک مرکوب روانه شده سلطانی شدند بعد حصول ملازمت وزیر بلشکر خود رفت و عالیجاه بمعسکر خویش برگشت روز دوم عالیجاه بخانه وزیر برای باز دید روانه گردید او نیز مغلیه ملازم را فرموده بود که لباس ملون سقرلاتی پوشیده و بندوقها در دست گرفته دسته دسته از سر دروازه تا فاصله که گنجایی داشت بایستند حسب الحکم بعمل آورده حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت نیز کمر خدمت بسته در جای و مقام لائق خود اجتماع و ازدحام نمودند و عالیجاه با کوکبه حشمت و ابهت رسیده چون داخل سراپرده وزیر گردید شجاع الدوله آصفجاه تا سر فرش استقبال نموده دست عالیجاه گرفته همراه خود برد و بر مسند برابر خود نشانیده و نهایت دلجوئی و اشفاق را کار فرما گشته تسلی بسیار و بامداد و اعانت و استرداد صوبجات بنگاله و عظیم آباد از دست انگلیشیه امیدوار نمود و بعد چند روز عالیجاه بمصاحبت علی ابراهیم خان بهادر یکدست زیور بسیار گران بها که بلکوک سی ارزید مع رته فیل که نهایت به تکلف با پوشش زرد وزی بود برای بهو بیگم زن شجاع الدوله و هم بعضی هدایا و تحف گران بها برای مادر شجاع الدوله زن صفدر جنگ فرستاده آنها را خوشنود و مادر شجاع الدوله را مادر خود نمود چون شجاع الدوله را انفصال معامله با بندیله ها و گرفتن مالگزاری بعضی پرگنات اله آباد از آنها منظور بود و راجه بنی بهادر را پیشتر فرستاده بتوقع حصول مامول سکنه را نیده و بندیله ها اتقیاد نکرده سر اطاعت فرو نمی آوردند احتمال درنگ بسیار دران جوار می رفت عالیجاه با وزیر پیغام نهضت بطرف ممالک شرقی نموده استعجال دران داشت و درنگ

و فرصت دادن بانگلیسیان مصلحت نمی انگاشت وزیر الممالک عذر انفصال یافتن معامله مذکور درمیان آورد و عالی جاه گفت که اگر
انتظار همین کار است مخلص با اینهمه فوج و اسباب معطل نشسته چه میکند مرا مامور فرمایند تا کار سرکار بسهولت و عجلت انصرام داده
برگردد وزیر قبول نموده مرخص ساخت عالی جاه عبور جمنا کرده در عمل ملک بندیل کهند گردید چون توپهاے تیار بآئین فرنگ
و افواج مرتب و مؤدب بآداب آنها همراه داشت از بینی بهادر بیشتر رفته قلعهٔ محقرے از آنها مفتوح ساخت و متصل بقلعهٔ عمدهٔ
او رسید چون میرزا نجف خان ممنون احسان او و آن طرف بود و بندیله نسق فوج عالی جاه برخلاف رویهٔ افواج متعارفه هند
منتظم دیده و اسباب قلعه گیری را هم بوفور دریافته اندک سر حساب و راضی بادای زر واجبی گردید و بوساطت میرزا نجف خان
معامله انفصال یافته از وصول زر معین اطمینان میسر آمد عالی جاه شادکام و مقضی المرام معاودت نموده با وزیر ملاقی و بلشکر او ملحق
شد و عزیمت تسخیر ممالک شرقیه تصمیم یافته تهیهٔ سفر مذکور پیش نهاد خاطر ها گردید اواسط ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و هفت هجرے بود که وزیر و پادشاه مع عالی جاه در بنارس ورود نموده بلدهٔ مذکور را معسکر ساختند و تخمیناً بنده را در بنارس
پنج ماه گذشته بود که ورود این عساکر و ملاقات با دوستان میسر آمد چه عالی جاه در آخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولے
شکست خورده بحدود بنارس رسیده و اواسط یا اواخر ماه مبارک بود که باتفاق وزیر و پادشاه باز در بنارس بامید انتزاع
بنگاله و عظیم آباد وارد گردید و یازده لک روپیه در ماهه وزیر الممالک مقرر کرده معین ساخت که هرگاه باراده اعانت او و انتزاع
صوبجات شرقیه عبور گنگا نموده داخل حدود صوبه عظیم آباد شوند از ابتداے روز ورود در آن حدود در ماهه مذکوره ماه بماه
مے رسانیده باشد +

ذکر حدوث فتنه منازعت در فوج انگلیشی و برخاسته آمدن بعض افواج از آن لشکر در رام نگر و ملازم شدن آنها در لشکر شجاع الدوله بهادر

موسیو مدک فرانسیس مع جماعهٔ از اقوام خود در رفاقت انگلیشیه بوده و میر جعفر خان در جنگ عالی جاه و عمدة الغاسے با فوج نموده بود
زمانے که بر کرمناسه بعد انقطاع تعاقب عالی جاه مقامات داشت ایفاے وعده نموده زر موعود درسانید مدک مذکور و اتباع
او را که تومش بوده اند بر زر مذکور منازعتے با انگلیشیه روے داده منجر بافتراق گردید موسیو مدک با یک صد و چند کس همقوم
خود مع هندوقهاے حیقاتے و شاید یک ضرب توپ هم یا بدون توپ از کرمناسه برخاسته قبل از ورود شجاع الدوله بنابر
ابجه رفتن عالی جاه بلشکر وزیر بملک راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس آمد و افواج انگلیشیه چند میل راه تعاقب آنها نموده بنابر
احتیاط ملاحظه اشتعال نائره فساد با وزیر ورحد و داد اهتمام مواخذه و مجادله با مدک مذکور نکرده برگشتند آخر الامر جماعهٔ مذکوره
مع سردار مرقوم ملازم شجاع الدوله گشتند رؤساے لشکر هر سه سردار که عبارت از پادشاه و وزیر و عالی جاه باشند بصحبت
شیخ مرحوم حاضر مے شدند و این هر سه سردار نیز ادراک خدمتش مکرر نموده و از فحواے کلام جناب مرحوم مرقوم ممانعتے از حرب
انگلیسیان [illegible] و بعدم انتظام افواج و فقدان مهارت از آداب حرب در سپاه مستفاد مے شد و فقیر را نیز مانع مرافقت بالشکر مذکور بود
و [illegible] این جماعه تمشیت امرے متصور نیست و عنقریب معاودت خواهند نمود و بنده را آرزوے
[illegible] قاسے مهجور نگذاشت که اطاعت امر لازم الاتباع آن مرحوم نموده از فیض خدمتش مستفید
[illegible] کشتی ها بر دریاے گنگا بسته عساکر بحر امواج عبور نمود بعد اندک توقف در حرکت آمد و راجه بلونت سنگه زمیندار

بنارس که مرد عیار و در زمرهٔ خود جرار و نهایت مال دار بود بمرتبهٔ که مردم اندوخته او را از کرورها متضاعف می دانستند و هرگز تا زمان نواب
بحضور شجاع الدوله و پدرش بهیچ وجه حاضر نمی شد درین سفر باعتماد اقوال بینی بهادر بوساطت سید نور الحسن خان بلگرامی
که بنزد اول معامله او بود و ضمان جمیع سرداران لشکر خصوص عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله و راجه بینی بهادر حاضر آمده بشرف
کورنش وزیر استسعاد یافت و برفاقت او همت گماشته همراه نایب مذکور شامل لشکر گشت دو سه هزار سوار و چند هزار پیاده
معتمد همراه داشت و انبوه مردم درین عساکر بمرتبه بود که احصای آن از متعذرات است تا جائیکه نظر بکار سرکار فوج مردم
بود که موج میزد لیکن از بیخبری سردار و عدم ضبط و ربط در عین لشکر همدگر را می کشتند و مالها یکدیگر می بردند و کسی
بحال کسی نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتن از جملهٔ پس ماندگان و مردم اطراف و جوانب هر که اندک از ازدحام دور تر
می افتاد شکار نابکاران بود و مثل قطاع الطریق غارت می کردند بلکه از جان می کشتند اما لشکر نبود گویا سواد اعظمی است که
از جای بجای حرکت می کند و هرچه در دار السلطنه شاه جهان آباد که چشم و چراغ هندوستان بود مردم را میسر نیست
دران لشکر هم میسر بود بعضی از هوشیاران وزیر را فهمانیدند و بواسطهٔ وسیلهٔ واسطه رسانیدند که جنگیدن با انگلیشیان
بضابطهٔ متعارفهٔ این دیار مقرون بصلاح نیست چه هرجا اینها صفوف آراسته درست بایستند گویا سد اسکندر اند اگر هزار
کس خواهند بود پنجاه هزار کس اینجا بر روی اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه چون از دست مشق چپاول که معمول جناب عالی
است و ملازمان رکاب هم در خدمت بوده ممارست این عمل نموده اند جوانان خوش اسپه معتمد و سرداران دلاور جان فشان را
چیده همراه خود باید گزید و مخدرات را با بار و بنه درهمین جا که سرحد ملک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بی آنکه نام
جناب عالی شهرت یابد جریدهٔ بر انگلیشیه که الحال متزلزل گشته قاصد نمودند و از یکسر بر خاسته میروند باید تاخت داول
صبح قبل از آنکه مستعد گردیده راهی شوند بر سرشان باید ریخت اگر جمعیت آنها پاشیده انتظام شان برهم خورد کار بانجام
رسیده و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردیده است والا هر که بدست آید او را از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را
باید کشید و توپ او بهرجا یافته شود و بردنش متعذر باشد ناقصش باید کرد و تمام روز در پی آنها بوده شب از صدمهٔ شبخون
دور تر منزل باید گزید و بهمین صورت تا حصار عظیم آباد دست از اینها نباید برداشت در راه و مدت قطع طریق اگر کار شان تمام
شد فهو المطلوب والا متعرض قلعه نگشته و در سهسرام معسکر فرموده بعضی از افواج را بتبعیت سرداران شجاع هوشیار از طرف کار
سارن یا مقابل آره عبور گنگا فرموده عمال برای هر محال با جمعیت لائق بحال آن کار تجویز نموده خلعت و سند داده جمعیت
باید نمود و حکم باید کرد که در دلجوئی و حسن سلوک کوشیده احدی از رعایا را نرنجانند و بندوبست محال مذکور در کمال تخفیف
که موجب تالیف زمیندار و رعایا باشد نموده در تحصیل آن سعی نمایند و مردم را از خود متوحش ننموده در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد
که پر دور نباشد عمل دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال بدستور مذکور این طرف هم مامور شوند هر دو طرف
دریا هر دو فوج در تک و تاز بوده هر کشتی که از مشرق تا صد عظیم آباد گذرد هر طرف که ملاحان میکشیده باشند فوج همان طرف
ملاحان را زده کشتی را اهل و اسبابش را قتل و غارت نمایند و نگذارند که جنس غله وغیره هیچ چیزی داخل حصار عظیم آباد تواند شد
درین صورت در اضطراب و اضطرار شان افزوده آنها را غیر از فرار بکلکته و خالی گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود
بعد ازان آنچه مناسب باشد بعمل خواهد آمد وزیر برگشته تقدیر این چنین رای صواب که فی الواقع از احسن تدابیر بود دلپذیرش نگشت
و هر که درباره جنگ صلاحی و سخنی می گفت التفاتی بآن نکرده چون جنگ ابدالی دیده خود را از جملهٔ متقلدان اشش

سے شمرد جواب میداد که جنگ را برای وسلیقه من باید گذاشت چون جماعهٔ انگلیشیه وافواج شان بسیار کم وخرج سفر برسات ومحاربات
عالی جاه کشیده بنهایت خسته حال بوده اند وسطوت افواج شجاع الدوله وشجاعت وجرأتهای او شهره داشت جنگ او در میدان
مناسب حال خود ندیده وتحصن بحصن عظیم آباد اصلح دانسته مع میر محمد جعفر خان از بکسر در نهایت اضطرار برخاسته راه عظیم آباد گرفتند
وشجاع الدوله مع بادشاه وعالیجاه بکمال جوش وخروش داخل حدود عظیم آباد گردیده منزل بمنزل راه می برید وغارتگران
فوج تابع شمس گرده از چهار سوی لشکرش اثر آبادی نگذاشته عموم خلق خدا را بنوع ایذا واضرار رسانیدند که بیچارگان
چنانچه از ورود وزیر وبادشاه شادمان بودند بجان آمده از ته دل دعاگوی انگلیشیان شدند چه از ینها این قسم ظلم بعمل نیامده
ضرری وآزاری بهیچ کس نمی رسید چون ورود لشکر درین برلب دریای سوهن گردید بنده که از مدتی آرزوی ملاقات
والدهٔ خود داشت احوال لشکریان وبیبلی ایشان فراموش کرده بر چوپالهٔ خود که در هند سواری معروفی است سوار شده
با دو سه خدمتگار وگادبار بردار از دوانحسین آباد که دار الملک محال التمغاست گردید چون از دریا گذشت محمود خان رفیق
خود را مع دو سه کس دیگر با بار بردار مذکور گذاشته خود بیشتر رفت در موضع شیخ پوره که سکنای آنجا از خوف غارت لشکریان
وزیر وبادشاه گریخته ده را خالی گذاشته بودند رسیده واز دعاسی وکثرت تردد وشیحهٔ اسپان شنیده متعجب گردید که اینجا اینها
از کجا آمده ومردم چگونه مانده اند آن وقت یاد آمد که قطاع الطریقان لشکر نه نخواستم که برگردم بیشتر رفتم دو سه گروه راه طی
شده بود که غبار عظیمی ودر میان آن سنانهای رخشان بنظر آمد حیران شدم وبعد اندک زمانی دیدم که هزاران مواشی
و قریب بدو سه صد سواران مغل وافغان در اسی ملازم وزیر بودند که در پی آن می آیند فقیر دران صحرا بر جان خود ورفیقی
که بر چوپالهٔ دیگر همراه داشتم ترسیدم وگادبار بردار اسبانیز از جای عائم آنها شمرده خواستم که هنوز دور اند شاید مارا ندیده باشند
از کنارهٔ دریا پائین رفته در ریگ سوهن کناره کش گردیده تا جا ملک خود باید رفت بکهاران گفتم کهاران قدیم بوده اند سردار آنها
نه پسندید وگفت چنانچه ما آنها را دیدیم آنها هم ما را دیده اند واین حرکت را حمل بر خوف ما نموده بر غارت دلیرتر خواهند شد
حالا درمیان اینها بکمال دلاوری باید رفت فقیر فهمید که راست می گوید صلاح او را پسندیده اطاعت نمود **بیت**
گاه باشد که کودکی نادان ؛ بغلط بر هدف زند تیری ؛ چون متصل بهم گردیدیم یکی از آنها که مغل بود اسپ را از صف
برآورده وفتیله روشن بندوق را بجا لیش گذاشته بطرف من راند وگفت کیستی وکجا میروی بنده هم دلیرانه جواب
داد که ترا چه کار است وزیر الممالک مرا برای آوردن سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ که مرد عمده وصاحب جاگیر در دامن
قلعه رهتاس می باشد فرستاده انجا میروم گفت این دیگر کیست گفتم رفیق من است وبار بردار من عقب می آید این را
گفته براه افتادم او جواب شنیده ودلیری مرا دیده گفتن مرا راست دانست واز ارادهٔ خود گذشته برگشت وتعرض با من و
رفیق واسباب من کسی نکرد وبعد از آن نصف میل دیگر چون رفتم دستهٔ دیگر بهمین صورت برخورد آنها فقط استفساری نموده
جواب از خدمتگاران شنیده راه خود گرفتند پس از آن دستهٔ دیگر دو سه برخورده چیزی نپرسید وجوابی هم نشنید اما از
چهار سو دود وآتش از دهات سوخته بلند ونمایان بود وبعد از انکه پنج میل راه طی کرده بموضع مهوان رسیدم ده را خالی از مردم
ویک دو ساد پاسبان برکنارهٔ ده مذکور استاده دیدم از و پرسیدم که بیشتر هم غارتگران رفته اند گفت تا باینجا رسیده
ودهات را سوخته وغارت کرده مواشی وهر چه بدست شان آمد برده اند گفتم خبر بدهات دیگر باید رسانید فردا از ینجا بیشتر
خواهند دوید ساعتی درانجا آرمیده بیشتر رفتم وبحسین آباد رسیده دو روز توقف کردم ووالده ودیگران را دیده مع برادر خود

سید علی خان بلشکر معاودت نمود و لشکر تا آن زمان از محب علی پور گذشته بود و راه از خوف دزدان بمشقتی بریده آمد که چه گفته آید وجمائه انگلیشیه مع میر محمد جعفر خان بشهر رسیده باز فوج خود را جریده گردانیده باراده مزاحمت چند کروه از اردول پیشتر آمدند و در خود تاب تحمل صدمات افواج شجاع الدوله نیافته روی خود از مقابله برتافتند و از فوج و ترابیان که در خار گری اطراف و جوانب می دویدند خود داری نموده بشهر عظیم آباد رسیدند و بعض توپها را بر بروج حصار گذاشته خود بطرف پچپهاری برسات که اکثر اطراف شهر را در برسات محیط می باشد منزل گزیده بطور مورچال قایم کردند و توپها را هم بر بلندی معروف به پچپهاری برده بستند و میر محمد جعفر خان را مع سندیان همراهش بر سد مذکور را مطرف جنوب شهر جای دادند و چند کمپنی تلنگه خود را در محافظتش گذاشتند گویا میر جعفر خان پشت بر انگلیشیان و متصل بایشان بود شجاع الدوله از سید آباد بنابر مراعات افراط آب برای لشکر کناره دریای سون گرفته و راه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر میل نمود در منیر بنده هم بلشکر ملحق گشته بصحبت احباب کامیاب گردید آخر بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پهلواری چار کروهی عظیم آباد منزل گزید اگرچه درین منزل چاهها بسیار بود اما باز هم قلتی در آب رو داد چاههای دیگر حفر کردند ظاهرا یک روز در انجا مانده صبح روز دوم باراده جنگ وزیر مع عالیجاه و کل سپاه سوار گردید ❊

ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال جنگ ایشان و بهانه نمودن در جنگ چند روز بعد از آن برگشتن بطرف بکسر و چهاونی نمودن در انجا و بودن بی خبر و بد عهدی نمودن با عالیجاه بی بال و پر

شجاع الدوله با جمیع افواج خود که بحساب سور و ملخ بوده اند سوار گشته از شارع عام که تالاب میتهی پور و لهانی پور و مقبره پدر عالیجاه بر سر آن راه واقع است پیش رفت و بینی بهادر مع راجه بلونت سنگه بطرف دست راست وزیر باندک فاصله جای گرفت و عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله ملک دار بیلی بهیت و بریلی وغیره با دو سه هزار روهیله و گسائین پانچ شش هزار ناگه در قول وزیر بوده اند و عالیجاه با پنج پلتن که بسر کردگی سمرو با توپهای وضع انگلیشی و بندوقهای چقماقی آراسته و تیار بود والبته پنج شش هزار سوار نیز همراه داشت بطرف دست راست بینی بهادر اما الفاصله بسیار بعید که تخمیناً یک و نیم کروه و مقابل پچپهاری و مورچال میر جعفر خان واقع بود از بلکه گوله رس توپ دورتر رفته استاد فقیر که رشته نوکری با کسی نداشت بر اسپی سوار بنابر دوستیهای علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبد الله همراه ایشان در فوج عالیجاه بود اما هر جای خواست رفته تماشا می نمود تا آنکه شجاع الدوله در پناه عمارات آبادی خارج شهر آهسته آهسته آمده متصل میدان علی باغ زین الدین احمد خان مرحوم نمایان و جنگ توپ و بان شروع گشت و وزیر مع فوج خود جسارتها نموده قدم بقدم پیشتر می آمد و از طرف انگلیشیه متواتر گوله بارهای توپ بود دو گوله یک توپ کلان بطرف سمرو که البته بقدر خمس کروه پیشتر از عالیجاه صفوف خود آراسته استاده بود در فوجش میر سید و تلنگه های همراهیش مجروح میشدند و گاهی گوله توپ از سر فوج او گذشته در میدان مابین او و عالیجاه می افتاد و شتر سوار شجاع الدوله پیغام برای عالیجاه آورد که من با دشمنان شما مقابل گشته گرم ستیز و آویزم شما در انجا استاده چه می کنید از ان طرف شما هم مثل من مقابل انگلیشیان آمده یورش نمایید اگر نمی توانید سمرو را مع توپها و تلنگه های پلتن متعین من نمایید تا پیش روی من او توپ اندازی برای اعدا نماید و از اطراف سواران بر آنها یورش نمایند عالیجاه در جواب سخنان بی فروغ گفته فرستاد و از جای خود نجنبید و نه سمرو را

نزد وزیر بکمک او فرستاد و نیم پہر از روز گذشته وقت ظہر بود که گسائین مع ناگه ها یورش نمود و از طرف انگلیشیان شلک که بعلامت اشتہار داده بعمل آمد و جمعی از ناگهای سنیاسی بر خاک ہلاک افتاده مغلوب شدند بنده از لشکر عالی جاه علیحده گردیده ما بین فوج او و بینی بہادر بتماشا ایستاده دوستان را آگاه ساخت که بعد شلک اگر باز آواز توپ انگلیشی بگوش آید غلبهٔ انگلیشیان است و علامت انہزام گسائین و اگر آواز نیاید انگلیشیان مغلوب بلکه مستاصل گشته اند انتظار رسمی کشیدیم که بعد یکی دو شلک باز آواز توپ استماع افتاد و افواج شجاع الدوله باہم جمع گشت بعد دو سه گہڑی غنایت خان پسر حافظ رحمت با روہیله های ہمراہی خود و دیگر افواج وزیر یورش آورد و ہمان قسم آواز شلک بگوش ما رسید انتظار آواز توپ میکشیدیم بعد لمحات چند شنیدیم و از برج طرف مہدی گنج نیز توپ اندازی علی التواتر شروع افتاد باز فوج شجاع الدوله جمعیت نمود سه ساعت از روز باقی خواهد بود که یورش ثالثه بعمل آمد و آنچه توانائی و تاب تحمل در مردم وزیر بود صرف نموده تزلزلی در صفوف انگلیشیه پدید آوردند و بعضی از دہل و طنبور آنها که در جنگ می نوازند در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیشیه کمال پایداری را کار فرما گشته مدافعهٔ معقول نموده شلکهای متواتر زدند و فوج وزیر تاب نیاورده بجای خود برگشت لیکن بلونڈ سنگه و بینی بہادر از جای خود نجنبیدند مگر شیخ دین محمد جماعه دار مشہور پسر متبنای شیخ مجاہد سربلند خانی از لشکر اینها بکار آمده در میدان جنگ از دنیا درگذشت و فقیر بچشم خود دید که ہوای مشرقی پیدا گشته رو برو لشکر وزیر وزیدن گرفت اول مغربی بود و از پشت لشکر وزیر می وزید ہمان زمان دیدم که بعد شلک سوم انگلیشیان توپ خود را از جائیکه بود پیش برده خود ہم از سرکانیکه استاده بودند قدمی چند پیش آمدند درین عرصه شتر سوار وزیر نزد عالی جاه رسیده ملامتی بر تساہل ایشان و نکردن یورش و نفرستادن سمرو نمود و گفت که الحال روز باخر رسیده وقت جنگ نمانده است به نگاه برگردند فردا انداز سی که باید بعمل خواهد آمد عالی جاه سمرو را که اندک پیشتر بود از معاودت اعلام نمود تا مع توپهای خود و ہمراہیان برگردد چون ساعتی از روز باقی ماند عالی جاه راه خیمه گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل ازین بمعسکر خود برگشت عالی جاه نصف میل راه رفته باشد که شام شد اول شام بود که ظاہرا کپتانی با دو سه کمپنی بر آمده چون معلوم بود که عالی جاه این طرف استاده و انگلیشیان را عداوت با او زیاده تر بود بمقام قیام عالی جاه رسیده شلکی کرد سست قدمان مجہول که عقب مانده بودند بملاحظهٔ این جسارت مضطرب گشته بی اختیار بطور فراریان از ان جا در رفتند فقیر خود از پیشتر دور از عالی جاه خبری از و نداشت درین وقت که شب سیاه و ہجوم عوام و سپاه بود معلوم نشد که عالی جاه کی و چگونه بخیمهٔ خود رسید و بنده ستاره که در مغرب اول شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر راه می برید تا بخیمه خود رسید صبح خبر سوار شدن وزیر شہرت گرفت اما نشد بعد دو روز خبر دمل شنیده شد که وزیر را بہم رسیده و بعضی می گفتند که زخم گولی درین جنگ بر داشته شہرت را مناسب ندانسته و معالجه بنام دمل میکرد چون شفا یافت از انجا کوچیده بر لب دریای پن پن طرف جنوبی حصار عظیم آباد منزل نمود و ہر روز خبر تازه شہرت می یافت گاہی آنکه از طرف مورچال میر جعفر خان یورش خواہد شد زمانی اینکه از طرف مشرقی شہر خواهند ریخت و وزیر با معدودی سوار شده بفاصلهٔ دوربینه خود ہمیشه بر اطراف شہر مورچال میگردید ✣

محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشیه در عین میدان بی خبر و ناگہان و نجات یافتن از انجا بتائید خداوند ذو الاحسان

روزی چند سردار انگلیشیه مع میر مہدی خان که از لشکر عالی جاه برخاسته با انگلیشیان ملحق شده بود بر آمده اطراف

حصار خود و لشکر وزیر سے گشتند و چند بیرق تلنگه نیز همراه ایشان بود با وزیر که نهایت جریده مع چند نفرے در دشت می گشت دوچار شدند و از طرفین نادانسته اراده دست بردے در خاطرها راه یافت و باهم طعن و ضرب نیزه و تیر و تفنگ و شمشیر بطور قراولے بعمل آمد باین سبب چون اندک اتصالے بهدیگر را میسر آمد میر مهدے خان وزیر را شناخته لیدر انگلیسیه که شاید میجر کرنک بود اطلاع داد و او فوج دیگر از شهر عجالةً طلبیده وزیر را مع همراهیان با خود مشغول داشت چون سیاهے فوج جدید از دور نمایان گردید کسی از همراهیان وزیر دویده بلشکر خبر رسانید که وزیر محصور انگلیشیان گردیده وزیر خود را در مهلکه دیده بدر رفتن اصلح شمرده عطف عنان بدانائی نموده آهسته آهسته خود را از آن مضائق بیرون کشید اما در لشکر بمجرد رسیدن خبر عجب انقلابے روی نمود عالیجاه مع رفقاے خود و جمیع رفقاے وزیر با همراهیان آنقدر که بزودے حاضر آمدند باستعجال هر چه تمامتر باعانت بیرون رفته او را در راه دیدند و باتفاق معاودت میسر گشت و آشوب فرو نشست القصه بهمین روش یک دو روز کم و بیش ماهے گذشت و موسم برسات قریب رسید رائے شجاع الدوله بران قرار یافت که الحال اقامت در نزدیک حصار مناسب نیست در بکسر که از مضافات صوبه عظیم آباد بر لب دریاے گنگا در محاذات غازیپور محال متعلقه وزیر که بتعهد راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس است سکونت باید ورزید و چهاونی باید نمود و بعد برسات تدارک شایسته باید کرد از محاصره حصار عظیم آباد دست بر داشته طبل معاودت کوفت و از راه منیر بطرف بکسر نهضت فرمود والد برای ملازمت وزیر و پادشاه از محال جاگیرات خود آمده در لشکر بود و فقیر نیز از عالیجاه دل گیر گردیده رفاقت پادشاه گزیده همراه والد مرحوم بسر مے برد تا آنکه از معبر کولور دریاے سوهن را پایاب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز معسکر ماند و از انجا کوچ نموده قصبه آره را که دار الملک بهوجپور است لشکرگاه ساختند والد را از انجا اراده معاودت بمحال جاگیر خود مصمم گشت و فقیر اوضاع لشکر وزیر مختل دیده بودن خود در ان مجمع مناسب ندید چون از سابق آشنائی با بعض انگلیشیان خصوص با ڈاکٹر فلرتن که از سفاکی بالعیا نجات یافته بدر رفت در نهایت مرتبه بود و در جنگ شجاع الدوله پیغام و مراسلات او بفقیر میرسید و منهم در جواب انقدر مناسب مے نگاشت و ڈاکٹر مکرر بفقیر نوشت که پادشاه را با مردم موافق کرده تدبیرے باید کرد که تا با برسد بخدمت والد [illegible] که اگر این صورت میسر آید باعث ازدیاد اتحاد انگلیشیان و موجب ممنونے ایشان خواهد بود و احوال وزیر معلوم است که نا عمم و توقع ظفر بر انگلیشیان با اینهمه بیخبرے و عدم التفات باستماع کلمات مشوره خیر اندیشان نیست درین صورت اگر راسے با انگلیشیان درست و استرضاے ایشان کرده اید خالے از صلاح نخواهد بود و نیز معلوم است که اینها را خواهش اتفاق با پادشاه است و مکرر مرا نوشته بر این اراده خود آگهی داده اند پادشاه را هم اگر رفاقت اینها منظور باشد ازین امر آگهے داده شقه بر وفق رضای جماعه مذکوره نویسانیده باید داد و والد باتفاق منیر الدوله این راز را بپادشاه رسانید و پادشاه که بنابر خود سرے و عدم انقیاد شجاع الدوله راضے ببودن خود در دست او نبود قبول نموده شقه بدستخط خود مفصل نگاشته اعلام نمود که شقه باین خط و سیاهت همین حامل یعنے فقیر برسد پذیرفتنی است و هر چه غیر ازین باشد باید دانست که بضرورت بنابر پاسداری وزیر و غیر او نوشته شده غرض پادشاه از تحریر این فقره آن بود که پاسے راز شتاب راے در میان نباشد چه او از متوسلان وزیر و رفقاے بینی بهادر نائب او بود و تاکیدے بمن نمود که مضمون این رقعه افشا نیابد تا وزیر بران مطلع نتواند شد بعد حصول رقعه فقیر همراه والد از لشکر بر آمده قاصد عظیم آباد گردید و والد مرحوم بحسین آباد محال جاگیر خود رفت بحسب تقدیر دران ایام ڈاکٹر فلرتن را که واسطه جواب و سوال انگلیشیان با بنده و نهایت آشنا فی الحقیقه مرد خوبے بود با میجر کرنک سالار فوج انگلیسیه

کمال شقاق و افتراق درمیان آمده وفاق و اتفاق که زیاده از حد داشت اثرے ازان باقی نماند و بنده باعتماد نوشته های او و گمان احوال سابق این شقه پادشاهے حاصل نموده آورده بود چون نزدیک بشهر عظیم آباد رسید ڈاکٹر را آگهی داد او بسردار فوج اطلاع داده هرکاره بخدمت خود و هرکاره سردار یک نفر با رقم عدم مزاحمت بنام مستحفظان راه که کپتانان مع بعضے افواج بر سر راه شهر متصل باباد سے اقامت داشتند فرستاده فقیر را طلب داشت بنده بخانه اش رسیده بر احوال ناچلنے صحبت او با میجر کرنک مطلع گردید و تاکید کرد که بر مضمون این شقه ساهو رام وکیل شتاب رائے آگهی نیابد و الا قباحت عظیم برای پادشاه و شیر الدوله و هم محل اندیشه برا سے فقیر و والد خواهد بود ڈاکٹر گفت که من بمقدور خود قاصر نخواهم بود اما موافق امر و را سے من الحال متعذر است که بعمل آید بهر صورت روز دوم میجر کرنک فقیر را طلب داشت و میر جعفر خان را هم بخانه خود طلبید آخر روز فقیر همراه ڈاکٹر رفته میجر و میر جعفر خان را دید و شقه گذرانید میجر شقه را بر سر گذاشته بکشود و در تنهائی او و میر جعفر خان باتفاق شنیده و بر مضمون آن مطلع گردیده بنده را جواب داد که الحال پادشاه باختیار خود نیست بلکه تابع مرضی وزیر و فرمان پذیر او ست و ما باین حال امتثال فرمان نمی توانیم نمود و علی الرغم ڈاکٹر بنا بر اتحاد یکه با راجه شتاب رائے داشت ساهو رام را طلبیدا شقه پادشاه نمود و او نقلش برداشته نزد راجه شتاب رائے فرستاد و میجر بنده را رخصت نموده عرضداشت در جواب شقه نوشته حواله من نمود فقیر سعے خود درین خصوص پوچ دانسته جواب را مصحوب جاسیس پادشاهے فرستاد و خود نزد والد رفته در حسین آباد سکونت در زید میرزا باقر مرحوم و میرزا عبد الله هم برفاقت والد و فقیر از لشکر عالیجاه برخاسته بحسین آباد آمده برسات را گذرانیدند ❊

ذکر بد عهد کمنودن شجاع الدوله با عالیجاه و مقید نمودن او را بی گناه و ضبط نمودن مال اموال مع دیگر سوانح و حوادث

فقیر در حسین آباد بود که خبر مقید شدن عالیجاه شنید و مفصل ماجرا سے مذکور بعد چندے که با علی ابراهیم خان بهادر در اتفاق ملاقات شد از او شان معلوم گردید موافق آن درین صحائف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله و عالیجاه باتفاق در محاصره محوطه عظیم آباد بودند یازده لک روپیه در ماهه سے بایست که عالیجاه بوزیر ماه بماه برساند عالیجاه بر آمدن خود از چنگال وزیر با تنگی قلت زر و شدت تقاضا سے او در هر ماه مناسب دانسته تدبیر سے درین خصوص اندیشید و بوزیر پیغام داد که بنده را بطرف مرشد آباد مرخص باید فرمود تا دران نواح رفته بند و بست تحصیل ممالک نموده آشوبے در انتظام عمل انگلیشیه برانگیزم چون بالفعل فوج اینها کم است نهایت تشویش عارض حال آنها گشته کار سرکار بسهولت صورت خواهد گرفت و مرا چون اطلاع تام و نام حکومت دران اماکن است این کار از دیگر متوسلان سرکار بهتر توانم نمود بنابر همین علی ابراهیم خان بهادر بود وزیر گفت که اگر عالیجاه باز نیاید چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که عالیجاه را غیر از در دولت امیدگاه و ملجا سے و پناه کجاست که آنجا خواهد رفت خلاصه بخیالات دور و دراز کار اندیشه مند گردیده گفت که اگر شما ضامن گشته بطور یرغمال پیش من باشید چه مضائقه علی ابراهیم خان التماس نمود که البته من حاضرم اما زر یکه موعود است تعهد آن نمی توانم نمود لیکن هر جا که عالیجاه بند و بست نمایند و عمال زیر و بند سزاولان حضور هم در آنجا بوده هر چه بمعرض وصول در آید ارسال نمایند تا داخل خزانه سرکار میشده باشد وزیر گفت که این قسم نمی توان اندیشه علی ابراهیم خان معروض داشت که هر چه مرضی عالیست همان بهتر اما الحال حسن و قبح پایان این کار عاید بطرف جناب عالی

و شرم قصوری که درین امور روی دهد بهبندگان حضور خواهد بود نه بعالیجاه او خود آستان دولت را ملجای و ملاذ خود دانسته خود را بهر صورتیکه توانست بحضور رسانید حالیا فکری باید کرد که آبروی سلطنت بماند و آب از جو رفته باز آید وزیر چندی توقف منفعل چندان نداشت باز هم متاثر گشت و گفت که مردم دیگر بانبکار متعین می نمایم علی ابراهیم خان گفت خوب است غرض باکار و افزایش اقتدار جناب عالی است وزیر علی ابراهیم خان را مرخص ساخت و بهاندم اندیشه کاریکه گفته بود از خاطرش جسته بلهو و لعبی که با آن معتاد بود مشغول گشت و علی ابراهیم خان برگشته جواب را بعالیجاه رسانید ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ساختن میر سلیمان خانسامان عالیجاه با وزیر و برافتادن بنیاد دولت او باقتضای تقدیر

میر سلیمان قبل ازین اوان با میرزا ایلچو و بینی بهادر و دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کارها تساهل می نمود یکبار بهانه ترک لباس و پوشیدن دلق می خواست خود را اگر بکار گشد عالیجاه بخانه اش رفته داد و را لباس پوشانیده همراه آورد لیکن بمقتضای مصرع مشهور مصرع سر دم آزردگی غیر سبب را چه علاج ✤ اکثر رنجش با عالیجاه و سازشش با مخالفانش از میر مذکور بظهور میرسید و عالیجاه شکایت او را نقل مجلس خود دیگر پنهانه گفتگوی خویش می نمود می گفت که فلان روز سر پیچی که بر سر بینی بهادر دیده ام از خانه من بود که در تحویل میر سلیمان سپرده بودم یا فلان انگشتر در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم مذکور می نمود و بمیر سلیمان رسیده باعث زشتی زودی شد تا آنکه روزی از لشکر عالیجاه برخاسته در جوار میرزا ایلچو و علی خان نیستی بلشکر شجاع الدوله منزل نمود و بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعالیجاه در باب تقاضای زر ماهیانه رسید عالیجاه عذری بے بضاعتی خود ظاهر ساخت اما اکثر اوقات گاه وزیر بنا هنجاری می نمود علی ابراهیم خان مانع بود و مردم دوستی و مثل میر ابو و غیر او که درین زمان از مقربان عالیجاه و توسل جو بر و سای لشکر وزیر بوده اند سخنان مذکور شنیده و خود در آن گفتگو شریک گردیده باغیار می رسانیدند و بوسائط کلمات مذکوره بوزیر میر سید و طمع بهانه جوی وزیر را وسیله بدعهدی با عالیجاه شده گردید آخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقایای معامله صوبه بنگاله وغیره از شما طلب دارد و محصلان می گمارد فکری زود باید نمود عالیجاه علی ابراهیم خان بهادر را طلبیده گشته برای جواب سوال نزد وزیر فرستاد او در حضور رفته بعد عرض بندگی از طرف عالیجاه التماس نمود که من با امید اعانت و امداد بخدمت رسیده بهبود خود را بعنایت حضور میدانم و آنچه میسر بود در ادای آن قصوری نرفته الحال که متاعی نمانده و تقاضای پادشاه موجب باندهاست جناب عالی بعاده را لفر باشند تا بفهمد اگر چیزی برآید در ادای آن بطوریکه ممکن باشد تا حضرت خواهم بود و اگر سبب موجب باشد امید وار اعانت و حمایت از جناب عالی ام وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه بینی بهادر کیست که بفهمد فردا من لشکر میروم اختیار با پادشاه است هر چه داند خواهد کرد علی ابراهیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود بعالیجاه اعلام نمود عالیجاه چون همیشه در وقت اضطرار رجوع بعلی ابراهیم خان بهادر نموده صلاح می طلبید درین خصوص هم پرسید او در جواب گفت که اگر زر در سرکار باشد استرضای وزیر باید نمود و الا خود تنها از خیمه بیرون رفته پیغام باید داد که من متوقع حمایت و عنایات خود را تا در دولت رسانیده امید وار اعانت بوده ام اکنون مع اهل و عیال و اسباب و اموال در ظل رافت و مکارم عالی حاضرم آنچه مقتضای الطاف و شفقت و مناسب مرحمت باشد بعمل آید ✤

ترک لباس نمودن عالیجاه و باز پوشیدن باشعار وزیر با جبر و اکراه ✤ ✤

عالی جاه بتحریک مصاحبان سفاهت پیشه بدون تامل و اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت
هجری بود اول صبح پیرهنی در بر و کلاهی بر سر گذاشته ترک جلوس مسند نمود و بوریای را در صحن خیمه گسترده بران نشست همیان این
سفرب که محروم از شعور و تامل اند ریشی در بر بوده اند ده بیست کس بیکبارگی لباس رنگین در رو ریشی در بر کرده انگشت نمای تمام لشکر
شدند و این خبر بوزیر رسیده موجب تفکرا او گردید چه فقر عالی جاه در رفاقت او موجب بدنامی و وسیلهٔ حرمان از مقاصد بود بنابراین
علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بعذرخواهی و دلجوئی هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن صفدر جنگ جناب
دختر برهان الملک است و بنواب بیگم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان بهادر را طلب داشت علی بیگ خان که مرد لسان بان آور
و در گفتگو نهایت بیباک و دلاور بود بحضور عالی جاه رسیده باد بانواع گفتگوی پیچیده و ملایمتهای رنگین نموده عذرهای شیرین
از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالی جاه در گفتگو و حسن تقریر چندان سلیقه نداشت عجالة علی ابراهیم خان بهادر را
طلب نمود خان مرقوم خبر تغیر او ضاع لباس آقا و مقربانش شنیده بخوف ملامت مقربان و طعن زبان بدگویان اندیشیده خود اگرچه
ترک لباس نفرمود اما بلبس پیرهن و پیچیدن دستار محقری بر کلاه قناعت نموده بهمین هیئت بدربار رفت و احوال مطابق خبر
مسموع دیده ساکت و صامت نشست عالی جاه گفت که شما را نواب وزیر طلب داشته اند باید رفت علی ابراهیم خان بهیاتی که رفته بود
همراه علی بیگ خان قاصد خانه وزیر شد او گفت که بهمین لباس حضور وزیر الممالک میرود بدگفت هرگاه آقای ما باین صورت شده
باشند ما را بغیر ازین لباس دیگر چه چیز خواهد بود و بوضعی که بود همراه علی بیگ خان رفت وزیر مهربانی بسیار نموده سبب تغیر لباس
عالی جاه پرسید و از گفتگوی سابق خود عذرخواه گشته گفت پادشاه سخنی فرموده بود ما آنرا ظاهر کردیم جوابش بالیقی داد
حاجت بدلق پوشیدن و مرا بدنام نمودن نبود علی ابراهیم خان جواب داد که ما با امید عنایت خانه امید خود شمرده آمده بودیم
چون عالی جاه کلمات عدم التفات در خصوص تقاضای پادشاه بعالی جاه ارشاد نمودند او شان که ملجای و ملاذی
غیر از آستان دولت نداشتند قطع امید نموده دست از دنیا برداشتند وزیر بهینی بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو نماید
هر دو در گوشهٔ حضور وزیر نشسته هر یکی مطلب خود تقریر میکرد بینی بهادر بهر صورت تحمیل مبلغی میخواست که برای عالی جاه نماید علی ابراهیم خان
بحسن بیان استنکاف ازان نموده تن در نمیداد بکمال استغنا انقطاع آقای خود از دنیا و ما فیها اظهار میکرد چون ساعتی گذشت
وزیر پرسید که هنوز چیزی منقح نشده بینی بهادر گفت که گفتگو فیما بین کار گرانست وزیر خان مرقوم را نزد خود خواند و در خیمه خس
که بنا بر حفاظت حرارت هوای تابستان برای او استاده کرده بودند برده آنچه پرسیدنی بود پرسید و جوابی که بینی بهادر
شنیده بود شنید بعد ازان گفت که درین صورت که عالی جاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است مرا چه می باید کرد خان
مرقوم معروض داشت که عالی جاه بنا چاری آنچه لائق حال او بود بعمل آورد الحال جناب عالی را آنچه لائق باشد بعمل آرند
وزیر گفت فهمیدم شما بروید که متعاقب من هم می آیم علی ابراهیم خان رسیده بعالی جاه ظاهر نمود و وزیر نیز رسیده دلجوئیهای
بسیار فرموده تکلیف بخلع لباس درویشی و لبس لباس سابق کرد عالی جاه استادگی نکرده حسب الاشعار او بعمل آورد ✤ ✤

محصور نمودن سمروی نمک حرام بتحریک وزیر عالی جاه را برای تنخواه ✤

بعد دو سه روز سمرو مع پلٹنهای خود خیام عالی جاه را بپاسبانی وزیر محصور نموده زر تنخواه خود گرفت چون روپیه
نبود اشرفیها از اندرون سرا آورده داد بعد این ماجرا عالی جاه بسمرو پیغام داد که الحال معذور نگهداشتن مردم بسیار نیست

پلتن ها و عمله توپخانه را جواب داده توپها و بندوقهاے چقماقے که از سرکار بست در خانسامانی سپرد نمایند و دو پلتن نگهدارند
و چون او با وزیر ساخته بود دکمر به تنگ حراست بسته جواب فرستاد که الحال توپ و بندوق از کسے نیست که در دست اوست و خود
ازان مکان که خیمه داشت برخاسته در لشکر وزیر نزول نمود و ملازم او گردید ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

مقید شدن عالی جاه در دست وزیر باقتضای قسمت و تقدیر ✤

چون شب موسیو جنتیل فرانسیس که بیشتر ملازم عالی جاه و بعد ازان برطرف گردیده نوکر وزیر شده بود با علی ابراهیم خان بسیار آشنا و پاس اخلاصهاے سابق میداشت پنج شش کس از قوم خود همراه آورده با علی ابراهیم خان گفت فردا افواج وزیر براے دستگیر کردن عالی جاه مے آید انقلاب عظیمی درین عسکر روی خواهد داد میدانم دران وقت بر شما چه رو دهد اگر این پنج شش کس در حفاظت خواهند بود احدے متعرض شما نخواهد گشت علی ابراهیم خان شکر پاس اخلاص آن مخلص سراپا سر وفا بجا آورده عذر خواست که براے من نامناسب و از رفاقت بعید است که عالی جاه درچنین بلا مبتلا و من در حمایت اصدقا باشم صبح دیگر که از روز گذشته بود که افواج وزیر جمعها سوار شده تا صد خیمه گاه عالی جاه گشت چون نمایان شد باز موسیو جنتیل از پیش خود علحده گردیده با معدودے نزد علی ابراهیم خان آمد و سخنان دیروزه را اعاده فرمود خان مرقوم بطور سابق انکار نموده با گرد و اوگریان برگشت بعضے خود ملحق شد مردم مذکور خیام عالی جاه را محصور نموده هر طرف حرم سرا و کارخانجات حفظ ملازمان گماشتند نامه سردار که باین کار مامور شده بود در خیمه عالی جاه درآمد و او را بر فیلے که براے سواریش آورده بود نشانیده خود در عقب هودج نشست و همراه خود در اردوے مردم متعین ملتمس وزیر برده در جائیکه معهود بود محبوس داشت ✤ ✤ ✤

محروس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تقدیر

آخر روز چند سوار ملازم سرکار وزیر عنان ریز مقابل خانه علی ابراهیم خان بهادر از دور ایستاده خان مرقوم را متیقن گردید که براي او مے آیند عزیزے چند را که در خدمتش حاضر و او بر بستر بیمارے افتاده بود آگاه ساخت که اینها براے من مے آیند الحال هر که خواهد برود و هم نشینان همه گریخته گوشه عافیت جستند مگر میر شطار سے و غالب خان و خواجه عبد الله و واحد علی خان که از جاے خود نجنبیده رفیق حالش ماندند تا آنکه سواران مذکور رسیده فرود آمدند و بر اسپها و اسباب نظر برده تحقیق قیام نمودند قبل ازین سانحه یکے از دست گرفتهاے علی ابراهیم خان برهان خان نام جماعه دارے افغان که اندک طالب علمی و فراستی داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده در بندگیها جز اخلاص از جمیع متوسلان ممتاز مے نمود ظاهر کرد که آنچه درین وقت از اعادے پنهان دشمن منظور باشد من با یکصد سیر علی ابراهیم خان گفت دیگر چیزے بجز از دو فیل و چند شتر ندارم این را با خود نوعے که دانید نگهدارید آن صدیق صداقت شعار که خود را ثانی اثنین از یارے الغار مے شمرد فیل و شتران را گرفته بجاے شتافت که دیگر کسے نشانش نیافت القصه علی ابراهیم خان در همین بیمارے حیران و تماشائی قدرت ایزد سبحان بود و دیگر رفقاے عالی جاه هر یکے بیکی از رؤساے لشکر وزیر یافته با رسیده نگر داشته اسیر ان شتی و بعضے از متصدیان بگیر آمده در لشکر وزیر حوالات مردم بودند کسے از دوستان حاضر علی ابراهیم خان را دلالت بنوشتن عریضه سجدہ بیت وزیر نمود او دو کلمه از احوال خود نوشته فرستاد وزیر دران وقت اندرون محل بود لیکن چون ابراهیم

را بسبب آرمیدگی مزاج و حسن اخلاق ایزد تعالی محبوب القلوب آفریده مستحفظان حرم سرای وزیر که از جملهٔ نسوان بودند
و وقت رسانیدن زیور جواهر و دیگر تحائف بزن وزیر و والدهٔ او که علی ابراهیم خان برده بود شناسائی با او داشتند احوالش
را شنیده دل آنها بران عزیز وافر التمیز سوخت و عرضی را بوزیر رسانیدند خواجه سرا از طرف وزیر آمده سواران را تاکید نمود که
از دور ناظر بوده سوء ادبی نسبت بعلی ابراهیم خان بعمل نیارند و دستخط نمود که با شما تعرضی نیست سخنی چند از شما پرسیدنی است
دلبس بنجا طرجمع باشند صبح روز دیگر سواران رسالهٔ شجاع قلی خان که معروف بمیان عیسی و از جملهٔ نیکان بود آمده ظاهر ساختند
که وزیر شما را طلبیده است علی ابراهیم خان پیرهنی در بر و دستار مختصری بالای کلاه بر سر پیچیده بر پالکی خود سوار بدربار
رفت سواران سفله مزاج و بنجاری پوراج طبع بودند در لشکر رسیده گاهی بطرف خیمه که عالیجاه در انجا مقید بود میبردند
و گاهی بجای دیگر چون دو سه بار این حرکت بعمل آمد خان مرقوم یکی از ملازمان خود را فرستاده بشجاع قلی خان پیغام
فرستاد که حسب الطلب رسیده ام نمیدانم همراهیان را از گردانیدن من چه سود حیثیت هر جا منظور حضور باشد مامور فرمایند که
رفته در انجا نشیند شجاع قلی خان کسی را بعجالة فرستاده تاکید کرد که سواران را تهدید نموده خان را با احترام نزد او آرند فرستاده
از انجا بسواران دشنام دهان و تهدید کنان در رسید و علی ابراهیم خان را بالعزت در دیوان خانهٔ وزیر جائیکه مکتب میرزا
امانی پسر وزیر بود بردند شجاع قلی خان و بینی بهادر و موشیر جنتیل و یاقوت خان ناظر و دیگر مقربان حاضر یکجا جمع بودند موشیر
جنتیل از دور خان مذکور را دیده بتعظیم برخاست دیگران نیز بتبعیت او برخاستند علی ابراهیم خان را بالعزت نشانیدند و سخنان
استمالت و استفسار احوال مزاج و تاسف و حیرت بر دوا ناخوردن نموده آدم نزد حکیم محمد خان فرستادند و در فکر تیار رسانیدن دوا
و [illegible] دند خان مرقوم معذرت خواست که آفتاب بلند شده وقت خوردن دوا نیست فردا خورده خواهد شد بعد علی ابراهیم خان
را [illegible] وزیر بردند و انجا سهیل علی خان خواجه سرا داروغهٔ فیلخانه و حافظ اسرار خان منشی و بعضی دیگران از عملهٔ عالیجاه
حضور وزیر استاده بودند خان مشار الیه باتفاق جماعهٔ مذکوره در حضور رسیده یک اشرفی بوزیر نذر گذرانید و بدون آنکه
مامور بجلوس شود نشست از جماعهٔ مرقومه بینی بهادر و شجاع قلی خان و یاقوت خان نیز نشستند وزیر که لباس ولایتی پوشیده
تبرزین در دست بکمال رعونت بر مسند نشسته بود رو بعلی ابراهیم خان نموده گفت که صاحب من با میر قاسم خان چه بد
کرده بودم که روز جنگ بیچا پهاری بسمرو گفت که هرگاه سوار شوی من بعد فتح بر انگلیشیان رو بروی او بگذار و سمرو برین
شلک کند علی ابراهیم خان التماس نمود که مرا ازین خبر آگهی نیست و اکبر احوال عالیجاه که برای چنین کسی که او دار الملک خود
گذاشته باعانت او و نشانیدنش بر مسند ایالت رو بروی دشمنی چون انگلیش آید و او درباره اش چنین بد اندیشی نماید
وزیر بر آشفته گفت مگر من دروغ می گویم اگر خواهید سمرو را طلبیده رو بروی شما با عالیجاه مقابل سازم علی ابراهیم خان
ازین جواب دور از صواب آزرده گشته گفت من بی اطلاعی خود التماس نموده ام تکذیب جناب عالی نمی کنم و آنچه از مقابل
نمودن سمرو با عالیجاه انشاد می شود درین وقت مرتبهٔ عالیجاه بجائی رسیده است که خدمتگاری با اوشان مقابله نموده اند
سمرو خود جای [illegible] مرتبه [illegible] وزیر تجاسر کشیده شروع بهرزه درائی و بجوئی علی ابراهیم خان و عیب جوئی میر قاسم خان نمود و گفت
شما مردم [illegible] شما هم بد بودند [illegible] مرا معلوم است که در محفل خود شکایتهای من می نمودید و کلمات رکیکه نسبت
[illegible] گفتن شما در [illegible] کرده و متنبه نمی شدید نمی دانم با رفیقی مثل شما چرا بد باشد علی ابراهیم خان عرض نمود
[illegible] خود تقصیری در کار شان نکرده ام مگر آنکه هنگام برآمدن از حدود عظیم آباد اختلاف در آرا روی داد جماعتی

رفتن نزد مرهٹه و اعیان دکهن مرجع سے شمردند و بنده مبالغه در رجوع بسا. که سلطنت و وزارت نموده لجای لی و ما مینی بر اسے میر قاسم خان به ازین آستان نمی دانستم وزیر از استماع این جواب تر آمده دیگر نفس کشیدن نتوانست استماله علی ابراهیم خان بهادر نموده و بخو سے ایشان را ستوده سبک از جای خود برخاست و عازم حرم سرا گشت مقربانش تا سر دروازه محل مشایعتش نموده سلام کردند وزیر بسوے علی ابراهیم خان اشاره نموده چیزے بمقربان خود گفت شجاع قلی خان و دیگران برگشته خان مرقوم را همراه خود در مکتب مذکور آوردند بعد جلوس گفتند که نواب وزیر شما را برفاقت خود مے خواهد و فرموده که همین وقت هر چه هر که از ایشان برده باشد حاضر کنند چنانچه جواهیس حضور رفته اسپها و اسباب ایشان انچه رفته بود حاضر ساختند و حکم خیمه کردن در جوار دیوانخانه خود نموده فرموده است که شما معتمد علیه خانه عالی جاه و امین و راز دار او بوده اید احوال امانات بعض رفقاے ایشان نزد مهاجنان بنارس معلوم شده لیکن احوال امانت شما و عالی جاه در هیچ جا ظاهر نگشته و سراغ آن مطلق انکشاف نیافته چون بر شما اعتماد بسیار داشت مے گویند که چهل هزار اشرفی حواله شما کرده اگر واقعی باشد و دیگر هر که سپرده باشد البته که شما معلوم خواهد بود در صورت اظهار آن مهربانی و عنایت وزیر الممالک در حق شما بسیار خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که کسی تا حال از من در چنین امور سوال و استکشاف احوال ننموده بود الحال که استفسار شده البته انچه معلوم است معروض خواهد شد. و نهو سنگه سرکاره را که خون عالمی بر گردن اوست و از جمله رفقاے سمرو بود و اظهار این چهل هزار اشرفی در حوالات خان مرقوم هم او نموده بود طلبیده اشتہ بمقابله استاده کردند شنیدن جوابیکه علی ابراهیم خان داد یکی از همنشینان بهمان مجلس برخاست و دویده بنواب وزیر بشارت رسانید که امیدے بهم رسیده سراغ زر بسیارے پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردیده مستفسر شدند خان مذکور بحسن بیان شروع تقریر نموده گفت که از ابتدا رخانه تا بجواهر خانه سپرد بهرهاے سمرو بود و لک اشرفی حواله او شده در کار رسیده یا نرسیده مردم همه متوجه نهو مل گشته بسوے او نگریستند او انکار کرده گفت که بے اصل است علی ابراهیم خان گفت هر گاه سخن کسیکه او را معتمد علیه و راز دار و امین مے دانند بے اصل باشد اظهار سکبسران غیر معتمد چگونه قابل استماع دانسته گمان صدقے بر آن مے توان کرد مبنی بهاد ر باستماع این خبر برخاسته بر در حرم سرا رفت و وزیر را جوابیکه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد و نیز پیغام داد که با کسیکه در جواب الزام هم دهد و نادانے مردم نیز اثبات نماید معارضه کنانیدن ثمره غیر از تفضیح ندارد و وزیر رخصت انصراف داده تسلی بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان شجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته بال و بازو همراه اند و در جوار دیوانخانه با اجنبیت آرام خاطر میسر نیست اگر عنایتے مبذول حال مخلص است در چهاونی خود جائے باید داد شجاع قلی خان برخاسته بر در سرای وزیر رفته اذن همراه خود بیرون آورد و با خود برده متصل بمقام خود جا داد و نهایت تواضع و دلجوئی او کار فرما شده تا یک و نیم ماه که زنده بود دقیقه از حسن سلوک و دلجوئی فرو نگذاشت و اموال عالی جاه از نسوان و خواجه سرایان و دیگر عمله سرکار بجد و جهد بسیار تحقیق گشته بضبط وزیر در آمد مگر اندک جواهر گران بها که قبل ازین سانحه میر قاسم خان مصحوب شیخ محمد عاشق نام ملازمے معتمد در ملک نجیب الدوله فرستاده بود و برای عالی جاه باقی مانده در پیرایهاے نهانی او بکار ش آمده و قلیلی اگر زنهالیش با وجود چنان تفحص شدید بوساطت کنیزان و پیرزالهاے ملازم معتمد مخفی داشته باشند احتمال امکان دارد اما منقح و مفصل معلوم نشده

رفتن میر سلیمان برای بدست آوردن قلعه رهتاس و برگشتن از ان قلعه با نهایت ندامت و یاس

چون ماه لے بماه بیچاره ادبار اسیر گردید میر سلیمان انگشتر سلیمانے در دست کرده از کنج خمول بر آمد و داعیهٔ تقرب در خدمت وزیر بہم رسانید و بوساطت مقربان ظاهر کرد که یعقوب کمیدان هارس قلعهٔ رہتاس از متوسلان من و ساہمل متصدی آنجا که قلعه دار است نیز از دست گرفتهای این جانب است اموال و اسباب مغنیه همه معلوم و گذاشتهٔ فدویست اگر حکم شود تدبیرے در تسخیر آن نموده قلعهٔ مذکور را ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانم وزیر خود جویاے این قسم امور بود میر مذکور را مسرور و مهربانی ساخته رقعی چند حسب الالتماس ها ادمیر رحیم خان که در ان آوان حاکم سهسرام از طرف وزیر بود بنام ساہمل و یعقوب و غیرهم نوشته داد میر سلیمان با اعتماد و داد سالی ایام که دنیا داران را با برادران بمقتضاے وقت می باشد به رہتاس آمد و میجر منرو سردار فوج انگلیشیه که ملازم پادشاه آن جماعه و تازه وارد این دیار به بعلاج کونسل کلکته بریاست فوج و مقابلهٔ وزیر مامور گشته در عظیم آباد رسیده بود خطی به فقیر بوساطت ڈاکٹر فلرٹن نوشته فرستاد که اگر بسعی شما قلعهٔ رہتاس مسخر ما مردم گردد موجب مزید دوستیها خواهد بود فقیر با راجه ساہمل که حقوق سابق ما بر گردن او و اقربایش متحقق و قریب جوار از محالات مملوکه و جاگیر ما داشت این راز در میان نهاد و فهمانید که طرف ایشان غالب و وزیر از عهدهٔ این جماعه بر نیامده عنقریب مضمحل و مغلوب میگردد اگر خوبی خود میخواهید قلعه را به دشمن آقای خود نداده تسلیم جماعهٔ انگلیشیان نمایید که براے شما و اولاد شما سرمایهٔ سود و بهبود و همیشه مورد عنایت و الطاف خواهید بود او خود هم مرد فطن بود اقوال مرا و میر سلیمان را سنجیده میر مذکور را بلیت و لعل توقیف نمود و مرا گفته فرستاد که سردارے از انگلیشیه را مع فوج نزد بطلبند و مطالب خود نوشته فرستاد که براین کاغذ پذیراے مطالب من با عهد و قول دستخط کنانیده دهند فقیر بڈاکٹر و میجر منرو نوشته جنرل کارنک را که دران وقت کپتان و در نواح بکسار بود طلبداشت و مطالب ساہمل را دستخط کنانیده و طلبیده بساہمل رسانید و در واسطهٔ جواب و سوال گردیده قلعه بکپتان مذکور داد هنوز میر سلیمان خبر ورود کپتان مذکور مع کمپلین نشنیده بر خدع ساہمل آگاه گردیده بلشکر وزیر برگشت و سعایت فقیر بشجاع الدوله رسید + + +

رفتن بنده بعظیم آباد نزد ڈاکٹر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر

بنده باندیشهٔ آنکه مبادا وزیر فوجے را فرستاده با فقیر تعرضے نماید نهایت اندیشه داشت درین ضمن صحبت ساہمل با کپتان برهم خورده ساہمل از قلعه فرود آمده و مرا بالتماس نوشته التماس کرد که باید همراه من بعظیم آباد رفته مواعید را بالفا رسانند الا خلعے صریح در بارهٔ من کرده خواهند بود و بنده قبل ازین ماجراے اینجا بڈاکٹر نوشته مع خطوط میرزا شمس الدین و خط وکیل والد مرحوم که متضمن آزردگی خاطر وزیر به بنده و حضرت والد رسیده بود فرستاده استدعاے آمدن خود بعظیم آباد نموده و خط او متضمن طلب فقیر رسیده بود و بنده با والد مرحوم قباحت بودن خود در حسین آباد و حسن رفتن بعظیم آباد التماس نموده اعلام کرد که اگر احیاناً وزیر درین خصوص باز پرسے نماید ظاهر باید کرد که فلانے یعنی بنده پسر من است لیکن از فرمان من بیرون و از مدتها با جماعهٔ انگلیشیه آشنا اعمال او را من جوابے توانم داد لا تزر وازرة وزر اخری اگر وزیر ظفر یابد براے آن جناب عذر واضح است و بنده همراه انگلیشیان انچه مقدر است خواهد دید و اگر انگلیشیان بر وزیر غالب آمدند براے اجتناب قباحتے نخواهد بود بلکه ممنون دوستی ها خواهند بود و مرخص گشته مع ساہمل وارد عظیم آباد گردید درانجا احوال رفتن میر جعفر خان بکلکته و مرشد آباد و در گذشتن ازین جهان و ورود میجر منرو و سانحهٔ گرفته بردن تلنگه هاے متعینه سرکار سارن کپتان یکموتی را الطرف لشکر بلوه هاے یافتن او از دست تلنگه ها و بسزا رسیدن تلنگه هاے مذکور و خبر رفتن میجر منرو و جنگ شجاع الدوله و جواب سوال او با انگلیشیان و مغلوب گشتن از جماعهٔ مذکوره مفصل معلوم نمود تفصیل این اجمال از صفحات آینده وضوح یابد +

رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و بمرشدآباد و درگذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین ازمنه رویداد

چون شجاع الدوله و عالیجاه مع بادشاه از محاصره عظیم آباد برخاسته در بکسر که از محالات بهوجپور و محاذات غازیپور است طرح اقامت انداخته اراده توقف دران نواح نمود و موسم برسات در رسید میر محمد جعفر خان برای بعضی جواب و سوال های خود با صاحبان کلکته گردیده بود از خود میر محمد کاظم خان را که مرد ساده نیک ذات و بنظامت صوبه عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود بنصایح که بزعم خود [illegible] صلاح صید انست متنبه گردانید و دهیرج نراین برادر راجه رام نراین نایب صوبه عظیم آباد را که عالیجاه او را در گنگا غرق کرده بود دیوان و مدار المهام صوبه مذکور با آنکه بنیابت انیکار هیچ کار نداشت گردانیده خود براه کلکته که برای او مقدمه سفر آخرت بود گرفت. [illegible] مناسب برگزیدن راجه دهیرج نراین فقط عناد عالیجاه با برادر او بود و همین قسم هر که در زمان عالیجاه ملازم او یا مورد الطافش بود نزد میر جعفر خان مبغوض [illegible] مردم گشت هر چند فی حد ذات آن شخص لیاقت انواع عواطف و عنایت داشته باشد و کذا بالعکس چون اکثر بزرگان و بزرگزادهای بنگاله و عظیم آباد بنابر تسلط و اقتدار عالیجاه در زمره رفقای او انسلاک داشتند میر جعفر خان راضی نبود که بیچارها باماکن و اوطان خود معاودت نمایند چنانچه میرزا باقر و میرزا عبدالله خلفین آقا میرزای مرحوم و یوسف علی خان پسر غلام علی خان و ازین مقوله اکثر کسان در اطراف شهر عظیم آباد و بنگاله حیران در کمال پریشان خاطری بودند تا آنکه میر جعفر خان درگذشت و آوارگان بیچاره را عود بمنازل خود میسر گشت و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردود بوده اند در عظیم آباد و مرشدآباد مشمول مراحم میر جعفر خان گشته بمدارج علیه مترقی شدند و خان مذکور بکلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با ارباب کونسل کلکته گردید چون شمس الدوله هنیری و نسترت گورنر از سفاهت و نادانی میر جعفر خان علی ما هی علیه آگهی داشت نمیخواست که مطلق العنان او را در مرشدآباد گذارد تا مبادا سکنه هر شهر و دیار عبث عبث کاوبده بیچارگان را ناحق برنجاند بنابرین جواب سوالات او را در چکاپوی کونسل انداخته هیچ گفتگو را یکسو نمی نمود و هر چند خواست که نندکمار چنانچه بدیوانی مامور و در کمال اقتدار بود بحال و برقرار بوده همراه او از کلکته برآید چون مفاسد وجود شخص مذکور شمس الدوله را کما ینبغی معلوم بود و میدانست که میر جعفر خان باغوای او مجوز ایذا و اضرار اکثر نام آوران آبرو طلب گردیده و الحال هم خواهد بود راضی نمیشد تا آنکه بهزار سماجت میر جعفر خان مرخص گشته بمرشدآباد آمد و نندکمار همراه او رخصت نیافت بعد ورود در مرشدآباد خطوط بانواع حیل بمشارکت آرای مشیران خود بکونسل نگاشته و بعضی از کونسلیها را بطورهای از خود خشنود نموده درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاح وقت در خصوصش فهمیده بمرشدآباد حکم فرمود اما عیوب و مفاسد او را نوشته کتابی مجلد ساخت و نندکمار در مرشدآباد آمده اقتدارش بجای رسید که مثل محمد رضا خان که نایب نظامت جهانگیرنگر و داماد رابعه بیگم و عطاءالله خان ثابت جنگ بود محتاج رجوع او گردیده اکثر امور دست التفاتی او مشدد و میر جعفر خان فرمان بردار شده وی مذکور گشته خان مرقوم را از حکومت جهانگیرنگر تغیر فرمود و حسب الایمای او مقید ساخت تا آنکه بتهدید انگلیشیه که صاحب قاسم بازار بود نندکمار و میر جعفر خان ترسیده خلاصش نمودند درین ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت و چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری روز سه شنبه پدرود جهان بی بقا که مزرع عقبی است نمود از معتمدین مسموع افتاده که دم آخر آب تبرک بتهای کریت کوته که یکی از معابد هنود در سواد مرشدآباد است بتجویز نندکمار آورده بحلق میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان **بیت**

بیمنت پسند است اگر بشنوی + که گرفتار کار سے ہمین غدر روسے + اعاذنا اللہ وجمیع المومنین من غیر مرا ضیہ میر محمد جعفر خان از خوف افواج شجاع الدولہ وجسارت او کہ شہرت داشت آرزومند مصالحہ بود کہ بہر صورت میسر آید وشاید اصحاب انگلیشیہ ہم بنا بر اشتہار شجاعت و اقتدار وزیر و بدنامے مقابلہ و مقاتلہ با بادشاہ سے خواستند کہ اگر مصالحہ بآئینے کہ مخل امور تجارت ایشان نباشد بعمل آید قبول باید نمود وصوبہ عظیم آباد با ختیار وزیر و پادشاہ گذاشتہ در مالگزار سے صوبہ بنگالہ ہم مبلغے مناسب کہ فقیر را منقح معلوم نشدہ تعہد سے نمودند شجاع الدولہ از فرط غرور وفقدان شعور کہ درین زمانہ نہایت مروج واز سرداران کمتر کسے ازین مرض خالے ست قبول نکردہ اصرار بر انتزاع جمیع ممالک داشت وعجب آنکہ باوجود کثرت لشکر و توپہاسے خرد و بزرگ و تیسر اسباب بوفور از شدت غفلت و بیخبر سے وغرور بشعور خود با وجود نبود دانش وضع و تدابیرے کہ برا سے این کار بایست نمیتوانست کہ درست بعمل آرد والتماس دولتخواہان دانا دل وہوشیاران کامل اصلا نمی شنید بہمین علت دید انچہ دید بد غریب حالی است درین حیز و روزگار کہ سرکرا زمانہ اندکے یار شد و باوج اقتدار رسانید ماہیت او انقلاب یافتہ خود را از انبیا و حکما کہ در زمرۂ انسانی بالاتر ازین جماعہ کسے نداده اند افضل واعلے شمردہ رویہ وطریقہ آن بزرگواران را مرجوح و شیم سخیفہ خود مرجح مے دانند از آن جملہ است استشارہ در امور کہ سید کائنات علیہ افضل الصلوۃ کہ اعقل ناس وصاحب وحے بود از جناب حکیم خبیر بفرمان وشاورہم فی الامر مامور گردید وسلاطین ذوی الاقتدار و امراسے کبار ہمیشہ بنا سے کار خود بر مشاورت گذاشتہ با وزرا وصدقاے عاقل استشارہ مے کردند الحال ہر کہ بدبستیار سے بخت ناگہان بدولتے رسید خود را در جمیع فضائل وکمالات از کل کائنات افضل شمردہ رجوع بکسے نمی کند بلکہ اطاعت را ننگ وعار دانستہ سرخ ناصح صدیق ارسطو مرتبت باشد التفاتے بالتماس او سے نماید بلکہ عقول را باز دمفقود سے سجد ومیگوید کہ ما عقل الکوک یا آلاف داریم ودیگران عقول مانند وعبرات سبحان اللہ کار عقل بکجا کشیدہ ومرتبۂ النسانے خصوص در ہند بچہ حد رسیدہ (اللہم افرغ علینا صبرا علی ما او ذی بالتفضل والاحسان وبدل تنبک جودک بالفرح الاخران) +

ذکر معزول شدن میجر کرنک از سالار سے فوج انگلیشیہ بورود میجر منرو کہ نوکر پادشاہ انگلیشیان بود واتفاقاً بطرف کلکتہ از جہاز رسیدہ بسالار سے فوج بنگالہ مامور گشت وجنگ وزیر بانجام رسانید وسانحہ کہ کپتان بکموٹے بآن مبتلا گردید ++

ہنوز میر محمد جعفر خان زندہ در کلکتہ بود کہ میجر منرو بر جہاز مسوار سے کہ عبارت از جہاز جنگی است تبقریبے کہ فقیر بران آگہی ندارد وارد کلکتہ گردید چون اصحاب انگلیشیہ امتداد زمان جنگ وزیر بنا بر سو سے تدبیر وکم جرأتے میجر کرنک احتمال میدادند ونیز ضابطہ این جماعہ است کہ ہر جا سردار سے ملازم کمپنی باشد وسردار دیگر نوکر پادشاہ در انجا وارد شود تا ہنگام اقامت سے دار ملازم شاہے حاکم وسردار ملازم کمپنی محکوم او باشد شمس الدولہ ودیگر کونسلیہ ہاسے کلکتہ میجر منرو را بسرداری افواج عظیم آباد تجویز نمودہ مرخص کردند میجر کرنک باستماع این خبر بکلکتہ رفت ومیجر منرو بعظیم آباد رسیدہ بریاست فوج پرداخت زمانے قلیل گذشتہ بود کہ کپتان بکموٹے را با معدود سے از انگلیشیان تلنگہ ہاسے پلٹن او ہجوم آوردہ گرفتند و او را مع توپ ہمراہش ارادہ بردن نزد راجہ بلونڈ نمودند و راجہ مذکور حسب الامر وزیر برلب دریاسے سرجو کہ مشہور بگھاگھرا و دیوہاست بر سر حدود غازیپور متصل سید پور و دگور کمپور بنا بر خبرگیرے ملک وزیر ومزاحمت دخل وتصرف انگلیشیان در ممالک محروسہ

او اقامت داشت و کپتان مذکور نیز بمقابله او برای تحقیق امور بر لب همان دریا در حدود صوبهٔ عظیم آباد مامور بود کپتان مذکور نهایت مدارا با فوج همراهی بنا بر تنهائی خود و انحراف و غلبهٔ آنها نموده میجر منرو را از ماجرائیکه فیما بین او و تلنگها رو داده بود اعلام نمود میجر مذکور آگهی کسان را متواتر باستمالت و تسلی تلنگان فرستاده خود با یک پلٹن سولدادو لایتی بسبیل ایلغار و بر جناح استعجال دویده متصل بکپتان رسید و علی التواتر مستعجلان به تسلی تلنگان مے فرستاد و کپتان خود هم آنچه بنا بایست در استرضای آنها بعمل مے آورد چون اقبال ناصر انگلیشیان و ادبار در دنبال تلنگان بود با وجود آنکه راه بسیار بریده نزدیک بلشکر بلوند سنگه رسیده بودند بمواعید مدارا استمالت گردیده توقف ورزیدند و میجر رسیده بضابطهٔ معهود قواعد سلامے از آنها دید چون شنید و هتهیار را خوابانیدند تلنگان را بحضور سولدادان نموده شد و هتهیار السبید و آنها را همراه آورده جمعیت آنها را درهم شکست و ده ده بیست بیست از آن جماعه در هر پلٹنی داخل کرد و از پلٹنهای دیگر همان قدر مردم بر آورده پلٹن تازه آراست و بسرکردگے کپتان بجای مذکور فرستاد و بیست و پنج کس از جمله پلٹنی که این فساد برانگیخته او بود بطور قرعه بر آورده در حضور جمیع فوج برای عبرت بدم توپ پرانید برهمنی از جمله این بیست و پنج کس اندک مهلتی خواسته و پرستش خاصے برای آفتاب و غیره معبودان خود بعمل آورده خاکی از همان گل زمین بر سر و روے خود مالید و بطیب خاطر در کمال استقلال آمده جان خود بدم توپ داد صدق الله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون ☆ جواب و سوال از طرف شجاع الدوله بتابعت عقل مے شد اصحاب کونسل انگلیشیه که مختار حل و عقد امور بوده اند حکم جنگ با او بمیجر منرو مے دادند چون رقائم چند متضمن عجب و غرور بیرون از قوانین عقل و شعور سابقه مذکور رسید در اواخر صفر یا اواسط ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نبوی صلی الله علیه و سلم حکم جنگیدن با وزیر بمیجر منرو فرستاده مامور بمجادله و مقاتله نمودند میجر منرو صباحے چند در سرانجام اسباب ضروری مثل گاوان باربردار و ذخائر جنس ماکولات و غیره مایحتاج و شمار مردمے که میخواست آنها را درین جنگ همراه ببرد پرداخته داعیهٔ نهضت بجنگ وزیر طرف بکسر نمود ☆

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریای سوهن بر معبر کولور و رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هر دو باهمدیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر ☆ ☆

اواخر ربیع الاول یا اوائل ربیع الآخر بود که میجر منرو بجنگ وزیر مامور گشته مردم لشکر خود که بردن آنها همراه منظور داشت از سپاهی و اهل اردو مع سوار و پیاده انسان و حیوان همه را شمرده بضبط حساب در آورد و غله و دیگر مایحتاج آن قدر که تا ده روز بلشکر وفا کند همراه برداشت و باصحاب کونسل عظیم آباد گفت که درهمین ایام معدوده یا ظفر بر خصم میسر آید و حاجت بغلهٔ مذخوره نمے ماند یا مغلوب و مفقود مے شویم باز رجوعے و حاجتے باین مذخورات نخواهد بود چون این داعیه مصمم میجر راهی گشت میر روح الله نام شخصے از سکنهٔ صوبهٔ عظیم آباد که از طرف وزیر عامل پرگنه بهیا و غیره مضافات سرکار شاه آباد بود از حرکت میجر بوزیر خبر داد و افواج مغلیه خود را بقراولی و چپاولی فرستاد و توپ بزرگی را که چندی قبل ازین بر لب دریا بمقابل افواج انگلیشیه که بر دریای سوهن محاذی کولور بحراست معبر آنجا قیام داشت فرستاده بود باز پس طلبید چون برسات بافراط گل و لای بسیار شده بود در بعضی جا از اثنای راه پایهای ارابهٔ توپ مذکور بگل فرو رفته بر آمدنش متعذر گردید وزیر خود با هزار سوار درانی آمده توپ را بر آورده همراه برد اما از کثرت غفلت در فکر سرانجام اسباب جنگ و ملاحظه گولهای توپ و باروت و استماع عرض عملهٔ آنها و تفویض هر چیزے بهر کدامے بایست و مشوره اوضاع جنگ با اهل العقل و ارباب حرب نپرداخته

مشغول لہو و لعب از قبیل باختن قمار چوپڑ و پرانیدن کبوتر و دیگر ملاہی و ملاعب چنان غافل و عاطل ماند که گویا در ملک خود برای
سیر و شکار آمده مگر سد مورچالهای از دریا چه تصور اکشیده تا لب گنگا ملحق ساخت و اراده حرب در حجاب و پناه آن داشت تا آنکه
سیمبر منرو مع فوج بنگاه رسیده بفاصله سه کروه بر لب جهیلی معسکر ساخت و جهیل مذکور بین العسکرین واقع شد روز سوم وزیر
فسخ عزم و تدبیر تکیه اندیشیده و ترک سد تکیه برای جنگ کشیده و بود کرده بداعیه جنگ انگلیشیان از سد مذکور بیرون رفت افواج
مغلیه و غیره همراه وزیر و شجاع قلی خان معروف بمیان عیسی با همراهیان خود که شش هفت هزار سوار و پیاده بود در پشت سمرو
و موشیر مدک قرار گرفت و راجه بینی بهادر نائب صوبه اوده و اله آباد با ملازمان خود از مورچال برآمده بر لب دریای گنگا متصل جهانگیر
آبادی اقامت گزید و سمرو و موشیر مدک با هشت توپ که با آئین ولایت فرنگ برارابهای سبک مستحکم تعبیه بود مع هشت
پلٹن تلنگه باندوقهای چقماقی پرسیار ساخته و آراسته عامای ماه مقابل فوج انگلیشیه گشت شجاع قلی خان بر پشت اینها بود
و وزیر با فوج خود طرف دست راست عیسی و بینی بهادر بطرف دست چپ عیسی متصل بگنگا و جنگ توپ شروع شده از هر دو
طرف گلهٔ بارهای علی التواتر بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب گوله توپهای شدند و وزیر از طرف دست
راست اینها برآمده با فوج مغلیه و غیر ایشان بر لشکر انگلیشیه یورشهای نمود و متواتر در تردد بود مغلیه و درانیان در سواران همراهی
سیمبر منرو و بنگاه او ریخته قتل و غارت می کردند از توپ اندازی سمرو و موشیر مدک حملات متواتره وزیر عرصه بر افواج انگلیشیه
تنگ گردیده زبون حال گشت سیمبر منرو حال بدین منوال دیده چون بنابر جیلولت جهیل که گل و لای بسیار داشت یورش بود دن
نمی توانست لهذا فوجی را بطرف گنگا روانه ساخت تا رفته بر بینی بهادر یورش آرد فوج مذکور لب گرد گی کپتانان شجاع
هوشیار آهسته آهسته مائل بطرف گنگا گشته تا بادی و پیرانی که بینی بهادر در فوج او در پناهش استاده بود متصل گردید
و شیخ غلام قادر و غیره شیخ زادگان لکهنو که هراول بینی بهادر و معتمد او بودند پیاده با بندوق در دست در حجاب دیوار خرابهای
مذکور اقامت داشتند تلنگهای انگلیشیه پنهان از نظرها در رسته ده خراب در آمده چون بمنتهای آبادی رسیده بر سر
دیوار برآمدند و گویند که بسنگ و کلوخ آنها را متنبه گردانیدند شیخ غلام قادر با اخوان در تقابل و ورود آنها بر سر خبردار گشته
بجنگ برخاست تا اینها جمع شوند و صفوف آرایند تلنگان بضابطه تعلیم کپتانان خود که همیشه منتظم راه می روند صفوف
آراسته شروع برق اندازی نمودند شیخ زادگان هم بقدر طاقت و فرصت جمع آمده تفنگ اندازی آغاز نهادند لیکن مردم
اینجا را که غیر وقت و در کمال تفرقه بند و قهار اسری دهند مقدور برآمدن از عهده جواب شلک برق اندازان انگلیشیه معلوم در
یک دو شلک منتظم صفوف انگلیشیه که باصطلاح هند باڑه می گویند کار شیخ غلام قادر مع برادران و همراهان بانجام رسیده
بر خاک هلاک افتادند و بیدلان بیمناک از چنان جای هولناک برآمده عرصه را خالی گذاشتند راجه بینی بهادر را از غالب خان
که مرد هندوستان زای منقح و از نیکان و قدمای شاهجهان آباد و بصفات حمیده موصوف و نهایت سنجیده و آرامیده بود پرسید
که حالا چه باید کرد خان مرقوم گفت اگر آبرو باید جای جان باختن است و الا محل بیرون تاختن بینی بهادر اظهار قبول آبرو و
جان بازی نمود و گفت بسم الله و اشاره فرود آمدن از اسپ نمود غالب خان مع پسر متبنای خود که میر وجیه الدین خان نام
دارد از اسپ خود فرود آمد درین عرصه تلنگان اندکی پیشتر آمدند بینی بهادر را مردن دشوار آمده عنان اسپ از میدان
گردانید میر وجیه الدین خان پدر را از برگشتن بینی بهادر آگاه گردانید غالب خان احوال آقا دیده باز بر اسپ خود
سوار و در رکاب راجه سالک راه فرار گردید +

بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان عیسے از پشت سر موشیر مدک وسمرو و بر همے انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظهور غلبه بحسب تقدیر +

شجاع قلی خان باستماع آواز شلک تلنگان و شیخ زادگان همراهے بینی بهادر گمان غلبه وجسارت راجه بینی بهادر نموده برآبروے خود ترسیده که مبادا بینی بهادر کار رسے از پیش بردو او در حضور وزیر دیگر همچشمان شرمسار گشته بنا بر فرط اضطراب و استعجال بدون استخبار و ادراک احوال بینی بهادر از پشت سر سمرو و موشیر مدک برآمده پیش راند چون پیش روجهیل پر گل ولائے بود و گذشتن ازان دشوارے داشت علاوه آن روبروے دیوار آتش بار کرا مجال است که برود از ان جمله رفقاے معتمد که شش هفت هزار سوار بوده اند جماعهٔ قلیلے با خان مرقوم همراهے نمود بسبب پیش رفتن او توپ اندازے سمرو و موشیر مدک که علی التواتر برسر افواج انگلیشیه گوله ها مثل تگرگ میریخت موقوف گشت چه شجاع قلی خان مع همراهیان بین الصفین درآمده حائل و مانع توپ اندازے این طرف گردید و از طرف انگلیشیان شدت و چابکی شروع گردیده برسر افواج عیسے وسمرو و مدک قیامتے آشکارا شد شجاع قلی خان با معدودے از رفقا بهزار خرابی از جهیل بیرون برآمده هدف گولے هاے شلک انگلیشیه گشته جان خود در ان میدان برایگان داد بقیه مردم همراهش که از آفت قتل و جراحت سالم مانده بودند گریخته استادگان میدان را باضطراب خود همناسے فرار شدند و تلنگان مقابل بینی بهادر از مورچال گذشته داخل لشکر وزیر گردیدند و شور ایام النشور در ان معسکر بظهور رسید سکنهٔ آنجا از تلنگان زیر شلک آتش بار گرفته چنان مضطرب ساختند که احدے را مجال حمل و نقل اسباب و دولت نمانده بے اختیار هر کس بهر صورتے که بود راه فرار پیمود و شکست بر کل مردم افتاده کسے را پاے ثبات استوار نماند مغلیه و درانیان بے ایمان نمک بحرام احوال بدین منوال دیده بطمع غارت اموال لشکر خود از وزیر جدا گردیده و بلشکر خود درآمده دست بغارت و تاراج برکشادند وزیر بتوقع ظفر و ظهور اندک غلبه حیران قدرت داور گشته ساعتی تماشائی انقلاب بود بعد ازان که کمتر کسے با او ماند خود هم از میدان برآمده در پے گریختگان رفت و جمیع اسباب خانه وزیر و سرداران همراهے او وزرهاے صرافان از اشرفی و روپیه و جنس بزازان و سوداگران مثل زربافت و کمخواب وانواع اقمشه و توپهاے بزرگ خرد و فروش و خیام و آنچه در ان لشکر بود بغارت افواج انگلیشیه درآمد و لشکریان وزیر نیز دست تاراج باموال همدیگر گشاده هر چه در دست هر که افتاد در ربود حساب این دولت که درین لشکر بغارت رفت علام الغیوب میداند و بس محاسب وهم در حساب وقیاس آن بعجز معترف است الحق عجب لشکرے معمور بود که پهلو بمعمورهٔ شاه جهان آباد میزد بیچاره‌ها بسیار در دریاچه تهور را که بطرف پشت لشکر بود و اندک عمقی با گل و لاے بسیار داشت فرو رفته و در مانده گشته زیر شلک تلنگان متعاقب در آمدند و بناکامے ایام حیات آنها بسر آمد عماے جاه را شجاع الدوله یکروز قبل ازین جنگ از قید رهائی داده ماده فیلی را که در پاے او لنگی بود عنایت نمود قدرت کامله الهی دران دار و گیر یارے و دستگیرے نمود که مرکب بے باد مسیر گشته ازان ورطه بدر رفت ایام حیاتش باقی بود و الا درچنین حادثهٔ هوش گسل پدر از پسر و برادر از برادر میگریزد آن بیچاره را که مقید و از ملاقات مردم ممنوع بود که میپرسید قربان قدرت نماے حکیم قدیر باید رفت که در دل دشمنے چنین انداخت و برای او سوارے مهیا ساخت مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد + در همان شب که صبح آن شکست بر وزیر افتاد علی ابراهیم خان بهادر اطلاع بر خلاصے میر قاسم خان یافته نصف شب پیغام داد که نزد این بنده دو تنخواه

اسپ خوب که هر جا خواسته باشند برساند مع هزار روپیه نقد بدولت عالی موجود است اما بخدمت نفرستاده که مبادا باستماع این خبر وزیر بد
برگشته باز داده بدست نماید اگر امرے منظور شود و ایما فرمایند فرستاده آید عالی جاه گفته فرستاد که آفرین بر مروت وپاسداری های
شما که درچنین وقت بیکسی غمخوارے من نموده خیرخواهی را منظور داشته اید اما فی الحقیقة این زمان صلاح نیست وعدهٔ مرکوب نی
نموده اند اگر فرستادند بهتر والبته عند الحاجة طلب داشته خواهد شد اتفاقاً شب ماده فیل مذکور رسیده سوارے برای او میسر آمد
وقت شکست میر قاسم خان هم با فراریان دیگر بدر رفت وعلی ابراهیم خان بهادر اسباب واحمال همراه برادر خود علی قاسم خان
یک روز قبل از شکست از پل گذشته که بر دریاچه عقور را بود عبور کنانیده در لشکر پادشاهی که آن طرف عقور را بود فرستاده خود
جریده ماند وقت فرار بر دریاچه مذکور رسیده از هجوم فراریان مجال عبور نیافت پل نیز شکسته بود علی ابراهیم خان بهادر معبر را
گذاشته بالاتر رفت واز انجا خود را بدریا زده عبور کرد چون لب راه گریختگان که در انجا هجوم نموده بعضی در انتظار بعض دیگر و
برخی برای آسودن اندک توقفی نموده بودند رسید دید که بعضے از افواج انگلیشیه رسیده توپے را پر از چهره کرده بطرف
مردم همین سر دو طرف دریا سر دادند واز طرف دیگر تلنگ بندوق نموده اضطراب عظیمی در فراریان بهم رسید احدے را
هوش وحواس بر جا نماند خلق کثیر در آن دریاچه صغیر هلاک وتلاشے گردیده وبر سر سد گرافتاده جمعے مردند وجمعے
بهزار خرابیها جان بسلامت بدر بردند اما در کمال رسوائی وفضیحت سر کرا هر راهے پیش آمد بناچار اختیار افتاده بر
معرض تاراج وغارت گنواران درآمدند وبعضے بمشقت فراوان راه نابریده بجمع فراریان رسیده زندگے از سر گرفتند
وزیر عبور دریا نموده متعلقان را با خود گرفته راه اله آباد سپرد ومیر قاسم خان لنگان لنگان شش هفت کروه از بنارس گذشته
توقف داشت وبینی بهادر حسب الامر وزیر برای همراه بردن پادشاه برلب آب گنگا محاذی بنارس که معسکر پادشاه
هم آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل بلشکر بینی بهادر خسته حال رسیده بر کنار دریا مع ده دوازده رفقا برای
آسودن اندک توقفی گزیده مستفسر حقیقت برادر خود بود که در انجا زود خدمتگار غالب خان که درین وقت رفیق بینی بهادر بود وازمخلصان
واقعی علی ابراهیم خان است ایشان را دیده بغالب خان خبر رسانید خان مرقوم باستماع ورود مقدم ایشان شادمان گشته باراده
آمدن نزد خان مرقوم برخاسته از بینی بهادر رخصت خواست راجه فرط آرزومندے ادراک علی ابراهیم خان در دل غالب خان
دیده پرسید که علی ابراهیم خان چه طور کسے است که شما را در شوق ملاقات او چنین بیقرار مے بینم غالب خان مجمل محامدش
بیان کرده گفت احاطه بر محاسن او موقوف بر ملاقاتها وصحبتهاے متوفے است بینی بهادر که اکثر در حضور وزیر علی ابراهیم خان
را دیده حسن تقریر [illegible] شنیده بود خواهان آن شد که او را برفاقت خود برگزیند غالب خان را گفت که پیش ما میتوان آورد
خان موصوف بهمت علی ابراهیم خان رسیده ماجرا معروض داشت وبهمان هیئتے که بود بملاقات بینی بهادر آورد راجه
مقدم او را غنیمت شمرده درخواست همراهے نمود علی ابراهیم خان نیز رفاقت او را مناسب دیده بمصاحبتش رضا داد چون
وزیر راجه را برای همراه بردن پادشاه گذاشته بود او تاکید نموده در کوچ کردن استعجالے نمود پادشاه که از وزیر دلگیر
بود سر از رفاقت بینی بهادر باز زده بهانهاے چند در میان آورد تا قصد ملاقات انگلیشیان ومقامات بود در جاے مذکوره نیز راه مراسلات
با پادشاه کشاده او را ترغیب بر رفاقت وامانت عود مے نمودند وازانجا که از طرف کمپنی بامور تسخیر ملک بنگاله [illegible] بوده اند
مصالحه ومصادقت با وزیر هم مکنون خاطر شان بود بنابر علی هذا اراده ملاقات با بینی بهادر که رفیق وزیر ومخالف با
میر قاسم خان بود نیز داشتند درین ضمن راجه مذکور تعلل پادشاه در کوچ دیده وناچار گردیده خود عبور گنگا مع لشکر نمود

ذکر ملاقات بادشاه با جماعهٔ انگلیشیه و عبور دریای گنگا باتفاق آنها و ملاقات نمودن بینی بهادر هم با انگلیشیان نبابر صلاح وقت و زمان

چون بینی بهادر عبور گنگا نمود بادشاه مع منیر الدوله فارغ البال مقام کرده انگلیشیان را پیش خود خواند اینها را وسیلهٔ پیش رفتن دلها بهم رسیده متعاقب که می آمدند اندک تند تر رانده بملازمت بادشاه توسل جستند و بعد حصول کورنش باتفاق عبور گنگا نمودند و از انجا بینی بهادر را نیز بسوی خود دعوت فرمودند او نیز بر مشوره گذاشته علی ابراهیم خان را هم درین خصوص مستشار خود ساخت و اصابت رای او را دیده بعد ازان اکثر و اغلب شریک مشوره میداشت آخر الامر ملاقات با سرداران انگلیش نبابر خیر طلبی آقای خود مناسب دیده با آنها برخورد و ایشان داعیهٔ مصادقت با وزیر بشرط تفویض میر قاسم خان و سمرو باو ظاهر نمودند بینی بهادر چون با عاقبت جاه خویش بنود و سلامتی ملک و دولت خود و آقا درین صورت مشاهده نمود قبول کرده معروض داشت که سمرو صاحب فوج و اوضاع او درین شکست از نظام نیفتاده گرفتن او خالی از صعوبت نیست اما میر قاسم خان را می توان گرفت اگر وزیر پسندید البته تقصیری دران نخواهد شد پیغامهای سروران انگلیشیه گرفته رخصت گشته بلشکرگاه خود که فاصله چند کروه داشت معاودت نمود و مذکور صحبت انگلیشیان با همرازان خود کرد علی ابراهیم خان بر مکنون خاطرش پی برده بپاس نمک و حقوق صحبتهای دیرین میر قاسم خان را که شش هفت کروه از لشکر بینی بهادر پیشتر بود آگاه ساخت میر قاسم خان براین امر اطلاع یافته بسرعت برق و باد در رفت و به اله آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زدهٔ مردم وزیر و حسب الامر در خانهٔ محقری اسیر بوده اند بهر صورت که میسر آمد و خدا کارسازی کرد درچنین تشویش و تشتت همراه خود گرفته راه سپر گردید و در یکی از آبادیهای قلمرو افاغنهٔ معروف بروهیله رسیده آسود باقی احوال او تا انتقالش درضمن اوراق وقائع شاه جهان آباد انشاء الله تعالی نگاشته آید +

تتمهٔ احوال سراسر اختلال وزیر بی تدبیر و نیرنگیهای تقدیر + +

شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین امور نمی نمود احوال بدین منوال دیده چاره غیر از بدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان نه دید بنابرین بعضی از مقربان معتمد را بفیض آباد و لکهنو فرستاده تاکید نمود که متعلقان و اسباب و خزاین را برداشته در ملک حافظ رحمت که باو اندک آشنائی بسبب عنایت خان پسرش داشت ببرند و در آباد دیگری بریلی که معمور ترین بلاد او و در آب و هوا از بیلی بهیت وغیره جاها ممتاز بود اقامت ورزند و خود هم بپای شتاب باله آباد شتافته مادر و زن خود را گرفته علی بیگ خان را در قلعهٔ اله آباد گذاشته بملک افاغنه رفت و ناموس و اثاث البیت و بالجمله جمیع اسباب و دولت در بریلی گذاشت و در قلعهٔ چنارگده بتیسر حبشی را که معتمد علیه او بود با مردم لائق قلعه داری گذاشته درحراست قلعه مذکوره مستعد گردانید بعد ورود بینی بهادر مشوره او را که متضمن مصالحه با انگلیشیان بود باعتماد اعانت افاغنه و راو ملهار مرهته و نبابر خفض قدر خود که نام و نشان خاندان نه پسندیده او را بطرف صوبهٔ لکهنو مرخص گردانید مضمون آنکه بینی بهادر در ظاهر با انگلیشیان در سازد و باین بهانه عمل او در صوبه بماند و خود در ملک بنگش با وجود عداوت دیرینه که با احمد خان بنگش داشت و سبب این کینه از دفتر آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد و سلاطین و امرای آنجاست بپیرایهٔ ظهور می آید شتافته با حافظ رحمت و احمد بنگش وغیره سرداران افاغنه و غازی الدین خان عماد الملک که اتفاقاً او هم درانجا بود در قرعهٔ مشاوره انداخت سر یکی او را امیدوار

اعانت ساخته دلالت باستعانت از راؤ ملهار مرهته نمود که او دیرینه سردار دکهن و کهنه سپه سالار باجی راؤ و مکان سکونت او در ضلع شاه جهان آباد و بنام صوبه دار اشتهار داشت و دران هنگام در نواح کالپی و گوالیار سر می برد اما از جنگ احمد شاه ابدالی که شکست عظیم بر جماعه مرهته افتاده اسباب و دولت اینها بتاراج رفته بود چندان شوکت نداشت شجاع الدوله معتمدان خود را شجاعت او فرستاده استدعاء آمدنش برفاقت نمود او ادای مبلغی بشرط ظفر بر انگلیشیه نمود او بنا بر طمع لعایت دران روزها بالعایت داشت قبول نموده آمد و با عساکر شجاع الدوله ملحق گشت و افاغنه را هر چند حسب الوعده رفاقت خود نخواستند اینها بعد ازینها مستمسک گشته آمدن خود بر وعده های امروز و فردا گذاشتند ٭

آمدن راجه بینی بهادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و نرد دغا باختن با ایشان

راجه بینی بهادر چنانچه مذکور شد بطرف لکهنو رفته براجه شتاب راے حسب المصلحت نگاشت که شجاع الدوله در مصالحه با انگلیشیان بشرطیکه منظور شان بود تن در نداده عازم حرب بار دیگر است و میر قاسم خان از دست او بدر رفته و سمرو را نمی تواند گرفت مگر بدغا و درین وقت این قسم کارها برای خود خوب نمیداند اما من پایان کارش را بخیر ندانسته راغب ملاقات و رفاقت انگلیشیه ام چون شتاب راے معتمد علیه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان و نمکخوار بینی بهادر در زمان اخراج ماسلے جیانابود خدامت او را در عوض حقوق پرورش مغتنم شمرده برای خود فوز عظیم دانست و میجر منرو وزیر را در بکسر شکست داده تا بنارس در تعاقبش رفته بود تر بنا بر امرے غیر معلوم برگشته میجر فلچر را بالارے فوج گذاشت از او هم بعد چندے تقصیرے روی داده از ریاست لشکر معزول و میجر کرنک که در سابق رئیس لشکر و نوکر کمپنی بود لبرداری فوج مامور گشته و نوعی از خطا بهاے چیزیکه آنرا برگ دیر جرنل میگویند یافته درین ایام رسیده بود جرنل مذکور نهایت اتحاد با شتاب راے داشت راے مذکور داعیه بینی بهادر با جرنل بصدق ظاهر نمود او ورود بینی بهادر از مصالح عظیم شمرده مغتنم دانست و خطے متضمن طلب او بکمال اکرام نگاشته بوساطت شتاب راے طلبید اشتی بینی بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود و زمام حل و عقد معاملات اندے بدست او آمد او از وی و انا سے چند روز هر دو طرف را خوشنود و راضی از خود میداشت جرنل میگفت که هرگاه شما متعلقان خود طلبیده اشته ناموس را در عظیم آباد یا بنارس بگذارید آن زمان خاطر جمع گشته نیابت معامله هر دو صوبه باختیار شما واگذاریم او عذرها سے مناسب خواسته رضا بطلب ناموس خود نمیداد تا آنکه شجاع الدوله راؤ ملهار را با خود متفق ساخته بداعیه جنگ انگلیشیان در نواح کوڑه رسید و بینی بهادر با تقریرے اعتقاد داشت از وی پرسید که مرا چه باید کرد او گفت که ورود انگلیشیان بمنزله باد تندے بود آمد و رفت بینی بهادر با استماع این سخن غلبه شجاع الدوله گمان کرده داعیه رفاقت او تصمیم داد و راؤ شتاب راے که واسطه جواب و سؤال او در خدمت انگلیشیان بود خبر اجتماع راؤ ملهار با شجاع الدوله شنیده به راجه بینی بهادر گفت که اگر پیوستن بشجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را ازاراده شما آگهی داده رخصت بدهانم و شما علانیه و فاسقے مرخص شده بروید و اگر ماندن منظور باشد بخاطر جمع و مطمئن باید بود و امریکه موجب بدنامی من و بدعهدی شما باشد بعمل نباید که براے من خطرے عظیم و براے شما ننگ بے انتها خواهد بود بینی بهادر سوء ظن را حزم و احتیاط شمرده راز خود در از شتاب راے هم پنهان داشت و انتهاز فرصت نموده زمانیکه بنام بندوبست بعضے از محالات صوبه از لشکر انگلیشیه دودر تردد چند کمپنی تلنگه انگلیشیه با او متعین بود بطرف لکهنو شتافته و متعلقان خود را بر داشته بطرف عساکر شجاع الدوله

راهی شد کپتانها قصد مزاحمت نمودند چون فوج بینی بهادر بسیار و تلنگان اقل قلیل بوده اند ممانعت نتوانستند خاموشی گزیدند و بینی بهادر با فوج خود به ربرفته بشجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بعلت عارضه بیماری در حصار پرتاب گڈه مانده و بینی بهادر او را در انجا گذاشته رفته بود دنیا بر بی خبری از اراده های مضمر راجه بینی بهادر با وجود رفاقتش بجای خود حیران ماند و زن راجه آنجا لازمه فتوت با وجود نبودن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار بینی بهادر به ربرفته کسی در انجا نبود با خان موصوف بعمل آورده بمقدور خود از دادن مکان اقامت و رسانیدن ما یحتاج که در انجا بدست نمی آمد کوتاهی نکرد آخر الامر بصعوبت تمام اسباب حرکت بهم رسانیده از ان مکان برآمده وارد اله آباد گشت جرنل کرنک ازین خبر رفتن بینی بهادر متحیر گشته بپاس خاطر شتاب رای که صدیق مخلص بود چیزی نگفت اما شتاب رای برآبروی خود ترسیده بعجز و اصغای این خبر حضور جرنل رفته التماس نمود که ایفای عهد بینی بهادر را من ضامن بوده ام و از وی چنین حرکتی بظهور رسید اگر در کونسل با صاحب درین خصوص اندیشه باز خواستی باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جرنل و دیگر سرداران انگلیشی را حسن صداقت و اخلاص راو شتاب رای پسند افتاده دلجوئی بافراط نمودند و خاطرش را مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله مع راو ملهار مرهته باراده پرخاش با افواج انگلیشی مهیا گردید

فرستادن اصحاب انگلیشی فوجی را بتسخیر قلعه چنارگڑه و محفوظ ماندن قلعه مذکوره از صدمات تسخیر

سرداران انگلیشی قبل ازین سوانح راجه بلونت زمیندار بنارس را بوساطت راو شتاب رای و سید نور الحسن خان بلگرامی که اول رفیق و ملازم شجاع الدوله و بینی بهادر بود و سزاول معامله بنارس بود دستمال ساخته رفیق خود نموده بودند بدلالت او تسخیر قلعه چنارگڑه که بر سر کوه و لب دریای گنگا بده کروهی بنارس طرف جنوب واقع و از قلاع متینه معروفه است در خاطر آورده فوجی را مع یک میجر و چند کپتانان و لفتنت و الفسن و سارجن بر سر قلعه مذکوره فرستادند و چند ضرب توپ قلعه شکن همراه دادند میجر مذکور مع فوج و اسباب قلعه ستانی در انجا رفته از طرف بادشاه احکام اطاعت رسانیده اول به تهدیدات سلطانی ترسانید چون در نگرفت بجنگ اشتغال نموده آتش توپ اندازی را اشتعال داد و کمر همت تسخیر قلعه بسته پای جلادت پیش نهاد محمد بشیر خان که مقرب الدوله وزیر و قلعه دار آنجا بود نهایت جبن و بد دلی داشت اما همراهیانش پای ثبات افشرده بمدافعه پرداختند و محمد بشیر خان را بنوعیکه خواست از قلعه برآورده و چند روز برابر گردانیدند در روزی چند با قلعه جنگ ماند آخر الامر انگلیشیان دیوار حصار بضرب گلهای توپ از طرفی خراب ساخته در شب تاریک با فوجی مناسب یورش آوردند و فوج انگلیشی بالای کوه برآمد چون داعیه در آمدن بحصار نمودند میجر همراهیان را دلدهی نموده حکم برآمدن بر سنگهای افتاده دیوار حصار داد مستحفظان قلعه صدای پای بالا رفتگان و گفتگوی آنها بهم گوش شنیده خبردار و مستعد مدافعه و کارزار شدند و زیر شلک بندوق و سنگ گرفته اکثر بالا رفتگان را مجروح ساختند و هم از اضطراب و تاریکی شب پای بسیاری از سر سنگهای افتاده دیوار و کوه لغزیده غلطیدند و سنگها از صدمه بهم گر غلطیده سر و رو و دست و بازوی غلطیدگان را درهم شکست میجر که بالا رفته بود نیز بهمین صورت زیر سنگها افتاده و زخم تفنگ خورده مدهوش افتاد و عارجان را دل از دست رفته پای ثبات برجا نماند و ناکام برگشتند بعد دیری در کمال اخفا و احتیاط میجر را در همان هنگام شب آوردند مدهوش بود و بعد اندک زمانی

عالم فانی را پدرود نمود و جرنل این خبر شنیده و برپیش آمدن وزیر مطلع گردیده فوج متعین قلعه را پیش خود خوانده باتفاق بداعیهٔ مقابلهٔ شجاع الدوله و مرهٹه پیشتر راند درین عرصه میرزا نجف خان هم که با شجاع الدوله بدبود از بندیل کهنڈ آمده رفاقت انگلیشیان گزیده ملازم شان گردید سرداران انگلیشیه بعض فوج را بسالاری میجر استبرٹ بلکهنو فرستادند تا ضابط آنجا بوده از طرف صوبه بوده و حدود آنجا خبردار باشد و محمد اکبر خان رایکوتواری انجا تجویز راو شتاب رای مقرر ساختند و جرنل کرنک با کل فوج مع شتاب رای و میرزا نجف خان به اله آباد در رفته بتسخیر قلعه آنجا جازم شدند میرزا نجف خان که از کم و کیف قلعه مذکوره آگهی داشت طرف حصار را در جائیکه پشته نداشت نشان داد و جرنل توپهای قلعه شکن که از عمارت لشکر وزیر همراه داشته همان طرف بسته دیوار انجا را شکست و علی بیگ خان وغیره که از قبل وزیر بحراست قلعهٔ آنجا مامور بوده اند عرصه بر خود تنگ دیده امان خواه شدند راو شتاب رای ضامن آبرو و مال آنها غیر مال وزیر و مخیر بودن در رفاقت و عدم رفاقت انگلیشیان گردیده آنها را از قلعه برآورد و قلعه بتسخیر اصحاب انگلیشیه درآمد علی بیگ خان وغیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته نزد آقای خود شتافتند و راو شتاب رای باتفاق و اعانت راجه بلونت سنگه بنا ولبست هردو صوبه خصوص صوبه اوده مهما امکن انتظام داده عمال در اکثر محالات بلکه همه جا فرستاده اکثرے از افواج میر قاسم خان مثل میر روشن علی خان و شیخ فرحت علی و برادر انش و شهسوار بیگ تورانی قاتل مستر امیٹ را ملازم ساخته متعین صوبه و عمال هر محال نمود چون خبر نهضت وزیر تحقیق یافت جرنل مع شتاب رای و میرزا نجف خان عازم جنگ وزیر و مرهٹه گردید و عمال را مع افواج نو ملازم جابجا گذاشت الحق که شتاب رای در بند و لبست صوبه مذکوره باوجود عمل دیرینه شجاع الدوله که از عهد برهان الملک سعادت خان جدامادرے او قریب به پنجاه ساله بود برهم زده اکثر جا را انتظام داده کارے سترگ کرد لیکن نمک بحرامی بعض ملازمان دغا پو و طلبی و ناحق شناسی اکثر زمینداران آنجا خصوص راجه بلونت درین امر سببی موید بود ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

گفتار در جنگ ثانی شجاع الدوله باتفاق راو ملهار مرهٹه با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب گشتن او

چون راو ملهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسید وزیر باتفاق بپیشتر آمد و جماعهٔ افاغنه که وعدهٔ رفاقت نموده بودند امیدوار رسیدن داشتند و شهره برآمدن در عوام انداخته گامی پیشتر نگذاشتند عماد الملک ظاهرا با معدودی رسیده تماشائی بود نه مقدورے داشت و نه از دست او کارے برآمد و فی الحقیقة از ناخن تدبیر و دم شمشیر هیچ کسی عقده نکشود و زنگ کدورت شکستیکه یافته بودند احدے از دل حدے نزدود القصه در نواح کوڑه تلاقی عسکرین روی داده جنگ سبکی دست داد مرهٹه که تاب تحمل صدمات توپخانه گاهی نداشت دست و پای جنبانیده عطف عنان نمود و نامبرکز دولت خود که نواح گوالیار بود عنان بگرانبار نکشید شجاع الدوله نیز از نمک بحرامی نوکران و عدم دلسپی فدویان چهرهٔ مقصود در آئینه امید ندیده دل تنگ برگشت در زمانیکه فوج انگلیشیه از نواح صوبه اله آباد جنبیده عازم استقبال افواج وزیر بود بعض افواج مرهٹه بضابطهٔ مستمرهٔ خود افواج انگلیشیه را در میدان محصور داشته از تنگ و تاز اندکی متشوش می داشت چنانچه یکبار راو شتاب رای با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود در ان وقت جسارتهای دلیرانه نموده گو بنده بدست خود بمباشر طعن و ضرب نیزه کرد بید و در رسیدن مردان آبروی خود نگهداشت تا آنکه فوج انگلیشیه بمدد او رسیده از ان دار و گیرش رها نید حق آنست که راو شتاب رای اکثر صفات حمیده داشت

و درین جزو زمان از جمیع رؤسا ممتاز بوده بر اکثرے از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخے از ان ان شاء الله تعالے عنقریب در ذکر احوال او نیابت صوبهٔ عظیم آباد و حکومت آنجا که داشت نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار خواهد شد علی ابراهیم خان بهادر از اله آباد حسب الاشعار بینی بهادر خواست که بلشکر وزیر رفته با راجه بینی بهادر بپیوندد چند کروهے از شهر مذکور بر آمده بود که خبر شکست وزیر کرهٔ ثانیه شنیده باز برگشت و مدتے دران نواح مخفی بود تا مصالحه وزیر با انگلیسیان روے داد و فساد فرو نشست و آن عزیز وافر التمیز سراسر صدق و وفا از کنج خمول و اختفا بر آمده بمرشدآباد رسید و ذکرش در ضمن حکومت مظفر جنگ که نائب نظامت مرشدآباد گشت ان شاء الله تعالے خواهد آمد القصه وزیر بار دیگر شکست خورده بطرف فرخ آباد رفت و از افاغنه وغیره شکوهٔ تعلل و اهمال در اعانت نموده از هر یکے استمداد و چاره جوئے نمود هر یکے سخنی میگفت اما چون از ته دل نبود در خاطر وزیر جاے نمی یافت آخر الامر احمد خان بنگش خلف محمد خان غضنفر جنگ با وجود عداوتهاے دیرینه بمقتضاے جوانمردے که داشت صاف بشجاع الدوله گفت که ازین جماعهٔ افاغنه وغیره که شما توقع نصرت و اعانت دارید کسے بکار شما نخواهد آمد و در انتظار چند مشت زر که دارید بخرج سپاه و مدعیان امداد رفته بحال خود درخواهید ماند و همین مظهران نصرت تماشائی بوده دام مضحکه خواهند ساخت بزعم من صلاح در دو حال است یا با معدودے که توقع رفاقت از انها دارید بر دشمن بتازید اگر حیات باقی است ظفرے یابید والا آبرو جان خود در میدان مے بازید و اگر این کار دشوار نمایدی بساطت دیگرے یکبارتن تنها بر خواسته پیش انگلیسیان بروید انچه شنیده شده کار انها بر دیهٔ عقل و جوانمردی هاست اغلب که با شما نرد دغا نخواهند باخت و شما را در مهلکه نخواهند انداخت بلکه ظن غالب آنست که بنا بر نام و نشان خاندان شما از در خلاص در آمده در اکرام و احترام شما را ضے تقصیر نخواهند بود درین بین بعد فتح قلعه اله آباد و شکست یافتن وزیر نوبت دوم بوعده و عید پادشاه و سرداران انگلیسیه مستحفظان قلعه جنابزه نا امید از ظفر و غلبهٔ شجاع الدوله گردیده و سامان قلعه دارے راهم کمتر دیده قلعه را حواله عملهٔ انگلیسیه نموده بعضے از آنها ملازم پادشاه و برخے نزد شجاع الدوله راهی شدند ✦

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیسیه و انجامیدن بمصالحه و مصادقه

شجاع الدوله بعد امعان نظر سخن احمد خان بنگش را در بارهٔ خود اصوب آرا و احسن شقوق دانسته با معدودے از ندما بر پالکی خود سوار گشته راه لشکر انگلیسیه گرفت زیاده از ده دوازده سوار همراه نداشت بعد طے مسافت بجرنل کرنک خبر رسید که وزیر الممالک باین صورت مے آید اول متحیر و مستخبر صدق و کذب خبر گشته بعد تحقیق بپاسے ادب با جمعے از سرداران و راجه شتاب راے پیش رفته استقبال وزیر کرد وزیر جرنل را مستقبل دیده از پالکی فرود آمده معانقه نمود و جرنل مع کل سرداران و شتاب راے اندور گذرانیده پیاده پا با پالکی وزیر در رکابش روان گشته تا بخیمهٔ خود که براے او استاده کرده بودند رسیده فرود آورد و سرداران انگلیسیه لوازم ضیافت و مهمان دارے بعمل آورده از آداب و تواضع دقیقه فرو نگذاشتند شجاع الدوله طعام ضیافت همانجا خورده خوابید و بعد بیدارے از خواب هم عنان شاد کامے بجائیکه خیمه گاه او بود و دو سه کروه فاصله داشت برگشته با همراهیان که از سه چار صد کس بیش نبوده اند منزل ساخت و از طرف مصالحه که در سه چهار روز بوساطت شتاب راے انفصال یافت دلجمعی نموده حسب الاذن رؤساے انگلیسیه جمیع ملازمان خود را طلبیده اشت و آمد و رفت سفرا و پیغام بران اکثر اوقات و در بعضے احیان آمدن او و جرنل در خانه همدیگر معمول بود و راجه شتاب راے

و درین کار استرضای طرفین منظور داشت اما بمقتضای تنخواه رسگی که قبل ازین سانحه در سلک ملازمان شجاع الدوله برفاقت بنی بهادر بنا بر اخراج نمودن میر قاسم خان از عظیم آباد منسلک بود عزت شجاع الدوله را وجه همت خود ساخته در انصرام مراسم و مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید +

گفتار در قرار داد شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبه خود بعد استحکام عهود و پیمان مرقوم شدن آن

بنای مصالحه برین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لکهه روپیه عوض اخراجات انگلیشیه را در حروب او روبداد با نگلیشیان رساند نصف نقد و نصف دیگر بر صوبه تنخواه فرماید و انچه از صوبه او در تحصیل در آمده باشد مجرا یابد و صوبه اله آباد مخصوص پادشاه و پادشاه در اله آباد خاطرخواه خود معاش نماید و میرزا نجف خان بهادر که رفیق پادشاه و انگلیشیان شده بود ملازم پادشاه بوده یک لکهه روپیه سالیانه از خزانه شاهی بمحل مالگزاری بنگاله می یافته باشد و فوجی از انگلیش باعانت پادشاه در اله آباد بماند و یکی از اصحاب انگلیشیان در خدمت شجاع الدوله بطور میانجی گری حاضر بوده کاری بمعاملات او نداشته باشد و بعد ازین عهد و پیمان دوست همدیگر را دوست و دشمن همدیگر را دشمن دیده هر کسی دشمنی زور آرد دیگری اعانت او نماید و هر که از دیگری فوجی باعانت طلبد وجهی برای مصارفش بصاحب فوج برساند و راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس که بنابر رفاقت پادشاه و انگلیشیان از خدمت شجاع الدوله مقصر و بخیانت موسوم شده بود استعفای تقصیرات او صاحبان انگلیش نموده در اطاعت وزیر و حمایت خود گذاشتند عهود مذکور از طرفین مرقوم گشته وثائق مرقومه به مهر و دستخط فریقین استحکام یافت و شجاع الدوله را حالت منتظره غیر ازادای زری که بحوالهٔ معهود بود نماند +

ذکر بیگانگی که مادر شجاع الدوله مع کل اقربا بطمع زرها نمود و گوی وفا و خلاص ازین جمله مردم نشش در ربود

وزیر بعد تقرر و تحریر عهود زریکه بزودی موعود بود در فکر تحصیلش افتاده باهر یکی از رفقای خود بقدر مقدور او تکلیف ادای زری نمود و همین قسم با مادر و زن خود و برادران زن خود و جمیع اقربا خطی متضمن فرستادن مبلغی مناسب نگاشته بر این خود ازینجا خسران بسته بوصول زر مذکور ارقام نمود اما به ثبوت پیوسته که از هر کس هر چه توقع داشت و فی الحقیقه آنکه از عهده العیال و انبار آن زر بر آمدن می توانست طمع را کار فرما گشته برخی نصف و جمعی ثلث و گروهی ربع آن زرا اعتراف نموده فرستادند حتی مادر و برادران زن او و غلامان و ملازمان نمک پرورده دیرینه اش همین سلوک را مسلوک داشتند مگر زن او که هر چه از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات داشت و انچه خدمه او را میسر بود حتی حلقه بینی خود مع مرواریدان برای شوهر بار بود و ممانعت مردم خوش آمد گو فرستاد و ناصحان را جواب میداد که انچه مرا میسر است تا سلامتی شجاع الدوله مرا می باید اگر او نباشد هیچ یک ازین اسباب بکار من نمی آید اگر چه زنی بود اما آفرین بر همت مردانه او و حق صحبت شناسی ازینجاست که گفته اند **شعر** زن خوب فرمان بر پارسا + کند مرد درویش را پادشا + شجاع الدوله هم بعد این امتحان هر چه بدستش می آمد و از مصارف لابدیه باقی می ماند بزن خود میداد و الحق چنین می بایست **مصرع** چه مردی بود کز زنی کم بود + القصه بعد سرانجام شدن مبلغی که امکان داشت برای باقی مبلغ معجل جواهر گران بهای خود را بدست صاحبان انگلیشیه بعد تعیین قیمت که درین باب هم رائی نشتابی در میان بود در رهن گذاشته اهل و عیال را از ملک حافظ رحمت طلبداشت

و قلعه چناره را نیز بعوض قلعه الهٰ آباد از دست انگلیش انتزاع نموده از بادشاه و سرداران انگلیش مرخص شده و در خدمت پادشاه یکے را به نیابت وزارت و دیگرے را به نیابت میر آتشے که خدمات موروثے او بود گذاشته بدار الملک صوبه خود فیض آباد که باد سے آباد سے آن برهان الملک سعادت خان و متمم و مکملش شجاع الدوله است روانه گردید و در ان گل زمین رفته بکارهاے خود پرداخت تتمه احوال او و شاه عالم پادشاه و بقیه احوال میر قاسم خان عالی جاه در دفتر حالات سلاطین شاه جهان آباد و حکام و ناظمان آن طرف غیر بنگاله و عظیم آباد مرقوم قلم وقائع رقم خواهد شد و وضع انتظام و ملک دارے که باختراع اصحاب انگلیشیه و نواب و حکام دست نشان این جماعه رائج گشته و سوانحیکه درین صوبه روے داده نگارش یافته انشاء الله تعالیٰ این دفتر اختتام میپاید

ذکر جلوس نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن شمس الدوله بهری ونسترت بولایت خود و ورود لارڈ کلیف ثابت جنگ از ولایت انگلنڈ دار الملک لندن بانتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوانحیکه بسبب میر قاسم خان درین ضمن روی داد

چون روزنامچه عمر و دولت میر جعفر خان دست قضا در نوردید شمس الدوله بهری ونسترت گورنر کلکته شنید که لارڈ کلیف ثابت جنگ صاحب اختیار صوبه بنگاله و عظیم آباد گشته از ولایت انگلنڈ مے آید بودن خود در کلکته مناسب ندیده قبل از ورود لارڈ مذکور روانه ولایت انگلنڈ شد و بقیه اصحاب کونسل بضابطه مستمره حکمرانی و انتظام امور رجوع مے نمودند بعد مردن میر جعفر خان در کونسل چنان قرار یافت که نجم الدوله معروف بمیر پهلورسے پسر کلان میر جعفر خان از بطن منی بیگم بجاے پدر نشیند و نواب او بصلاح اصحاب کونسل رتق و فتق مهمات نظامت و ملک دارے باشند چون این صورت قرار یافت مستر مدلٹن صاحب کلان مرشد آباد و مستر جانسن صاحب کلان بردوان هم در مرشد آباد آمده بحضور خود بر مسند ایالت بنگاله او را اجلاس فرمودند و او وجهے معتدبه هر دو صاحبان مذکور بطور تواضع رعایت نمود نجم الدوله چند روز ناظم مقتدر و نند کمار دیوان مدار المهام او و مرجع طوائف انام صوبه بنگاله بود و میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان ناظم عظیم آباد به نیابت برادر زاده خود و راجه دهیرج ناراین برادر خرد راجه رام ناراین دیوان مدار المهام صوبه مذکوره و راو شتاب رائے دیوان پادشاهے آن صوبه بود المهیت موافق با جمیع انگلیشیان خاصه با جرنل کرنک سالار فوج انگلیشیه شجاع الدوله بنابر مصلحت وقت پرگنه ماهول که چند هزار روپیه زیاده از یک لک محاصل آنجا بود در نواح اعظم گڈه و جون پور بطور جاگیر با بخشیده بهیل مدتے باین صورت گذشته بود که نند کمار بنابر آزردگی گورنر بهری ونسترت شمس الدوله بهادر حسب الطلب کونسل کلکته رفت اما از کار خود معزول نبود عمله او کار با نقد او مے کردند شمس الدوله معائب او را بالشرح و البسط نگاشته و کتابے مجلد ساخته حواله برادر خود خارج ونسترت هوشیار جنگ بهادر کرده گفته رفته بود که هرگاه لارڈ کلیف برسد در کونسل خانه نشیند کتاب مذکور را در اجتماع ارباب کونسل بحضور او بخوانند و او را بشنوانند ازین جهت ارباب کونسل کلکته نند کمار را از کلکته بیرون رفتن نمے دادند و او بنابر انتظار لارڈ کلیف که در زمان منصب کرنیلے او و زوال دولت سراج الدوله در ایام اقبال میر جعفر خان منشے و مقرب او بود بآمدن لارڈ کلیف امید افزایش اقتدار از مرتبه که میش بود داشت تا آنکه لارڈ کلیف بهادر ثابت جنگ در رسید و هوشیار جنگ کتاب عیوب نند کمار نوشته برادر خود در کونسل بحضور او ارباب

لفظاً باللفظ خوانده به لارڈ مذکور شنوانیدند کمارسر چند منظور نظر عطوفت لارڈ بود اما بنوعے معائب ونقایص آن شمس الدوله نوشته رفته بود که از کار خود معزول و مامور باقامت کلکته و عدم خروج ازحدود معینه شهر مذکور گردید + + +

ذکر عروج محمد رضا خان باعلی مدارج دنیاداری بمحض مساعدت بخت وتقدیر باری عز اسمه

بنابر فروسے هندکمار از تسلط و اقتدار محمد رضا خان خلف حکیم هادی خان عقیلی شیرازی که در عهد نانوی میر جعفر خان نیابت چکله جهانگیر نگر داشت بیاوری تقدیر مورد الطاف لارڈ کلیف گشت و بسپارش و کارسازیها نیابت نجم الدوله در نظامت و اختیار حل وعقد معاملات کل صوبه بنگاله یافته بمحمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مخاطب گردید و آهسته آهسته خطاب معین الدوله مبارز الملک خان خانان یافته نوبت و ماهی و مراتب و حکم سواری نالکی نیز حاصل نمود و لارڈ کلیف چون باستماع خبر انقلاب ممالک بنگ و عظیم آباد و استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک متعین شده بود و این کار در نظر اهل ولایت نهایت عظیم و دشوار می‌نمود لهذا بمدارج علیا ترقی یافته یکبار از کرنیلی بمرتبه لارڈی که منصب و خطاب امارت ولایت انگلند و لندن است رسیده و در جمیع کارها اینجا بنوعی مختار و بکمال اقتدار آمده بود که تا حال هیچ گورنری باین اختیار و اقتدار نیامده مگر نواب گورنر جرنیل عماد الدوله بهادر مستر هستنگ جلادت جنگ که در مرتبه بر لارڈ کلایف هم فائق آمده در هندوستان و ولایت شریک و سهیم ندارد و فی الحقیقة لائق این مرتبه و مقامست لارڈ کلیف بجهات مذکوره تابع اجتماع آراے ارباب کونسل نبود لهذا احدی از انگلیشیان را باخود برابر ندانسته کسی از هندی و انگلیشیه بخاطر نیاورده بنابر اظهار اقتدار خود اول با جانسن و مدلتن کاوید که نشانیدن نجم الدوله بجای پدرش مناسب و معقول شد اما زرے از وی گرفتن بے حساب و بیجاست عائد سرکار کمپنی باید ساخت اهر دو سردار مذکور استعفای نوکری نوشته فرستاده جواب صاف دادند که ما را اطاعت امر شما در نوکری کمپنی ضرور و لازم بود الحال که ما دست از نوکری بر داشتیم دیگر حکم شما بر ما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت پادشاهی رجوع نمایید که در انجا انفصال یابد و انچه اشعار الصیال زر بسرکار کمپنی سے فرمائید هرگاه زرهای خطیری که شما از پدر نجم الدوله گرفته بجای سراج الدوله نشانیده بودید داخل سرکار کمپنی خواهید نمود ما هم این مبلغ یسیر را که از پسرش گرفته ایم عائد سرکار کمپنی خواهیم نمود لارڈ کلیف جواب صاف شنیده و بعد استعفای نوکری که آنها اول نموده مجال گفتگو با آنها ندیده خاموشی گزید جانسن خود بولایت رفت و مدلتن مدتی چند مستعفی در هند بوده بتجارت گذرانید و بعد زمانی چند باز نوکر شده صاحب کلان مرشدآباد بود که اجلش در رسید و در موضع پیتی متصل لتباه آباد فیما بین راه عظیم آباد و مرشدآباد مردم بهمان کوه پیتی مدفون گردید قبرش از دور مرئی سے شود درین فرقه بخوبی و ترحم بر خلق شهرت دارد باشد که مرد خوبی خواهد بود دلیهم و خوبیهای ڈاکٹر دلیهم فلرٹن و در جرأت و هوشیاری امور جنگ و ثبات آشنائیها و درستی مزاج کرنل کاڈرڈ و در دانائی و پاس حقوق اخلاص و آشنائی و معامله فهمی و جز درسی در معاملات ملکی هوشیار جنگ جارج ونسترت و در حسن اخلاق و اکثر اوصاف مستر الیون لا و مستر طامسن الابرادر خرد مستر الیون لا برابر با برادر کلان و بارلو صاحب هم مثل ایشان و طامسن صاحب در اکثر محامد و رافت بے نظیر و مستر اندرسن و مستر الیث در کمال دانائی و تواضع و عطوفت و جمیع صفات حمیده در امثال و اقران ممتاز اند و برادر مستر اندرسن هم شنیده سے شود که برابر با برادر بلکه در بعض علوم خصوص هندسه

به از برادر است و مثل این اشخاص درین فرقه کمتر کسی دیده شده اوصاف بعض انگلیشیان دیگر هم شنیده شد اما چون بنده را با آنها چنان سروکاری نبوده است احوال آنها بتعیین معلوم نیست که نگاشته آید +

ذکر هلاک کردن مستر بلرس خود را از جهالت و نادانی و مطعون گشتن او در اعالی و ادانی

مستر بلرس که صاحب کلان عظیم آباد بنابر مرتبه نوکری خود بود بسبب قلت شعور تتبع مستر مدلتن و مستر جانسن کرده اتباع کمپنی که در باغ جعفر پور است و دران روزها هر صاحب کلان همانجا می ماند بکر و فر بسیار سوار گشته در قلعه آمد و میر کاظم خان را بنیابت عظیم آباد نشانیده قلیل وجهی بدست آورد و بمصاحبت و اشعار بعض هندیان که مثل او دور از شعور بوده اند ظاهرا مرتکب بعضی حرکات نامناسب گشته بود ازین جهت اقتدار لارڈ کلیف شنیده برابروی خود ترسید و بدست خود از جراحت کرچ خود را هلاک ساخته در باغ جعفر پور مدفون و مطعون اقوام خود گردید جنرل کرنک که از سابق با لارڈ کلیف نهایت اخلاص درست داشت درین وقت مصدر حل و عقد جمیع امور و مرجع کل معاملات گردید چون با داکتر جنرل مذکور اول در کمال اخلاص و آخر در نهایت بدخواهی بود چیزی چند خاطرنشان لارڈ ساخته داکتر فلرتن را بر طرف کنانید داکتر از دوستان خود در کمال ناکامی مرخص گشته بولایت خود رفت وعدهٔ برگشتن با دوستان بشرط چند کرده بود اراده او با تقدیرات الهی مطابق نیفتاده تا حال بر نگشت خبر زندگی او شنیده می شود خدا او را هر جا که باشد موافق نیت او خوشش نگهدارد +

رفتن لارڈ کلیف باله آباد برای ملاقات شاه عالم پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله آصفجاه و گرفتن فرامین اسناد دیوانی خالصهٔ شریفه هر سه صوبه بنگاله و اوڑیسه و عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تجدید عهود و داد و اتحاد و بدر رفتن تحصیل زرهای هر سه صوبه از دست هندیان و اختصاص یافتن انگلیشیه بحکومت صوبجات مذکور و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور

لارڈ کلیف بعد ورود بکلکته و اطلاع بر امور ضروریه و انصرام بعض مرام که حاجت بآن داشت نهضت باله آباد بنا بر تحصیل مقاصدیکه پیش نهاد خاطر داشت نمود و وزیر الممالک شجاع الدوله نیز از فیض آباد که مرکز دولت او بود حسب الاشعار لارڈ و جنرل و بنابر التماس راو شتاب رای که گویا واسطهٔ اصلاح بین الجانبین بود قاصد اله آباد گردید و میرزا کاظم نام شخصی را که مرد ولایت زا و بمصاهرت حسن رضا خان نوهٔ حاجی احمد پسر علی جواد خان مرحوم اختصاص و در ایام حکومت میر قاسم خان بدستگیری علی ابراهیم خان بهادر عاملی پرگنه سهسرام و چین پور داشت لارڈ مذکور در زمان اقامت خود بدکهن با او آشنا بود درین وقت مورد الطاف بی اکناف خود گردانیده لک روپیه نقد بخشید و مصاحب خود گردانید ظاهرا واسطهٔ جواب و سؤال در تحصیل عروج محمد رضا خان هم او گردیده چون محمد رضا خان شراکت راو شتاب رای در معاملات متعلقانی خواست قاصد آن بود که واسطهٔ جواب و سؤال در حضور پادشاه و وزیر هم شتاب رای نبوده میرزا کاظم مذکور بجای او باشد بنابرین تقریب این امر با لارڈ کلیف مخفی از جنرل نمود و میرزای مذکور امیدوار این کار همراه لارڈ کلیف رفت و لارڈ کلیف هنگام ورود عظیم آباد ملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجه دهیرج نراین و راو شتاب رای نموده قدر و منزلت

هر یکی را بنیران شعور دور حدان سنجیده راو شتاب رای را برای همراهی خود بنابر انفصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان را
مرد ساده لوح دیده لائق سر انجام معاملات صوبه ندانست دهیرج نارایین نیز بنابر شوم طمعی با وجود احسانهای خان مرقوم
دبرادرش میر جعفر خان نمک بحرامی را کار فرما شده بیقید رسی او در کارهای دنیا ظاهر ساخته خواهان نیابت صوبه عظیم آباد
بنام خود بانفراد گردید لیکن لارڈ درین سفر عزل و نصب مناسب ندید و راو شتاب رای را همراه گرفته روانه پیشتر گردید چون باله آباد
رسید بعد حصول کورنش پادشاه و ملاقات با وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و ضیافتها و پیشکش تحائف که از طرفین بعمل آمد
مقصد یکه داشت ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانی هر سه صوبه بنام کمپنی از وزیر و پادشاه درخواست چون پادشاه
و وزیر مغلوب این جماعه هم بجرأت و جلادت و هم بفهم و فراست بوده اند چار و ناچار قبول نموده بر وفق خواهش او فرامین
اسناد نوشته دادند و بیست و چار لک روپیه مالگزاری هر سه صوبه مقرر گشته قبولیت مهر کمپنی که دست آویز تعهد مالگزاری
است داخل دفتر پادشاهی گردید و امور عظیمه چنین بی آنکه عذری در میان آید و کسی گفتگوئی با کمپنی و پادشاه انگلنڈ
بسفارت ایلچیان دانا دل و مراسلات محرره و سیران کامل نماید در کمال سهولت و آسانی تو بیع و شرای خر بار بردار و چار پای
رهوار هم بابن زودی بدون تکرار یکسوی شد و انفصال و انقطاع یافته لارڈ مذکور کامیاب مقاصد بدار الحکومت خود
که عبارت از کلکته است معاودت نمود و کرنل سمث را که بعد رفتن لارڈ بولایت جرنل شد بسرداری فوج انگلیشیه گماشته در
اله آباد بخدمت پادشاه گذاشت اما فی الحقیقة حاکم او بود و پادشاه محکوم او در قلعه میماند و پادشاه بیرون قلعه در جاهائی که
خود احداث آن نموده بناهای بعض منازل از خشت و آجر در انجا انداخته بود اوقات میگذرانید و جرنل از صداهای
نقاره نوبت خانه پادشاهی که در قلعه بود گاهی ناخوش گشته نواختن نوبت پادشاهی را مانع میشد و مردم نقارخانه ناچار
ممنوع از عمل خود می بودند سوای پنج روز که پنج روز نوبت او ست القصه حسن سلیقه راو شتاب رای و طلاقت بیان
و رسیدن بکنه کار و حقوق دیرینه خدمتهای او و دولتخواهیهای کمپنی و اصحاب انگلیشیه منظور نظر لارڈ گردید میرزا کاظم از کار یکه
محظور داشت محروم همراه لارڈ برگشت و علی ابراهیم خان بهادر را که برفاقت وزیر و بینی بهادر بعزت و احترام میگذرانید لیکن
بنابر غربت از یار و دیار مکدر بود مانند میرزای مذکور نظر بحقوق احسانیکه خان مرقوم در عهد عالیجاه برا و کرده جان و
آبرو او را از صدمات لطش و سطوت عالیجاه در کنف حمایت خود محفوظ داشته بود ترغیب آمدن بمرشد آباد نموده واسطه
ملاقات او با لارڈ جرنل گردید و علی ابراهیم خان بنابر الفتی که ببلده مذکوره و آشنایان آنجا بسبب طول مدت اقامت داشت
قبول نموده همراه او اراده عود بمرشد آباد نموده راهی شد و بمرشد آباد رسیده در زمره رفقای مظفر جنگ انسلاک
یافت اگرچه در کمال عزت بسر میبرد اما قدردانی او بقدر لیاقتش بعمل نیامد و لارڈ کلیف بعظیم آباد رسیده میر محمد کاظم خان
را از صوبه داری عظیم آباد معزول و راجه دهیرج نارایین را بانفراد رتق و فتق مهمات صوبه مذکوره گردانید و برای میر کاظم خان
لکهه روپیه سالیانه مقرر گشت او در راج محل اکبر نگر که مولد و موطنش بود سکونت ورزیده چون نیت خوشی داشت درین عصر
پر آشوب در کمال آرام و احتشام گذرانید و نیکنام زندگانی نمود و دهیرج نارایین بپاداش بد باطنی و دغائیکه با این بیچاره
بعمل آورد بعد چند روز دفعتا کشیده معزول گردید و در حسرت حصول حکومت جان خود در باخت چنانچه در مقامش مفصل
و مبین خواهد شد و لارڈ کلیف چند روز در عظیم آباد توقف ورزیده روانه کلکته گردید چون در انجا رسید بانصرام مهام خویش
پرداخته مستر سیکس را صاحب کلان و شریک انتظام معاملات مالی و ملکی چکله جهانگیر بصاحبت خان مرحوم گردانید و چکله

بر دو آن را از مشارکت سنیاسیان پرداخته بدست دو سه کس از رؤساے معتمد انگلیسیه سپرد و میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن عمدة الملک امیرخان صوبه دار کابل چون وقت نهضت لارڈ کلیف بطرف الهٰ آباد که در عین برسات اتفاق افتاده بود بسوارے کشتی مورپنکهی در نواح بیتیی و شاه آباد بملاقات لارڈ مذکور رسیده او را از خود خوشنود گردانید حکومت ملک پورنیه مع ضمایمش بدستور در ید تصرف او ماند و مالگزارے آن در کچهرے نظامت بنگاله چنانچه در عهد پیشین بود مقرر گشت اما نهایت کم ظاهرا زیاده از پنج شش لک روپیه نبود لیکن از غفلت شعارے و ناکرده کارے سپهدار جنگ و ناک بجاے عسکر علی خان پیرزادهٔ پدرش که نائب و مختار و مرجع کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعد دو سه سال از دست اختیار سپهدار جنگ بیرون رفت و ذکرش انشاء الله تعالی خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک مردم چون از عهد مهابت جنگ و اتباع او واگذاشت بود و کسے با اینها هیچ گونه تعرضے نداشت اصحاب انگلیسیه هم فتوت را کارفرما گشته بهمان روش واگذاشته متعرض احدے ازین مردم نگردیدند و این از جملهٔ افضال الهی و احسان انگلیسیان است والا احدے از عظماے این دیار یکروز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگی نمی توانست نمود و نیز تغییر و تبدیلے که از تلون بادشاه و مفسدیان خیانت پیشه مظنون بلکه متیقن بود موقوف مانده انگلیسیان بنا را براین مقرر داشتند که هر قطعه مکانے که در دست هر که هست براے او بعد از و براے اولادش مقرر باشد والحمد لله که الی الآن بدین منوال گذشته آینده هم از کرم الهی مامول است که بیچارهاے چند که باب و نانی که قناعت نموده افتاده اند مع عیال و اطفال بآرام بسر برند و روزگار غدار به بدتر ازین احوال مبتلا نه سازد بجود و احسانه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر انتقال نجم الدوله بغتةً و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت ✣

زمانیکه لارڈ کلیف باراده الهٰ آباد و مرشدآباد رسیده از بلدهٔ مذکوره کوچیده در صادق باغ نزول نمود نجم الدوله و مظفر جنگ براے مشایعت و استرخاص تا باغ مذکور آمدند و مرخص گشته چون بجاهاے خود رسیدند لارڈ روانه پیشتر گشت نجم الدوله را بعد ورود در خانه بیضه مختبسه عارض گشته بتاریخ بیست و دوم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری بیک ناگاه ازین عالم انتقال نمود و برادر خرد او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و رافت بر خلق بسیار داشت در چند روزهٔ حکومت و حیات مستعجل نیکنام زیست اگرچه مقتدر نبود اما تا هر جا دست قدرتش مے رسید در ترحم و نیکوسے که راضی بتقصیر نبود ✣

ذکر عروج نمودن راو شتاب راے بمرتبهٔ نیابت نظامت عظیم آباد

هنگام معاودت لارڈ کلیف از الهٰ آباد راو شتاب راے مامور بهمراهی گشت و او بنا بر بعض حاجات چند روز مهلت خواسته وعدهٔ آمدن بعد اندک مدتے نمود چون والد مرحوم بمشاهدهٔ اوضاع روزگار و سیکے اطوار سلطنت گوشهٔ قناعت گزیده در قلیل جاگیر یکه از مدتها درین صوبه داشت سکونت ورزیده بود ملاقات و مماسات با حکام ضرور ندانسته هر که بر مسند ایالت این بلاد متمکن مے شد یکدو ملاقات باو مے نمود تا از شر اشرار قرب جوار محفوظ ماند بنا برین تا قصد ملاقات لارڈ هم گردیده بعظیم آباد رسید او چون در رفتن و برگشتن تعجیل و قبل از ورود والد مرحوم از عظیم آباد پیشتر رفته بود بنا برین

مرحوم مذکور سید علی خان برادر فقیر را که آشنائے محکم با رابعه بیگم مادر زن محمد رضا خان داشت اراده فرستادن بمرشد آباد و همراهی راو شتاب رائے نموده خطے برادر مرقوم متضمن اشعار اراده خود و التماس اعانت در امور مرجوعه دربار نظامت و انگلیشیه و فرستاد پسر خود برائے حصول بعضے از اسناد بمهر ناظم بنگاله نبابر استحکام کارهای گذاشته استمزاج نموداو که مرد هوشیار و قدر وقت شناس نیکوکار بود آنچه لازمه آدمیت و حسن اخلاق بود در جواب نوشته تقدیم خدمات را متعهد گردید بعد چندے که داعیه رفتن کلکته نمود مرلیدهر سرکاره که مرد عیار و از مدتها رکن عمده نظامت عظیم آباد بود و به مال کارها پی برده همراهی راو شتاب را دربرگزید سید علیخان نیز همراه این هر دو روانه مرشد آباد گردید چون شتاب رائے بکلکته رسید لارد کلیف باشعار جرنل کرنک مشاهده قابلیت رائے مذکور او را تکلیف شراکت در انتظام مهام نظامت فرموداو نبابر رفع بدنامے و اظهار استغنا و بے غرضے خود اول عذرے چند آورد مسموع نیفتاد و شتاب رائے بعارضه وجع مفاصل که نبابر ماده آتشک بود مبتلا گشت لارد مذکور ڈاکتر خود را بمعالجه او معین موکد گردانید ڈاکتر معالجه او را بخوبی نمود عجیب آنکه چنین مرضے را که در نهایت شدت و حرکت متعذر بود بمالیدن دوائیکه سیماب داشت تا هر دو سه دست مداوا نمود و مرض مذکور بالمره زائل گردیده اثرے ازان باقی نماند راو شتاب رائے ده هزار روپیه بڈاکتر انعام فرمود و بعد شفا یافتن بخطاب مهاراجگی و بهادری و اضافه منصب پنجهزارے و بیست و پنجهزار روپیه درماهه اخراجات نظامت و پنجهزار روپیه درماهه ذات علاوه جاگیرات سابق که در عظیم آباد داشت و شراکت با دهیراج نراین و مستر مدلتن صاحب کلان کوٹهے عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت و تفویض مهر سیف الدوله که ناظم سه صوبه بنام بود متسرقے گشته مامور بمعاودت گردید کارهائے والد مرحوم حسب الامر اوشان نیز در عظیم آباد بسعے سید علی خان اخ امجد فقیر و حسن سلوک رابعه بیگم انصرام یافته بود که مهاراجه شتاب رائے بمرشد آباد رسید * *

ذکر رحلت والد مرحوم از جهان بے بقا بجوار رحمت خداوند تعالے

درین اوقات فقیر بسپارش ڈاکتر فلرٹن در رفاقت مستر سیج که یکے از رؤسائے انگلیشیان و صاحب مدار کوٹهے بنارس شده بود به بلده مذکوره رفته شرف یاب خدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلی علیین بود و والد مرحوم در قصبه حسین آباد که بنا کرده آن مرحوم است مع جمیع متعلقان و منتسبان بر محال جاگیر خود سکونت داشت ناگهان بسهل عارضه لاحق مزاج قدسی امتزاج او گردید مسهلے عارض گشت شنیده شد که ماده بدماغ بهم رسیده منجر بسرسام شد اما در حواس چندان خللی نبود روز دوازدهم از مرض یوم یکشنبه تاریخ سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجرے نبوے علے هاجرها السلام اول روز بجوار رحمت ملک علام انتقال فرموده در قصبه مذکوره مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه والحقه بآبائه الصالحین خبر این واقعه هائله در بنارس بفقیر رسید و والده ماجده دام ظلها و برادر مهربان فتح الله و نقی علی خان و دیگر منتسبان و متوسلان خطوط متضمن طلب بنده بمبالغه و ابرام نگاشتند فقیر ناچار ترک رفاقت مستر سیج مذکور نموده عازم حسین آباد گردید شیخ مبرور مانع بود و جدائے فقیر نمی خواست مے فرمود که سهل مدتے مانده است تا من جهان فانی را بدرود کنم مے خواهم تا آن زمان شما از من جدا نباشید ابرام والده و دیگر بازماندگان والد مرحوم و کم سعادتے طالع من نگذاشت که امتثال فرمان واجب الاذعان بزرگ مرقوم نموده در خدمت او مستفید باشم اگر سنے ماندم سعادات عظیمه نصیب من مے شد قصور قسمت را تدارک نمی توان نمود **بیت** هندستان قسمت را

چه سود از رهبر کامل ✤ که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ✤ بهر حال بنده بجهین آباد و خبر رحلت والد مرحوم بمرشد آباد رسید مهاراجه شتاب رای را سید علی خان زمان بیسهی در مرشد آباد توقف نموده استاد بجای جاگیر و واگذاشت آن بنام این اقل الانام که بحسب سال اکبر اولاد والد مرحوم است حاصل نموده عازم عظیم آباد شدند ✤

ذکر ورود مهاراجه شتاب رای بعظیم آباد و دلتنگ گردیدن دهیرج نراین از راه حماقت و عناد

چون مهاراجه شتاب رای وارد عظیم آباد گردید از راه دانائی و امانتی که در مزاج داشت بنای انصرام معاملات و انفصال مقالات را در جائی گذاشت که نه خانه او باشد و نه خانه دهیرج نراین بلکه قلعه پادشاهی که از قدیم محل اجتماع اهل معاملا و مجمع دیوانیان و ارباب حاجات بود و برای دربار قرار یافت و مقرر شد که صاحب کلان در وقت معین همانجا آمده بر کرسی خود جلوس نماید و روبروی کرسی او مسند طولانی بگستر نزدیک طرفش دهیرج نراین که مدعی نظامت است بنشیند و طرف دیگرش مهاراجه شتاب رای و یک یک تکیه برای هر دو کس بگذرانند هر سند و پروانه که مرقوم گردد دهیرج نراین بطور معمول دستخط بیض در خاتمه آن کند و مهاراجه شتاب رای بر قفای آن یا زیر مهر سیف الدوله بقلم خود کلمه دیده شد رقم زند دهیرج نراین که غرور نظامت و برادری راجه رام نراین داشت و چندی روزی خود منفرد در کارها بوده مهر خود می زد چون ناظری غیر خود نداشت خیانت در کارها بر وتیره برادر خود مثل عهود سابقه نیز می نمود بنای این لقمه بر طبیعت او بسی دشوار نمود اما چاره نداشت بنا برین صحبت همیشه ناچاق بوده نفاق و شقاق می افزود و عمله نظامت نیز بدو حصه انقسام یافته نصف مردم را توسل بشتاب رای بهم رسید و نصف دیگر بدستور با دهیرج نراین ماندند شتاب رای که کاغذ دیوانی ملاحظه نمود معلوم کرد که در بندوبست صوبه خیانت بسیار و در هر معامله هزارها بالا بالا نذرانه دهیرج نراین است اظهار این امر مناسب ندیده مستاجران دیگر که با گنجایش نذرانه تعهد نمایند بهم رسانید و با دهیرج نراین گفت که یا از عمال سابق همین معامله نویسانیده بگیرید یا آنها را معزول نموده اینها را بجای آنها مقرر نمائید چون در هر دو صورت نارسائی یا خیانت دهیرج نراین بظهور رسیده موجب رسوائی و دهشت خاطر او می شد و در وصول صوبه و اخراجات هم چون خائله و خیانت بسیار بود شتاب رای به دهیرج نراین بصحوب معتمدان او نصیحت می نمود که این زرها داخل خزانه بصورتی باید نمود که پرده از روی کار شما بر نخیزد مر لیدی شریک شتاب رای گردیده چون از سابق بر دقائق و خفایای امور آگهی داشت کشف اسرار از روی اسرار دهیرج نراین می کرد و آن ابله بهمین قدر حقوق خود که راجه رام نراین بدوستی جرنل کرنک و مستر امیث مورد عتاب عالی جاه گردیده غرق دریای ممات و هلاکت گشت معتبر در دارا سخن شنوی بغر اسخ و ورا افتاده مواعظ و نصائح شتاب رای چه بلکه از دولت خواهان خود هم نمی شنید و نمی فهمید که انگلیسیه را این قدر پاس خاطر نخواهد بود که بنا بر قتل برادرش حاصل صوبه عظیم آباد را بجاگیر او دهند تا هر چه خواسته باشد بخورد و بهر صورت این احوال آهسته آهسته آخر انکشاف یافته بلارد کلیف و جرنل کرنک و دیگر روسای انگلیسیه رسید اول بمراسلات پنبه غفلت از گوش دهیرج نراین کشیده دلالت باطاعت و فرمان مهاراجه شتاب رای و ادای زر باقیات ذمه اش می نمودند او هر بار معاذیر ناموجه می نگاشت تا آنکه لارد کلیف را داعیه معاودت بولایت الله اعلم بچه جهت در باطن تصمیم یافت و تجدید عهود و مواثیق با شجاع الدوله و منقح نمودن بعض امور خصوص مقدمه مهاراجه بلونت سنگه که از لطف مهابت شجاع الدوله

این بود ضرور افتاد و شجاع الدوله را نیز اکثر کارها با او بود و بنابرین موعد ملاقات سه دیگر در موضع چهپره اقرار یافته لارڈ کلیف از کلکته و شجاع الدوله از فیض آباد و منیر الدوله از اله آباد بسفارت پادشاه و راجه بلونت سنگه از بنارس روانه موعد معین مذکور شدند

ذکر ورود لارڈ کلیف و شجاع الدوله و منیر الدوله و راجه بلونت سنگه در موعد معین که موضع چهپره اقرار یافته بود و معاتب شدن راجه دهیرج نراین و اقتدار یافتن مهاراجه شتاب راے

چون لارڈ کلیف ثابت جنگ بهادر قریب عظیم آباد رسید مهاراجه شتاب راے باستقبال او با جاه و حشمی که میسر داشت بیرون رفت و دهیرج نراین که همیشه خیال عزت و اقتدار خود بیهوده مے پخت بکمال کر و فر بدون آنکه فکر برات از زرهاے لازم الاداے ذمه خود نماید و مسلک استرضاے لارڈ و اتباع او پیماید نیز بداعیه استقبال در نهایت استقلال با ملتزمان رکاب خود بر آمد همین که از دور سوارے هر دو بنظر لارڈ و جماعه انگلیشیه در آمد چون قبل ازین ابلاغ احکام بدهیرج نراین نموده بودند که بدون اداے زرهاے باقے براے تلاقے نیاید لارڈ بر آشفته کسے را فرستاد که رفته دهیرج نراین را از آمدن بحضور ممتنع گرداند و نگذارد که قدمے بیشتر گذارد فرستاده حسب الامر بجا آورده دهیرج نراین را العنف و اجبار برگردانید و در مجمع عام آشنا و بیگانه که براے استقبال لارڈ بیرون رفته بودند خفت عظیم لاحق حال آن سبک عقل و اقبال گردید و مهاراجه شتاب راے ادراک شرف حضور نموده مورد الطاف بسیار شد و دهیرج نراین کاسه ناگواری امارت از دست ساقے غرور نوشیده برگشت و بهر صورت زرسے سرانجام داده و بار سلام یافت و باتفاق عبور گنگا نموده همرکاب لارڈ و جرنل مع راجه شتاب راے بموعد شتافت و در ماه محرم سنه یکهزار و یک صد و هشتاد هجرے اجتماع شجاع الدوله و منیر الدوله و لارڈ و جرنل و راجه بلونت اتفاق افتاد و بعد از قیل و قال عفو تقصیرات راجه بلونت و بیست و چهار لک روپیه معامله مالگزاری او در سرکار شجاع الدوله و عهد و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از هر گونه نما و خدعه مقرر شد و نقض این عهد با نقض عهودے که فیما بین شجاع الدوله و انگلیشیه بود انضمام یافت و عهود دوستی با وزیر و پادشاه و انگلیشیه و فیما بین وزیر و پادشاه هم بگواهے انگلیشیان و با بلونت سنگه و وزیر مجدداً موکد گشته مرقوم و مختوم گردید و ضیافتها و پیشکشها و تحائف سه گر به عمل آمد و وزیر لعب تماشاے قواعد جنگ و تفنگ اندازے سولدادان ولایتے که در کمال خوبے و چابکے نمودند چند هزار روپیه انعام فرموده مرخص بمرکز دولت خود راهے گردید و راجه بلونت سنگه هم بعد اداے پیشکشی که لائق بحال او بود به آشیانه خود رام نگر که بر لب گنگا محاذے بنارس است روانه گشت و منیر الدوله نیز کامیاب مقصد خود معاودت نمود و راجه شتاب راے احوال اختلال معاملات و خیانت و نارساے عمله سابق با لارڈ کلیف ظاهر ساخته معروض داشت که وصول این زرها از راجه دهیرج نراین و عمال متوسل او بدون خشونت متعذر و بسهولت میسر نیست و بنده بنابر سوابق حقوق تعارف با برادر او مبالغه در اخذ و جبر که سبب شدت رسد نمی تواند نمود مناسب آنکه بعد تشریف بردن بمرشد آباد مظفر جنگ که نائب صدر و مرجع کل معاملات است براے چند روز در ینجا تشریف آورده کارهاے اینجا را حسب الامر سامے انصرام داده معاودت فرماید لارڈ ملتمسات راجه شتاب راے پذیرفته و او را مشمول عواطف بی پایان گردانیده عازم مرشد آباد گشت و عدم لیاقت و خیانتهاے دهیرج نراین را در دل خود جاے داده عزل او ازین کار و منصوب فرمودن مهاراجه شتاب راے بانفراد و اقتدار در خاطر خود مصمم نمود لیکن بالفعل مضمر و مستتر داشت

برگشتن لارڈ کلیف بکلکته و مرشدآباد و فرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ را برای نصرام مهام و معاملات عظیم آباد

لارڈ کلیف بمجرد ورود مرشدآباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را برای تمشیت اموریکه مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد مظفر جنگ بعد ورود به بلده موقوم برو ساده حشمت و سیاست اتکا فرموده عمله دهیرج نراین راجیتم نائے دنظر بند فرموده یا برخے از آنها تا لیف قلبی بعمل آورده استکشاف خیانتهاے او قرار واقعے تبقدیم رسانید و نیز بعضے عمال مثل ساهل و محمد تقی خان پسر فائز علی خان و محمد اشرف خان کشمیرے و امثال اینها را در معرض زجر و توبیخ کشیده ساهل را بزیر چوب و کتک بے آبرو و براے بقایاے سرکار معتقد ساخت و محمد تقی خان و محمد اشرف خان را مهاراجه شتاب راے از دام گرفتار رها بر آورده اداے زر ذمه آنها را ملتزم و متعهد گردید و دهیرج نراین باثبات خیانت و ظهور فقدان لیاقت امر خطیر نیابت نظامت از قدر و منزلت خود افتاده معزول و زر ذمه او از محاصل جاگیرانش بلا بند گردید باین وجه که تا وصول زر سرکار قلیلی براے مصارف او برسد و باقے همه زر ها تا اداے باقیات داخل خزائن نظامت گردد و چون حال سراسر افضال فقیر سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ موسوے بنا بر مهربانے میر جعفر خان و برادر او میر کاظم خان و فقدان رجوع و غرض با دهیرج نراین خار نظر او بود دهیرج نراین مذکور در ایام اقتدار خود بعد عزل میر کاظم خان که روزے چند بود بزرگ مرقوم را با وجود آنکه راجه مذکور و پدر و برادر کلانش نمک پرورده خاندان دگوبا گوشت و پوست او از ریزه خوان انعام دودمان مهابت جنگ روئیده بود مقتضاے تنگ ظرفے از کار سرکار شاه آباد معزول و تا زمان اقتدار خود متصدیان ملازم او را ببهانه محاسبه گرفتار انواع حیرانے داشت بعد انتزاع او از مقام سنعار محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ و مهاراجه شتاب راے معامله مذکور را که بے هیچ محض بود انفصال داده فارغ خطے نوشته دادند و آنجناب بقدر دانے رابعه بیگم حسب الطلب او همراه محمد رضا خان مهیاے سفر مرشدآباد گردید مظفر جنگ بعد الفراغ از معاملات این صوبه موافق، بمشوره مهاراجه شتاب راے طبل رحیل کوفته بمرشدآباد رفت و راجه مذکور بانفراد و کمال اعتماد بانصرام مهام و انتظام معاملات صوبه عظیم آباد از کونسل کلکته مامور گشته بکارگزارے پرداخت و چون با مسٹر مدلٹن و لارڈ کلیف ناچاقے صحبت چنانچه مذکور شد روے داد مسٹر مرقوم از نوکرے کمپنی و کار کوٹھے عظیم آباد مستعفے و معزول گشته مسٹر رنبول بجاے او و بشارکت شتاب راے مقرر گشت و در مرشدآباد بمشارکت محمد رضا خان مظفر جنگ مسٹر سکس معین شد و لارڈ کلیف بعد دلجمعے از امور این ممالک عازم ولایت خود گشت ✣

ذکر رفتن لارڈ کلیف و جرنل کرنک بولایت انگلنڈ و کاغذ تصرفات و تقصیرات شمس الدوله هنرسے و لنسترت بولایت همراه خود بردن و معین شدن مسٹر ورلس بگورنرے کلکته

لارڈ کلیف در ایام اقامت خود خواست که از تقصیرات و لنسترت شمس الدوله بهادر اگر چیزے بثبوت و ظهور رسد بار باب کونسل ولایت برساند و تدارکے که خود در انکار ها نموده نیز ظاهر گرداند چون عمل ارباب دنیا همیشه احسان فراموشے بوده و هست خصوص درین جزو زمان ابن الوقت و بنده غرض بودن را از جمله دانائے شمرده بمرتبه رواج داده اند که برو داد و اتحاد احدے اعتماد نمانده و از غرائب آنکه براے کسانیکه این شیوه را اختیار نے نمایند نیز آنها

هم از اعتبار برای و ساقط می شوند و آنها تحقیق اینها نموده برای کار خود چند روز التفاتی فرموده و کار خود گرفته بعد از آن بنظر حقارت و بی قدری در آنها می نگرند بنا بر مقدمهٔ مذکوره اکثر اشخاصیکه دست نشان لارد مذکور بوده اند برای استرضای او هر چند بکرات و مرات زیربار احسان شمس الدوله بوده اند باتفاق بنده کمترین بسبب عداوتی که با شمس الدوله داشت طومار برآمد و تقصیرات او درست نموده نویسانیده دادند اینقدر احوال باجمال چون کمال شهرت داشت بگوش بنده رسیده و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چه حقیقت اراده و سخنان این جماعه بنا بر عدم آمیزش با غیر و نهایت کتمان و احتیاط در میان خودشان هم بر دیگری ظاهر نمی شود بلکه از جملهٔ متعذرات است القصه لارد کلیف و جرنل کرنک مستر ورلس را گورنر و جرنل اسمت را سالار کل فوج نموده طلب حیل کوفت و مظفر جنگ از حضور بادشاه که در اله آباد و با انگلیشیان مختلط و محشور بود برای خود خطاب خان خانانی و مبارز الملک معین الدوله مع نالکی و مهاراجه شتاب رای خطاب ممتاز الملک بهادر منصور جنگ و ماهی و مراتب برای خود طلبیده و بکام و آرام و عیش و کامرانی زندگانی می نمودند ✚

ذکر عروج مظفر جنگ و راو شتاب رای باعلی مدارج اقبال و درگذشتن سیف الدوله ازین عاریت سرای

در سنهٔ یکهزار و یکصد و هشتاد راجه شتاب رای برای ملاقات مستر ورلس که تازه گورنر شده بود عازم کلکته گردید فقیر هم بنا بر حسن سلوک او قاصد رفاقتش گشته همراه رفت مستر ورلس با او بخوبی ملاقات نموده بعزت و احترام برگردانید و بنای کارها چنین مقرر گشت که شتاب رای و مظفر جنگ و عبارت خان بهادر کارهای ملکی هرچه موجب دولت خواهی دانند بعمل آرند اما در هفته دو بار انچه تقرر یافته با انگلیشی که شریک کار آنها باشد ملاقات کرده او را فهمانند و مفصلاً ظاهر سازند و در همان دور و زامور منقحه سابقه بحضور انگلیش مذکور امضا یابد و جمع و خرج محاصل هر جانب آنجا بدستخط انگلیش مذکور رسانیده بعد سال تمام کاغذ دستخطی مذکور بدفتر خانهٔ کمپنی در کلکته سپارد و معاملات عدالت که عبارت از انفصال قضایای خلق خدا باشد بگیرست دارو غهٔ این امر در جزویات امور انچه مناسب و حق داند فیصل دهد اما امور عظیمه در هفته دو روز غیر ایام دیوان بحضور نایب آنجا و انگلیشی که بشراکت او مقرر باشد مذکور گشته انفصال یابد درین ضمن هم کارها انصرام می یافت و هم انگلیشیه برراه و رسم معاملات مطلع گشته آشنائی بهم میرسانیدند و چنانچه ضابطهٔ آنهاست هر امری وقاعده که از زبان ارباب معاملات و غیرهم می شنیدند در اجزای ساده که بطور کتابی اکثر همراه میدارند نگاشته جمع می نمودند تا آنکه مستر رنبول هم در سنهٔ یکهزار و یکصد و هشتاد و سه قاصد ولایت خود گشت و مستر الکسندر بجای او مقرر شد و بجای مستر سکس در مرشد آباد مستر بیچر معین گردید و از اواخر همین سال آثار قحط و غلا و علت و بای آبله ظهور یافته دهم ماه ذی قعده سیف الدوله و نیز دیک بهم برادر او اشرف علی خان و فتح الله خان برادرزن مظفر جنگ و زوجهٔ او و فرزند حاجی اسمعیل خواهرزن مظفر جنگ که هر سه کس آخرین اولاد رابعه بیگم بوده اند به بیماری آبله درگذشتند و این هر دو علت از آن وقت شروع گشته در محرم شروع سال هشتاد و چهارم هجری اشتداد نمود و تا سه ماه امتداد یافت و خلق کثیری که حساب آن علام الغیوب داند بنا بر هر دو علت مذکور هلاک و نابود گردیدند و در ماه ذی حجه سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه مبارک الدوله خلف سوم میر جعفر خان بعد فوت برادر خود سیف الدوله مرحوم بنظامت

بنگاله نامزد گردید و به تجویز مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر بدیوانی خانه او که بالفعل عبارت از نظامت بنگاله است
و بیست و چهار لک روپیه در ان وقت برای ناظم بنگاله از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردیده کاردانی و فیض رسانیها بظهور
رسانید مظفر جنگ که بعضی حالات عجیبه و خصلتهای غریبه دارد بعد جلوس مبارک الدوله بر مسند نظامت خواست
که کسر شوکت منی بیگم بعمل آرد با آنکه با او هم قبل ازین دوستیهای بی انتها و عهد و پیمانها درمیان داشت با ببو بیگم مادر مبارک الدوله
وسائط برانگیخته همان قسم عهود و وداد مخفی پیدا نمود و ببو بیگم را ترغیب منازعات با منی بیگم نموده هر دو را روکش همدیگر
گردانید منی بیگم که زرهای وافر و جواهر بسیار و شعوری بقدر لیاقت بوفور دارد ازین حرکت لبی آزرده خاطر
گشته گفتگو را مناسب ندید و اغماض نموده زبان بکام خاموشی کشید چند روز اقتدار ببو بیگم اندکی رونداد و نیز درین
ایام با اعزه این ملک سرداران انگلیشیه نهایت مختلط و در کمال انبساط بوده مصاحبت بمبا بهجت تمام می نمودند و
هر انگلیش با هر که آشنا بود از انکس استکشاف سراسری نموده بر ضوابط و قواعد یک آگهی می یافت برای انگلیشیان دیگر
ذخیره می نمود و هر یکی را غرض از آشنائی مغل و هندی همین بود و کسانیکه در عهد اینها بر سر عرصه اند مدار المهام
ملکداری گشته بودند بخوف آنکه مبادا دیگران ضابطه و قاعده زیاده تر از ما با ایشان ظاهر کنند و ما متهم بقصور و خیانت
گشته از مرتبه خود متنزل گردیم هر رطب و یابسی که ظلمه و طامعان با فرومایگان بی ایمان بعمل آورده قائم مقام ضابطه
گردانیده بودند حضور جماعه انگلیشیه ظاهر نموده دقیقه فوت و فروگذاشت نمی نمودند حتی روبروی فقیر در امری
فیصله رویداد مرلیدیهی در ان مجلس حاضر بود آنکه خائن و مقصر بود بر ان کس زری بطور جریانه و بر دیگری که حق
بجانبش بود زری بطور شکرانه اثبات نمود مستر رنبول که خالی از هوشیاری نبود و ابتدای زمان حکومت این جماعه
و در ان وقت تالیف قلوب مردم بیشتر ملحوظ بود تعجب نموده گفت کسی که حق بجانب او نبود و خیانت ورزیده بیباکی
و بیجائی نموده باشد ازو جریانه گرفتن نوعی از سزا دادن است گویا تنبیه بالمال بعمل آمد اما از دیگری که محق و صادق
بود بر او چیزی الزام نمودن چه معنی دارد مرلیدیهی هر دو دیگر خوش آمد گویان فضول اصطلاح شکرانه ظاهر نموده معروض
داشتند که این کار موافق ضابطه و معمول این ملک هست تبازگی احداث آن نمی کنیم مستر مذکور تعجب موفور نموده متحیر خاموش
ماند و اظهار کراهت از ان نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان را خوش می آید این جماعه که سرآمد ارباب دنیا و همگی همت
شان مصروف تحصیل آنست تا کجا از چنین امور با این همه ولا لنهایه تکره توانند بود تا حال هم که پرده از روی کار
بر خاسته امریکه موجب بدنامی ایشان باشد از سروران این جماعه بظهور نرسیده مگر از اوضاع معامله سنگی و عدالت
اینها و نارسائی مردم هند تا سرداران انگلیشیه رنجی که بعض خلق اینجا میرسد اگر اندک توجهی باحوال اشخاص اینجا
نمایند و ملتمسات هر یکی بشنوند شاید ستم رسیدگان بداد خود رسیده از رنج و عنائی که می کشند نجات یابند.
خلاصه هیچ کسی از اینها که سرگرم خیر طلبی خود و نام و تنخواه کمپنی بوده اند در اظهار قباحت امور رکیکه و حسن احسان
با عامه خلائق و ترویج ضوابط دیرینه که هر ضابطه برای کدام فائده و غرض از ان چه بود نکوشیده تا کار بجای کشید
که فی الجمله کتابهای مرقومه اصحاب انگلیشیه صورت جمعیتی یافت و اندک اندک بر بعض قوالب ضوابطانه حقیقت آن
انگلیشیان را اطلاعی دست داد و چون حدید الذهن و نهایت هوشیار اند و در هندوستان حق تعالی ایشانرا
برای تنبیه جماعه طاغیان عصاة فرستاده بر اکثر رؤسای بی حقیقت ظفر داد و فراعنه مغرور و قوم ازخود دور

اینها را از دست اینها مستاصل گردانید که و مه هندوستانیان را در نظر ایشان وقر و وقعی نمانده خود را در هر باب و هر کار بهتر از همه اینها دانسته شروع بمناقشه و مناظره باحکام دست نشان خود و عمله و اتباع ایشان نمودند و در مقام تنقیح معاملات و خیانت و تصرفات آنها برفق و مدارا درآمدند اینهم از قدرت نمائی خداوند مقتدر است زیرا که این جماعه سر بکار آورده و اعتبار داده صاحبان انگلیشیه در چند روزه اقتدار مستعار آنقدر بر خود مغرور و از انصاف و اشفاق دور افتاده بودند که مزیدی بران متصور نیست عمادیت جنگ و شجاع الدوله مغفور با وجود نهایت اقتدار و اختیار که در حکمرانی داشتند هرگز در نفوس شان بعشری از معشار این تنگ ظرفان اثر نخوت و نفرت از اتباع پدیدار نمی شد هر کرا اندک قرب و اختصاص در خانه جماعهٔ انگلیشیه بهم رسید خواری و بیمقداری دیگران را پیش نهاد خاطر خود نموده در شکست قدر و منزلت نجبا و اشراف کوشیدن گرفت هر یکی در پی دیگری افتاده تا زوال عزت امثال خود قرار و آرام نداشت تا آنکه همه ذلیل و بیمقدار و خفیف و خوار شدند اما مقربان و رؤسا بمکافات نیات خبیثهٔ خود از اتباع و غربا پیشتر و بیشتر مذلتها کشیدند و آنچه دیدند از دل و دست خود دیدند ذلک تقدیر العزیز القدیر تبیین این مقال و تفصیل این اجمال در سطور آینده پیرایهٔ ظهوری یابد ❊

ذکر متعین شدن ضلعه داران از فرقهٔ انگلیشیه در مفصل بنگاله و عظیم آباد و منقسم شدن هر سه صوبه بشش ضلعه و قرار یافتن کونسلیه ها در هر ضلعه از اضلاع ششه مذکوره و معزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از پورنیه بنادانی خود و کاوش نهانی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ

میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان که بشعبدهٔ فلک ناگهان حکومت پورنیه یافت چون مرد لاابالی و منهمک در عیاشی و نهایت خود رای متلون با کمال تبذل و اسراف است غرق دریای عیش و عشرت گشت و از فرط ارتکاب انواع منهیات روز و شب در مستی و غفلت بسر بردن گرفت و یکی از پیرزادهای پدر خود آقا عسکر علی نام را که نوهٔ شاه مصطفی قلی مرشد سیف خان و شاه شکر الله قادری بود عسکر علی خان خطاب داده نایب و مدار المهام ملک و کارخانه خود ساخت و آن عزیز جوانی در کمال تزویر و بد باطن فاسد العقیده و نهایت تنگ حوصله بر خود غلط بود و ولی نعمت خود را مصروف رضاجوئی خود دیده هر چه میخواست میکرد کسانیکه رجوع باو نداشتند با آنها انواع کاوشها می نمود و متوسلان خود را در جاه و رفاه می افزود و در مصارف رقص و انعام رقاصان و قوالان و نچاران و بعضی از مقربان که ندیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ هر دم و هر آن بودند تعلل کرده خان مرقوم را از خود خوشنود و سپه بخت و رعایا و سپاه و عملهٔ نظامت مرشد آباد بنابر تاخیر در وصول زر معامله ناخوش بوده از سپهدار جنگ شکایتها داشتند گاه گاهی مخلصانش برای آگاهی دو کلمه باو می نگاشتند و از حاضران هم بعضی از نایب اشتر سیاه منبه ولی نعمت غفلت پیشه خود می شدند اما سودی نکرده خود در بلای کینه جوئی نایب می افتادند تا آنکه یکبار حسین قلی خواجه سرای سیف علی خان عموی سپهدار جنگ بگفتگوی بسیار عسکر علی خان مذکور را تغییر کنانیده خود نایب شد و در روز چند فی الجمله انتظامی در معاملات داده خانه اش را اندکی آراست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت و نمیدانم چرا باو تعشقی می ورزید بانه در مقام دلجوئی

او درآمده حسین قلی بیچاره را معزول و آن نامعقول را منصوب ساخت خانخانان مظفر جنگ که مثل دیگر متعمدان جز وجود نام آوران درخانه انگلیشیه نمی خواست تعمیر تاخیر درار سال زر موعوده مالگزارے پونیه بحضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ را تغییر کنانید و راے سوچیت راے را متعهد محالات مذکوره گردانید و پنجهزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه سے شود برائے سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشت چون سالے برین گذشت سوچیت راے هم تغییر و مقید گشت و رضی الدین محمد خان حاکم آنجا مقرر گردیده و بنابر ظلم عمال و قلت مصارف زر درین بلاد و استقبال زر بسے خطیر بولایت انگلند ازین ممالک که در هر سالے با هر یکے از اصحاب انگلیشیه که پنج شش کس بلکه افزود از عمده ها ملک خود بعد تحصیل وجهے لائق راهیے سے شوند لکوک بدر میرود و وفور و ارزانے جنس غلات و ارزانے نرخ آن که از قلت انسان و حیوانات بسبب فقدان فرقه سپاه خصوص سواران هند سے که فقط در بنگاله و عظیم آباد بوده اند مع فوج ملازم نظامت و زمینداران و امیدواران البته کمتر از هفتاد و هشتاد هزار سوار نبوده و الحال حکم عنقا دارد جمیع محال کاستن گرفت و در قحط که خلق بحساب هلاک گردید بیشتر موجب ویرانے ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حساب خراب و نامزروع افتاد و آن قدر که مزروع سے شود برائے آنهم خریدارے پیدا نیست اگر خرید شوره و افیون و ابریشم و پارچه سفید که انگلیشیان سے نمایند درین بلاد بنگاله و عظیم آباد نمے بود شاید روپیه و اشرفے بطور کیمیا و عنقا بدست کسے نمی آمد و اکثر خلق تازه بوجود آمده نمی دانست که روپیه کرا میگویند و اشرفے چه چیست ٭

متعهد شدن جارج ونسترت هوشیار جنگ برآوردن خیانت عمال هند را و احداث یافتن ضلاع سته در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اودیسه

اول شروع سال هشتاد و پنجم از مائه دوازدهم یا در اواخر هشتاد و چارم مسٹر ورلس گورنر قاصد ولایت خود گشت و مسٹر کرتیر که تالے مرتبه او بود گورنر کلکته گشت بعد از ان بمشاهده کمے محاصل و شوق ادراک و احاطه جزویات ضوابط مدار و معاملات راے ارباب کونسل بران قرار یافت که یکے از ان جماعه در مفصل رود و احوال را دریابد که حاکم را با رعایا و رعایا را با حاکم چه معامله است عمال با راجها و زمینداران چه سے کنند و آنها بحاکم چه سے دهند کدام کدام رسوم و ابواب سے گیرند و بکدام کدام نام زرها سے ستانند قرعه این کار بنام هوشیار جنگ بهادر ونسترت که باشنده هم آشنا و فی الحقیقه مرد تیز راسے دانا و با کثر صفات حمیده موصوف و با دقائق معاملات سے فی الجمله آشنا بود افتاد و آن عزیز وافر التمیز برای امر مذکور بضلعه دیناج پور تعیین گردیده و در انجا رفته بقدر طاقت و لیاقت بر اکثر امور آگهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و اقران خود و ارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله که اکثر خیانت و بے انتظامے بود ظاهر گشت ارباب کونسل درباره بدگمانان بدگمان گشته و معاملات را و شتاب راے را هم ازین قبیل دانسته بنا سے تقسیم ضلاع و تعین ضلعه داران و بجاے یک کونسلیه با مظفر جنگ و شتاب راے و عبارت خان مرحوم شریک سیاندسه چارکس را از انگلیشیه که ارباب کونسل نبوده مرتبه امیدوارسے کونسل داشته باشند کونسل هر ضلعه مقرر نمودند از انجمله هوشیار جنگ با مسٹر پالک و صاحب کلان عظیم آباد و مهاراجه شتاب راے کونسلیه های ضلعه عظیم آباد مقرر شدند و اضلاع سته بدین تفصیل انقسام یافت ضلعه کلکته + و ضلعه بردوان + و ضلعه راج شاهی مرشد آباد + و ضلعه جهانگیر نگر + و ضلعه دیناج پور + + و ضلعه عظیم آباد + + +

ذکر ورود هوشیار جنگ و مستر پالک در عظیم آباد و احوالیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رای رو داد

چون خبر آمد آمد هوشیار جنگ و بنای کونسل در هر ضلعه و عظیم آباد اشتهار یافت کسانی را که با مهاراجه شتاب رای دل دگرگون بود امید وار یا بهر سید اگرچه از حسن سلوک و هوشیاری او چنین کسان دران ضلع اقل قلیل بوده اند اما باز هم چون جمیع طبائع یکسان و سلوک شخص واحد با عالمیان هر چند اعدل ناس باشد بیک وضع نتواند بود لهذا جمیع قاصد الهاب نوائر فساد گردیده مستعد شدند و راجه مذکور اگرچه دامن عملداری او بلوث خیانت چندان آلوده گی و در مقابل حسن خدمتهای او اندک تقصیراتی که بعمل آمده باشد وجود و نمودی نداشت باز هم بنا بر تخالف قومیت و مباینت لسان و مسلک و بیگانگت اوضاع و رسوم تشویش گونه داشت که پایان کارش یکجا سے کشید تا آنکه هوشیار جنگ در رسید و مهاراجه شتاب رای تا فتوحه باستقبال رفته بعد ملاقات بر فیل خود سوار کرده یکجا معاودت فرمود مردم فتنه جو بملاقات هوشیار جنگ شتافته دکان تهیج فساد و عناد کشادند اما چون شتاب رای امر هوشیار غیور و از آلودگیها مقید و نفور و ملازمان خود را هم از شیم خبیثه نهایت مانع بود و در شیوهٔ متصدیگری نیز مهارت کامل و کاغذ هر قسم که خواهند مهیا داشت بجای خود مستقل بوده در هر باب هر قسم استکشاف و استفسار یکه هوشیار جنگ نمود هر گونه کاغذیکه درخواست مضائقه و تامل ننموده بجوابهای شافی مسکت هوشیار جنگ را مجال الزام نداد تا آنکه هوشیار جنگ شیفته محامد و نیک رائی و دیانت و دانائی او گردیده ابواب وداد و اتحاد کشاد چون راه صفا وقت کشود یافت مهاراجه نیز از در اخلاص درآمده بتقدیم مراسم تواضع و گذرانیدن هدایا پرداخت و از خود بلا نهایت خوشنود ساخت و مستر الکسندر معزول گشته مستر جکل بصاحب کلانی عظیم آباد مامور شد و بعد چندی او هم معزول گشته بجای او مستر بارول آمد چون مستر بارول بلکه وسیله قوی در ولایت و بهرهٔ وافری از شعور و دانائی نیز داشت با هوشیار جنگ دو یکی ساخت و مهاراجه شتاب رای را عظمت و شان خود نموده ترغیب بموافقت و مرافقت خود و اجتناب و استنکاف از اتفاق هوشیار جنگ میکرد و مهاراجه عذر عدم تقصیرات هوشیار جنگ درباره خود خواسته میگفت که بی جهتی معقول بنده چگونه از ان عزیز تجنب جویم و درین صورت صاحب را بر وداد من چه اعتماد خواهد بود اما مستر بارول چون مزاج تندی داشت بنا بر عدم قبول فرمان معقول را نفهمیده آزرده گی نمود بعد چندی روز عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ که در عقل و دانش و فرهنگ و حسن تحریر و تقریر بالفعل نظیر ندارد و خلق و لطف او عالمی را ممنون و مرهون عطوفت داشته شکر گذار عنایت و رافتش میدارد بکلکته حسب الامر ولایت در رسید و بارول را نوید انسلاک در زمرهٔ کمیٹی کلکته که عبارت از پنج کس مدار المهام حل و عقد جمیع معاملات کل هندوستان اند رسیده حکم معاودت بکلکته اصدار یافت و مستر بارول بکلکته برگشت و هوشیار جنگ صاحب کلان عظیم آباد با تفاق چهار کونسلیه دیگر گردید از ان جمله بود مستر اسٹونس و مستر ددرو و مستر ایون لاو مهاراجه شتاب رای + + +

ذکر ورود عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ گورنر کلکته در بلدهٔ مذکوره با کمال اقتدار و اعتماد و جهت ورود او و دران جا و انقلاب عظیمی که بعد ازان اتفاق افتاد

چون لارد کلیف بولایت رفت و زلات و تقصیرات شمس الدوله در کونسل ولایت مذکور گشت او خود مرد سی در کمال هوشیاری
دهر و بار سی بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیا در ولایت هم کسی را نتوان یافت جوابهای مسکت لبابلان و
ساعیان داده برائت ذمه خود از جمیع مآثم و معاصی نمود و حسن نیکوکاریهای خویش ظاهر ساخت از آن جمله مکالمات و محاکمات
که از بعضی مستخبران مسموع گشته این است که ساعیان گناه گشته شدن انگلیشیان مقید میر قاسم خان با و اسناد می نمودند او در جواب
کاغذیکه در کونسل کلکته هنگام آشفتگی مزاج کونسلیه ها بنابر کشته شدن مستر امیت و ابرام اثنای جنگ میر قاسم خان نوشته در کونسل
انگنده بود که بالفعل انگلیشیان بسیار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح در مصالحه است بعد استخلاص انگلیشیان مقید با او جنگید
و کونسلیه های دیگر از فرط غیظ و غضب بران دستخط کردند که صلاح درباره میر قاسم خان و مرضی ما جنگ با او ست گو جمیع مقیدان
کشته شوند و شمس الدوله کاغذ مذکور را با خود داشته اذن جنگ با میر قاسم خان داده و کاغذ مذکور را باحتیاط با خود میداشت
در حضور کونسل ولایت انگنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب کونسل که حالیا سعایت من می نمایند کونسلیه های
ولایت کاغذ مذکور دیده بر رای او آفرین و از ساعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند و هم از جمله قصور و زلات او که ساعیان در
ولایت ظاهر کرده بودند این بود که تجارت نمک بدون خرج و بردن در اماکن بعیده فائده عظیم داشت و او برای کمپنی نکرده
هندیان واگذاشت شمس الدوله اعتراف بفوائد تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فوائد تجارت ملک برای
کمپنی است و در اینجا مردم هر هیچ فرقه که عبارت از نوکری پیشگان و اهل حرفه و تجار و رعایای مزارع و محتاجین عاجز که فقرا
و مشائخ و دیگر ارباب استحقاق اند نهایت بکثرت از انجمله زیاده از تکوک نوکری اوقات می گذرانیدند در عهد کمپنی نوکری
موقوف گشته و هزاران مردم آنجا اوقات بتجارت می گذرانیدند و کمپنی در ان وقت یکی از جمله دیگر تاجران آنجا بود حالا انواع
تجارت بهمه وجوه خاص کمپنی و نوکری اشراف آنجا که در زمره سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده اینقدر تجارت برای
خلق آنجا که اضعاف مضاعف مردم ولایتی و ملازمان کمپنی اند گذاشته ام تا خلق آنجا را سد رمقی باشد و بالمره تمام سکنه
آنجا از شما بیزار نموده از دست عمل شما آنها را کار بجان و کارد باستخوان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث
و فتن همه مردم دشمن قوم شما نباشند عقلای آنجا این کار را هم پسندیدند و ساعیان را بنظر استخفاف دیدند الحق این سخن
کمال متانت و این رای نهایت اصابت دارد چه سروری و ملکداری استرضای عموم سکنه آنجا میخواهد نه ایذای
کل ساکنان آن مکان هیبت اگر دریاستی بر دانشت بوس + و گر غافل شدی افسوس افسوس + بعد از ان که برید گویان
غالب آمد صلاح ارباب حل و عقد ولایت اقتضای آن کرد که الحال هم برای آنجا به از وی دیگری نیست لهذا بسماجت و ابرام
شمس الدوله را بنابر انتظام معاملات این ملک روانه نمودند و احکام چند متعاقب او نوشته فرستادند بحسب اقتضای قضا
جهاز سواری او و همراهان او در راه چنان مفقود الخبر گشت که هیچ کس هیچ جا اثری از وی نیافت چون این خبر بولایت رسید
عقلای آنجا باهم مشوره نموده صلاح چنین دانستند که بالفعل در پله با شمس الدوله غیر از عماد الدوله مستر هستنگ بهادر احدی
برابر نیست همین را بجای او مقرر باید ساخت و مستر مذکور در ان اوان صاحب کلان ارکات دکهن بود بنابران بجلدی
هر چه تمامتر حکمی بعماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ نوشته فرستادند که خود را بکلکته رسانیده صاحب حل و عقد
امور آنجا داند و حسب الارقام پاکتی که بنام شمس الدوله رفته نوعیکه بهتر داند بعمل آرد و حکم دیگر بکلکته فرستادند که پاکتی که بنام شمس الدوله
رفته مختوم و محفوظ باند تا مستر هستنگ در آنجا رسیده بکشاید و بخواند این هر دو حکم هر دو جا رسیده مستر هستنگ از مندراج

روانه کلکته گردید و پاکت یعنی خط کونسل ولایت متضمن احکام در کلکته بانتظار مستر هستنگ محفوظ نگهداشته شد چون عماد الدوله مستر هستنگ بکلکته رسید تا سه ماه تا سالے مرتبه مستر کرتیر که گورنر کلکته بود مانده روز و شب در مطالعه و ملاحظه کاغذهاے کل معاملات و پاکت مرسلۂ ولایت بسر برد چون سه ماه که شاید موعد تغیرے مستر کرتیر بود گذشت و او از ان کار ممنون گشت عماد الدوله بر کرسے گورنرے نشست بعد چندے روز بحکم آوردن محمد رضاخان بهادر مظفر جنگ مبارز الملک معین الدوله خانخانان و ممتاز الملک مهاراجه شتاب رائے بهادر منصور جنگ در بهیره ببلدۂ کلکته نوشته بمستر گرام صاحب کلان مرشد آباد و برائے هوشیار جنگ که صاحب کلان عظیم آباد بود بنحوے فرستاد که دیگرے را بران اطلاع نشد اما از ثقات مسموع شده که جان گرام که با مظفر جنگ بسیار دوست بود مے گفت که در حفاظت و صیانت مظفر جنگ هرگاه سعی من پیش نرفت شتاب رائے را که در مرتبه او با هنا با هم دیگر متنازع بود هنوز حکم ولایت بعزل و قید او نیامده بود بحسن تقریر و تدبیر خود شریک این مذلت گردانیده حکم گورنر بهادر برای عزل و قید او فرستاده او را هم با مظفر جنگ برابر گردانیدم ایزد تعالے از بلیه بموجب چنین طرف داریهاے گناهان را در امان خود نگهدارد ❊ ❊

ذکر رفتن مظفر جنگ در بهیره از مرشد آباد بطرف کلکته لاعلاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رائے بعد از ان بچند روز بهمان جا بهمان دستور ❊

مستر گرام صاحب کلان مرشد آباد در خانه یکے از اقوام خود شبے طعام میخورد که ناگهان نوشته گورنر بنام او در همان مجلس رسید و او قبل از وقت از ان جا برخاسته بخانه خود رفت و از ان جا رقعه بکپتانے نوشت این خبر از هرکاره بعینه بجناب مظفر جنگ همان وقت رسید بنا بر اقتدارے که داشت گمان انقلاب روزگار در کار خود نکرده در نشاط باغ فارغ البال خواب غفلت نمود ساعتے از شب باقی بود که کپتان مع یک پلٹن تلنگه همراه مستر اندرسن آمده متصل به نشاط باغ استاده اول صبح مستر اندرسن با معدودے از خدمتگاران بر در نواب آمده بملاقات او رفت و ابلاغ امر گورنر با رشان با تسلیه نموده گفت که کسے را با شما تعرضے و خشونتے در هیچ امرے از امور منظور نیست اما حکم چنین رسیده چون مظفر جنگ دل و دست سرتابی و مجال تمرد نداشت گردن انقیاد فرود آورده بهر چه مامور بود رضا داد و کپتان بهرۂ تلنگان ملازم مظفر جنگ برداشته در هر جا و هر مکان بهره هاے خود که عبارت از تلنگه هاے مستحفظ است قایم ساخت و آنها فرمود که با هیچ کسے از ملازمان مظفر جنگ و واردان خانه اش هیچگونه خشونت و پرخاش بعمل نیارند اگر مردم او با کسے از اهل ورود خشونتے نماید بکپتان اطلاع رسانید ملخص آنکه هیچ نوع بےادبے نسبت بمظفر جنگ بعمل نیاید مگر کسے چیزے را بجاے نبرد و مظفر جنگ از ان احاطۂ باغ تنها بطرفے نرود بعد انتظام درین مکان یک لفٹننٹ همان پلٹن که تا سے کپتان مے باشد با یک کمپنی بر خانۂ جناب مظفر جنگ که در شهر مرشد آباد بنو ساخت اشتهار دارد و حرم سرائے او بجا بود آمده بر درهاے در آمد و برآمد خانۂ مذکور بهره عدد که بود بهره ها نشانید اما با کسے و چیزے تعرض ننمود لیکن انقلاب عجیبی روی داد و منی بیگم که با مظفر جنگ غبار کدورت در خاطر داشت شادیان گشته ساعے شکستها بود اما بپاس خوبیها که در فطرت و ثبات مزاجیکه در خلقت دارد قوت کار فرما گشته برای نجات مظفر جنگ از ان مهالک مساعے جمیله بتقدیم رسانید و کارے چند نمود که مجال مردان کاردان نبود و همین قسم با نواب گورنر جنرل بهادر ... رو بوده با جنرل کلاورن نساخت اگرچه محل اندیشها بود هرگز عجز و زبونی را بخود راه نداد بعد عزل

مظفر جنگ خود متصدی امور متعلقهٔ نظامت گردیده مختار و مدار المهام امور متعلقهٔ نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله گشت
اعتبار علی خان خواجه سرای ملازم خود را که از غلامان موتمن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نائب نظامت مبارک الدوله گردانید
عالمی از دست آن خواجه سرای سست رای کج خلق تنگ ظرف بجان و در امور خود حیران بودند منی بیگم اگرچه از قبائل نجیب و فرقهٔ شرفا
نیست اما هوشیار و مستقل مزاج آنچه مقرر سازد برساند و بکنه اکثر کارها رسد اینقدر دارد اگر نائب معقول و هوشیار از نجبا مقرر میکرد
و خود پردهٔ تنگی در میان گذاشته جواب و سوال مردم میشنید و بمشورهٔ نائب نجیب هوشیار کار میکرد ریاست مرشدآباد
و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل است کسی از دست او بیرون کردن نمی توانست اما بمشورهٔ اعتبار علی خان که نهایت زشت خو
و بیشعور و از اوصاف ریاست دور افتاده محض است کار فرما گشته ناظم مذکور را مع مادرش بهو بیگم لقا بو و اختیار خود گذاشت
و بهو بیگم را با آنکه منی بیگم پرورده پدرش بود بصلاح خواجه سرای مذکور مع مبارک الدوله نهایت دستنگر خود و بی اختیار محض
میداشت اما حق آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حال داشت تا آنکه آنها را فرج بعد از شدت رو داد ذکرش عنقریب
ان شاء الله تعالی آید +

ذکر رفتن مظفر جنگ بکلکته در پهره بکمال ناکامی و ناچاری و رفتن مهاراجه شتاب رای بر اثر او و معزول شدن هردو از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشان بدست خود سررشتهٔ ملکداری

مظفر جنگ بنوعیکه گذشت در پهرهٔ انگلیشیه بین الخوف و الرجا بود که حکم دوم از نزد گورنر هستنگ بهادر در باب ارسال او بکلکته
رسید و جان گرام صاحب کلان مرشدآباد حسب الامر او را بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش از
هجرت در پهره بطوریکه بود روانه کلکته نمود خلق کثیر نیابر زمانه سازی بامید آنکه شب حامله است فردا چه زاید تا پلاسی
مشایعت نموده برگشت و برخی درین باب بر دیگران تقدم جسته تا بکلکته رفتند و بعد روزی چند او لشکر در کمال اختلال دیده
برگشتند مگر زمرهٔ از متوسلانش همراه ماندند کلکته که دریای قلزمی است بی پایان و شهریست ناپرسان چون مظفر جنگ مورد
عتاب کمپنی بود زیاده تر بی التفاتی درباره او مبذول گشته جواب و سوالش را ملتوی گذاشتند و مستر جان گرام که با مظفر جنگ
آشنا و از راجه شتاب رای بیگانه بود حمایت مظفر جنگ متعذر دیده بپاس دوستیهای او راجه مرحوم را با آنکه شاید درباره او از ولایت
حکمی نرسیده بود در بلای مذکور مبتلا گردانید و سعی بسیار نموده همین حکم دربارهٔ شتاب رای از عظیم آباد نیز فرستاد چون راجه مذکور
بحسن خلق و سلیقه کاردانی و کارگزاری همگنان را خوشنود و راضی از خود داشت هوشیار جنگ جارج ونسترت دربارهٔ
او اینقدر رعایت کرد که اظهار این حکم نکرده تاکید روانه شدن بروز معین نمود و این معامله ظاهر برای او در اواخر ماه صفر سال مذکور
روی داد و فاصله یک ماه در معامله او و مظفر جنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رای بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و راه گرای
کلکته گردید هوشیار جنگ گفت که یک کمپنی برای حفاظت همراه مهاراجه باشد و صوبه دار که عبارت از سردار کمپنی است شخصی نامور شد
که از حد ضلع عظیم آباد بیرون رفته بر بجرهٔ سواری او سایه وار ملازم بوده هیچ گونه استخفاف در ادب و سلام و امتثال فرمان
جائز نداشته تا بکلکته رساند راجه مذکور نیز بطور مسطور بکلکته رسیده در منزلی که مامور گشت منزل نمود تفصیل جواب و سوال
و انفصال معاملات هردو فقیر را معلوم نشده اگر از جای منقح معلوم شود ضمیمه این سطور رود و در اواخر ان شاء الله تعالی خواهد شد
بعد یکدو ماه روزی چند کم و بیش که الحال فقیر مستذکر آن نیست ارباب کونسل مرشدآباد و عظیم آباد حکم کونسل هستنگ را بد

شتاب رای و مظفر جنگ از کارهای خالصه که عبارت از بندوبست ملک و تحصیل خراج پادشاهیست و مأمور شدن ارباب کونسل هردو جا بکار مذکور رسید و هوشیار جنگ روز دیگر اول وقت حکم باحضار اعیان شهر و ارکان دربار در قلعه شاهی داده خود مع جمیع کونسلیه اجتماع نمود و در حجره با کونسلیه ها نشسته حکم نامه کونسل کلکته را ترجمه بفارسی نموده برآمده در بار عام منشی سراج الدین محمد خان ترجمه مذکور را حسب الاشعار بآهنگ بلند خواند و بگوش حاضران رسانید مضمون آنکه مهاراجه شتاب رای را از کارهای دیوانی خالصه شریفه معزول و ارباب کونسل عظیم آباد را تا آن کار مأمور و منصوب گردانیده شد باید که عمال محالات خالصه و صاحبان مذکور رجوع نموده حسب الامر اینها عمل آرند و مهاراجه مذکور را در امور نظامت بحال و برقرار دانند از آن باز صاحبان کونسل در کارهای خالصه حسب الاستقلال والانفراد بلا مشارکت نائب هندوستانی می پردازند اگرچه پیشتر ازین هم بعد فوت میر جعفر خان مختار اصحاب انگلیشیه بوده اند اما سوای اختیار معاملات مظفر جنگ و شتاب رای هم داشته اند و بعد چند سال که عبارت از ابتدای ورود گورنر هستنگ بهادر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجریست الی الآن که ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج هجریست اصحاب کونسل را در معاملات ملکی از هندیان نه کسی نائب مختار کار گزار هست و نه شریک صاحب اعتبار مگر متصدی چند که عمله و اتباع مظفر جنگ و شتاب رای بودند و اکثر سررشته دار و تابع فرمان ارباب کونسل مرشدآباد و عظیم آباد اند و در کلکته پسر دوم لبهه رام نبیره راجه جانکی رام که صاحب خشکی بنام دیوان خالصه و فی الحقیقه تابع مستر کریل و ... انگلیسی که دیوان خالصه باشد مقرر است تا بعد چه شود و بعد ازین شروع سال دوم جلوس ... رام بکلکته رفته محالات ضلعه عظیم آباد را بعضی بنام خود و برخی بنام کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای بعهده نمود ... محالات عظیم آباد باتفاق در میان سپرده و به سپرده سادهو رام و خیالی رام بتفاوت قلیلی ماسوا اسیر و ذلیل گردیده از جمله اعتبار افتاده و کلیان سنگه که در گرداب اضطرار و اضطراب امیدوار وصول باحوال بهتر هنوز دست نه کوره معاملات محالات ضلع مذکوره در نهایت اختلال است **بیت** جهان را جهاندار دارد خراب * بهانه سیاووش و افراسیاب *

ذکر آمدن عماد الدوله مستر هستنگ بمرشدآباد و بنگاله و برگشتن از آنجا بکلکته و خلاصی یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای از آن گرفتاری و فی الجمله اقتدار یافتن مهاراج مذکور در امور ملکداری و وفات یافتن او بدون برخوردن از سروری و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبه خود بعجز و ناچاری *

چون مظفر جنگ و شتاب رای در گرفتاری بهره انگلیشیه بکلکته رسیدند عماد الدوله مستر هستنگ برای اطلاع و انتظام معاملات بنگاله اراده نهضت بمرشدآباد نمود بموجب حکم ولایت ده دوازده کونسلیه که برای انتظام ملکداری هند و بنگاله سابق مقرر بوده موقوف گشته برای کار مذکور پنج کس از کونسلیه ها مع عماد الدوله گورنر کمیت مقرر شدند از جمله چهار کس یکی مستر بارول بود که آخر سال نود و چهارم از آن تاریخ دوازدهم بولایت رفت و ذکرش آید و نام سه کس دیگر فقیر را معلوم نیست و کونسلیه ها بدستور سابق ده دوازده کس در کار تجارت کمپنی مقرر ماندند اما تابع ارباب کمیت و کمیت عبارت از آن جماعه اند که ارباب حل و عقد جمیع امور عظیمه و جسیمه این ملک باشند مثل تسخیر بلاد و حروب با اصحاب افواج و عناد یا مصالحه با بعضی از گردنکشان و هرچه ازین قبیل پیش آید و نیز هرچه مادون آن باشد القصه گورنر در اواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش تنها یا بعضی ارباب

کمیٹ وارد مرشد آباد گردید و دو ماه و چند روز در مرشد آباد بوده از بند و بست معاملات و عزل و نصب بعض عمله که متوسل اذیال دولت مظفر جنگی بوده اند فارغ بعد معاودت بکلکته گردید و درماهه ارباب نظامت مع ناظم بنام که سابق بیست و چار لک روپیه بود شانزده لک مقرر نموده منی بیگم را بجهت آنکه مبارک الدوله بسبی حدیث السن است مختار مصارف مبلغ مذکور ساخت و این مبلغ برای کارخانجات امارت و درماهه مردم واجب الرعایة که همیشه ملازم و موروث مراحم ناظمان سلف بوده اند و برخی از عشائر و اقارب میر جعفر خان و نسوان مدخوله او و بعضی از اخلاف مهابت جنگ مرحوم و منتسبان آن دودمان و اسباب تجمل و عمله ضروری که برای عمده های اینجا باید از سرکار کمپنی می دهند و همین قسم وجهی قلیل برای بعضی مردم عظیم آباد غیر مواجب نائب آنجا که اکنون پسر شتاب رای است معین گشته لیکن چون شراکت با درماهه کلیان سنگه پسر شتاب رای ندارد و در دست او نیست مردم آنجا بلاحرج ماه بماه می یابند و چون وجه معین مرشد آباد دلشراکت ناظم و درچکا پوری اختیار مبارک الدوله و نوابی عمله او ست که بعد هر دو سه سال تغییر و تبدیل می یابند و کسانیکه چند روز بران کار معین می باشند باهم نفاق داشته در پی خرابی متوسلان همدیگر و طمع وافر افتاده بهر حیله که دانند و توانند خانه خود معمور و وظیفه خواران را که معدودی ازینجا مانده اند همیشه عاجز و محروم از وجوه معینه می دارند بحدی که وجه مشاهره بعضی شانزده ماهه و از برخی بیست و پنج ماهه و ازین قبیل در سرکار بسیار باقی است و چند بار همین قسم باقیات را بحیله چند هضم نموده اند از جمله حیل یکی آنکه الحال اگر فارغخطی این باقی بدهید آینده ماه بماه خواهید یافت و گاهی در وجوه تنقیص نمودند که این قدر را ماه بماه توانیم داد و آنچه باقی مانده مقدور ما نیست معاف نمائید با این حال باز اعطا و ایصال آن وجوه بدستور و غربای بیچاره که درین زمان در زیر آسمان هندوستان وسیله معاش ندارند خصوص نوکران مرشد آباد از شاه خود محروم و مهجور اند و بجالی می گذرانند که نصیب کسی مباد و سرداران معدلت شعار مثل ناظم و نائب او و بیگمات عالیه مقتدر اینها را هرگز نظر ترحمی بحال درماندگان بیچاره نیست اگر این قدر مبلغ هم که مقرر است بطور انصاف و تبعیت عقل حقیقت بین انقسام یابد و بمصارف مناسب درآید مردم بسیاری بآرام زندگی توانند نمود و از دست و دولت اینها توانند آسود اما بمقتضای دوائر فلک کج رفتار و حرمان حکام از عقل معدلت شعار هرگز بخاطر ناخداترسان بی ننگ و عار دغدغه این قسم امور خطور نمی کند و در امر که نباید و بهیچ کار دنیا و عقبای اینها نیاید هزارها بلکه لکوک بمصرف می رسانند و از فضولیهای خود باز نمی آیند چنانچه ان شاء الله تعالی عنقریب به بعضی از اعمال اینها که از هزار یکی و از بسیار اندکی است اشعار کرده آید القصه گورنر بعد انفراغ از اموری که مرکوز خاطر داشت بکلکته معاودت نمود و در روز سه شنبه ششم ماه جمادی الثانیه یا شانزدهم ماه مذکور سنه هشتاد و ششم از مائه دوازدهم راهی گشته بکلکته رسید آن زمان حکم باحضار مظفر جنگ و شتاب رای در کمیٹ نمود در یک کونسل شتاب رای برای جواب و سوال می رفت و در کونسل دیگر مظفر جنگ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

ذکر رہائی یافتن مہاراجہ شتاب رای از ابتلای گرفتاریهای جان فرسای

چون شتاب رای کاغذ منقح و دامن از آلودگیها پاک داشت و برای او معاندی هم چنانکه محل امور او تواند شد نبود نسبت بمظفر جنگ جواب و سوال او زود انفصال یافته مخلصی او با برائت ساحت افعالش از جمیع مآثم و زلات که متهم و مظنون بود در مدت مکالمه و مناظره یک سال و چند ماه میسر آمد و گورنر و جمیع ارباب کمیٹ عذرخواهی بسیار و مهربانی و دلجوئی بیشمار نموده و شفقه مقتضی اعتراف آنکه گمان عدم دیانتی که نسبت بمهاراجه شتاب رای بنا بر بعض جهات در دلهای اصحاب کمیٹ و ارباب حل و عقد

جماعهٔ انگلیشیه راه یافته بود بعد تفتیح و تحقیق که در کمال تدقیق و مدت مدید بعمل آمد اثرے از خیانت و عدم دیانت غیر از دولت خواهی و حسن اخلاص از آن زبدهٔ ارباب وفا ظاهر نگردید و سلوک نا ملایمے که نسبت باو بعمل آمد نهایت بیجا و بیگانه از جزاے نیکو خدمتهاے او بود نوشته باو تفویض یافت و خلاع فاخره بر قامت لیاقتش پوشانیده فیل و جواهر علاوهٔ آن عطا فرمودند و بدستور سابق شریک کونسل ضلعهٔ عظیم آباد گردانیده مرخص نمودند تا زمان مذکور هوشیار جنگ از کار عظیم آباد و بضابطهٔ نوکرے که ترتیب دارند موقوف گشته بکلکته آمده بود و مستر هرست بجاے او مقرر اما مهاراجه شتاب رای بنابر فرط غیرت و رواۓت و بیگانگت آب و هواے کلکته با مزاج او بیمار گشته آخر ها ضعف معده که لازمهٔ هواے آن جاست بهم رسانید و رفته رفته منجر باسهال گردیده بود که رخصت یافت چون از کلکته نهضت نمود مردم عظیم آباد اکثر بمقتضاے وداد و اتحاد و بعضے که در غیبت او اتلاف حقوق رعایتش نموده در مقام ابراز و اظهار خیانتش بودند از خوف تسلط او و اظهار ارادت و انقیاد تا باڑه و بعضے خوشامد پیشگان عیار تا مونگیر باستقبال شتافته آوردند نهایت ناتوان و ضعیف البنیه گردیده بود بعد ورود بخانه خود نهایت گله مند از انگلیشیان و نهایت نقدر که مداح شان بود شکایتها داشت بلکه زیاده تر از ان حق بجانب او بود چه نوکرے و رفیقی با جمیع خوبیها شل او دیگرے براے این جماعه نبود بلکه براے سر آقاۓ مانند او نوکرے نایاب و قدر دانی او از جملهٔ واجبات عقلی بود و رهاۓ مظفر جنگ هم از ان عار و ننگ مقارن رستگارے شتاب راے اتفاق افتاد اما چون روح شتاب راے متصل همین رهاۓ از زندان بدن خلاصے جست اتمام احوال او درین مقام مناسب نمود و احوال مظفر جنگ که هنوز در قید حیات است انشاء الله تعالی متعاقب بزبان قلم داده خواهد شد ÷

ذکر انتقال راجه شتاب راے از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض مخاطبات خالق انفس و آفاق

چون راجه شتاب راے بعظیم آباد رسید از شدت مکاره که بعوض مراحم معموله در جلدوے نیکو خدمتیها دید از حیات خود فی الحقیقه استکراهے بهم رسانید تفضاے معهود او هم رسیده بود در مرض اسهالیکه لاحق داشت افراطے پدید آمد و مزاجش را آنکه معتاد بنود بماکولات غیر مناسب رغبت بهم رسید و در تدبیر مرض با وجود شعور و ثبات مزاج تلونے پیدا کرده امتیاز نفع و نقصان دواۓ کرد چنانچه مولوے فیض علی الطبیب سلمه الله تعالی که بالفعل در عظیم آباد نظیر ندارد متوجه معالجه او شد و نفع ظاهر از حسن تدبیر او احساس نمود اول خود و بعضے از خوشامدگویان حق ناشناس که در حضور او فقیر را از مخلصان هوشیار جنگ و معاندان ظاهرے گروندند و مولوے فیض علی مذکور دران زمان برفاقت فقیر صرف اوقات مے نمود بنابر اظهار دلسوزی و خیرخواهے خود و اثبات نسبت فقیر بدشمنی و عداوت از رجوع بطبیب مذکور مانع بودند بعد از آنکه با منطرار رجوع نمود از خوردن دواے مجهول الاجزا که در غیبت او تیار شده باشد بمبالغه ممانعت مے نمودند و آن اجل گرفته با وجود اعتراف بفواید دواۓ او استنکاف از مداوایش نمود و چندے بالمره ترک دوا کرده بطبیعت گذاشت بعد از ان رجوع بداکٹر که عبارت از طبیب انگلیشیه است بسماجت ارباب کونسل آنجا نمود اما این مبالغه و الحاح صاحبان انگلیشیه بنابر شدت خیرخواهے بود نه از راه عذر و بد اندیشے ڈاکٹر صلاح در تنقیهٔ مواد و تصفیه معده از اخلاط واجب الدفع دیده علاج بمسهلات نمود و معده اش را که ضعفے بکمال عارض بود ضعیف تر گشته قوت ماسکه و هاضمه بالمره ساقط کرده دید ÷ ÷ ÷

رفتن گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات

عظیم آباد و معاودت نمودن به کلکته بے مکث و درنگ

متعاقب ورود راجه شتاب رای عماد الدوله مسٹر ہیسٹنگ بہادر گورنر ہم تا بر ملاقات شجاع الدوله قاصد بنارس گردید و پانزدہم ربیع الثانی نے بمرشد آباد آمده در آخر ماه مذکور یا شروع جمادی الاولی سنه ہزار و صد و ہشتاد و ہفت ہجری بعد چند روز از ورود شتاب رای بعظیم آباد رسید و قاصد بود که مهاراجه مذکور را ہمراه خود گیرد او بر جناح سفر آخرت بود عذر بیماری خود که واقعی داشت گفته تن برفاقت در نداد گورنر دو روز در عظیم آباد مانده به بنارس رفت و با شجاع الدوله که او ہم بجهت ابرای دیدنش آمده بود ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال داد و بواسطه ملاقات راجه چیت سنگه پسر راجه بلونت سنگه زمیندار بنارس که پدرش بسبیل مدتے قبل از ورود گورنر مرده بود با شجاع الدوله گردید و بنای راج او را استحکام داده مرخص شد و تهیه معاودت بعظیم آباد نمود درین عرصه که اواسط یا اواخر شهر جمادی الثانیه سنه مذکوره بود راجه شتاب رای ازین عالم درگذشت عقائد او و پسرش اگرچه مطابق هنود بنود بلکه طرف اسلام غالب داشت اما بنابر استرضای اقارب و اقوام و مصلحتهای دیگر موافق مشرب هنود جسدش را در آتش سوختند و گورنر بعظیم آباد رسیده و معدودی ایام توقف ورزیده بنا بر دفع برنامی خود که تا با شتاب رای کینه مظنون مردم نگردد راجه کلیان سنگه پسر راجه شتاب رای را اگرچه لیاقت این منصب باعتبار حداثت سن و سال که عنفوان شباب بود نداشت بکارهای پدرش مامور گردانید و جاگیرات و درماهه بدستور بحال داشته علاوه آن وجهی برای زن شتاب رای مادر راجه کلیان سنگه افزود اما بیست و پنجهزار روپیه درماهه نظامت که باختیار او بود موقوف کرده وجهی که مناسب دانست باختیار کونسل واگذاشت و درماهه مردم را اندک کم و بیشی نموده تنخواهش برکونسل و خزانه خالصه نمود و خود بعجلت هرچه تمامتر بطرف کلکته نهضت فرمود + + + +

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رای و گذشتن نیکنامیها درین عمارت سرای

راجه شتاب رای از قوم کایته سکسینه متوطن شاهجهان آباد ست نیک پرورده خاندان [illegible] الدوله پسر صمصام الدوله خاندوران امیر الامرا او از ملازمان آقا سلیمان گرجی که غلام صمصام الدوله و میر سامان و معتمد علیه خانه او بود از انقلابات وجهی ملازم شد آخر بحسن کاردانی و نیکو خدمتی متصدی مدار المهام خانه آقا سلیمان و صاحب اختیار سرکار صمصام الدوله گردید چون صمصام الدوله برحمت حق رفت و در شاهجهان آباد انقلاب بسیار پدیدار گشت او درین حدود از ملک صلاح ندیده دیوانی پادشاهی صوبه عظیم آباد و خدمات محالات جاگیر صاحبزاده خود که پرگنه پلیچ و مالده بود گرفته درین نواح آمده چنانچه مذکور شد باوج اقتدار رسید نهایت هوشیار و متصدی معامله دان کارگزار جزورس دقیقه یاب در هر باب بود اکثر خوبیها داشت بدانست فقیر از جمیع رؤسای هندوستان که درین جزو زمانه ممتاز دبا وجود متصدیگری خالی از شجاعت و دلیری بنود هرچند درکمال عروج و مرجع وزیر و پادشاه و اکثر اقویای عصر گشت اما نخوت نداشت و با نجبا و بزرگ زادگان با نهایت تواضع و فروتنیها می گذرانید و مطلب هرکسے در شروع الناس دریافته اگر لیاقت برآوردن داشت بسهولت و آسانی سرانجام میداد و الا عذر موجهی بشیرین زبانی خواهشمند سائل را خوشنود و دلگیر گردانید و با آنکه هجوم کارها و بانواع مردم گفتگوها داشت و از اول روز تا دو پهر از اول شب قریب به ثلثی از آن در جواب و سوال میگذرانید دل تنگ نگشته با دے کسی هرچند در عرض حاجت مبالغه یا کند خشونت نمی کرد و سخن درشتی یا کلمه فحش و زشتی از زبان او مسموع نشده با وجود

وقدر وقیمت شناسے ہر جنسے ومتاع نداشت بہای جنس بصاحبان وبایعان بقدر ارزش میداد ودر بخشش بعلت وتقصیر راضی نبود
سلیقهٔ معاش و رسنت داشت احتیاس باحتیاج از جاہاے دور دست که متم املاکش بکفایت نمے آمد طلبیده بمصارف میرسانید
یا قلت سعد دولتمندان امرای متوسط که بسیار برد بجز دور و نزدیک نام آوران خوانہاے ضیافت موافق لیاقتش در کمال نفاست که انواع
اطعمه وحلاوی داشت مے فرستاد ودر شادیہا وغیر آن که ضیافت مردم مے کرد دسترخوانش وسعت و رونق مغلیه داشت
وخود در آنجا حاضر بوده لذتہاے چاشنی شیرین زبانے علاوهٔ اطعام ضیافت ومہمانے بکام جان حاضران مے چشانید
شرم وحیا بمرتبه داشت که از ملازمان مقربش ہم آمد ورفت او پیش زنی را بجز که به تعشق نگہداشته نہایت انس والفت با او
داشت کسے ندیده ومطلع ہم نمیگردید که چه وقت اندرون رفت وکے بیرون آمد با زن ہمقوم وکفو خود که مادر راجه کلیان سنگه
وبہوانی سنگه است کارے نداشت خانه علیحده براے او با اندک فاصله از مکان اقامت خود ساخته بود ودر سالے دو بار که بعضی از
ایام معینه ہنود بوده اند بضرورت میرفت لیکن بنا قسم که کمتر کسے را خبر مے شد اکثر مردم که با او به تنگ ظرفیہا طرف شده وبا بعضے
از انگلیشیان عمده مثل صاحب کلان عظیم آباد وامثال ذلک ساخته وبکار تجارت کمپنی وامور دیگر مامور گشته سالہا عداوت
مے ورزیدند ہرگاه اتفاق انقلابے براے آنہا رو میداده معاتب مے گردیدند وظن بے آبروئے آنہا بجا بیقین مے رسید
در چنان وقت بجز در جوعے که باو مے نمودند سینه سپر ساخته بحمایت آنہا میکوشید واز دام گرفتاری رہایی نجات مے بخشید
ہرکس از شاہجہان آباد مے آمد اگر بشخصه با او آشنا بود واگر بنام او را مے شناخت در رعایت او بہر صورت که دست
تمکنش با آن میرسید مقصر نمے گردید چون وجه معینی قلیل براے مصارف نظامت مقرر وباختیار او بود وباقی زرہا از کمپنی
ومجال تصرف در آن نداشت بنابرین اگر مے توانست براے او وجہے معین مے نمود وماه بماه میرسانید اگر باین صورت متعذر بود
بر کارہاے مفصل مردم را فرستاده از آنجا انتفاعے مے رسانید این قسم ہم اگر تعذر داشت تواضعے لائق با آن شخص نموده عذر
بیجوابے میخواست وزاد راہے علاوهٔ تواضع سابق گذرانیده خوشنود مرخص مے فرمود شیخ شرف الدین محمد از احفاد شہید
اول شیخ سعید شہید محمد مکی اعلی الله درجته مرد فاضل صالح معمرے بود از متوطنین نجف اشرف زاده الله شرفا باضطرار احتیاج
وافتقار که بنابر سببی عارض آن بزرگوار گردیده باشتہار دولت ہند وقیاس اعطا وانعامیکه امراے این دیار در زمان اقتدار
سلطنت وشوکت خود با علما وخدمهٔ عتبات عالیات وزوار ومترددین اماکن مقدسه مے نمودند در سن ہشتاد سالگی وارد بنگاله
گردیده قریب بیک سال کم وبیش در مرشدآباد وہوگلی بسر برد با آنکه ناظم ونائب ہر دو مسلمان صاحب اقتدار واتباع اینہا
ہر دو ہم زردار بوده اند کسے بحال او چنانچه باید نپرداخت ناچار آن بزرگوار عازم اوده ولکہنو مرکز دولت شجاع الدوله
واله آباد که در آن زمان دار السلطنه شاه عالم بادشاه ہم آنجا بود گردیده وارد عظیم آباد شد وبتقریبے فقیر بخدمت آن بزرگ
رسیده وتوفیق تقریب ملاقات او با مہاراجه شتاب راے یافت با آنکه بنام ہندو بود بمجرد استماع احوال آن بزرگوار سوار شده
بخدمت او رفت وجمیع خدم وحشم را بیرون گذاشته تنہا با یک دو خدمتگار ومیر قوام الدین خان در حضورش رفته بکمال
تواضع وفروتنے سلام کرد وہر چند بزرگ مرقوم تکلیف نشستن بر مسندیکه براے او گسترده بود نمود بپاس ادب بر وسادهٔ مذکور
ننشسته بمبالغه تمام بر گوشهٔ آن مقام گرفت وساعتے ادراک فیض صحبتش نموده وعدهٔ ضیافت گرفته برخاست شامیکه
وعدهٔ آمدن شان بود مسند مکلفی که در اعیاد براے مہاراج مے گستردند براے بزرگ موصوف گسترده خود بر چار گوشه سفید
ساده نشست ومردم را از ورود حضور خود تا ورود آن بزرگوار ممنوع داشت بعد نماز مغرب که ہمراه بنده تشریف شریف

آوردند مهاراج تا سر زینهای چبوتره صحن استقبال نموده در نهایت ادب و تذلل سلام کرده آورده بر مسند مفروش نشانید و گوهر یکتای
انقیاد و اطاعت سفته بود با کمال خوبی نمود که شیخ مذکور خوشنود گشته گفت که من میخواهم اخلاقیکه حق تعالی بشما عطا نموده مسلمانان را
هم ازین اخلاق بهره باشد چون زبان ایشان عربی بود مهاراج نمی فهمید بنده ترجمانی میکرد مهاراج شکر اشفاق آن بزرگ و اعتراف
بعدم لیاقت خود نمود و وقت رخصت دو خوان پارچه مثل دوشاله و کمخواب و تهانهای چهینت وغیره گذرانید بنا بر پاس ادب
نقد روبرو دادن مناسب ندید بعد از آنکه رخصت نمود و شیخ بخانه زاهد حسین خان مرحوم باتفاق فقیر آمده نشست مصحوب یکی
از معتمدان خود کیسه مبلغ یکهزار روپیه پنهان از نظر مردم فرستاد حامل حسب الامر مخفی آورده بدست فقیر داد و فقیر بدست شیخ
مبرور مذکور بدستور گذرانید یکبار شخصی از آشنایان مهاراجه شتاب رای که منجمله مقربان رای رایان ناگرمل دیوان خالصه پادشاه هندوستان
که با وزرا و امرای عظام همسر بود بتقدیم مراسم گیا که در کیش هندوان بعد وفات والدین از جمله اشد فرائض است و بدون این عمل نجات
آنها را غیر ممکن میدانند بعظیم آباد آمد وقت آمدن خاص مستدعی خط سپارشی از رای رایان برای راجه شتاب رای شد ناگرمل گفت
که او را با شما هم آشنائی است و خاصی از مروت نیست این عمل را فرقه ما مردم موجب اجر و ثواب میدانند در باره شما قصوری نخواهد کرد
و نوشتن من احتمال اخلالی درین کار دارد چه اگر در القاب مراعات مرتبه او که اکنون دارد بکنم نفس من قبول نمی کند و اگر مرتبه که در ایام
داشت بنگارم او که الحال سرش با آسمان میساید نفس او قبول نکرده خواهد رنجید و وصول خط مخل کار شما خواهد گردید چون مهاراجه شتاب رای
در استخبار احوال هر بلد و اعیان و حکام هر شهر نظر بضابطه سرداران هوشیار نهایت مبالغه داشت و هر یک از رازداران هر عمده را عاملی
لائق در هر ماه و سال نموده برین کار گماشته بود که هر سخنی و خبری که قابل ارقام و اطلاع باشد بدون حیف و نقصان نگاشته حواله دکاکین
نامه خبر بر جاده کمال درستی با وصیت میرسید این خبر هم بعینه برو ظاهر شده بود بعد ملاقات پرسید که مثل شما کسی تشریف آرد و رای
رایان صاحب مارا بدو کلمه یاد نفرمایند محل حیرت است او گفت چون مراهم در خدمت بندگی است حاجتی نبود شتاب رای گفت
چنین نیست چون او هم مرد هوشیاری بود فهمید که از اصل مطلب مهاراج هم آگاه است گفت پس بر مهاراج خود ظاهر است حاجت
باستفسار قرار دلیل بعض مقربین مثل راجه خیال رام و میر قوام الدین خان حاضر بودند این مکار انفهمیده روبرو اظهار دلیل پرسیدن
نامناسب دیدند چون بیرون رفت استفسار نمودند مهاراج در جواب آنچه از روی اخبار معلوم داشت مذکور کرد و گفت تدارکش
انشاءالله بخوبی میکنم این سخن هم کسی نفهمید که چه خواهد و با او که رجوعی با من ندارد چه سزا تواند رسید تا آن شخص رخصت
تواضعی لائق بحال او نموده برای ناگرمل باوجود فقدان جمیع انواع اغراض عرضی در کمال ادب و فروتنی نوشت مضمون آنکه ورود
عنایت نامه برای کمترین موجب ازدیاد آبرو و اطمینان خاطر نیست چه است امیدوار است شیمه کریمه بزرگان آنست که با اندک خدمتی
دل مستمندان شاد و دور افتادگان را بایراد رقعه یاد میفرموده باشند و تحف و هدایا تخمینا بقیمت ده دوازده هزار روپیه بلکه بیشتر
مثل عطر اگر و اقمشه لباس سفید که اختصاص به بنگاله دارد و در جای دیگر کمتر توان یافت و پایه های پلنگ از عاج و ساعتهای
ساخته فرنگ و شمعدانهای شیشه بلورین و آئینه های کلان شفاف و دیگر نوادر فرنگ و چین مصحوب همان مصاحب او که برای
گیا آمده بود ابلاغ داشت ناگرمل از استماع گفتگو و سلوکی که با او نموده غرق عرق انفعال گردیده عذرخواهیها نگاشت و در مجالس
خود محامد شتاب رای مذکور کرده میگفت که این عزیز از فرط هوشیاری و تمیز با وجود بعد مسافت ما را خجالتهای بی نهایت داد
و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه بلای قحط و غلا شروع گشته تا اواسط هشتاد و چهار که اشتداد داشت شتاب رای
مساعی جمیله برای غربا و ضعفا نموده غمخواری عجزه و مساکین فرمود تفصیلش آنکه دران سال که این بلا و ابتلا در بلاد بنگاله رسید

اندک ارزانے نرخ غلات بودے ہزار روپیہ براے ہمین کار مقرر کردہ فرمود کہ کشتیہاے مملوک و ملاحان ملازم اند در ماہی سہ بار بعد دہ روز غلہ از بنارس خریدہ مے آوردہ باشند و چون در عظیم آباد رسد بہ نرخ خرید آنجا بفروشند و کشتیہاے آمدہ باز بہ بنارس برگردند بعد دہ روز کشتیہا کہ در انجا باشند روانہ شوند ہمین قسم تا مدت قحط کشتیہا در تردد بودہ بطور دورہ غلات متعاقب ہم میرسانید و ملازمانش بہ نرخ خرید بنارس بے کم و کاست بدون حساب اخراجات میفروختند و مردم محتاج میخریدند و کسانیکہ طاقت خریدن نداشتند آنہا را در سہ چار جا از باغہاے مردم کہ دیوار احاطہ داشت مثل مقیدان نگہداشتہ براے ہر جا پیادہ ہا و داروغہ و عملہ علیحدہ مقرر ساختہ بود و طعامہاے پختہ و غلات نا مشوے و جنس غلہ با ظروف گلی و ہیمہ سوختنی و چند خرمہرہ فی نفر براے خرید آنچہ دل آنہا خواہد مع تنباکو و افیون و نمک ہر کہ بہر چہ معتاد باشد معین ساختہ بود کہ بلاناغہ ہر روز میرسید مشاہدہ این حال انگلیسیان و ولندیسان ہم در یک محوطہ مساکین را جاے دادہ اطعام آنہا مے نمودند و خلق کثیرے بانیطور از ہلاکت محفوظ ماندہ در مرشد آباد از مین مقولہ عملی از ہیچکس بظہور نرسید بلکہ میگویند کہ با وجود اہتمام مظفر جنگ غلہ در بعضے اوقات نایاب محض می گشت و مردم عمدہ مثل میر سلیمان خانسامان و امثال او کہ بر این کار مامور مے شدند اول خود سرانجام غلہ مے توانستند و از جاے احیاناً اگر غلہ بدست مے آمد مصحوب پیادہ ہاے سرکار میفرستادند دیگرے از معتقدان و مقربان مظفر جنگ خصوص راجا امرت سنگہ کہ ناز معشوقانہ با آقا داشت کشتیہاے مذکور از دست پیادہ ہاے سرکار بجبر و عنف کشیدہ بجا نہاے خود مے بردیا اقویا ہجوم آوردہ از دست غربا مے ربودند و از کسے تدارک این حرکات و محافظت غلات و فروشانیدن باحتیاط و انصاف بعمل نمے آمد تا آنکہ درین خصوص مظفر جنگ متہم گشتہ از جملہ باز خواستہا کہ باو در کمیٹی بعمل آمد یکے اہم بود و اللہ اعلم بضمائر عبادہ و ہر سال میوہ ہاے ولایتی بوساطت سوداگران میوہ فروش طلبیدہ براے رؤساے انگلیسیہ و عظماے بنگالہ میفرستاد و بمشاہیر و عمدہ زادہ ہاے عظیم آباد ہم دو بار سہ بار میداد چون دید کہ اکثرے باین صورت محروم مے مانند مبلغی غیر زر مقررے مذکور براے میوہ فروشان مقرر داشت کہ میوہ این وجہ آوردہ در بازارہا بقیمتی کہ باشد لازم فروشند و ہر کہ دلش خواہد بخرد لعبہ از آنکہ باے فرماند و کسے آنرا خرید نکند خود میخرید تا نقصانے براے میوہ فروشان و سابیع و شرا در بازارہا نشود و بعضے از قوم مرائیان را کہ کارندہاے نہال ثمرہ و فروشندہاے میوہ در شاہ جہان آباد و لاہور از جملہ مشاہیر فرق اند زرہا فرستادہ طلبیدہ با آنہا رعایتی نمودہ در شہر عظیم آباد مسکنی فرمود کہ آنچہ لائق زمین اینجا دانند و توانند بکارند و ثمارش را بفروشند تخم سردہ و خربزہ و دیگر ثمار را بقول از لکھنو و اکبر آباد و کابل طلبیدہ بکاشتن میداد و ثمارش را براے مردم میفرستاد انگور خوب و نیشکر در نہایت بالیدگی و نہال و فرہے و کونلہاے شاہ جہان آبادی از عہد او در عظیم آباد رواج یافتہ اکنون بافراط در بازارہا فروختہ مے شود و انگور خوش نمک ہم گاہے روپیہ راسہ آثار دگاہے دو آثار و گاہے یک و نیم آثار از باغہا بدست مے آید و گاہے در بازارہا ہم مے نماید و بہ مسلمانان ہوشیار داشت چنانچہ تعزیہ حضرت سید الشہداء علیہ السلام بکمال ادب و احترام می گرفت و در بیست و یکم ماہ مبارک کہ روز شہادت سیدا و صیاے علے مرتضی علیہ افضل التحیۃ و الثنا ست شیر و برنج و دیگر ماکولے و اطعمہ ترتیب دادہ نیاز آن حضرت تقسیم میکرد و در گردیدن از پہلو بہ پہلوے دیگر اکثر بر زبانش یا علی میگذشت گاہے نام مقتدایان ہنود از زبان او مسموع نشدہ قسم ہم اکثر باللہ بود سالے یکبار دسترخوان حضرت شاہ مردان علیہ السلام مے نمود در کمال تکلف و نفاست و اجداد او رسوم فاتحہ تقسیم مے شد کسے روزے گفت کہ انتظار نشان شدن بر یکے از سوبتہا یا نمک یا چیز دیگر در بعضے خوانہا را نخست مہاراج چرا نمے کند در جواب گفت کہ ظہور این قسم خوارق عادات از جناب حضرت شاہ ولایت علیہ السلام استجاب و استبعا ندارد در من

کافر معجزه طلب نیستم که در پی چنین امور بگردم مراد ازان جناب اعتقاد دیگر باید هست انتظار چنین امور برای چه باید کشید دوم آنکه درین کارها
شکوه کسی بران حضرت نیست اگر بنا بر عدم احتیاط یا سهو ادبی نشان ظاهر نشود برای من بیچاره که بنام هندو دم رله طعن وتشنیع
کشاده یافته بر زبان بیخبران از حال باطن من ملامتها وشماتتها جاری خواهد بود که صاحبان آخر این هندو چه فهمیده که معتقد
نشان از جناب حضرت شاه مردان گردیده روزی برای استقبال جرنل همت بهادر میرفت در بیکنته پور بطرف پشت تبخانه انجا
که مکانی معروف وخیمه گاه وارد انست محل خیام او گردید صبح ازان جا که عازم پیشتر واسپ سواری خاص او بر در خیمه بود ملازمان و
همراهیان هر دو طرف شارع دورتر از مکان اقامت صف بسته برای سلام موافق ضابطه استاده بودند بنده اندرون خیمه رفته همراه او
برآمد برهمنان مجاور تبخانه مذکور عرصه خالی دیده وفرصت را غنیمت شمرده چندکس نزد او جمع آمدند دمیکه میخواست سوار شود سوالی
کردند و گفتند که اینجا سری مهادیو و امروز پوران ماشی روز پُن است بخششی باهم باید برسد جواب داد کسی که برای زیارت این مکان
وخدمت این آستان آمده باشد ازاو باید خواست مرا رجوعی وعرضی بشما واینجا نیست باوجود همت دامی نداد و سوار شده
راه خود گرفت و مکرر دیده شد که فقرای هنود در راه ازو سوالها نموده اند و فلوسی نداده و همانوقت فقیر مسلمانی بنام حضرت
امیر المومنین یا اولاد طاهرینش چیزی خواست یک روپیه همان وقت داد و از رفقای رازدارش نیز مسموع شده که در سفر
بنگاله و کلکته که هجوم تبخانه ها در راه است بعضی رفقای معتمد علیه او که در مذهب خود متعصب بوده اند دلالت بزیارات بعضی
از اماکن مذکوره مینمودند عذری خواسته وصدی دو صدی داده آنها را مرخص میکرد که از طرف من هم شما مراسم زیارت
بعمل آرید و مرا معاف دارید حویلی که بکمال تکلف برای خود نو آراسته بود هندوان ترغیب اطعام برهمنان دران مکان نمودند
گفت خانه مرا ضایع و کثیف و آلوده خواهند کرد اگر منظور باشد زری گرفته در ریگ گنگا طعامی بآنها بخورانند و هم در ایام قحط
که امساک باران بود بپاس خاطر و دلالت مرلیدهر و رای کهیمنداس و سردار سنگه پیش یکی از برهمنان که مرجع هنود و واقف امثال
خود بود رفت او ورود واختلاط راجه شتاب رای فوز عظیم شمرده آمد و شد بسیاری از دیاد اعتقاد راجه بسوی خود شروع نمود
روزی گفت که مهاراج موافق طالع شما نامی تجویز نموده ام از جمله اوراد خود مقرر نمائید در جواب گفت که من بورد اسمی از اسما
مشغولم و برای من کافی است او پرسید که آن اسم چیست اول اخفا نمود چون برهمن مبالغه را از حد بدر برد گفت نام پاک الله است
برهمن بر ضمیر او مستشعر گشته آمیزشی خواست و گفت که مهاراج رام و رحیم اسم یک مسمی است جواب داد که فرقی بین در میان
برهمن فرق را پرسید گفت در لفظ رام توهم ولد و سرشت است و در لفظ الله توهم بنوت و ابوت کسی نیست ازین احوال که باجمال
ارقام یافت ظاهر میشود که اعتقاد او با معتقدات هنود تطابق نداشت بلکه باطن الاسلام بود والله اعلم بسرائر العباد وضمائرهم
اما چون مراعات بسیار با آشنایان و دوستان منظور داشت و خیانت در مال کمپنی بنا بر حفظ آبروی خود نمی نمود و دیانت خلل
وزریکه خاص او بود بمصارف او وفا نمیکرد بعضی اوقات برای بعضی انگلیشیان که متوسلان عظمای آن جماعه بوده اند بهمانی
وایصال زری منظور داشته و هم برای برخی از مخارج زیاده بر مداخل خود که از مناسب دور از صوب از او سر میزد یکی
خود دور از اخلاق که عبارت از یومیه محصلان متعین بر مالگذاران و مجرمان است انصاف را کار فرما نگشته جائیکه استحقاق یک
پیسه اول یا دو نیم ازل داشته ده روپیه میفرستاد وزریکه ازان حاصل میشد بسیار کم در سرشته دفتر داخل کرده مبلغی خطیر علیحده
برای عطایای خود نمیداشت دوم آنکه با ارباب جاگیر واملاک والتمغا بهانه نموده میگفت که فلان انگلیش دیدن اسناد
شما میخواهد و تمام آن کسیرا که باو رعایتی منظور داشت اسناد و وثائق از وکلای هر یکی طلبیده داشته و حواله یکی از

متصدیان خود نموده بجبر و تعدی ناحق و بی سبب زر بسیار متنبه از هر یکی بقدر محاصل آنها گرفته جمع نموده چون مبلغی خطیر باین دار و گیر فراهم می آمد باین شخص واجب الرعایه می داد و بهر صورت خوشنودی اشخاص مذکور منظور داشته سخط ایزدی را درین خصوص سهل می شمرد و برای همین چنانچه از صادقین در اخبار وارد شده که شیر از بسی سیم در گلستان ایراد نموده که هر که رضای مخلوق بر سخط خالق اختیار نماید حق تعالی همان مخلوق را بر او گماشته تا دمار روزگارش برآرد در حق او بشتاب برای العین مشاهده شد که او برای پاس خاطر کسانیکه از سخط الهی چشم پوشیده بنده های خدا را ناحق می رنجانید و وسیله خوشنودی آنها می رسانید حق تعالی از دست همین جماعه جزای که باید باو داد رسانید چون بهانه اطلاق زر باو داده و خانه و اسباب مردم را سوخته بود خود هم بلای اطلاق مبتلا گشته رخت هستی بعالم آخرت کشید و در آنجا عالم السرائر می داند که با او چه کرد اگر چه بزرگی فرموده و ترجمه حدیث سبقت رحمتی علی غضبی نموده مصرع عفو و کرم بیشتر از جرم ماست ٭

ذکر رهائی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتاری و بسر بردن زمانی مدید در کلکته با امیدواری و آخر رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزی و ناچاری ٭ ٭

مظفر جنگ در ایام دار و گیر نهایت مضطر و بی کس و بی یار گشته بود چه اکثر عمله نائب او خود هم از بی مبالاتی و بی خبری در چنین امور اند که متهم بود دیوان خانه او که امرت سنگه بود نهایت تنگ ظرف و بر دولت خود مغرور و از مردم آدمی و ارباب شرع و فطنت و امانت و دیانت نفور و در کار خود که محاسبه دانی و کاغذ فهمی است بی شعور دیگران از دست او بیجان و از تند خوئی و تلخ گوئی مظفر جنگ در فغان بودند اندرین وقت هر یکی راه خود گرفت و برای خود مخلصی جست امرت سنگه بحیله و تخویف اظهار بعض اسرار که بران آگهی داشت فارغخطی گرفته در خانه از اماکن کلکته بفراغت آسود مگر علی ابراهیم خان بهادر با وجود عدم اطلاع بر کاغذ معاملات سنوات ماضیه و بی دخلی تمام در امور ملکی و مالی و قلت انتفاع از دولت مظفر جنگ بپاس ننگ رفاقت و آبروی نام نوکری کمر همت بر میان جان بسته و در سهل مدت آگهی بر کاغذ و دقائق معاملات و بهترین کارها بهم رسانیده مستعد جوابدهی و وکالت در جمیع امور گردیده سینه خود را سپر سهام هر گونه باز پرس ارباب کمیٹی ساخته گورنر که در حسن تقریر نظیر ندارد ساخته متعهد شده که هرچه تواند دران قاصر نباشد و جوابهای نمک کار را که مردم مقتدر عیار و نهایت عداوت با مظفر جنگ داشتند از دقائق و خفایای امور او آسیگی داشت نیز طرف گردیده و از کینه و ریا و اقتدار و تزویرات او نترسید از معتمدین مسموع افتاد که درین کار سحر طرازی و معجزه پردازی بکار برده جوابهای مسکت دل پذیر داد و گفتگوی او بقبول طبائع و اسماع افتاد سامعین را حیرتافزای نموده غیر از تحسین چاره نبود و مظفر جنگ بیامن دست و زبان قلم و بیان او از ان بلاهای سی زنهار بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رستگاری یافته دوم ربیع الثانی سال مذکور بعض از اماکن منازل او که در مرشدآباد بود خواستند اما مظفر جنگ بامید آنکه شاید بدستور سابق را بار شریک کونسل ضلع مرشدآباد بلکه تمام صوبه و فی الجمله مدار المهام انتظام معاملات گردیده معاودت نماید در کلکته اقامت ورزیده و مفت خواران کلکته که عمله بعض اصحاب انگلشیه اند بخیال ابله فریب او را در طمع خام افکنده هر روز اخبار کارهای بوسیله حصول مقصود از ان آشام تو از ان نموده خوشنودی میشدند مثل آنکه امروز فلان صاحب چنین می گفتند و دیروز فلان صاحب چنین گفته و از ولایت چنین خبر رسیده و فلانی از فلان کس این قسم شنیده و مظفر جنگ باستماع اخبار مذکوره امیدوار گشته و منهیان را

مخلص خود شمرده حسب الاستعار آنها زرهای نقد باکثر کسان داد تا محرک سلسلهٔ حصول مامول او باشند و علاوهٔ آن وعده های الیصال مبالغ خطیر بعد وصول بمقام و مرتبهٔ مطلوبه درمیان بود و بدین جهت زیربار اخراجات بسیار و قرضدار زرهای بیشمار گردید فقیر دران ایام بآرزوی تیسیر اسباب سفر سعادت اثر بیت الله الحرام و زیارت سید انام و عترت کرام آن سرور علیهم السلام بکلکته آمده از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک حبه از خانهٔ او نمی رفت و تفصلی برای او دران نبود و توفیق میافت توقع این بود که جاگیرات بنده بعامل جاگیر خود سپارد و قرض مرا عامل او از مهاجن ذمهٔ خود نموده از حاصل جاگیر من برساند و در غیبت من زرهای فاضل از دیوان امانت نگهدارد و ما یحتاج را بامن تعرضی نماند تا من اسباب خانه خراج کرده وزادی و مؤنتی ازان حاصل نموده راهی شوم بعد معاودت یا عند الطلب زر امانت بمن برساند دران ایام که پانزده بیست روزی فقیر در کلکته ادراک صحبت مظفر جنگ می نمود از زبان او بگوش خود شنیده که در هر حکایتی دفتر دفتر مدح و ثنای علی ابراهیم خان بهادر مذکور می کرد و می گفت اگر من تمام عمر در خدمتگذاری این شخص که محسن من است بگذرانم هنوز از عهدهٔ ادنای غمخواری و احسانهای بی پایان او بر نیامده باشم و انشاء الله تعالی چنین خواهم کرد و در مخاطبات و محاکات بلفظ قبلهٔ من می خواند و بارها حضور بنده و دیگران می گفت که رفقای نمک بحرام من لکوک مرا خورده در وقت انقلاب چشم از حقوق و مروت پوشیده و دست از رفاقت بر داشته مرا تنها گذاشتند و کسی بکار من نیامده منت احدی بر من نیست مگر علی ابراهیم خان بهادر که من درم خریدهٔ ادیم و آبروی من بخشیدهٔ اوست پدر و برادر با من چنین سلوک نکرده اند که این مرد با من کرده و در تمام صحبت هر دم و هر آن رطب اللسان و ثنا خوان علی ابراهیم خان بود ✢ ✢

ذکر ورود جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس رؤسای کمیٹ و برهمین شقاق فیما بین گورنر و اصحاب ثلثهٔ مذکوره و اتفاق بارول با گورنر ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

مظفر جنگ در انتظار کشایش عقدهٔ کار خود بود که جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس باتفاق هم مدار المهام کارهای کمیٹ و هم برای تحقیقات معاملات گورنر بهادر و مستر بارول که چها و چه سان کرده اند از طرف پادشاه و کمپنی در اواسط شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت در رسیدند و دو کس از سرداران اینجا یکی گورنر بمرتبه که داشت و دوم مستر بارول منجملهٔ اصحاب خمسهٔ کمیٹ مقرر ماندند چون هر سه فرستادهٔ پادشاه و کمپنی و برای تحقیق تقصیرات گورنر معین شده بودند و جنرل کلاورن از اهل دول ولایت و ملازم پادشاه انگلند بود و کرنل منسن امید ریاست کل فوج بعد وصول جنرل کلاورن بمرتبهٔ گورنری داشت و مستر فرانسیس تالی مرتبهٔ جنرل کلاورن و باتفاق هم بوده اند طنطنهٔ عجیب و دبدبهٔ غریب داشتند و در ملاقات مردم از کسی نذور هم که ضابطهٔ مخصوص هند است نمی گرفتند حتی بعضی ثمار هم بطور هدیه اگر کسی می فرستاد رد می نمودند و معاندان گورنر را تالیف کرده با خود موافق می ساختند چنانچه نندکمار که از عهد شمس الدوله و لارڈ کلیف در زمان عماد الدوله مستر هستنگ هم مطرود بود نزد جنرل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس معزز و مقرب گشت و بوساطت او اکثر کسان طمع پیشه فساد اندیشه با مید اقتدار یافتن با اصحاب ثلثهٔ مذکوره متوسل گشتند و تحقیقات رموز و امور مخفیه گورنر هستنگ عماد الدوله شروع افتاد و درین پنج کس نامچاقی صحبت و تباین آرا بحد کمال رسیده تشویش شدیدی بمتوسلان طرفین بلکه در کل مملکت و معاملات روی داده حتی فیما بین جنرل و مستر بارول خانه جنگی با تفنگچه موافق ضابطهٔ آن جماعه بعمل آمد و کس که عبارت از گورنر و بارول باشد یک دل و یکرای ماندند و سه کس مذکور با هم دگر موافق بوده سه دستان شدند طرف جنرل را بنا بر کثرت اصحاب که سه کس بوده اند بر گورنر

کہ دو کس بوده اند غلبه اتفاق افتاده اکثر کارها موافق آرای طرف جرنل بعمل می آمد چنانچه گوران نام انگلیشی صاحب کلان مرشدآباد و مستر سیج صاحب کلان عظیم آباد و فوک نام صاحب کلان بنارس و مستر برسٹو صاحب کلان اوده و لکهنو به تجویز جرنل کلاورن مقرر گشت و مبارک الدوله مع مادرش ببو بیگم که از دست منی بیگم بجان آمده بود با گوران و معرفت او با جرنل ساخته هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه ۱۱۸۹ مختار کارهای نظامت شد و از قبضهٔ اقتدار و اختیار منی بیگم و اعتبار علیخان برآمد و خواجه سرای مذکور تغییر گردید اما چون منی بیگم زردار و مقتدر هوشیار است و همیشه مبارک الدوله با اختیار او مانده امید وارد وراثت زرهای اندوخته او ست و او می ترساند که اگر از من کج باختید من زرها را بفقرا و دیگر بیگانگان داده شما را محروم محض خواهم داشت و فی الحقیقه مبارک الدوله را احوال چنین است که نه کسی از سطوت او می ترسد و نه از دولت او توقعی دارد و چندان توجه هم در امور دنیا ندارد که مردم را از آن اندیشه باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و انکار کسی کاری نیست وجهی که برای او باید میخواهد دیگر غرضی بکار کسی ندارد و ازین جهتها هنوز تسلط منی بیگم بدستور و نیابت نظامت اغلب اوقات در انقلاب است و همدرین سال بیست و نهم جمادی الاولی میر محمد حسین فاضل که کمال حدت ذهن و دقت طبع دارد بنا بر شوق سیاحت و تحصیل علوم همراه مستر الیٹ که انگلیشی در کمال خوبی و صداقت و جوان مردی بود بولایت انگلنڈ رفت و اکثر تحقیقات علمای آنجا خاصة در علم هیأت و مفردات و مرکبات ادویه و خواص اکثر اشیا و معرفت اجرام علوی و بعضی صناعات دیگر مثل تشریح ابدان و امثال ذلک بقدر مکث مدت دریافته راهی بیسیر برای ادراک اکثر آن علوم و استکتاب و ترجمه کتب آن بهم رسانیده در سال نود و دوم ششم صفر از مائهٔ دوازدهم هجرت برگشته بمرشدآباد رسید و با مقتدران اینجا ظاهر ساخت اما ازین آه که قدر دقت نشناس کسی توفیق نیافت تا سهل مبلغی درین کار که سرمایهٔ اشتهار نام نیک و حیات پایدار و بنا بود صرف نماید و این علوم و کتب بنام امیر مذکور ابد الدهر بر صفحهٔ روزگار بیادگار بماند و ما توفیقی الا بالله گورنر بهادر که در شعور و هوشیاری و دانائی و کارگزاری نادرهٔ روزگار است بر تسلیم و اغماض کار فرما گشته کاویدن در جزویات مناسب ندانست و قاصد آن گشت که اول برائت ذمهٔ خود از قصورات مظنونهٔ اصحاب و خیانتهای متهمهٔ اعدا حاصل کرده نادانی جرنل و غلبهٔ غلظت و خطا فهمی طبیعت او باظهار رسانیده اصولش را مضمحل گرداند و در اندازان کوته اندیش خصوص نندکمار را که مرد بد باطن خسیس الافعال است بسزا رساند بعد از آن تدارک برهمی کارهای ساخته و برانداختن امور پرداختهٔ جرنل سهل و آسان میسر می تواند شد بنا برین مدتها بجواب بازخواستهای جرنل که بدلالت نندکمار و اتباع او بود پرداخته صدق خود و کذب اقوال مخالفان ظاهر ساخت

ذکر معارضهٔ نندکمار با گورنر هستنگ بهادر و سزا یافتن او باقتضای قضا و قدر

بعد از آن عیوب نندکمار فاش و آشکار گردانیده اکثر بلکه همه باثبات رسانید از آن جملهٔ عیوب یکی این بود که هندوی مذکور دستخط مردم می سازد و مهرهای نام مردم موافق مهرهای آنها ساخته پیش خود دارد و تمسکها و خطوط عند الحاجه بنام هر که هر قسم خواسته باشد درست کرده می نماید و خلقی را باین صورت مستاصل ساخته از جمله تمسکی بود که بمهر بلاقی داس سیٹهه که در عهد میر قاسم خان اعتبار بسیار بهم رسانیده و از سابق هم مهاجنی معتمد بود درست ساخته و زرش را از سرکار کمپنی گرفته تصرف نموده بود و در تحقیق این امور و جزاهاش گران جوری مقرر گشت و گران جوری این معنی دارد که انگلیشیان معتمد دوازده کس بقرعه مقرر میشوند اگر مدعی علیه آنها را قبول نداشته باشد تا دو مرتبه بانکار او تبدیل یافته مرتبهٔ سوم که دوازده نفر تقرر یابند دیگر بانکار و عدم قبول مجرم مبدل نمیشوند

واین دوازده کس یا بد برای او تجویز سزا نمایند و تا تعیین سزا کسی با آنها مختلط نمی تواند شد که مبادا تطمیع نموده از راستی منتقل نمایند
معدلت و انصاف است مزاج آنها را برگردانند این گران جوری مگر مقرر گشت و تبدیل یافت و محکمه آن مدتها گرم بود تا آنکه اثبات
یافت که نندکمار گنهگار و واجب القتل و سزای او آنست که او را بحلق کشند مرد که بد باطن مزوری و مغرور و بدخواه اکثر خلق خدا بود اگرچه
با دو سه کس احسانی هم کرده و طرف آنها را محکم داشته باشد و همین که چند روز کسی از خدمتش بنابر عارضه مرض یا فقدان غرض مقصر ماند
درپی ایذا رسانی او افتاده تا کار او در خرابی با تمام نرساند راضی بتقصیر نبود و بهر صورت سزای او منقح و مقرر گشت چون او را جرنل
مستمال ساخته خاطرنشان کرده بود که کسی با تو چیزی نمی تواند کرد اگر ترا تا به پای دار هم ببرند که هرگز نخواهی ترسید و بهر صورت
که تقصیرات گورنر باثبات تواند رسید دران مقصور نباید ورزید آن اجل گرفته اول خود بمقتضای صلابتی که در مزاج و عداوتی که با
گورنر داشت در اثبات جرائم گورنر مقصر نبود و هرگز اندیشه مآل احوال خود نداشت علاوه به نصیحت و ارشاد جرنل راسخ تر گشته
چیزهای بسیاری برای گورنر اظهار ساخت در شرارت و غلظت همان قسم که بود رسوخ داشت و گورنر همه را رد نموده تقصیرات عظیمه
او را باثبات رسانید و جواب و سوال این دو کس بلغت و خط انگلیسی ترقیم یافته کتابی ضخیم گردید و بجا بجا گشت نقولش بسیار شده
در آنجا عرضه اشتهار و انتشار دارد القصه چون تقصیر و سزای او تحقیق یافت بتاریخ ششم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و نه هجری نندکمار را بموعدیکه مقرر بود برده بحلقش کشیدند و زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پسرش راجه گورداس
شد می گویند پنجاه و دو لکه روپیه نقد و قریب بهمین قیمت اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او در حساب آمد و مهرهای ساخته
نندکمار که بنام اعزه مردم بود از صندوقچه های خانه او برآمده صنعتهای فاسده بشیوع پیوسته شهرت یافت

ذکر ساختن مظفر جنگ با جرنل کلاورن و مامور شدن او بفوجداری و عدالت فوجداری مرشدآباد و نیابت نظامت که تعلق بمبارک الدوله دارد

چون آثار غلبه جرنل کلاورن در ظاهر شیوع یافت مزاج مظفر جنگ را که خالی از عجلت و تلون نیست رغبت بآمیزش با جرنل
بهم رسید علی ابراهیم خان بهادر که مآل اندیشی در مزاج او غالب است ممانعت می نمود و می گفت که هنوز بطوریکه می گذرد
باید گذرانید و گورنر با شما احسان جان و آبرو بخشی بعمل آورده احسان فراموشی نکرده باید دید که پایان این دو طرف عظیم بکجا
منتهی می شود اگر گورنر بحال می ماند استقلال مزاج و اختصاص با سردارهای شما در اخلاص خود دیده رعایت لائق بحال
شما خواهد نمود و اگر جرنل مختار می شود شما با او بدی نکرده اید که دشمنی خواهد نمود بلکه او هم بشناخت مزاج شما را پسندیده بقدر نام
و نشان رعایتی که مناسب حال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر جنگ که اندک خودرایی و بنابر اقتداری که باقتضای
قضا چند روزی میسرش آمده بود و تبعیت ارباب خرد عار خود میدانند چندان التفاتی باین سخن نکرده راه اختلاط با جرنل کور
و اعوان او بهم رسانید و توسل بجرنل جست گورنر ازین امر افسرده خاطر گشته او را بجرنل واگذاشت جرنل برای او نیابت مبارک الدوله
و فوجداری که الحال عبارت از خبرگیری و تدارک قطاع الطریق و دزدان از ممالک محروسه و انفصال قضایای دزدی
و خون ریزی و زنا است تجویز نموده جهت خطیر در ماهه عمله این کار مقرر ساخته نواب والا و اتباع او خلعت از کونسل دهانیده
پانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه مرخص گردانید دوم شوال مظفر جنگ بمرشدآباد نزول نموده بکارهای
مرجوعه پرداخت و بهر صورت مردم شهر مرشدآباد فی الجمله مطیع و منقاد او بنابر ضرورت گشته تن باطاعت در دادند و او رام جمعیتی میسر
آمده بود ساده حکومت جا یافت و علم هوس حکمرانی برافراشت دوهم ذی الحجه سنه مذکوره صبیه کلان خود را با محمد رضا خان بیر

محمد حسین خان برادرزادهٔ خود کدخدا ساخت و پسر کلان خود بهرام جنگ را با صبیهٔ حاجی اسمعیل که هر دو دخترزادهٔ رابعه بیگم اند
بیست و دوم ماه مذکور تزویج فرمود و بیست و سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود رابعه بیگم زن علاء الله خان دختر
حاجی احمد رحلت نمود رونق خانهٔ او که نشان دودمان مهابت جنگ بود برطرف گردید اگرچه متهم بعیوب و لعب مشهور بود اما خوبیها
هم بسیار داشت مدتی قبل از بیماری توبه از معاصی نموده در بیماری باز تجدید توبه کرد و مردم را بر آن گواه گرفت و تا
دم آخر با استقلال و با حواس و متذکر کلمهٔ طیبه و معترف بوحدانیت الهی و نبوت خاتم الانبیاء و مقر اوصیای آن سرور و نادم
بر معاصی خود و مستغفر از کرم الهی بوده از دنیا درگذشت رب ان تعذبها فانها من امائک و ان تغفرلها فانت ارحم الراحمین
و بهمین سال بیست و هفتم شوال زلزلهٔ شدتی وقوع یافت که در مدت چهل پنجاه سال کسی را چنان زلزله بیاد نبود مظفر جنگ
علی ابراهیم خان بهادر را که زیر بار منت و حقوق حسابهای او بود بدیوانی نظامت مقرر نمود و نایبهای فوجداری
خود در هر جا فرستاد از آنجمله در عظیم آباد نذر باقی بیگ بلخی مقرر شد اما کار برفق و مدارا نموده نیکنام ماند و اصحاب انگلیشیه مع
عامهٔ رعایا و برایا از آن عزیز راضی و خوشنود بوده شکایت او کسی نمی کرد و بر خلق خدا روادار ایذا و اضرار نبود دم مظفر جنگ
با مقربان مبارک الدوله خشونتها نموده بعضی را خفت رسانید و از مبارک الدوله مانعی هم بعمل نیامد تا بحمایت و اعانت چه رسد
چنانچه بعد عزل اعتبار علی خان خواجه سرا خادم علیخان پسر خادم حسین خان که در اکثر اخلاق شبیه به پدر خود است چندروز
مدار المهام خانهٔ مبارک الدوله گشته بود مورد بی التفاتی مظفر جنگ گشته از نوکری برطرف گردید و مبارک الدوله با آنکه
عهد و پیمانها با او داشت نفسی نکشید مظفر جنگ درین چند روزه اندک اقتدار اظهار تسلط خود بسیار نموده زبان زد مردم در این اثنا
خیانت پیشگان که زر بهای نظامت را خوان یغمای شمردند و علی ابراهیم خان بنا بر تجنب از خیانت خود چیزی میگرفت
و نه روادار بود که دیگری باین کار جسارت نماید مزاج مظفر جنگ را با آن همه اعترافها که باحسان خان مرحوم داشت از علی ابراهیم خان
بهادر منحرف گردانیده خواهان ناچاقی صحبت میان او و مظفر جنگ گردیدند چون باقتضای اصل طبیعت مباینت کلی با مظفر جنگ
و علی ابراهیم خان هست سخن درانداز آن در مزاج مظفر جنگ زود درگرفته رسوخ یافت مصرع چراغی را که دودی هست
در سر زود درگیرد و اول بکنایه شکایتهای خان مکرم مرحوم شروع نموده در مجالس خود بطور طعن سخنان ناهموار گفتن آغاز نهاد
ازین قبیل که صاحبان من شعر گفتن نمیدانم و لباس و دستار هندوستانیان را یاد نمیکنم که دعوی عقل و شعور توانم نمود
و این سخنان گویا مطاعن علی ابراهیم خان بزعم او بود که بکنایه بر زبانش می گذشت چون حق تعالی علی ابراهیم خان را جامه زیب
آفریده و وضع او در لباس و دستار و رفتار و گفتار و بالجمله در جمیع اطوار پسندیدهٔ خاص و عام گردانیده و طبیعت موزون هم دارد گاه گاه
بگفتن شعر هم رغبت می نماید و مظفر جنگ از امثال این امور چنانچه اعتراف بآن می نمود محروم است زیبائی اوضاع او و موزونی
طبیعتش باعث انزجار خاطر مظفر جنگ گردیده از جمله مطاعنش می شمرد و بهانه برای عزل او از کار دیوانی میجست اتفاقاً در ان
ایام منی بیگم دختر رابعه بیگم که زن زشت کردار خبیث اطوار بود بضابطهٔ عمده های هندوستان چند از کنیزان و نوخیزان و غیره جمع نموده آنها را
تعلیم رقص و خوانندگی میدهانید و صحبت هزل اکثر اوقات میداشت با علی ابراهیم خان راه مکر و تزویر گشاده دامی برای
بدنامی او نهاده به بهانهٔ تشکر احسانی که با مظفر جنگ نموده بود خان مذکور را برادر خود خوانده چون چنان اندیشه سر در پرده نداشت
چاره کسی رو می گرفت با علی ابراهیم خان نیز بی پرده ملاقاتها کردن و ضیافتها نمودن آغاز نهاده در آن مجلس بعضی از مخصوصان
مظفر جنگ هم که مدعی اخلاص با خان مرحوم بوده اند شریک بوده بر خصوصیات آن مجلس مطلع می شدند تا آنکه بیگم مذکور بطرف

یکی از آن کنیزان رقاصهٔ خود رغبت خاطرے از علی ابراهیم خان ادراک نموده ترغیب بسیار باختلاط با او با طمع آنکه این کنیز مستعد است و من آنرا بشما تحلیل نموده‌ام مے کرد و هم صحبتان که بآن زن سراسر مکر و فن هم مشوره بوده جویاے بهانه برای خان مرقوم بوده اند نیز مبالغه‌ها در آن نموده مے گفتند که مطلق مضایقه ندارد کنیزے بیش نیست مالکش بشما تحلیل مے نماید اینقدر احتیاط و اجتناب را باعث چه مے تواند بود و مرشدآباد از مدتها حکم بلاد قوم لوط داشت و الی الآن هم کذلک چه کمتر کسے را در آن بلده پاس ناموس خود و دیگران منظور و ملحوظ مانده بود بلکه اغنیا و اقویا زرها درین خصوص بمصرف رسانیده عجزه و غربا را بانواع ترغیبات دلالت بفجور مے نمودند و بمقتضاے کلام الناس علی دین ملوکهم این عمل رواج یافته معدودے از نجبا و غربا را عصمتی مانده باشد و الا از شاه مقتدران اکثرے را که به بینید مبتلا همین علت و عمل بود **بیت** دست در دامن هر کس که زدم رسوا بود * کوه با آن عظمت یک طرفش صحرا بود * **خلاصه** علی ابراهیم خان با وجود وفور شعور و اجتناب تمام ازین قسم امور بدلالت شیاطین الانس راضی گشته شاید دو سه بار کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او بخدمت خویش خواند یا برو تهمت کردند علی اے حال مظفر جنگ همین امر را دست آویز گردانیده با علی ابراهیم خان برهم زد و ظاهر المحضر ها آراست که فلان هاتک ستر و ناموس من گردید تیارے این محضر که غیر از دیا و رسوائی سودے نداشت شاید بخوف انگلیشیان در رفع بدنامے آنکه با چنین رفیق محسن اینقدر انقطاع و انفکاک چه معنی داشته باشد بزعم نادانان خواهد بود و الا وجهے معقول مفهوم نمے شود بهر صورت مظفر جنگ شکایت این عمل در مجالس عام مکرر بر زبان آورده شانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجرے علی ابراهیم خان را از شغل دیوانی نظامت بنگاله معزول نموده پسر کلان خود بهرام جنگ را بحضور مبارک الدوله برده خلعت خدمت مذکور پوشانید و علی ابراهیم خان در زاویهٔ خانه خود باستغنا و استقلال انزوا گزیده آمد و رفت دربار و خانهاے اصدقا و احباب بالمره ترک نموده احوالش بنابر حسن نیتش بوجوه قلت مداخل و انحراف مزاج چنین حاکم مقتدر بکمال عزت و احتشام گذشته خانهٔ او مطاف اصناف انام و مرجع خواص و عوام است و همدرین عرصه اقتدار مظفر جنگ سید محمد خان که از رفقاے مقتدر مظفر جنگ و نهایت موافقت و دخل تمام در مزاج او دارد مرد ولایت زا بکمال پخته کارے و عیارے است یکی از زوجات رضی الدین محمد خان را بعقد ازدواج خود در آورد باین تقریب که در وقتی رضی الدین محمد خان عازم مکهٔ معظمه بنابر غرضے گشته متمسکے با متضمن وصایت خود نوشته داده وصی خود گردانیده بود آخر فسخ آن عزیمت نموده مدتے گذرانید و بعد چند سال رحلت نمود زر بسیار و مال وافر و خانه و حمام عالی داشت سید محمد خان بدست آویز همان متمسک که در دستش مانده بود قابض مخلفات رضی الدین محمد خان گشته پسر و نسوانش را باختیار خود گذاشت و بعد چندے وسائط برانگیخته یکے از نسوانش را که غیر مادر پسرش و محبوب ترین نسوان او و مالک زرها و اکثر اسباب بود بحبالهٔ نکاح خود در آورد و مالش را هم متصرف گشت و مردم را نفرت از تعین وصی بمرتبه بهم رسید که هنگام رحلت صدر الحق خان اسد الله خان طبیب مے خواست که بصدر الحق خان گفته سید محمد متعرب را که او هم عجب بابائیست وصی او گرداند صدر الحق خان هم بترغیب اسد الله خان که امتثال فرمانش نهایت منظور داشت راضی گشته بود زنش فریاد بر آورده استغاثه و انکار شدید نمود که من زن پیرے و محتاج بیچکارے نیستم برای من وصی نمے باید و هرگز رضا نداد تا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان سر باز زده ترک تعین وصی نمود عجیب تر آنکه ازین اتفاقے که صدر الحق خان در باب قبول و تعین وصی نمود اسد الله خان نهایت آزرده گشت و هفتدهم رجب سنه یکهزار و یکصد و نود و یک مظفر جنگ زن برادر خود محمد علی خان را که در بعضی ایام دولتش حاکم اسلام آباد و بعض احیان حاکم هوگلے و بعض زمان حاکم پورنیه بوده و همانجا در گذشت بعقد ازدواج خود در آورد ذریے مذکور را از

خان مرحوم مرقوم و دو پسر و دختر و افراد داشته تن بمناکحت وی داد و سائل و وسائط ترغیب ها نموده بسبب بسیار رضامندش کرده بودند میگویند که در ایام نیابت نظامت کل و مدار المهامی جمیع معاملات که اوج اقتدار مظفر جنگ بود زنهای اقربا و غیر اینها بنابر حسب آمد و رفت در خانهٔ اش داشتند بدین جهت نظرش بر بعضی از آنها می افتاد و برای حصول وصال بعضی که این کاره بوده اند سعی می نمود والا فلا اگرچه شهرت این عمل بسیار و اکثر حکایات و جواب بعض زنهائیکه میل مسموع گشته نگارشش مناسب نبود و حیف اوقات است که تحریر کلمات مذکوره بکار رود میگویند در همان ایام و غیر آن چون زن محمد علی خان بنابر قرابت قریبه گاه در خانه اش می آمد مظفر جنگ او را دیده میل خاطری بطرف او داشت بعد از آنکه بیوه شد بحسب شرع با او نکاح نمود و العهدة علی القائلین و الراوین ٭

ذکر منازعتی که فیمابین گورنر عماد الدوله مسٹر هشٹنگ بهادر جلادت جنگ و جنرل کلاورن اشتداد یافته در همان اوان جنرل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بقدر اطلاع احوال ٭

چون گورنر و جنرل را باهم منازعتهای شدیده روی داد مراسلات هر دو متضمن شکایتهای همدیگر بولایت شان و حضور بادشاه و کمپنی رفته جوابهای آمد در سال سوم از ورود جنرل که در آن اوان کرنل منسن مرده بود خطی از ولایت رسید مضمونش مشعر بر رفتن گورنر جنرل بولایت بود و در آن نوشته بودند که گورنر هرگاه بولایت آید بعد خود جنرل را گورنر کرده بیاید و دوستان جنرل با او نوشته اند که الحال گورنر جنرل بولایت می آید و گورنری کلکته برای شما مقرر شد جنرل منتظر کشف احوال خط گورنر نکشیده گمان برد که برای سر حکم گورنری آمده و در کونسل خانه برکرسی گورنر نشست گورنر درین خصوص او را تحمیق نموده محجوم گردانید و جنرل که مزاج تندی داشت از شنیدن انفعال تند تر گشته سخنان سبک و جواب و سوالهای غیر لائق نمودن شروع نمود گورنر جنرل بضابطه قوم خود کار فرما گشته ممیز جواب و سوال طرفین عملهٔ عدالت پادشاهی را مقرر ساخت آنها حق بطرف گورنر دریافته جنرل را معاتب ساختند و سخنش را از پایه اعتبار انداختند گورنر جنرل بهادر باین صورت بر مرتبه و مقام خود قائم ماند و جنرل خجالت عظیم کشیده از شدت کدورت چند روز بخانهٔ خود انزوا گزیده و از فرط غصه بیمار گردید چون بسیار پیر بود از استیلای غم و غصه بیشتر مضمحل گشت و با همان خطوط چون گورنر را حکم انعقاد بابیبی که با آرزو می خواست از ولایت رسیده بود گورنر مجلس شادی کدخدائی خود ترتیب داده جنرل را اول از همه در آن مجلس دعوت نمود او از کثرت ملال و ضعف مزاج امتناع نموده اجابت نکرد گورنر خود بخانه اش رفته بمساجت آورد از تکلف بسیاری که در محفل شادی می نمود مرض جنرل بعد معاودت بخانه ازدیاد پذیرفت وڈاکٹرانی که خاص جنرل و او را از ولایت بنابر احتیاط همراه خود آورده بود در مداوا و تدبیر خطا نمود هرچند جنرل مانع بود که احتقان بعمل نیاید او مبالغه نموده دوا با احتقان فرمود و جنرل بمجرد احتقان جان بجان آفرین تسلیم نمود طرف مسٹر فرانسیس از مردن جنرل ضعف قوی بهم رسانید و طرف گورنر قوت گرفت هرچند مسٹر هولیر که بعوض کرنل منسن آمده با فرانسیس اتفاق و آشتی ورزید اما طرف فرانسیس بنابر علو مرتبه گورنر و شدت هوشیاریش قوت نگرفت بمجرد مردن کرنل منسن طرف جنرل ضعیف گشته سرداران بسبب نشان جنرل که خلاف رای گورنر بودند تغییر شده بودند بعد مردن جنرل خود معلوم که چه حالت بهم رسانیده باشند ملخص که مسٹر بوشٹو از لکهنو و فوک از بنارس و شیخ از عظیم آباد و گوران از مرشدآباد تغییر گشته مسٹر مدلٹن برای لکهنو مقرر شده رفت و در بنارس مسٹر گرام منصوب گشت و مسٹر لا صاحب کلان عظیم آباد گردید و در مرشدآباد مسٹر بیر مدار المهامی یافت و راجه گرداس

که بعد گذشتن شدن پدرش بسبب آن تسلیه و استمالت و هم بنا بر استرضای خاطر جرنل بدیوانی مبارک الدوله مامور گشته بعد از ان بپاس رضاجوئی جرنل بدیوانی خالصهٔ بنگاله با وجود عدم لیاقت مباهی گشته بود و پس از انتقال جرنل بلکه بعد مردن کرنل مونسن معزول و خانه نشین بود حسب الاشارهٔ منی بیگم بدیوانی نظامت مبارک الدوله مقرر گشته اواسط جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود و دو در رسید و مظفر جنگ را از مردن جرنل افسردگی بسیار و سستی و سبکی در کار او پدید آمد و گویند که گورنر بنا بر بعضی ادعاهای مظفر جنگ اعتماد هم بر او نداشت لهذا از فوجداری و عدالتی که بسعی جرنل مع نیابت دیوانی مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول و صدر الحق خان را بکارهای مذکور مامور فرمود اگرچه صدر الحق خان را هم می‌شناخت که از عهدهٔ اینقدر کارها برنمی‌آید لیکن چون از ابتدای ورود گورنر این بار و اقتدار او که گورنر کلکته گردید مجاورت آستان دولت او گزیده در انقلابها بهیچ سو مائل نگردیده بود و دولتمندان قدرشناس را پاس حقوق خدمت و اخلاص از جملهٔ ضروریات می‌باشد تدارک خدماتش باین عنایت زیاده از لیاقت فرموده او را معزز و مفتخر ساخت و برای دیوانی مبارک الدوله گرداس را چند روز پیشتر فرستاده رقم عزل بر ناصیهٔ حال مظفر جنگ کشید و بمبارک الدوله بر نگاشت که تا ورود صدر الحق خان عملهٔ فوجداری عهد مظفر جنگ را بحال داشته تحت فرمان خود نگهدارد و منی بیگم که این روزها را از خدای خواست سرگرم امور مرجوعه گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را نیز از نیابت مبارک الدوله ممتنع دارد بلکه اگر میسر آید فوجداری و عدالتش را هم بدست آرد برای همین کار دیوان خانه خود را بکلکته فرستاده با گورنر درخواستها آغاز نهاد در امتناع صدر الحق خان از نیابت نظامت مبالغه‌ها نمود چند روز جواب و سوال رد و قبول از طرفین درمیان بود آخر آنچه مرکوز خاطر گورنر بود باندک پاس خاطر منی بیگم و مبارک الدوله تقرر یافت و بتاریخ بیست و ششم جمادی الثانیه صدر الحق خان وارد مرشدآباد گردید چون مرد ساده بود و خرافت پیری هم بر او دست یافته در تمشیت امور بلکه قیام و قعود و عود و ورود دربار و حضور مبارک الدوله حرکات سبک که دلالت فاشی بر خرافتش نماید بعمل می‌آورد بدین جهت در نظرها خفیف و بی‌مقدار گردید آقا محمد علی نام مغلی ولایت زا را گویند بعد اخذ مبلغی بفوجداری عظیم‌آباد و آتوا عبدالرحیم را بعدالت آنجا مقرر ساخته بود و فوجدار مذکور بنهایت سبک مغز و تنگ ظرف در چند روزه حکومت اعزهٔ آنجا را بنهایت عاجز و حیران ساخته خود را بدنام گردانید +

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعهٔ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث و فتن

بالاجی راؤ که بعد انتقال راجه ساهو بجای او مستوفی گشته مالک ممالک مرهته بود و ذکر او در ضمن احوال دکهن آن قدر که باجمال معلوم فقیر گردیده انشاءالله تعالی خواهد آمد چون بمرگ خود درگذشت پسرش قائم مقام او گشت رگهناته راؤ برادر بالاجی راؤ را با برادرزاده‌اش که پسر بالاجی راؤ و بعد پدر فرمان روای ممالک مذکوره بود منازعتی رو داده مقید گردید و در عین قید با مستحفظان خود ساخته بخدع و دغا برادرزادهٔ خود را کشت و بجای او نشست و در سرداران ملازم آن دودمان اختلاف پدید آمده بعضی طرف رگهناته راؤ گرفتند و اکثری زن پسر بالاجی راؤ را که حامله بود و پسر داشت علم منازعت برافراشتند و بر رگهناته غالب آمده باز مقید شدن نمودند و بعد از آن بطوریکه مرضی رگهناته نبود خود را اسیر و رسوای سست میخوا اتفاق و آشتی دادند او فرصت یافته بدر رفت و با انگلیش صاحب کوتهٔ مینائی ساخته در حمایت او نشست و بهتکات نمود چون اکثر جاهای صعب المسالک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه بعین قسم درآمده که دو سردار یک ملک

باهم نزاعی بهم رسانیده یکی بآنها پیوست و این جماعه را براه و روش آنجا دلالت نمود و بعض سرگروه هائی آنجا را که
با او توسل داشته از مخلصانش بوده اند باعانت خود اینها کشیده و انگلیشیه قول و قرار چند خاطرخواه خود اول با او نموده زمانی
چند موافق قرار مذکور بسر برده اطلاع تام بر اوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد آنجا بهم رسانیدند و تا این مدت در ترتیب فوج و
تقویت ارکان خود کوشیده بعد از ان آهسته آهسته دخیل و متصرف در ان دیار شدند اگر او بهوشیاری با اینها بسر برد چون انا
در تامل اند باو نگاه دیده بعد مرورش بطفیل او لاذا خلفش ملک مذکور را بدون بدنامی و کاوشی متصرف میشوند و بنوعی
کار می کنند که الزامی بر ایشان عاید نگردد و خرابی خلق آنجا خصوص گویا از دست مردم همان دیار بعمل می آید و ابلهان
دست نشان ایشان قباحت این امور نفهمیده و در استیصال امثال خود بخوشنودی و آرزوی تمام میکوشند انگلیشیه
خود بتحقیق آنها نموده آن ابلهان را هدف سهام ملام عقلای هند و ولایت میگردانند و آنها خود را کاردان تصور نموده میخوشند
و میخروشند بعد زمانی چند تخم ستمها که کاشته اند ببار آمده مواد مکافات و انتقام آنها میگردد و بغرور مشت زر که اندوخته اند
هوس عزت و جاه بهم رسانیده تعهد معاملات عظیمه می نمایند و ملک ویران شده را ویران تر کرده بدام خسار تهامی افتند و اندوخته
سابق را در عوض این نقصانات لاحق بخزانهٔ صاحبان انگلیشیه رسانیده فقط حمال مظلمه می مانند و این مقتدران مفتخر بعد عالم
سوزی و وبال اندوزی بر خسارت خود آنزمان آگهی یافته ندامت می کشند و در ان وقت آن پشیمانی سودی
بحال آنها نمی کند و این بیت مشهور **بیت** دیدی که چه کرد مرد کج خرد او مظلمه بود و دیگری زر برد مطابق حال آنها
میگردد القصه صاحب مبنای این احوال را گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر نوشته اطلاع داد و منازعتهای
قوم فرانسیس با جماعهٔ انگلیشیه از قدیم الایام والحال تبازگی بنابر اعانت مردم امریکا روی داده و مردم امریکا هم قوم انگلیشیه
و از سه چار صد سال در امریکا که ارض جدیده و دنیای نو عبارت از وست اقامت ورزیده و بوضع انگلند بود و باش و تربیت اولاد
و صرف اوقات و موت و حیات در آنجا مقرر ساختند اما تابع حکم پادشاه انگلند و مطیع او بودند از چند مدت که زیاده از چار پنج سال
نخواهد بود بنابر زیاده طلبی از معمول سر از اطاعت پادشاه خود باززده جنگیدند و ارباب حل و عقد یعنی اصحاب کونسل آنجا را که از طرف
پادشاه بوده اند کشته برای خود رئیسی بطور کونسل مقرر ساختند و با افواج پادشاه خود مکرر مصافها داده غالب آمدند و پادشاه
و کمپنی خسارت کرورها کشیده فرانسیسان بنابر کینه دیرینه با انگلیش مدد مردم امریکا بنابر تالیف قلوب آنها اصلح امور دیدند
و گوله و باروت و توپ و بندوق وغیره مایحتاج حروب بآنها رسانیدند پادشاه انگلیش رنجیده با آنکه مدت صلح باقی بود با پادشاه
فرانسیس هم جنگ شروع نمود و جماعهٔ انگلیشیه را در هندوستان از اکثر فرق خاطر جمع گشته اندک اندیشه از طرف مرهته و حیدر نایک
در خاطر میخلید چه حیدر نایک ده دوازده سال قبل ازین با انگلیشیان بتقریبی جنگیده غلبه خود در دکهن بر اینها ظاهر ساخته
بود و مرهته چون جنگ گریزدار در روزی ده بار میجنگد و میگریزد و فوجی را که در تگ و تاز برابر با آنها نباشد از طرف قوت و
جمیع مایحتاج عاجز و لاعلاج می سازد ازین ممر جنگ او را هم انگلیشیه دشوار می دانستند و نیز معلوم داشتند که حیدر نایک
را راهی با فرانسیسان هست لهذا مقدمات گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر که اعقل این قوم و نهایت دانا و هوشیار
است ساختن با رگهناته راو و پرداختن بجنگ مرهته بمقتضای نظر دوربین نهایت صلاح دانست و خواست که افواج
انگلیشیه بطرف دکهن بنام اعانت رگهناته راو برود و او را با خود گرفته سرداران مرهته را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید
و برای رگهناته راو آنچه تمنای اوست درخواهد اگر آنها اطاعت نمایند هم از رگهناته راو و هم از مخالفانش عهد و پیمانی

برای قوم خود و عدم موافقت با فرانسیس گرفته. و ثائق عهود و پیمان را که با یاران علاقه تقرر یافته بمهر و دستخط سرداران نوپا نیده و گفته
و اگر اطاعت نکنند رگهناتهه راو را با خود گرفته سرداران خالفش را مقهور سازد و پیدا است که رگهناتهه راو چون سردار و سرکردهٔ
آن جماعه است البته بعضی با او خواهند بود و بعضی دیگر را بالاتفاق او بآسانی تدارک و تنبیه میتوان نمود چون جنگهای
عظیم هندوستان تا بدامن دار السلطنت شاهجهان آباد بنابر فرمان قهرمان تقدیر و تنبیه جماعهٔ بد نهاد ان از خدا غافل بی تدبیر
بآسانی زده بودند جنگهای دکهن را هم همین قسم آسان می شمردند پیدا است که بعد تنبیت افواج مرهٹه حیدر نایک را نیز
بسهولت مقهور میتوان نمود و بعد ازین سر دو کار بردن اندیشه از فرانسیس و دیگر اهل ولایت کل ممالک فرنگ و اقویای
هند تمام هندوستان را بمرور بعض سنین مشهور مسخر کرده فارغ البال بکام و آرام توان گذرانید و این بار خاطر از اصابت
نمود چه عداوت با فرانسیس خود قدیم است و الحال امر عظیمی مثل موافقت مردم امریکا آنها را میسر و عداوت با آنها مجدد آ
متحقق گشته اگر آنها رشک بر شوکت انگلیسیه درین دیار برده چند هزار کس با حیدر نایک و مرهٹه ساخته در سواحل هند فرود
آیند و هنگامه برپا کنند تدارکش دشوار و هیچ یک از مرهٹه و غیره عظمای هند در آن وقت با انگلیسیان یار نخواهد بود و درین
وقت خود رگهناتهه راو بآرزو رفاقت اینها را میخواهد ممکن بود که اتفاق این جماعه برای اینها درست می نشست و فتوحات
دیگر هم میسر و تمام هندوستان بی حرج مسخر می گشت ملخص آنکه گورنر این همه را از نظر دوربین درست دیده عازم برانگیختن
حشر لشکر و ارسال افواج بطرف دکهن گردید و شهرت چنین دارد که مشیر انسیس مسٹر سولیر که صحابه اصحاب کمیٹی بوده اند این
رای را نه پسندیده صلاح درین سی دیدند که همین قدر ملک که در دست دارند قناعت نموده از حد خویش بیرون نیاید گذاشت
و شاید حکم کونسل ولایت هم همین و اسلامت نزدیک و اقرب بود گورنر بهادر درین خصوص سخنان اینها را قبول نداشته خود تنها
متعهد این امر و درین کار متنفر گشت دران اوان شروع سال یکهزار و یکصد نود و دوم هجری بنده هم برای امری از معمور
از عظیم آباد همراه کرنل گاڈرڈ که از لکهنؤ آزرده خاطر گشته برای استقبال ایشان جواب و سوال خود بکلکته می رفت و با فقیر
بسیار آشنا و بر حال بنده مهربان بوده داشت تا بنده بدان جا نکو گشت کرنل بیچاره از کار روزگار برای خود در ملک کلکته صحبت
و توقع داشت بیک ناگاه محروم مانده متعین لشکر یکه از آگره آباد و کالپی و بندیلکهند بجنگ دکهن مقرر گشته راهی شده بود گردید از خرم
ناخوش و خاطر بنده هم مشوش گشت چه توقع اما نتها از دست داده و بنا برآن بعد رفتن او بدکهن عقده کار بنده بسبب بی التفاتی
حکام و متقدران انگلیسیه که در بنولا بنابر استغراق در امور حرب و غیره خیال توجه در کارهای هندوستانیان ندارند تا
حال لاینحل مانده و ذکر آن در دفاتر و قائع نامناسب است چه سکتی مرتبهٔ دنیا ناکجا بخواند نا سپر درچنین مقام و مواقع انچه مقدرست
می آید **مصرع** سرسد خواهی نخواهی انچه تقدیر است بنده بسبب ناخوشی کرنل گاڈرڈ آنکه سالاری لشکر مذکور
برای کرنل لسلی که مرتبهٔ نوکری او فوق مرتبهٔ این کرنل بود مقرر گشته این را تابع او می بایند بود و کرنل گاڈرڈ با او بسیار بد و لسلی
مطلقاً لیاقت سرداری نداشت لیکن چون موافق نمایند اینها از حکم کونسل چاره غیر از اطاعت یا ترک نوکری نمی باشد
قبول نموده بپاس دوستیها با او گفت که این اراده که تصمیم یافته امر عظیمی است اما از غرور و رعونت بنابر غلبه های پی در پی
و فتوحات متواتره این جماعه را میسر شده بود نهایت سهل شمرده سخن گفت که دو پلٹن برای تمام هندوستانیان کافی است
بنده زیاده مبالغه را درین خصوص بی فایده دیده خاموش گشت آخر کرنل مذکور حسب الامر کونسل روانهٔ آگره آباد گردید تا از آنجا
از راه کالپی و بندیلکهند و لوایح برار و اورنگ آباد دکهن به سواری باسانی نیز لشکری مهیا و آماده گشته مع رگهناتهه راو

درموعدے معین رسیده یکجا شود و باتفاق در اعانت رگھناتھ راؤ و اطاعت سرداران دکھن کوشیده حسب الحکم کونسل لعل ارد
و مستر الیت که در جماعهٔ انگلیسیه و هندوستانیان مثل او در صدق مقال و حسن افعال کم کسے مشاهد گشت بسفارت ناگپور کلان
معین گشت تا تجدید عهود و بوعده رسانیدن باقیات زر بمودهوجی وغیره اولاد رگھو بھوسله را خوشنود نموده برگردد تا که بدیگر
کلان دارالملک رگھو بھوسله مکاسدار صوبه برار سبب عم راجه ساهو است که با مهابت جنگ می جنگید و آخر بمصالحه انجامید و پیمان
مصالحه را انگلیسیان مسلم داشته با اولاد او نه کاویدند اما بنابر مشاهده غلبه خود در دادن زر نقدیکه مهابت جنگ معین و مقرر نموده بود
بلیج دار و مریزے گذرانیدند چیزے داده قلیلے را باقے مے داشتند و آمد و رفت سفرا ما بر سبیل دوستی از طرف آنها و تقاضای
بقایا بسهولت مے شد غرض از فرستادن مستر الیت تجدید عهد آنکه اولاد و اتباع رگھو مزاحمت با لشکرے که بجنگ دکھن میرود
نکرده فتنه در بنگاله و عظیم آباد برپا نکنند چون رگھو و اولادش که بنی اعمام راجه ساهو و مدعے مرتبه و مقام او بوده اند و بالاجے راو
بعد فوت راجه مذکور بنابر اقتدار سپه سالارے که داشت خود قابض ملک و دولت راجه ساهو گشته اینهارا بجاے او ننشانید
از اولاد و بالاجے راو و سرداران آنجا بیدل بوده اند بنابرین مودهوجی و اخوان و اتباع او راضے گشته تجدید عهود نموده مانع
عبور لشکر مذکور نگشته آتش فتنه در نواح بنگاله و عظیم آباد نه افروختند اما مستر الیت چون در عین برسات قطع مسالک کوهستان
نموده راهها پیموده در جلش هم رسیده بود در اثناے راه قدم براه آخرت گذاشت و برادر مستر اندرسن که همراه مستر
الیت رفته بود اتمام سفارت و رسالت نموده از راه عظیم آباد به بنگاله و کلکته برگشت فقیر که از مدتها با گورنر جنرل هیسٹنگ بهادر
آشنا و برای حصول مدعاے خود همراه کرنل گاڈرڈ بکلکته رفته بود سه چار نوبت ملاقاتها نمود گورنر جنرل بهادر یک مرتبه پرسید
که صاحب گاهے بدکهن هم رفته اند شنیده گفت که نرفته ام اما بر احوال آنجا اندکے باجمال آگاهم و از کرنل گاڈرڈ معلوم شد که میخواهد
فقیر را ملازم خود گرداند اما مشروط بدو کار یکے آنکه بطور میر منشی امور دار الانشا بفقیر رجوع بوده بے ملاحظه و اصلاح این اقل الانام
صورت ارقام نیابد دوم آنکه سفر سفارت دکهن هم بفقیر متعلق باشد شنیده کار دوم را بخوف پیرے و دورے از عیال و اطفال
و بحرو سمے از قبیل قدوم والده که ایشان را الفتے سخت با من است انکار نمود و بهر صورت چون رفاهی و آب و دانه دکهن در
نصیب من نبود میسر نشد شنیده را بر آن کار یکه سفر کلکته کرده بودم جبر سے تلے روسے داد و کرنل گاڈرڈ فقیر را بمستر الیت سپرد و خود
روانه گردید آن عزیز سراسر مروت و مروت در پانزده روز خط گورنر جنرل نویسانیده و خط خود به کونسل عظیم آباد و سپارش بسیار
قوے بمستر اندرسن که در آن زمان از کونسلیه هاے آنجا و با او نهایت آشنا بود نوشته داده مرخص بعظیم آباد نمود و کار من صورتے
گرفت و در بین بین مستر اندرسن را البته داراے کونسل ضلع کلکته خواندند و مستر گولدنگ بولایت رفت و کار صورت گرفته فقیر
برهم شد تا بعد ازین چه مقدر باشد تتمه احوال دکهن که افواج انگلیشیه راجه رو داد ان شاء الله تعالے بعد ازین خواهد آمد اکنون
برخے از حالات کلکته و بنگاله بنابر تقدیم آنها نگاشته می آید +

ذکر رحلت بنی بیگم دختر رابعه بیگم و صدر الحق خان و بعضے از ماجراے مرشدآباد و لواحق آن

بنی بیگم دختر رابعه بیگم که ذکر آن متفرقے گذشت بیست و یکم شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجرے در ایام معزولے
مظفر جنگ درگذشت مرض افراط اجابت داشت کسی با و دواے داد که حبس مفرطے نمود و جمیع مجارے
طبیعی بند گردید آخر وقت که بخارات ردیه دل و دماغش را فرو گرفته بود مظفر جنگ دواے مقوے قلب و دماغ داد سود

نگردد و از دنیا مسافر گشت اموالش که فراوان بود در ظاهر بنابر احتیاط زیر مهر مظفر جنگ آمد عند التفتیش مسموع شد که بورثه رسید
اما کسے اموال و جواهر معروفه او را در قسمت ندیده والعلم عند الله الخبیر المجید و صدر الحق خان که مرد معمر دائم المرض بود و اغلب
اوقات احوالش متغیر مے گشت یکسال و چار ماه و بیست و پنج یا شش روز بنام حکومت فوجدارے نمود و نوزدهم ذی قعده
سنه یکهزار و یکصد و نود و سه داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم آخرت شتافت مخفی نماند که صدر الحق خان از مردم گجرات
و تولدش در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاده با پدر خود بشاهجهان آباد آمد چون ایام حیات پدرش سپرے گشت و در شاهجهان آباد
روی بهبود ندید عازم مرشد آباد و بنگاله گردید و در سلک ملازمان مهابت جنگ منسلک گردیده بعد قاضی مظفر علی خان داروغهٔ
عدالت گشت و در هنگام آشوب مرهٹه بسفارت دکهن نزد سرداران آنجا رفته مورد عنایت طرفین درین اسفار گردیده
جمعیتی بهم رسانید و بقدر رساله یافته نام و نشانے پیدا کرد بعد مهابت جنگ در عصر هر یکے از منتسبان همان حالت بود در عصر
نیابت مظفر جنگ حکومت بهاگلپور یافته بعد چندے تغیر گردیده و هنگام ورود گورنر جنرل هستنگ بهادر در دولت او را
محکم گرفته مجاورت نمود و بعد حصول این فوجدارے و خطابهاے امارت جهان فانی را وداع گفته مسافرت راه آخرت نمود

ذکر تعویقے که در تجویز خدمات نیابت مبارک الدوله و دیوانی او و فوجدارے و عدالتش روے داده آخر به مظفر جنگ مرجوع گشت ✣ ✣ ✣

چون گورنر جنرل بهادر اوضاع مظفر جنگ ظاهر نے پسندیده و منی بیگم نیز خواهان اختیار او در امور نظامت و مصاحبت
و مبارک الدوله گاهے این طرف و گاهے آن طرف بنا برین بعد فوت صدر الحق خان در تعیین و تجویز خدمات مذکوره
تعویقے رو داد گورنر جنرل هستنگ بهادر که قدرشناس لیاقت هر شخصے از اشخاص است علی ابراهیم خان بهادر را که فی الحقیقة
قابلیت انتظام امور عظیمه دارد و در هر کارے چنانچه باید ذهن دقیق او راه مے برد لائق این کار دانسته استمزاج او نمود و
بمستر بیبر که صاحب کلان مرشد آباد و از مخلصان خالص الوداد گورنر جنرل بود بر نگاشت و خطے بعلی ابراهیم خان بهادر
هم بوساطت او در استفسار قبول و عدم قبولش ابلاغ داشت علی ابراهیم خان بهادر را اختلاف آراے ارباب کمیٹی و عدم جنسیت
مزاج خود با اشخاص این زمان و مباینت طبیعت با خدمت فوجدارے این اوان که در حقیقت کوتوالی و متضمن زجر و توبیخ
و قتل و کشتن و حبس و قید مردم اغلب بظنون و گمان و انتفاع از آن منحصر با تهام و ایذاے خلق خدا که مستوجب خسران دنیا
و عقبے است دریافته علاوهٔ آن استرضاے اصحاب انگلیشیه که ارباب حل و عقد هر ضلعه از اضلاع و هر مکانے اند آنکه چند کس
اند خارج از حد مقدور خود دیده و تعهد امور مذکوره بر ذمهٔ خود دشوار دانسته عذرهاے معقول خواست و مستر بیبر و گورنر
جنرل را از خود خوشنود داشته از قبول کار مذکور سر باز زد چه میدانست که بناے کارهاے صاحبان بنابر استرضاے
چندین کسان و اختلاف آرا که آنست آن پایدار نیست چرا که در هر کار و بر اکثر کارگذار استرضاے چار پنج کس که ارباب
حل و عقد کمیٹی اند و اتباع هر یکے از آنها که ده بیست کس یکے مے شوند ضرور است تا چندے روز این کس آبروے خود
نگهداشته جا را گرم کند و بکارے که مامور است اندکے باطمینان بگذراند و این امر الحال که اختلاف آرا و افتراق طبائع
در ارباب انگلیشیه رائج گشته و شیوع یافته از متعذرات است و طبع غیور سلیم متحمل مکاره که از لوازم اختلاف و افتراق
مذکور است نمے تواند بود و قطع نظر از حفظ آبرو خطر عظیمه باین کس مظنون است چه هر گاه یکے از عظما علی الرغم دیگرے

دیگر با او ناخوشش باشد در زمان تسلط خود خدا است داند که این بیچاره را بعوض کینه‌های دیرینه در کدام بلیه انداز د و جهت عمده تخرابی این دیار و معاملاتش و هلاکت و فلاکت مردم اینجا یکی همین اختلاف است که الحال در سروران انگلیشیه که نائب و حاکم این ممالک اند جاری و ساری گردیده و جهات دیگر هم است که انشاء الله تعالی در خاتمهٔ این کتاب ذکر احوال و اوضاع اصحاب انگلیشیه عنقریب سمت ارتسام می‌یابد شاید که گورنر بها در منی بیگم هم که خواهان حکومت مظفر جنگ نیست در داخلت او در معاملات نظامت نمی‌خواهد نوشت که اگر کارها باختیار خود میخواهید علی ابراهیم خان را راضی باید ساخت تا اعتماد او کارها باختیار شما گذاشته آید بنابراین منی بیگم و مبارک الدوله منت و سماجت را از حد بدر بردند و اینها می‌گفتند که اگر اندیشه از ما دارید بچلکا نوشته میدهیم که هیچ امری بی اذن و رضای شما بلکه دخلی در کارها نکنیم و اگر اندیشه صرف زری برای برآمد بعضی کارها باشد که مظفر جنگ خلل اندازی تقویت دولتی که دارد نماید و شما از عهدهٔ ادای آن عاجز باشید ذمه ماست و نوشته میدهیم که هرگاه حاجت شود ما بمصرف برسانیم و شما را واگذاریم علی ابراهیم خان قبول نفرمود ❁ ❁ ❁

ذکر رسیدن حکم ولایت انگلند متضمن اعطای کار فوجداری بمظفر جنگ بسعی نمودن مستر ڈوکریل و مستر فرانسیس برای او درین کار و پذیرائی یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدون اهمال و درنگ ❁ ❁ ❁

مستر جان برسٹو که جوان هوشیار و دو سه سالی بعد فوت شجاع الدوله در زمان اقتدار جانرل کلاورن بحمایت او صاحب اختیار کارهای صوبهٔ اوده و اله آباد و دار الملک برهان الملک و اولادش بود بحسن سلیقه خود و تجربهٔ آصف الدوله پسر شجاع الدوله و مختار الدوله نائب او و ملک بنارس و غیره که در تعهد پسر راجه بلونت سنگه است برای کمپنی گرفته اختصاص داد گورنر او را بعد فوت جرنل مذکور از کار مسطور معزول ساخت برسٹوی مذکور بعد معزولی چون زری هم تحصیل نموده و کار کمپنی هم بخوبی سرانجام داده بود قاصد ولایت خود گشته روانه گردید تا کارهای خود را از انجا درست کرده بیارد اگرچه قبل از راهی شدن او جرنل وغیره احوال کارگزاری و هوشیاری او را با نواع سفارش بولایت خود نوشته بودند و در غیبت او بعد روانه شدنش حکم ولایت متضمن بحال داشتن او بکار مامور سابق و تحسین و آفرین او رسیده بود خود هم که در انجا رسید و حسن خدمت گزاریهای خود ظاهر گردانید حکم مجدد دستی برای خود و حکمی برای بحالی فوجداری بنام مظفر جنگ هم بسعی جرنل مذکور و بعضی از مخلصان و وکلای او که در انجا بوده اند حاصل نموده همراه خود آورد و چون محاربات دکهن و مغلوبی بعض افواج انگلیشیه در انجا بوقوع پیوسته بود مستر ڈوکریل که پیشتر مدار المهام ضلع پورنیه و در رنپور لا بعد فوت مستر الیٹ دیوان خالصه است و مظفر جنگ با او هم توسل دارد و واسطهٔ اصلاح ذات البین با گورنر و مستر فرانسیس گردیده هر دو را فهمانید که این وقت مقتضی منازعت با همدیگر نیست بعد انتظام و غلبه بر اعدا آنچه در خاطر ما بگذرد بعمل باید آورد و مستر بارول که با گورنر موافق و متعهد بود با زر دیگر از گورنر یا بنا بر بعضی غرضهای دیگر عازم ولایت بود بضرورت در میان گورنر و مستر فرانسیس آمیزش و آشتی بشرط بعضی رضاجوئیهای مستر فرانسیس بعمل آمد از انجمله بود اعطای فوجداری و نیابت نظامت برای مظفر جنگ که گورنر بپاس خاطر او قبول نمود و مظفر جنگ بخدمات مذکوره بیست و دوم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری مامور گردید و آب از جو رفته اش باز آمد معتمدی

از زبان سید محمد خان که درین زمان مقرب ترے از و مظفر جنگ ندارد و محرمیت او هم برتبه ایست که هیچ امرے از امور مظفر جنگ
برو پوشیده و پنهان نیست نقل مے کرد که برائے حصول این کار نذور و عهود با حضرت واهب العطایا نموده بر ورقے یکے از کلام ایزدی
بدستخط خود نگاشت که اگر بار باین کار سرافراز شود دوازده هزار روپیه نذر خدا با ارباب استحقاق رساند عجب تر آنکه الی الان که شروع
سال نود و پنجم از مایهٔ دوازدهم است و یک سال منقضی گشته که بمطلب خود کامیاب گردیده هنوز نذر و عهد مذکور با ایفا نرسیده
بسید محمد خان مامور بود که اگر بعد حصول مقصود بنابر اغراض مرا تغافلے از ایفائے عهد رو نماید شما بجبر و عنف گلوئے مرا فشرده
خواهید گرفت و بالمش خواهید رسانید خان مرقوم حسب الامر یاد دهے ها نمود اما سود نکرد و عذر مهیا فنتهائے مبارک الدوله و تعمیر
عمارات نشاط باغ و نوساخت و مصارف ضروریه دیگر بزعم خود درمیان آورده تسلی سید محمد خان نمود که شما از ضمان خود بر آمدید من
مانده ام باید دید تا کے ایزد تعالی دستی و توفیق ایفا و ایثار این زر کرامت مے فرماید سبحان الله نازم باین بسط بساط عوالم وجود که ایمه
که در یک نوع بشر چه قدر تفاوت و تخالف در امزجه و طبائع آفریده یکے از همین نوع این عزیز مقتدر است که برین کار چه قدر طمع و
آرزو دارد و دیگرے مثلے ابراهیم خان است با وجود آنکه در توسع هزار یک مظفر جنگ نمی تواند شد اما همتی دارد که او را سروران زمان
و حکام عصر نسبت و آرزو همین کارے سپردند و او دست رد و پائے استغنا بر سر و سینه این کار زده قبول نفرمود ذلک من فضل الله
الخالق الودود چهل و دو روز قبل ازین محمد ایرج خان خلعت اکبر قلیخان پدر زن سراج الدوله که مجمل احوالش در ذکر وقائع ایام مهابت جنگ
گذشت بتاریخ نهم محرم شروع سال نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم بهجرت برحمت حق پیوست و چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره جعفر الدوله
میر کاظم خان مرحوم برادر میر محمد جعفر خان عموے مبارک الدوله که در راجمحل سکنی داشت بجوار رحمت ایزدی رفت بیمارے در راجمحل
بهم رسانیده چون احوال خود زبون دید بمرشد آباد برائے مداوا آمد قائد اجل براه آخرت دلالت نمود و در مقابر پدر و برادران
خود مدفون گردید مرد خوبے بود و اخلاق حمیده داشت اگرچه خالے از سفاهتی نبود اما گویا مصدق حدیث شریف اکثر اهل الجنة
بله بوده است اللهم اغفر له وارحمه

ذکر موقوف شدن کونسل از ضلعهٔ عظیم آباد و در آمدن ضلعهٔ مذکوره بتعهد مهاراجه کلیان سنگه و راجه خیالے رام بجنس تقرر و مسلے و تدبیر راجه خیالے رام و تایید خالق بلاد و عباد

در اواسط سال نود و سوم از مایهٔ دوازدهم هجری مستر ایون لا صاحب کلان عظیم آباد بنابر بعضے جهات از کار و مرتبه خود معزول
گشته بندراج و از انجا بولایت رفت و مستر مکسول که تا الی مرتبه مستر لا بود کارهائے ضلعهٔ عظیم آباد باتفاق کونسلیه هائے دیگر
مے نمود مستر نیک از جمله کونسلیه با تند مزاج اما نهایت هوشیار و در حمایت و طرفداریها صلب و سخت بود و دیوان او رام لوچن
لے عجب اعوجاج و تنگ ظرفی در طبع خود مرتسخ داشت و مستر نیک در جمیع امور رائے او را پسندیده و از عهد مستر لا با راجه
خیالے رام و بعض دیگر که بسبب اشفاق و اقتدار مستر لا رجوع بمستر نیک و دیوان او کمتر داشتند کشیده خاطرے بود و مستر نیک
چون توسل بمستر بارول سردار کمیت داشت و گورنر جرنل بهادر پاس خاطر مستر بارول بسیارے نمود بر کونسلیه هائے دیگر غالب
و در معاملات ضلعهٔ عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهم رسانیده هرچه میخواست مے توانست راجه خیالے رام بضرورت بعد رفتن
مستر ایون لا با او آمیزش نمود و بوعدهٔ ایصال زر کثیر در تعهد پرگنه ها از خود خوشنود نموده صاحب مدار معاملات پرگنه چین پور
و سهسرام و سرس کٹنبه گردید و بر پرگنه هائے مذکور رفته بکار خود اشتغال ورزید چون زرها موافق وعده نرسید مستر نیک

براشفقت و برام لوچن که کینهٔ دیرینه با راجهٔ مذکور داشت در اواسط سال مذکور با او کاوشها آغاز نهاد و از عناد رام لوچن کار بجاے
رسید که راجهٔ مذکور بر جان و آبروے خود ترسیده داعیهٔ رفتن بکلکته و رجوع بگورنر بهادر نمود اما برآمدن از عظیم آباد بنا بر کینه خواهی
شخص مذکور متعذر دیده بارسال عرائض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر طلب حضور شوم ازین
بلاے بے زینهار رستگارے یافته دولتخواهیها بطور خواهم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب راے که بسبب
غفلت و نارسائی ها محروم از اقتدار گشته در کونسل وجود معطل بود و از کونسلیه ها ناخوش درین خصوص اعانت راجه خیالی رام نموده
عرائض متضمن تائید و تصدیق اقوال او بگورنر جنرل بهادر نیز نوشت گورنر جنرل بهادر برین ماجرا وقوف یافته راجه خیالے رام را بحضور
خود طلب داشت راجه مذکور رستگارے خود ازان گرفتارے غنیمت شمرده عازم کلکته گشت اگرچه نیت خوشے ندارد اما چون هوشیار
است و فلک درین زمان هیچ کارکنان را میخواهد در انجا رسیده مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات ضلعهٔ عظیم آباد و خیانتهاے
رام لوچن و دانستهاے غلطی که از رو و متوسلان او و عملهٔ فوجدارے بر خلق این دیار رفته و میرفت ظاهر نمود گورنر بعد اطلاع بر حالات
معاملات و اختلالات این ضلعه با آنکه قیاس کارے کرد که از اقوام خود باین حد انحراف ورزیده بگفتهٔ راجه خیالی رام کونسلیه ها را
معزول خواهد نمود و خلق خدا از ابتلاے حکومت و فرمان دهی و رضاجوئی عمله و اتباع خبیثین حکام خواهند آسود و بمشاهدهٔ هوشیاری
راجه خیالے رام و طلاقت بیان او با آنکه زرے نداشت و در تحصیل این مرام بمصرف نرسانید ملتمسات او را گورنر بهادر پذیرفته
نساے معاملات این ضلعه بر راے و صلاح او گذاشت و به نیکو بیانی راجه خیالی رام ازدحام عملداران موقوف گردید جمیع معاملات ضلعهٔ عظیم آباد
باختیار راجهٔ موصوف مفوض شد راجه مذکور نظر بحقوق سابقهٔ مهاراجه شتاب راے و اشتیاق لاحقهٔ راجه کلیان سنگه سند مدار المهامی ضلعهٔ مذکور بنام
مهاراجه کلیان سنگه و تعهد بعض پرگنه هاے ضلعهٔ مسطوره هم بنام او و برخے از پرگنه ها براے خود حاصل نموده بعز و مکرم معاودت نمود و از ابتداے سال
نود و نهم از مائه دوازدهم هجرے کونسلیه هاے عظیم آباد معزول شدند و راجهٔ مذکور بانتظام این ضلعه مامور و منصوب شد خلق این دیار را مناسبت هر قومے
و یک حکم امید رفاهیه منظور شد اما باقتضاے دوائر فلکی بمجرد ورود راجه خیالے رام مزاج مهاراجه کلیان سنگه با وجود اینهمه محنت و جانفشانی که از راجه خیالی رام
بظهور رسیده باغواے بعض سفله نشانان غرض جوئی از راجهٔ مذکور منحرف گردید و شکایت او بگورنر بهادر نوشتن و در ینجا
با صاحب کلان عظیم آباد و مستر لگسول نیز سعایت نمودن آغاز نهاد گورنر بهادر که داناے روزگار و مرتبه دان صغار و کبار و هر فردے از خلق
این دیار شرط دیدن و شناختن او ست مرتبهٔ هوشیارے و کارگزارے راجه خیالے رام در چند صحبت ملاحظه علیه دریافته
بود و مهاراجه کلیان سنگه را هم خوب میشناسد لهذا سعایت مهاراجه در بارهٔ او نشنیده براے او خلعت نیابت مهاراجه کلیان سنگه
و مدار المهامے جمیع کارها فرستاد ایزد تعالے لطفهاے الهے این دیار با تفاقها مبدل سازد تا عامهٔ خلائق را رفاه و آرام میسر آید
و فسادها باصلاح گراید مخفی نماند که درین زمان راجه خیالے رام با وجود آنکه نهایت دروغ گو و قول او لائق اعتماد نیست باز هم از جملهٔ متعینات
و بعض اخلاق شائسته که بایدار دشمن او هم درین جز زمان ظاهر و نمایان نیست چه عجب که اگر روزگار مساعدت نماید و دست قدرتے
او را میسر آید شاید ازان قدر که بالفعل مے تواند بهتر برآید و خلق این نواح در سایهٔ رافتش بیاساید چند روز قبل از ترقیم این سطور بزرگے
ولایت نژاد از مرشد آباد وارد عظیم آباد گشت روز ورود و نصف شب گذشته بود که اندک وجعے بهم رسانیده بغتةً رحلت نمود صبح عملهٔ
فوجدارے هجوم آورده قاصد ضبط اموالش شدند چهار پسر صغیر بے مادر اطفالش بودند پدر را مرده و حکام را قاصد و معاند
خود دیده ترسیدند و بلاشک بدر سیده در فزع و اضطراب بودند خانسامان آن عزیز متوفی از خوف باز خواست ناحق شناسان
عقیبت ... دیده صیاسنه بران اطفال هویدا و در کار خود درمانده و معطل بودند راجه خیالے رام وقوف یافته پیاده یاد دیده و در منزل

ایام مرقوم رسید. و سرمایهٔ تسلی آن بیچارگان گردید ولاشش آن مسافر حقیقت و مجاز را حسب الامر راجه مرقوم بضابطهٔ اسلام و منهج ایمان تجهیز و تکفین نمودند و در زمینی از مملوکات خود مدفون گردانیده و زمین مذکور را وقف قبور مساکین و محتاجین مؤمنین نمود و اطفال مذکور را که وارثی نداشتند بخانهٔ خود آورده عیال خود فرمود و مثل اطفال خود متعهد وجوه معاش آنها گردیده برای آنها معلم و مربی مقرر ساخت الی الآن آن اطفال در حجر تربیتش جا وارند و با سالیش می گذرانند تا وارثی بهم رسد و الا اراده پرورش آنها تا دم الحیوة دارد ایزد تعالی بر توفیقات حسناتش بیفزاید و دیگران را هم بخیرات و مبرات موفق گرداند بجوده و احسانه*

ذکر ماجرای محاربا تی که افواج انگلیشیه را با افواج سرداران دکهن روی داد و بقدر استماع ثبت افتاد

تفصیل این حروب و وقایع دکهن فریقین که باهم دگر حروب نموده دست و بازوی یکدیگر را آزموده اند خوب می دانند فقیر آن قدر که بشهرت عوام و تقریر بعضی از خواص که عبارت از هندیان صاحب اقتدار ند شنیده و مطلع گردیده درین صحائف مرتسم میسازد در عظیم آباد بودم که اخبار حیار تهای کرنل گاڈرد شنیدم شروع آن باین صورت است که چون کرنل گاڈرد به آباد رسید خبر نهضت لشکری که متعین آن شده بود بطرف کالپی شنیده بعجلت شتافت و بآن لشکر ملحق گشت سرور ان انگلیشیه با بعضی زمینداران آن نواح و مخالفان راجهای بوندیل کهند ساخته و عهد و پیمانها نموده راه آن طرف را گشاده و آنها را بنصرت خود آماده ساخته بودند لشکر چون چند منزل از کالپی پیش راند از بی خبری کرنل لسلی که سردار بالاقتدار لشکر و کرنل گاڈرد تابع او اما از و منزجر بود در راه گم گشته عبور لشکر بطرفی و دشتی افتاد که چند فراسخ از هر طرف آب مطلقاً نداشت و آبادی هم نبود و موسم عین تابستان بلکه آخرش که شروع برسات هند و شدت حرارت هوا می باشد بود دران دشت از شدت عطش و اضطراب فقدان آب سه چار سرداران انگلیشیه و قریب بصد و چند نفر پیاده مشهور به تلنگه و ده دوازده بلکه افزود مولدا ان انگلیشیه ولایتی هلاک شدند و بقیه سرداران از اظهار ترفع و شرارت طمع و اعوجاج خلق و از زین غفلتی که از کرنل لسلی روی داد نهایت کبیده خاطر از سردار مذکور گشته شکایت بسیار بارباب کمیتی کلکته نوشتند و کرنل گاڈرد نیز شکایت ها و انزجار خاطر از و نگاشت و نیز دران خط مندرج ساخت که میان من و او صحبت در نمی گیرد یا مرا ازین سفر معاف فرمایند یا بجای او دیگری را مقرر نمایند و سرداران دیگر با شکایت لسلی مدائح کرنل گاڈرد هم نگاشته اکثری باتفاق نوشتند که اگر سلامتی لشکر و ظفر بر دشمن منظور دارند کرنل گاڈرد را سرور این لشکر مقرر فرمایند گورنر و ارباب کمیتی لسلی را مقصر و معاتب گردانیده از سالاری لشکر معزول و کرنل گاڈرد را بکار منصوب نموده رقم ریاست کل لشکر بنام او نوشته فرستادند بحسن اتفاق قبل از ورود این رقم کارکنان قضا و قدر روح لسلی را از حکومت و ریاست بدنش معزول فرموده از کار فرمائی پیکر سش عاطل گردانیدند و ریاست لشکر مذکور من حیث الاستحقاق و الاستقلال بکرنل گاڈرد مسلم گردید کرنل مرقوم که در حسن خلق وجود و کرم و سلیقهٔ سپهداری و لشکر کشی نظیر ندارد بتالیف قلوب رفقا و زمینداران راه و نظم و نسق لشکر و وعد و عید جواسیس کوشیده قدم جلادت پیشتر گذاشت و افواج بوندیل کهند را که دو بار بممانعت پیش آمد شکست فاحش داد و در ملک بیگانه در راه نادیده و هجوم اعدا با پنج شش هزار برق انداز و هشت یا ده ضرب توپ و قدر قلیلی از اسباب حرب و کرب در کمال مردی و استقلال دو سه ماه راه بریده خود را قریب بمو عدیکه برای اجتماع این لشکر با لشکر بمبئی معین بود رسانید اما جنرل گرنک لغرور سرداری و امید نام آوری با اتباع خود که در کمیت و کیفیت از جمعیت کرنل گاڈرد زیاده تر بود مسبقت در حرب مرهٔته نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیم بر اصحاب انگلیشیه افتاد باقی ماندگان آن لشکر

مانند جرنل گرنک وغیره او عهد و پیمان صلح با کمال وہن وسستی نوشته و داده تقلعه و مساکن خود برگشتند و کرنل گاڈرڈ احوال بدین منوال شنیده چون لشکر او رنج اسفار و حروب بسیار کشیده بود و جنگ مرہٹه که انبوه بسیار داشت از حیز تاب و توان خود بیرون دیده از راه هوشیاری و حزم سر داری به بندر سورت شتافت و خود را بحصار آنجا که باعتبار اصحاب انگلیشیه هست کشیده اند که آرمیده احوال را ملی ما سبق علیه بارباب حل و عقد کلکته که در نیولا فرمان فرمای جمیع کوٹھیهای سواحل هند اند و همه سروران و سرداران مقیم ممالک هندوستان پذیر ایشان اطلاع داد و گورنر جرنل هشٹنگ بهادر و اصحاب کونسل بمبئی انکار صلح جرنل گرنک فرموده کرنل گاڈرڈ را مامور بحرب مرہٹه نمودند در ان زمان که کرنل گاڈرڈ در بندر سورت بود عماد الملک فتنه پرداز که سلطنت هندوستان بلکه تمام این مملکت برباد داده آن بی ایمان است و لعبعد خرابی خانواده جد خود نظام الملک و استیصال بقیه اولاد او که در دکهن الی الآن نام و نشان حکومتی دارند آنطرف رفته بود و مقتدران آن ضلع که اندک با داب ایمان و سپاه گری و غیرت مردی اند التفاتی بحال و مقال آن بدمآل نکرده از پیش خود راندند ناچار چون در تمام سواد و بلاد هندوستان جائی نیافت داعیه که معظم نموده وارد بندر سورت و در انجا مخفی بود و بعض جواهر بر اکثر فروختن برآورده ظاهر گشت و کرنل گاڈرڈ در باره او هم از گورنر جرنل هشٹنگ وغیره استفساری نموده بود و اول حکم امتناع رفاقتش صدور یافت بعد از ان نظر بانکه فتنه انگیز حیله پرداز هست و تعارفی با سرداران دکهن و نام و نسبت بخاندان نظام الملک دارد بنا بر بعضی مصالح که شاید عند الحاجة بکاری آید و عقده از دست او کشاید بحکم رفیق گردانیدنش رفت و کرنل گاڈرڈ او را همراه خود گرفته و وجهی برای مصارفش معین کرد و رگنهاته راو فتح گاوار را که یکی از سرداران عمده مرہٹه است برفاقت فوج انگلیشیه دعوت نموده چون آمد بوعده دادن گجرات او را راضی باعانت و همراهی امیر الدوله کرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ نمود و کرنل مذکور باتفاق گاوار مسطور عازم تسخیر احمد آباد گجرات گشته تاریخ مختار که فقیر را معلوم نیست در اواخر سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجری برآمد و از بندر سورت بگجرات رسیده و اول مرہٹه مستحفظان آنجا را دلالت باطاعت و تفویض حصار گجرات بلازمان انگلیشیه نمود و قبول نکرده محاصره برخواست و کرنل مرقوم جلادت نموده در معدود ایام حصار احمد آباد گجرات شکسته بفتح و غلبه مسخر ساخت اگرچه ضابطه فوج انگلیشیه قتل و غارت در هیچ مکانی نیست بعد ظفریابی نیست اما در گجرات چون مرہٹه های گاوار مذکور شریک و رفیق بوده اند از دست آنها یا بنا بر سببی دیگر که فقیر را بران اطلاع نیست بقدر تاراجی و اندک قتلی هم شاید بعمل آمد و کرنل گاڈرڈ ظاهرا بر وفق وعده گجرات را بفتح گاوار بخشید و تهانه او نشانیده خود بجنگ مرہٹه های دیگر که باعانت مستحفظان گجرات آمده بودند از گجرات برآمد + + + + + + + +

ذکر درخواستن رانای گوہد اعانت انگلیشیان و پذیرفتن این جماعه و غنیمت شمردن از تائیدات آسمانی

بعد چندی روز وکلای رانای گوہد رجوع بگورنر جرنل هشٹنگ بهادر نموده مستدعی اعانت و خواهان اندک فوجی شدند سبب آنکه رانای مذکور را از مدتی منازعت با مرہٹه و همیشه ستیز و آویز با وی باشد در ینوقت که انگلیشیان را قاصد مهمات مرہٹه دید توسل خود با ذیال دولت ایشان غنیمت شمرده خواست که بامداد این جماعه استرداد بعضی قلاع و ممالک خود از دست مرہٹه نماید و حق رفاقت و خدامت خود بر انگلیشیان ثابت فرماید گورنر از راه دانائی رفاقت رانه عمده را که صاحب زور و زر و ملک و فوج است و لیاقت تمام با احوال مرہٹه و طرق حدود و ممالک انجماعه دارد در رفاقت انگلیشیان سعی نماید و فی الحقیقة گویا ملک او هم مفت مسخر می گردد از لطائف غیبی شمرده کپتان پامر را با سه پلٹن فوج تفضل حسین خان اتالیق انتظام الملک میرزا

سعادت علی خان پسر شجاع الدوله را بسفارت و اداے رسالت و رسالت پیش راناے مذکور فرستاده او در انجا رسیده قلعهٔ گوهد را که خانهٔ راناے مذکور است بنابر اطمینان خود از زمیندار مذکور رقبا بوے خود نگهداشته بصورت دوستیها مسخر ساختند *

ذکر آمدن فقیر بکلکته و بنگاله و آگاهی یافتن بر بعضی از اخبار دکهن *

دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و نود و چار هجری فقیر را باضطرار انفصال معامله خود رجوع بکلکته ضرور افتاد و بفرمان قهرمان تقدیر بر سفر طرف بنگاله رو داد و بمرشدآباد و کلکته که رسید اخبار دکهن وغیره اندکی از مقتدران آنجا مفصل تر شنید چون مسوده این کتاب درین سفر سے بود آنچه مسموع گردید و لائق اعتماد بود مرقوم ساخت ملخص آن حکایات آنکه سرداران مرهته پونا و ستاره که الحال صاحب اختیار ممالک راجه ساهو و رام راجه و اسلاف آنها اند داعیهٔ انگلیشیان باستیصال خود دیده باهم اتفاق ورزیدند و فتح کاوکوار که رفیق کرنل گاذرد گشته بود و اولا در گهوجے بهوسله را که از عهد مهابت جنگ مصالحه با حکام بنگاله دارد و الحال بعهد و بسفارت مستر الیت و برادر مستر اندرسن با گورنر تجدید عهود و مواثیق در مصالحه و مصادقه نموده بودند مورد ملامت و تهدیدات نموده برفاقت خود خواستند و مفاسد نفاق را بابلغ وجهے فهمانیده رفیق و صدیق خود گردانیدند کرنل کاذرد فتح کاوکوار را در اواسط نود و چهارم از مائهٔ دوازدهم هجرت با خود منافق دیده چون موسم برسات هم رسیده بود و از حرب چندین ماه با مرهته که انفصال ندارد و با حتیاج لشکر بعلت محاصره آنها کمتر میسر میگردد تنگ آمده رجوع به بندر سورت مناسب دیده برگشته بصعوبت تمام چند روزه راه را جنگ کنان در مدت چهل و پنجاه روز بریده به بندر مذکور رسید و در تهیهٔ آسودگی اهالی لشکر و آراستن اسباب جنگ و سفر اشتغال ورزید و فتح کاوکوار گجرات را مفت مالک گردیده حریف و بدخواه کرنل کاذرد گشت و با فوج خود در جائیکه اصلح دانست اقامت گزید و نبیرهٔ رگهو بهوسله پسر مودهوجے که جمنا جے نام دارد تهدید و ترغیب سرداران پونا از دار الملک خود که ناگپور کلان است با فوجے لائق بجگرناته و کٹک رسیده در برسات چهاؤنی نمود و وکلاے او پیش گورنر جنرل حاضر بوده اظهار اخلاص مندیش مینمودند اما گورنر باوجود اظهار و کلا اصلا طرا کار فرما گشته افواج انگلیشے را مقابل افواج مرهته کٹک و رخنه هاسے کوهستان که راه درآمد آنها در مملکت بنگاله و عظیم آباد است بر سرحد و ملک خود نشانید و مامور بمزاحمت آنها در صورت داعیهٔ پیش گذاشتن پا گردانید *

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک و ورود او و مبدراج و غلبه نمودن بر محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل آصف الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیشیان هست و مسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را بغیر از قلعهٔ مندراج *

حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار جماعهٔ فرانسیسیه دکهن بود و در نوکرے آن جماعه از مرتبه نایکی که صاحب ده پانزده پیاده مے باشد بتدریج جماعه دار و صوبه دار گردید ان که مدارج نوکری سرکار عموم کلاه پوشان هست ترقی نمود و اما لقب نایکی با نام او مشهور ماند بعد از ان ملازم راجهاے دکهن بوده نامے و اقتدارے بهم سانید و آهسته آهسته بلند آوازه گشت تا آنکه ملازم راجهٔ ملیبار شد و بعد چندے دیوان راجه مذکور را که موافق ضابطهٔ آن ملک مدار المهام و مختار مخارج و مداخلش مے باشد روزی علانیه و فاش بکشت و خود دیوان راجه گردیده راتق و فاتق مهمات ملیبار مذکور گشت و راجه را بدستور زنده دیده جای او

گذاشت و الی الآن آن راجه موجود و ما یحتاجش براسے او مهیاست و حیدر نایک در بعض احیان و اوقات مثل تبرکات بر آورده
تعظیم و توقیر او بعمل می نماید بعد تسلط حیدر نایک بر ملیبار ظاهرا یکبار نظام علی خان خلف آصفجاه نظام الملک حاکم دکهن را با انگلیشیه
و محمد علی خان منازعتی روی داده بمحاربه انجامید حیدر نایک دران جنگ بکمک و اعانت او آمده دران جنگ انگلیشیه غالب
آمده نظام علی خان را شکست دادند نظام علی خان بمقتضای جهالت میخواست خود را بکشتن دهد و از میدان بر نگردد حیدر نایک
از دور رسیده بجبر و عنف فیل نظام علی خان را بر گردانید دران وقت نظام علی خان وعده گرفت که من بشرطی بر میگردم که تو
بهر صورت تدارک امر و رهنمائی او قبول نموده بعد چندی تهیه اسباب را مهیا کرده با انگلیشیان آویخت یا بعد بر رفتن نظام علی خان اتفاقا
چند روز عنان گردانیده مقابل انگلیشیه گردید و عمداً از روی صلاح وقت یا خطاء بحسب قسمت شکست خورده بطرف ملک خود گریخت و انگلیشیه در تعاقبش
رفته داخل ملک او شدند و هر جا که رسیدند از قلاع او جنگیده و منتزع گردانیده تهانه های خود نشانیده پیشتر میرفتند ازین سبب ملکش در قطع طریق
میشد او عجالةً خود را بقلعه مستحکمی رسانیده زوائد اسباب را در انجا گذاشت و زاد راه چند روز با خود گرفته بایلغار خود را بر لشکر انگلیشیه بی خبر رسانیده شکستی عظیم
انگلیشیه داد چون بقیه آن جماعه خود را جمع و منتظم نموده باز بداعیه محاربه پیش آمدند از نظر آنها غائب و مفقود الخبر گشته یکبارگی که احتمال
را دران راه نبود خود را بقلعه مندراج که از فوج خالی و اصحاب و ارباب آنجا بیخبر محض بودند رسانیده مکان مذکور را فرو گرفت
صاحب کلان و ارباب حل و عقد انجا ناچار باب مصادقت کشاده بملاقات او رفتند و عهد و پیمانی در میان آمده مصالحه انجامید
بعد ازان بملک خود رفته در افزایش اسباب ملک گیری و آراستن افواج اشتغال نمود چون مدتی گذشت با مرهته بار او منازعتی
روی داد و از دست مرهته در میدان شکست فاحشی خورده بملک خود برگشت و خود را باز درست کرد مرهته از اقتدار او
ترسیده و با نظام علی خان متفق گردیده داعیه استیصال او و انتزاع ملکش نمود و چند هزار سوار نظام علی خان بسر کردگی
کاسی خان و هولسا و بیست و پنجهزار سوار مرهته باین کار مامور گشته بملک او در آمد و حیدر نایک جنگ مذکور را از وسع مقدور
خود بیرون دیده تا یکسال با افواج مرهته و نظام علی خان مقابله نکرد گاهی بتفاوت چند میل راه میگذرانید و گاهی که تهانهات
مستحکم است چون بلیداران و توپ خانه فراوان دارد در جاهای مناسب مورچال و سنگر مستحکم ساخته و توپها بر زدن کشیده
می گذرانید و افواج مخالف را مجال تاختن بران حصار نبود آخر صلاح در آشتی دیده زر وافری بمرهته و نظام علی خان
و کاسی خان رئیس لشکر داده این بلا را از سر خود دور گردانید و ده دوازده سال بامن و آرام بوده سفرا و ایلچیان کاردان
نزد کریم خان زند فرمانروای ایران مع تحف و هدایای بسیار فرستاده رخصت طلبیدن چند هزار سوار مغلیه گرفت
و مبالغ خطیر فرستاده سواران جوان چابک مع سرداران از انجا طلبیده و با فرانسیسان جزیره که موریش که مقابل ملکش نهاده
راهی و اخلاصی پیدا کرده بوساطت آنها با عظمای ولایت فرانسیسیه هم مراسلات و راه ارسال تحف و هدایا دارد و در پنجا
نیز اسپان خوب بهم رسانیده سواران بارگیر باصطلاح هند نگهداشت و چند هزار سوار را تربیت کرد که بر اسپان خود سوار
گشته و صف آراسته یکدست چند هزار بان سر دهند و دیگر سواران ولایتی و هندی را که ملازم او بند همیشه تا ربع روز در
مشق و ممارست آداب و فنون حرب مشغول داشته ماهر آداب کارزار گردانید و شصت هفتاد هزار بندوق چقماقی درست
نموده برقند ازان مودب بآداب حرب فرنگ و هفتصد ضرب توپ برویه و آئین انگلیش و فرانسیس درست کرده
در رکاب گرفت و ملک سه چار کرور روپیه از ملیبار و ممالک مرهته مسخر کرده و فوج را بآئین ولایت از هیچ ما یحتاج فارغ البال
اما در کمال نظم و نسق میدارد میگویند بسر کلانش که حالیا سی ساله را دست مجال ندارد که سر موئی از فرمان او تجاوز تواند نمود

تا بدیگران چه رسد روزی فرموده بود که شب هرگاه هفت ساعت بگذرد سوار شده فلانجا برود اتفاقاً دیرگی شد او در ساعت
نهم سوار شد همان وقت از همین سواری کشیده طلبید و زیر تازیانه اش کشید سرداران مغلیه تازه وارد را اول بدارا گفت
که شما غریب الدیارید و شما را برای کاری طلبیده ام باهم بآمیزش و با مردم اینجا باخلاص و اتحاد بسر برید آنها مغرور با ولیس
جماعت خود گشته و مغلیان را بخاطر نیاورده گاهی باهم و گاهی با دیگران خانه جنگیها نمودند دو سه بار برفق و عطوفت نصیحت
نمود چون نشنیده باز خلاف فرمایش کردند مقصران را طلبیده دو سه سردار آنها را بزیر پای فیل کشید از آن باز بر حساب گشته
الحال کمر بر میان جان بسته تابع فرمانند و خزائن راجهای دکهن نیز بدستش آمده زری هم خلاف قیاس دارد و بالفعل این زر و
شوکت و فوج و کثرت و بطش و سطوت هیچ مقتدری را از سروران هندوستان میسر نیست والعلم عند الله تعالی القصه
چون حیدر نایک را از طرف مرهته که بعض ممالک او را مسخر کرده اطمینان میسر شد درین وقت که مرهته را با انگلیشیه مکاوحه و
محاربه رو داد راه آشتی یافته پیغام فرستاد که اگر با مصالحه نمایید و تعرض ممالک مسخره نفرمایید ما هم با مدد و اعانت حاضریم آنها
درین وقت چنین رفیقی از مغتنمات شمرده قبول آشتی و مصالحهٔ دائمی بیکی از دو شرط نمودند اول آنکه نزد ما آمده شریک
حروب و کروب باشد دوم اگر این صورت متعذر باشد بصوبهٔ ارکاٹ رفته آنجا را مسخر سازد و باستیصال جماعهٔ انگلیشیه آنجا و
افواج آنها پردازد حیدر نایک همراهی مرهته را متعذر دیده شق ثانی را قبول نمود

ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبهٔ ارکاٹ و محاربات او با افواج انگلیشی

حیدر نایک در اواسط سال یک هزار و یکصد و نود و چار هجری دم اخلاص و اتحاد با مرهته زده با سامان بی پایان و
افواج بحر امواج قاصد صوبهٔ ارکاٹ گشته چون از آباد دسی مندراج بفاصله چهل پنجاه کروه ماند یکبار فوجی را مع پسر خود
بایلغار فرستاده آباد دسی مندراج و مساکن محمد علی خان صوبه دار آنجا را با اسبابی که در آنجا یافت متصرف گردید و گویند که
با مردم شهر جنیان تعرضی و تعدی نکرد الا باغات و عمارات انگلیشیه را خراب و کسانی را که در آنجا یافت مقید ساخت
تا آنکه جرنیل منرو که پیشتر جنگ وزیر الممالک شجاع الدوله در بکسر زده در آن زمان هم و اکنون جرنیل و تعین کوتهی و قلعه
مندراج بود از قلعه باشتاب نزده ضرب توپ و سازوسرانجام آن شلک گوله و باروت و ده پلتن تلنگه باراده جنگ بر آمد حیدر نایک
در آن وقت به پسر خود نگاشت که از اینجا برخاسته افواج انگلیشی را در میدان کشد خود را با او نزدیک سازد پسر حسب الامر
پدر بجا آورد و جرنیل منرو فوج را آراسته یک پلتن را مع کپتان و چند لفتنت و انسن و چند نفر سارجن و دو ضرب توپ و سرانجام
آن فرمان داد که دو سه کروه پیشتر از جمیع فوج موافق ضابطه می رفته باشد و خود مع کل فوج عقب می آمد چون ده دوازده کروه
از قلعه دورتر رفت حیدر نایک پسر خود را مع فوج لائق برسم منقلا فرستاده حکم کرد که اول بر سر پلتنی که پیش می آید بریزد بعد از آن
منتظر حکم بوده متواتر عرض احوال می نموده باشد پسر حسب الحکم بجا آورده با پلتن مذکور درآویخت کپتان پلتن جمعیت مقابل
بیشی افزون دیده اگرچه شروع جنگ و توپ اندازی نمود اما بجرنیل منرو اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت ما بسیار کم و فوج
دشمن نهایت ندارد بمدد ما باید رسید چون فاصله بعید در ربعی از روز بر آمده جنگ شروع شده بود تا رسیدن سوار مخبر نصف
روز گذشت و تا آخر ابر عصری قرار یافت نیز زمانی سپری شد ثلثی از روز باقی بود که جرنیل چهار پلتن را بکمک پلتن سابق بدوا
فرمود از انجمله دو پلتن سولداران سفید ولایتی تازه وارد و دو پلتن تلنگه های هندی بود تا آن پلتن ها برسند شام

سر هیچ پلٹن یکجا جمع گردیده شب را گذرانیدند حیدر نایک بعد اطلاع بر وصول پلٹن ها بدو پلٹن اول دام داد و خود را مع فوج دیگر بدو
سپه فرستاد و اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیشیه غلبهٔ دشمن و تغافل جنرل با تمام فوج در اعانت خود دیده الحاق خود بجنرل صلاح
شمرده جنگ کنان عطف عنان نمود افواج حیدر نایک از هر طرف که قابو می یافت حملات می نمود و بضرب بانها و قنباره و گوله های
توپ آتش در نهال اعتبار افواج انگلیشی زده عرصه بر اینها تنگ ساخته بود که ناگهان گوله های توپ قنباره و بانها در صندوق باروت
افواج انگلیشی خورده آتش در آنها در گرفت و جمیع باروت خانه سوخته خلق کثیر را که متصل بآنها بود با خود برد و سرمایه جنگ در ان
فوج مطلقا باقی نماند افواج حیدر نایک آنها را درمیان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیشیان که کمال دلاوری و غیرت و صلابت
طلب دارند قبول نکردند بعد از ان حکم بقتل آنها رسید و بیچاره ها بجمیعهم علف تیغ بیدریغ گشتند سه چار کمپنی گریخته خبر بجنرل منرو رسانیدند
اگرچه از شجاعت جنرل نهایت استبعاد دارد اما میگویند که در کمال خوف و بیم شب را با دل دو نیم در ان بیابان بپایان برده اول صبح بر
اسپ جلد گام سوار شده تا دخول قلعه مندراج در راه جای مقام و آرام نکرد و افواج منهزمه عقب او بخرابی و فلاکت داخل قلعه گردید
عساکر قاهرهٔ حیدر نایک در پی فوج گریخته رسیده شهر را باختیار خود آورد و قلعه مندراج در دست انگلیشیه محفوظ ماند گویند
در چند روز دیگر قلعه محمد علی خان صوبه دار پارکات و قلعه چلچسے که انگلیشیان از جماعه فرانسیسیه درین تازگی انتزاع نموده در دست
خود داشتند مفتوح و مسخر افواج حیدر نایک گشت و اسحاق بیگ نام که مسکن انگلیشیه بود باین صورت متصرف گشت که درمیان
انگلیشیان و تلنگان آنجا که ملازم انگلیشیان بودند منازعه روی داده انگلیشیان که کمتر کسان بوده اند بعضی قتیل و بعضی
اسیر ملازمان خود گردیده بدست حیدر نایک افتادند و مکان مذکور هم برای او مفت مسخر و مفتوح گشت ؛

ذکر جنگیدن جنرل منرو با فوج حیدر نایک کرهٔ ثانی و ثالث و شکست خوردن در این جنگها هم مثل جنگ اول بتقدیرات آسمانی

جنرل منرو که این قسم از میدان برگشت مطعون دوست و دشمن گردیده نهایت شرمساری کشید و این خبر تا که بکلکته نرسیده بود
آتش نفاق فیما بین گورنر جنرل بهادر و مستر فرانسیس هم چنان التهاب داشت بلکه کار از منازعه در مکالمه گذشته بجنگ تفنگ
کشیده و در اواخر رجب یا اوائل شعبان بضابطه که دارند تنها در باغی بالتفنگچه باهم درگ جنگیدند گورنر جنرل هستنگ بهادر بسلامت
محفوظ ماند و مستر فرانسیس مجروح گشت چون حیاتش باقی بود اگرچه گولی تفنگچه بر استخوان پهلوی راست خورد لیکن پرده را
ندرید و استخوان هم شکست بلکه درمیان پوست و استخوان گذشت و در چند روز چاق شد درین عرصه جنرل کوٹ که ملازم پادشاه
بمنزله جنرل کلاورن رئیس کل فوج است از طرف لکنو و مستر ڈوکریل از طرف بردوان برگشته آمدند و اسطه اصلاح و تصفیه مابین گورنر
هستنگ بهادر و مستر فرانسیس گردیده در کونسل خانه اش آوردند و خبر شکست فوج انگلیشی و غلبه حیدر نایک و گریختن جنرل منرو
و خبر برآمدن جنرل کاڈرڈ و محاصره نمودنش قلعه لسبی را که از قلاع مشهوره متینهٔ مرهٹه است بکلکته رسید و انگلیشی هم از ان طرف ها
بکلکته بر جهاز پالکی که عبارت از قاصدی است رسیده خدای داند که خبرها چه گفت اما گورنر و جمیع اصحاب انگلیشیه کلکته را تشویشی مفرط
عارض گشت و در فکر تحصیل زر و افواج آراستن لشکر و جرنل کوٹ را مکلف رفتن بمندراج شدند و از بنگالیان مالدار قریب یک کرور روپیه
قرض سودی گرفتند حقیر نیز دران روزها وارد کلکته و با گورنر ملاقات کرده بود چون خلق بسیار دارد تسلیه فقیر بغایت فرموده وعدهٔ
حصول مقاصد با بنده نمود اما بنابر افراط کارها که داشت فرصت ملاقات های متواتر و التقای سوای عید میسر نشد جرنل
کوٹ بنابر قلت زر و فوج عذر داشت آخر سر انجام زر بقرض از بنگالیان چنانچه گذشت بعمل آمد و جرنل

کوت با سه چار پلٹن که از اطراف جمع آمده بود سیلے سفر مندراج گردید با امید آنکه شش هفت پلٹن در قلعه مندراج است
هرگاه جرنل برسد همه فوجهاے مندراج و پلٹن هاے همراه اے جرنل که بهیات مجموعی ده دوازده پلٹن خواهد بود بسیار
برای جنگ حیدر نایک کافی است چه بر فوج و حسن تدابیر خود جماعه انگلیشیه را بسے اعتماد و تقدیرات ربانی را در امور عالم بی دخل
محض میدانند و فتوحات متواتره که در هند میسر گشت بمحض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج پنداشته درین شکستها بجز جرنل
کرنک و جرنل منرو ملامتهاے کنند والزام تقصیرات بسیار در سر کار سے برآنهاے نمایند شکی نیست که دنیا عالم اسباب است
و عقل و تدبیرات مدخلیت تمام در انتظام عالم دارد اما نه آنقدر که سبب حقیقی جل آلاوه که عقول و حواس آفریده و بخشیده اوست
معطل و معزول و کار هاے دنیاے ناپایدار من جمیع الوجوه در قبضه اختیار و اقتدار خردمندان مخلوق و مجعول بوده باشد
بهر صورت جرنل کوت چون سالار کل افواج ملازم کمپنی در هند و امور حروب ذمه اوست و در مندراج و دکهن سوانح عظیمه حوادث
قویه رو بداده در اواسط ماه مبارک رمضان سال نود و چهارم از مائه دوازدهم بسوار جهاز روانه مندراج گردید و فقیر عدم التفات
گورنر بکار هاے خود درین ایام دیده و از قلت مؤنت اندیشیده بمرشد آباد برگشت چه اندیشه فتنه انگیزیے مرهٹه کٹک هم
مظنون و عیال و اطفال فقیر در مرشد آباد و غریب الدیار بوده اند و شهر مذکور حاکمی که از حفظ ناموس مردم و غمخواریے عامه خلائق
متصور باشد ندارد ناظم و نائب هر دو ازین صفات محروم و انگلیشیان بخود و امور خویش باشان هر بلده اکثر برؤساے هندسے
که ناظم و حاکم آن بلده گردانیده اند سپرده خود چندان التفاتے بحال مردم این دیار ندارند هفتدهم شوال بمرشد آباد رسیده
تا بیست و پنجم ذی الحجه سنه مذکوره در مرشد آباد بود و درین ضمن اخبار مختلفه مے شنید انچه منقح تر معلوم گردید درین اوراق ارتسام
یافت و آن اینست که جرنل منرو چون بصورت مذکور انهزام یافته بقلعه مندراج رسید و هدف سهام ملام اقوام و غیر اقوام گردید
و فوج حیدر نایک نیز نزدیک بقلعه نزول نموده آبادیهاے خارج قلعه را بقابوے خود آورد صلاح چنان دید که وقتی بے خبر بر فوج
متصل قلعه بریزد تا شاید که کارے باین صورت از پیش برد و سردارے چند را با دو پلٹن گران تعین که عبارت از جوانان چیده و توے
دست بلند بالا و تنجامان نبرد آزما است روزے اول صبح بلکه آخر شب بیرون فرستاد چون حیدر نایک از اوضاع جنگ این فرقه آگاه
و خود هم جفاکش هوشیار و از احوال افواج خود خبردار بوده ملازمان رکاب را غافل و ناقص نمی گذارد فوج او هم مستعد و تیار بود جنگ
در گرفت و از هر سو افواج متعینه حسب الامر بامداد و اعانت در رسیده و هر دو پلٹن محصور گشته بدر رفتن نتوانست و در ان میدان
پاس ناموس مردے و مردانگی داشته بعالم آخرت شتافت و فوج حیدر نایک بفتح و ظفر اختصاص یافت جرنل منرو بعد چند روز
خبر متعین شدن جرنل کوت بمدد مندراج شنیده بر جان و آبروے خود ترسید که مبادا دریغار رسیده با او چه کند بنا برین فوج خود را
انچه در انجا بود فراهم آورده قلیلی باستحفاظ ابواب قلعه و ذخائر کمپنی گذاشته باقی همه را همراه خود گرفت و با توپ و قنباره
و انچه در حروب عظیمه سے باید بجنگ برآمد ازین طرف پسر حیدر نایک با فوج شایسته و اسلحه که بایست بمقابلش رفت و جنگ
عظیمی رو بداد و باز بام کارکنان تقدیر پسر حیدر نایک مظفر و منصور و جرنل منرو مخذول و مقهور مع بقیة السیف از میدان کارزار
برگشته داخل قلعه مندراج گشت انچه شنیده شد حیدر نایک جنگیدن با قلعه مناسب ندانسته مے گوید که فوج را برای سه چار هزار گز
زمین رایگان بکشتن نمی توان داد اگر حق تعالی ملک را بما داد انگلیشیان مغلوب شدند تا چند درین قلعه خواهند بود اما از غرائب
امور اینست که مے گویند قلعه مندراج چون برکنار دریاے شور واقع است آب شیرین مطلقا ندارد و ذخائر آب هر چند بافراط باشد
بمصارف بیست سے هزار کس که از فوج و رعایا در انجا البته خواهند بود سه چار ماه وفا نمے تواند نمود چه آن قلعه جاے مختصری نیست

حصار شهرے است که تجار بسیار و خلق بیشمار در انجا سکنی دارد آبهاے شیرین از خارج شهر که آبادے جدا نیست در انجا می‌آرند
هر چند در ایام فارغ بالی البلور نهر و کاریز هم ساخته باشند در صورت مزاحمت که اکنون آن آبها در قابوے دشمن است و در انجا
نمی‌توان برد معلوم نمی‌شود که این همه خلق کثیر با این حال چاره بے آبی بچه صورت نموده اند افسوس که صاحبان انگلیش الحال این
اخبار را با امثال ما مردم اظهار نمی‌کنند و ما را از جاے دیگر منقح معلوم نمی‌تواند شد الا این سوانح در کمال تنقیح و تحقیق قلمے می‌شد ❁

ذکر ورود جرنل کوت بمندراج و جنگیدن با افواج حیدر نایک جنگجو و مغلوب گشتن او هم مثل جرنل منرو و رفتن مستر فرانسیس بولایت خود در عین این محاربات و جنگ بنابر عدم موافقت با گورنر جرنل عماد الدوله بهادر مستر هشتنگ ❁ ❁ ❁ ❁ ❁ ❁ ❁ ❁

چنانچه سبق ذکر یافت از ابتداے ورود جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس گورنر را با اصحاب ثلثه مذکور صحبت ناچاق گشته هر چند از طرفین گاه گاهے خواهش اتفاق بدلالت مصلحان و بداهت حسن وفاق و قبح نفاق مرکوز خاطرها گشت اما بنابر تباین مزاج و تخالف آرا و حب جاه و لذت مرجعیت میسر نیامد درین ایام هم بعد خانه جنگی بار لسبے جرنل کوت و مستر ڈوکریل صورت آمیزش و آشتی با گورنر جرنل بهادر و مستر فرانسیس روے نمود اما بعد رفتن جرنل بمندراج مستر فرانسیس که از بارے تے خواهان چند کار بود و یکے هم از ان گورنر جرنل قبول سے نمود باز لشقاق و افتراق انجامید از انجمله براے مستر بسنٹو حکومت لکهنؤ با انفراد و اختیار تام بهوسے که پیشتر بود مے خواست و درین خصوص حکم ولایت هم مکرر رسیده بود و براے رام چند ررا دیوانی منصه کلکته که بنام گنگا گوبند مقرر است و براے ایسر سنار کمار دیوانی خالصه و ازین قبیل شاید بعضے کارهاے دیگر هم خواسته بود گورنر جرنل بهادر هیچ یک ازینها قبول نکرد چون ازپیشتر هم کدورتها داشت مانع اراده مخالفت با مرهٹه هم بود نا لهان این فساد را در همین اوقات نیز روے داد و دهی عظیم با افواج انگلیشیه هم رسیده و دو سه فوج معتمد مع سرداران نامور بسیار تلف شده و زر بسیارے درین حروب بمصرف رسیده خزائن کمپنی را مے گویند که خالے گردید چنانچه قرض گرفتن از بنگالیان هم بران دلالت مے کند و اراده تسخیر ممالک دیگر از ولایت هم ممنوع بود مستر فرانسیس بزعم خود تقصیرات بسیار از قبیل مذکورات برآے گورنر اثبات نموده و در صحائف و دفاتر ثبت فرموده با اکثر اصحاب که از گورنر کشیده خاطر بوده اند در اواخر ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار روانه لندن که دار الملک سلاطین انگلشیه است گردید و گورنر اگر چه پیشتر هم باعتبار عقل و اقتدار انفراد داشت اکنون که از اصحاب کمیٹ غیر از مستر هولیر کسے شریک کارهاے ملکدارے با او نمانده صاحب اختیار علی عقد و عزل و نصب در جمیع امور عماد الدوله جلادت جنگ گورنر بهادر مستر هشتنگ است باید دید پایان این معاملات و مفاسد و آشوب که شروع است بچه صورت سے انجامد و چگونه اختتام مے یابد و احوال این خلق بیچاره که غیر از خدا یار و یاورے ندارد بکجا سے انجامد. فقیر از مرشد آباد بیست و ششم ذی الحجه سال مذکور که چیده متصل بر آمل رسیده و در انجا بنابر بعض مهمات خصوص تقدیم مراسم ایام عاشورا مقام مها نموده نهم ماه محرم شروع سال نود و پنجم از مائه دوازدهم از معتمدے شنید که پنجم ذی الحجه جرنل کوت با فوج همراسته و منصب راسته و ساز و سر انجام موفور که همراه برده بود از قلعه مندراج بر آمده با افواج حیدر نایک مصاف داد و بدستور جرنل منرو کارے از پیش نبرده مخذول و منکوب بقلعه مذکور معاودت نمود و افواج حیدر نایک در کمال غلبه خارج حصار مندراج تمام صوبه ارکاٹ را متصرف است تا مابعد ازین چه شود ❁

ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل پیارس که قلعه دار کلکته و سردار عمدهٔ افواج انگلیشیه است بطرف سندراج با مجمل احوال مرهٹه هاے کٹک و اندکے از احوال افواج انگلیشیه که بطرف قلعهٔ گوهد باعانت راناے قلعهٔ مذکور رفته بے شائبه ریب و شک

افواج انگلیشیه که بسرکردگی کپتین پاپهم باعانت راناے گوهد رفته بود و چندے روزے در آنجا آسوده و در قلعهٔ او براے اطمینان مردم خود دل نشانیده در فکر انتزاع بعضے قلاع و امکنه که فی الحقیقة در سوابق ایام از آباے راناے مذکور بود افتاد و بار اول استفسار احوال هر جاے و مکان نمود و رانا ظاهر ساخت که از جملهٔ جاهاے آباے من یکی قلعهٔ گوالیار است که از قلاع مستحکمهٔ مشهورهٔ هند و چند مدتے قبل ازین سلاطین بابریه بقهر و غلبه در ید تصرف خود داشتند از ان ایام منسوب به پادشاهان و بقلعهٔ پادشاهی شهرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرهٹه قوی گردید قلعه داران از بے خبری امرا و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و افتقار بنابر نیافتن وجوه مشاهره به تطمیع مرهٹه راضی بدادن قلعهٔ مذکور گشته و زرے معتدبه در عوض تفویض قلعهٔ مذکوره گرفته حصار را باختیار ملازمان مرهٹه گذاشتند از ان وقت در تصرف مرهٹه است و این معامله در عهد احمد شاه پسر محمد شاه بابرے روے داد چون راجهٔ گوهد بنابر قرب جوار که از گوالیار و قلعهٔ گوهد فاصلهٔ سیزده کروه است و او همیشه خواهان آنجا بوده از جمیع نشیب و فراز اطراف و جوانبش کماینبغی اطلاع داشت شاید آن قلعه را بیشتر بر کوه بلند بطرز مختلف از اغیار و دیوار حصار همان طرف پستی بسیار نسبت باطراف دیگر داشت مدارج مذکوره را هم با سرداران فوج انگلیشیه ظاهر و چند کس که از ان راه واقف و بلد داشتند حاضر کرد و سالار فوج انگلیشیه زینه ها مناسب آن دیوار درکمال اخفا آراسته و باشتهار طرف دیگر از جاے اقامت خود که در گوهد داشت نهضت نمود چون بفاصلهٔ پنج شش کروهے قلعه لشکرش رسید اول شب لشکر را بجا گذاشته فوج را جریده با زینه ها آراسته همراه برد و آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیده و غفلت مستحفظان بالاے حصار برآمده حارسان را بزیر شلک آتش بار گرفت آن وقت که هزار و دو هزار کس ایشان داخل قلعه گردیده باشند ده هزار کس غفلت پیشه اینجا نمی توانند که از عهده بر آیند مے گویند قلعه دار مرهٹه از فرط غیظ و غیرت یا خوف باز خواست اولیاے نعمت خود را هلاک ساخت و روایتے چنین هم مسموع شده که یکے از حارسان قدیم پادشاهے از مرهٹه ها بنابر عدم ایفاے وعده با او باطنا راه و رابطه مے بود و در ظاهر مدارا کرده اندرون قلعه بود بدلالت و اعانت او این کار صورت گرفت علے اے حال قلعه در قبضهٔ تصرف و اختیار انگلیشیه در آمد بنده خاکسار در کلکته بود که خبر فتح گوالیار رسید و صداے تلک توپها بر شادمانے این فتح بگوش خود شنیده و مسموع گردید که مهادجی سندهیا که از سپه سالاران عمدهٔ دکهن و صاحب اختیار صوبهٔ مالوا و اجین و قلعهٔ گوالیار بود درین برسات که اواخر سال نود و چهارم مائهٔ دوازدهم هجری است بعد رفتن جنرل گاڈرڈ به بندر سورت در صوبهٔ مذکور آمده موسم برشگال در آنجا گذرانید و بعد انقضاے برسات الی الان اطلاعے نیست که سردار مذکور بمقابلهٔ جنرل گاڈرڈ بر سر قلعهٔ بسی رفته و آنرا محاصره داشت رفته یا بتدارک گوالیار رو آورد و افروختن آتش پیکار در قرب جوار آله آباد و کالپی و کوڑه و اناوه امر کوز خاطر داشته درین طرفها با افواج انگلیشیه که متعین گوهد است و با کرنل کمک که از راه کوهستان قاصد ملک مالوه و اجین در همین برسات گشته بود مستعد ستیز و آویز است بعد ازین بوضوح پیوست که بنابر کثرت اخراجات که لازمهٔ افواج سنگین و حروب و کروب است و نیز بنابر صدمات قحط و غلا که اینهم از لوازم جنگ با مرهٹه است چه مرهٹه کمتر مے جنگد و کوشش

بسیار در ممانعت وصول اجناس باحتیاج لشکر مخالف گشته نمی گذارد که دانه یا پرکاهی تواند رسید و از چهار سوی لشکر خواه ملک
خود شش باشد خواه ملک دشمن دهات و انبارهای اجناس را سوخته اثری از ماکولات و آبادی و جمیع مایحتاج نمی گذارد
عاجز آمده و آثار نفاق هم از رانای گوهد مشاهده نموده دست از اعانت او بر داشته قلعه گوهد و گوالیار باختیار او گذاشته داعیه
مصالحه با مرهته نمودند مهاجی سیندهیا این امر را لطیفه غیبی و نعمت غیر مترقب شمرده نیز عنان از حرب ایشان باز کشید و سردار
و افواج انگلیشی برگشته در کانپور و طرف کوره آمده بر سرحد صوبه اله آباد چهاونی نمودند بنابر امید مصالحه با عهود و مواثیق که طرفین
را منظور است ترک جنگ نموده انتظار انفصال دارند اما هنوز مصالحه منعقد نیست باید دید که بچه می انجامد اما سیندهیا از رانای
گوهد که او باعانت انگلیشیه قلعه گوالیار را از دست مرهته ها مستخلص ساخته و قابض و متصرف گشته قاصد انتزاع اکثر ممالک مسخره
آنها بود بسجان رنجیده در فکر استیصال رانا افتاده خرابی ملک و قلاع رانا را بجد گرفت و الی یومنا هذا در تاخت و تاراج ملک رانا و انتزاع
قلاع متینه او مستعد و سرگرم است و تا حالت تحریر این سطور جمیع ملک رانا و قلاع متعدده او را از دست رانا انتزاع نموده غیر از
قلعه گوهد و گوالیار در دست رانا نمانده و افواج سیندهیا بر دو قلعه مذکوره را محاصره دارد و عرصه بر رانا تنگ گشته تا بعد ازین
چه شود بعد از محاربات بسیار سال گذشته که سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری بود رانا عاجز آمده با مهاجی سیندهیا صلح
نمود و قلعه گوهد و تمام ملک رانا متصرف سیندهیا در آمده و سیندهیا چند ماه قبل ازین معامله گوالیار را هم بجبر و عنف مسخر نموده بود و راجه
چیت سنگه که با گورنر جنرل بهادر خدع و دغا نموده آخر الامر مغلوب افواج انگلیشیه گردیده نیز در حمایت مهاجی سیندهیا داخل لشکر او است
و متوقع اعانتهای او می گذراند باید دید پایان احوال او هم چه صورت می گیرد و نیز احوال جنرل گاڈرد بهادر غیر معلوم و اخبار
مختلفه در باره او مسموع شده لهذا به نگارش آن مبادرت نرفت بعد ازین اگر حیات مستعار وفا کند و خبر محققی بگوش فقیر رسد
انشاء الله تعالی با این مسودات انضمام خواهد یافت اما وقت رفتن جنرل کوت گورنر را با او معهود چنین بود که فوج سنگین دیگر
از طرف کتک و جگناتهه و گنجام و سیکاکول بسرکردگی کرنیل پیارس که سردار عمده و از افاضل مهندسین قلعه دار کلکته است
بنابر اعانت و رفاقت جنرل مذکور براه خشکی خواهد رفت چه خاطرها از مرهته کتک بنابر عهود و مواثیق جدید و مصالحه قدیمه و حضور
وکلای او مجمع بود که اینها با ما متفق و خیرخواه اند مانع و مزاحم عبور و مرور فوجهای ما از راه مذکور نخواهند بود چون برسات انقضا
یافت و افواج و رؤسای عساکر انگلیشیه را گورنر بهادر از هر سو چیده و طلبیده اراده ارسال آنها تصمیم داد یکی از اصحاب
انگلیشیه با مبلغ سه لک روپیه نقد و تحف و هدایای دیگر مثل بعضی زیورهای جواهر و ملبوسات فاخره وغیره مع وکیل
جیناجی که نبیره رگهوجی بهوسله و سالار لشکر وارد کتک است حسب الامر گورنر جنرل بهادر در دقیقه متضمن عهود همراه گرفت
سرآمد استیذان ارسال فوج ازین راه و استمزاج جیناجی مذکور در قبول و امتناع پیشتر رفت او لطف و لیق ظاهری نموده هدایای
مرسله گرفت و انفصال جواب و سوال مطالب بر امر پدر که در ناگپور کلان دار الملک خود است گذاشت می گویند وکیل ناگپور
رسیده عرض احوال نمود او جواب چنین داد که قول و قرار این جماعه بنابر سلوکی که با حکام بنگاله و اولاد شجاع الدوله نموده اند از غایت
اشتهار لایق اعتماد نمانده و قطع نظر از آن ما تابع مرضی سرداران عمده دکهنیم در خصوص صلح و جنگ هر چه رای آنها بر آن قرار
یابد ما را هم قبول خواهد بود و در باره راه دادن بافواج ایشان که از حدود ما بگذرد اختیار نداریم با همه تابع امر سرداران دکهن و حسب الامر
آنها سد راه ایشان بلکه مامور بافروختن نیران جدال و قتال در قلمرو بنگاله و عظیم آباد هم بهانه عهود سابقه ازین اراده تقاعد ورزیدیم
همین قدر که بابادی منازعات و مشاجرات نگردیم بس است شنیده شد که گورنر جنرل بهادر بعد اصغای این خبر پیغام فرستاد

که شما با ما مصالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم الحال اختیار نمائید و سه لک روپیه مدد خرج ماه بماه سوای آنکه وجه چوتهه که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکهن میرود باشید چمناجی و پدرش قبول نموده جواب داد که چه مضائقه بشرط آنکه زر بقایای چوتهه ما که قریب بشصت لک روپیه بر شما از روی حساب لازم الادا است ادا بدهید و آینده نشان سهل حصه نمائید تا ما وجه مذکور را ماه بماه از او گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جنرل بهادر این سخن را تکلیف ما لا یطاق دانسته وازین گفتگوهای بی نفاق استشمام فرموده قبول نفرموده و رفتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیشیه چنانچه از سابق بر حدود خود و رخنه های راه درآمدن افواج مرهته در قلمرو صوبه بنگاله و عظیم آباد بود هست و افواج چمناجی بر سر حدود خود در کتک نشسته طرفین در کمین همدیگر منتظر وقت و فرصت اند باید دید که روزگار جهان درین فتنه های آشکارا چه مصالح پنهان داشته و ظهور آن در چه وقت اصلح نهاده است بعد ازین از وضوح انجامید که مرهته ناگپور این گفتگوها سرمایه حصول مقاصد گردانیده چون زرهای بقایای چوتهه خود تمام و کمال مع دیگر هدایا و تحائف گرفت و وکلای او را نیز زرها و جاگیرها بسیار آمد عداوت دیرینه با سرداران براهمه پونا وغیره ممالک دکهن خود از سابق بود چمناجی برخاسته نزد پدر خود رفت و کرنل پیارس با فوج شایسته از راه گنجام و سیکاکول بطرف مندراج نهضت نموده بقیه آنجا رسید و با اتفاق جنرل کوت مکرر مصافها با حیدر نایک واداما کاری از پیش نرفته غیر از حراست قلعه دیگر کاری نتوانستند و حیدر نایک الی الان باستقلال اقتدار در صوبه ارکات مسلط است اما قلعه مندراج بدست او نیامده یکبار کرنل پیارس سوار سه جهاز قاصدی کلکته آمده زرهای بسیار که این بار گورنر جنرل بهادر از رؤسای قوم خود بطور مصادره بجوششی آنها گرفته حاصل نموده بمندراج برد و نیز جنرل کوت بیمار گشته بکلکته معاودت نموده اما کرنل پیارس و دیگر سرداران مع فوج در قلعه مندراج اند و مشهور است که گرانی غله و جمیع مایحتاج از ماکولات وغیرها در آن قلعه بی نهایت بلکه ما فوق الطاقه است لشدت استقلالیکه اصحاب انگلیشیه دارند و از حسن سلیقه و تدبیر اوقات رسائی گورنر جنرل بهادر پایداریها نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندراج مفتوح نگشته تا بعد ازین چه شود.

ذکر بعضی از احوال و خصایص مبارک الدوله و مظفر جنگ و منی بیگم و ببو بیگم

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان و درین وقت سال عمرش بیست و دوم است جوان صاحب خلق و با مردم باختلاط یارانه و مصاحبت مخلصانه میگذراند و عزت و پاس زنان و مردان که از خاندانهای عمده اند بسیاری می نماید ترحم زیاده از حد بر زیر دستان می فرماید اما اوقاتش نامنتظم و همیشه مشغول بلهو و لعب و مستغرق در عیش و طرب نه با دنیا کار دارد و نه با دین نه کسی بر دوستیش دل شاد است و نه از دشمنی او کسی غمگین او با غلامان و ملازمان او و پدرش رو برو هرچه بر زبان آید میگویند و راه ادب نوکری و بندگی نمی پویند جائیکه نمی باید مراعات هزارها بعمل می آید و جائیکه باید امکان ندارد که حبه از کیسه اش بر آید عوام هند در برسات کشتی از کاغذ یا کاه ساخته و درختهای موز زیر آن بسته در او چراغ با شمعی روشن کرده در دریاها سر میدهند و دلیده گندم پخته و شیر شکری در آن داخل کرده بطبقها میدهند تا فاتحه بخوانند و آنرا نیاز خواجه خضر علیه السلام میدانند سراج الدوله ابله هم بغرور دولت و جهل دین و ملت یکبار این نیاز مخترع عوام را بکمال کر و فر کشتی بسیار بزرگی که صدها بر او سوار و عمله خدمت گزار روشنی بران بودند آراسته و چمنهای روشنی

هزارها ساخته در دریا سر داده و شموع و مشاعل بسیار بر کشتیها بر افروخته و آتشبازیهای مختلف الاطوار در دریا سر داده بهاگیرتی سوخته شبی تماشای آن عشرت نمود متابعانش این عمل را سنت سینه دانسته بجد گرفتند تا آنکه مبارک الدوله هم با وجود آنکه در دولت و شوکت هزار یک او برابر نیست و عمله و فعله ملازم و اشخاص عمده مشاهره خوار با تقلای اختیاج و افتقار از همین قسم مصارف پوچ مبتلا و گرفتار اند مباشر عمل مذکور گشته هر سال ده پانزده هزار روپیه صرف این کار می نماید و درین کار هم مثل کارهای دیگر از بی خبری نصف زرها عمله خائن میخورند و نصف دیگر بمصرف بیموقع مذکور می رسد با وجود دعوی اسلام و گرفتاری خواص و عوام از ملازمان و رفقا بانواع رنج و عنا بسبب عدم وصول مشاهره پنج شش هزار روپیه بمصرف بیجا آوردن مراسم دیوالی که از لیالی معینه هنود است هر ساله خرج و تبرکش بر دم تقسیم می شود و آن اشیاء که تماثیل مختلفة الاوضاع والالوان بهایم و انسان مثل تنها وغیره از گل و شکر و انواع حلویات و برنجهای مشوی از دکانهای بازار خریده بجهت اطفال هر گهری فرستند و هولی خود بجای کل نمیتواند ملاهی پسند از جمله واجبات است که بعمل آید و بقدر استطاعت زر وافری بمصرف رنگ و رقص و انعام در عوض هزلیات و فحاشی و دشنام نام بنام که بهر یکی از عمده ها رامردم هزال و رذل میدهند داده آید و رنیولا که فقیر وارد مرشد آباد بود دختنان اولاد مبارک الدوله بعمل آمد در اعطای خلاع بکنیزان و زنهای اقارب خواجه سرایان ملازم او و مادرش ببو بیگم وغیره سی و پنج هزار روپیه بمصرف رسید و قریب دو ماه المجموع طلبداران سر لفافهای کشیدند از جمله فیل و خلعت و پالکی و جیغه و سرپیچ مرصع مع پرکلگی و مالای مروارید بسعادت منشان نایب ناظر محل ببو بیگم والده مبارک الدوله عنایت شد و کسی نفهمید که ناظر مذکور را درین خصوص چه مدخل بود و کدام حسن خدمت بظهور رسانید که مستحق این همه عنایت گردید و ازین قبیل مصارف لایعنی بسیار است که نمی توان بشمار آورد و گروهی چند از خوانندگان و رقاصان بمواجب عظیمه ملازم اند و عزت و احترام شان بمرتبه که در سوابق ایام امرا و سلاطین برای علما و افاضل انام می نمودند و مبارک الدوله شاگرد اکثری از آن جماعه درین روزها روشن خان پسر شریف خان قوال که در عهد نواب جاه میر قاسم خان داروغه ارباب طرب بود بمرشد آباد رسیده تازگی اسناد امارت مرتبت مذکور گردید و بدرماهه گران و عنایت شمشیر خاصه دلاسی که ظاهرا خرید مبلغ خطیری بود و دوشالهای پوشاکی امرا و دیگر ملبوسات خاصه اختصاص یافته نهایت معزز و مکرم و با نجبا و اقربای ناظم برابر بلکه مقدم است و ببو بیگم اگرچه از سلسله خوانندگان است اما با زنان نجیبه با وجود نکبت و نشه دولت بفروتنی و تواضع سلوک می نماید و قدر نجابت شناخته عزت و احترام بسیار می کند و صفت جود و قبیله پروری دارد و با اقارب بلکه کسانی را که می شناسد خوش سلوکیها بتقدیم می رساند و منی بیگم اگرچه از اتباع ببو بیگم و پرورده پدر و مادر او و پدر ببو بیگم منی بیگم را بخدمت میر محمد جعفر خان رسانیده لیکن بتقدم همخوابگی میر محمد جعفر خان بر ببو بیگم داد ذرسی است بسیار با شعور اما مغرور و از نخوت معمور و در حمایت رفقای خود و متوسلان صلب و مستقل مزاج کسی را که ملازم خود کند روا دار بر طرفی او نیست مگر جرم عظیمی از وی سرزند و اوضاع او منتظم و بخشش هم بموقع چنانچه درهمین اوقات که فقیر وارد مرشد آباد بود شنید که کسی از نسوان بتعلیم یکی از دختران ملازمش بود شادی دخترش شروع گردید هر قسم اسباب اعانتش نمود و شصت یا هشتاد اشرفی نقد رعایت نموده و همین قسم اعتبار علی خان خواجه سرا را از حضیض خاکساری باوج رفعت شعاری رسانید و حکیم عسکری را که طبیب خاصه اوست نهایت رعایتها نموده از رجوع باغیار مستغنی و بی نیاز گردانید و ازین قبیل

هر که ملازم او ست گویا نسخهٔ کیمیا یافته و روے نیاز و احتیاج از ابواب لئیمان زمان تافته است اگر اندکے حسن خلق و تواضع میداشت
و مدار المهام دانائی سے یافت و بمشورهٔ او راه سیرفت در نسوان این زمان نظیر نداشت مظفر جنگ که ذکر احوال و القاب او درین
اجزا بسبب مقام اکثر گذشت اگرچه کهن سال و تجربه کار روزگار است اما مردیست بیباک و لاابالی سے در تقریر سخن لحاظ اطراف
و جوانبش ندارد و اندیشهٔ صدق و کذب هم چندان نیست چند سال قبل ازین که نیابت خالصه و نظامت بنگاله باقتدار داشت
میگویند که نهایت از عفاف محروم بود و نا قدرشناس ارباب عقل و علوم برأے خود بسیار مستبد و اوقات او هم نامنتظم اغلب
احیان به بازیے گنجفه و چوپڑ مشغوف و در مجالس به بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین کهن مشغول و باوضاع و معتقدات خود نازان
دلیر و به خود مرغب اولاد بسیار دارد با وجود جاگیر سیر حاصل و غیره مداخل همیشه مقروض و مصروف ساختن عمارات هر چند اماکن
بسیار زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقروض هست باز هم دست از اسراف بر نمے دارد و از هر که هر چه بقرض و وام
یا بهر صورت که میسر آید در گرفتنش اندیشه ندارد و بهمین جهت بدنام و مورد ملام خواص و عوام هست و اولادش حسب الارشاد پدر
خود را از همه بهتر سے دانند و در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمده تواضع و فروتنی معیوب سے شمارند هر دو پسر بلند اخترش
باوجود قلت مقدور در زیر غرورے مبتلا اند که حدسے ندارد با آنکه زیاده از صد نفر خدمتگار و چوبدار و مشعلچی وغیره عمله تحمل ندارند
و در سواری زیاده از سے چهل کس همراه نمے روند آنها هم از عدم وصول تنخواه با ناله و آه سے گذرانند معهذا خود را هم آصف جاه
دانسته سر تواضع و اخلاق برأے احدے فرو نمے آرند رفتن در خانهٔ کسے هرچند از اشخاص معزز باشد ننگ و عار خود می دانند
و بنا بر قلت مقدور ملازمان مصاحب ندارند و رونق خانه و مجلس خود که سے خواهند هر که ناگهان وارد شود دست از و بر نمی دارند
و تا نیم روز در اختلاطهاے بارده گشاده جان او را بر لب سے آرند با این حال نمی خواهند که کسے حقهٔ خود کشد یا زانوے ادب
ته کرده نشیند بنابرین اخلاق مصاحبان مفت هم منزجر و آمد و رفت اعزه در دولت خانهٔ شان کمتر است برادرش محمد حسین خان
از جملهٔ نیکان و افاضل و طبیب ماهر کامل هست و پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد زکی خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق
نیکو خلق است و قابل ملاقات و اختلاط ارباب عقل و هوش بنده علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان که نبیرهٔ عم مظفر جنگ
و الحال بمصاهرت او نیز اختصاص یافته اگرچه مزاج خوانان هندوستان را یافته دارد و در شاهجهان آباد بهم رسیده در عین
شباب وارد مرشد آباد گردیده اما خالے از بعض محامد و مثل دیگر هندیان به خود مغرور نیست با مردم آمده میان الفت آمیزشے
دارد و دیگر عمله و ارکان موافق مزاج آقا و از خدا ترسے و نام نیک طلبی بیگانه و نا آشنا

ذکر بعضے از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکی اختیار نموده از اوضاع حکام سابق اینجا تجاوز فرموده اند و وجوه و اسباب اختلالیکه در احوال خلق این دیار راه یافته اکثرے بفلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند

کمپنی عبارت از جمعیت چند کس هست لهذا در فرقهٔ سپاه هم عدد معین اشخاص را کمپنی سے گویند بیشتر صد نفر برق انداز
را یک کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دار سے گفتند الحال هفتاد و پنج نفر برق انداز کمپنی است و سردار همه آنها صوبه دار و سردار
یک ثلث آنرا جمعدار و سردار دوازده کس را حواله دار و نایک و سردار شش کس را علدار سے گویند و ده صوبه دار مع
اتباع خود که جمع شوند یک پلٹن است و سردار هر ده صوبه دار و یک پلٹن را کمیدان سے گویند و یک پلٹن کذائی با جمیع

سرداران و اتباع تابع یک کپتان می باشد که اختیار بحالی و برطرفی و عزل سرداران و نصب دیگری بجای او و تربیت
آنها و دادن تنخواه و کرتی و دستار و کمربند وغیره و اصلاح و خبرگیری بندوق آنجماعه ذمهٔ کپتان مذکور است و کپتان را در
ریاست این یک پلتن فوائد بسیار عائد می شود گویا بمنزلهٔ جاگیری است رعایت هر کپتانیکه مرکوز خاطر سردار می گردد
او را صاحب پلتن می گردانند و الا در ماهه خود می یابد و امیدوار بدست آمدن پلتن می باشد و در فرقهٔ سپاهیان ولایتی
اگر از دلتی و ارادل اند اول سولدا و بعد ازان که ترقی کند سارجن می شود که بر سولدادان در تربیت و نگهبانی آنها حاکم است
و در نجبا و اشراف اول درجهٔ نوکری انسن است بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون هر دو نون بعد ازان لفتنن بفتح لام و سکون فا و
فتح تای مثناة فوقانی و نون اول و سکون نون ثانی بعد ازان کپتن بفتح کاف عربی و سکون بای فارسی و فتح تای مثناة
فوقانی و سکون نون بعد ازان میجر است بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و سکون رای مهمله بعد ازان کرنل
بفتح کاف عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام بعد ازان جینرل بفتح جیم عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام
و بالاتر ازین مرتبه ریاست و نوکری سپاهیان نیست و بجای غیر سپاهی که صاحب اختیار معاملات و رئیس و مطاع میباشند
نام مدارج نوکری آنها فقیر مفصل نمی داند اما عموماً همه را کرانی میگویند و کرانی بکاف عربی مکسور و رای مهمله با الف و نون
مکسور با یای مثناة تحتانی عبارت از نویسنده متصدی است و نوکرهای هر دو فرقه را رتبهٔ تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکری است
هر که اول نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و هر که آخر از همه نوکر گشته او از همه کس در مرتبه موخرتر است و باقی همه بالنسبه از یکی
مقدم و از دیگری موخر اند و موخر بمرتبهٔ مقدم نمی تواند رسید مگر ببدر رفتن یکی ازین سلک خواه بمردن خواه باستعفای
نوکری خواه به برطرف شدن بنابر جرمی و تقصیری و بمجرد بیرون رفتن یکی ازین سلک متاخرین مرتبه او را ترقی یک درجه
بدون سعی و تلاش از رتبه که دارند میسر می آید و اگر سه چار کس بیرون روند همان قدر مراتب متاخرین می افزاید چنانچه
ممکن است که یک لفتننت بدون آنکه کپتن و میجر شود یک مرتبه ببدر شدن چند کس بمرتبهٔ کرنلی برسد و همین قسم در زمرهٔ کرانیان
و کمپنی که الحال بنام دیوانی خالصه هر سه صوبهٔ اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد و فی الحقیقه مالک و مسخر اکثر سواحل و بلاد هند است
عبارت از چند انگلیش مالدار متوطن ولایت انگلند و سکنهٔ لندن اند و شهر لندن دار السلطنه پادشاه انگلیشیه است اول
آنها باستیذان ارباب کونسل ولایت خود و پادشاه آنجا باهم اجتماع نموده بنای تجارت در مملکت هندوستان گذاشتند
و سررشتهٔ تجارت مذکور سالهای سال جاری و اولاد و ورثهٔ آنها یا دیگری از مالداران هر که خواهد شریک جماعهٔ مذکوره گشته
کمپنی بوده است تا این زمان که از عهد سراج الدوله بحسن سرداری و کارگزاری او و میر محمد جعفر خان و دولبهه رام مالک این بلاد
گردیده و بقبض دیگر حکام مغرور و از حد در گذر هندوستان گشته بمرتبهٔ سروری کل ممالک هند رسیده اند و
پادشاه این جماعه را باصطلاح ایشان کنک بکاف عربی مکسور و سکون نون و کاف عجمی میگویند پادشاه این فرقه اگرچه نافذ الامر است
اما بطور خود بی مشورهٔ ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمی نمی کنند و اگر کند امضا نمی یابد ارباب کونسل او
امرای آن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند کس اند که اهالی هر شهر و بلاد آن ولایت یک دو کس را از میان
خود چیده آنها را عقل ناس و خیر خواه خود دیده زمام اختیار جمیع کارهای خود بدست آنها سپرده بوکالت خود برگزیده اند
و بدار السلطنه فرستاده متعهد مصارف آنها می باشند تا هر کاری که در انجاز وی نماید و پادشاه و امرا ارادهٔ امری
از خاطر سر بزنند که موجب رفاه و بهبود آنها و کل رعایا و عموم برایا باشد سنجیده و فهمیده قبول کنند و هرچه را آنها تعهد نمایند همه اهالی

بلاد آن ولایت را بطوع و رغبت قبول و منظور باشد و هر چه دران کار و بکار باشد و وکلاے مذکور منظور داشته تا بنها اطلاع دهند آنها در سرانجامش بجان و دل کوشند و عذرے دران باب بر زبان نیارند قواعد بعضی بسیار منقح و ضوابط بسیار خوب اقرب بانتظام دارند اما در ولایت و درینجا هم باہم دیگر همان ضابطه است لیکن تا حال برای مردم اینجا و در ملکداری این بلاد اقتناع بضوابط و قواعد شنیده اینجا نموده انچه از متصدیان و عمله دست نشان خود اخذ کرده در کتابها درج فرموده اند همان قدر راقم و صواب میدانند و کنه نباے قواعد مذکوره که براے چه کار مقرر گشته هنگام نشاف و استفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجاهل میکنند و فائدۀ این تجاهل بر ما منکشف نیست **خلاصه** چون ابواب مصاحبت با مردم این ملک مسدود از اختلاط اهالی این دیار نفوز اند طرفین را از احوال یکدیگر آگاهی نیست اشخاص معدودے ازین ملک در خدمت رؤساے کمپنی و کونسلیه هاے اضلاع ستة حاضر و مشیر اند و اکثر آنها از ان جمله مردم اند که اغراض خود پیش نهاده در انچه رفاه مردم و انتظام و آبادی ملک و عالم است ظاهر نمایند و با عموم مردم آدمی رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها اصحاب انگلیسیه را نیست تا ازین همه مردم بعض نیک طینتان دانا دل در انچه رفاه خلق خدا و آبادی و آرام ملک و رعایا باشد بگوش هوش ارباب حل و عقد انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معاملت شعار سابق و وجوه و جهات نباے ضوابط و قواعد که سروران عالیشان سر ضابطه و قاعده را براے کدام فائده بر آورده و غرض از ان چه بوده و متأخرین بانقلاب ... از ان قواعد و ضوابط چه خواهش و اغراض باطله خود را ببهانه اجراے قواعد مذکوره در نظرهاے مردم چگونه آراسته اند ... و شعور خود ظاهر می نماید تا اذکیا را اطلاع تام برین مرام حاصل آید شاید باعانت وسعے صاحب توفیقے اکثر ... از سر خلق خدا برخاسته فساد ها باصلاح گراید و بندگان حضرت رب الارباب را رستگارے از گرفتارے با میسر آید و فقیر بتقیدهاے عدیده شریف الدال علے الخیر کفاعله ماجور و مثاب باشد والله ولی التوفیق ٭

ذکر اسباب اختلالیکه موجب بے نظامے این ممالک و ویرانی بلاد و خرابی عباد گردیده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که پیشتر چسان و براے چه بوده و حال بچه حد رسیده بسبیل اجمال

بر ضمائر ارباب فطنت و ذکا ظاهر و هویداست که بحسب تقسیم اقالیم هر قطعۀ زمین را اثری است خاص که غیر آن ندارد بنا بر وضع و ارض بلده و جهات خفیه دیگر در قطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا و آشکار است که عاقل فطن را درین باب احتیاج به بیان برهان نیست اگر جمیع اراضی بلاد یکسان بودی اختلاف الوان اشخاص و ثمار و اشجار و معادن و نباتات و حیوانات پدیدار نگشتے از جمله بلاد و سیع هند که اقلیمی است وسیع و اوضاع و رسوم مردم این دیار و معاملات و ضوابط و قواعد نظم و نسق این ممالک از ابتدا الی الآن مباینت تام با اقالیم دیگر دارد تا احکام بطوریکه مناسب اینجاست مسلوک و معمول ندارند انتظام و آبادی ملک در رفاه و آسایش خلق و امن و امان درین اماکن امکان ندارد و ازین جهت که این اقلیم منسوب بزحل و مریخ شمارند مذکور است اکثر مردم اینجا پست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت و همیشه مغلوب لشکرکشان دیار دیگر بوده اند اما هرگاه سلاطین عالیشان را تسلط برین ممالک میسر شد بعد زجر و قهر که لازم حرب و قتال و جنگ و جدال است اهالی اینجا را استمالت نموده بجان و مال و عرض و ناموس امان داده هر یکی را پیش خود بار میدادند و وزرا و امراے معتقد مختار در کارها که تا اعلے و ادنی حضور پادشاه و امرا و اتباع باریافته هر کسی لیاقت هر کاری که داشت ظاهر میکرد و سروران صاحب کیاست و فراست قدر و پایه هر یکی را شناخته امر یکه مناسب قدر

وطاقتش سے بود با وتفویض فرموده وخود بران ناظر بوده در انتظام امور امن وآرام عباد وبلاد و پرورش ارباب خرد و شعور میکوشید و بعد امتحان پایه مردم نیک ذات کاردان بمرتبه قدر و منزلتش مے افزودند و با عامه رعایا و برایا چون پدر مهربان شفیق و غمخوار بوده نمے گذاشتند که غبار ملالے بر دل یکے از بندگان خدا نشیند و سوائے آنکه با یکے الفت و با دیگرے کلفت باشد همه را بیک نظر مے دیدند و تا عهد شاهجهان پادشاه کمال انتظام و امن و امان بود و از عهد عالمگیر بنا بر شدت حرص و طمعی که داشت فساد ها بهم رسید اما از هوشیارے و شجاعت و نفاذ امرش خللی در ضوابط و قواعد حفظ و اطمینان خلق از شر اقویاے مفسد راه نیافت باز هم بنا بر رفع مدعاے بیهوده خود که در مقید داشتن پدر و کشتن برادران ظهور یافته بود ارباب عمائم را پیش آورده نوعے تسلط داده بود که بالا تر ازان متصور نباشد تا مردم او را پادشاه دیندار اسلام پرور شمارند بدین جهت ازان مفسدان مرائے خیانت فتنه ها بهم رسید که حدے نداشت و تا حالے از شومے آن همه کیشان عاجز و پریشان گردیده و فساد هاے آنها تا حال در طباع عوام اهل اسلام الی الآن جارے و سارے است و مجملی ازان در بیان دفتر اول که حامل احوال سلاطین ماضی است تحریر در آمده و در زمان فرخ سیر که هیچ و پوچ محض بود در زمن حیات دیوان قطب الملک اقتدار یافته در امور سلطنت دخل گشت و عمله و ارکان سلطنت و امرا و متصدیان قدیم عالمگیرے از مرتبه خود معزول و از کار گذاری عاطل و ممنوع شدند اجاره سرکارات و پرگنات و چکله هاے خالصه و رشوت در استحصال مقاصد و مرام شروع گشته شیوع یافت و دون همتان آرام طلب بدست آوردن مشت زرے شخص معین مغتنم شمرده خلق خدا و رعایاے بیچاره را بدست متعهدان اجاره خواهان ظالم سپردند و از آن بعد آنها زنها و نهب و روز بروز جمع با کاستن و ویرانی ملک و بے آرامے خلق و نفرت رعایا از حکام ازدیاد پذیرفت تا آنکه قضاة و صدارت و عدالت هم تعهد شد و احکام شرع و عدالت بالمره برخاسته بهر وجهے که زرے بدست آید وجه همت اکثر طبقات اسم و مراتب ارباب عمائم گردید و بهتر از همه فرقه رهبانان نتوان یافت چه در صورت زهد و صلاح و منزوائی رهنمائی مردم را فریب داده بیان و مال خلق خدا برباد مے دهند و سائر الناس بمشاهده احوال اینها قبح اعمال را سهل انگاشته و هراس ارتکاب ننموده اکتساب آثام و مذموم مے شمارند و از پهلوے اینها مفاسد لا انتها ناشے گشته در جهان و جهانیان جارے و سارے است و بمقتضاے دوره فلکی مردم شوم طبع نادان بهم رسیده زمان دولت سلاطین غافل بے شعور و امراے هیچمدان مغرور پدیدار گشتند و آفتاب عدل و داد مائل بزوال گردیده رفته رفته مغرب جهل و عدوان و ظلم و طغیان غروب نمود و کار بجائے رسید که حالا اصلاح آن تعسر بل متعذر گشت و اکنون کل مملکت ویران و خلق عالم بجان آمده اکثرے از زندگے ناگوار و احوال این زمان مقابل زمان سابق گردیده دنیا تیره و تار است و بنولا که دانایان فرنگ را آهنگ تسخیر ممالک هند مصمم است و بر اکثرے ازین بلاد تسلط دارند بسبب جنبیت تمام از اوضاع ولایت خود شان با رسوم و عادات هندوستان هرچند سروران آنها مے خواهند و بجد و جهد مے کوشند صورت انتظام ملک و امن و آرام خلق روے نمے نماید و بنا بر تنافر و تناکر انگلیشیه با مردم هند الفت و آمیزش باهم که منشاے اتفاق و وفاق و مصدر انتظام و التیام است میسر نمے آید بلکه برعکس آن منفعت ظهور جلوه گر آمده روز بروز احوال مردم این بلاد نهایت مختل و ویرانی ملک بمرتبه اتم و اکمل شده و این احوال بجهات چند است که انشاء الله تعالی باجمال مذکور کرده آید اول آنکه این جماعه را نهایت بیگانگت از رسوم و اوضاع این دیار و مباینت تام از ضوابط تحصیل خراج و قواعد مدنیه ولیت اینقسم ملک دارے و باج ستانے نیست همه در ولایت ایشان زمیندار مالگزار که خراج سلطانے سال بسال عائد سرکار پادشاهے نماید مطلقاً وجود ندارد و باج و خراج زراعات و زمین و صوبه دارے و فوجدارے و خالصه و جاگیرات در ممالک اینها مروج نیست

آنچه فقیر از دانایان این جماعه شنیده و به ثبوت رسیده از غرف و دریچه‌های بیوت و ظروف و اوانی نقره و طلا وغیره
احتیاس بطور محصول چیزی می‌گیرند و بالجمله در علوفهٔ ملازمان و امرا و رتق و فتق مهمات روش غیر رویهٔ این دیار و در جزا و سزای
تقصیرات نیز اختلاف بسیار هست بعضی جرائم هم غیر آنست که درینجا جریمه دانند و برخی از تقصیرات است که درینجا سهل و آنجا
عظیم شمارند و کذا بالعکس و بسا امورند که درانجا ضرور و رائج گشته و درینجا کسی گاهی ندیده و نشنیده مثل شمار مردم سر بلدی از بلاد و جمع و خرج آنها که چه قدر بهم رسیده
و چه قدر مرده‌اند و طفلان چند زائیده و پیران چند علی هذا القیاس و اکثر امور بلکه جمیع ضوابط و رسوم فرق بسیار که حصر آن متعذر و خلق این دیار را تا آن صورت
برآمدی ملکه شدن آن از منافع و عادات ناممکن و دشوار است و انگلیسیه چون معتاد بآن امورند اکثر آن ضوابط را درینجا هم خواستند رواج یابد نقلش را
آسان می‌شمارند دوم آنکه اکثر ضوابط را که اخذ نموده در دفاتر خود ثبت فرموده اند لم و جهات آن از مردم خود غرض غیر متدین
شنیده اند و آنها با اظهار کرامات اندیشی خود و خوشنود نمودن صاحبان انگلیسیه در هر ضابطه و قاعده حصول مبلغی ملاحظه نموده
خیال خاطرشان نموده اند که گمان شود که ایجاد این قاعده برای هیچ تحصیل چند فلوس غرضی غیر ازین منظور نبوده و فی الحقیقه
از چند مدت که ابتدای آن عهد فرخ سیر است از ضوابط مقرره مردم شوم طمع را همین غرض مانده بود و بس این جماعه که تازه وارد
و از هیچ در خبری نداشته اند اظهار مردم پیش آمده را صدق محض پنداشته همان قسم بعمل می‌آرند بلکه بمقتضای هوش و
ذکاوتی که دارند بعض ضوابط را بسیار که پیشتر بوده موقوف نموده اند چنانچه در ابتدا احکام اسلام رواج زنهای فواحش و اشتغال
مردان باین عمل نمی‌خواستند خصوص در شب جمعه که از لیالی متبرکه است روا دار نبوده اند که احدی مباشر فحش و زنا
گردد و قتل و سیاست توبی در باره مجاز بدون طریقه شرع شریف روا نمی‌داشتند لهذا اجنبیه بالمال که طامعان بی مقدور
آنرا هم با عرف رأفت عظیم یکسان می‌دانند مقرر نموده برای این امر داروغه قرار داده بودند که هرگاه چنین زنی ظاهر و
آشکارا شود و مباشر فسق و فجور گردد از وی چیزی گرفته و اگر شب جمعه مرتکب فعال قبیحه گردد گران‌تر از وجه سائر لیالی بگیرد و نقاره
و سرنای نوازان را هم تابع فرمان همان شخص معین فرموده بودند که بی اذن و اطلاع او در جای ننوازند و جزا و سزای
تقصیرات فرقهٔ مذکوره و محاکمه و انفصال دعاوی و منازعات که اینها را باهم گردد باشد عهدهٔ همان شخص بود و درین هم مصلحتی بود
که هر کسی در شادیها بقدر لیاقت و طاقت خود اسباب نقاره خانه بطلبد و از لوازمی و تنگ‌ظرفی ببلای اسراف مبتلا گشته
با اعیان و اشراف همسری بلکه برتری نجوید از مدتی چند چنانچه مذکور شد شوم طمعان بی ایمان بهم رسیده و از غرض
اصلی چشم پوشیده فقط تحصیل مبلغی باین بهانه درکار منظور داشته این کار را هم وجهی از وجوه تحصیل گردانیده اند و
صاحبان انگلیسیه بدیانت و رکاکت این عمل بی‌پرده بالمره موقوف و ممنوع فرموده اند و ازین قبیل است احوال جمیع ضوابط
اگر انگلیسیان که جماعهٔ خیر دهند و از تعصب بیگانه اند بر نتایج مروجه در قالب ضوابط و قواعد مطلع شوند چه عجب که باصلاح آن البته
بکوشند فقیر بالفعل آنچه متذکر وجوه بعضی از آن قواعد و ضوابط است می‌نگارد تا ارباب هوش را موجب تیقظ و آگاهی گردد

قاضی برای اجرای احکام شرعی مقرر بود که بی حیف و میل برای هر که هر امری از امور شرعیه استحقاق یافته باشد
بعمل آرد و از سرکار پادشاه متناسب وجه جاگیر بقدر معاش خود بفراغت یافته مجال آن نداشت که دامی در رشوه بطور رشوت
از کسی تواند گرفت و اگر احیاناً ظاهر می‌شد که یکی ازین جماعه مرتکب این شناعت گشته مورد غضب سلطانی و ننگ اسلام
و مسلمانی گردیده مطعون طوائف امم و مبتلای غصه و غم همیشه از آن کار محروم و در دنیا و عقبی ملوم و مذموم می‌ماند و اکنون
از مدتی الی الآن اصطلاح پیران در قضا مقرر گشته اجاره و استجاره آن بعمل می‌آید و رسومی که در هیچ مذهب و ملت

[illegible] رسیده شیوع یافته عوام مسلمانان را در مفصل باشند بعضی از وجوه مخترعه قضاة بے ایمان که معتقد مسلمانان [illegible] بود و هیچ ملحدے هم چنین عقائد ندا شته باشد بجاے سے آرند و ظلم نمایان و آشکارا سے نمایند و بسبب [illegible] الحال آن مخترعات خصات قضات از جمله معتقدات عوام اهل اسلام چنان گردید که آنها را برگردانیدن [illegible] جمله محالات معتقدات گشته گویا در باره این بدبختان است آنه کریمه ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا [illegible] از جمله وجوه مخترعه معتقده بدبختان مذکور یکے این ست که اگر کسے از غرباے مسلمانان بمیرد تا نائب قاضی [illegible] که قاضی مقرر کرده رسانند باعتقاد آن بیچارگان معلم مقتدایان بے ایمان روح آن میت از خانه اش [illegible] صاحب تعزیه [illegible] در [illegible] وجه مذکور نرسانند مع عیال واتباع چنان نجس و ناپاک است که اقوام [illegible] آتش [illegible] تا ناچار گشته بدزدے وقطاع الطریقی یا قرض و وام یا بیع مملوکات [illegible] همین صورت است در ختنه پسران و نکاح دختران که بحد بلوغ رسیده سال‌ها [illegible] براے رسوم شادے و اول از آن وجه نذرانه قاضی اگرچه عمرها گذرد [illegible] مذکور نذرات و ممتنعات است و بسبب همین بدعت اکثرے را مدت اعمار بسر [illegible] والتماسے آنها نه پذیرفته بروئے اسلام اند در هر معامله که بقاضی رجوع آرند تا [illegible] و ازین قبیل مظالم بسیار دارند که ذکر آن تطویل بلاطائل است ✣ ✣

ذکر صدر الصدور و دیگر صدرهای هر صوبه و سرکارات

[illegible] احوال ارباب استحقاق املاک و ائمه مقرر بوده اند تا قاضی جاهل از شرائع و مناهج اسلام [illegible] عمل‌هاے تکبیر [illegible] از دیانت دین و ایمان بیقین بدار جزا و آخرت بے بهره شان [illegible] و اهل استحقاق هر حمت سے شد غیر مستحق خود را در زمره مستحقین منسلک نگرداند [illegible] حیله از ورثه او نستانند و بجبر و تعدی مالک و متصرف آراضی مذکوره نشوند [illegible] تحت قطعات املاک خود استعمال نه شد و مثل این خداع و تلبیسات بعمل نیارند [illegible] و تمام آن چنانچه ظهور الله بیگ ملحد بے ریب و گمان نموده خون هزاران کس [illegible] بے اندیشه [illegible] خوف و هراس خورد و مرد و مظالم عامه برد و خود برد احمد مقدر کاشمس [illegible] و گورنر بهادر بجهت شکایت ائمه داران و اطلاع بر ظلم‌هائیکه در پرده نام صدارت [illegible] که نام آنها بر زبان خامه وقائع نگار گذشت نه پسندیده قلیل وجه رسومیکه از ایام سلاطین [illegible] اسلام [illegible] بود مقرر داشته آنچه این بدبخت سنگدل افزوده وجه رسومات صدارت را که [illegible] پنجهزار روپیه رسانیده هنوز از شکسته حالان بیدل رالضے نبوده برین هم سے افزود معاذ [illegible] تعالے بفضل خود نماید که گورنر جنرل بهادر و دیگر سروران مقتدر بکنه جمیع معاملات و ضوابط پے برده [illegible] یکبار برائے استماع احوال غربا و ستمدیدگان ساعتے یا دو ساعت مقرر کرده بداد رسے هرگونه مظلومان [illegible] و هر فرقه از فرقه‌ها که بانواع محن و بلایا مبتلا گشته فریادرسے غیر از خدا ندارند از مصائب منتهاے

و رستگار رسی بپایند قد دعوتک یا ارحم الراحمین و نقول اللهم آمین داروغه‌های عدالت و عمله آن برای این کار قرار یافته بودند که هر یکی از عجزه و زیر دستان را مجال وصول بحضور امرا و سلاطین هر وقت متعذر بود و داروغه و ارباب عدالت بعد تعیین مشاهره و جاگیرات لائق بحال و معاش آنها مقرر می‌شدند تا در جای معین از اول روز ترتیب بیک ثلث آن نشسته گوش بر آواز مظلومان باشند هر که حاضر آید و از کسی شکایتی نماید اگر مدعی علیه مرد متشخص و علیحده نشستن او در آن مکان مناسب و لائق قدر او و حیثیت او نبود او را والا خود ش را طلبیده اظهار طرفین تبادل و امعان نظر بشنوند اگر امر سهلی است بمصالحه و رضای طرفین انفصال دهند و اگر امر عظیم است از گواه و قسم و وجوه دیگر که در تحقیقات باید خوب تنقیح نمایند و در هر هفته دو بار که امرا و سلاطین مخصوص همین عدالت داشتند عمله عدالت مدعی و مدعی علیه را مع گواهان و صورت حال تحقیقی که آنها نموده اند در حضور پادشاه یا ناظم صوبه یا فوجدار هر سرکاری که تقضیه آنجاست حاضر آرند و احوال التماس نمایند تا سلاطین و امرا خود آن را اعلی ما هی علیه دریافته آنچه حق دانند انفصال نمایند اگر در آن مجلس منقح نشود اجلاس دیگری کردند و بطوریکه در خواطر پادشاه و امرا سنی گذشت تنقیحات نموده بعد تیقن حقیت انفصال میدادند الحال عدالت وجه عمده برای جلب منافع گردیده مردم آرزوی خدمت مذکور می‌نمایند بلکه پیشکشها داده و وسیله‌ها برانگیخته می‌ستانند و حاکم را با کسی که رعایتی منظور باشد این کار با و عنایت می‌کند چند روز قبل ازین در ماهه داروغه و اتباع او و عمله عدالت از جا بداد تحصیل آن بود و صاحب خدمت و عمله مفلوک اند و بعد و ایام بکام خود رسیده زرهای خطیری اندوختند و کسی نمی‌پرسید که در عدالت وجه تحصیلات زرها چیست بیشتر مردم با دین و دیانت جرأت بقبول این کار کمتر می‌نمودند که چون حق الناس است مباد اپیش خدا مشغول الذمه گردند و امرا و سلاطین به تجسس تمام متدینین را بهم رسانیده کسانی را که خدا ترس و صالح حق شناس میدانستند بدین کار بمباحثت و ابرام می‌گماشتند و زیاده تر از جمیع امور درین باب موکد بوده می‌گذاشتند که اتلاف حقی بعمل آید و بر کسی از کسی ظلمی رو دهد و در هر کاری متدینین هوشیار را کارگزاری سپرده النسداد طرق رشوت و ارتشا منظور داشتند و کسی را مرتشی گفتن بدتر از فحش بود و بفیض این تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بهم رسیده مرتشی بودن از عجائب عظیمه بلکه قریب بکفر میدانستند الحال از جمله صفات حمیده و عمده ترین کار دانیها گردیده بعض حکام و اتباع جریانی این قسم مردم اند و همین‌ها را کارگزار و هوشیار میدانند فاعتبروا یا اولی الابصار و رسائی غربا تا بپادشاه چنان آسان بود که با آن همه اهتمام و تاکیدات اگر احیاناً بر کسی ستمی میرفت مظلوم از دو ماهه سه ماهه راه خود را بپادشاه رسانیده و ادراک حضور و اظهار احوال خود نموده هر چه ضعیف انتقام می‌بود استرداد حق خود از ظالم می‌نمود الحال که اعاظم مردم را رسائی بگور نر و انگلیشیان مقتدر نیست و ارباب انگلیشیه ملاقات با مردم این دیار کمتر می‌کنند و اگر یک دو بار دیدن مقتدران کسی را احیاناً بنابر وسیله و سببی میسر آید چون التفاتی باستماع احوال خلق این دیار بنابر اشتغال باموری عظیمه ندارند و عمله آن قسم که ورود و وصول احدی از ستم رسیدگان تا بصاحبان اقتدار بنابر کشف استتار خود سی خواهند باید دید که کار خلق بیچاره این دیار تا بکجا کشیده و بچه حد خواهد انجامید شاید باحوال مردم این ممالک که همه رعایای ایشان و حق تعالی این جماعه را حاکم ممالک گردانیده پرداختن و کار رعایا ساختن امر عظیم نمی‌شمارند و بر عمله که مقرر نموده اند اعتماد دارند حال آنکه حکام را ازین عظیم تر امری نیست و گفته اند بیت

بدیوان میند از فریاد او ✤ که شاید نزدیوان بود داد او ✤ الحمد لله که در اواخر سال نود و نهم از یک هزار و دو صد دوازدهم هجری دارو غگی عدالت و فوجداری از دست هندیان بر آمده اصحاب انگلیشیه باین کار مامور شده و فی الجمله تخفیفی در آمد و آزار خلق این دیار

میر آمده اما چون عمله و اتباع اصحاب مذکور بهمان قسم اشخاص مردم آزار و زمام مهام انام بوسیلهٔ نیابت و تبعیت ارباب حکام در دست دارند و صاحبان امور رسیدن بجمیع امور بنا بر وجوه چندی نمی‌توانند هنوز هم اندکی بهمان آتش دیگ کاسه است اللهم اجعل لعباد ک المضطرین فرجا و مخرجا محتسب برای تحقیق سنگ وزن و برآوردن غبن و خیانات کیال و ترازو و تعیین نرخ غلات و اجناس دیگر مقرر بود تا نرخها معین و حاجت بمباحثه و تکرار در بیع و شرا نباشد و فروشندگان و خریداران و فروش اشیا مغبون نمانند و تادیب و گوشمال بیباکان نیز تعلق بمحتسب داشت تا مردم در بازارها و راهها و لا یعقل نگردند و برهنه در ایام یاوه گو و مترددین بازارها را البنجان و رشت و حرکات زشت نرنجانند و زنهای عفیفه در عبور و مرور کوچه و بازار که ضرور می‌شود از دست و زبان و صدا و نوای سفلگان در امن و امان برده بجان نیایند اکنون مرسوم بیکه درین خصوص معمول و معلوم است مع شی زائد می‌گیرند و در یک شهر بلکه در یک بازار نرخ یک جنس بتفاوت سه چهار دکان و چند قدم راه اختلاف بسیار دارد و سنگ وزن علی هذا القیاس از حد گذشته بمرتبه تفاوت و اختلاف بهم رسانیده که حصر نتوان نمود و تمام بازارها میکده و هر گوشه بلکه درمیان راهها اجلاف پست خصوص بنگ نوشان و خانه‌سامانان و خلاصیان و تلنگان و هرکارها یعنی جواسیس و بالجمله ملازمان اصحاب اقتدار باعتماد اتفاق همدیگر و حمایت اولیای نعم خود که حاکم و مقتدر اند لا یعقل در کوچه و بازار سرشار افتاده و سر و دستار و بر و دوش سبقی آلوده نیم مستان تنگ ظرف که بدون مغیری هم متغیر اند هر لوچ و یاوه هر که می‌خواهند می‌گویند و مردم آبرو طلب را از دست سفلگان بی ادب در بازارها بر آمدن دشوار و تا معاودت نمودن بخانهٔ خود اشتغال باوراد و اذکار رهست که او تعالی از شر اشرار در حفظ و حمایت خود نگاهداشته مع الخیر براویهٔ خود برساند ٭

وقائع و سوانح نگار و هرکاره

برای نگارش احوال در هر صوبه و سرکارها و چکله‌های آنجا که محل حکومت و حاکم نشین بود مقرر بوده‌اند تا هرچه دران مکان و مضافات آن سوانح شود ماجرای تمام روز وقت شام و سوانح تمام شب اول صبح نگاشته بحضور پادشاه ارسال دارند و ڈاک مقرر بود که در نهایت جلدی باقل اوقات اخبار هرجا بحضور رسد و داروغه خلاصهٔ آن را که قابل اطلاع پادشاه بود بعرض می‌رسانید و مفصل آنرا که مرسلهٔ عملهٔ هر صوبه بود از نظر می‌گذرانید و آنچه عرضی آنها برای پادشاه بود کسی نمی‌کشود خود پادشاه آنرا کشاده میخواند و چاره هر امری که هر قسم مناسب می‌دانست می‌نمود و پادشاه را احوال هر کسی معلوم بود که او با دیگران و دیگران با او چه کرده اند و فلانی با فلانی چه میخواهد که بعمل آرد اغلب چنان بود که قبل از ورود عرائض ارباب حاجت چون بر احوال آنها از روی وقائع و سوانح پادشاه خود مطلع میشد احکام تدارک آن بنام حکام می‌رسید و حاجت مند مستمند بکام خود می‌رسید و اگر معلوم می‌گشت که اهل اخبار شل وقائع نگار و غیره با شاهزادگان و امرای عالی‌شان و بالجمله با یکی از کارکنان و مقتدران راه و رسم وداد و اتحاد یا امید سود و بهبود دارد همانوقت از این کار معزول و بجای او دیگری منصوب می‌شد چنانچه عبارت یکی از رقعات عالمگیر اورنگ زیب که باسد خان آصف الدوله وزیر خود نوشته برین معنی گواهی می‌دهد و آن اینست ٭

صورت رقعهٔ عالمگیر

فرزند زاده محمد معز الدین سفارش فلان وقائع نگار نوشته چیزی برای او تجویز و او را از آن کار تغییر باید نمود که این

وقائع نگار وقائع نگار نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد + صد حجاب از دل بسوی دیده شد + و معز الدین نوشته بود +

ایضاً صورت رقعه

فرزندان که مزاج شناس مے باشند سفارش وقائع نگاران و امثال آنها مے کنند حسب الالتماس رعایتے با او بعمل آید اما از ان
کار تغیر شد آینده ارتکاب چنین امور نباید نمود القصه چون در ملکدارے اهم امور اطلاع بر احوال بلاد و عباد است
و غرض از ان آرام و آسایش خلق خدا که او تعالے سلاطین و حکام را راعے اینها مقرر فرموده و زمام مرام اینها را بدست
آنها سپرده و سرمایهٔ آبادے و انتظام ملک همین است لهذا چار کس بهمین یک کار معین مے شدند وقائع نگار و سوانح نگار
و خفیه نویس و هرکاره تا اگر یکے دو سے بنابر غرضے در ارقام احوال خیانتے نمایند دو سه کس دیگر براستی و درستی ارقام
و اخبار خواهند نمود و در صورت اختلاف اخبار بعد تحقیق اقوال مختلفه خائن و کاذب بسزا و جزا رسیده و از منصب خود معزول
و از آبرو و عزت محروم و ممنوع مے گشت الحال در بلاد و سوادهاے اعظم و در هر قصبه و دهات نوکران زمینداران
و عمال و جمیع کارکنان و گاه بعضے مقربان و قلابان خود را بصورت ملازمان حکام ساخته انواع ظلم و فساد در بلاد و بر عباد
مے نمایند و احدے بازپرس هم نمے نماید تا بجزا و سزا چه رسد باید دید که با این حال احوال ملکدارے و رعیت پرورے
از کجا بکجا رسیده فوجداران تا به مرتبهٔ ناظم و از جملهٔ عامل و بعضے از اینها احیاناً در کارهاے سلطانی و جوانمردی
و جانفشانے در صوبه داران ناظم تفوق جسته کارهاے عمده را بتنهائے خیال سرانجام مے دادند که موجب حیرت
همگنان و مورد عنایات بے نهایت حضرت سلطان مے شدند و اینها در هر صوبه بقدر وسعتش و کثرت زمینداران
مفسد آنجا معین و مقرر مے شدند بعضے از اینها هزارے منصب ذات و چند صد سوار و بعضے هزار و پانصدی و بعضے
دو هزارے و برخے دو هزار و پانصدی و چندے سه هزارے تا چهار هزارے منصب ذات و سواران بقدر لیاقت
او و حاجت کار شده کار با جاه و حشم و نقاره و علم در جاهاے معین که فوجدار نشین آن صوبه بود هر یکے مے نشست و عمله
و ارکان بادشاهے مثل منصبداران و بخشے آنها و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره و قاضے و مفتی و صدر و محتسب و دیوان
بادشاهے و داروغهٔ کچهرے سے ستے مردهه و پیاده هاے برادرے او و دفتر بند آنجا هم ملازم بادشاه و هر یکے بر کار
خود در آنجا معین و بکار بادشاهے سرگرم و کسے را از مقتدران مقدور نبود که او را نوکر بادشاه را بے طرفه از کار او
معزول تواند نمود و در مقدمات ماله و خالصه عمله دیوانے تابع دیوان بادشاهے و منصبداران و بخشے آنها در کار
لشکرکشے و تادیب و تنبیه مفسدان تابع فرمان فوجدار کار فوجدار آن بود که هر جا زمیندار صاحب الوس و جمعیت باشد
از احوال او خبردار بوده نگذارد که فوج نگهدارد یا آلات حرب مثل بندوق و جزائر و توپ و تیر و کمان فراهم آرد یا قلعه براے
خود احداث یا قلاع شکسته را مرمت نماید و اگر احیاناً در غفلت یا انقلابات امور مذکوره براے زمیندارے میسر آمده باشد
اسباب مذکوره را از وے باز ستاند و فرمان بر طرفے فوج دهد اگر اطاعت نموده فرمان پذیرفت زمیندار را بجاے
او و حالش نگهدارد و الا سے العوذ برسرش تاخته گوشمال بواجبے دهد و قلاع او را مسمار نماید و چنان سعے بلیغے بکار
برد که متمرد را طاقت مقاومت نماند مضمحل و متلاشے گردد و حلقهٔ اطاعت در گوش و غاشیهٔ انقیاد بر دوش کشد و خوف
نگهدارد که باز مجال سرتابے و گردن کشے او را نماند و اگر مکرر از متمردے همین قسم سرکشے بالفعل آمده باشد از ان مکان

اخراج نموده سبب حکم حضور بازاو را در ملک جای ندهد ونگهدارد که دخل و تصرف نماید و اگر بدست آید مقید و مسلسل
درحضور فرستند یا همان جا نگهدارد تا هر حکمی درباره او رسد مطابق آن بعمل آرد و نیز خبردار باشد تا زمینداران
مفسد مفسد خللی در جاگیرات ریزه جاگیرداران وارباب املاک و آلتمغا نتوانند افگند و نیز قطاع الطریقان و غارتگران
در هیچ جای و مکانی سکنی نتوانند نمود و هر جا نشان آنها یابد بقلع وقمع آنها پردازد **خلاصه** هرجا مفسدی
باشد ریشهٔ حیات اقتدار او را از بیخ و بن برکند و اگر احیاناً از ان میان چنان کسی برمی خواست که مفسدان اطراف
با او ساخته جمعیت و ازدحام بسیاری نمودند و یک فوجدار را از عهدهٔ تدارکش برآمدن دشوار بود فوجداران دیگر
حسب الاطلاع او بی مکث و درنگ کار پادشاهی دانسته با او می پیوستند و باتفاق هم گوشمال آن مفسد تیز جنگ بجنگ
و جدال و حرب و قتال بهر نوعیکه روی میداد بعمل می آوردند و هیچ یک از مفسدان را مجال نبود که در خالصهٔ پادشاهی
یا جاگیرات و املاک و آلتمغای مردم باحدی نفس توانند کشید یا دستی بعاجزی را توانند رسانید از محل دار الحکومه
فوجداران صوبه های دیگر خود فقیر را چندان اطلاعی نیست نام بعضی محالات متفرق بیاد است و در ذکر آن
چندان فائده نیست اما اسامی محالات فوجدار نشین صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد که مدتها درین ممالک بسر برده و نشو و نما
درین جاها یافته با ناظمان و حکام این دیار قرابتی و خود هم حکومت ها داشته ایم بنابرین خوب معلوم است و
ذکرش هم در ضمن احوال اینجا مناسب بود بنابر علی هذا بزبان قلم وقائع نگار داده می آید هر هشت سرکار
صوبهٔ عظیم آباد که تغییر سرکار شاه آباد و رهتاس و بهار و مونگیر و چنپارن و سارن و ترهت و حاجی پور می شود
فوجدارنشین بوده که با پانصد و هفت صد سوار یا هزار و دو هزار و کمتر و زیاده تر از ان فوجداران اینجا مع عمله و فعله
پادشاهی چنانچه مذکور شد می بودند و این همه مردم افواج پادشاهی و ملازم سلطانی بوده اند
که اگر امور عظیمه روی میداد نواب خود گذاشته ناظم صوبهٔ مذکور جمع می آمدند بلکه در حوادث بسیار
عظیم ناظمان دو سه صوبه که باهم اتصال و قرب و جوار داشته اند مع فوجداران آنجا جمع شده تدارک
آن می نمودند بدون آن که حکمی رسد و اگر ازین هم عظیم تر امری روی میداد پادشاه که بر جمیع اخبار
هر جا هر روز مطلع می شد بعضی از امرای عظام بادشاه زاده های عالی مقام را با فوجهای گران و اسباب
فراوان به تدارکش می فرستاد و بانها احکام پایداری و حفاظت ملک و حدودش می نگاشت و انها نیز چنانچه
صلاح و مشورهٔ همدیگر بود پایداری ها نموده در جانفشانی بر کارهای سرکار تا نفس در بدن داشتند قاصر
نبوده داد نمک حلالی و مردی میدادند و اگر از کسی قصوری می رفت مورد غضب سلطانی
گشته انواع مذلتها و خواری می کشید و انچه می دید از دست خود می دید و صوبهٔ بنگاله هم انچه معلوم است
شاید ده محال فوجدارنشین داشت باین تفصیل اسلام آباد چتگانو و سلهت و رنگپور و رانگامانی
و قلعهٔ جلال گده پورنیه و راج محل اکبر نگر و راج شاهی و بردوان و میدنی پور و بخشش بندر هوگلی
در محالات مذکوره فوجداران پادشاهی و در جهانگیر نگر ڈهاکه ناظم مع عمله و فعلهٔ سلطانی که مذکور
شد بکارهای مرقومه مشغول و بحسن سعی و اهتمام اینها رعایا و برایا بکام و آرام و کل ممالک
در کمال انتظام بود و خلق خدا از عواطف و اشفاق پادشاه راضی و خوشنود و دعاگوی بقای

عمر و دولت و ثناخوان لطف و مرحمت او بوده دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن خود می‌شمردند رفاه و ابقای خود را
در بقای سلطنت او دانسته بدست و زبان و قلب و جان انصار و اعوان پادشاه و ارکان دولتش بودند و باین سبب ملک آبادان
و عموم خلائق شگفته خاطر و خندان در دولت کشاده و اسباب اقبال مهیا و آماده صغیر و کبیر را هر روز بکام و هر شبی عشرت بجام
میسر سرورے و جهانداریے ظاهر و عیان و حقیقت ریاست و بزرگوارے آشکار و نمایان بود از مدت شصت سال که بسبب
که سلطنت سستی پذیرفت و پادشاهان کم جرأت و امرای نمک بحرام بعرصه آمدند ناظم هر جا بمنزله پادشاه آنجا گشت اما بتتبع ضوابط
پادشاهی آنها هم بدستور سلطنت مباشر انتظام ممالک محروسه خود بوده بخوبی میگذرانیدند که باز هم اکثر خلق خدا را راحتی و کمتر
کسان را آفتی عارض بود تا آنکه درین سه صوبه مهابت جنگ تسلط یافته متمکن گشت چون او و اقربا و رفقای بسیار داشت و اکثری
از آنها هوشیار و صاحب اقتدار در نظرے از انظار این ملک مدار المهام و مختار بوده اند و خود هم در کمال دانائی و شجاعت
و صاحب فوج و فهم و فراست بود و با مردم در کمال اخلاق سلوک میکرد و با زمینداران که از اطلاع اطاعت آنها مکر رمشاهده گشته
بود سلوک فرزندانه می‌نمود هر یکی از اتباع او بمنزله فوجداران و امر ش را مطیع و منقاد بوده غفلت و عطلت روا نمی‌داشت
و بر احوال سکنه این ممالک نهایت اشفاق و عطوفت می‌فرمود و مهابت جنگ و قبل از و شجاع الدوله و سلاطین سابق بمقتضای
ریاست تعصب مذهب نکشیده و همه را خلق خدا دیده هنود وغیره مخالفین مذهب را بقدر لیاقت کار اقتدار و اختیار میدادند
چنانچه متصدیان و غیر آنها هفت هزاری و ناظمان صوبه و سالار فوج و مصادر امور عظیمه می‌بودند و همه کس از دولت
آنها بهره‌ور داشته در کنف عواطف و تربیت شان می‌آسودند و فی الحقیقة پادشاه و هر که در مرتبهٔ او باشد در دنیا ظل الله است
باید متخلق باخلاق او باشد چنانچه او تعالی سایر بندگان خود را باختلاف ادیان و مذاهب خوی خدائی و نافرمان بردار
می‌پرورد سلاطین و حکام هم همچنین بوده پیروی متعصبان نکرده‌اند و زرهای تحصیل اینجا در همین جا مصرف میرسید از ین
سببها ملک آبادان و مردم مرفه همه دولت خواه او بودند و تا زمان دولتش آسودند و فارغ البال زندگی می‌نمودند مگر
دلیلی از جور بعض زمینداران مفسد عظیم آباد مثل بهوجپوریه ها و امثال آنها متاذی و متضرر می‌شدند باز هم غنیمت بود
تا آنکه مهابت جنگ درگذشت و هر سه برادر زادهای او قبل از و درگذشتند و سراج الدوله معزول و میر محمد جعفر خان از دین
خود دور و اتباع او بهم رسیدند و جمیع ضوابط عدل و داد بر باد رفت و الحال که اصحاب انگلیشیه باستماع نام فوجداری و
دریافت آنکه در زمان سلاطین معدلت آئین بود زرهای خطیر برای عمله این کار از سرکار خود بخشیده در ملک و ممالک محروسه
خود مقرر گردانیده اند بی فائده محض بلکه موجب ازدیاد ظلم و تصدیعات بر سائر عباد عموماً و خصوصاً بر ساکنان بلاد عمده
و قصبات مشهوره که دار الحکومه فوجداران است گردیده آه و فغان مظلومان در همین اندک زمان بآسمان رسیده کار یکه
می‌باید مطلقاً از دست اینها بر نمی‌آید زمینداران عمده در جاهای خود چون الحال مختار و مدار المهام جمیع امور داند که
مورد الطاف اصحاب انگلیشیه بر خلاف ضوابط و دستور ایام سابق اند با هر که هرچه میخواهند می‌کنند و از قتل و غارت
زیردستان خود را معاف می‌دارند فوجدار را مجال نیست که با آنها ستیزد و بر آنها حکمی فرماید یا داد ستم رسیدگان از آن
مفسدان ستاند یا استرداد مال کسی را که برده اند از دست آنها نماید و اگر گاهی جائی دست شان رسید چیزی که از کسی
برده اند مسترد گردید خود متصرف گشته تا مصداق مثنوی مشهور شیخ سعدی رحمه الله میگردند مثنوی شنیدم
گوسفندی را بزرگی + رهانید از دهان و دست گرگی + شبانگه کارد بر حلقش بمالید + روان گوسفند از وی بنالید +

که از چنگال گرگم در ربودی * چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی * فوجداری اینها منحصر است بر اشخاص بلاد امکنهٔ مشهوره که الحال فوجدار نشین گردیده با مردم آنجا بهر حیله و انها میکه توانند کاوشها نموده چند فلوس حرام جمع می نمایند و اندیشهٔ بازپرس مطلقاً ندارند چه وسیله و وسائط مستحکم پیش رأس الرئیس خود دارند و اصحاب انگلیشیه را خود می شناسند که التفاتی بحال هندوستانیان درین کار ندارند و نه هندیان را با گورنر جنرل بهادر و انگلیشیان مقتدر راه ملاقات و مجال مکالمه و عرض حاجات است از این جهه بجمعیت خاطر هر قدر که توانند و بهر حیله که دانند خلق خدا را میرنجانند همین قدر کار که از قبل ازین زمان در هر شهرے ادنی کوتوالے بآن مامور بوده بخوبے و نصفت مشیت داده نیک نامی زیست فوجداران با نام و نشان که کلاه نخوت شان بآسمان میسائد خلقے را پامال انواع ایذا و اضرار و خود را بدنام و رسوای کوچه و بازار ساخته اند ظاهر اکاریکه از طرف کمپنی کلکته و از پیشگاه گورنر جنرل بهادر بامور ند همین دو سه کار است که در بلاد مشهوره و قلمرو کمپنی قطاع الطریق و رهزنان و تمارگران راه نیابند و مباشر این عمل هر که گردد او را بسزا رسانند و در مفصل هم احدے قتل و غارت ها گر نتوانند نمود و تدارک دزدے و زنا و خون ناحق در مفصل و شهرها ذمهٔ ایشان است این قدر کار در عهد مهابت جنگ و قبل از آن هم در شهرهای عمده کوتوال و در مفصل عمال سرانجام میدادند بهتر ازین فوجداران عالیشان بتقدیم میرسانیدند فرق در میان این جماعه و کوتوالان و عمال سابق همین قدر است که سابقین از خوف بازپرس اولیای نعم مجال ظلم و ستم نداشتند و اینها از غرور نام و نشان و بنا بر عدم التفات صاحبان درین کار از هیچکس و هیچ امرے نترسیده هر گونه ظلمے که میخواهند مینمایند خصوص با اعزهٔ مردم که رجوعے باینها ندارند بهر حیله کاوشها نموده خفت و اهانت زیاده ترے رسانند و احیاناً اگر نالشے بگوش گورنر جنرل بهادر رسد مربیان اینها بخوف عزل و بازپرس خود حیله ها بوساطت وسائل برانگیخته و مبلغے برای تکذیب مستغیث صرف نموده نمی گذارند که بجای مستلای مظالم بداد خود رسد چون احوال ضوابط این دیار که برای کدام کدام کارها موضوع شده بود و الحال غرض و غایت چه چیز گشته بر سبیل اجمال نوشته شد مجملے از حالات اصحاب انگلیشیه که با اوضاع اینجا ها مباعدت و مباینت دارد و بدان جهت اختلال عظیم در انتظام این ممالک راه یافته و موجب فلاکت و پریشانی مردم این بلا دگردیده نگاشتهٔ خامهٔ حقایق نگار میگردد باشد که بسند گوش ارباب هوش آید و باشد که بطورے اختلالها اضمحلال یافته بانتظام گراید و خلق خدا را آشنائے و آشفته حالان را آرامشی میسر آید و نسئل من الله الاعانة و التوفیق *

اول آنکه از زمان تسخیر اصحاب انگلیشیه بر سه صوبهٔ مسخرهٔ ایشان مالکے ندارد چه یک شخص معین وا و لادش مالک و وارث این ملک نیست بلکه گویا فرقهٔ انگلیشیه مالک اند زیرا که کمپنی یک کس نیست اشخاص کثیره اند و آنها هم معین نمی باشند هر کس زری دارد و خواست زر خود را بازرهای اشخاص سابق آمیخته خود هم شریک آنها گشته داخل کمپنی شد لهذا همیشه غیر معین است و از طرف آن جماعه هم یک شخص معین حاکم اینجا و متعهد زرے معین که سال بسال او را باید رسانید یا فقط بازپرس از و خواهد بود نیست چنانچه در مدت بیست سال زیاده از شش هفت کس گورنر گذشته باشند و شخصی که گورنر هم باشد نه بر کار خود اعتماد دارد و نه اختیار بالذات کس که کمیت عبارت از آن است مختار و مرجع کار باشند و اینها همیشه باهم متنازع و همیشه در اندیشهٔ عزل خود و نصب دیگرے هرگاه خانه بے مالک آباد نمی تواند ماند و بنا بر عدم مرمت در چند روز ویران گشته از هم می پاشد ملک با این همه وسعت که مالک نداشته باشد چگونه آباد دان می تواند ماند چه غیر مالک آرام و انتفاع خود از آن مکان میخواهد خواه خانه باشد و خواه ملک و پروای خرابی آن ندارد و نمی خواهد که برای انتفاع دیگران خود محروم ماند و انجاره اضائع نگرداند مگر اندیشهٔ بازپرسے

اگر داشته باشد العذر احتیاطاً خواهد کرد که الزام بر ذمه او میرسد و خرابی آنجا بر او عاید نگردد و اینقدر هم که گورنر عماد الدوله مسٹر
هشتنگ بهادر جلادت جنگ کوشید و با دیگر ارباب کمیٹ باعتماد هوشیاری خود مجادلات نموده التفاتی بمنازعات آنها
با خود نکرد دیگری کسی را مجال نبود و از کسی تا حال بعمل نیامده با هم بنا بر پاس خاطرها که با ارباب کمیٹ بجا آورد و منازعتها که با همدگر رو داد
بر عهده طرفین موجب خرابی اکثر کارها گردیده باشد و باید دید که پایانش بکجا می انجامد احوال اتباع نیز بدین منوال است چه در ضلع
بسته که بتجویز و تقسیم این جماعه درین صوبه مقرر گشته همین قسم پنج شش کونسلیه مدار المهام معاملات آنجا می باشند و همین قسم با هم
متنازع و مالک آنجا یا حاکم بالاستقلال و الانفراد نیست بلکه امید اقامت مدت مدید هم ندارد و همیشه در فکر کار خود و گوش بر
آواز عزل و نصب می باشد و علاوه آن در اینها علت دیگر است که اگر در معامله ملکی با هم تنازع شود باید بگورنر یا در کمیٹ بنگارند
و از آنجا حکمی خواهند ارباب کمیٹ و گورنر که جمیع کارها باختیار خود داشته تدابیر جمیع امور عظیمه تسخیرات ممالک و حروب با اعادی
علاوه کارهای ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شایع درین ممالک
اند و تحریر حسابهای اخراجات کرورها و سرانجام مایحتاج کارخانجات کمپنی و فهمیدن حاصلات و مداخل ممالک مقبوضه مسخره
بر دوش همت خود گذاشته فرصت نوشتن جوابهای ضلعه داران و دادن احکام در کارها ندارند جمله آنچه ضرور شمرند و فرصت
یافتند برای آن جوابی و حکمی نگاشتند و الا بعضی کارها سالها معطل اند یا هر قسم که متفق علیه آرای کونسلیه های اضلاع شده
یا بعض کونسلیه ها به تدبیری بر مقابل خود غالب آمده و رای او لیاقت اجرا یافت صواب باشد یا نه بعمل می آید هر صاحبی ازین
اصحاب مدار المهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا با او مفوض دارد و زمانی ممتد باختیار و اقتدار خود متیقن و معتمد
باشند و بدانند که نیک و بد این بلد و کارهای اینجا از من خواهند پرسید بلد مذکور و کارهای آنجا را از خود دانسته البته همگی
همت در انتظام و سرانجام آن کار خواهد کوشید و باندیشه بازپرس آنکه چرا جابجا اینجا کمی پذیرفت در ترفیه حال رعایا و آبادی
ملک هم راضی به تقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلاد آباد و نمود هم فوائد عظیمه توانند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که بکونسل
و کمیٹ تعبیر میشود هر یکی نسبت خطا و تقصیر بدیگری نموده از عهده گرفت کی خواهند بود و هر یکی خود را معاف و مبرا شمرده
الزام تقصیر بطرف دیگری خواهد نمود و در ازمنه سابقه از ابتدای عالم و خلقت بنی آدم هرگاه افواج ولایات دیگر باین سرزمین
آمده مسخر نمود کسانی که اراده اقامت نداشتند و قتل و غارت نموده علم معاودت برافراشتند آنها را خود کاری با این
دیار غیر از تحصیل زر بهر صورت که میسر آید نبود زدند و گرفتند و رفتند و کسانیکه تهیه اقامت و ریاست اینجا نموده رحل اقامت
انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته بقیة السیف را چنانچه نگارش یافت استمالت نموده در کنف
عواطف خود جای داده همگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در آنچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فرو نگذاشتند
تا آنکه زمان توطن بامتداد کشید و توالد و تناسل رو داد و زبان همدگر فهمیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یکدل و
یکزبان گشتند با وجود آنکه هنود از امثال و اکفای خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان بنابر مباینت مذهب بیشتر باز هم
بسبب کثرت اختلاط کارها بقدر رسوم و اوضاع یکدیگر گرائید و وحشت و نفرت از میان برخاسته بالفت و انس انجامید و بتدریج
چون شیر و شکر با هم جوشیدند و در انصرام مهام همدگر تا بجان سعی کوشیدند و اولاد رئیس ابنا نژاد که شهرت یافته مطاع
لازم الاتباع هند و مسلم گردید که همه کس بطیب خاطر در اطاعت او حاضر و احدی را در سر و رسی با آنها برابری نمی دانستند و شاه و
شهزادگان این مملکت را ملک خود دانسته رعایا را بجای اولاد می پروردند تا در مدافعات خصم از جمله اعوان و انصار باشند

و اما دسے را معاودت دیارسے با ظہار و اخفا نمانید سعدسے رعیت درخت است اگر بپروریسے ✣ بکام دل دوستان برخوریسے ✣ و بر اسے ازدیاد جاہ و دولت خود کثرت و رفاہ رعایا را آبادسے ملک دانستہ اہتمام تمام در ترفیہ حال الضرام مرام آنہا داشتند بایں سبب ملک آباد و ان عموم خلائق شادمان بود سعدسے با رعیت صلح کن و از جنگ خصم ایمن نشین ✣ زانکہ شاہنشاہ عادل را رعیت لشکر است ✣ فقیر نتائج سلوک نیک و ثمرات بدسلوکے در حروب شاہزادہ عالے گوہر کہ بادشاہ عالم پناہ عصر ما است با جماعہ انگلیشیہ بچشم خود دیدہ و بگوش خود شنیدہ اول کہ خبر آمد آمد بادشاہ مذکور در صوبہ و شہر عظیم آباد اشتہار یافت عامہ رعیت و سکنہ شہر بے آنکہ احسانے از و دیدہ و رذائقہ عنایتے از خوان کرمش چشیدہ باشند بمقتضاے احسانہاے سابق آبا و اجداد او کہ بر خلق بود بے اختیار دعا گو و ظفر جوے او بودند چون رسید و ظلمہاسے ظاہر از عساکر او و امراے ایشان بر مردم گذشت و رؤساے انگلیشے دران زمان نہایت اہتمام مے نمودند تا لشکریان و اتباع ایشان احدے را از خلق خدا نرنجانند و ہر جا لشکر ایشان یا سردارسے تنہا یا معدودسے از خدمتگاران مے رفت ممکن نبود کہ برکسے ستمی رود در آمدنہا شاہزادہ مذکور کرۃ ثانیہ و ثالثہ بطرف عظیم آباد تمام خلق را دیدم کہ نفرین بر بادشاہ و دعاہا براے فتح و فیروزے انگلیشیان مے نمود اما الحال کہ از بے التفاتے صاحبان و تعدے عملہ و حکام دست نشان ایشان بجان آمدہ اند دل و زبان مردم برگشتہ و برعکس احوال سابق گردیدہ است در سرکار بعضے از اصحاب انگلیشیہ جماعہ دار ہر کارہ از ہر قوم کہ باشد داروغہ دیوان خانہ و مدار علیہ اکثر امور گردیدہ اول خود داغرہ مردم را بنا بر اظہار اقتدار خود بسلوکہاسے غیر مناسب میرنجاند اگر عزیزسے با و چیزسے رسانید و خود را در سلوک با و ذلیل گردانید اند کہ از او راضے و روادار رفتن او تا حضور آقا و صاحب خود است و الا انواع ایذا و استخفاف با او نمودہ نمے گذارند کہ تا بصاحبش برسد و یا منشی و دیوان سرکار صاحب خود با جملہ جمیع عملہ با ہم دیگر اتفاق ورزیدہ معاملہ ہر کرا بہر صورتیکہ خواہند ظاہر نمودہ انجام میدہند و اولو الابصار تماشاے قدرت کردگار اندو ہر صاحبے سرکار علحدہ و ہمین قسم عملہ جداگانہ دارد ہر چند حاکم جاے مخصوص نباشد باز ہم ہر جا برسد حاکم است و احوال عملہ چنانکہ مذکور شد مردم این دیار را کہ ہمہ محکوم رعایا زارند باید دید کہ حال چگونہ خواہد بود و چسان از عہدہ فرمانہاے پذیری چندین صاحبان و عملہ و اتباع ایشان بیرون توانند آمد ✣

دوم اختلاف تمام در السنہ و اکثر اوضاع و رسوم ✣ ✣

زبان کہ مفتاح ذخائر قلوب و ضمائر و واسطہ اظہار سرائر ہمدیگر است فیما بین اہل ہند و انگلیشیان از کار خود معزول است و اکثر اصحاب انگلیشیہ زبان ہندیان نمی فہمند و ایشان زبان آنہا و باین سبب اغلب اوقات صحبت ہندیان کہ ارباب غرض اند با صاحبان مذکور بنا بر عدم توجہ و ضیق فرصت کہ لازم ہر یکے از این جماعہ بنا بر کثرت کارہاسے متعلق بنفس او ست و بمعارضت لغت و نفہمیدن زبان علاوہ آن شدہ مثل مجلس تصویر است و ہر دو از صحبت ہمچنان فائدہ برنمے دارند لیکن چون ہندیان محتاج اند بیشتر متضرر و در کار خود متحیر اند کہ چہ کنند و اگر دیوان یا منشی واسطہ افہام و تفہیم باشد براے محتاجان و وسیلہ مرجع بہم رسیدہ استرضاے ہمہ ناصر و روبیرون از عہدہ مقدور مے شود و بہر صورت موجب انزجار خاطر ہا از طرفین مے باشد اگر مدت حکومت ہر یکے ازین جماعہ کہ حاکم ہر جاست بامتداد کشد البتہ بزبان و رسوم و عادات آنجا آشنا گشتہ مردم آنجا را چنانچہ باید خوب بشناسد و یقین است کہ کارہاسے آنجا نسبت بہ بیگانہ اجنبی غیر عارف بلغت و رسوم

آنجا بسے بهتر و بخوبی سرانجام مے توانند داد و چون جمیع مایحتاج بطور ولایت خود دارند ازین جهت اکثر اهل حرفه هم مفلوک و محتاج و در تحصیل قوت لایموت عاجز و لاعلاج اند زیراکه حاکم و مالک و اغنیای الحال این صاحبان اند آن بیچارها بکدام کس رجوع آورده از پیشه و زریدهٔ خود انتفاع بردارند مگر معدودے از اهل حرفه مثل بنا و نجار و حداد و زرگر در زمان ایشان هم بطور سابق بلکه بعضے بیشتر از پیشه‌هاے خود اندک حاصلے داوند و شاید دو سه تاے دیگر هم از اهل حرفه باشند که فقیر درین وقت تحریر متذکر آنها نیست و پیشه وران دیگر را نوبت به گدائے و آوارگے از اوطان خود رسیده بسیارے جلاے وطن گزیدند و برخے بنابر حب وطن بحسرت و ناکامی ساخته در زوایاے بیوت خود آرمیدند اما الحال در پریشانی و بیکارے که قوت شب میسر نبود و بلاے عملهٔ فوجدارے که وجه طلبانه پیادگان محصل آنها بعلت هر تهمتی مے باید دوبالا گشته بیچارگان را کار بجان و کارد باستخوان رسیده و این بلاے حکومت فوجدارے و طلبانهٔ آن شامل حال جمیع بیکاران بے نوا است و اختصاص باعلے و ادنی و اراذل و نجبا ندارد و فریادرسے غیر از خدا ندارند چه صاحبان انگلش خود از استماع احوال غربا فراغت جسته آنها را بفوجداران سپرده‌اند و فوجداران و عملهٔ ایشان رفاه خود در تباهے اینها مے بینند و هر روز یکے را براے رونق دستر خان خود مے چینند **بیت** از گداز شمع باشد شعله را پایندگے ۝ میکند از پهلوے مظلوم ظالم زندگے ۝ الحمد لله که الحال فوجدارے از دست هندیان برآمده بصاحبان انگلش تعلق دارد این تعدے موقوف گشت و روزگار اندے که بکام غربا گشت ایزد تعالے در امور دیگر نیز همین قسم عسر را به یسر تبدیل دهد ۝ ۝

سوم اختلاف در تعیین ارباب حل و عقد معاملات

درین دیار و ازمنهٔ سابقه ضابطه آن بود که احوال اشخاص و مایه و مقدار آنها در رسائے معاملات و کاردانی و حسن نیات دریافته هر کسے را بکارے که لائق آن بود و از عهدهٔ سرانجام آن کار چنانچه باید برمے توانست آمد و مهارت تام در تمشیت آن کار داشت بهمان کار مقرر میگشت بنابرین کارها رونق بنیادے یافتند و کارها آراسته مے بود و در صاحبان انگلیسیه این ضابطهٔ مذکوره منظور نیست بلکه مدارج نوکرے و پاس رعایت اشخاص و خواطر و سائط ملحوظ گشته بکارے مقرر مے شود هر چند ابنی محض از تمشیت آن امر باشد و گمان نمے رود که تربیت او منظور باشد چه مکرر دیده شد که شخصے در جائے بکارے مامور گردیده و از لواحق و جوانب آن کار معرفتے بهم رسانیده الحال عنقریب بمرتبهٔ مهارت و لیاقتش خواهد رسید و وقت تفویض کارها با و آن وقت است دران وقت معزول و دیگرے که نهایت اجنبیت از آن کار دارد بجاے او منصوب گشته مے آید و نیز بر ضابطهٔ مستمرهٔ این صاحبان که همیشه آمد و رفت بولایت خود دارند و ارادهٔ توطن کسے را درینجا نیست نقصان عظیم از معاملات و عدم مهارت آن همه را لازم افتاده و انتقال زرهاے خطیر ازین ممالک بولایت انگلند نیز ضم و منضم گردیده هر دو امر مذکور خللیست عظیم در انتظام و آبادی این ممالک پیشتر هر سال نقره و زرهاے خطیر ازین [illegible] درینجا مے آوردند و زر نقد که با زرهاے سابق همیشه درهمین جا دائر و سائر بود گاه گاهے باشد که یک شخص [illegible] و مهارتے در کارها بهم رسانیده امیدوار مرتبهٔ حکم رانی با هوشیارے و کاردانی هست ناگهان و دیگر کسے تازه وارد از ولایت که از کارها بے خبر محض اند اما مرتبهٔ نوکرے آنها فوق مرتبهٔ این شخص ماهر است رسیده بجاے او

می‌نشینند و آن کاردان هوشیار ملول و بیزار گشته محروم از مرتبه و کار لائق خود گردیده آزرده خاطر بولایت می‌رود و بی‌خبران بجای او نشسته بنا بر عدم اطلاع بر احوال اشخاص بدنهادان عیار را که بآنها رجوع آورده با عنایی سبز بر روغ نموده اند مرجع امور عظیمه می‌گردانند و عیاران مذکور کارها را ضائع و انتظام مهام را برهم می‌نمایند و تا این صاحبان تازه وارد بر احوال پیش آوردگان خود آگهی یابند هیهات است و اگر احیاناً آن شخص کاردان هم در میان اینها ماند لیکن چون بنای کارها بر کونسل است گفته و کرده او تا آن سه چهار کس بی‌خبر هم تصدیق قول و فعلش ننمایند بکار نمی‌آید و نورسیدگان مذکور بالتماس بر همکاران متوسل و آرزوی مرجعیت خود بر اظهار کاردان هوشیار اعتنا و اتفاقی نکرده بجز درائی و غلبه طرف خود که سه چهار کس اند نمی‌گذارند که مرضی او پیش رود چنانچه گورنر بهادر را هنگام ورود جرنل کلاورن وغیره همین احوال پیش آمده در اضلاع سته هم اغلب اوقات همین حالات رو می‌دهد +

چهارم کونسل است

کونسل که ماخذش سنت شوری است که خلیفه ثانی درباب تعین خلیفه اختراع نمود و غرض او حرمان امیر المومنین از مرتبه خداداد لائق آن سرور بود و عبارت از اجتماع آرای اصحاب است بر یک امر و اگر اختلاف در آرا بهم رسد هر طرف کثرت اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوی طرفین چون صاحب کلان بنا بر رفعت رتبه حکم دو کس دارد در طرف او باشد همان سخن مقبول و رایش صواب است چنانچه در شوری عبد الرحمن بود و این ضابطه اگرچه نهایت استحسان دارد چه عقول و شرائع متفق است بر حسن مشاورات اما بشرطی که مستشار مؤتمن باشد و پای اغراض و تعصبات در میان نباشد و این امر الحال درین مردم و در پنجا خود نیست و در شوری هم نبود معهذا در امور کلیه عظیمه که محل تردد آرا و مدحض اقدام عقلا باشد می‌باید نه در هر جزویات و بدیهیات بنا برین اختلال کلی در انتظام معاملات و انفصال قضایا و تعین احکام روی داده و بنای کونسل چنین افتاده که هر قدر امور در دو سه روز حضور صاحب کلان هر جا با صاحبان دیگر رجوع شود و اهل حاجت التماس کنند همه آنها ذخیره باشد تا روز کونسل برسد و امور مذکوره در کونسل بیان شود و وکلای ارباب احتیاج حاضر باشند اگر از آن همه امور امری انفصال یافت جواب آن اصدار یابد و الا امیدوار کونسل آینده باشد چون اجتماع آرای مختلفه بچندین جهات اغراض گاه مثل دوستی با کسی گاه ناخوشی با صاحب حاجت گاه بنا بر خلاف طرف داریها که یکدو کس از کونسل به طرفی اختیار کرده و دو سه کس دیگر طرف دیگر گاه ناخوشی متوسلان بعضی از صاحبان با اهل مطلب از جمله متعسرات بل متعذرات است مدتها در امیدواری گذشته احیاناً کسی کامیاب اغلب خائب و خاسر می‌گردد چون در ازمنه سابقه یک شخص کاردان عارف باحوال اشخاص و معاملات کارگذار و فرمان روا می‌بود و دو سه کس عمله و ارکان میداشت دیگر در التماس احوال شخص حاجتمند و مقصد او فهمیده آنچه مناسب می‌بود همان وقت انفصال یافته حکمی صادر می‌شد و ارباب غرض بکام خود رسیده معاملات فیصل می‌گردید سالها در انتظار و عمرها بناکامی و اضطرار نمی‌گذشت در ابتدای ایام حکومت این جماعه هم که یک صاحب کلان و یک نائب کارگزار مثل مهاراجه نشتاب رای وغیره مقرر بود بهر صورت کام روای خلائق می‌شد و این همه حیرت و تردد خلق خدا را لاحق نبود اگرچه مثل ازمنه سابقه برائت از اغراض و اعراض نداشت اما کار بهر صورت که آنها را منظور و مناسب آن اوقات بود برودی انصرام می‌یافت و ابتلای حیرت و انتظار مردم را نمی‌گداخت چنانچه هنگام معزولی مهاراج مذکور

که عارج و نسترت — هوشیار جنگ صاحب کلان بود و مرجع معاملات گشت بنده در خدمتش گزارش نمود که مهاراجه شتاب رای
هر دو وقت قریب بنصف روز و ثلث شب متوجه فیصلهٔ معاملات و مستمع ملتمسات ارباب حاجات بود و بلا تامل
کارهای مردم اجرا می یافت الحال تدارکش بچه صورت منظور است گفت مثل مهاراج چون معتاد نیستم در بار نشستن
و احوال مردم شنیدن و فهمیدن خود از من نمی تواند شد اما هر کرا غرضی و عرضی باشد مرا اطلاع کند طلبیده و احوالش را شنیده
و فهمیده تدارکش خواهم نمود گفتم به حجاب و دربانان حکم شود که عرض همه کس می کرده باشند همان وقت تاکید نمود چون
نافذ الامر و هوشیار کارگزار بود و تبعیت تعلیم و تلقین دیوان و منشی هیچ کس نمی فرمود همین قسم که گفته بود بعمل می آورد
ازان باز این احوال موقوف گشت و مرجع کار اشخاص بسیار شده آزارها بمردم رسید مگر چندی روز مستر ایون لا هم اشک
چشم مردم بآستین عنایت و اشفاق پاک کرد تا بعد ازین چه شود و ظاهر است که استرضای یک کس آسان است
چارهٔ آزردگی شخص واحد هم می توان نمود اما چارهٔ رضا و غضب پانزده بیست کس بلکه زیاده که مع ارباب کونسل
و عمله و اتباع آنها می شوند از حیز تاب و توان یکی از ما جزان بیرون و از قدر طاقتش افزون است چنانچه بعد اندک روز
از معزولی مهاراجه شتاب رای که عید رمضان آمد و اعیان شهر و ارکان دولت بضرورت نذور مبارکباد برویه هندوستان
که بمهاراج می گذرانیدند بهر پنج کونسلیه دادند هوشیار جنگ باین حال که بداهت دارد پی برده دید که کسی را که یک
اشرفی یا یک روپیه برای گذرانیدن نذر می بایست الحال پنج عدد باید تا از عهده بر آید و این کارها فوق طاقت
بیچارهاست باهمه گر فهمیده در عید الضحی حکم داد که یک نذر بصاحب کلان کافی است دیگر نمی باید و همین قسم بعمل آمد اما بعض خوشامد
کیشان صاحب زر هندوستانی با وجود ممانعت برای اظهار حسن عقیدت خود در خانهٔ صاحبان دیگر رفته نذرها دادند
باز دیگران هم که مقدور داشتند بخوف آزردگی صاحبان که مبادا گمان برند که هندیان قدر ما را کم شمردند ناچار همچنان
گردند تهیدستان رضا بالقضا داده در زوایای خود خاموش نشستند

پنجم اختلاف و مغایرت اصحاب انگلیشیه در وضع دربارها و اوضاع این دیار

سلاطین معدلت آئین و حکام والا مقام هندوستان اوقات را بر هر کاری تقسیم فرموده قصور و فتوری
دران نمی نمودند از ان جمله عمده دو کار بود یکی کار معاملات ملکی و مالی دوم مقدمهٔ عدالت و داد دهی خلق خدا
و برای هر دو امر در هر هفته دو دو روز معین نموده با آنهمه شان و شوکت و فر و عظمت دو روز دیوان کرده ملازمان و اعیان
را پیش خود بار عام می دادند تا همه کس حاضر شوند و عرض حاجت خود نمایند و سلاطین از احوال ملک و عملهٔ خود اطلاع یافته
بتدارک آنچه حاجت بآن باشد پردازند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یابند و اکثر یکجا نبوده در ممالک محروسه
خود می گردیدند و احوال ملک و رعایا را بچشم و گوش خود می دیدند و می شنیدند و همین قسم دو روز دیوان عدالت فرموده
بداد مظلومان می رسیدند و فریاد آنها می شنیدند و از ازدحام و غوغای عام خلق الله دل تنگ نمی گردیدند و اصحاب
انگلیشیه چنانچه در عنوان سابق اشاره بآن رفت از بار عام و اجتماع انام و استماع مقالات و کلام آنها نهایت متنفر و نفور
و محترز و دور می باشند و بدین سبب احوال ملک و عموم خلق برین جماعه کمتر معلوم و بعضی خلق از فیوضات اشفاق و
انعام اینها که الحال بمنزلهٔ پادشاه اند مایوس و محروم می باشند سعدی چه خوش گفته است در مهتری شرط زیست که بهر کهتر

راه است که کیست؟ اگر وقتی از اوقات برای همین کار مقرر فرمایند و مردم را عموماً پیش خود بار دهند و ملتمسات ایشان را بشنوند و بحسن خلق پرسش احوال اینها را با خود مالوف و در عرض وقایع و سوانح بیباک گردانند اگرچه غالب از هر جهت بنا بر عدم اعتیاد برای این جماعه نیست اما فواید بسیار بر این طریق خواهد داشت والله ولی التوفیق و در ضمن همین ملاقات و مصاحبت فایدهٔ معرفت اشخاص این دیار هم هست هرگاه هر کسی را دانند و پایه و مقدار آنها در کارها شناسند با هر کسی سلوکی که مناسب حال و قدر او است می‌توانند نمود و هر که را لایق هر کاری دانند از دست او کارهای خود چنانچه مرضی و مطلوب ایشان باشد می‌توانند گرفت و این کار بدون مصاحبت و تفحص در عادات و اخلاق مردم و مشاهدهٔ حالات هر یکی در اوقات مختلفه بنقل و حکایت اغیار خصوص درین عصر و زمان که ارباب حقد و حسد و بغض و کینه بسیار اند میسر نمی‌تواند شد ❊

ششم ممتنع گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل ❊

سلاطین سابق که بعد تسخیر اراده توطن درین دیار نمودند ممالک مسخره و ما حصل خراج آنرا خاص خود گردانیده دران هم با عطای مشاهره و جاگیرات و التمغا و املاک رفقای الوس و اقوام خود و مردم این دیار را شریک گردانیدند و دیگر وجوه محاصل و مداخل را بنا بر پرورش خلق این ممالک که از کرورها مضاعف اند واگذاشتند امرای مسلم و هنود و غیر اینها جاگیرات عمده که کم از ملک سلاطین دیگر نبود داشتند و دیگران هر ترقی جاگیرات بقدر کفاف خود یافته امیدوار ترقیات در جلدوی نیکو خدمتیها بودند و بعد اظهار خدمت و دولتخواهی بارتقای مدارج علیا می‌نمودند و این معنی اختصاص باقوام آنها نداشت رفقای قدیم همقوم و ملازمان جدید اینجا از هر صنف و جنس درین باب اشتراک داشتند عجزه و ارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان‌نثاران و دعاگویان و خیر طلبان التمغا و املاک داشتند و می‌یافتند و وجوه دیگر از تجارت و معاملات صناعت برای عموم خلایق واگذاشته هر چند انواع انتفاع دران بود مطلقاً التفات نمی‌نمودند و لکوک مردم سواران و پیادگان ملازم سرکارات سلاطین و امرا بوده پرورش می‌یافتند الحال قلیل مردی بجاگیر و ملک و التمغا وجه قوتی می‌یابند آن هم بسبب عدم توجه باستماع احوال مردم اینجا و اقتدار عمال و زمینداران مفسد و مستاجران ظالم و عمله خودغرض بی دیانت انواع نقایص و خسارت دران راه یافته چنانچه در احوال اهل املاک بنا بر تعدیهای ظهور الله بیگ وغیره مذکور شد و الحمد لله که الحال و محنت یکساله که اهل املاک کشیده بتفیاسی گورنر جنرل بهادر آن بلا از سر ارباب املاک زائل گردید و قلیل مردم در زمرهٔ برق‌اندازان که معروف به تلنگه اند نوکر گشته وجه قوتی می‌یابند همین دو صوبه چهل پنجاه هزار سوار داشت که در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع او و زمینداران مقتدر ملازم بوده مشاهره می‌یافتند و تجار هم چندین هزار کس بتفاوت مقدور از سودگر بوده اند و از پیشهٔ مذکوره برفاه حال فارغ البال می‌گذرانیدند اکنون نوکری سواران بالمره موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کمپنی و ارباب انگلیشیه است خواه ملازمان کمپنی و ارباب حکومت باشند خواه غیر اینها کمتر کسی بی شغل تجارت است مگر اکثر سرداران سیاه که آنها ازین کار اجتناب می‌نمایند هرگاه حکام ذوی الاقتدار تجار باشند رعایای بیچاره راچگونه مجال انتفاع ازین کار تواند بود و هزاران اهل حرفه بنا بر عدم رجوع صاحبان ابتیاعات آنها چنانچه در ذکر اختلاف اوضاع و رسوم مرقوم گشت نیز از کسب و وجه معاش محروم اند مقتدران اینجا را بوجوهی که مذکور شد مقدوری نمانده تا از پهلوی آنها چنانچه پیشتر منتفع بوده اند الحال هم توانند بود محل حیرت و محض قیومیت الهی است که اکثری از مردم حرفه اینجا تا حال زنده و مع عیال و اطفال اوقات بسر برده اند اگر

چند ہزار سوار در رسالۂ سرداراسے ذی شعور بشجاعت و صداقت اند مثل شیخ معز الدین خان لکھنوی و احمد خان برادر دلیر خان واشباہ ایشان بر ویۂ ہندوستان نوکر سرکار کمپنی بوده در ممالکے که بتسخیر در آمده ملازم باشند در اکثر محاربات خاصۂ حروب کوہستان مثل مرہٹه و سکھان و امثال ایشان اتفاق افتد بمراتب بہتر از طرق سواران بنا بر پاس آبروی خود بکار سرکار مے توانند آمد و از پہلوی ایشان نفع بسیار بخلق این دیار ہم مے تواند رسید و فوائد دیگر مثل افزایش آبادی و توفیر حاصلات ملک نیز دارد ❊

ہفتم اقتدار یافتن زمینداران و عتماد نمودن بران جماعۂ

از مسلمات عقلای این دیار و سلاطین خردمند ذوی الاقتدار است که اصلا اعتماد بر اقوال بلکه عہود و مواثیق زمینداران کرده ادرا این الغرض تا بطلب وکوتہ اندیش بے ادب مید انستند و نہایت اہتمام داشتند که جماعۂ مذکوره فرصت تمرد و گردن کشی نیابند و استعداد و اقتدار بےبغی و عناد بہم نرسانند که مفاسد بسیار و اکثر ایذا و اضرار بخلق خدا مثل قطاع الطریقی و قتل و غارت مسافرین و متردین و رنجانیدن رعایا و عموم برایا و ویرانی ملک و خسارت در مالگزاری و تخلل در ملکداری از پہلوی ہمین جماعۂ مفسد پیشه بد اندیشه است و بعد تادیب و گوشمال ایشان فوجداران عاملے شان و عمله و ارکان مقتدر مقرر بوده بر قول و فعل ایشان اعتماد نمی نمودند و فی الحقیقه درست فہمیده بودند الحال برخلاف از سنه سابقه و ضابطۂ ارباب تجارب فائقه زمینداران این بلاد را سروران انگلیشیه یکبارگی رویۂ ملک خود که ہر یکے از نجباے ولایت شان چند ہزار گز یا دو سه کروه زمین را مالک و دوران جا با تجمل آراسته فارغ البال تنعم و میر بار سے مردم میگذرانند و ہمہ با ہم برابر و مانند برادرانند زمینداران اینجا را مرد معزز و صاحب شخصیت و آبرو طلب دانسته زمام اختیار کار و بار زمینداری بدست او سپرده اند و تمامی جمیع ملک را ویران نموده بجہائے سکنۂ اینجا را بیجان آورده منتظر وقت فرصت نشسته اند که اگر آشوبی روی نماید یکبارگی اعلام بغی و منازعت برافراشته فتنه ہائے بزرگ احداث نمایند بالفعل از ضرب دست انگلیشیان ترسیده و تسلط ایشان دیده تماشات در کارہائے نمایند و بوسیلۂ توسل بادیان متقربان عاملے راسے رنجانند و اصحاب انگلیشیه بر ضمائر و اراده ہائے فاسد ایشان پے نمی برند یا مصلحتی داشته باشند که بر ما مجہول مانده است ❊

ہشتم چنانچه اشعارے بآن رفت

گورنر و ارباب کمیٹی در اصدار جواب ملتمسات مردم و احکامی که در بارۂ آنہا باصحاب کونسل اضلاع و دیگر اتباع مے باید نبشت اشتغال بکارہائے خود و عدم فرصتے که از ہجوم مشاغل دارند نہایت درنگ میفرمایند و از ین مر عالمی شکسته خاطر و درکمال جبر ا… وپریشانی است اگر وقتی براسے این کار شخصی باستماع ملتمسات ارباب حاجات درسانیدن بگورنر بہادر و ارباب کمیٹی وغیره مقتدران مقرر گردد و در اصدار احکام و اتمام آن درنگ نشود در رفاه عاملے درکمال سہولت و آسانی و اشتہار نیکنامی ہے صاحبان در عدل گستری و رعیت پروری می شود و براے اصحاب انگلیشیه قباحتے ندارد و الله الموفق المنة لله تعالی که بعد تحریر این سطور کمیٹی خود براے این کار ہا قرار یافت و الم انتظار از ارباب حاجات اندکے برخاست ❊

نہم چنانچه گزارش یافت

که ورسانیدن کارہا کار داسے نے شرط است نه مراتب نوکری و رفیق پروری اگر پاس مراتب نوکری مرجوع داشته انگلیشیان

کاردان سلیم النفس هوشیار در اضلاع مقرر شوند و اول احوال آنها دریافته هرگاه شایستهٔ آن کار باشند بعد تفویض کار بر آنها اعتماد
نموده ساخته و پرداخته آنها را مسلم دارند و برای هر ضلعهٔ دیوانی کاردان که هوشیار معتمد و کارگزار متدین باشد بطور قانون گوئی که نظام اسلام
در هر پرگنه مقرر کرده بود از حضور مقرر شود و در انقلاب کونسلیه بابدون تقصیر معزول نشود چون ارباب کونسل خاوندند و کارگزار مذکور
نوکر باید آداب نوکری را کارگزار العمل آرد اما صاحبان او را لازم کمیت و تنخواه کمپنی دانسته صلاح او را در معاملات اصغای فرموده باشند
و دیوان و منشی ملازم خود را مرجع معاملات نگردانند چنانچه در عهد جارج ونسترت هوشیار جنگ و مستر اوین لایها در دلاور جنگ بود و
هرگاه خیانتی ازین نوکر کارگزار ثابت و ظاهر گردد سزا ایش بقدر جرم یابد تا دیگر هم کاران او عبرت یافته از راستی بیرون نروند
و هرگاه بنیاد مشوره و کونسل ضرور باشد در عدد ارباب کونسل تقلیل فرموده زیاده از دو سه کس مقرر نمایند چه کثرت ارباب
حکومت موجب اضطراب و تفرقهٔ خاطر رعیت و عمده برای بیچارگان از استرضای جمع کثیری متعذر است چنانچه ذکرش
گذشت و در تعیین متصدیان آنجا و کل عمله و فعلهٔ فوجداری وغیره محض بلیغ بعمل آورده کسی که معامله دان کارشناس و خیرخواه
عموم الناس باشد مقرر شود بلکه حاجت بطور فوجداری که الحال مقرر اند مطلقاً نیست کوتوال لائق کار که هوشیار کم آزار
باشد برای شهرها و در مفصل عمال نیکو خصال کافی اند و هرگاه اینها هم که تقرر یابند اندیشه رسائی مردم تا کمیت و بازپرس
معاملات خود با مردم آن ضلعه که در آنجا متعین اند داشته باشند یقین هست که کارها بر رونق گراید و خلق بسیاری از انواع ابتلا
و آفات برآید و معنی سروری و جهانداری ظاهر و عیان و خلق او تعالی شانه رطب اللسان احسان و ثناخوان حکام محسن
باشد و لسئله التوفیق انه خیر صاحب و رفیق **سعدی** خدا ترس را بر رعیت گمار ÷ که معمار ملک است و دانای کار ÷
بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق ÷ که نفع تو جوید در آزار خلق ÷ ریاست سپردن بآنها خطاست ÷ که از دست شان دستها بر خداست ÷
نکوکار پرور نه بیند بدی ÷ چه با بد پروری خصم کار خودی ÷ لله الحمد که فوجداری بصاحبان انگلیشیه مقرر گشته این بلا هم از
سر خلق خدا برخاست ÷

دهم در امور معدلت گستری و رعیت پروری

الحال که خلق این دیار عموماً رعایای صاحبان انگلیشیه اند و حامی غیر از خدا و مراحم و اشفاق اینها ندارند باید جانب ملازمان
خود و اقوام و مقربان ذوی الاحتشام چنانچه آئین سلاطین عدالت قرین بود ملحوظ نداشته احقاق حق همیشه مقصود باشد
که نیکنامی دنیا و خوشنودی خداوند اعلی و ادنی و تسخیر قلوب و موجب استرضای حضرت علام الغیوب هست و وسیله
بقای عمر و دولت و ازدیاد و بسطت ملک و سلطنت چنانچه سعدی گوید **بیت** که حق مهربانست بر دادگر ÷ ببخشای و بخشایش
حق نگر ÷ و عمله این کار باید از جمیع عمله و فعله بی آزارتر و رضاجوی پروردگار و قادر از دین و دیانت معمور و از طمع و رشوت و پاس خاطر
های مردم نفور باشند و با این حال از اولیای نعم بنابر حفظ آبروهای خود خائف بوده غیر رضای الله تعالی و اطاعت
امرا و مرضی آقا امر دیگر منظور ندارند و هرگاه چنین کسان یافت شوند وجه مشاهرهٔ آنها بقدر کفاف از سرکار آن مقدار معین و
مرحمت شود که از طرف اوقات گذاری خود مع عیال و اطفال فارغ بال بوده دامن عصمت و همت خود بلوث حق السعی
و رشوت نه آلایند الحمد لله که این کار هم بصاحبان تفویض یافته دست داروغه های هندی ازین کار کوتاه شد و بندگان خدا را
اطمینان و آرامشی میسر آمد ÷

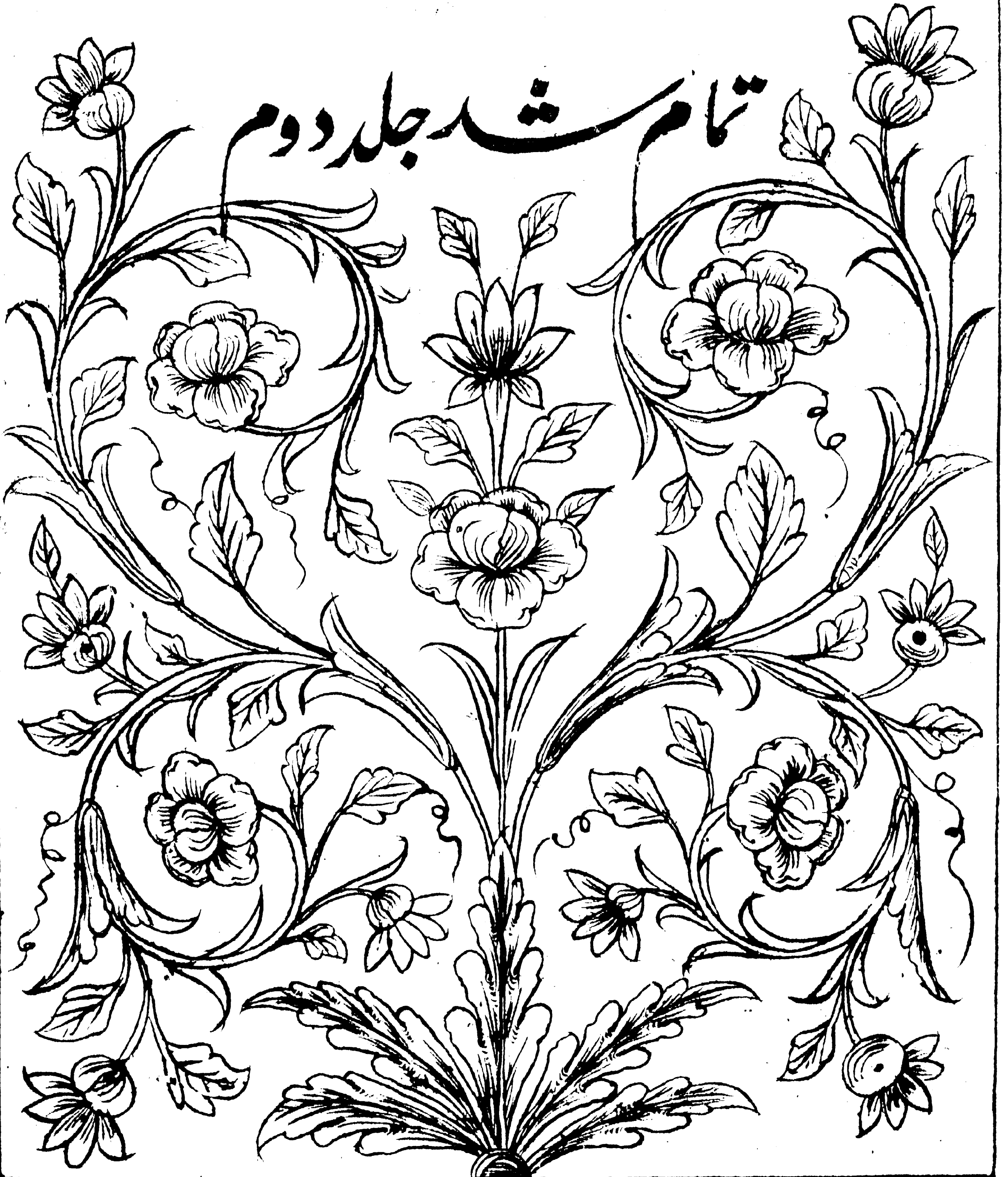
یازدهم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر

چه کمتر کسی معصوم تواند بود انسان بمقتضای دواعی چند مرتکب سهو و نسیان اگر همه جا و هر وقت جزا و سزا ملحوظ و منظور باشد کمتر کسی از آفت سیاست محفوظ و مصئون تواند ماند بیت سراسر غبار ساست این پهن دشت ٭ ازین چشم پوشیده باید گذشت ٭ و در جزا و سزا اما اکتفا بعفو البطرائجه آن دیار نمودن و لحاظ مرتبه آبروی هر فردی از افراد فرمودن چه مردم هر کجا بهر چه معتاد باشند بآن روئے می سازند و وحشت نمی نمایند اما بر غیر آنها قیامت هست خصوص اوضاع و قواعد عدالت پادشاهی اصحاب انگلیشیه که وکلای انگلیشیان اند و صاحب معامله بمرتبه ادنی ملازم ایشان و عدالت فضول و مرسمها دارد عمرها انتظار آن باید کشید و تا انفصال قضایا هیچ نمی باید فهمید که چه میشود و چه خواهد گردید و پایان کار چه خواهد انجامید و بمجرد دعوای کسی مدعا علیه خواه محق باشد و خواه غیر محق اگر وثیقه ضمانت معتبری که در برابر دعوی برابر داشته باشد داخل نکند بیچاره حق و ناحق مقید میشود و اگر ضامن بهم رسید و معامله صورت انفصال یا تسکین نیافت باید تا دوازده سال اگر تقصیر دارد و اگر ندارد مقید باشد و برای ترجمه عرائض هر چه قدر حروف که بزبان انگلیشی ترجمه کرده شود چه قدر اشرفی بمترجم باید داد و با وجود اینهمه عسرت و پریشانی که مردم هندوستانی را لاحق است باید یک ماه راه بجهت احضار حاکم عدالت کلکته بنا بر جواب دعوی خواه حق باشد و خواه باطل یا فقط بر اگر اهی یا بهمین قدر علت که معامله مرجوعه کسی را یکبار شنیده یا بهر صورت بر آن اطلاع دارد اگر چه گواه هم نباشد باید اهل و عیال خود را در ابتلای فقر و نادارے گذاشته در آن مکان بد آب و هوا رود و تا رسیدن در آنجا اگر موسم عدالت نماند یا حاکم عدالت خود برای تبدیل هوا بجای دیگر رود باید سبب بے موجب ناحق ماهها در آنجا بگذراند و دیگر انواع بلایا و محن دارد که کسی در ینجا هاگاهی ندیده و نشنیده شاید عمرها هم اگر بگذرد اطلاع بر آن ضوابط متعذر است با این احوال باید دانست که چه مصیبتها داشته خواهد بود در آن بلاها مبتلا گشتن و از اهل و عیال و اوطان مالوفه کنار گرفتن و پایان کار خود که بکجا خواهد انجامید در نیافتن اعاذنا الله تعالی و جمیع عباده من ذلک الشرور و الآفات انه مجیب الدعوات ٭

دوازدهم اعتماد بر اظهار علم و فعل معین فرمودن ٭

خصوص هنگامیکه کسی از دست آنها یا شرکای آنها نالشی و شکایتی داشته باشد خاصه در امور عظیمه مثل قتل و خون یا عرض و ناموس یا مقدمه مال بسیار چه درین صورت امکان ندارد که مظلوم بداد خود رسد و حق بحقدار عاید گردد باید گورنر بهادر و ارباب کنسل و حکام اضلاع پیش هر که ستمرسیده حاضر گردد کارهای عمده را پس انگنده بهمگی همت متوجه استماع مقالات او گردد و بغور و تحقیقات حکایت مدعی و مدعا علیه پرداخته رضای الله تعالی و فریادرسی و دادرسی مظلوم بیچاره منظور دارد و سعی بلیغ در کشف اسرار و استار نماید و بعد تحقیق و تنقیح علی ما هی علیه بدون آنکه بایکی الفت و با دیگری کلفت باشد انفصال داده احقاق حق فرماید و الله ولی التوفیق سعدی شیرازی بیت مراد ما نصیحت بود گفتیم ٭ حوالت با خدا کردیم و رفتیم ٭ ایضاً گر نیاید بگوش رغبت کس ٭ بر رسولان بلاغ باشد و بس ٭ و ما علینا الا البلاغ الحمد لله علی آلائه و الشکر علی نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه که این نامه نامی و صحیفه گرامی بدستیاری خامه مکسور اللسان این عاجز مستفیض فیضان سبحانی غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن سید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بالنبی و الوصی

والہما المعصومین صلوٰة الله وسلامه علیهم اجمعین صورت انجام ونمط ارتسام یافت اگر حیات سست بنیان بعون الله الملک
المنان وفا نماید تتمهٔ حالات ووقائع عهد محمد شاه واحمد شاه وعالمگیر ثانی وسوانح عهد پسرش شاه عالم بادشاه از ابتدای
سنه بیست وسوم محمد شاه مطابق سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وسوم هجری نبوی صلی الله علیه وآله بزبان قلم داده آید ومنه
الاعانة والتوفیق انه خیر راحم وشفیق تم الکلام فی هذا المقام یوم الاحد ست وعشرین من المحرم فی سنة خمس وتسعین من المأة
الثانیة بعد الالف من الهجرة المقدسة علی صاحبها السلام والتحیة ❊



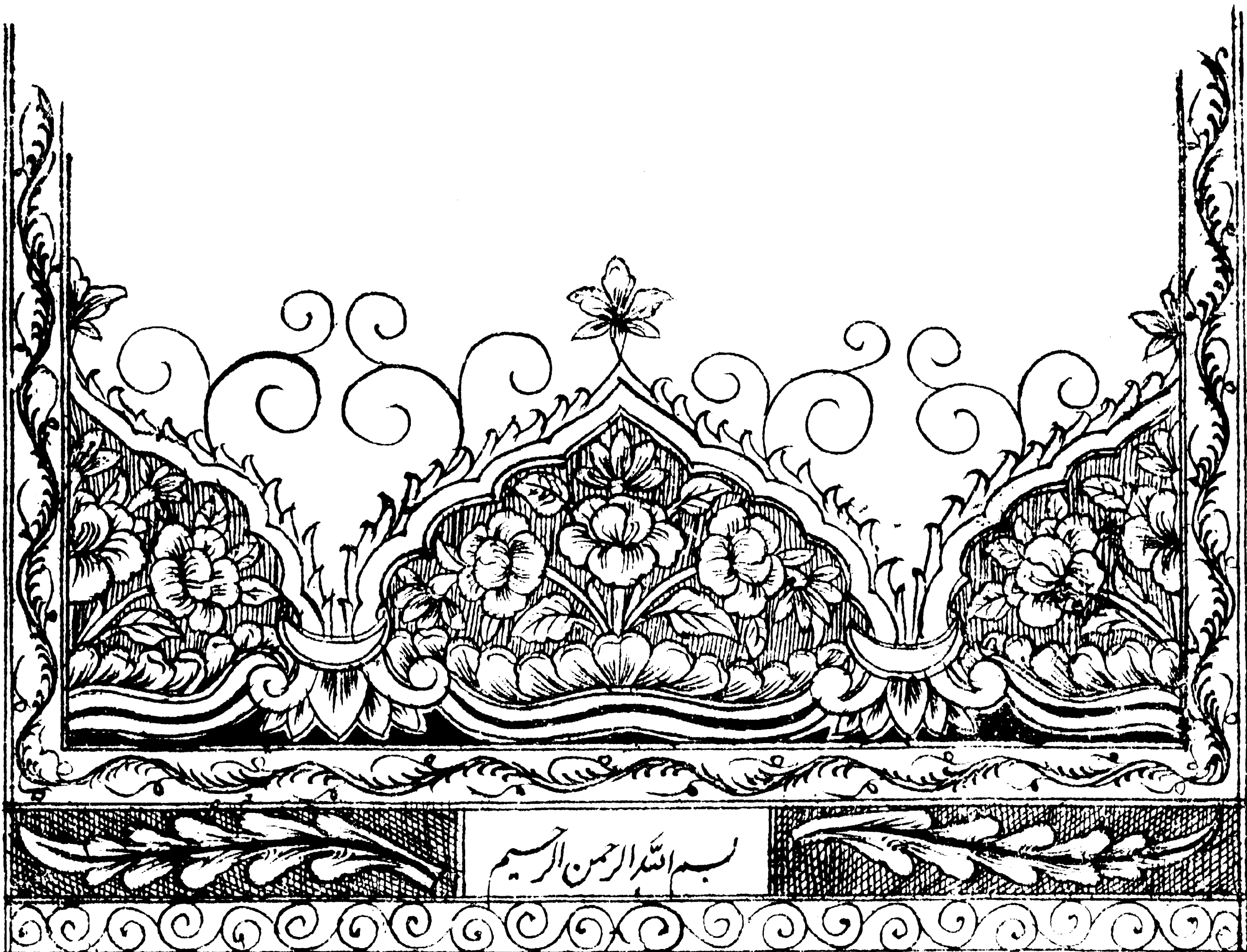
بعون خدائی کہ بیمثل است مورخ نامور وقار و فخر خلائق کہ سلک گلشن نوشتہ

در بیان فیض اثر مملو از کتب معتبرۂ تواریخ ہندوستان بخصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین مسمی بہ

سیر المتاخرین

تصنیف و ترصیف لطیف نادرۂ دوران فصیح زبان صحیح بیان بے نظیر عطارد رقم مستند جہان منشی غلام حسین خان طباطبائی

جناب منشی نولکشور آن … بطبع … آگاہ بانواع ہنر جنس کامل گشتہ



حمد و ثناے پادشاه علی الاطلاق و شکر و سپاس خالق الانفس و آفاق جل جلاله را صومعه داران عرصهٔ افلاک و گوشه نشینان
زاویهٔ خاک بلغات مختلفه و السنهٔ شتی با هزاران زبان همه استانند و گدایان بارگاه کرمش از طبقات امم بفیوضات آسمانی و نا پیدا
نهانی خسروان جهان و سلاطین دوران را تاج بخش و ممالک ستان و درود نامعدود و صلوات غیر محدود نثار آستان ملائک
آشیان صاحب تسخیر افلاک مسیر جهانگیر عرش سریر قلعه کشاے افلاک فرمان فرماے کشور املاک سرافراز کونین عارج معارج
قرب قاب قوسین ناسخ ادیان و ملل خلیفهٔ خداے عز و جل سید الانبیاء و الرسل مبعوث علی الکل **بیت** محمد که لولاک در شان
اوست * جهان جمله مرهون احسان اوست * صلی الله علیه و علی آله الذین ورثوا منزلته بالاستحقاق و وجب طاعتهم علی
الامم فی الافاق اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ادبهم بهدایة الخلق و امارته تیسیرا **اما بعد** بر راے بیضا ضیاے
مستخبران آثار و متفحصان اخبار مخفی نماند که در کتاب سیر المتاخرین من الثامن عشرة الی خمس و تسعین من المائة الثانیة بعد الالف
که این اقل الخلیقه بل لا شیٔ فی الحقیقه **غلام حسین** بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الحسنی الطباطبا
عفا الله عنهم بعفوه و رحمته متصدی تحریر آن گشته و احوال عهد پادشاه مغفرت پناه محمد شاه را تا سال بیست و دوم عهد او
مطابق سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری نبوی در ان کتاب نوشته بعد از ان احوال بنگاله و عظیم آباد و در انباء هجوم سوانح
آنجا ها مسلسل بزبان قلم داده بانجام رسانید تتمه احوال زمان زندگانی پادشاه مذکور و سلاطین ازمنه مابعدش موعود نموده
که گذاشته دفتر دیگر آراسته آید بنا بر ایفاے وعده و اداے عهد شروع بتحریر آن نموده از واهب بی منت و بخشنده بی ضنت
مامول و مسئول است که این اجزا و اوراق را صورت انتظام و التیام و آغازش را پیرایهٔ انجام و اختتام مکرمت فرماید و زبان
خامهٔ شکسته زبان این فقیر قاصر البیان سرا التقصیر را از زلل و خطیات تحریر صیانت فرموده پذیراے انوار الانظار گرداند ملی

شئی قدیر و بالاجابة جدیر ✣ ✣ ✣

ذکر معاودت آصفجاه نظام الملک که بآزردگی و بهانهٔ شکار بر آمده بود بشاهجهان آباد و ملازمت پادشاه نمودن و بخوشنودی رخصت شدن و رفتن بسمت دکهن و بعض سوانح بار دیگر

روز پنجشنبه هفتدهم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری نظام الملک که بهانهٔ شکار و آزردگی خاطر داخل خیام گردیده در نواح شاه جهان آباد چند فرسخ اراضی عبث عبث سیر می‌نمود بعد رفتن عمدة الملک امیر خان بصوبهٔ اله آباد داخل شاهجهان آباد گردیده ملازمت پادشاه نمود بعد ماهی چند شنود که پسرش نظام الدوله ناصر جنگ باغوای سفلگان سبک سر مسلک بغی و خودسری بیهوده سر از اطاعت باز زد آصفجاه ناچار گشته بنا بر اصلاح حال او روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی در سنه مذکوره از محمد شاه رخصت گرفت و غازی الدین خان فیروز جنگ پسر خود را خلعت نیابت امیر الامرائی دهانیده و پوشانیده عازم دکهن گردید و تا نه ده ماه فیمابین بجواب و سوال و نصائح و معاذیر گذشته آخر الامر بضرورت و ناچاری بیستم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در سواد اورنگ آباد بجانب غربی بلدهٔ مذکوره با پدر و پسر جنگ واقع شد و ناصر جنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر آمد ✣

ذکر رحلت موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر و رجوع شدن خدمت خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیری و مجمل سوانح دیگر

بعد رفتن عمدة الملک بصوبه اله آباد تقرب موتمن الدوله محمد اسحق خان باوج آسمان رسیده محبوب ترین امرای پیش پادشاه و کلمهٔ اکثری که در بارهٔ اعتماد الدوله و آصفجاه گفته بودند ابهام اثر اصدقا بود و خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه باو مرجوع گشته چندین هزار سوار در رساله او و لازم سرکار پادشاه بودند بداغ قانونی که آخر حروف نامش بود و اعتباری که با پادشاه را براو بود بهیچ امیری نداشت چون اوج اقتدار او بنهایت رسید دست قضا روزنامچه عمرش در نوردید بثوری چند بینی او بهم رسیده ورم و آماسی نمود و پنج و شش روز تپی عارض گشت ناگهان روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانی را وداع گفته برحمت الهی پیوست و روز سه شنبه ششم ماه مذکور خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیری اختصاص یافته ابتدای خلعت شش پارچه سرافرازی یافت و روز جمعه نهم ماه مذکور هر سه پسر محمد اسحق خان مرحوم ملازمت محمد شاه نموده بعطای خلعت ماتمی و مهربانی بسیار استمالت شدند میرزا احمد پسر کلان او بخطاب پدر محمد اسحق خان بهادر ملقب و آخر مورد عنایات پادشاهی زیاده از پدر گردید و محبت پادشاه با او بجائی رسید که می‌گفت اگر محمد اسحق خان به میرزا احمد راضی داشت نمیدانم چه طور زندگی میکردم و لیس میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین در عهد طفولیتش بر تخت پیش روی خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می‌نشانید و هر دو پسر دیگر موتمن الدوله اسحق خان نیز معزز و مکرم بوده اند وسطی میرزا سلطان علی خان و سومی میرزا محمد علی سالار جنگ و هم درین ماه یازدهم صفر باجی راو مرهته بآزار بدنی در گذشت و روز شنبه تمام ربیع الاول سنه مذکوره خلعت صوبه داری مالوه بعظیم الله خان ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله بانتقال باجی راو مرهته عنایت شد و او از تیز روی که داشت قبول نمود و نقل مکان هم کرد اما کاری از پیش نبرد چه حسن تردد او مسموع نگشته و روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت چهار پارچه خدمت فوجداری پتیاله بهمت دلیر خان مع شمشیر عنایت شد و روز سه شنبه سوم ربیع الثانی خان مرقوم خانه کوچ

از شهر شاهجهان آباد بیرون رفت و بتاریخ بیست و چهارم مذکور خلعت مهربانی و استقلال خدمت فوجداری دوآبه بجانی خان
... اسی پدر زن معین الملک پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان عنایت شد و درین سال روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی انتظام الدوله
پسر کلان اعتماد الدوله برفتن صوبه خود دار الخیر اجمیر که باتمال مظفر خان برادر خان دوران امیر الامرا بعد سانحه نادرشاهی یافته
بود رخصت شد و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله هزاری منصب اضافه
یافته هفت هزاری شد و درین سال شادی کتخدائی میر فخر الدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان برادر خان دوران
شب شنبه بیست و سوم رجب شادی کتخدائی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر الامرا خان دوران شب دوشنبه غره ماه
مبارک رمضان بعمل آمد و روز سه شنبه سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه
آله نوروز شد ✤

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری ✤ ✤

شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکوره دختری از بطن صاحبه محل در خانه محمد شاه متولد گشت و این صاحبه محل
دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانی خواهر زاده سادات خان ذو الفقار جنگ است که محمد شاه بتعشق او را بعقد ازدواج
خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبه مالوه و انتزاع آن از دست مرهٹه نتوانست و در دبلی تهانی پادشاه گشته
از تفرش افتاد ذخیره سرهای بسیار داشت ازین جهت اعتماد الدوله وزیر هم که برادر زن او بود دیگر قرار اتحاد داشت آزرده می بود
ناگهان بافتضای تنک ظرفی با پادشاه اظهار آزردگی نموده از حویلی علیمردان خان مرحوم که در آنجا می ماند بی اذن
و رخصت کوچ نموده در چار باغ وزیر نقل مکان کرد پادشاه برو غضبناک گشته از منصب صدارت معزول فرموده بشریعة الله خان
صدر سابق منصب مذکور عنایت نمود و خدمت داروغگی گرزداران آغر خان و فوجداری سهارنپور بحفیظ الدین خان
عنایت شد و آغر خان وغیره رسالداران پادشاهی بنا بر حراست عظیم الله خان مقرر گشته گرد بیرامون اقامت گزیده
پاسداریش می کردند آخر بعد شش هفت روز ندامت کشیده بخانه خود معاودت نمود و ملازمان خود را برطرف نموده منزوی
شد و درهمین سال بعد عید اضحی ستاره ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مائل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز مرئی می شد
که بطرف شمال می رود و قریب یک ماه ماند و بعد ایام عاشورا معدوم شد و روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال
پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه سلم نوروز شد ✤

ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و پنجم جلوس محمد شاهی است

روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاضی القضاة تاج محمود خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و
سال مذکور خدمت قضا بمراد الدین خان مفتی مرجوع و خان مذکور بعطای خلعت خدمت مسطور معزز گشت و روز یکشنبه
دوم رجب سال مذکور شریعة الله خان صدر الصدور پسر میر جمله فرخ سیری انتقال نمود و درهمین ماه و سال تیران علویین در آخر
... موافق زیج جدید که ... راجه جی سنگه کچواهه و اهتمام میرزا خیر الله و شیخ محمد عابد مهندس در عهد محمد شاه پیرایه آغاز و
اتمام یافته ... موافق زیج الغ بیگی شد و روز سه شنبه هفدهم شوال المکرم سال مذکور باز عظیم الله خان بی اذن و اطلاع

وزیر با دشاه از خانهٔ خود گریخته قاصد لاهور گشت و همان روز برای تعاقب و گرفته آوردنش پسران اعتماد الدوله وزیر و حیات الله خان میگباشی سردار سواران ملازم توپخانهٔ پادشاهی با دو هزار سوار و رسالهٔ کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان باستعجال تمام قطع منازل نموده در هشت روز بلاهور رسیده و زکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان همزلف بود او را بخانهٔ خود بدلاسا برده فیل و اسپ و دیگر لوازم عمارت از سر نو آراسته داد و پسران وزیر و ملازمان پادشاهی را ضیافتها نموده و تفقدات فرموده عظیم الله خان را حوالهٔ آنها کرده خوشنود روانهٔ حضور ساخت و آنها مع عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنهٔ مذکور بشاهجهان آباد رسیدند و عظیم الله خان در قلعهٔ پادشاهی بعد چند روز مقید گشت و در آخر شوال سال مذکور قران نحسین در برج سنبله گردید و روز دوشنبه هفدهم ذی القعدة الحرام سنهٔ مذکوره پادشاه بتقریب سیر و شکار در باغ متصل قصبهٔ لونی دار بیستم ماه مذکور پادشاه را اثر مرض خناق و ذات الجنب که از پیشتر بود اشتداد پذیرفته آماس در خارج بدن تضییق در مجاری اکل و شرب و تنفس بهم رسیده تصدیع بسیار کشید و شب پنجشنبه بیستم فصد نمود و زلوچسپانید و صحت نا یافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور داخل قلعه گشته شفا یافت و روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم نوروز شد ٭

ذکر سوانح سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاهی

روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره سعد الدین خان میر آتش که خانسامان پادشاهی هم بود در حضور برای کورنش حاضر گشته آخر شب سه شنبه بلای هیضه محتبسه مبتلا گردید و بسبب ضعف معده که همان جهت عارض داشت بعالم آخرت شتافت و روز جمعه دوازدهم ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش بعطای خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر مع اضافهٔ هزاری منصب و پالکی جهالردار سرافرازی یافته پنجهزاری و میر آتش و خانسامان پادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور فرامین و شقه‌های نشان خاص شاهی بعمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جی سنگه سوائی و دیگر امرا متضمن طلب حضور شرف صدور یافت و آصفجاه هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنابر ضعف پیری و آسایش و جاه حکمرانی شش صوبهٔ دکهن چون ضرورتی داعی نبود عذر خواسته نیامد و کمر همت بر تسخیر ملک کرناتک بسته اول قلعه ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح کرد و بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوایت انتزاع نمود و راجه دهیراج جی سنگه نهم شعبان که دسهره بود دیا سیزدهم ماه مذکور بنابر اختلاف الروایات فوت شد و سه رانی از زوجهای او مع دو دو سه سه خادمه و پاتر با جسد راجهٔ مذکور بدستور معین مستمر که عادت هنود است سوخته باصطلاح اهل هندستی شدند بفتح سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی بیای زده ٭

ذکر ورود عمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوری پسر زکریا خان خواهرزادهٔ وزیر از لاهور ✢ ✢ ✢

بعد ورود شقه‌های پادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک زده خود را از جملهٔ متوسلان آن والا دودمان می‌شمرد و بنای قبول و اقتضای امر مذکور برایما و اشارهٔ عمدة الملک گذاشت عمدة الملک

و نفاق و اتفاق چنین متعذر رسید با خود در حضور ضرور بود صلح امور شمرده ترغیبات فراوان نمود صفدر جنگ حسب الاشعار او تهیهٔ اقامت حضور درست دیده در فکر سرانجام ضروریات افتاد و راجه نول رای بخشی خود را که اول ادنی ملازم سرکار او و از خدمتگزاری و حسن اخلاص باعلی درجهٔ اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه تجویز فرموده و چند روزی بنا بر احضار عمال و ملازمان سرکار و اسباب استعجال توقف نموده وعدهٔ رسیدن بدار الخلافه شاه جهان آباد بعد اندک زمانی از ورود عمدة الملک با او داد عمدة الملک مدتی یسیر قبل از صفدر جنگ از صوبهٔ اله آباد کوچیده روانهٔ دار الخلافه گشت و سید محمد خان ایرانی را که از قبل او حاکم کوره و در شجاعت آیتی بود بر صوبه نایب گذاشت و روز یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور طرف مقابل قلعهٔ مبارکهٔ شاهی بر ساحل دریای جمنا رسید و آخر روز دوشنبه غرهٔ شوال روز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمد و هر دو امیر کبیر بسواری یک فیل داخل شهر شاهجهان آباد گردیده وقت شام عمدة الملک بشرف کورنش بادشاه و تقبیل قوائم سریر سلطنت مشرف و مفتخر گشت و در اواسط شعبان سال مذکور فقیر همرکاب والد مرحوم در شروع شباب روزی که ساعت نهضت صفدر جنگ از فیض آباد اوده باراده حضور مقرر بود به بلدهٔ مذکوره که مرکز دولت صفدر جنگ بود رسید سمیع بیگ خان داروغهٔ دیوان خانهٔ صفدر جنگ حسب الامر آقای خود باستقبال والد مبرور آمده مرحوم مذکور را بملازمت صفدر جنگ برد العلامه نموده چون فوج و سواری او تیار و انتظار ساعت مختار بود ساعتی در خانهٔ سمیع بیگ خان توقف فرمود بعد ساعتی عبد الرحیم خان منجم باسطرلاب ارتفاع آفتاب را دیده اصطرلاب به صفدر جنگ اخبار نمود و صفدر جنگ سوار گشته داخل پیش خانهٔ خود که قریب بمسافتی از آبادی داشت گردید و بعد روزی چند اوائل شهر رمضان المبارک کوچ فرمود و مع اهل و عیال روانهٔ دار الخلافه گشت و بر لب دریای گنگا رسیده مابین قنوج و ملن پور که مزار شاه مدار است سه چار روز مقام نموده به بستن پل از کشتیها رکاب فرمان داد بعد تیاری پل راجه نول رای نایب صوبه را مرخص گردانیده خود عبور نمود و والد را فوجداری سرکار خیر آباد داده همراه راجه نول رای رخصت میکرد وی گفت که شما رنج سفر کشیده رسیده اید چند روز آسوده اگر صحبت میان شما و نایب برابر باشد خواهید ماند و الا بحضور ما خواهید آمد والد مبرور تبعیت راجه نول رای نه پسندیده همراه او رفت عید در نواح کول جلالی آمد صفدر جنگ در آن روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن مصلی و استماع خطبه است خیمه از لشکر نما صله برپا کرده بتقدیم رسانید و بعد از آن طی منازل فرموده متصل بدار الخلافه رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنگ پسر سعادت خان برادرزادهٔ برهان الملک که خالو زادهٔ صفدر جنگ و برای خود امیری بود و مع راجه لچهمی نراین وکیل صفدر جنگ دو سه منزل پیشتر باستقبال آمد و صفدر جنگ تنها رسیدن که این وقت فقیر متذکر آن نیست بر لب دریای جمنا رسیده از جائیکه منزل بود جریده با کمال تجمل مع فوج مغلیه و هندوستانی که هر یک ۱۰۰۰ ار خوش اسپ و خوش یراق بود خصوص فوج مغلی که لباس بدن از سقرلات ملون و سازهای نقره و اسپان ولایت داشتند عماریهای افیال زرتاری و موضع های طلائی و نقرهٔ و سه نشان فیلی در نهایت شکوه باخوبی آمده که البته کم از ده هزار سوار نخواهد بود محاذی قلعهٔ بادشاهی که اول روز رسید اتفاقاً شب بارانی باریده هوا صاف بود صفدر جنگ موافق ضابطه روبروی برج مثمن دیوان خاص که طلاکاری است و مثل خورشید میدرخشید از فیل فرود آمده سلام و آداب تسلیمات اربعه بعمل آورد و لمحهٔ ایستاده بعد گرفتن عطایای کل از قبیل طره و حمائل که بادشاه مصحوب خواجه سرای محلی فرستاده بود باز سوار شده به فرودگاه برگشت بادشاه هم از تماشای فوج و سواری او که از برج مثمن می نمود محظوظ شد و آخر روز پنجشنبه یازدهم ماه شوال سال مذکور که ساعت مختار ملازمت بادشاه بود نزدیک بقلعه

در ریگستان آن طرف جمنا خیمه‌هاے عظیمه دو درجه برپا گشت و صفدر جنگ مع فوج و اسباب حشم و تجمل خود بر پل کشتیها که از طلب
بادشاه تیار بود عبور نموده در خیمه‌هاے ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر نصرت جنگ
باستقبال او آمد خیمهٔ اول پیر از ملازمان صفدر جنگ بود فرمان داد که ملازمانش در رسیدن خیمه بر زین پوشها نشینند و خیمه را برای
رفقاے وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده دران خیمه اجتماع نمودند بعد ازان وزیر آمده در میان مردم خود تا سر دروازهٔ خیمهٔ
دیگر گذشت و در انجا لمحهٔ توقف نموده معدودے از مقربان عمده معتمد را همراه گرفته اندرون رفت صفدر جنگ نیز با معدودے
از عمده رفقاے خود که از ان جمله بود والد مرحوم نشسته انتظار وزیر مے کشید چون وزیر را دید از مسند برخاست و تا صحن
صحن خیمه استقبال نموده بامهد گر رسم سلام و معانقه بعمل آوردند و در خیمه بر یک مسند نشسته ساعتے صحبت اختلاط داشتند بعد ازان
متعارفات عطر و پان و گذرانیدن خوانهاے اقمشه و جواهر و اسپان و افیال بعمل آمده وزیر مرخص شد که پیشتر رود و صفدر جنگ
متعاقب او آید چون وزیر رفت صفدر جنگ در پے او بکر و فر تمام سوار شده وقت شام ادراک سعادت کورنش پادشاه
نموده داخل حویلی داراشکوه که از عهد برهان الملک بعنایت پادشاه در قبضه داشت گردید آخر آهسته آهسته تمام لشکر و فوج
او داخل شهر گردید عجب شهرے بود اگر چندین امرا مثل صفدر جنگ و عمدة الملک و آصف جاه آمده داخل شهر مے شدند هیچ
امتیاز قلت و کثرت مردم نمے شد و اکثر مقیمان شهر را معلوم نمے شد که کے آمدند و کجا پنهان شدند و الدمیر و رهم باغ راجه
بخت مل که دیوان خالصه شریفه و چند سال قبل ازین مرده بود دیگراپه گرفته داخل شهر شد و روز پنجشنبه هجدهم ماه و سال مذکور
شاهنواز خان معروف بمیرزا پهلو پسر زکریا خان ناظم لاهور که اندکے مصاف بیباک بود بشاهجهان آباد رسیده شرف حضور
و کورنش پادشاه دریافت و روز پنجشنبه دوم ذی قعده سال مذکور عبید الله خان پسر دوم میر جمله بخدمت صدارت و عطاے
خلعت سرافرازے یافت و آخر روز سه شنبه چهارم ماه مذکور بندے علی خان خلف غیرت خان نعمت اللهی الحسینی که خطاب جد مادری
خود شیر افگن خان داشت همراه عمدة الملک بهادر آمده شرف یاب ملازمت پادشاه و بعنایت خلعت پنج پارچه سرافراز گردیده مورد
الطاف بسیار گشته بود و درهمین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ سیزدهم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دخترے از احفاد مهابت خان
بعمل آمد و همدرین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستارهٔ ذوذنبی اول بقدر سهم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب
سرة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب مے ماند و قریب بیست و دو روز بهمین قسم یکجا ماند از میان هر دو
کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب مے رفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه ذنبش بقدر یک نیزه مرئی مے شد
عین ستاره بسوے مغرب و ذنب او بطرف مشرق و روشنی هاشیه زیاده مے شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد و شب دوشنبه
چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن و سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور مهرپرور زوجه بهادر شاه جدهٔ محمد شاه نیز مرده در
مزار خواجه قطب الدین برده مدفون شدند و همدرین اثنا روز سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات بفخر الدوله
برادر روشن الدوله بتفویض یافت سببش آنکه صوبهٔ مذکوره چنانچه در دفتر دوم بزبان قلم داده آمد از عمل پادشاه بدر رفته از مدت
چند سال در قبضهٔ تصرف مرهٹه بود و کسے صوبه دارے آنجا قبول نمے نمود محمد یار خان که از سردارزادهاے ایران بصفات
نسق و شجاعت بود از خوف نادرشاه و محنت رفاقتش بستوه آمده هنگام ورود نادرشاه مذکور در هند متخفی گشت و بعد معاودت
رفاقت صفدر جنگ گزیده در ایام رفاقتش از بنارس تاخت زرے که مهابت جنگ برای بالاجی راو مرهٹه فرستاده بود و دو لک
بالاجی مع فوج بدرقهٔ هیبت جنگ ناظم عظیم آباد در سهسرام منزل داشت بغتةً بر سر لشکر مذکور با معدودے از سواران

مغلیه رسیده نزد مذکور از آنها باز گرفت و برخے را مجروح و بعضے را مقتول ساخته به بنارس برگشت چون صفدر جنگ از جرات او مطمئن نبود صحبتش با او درنگرفت و در شاه جهان آباد ترک رفاقتش نموده فخر الدوله را که نامے داشت بگرفتن صوبه گجرات برانگیخت داعیه آن داشت که دلاوران فوج مغلیه را از ملازمان صفدر جنگ با خود گردیده و سامانے بهم رسانیده مرهٹه را بضرب دست خود مغلوب و صوبه مذکوره را مسخر سازد و بعد ازان هرچه از دستش برآید بعمل آرد چون فخر الدوله سعے نموده سند و خلعت آن صوبه را بدست آورد فوج مغلیه که در ملازمت صفدر جنگ آسایش یافته از ابتلاے اطاعت و محنت و رفاقت نادرشاه برآمده بود و محمد یار خان را مے شناخت که شراره ایست از آتش قهر و غضب نادرشاه و بسر بردن با او همان جانگاهها لازم دارد از رفاقتش سرباز زده راضے به ترک ملازمت صفدر جنگ نشد مگر قلیلے که با او دیرینه توسل و حقوق احسانش بر گردن داشتند همراهیش گزیدند و محمد یار خان با همان قدر مردم فخر الدوله را همراه گرفته بگجرات شتافت و دست و پائے زد اما بنابر قلت مقدور و اتباع هیولاے اراده او صورت نگرفت و با فخر الدوله که هیچ محض بود صحبت او موافق نیفتاد بنابرین از رفاقتش متنفر و با وجود ظن خطر عازم خدمت نادرشاه گردید چون رسید نادرشاه گفت از لطف من تو رسیده چرا باز آمدے عرض داشت که گذشته شدن از دست، چون تو جوامردے بر زندگے در میان نامردان مرجح شمرده رو بدرگاه آورده ام نادرشاه را عذرخواهی او خوش آمده قلم عفو بر جریدهٔ زلاتش کشید و بیگلربیگے فارس یا هرات گردانید و فخر الدوله در غیبت او اسیر و دستگیر مرهٹه گردیده بعد خرابے بسیار بشاه جهان آباد برگشت و منزوے بود تا مرد و روز پنجشنبه هفتم ذی الحجه همین سال باران بسیار و تگرگ هم کم و بیش اکثر جاها بارید و برق و رعد بشدت بود چنانچه اندرون قلعه در دیوان عام برق افتاده دو اسپ و دو کس هلاک و دو کس دیگر بیهوش گردیدند و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور بهر سه پسر شیخ سعد الله خلعت ماتمے مرحمت شد ؛

ذکر وقائع سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مطابق سنه بیست و هفتم جلوس

روز شنبه غرهٔ محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجرے خلعت دیوانی تن بعبد المجید خان کشمیرے از انتقال شیخ سعد الله عنایت شد و او همان روز در کچهرے نشسته بر بعضے کاغذهاے ضرورے دستخط نمود و روز شنبه ششم ماه صفر نوروز شد و هم درین سال آصفجاه قلعه مالکنده را از توابع حیدرآباد محاصره نموده از دست مقرب خان دکهنی بحوزه تسخیر خود درآورد و هم درین سال چون پادشاه را چنان اعتمادے بر امراے تورانیه نبود و سعد الدین خان و پسرش حفیظ الدین خان از متوسلان آصفجاه و اعتماد الدوله و همقوم آنها بود حفیظ الدین خان را از خدمت داروغگے توپخانه که کار عمده و حراست جان و مال و ناموس پادشاه در ضمن کار مذکور است معزول نموده بصلاح عمدة الملک روز یکشنبه هفتم صفر اول روز صفدر جنگ را بعنایت خلعت خدمت میر آتشی سرفراز فرمود و نهایت لطف و مرحمت نموده اظهار توقعات وفاداری و اداے حقوق نمکخوارگے از امیر مذکور بر زبان آورد و صفدر جنگ تپشخانه میر آتشے بقدر شان و شوکت خود در قلعه آراسته ازان باز اقامت خود در قلعه مقرر نمود و براے خاطر والد مرحوم چکله شکنده را از پادشاه گرفته والد را بحضور پادشاه بنابر ادراک شرف کورنش برد و خلعت خدمت مذکور رسانیده پوشانید و فقیر و برادر فقیر نقے علی خان در همین آوان مناصب مناسب و خطابهاے خانی یافت و چند ماه در خدمت والد گذرانیده در اواخر ماه مبارک رمضان بخدمت صفدر جنگ آمده رخصت معاودت بطرف عظیم آباد گرفتیم چراکه از مدتے محل سکنی و جناب والدهٔ ماجده و برادران و عم و خال همانجا بود و باحترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ ناظم بلده

مذکوره و صلابت جنگ نیز قرابتی داشت او و علاقهٔ مهربانی خلعت سرپیچ مرصع با مهر و برادر عنایت نموده بایالت بعض تحف بنگاله حکم کرده و پیغام دعا بنام عظیم آباد رخصت گردانید و غره ذی قعده سال مذکور فقیر با برادر و همراهیان مع الخیر بعظیم آباد رسید و در روز سه‌شنبه دهم جمادی الاخر سال مسطور راجا مل مدار المهام مهاراجه ایشری سنگه سوائی ناظم راجه و هیراج جی سنگه متوفی ملازمت بادشاه نموده بعطای سرپیچ پارچه سرافرازی یافت و روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور بنابر تقریب تعزیت پدر مهاراج مذکور که حسب الطلب آمده بود و هم برای آوردن او پیش بادشاه بوساطت خود وزیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سرای قاسم بخیمهٔ او رفته و ساعتی نشسته بمغرب بخیام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمهٔ وزیر برای حصول ملازمتش آمد شب شنبه بیست و هفتم رجب سال همایون بخت برادر محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان انتقال نموده در جوار مزار خواجه قطب الدین چشتی مدفون گردید و روز یکشنبه هفتم شعبان همین سال فوجداری گوالیار بعمدة الملک بهادر از تغییر خضر خان و صوبه داری کشمیر بصفدر جنگ بهادر از تغییر اسد ولد اسدیار خان بهادر در السان تخلص عنایت گردید و این اسدیار خان دست گرفته و بعرصه آورده عمدة الملک بود بسببی او بیچاره منزوی و محروم از تقرب بادشاه شد و یک پالکی بهر دو امیر بجای خلعت مرحمت گشت صفدرجنگ در خلوت از خود شیر جنگ را مع فوجی از مغلیه هندوستانی بقدر حاجت برای بندوبست آنجا فرستاد و شیر جنگ در آنجا رفته پدر را که مرد شجاع و گردن کش آنجا بود بقتل رسانید و بهان دروغ استمالت کرده طلبید نشستند و بعد آمدنش با او دغا کرده مقید گردانید و سهل مدتی در آنجا مانده و تفرج منزهات آن بلده جنت نظیر نموده افراسیاب خان را که یکی از رفقای صفدرجنگ بود حسب الامر نیابت صوبهٔ مذکور گذاشته خود معاودت بشاهجهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفتم ماه مبارک رمضان سال مذکور عظیم الله خان که از مدتی در قلعهٔ بادشاهی محبوس بود رخت زندگانی بعالم آخرت کشید و با مثال او خود ملحق گردید و سه ساعت از روز مذکور برآمده نعش او را در خانه‌اش آورده اعتماد الدوله بنابر قرابت قریبه آنجا از هجوم مردم بسیار در آن مکان که حسب الحکم افتاده بود بنابر آمدن وزیر رسیده اتفاقاً آن مکان ته خانه داشت بسبب کثرت بار مردم یا بنابر سببی از اسباب خفیه سقف آن ته خانه فرو نشست وزیر و اکثر مردم بنابر تأخیر در آجال شان محفوظ ماند لاش او را برده در جوار مزار شاه نظام الدین اولیا سپردند و آخر ماه ذی‌القعده سال مذکور قران نحسین در اول برج جدی و بنابر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجری و بار سوم بنابر استقامت آخر ماه ربیع الثانی پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم در آخر برج سنبله شد و ششم یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین پسر کلان معز الدین فوت شد +

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و هشتم جلوس است

علی محمد خان روهیله که نام او بنابر بعضی تقریبات در ضمن احوال گذشته شده سیف الدین علیخان و غیره آن سانحه در فرد دوم مذکور شد اگرچه پسر راهیر و پروردهٔ افغانی بود مرد بی ادهم کذلک اما بهره از شجاعت و لیاقت سزاوری داشت و از غفلت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله کار پاسی او رونق گرفته باوج اقتدار رسید مجملی از احوال و اسباب عروج او بمعارج اقتدار و اقبال آنکه اول بطریق جامه داران ملازم عمال صوبهٔ مرادآباد و بلاد نواح آن بوده از جانفشانی و نیکو خدمتیها مورد الطاف حکام و دوران دیا مصاحب نام گردید مدتی در ملازمت عظمت الله خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله صاحب

وحاکم باقتدار مرادآباد بوده اند زندگانی نمود و بر جاه و حشم او بعد کشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا
حسین علی خان شهید مرحوم بنابر اینکه روهیلهٔ مذکور با عظیم الله خان در قتل سید مرحوم برفاقت حاکم مرادآباد شریک بوده جلادتها
نموده افزوده و روشناس وزیر و صاحب منصب و جاگیر و حاکم بعض پرگنات آن دیار گردید چون صاحب عزم و اراده بود بهر
تقریب و تدبیر در تسخیر محالات قرب جوار کوشیده بطور اجاره از جاگیرداران آرام طلب و وزیر بی خبر بدست آورده اقتدار
یافت و فرید الدین خان و عظمة الله خان که از شجاعان زمان و حاکم باقتدار مرادآباد جاگیر وزیر بوده اند درگذشته بعالم آخرت
رفتند او بنام افغانی در زمرهٔ آنها وصلت نموده اکثری از رؤسای فرقهٔ مذکوره را با خود رفیق گردانید و افاغنه نواح قندهار
که از صدمات افواج ایران آوارهٔ دشت ادبار بودند باشتهار افغان دوستی او جوق جوق پیش او رسیده ملازم گردیدند و
علی محمد خان بلقب روهیله در عوام مشتهر گشت چون اقتدار فراوان یافت و سستی سلطنت و نفاق امرای دون همت و انهماک
و استغراق وزیر در شرب مدام و صحبت قمر طلعتان گل اندام بر صفحهٔ ضمیر او مرتسم گشت تمرد ورزیده سر از اطاعت و مالگذاری
سرکار وزیر پیچید و وزیر راجه هرنند را که از قوم روڑا بود نایب صوبهٔ مذکور گردانید و اسباب حرب از قبیل توپ و بانهای
بسیار و دیگر ما یحتاج از سرکار خود داده حکم بنگهداشتن فوج هر قدر که خواهد در کار داند داده بانتظام صوبهٔ مذکوره و محالات
قرب جوار و تنبیه و گوشمال روهیلهٔ بد سیر متمرد و دیگر سرکشان مامور فرمود راجه هرنند به محالات متعلقهٔ خود رسیده و فوج انبوهی
ملازم گرفته با سامان موفور در کمال غرور حکمرانی پیش گرفت روهیلهٔ مسطور بمقتضای شعور پیغامهای اطاعت و انقیاد داده
عذر تقصیرات و اندک تخفیفی در معاملات ذمهٔ خود می خواست هرنند نظر بکثرت فوج و حکم [illegible] وزیر و امید اعانت از ملتمسات
او را مطلق نمی پذیرفت و با او در مقام کاوش و فکر برانداختن او از بیخ و بن بود روهیله حال بدین منوال دیده با رفقا و رؤسای
قوم استشاره نمود چون افاغنه اکثر صاحب جرأت و بی باک و در تحصیل زمینداری و تسخیر ممالک چالاک می باشند هرنند را با خود
در کمال عناد و عداوت دیده علی محمد خان را اشاره بجنگ او نمودند درین باب همه همداستان شدند خان مرقوم مستعد کارزار
گردیده لشکر آراست و بجنگ راجه هرنند برخاست او نیز مهیای مدافعهٔ او گشت و از جای خود جنبیده مقابل گردید چون تلاقی
عسکرین قریب گشت و چندان فاصله درمیان نماند سنه وان که در هنود حسن و قبح تاریخ بوده تاثیرات اجرام علوی در عالم
کون و فساد بلکه در اعطای رستگاری و نجات آخرت برابر با خالق کائنات میدانند هرنند بموجب حکم برهمنان منجم
منتظر تاریخ موعود مختار گردیده جنگ در تعویق انداخت و گرد معسکر خود سنگر بسته و توپها چیده خواست که ایام معدود تا رسیدن
روز موعود بلطائف الحیل آمد و رفت سفرا و رسل گذراند روهیله برین حیله مستشعر گردیده چون هر دو لشکر نزدیک بوده اند شبی
شهرت ملازمت و ملاقات با راجه در صبح آن شب داده هنگام سحر لشکر و سوارهای خود آراست و ساعتی از روز برآمده
بر لشکر هرنند که غافل بود در ریخت و آن مرد که در پرستش اصنام اشتغال داشت هر چند خبر ورود لشکر افغان قریب سنگر باو رسانیدند
همین جواب بر زبانش بود که امروز تاریخ جنگ و سواری ما نیست تا فوج روهیله در سنگر در آمده دود از نهاد هنود و جنودش
برآوردند در پایان کار پسرش موتی رام که بحسن و جمال شهرت داشت با معدودی از مخلصان سوار شده راه آخرت
گرفت و هرنند در پرستش گاه خود که نشسته بود بدون برخاستن و گامی برداشتن بر اثر پسر رفت و علی محمد خان را اسباب
فراوان و غارت بی پایان بدست آمده فتحی در کمال عظمت بنهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله بی شرم و ننگ
بتدارک شکست و پرداختن خون خود مشغله پوری را مع پسر کوچکش معین الملک که به میر منو مشهور بود بمقابله فرستاد و علی محمد خان

در عین دریا که شعله پورسے بر بجره بود با معدودے از ملازمان خود بسوارے کشتی آمده ملازمت بیگم دلپرسش نموده مالگزارے و معامله را انفصال داده میگویند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود اما از نکاح و از دواج او خبرے مسموع نشده خلاصه از ان زمان سر اقتدار علی محمد خان بکیوان رسیده مرادآباد و بریلے و انوله و بداؤن و بن گڈه و سنبهل و امروهه وغیره ممالک آن ضلع آهسته آهسته در ید تصرفش در آمد و قریب چهل هزار افغان و روهیله ملازم رکابش گشته دم از تمرد و اقتدار زد تا وقتیکه عمدة الملک و صفدر جنگ بحضور رسیده مدار علیه سلطنت گردیدند پادشاه را بر مفاسد وجود افغان مذکور متنبه ساخته دلالت بر تنبیه و استیصال او نمودند پادشاه نصیحت مخلصان پذیرفته آخر شب شنبه ساعتے قبل از طلوع آفتاب بیست و چهارم محرم الحرام سال مذکور بطالع دلو بداعیه گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت بر افراشته در باغ لونی نقل مکان نمود و بعد انقضائے سیزدهم صفر از انجا کوچیده بر دریائے هینڈن و از انجا مدا اسنه نزول اجلال فرمود و روز جمعه بیست و دوم صفر سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خالوے ملکه زمانے را بصوبه دارے و قلعه دارے دار الخلافه شاهجهان آباد سرافراز نموده بعطاے قبای ملبوس خاص که در آن وقت پادشاه پوشیده بود و عنایت شمشیر اختصاص بخشیده خان مرقوم آخر روز از لشکر کوچیده شبا شب متصل شاهجهان آباد رسیده روز شنبه بیست و سوم ماه مذکور داخل شهر و روز سه شنبه بیست و ششم داخل قلعه مبارکه گردیده بکار خود اشتغال ورزید و پادشاه اول ماه ربیع الثانی در سنبهل در او اخرش بقصبه بداؤن رسید علی محمد خان تاب جنگ پادشاهی در خود ندیده بقلعه بن گڈه تحصن جست و افواج پادشاهے قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود قائم الدوله قائم خان بهادر قائم جنگ خلف محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش از دار الملک خود فرخ آباد مع فوج بسیار در لشکر پادشاهی رسیده بوساطت وزیر بحصول کورنش پادشاه مفتخر گردید و راجه نول رائے نائب صوبه اوده که ملازم صفدر جنگ بود با افواج و اسباب شایسته حسب الطلب آقاے خود نیز در رسید چون در میان لشکر شاهے و راجه نول رائے قلعه بنگڈه بود و احتمال مے رفت که علی محمد خان چون دشمن حقیقی خود صفدر جنگ را مے داند و وزیر هم با او نفاق داشته شکست رونق کار هاے صفدر جنگ مے خواهد مبادا هنگام عبور راجه نول رائے که بضرورت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغان مرقوم راجه مذکور را تنها یافته دران طرف قلعه با او محاربه کند و چشم زخمے براجه نول رائے رسیده موجب وهن صفدر جنگ گردد لهذا صفدر جنگ از پادشاه استیذان نموده با فوج خود باستقبال راجه نول رائے رفت و او را همراه خود گرفته در کمال کر و فر از عین لشکر وزیر بلشکرگاه خود رفت و راجه نول رائے را بملازمت پادشاه رسانیده انواع عطایا برای خاطر داریش و آبروے خود با و دهانید القصه چون وزیر بملاحظات تخمیر نفاق ورزیده با آنهمه تمرد ها که علی محمد خان با وزیر نموده بود طرف او را علی الرغم عمدة الملک صفدر جنگ گرفته در باطن تقویت او مے نمود و بهر دو امیر مذکور مهم روهیله را باختیار او گذاشته اجتناب از انکار اصلح شمردند وزیر واسطه عفو تقصیرات افغان مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت هجرے دستهاے او را بدستمالی پیچیده بملازمت پادشاه همراه خود آورد پادشاه باستدعائے وزیر حکم گشادن دستهاے او بوزیر داده فرمود که این را حواله شما فرمودیم و مردم برائے ضبطی اموال و اسباب قلعه مامور گشته ذخیره غلات که برای خرچ سپاه فراهم کرده بود بسیار بدست آمد و بعضے توپهاے کوچک و نقد و جنس غیر غله و چند ضرب توپ دیگر هیچ نبود مگر قلیلے که نزد قائم خان امانت داشته بود ظاهر گشته داخل سرکار پادشاهے گردید و روز سه شنبه چهارم ماه مذکور پیش خیمه بطرف شاهجهان آباد روانه شد و پادشاه مراجعت نمود و راجه نول رائے و قائم خان بنگش مرخص گشته بجا هاے خود رفتند پادشاه هم عنان فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غره جمادے الاخرے سال مذکور بطالع آخر برج اسد داخل قلعه

شاه جهان آباد گردید ✤

ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر ✤ ✤ ✤ ✤

در آخر ماه محرم نوازش علی خان مرحوم برحمت حق رفته در آستان قدم شریف مدفون گردید و روز پنجشنبه چهاردهم صفر اشرف خان پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران انتقال نموده در مقبرهٔ پدر مدفون شد و روز یکشنبه هفتدهم ماه صفر نوروز شد و در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسدیار خان مرحوم انسان تخلص برحمت الهی رفت و نعش او را باکبر آباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند مرد نیکو کار هوشیار بود و مبادی علوم آشنا طبع موزونی داشت و شعر بقدر مرتبهٔ خود خوب می گفت دستگیری عمدة الملک او و جعفر علی خان که این عزیز هم ازین قبیل و با والد مرحوم بسیار آشنا بود و موتمن الدوله محمد اسحق خان و یک شخص دیگر که این وقت نام او در خاطر نمانده ملازمت پادشاه نموده او و اسحق خان در اول روز ملازمت پنجهزاری و دو شخص دیگر چهار هزاری شدند جعفر علی خان رفاقت عمدة الملک گزیده ترقی دیگر نکرد و اسحق خان بآسمان تقرب پادشاه و اقتدار رسید و ذکرش گذشت و اسدیار خان هم ثانی مرتبه او و شش هزاری منصب و باسد الدوله مخاطب صاحب ماهی و مراتب گردید و رساله او پنجهزار سوار بداغ شمشیر ملازم پادشاهی شد آخر عمدة الملک به کینهٔ آنکه چرا مثل جعفر علی خان و دیگر ملازمانش در رکاب نماند بعد عود از اله آباد و گرم نمودن صحبت با پادشاه مزاج محمد شاه را از و منحرف ساخته رسالهٔ شمشیر داغ برطرف کنانید و با وجود خوبیهای بسیار ازین حرکت مطعون خلائق گردید حالات خوش از اسد الدوله بگوش رسیده و به ثبوت پیوسته از آنجمله یکی آنکه حاجب که عبارت از چوبدار است یکصد و چهل نفر ملازم بوده اند و هر روز همه دکس همه وقت بنوبت بر در دولت سرای او حاضر می بودند باین طور که یک روز یک جماعه دار با جماعهٔ مذکوره و روز دیگر جماعه دار دیگر با وجود این حال جماعهٔ مذکوره از مزاحمت مردم و شور و غوغا که در حضور امرای مقتدر و امرای غیر مقتدر این زمانه می نمایند ممنوع بوده اند و فقط بهم آنام و دفع ملام که مردم حمل بر دنائت و بخل او ننمایند لازم داشت و با نجابر چند در مرتبه ادنی از و بود ند سلوک مصاحبانه و برادرانه می نمود و بهر صورت مردم از و خوشنود بوده اند رب اغفر له و ارحمه این دو رباعی از نتایج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعی

گه با صنم شفیق میباید زیست ✤ گه تنها بی رفیق می باید زیست ✤ انسان این بزم جای شکر و گله نیست ✤ یک چند بهر طریق میباید زیست ✤ **و له ایضاً** گه قصهٔ شیخ و شاب باید گفتن ✤ گه شکوهٔ نان و آب باید گفتن ✤ انسان تا مرگ گفتگو لا بد است ✤ افسانه برای خواب باید گفتن ✤ ✤ روز دوشنبه نوزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره خبر رسید که دوازدهم ماه مرقوم بعد دو شنبه زکریا خان ناظم لاهور ازین سرای غرور رخت هستی بربست و وزیر که برادر زن زکریا خان بود این خبر را شهرت نداده میر یحیی خان پسر کلان زکریا خان را که خواهرزادهٔ وزیر و دامادش هم بود در ظاهر به بهانهٔ دیدن پدرش آخر همان روز از پادشاه رخصت دهانید و او روز سه شنبه بیستم ماه مذکور اول صبح کوچیده و بر جناح استعجال بلاهور شتافته بجای پدر متمکن گشت و بیست و دوم خبر مذکور مشهور شده وزیر در ماتم نشست و بعد انقضای رسوم تعزیت روز دوشنبه بیست و ششم بحضور پادشاه رفت و آخر همان روز غلام محی الدین خان صاحب خدمت بیوتات خلعت رخصت بنا بر ضبط اموال زکریا خان یافته بلاهور رفت و در روز دوشنبه نهم شعبان سال مرقوم الصدر خلعت صوبه داری لاهور و ملتان از انتقال زکریا خان بوزیر الممالک اعتماد الدوله مرحمت شد و او نیابت صوبه های مذکور به پسران زکریا خان خواهرزادهای خود تفویض نمود آخر میان هر دو برادر بخصومت انجامید ه

شاه نوازخان میرزا پهلوری برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخت یحیی خان بعد چندی بحیلهٔ عمهٔ خود در خوان طعامی پنهان گشته از مستحفظان که بر در حویلی او بوده اند رهائی یافت و باعانت بعضی مخلصان اسپ خاصی بدست آورده بحیله گامی اسپ مذکور از لاهور گریخته در معدود ایام بشاه جهان آباد رسید و از خجالت هیچ کارگی خود جامها رنگین کرده لباس فقر در بر و خاک مذلت بر سر نموده جائی بر نهر شهر ساخت و آنرا ابراهیم بارسی نام نهاده برای خود تکیه و نشیمنی مقرر کرد چون داماد وزیر و صاحب سیم و زر بود چند کس از رفقای او نیز پیروی او نموده همان لباس پوشیدند و بر فقر لباسی قناعت ورزیدند و شاه نوازخان بر وسادهٔ حکومت هر دو صوبه متمکن گشت و روز دوشنبه شانزدهم شعبان اسدالله خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت ایزدی پیوست و وقت نصف شب پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانهٔ شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پادشاه پسری متولد شد ✤ ✤

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که مطابق است با سال بیست و نهم جلوس محمد شاه ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماه ربیع الثانی سال مرقوم غلام محیی الدین خان که برای ضبط اموال زکریا خان رفته بود و لپسرانش بعض اسباب و اجناس و قلیل زر نقد بنام ضبطی که سنت زشت خاندان بابریهٔ تیموریه است حوالهٔ اش نموده بودند آورده در حضور گذرانید بعطای پالکی جهالردار و اضافهٔ منصب هزاری سرفراز شد روز جمعه سیزدهم جمادی الاولی بهروزخان خواجه سرای محلی پادشاه نماز جمعه خوانده به خانهٔ چیلهٔ خود که عبارت از پسر متبنی است و او مرده بود و برای آوردن زن او و دادن به پسر خود که مرد که مذکور بر او عاشق گشته و آن زن بشوهر دیگر راضی نبود رفت زن بیچاره بیا در امتناع سعی نمود و خواجه سرای فرمساق مذکور برای آن سلب پسر که مرشدش بود ضعیفهٔ عفیفه را اجبار بران کار می فرمود چون طرفین مبالغه را از حد بدر بردند پدر آن نیک زن از غیرت مانع و مزاحم شد خواجه سرای ناکاره در اقتدار امارت و تقرب خود غلظت و شدت نموده مرد صاحب غیرت تاب سفاهت خواجه مذکور نیاورده برحفظ ناموس خود آن ننگ بی نام و ننگ را بزخم جمدهر از پا در آورد و بیچگانه او را که همراه بود نیز مجروح ساخت و آن مرد غیور را از دست ملازمان خواجه مغرور بدار آخرت رفت و بهروزخان را مجروح بر پالکی سوار کرده اش افگنده آوردند بعد ساعتی بمقر خود رفت و در مقابر جوار خواجه قطب الدین مدفون شد

لراقمه
پیروان را نشناسم که کجا راه برند ✤ رهبر گم شده را راهنما سی بینم ✤

و در ماه جمادی الآخر شب جمعه حافظ وجیه خان خواجه سرای داروغهٔ باورچیخانهٔ شاهی آخر شب وضو نموده نماز میخواند ناگاه غشی عارض گشته در یک ساعت رخت هستی بربست و خدمت مذکور بر بیگانه های او مفوض گشت اول روز جمعه بیست و نهم ماه مذکور پادشاه برای سیر باغ نالکتوره تشریف فرما گشته برای میرزا محمد اسحق خان نجم الدوله خدمت چوکی خاص از انتقال خواجه بهروزخان مقتول تجویز نموده او تسلیمات این عنایات بجا آورده روز یکشنبه بیست و هفتم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین بسیر و تماشا رفت بعنایت بالابند بابت خدمت مذکور سرافراز یافت و اول روز یکشنبه پنجم پادشاه داخل قلعهٔ مبارک شد ✤

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی بزخم جمدهر باشارهٔ پادشاه و خدع روزافزون مانان ظاهر

عمدة الملک که در لیاقت امور سروری از جمیع امثال اقران خود برتری داشت احدی را در پایهٔ عمدگی با خود برابر نمی پنداشت

وحسب الاتفاق روزی در سکر شراب شبی از بام خانه خود افتاده بند رانش پیچیده و صدمهٔ عظیمه باو رسیده مدت هفت هشت ماه صاحب
فراش گردید و بعد یافتن صحت هم طاقت آمد و رفت دربار و استادن بحضور پادشاه در خود کمتر یافته خویشتن را معذور دید و پسران
او را از سعادت دانسته جواب و سوال کارهای خود را بملاحظه تقرب پادشاه بعمدة الملک سپرده فارغ البال در خانه نشست گاهی
بعد ماهی که بدربار می‌آمد بنابر قلت طاقت استادن سهل زمانی حاضر بوده رخصت می‌شد و صفدر جنگ خود مخلص عمدة الملک
دگویا از متوسلانش بود بنابر مقدمات مذکوره اقتدار عمدة الملک باوج فلک دوار رسید چون اندک تیز مغز بود داشت و با پادشاه
از ابتدا صحبت بذله سنجی او را میسر بود در تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی‌آورد در بیولا که افراط اقتدار بهم رسانید بیشتر
از پیشتر بیباکیهای می‌نمود و در انجاح مطالب و پذیرائی ملتمسات خود ابرامها نموده مبالغه را از حد بدر می‌برد و نجم الدوله
محمد اسحق خان بهادر و برادرانش را با آنکه شمول عنایت پادشاه دربارهٔ آنها برابر السلاطین سعید نسبت اما بمقتضای اینکه بدستان
دست گرفته او بود بنظر کم می‌دید محمد شاه برای افزایش قدر اسحق خان و اقتدار و حمایت و حراست او و اخوانش و صلت خواهر
اسحق خان با شجاع الدوله جلال الدین حیدر خان بهادر بهادر جنگ پسر صفدر جنگ مقرر نموده عمدة الملک را از طرف خود برای
سرانجام اسباب شادی کتخدائی دختر مذکور مقرر ساخت و صفدر جنگ این شادی را بکمال زینت و نهایت کر و فر بهم از
فرط خوشنودی خود و هم برای استرضای خاطر پادشاه نمود از جمله اسباب شادی مذکور تیاری یکهزار و چند صد سیوی
نقره بود که در ساچق سجانه عروس فرستاد تخمینا هر سیوی کمتر از صد روپیه نخواهد بود عمدة الملک یکبار از پادشاه رخصت گرفته
بملاقات سلاطین مقید در تسلیم گذرانیده رفته اکثری را دید اینکار را احتمالات بهم رسانیده موجب بدگمانی مردم خصوص بدخواهان عمدة الملک
گردیده و بهر صورت مزاج پادشاه را آخرها انحراف تمام از طرف عمدة الملک بهم رسیده بخواست او در دلش رسوخ یافت اما
در اظهار آن فائده ندیده بدارا می‌گذرانید تا آنکه عمدة الملک روزی برای اظهار بعض مقدمات با پادشاه شروع نموده سخن را طول داد
و پادشاه را استماع آن گران گشته گفت عمدة الملک بهادر باز روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه کلمه است باید شنید
پادشاه صبر کرده بعد آنی باز اعاده همان سخن نمود باز عمدة الملک همان جواب داد تا سه بار همین اجتناب از الزام اهل که خواجه سرایان
که اکثر تنگ حوصله و کج خلق می‌باشند روز افزون خان ناظر که درین صفت از دیگران بیشتر و خدمت نظارت پادشاهی و بندوبست
اکثر ابواب دولتخانه و حرم سرای سلطانی باو مفوض و غلام پیر آبا و اجداد محمد شاه بود دلتنگ گشته زیر زبان گفت اما این قسم که عمدة الملک
هم شنید که همین امروز قصه بیوه زنان همسایه را هم باتمام باید رسانید عمدة الملک برآشفته گفت غلامان را چه یارا که در گفتگوی
عمده‌های دولت و اساطین سلطنت چنین جسارت نمایند او در جواب گفت که اگر غلامیم غلام پادشاهیم نه غلام دیگران عمدة الملک
با پادشاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدربار نخواهد آمد پادشاه استمالت او نموده گفت ناظر شما عزیز است انچه مرضی شما باشد
همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام بندگان حضور منظور دارند خدمت نظارت بغلام عنایت شود و غلام شخص
لایقی را از طرف خود برین کار گمارد پادشاه قبول نمود عمدة الملک آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت و آگاه خان خواجه سرای
را که داروغهٔ دیوانخانه اش بود تجویز نموده امیدوار این کار ساخت اما پادشاه در تفکر افتاده با ناظر روز افزون خان گفت که مرا از
دست عمدة الملک درین احوال زندگی دشوار بود هرگاه بندوبست نظارت هم باختیار ایشان رود زندگی متعذر و من
بطور مقیدان خواهم بود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد تدارکش اشکالی ندارد پادشاه گفت اگر می‌تواند شد درنگ نباید کرد
که بعد رفتن بندوبست نظارت بدست ایشان باز هیچ نمی‌تواند شد روز افزون خان در تلاش شخصی که قاتلش تواند شد

افتاده چنین کسے را جستن آغاز نهاد و با متینا سے خود گفت او برادر خود جواهر نامے را که پیشتر ملازم عمدة الملک و روشناس او بود
و بآزردگے جدا شده گاه گاہے کشتن او را با برادر خود بطور هزل میگفت تجویز نموده از وے پرسید او بمبالغه تمام قبول نمود و همراه
برادر رشید ناظر آمده با برام تعهد کرد ناظر او را در رشید و نسبت نظارت گذاشته مامور ساخت که هرگاه عمدة الملک داخل دروازهٔ
دیوان خاص شود کار او را باتمام رساند آن بدبخت کمر خود بر این کار محکم بسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سوم
ذی الحجه سال مذکور اول صبح عمدة الملک خاصه برائے همین کار باوجود آنکه روز دربار نبود آگاه خان را همراه خود گرفته بنا بر دهانیدن
خلعت نظارت در حضور آمد روز افزون خان آن کینه ور زشت سیر را بر در دیوان خاص مخفی از اغیار جاے داد و همین که عمدة الملک
بخاطر جمع از حلقهٔ ملازمان خود بر آمده داخل در دیوان خاص شد آن سیه دل بے دین پر کین از پس پشت عمدة الملک بر آمده چنان جمدهر
برتهی گاه آن سید بیگناه زد که بمجرد آن ضربت برحمت حق پیوست و مرده بر زمین افتاد و نعش آن مظلوم بر پالکے او افگنده در
حویلیش آوردند و مردم چوکے برائے ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهیان ملازم سرکارش مانع دفن لاش و بردن اشیاے
خانه اش بسرکار پادشاه تا اداے تنخواه خود شدند و باوے علیخان برادر کلان عمدة الملک داروغهٔ فیلخانه شاہے و
عبد المجید خان دیوان خالصه و تن و بیرم خان و نعمت الله خان و اکثر امرا و امرازادگان و اقرباے آن مرحوم که براے
تجهیز و تکفین و تعزیه و تسلیه بازماندگان بخانه اش رفته بودند بگیر ملازمانش آمده کسے مجال بر آمدن از آنجا نداشت پادشاه
میخواست که همه اموال و اسباب او را برده تنخواه ملازمانش هم ندهد و حکم بقتل و راندن آنها سنے نمود لیکن نوکرے پیشگان
قبول نسے کردند آخر صفدر جنگ درمیان آمد و مرید خان بهادر و سیدے بلال را فرستاده طلب تنخواه ملازمان او بذمه خود
گرفته درخواست دفن لاش او نمود درین ماجرا چهار روز گذشته لاش آن مرحوم اندک تغیرے و بوے بهم رسانیده بود ملازمان
ناسپاس او و پادشاه حق ناشناس کار بانجا رسانیده آخر اداے تنخواه به بیع اجناس او قرار یافت و ملازمان عمدة الملک
مرید خان و سیدے بلال را تا اداے تنخواه پیش خود رهن داشته رضا بدفن لاشش دادند روز چهارم در مقبرهٔ خلیل الله خان
مرحوم جد آن مظلوم متصل بسر روح الله خان جدش مدفون گشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین سخنورے تاریخ شهادت
عمدة الملک غم عمده تاریخ یافته آخر اجناس خانه اش بفروش آمده زر تنخواه سپاه و ملازمانش رسید و پادشاه جواهر و اسلحه
او را که بران عاشق بود ده لک یا قدرے افزود قیمت آن از خانه خود داده گرفت و هر دو کارخانه مذکور مال پنجاه و شصت
لک روپیه بلکه افزود بود محصورین سپاه که ناگاه گرفتار بلاے محنت گشته بودند بعض ازان مثل عبد المجید خان وغیره
بعد هشت روز و کم و بیش ازان ایام بحیله ها رهائی یافته بدر رفتند و باوے علی خان و دیگر بعضے کسان بعد بیست و دو روز و ادا
شدن تنخواه دو ساله ملازمان نجات یافته بجانهاے خود آمدند و حویلے و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بزعم بعض دمان
یعنے پادشاه زمان بدختر خود داده سپرد محمد اسحق خان نجم الدوله نمود *

ذکر سوانح سال شصتم از مائه دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که مطابق است باسال سی ام جلوس

روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و آخر ماه رجب یا اول ماه شعبان سال مذکور یحیے خان مدار المهام دار الانشا
و دیوان خالصه که بعزل وے عبد المجید خان شده بود برحمت الهی پیوست بعد سوم بهر شش پسر و یک نبیرهٔ اش خلعت
سه سه پارچه ماتمے عنایت شد و بریک پسر که ارشد اولادش بود بالابند خدمت دار الانشا عنایت گردید در روز پنجشنبه

هفتدهم شعبان دیوانی خالصه به محمد اسحق خان و خلعت شش پارچه عطا شد در ذی پنجشنبه بیست و چهارم ورکهری خالصه نشسته دستخط شود و روز چهارشنبه سلخ شعبان آغر خان داروغه گرزداران فوت نمود و غرهٔ رمضان مدفون گردید و خلعت ماتمی و خدمت داروغگی گرزداران به دستور به پسرا و چاغر خان مرحمت شد روز شنبه بیست و هفتم ذی الحجه ناصر خان صوبه دار کابل را که از دست احمد شاه ابدالی گریخته آمده بود بعد ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و فیل بامید آنکه چون نادرشاه مرده است شاید کابل را باستی و اعانت و آشنائی افاغنهٔ آنجا مسخر سازد مرحمت شد.

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

عمده سوانح این سال ورود احمد شاه ابدالی درانی و واقعهٔ رحلت محمد شاه بابری است احمد شاه ابدالی در ابتدای سال مذکور وارد گشته هنگامه ورود و جنگ عود او و جلوس احمد شاه بر تخت موروث تا بغره جمادی الاولی امتداد یافت بنا برین سانحه مذکوره نگاشته خامهٔ وقائع نگار می گردد مخفی نماند که این احمد ابدالی در اصل از رئیس زادهای اولوس افغان ابدالی دار الجملهٔ غایای دار السلطنه هرات است بعد قهر و غلبه شاهنشاه زمان خود نادرشاه افشار مقید و اسیران پادشاه گیهان میسر گردیده از جملهٔ غلامان شاه، بعد از آن مورد الطاف او گشته در سلک صحبت لیاولان شاهی منسلک گردید و آخر به رتبه هینگیلیشی رسید چون نادرشاه از مردم معتمد ایران دو فرقه اتراک آنجا بنا بر استشعار عداوت جماعه مذکوره با خود مطمئن نبود با ائمهٔ افاغنه و افواج توران را بعد مقهور و مغلوب فرمودن مورد الطاف خویش گردانید و اکثری از این جماعه را سالار لشکر خود مقرر کرده اقتدار عظیمی با اینها بخشیده بود بلکه افاغنه را زیاده از جماعهٔ اتراک توران تاب و توان داده منظور نظر اشفاق و عواطف داشت سجدی که بعد مقتول شدنش اکثری از رؤسای فرقه افاغنه دعوی سلطنت نموده مدتها بر بعض ممالک ایران تسلط داشتند از آن جمله بود آزاد خان مالک سه هزار سوار که دم اقتدار زد و آخر کریم خان زند با آب تیغ آبدار شعلهٔ اقبال او را فرونشانید لازم سر کار خود ساخت، احمد ابدالی هم از آن جمله است اما او با عانت تقی خان آخته که نادرشاه هم از او در دل حسابی می گرفت در انقلاب قتل نادرشاه مذکور از لشکر گریخته بعضی از بارهای خزانهٔ طهماسب جلائر را که به معسکرش می رفت در راه متصرف شده و برخی از الوس خود بهم رسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و ورود او به هندوستان بار اتفاق افتاد و بتدریج انشاء الله تعالی وعده العزیز درین اوراق بزبان قلم سوانح رقم خواهد گذشت، بار اول در سلک ملازمان رکاب نادرشاهی اواخر سنه خمسین و مائه بعد الالف آمد و آغاز سال احدی و خمسین در رکاب ظفر انتسابش معاودت نمود.

ذکر داعیهٔ احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان و ورود او تا سرهند و معاودت بکابل و قندهار بتقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت او بعنایت خالق زمین و آسمان

احمد ابدالی منظور نظر تربیت نادرشاهی گردیده اوقات با آبرو می گذرانید در سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وسلم از شاهنشاه رخصت گرفته بخانه خود آمد عند المعاوده به زیارت آستانه ملایک آشیانه امام الانس والجن سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا آمده بعد تمدا از آن جناب قدسی مآب وداع از آن آستان درویشی شاه صابر نام را دید که خیمه مختصری مثل اطفال در جوار مزار فائض الانوار برپا کرده به سر او رفته استاده و پرسید

که درویش این چه خیمه و چه بازیست طفلانه است او در جواب گفت که تو نیز احمد ابدالی گفت بلی گفت این خیمه لیست که وقت مردن نادرشاه
سی غلطید و تو دران زمان پادشاه میشوی احمد بیگ را از رفقای خود در آنجا گذاشت که ملازم درویش بوده بر احوال خیمه
مذکوره ناظر باشد و هرگاه بغلطد وقت و تاریخش را ضبط نماید و خود بخدمت نادرشاه شتافت چون نادرشاه کشته شد احمد مع قوم خود
از لشکر گریخته بمشهد مقدس رضوی رسید در آنجا از رفیق خود ماجرای خیمه پرسید او ظاهر کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه غلطید
احمد را صدق قول درویش به تطبیق وقت غلطیدن خیمه و کشته شدن نادرشاه ظاهر گشته بسلطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را
فراهم آورده محمد تقی خان شیرازی را که معروف باخته و نادرشاه هم از او در دل حسابی بر می داشت و در ایام مذکور دران
نواح بود با خود متفق ساخت سبب لقب آخته آنکه نادرشاه وقتی بر او غضب شده خایه او کشیده بود و به ساعت مختار بعد القیاد قوم
جیغهٔ سلطنت بر سر زد و در تحصیل صوبه کابل را که ناصر خان صوبه دار صوبه مذکوره با خود در زمان نادرشاه و میر محمد سعید نیز از محالات
متعلقهٔ نور محمد خان لثی مرسله زکریا خان را بهمانجا سی برد و بجبر متصرف گشته و بهر دو کس را همراه گرفته سر افغانان قندهار که از طرف
نادرشاه حاکم قندهار بود تاخته او را بکشت و قندهار را متصرف گشت و شاه صابر درویش مذکور را نیز بمصاحبت تمام همراه خود گرفت
این شاه صابر نوهٔ استاملال خود نعلبند مشهور کابل است او هم درویشی بود و معتقد الیه جماعهٔ تورانیه القصه احمد ابدالی
ناصر خان را بعد گرفتن خراج تکلیف صوبه داری کابل بدستور عهد نادرشاه نمود و خلعت داده رخصت فرمود مشروط آنکه
بعد رسیدن بکابل مبلغ پنج لکه روپیه عجالة الوقت فرستاد و پنج سوار درانی ابدالی همراه داد ناصر خان قبول نموده چون بکابل رسید
از افاغنه آنجا ظاهر کرد چون بنای کار آنجماعه بر مزارع و دهقانست او از ادای مبلغ مذکور بالکل اظهار عجز نمودند ناصر خان
گفت که اگر زر نمیدهید چاره بازخواست او بپرسید گفتند جنگ میکنیم ناصر خان گفت که خاطر من جمع نیست قسمها و
غلاظ و شداد در میان آوردند ناصر خان سواران ابدالی را براند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر تبدار گردید افاغنه کابل
با ناصر خان بد عهدی نموده کناره گرفتند ناصر خان ناچار از کابل به پشاور آمد و بعض دربار استحکام ساخت افاغنه کابل بعد ورود
ابدالی با او پیوسته دلالت به تسخیر پشاور نمودند احمد شاه به پشاور رسید ناصر خان مع ناموس متحصن گشته به مدافعه پرداخت
دران زمان شاهنواز خان پسر زکریا خان برادر خود یحیی خان را از لاهور بدر کرده خود در صوبه لاهور و ملتان دم از استقلال
زده بود و ادینه بیگ خان که شیطانی در صورت انسان بود در فکر برانداختن بنیاد دولت شاهنواز خان افتاده باو گفت که شما
فقط همشیره زاده وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر اید و یحیی خان هم داماد و هم همشیره زاده او ست و از دست شما گریخته
بحضور وزیر و پادشاه رفته البته وزیر در برهم کاری شما قصوری نخواهد کرد و نخواهد گذاشت که شما فارغ البال بوده حکمرانی
کنید صلاح آنکه احمد ابدالی که درینولا دم از سلطنت میزند با او در سازید که او رفاقت شما را از مغتنمات و تائیدات آسمانی
خواهد شمرد شاهنواز خان راه مراسلات با ابدالی کشاده نوشت که سلطنت از شما و وزارت از ما باشد ابدالی که هرگز گمان
این قسم امور نداشت سجدات شکر الهی نموده عهدنامه محکم مضمون بگواهی رؤسای لشکر خود نوشته مصحوب معتمدی فرستاد
بعد از آن ادینه بیگ خان رنگی دیگر ریخته بقمر الدین خان وزیر نوشت که مرشدزاده مسلک خودسری پیموده سخن فدویان
اصغا نمیکند و با احمد ابدالی راه مراسلات کشاده اگر از حضور تسلی او شان شود ما را هم مجال التماس میسر می تواند شد
قمر الدین خان بعد ملاحظه عارضه خطی بقلم خود در کمال تسلی نگاشت متضمن آنکه از خاندان ما نمک حرامی گاهی نشده زنهار که
چنین اراده ننمائید و حیف که داعیهٔ اطاعت افغانی پیدا ول نموده اید بابه که مردکه مذکور را زده تمام حدود هندوستان را

مستحضر نمایند که اگر هیچ صوبهٔ کابل وکشمیر وٹھٹه ولاهور وملتان درعمل آن نورچشم خواهد بود واین جانب را بهمه وجوه مصروف امداد وحمایت خود دانند شاه نوازخان بورود خط فانوسے خود وزیرالممالک قمرالدین خان مغرور گشته عهدیکه با احمدشاه نموده بود ونسیاً منسیا گردانید وآدینه بیگ خان از راه بدخواهی بر این نقض عهد بطور مشوره نمایندها نمود ناصرخان که متحصن گشته بمدافعهٔ ابدالی کوشید از فقدان ذخائر غلات وقلت فوج عاجز گشته چاره در فرار دید بخشی ناصرخان کمر برجان نثاری بسته التماس نمود که یک روز بایداری مے توانم کرد شما امشب بدر روید بعد فاصلهٔ یک روز ودو شب کسے بشما نمی تواند رسید ناصرخان با معدودے از قلعه برآمده بحال تباه قدم در بادیهٔ فرار گذاشت وبخشی یک روز ودو شب جنگیده مقتول گشت وناموس ناصرخان در دست ابدالی افتاد ابدالی پاس ناموس آن ضعیفه که دختر زبردست خان نوهٔ علی مردان خان بود نموده معزز ومکرم نگهداشت وآخر بسر داد ناصرخان بلاهور رسیده در مسجدی فرود آمد شاه نوازخان خبرش شنیده بدیدنش آمده مبالغه نمود که همین جا باشند تا باتفاق با ابدالی خواهیم جنگید ناصرخان قبول نکرده اظهار رفتن بحضور پادشاه نمود شاه نوازخان مرخص گشته خانسامان ناصرخان را همراه برده جمیع کارخانجات امارت از خیام وافراس وافیال وملبوسات وباورچی خانه وآبدارخانه وغیره همه بآئین شایسته سرانجام داده مع چار لک روپیه نقد برای ناصرخان فرستاد احمد ابدالی خطی متضمن طلب ایفای عهد نگاشته از پشاور برای شاه نوازخان فرستاد شاه نوازخان جواب صاف داد هر چند ابدالی در اخلاص ووفاق زد از طرف شاه نوازخان صدای غیر از نوای شقاق ونفاق برنخاست شاه صابر که معتقد الیه ابدالی وپیر او وسابق از متوطنین لاهور بود تنها بلاهور آمده درخانهٔ مفتی عبدالله فرود آمد شاه نوازخان خبر او شنیده آدینه بیگ خان وراجه کوڑا مل را فرستاده استعلام نمود او گفت که مرا تعرضی با شماها نیست اما حقوق این شهر که منشا ومولد من است وحقوق مردم این شهر وحکامش که با اینها بسر برده ام برگردن است بنابرین مے گویم که بدعهدی پیش خلق وخالق مذموم ونامحمود است وتیغ شما با تیغ احمد ابدالی برابر نه کسی گفت چه صاحب تیغ ما از چوب است وتیغ او از آهن گفت نه تیغ هر دو از آهن است اما اقبال او در عروج است واقبال شما با اقبال او برنمی آید آدینه بیگ خان نزد شاه نوازخان آمده نقل اقوال پریشان او کرده او را بسحر نسبت نمود بهر صورت مصالحه وآشتی در نگرفت وفقیر مذکور حوالهٔ بخشی شد تا نظربندش نگهدارد احمد ابدالی ناچار از پشاور نهضت نموده قاصد لاهور گردید شاه نوازخان با فوج بسیار وسامان بیشمار درکمال اقتدار بیرون شهر متصل آب راوی معسکر ساخته مورچالها قائم کرده بکمال جرأت وجلادت مستعد محاربه نشست ابدالی هم متصل رسیده لشکر آراست شاه نوازخان از درویشی شاه کلب علی نام که در سفر وحضر دخلی داشت کسی را فرستاده استعلام نمود که پایان این جنگ چه خواهد بود او گفته فرستاد که امروز بر شما دشوار است اگر جنگ نشود بهتر واز فردا ظفر شمار است بهر قسم وهر گاه که بخواهید بجنگید شاه نوازخان آدینه بیگ خان وکوڑا مل دیوان خود را فرستاده بسرداران لشکر ممانعت کرد که امروز کسی بحرب ابدالی بیرون نرود اگر آنها زور آرند از اندرون لشکر مدافعه باید نمود وبخاطر جمع به خیمه وخرگاه خود آسود تا وقت طعام رسید بر دسترخوان نشسته طعام مے خورد وآدینه بیگ خان وبعض سرداران حاضر شریک طعام بودند که ناگهان آواز توپی مسموع شد بعد آن آواز توپ دیگر بعد استفسار معلوم شد که سواران ابدالی نمودار شده بودند ودو صد سوار قزلباش ملازم سرکار بیرون لشکر رفته بر آنها تاختند آنها برگشته بعد ساعتے سواران دیگر زیاده تر از اول هویدا شدند آنها را نیز اشلک توپها راندند بعد یک ساعت سواری از همراهیان بخشی آمده عرض نمود که کمک ما باید نمود شاه نوازخان متحیر شده پرسید خبر آوردند که همان سواران قزلباش بار دیگر هم خود را بر آنها زدند آنها که دو هزار کس بودند بر اینها تاختند قزلباشان سرکار که دو صد کس بوده اند تاب نیاورده گریختند مستحفظان

لشکر بپاس نوکران سرکار توپ خانه سرندادند ابدالیان که دو هزار کس بوده اند در پے آنها جلو ریز خود را در لشکر رسانیده شور رستخیز برپا نمودند شاه نواز خان فرمود که ما هم سوار مے شویم و آدینه بیگ خان را گفت که بمدد بخشے رسیده ابدالیان را از لشکر بیرون باید کرد آدینه بیگ خان انگشت قبول بر دیده گذاشته رفت و بطرفے دیگر تباشاے دریا استاد شاه نواز خان حکم تاکید فرستاد ندکے از جاے خود جنبیده باز استاد و شاه نواز خان بر فیل خود سوار استاده بمردم تاکید مے نمود تا آنکه شام شد بلکه ساعتے از شب گذشت و ابدالیان برگشته بجاے خود رفتند اما آشوب که در لشکر برخاست و آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد راه فرار کشاده یافته اکثرے راه خانهاے خود گرفتند و سر در پے هم گذاشته مے رفتند شاه نواز خان برگشته ایسر ا پرده هاے خود رسیده خواست که از فیل فرود آید شور همه آتش که در خواصے حوضهٔ فیل سوار بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان قبول نکرده مے گفت این وقت در خیمه فرود مے آئیم و فردا تدارک امروز مے نمائیم ناصح بد بخت مبالغه را از حد بدر برده نگذاشت که در خیمه ها فرود آید همین که فیل سواری شاه نواز خان از در خیمه پا پیشتر گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار او نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشادند و در خیمهٔ شاه نواز خان در آمده اسباب رکاب همه را غارت نمودند شاه نواز خان حیران قدرت کردگار گشته نازل دولتخانهٔ خود گردید سرداران لشکر بعض حاضر گشته بناے ملاقات و مصالحه میگذاشتند که بخشے آمد شاه نواز خان احوال شاه صابر پرسید او عرض کرد که در غلو هنگامه و ازدحام فقیر را کشتیم شاه نواز خان برآشفته سنگ فرش بر داشته بر سینهٔ او زد و گفت که الحال روے ملاقات هم نماند ناچار کیسه هاے اشرفے بر رفقاے معتمد و صندوقچهٔ جواهر گران بها ببعضے خواجه سرایان داده لا علاج راه فرار گرفت و بیدون غلبهٔ خصم شکست بر لشکر افتاده فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید صبح ابدالیان در شهر در آمده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند آدینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب بامنے در رفت و شاه نواز خان از دست تورانیان ملازم خود اذیتها کشیده در راه بوزیر رسید وزیر او را بشاه جهان آباد مرخص فرمود و احمد ابدالی بعد این تسخیر هاے متواترے چون سبقے خبرے مردم هند و نفاق امراے اینجا و سستی پادشاه در رکاب نادر شاه برای العین مشاهده نموده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته ابتداے سنه احدے و ستین و مائة بعد الف از بلدهٔ لاهور میر تقی خان آخته که سالار فوج قزلباش بود در وسے توجه بسوے شاه جهان آباد آورد محمد شاه ادراک این خبر نموده پسر خود احمد شاه را با سائر فوج ملازم سرکار شاهے و توپ خانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و راجه ایشر سنگه سواے پسر راجه جے سنگه و دیگر راجه هاے صوبهٔ اجمیر از راتهور وغیره با فوج عظیم بمدافعه او مامور نمود و بتاریخ هیجدهم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجرے صفدر جنگ و ذو الفقار جنگ و شیر جنگ و معین الملک وغیره پسران قمر الدین خان وزیر و دیگر امراے نامدار را رسلے از روز بر آمده بعطاے فتح پیچ مشمول عواطف فرموده رخصت نمودند و نه گهڑے روز بر آمده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را پادشاه بدست خود فتح پیچ سر بسته و طرهٔ بادله از سر دستار خود بر آورده بر سر دستار وزیر گذاشته بجنگ ابدالی مرخص ساخت و ذو الفقار جنگ سادات خان را بعطاے خدمت بخشے گرے سوم از انتقال عمدة الملک سر افرازے داده باتالیقے شاهزاده مقرر فرمود و بخشیگرے چارم از تغیر سادات خان بمحمد اسحق خان و خطاب نجم الدوله مرحمت شد شاهزاده با افواج مذکور از شهر برآمده گذشته کنار دریاے ستلج بر معبر ماچهیواره رسید و پادشاه ابدالی با فوج همراهے خود که بحین معتبر زیاده از شش هفت هزار سوار نبوده اند از راه لودهیانه بالا بالا داخل سرهند گردیده سیزدهم ربیع الاول سنه مذکور شهر سرهند را تاراج و هرکه دست به یراق برده او را مقتول ساخت شاهزاده خبر وصول ابدالی بشهر مرقوم شنیده عنان توجه بسوے او منعطف گردانیده و مقابل ابدالی

رسیده بضابطهٔ مستمرهٔ هند که برآمدن از عهدهٔ فوج ولایت خارج از مقدور خود دیده سنگر و مورچال که قلعهٔ سفری است گرد لشکر خود می آرایند
حفر خندق نموده عساکر مغروره خود را در پناه حصار گرفت و از پانزدهم ربیع الاول تا بیست و هشتم ماه مذکور آتش قتال در اشتعال بود
و قدرے از ارابهاے بعض اجناس و بعضے از ارابه بانها و توپها که از لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بود بدست ابدالے افتاده
او در سرمایهٔ جنگ با حصار و سنگر میسر آمد گولها و بانها میزد و باوجود کثرت عظیم لشکر هندوستان محصور قزلباش و افغان بود بیست و دوم
شهر مرقوم اعتماد الدوله وقت چاشت نماز در خیمه خود خوانده بر مصلے بود که گولهٔ توپ از لشکر ابدالی چون اجل بر سر رسیده کار او تمام ساخت
و راجه ایسری سنگه وغیره راجهاے دیگر که بیست سے هزار کس بوده اند از کشته شدن وزیر دست از استقلال بر داشته پای فرار در
بادیهٔ اضطرار گذاشته راه وطن خود گرفتند صفدر جنگ و معین الملک پسر وزیر مع شاهزاده باوجود دو رخنهٔ بزرگ مذکور پایدارے
نموده جنگهاے مردانه مے نمودند روزیکه بیست و هشتم ماه بود احمد شاه ابدالے با جمعیت خود ازدحام نموده بر مورچال وزیر
یورش آورد معین الملک پای ثبات افشرده داد دلاورے و بهادرے داد و جالش خان و اکثر سرداران تورانیه بپاس
حقوق دیرینه جان نثارے نمودند و مردم بسیارے از لشکریان وزیر طعمهٔ شمشیر نهنگان خونخوار دریاے وغا گردیدند و صدمات
جنگ بنا بر اتصال شاهزاده با معین الملک برفقاے احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که چشم زخم عظیمے بافواج هند برسد
صفدر جنگ بمشاهدهٔ این حال فوجے بکمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغلیه را پیاده پا ساخت و دهکلهاے جاودے و جزایر
و بانهاے جنگی را پیش انداخته درمیان معین الملک و ابدالے حائل آمد و جنگ عظیم در پیوست چون فوج ابدالے صدمهٔ جنگ
معین الملک از دست بهادران تورانیان و همراهیان شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ مع فوج گران با انواع توپخانه
و بان آتش باران بر سر آنها رسید و همدرین ضمن آتش بارابه هاے بان که بدست ابدالے در سرهند آمده همراه فوج بود نیز
در گرفت و هزاران بان خود نیز در لشکرش منتشر گشته رستخیز قیامت بر انگیخت و اکثر همراهیان ابدالے را بر خاک میدان خسته سر
و پیکر ریخت انتظام فوجش از هم پاشیده شکست بر لشکرش افتاد ناچار پشت بمعرکه کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و فتح و ظفر
نصیب اولیاے دولت پادشاه هندوستان گردید اما شاه درانے و تقی خان آخته پایداریها نموده مقابل فوج هند تا شام قائم
ماند و هنگام شب بعض پیغامها که بالفعل بفقیر مستذکر آن نیست بصفدر جنگ داده صبح طبل رحیل نواخت و اعلام مراجعت بسوے
کابل و قندهار بر افراخت محمد شاه باستماع خبر ظفر و جان فشانے اعتماد الدوله و تردداتے نمایان صفدر جنگ و معین الملک و منتسبان
اعتماد الدوله شادمان گردیده در حین حیات خود که شروع بیماریش بود صوبه دارے لاهور و ملتان بمعین الملک بخشید و صفدر جنگ را
مع شاهزاده و جمیع امراے متعین طلب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد مرسله داده بطرف
لاهور رخصت ساخت و خود مع صفدر جنگ بسوے شاهجهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه دمبدم اشتداد
مے یافت و آثار رویه ظاهر گشته مرگ خود مشاهده مے نمود شقه هاے طلب براے صفدر جنگ و پسر خود متواتر میفرستاد اینها
باستعجال عازم آستانهٔ جاه و جلال بودند که ناگاه متصل نواح پانی پت خبر رحلت محمد شاه قرین اسماع اینها گردید محمد شاه
بست و هفتم ربیع الآخر شروع سال سے و یکم جلوس خود که مطابق است با سال احدے و ستین و مائه بعد الالف رحلت نموده
المشهور جاوید خان و اسحق خان وغیرهما ارکان حاضر سلطنت ملکه زمانے مردن او مستور داشته چند روزے نعش وے مثل جسد
عمدة الملک بمقتضاے حدیث شریف کما تدینون تدانون از دفن محروم ماند بعد تحقیق خبر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده در سرهند
بعمل آورده الفراغ یافت صفدر جنگ براے شاهزاده چترے آراسته و در ساعت مختار بر سرش گردانیده و تهنیت

سلطنت زاده همعنان نصرت و اقبال در سواد دار الخلافه شاه جهان آباد رسید و احمد شاه غرهٔ جمادی الاولی روز شنبه سال مذکور در باغ شاله مار دهلی بحضور جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت سریر آرای سلطنت هندوستان گردید نعش محمد شاه را بعد قرب وصول شاهزاده بتجمل برآورده جمیع امرای حاضر مشایعت نموده در مزار شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در حین حیات برای خود تجویز نموده قبری آراسته بود دفن کردند احمد شاه هفتم جمادی الاولی از باغ شاله مار سوار بر تخت روان بعد مرور دو ساعت از روز یکشنبه داخل قلعه شاهجهان آباد شد و روز جمعه دوازدهم بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود شنید و روز جمعه سوم جمادی الاخری مرتضی خان مرحوم و روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور مرید خان مرحوم برحمت الهی واصل شدند درین ایام فقیر گرفتار افکار و تشویشات بنابر سانحهٔ شمشیر خان نوکشته شدن هیبت جنگ که در نواح غازی پور شنید و برای استخبار به بنارس رسیده از انجا ملازم خدمت والد گشت و بقصبه بریلی که دار الحکومه آن مرحوم و آن جناب از طرف خان فیروز جنگ خلف آصف جاه حاکم جمیع پرگنه های چکله مذکوره و بداؤن و شاه جهان پور وغیره بود رسیده اوقات می گذرانید ناگهان حادثهٔ عظیمی در انجام روی داده رستگاری ازان بلیه میسر آمد و ذکرش از سطور آینده ظهور می یابد + + + + + + + + + +

ذکر گریختن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن به بریلی و نمک بحرامی سپاه والد مرحوم و رستگاری ازان بلای ناگهان بوفاداری و جوانمردی قطب الدین محمد خان

والی مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره بپاس عنایات صفدر جنگ بود که شد مرخص گشته بعظیم آباد رسید و بملازمت جناب والدهٔ معظمه و اعمام و خال و دیگر قرابتیان خانواده مهابت جنگ خاصه هیبت جنگ خوشنود و با دختر خال خود که منسوب بود کتخدا گشته در جنگ مصطفی خان رفیق بزرگان بوده حسب المقدور خدمت گزاریها بتقدیم رسانید و والد مرحوم را با صفدر جنگ بسبب سعایت صحبت ناچاقی گشته از کار چکله سکندره استعفا نمود چون پادشاه مغفرت پناه محمد شاه بترغیب صفدر جنگ و عمدة الملک نواح مراد آباد و سنبهل و بریلی وغیره را از دست علی محمد روهیله انتزاع نموده او را مغلوب و حوالهٔ اعتماد الدوله چنانچه گذشت نموده و آن ممالک در جاگیر و التمغای هر کسی که بود بدست شان آمده در رتق و فتق آنجاها مختار شدند محالات بریلی وغیره که جاگیر آصف جاه بود و از بدستی بنابر تغلب روهیله ها و نسبت آنجا خاطرخواه خان فیروز جنگ مهین پور آصف جاه صاحب سپرد محالات مذکور میسر نمی شد بنابر انتظام آنجا که با وجود رفتن علی محمد خان بسرهند هزاران افاغنه در انجا موجود و در ریشه های خود دوانیده زمین دار آنجا شده بودند و از عهده نسبت آنجا هر کسی را برآمدن متعذر بود والد مرحوم را فیروز جنگ برای حکومت آنجا تجویز نموده برفاقت خود خواست رفقا صاحب خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بریلی و متعلقه محال توابع آن برگزیده اسباب مناسب همراه داد والد مرحوم بعد ورود در انجا رفقای و ملازم بسیار فراهم آورده در انتظام آنجا کوشیده متعرض ساخت بعد القیاد اکثر افاغنه آنجا را مثل سردار خان بنگش بریلی و دنگل خان مالک تلهر و پیر احمد که روهیله از اولاد شیخ عبد القادر گیلانی پیرزادهٔ افاغنه بود ملازم خود ساخته و این پیر احمد با یک هزار و هفتصد کس ملازم بود و دیگر هر دو سردار مذکور نیز قریب سه هزار کس همراه داشتند دران وقت قطب الدین محمد خان بهادر برادرزادهٔ فرید الدین خان از احفاد عظیمه اسعد خان که حاکم مراد آباد معلی محمد خان اول ملازم سرکارش بود در رفاقه چاچیت سکونت می نمود با والد مرحوم منازعت آغاز نهاد تا خزانه در تصرف گم داشت والد مواعظ دلپذیر گفته نصیحت نمود و سودی نبخشید بضرورت قاصد تنبیه ارشد رفقای جدید قطب الدین محمد خان بهادر

با دراک خفگی حاکم از و کناره گرفته معدودے از فدا که ظاهر از یاده از بیست و سے کس نبوده اند با او ماندند نا چار بقلعه جهت تحصن جست و والد رسیده قلعه را فرو گرفت و برائے دریافت مکان یورش گرد قلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر بندوق و تفنگ افگنی خود بکمال اعتماد داشت و فی الحقیقة چنان بود که سے پنداشت گاہے گلهٔ تفنگ او نشانه را خطا نکرده و پله و گله بندوق او دو برابر بند و تنهائے دیگران بود و بعض همراهیانش هم کذلک وقت گرد گردیدن حصار والد را نشانه ساخته بخاطر خود و رفقایش چند کره تفنگ اندازے نمود هر بار خطا کرده گاهے بستون عمارتے و گاهے بقبه آن و گاهے بجای دیگر خورده در غضب شده بندوق را از دست خود بر زمین زد و والد باز پیغام ملاقات و آشتی فرستاده دلالت بموافقت نمود چون قطب الدین محمد خان نهایت شجاعت و جرأت داشت داعیهٔ ملاقات بنا بر خدعه نموده قبول فرمود و قاصد آن شد که عند الملاقات کار والد با تمام رساند رفقائے شیر دل او نیز درین کار شریک و یار شدند پیر احمد روهیله و دیگر رؤسا مع عمو سعید علی خان برادر رضاعی والد مرحوم بضابطهٔ این دیار در حفظ جان و آبرو و آنکه مع یراق آیند و ملاقات نمایند ضامن گشته آوردند چون از قلعه برآمده در خیمه عموے مرقوم فرود آمدند تا بعد اطلاع بملاقات والد آیند والد آن روز باین عجلت ملاقات با چنان صاحب جرأت و غیرت که وقت خشمناکیش بود مناسب ندانسته عذر خواست که امروز مهمان ما بوده در خانهٔ برادر آسوده فردا ملاقات فرمایند چون این خبر بقطب الدین محمد خان رسید گمان خدعه نموده با آنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود نداشت و در جمع کثیری از بیگانگان که عبارت از پیر احمد و افاغنه دیگر اند نشسته بود مطلقاً نترسیده بر آشفت و گفت که شما مردم ریش مردان دارید یا موے سر زنان چه طور وعده بود و بکدام رهین با من عهد و پیمان نموده آورده اید عموے مذکور و حضرات زبان بعذر خواهی و اظهار صداقت وعده و ایفاے عهد نموده معاذیر دلپذیر در کمال تواضع و فروتنی نمودند درین ضمن پیاله هاے افشره و بعد از ان خوانهاے طعام مرسله والد با نهایت تکلف و پیغامهاے دوستی آمیز رسیده تسکین صفرای خان مرقوم نمود چون طعام خورد و صحبت اختلاط در گرفت و از طرف والد متواتر هدایا و تحائف میرسید قطب الدین محمد خان در دل از داعیهٔ خود منصرف گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود و والد مجلس آراسته مهمان را طلبید شهامت خان مرقوم مع رفقاے خود باتفاق عموے فقیر و پیر احمد و دیگر رؤساے افاغنه تشریف ارزانی داشت والد بکمال تواضع ملاقات نموده بر مسند با خود برابر نشاندند و با رفقاے اوشان نیز حسب الاشعار خان عالے مقدار بعمل آورد خان مرقوم داعیهٔ مضمر خود را ظاهر کرده التماس نمود که تهاجم شما در ملاقات وقت ورود محفوظ ماندن از گولے بندوق من که گاهے خطا نکرده محمول بر بزرگے و تحقق سیادت شما در دل بنده گردیده مانع قصد مضمر مستتر گشت و والد خندیده بیش از بیش اشفاق مبذول داشته تکلیف رفاقت خود نمود خان قوم شد و لیکه خاطر خواهش بود قبول فرمود و بعداوت و افتراق بصد قیمت و اتفاق گرائید ٭

ذکر برهمے با پیر احمد روهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردیهای قطب الدین محمد خان و شکست خوردن پیر احمد

پیر احمد را که سردار عمدهٔ لشکر و مطاع افاغنه باعتبار پیرزادگی بود از اعتلاے قدر قطب الدین محمد خان بهادر خار خار حسرت و حسد در دل پر کینهٔ او که از سابق بنا بر مباینت مذهب با خان مرقوم داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان و شیخ معز الدین خان که بالفعل در لکهنو موجود و از رؤساے قصبهٔ مذکور هست و دیگر جوان مردے هاے او غیر غریب آمده خانمان

خود بمذهب تشیع ممتاز و در نام آوری ها سرافراز زند خانواده که اینها از جمله متعصبان بلکه مبغضان ائمه اهل البیت علیهم السلام بوده و
قطب الدین محمد خان صاحبزاده آن دیار بود بسبب تقرب والد مرجع معاملات گشته ازین سبب زیاده تر پسر زاده مذکور متغیر
گردیده تارک رفاقت والد و قاصد فتنه انگیزی شده افاغنه اطراف که اکثر رعایا و بعضی نوکر پیشه بوده اند امتثال فرمان
او را سعادت شمرده بر سر او گرد آمدند والد ناچار بدافعه و گوشمال او برآمد قطب الدین محمد خان متقدمة الجیش گردیده پیش خرام
عساکر بود هنگام مقابله و مقاتله پسر احمد فوج را دو حصه کرده یک حصه را با بهادران آزموده مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت
و خود مع معتمدان در پناه خرابهای دهیکه دران میدان و در بعض زمین آنجا مزارع نیشکر بود در کمین والد استاد قطب الدین محمد خان
مع همراهیان پیاده پا گشته و بندوق تنها در دست گرفته درمیان فوج مقابل درآمد و داد مردی و مردانگی داده در مقام شمشیر
بندوق می زد میگویند که در عین کارزار یکی را نشانه خود ساخته بندوق بر سینه گذاشته است که دیگری شمشیر کشیده از پهلو
رسید و بانگ زد که قطب الدین محمد خان از من بگیر و خان بهادر نشانه سابق را گذاشته همین را نشانه ساخت و گفت بگیر و زد
و افگند باین هوشیاری جنگیده دشمنان را بر خاک و خون غلطانیده صفوف مقابل را شکافت و مخالفان را از پیش رو
بر داشته شکست فاحش داد چون در تنگ و تاز یکی دورتر شده بود پسر زاده مع معتمدان خود که در کمین والد استاده بود والد را
با معدودی تنها دیده ناگهان نمایان گشت و اسپها خود را عنان داد اکثر همراهیان والد مرحوم را پای ثبات لغزیده عار فرار
اختیار آمد و والد از فرط حمیت و جلادت پا از حوضه فیل سواری بیرون کرده داعیه جستن بر زمین میدان فرمود لیکن
قطب الدین محمد خان که درسن دو دن تکلیف و همراه والد بر یک عماری بنا بر پاس خاطر پدرش سوار بود والد را از جلدی
ممانعت نموده معروض داشت که تا ما زنده باشیم خاوندان را چنین جسارت نمی باید بعضی از رفقای او و اقربای والد و مخلصان
آن جناب و منتسبان رکاب از اسپها فرود آمده با دشمنان در آویختند و بر سر هم یکدیگر ریخته خون اعدا را با خاک معرکه آمیختند
خیره سری دشمنان اندکی فرو شد اما پسر احمد روهیله همان قسم در سماجت و ابرام بود درین ضمن قطب الدین محمد خان خبر
یافته متوجه این طرف شد پسر زاده بر رنگ او چون مستشعر گشت و ضرب دست بهادران خصم افگن رکاب والد هم خورده بود تاب
مقاومت نیاورده خایب و خاسر برگشت و نسیم نصرت ایزدی بر پرچم علم والد وزیده فتح و فیروزی اختصاص یافت بعد
چندی باز آن مدبر شورشی نموده گوشمال یافت و جمیع افاغنه سر حساب گشته هر یکی بسوراخ زاویه خود خزیده و والد مع قطب الدین
محمد خان و رفقا و برادران و اقربا بکام و آرام می گذرانید تا آنکه درهمین سال احدی و ستین و مائة بعد الالف فقیر بشوق
تقبیل قدوم والد قبل از سنوح واقعه شمشیر خانی دو عشره اخیر محرم از عظیم آباد کوچیده اواخر صفر یا اوایل ربیع الاول به بریلی
رسید و شرف اندوز سعادت قدمبوس گشت درین ایام شاهزاده حسب الامر پدر باتفاق وزیر و صفدر جنگ چنانچه گذشت
بجنگ احمد ابدالی رفته ظفر یافت و علی محمد خان روهیله از سرهند که بامر وزیر حاکم انجا بود فرصت یافته مع سی چهل هزار نفر
افغان و روهیله از راه سهارنپور لوڑیه و کنجپوره عبور جمنا نموده عازم ضلعه مرادآباد و بریلی وغیره ملک قدیم خود گردید و مرادآباد
وغیره را مسخر کرده فوجداران خود نشانیده عبور گنگا نمود فوج ملازم والد که اکثر افاغنه سکنه آنجا و اقارب علی محمد خان بنابر وصلتی
که با هر یک داشتند بودند خبر قرب موکب او شنیده بیکبارگی برگردیده بیوت اقامت والد را که در قلعه بریلی بود بهانه گرفتن
تنخواه محصور نموده داعیه نمک بحرامی مصمم کرد مگر قطب الدین محمد خان با دو سه صد کس و معدودی از رفقای دیرینه والد که
هندوستان زایان شاه جهان آباد و بعضی از اقارب بوده اند رفیق ماندند چون علی محمد خان بده کروهی بریلی رسید

قطب الدین محمد خان با والد گفت که کار باینجا کشید و مقدور جنگ با علی محمد خان که انبوهی از افاغنه مانند مور و ملخ دارد و فوج خود هم هواخواه او گردیده نیست و نوکران در مقام عذر و کینه خواهی اند درینصورت صلاح آنست که من بملاقات علی محمد خان روم اگر او را با شما اراده بدی نیست چاره این مخمصه و رهائی ازین گرفتاری بامداد او نمایم و اگر اراده فاسدی از و بظهور رسید همانجا او را می کشیم و خود هم کشته می شوم بعد از ان هر چه بر شما مقدر است بظهور خواهد رسید والد قبول فرموده آن رفیق صدیق را مرخص ساخت و آن والا قدر اکثر رفقا را بجا است وا گذاشته خود با معدودی از معتمدان نزد علی محمد خان شتافت چون بدر خیمه او رسید همراهیان را بر دروازه توقف فرموده خود با دو سه کس اندرون داخل شد یاران او که پروانهٔ پرتو شمع التفات و عنایتش بودند حسب الامر توقفی نمود و بعد آمدنش در اندرون دو سه کس از انها داعیهٔ آمدن نزد خان مرقوم نمودند چوبداران و افاغنه دربان مزاحم گشته شوری بلند شد قطب الدین محمد خان برگشته باز آنها را باستماله ممانعت کرد چوبدار بضابطه بواج در مزاحمت آنها ابرام آغاز نهاد خان بهادر آشفته گشته تپانچه بر سر چوبدار زد و گفت که تو چرا مانع می شوی ازین جهت زیاده تر غوغا شد و قریب بود که فتنه حادث شود علی محمد خان باستماع غوغا برهنه پا دویده تسکین داد و خان عالی قدر را در آغوش گرفته بمعذرت و دلجوئی مع رفقا همراه آورده بر مسند عزت نشانیده خود بر گوشهٔ آن بتواضع نشست و نهایت دلداریها بتقدیم رسانید بعد از ان خان بهادر التماس کرد که معلوم خواهد بود که من رفیق سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ گشته ام و ایشان لوازم اشفاق اخوت با من مرعی داشته اند و سپاه اینجا باشتهار آمد آمد شما مسلک بی وفائی و نمک بحرامی پیموده در مقام نفاق و شقاق اند اگر شما را نیز همین قسم منظور باشد مرا مرخص نموده خود هم مع فوج بداعیهٔ استیصال سید نهضت فرمائید تا کارزار مردان بر صفحهٔ روزگار بیادگار ماند و اگر شما را بدی با سید منظور نباشد اسباب سفر سرانجام داده نمک حرامان را بتهدید ممانعت نمائید تا آنها دست از شقاوت بر داشته زر تنخواه بضابطهٔ عمال آنچه نقد و جنس غیر ضروری در سرکار او شان باشد بگیرند روهیله مذکور بقسمهای غلاظ و شداد خاطر شان را مطمئن گردانیده مرخص ساخت و با عملهٔ خود تاکید نموده اسباب سفر حاضر کرد و قطب الدین محمد خان بهادر را خوشنود برگردانید مشروط آنکه خان مذکور باتفاق والد بشاهجهان آباد نرود چه سید بهادر باتفاق از امرای حضور و پادشاه استمداد نموده در فکر استیصال او شوند والد باتفاق او شان و جمیع رفقا از قلعه بر آمده در یک محله که جای معینی خارج قصبهٔ بریسیلی واقع است منزل کرد و چند روز حیص و بیص ادای تنخواه بشدت انا که بهر روز احتمال پدر رود جان و آبرو بود آخر ایزد متعال نجات داده بشاهجهان آباد رسانید در همین راه که از فرخ آباد دنگمش میگذشتیم خبر رحلت محمد شاه و برگشتن شاهزاده احمد شاه قرین فتح و فیروزی و کشته شدن قمر الدین خان وزیر و متعین شدن معین الملک بصوبه داری لاهور و آمدن صفدر جنگ همعنان احمد شاه و جلوس او بر تخت سلطنت در باغ شالامار دهلی مسموع افتاد اما از خبر مردن پادشاه زیاده تر از ایام سابق شورش قطاع الطریق روی داده راهها نا امن بود و قطع منازل بیاسانی گذشت چون وارد شاهجهان آباد شدیم والد توجه غازی الدین خان فیروز جنگ بانتظام بریلی و تغییر بحالات متعلقهٔ آصف جاه کم دیده افسرده خاطر و طالب توسل باذیال دولت صفدر جنگ شده بخانه خود نشست ❊

ذکر متعین شدن وزارت برای صفدر جنگ بتائید آله بعد از رحلت نظام الملک آصفجاه

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود و جلوس در باغ شالامار و ملازمت نمودن جاوید خان و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان سلطنت و اعیان مملکت بساعت مختار داخل دولتخانهٔ سلسی در قلعهٔ شاهجهان آباد گردید و بتجویز و تعیین وزارت بنام

صفدرجنگ باوجود اقتدار و لیاقت او بپاس رضا و اندیشهٔ آصف جاه در حیز تعویق و تاخیر افتاده مراسلات پادشاه و امرا بدکن رفت چون آصف جاه بر جناح سفر آخرت بود بعذر ضعف پیری و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافه نگاشت و به صفدرجنگ نوشت که بالفعل از میان اطفال شما استقلال ندیده و راه بهتر دانید و انتظام سلطنت توانید بعمل آرید بازهم ما دام الحیات آصف جاه که روزی چند بعد ورود این خط زنده بود صفدرجنگ جرأت بپوشیدن خلعت وزارت ننمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادی الاخری سال مرقوم الصدر آصف جاه در سواد برهانپور وداع عالم عنصری نموده راه سفر آخرت پیمود نعش او را نقل کرده در روضه که تربت دولت آباد است پایین مرقد شاه برهان الدین غریب مدفون ساختند آن زمان صفدرجنگ بخاطر جمع قامت قابلیت خود را بخلعت وزارت بیاراست و روز دوشنبه چهارم رجب بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدرجنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب می‌نماید که کلمهٔ چند از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه و آصفجاه که قریب بهم بعالم بقا شتافتند در اوضاع و صفات اینها باجمال نگاشته بعد از آن سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدرجنگ نوشته آید و منه التوفیق و علیه الاتمام ٭

عمدة الملک امیرخان بهادر بن عمدة الملک امیرخان بهادر صوبه دار کابل ٭ ٭

اصل آبای او از سادات حسینی نعمة اللهی است بعد از آن بیکی از اجداد سلسلهٔ خود که میر میران لقب داشت منتسب گشته بمیر میرانیان شهرت یافتند عمدگی این سلسله که در ایران هم شهرت دارد و متقدران و درین خانواده هم رسیده از غایت اشتهار احتیاج باظهار و اظهار ندارد در عهد جهانگیر بن اکبر پادشاه جد عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت نیابت صدر در حرم یا بهر صورت بی رضای شاه عباس قهرمان ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران خود که در نظر بوده اند نمی آسود و همیشه در آرزو بود که بلقای ابنای خود زندگی از سر گیرد تا آنکه جهانگیر پادشاه خان عالم را نزد شاه عباس بسفارت فرستاد و از جمله رسالات عمده درخواست پسرانش بود خان عالم به نیکوترین وجهی پادشاه ایران را خوشنود ساخته این خدمت را بتقدیم رسانید پسرانش نیز بهند رسیده سرافراز گردیدند جد او خلیل الله خان خطاب یافته بدرجهٔ عالی ترقی نمود و از وقت جهانگیر الی الآن درین خاندان امارت و عمدگی با علو نسب توامان ماند عموی او روح الله خان بخشی الممالک و مقتدر و مقرب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و پدرش عمدة الملک امیرخان صوبه دار کابل عالمگیر باعتماد او از صدمات سلاطین ایران مطمئن در دکن بود و ازین جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او می نوشت و این عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخهٔ رنگینی بود و همه وی کمالات نفسانی باین جامعیت کم کسی توان یافت شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشت که مهرهٔ هر فن او را مسلم داشته هر یکی ستایش او در کارهای خود سرمایهٔ افتخار می پنداشت از علمای عظام و مشایخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نموده مداح و فریفتهٔ او مشاهد گشت و یاد خوبیهایش نموده زار زار می گریست و چندین کس به دستگیری او از حضیض خاکساری باوج رفعت شعاری رسیده در زمرهٔ امرای مقتدر منسلک گردیدند شعر هندی و فارسی خوب می گفت و در بذله گویی و نکته سنجی نظیر نداشت و حسن بیان بنحوی داشت که مستمع از تقریر دلپذیرش چون گل همگی گوش و از حیرت مدهوش می گردید و هر جا که

برای اطوار امرای از زمان اعلی باشند خواه ادنی مقرر می‌فرمود هرچند حاجت نمانده باشد باز نمی‌گرفت و سلیقه‌های او در آراستن هر چیز مسلم ارباب هوش و تمیز بود و مقتدران قدرشناس بآرزو نمونهٔ اختراعاتش خواسته اثاثه و اشیای خود را بتقلید و تتبع آن می‌ساختند ٭

وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ ٭

پدر او محمد امین خان اعتماد الدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگ زیب عالمگیر از ولایت توران وارد هندوستان گردیده بمنصب پنجهزاری بتدریج رسید و در عهد فرخ سیر باعانت و رعایت قطب الملک هفت هزاری و بعد خدع و دغا با امیر حسین علیخان بهادر ابتدای عهد محمد شاه وزیر و پس از چند روز بسفر عالم دیگر گردید و قمر الدین خان در حین حیات پدر بخشی سوم و داروغهٔ غسلخانه بود چنانچه مذکور شد بعد استعفای آصفجاه وزارت یافت اگرچه غفلت شعار همیشه مست بادهٔ نیکوان می‌بود اما نهایت کم آزار و خلق شاه جهان آباد بشکرگزاری زندگی او را غنیمت شمرده رفیق پرور و خلوت گستر بود لیکن لیاقت وزارت چنانچه باید نداشت بکمال جاه و حشمت و نهایت عیش و عشرت زندگی نمود یک ماه و چند روز قبل از محمد شاه چنانچه مذکور شد بجنگ ابدالی درگذشت ٭

محمد شاه پادشاه بن جهانشاه خجسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر

خالی از فطانت و هوشیاری نبود و ترحم بسیار در مزاج آنقدر که پادشاهان را نباید داشت و در دست امرای مقتدر افتاده چون جرأت بسیار نداشت مغلوب نوکران بود و سلطنت ضایع کرد و فرخ سیر را اصلاح نتوانست و چون جوان و عیش طلب بود اوقات را بلهو و لعب میگذرانید و سلطنت زیاده تر سستی گرفت بعد تسلط نادر شاه و معاودت او از هند بر الطاف و اعانت او دست ظهر گشته بیشتر از پیشتر آسایش طلب گشت و چون آتش حدت جوانی فرو نشسته شکسته خاطر بهایش گرفته بود در اواخر عمر بصحبت فقرا خوش تر می‌بود و با اینها بسر می‌نشست سخنان معقول او خوب می‌فهمید با سفک دما و ایذای خلق خدا اصلاً راضی نبود در عهد او خلق بآسایش زندگی نمود و تا زمان دولتش بهر صورت سلطنت را آبروی و وقری در نظرها بود و بسبب هوشیاری اسامی او بسی از سلطنت را برپا داشت گویا خاتم السلاطین بابریه است چه بعد او سلطنت غیر از نام چیزی دیگر ندارد ٭

آصفجاه نظام الملک بن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان

نام او قمر الدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردی است جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جد پدری او عابد خان از مشایخ سمرقند است عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردیده در سلک ملازمان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت بعد تسلط اورنگ زیب بر سلطنت بتدریج منصب پنج هزاری یافت و دو بار بمنصب صدارت سرافراز گشته بیست و چهارم ربیع اول سنه ثمان و تسعین بعد الالف در محاصرهٔ گلکنده بزخم گولهٔ توپ از مرکب عمر سبکخرام بلطیفه بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت از کبار امرای عالمگیری است بتدریج منصب هفت هزاری یافته بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب شده و اغلب اوقات سپه سالاری پادشاه مذکور نیز می‌یافت و در

فتح بیجاپور بر القاب و خطابهای دیگر بفقره فرزند ارجمند افزود و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته سنه اثنین و عشرین
و مائة بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگ زیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب پنجهزاری بلند پایه گشت
و در اواخر عهد پادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه بعطای خطاب خاندوران و صوبه داری اوده امتیاز
یافت و بعد اندک زمانی بنابر اقتدار آصف الدوله اسدخان بهادر و ذوالفقار خان امیر الامرای سپه سالار ترک منصب
نموده لباس فقیری پوشیده انزوا گزیده و در عهد جهاندار شاه معز الدین از انزوا برآمده باصل منصب و خطاب سابق سرافرازی
یافته سال اول جلوس فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و بمنصب هفت هزاری و صوبه داری
دکن مباهی گشت چون امیر الامرا حسین علیخان بهادر ایالت کل ممالک دکن یافت نظام الملک بشاهجهان آباد
آمده بفوجداری مراد آباد در ساخت و حین سلطنت رفیع الدرجات بمهربانی قطب الملک بصوبه داری مالوه سر
برافراخت و ابتدای عهد محمد شاه با سادات تردد نمایان ساخته بر بعض صوبه های دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات
آنجا گشت و بعد مردن محمد امین خان بوزارت سرافرازی یافت آخر بنا سازی امرای حضور و انحراف مزاج پادشاه
استعفای وزارت نموده بصوبه داری دکن قانع شد و بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرائی یافته بنابر بغی پسر خود
ناصر جنگ نیابت امیر الامرائی بنجابت فیروز جنگ پسر کلان خود داده بدکن رفت چنانچه در دفتر دوم و بعضی صفحات
این دفتر گذشت و قریب سی سال بحکومت شش صوبه دکن که قلمرو چندین پادشاه بود پرداخت اکثر امرای عهد
محمد شاه دون مرتبه او بوده مراسم و آداب خوردی با او مسلوک می داشتند اگرچه حرص وافر در طلب دنیا داشت اما
صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوصاف که امرا را باید در او فراهم بود همیشه صدر سرکار او فقرا و علما
و مشایخ و ارباب استحقاق را بحضورش میرسانید و بقدر قسمت شان بانعامی رسید و صیت قدردانی او شنیده مردم
عرب و ماوراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان رو بدکن می آوردند و بقدر نصیب بهره می بردند از آثار
خیر اوست شهر پناه برهانپور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا گذاشته بمرور اتمام داد و آبادی نظام آباد بالای
گتل فرداپور که پیش ویرانه محض طرح آبادی انداخته مسجد و کاروان سرا و دولت خانه و پل تعمیر نمود رب اجعل هذا البلد آمنا
تاریخ احداث این آبادی مطابق است با سنه احدی و اربعین و مائة بعد الالف و حصار شهر پناه حیدرآباد و نهر سول
که در وسط شهر اورنگ آبادی آید طبع موزون داشت و شعر بخوبی می گفت صاحب دیوان است بعد سی و هفت روز
از رحلت محمد شاه چهارم جمادی الاخری سنه احدی و ستین و مائة بعد الالف پدرود این عالم نمود و میر غلام علی آزاد تخلص
بلگرامی در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و آصف جاه بیک جا بتعمیه اسقاط شش عدد می گوید **بیت** گشت تاریخ
چون کشیدیم آه * موت شاه و وزیر و آصف جاه * و قطعه دیگر بتعمیه گفته **قطعه** سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
فتاد حیف سه دُر یگانه از کف دهر * برای رحلت این هرسه یافتم تاریخ * نماند شاه زمان و وزیر و آصف دهر *

ذکر سرافرازی یافتن سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانی خالصه به نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر **

چون خاطر پادشاه و صفدر جنگ از طرف آصف جاه اطمینان یافت خدمت بخشی گری اول با خطاب امیر الامرائی

برای سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خلف سادات خان فرخ سیرے مقرر شد و بعد چند روز از مخلع شدن صفدر جنگ روز
پنجشنبه چهاردهم رجب سال مذکور شمشیر و خنجر مرصع و دیگر جواهر و هفت پارچه خلعت خدمت مذکور با دو بالا نیز صوبه داری اکبرآباد و منشگری
احدیان با احمد علی خان همشیره زاده مستبناسے او عنایت شد و دیوانی خالصه شریفه چون پیشتر بمؤتمن الدوله پدر نجم الدوله
مفوض بود و نجم الدوله را امتیازی که بنا بر وصلت شجاع الدوله پسر صفدر جنگ با خواهر او اختصاص و اتحاد بسیار با وزیر الممالک
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ میسر آمده در آخر عهد محمد شاه دیوانی خالصه بنام نجم الدوله مقرر گشته بود بحال مانده قهندار
یافت و جاوید خان خواجه سرایے که از سابق با مادر احمد شاه اودهم بائی سری داشت نهایت تقرب در خدمت احمد شاه
بهم رسانیده مدار علیه سلطنت بزعم خود و معتمد پادشاه بدلالت مادرش و حماقت احمد شاه گشت چون اختصاص غلامے
والتفات مغفرت پناه محمد شاه و محرمیت تام در حرم سلطانی خصوص با اودهم بائی داشت خدمت نظارت بانتقال روز افزون خان
ناظر نیز باو مفوض گردیده و بند و بست خلوات پادشاه باختیار او در آمد پادشاه که بحسب جوهر ذات خفیف العقل سبک مغز بود بتحریک
خواجه سرایے مذکور ارتکاب شرب نموده غافل ولا یعقل محض گشت و جاوید خان بنواب بهادر مخاطب گردیده دخل تمام در
مزاج پادشاه بهم رسانید و امر و نواہے سلطانی اکثر خاطرخواه او مے شد و اینهمه امور موجب ملال مزاج صفدر جنگ و تراکم
غبار کدورتهاے پے در پے سد باب وفاق گشته سرمایه استعداد مواد شقاق و نفاق مهیا مے گردید روز یکشنبه دهم رجب خلعت بخشیگری
دوم و صوبه دارے مراد آباد بانتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر و روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور خلعت ماتمی بغازی الدین خان
فیروز جنگ بابت مرگ پدرش مرحمت شد و نواب بهادر جاوید خان او را از ماتم برآورده بحضور آورد و روز یکشنبه هفدهم رجب
اعتبار علی خان خدمت مشرفی دیوان خاص و اضافه هزارے منصب مرحمت شد و روز چهارشنبه بستم رجب خلعت صوبه داری
اجمیر بوزیر عنایت گشت و آخر شب دوشنبه شانزدهم شعبان هادی علی خان مرحوم رحلت نموده نزد قبر شاه نمود مبتدع مدفون
شد و همدران ماه تربیت خان مرحوم برحمت حق پیوست و علی محمد خان روهیله که برخے از احوال او در اوراق سابقه سمت ارقام
یافت بعد ورود در ملک قدیم خود که عبارت از محالات بن گڈه و بریلی و بداؤن و مراد آباد وغیرهاست و تشریف آوردن والد
مرحوم لنتاهجهان آباد چند ماه زندگے نموده بمرض سرطان که بر پشت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ
بعد ادراک رغبت والد مرحوم بر رفاقتش راجه مهانارائن پسر دیوان خود را فرستاده از راه قدردانی طلبید فقیر هم باتفاق
آن مرحوم رفته شرف حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر دریافت بعد روزے چند حکومت پانی پت و سونی پت وغیره
سیزده محال خالصه شریفه بتعهد والد مرحوم داد و منصب پنجهزارے و نوبت مع خطاب اسد جنگی و پالکی جهالردار از پادشاه
دهانیده بکارهاے مذکور مرخص ساخت چون نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر دیوان خالصه شریفه از عهد فردوس آرامگاه محمد شاه
بود والد را توسل با آن امیر کبیر نیز میسر گردیده والد منظور داد و حقوق قطب الدین محمد خان بهادر فوجدارے حصار و جهجهر وغیره
برای خان مرقوم مهیا نموده آن بے بها گوهر دریاے شجاعت و کان مردے و مروت را طلبداشت خان بهادر مرقوم چون از
قوم روهیله و افغان دلیرے داشت و آباے او همیشه فوجدارے مراد آباد که بمنزله صوبه از عهد فرخ سیر قرار یافته بود داشتند
و مراد آباد بمنزله وطن خان مغفور مذکور گشته بود همیشه همت بر استیصال روهیله و افغان و انتزاع فوجدارے آن مکان از
دست ایشان مے گماشت در عهد علی محمد خان بنا بر حمایت او که وزیر الممالک قمر الدین خان مے نمود میسر نیامد در ینولا که
علی محمد خان بعد بردن قمر الدین خان و هنگامه لشکر کشی احمد ابدالی در ممالک سهنچه که قدیمه خود که عبارت از مراد آباد وغیره است

آمده مسلط گشت و بعد سہل مدتے بمرض سرطان درگذشت و اتباع او مثل حافظ رحمت و دوندے خان وغیره که ہر یکے پدر زن یکے از پسران علی محمد خان بود بہانه نام داماد خود ہا ممالک مذکوره مسخره را منقسم ساخته بقابوی خود آوردند و برای دامادہائے خود بقدر معاش آنہا جاہا علحده کرده و بآنہا داده باقی را خود قابض و بانہایت جاه و حشم و فوج و خدم بودند خان بہادر مذکور خواست که درین ایام از انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان سند فوجدارے مراد آباد گرفته با افاغنه بجنگد و بضرب دست خود مکان مذکور را از دست آنہا منتزع گرداند بنابرین از والد مرحوم در آمدن خود عذر خواسته بشاہجہان آباد اقامت ورزید

ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بہادر با افاغنهٔ مراد آباد و گذاشتن نام مردے و مردانگے بر صفحهٔ روزگار از شجاعتے که از ان بہادر شیر دل دران عرصهٔ کارزار رو داد

قطب الدین محمد خان بہادر که مجمل محامدش قبل ازین مرقوم شد از خانخانان انتظام الدوله پسر قمر الدین خان سند مراد آباد درخواست چون عمل او از تسلط افاغنه در انجا نبود خواہش قطب الدین خان بہادر از نعماے غیر مترقبه دانسته بلا تامل اسناد نوشته داد اما بنا بر ندارت باندک زرے و اسباب ضرورے اعانتے که باید نمود خان بہادر دریا دل بنام سردارے و علو ہمت و شجاعت خود اسباب ضرورے بقرض و وام سرانجام داده قاصد تسخیر فوجدارے مراد آباد گردید چون ہمت و شجاعت آن صفدر عرصهٔ کارزار در جمیع بلاد ہندوستان خصوص قرب جوار آن دیار کالشمس فی وسط النہار بر ہمه کس ظاہر و آشکار بود باندک استدعا و تحریک خان معظم مذکور جوق جوق مردم سپاہی پیشه ہجوم آورده کثرتے در فوج و اتباع بہم رسید و آن شیر دل با استظہار دو سه صد کس قدیم که بارہا جسارت و جرات آنہا دیده بود عازم حرب دونان زادان فراوان که اغلب عدد آنہا کم از پنجاه ہزار نفر نخواہد بود و سامان حروب از جنس بان و بندوق و توپ و رہکله وغیره آنچه باید بوفور مہیا و موجود داشتند گردیده بیرون شہر شاہجہان آباد منزل گزید و فی الجمله تہیهٔ اسباب درست دیده رہگرای عرصهٔ جانبازی گشت چون این خبر قبل از خروج خان معظم از شاه جہان آباد بگوش افاغنهٔ عفریت نژاد رسیده بود از اطراف و جوانب جمع آمده در مقامے متصل مراد آباد ازدحام داشتند بعد رسیدن خان رستم نبرد نزدیک معسکر آنہا بلکه از ابتدای نہضت سفرا و مرسلان فرستاده استدعای مصالحه و ترک منازعه بر تسخیر مراد آباد نموده راضے بودند که چنانچه ما مردم باہمدگر ملک را تقسیم نموده اوقات میگذرانیم شما ہم بحصے لائق بحال خود اگر قناعت فرمایند ما ہمه بطوع و رغبت بآن راضے و در تفویض آن بلا زبان حاضریم اما آن عالے ہمت بلند مرتبت راضی باین معامله نگشته بر اراده خود راسخ و در زید افاغنه ناچار گشته با وجود کثرت قوم و اسباب بنابر خوف شجاعت آن شیر بیشهٔ ہیجا دست از جان شسته لرزان و ترسان آماده کارزار آن ہژبر شیر شکار شدند و صفوف حروب از طرفین آراسته بمقاتله بر خاستند قطب الدین محمد خان بہادر با وجود قلت اعوان و کمے سامان بمجرد مقابله مع بہادران جان باز که زیاده از دو سه صد کس نبوده اند پیاده پا گشته بضرب بندوق و قبضهٔ دستی دمار از نہاد ہستی اکثرے از آنہا بر آورده تا دو سه گروه انبوه افاغنه را گریزانیده و درین عرصه بعید از کشته ہا پشته ہا بلند گردانید اما آن جماعهٔ پر کین بمشاہده کثرت خود و قلت اعوان خان جنت مکان بہر صورت خود دارے نموده ہر جا قابوے یافتند کمین کرده بآتشبارے بندوق و بان نہال وجود رفقاے معدود قطب الدین محمد خان را مے سوختند تا آنکه آہسته آہسته چند نفر مجروح که زیاده از بیست سی کس نبوده اند باقے ماندند و خان رستم نشان جراحات متعدده بر داشته آخر الامر بضرب گولے بندوق که بر سینهٔ بے کینه اش پے در پے

نشست رخت هستی دران میدان مردآزما از دنیا بربست از جمله رفقایم قریب صد کس گرد و پیرامون لاش غرقه بخون نعش افتاده جان شیرین بجان آفرین سپردند و مورد هزاران آفرین از لب و دهان دوست و دشمن گشتند ده دوازده نفر ازان جمله رفقاے قدیم که دو سه صد کس بوده اند درمیان مجروح افتاده بعد معالجه چون صحت یافتند تا دام الحیات محسود همکاران بودند اللهم اغفر له ولهم واحشرهم مع الشهدا والصدیقین ۞

ذکر جنگ نمودن صفدر جنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بحیله و تزویر

وزیر الممالک صفدر جنگ که از مدتها اجتماع و اقتدار افاغنه دران دیار که جوار صوبه او بود نمی پسندید و در اواخر عهد محمد شاه چنانچه گذشت داعیه استیصال اینها نموده پادشاه را بر سر روهیله مذکور برد اما از نفاق قمرالدین خان وزیر کار او خاطر خواه صفدر جنگ بانجام نرسید درینولا که خود وزیر و ظهیر سلطنت و علی محمد خان ره سپر وادی عدم گردید قائم خان پسر محمد خان بنگش را دلالت بانتزاع ملک روهیله مذکور از دست اولاد و اتباع او نمود بملاحظه آنکه بهر طرف شکست افتد فائده درستی خواهد داد قائم خان چشم طمع بملک و مال اخلاف علی محمد خان دوخته آنها را در قلعه بداؤن محصور ساخت و عرصه حبس و حرکت بر آنها تنگ گردانید سعد الله خان پسر کلان روهیله مذکور که داماد حافظ رحمت روهیله و بجاے پدر مسند آراے ملک بود و دیگرے داماد دوندیخان و هر یک ازین سرداران ملک را به بهانه حصه داماد ان خود منقسم ساخته قابض و متصرف بودند اما ریاست کل تعلق بسعد الله خان داشت او مع کل اخوان و اتباع عجز و زاری از حد گذرانیده دقیقه از الحاح فرو نگذاشت چون سودمند نیفتاد ناچار دل بمرگ و مدافعه نهاده دهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجرے بمیدان برآمد و صف آرا گشته فوجے در کوهاے دریاچه خشک پنهان در کمین نشانید و با باقی افواج روبروے قائم خان رفت چون جنگ درگرفت غلبه از طرف قائم خان که فوج بے پایان و ریاست جمیع فرق افغان داشت بظهور رسید و سعد الله خان مع همراهیان بناچارے و عیارے پشت بر جنگ داده عطف عنان از میدان نموده جنگ کنان آهسته آهسته خصم را بطرف کمین گاه کشید و قائم خان مع سرداران هم عنان ظفر و بافراط خوش شدے از جوش بخیر در پے گریختگان مطلق العنان بجاے رسید که چند هزار روهیله مع بان و تفنگ تا صد جا ان قائم جنگ پنهان نشسته بودند بمجرد رسیدن نعش یکبار رنگ جریان پر کمین از کمین برجسته قائم خان را بزیر شلک آتشبار بندوق و بان گرفتند و بهمان شلک قائم خان با کل دارا بخاک هلاک افتاد و همراهیان او هم بسیار بباد فنا رفته فتح و ظفر نصیب سعد الله خان و دیگر اخلاف علی محمد خان گردید + +

ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرے

روز [illegible] دوم ربیع الثانی [illegible] نوروز [illegible] چهارشنبه بیست و نهم ذی الحجه سنه مذکوره میرزا محسن برادر کلان صفدر جنگ [illegible] در آخر ماه رمضان همین سال علی امجد خان مرحوم را [illegible] شد و روز دوشنبه [illegible] بود بیکبارگاه برحمت الله رفت و بعد درین سال [illegible] احمد ابدالی [illegible] بار سوم بلاهور رسید [illegible]

ذکر ورود احمد ابدالی [illegible] بلاهور و جنگیدن با معین الملک [illegible] مصالحه [illegible] علیم و قدیر

مخفی نماند که چون معین الملک پسر وزیر الممالک قمر الدین خان از حین حیات محمد شاه بصوبه داری لاهور و ملتان سرافرازی یافته بهکاری خان مخاطب برستم جنگ بهادر پسر روشن الدوله را مدار المهام خود ساخت و برتق و فتق مهمات آنجا می پرداخت چون هنوز تمکن در لاهور و استعداد و اسباب حروب چنانچه باید نداشت ناگهان درهمین سال احمد ابدالی باز لشکر بلاهور کشید معین الملک با او بجنگ پیش آمد چون هر دو جانب استعداد نداشتند معین الملک خود باقتضای صلاح وقت سلسله صلاح جنبانیده اطفای نائره فساد اصلح دانست ابدالی هم مغتنم شمرده بدستور نادرشاه از چهار محال تنخواه کابل که عبارت از سیالکوت و اورنگ آباد و گجرات و پسرور است پیشکش خود بذمه معین الملک مقرر کرده عطف عنان بجانب کابل نمود ✢

نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ باراده انتزاع ملک و دولت قائم خان از مادر و اتباع او و افاغنه آشوب آهنگ ✢

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که در هر دو صورت فائده خود دیده بود بمجرد استماع این خبر خواست که ملک و مال بنگش از دست بازماندگان آن دودمان انتزاع نماید بنا برین احمد شاه پادشاه را با خود گرفته از شاه جهان آباد در حرکت آمد وزیر و پادشاه روز پنجشنبه سلخ ذی الحجه سال مذکور داخل خیمه گردیده در چند روز تا بکول رسیدند صفدر جنگ پادشاه را در قصبه کول توقیف فرموده خود بدریا گنج که فرخ آباد دار الملک بنگش بیست کروه از انجاست رسید مادر قائم خان زن محمد خان غضنفر جنگ چاره غیر از اطاعت ندیده بملازمت وزیر آمد و معامله بر شصت لک روپیه نقد و جنس و انفصال یافت و باستعداد خان نیز بتقاضای توپخانه قائم خان و افیال و اسباب او که بغارت برده بود مع نذرانه در میان آورده وجهی غیر معلوم برا و هم الزام نمود ✢

ذکر وقائع سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجری ✢

بعد انفصال معامله احمد شاه از کول بدهلی خرامید و روز سه شنبه هیجدهم ماه صفر داخل دولت خانه گردید و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی سال مذکور نوروز شد و وزیر برای تحصیل نقد و جنس موعود همانجا اقامت ورزیده ملک مقبوضه افاغنه بنگش را منضبط خود در آورد و مگر شهر فرخ آباد مع دوازده موضع که التماس افاغنه مذکور از عهد فرخ سیر آباد بود بر مادر قائم خان بحال و برقرار ماند و بنابر ضبط و ربط محالات و اخذ اموال ضبطی قائم خان و نذرانه که از او و از اتباع علی محمد خان قرار یافته بود الفراغ نموده راجه نول رای را نائب صوبه خود در آنجا گذاشت و خود معاودت نموده بحضور آمد ✢

ذکر مجمل احوال راجه نول رای

او از قوم کایته سکسینه کره سری باستب و اول او ملازم وزیر بود از حسن اخلاص و نیکو خدمتی ها پایه بمدارج ترقی گذاشته تدریج نائب مقتدر صوبه گردید کسی از رفقا و ملازمانش برتبه او نرسید نول رای مذکور حاجبا عمال از طرف خود نصب نموده بلده قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود ساخت و فرخ آباد از آنجا فاصله ایست که یک دو منزل است اکثر برادران قائم خان که از آن دیگر بوده اند مع بعضی چیله های معتمدش در قلعه اله آباد مقید شدند و قریب بر نول رای برای افاغنه آن دیار از حد تجاوز نموده بانیه احداث فتنه های بزرگ گردید مادر قائم خان احمد خان را که برادر اماسی او و از رفقای وزیر بود ... که آبروی

افغانے و نام پدرت برباد رفته اگر غیرتے داری هرچه از دست تو برآید دران قاصر نباید بود افاغنه اطراف و جوانب را نیز سخنان مهیج غیرت گفته فرستاد آنها باهم گرسا خته درفکر آن شدند که بنیاد عمر و دولت نول رائے را برانداخته ملک خود را از ضبط او برآرند نول رائے وزیر را برین اجرا آگاهی داده باجمعیتی که داشت از قنوج برآمده معسکر ساخت و گرد لشکر خود سنگر بسته مترصد وصول افواج وزیر که به کمک او تعیین شده بودند نشست روز جمعه دوازدهم شعبان وزیر الممالک صفدرجنگ بهادر از بادشاه مرخص شده بر معبر اسیلے طرف شهر بر دریائے جمنا داخل باغ گردیده معسکر ساخت و روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور نصیر الدین حیدر خان هم زلف خود را مع محمد علی خان رساله دار و غیره سرداران بکمک راجه نول رائے تعیین فرمود و روز دیگر که یکشنبه بیست و هشتم بود اسمعیل بیگ خان معروف بچیله که معتمد علیه وزیر بود مع راجه دیبی دت فوجدار کول مرخص شد و باعانت نول رائے روانه گشته شش کروه پیشتر رفت و احمد خان باجمعی کثیر از افاغنه مقابل نول رائے رسیده پیغامهائے مصالحه و استخلاص برادران خود بنابر غافل ساختن او میداد تا آنکه دهم ماه مبارک رمضان روز جمعه قبل از ورود افواج کمکی سواران افاغنه از یک طرف سنگر ظاهر شده ازدحام آوردند و افغانان پیاده از طرف پشت لشکر که توپخانه نداشت بدغا داخل سنگر شدند راجه نول رائے فوج خود را منع کرده بود که سوار نشده پیاده با حراست مورچال خود ها نمایند افاغنه از عقب درآمده علی الغفلة بر خیمهٔ راجهٔ مذکور ریخته کارش تمام ساختند عطاء الله خان شوهر رابعه بیگم دختر حاجی احمد برادر مهابت جنگ که ذکرش در سوانح مهابت جنگی گذشت بجرأت کار فرما گشته بمدد نول رائے شتافت و سر در پئے او گذاشت و بسیارے از نجبا و اشراف دیگر که رفقائے نول رائے و ملازمان وزیر و اکثرے از متوطنین قصبات صوبه اوده مثل بلگرام وغیره بودند جانسپاری نموده رهگرائے ملک بقا گردیدند و توپخانه و اردو تمام تاراج افاغنه رفت این خبر بوزیر رسیده موجب تشویش و تشویر او گشت و هم درین سال ناصرجنگ خلف نظام الملک آصف جاه حسب الطلب احمد شاه تا دریائے نربدا با هفتاد هزار سوار جرار جلو ریز خود را رسانید درین ضمن باز پادشاه شقه بدستخط خاص متضمن ممانعت نوشته فرستاد و نیز مظفر جنگ خواهرزاده او در دکهن تمرد ورزید بنابرین برگشته بمرکز دولت خود شتافت و ذکر او بعد نگارش احوال امرائے حضور مرقوم میشود

ذکر نهضت نمودن وزیر الممالک صفدرجنگ مع دیگر امرا و افواج پادشاهی و شکست یافتن از دست افاغنه بقدرت الهی و بعض سوانح که درین سفر از قضا و قدر روی داد

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدرجنگ چون از ازدحام افاغنه و اهتمام آنها در هیجان مفاسد مید انست قبل از وصول خبر کشته شدن نول رائے باعانت او قاصد شده سلخ شعبان روز شنبه سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه هجرے از لشکر خود بحضور پادشاه آمده مکرر رخصت شد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر و میر نقا ابیر اعتماد الدوله قمر الدین خان وغیره امرا و افواج پادشاهی بنصرت وزیر تعیین شدند حین رخصت بوزیر الممالک سپر و شمشیر و هار گل و بسیار چیزهائے دیگر از فرط مهربانی و رفعت شان او مرحمت شد و نجم الدوله اسحق خان بهادر را فتح پیچ و شمشیر و میر نقا را فتح پیچ عنایت گشته متعین وزیر شدند او با افواج ملازم خود و امرائے متعین قریب دو منزل در سه چهار روز از دار الخلافت بیشتر رفته بود که خبر مذکور شنید در قصبه مارهره توقف نموده باحضار افواج دیگر فرمان داد و والد مرحوم را که بعد معاودت از بر سیلے و ترک رفاقت غازی الدین خان فیروزجنگ رفیق خود گردانیده حکومت پانی پت وغیره بیجده محال خالصه شریفه عنایت نموده بود نیز طلب داشت و تا یکماه

در باغات مارهره مقامات نموده زیاده از پنجاه هزار سوار فراهم نمود درین عرصه سانحهٔ غریبی رو داد

ذکر بتاراج رفتن قصبهٔ مارهره و مبتلا گشتن نجبا و اشراف آنجا بذل اسر ناموس و اطفال محض قضا و قدر ذو الجلال

هیجدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور ساربانی از نوکران مغلی درخت دروازهٔ عنایت خان که ملازم وزیر و از متوطنان آنجا بود برید عنایت خان باعتماد آنکه ملازم سرکار وزیر است ساربان را تادیب نموده گوشمال بواقعی داد ساربانان دیگر نزد آقای خود جمع آمده فریاد نمودند چون او از جملهٔ جماعه داران مغلیه بود همراهیان خود را فرستاد که عنایت خان را گرفته بیارند جماعهٔ سوار و پیاده همراهی او بخانهٔ عنایت خان دویدند دیگر جماعهٔ مغلیه را گمان شد که برای غارت قصبهٔ مارهره حکم وزیر صادر یافته تمامی افواج مغلیه تیار شده وقت عصر بود که بر قصبهٔ مذکوره تاختند در طرفة العین با خاک برابر ساختند و عنایت خان و پسرش را که جوان نوزده ساله بود بیجان کشتند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرمود تا رفته زود خبر بگیرد و نسقچیان را متعین نمود که غارتگران را باز دارند اما تا اینها برسند و تنبیه نموده مردم را ممتنع سازند کار از کار گذشته عالمی برباد فنا رفته ناموس اکثری از سادات و شیوخ و کنبوه و غیره شرفای آنجا ببلای اسیری مبتلا گردید و اسباب خانهٔ آنها بتاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیده جمیع نوامیس شرفا و غربا را از خیام ملاعین مغلیه برآورده در خیمهٔ علیحده که وزیر برای آنها برپا کرده بود فراهم نمود و تمام شب وزیر برین ماجرای ملول اکثر زار زار گریان بود و طعام نخورد و از اول طلوع صبح تا وقت اشراق مستورات مذکوره بجاهای خود رسیدند و اطفال که مغلیه آنها را در بار و بنهٔ خود و گودالها کنده دران افگنده از بالا نجار و خس پوشیده پنهان کرده بودند بهم رسانیده به پدر و مادر آنها باز گردانید آن روز دران قصبه و سیدان هنگامهٔ عاشورا و آشوب طامة الکبری برپا بود وزیر مبلغی بسید مردم شهر فرستاد اما اموال لا تحصی بغارت رفت و گذشت آنچه گذشت مردم از همان زمان بمقتضای بیت مشهور سعدی **بیت** آتش سوزان نکند با سپند * آنچه کند دود دل دردمند * می گفتند که فتح وزیر نخواهد شد

وزیر بعد اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از مارهره کوچیده پیشتر رفت

ذکر جنگ وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن با وجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله و نصیر الدین حیدر خان در میدان

چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند شب بیست و دوم شوال سال مذکور وزیر با والد مرحوم که مقدمهٔ افواج نجم الدوله محمد اسحق خان مقرر شده بود در حکومت بصیلی با افاغنه و روهیله جنگیده از منع حرب آنها مطلع بود استشاره نمود والد معروض داشت که اینها اغلب کمین کرده در غفلت از طرفی سر بر سر می آرند و باتفاق شور و هنگامه نموده می ریزند دران وقت اگر ثبات قدمی بعمل آید باز پایداری نمی توانند و مغلوب می شوند بنا برین فوجی را از مغلیه که اولوس جناب عالی اند بعد رسد چار هزار کس پیش روی فیل سواری خاص مع بندوق و جزائر پیاده پا باید داشت که وقت آشوب در حضور پایداری کرده بزیر شلک جزائر افاغنه را بگیرند اسمعیل بیگ خان عجب را کار فرما گشته گفت ای صاحب فردا ببینید که انشاء الله تعالی چه سان احمد خان را مع اتباع او بگوشهٔ کمان گرفته می آریم والد خاموش ماند چون صبح دمید بعد الفراغ از نماز روز پنجشنبه تاریخ مذکور وزیر افواج را آراسته و اطراف

دعوا اسب بالمحفوظ داشته و توپ خانه را جابجا پیش رو گذاشته قدم بقدم روانه گردید پاسے از روز برآمده مقابله فئتین روے داد
و توپ اندازے و تیر و تفنگ افگنی شروع گشت راجه سورجمل جات که در میمنه وزیر متصل مقدمه بود و اسمعیل بیگ خان که در میسره کرلک
برافاغنه مقابل که رستم خان وغیره سرداران معتمد بودند تاخته دو دو از نهاد آن جماعه برآوردند و جنگ صعبی روی داد و شش هفت
هزار سوار جرار افاغنه در رسید ان کشته افتاد و لقیة السیف راجار و ناچار فرار اختیار افتاده بهزیمت رفتند راجه سورج اندر مهندر ٹھاکر سورجمل
جات و اسمعیل بیگ خان مسافتے در تعاقب فراریان پیموده از وزیر اندکے دور تر گشتند و وزیر علی التواتر توپ و خبر اثر دربان بمدد
و کمک آن هر دو مے فرستاد تا پیش روے او از آلات مذکوره خالے گشت و آفتاب شروع بزوال نمود فرموده والا بقیه ظهور یافته افاغنه
کمین که احمد خان هم درمیان آنها بود نماز ظهر گزارده از طرفیکه مزرعه زرت حاجب بود نمایان گشت و جنگ شروع گردید بحکم قضا و قدر
کامگار خان بلوچ که فوجدار گرد شاهجهان آباد و متصل بمقدمه فوج وزیر بود و جنگ مے کرد تاب صدمات بان اندازی پیادگان
روهیله نیاورده رو بفرار نهاد و مے گویند سازشے با احمد خان بنگش داشت علی ای حال افواج مغلیه صورت شکست در آئینه میدان
دیده اکثرے را پای ثبات لغزید وزیر الممالک علی الفور محمد علی خان رساله دار و سید نور الحسن خان جماعه دار بلگرامے را بکمک براول
فرمان داد هجوم اقبال و سپاه مانع گذشتن این هر دو گشت امابهر صورت سید نور الحسن خان مع جمیع برادران و عبد النبی خان حسیله محمد علیخان
مع همراهیان خود که دران وقت بهیئت مجموعے سه صد سوار خواهند بود صفوف را شگافته خود را بفوج مقدمه الجیش رسانیدند
چون مغلیه بے غیرتے را کار فرما گشته رو بفرار نهاده بودند وصول خان مذکور بکمک آنها سودے نداد سید نور الحسن خان و عبد النبی خان
رجوع بجانب چپ نموده دیدند که قریب هزار پیاده و بر پشت آنها سواران از طرف میسره بشکل مخروطے مے آیند و توپخانه چون
بکمک براول رفته آن طرف بسیار کمتر بود و فوج مذکور بے آنکه صدمه گشته نزدیک رسید میر نور الحسن خان و برادران ایشان دست
بقبضه کمانها برده تیر اندازی و برق اندازان همراهی عبد النبی خان شلکی نمودند جمعی از طرف افاغنه بر خاک میدان غلطیده و اندکی پیچ خورده باز خود
استقامت داده سبقت نمودند و راه فرار در فوج وزیر گشاده یافته کمتر کسے را پاسے ثبات و قرار بر جا مانده بود نصیر الدین حیدر خان همراه خاله زاد
وزیر چون شیر خشمناک اما با معدودے از رفقا بر انبوه افاغنه بے باک حمله آورده خود را بر قلب آنها زده بصفت کسرے را بدست شمشیر خود از هم
گذرانیده بسیلاب زار بیابان آخرت شتافت و افاغنه نور الحسن خان و محمد علیخان و سید محمد علیخان را زخم تفنگ بر دست راست رسید و فیل نور الحسن خان
ظاهرا از زخمهاے شمشیر برداشت و میر غلام نبی متخلص برسا و میر عظیم الدین از رسا داران بلگرام درین وقت برادر نصیر الدین حیدر خان
رهگراے عالم بقا گردیدند و افاغنه فیل وزیر را احاطه نموده ندانستند که کیست فیلبان بزخم تفنگ مقتول گشت و میرزا علی نقی
اتالیق شجاع الدوله پس که در خواصے بود بزخم تفنگے برداشته کناره گزیده و وزیر را نیز زخم تفنگ بگلو آمده غشی عارض گشت
و بیهوش افتاد اما چون هودج بر سبخ صنگے بود از دیگر جراحات محفوظ ماند و از هودج غیر از سر چیزے بنظر نمے آمد در غشی افتادن
آن هم غیر مرئے بود افاغنه هودج مذکور را خالے دانسته گذشتند و بر سر اسحق خان رفتند نجم الدوله بآواز بلند گفت که منم ابو المنصور
با جمعے کثیر چون شمشیر جوهر شجاعت در میدان مردان ظاهر نموده بپاے ثبات و قرار بر سلم جان فشانی عروج نمود چون تمام فوج ناموس
و همت مردانگی درباخت سید نور الحسن خان و محمد علے خان سر رشته نمک حلالے و نجابت از کف نداده خود را تا بوزیر رسانیدند
وزیر علم نواختن شادیانه فرمود تا پریشانی مردم بجمعیت گراید لیکن سود نکرد و وزیر ناچار مع محمد علیخان و نور الحسن خان و چند نفر
مغل و هندوستانی که زیاده از دو صد سوار نخواهد بود با دل شکسته و خاطر خسته از میدان برگشت و والد مرحوم بعد برگشتن وزیر و
جمیع صغیر و کبیر از میدان رجوع نموده بعض توپخانه وزیر که لیاقت همراه گرفتن داشت و مردم متفرق موکب الحواس را فراهم

آورده با خود آورد و وقت شام وزیر بارهره رسیده منور الحسن خان فرمود که اسباب تکهید زخم بهم رسانند خان مذکور حاضر ساخت و آتش کاری بعمل آمد و الد مرحوم نصف شب دد انجا رسید و وزیر صبح از مارهره کوچ نموده پیشتر خرامید و اکثر اردو و لشکر وزیر را مغلیه بسبب غیرت از وفا و آدمیت دور تاراج نمودند آنچه باقی ماند از دست گنواران و دهاقین راه بغارت رفت اما از مارهره صورت جمعیتی رو بسداد کوچ بکوچ قطع مسافت بعمل آمد و بیست و نهم شوال سنه مذکوره وزیر بر لب دریای جمنا مقابل بدبهلی که معروف بشاهجهان آباد است رسید +

ذکر احوالیکه در صوبهٔ اوده و اله آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت + + +

احمد خان را بعد شکست دادن وزیر هوای تسخیر هر دو صوبهٔ اوده و اله آباد در سر پیچیده محمود خان پسر خود را بضبط صوبهٔ اوده مقرر نمود و خود قاصد استخلاص قلعهٔ اله آباد از دست بقا الله خان و علی قلی خان غیره اله داد خان گردید بقا الله خان پسر محمد خان است که برادر حقیقی عمدة الملک امیر خان بود و از عهد عموی خود امیر خان عمدة الملک بفوجداری کوره و در همین صوبهٔ اله آباد گذرانیده درین آوان صفدر جنگ رفیق و صدیق خود گردانیده بود که این سانحه روی نمود خان مذکور و علی قلی خان که از اتباع سید محمد خان نائب صوبهٔ اله آباد ملازم عمدة الملک بود بپاس غیرت و نجابت خود اطاعت بنگش ننگ و عار خود شمرده چون از عهدهٔ جنگ میدان بر آمدن نمی توانستند در قلعهٔ اله آباد برروی احمد خان بنگش بسته بحصار مذکور تحصن جستند بر گنگا پل پایین قلعه بسته راه رسیدن مدد و رسد مقرر کردند و درین عرصه راج اندر گر که از فقرای سنیاسی مهادیو پرست و عجب صاحب جرأت اندک ذی مکنتی بود برای پرستش معبد پراگ اله آباد در پای قلعهٔ اله آباد مجاورت داشت کمر همت برفاقت وزیر بسته بی اذن و اطلاع او با عانت بقا الله خان وغیره متوسلان وزیر پرداخت و هر چند مردم وزیر دلالت باقامت در قلعه نمودند قبول نکرده بیرون حصار مستعد و تیار میبود و روزی دو سه بار قابو دیده بر ما دبانهای بادپا سوار گشته بر افواج افاغنه خود را مع معدودی از چیلهای زده کار اکثر مخالفان ساخته و مبارزان را بر خاک هلاک انداخته سالما و غانما بجای خود آمده می نشست این صحایف مقبول انجامید و پایهٔ ارای شایسته از بقا الله خان و دیگر متحصنان و راج اندر گر سایین بظهور رسیده احمد خان کاری از پیش نبرد مگر لشکریان او که همه افاغنه بی باک و روهیلهای سفاک بوده اند تمام اله آباد را که بلدهٔ عظیم الشانی است از دروازه خلد آباد تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و چهار هزار مستوره نجبا و ناموس شرفا را اسیر بردند مگر دائرهٔ شیخ افضل اله آبادی و محله دریا آباد که مسکنهٔ آنجا همه افاغنه اند محفوظ ماند و هنوز عمل احمد خان درین دو صوبه درست نه نشسته بود که آمد آمد وزیر شهرت گرفته احمد خان دست پاچه گشت و از محاصرهٔ قلعه برگشته بملک خود که فرخ آباد است شتافت + + +

ذکر سوانحیکه در نواح مضافات اوده و لکهنؤ روی داد و عقده هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ معز الدین خان بهادر کشاد + +

احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد بعد غالب شدن بر وزیر خود بارادهٔ تسخیر اله آباد شتافت و پسر خود محمود خان را بتسخیر اوده و لکهنؤ و مضافات آن برگماشت محمود خان حسب الامر پدر با لشکر و حشر از جای خود جنبیده شانزدهم جمادی الاولی سنه اربع و ستین و مائة بعد الالف در سواد غربی بلگرام فرود آمد افاغنه همراهی او بمقتضای طینت خود دست تطاول

بر سکنهٔ قصبهٔ مذکوره دراز کرده چندکس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که همه اشراف و سپاهی پیشه اند چندی از افاغنه را مجروح ساختند قریب دو صد کس باربردار از هر نوع و مواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان باقتضای طبیعت افغانی و غرور تسلط و جوانی با تمامی فوج سوار شده شهر را فرو گرفت و اراده تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله و کوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند مشایخ و معمران قصبه که با احمد خان ربطی داشتند واسطهٔ اصلاح گشته فتنه برخاسته را خوابانیدند محمود خان خود بطرف پهاپهامؤ آمده یکی از اعمام یا اقوام خود را با بیست هزار سوار و پیاده بطرف لکهنؤ روانه کرد و سرداری رابع پنجهزار کس بالکهنؤ فرستاد سردار مذکور خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالی برای شهر معین کرده فرستاد شهر از عملهٔ صفدر جنگ خالی بود و متوسلان صفدر جنگ بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقاء الله خان که در آن اوان در لکهنؤ بود از آنجا بر آمده بناچار الٰه آباد رفته بودند و اکثر مغلیه اموال خود را امانت در خانهٔ شیخ معز الدین خان بهادر که از جملهٔ سرداران شهر و دیرینه متوطن آنجا است گذاشته هر یکی باسمتی در رفته بود هر چند خبر طلبان معز الدین خان ممانعت می نمودند که مال مغلیه در خانه داشتن موجب دعوی افاغنه با شما است خان مرقوم از فرط جوانمردی نشنیده مردم و مال آنها را در پناه خود جای میداد کوتوال آمده در شهر تعدی آغاز نهاد معز الدین خان بهادر باقتضای صلاح وقت بدیدن سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع بدعت کوتوال آنها نماید سردار افاغنه احترام خان مرقوم نموده حکم امان بشهریان داد درین ضمن یکی از مفتریان فتنه پرداز بحضور سردار رفته ظاهر نمود که کوتوال شما را مردم شهر زده و بی آبرو نموده بیرون کردند معز الدین خان گفت که از شهریان کسی را مجال چنین تمرد نیست من می روم اگر کسی مصدر شوخی گشته باشد او را بسزا خواهم رسانید و علی الفور رخصت گرفته بشهر آمد و دانست که امان افاغنه اعتماد را نشاید و کوتوال از رذالت خود باز نمی آید شرفا و نجبای شهر را طلبیده گفت که این جماعه بدعهد و سست پیمان اند و اطاعت اینها ثمرهٔ غیر از خفت و خواری نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را بزنیم و برانیم اکثری نترسیده امتناع نمودند و بعضی از ارباب غیرت رای معز الدین خان بهادر در پسندیده اتفاق ورزیدند از آن جمله قربان علی خان چودهری بعض محالات آنجا با خان مرقوم متفق و همداستان گردید معز الدین خان بهادر زیور خانهٔ خود فروخته قلیل وجهی بهم رسانیده و شیخ زادهای شهر را جمع نموده فرمان داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند حسب الامر او بعمل آمد و مغلی را لباس مغلی پوشانیده در خانهٔ خود نشانیده و منادی صفدر جنگ در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این مغل کوتوال صفدر جنگ فرستادهٔ اوست و یک علم سبز بنام حضرت صاحب الامر علیه السلام برپا کرده از مردم زیر آن علم عهد رفاقت می گرفت سردار با شنیدن این خبر و رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس مستعد گشته باراده تاراج شهر بطرف اسمعیل گنج مشرقی شهر هنگامه آرا گشت شیخ زادها قریب دو صد کس با افاغنه او شتافته بطرف دریای گومتی جنگ عظیمی نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که پانزده هزار کس با او و سوای این پنجهزار کس بودند بمجرد شنیدن این خبر گریخت توپخانه و اسباب و رخوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر معبر پهاپهامؤ بود اراده نهضت این طرف نمود معز الدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حماقتی بعمل آمده باین حالت رسیدند من بملاقات شما و اظهار بعضی مشوره ها می آیم چندی توقف نمایید و بهمین سکونت داشت که فراریان بلشکرش رسیده شجاعت معز الدین خان و شیخ زادگان و ضرب دست آنها که خورده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معز الدین خان بهادر هم فوجی آراسته عازم لشکر محمود خان گشت چون معز الدین خان نزدیک رسید محمود خان نیز ترسیده راه فرار پیمود و معز الدین خان بهادر قوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبهٔ اوده بیرون و آن نواح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

معفا ساخت و فرمان داد که سرچه این جماعه را پاینه بکشند و بر انند +

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتایید رب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و پادشاه احمق و مادر او و جاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سرای سلطانی و بانی مبانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و نفاق باطن اینها اندکی گل کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیق می کشیدند چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و مشاهد منافقان گردید که هنوز از عهده او بر نمی توان آمد زنش که دختر برهان الملک بود و شعور و جرأت عجبی داشت قبل از ورود شوهر سپه و اتباع و نواب را امر بحزم و هوشیاری و استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید استشمام بوی نفاق از امرا و ارکان سلطنت فرموده و حرکاتیکه در غیبت او نموده بودند شنیده بنواب بهادر جاوید خان و مادر پادشاه پیغام فرستاد که هنوز مرده من بر زنده دیگران با راست و کج باختن با من دشوار است عذرخواهیها نموده خوشنودش ساختند و وزیر تدبیر مقاومت با خصم و گوشمال آنها پیش نهاد خاطر ساخته در فکرش افتاد و با کار دیدگان استشاره آغاز نهاد خالو بی بنده سید عبد العلی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ نموده بشاه جهان آباد از اجمیر رسیده وزیر را دیده بود و آمد و رفت پیش او می نمود و ذکرش در بیان احوال ذو الفقار جنگ آمد نیز مخاطب ساخته مشوره پرسید او در جواب معروض داشت که فوج خود سابق هم کم نبود و الحال هم باقبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر می تواند شد اما سرداران جنگ دیده کار آزموده برفاقت خود باید گزید پرسید که کیانند آنان باید داد گفت آنچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه بخت سنگه و سرداران مرهته لیاقت این کار دارند پسندیده راجه جگل کشور وکیل مهابت جنگ و راجه لچهمن نراین وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار و جی آپا سندهیه را که هر دو سردار عمده مرهته بودند طلب داشت چون حاضر آمدند وجهی لائق برای آنها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه سورجمل جات خود هم از سابق شریک و رفیق او بود ظاهرا پانزده هزار روپیه یومیه جات و بیست و پنج یا سی و پنج هزار روپیه یومیه سرداران مرهته قرار یافت و از سر نو توپ و بانها و جمیع اسباب و ما یحتاج حروب و امارت بیشتر از پیشتر مهیا و آماده ساخت الحق عجب استعداد و اقتداری داشت که کم کسی بجاه و حشم او الی یومنا هذا مشاهده شد. اگر دیگری بجای او می بود بعد چنین صدمه عظیمه البته خود را می باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بیاراید و از عهده اعدای قوی جنگ بر آید القصه تهیه خود را درست دیده در اوائل جمادی الاولی سنه اربع و ستین و مائة بعد الالف از شاه جهان آباد بر آمده باکبر آباد رسید و اول افواج مرهته را که بیست هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جمنا را عبور نموده بر سر افغان مرقوم چون بلای ناگهان رسیده و بی خبر بر او تاخت شادل خان گریخت و جمعی کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم بسیار از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرهته آمد احمد خان باستماع مقهوری افاغنه و فرار شادل خان از محاصره قلعه اله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن می نمود ناچار دست بردار شده بر جناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد رسید افواج مرهته که مقدمة الجیش وزیر بود چپاول نموده خارج فرخ آباد را قتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته بجین پور که از فرخ آباد سه کروه بر لب دریای گنگ واقع است آمد و مورچال قائم کرده آماده جنگ شد سببش همانا آنکه چون یکطرفش

گنگا و آن طرف ملک روهیله هم بود رسد اجناس غله و هر گونه اعانت از ان طرف می توانست رسید مرهته فرخ آباد و مئو را خالی یافته خاطرخواه اسیر و غارت نمود و غیرت الهی قصاص اله آباد بظهور رسانید درین غارت نقود و اجناسی که در دست مرهته افتاد محاسب اندیشه در احصای آن ابای نماید از ان جمله بود یک جنس قماش شانزده لک روپیه متعاقب وزیر مع راجه سورج مل جات هم عنان رسید احمد خان از هر سه طرف حسین پور محصور گشته تنگ آمد و توپ و بندوق از طرفین سرگرم کار خود بود چون افاغنه را نمک و کاه و مدد از طرف گنگا بر کشتی می رسید وزیر الممالک بسید نور الحسن خان بلگرامی حکم باحضار کشتیها و تاکید پل بستن از سفاین بر دریا فرمود محمود خان پسر احمد خان آن طرف دریا بنا بر مزاحمت پل بستن قیام نمود چون کشتیها باهتمام جماعه دارند کور بائین رام پور که از قنوج دوازده کروه است فراهم آمد سرداران دیگر مع توپهای پلرس بسیار باعانت سید نور الحسن خان متعین شده دوم جمادی الاخری سال مذکور پلی مستحکم بر روی دریا قائم شد محمود خان هر چند خواست و دست و پا زد که پل را برهم زند از شلک توپها که متواتر بر لشکر او گوله می بارید نتوانست که بسر پل نزدیک شود صبح آن که روز دوم از ترتیب پل بود سعد الله خان خلف علی محمد روهیله با جمعیت فراوان بکمک احمد خان رسید افواج وزیر عبور گنگا نمود احمد خان پایداری در مورچال مناسب حال ندیده با سعد الله خان پیوست و جنگ عظیم با افاغنه و افواج وزیر روی داد یک طرف مرهته از تگ و تاز بال پر و از افاغنه بر بست و از طرف دیگر جات از شلک بندوق های سواران آراسته خود دود از دودمان افغان بر آورده پشت و کمر آنها شکست آخر الامر احمد خان و سعد الله خان تاب نبرد نیاورده از معرکه کارزار نا کام بدر رفتند و نیم جانی بسلامت بردند اما قریب ده دوازده هزار افغان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند و افیال و اسباب و خیام و افراس و فروش و رخوت فراوان از ان جماعه بغنیمت لشکریان وزیر در آمد افواج وزیر الممالک در تعاقب افاغنه و آنها تا دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه کمانون و جنگلستان صعب المسالک وارد عنان باز نگرفتند و افاغنه در ان صحرا محصور افتاده هزاران کس از ان جماعه ببدی آب و هوا و قلت اسباب غذا بصحرای عدم شتافتند دیگر افواج وزیر تمام قلمرو کل افاغنه را لگدکوب حوادث و پایمال هم دافیال گردانیده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و میر غلام نبی متخلص بمحب بلگرامی در جنگ مذکور بمشاعره موزونان آخرت رفت چون این جنگ امتداد یافته بود مرهته چاونی برسات در ملک افاغنه کرد و وزیر در جلدوی این جانفشانی مرهته را از سر حد کول و جالیسر و مئو و فرخ آباد و قنوج تا کوره جهان آباد عنایت نمود آخر الامر افاغنه مضطر گشته در نهایت مراتب عجز و انکسار مرهته و غیره را وسائط و وسائل گردانیده بهر قسم که رضای وزیر بود دل پذیرفته نفوس خود را از هلاکت باز خریدند فرخ آباد و غیره محالات شانزده لکهه روپیه باحمد خان و غیره اخوان و اولاد بنگش مرحمت شد و دیگر محالات اخلاف علی محمد خان بطور پال گذاری سپرد آنها شد و بعض محالات بنگش ضبط سرکار وزیر و برخی تفویض مرهته گردید چون نواب وزیر را ازین مهم فراغتی میسر آمد در سواد صوبه اوده پرتو ورود افگنده تا بنارس نظر بر بعضی وجوه نزول اجلال نمود و در قطع این مراحل پرتهی پت زمیندار ریزناب گده را که دم اخلاص با افاغنه زده بود و بعد ظفر یافتن وزیر بملازمتش آمد علی بیگ خان تفنگچی حسب الامر وزیر از هم گذرانید

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بهادر ذوالفقار جنگ بطرف صوبه اجمیر و سوانحیکه درین سفر بآن سفینه خودسر رویداد

صوبهٔ اجمیر که اول بوزیر الممالک صفدر جنگ عنایت شده بود با اله آباد بنابر قرب جوار صوبهٔ اوده تبدیل یافته اله آباد بوزیر
و اکبر آباد و اجمیر با میر الامرا ذو الفقار جنگ مرحمت گردیده بود در سنهٔ احدی و ستین و مائة بعد الالف اول سال جلوس
احمد شاه راجه بخت سنگه راتهور که فی الواقع در عهد خویش از جمیع راجهای راجپوتیه ممتاز و به جرأت و دانش در امثال
و اقران خود بی نظیر و انباز بود ارادهٔ انتزاع ملک مورو ثی آبائی خود که عبارت از جودهپور و میرته است از دست
راجه رام سنگه پسر ابهی سنگه برادر زادهٔ خود بحضور پادشاه آمده ذو الفقار جنگ را ترغیب رفتن بصوبهٔ اجمیر برای غرض خود
و در ضمن آن اظهار بندوبست آنجا نموده خود بناگور که دار الملک او بود راهی شده بود ذو الفقار جنگ بامید رفاقت و اعانت
او در اواخر سنهٔ یک هزار و یک صد و شصت و دو هجری با چهارده پانزده هزار سوار و سرداران نامدار مثل علی رستم خان
برادر زادهٔ میر مشرف مشهور و حکیم خان خویشگی معروف و فتح علی خان پسر ثابت خان حاکم مشهور کول که آخر خطاب ثابت جنگی
یافته بود و محمد شجاع خان و سید عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر که بعد برآمدن از قلمرو مهابت جنگ چنانچه خامهٔ وقایع
نگار در دفتر دوم اشعار بآن نمود چون بشاهجهان آباد رسید ذو الفقار جنگ بآرزوی تمام رفیق خود گردانیده رسالهٔ
سه چار صد سوار داده بود و دیگر اسباب ریاست مثل افراس و افیال وغیره همه از دولت رفاقت مهابت جنگ مهیا داشت
و میر علی اصغر کبری که ذکر او در ضمن احوال مهابت جنگ گذشت و مبارز خان وغیرهم برآمده ایام عاشورای محرم را در
قصبهٔ پاتودهی گذرانید و شروع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجرت از آنجا کوچیده در موضع نیم رانی که در علاقهٔ جات
و راجه سورجمل قلعچهٔ مختصری از گل در آنجا ساخته معدودی از ملازمان خود را متعین آنجا می داشت منزل نمود فوج مقدمه
افواج امیر الامرا با قلعهٔ مذکوره پیچیده مردم راجه سورجمل را بدر کردند و امیر الامرا ابله بهمین قدر خوشنود گردیده شادیانه
نواخت و داخل خیام گردیده در آن منزل مقام نمود چون صبح ارادهٔ نارنول بنابر تهیهٔ رفتن اجمیر بود بارونبه روانه قصبهٔ
مذکوره گشت بعد سواری امیر الامرا که فکر صحیح و رای درست نداشت فسخ ارادهٔ اجمیر و تهیهٔ بندوبست صوبهٔ اکبر آباد و کاوش
با راجه سورجمل جات در خاطرش برزده رسوخ یافت و پنجاه سواری علی رستم خان را که سردار دو هزار سوار و هراول بود
و فتح علی خان خلف ثابت خان را که با هفتصد سوار رفیق و همعنان علی رستم خان در هراول بود و حکیم خان را که با دو هزار
سوار رفیق و صاحب میمنه و مبارز خان را که با همین قدر مردم صاحب میسره و سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و میر
علی اصغر کبری را که مخاطب بممتاز جنگ و چندا ول مقرر بودند طلبیده بزم استشاره آراست هر چند همه سرداران باتفاق
عرض داشتند که کاویدن با جات مناسب نیست با بخت سنگه چنانچه وعده بود و او هم روانه شده عنقریب می رسد باتفاق
اول از بندوبست اجمیر انفراغ باید نمود فوج هم تا آن وقت تجربه های جنگ حاصل کرده دلیر خواهد شد بعد از آن باتفاق
بخت سنگه و دیگر راجه های آنجا بندوبست اکبر آباد و تنبیه سورج مل جات باحسن وجوه توان نمود آن جاهل خود رای
هرگز نپذیرفت و ابرام تمام در کاوش با جات نمود و شتر سواران را فرستاده بارونبه خود را باز پس طلبید سرداران هم ناچار
حسب الامر بارونبهٔ خود را طلب داشتند نصف روز برآمده چون بارونبهٔ مردم رسید از ارادهٔ نارنول انصراف نموده برای
سوبها چند منزل کرد شب در آنجا آسوده صبح فتح علی خان را با مردم اردو و عملهٔ کارخانها بنابر آوردن گهی فرستاد جات
افواج آراسته خود را فرستاده خود هم در عقبش بحرکت آمد بعض افواج جات بعد نصف النهار از دور گرد و فر خود نمود فتح علی خان
چون بفاصلهٔ دو سه کروه بود به ذو الفقار جنگ اطلاع داد که گهی تیار و مردم دانه و کاه بار نموده داعیهٔ معاودت دارند لیکن

بعض افواج راجه سورجمل نمودار گشته سردار دیگر کمک من حیث شود تا مردم محفوظ بلشکر برسند علی رستم خان که مقدمة الجیش
وسردار عمده بود باین کار متعین شد تا آنجا برسد چند ساعت از روز باقی ماند حکیم خان خویشگی که بحسن سلیقه مشهور و از معروفان
وسرداران عمده و اندک مرغب بکار دیدن با جات بود بنابر پاس آبروی خود بی آنکه مامور شود نیز رفت هفتصد سوار او لوس ها
او همان زمان از قصور رسیده با او ملحق گردیده بودند القصه تا رسیدن این مردم دو ساعت روز باقی ماند حکیم خان پیغام
بعلی رستم خان فرستاد که شام شد باید برگشت او گفت فتح علی خان از من پیشتر استاده اول اورا باید گردانید هر دو باتفاق
نزد او رفته فهمانیدند او از غرور و حماقت گفت صاحب بروند من هم می آیم هر چند گفتند سود نکرد چون روز کمتر ماند
باز به ذوالفقار جنگ پیغام فرستادند که فوج جات روبرو استاده اگر برگردیم احتمال خطر است انسب آنکه همین جا
خیمه زنیم و آنجناب هم همین وقت مع کل لشکر ملحق شوند امیر الامرا خود مرد خفیف العقل خودسر بود قبول نکرد تاکید معاودت
نمود روز کمتر از ساعت بود که برگشتند مردم که از دیر به تشنگی و گرسنگی کشیده منتظر بودند و جنگ نادیدگان این فوج زیاده از تجربه کاران
بمجرد انصراف از میدان اکثری بر سبیل گرسنگی جسته پیش قدمی آغاز نهادند و توپخانه را پیش انداختند که مبادا در تاریکی
شب عقب مانده بغارت رود افواج جات بی انتظامی اینها دیده بر کرا اینها زد دسته بعد دسته چنانچه جات تربیت کرده بود
اسپها را عنان داده متصل رسیده زیر شلک آتش بار بندوق می گرفت فیل علی رستم خان اضطراب آغاز کرد حکیم خان
باهتمام بسیار خان مرقوم را بر فیل خود کشید بمجرد برخاستن فیل گولی بحکیم خان رسیده بصحرای عدم رسانید و از شلک دیگر
علی رستم خان نیز مجروح گردید و شکست بر فوج امیر الامرا افتاده اکثری مقتول و برخی مجروح و مضطرب بلشکرگاه
رسیدند و اضطراب عجبی لاحق امیر الامرا و لشکریان گردیده قراولان جات گرد لشکر شورش بسیار نموده امیر الامرا را نوعی
در بوته اضطرار افگندند که داعیه بدر رفتن از لشکر نمود میر علی اصغر کبرئی و دیگر رفقا پایداری نموده بوعید و تهدید نگذاشتند
که ذوالفقار جنگ از جای خود تواند جنبید چون جات را برای حفظ خود از بدنامی کشتن و بستن امیر الامرا منظور نبود دو
روز شورشی داشته بوساطت فتح علی خان که با او معرفت داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا مغتنم شمرده قبول نمود راجه
سورجمل پسر خود جواهر مل را بملازمت امیر الامرا فرستاد و شروط چند درمیان آورده مصالحه کرد از آن جمله بود که درخت
پیپل نبرند و اهانت معابد او نکنند و امیر الامرا صلحی بکمال اهانت قبول فرمود سورجمل وعده کرد که اگر از نارنول پیشتر نروند
و بمشوره او کار کنند پانزده لکه روپیه معامله اجمیر از راجپوتیه فیصل کنانیده رسانیدن مبلغ مذکور ذمه او باشد با این مواعید
از حرکات سفیهانه خود پشیمانی کشیده از حدود اکبرآباد و ملک جات انصراف و بطرف نارنول نهضت واقع شد راجه سورجمل
دو سه کروه از لشکر ذوالفقار جنگ دور فرود می آمد و وکلا آمد و رفت داشتند تا آنکه متصل نارنول رسیدند در آنجا راجه بخت سنگه
آمد ذوالفقار جنگ استقبالش نموده آورد راجه مذکور امیر الامرا را بر اطاعت جات ملامتها کرده بنابر غرض خود دلالت بر رفتن اجمیر
نمود ذوالفقار جنگ نصیحت او نپذیرفته اطاعت رای راجه بخت سنگه فرمود جات با دراک اراده اجمیر ترک رفاقت امیر الامرا گفته بجای
خود برگشت و امیر الامرا باتفاق راجه بخت سنگه روانه اجمیر گردید چون متصل باجمیر رسید حسب الاشعار راجه بیست کروه ایلغار کرده
داخل گوکل گهات که نهایت نزدیک بشهر اجمیر است گردید و از آن طرف راجه رام سنگه پسر راجه ابهی سنگه معروف به بهوکل سنگه
باتفاق راجه ایسری سنگه پسر راجه دهیراج جی سنگه سوائی با لشکر گران و توپخانه فراوان که اغلب کمتر از سی هزار سوار نبود
از جودهپور جنبیده بمقابل امیر الامرا رهگرا شد ذوالفقار جنگ نیز چند روز در اجمیر آسوده باتفاق راجه بخت سنگه در حرکت آمد

منزل اول بر بهکر رسید و تنبیه قلعچه شیر سنگه و از ان جا بمیرته و از میرته تا بموضع بپلے پاره وسه بار تلاقی عسکرین اتفاق افتاد چون باراده
جنگ اول از طرفین پا در رکاب گذاشته سوار و ره سپر گشتند بخت سنگه امیر الامرا را آگاه ساخت که از پے سر من بطرفے دیگر میل
نباید فرمود چه طرفے که روبروے فوج سرکار است راجه رام سنگه توپ خانه با فراط چیده و ذوالفقار جنگ که خیره سر ناسخن شنو بوده است
جواب پوچ که مردان بطرفے که رو کنند نمی گردانند گفته بهمان طرف راند و راجه بخت سنگه علیحده از فوج ذوالفقار جنگ صدمه توپخانه
چیده را بر کنار گذاشته راهی شد افواج راجپوتیه که پشت سر توپ خانه استاده بود و خموشے گزیده تامل و وقار استاده بود چون
فاصله درمیان کمتر ماند یکبار شلک توپ خانه بر فوج ذوالفقار جنگ سر داده آتش بارے بے پایان نمودند و جمع کثیرے از لشکریان
نادان امیر الامراے سبک سر بر بستر خاک و خون غلطیدند بعد تسکین رستخیز میدان ازین طرف نیز شلکی حسب المقدور بعمل آمد شنیده شد
که وقت نصف النهار چون توپها نهایت گرم شد و نائره حرب افسردگی پذیرفت در افواج راجپوتانه خصوص دران میدان که
قلت آب بمرتبه اتم و اکمل است رفقاے امیر الامرا بنابر بے آبی مضطرب گشته در تفحص آب اکثرے تا نزدیک لشکر رام سنگه
رسیدند راجپوتیه اثر عطش از سیماے آنها دریافته از چاه ها بدستیاری مان خود آب کشانیده اسپ و سوار را سیراب گردانیدند و گفتند
الحال برگردید که میان ما و شما جنگ است حکایت احوال ذوالفقار جنگ و آب دادن راجپوتیه بدشمنان نهایت صحت دارد
چه سید اسمعیل علی خان بهادر خلف عبد العلی خان برادر خالو زاد فقیر دران سفر رفیق و شریک آن لشکر بود فقیر از زبان او استماع
نموده بسلک تحریر کشید این صفت راجپوتان از عجائب اوصاف و محامد اخلاق است او تعالی جمیع اصناف امم عالم را
صفات حمیده و اخلاق پسندیده کرامت فرماید بجوده و احسانه از پے پار جودهپور فاصله کمے دارد شاید زیاده از بیست
سے کروه و بیش از دو سه منزل نخواهد بود و از همانجا ذوالفقار جنگ بنابر تعب سفر و حرج جنگ و لشکر بستوه آمده چون برسات
هم نزدیک رسیده بود قاصد مصالحه و معاودت بطرف اجمیر و دار الخلافه گردید هرچند بخت سنگه گفت که بندوبست این صوبه
از اعاظم امور و مغلوب ساختن راجه هاے اینجا که رؤساے دیرینه هند و عمده این ولایت اند نشان اقبال و بلند آوازگی
در عالم است و ثمرات شایسته دارد چه اینها هرگاه مطیع و منقاد شوند قوت بسیار و نهایت اقتدار براے امیر الامرا خواهد بود و بندوبست
صوبه اکبرآباد و گوشمال سورج مل جات بسهولت و آسانے میسر میتواند شد مفید نیفتاد و راجه بخت سنگه در عرصه این جنگها
با آنکه پسر هولکر ملهار نیز باعانت رام سنگه و ایسرے سنگه آمده بود و ترددات نمایان در آوردن رسد و سکے نموده جوهر دانائے
و دلیرے خود ظاهر ساخت چون امیر الامرا بنای مصالحه گذاشت بخت سنگه کنار گرفت و مرهته نیز از رام سنگه و ایسری سنگه رخصت
نشده رفت امیر الامرا را سه لک روپیه بدست آمده باقی معامله باشتمال نقد و جنس انچه انفصال یافته بود موعود شد که اینقدر ملازمان
و اینقدر دران مکان خواهد رسید و امیر الامرا ذوالفقار جنگ از پے پار معاودت نموده باجمیر آمد اصل سبب عجلت در معاودت
آن بود که خبر شکست وزیر الممالک صفدر جنگ شنیده از سفاهت قاصد آن شد که بشاه جهان آباد رسیده بمرتبه وزارت ترقی
نماید و مرتبه عقل و اقتدار خود نفهمید تا از انجا بدهلے برسد وزیر بشهر مذکور رسیده سامان و اسباب ریاست و حرب زیاده تر از
اول مهیا گردانیده بکار خود شتافته و بر اعدا ظفر یافته بود و خالو سے فقیر تلون و ناقباحت فهمیهاے امیر الامرا دیده از نوکرے
در رفاقتش قبل از اراده معاودت او مستعفی گشت اما چون درین سفر زیر بار اخراجات غیر مزدوری بامید ترقی شده بود و لعضرورت
افیال و بعضے اسباب تجمل خود را فروخته لقرض خواهان سپاه وغیره داد و خود پیشتر روانه شاه جهان آباد گردید و در انجا رسیده
رفتن وزیر بجنگ احمد خان بنگش بعد قتل راجه نول راے شنید دو سه روز در شهر شاهجهان آباد آسوده متعاقب وزیر رسیده

گردید و در قصبهٔ کول لشکر گریخته وزیر را دیده خبر شکست او شنید چون وزیر هم رسید همانجا ملازمت او حاصل نموده همراه او بشاهجهان آباد آمد و مشورهٔ طلب داشتن مرهته و راجه بخت سنگه باعانت او داد چنانچه گذشت و یکسال و چند ماه امیر الامرا درین سفر گذرانیده اوائل سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجری داخل دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و بسبب قلت زر و کثرت فوج که فراهم آورده کارسے از پیش نبرد مدیون سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضاے آنها گرفتار و اغلب ازمنه در شور و غوغاے ملازمان گذرانیده از راه سفاهت امید اعانت زرے از پادشاه داشت چون بعمل نیامد از کم حوصلگی سخنان سبک در حق پادشاه و جاوید خان بخانهٔ خود نشسته گفتن آغاز نهاد و با این قدر هم رلسنے نگشته روزے در کمال آشفتگی ارادهٔ دربار نمود و بر اسپ سوار گشته نیزه در دست گرفته داخل در دولت سراے شاهی گردید داعیه آن داشت که بحضور پادشاه شکوه هاے پوچ به تند گوئی نماید نواب بهادر جاوید خان که دران عصر ناظر دولت سراے شاهی و مدار المهام سلطنت بود وقوف یافته منع نمود که در حضور نیاید امیر الامرا از کورنش ممنوع گشته آشفته تر شد و هرچه در دلش گذشت بر زبان آورده منفعل بخانهٔ خود برگشت متعاقب چرکے پادشاه براے ضبط حویلیش رسید و از اوج جاه و اقبال بچاه ادبار و وبال گرفتار گردید و خدمت امیر الامراے براے غازی الدین خان فیروز جنگ خلف کلان آصف جاه که در حضور و به نیابت پدر برین کار مامور بود مقرر گشته خلعت یافت و ذو الفقار جنگ معزول منزوی گشت ❊

ذکر بعضے از سوانح دکهن که درین سال تا اواخر سال شصت و چار هجری از مائه دوازدهم هجرت روے داد و مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه و حروبیکه او را دران نواح اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان صاحب جرأت و هوشیار صاحب فطنت بود و استعداد شعر و شاعرے هم ابقا داشت با وجود جوانی و دولت خالی از محامد اوصاف نبود در نیابت پدر و بعد انتقالش که باصالت در دکهن تمکن یافت مرهته ها را اکثر بضرب دست خود مغلوب داشت چنانچه ان شاء الله تعالی در ذکر نسیم با جمال اشعارے بآن خواهد شد و رعب او در دلهاے رؤساے مرهته بنوعے ما دام الحیات او مستولے بود که بالاتر ازان متصور نیست و تا او زنده بود مرهته پا از حد خود بیرون نگذاشتند در سنه شصت و دو از مائه دوازدهم حسب الطلب احمد شاه تا نربدا رسیده باز بنا بر منع پادشاه و فتنهٔ مظفر جنگ عود نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لواے عزیمت برافراشت ❊ ❊

مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ او با ناصر جنگ و اول ظفر بر مظفر جنگ یافتن و آخر بخدع رفقا نمک بحرام خود بعالم آخرت شتافتن

مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است و نسب او بدو واسطه بسعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان میرسد و دختر زادهٔ آصف جاه نظام الملک است در عهد آصف جاه بصوبه دارے بیجاپور سرمایه داشت در عهد نظام الدوله ناصر جنگ خالوے خود در زمانیکه حسب الطلب احمد شاه قاصد دهلی گشته تا به نربدا رسیده بود سلک سیف و خود سرے پیموده حسین دوست خان عرف چندا از رؤساے نوایت ارکات با و پیوست و بگرفتن ارکات تحریص نمود مظفر جنگ رو بارکات آورد و دران جا فوج عظیمی از فرانسیس پهلچرے بوساطت چندا همراه گرفته بر سر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموے که از وقت آصف جاه ناظم ارکات بود در رفته شانزدهم شعبان سنه اثنی و ستین و مائة بعد الالف معرکه کارزار گرم نمود انور الدین خان پاے ثبات دهید افشرده ساغر مرد آزماے مرگ چشید ناصر جنگ باستماع این خبر به تنبیه مظفر جنگ با فوج دریا موج و اسباب موفور از اورنگ آباد

تا بندر پهلچری که پانصد کروه جریبی است بر جناح استعجال رسید به بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث و ستین و مائة بعد الالف معرکه قتال آراست نسائم الطاف الهی بر پرچم اعلام ناصر جنگی وزید و مظفر جنگ زنده دستگیر گردید ناصر جنگ موسم برشکال در ارکات گذرانید افاغنه کرناتک همت خان وغیره که درین سیاق ملازم سرکار ناصر جنگ بودند حقوق نمک خوارگی و تربیت فراموش کرده بطمع ملک و مال خیال دغا با ولی نعمت خود در دل مرتسخ ساختند با ناصر جنگ نرد خدع و مکر باختند و با فرانسیسیان پهلچری ساخته هفدهم محرم بحساب نجوم و شانزدهم بحساب رویت سال هزار و صد و شصت و چهارم هجری شب خون آوردند همت خان که در قالب اخلاص قاصد استیصال او بود نزدیک آمده بندوق بدست خود بطرف ناصر جنگ سر داده آن هزبر دلیر را بصحرای عدم راهی ساخت و انقلاب عجیبی رو داد بعضی از مخلصان ملازم توفیق یافته جسد او را تا بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب قبر پدرش آصف جاه مدفون ساختند میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی که نهایت اخلاص و اتحاد با او داشت تاریخ رحلت او چنین یافته

ابیات نواب عدل گستر عالی جناب رفت * فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت * در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت *

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن و بعد دو ماه بانتقام الهی در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جهان پر آشوب و فتن

چون روزنامچه زندگانی ناصر جنگ دست فلک در نوشت مظفر جنگ که مقید همراه بود بر ریاست دکهن اعلام رفعت برافراشت و باتفاق افاغنه نمک بحرام و فرانسیسیان از پهلچری عازم حیدرآباد گشت منتقم بی مانند اسباب انتقام نظام الدوله ناصر جنگ مهیا و آماده گردانید و در دل مظفر جنگ و افاغنه مواد نفاق باشتند بهم رسیده روزی که گل زمین لکریپلی مضرب خیام شد نانوشته‌های باطن بظاهر بروز کرد مظفر جنگ باعتقاد فرانسیسیان قاصد پیکار همت خان کرناتکی وغیره اشرار گشته بعد دو ماه کامل از قتل ناصر جنگ هفدهم ربیع الاول سال مذکور باراده جنگ سوار گردید همت خان نیز با انبوه لشکر مستعد و تیار گشته بمقابله شتافت کارکنان قضا و قدر قتله ناصر جنگ را یک قلم بخاک هلاک غلطانیده همت خان و اعوان او مع مظفر جنگ میدان کشته افتادند مظفر جنگ اول کسی است که توسل بنصارا جسته بر امثال و اقران خود تغلب خواست و در ایام چند روزه تسلط خود دراس را که برهمن سیاه فام سیکاکولی در ذیل ادنای متصدیان نظام الدوله ناصر جنگ داخل بود و چون در قتل ناصر جنگ جد و جهد بسیار بعمل آورده کمر خود را بر رفاقت مظفر جنگ محکم بست براجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت مظفر جنگ طالب علمی داشت اما خودستائی بسیار میکرد و ملازمان هر چند در تصدیق او مبالغه‌ها می‌نمودند او هنوز تسلی نمی‌شد در ایام ریاست دو روزه‌اش بالاجی راو با فوجی از پونه بر سر اورنگ آباد رفت و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت *

ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر وسادهٔ ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذو المنن

چون مظفر جنگ بانتقام خون ناصر جنگ در پی او شتافت و همت خان وغیره افاغنه که دشمنان دودهٔ آصفجاهی شده بودند بسیر آوارهٔ صحرای عدم شدند بعد این سانحه راجه رگهناتهه داس خود بخود وکیل مطلق گشته فرانسیسیان را که مظفر جنگ معین خود ساخته بود استمال نموده سید محمد خان صلابت جنگ خلف سومی آصف جاه را بریاست قبول نموده خود مع جماعهٔ فرانسیسیان ملازم

دو گشته قاصد اورنگ آباد شد و سید محمد خان ایام برشکال را بخا گذرانیده یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری بقصد تنبیه بالاجی راو از اورنگ آباد برآمده و احمدنگر را جولانگاه عساکر ساخته از انجا متوجه پونه گردید بالاجی راو با پنجاه هزار سوار بمقابله پیش آمد سید محمد خان جنگ کنان بالاجی را قریب پونه رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسیان با آتش باری توپخانه خود دود از نهاد مرهته برآوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال شصت و پنج از مائه دوازدهم که تمام ماه منخسف شده بود و افواج مرهته اکثر مع سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شبخون زده جمع کثیری از جماعه مرهته را با آنکه توپخانه سوخته رهگرای سرای آخرت گردانید بالاجی که در پرستش خسوف بود برهنه سر و پا بر مادیان برهنه پشت سوار شده فرار از آن عرصه وسیله نجات و حیات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش که از طلا داشت بغنیمت ملیین و اهل اسلام وغیره درآمد امابسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه تردد و تلاش مصالحه برابر بود که با صلابت جنگ بهادر بعمل آمد صلابت جنگ بعد انفصال متوجه حیدرآباد شد مردم سپاه در میدان بهالکی سیزدهم جمادی الاخری سال مذکور در راجه رگهناته داس را کشتند صلابت جنگ بحیدرآباد شتافت و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله باتفاق از اورنگ آباد بحیدرآباد رسیدند وکالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ خلعت صوبه داری دکهن یافته می آید رکن الدوله از وکالت پهلو تهی کرده بمکر و حیله نزد جانوجی بهالکر آمد مقصد آنکه امیر الامرا باتفاق هولکر می آید بوساطت جانوجی و هم بوساطت بالاجی که با او از عهد آصف جاه ربطی داشت با امیر الامرا سر رشته موافقتی بدست آرد زمانیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند و بصوبه داری حیدرآباد از طرف صلابت جنگ امتیاز و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد انتقال نمود و هولکر ملهار که سند ملک خاندیس و سنگمنیر جالنه از امیر الامرا فیروز جنگ گرفته عمل خود نموده بود با صلابت جنگ که باراده مقابله برادر خود فیروز جنگ برآمده بود پیچیده سند ممالک مذکور از صلابت جنگ هم حاصل نمود بعد از ان رکن الدوله از کربله آمده بصلابت جنگ پیوست و بر وکالت مطلق قائم شد و صمصام الدوله را معطل ساخته باورنگ آباد فرستاد چون ایام برشکال نزدیک رسید رکن الدوله و صلابت جنگ باورنگ آباد آمدند ٭

ذکر بعض سوانح در حضور بسالهای مذکور ٭ ٭

در ماه محرم یا صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری راجه ایسری سنگه پسر راجه جی سنگه سوائی فوت شد و شهرتی دارد که کسی زهر بخش داد در انا راجه او دیپور هم درین ایام درگذشت و هم درین سال هفتدهم محرم که ناصر جنگ در شبخون فرانسیسیان بدست افاغنه ملازم نمک بحرام خود چنانچه مذکور شد کشته گشت او اخر صفر سال مذکور این خبر بحضور رسید و غازی الدین خان فیروز جنگ برادر کلان ناصر جنگ ماتم گرفت روز جمعه غره ربیع الاول سال مذکور از حضور بعنایت خلعت ماتمی تسلی یافت چون از صحبت حضور نفور بود دستگیره نظامت دکهن بجای ناصر جنگ شد امرای حضور بدر خواست پیشکش در تعویق می افگندند آخر روز چهارشنبه ششم ربیع الاول سال مذکور بعطای خلعت صوبه داری دکهن بتقریب که مذکور میشود سرفرازی یافت

ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس و ستین و مائه بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت و سرفرازی یافتن خان فیروز جنگ بصوبه داری دکهن بدون پیشکش باقتضای قسمت

احمد شاه ابدالی در سنه خمس و ستین و مائه بعد الالف مرتبهٔ چارم قصد هندوستان نموده بلاهور آمد معین الملک سد راه او گردیده تا چهار ماه جنگید و چند بار مصاف داده محاربات سخت نمود و ابدالی را مجال غلبه بر او نبود فی الحقیقه داد دلاوریها داده آخر بسبب نفاق خانه برانداز آدینه بیگ خان و راجه کوڑامل دیوان که در معرکه جانفشان بود نقد جان درباخت و معین الملک بناچار مغلوب گشت تفصیلش آنکه چون جنگ امتداد یافت آدینه بیگ خان حیله برانگیخته در قالب دوستی دشمنی آغاز نهاد و بمعین الملک صلاح داد که الحال از لشکر بیرون باید شد کوڑامل عرض نمود که امروز و فردا همین جا پایداری شود ابدالی تنگ آمده خود بخود میگریزد از سماجت آدینه بیگ خان و جرأت جوانی که معین الملک داشت عزم برآمدن از لشکر تصمیم داده اندکی پیشتر راند و کورهای خشت پزی که جای مرتفع و توپها معین الملک بر او قائم بود خالی گشته مردم ابدالی مع شتران زنبورک بر آنجاها قائم شدند و باشعار آدینه بیگ خان ابدالیان به طرف معین الملک ازدحام نموده زور آوردند در آنوقت آدینه بیگ خان بمعین الملک صلاح داد که کوڑامل را کمک باید طلبید چون کس بطلبش رفت او گفته فرستاد که دیروز عرض بنده پذیرا نشد الحال اگر من از اینجا بجدیت روانه شوم لشکر میگریزد و فور آ شکست رو میدهد چون عرصه بر معین الملک تنگ بود و آدینه بیگ خان عمداً تساهل در جنگ و ترغیب در طلب داشتن کوڑامل می نمود او ناچار بتاکید طلبید کوڑامل بضرورت سرداران لشکر خود را نصیحت بپایداری و ثبات قدم نموده فیل خود را بطرف معین الملک راند فاصله درمیان بقدر یک کروه بود همین که چند قدم راه رفت دید که روی سرداران برگشت و شکست بلشکر افتاد ناچار بازگشت و چپقلشهای دلاورانه نموده ابدالیان را گریزانیده در تعاقب آنها می رفت که گولی بندوق بسرش رسیده جان بجان آفرین تسلیم نمود چون کوڑامل دیوان مدار الدوله و معتمد علیه بود از کشته شدنش تمام لشکر مغلوب گردید و معین الملک ناچار بشهر برگشته مفتی عبد الله را با پیغام مصالحه فرستاد احمد ابدالی جهان خان را باستقبال فرستاده معین الملک را بکمال عزت طلبید داشت معین الملک ناچار بملازمت احمد شاه درانی ابدالی رفت احمد شاه او را بصوبه داری لاهور مراحم گردانید و از طرف خود نیابت لاهور داده عطف عنان بسمت کابل و قندهار که مرکز دولتش قرار یافته بود نمود و صوبه های ملتان و لاهور از قلمرو سلاطین بابریه منتزع گردیده در ممالک محروسه ابدالی محسوب و منسلک گشت در همان اوان که ابدالی در لاهور با معین الملک می جنگید قلندر خان را بطریق سفارت نزد احمد شاه بشاهجهان آباد فرستاد احمد شاه و امرای حضور را آمد آمد شاه درانی متزلزل ساخت احمد شاه و امرای حضور وزیر الممالک صفدر جنگ را با برام و الحاح تمام علی التواتر نوشتند که هولکر ملهار و غیره افواج را با خود متفق ساخته بمعنانی برق و باد خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت و وزیر الممالک هولکر ملهار را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته در ماه رجب سال مذکور خود را بشاهجهان آباد رسانید جاوید خان ناظر که مخاطب بنواب بهادر و مدار المهام سلطنت گشته بود و دیگر امرای نفاق کوته اندیشه قبل از رسیدن صفدر جنگ با شاه درانی صلح کرده و هر چه او خواست پذیرفته و عهد و پیمان درمیان آورده قلندر خان ایلچی را رخصت نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ در هم پیچیده نهایت آزرده گشت و گفته فرستاد که من هولکر را با یاد داشتند تا بوعدهٔ العیال زر بسیار همراه آورده حالا تقاضای هولکر را چه چاره کنم و از فرط بیدماغی داخل شهر نشده بیرون شهر لب دریای جمن مخیم ساخت درین ضمن چنانچه نگارش یافت خان فیروز جنگ را بعد کشته شدن ناصر جنگ در پهلچری داعیهٔ صوبه داری دکهن بر آمد از حضور ملتمس خاطر گشته سعی اسناد و خلعت خدمات آنجا شد امرای حضور بدون پیشکش راضی نمی شدند و او سبیل دادن چیزی نمی خواست درین وقت قابو یافته بپادشاه و ارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکهن بدون پیشکش تعیین عنایت شود هولکر را بنوعی که دانم از تقاضا باز میدارم که زر موعود از شما نخواهد پادشاه و امرای حضور بصد جان راضی شده صوبه داری دکهن بنجابت فیروز جنگ تفویض نمودند و پسر خود را نائب امیر الامرائی در حضور گذاشته و هولکر را همراه خود گرفته سوم رجب سال مذکور عازم مقصد شد

ذکر داخل شدن وزیر الممالک در شاهجهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامه ها و فساد ✤

وزیر الممالک بعد رفتن فیروز جنگ و هولکر بدکهن غرهٔ ماه مبارک رمضان سال مذکور داخل شاهجهان آباد شد اما از خود رائی جاوید خان و اقتدار او در مهام سلطنت و صلحی که با ابدالی نموده لاهور و ملتان را باو واگذاشته بود وهن عظیمی در شان سلطنت رو بداد نهایت آزرده خاطر و از اتفاق جاوید خان با او و هم بائی مادر پادشاه و اختلال اینها در امور جهاندارسے مکدر بسر میگذرانید و پادشاه بامر مادر خود و ترغیب جاوید خان امان خان قوال خالوی خود را که از اجلاف بود هفت هزاری کرده بخطاب معتقد الدوله بهادر و اسباب امارت و وسیلهٔ عمدة الملک مرحوم بخشیده بعرصهٔ آورده او در زمرهٔ امرا منسلک گشته همچشمی با عظمای امرا بهم رسانید اگرچه بعد عروج با اکثر مردم نیکی و احسانها نموده خاصه از بعض خونبهایها نمود لیکن وزیر الممالک ازین کار که موجب فضیحت پادشاه و خفت امرا بود دلتنگ تر گردیده قاصد دفع جاوید خان گشت و در ماه شوال خواجه سرای مذکور را که از غرور سر بفلک کشیده بود بهانهٔ ضیافت در خانهٔ خود طلب داشته بکشت علی بیگ خان نسقچی که شتاب جنگ خطاب داشت بزخم کارد او را از هم گذرانید و این امر موجب دغدغهٔ خاطر احمد شاه گشته با انتظام الدوله وغیره در باطن متفق گردیده فکر برهم زدن او ضاع وزیر الممالک پیش نهاد خاطر ساخت ✤

ذکر وصول خان فیروز جنگ باورنگ آباد و درگذشتن از جهان بموت فجاه بتقدیر خالق عباد ✤

خان فیروز جنگ بعد طی مسافت مع هولکر ملهار بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد و سید محمد خان بهادر صلابت جنگ که در حیدر آباد بود بقصد مقابله و مدافعه برادر قطع مسافت پیش گرفت هولکر مرهته قابو یافته از خان فیروز جنگ ملک خاندیس تمام و کمال و جالنه از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود فیروز جنگ چون تازه وارد نا واقف بود و امر عظیم مقابله با صلابت جنگ و تسلط بر صوبه های دکهن در پیش داشت سند ملکهای مذکور بمهر خود حوالهٔ هولکر ملهار نمود و ملک عظیم مذکور مفت در دست مرهته افتاد چون مقدر چنین بود که ریاست دکهن بصلابت جنگ بحال باشد فیروز جنگ بعد هفدهم روز از داخل شدن اورنگ آباد بمرگ مفاجات هفتم ذی الحجه سال مذکور سرا پردهٔ عمر در نوردید و نمود رفقای او که بتوقعات بسیار بسبیل رفاقت پیموده بودند ملول و مایوس تابوت او را همراه گرفته بشاهجهان آباد رسیدند و لاشش را بخاک سپردند ✤

ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی بخلف فیروز جنگ که او هم بخطاب عمی و ثانی مخاطب گشته عالمی را تلف ساخت

سید خان فیروز جنگ که نام اصلی او شهاب الدین است و بخطاب عمو و ثانی مخاطب گشته عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ لقب یافته بنجابهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست و یتیم نامی را بحضور او رسانش بجائی رسانید که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی از پادشاه باو دلانید لیکن آن حق ناشناس بی سپاس با وجود طالب علمی و خوشنویسی و زبان دانی لغات مختلفه و شاعری و شجاعت نوعی از نسناس بود که کفران نعمت صفدر جنگ حقوق عنایت و تربیتش را فراموش نموده در مقام عذر و حیله در آمده و باطناً با خال خود انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله وزیر پادشاه و مادرش ساخته باتفاق قاصد برانداختن بنیاد

دولت صفدر جنگ گردید ❊

ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروی سلطنت سلسلهٔ بابریه ❊

احمد شاه باغوای مادر خود و انتظام الدوله و عماد الملک بوزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که توپخانه و غسلخانه را بما واگذارند و وزارت چنانچه باید بتقدیم رسانند صفدر جنگ نفاق پادشاه با خود دریافته ترک آمد و رفت دربار نمود احمد شاه چاپلوسیها نموده دلجوئی آغاز نهاد و یکبار خود هم آمده عذرها خواست چون از سر صدق و اخلاص نبود فایدهٔ بران مترتب نشد و ماجرا در جواب و سوال گذشته سال شصت و ششم از مائهٔ دوازدهم کدورت های ظاهر شروع گردید چون شش ماه ازین سال هم منقضی گشت انواع حوادث و فتن ظهور و بروز یافت ❊

ذکر دغا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و بر آوردن نائب او را که مدار و سنگی توپخانه مامور بود به بهانه و هیجان یافتن فسادها میان شاه و وزیر باقتضای تقدیر ❊

صفدر جنگ همیشه در اندیشه بود که چه کند جنگیدن با پادشاه مناسب نمیدید و رفقای خود با وجود اعداد اندیده بر جان خود هم می ترسید اما حق آنست که جرات و دانشی که برای چنین ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بارکارهای بزرگ بردارند و از عهدهٔ تمشیت آن برآیند نیز بنا بر نقصان فراست و کیاستی که داشت بهم نرسانید و الا فقط عماد الملک که طفلی بیش نبود و انتظام الدوله که جبن و بد دلی فراوان داشت اگر وزیر یکی از جماعهٔ داران عمده خود را در ابتدای منازعت متعین نمود که سر دو را البته بیارند آسان بود و اینها مجال نداشتند که تمرد توانند نمود اما تقدیر چشم و گوش وزیر را کور و کر ساخت تا آنکه پادشاه بمشورهٔ خواجه سرایان و دو امیر مذکور شبی لعد انقضای ثلثی از آن شقهٔ برای وزیر بخط خود نگاشته نائب توپخانه را که از طرف وزیر بندوبست قلعه باختیار او بود طلب داشت و از حضور خود در رقعهٔ مذکور به بدست او سپرده تاکید نمود که پیش وزیر ببرد و زبانی همچنین و چنان بگوید آن ابله یکبار عذری خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که امر ضروریست لازم که شما رفته ابلاغ پیغام نمائید آن قباحت نافهم رقعه گرفته از قلعه برآمد پادشاه بمردم خود فرمود که درهای قلعه را البته نگذارند او با دیگری از سرداران و ملازمان وزیر در قلعه بیاید و مردم وزیر را که در قلعه اند طوعاً و کرهاً اخراج نماید حسب الامر بعمل آمد صبح توپهای بروج قلعه را پر کرده روبروی حویلی داراشکوه که وزیر در انجا بود و قلعه بران مکان اشراف داشت گذاشته مستعد محاربه نمودند وزیر ناگزیر لعد جواب و سوالها از انجا نقل نموده به حویلی که خود ساخته و از قلعه کمی داشت منزل نمود و چند روز متامل بوده آخر جنگ با پادشاه موجب بدنامی و شهرهٔ نمک حرامی دانسته رخصت صوبه های خود خواست احمد شاه نه پذیرفت صفدر جنگ بی رخصت او از شاهجهان آباد برآمده بفاصلهٔ دو کروهی از شهر معسکر ساخت و داعیهٔ آن داشت که بی جنگ و جدال و اشتعال نائرهٔ قتال بر صوبه های خود در رود والحق این رای کمال اصابت داشت فتنه جویان شهر و لشکر خیالهای دور از کار خاطر نشان او ساخته قاصد جدال و قتالش کردند

ذکر آراستن صفدر جنگ مجهولی را شاهزاده مجعول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات

صفدرجنگ مردمجهولی را که کسی نمی شناخت شاهزاده قرار داده بسلطنت برداشت وعیال خود را درجوار قلاع مستحکمه سورجمل جاٹ
فرستاده سورجمل را برفاقت خود خواست او بعد تیاری رسیده شریک ومعین صفدرجنگ گردید واحمدشاه وزارت را بعزل صفدرجنگ
بانتظام الدوله پسر قمرالدین خان وزیر بخشید وعماد الملک خود چنانچه امیرالامرا بود اما بنابر جرأت وفطنتی که داشت متعهد جنگ
وزیر گردیده افواج را از اطراف وجوانب طلبیداشته فراهم آورد واز آن جمله بود نجیب خان روهیله که جماعه داری دلیر صاحب جرأت
وشعور بود و آخر بمدارج علیا ترقی نموده بمرتبه امیرالامرائی رسید وچهنتا گوجر وبلوچان وغیره زمینداران اطراف وسادات بارهه
وغیره اماکن ومیواتیان صاحب الوس وغیرهم وخواجه سرایان وریزه امرا ومنصبداران وعمده زادهای قدیم مثل محمد صادق خان
خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار ٹهٹهه و والد مرحوم که بنابر ناخوشی صفدرجنگ وکینه عبدالمجید خان کشمیری باسباب چند
بهانه باقیات محالات خالصه که ذمه والد بری آورده مقید بود درین وقت باقیات معاف ومورد مهربانی سلطانی بوساطت
حافظ بختاور خان محلی گردید وهر یکی ازنام آوران بامید سود وبهبود خود با رفقائیکه داشت ودیگران راهم متوقع ساخته واز
خانه خود خبر گیری آنها نموده سرگرم رفاقت پادشاه وامیرالامرا شد وآشوب قیامت در حوالی دارالخلافه برپا گردید واز
شروع ماه رجب سنه یکهزار ویکصد وشصت وشش هجری آغاز محاربات گشته تا شش ماه امتداد یافت ورفقای
صفدرجنگ که اکثری صاحب شوکت وجویای نام وننگ بودند بسیار تلاشها نمودند خصوص راج اندرگر گسائین که در الهٰ آباد
رفیق بقاء الله خان وعلی نقی خان گردیده امانت وزیر وجه همت خود ساخته بود بی پروانه وار خود را بر توپخانه پادشاهی میزد
وبا معدودی متصل بعمله توپ وکارکنان توپخانه رسیده مردم را میکشت ومی انداخت بحدیکه مردم را گمان شده بود که او
سحری یا عملی دارد وتوپ وبندوق براو کارگر نمیشود تا آنکه آخرکار بضرب گولهٔ بندوق مرد وگمان باطل مردم مضمحل گشت
ذوالفقار جنگ امیرالامرای معزول نیز بنابر ناخوشی که از پادشاه داشت وغلبه وزیر مردم را بحد الیقین بود دلیرانه پیغام آمدن خود
فرستاده فوجی را برای بودن خود بطرف پنجه حضرت شاه مردان خواست وخود بهانه زیارت آنجا رفته همراه فوج وزیر
داخل معسکر شامل او گشت وغازی الدین خان منادی کرد که هر سواری که ملازم صفدرجنگ واسپ او داغ سین
داشته باشد برای نوکری آید صد روپیه مساعده وشصت روپیه مشاهره یابد باین سبب بیوفایان دنی نژادی اکثری
از لشکر وزیر برخاسته بعماد الملک ملحق وبرساله سین داغ هزاران سوار بملازم سرکار پادشاهی شدند ونیز صورت بلوای
عام باتفاق کشامره وپنجابیان خواسته علم محمدی برپا کردند وندا دردادند که صفدرجنگ رافضی است جنگ با او که بر خلیفه زمان
خروج نموده جهاد است وهزاران نفر از عوام زیر علم جمع گردیده شور وهنگامه دم چاریار گرم داشتند وهر کرا ایرانی وملازم خیرخواه
صفدرجنگ می پنداشتند در کوچه وبازار شاه جهان آباد کتک وغارت میکردند بلکه بعضی را میکشتند خانه محمد اسحق خان
مرحوم وبرادرانش میرزا علی خان وسالار جنگ وخانهٔ اسمعیل بیگ خان که از سرداران عمده صفدرجنگ وخانهٔ او مملو از نقود
واموال واسباب ویراق بود وشاید اثاث البیت او بکرورها می رسید ودیگر هر که علاقه وادنی توسلی بصفدرجنگ داشت
خانه او خوان یغما گردید بنابرین حرکات از آن طرف سورج مل جاٹ شهر کهنه شاهجهان آباد را که دهلی عبارت از او وبر آبادی
شاهجهان آباد بلکه اندک زیاد بود غارت کرده جان ومال وناموس عالمی بباد فنا داد مردم بسیاری در خانه شاه باسط خلف
شاه محمد جعفر مرحوم بگمان آنکه وزیر در خدمت ایشان اخلاص وحسن ارادتی دارد [illegible] آن خانه هم از
دست برد جاٹان حکم تا عام صفصفا همرسانید وگذشت آنچه گذشت حوادث مذکوره بیای [illegible]

عین ذلک الافات آخر بعد انقضاے شش ماہ ہر دو گروہ بستوہ آمدہ خواہان مصالحہ شدند امراے حضور و احمد شاہ عاجز گشتہ پیغام مصالحہ دادند صفدر جنگ ہم کہ از کثرت اخراجات تنگ آمدہ بود و طرف شدن با پادشاہ در نظرش مناسب نمود بصلح راضی شد و بوساطت انتظام الدولہ پسر قمر الدین خان بقرار بحالے ہر دو صوبہ اودہ و الہ آباد صلح انعقاد یافت و صفدر جنگ در ماہ محرم سنہ یکہزار و یک صد و شصت و ہفت ہجری طبل رحیل کوفتہ بصوبہ ہاے خود رفت +

ذکر برآمدن عماد الملک بمہم جات و رفیق ساختن مرہٹہ را با خود و اختلافیکہ درمیان او و پادشاہ رو یداد و انتقال معین الملک ازین جہان بی بنیاد و سبکی سلطنت و خفت کشیدن ناموس بابریہ بتقدیر خالق العباد

عماد الملک در زمان حروبے کہ با صفدر جنگ مے نمود ملہار مرہٹہ را از صوبۂ مالوہ و جے آپا را از ناگور با عانت خود طلبیدہ اما پیش از ورود اینہا با صفدر جنگ مصالحہ درمیان آمدہ او بصوبہ ہاے خود رفتہ بود عماد الملک کہ از جاٹ بنا بر رفاقت او با صفدر جنگ دل پرے داشت و اقتدار خود مے خواست باتفاق ہر دو سردار مذکور بعد ورود آنہا بر سر سورجمل جاٹ رفت سورجمل صرفہ در جنگ میدان ندیدہ بقلاع مستحکمہ خود کہ ڈیک و کمہیر و بھرت پور است تحصن جست عماد الملک مع افواج مرہٹہ بمحاصرہ پرداخت چون در تسخیر قلاع از بہم رسانیدن توپہاے بزرگ حصار افگن گزیرے نیست عماد الملک عرضداشت مشتمل استدعاے اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیرے کہ مدار المہام سرکار او و عجب بلاے فتنہ پردازے بود بدرگاہ احمد شاہ فرستاد انتظام الدولہ وزیر کہ خالش بود و حالش نیکو میدانست کہ بعد تسلط دو دازدہ دمار از نہاد آشنا و بیگانہ خواہد برآورد و پادشاہ را از فرستادن توپہا مانع آمد عاقبت محمود خان اکثرے از منصبداران پادشاہے و مردم توپخانہ را با مید و بیم و تخویف و ترغیب با خود متفق ساختہ خواست کہ انتظام الدولہ را از میان بردارد روزے برائے اینکار قرار دادہ بر سر خانہ انتظام الدولہ رفت و ہنگامہ گیر و دار گرم ساخت چون کارے از پیش نبرد ہمان روز روے گریز بجانب قصبۂ داسنہ نہاد و از در قطاع الطریق درآمدہ بتاخت و تاراج محالات خالصہ شاہے و جاگیرات منصبداران کہ در قرب و جوار دار الخلافہ بود غبار فتنہ برانگیخت درین ضمن سورجمل جاٹ بوسیلۂ مخلصان عرائض باحمد شاہ و انتظام الدولہ نگاشتہ ہر دو را فہمانید کہ عماد الملک ہرگاہ باتفاق مرہٹہ اقتدار یافت بنیاد سلطنت و وزارت را از بیخ و بن خواہد برانداخت اصلح آنکہ پادشاہ و انتظام الدولہ بہانہ سیر و شکار و بندوبست محالات خالصہ مع افواج و اسباب بیرون خرامیدہ در نواح سکندرہ مضرب خیام فرمایند و صفدر جنگ را اگر خواہند استمالت نمودہ نیز طلبیدہ ارند تا فتنہ عماد الملک و مرہٹہ فرو نشیند این صلاح کہ فی الحقیقت موجب فلاح انتظام الدولہ و پادشاہ بود مقبول افتاد و پادشاہ مع کل بیگمات و انتظام الدولہ وزیر و صمصام الدولہ و دیگر منصبداران ملازم و عملہ توپخانہ و میگزین باشیان برآمدہ چار کردہ پیشتر از سکندرہ مضرب خیام ساخت اما طلبیداشتن صفدر جنگ ملائم طبع او و ہم بانے مادر پادشاہ و انتظام الدولہ کہ بعد جاوید خان با او سرے پیدا کردہ بود نیفتادہ درین خصوص اہمال ورزیدند عماد الملک باین مشورہ پے بردہ عاقبت محمود خان را از خورجہ جریدہ بملازمت پادشاہ فرستاد تا رفتہ او را و لشکر پادشاہ را بتبر رساند آن عاقبت نامحمود حسب الاشعار آقاے وقت شام رسیدہ ملازمت پادشاہ نمود و تقریباً ظاہر کرد کہ چند ہزار سوار مرہٹہ پنہان بطرفی شتافتہ معلوم نیست کہ از کجا سر برآرد و ہمان وقت رخصت شدہ بخورجہ برگشت پادشاہ غفلت شعار و وزیر بیاین نا کردہ کار باوجود اشعار او تدبیر حراست لشکر و ناموس بابر راسے خود ہیچ نکردہ سرشار بادۂ غفلت بفراغت بودہ بخیمہ ہاے خود آسودند

هولکر ملهار چون غبارے از طرف انتظام الدوله و پادشاه بنابر ندادن توپها با وجود گذشته شدن پرسش کمنڈی راؤ در جنگ
جات داشت خواست که الحال که اینها بر آمده اندر رفته رسد غله و کاه لشکر بند و عرصه بر اینها تنگ نموده توپها و دیگر هم انچه بدست آید
باید گرفت و چنان منظور داشت که بے شراکت دیگران این کار را بکسے نشاند عماد الملک صبح آیا را هم خبر نکرده شبگیر نمود
و از گذر متهرا عبور دریاے جمنا نموده شبیکه عاقبت محمود خان ملازمت کرده بخورجه برگشت هولکر قریب بلشکر رسیده اول
شب چندبان سرداد گمان شد که عاقبت محمود در قرب جوار مانده آتش افروز هنگامه است و این امر را سهل شمرده استعداد
تدارک نکردند آخر شب متحقق شد که هولکر آمده دست و پا گم کردند که نه مجال استعداد جنگ هست و نه فرصت فرار از نامردے
و ناکرده کارے احمد شاه مع مادر خود و صمصام الدوله میر آتش خلف امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و انتظام الدوله
بے آنکه نامردان برفقاے دیگر و رؤساے لشکر خبرے هم کنند بر عماریهاے محفوف نشسته مسلک فرار پیمودند و ناموس
و احمال و اثقال را چنانچه بود گذاشته راه دار الخلافه گرفتند بعد دیرے که خبر گریختن اینها منتشر گشت اعلی و ادنے
حیران و مضطر گردیده هر کسے بحال خود درماند یکه اندک اسبابی داشت متعاقب آنها رو براه نهاد و اندک راهی بریده
تا بقصبهٔ سکندره رسیده بودند که صبح دمید افواج هولکر بے منازعے و مانعے رسیده تمام لشکر و اثاث البیت سلطنت را
غارت کرد هر کرا هر کجا یافتند تاراج واقعے نموده و عمارے از یراق و لباس و پیاده از مرکوبات گردانیده در صحرا سر داد ند
ملکه زمانیه دختر فرخ سیر زوجهٔ محمد شاه و دیگر پردگیان حرم سراے پادشاهی محروس هولکر گردیدند اگرچه هولکر احترام بسیار نمود
و از اسباب وزیر و جواهر که پیش زنهاے مذکور مستور بود تعرضے نکرد لیکن در یکه مطاف اصناف عالم و محل جبهه ساے
سروران اعظم بود لگدکوب اراذل و ادانی دکهن گردید و چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید +

ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات جات را و شتافتن بشاهجهان آباد براے حصول مطالب و حاجات خود و مقید نمودن احمد شاه را مع مادر و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت

عماد الملک که این خبر شنید ترک محاصره نموده بدار الخلافه شتافت صبح آیا بعد برخاستن رفتن هر دو سردار خود را تنها عهده
ندیده بنار نول رفت و سورجمل خود بخود از مضائق محاصره بر آمد عماد الملک باعانت هولکر ملهار صمصام الدوله میر آتش و هنگباش
توپخانه و نمک حرامان دیگر را با خود متفق ساخته تغیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله را امیر الامرائی داد همین
روز یکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید و وقت استوا احمد شاه را با مادرش دهم شعبان روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد
و شصت و هفت مقید نموده عزیز الدین خلف معز الدین جهاندار شاه را بر تخت فرماندهی جاے داد و بعالمگیر ثانی ملقب
ساخت بعد یک هفته چشم احمد شاه و چشم مادرش را که جمیع فتنه ها از و زائیده بود میل کشید +

ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ ازین جهان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بے درنگ +

صفدر جنگ بصوبهٔ خود رسیده بر مهدے گهاٹ اقامت نموده مکانے براے خود آراسته باصلاح حال سپاه و اسباب
پرداخت و در تهیهٔ افزایش استعداد سواد اقتدار خود مشغول بود که ناگهان دانهٔ بر پاے او بروز نموده آهسته آهسته اشتداد

یافت و منجر باده سرطانی گردید هر چند اطبا و جراحان باصلاح آن کوشیدند سودی نه بخشید در سال مذکور رهنورد هم دی بجهه
رهگرای عالم بقا گردید و نعش او را بنزار برجه حضرت شاه مردان که در دهلی است نقل نموده مدفون ساختند شجاع الدوله
پسرش بجای پدر متمکن گشت روزی چند اسمعیل بیگ خان که سردار عمده سرکار صفدر جنگ و مدار علیه خانه اش بود
راتق و فاتق مهمات ماند و جمیع رفقای پدر از امرا و امرازادگان و رساله داران بدستور بحال و برقرار ماندند بعد چندی
اسمعیل بیگ خان هم درگذشت و تمکین خان خواجه سرای خانه او نایب مناب گشت ذوالفقار جنگ هم در صوبه اوده برحمت
الهی پیوست و شجاع الدوله هر چند جوان لاابالی بود اما بنابر شجاعتی که داشت بنظم و نسق صوبه خود و تادیب و گوشمالی
متمردان چنانچه باید می پرداخت و در عیاشی غیر از شرب خمر منهمک بود و بصحبت نسوان و مباشرت با آنها رغبت بسیار
داشت اغلب اوقات بلهو و لعب میگذرانید لیکن بجای چشم و عفو و اغماض از جرائم ملازمان و ترحم بحال ایشان در مزاجش
غالب بود و سه چار سال بجاه و اقبال گذرانیده بود که در سنه سبعین و مائه بعد الالف شاه ابدالی بفتنه انگیزی عماد الملک
وارد شاه جهان آباد گردید و عماد الملک با او در ساخته باراده برانداختن بنیاد دولت شجاع الدوله باتفاق افواج درانی
و دیگر افاغنه بنگش وغیره که دشمن دیرینه شجاع الدوله و پدرش بوده اند باراده مقابله و مقاتله با او در رسید و شجاع الدوله
پایداری نموده از پیش برد چنانچه ذکرش عنقریب آید

ذکر مجملے از احوال لاهور و انتقال معین الملک از دار غرور

معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماه محرم شروع سنه شصت و هفتم از مائه دوازدهم بطریق سیر و تفرج سوار آمده
از شهر بیرون شتافت و در میدان اسپ دوانی علی اختلاف الاقوال تو سنجا یا عارضه دیگر بهم رسید و باضطراب فرود
آمده رهگرای آن سرا گردید از معتمدی که منجمله رفقای روشناس و بکار و خدمات حضور مامور بود مسموع شد که از لشکر
خود بلشکر یکی از ملازمان عمده که باندک فاصله بود رفته بهمانجا ناهار طعام خورد چون اکول بود و جوان قوی الاشتها و
انواع اطعمه بوفور مهیا داشت در تناول اکثار بسیار نموده عصر قاصد لشکر خود گشت و در راه اسپ دوانید حالت خود را متغیر
دریافته عنان گرفت و باضطرار فرود آمد بر زمین بی فرش خوابید بعد لمحه قی کرد همه خون بود و فوراً هلاک شد احمد شاه
ابدالی درانی صوبه داری لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنابر صغر سن اختیار مهمات ملکی با مادرش تعلق
گرفت از عهد معین الملک که فوج بسیار و مصارف دیگر هم بافراط داشت حاصل صوبجات باخراجات او وفا نمی کرد
بنابرین تعدی بر رعایا رائج شده بود و آنها عاجز شده پناهی و گریزگاهی نداشتند و در فرقه سکهان اعانت
همدیگر لازم بلکه جزو مسلک و مشرب آنهاست بنابرین هر جا تعدی میرفت اهل آن خانه موها در سر گذاشته نعره اکال
اکال بلند و اظهار اختیار مسلک گورو گوبند می کردند سکهان دیگر در حمایتش می کوشیدند بنا علی هذا این مسلک که فی الجمله
از سابق هم رواجی داشت رائج تر گشته کثرتی در فرقه مذکوره بهم رسید درین جزو زمان که زن معین الملک مرجع معاملات
گردید چون عورات از حلیه عقل عاری می باشند بی انتظامی افزود و اداهای کارگزار هر یکی کارها را بطرف خود کشیده
هر امری را با آن زن بطوری علحده می فهمانید ازین ممر خرابی رعایا افزوده فرقه مذکوره روز بروز کثرت پیدا کرد و مقتدران
نفرت و زجرت بهم رسانیدند و اراذل و لواج و خواجه سرایان و غلامان مدار علیه گردیدند درین عرصه میر مومن پسر معین الملک هم

در گذشت و بجای او خواجه موسی احرار داماد معین الملک قائم شد بهکاری خان رستم جنگ که مدار المهام کل از عهد معین الملک
بود خواست که الحال بطریق اولی همچنان باشد زن معین الملک مرکوز خاطرش دریافته رستم جنگ را در محل طلبید و کنیزان را
فرمود تا او را زیر چوب کشیده بحالش گشتند بعد چندی خواجه عبد الله خان پسر سیف الدوله عبد الصمد خان باعانت و تدابیر خفیه
آدینه بیگ خان تسلط یافت و بیگم معین الملک را قید کرده نیابت صوبه بنام خود از شاه ابدالی طلبید و امان خان برادر جهان خان
از طرف ابدالی بلاهور رسیده دست تعدی دراز و مردم بسیاری را تاراج نمود چند روز چون برین نمط گذشت خواجه عبد الله خان
از هنگامه تنخواه سپاه نتوانست پای اقامت افشرد ناچاری گریخت و آبروی ریاست برخاک ریخت باز حکومت صوبه
بر بیگم قرار یافت بعد ازان خواجه میرزا خان که از عمده جماعه داران معین الملک بود بیگم را مقید کرد و آخر بمصالحه انجامید

ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و خفت کشیدن از دست سپاه رساله سین داغ بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیه مذکور و کشیده طلبیدن زن معین الملک را بزور و شور

عماد الملک را بعد چندی انتظام محالات خالصه شریفه و انتزاع صوبه لاهور و ملتان از دست گماشتگان شاه درانی و تادیب
سرداران رساله سین داغ که در زمان جنگ وزیر الممالک صفدر جنگ و جات بنابر اغراض خود پاس خاطر آنها نموده اقتدار شان
از حد گذرانیده و جمیع محالات خالصه و غیره قرب و جوار شاه جهان آباد را در جایداد تنخواه آنها داده بود منظور گشته مع عالمگیر ثانی
پادشاه دست نشان خود برآمد و در بادی معسکر آراست و والد مرحوم را فوجداری محالات سرهند و تهانیسر و پانی پت و غیره
داده تا پانی پت نهضت نمود چون معامله این معاملات به معرفت کشن چند انفصال یافته و واسطه جواب و سوال او بود راجه ناگرمل براو
حسد برده خواست که خللی درین معامله افگند سرداران سین داغ را که از رفتن محالات جایداد بدست عمله عماد الملک داغ داغ
بودند طلب داشته فهمانید که سید هدایت علی خان که حاکم محالات جایداد شما شده صاحب مقدور است از نواب وزیر عماد الملک
عوض کرده دو لک روپیه بطلبید که به خرج شما بماند اگر او داد بهتر و الا من متعهدی بهم رسانیده میدهم که دو لک روپیه بشما برساند
و معامله را متعهد نماید سرداران مذکور که نهایت مغرور بوده اند و بدر رفتن جایداد ی پسندیدند غنیمت شمرده و باهم اتفاق کرده
صبح وکلای خود را بحضور وزیر فرستاده استدعای مبلغ مذکور نمودند والد مرحوم که احوال بدین منوال دید در گذشتن ازان خدمت
بحال خود اصلح شمرده استعفای کار مذکور بوساطت کشن چند نوشته داد و خود هم بدربار وزیر حاضر گشت وزیر دو ساعت نشسته با والد
و نجیب خان و ناگرمل و سیف الدین محمد خان و دیگر مقربان صحبت داشته خواست که بخلوت رود درین ضمن وکلای سرداران
سین داغ باشاره و تعلیم ناگرمل که پنهان اغوا نموده بود از وزیر درخواست زر خطیر در مشاهره خود نمودند وزیر جواب داد که چه مضائقه
موجودات بدهید و زر تنخواه خود بگیرید آنها بگمان آنکه از عمله کرا یارا است که در موجودات با ما معارضه تواند نمود قبول کرده معروض
داشتند که کسی را حکم شود تا موجودات ما ببیند عماد الملک فرمود که نجیب خان شما موجودات اینها به بینید او قبول نموده از
همانجا پسر خود ضابطه خان را گفته فرستاد که خیمه در میدان استاده نموده موجودات اینها به بینید وکلا فهمیدند که راه چاره و خیانت
مسدود گشت چه نجیب خان صاحب الوس و سردار چندین هزار کس است از ما نخواهد ترسید و خیانتها ظاهر خواهد گشت بموکلان
خود خبر دادند آنها چاره کار در بلوا دیده ملی باکانه خود را باین کار اشاره کردند و عماد الملک برخاسته بخلوت رفته سه چهار کس مقربان
را با خود برد ازان جمله نجیب خان و راجه ناگرمل و کشن چند بودند ناگرمل چون فتنه برانگیخته خود را سامی دانست رخصت شده برآمد

سمت عقب او نجیب خان هم رفت و والد مرحوم انتظار برآمدن کشن چند برای انفصال جواب و سوال استعفاے خود مے کشید ناگاه بیست سے کس سواران از فرقهٔ سین داغ بدر سراپردهٔ آمده فریاد و شکایت سرداران خود بشور و غوغاے بسیار و اظهار فلاکت و احتیاج بنا بر عدم وصول تنخواه آغاز نهادند بعد آن چند کس دیگر رسیده شریک آنها گردیدند هرگاه احوال اینها نوشته مصحوب خواجه سرایان بحضور وزیر فرستاد و بحالیکه نشسته بود برآمده ارادهٔ رفتن بیرون سراپرده نمود و والد مرحوم معروض داشت که بیرون رفتن حضور دولت صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته آنها را ساکت گردانم و شور و غوغا فرونشانم والد مرحوم خاموش ماند و او روانه شد والد بضرورت همراه رفت وزیر بیرون سراپرده استاده آنها را فهمانیدن شروع کرد درین عرصه دمبدم مردم سین داغ افزود گشته قریب دو صد کس جمع شدند عماد الملک را در میان گرفته گفتگوے بیباکانه آغاز نمودند والد آنها را گفت که این عزیز شاهزادهٔ شما است پاس او داشته عرض حاجت نمایند تا کام شما برآید چون این اجتماع ممهد بود نصیحت والد نشنیدند و هجوم آورده وزیر را کشیدند تکمهٔ جواهر کسے ربوده برد و لباس بدن هم پاره گردید و دستار نیز از سرش افتاد و او را از راه کوچه هاے پانی پت پیاده پاکشان کشان بمعسکر خود بردند افواج وزیر متحیر گشته نمی دانست که چه کند چون حیات و چند روز دیگر اقبال او باقے بود سرداران سین داغ عذرخواهے و استعفاے تقصیرات پیش آورده عرض و التماس لبس پوشاک نمودند دستار رسته دیگر که ملازمان از عقب رسانیده بودند بحضور آوردند وزیر شروع بفحش نموده گفت که قرم ساقان درنگ چرا مے کنید اگر مرا کشتن است زود بکشید والا نه کشته مے شوید و اگر کشتن نیست این بے نهادے چیست درین ضمن پیغام بادشاه رسید که اگر عماد الملک را مقید چنانچه هست حواله ما نمائید تنخواه شما بام اعانت دیگر ذمهٔ ماست و کسی شتر کے این پیغام گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص ترکے خوب مے فهمید در غضب شده گفت که آنچه کردنیست زود بکنید آنها عجز و التماس عقیدت نموده و فیل سوارے طلبیده سوارش کردند و یکے از آنها که حسن خان دکهنی نام داشت در خواصے هودج نشسته مگس پران در یکدست و در دست دیگر آفتابے کوچکے گرفته و خدمت گزارے کرده بخانه اش آورد به مجرد ورود آمدن وزیر حسن خان از طرف دُم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشست مردم برائے کورنش هجوم آوردند او انتظار حسن خان لمحه کشیده پرسید که کجاست گفتند سوار شده رفت گفت فیل سوارے باز آرند آوردند همان وقت سوار شده فرمان داد که هر جا سواران سین داغ را بیابند بکشند و خیام آنها را غارت کنند روهیله هاے نجیب الدوله و دیگر ملازمان هجوم آورده در یک ساعت اثرے از معسکر آنها نه گذاشتند و تمام شب مردم مشغول تاخت و تاراج آنها بودند کسیکه در رفت جان بسلامت بر دبلتے همه بمعرض تلف در آمده مفقود الاثر شدند و وزیر از بادشاه دلگیر گشته معاودت بشهر نمود و مدتے بسیر مانده اصلاح افواج و اسباب نمود و بادشاه را بمعتمدان خود سپرده شاهزادهٔ عالی گهر را که اکنون بادشاه است همراه خود گرفته بارادهٔ بند و بست لاهور برآمد ❊

ذکر برآمدن عماد الملک مرتبهٔ دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و زنش را بتدبیر و زور ❊

عماد الملک که تیز روے و فتنه انگیزے در طینت او مخمر بود بارادهٔ تحریک مواد فساد با جمیع عمله و ارکان و سپاه فراوان و شاهزادهٔ عالی گهر برآمده سیر کنان و شکار افگنان بمرور ایام راهها بریده آدینه بیگ خان را با خود موافق ساخت چون وفاق او تحقق یافت و عماد الملک بلودهیانه رسید بمشورهٔ آدینه بیگ خان فوجے را بسرکردگے سید جمیل الدین خان فرستاده

وخطی بزن خالوی خود معین الملک نگاشته دخترش را که منسوب باو بود طلب داشت زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیز که لایق بود طوعاً وکرهاً فرستاده مطمئن خاطر گشت عماد الملک سرداران ملازم خود را مع فوج همراه خالهٔ خود باستقبال فرستاده باحترام تمام در خیمه هائیکه همراه او مع ملازمان وخواجه سرایان سرکارش آمده استاده شده بود فرود آورده جای داد واو در آنجا منزل نموده با خاله خود دختر که عمه اش بود ملاقات کرد بعد ازان بدون اشتهار عباد الله خان کشمیری وغیره سرداران معتمد دیرینه سید جمیل الدین خان را هم باتفاق بعضی از سرداران وافواج آدینه بیگ خان برای آوردن مادر زن خود بایلغار فرستاد چون فاصله چهل پنجاه کروه بود افواج مذکور صبح روانه گردیده در یک روز وشب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسیده وزن معین الملک را که بیخبر در خانه خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده از خواب غفلت بیدار ومقید ساختند واز عمارات او برآورده در خیمه جای دادند بعد یک روز اسپان را آرام داده روانه لودهیانه گشتند عماد الملک بعد ورود مادر زن عذر خواهی او بسیار نموده استعفای تقصیرات خود کرد وصوبه داری لاهور در بدل پیشکش سی لکهه روپیه بآدینه بیگ خان مقرر فرموده بدار الخلافه معاودت نمود لیکن زن معین الملک نهایت آزرده خاطر گشته در راه وبعد ورود بلشکر وزیر بشاهجهان آباد عماد الملک وملازمانش را مورد فحش ودشنام داشت وببانگ بلند می گفت که این حرکت با من موجب خرابی عالم وویرانی شاهجهان آباد وتاراج وبی ناموسی عظمای سلطنت وتمام مملکت است بعد شش هفت ماه احمد شاه درانی را رسیده در اینجا خواهید دید که دودمانهای قدیم وجدید وشقی وسعید برخواهد آمد وفی الحقیقه عیان شد که میگفت ✢ ✢

ذکر ورود احمد شاه ابدالی از قندهار بشاهجهان آباد ونواح اکبرآباد وتاراج بی نهایت در دار الخلافه وقتل عام متهرا ودیگر حوادث عظیمه که روی داد ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

احمد شاه ابدالی را استماع خبر جسارت وگستاخی عماد الملک بازن معین الملک شاق ودشوار آمده بیقرار ساخت تا خود را بلاهور رسانید آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده بسمت صحرای هانسی وحصار که بی آب ومحض وجای دشوار گذار گریخته پناه برد وعماد الملک برجان خود ترسیده زن خود را پیش مادر زن شفیع آورده بیگم معین الملک با او برخود مهربان ساخت وشاه درانی برجناح استعجال بسمت کروسی دهلی رسیده چادر نزد عماد الملک چاره بجز انقیاد ندیده بقدم استقبال شتافته ملازمت شاه نمود واول معاتب بعد ازان بسفارش زن معین الملک وسازش با شاه ولی خان وزیر ابدالی از سیاست مصون وزارت هم بقرار پیشکش براو مسلم ماند شاه ابدالی هفتم جمادی الاولی روز جمعه در سنه سبعین ومائه بعد الالف از قندهار بهندوستان رسیده داخل قلعه شاهجهان آباد گردیده وبا عالمگیر ثانی ملاقات نموده دست بتاراج اموال وناموس سکنه شهر دراز کرد ودقیقه از سب وغارت مهمل نگذاشت اهل غیرت خود را بسم وسلاح هلاک کردند وگذشت آنچه گذشت قریب یک ماه در شهر مانده خانه قمر الدین خان وزیر را پاک رفت وکم کسی از اعیان وغیر آن محفوظ ومصون ماند وشاه درانی مواصلت تیمور شاه پسر خود با دختر عز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی نموده بانجام رسانید بعد انصرام شادی مذکور وتاراج شهر معموره بتنبیه سورجمل جاٹ علم عزیمت برافراشت وجهان خان سردار لشکر خود را بتسخیر قلاع سورجمل جاٹ متعین کرده خود هم از عقب او برآمد این مرتبه پنجم است که شاه ابدالی وارد هندوستان گردید عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان نموده مورد التفات وآفرین شاه گشت چون درخواست زر پیشکش بعمل آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که یکی از شاهزادهای تیموری وفوجی از درانیان همراه من

شود تا از انتزاعیکه عبارت از ملک مابین دوآبهٔ گنگا و جمنا است زر خطیر سے بعرض وصول در آورده عائد سرکار سازم ابدالی دو شاهزاده
یکے هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر داماد عالمگیر پسر اعزالدین را از شاهجهان آباد طلبیده برفاقت او معین نمود و از سرداران
خود جان بازخان را همراه عماد الملک داد

آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و سانحه که فیما بین این هر دو روے داد

قبل ازین اشعار سے باجمال شد که عماد الملک عناد تو سے با صفدر جنگ داشت و خرابی خاندانش می خواست درین سال نو با زیال دولت قاهرهٔ شاه ابدالی جسته بهانهٔ تحصیل زر پیشکش او از ابدالی اعانت خواست و او جان بازخان را با فوجے از دُرّانیان ابدالی بمدد او داده مرخص فرمود و هر دو شاهزاده را نیز همراه داد عماد الملک باتفاق شاهزادگان و فوج ابدالی مع جان بازخان اول در کمال سرعت بر انجا سے عبور جمنا نموده بفرخ آباد آمد احمد خان بنگش استقبال کرده خیمه و خرگاه و اسپ و فیال وغیره اسباب پیشکش شاهزاده ها و عماد الملک نموده افاغنهٔ اطراف و بعضے از افواج خود را باعانت همراه داد و عماد الملک بهیات مجموعے عبور گنگا نموده رو بصوبهٔ اوده آورد شجاع الدوله باستعداد حرب و کرب در کمال استقلال از لکنو بر آمده بمیدان سانڈی پالی که سرحد صوبهٔ اوست رسیده مستعد پیکار گردید دو بار جنگ سهلے با قراولان طرفین واقع شد آخر بوساطت سعد الله خان خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی داشت بر پنج لک روپیه قرار سے نقد و باقی بوعده صلح اتفاق افتاد سعد الله خان درین امر غمخوار سے بسیار و حقوق دوستی بر شجاع الدوله بظهور رسانید و عماد الملک نتوانست که کار سے از پیش برد و منتصف شوال سال سبعین و مائه بعد الالف مع شاهزاده ها و جان بازخان کوچیده عبور گنگا نموده بفرخ آباد رفت و منتظر پایان احوال ابدالی نشست شاه ابدالی بلم گڈه را که از قلاع متعلقهٔ جاٹ و از شاهجهان آباد بفاصلهٔ پانزده کروه واقع بود بضرب تفنگ باره ها در عرصه سه روز مفتوح ساخت و حارسان قلعه همگی را بقتل رسانیده و از انجا بارادهٔ قتل شهر متهرا که از معابد مشهور هنود است شتافته جهان خان را مقدمة الجیش گردانید و جهان خان در متهرا درآمده دقیقهٔ از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر نمودن عیال و اطفال سکنهٔ آنجا را باقی نگذاشت مردم ملک جاٹ از سیداینها بقلاع حصینه گریختند احمد شاه ابدالی باکبرآباد آمد میرزا سیف الله بیگ قلعه دار قدیم پادشاهی سر از اطاعت پیچیده بضرب توپها نگذاشت که کسے بیرامون قلعه تواند گردید شاه درانی جهان خان را بتسخیر قلاع جاٹ مامور فرمود و سردار مذکور در قلعه کشائی سرگرم بود که ناگهان وبائے در لشکر ابدالیان افتاد خلق بی حساب هلاک گشت و مجال اقامتش نماند بفرمان قهرمان تقدیر شاه ابدالی ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جاٹ برداشته قاصد ولایت خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده ادراک حضور شاه و از عماد الملک نهایت شکوه ها نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامراء هندوستان گردانیده سفارش حمایت عالمگیر ثانی بسیار نمود ++

ذکر کتخدائی احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبهٔ محل مادر آن دختر و ملکهٔ زمانیه را همراه باقتضائے گردش آسمان

مخفی نماند که بعد حبس احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس عالمگیر ثانی بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عماد الملک خبیث طینت روزگار غدار با ملکهٔ زمانی دختر فرخ سیر زوجهٔ محمد شاه و صاحبهٔ محل زوجهٔ ثانیهٔ او که خاله زاد ملکهٔ زمانی و محمد شاه را از بطن همین

صاحبه محل دختری بهم رسیده محبوب ترین خلق پیش او بود نهایت ناسازگار افتاده اوقات بکدورت می‌گذرانیدند و صدمهٔ غارت مرهته و نمک بحرامی عماد الملک دیده بودن خود در هندوستان و تحت فرمان عماد الملک و عالمگیر ثانی نخواستند چون معاودت شاه ابدالی بر اینها متحقق گردید پیغام رفاقت خود و داعیهٔ ازدواج دختر محمد شاه با ابدالی فرستادند احمد شاه در اثنای این کار را سرمایهٔ افتخار و بقای بلند نامی خود در روزگار دانسته قبول نمود و همانجا اقامت نموده دختر مذکور را بعقد ازدواج خود کشید و کارسازی سفر ملکه زمانی و صاحبه محل مع احمال و اثقال آنها نموده همراه خود گرفت و عازم لاهور گشت بعد ورود لاهور پسر خود تیمور شاه را بسپه سالاری جهان خان والی لاهور و ملتان و تهته گردانید و در دار السلطنه لاهور نشانیده از راه کابل بقندهار شتافت

مجملے از احوال و سوانح دکهن که درهمین ایام روی داد بتقدیرات خداوند امرکن ٭٭

موسیر بوسی از وقت مظفر جنگ ملازم دودمان آصف جاه گردیده نهایت اقتدار بهم رسانیده و سیکاکول و راج بندری و دیگر محالات را بجاگیر خود گرفته مدار علیه کل معاملات و بخطاب عمدة الملک سیف الدوله مخاطب گشته حکم او بود شخصی از عظمای دکهن مخاطب بسید جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک مذکور گردیده رانق و فاتق مهمات سرشش صوبهٔ دکهن گشت جماعهٔ انگلیشیه را هم هوس تسخیر بلاد هند در دل بهم رسیده با محمد علی خان خلف انور الدین خان گوپاموی ساخته بعض صوبه ارکات را متصرف شدند موسیر بوسی با رکن الدوله بارشد و چهار دهم صفر سنه سبع و ستین و مائه بعد الالف از وکالت مطلق معزول کنانیده منصب مذکور بصمصام الدوله شاه نواز خان اورنگ آبادی دهانید صمصام الدوله چهار سال بسرانجام این منصب پرداخته بحسن تدابیر مرهته را چندان نگهداشت که اصلا شورشی نتوانست نمود میر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ که تا این مدت معطل همراه برادر می‌بودند صمصام الدوله مذکور در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری نظام علی را که اکنون فرمانروای ملک دکهن است صوبه دار برار و محمد شریف را صوبه دار بیجاپور از صلابت جنگ امیر الممالک و نایب میر نظام علی آخر باصف جاه ثانی مخاطب شد و محمد شریف اول بشجاع الملک و آخر ببرهان الملک مخاطب گردید بر دو صوبه‌های خود رفتند و ششم ذی قعده سنه سبعین و مائه بعد الالف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک که از صوبهٔ بیجاپور بحضور صلابت جنگ آمده بود مقرر گشت و درهمین ایام آصف جاه ثانی با افواج شایسته از برار باورنگ آباد آمده برادر خود برهان الملک را معطل گردانیده زمام مهام ریاست و ملک داری بدست خود آورد و چون برهان الملک ملقب بوکیل مطلق شده بود لقبش را گردانیده نام ولی عهد بر او مقرر گردید و درهمین سال بالاجی راو باراده پرخاش در سواد اورنگ آباد وارد گردید آصف جاه ثانی امیر الممالک صلابت جنگ را که بمنزلهٔ آقا بود بحراست اورنگ آباد گذاشته خود مع برادر دیگر برهان الملک با بالاجی راو جنگ کنان تا سندکهیر که قریب سی کروه از اورنگ آباد است قطع مراحل نمود آخر کار بمصالحه انجامید و جاگیر سی و هفت لکهه روپیه از صوبجات دکهن تسلیم بالاجی راو شد و آصف جاه ثانی از انجا برگشته باورنگ آباد آمد موسیر بوسی مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصفجاه ثانی مکدر بوده درصدد شکست آصفجاه ثانی و فی الحقیقه در انهدام بنیان دولت دودمان نظام الملک آصفجاه در آمده دید که با وجود اقتدار آصفجاه ثانی نقش تسلط من درست نمی‌نشیند ابراهیم خان کاردی را که از رفقای معتمد آصف جاه بود و سایر افواج او را بوساطت حیدر جنگ مدار المهام خانه خود بانواع حیله سازی جدا ساخته در ذیل ملازمان خود داخل کرد و هشت لکهه روپیه زر تنخواه سپاه از نزد خود داده آصف جاه را بی بال و پر ساخت بعد از آن صمصام الدوله را نیز مقید کرده خاطر از هر دو جانب جمع نموده خواست که آصف جاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد آن طرف فرستاده در قلعهٔ گلکنده مقید نگهدارد و میدانی برای جولان خود خالی سازد آصف جاه برین معنی متفطن گشته

بمشورهٔ معتمدان خود قتل حیدر جنگ مدار المهام موسیر بوسے را باخود جزم نمود سوم ماه مبارک رمضان قریب باستوا سنه احدی وسبعین ومائه بعد الالف حیدر جنگ در خیمهٔ آصف جاه برای جواب وسؤال مذکور آمد چون داعیهٔ قتل او تصمیم یافته بود حضار که باین کار مامور بودند حیدر جنگ را گرفته قیمه کردند و آصفجاه بعد کشتن او تنها بر اسپی سوار گشته برآمد و بخیمهٔ پدر رفت که تمام توپخانهٔ فرنگ چون فوج تصویر معطل ومتحیر ماندند فی الحقیقه جرأتی نمود که ناسخ کارنامهٔ رستم واسفندیار گشت از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موسیر بوسے ودیگر وجوه لشکر هوش از سر باختند درین آشوب تا بو طلبان صمصام الدوله پسر خود او و میر عبد النبی خان ودیبن الدوله را رهگرای ملک بقا ساختند بعد این رستخیز امیر الممالک صلابت جنگ و برادرش برهان الملک و موسیر بوسے بحیدرآباد شتافتند و آصفجاه ثانی حیدر جنگ را کشته راه برهانپور گرفت ابراهیم خان کاردی که طوعاً و کرهاً همراه آصفجاه جدا گردیده بود بآصف جاه پیوست و باتفاق ایشان دهم ماه و سال مذکور برهانپور را بفر نزول خود افتخار بخشید و مالداران شهر مثل محمد انور خان برهانپوری وغیره را مصادره نمود و این محمد انور خان همان است که باتفاق سنکراجی ملهار واسطهٔ صلح میر الامرا حسین علی خان مرحوم با مرهته نفرار اعطای چوتهه شده بود درین وقت از غم مصادره و شدت محصلان هفتدهم ذی قعده سال مذکور زندگانی را وداع کرده درجوار شاه عیسی جند الله مدفون گردید آصف جاه بعد فراهم آوردن زر و لشکر از برهانپور بصوبهٔ برار رفت و در قصبهٔ باسم که از قصبات عظیم برار است جاوسی نمود و بعد جاوسی باجانوجی پسر رگهوجی بهوسله مکاسد از صوبهٔ برار محاربات درمیان آورده آخر مصالحه نمود و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک صلابت جنگ که در حیدرآباد بود گردید و فیمابین هر سه برادر انواع اشکال منازعات روی داد آخر الامر امیر الممالک و آصفجاه ثانی باهم یکی شدند و برهان الملک بصوبهٔ خود که بیجاپور بود شتافت هجدهم ربیع الاول سنه ثلاث وسبعین ومائه بعد الالف قلعهٔ احمد نگر که پای تخت سلاطین نظام شاهیه است و در عهد اکبر پادشاه شاهزاده دانیال بسپه سالاری عبد الرحیم خان خانان مسخر نموده از آن باز در حراست قلعه داران سلاطین تیموریه بابریه بود سداشیو بهاؤ برادر عمزادهٔ بالاجی راو با قلعه دار سازش کرده بدست آورد و این شهر و قلعه آبادکردهٔ احمد نظام شاه است که در سنه تسع مائه طرح انداخته بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شهری بکمال خوبی آباد شد و بعد اندک فرصت حصاری از سنگ و گل تعمیر نمود و درون آن عمارت دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساختند و بعد اخلاف او قلعه را بتوارث قابض بودند در اوائل سنه تسع والف در تصرف سلاطین بابریه درآمد در سنه ثلث وسبعین ومائه بعد الالف بدست مرهته افتاد چون فرانسیسیان را منازعتی با انگلیشیان درین سال شروع گشته بفکر کار خود افتاده دست از رفاقت و اعانت صلابت جنگ برداشته بمرکز دولت خود که پهولچری است شتافتند شوکت صلابت جنگ رو بانحطاط گذاشت و اعادی را امیدان جولان بهمرسید بهاؤ مذکور هوس بیهوده در دماغ خود جای داده ارادهٔ برانداختن بنیاد اولاد نظام الملک آصف جاه از ممالک دکهن نمود و ابراهیم خان کاردی را نوکر خود کرد و این ابراهیم خان یکی از اردلی بود چون نوکری فرانسیسیان نموده در آنها تربیت یافت جنگ توپ و تفنگ بقواعد آنها می‌نمود و سامان حرب و توپخانه شایسته بهمرسانیده اول در سلک ملازمان آصف جاه ثانی درآمده آخر از او جدا شده بمرهته پیوسته همراه بهاؤ سداشیو از پونا برآمده بیست و دوم جمادی الاولی سال مذکور در سوادا و دیگر مقابل امیر الممالک صلابت جنگ و آصف جاه ثانی رسید درین مقابله فوج مرهته شصت هزار سوار و فوج هر دو برادر مرقوم پسران نظام الملک هفت هزار سوار بود اینها بنابر قلت فوج خواستند که از سوادا و دیگر بدها ورکه بعض افواج ایشان درانجا بود آمده آن فوج را هم باخود گرفته بر سر دنا روند چون

از همیشه جنگ مرهته بطور چپاولی و هر اینها تاک و تاز و بستن ابواب وصول غلات مایحتاج دیگر بود قابو یافته می ریختند و براق کوته مثل نیزه و سیف سے جنگیدند و افواج هندوستانیان دور خود حصار توپخانه نموده بمدافعه می پرداختند این بار بعلت رفاقت ابراهیم خان گاردی که آتشبازی توپخانه هم علاوه کاردانی آنها گردیده توپهای سبک تیز رفتار همراه عساکر آنها می رفت و همه وقت در حرکت و سکون و قرب و بعد علی التواتر سرگرم کار خود بود و چون فوج صلابت جنگ و برادرش بضابطه هند باجتماع راه می بریدند گله توپهای مذکور متواتر در ازدحام مردم می افتاد ازین جهت گله هاسی طرف مرهته کمتر رایگان می رفت و فوج مرهته چون همیشه متفرق می رود گله توپ این طرف اتفاقی بآنها میرسید و در اوقات یورش که سرداران و لشکریان اولاد نظام الملک آصفجاه می نمودند شلک بندوق هم بضابطه فرنگ برروی آنها بعمل می آمد از جهات مذکوره خستگی بسیار بلشکر صلابت جنگ و آصفجاه ثانی راه یافته عالمی بباد فنا رفت بیست و ششم جمادی الاولی سال مذکور بهادران لشکر صلابت جنگ و آصفجاهی از فوج خود برآمده برابراهیم خان و دیگر افواج مرهته ریختند و شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک غلطانیده یازده علم از جماعه ابراهیم خان کشیده آوردند و همین روش ثبات ورزیده جنگ کنان تا قلعه آدا ده کروهی دهارور رسیدند بهاو دید که اگر صلابت جنگ و آصفجاه به دهارور رسد فوج آنجا بآنها ملحق شود عهده برائی متعذر است پانزدهم جمادی الاخری سال مرقوم قریب چهل هزار سوار مرهته بهیئت مجموعی برچنداول فوج صلابت جنگ ریختند چون فوج چنداول دو سه هزار کس بیش نبود بعد کشش و کوشش بسیار چنداول تاراج رفته چشم زخم عظیمی باعوان و افواج صلابت جنگ رسید و هر دو برادر ناگزیر گردیده بساط مقاومت برچیدند و بنای چاره سازی که ماده انواع مفاسد بود انعقاد یافت و مرهته بنام جاگیر ملک شصت لک روپیه برای خود گرفت از انجمله جمیع محالات خجسته بنیاد اورنگ آباد سوای شهر و پرگنه جوسیلی و پرسول و سیاره و تتمه از صوبه بدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه بیجاپور که هر یک پایه تخت سلاطین عالیمقدار بود و جاگیرات خاصه سرکار آنها و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تنخواه مرهته رفته بحکم تقدیر اکثری محروم از قوت و جاگیر شدند و غیر از صوبه حیدرآباد و بعضی از صوبه برار و بیجاپور و قلیلی از بدر در دست اولاد نظام الملک آصفجاه نماند آنهم بشراکت مالیانه چهارم حصه که ضابطه مستمره مرهته است و هرجا اول همین ریشه را دوانیده و همین بهانه تسلط بر ممالک بهمرسانیده هر چند وهن عظیم بخاندان آصفجاه راه یافت اما خواهش بهاو هم صورت نگرفت که اولاد آصفجاه بالمره از ملکداری و دارائی دکهن محروم و ممنوع نشدند +

ذکر مجملی از احوال قلعه دولت آباد و قلعه بیجاپور و آسیر و بنای آنها +

رام دیو راجه دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمائه مقهور سلطان علاء الدین خلجی گردیده به پیشکش زرهای بیشمار و امتعه نفیسه بسیار خود را از سیاستش باز خرید و در سنه ست و سبع مائه در عهد سلطنت خلجی مذکور از دست ملک نائب کافور که بمهم دکهن و دولت آباد مامور شده بود نیز مغلوب گشته اطاعت نمود و همراه نائب مذکور در سنه سبع و سبع مائه بخدمت سلطان علاء الدین در دهلی رسیده بعطای چتر سفید و خطاب رای رایان سرافراز گشته بدولت آباد که در آن زمان دیوگیر نام داشت رسیده قدم از جاده فرمانبری بیرون نگذاشت در سنه عشر و سبع مائه باز ملک نائب به تسخیر بعض ممالک دکهن که دور دست آن طرف شد رام دیو مرده و پسرش قائم مقام او شده بود پسر را باخلاص پدر ندیده فوجی را بنابر احتیاط در جالنه گذاشته

بعد ظفر بر دیار کرناٹک بهند رسید و شکایت پسر رام دیو با سلطان علاء الدین نموده استیذان استیصال او و انضمام ممالکش بممالک
محروسهٔ سلطانی نمود چون ماذون شد در سنه احدی عشر و سبع مائه بدیوگر رسیده پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید و قلعه
را تصرف خود در آورد از ان باز قلعه مذکوره در دست سلاطین هند بعد از ان در دست پادشاهان دکهن بود در عهد شاهجهان پادشاه
یکے از امرای او مهابت خان نام نوزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و چهل و دو هجری قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه انتزاع نمود از زمان
مذکور تا حال در دست سلاطین بابریه است یکے بعد دیگری بحراست این قلعه می پرداختند در عهد راجه ها قلعهٔ دیوگر حصار و بند و خندق و
خیابان استحکام نداشت سلاطین اسلام حصار مستعد ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاه دولت آباد نام کرد و قلعهٔ سنگ تراشیده
خندق عمیقی ساخت و عمارات عالیه طرح کرده خواست که دار الملک خود گرداند دهلی را ویران کرده سکنهٔ آنجا را بدولت آباد
آورده آباد ساخت آخر هیولای اراده او صورت نگرفت مصرع آنهم نشد میسر و سودای خام شد + تخمیناً بعد چهار صد
و شصت سال قلعهٔ مذکور بدست مرهٹه افتاد و قلعهٔ بیجاپور را از ابنیهٔ یوسف عادل شاه است که مبداء سلسلهٔ عادل شاهیه
بود اول از گل ساخت بعد از ان در اواخر مائه و الف از گچ و سنگ درست کرد و بعد او ورثهٔ اش قابض بودند اورنگ زیب
عالمگیر پادشاه اوایل ذیقعده سنه سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر عادل شاه خاتم طبقهٔ مذکوره انتزاع نمود
و بعد دو صد و هفتاد سال و کسری بدست مرهٹه رفت اما سید نجف علی خان قلعه دار آسیر با وجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ
از دادن قلعه سر باز زده تا یک سال کامل با مرهٹه جنگید چون فقدان ذخیره مضطر ساخت دوازدهم ربیع الآخر سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و چهار قلعه را بصلح تسلیم مرهٹه نمود قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است از کثرت استعمال سه حرف میانه ساقط گردیده
و تخفیف یافته آسیر ماند آسا نام اوست و اهیر بزبان هندی گاو چران را می گویند او از زمینداران عمده خاندیس و آبا و اجداد
او قریب هفتصد سال دران کوه رفعت شکوه توطن داشتند و برای حفظ مواشی و غیر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار
می گذرانیدند چون نوبت با آسا رسید و نسبت بآبای خود در اموال و اقبال متصاعد گردید چار دیوار خام قدیم را شکسته حصاری
از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقی والی برهانپور که در سنه احدی و ثمان
مائه بسلطنت رسید قلعه را از آسا اهیر بمکر و تزویر انتزاع نمود باین صورت که پیغام کرد که راجه بگلانه و انتو جمعیت بسیار فراهم آورده
با من در مقام مخالفت اند می خواهم اهل و عیال مرا در قلعهٔ خود جای دهی تا فارغ البال بدفع دشمن پردازم او قبول نموده
اذن داد روز اول چند محفه عورات در قلعه فرستاده تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات آیند مراتب تواضع و تملق چنانچه باید بعمل
آرند حسب الامر معمول شد روز دیگر دو صد کس از مردان شجاع بروش روز اول در محفه ها فرستاد چون بقلعه در آمدند آسا
برای مبارکباد منزل مع فرزندان و خواص خود بیخبر از بین دغا می آمد از بین سو دلیران فاروقی متوجه خانه اش بودند
در راه دو چار شده آسا مع کل اولاد و اتباع بقتل رسید باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند نصیر خان این خبر شنیده از
جائیکه بود براه و برجناح استعجال خود را بآسیر رسانیده ترمیم قلعهٔ مذکوره نمود و در دست اولاد او بود تا آنکه اکبر پادشاه در سنه
تسع و الف از دست بهادر پسر راجی علی خان انتزاع نمود و قلعه داران سلاطین بابریه حراستش می نمودند از عهد نصیر خان
مذکور بعد چهار صد و شصت سال و کسری قلعهٔ مذکور بدست مرهٹه در آمد و همدرین سال اربع و سبعین و مائه بعد الالف جماعهٔ
انگلیشیه قلعه بندر پهلچری را محاصره نموده از دست فرانسیسیه انتزاع نمودند و عمارات آنجا را یک قلم از بیخ بر کنده قاعاً
صفصفا گردانیدند و سیکاکول و راج بندری و دیگر محالات که در جاگیر فرانسیس رفته بود و بقیاس کسی نمی آمد که از دست

آنها خواهد برآمد خود بخود مستخلص گردید ؛

ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و انهدام مبانی عمر و دولت پادشاه مذکور بنادانی و معاملاتیکه با عماد الملک و نجیب الدوله روی داد بتقدیرات آسمانی

مجملی از احوال نجیب خان که افغان روهیله و مردی فطن بود قبل ازین مذکور شد که در هنگامهٔ حروب صفدر جنگ حسب الطلب عماد الملک بشاهجهان آباد رسیده باعتبار لیاقت و استعدادی که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده باوج اقتدار رسید و آخر بنا بر مناسبت افغانی و هوشیاری و کاردانی باعانت شاه درانی امیر الامرای هندوستان و با عماد الملک طرف گردید عماد الملک که منتظر انصراف احمد شاه بطرف ولایت در فرخ آباد بود بعد استماع خبر نهضت او لقبلار احمد بنگش را علی الرغم نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاهجهان آباد گشت و رگهناته راو برادر اعیانی بالاجی راو و هولکر ملهار را بمبالغه از دکهن طلبیده باتفاق آنها شاهجهان آباد را محاصره نمود و عالمگیر ثانی مع نجیب الدوله محصور گشته چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله در میان ماند آخر هولکر ملهار رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت و نجیب الدوله را با آبرو و اموال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جای داد و بملک متعلقهٔ او آن طرف جمنا که عبارت از سهارنپور و بوریا و چاندپور و نندیا و تمام قصبات بارهه باشد رخصت نمود و عماد الملک و احمد بنگش که امیر الامرا مقرر شده بود باتفاق غنیم راتق و فاتق مهمات سلطنت گشتند ؛

ذکر اسباب برآمدن شاهزاده عالی گوهر از حضور پدر و گردیدن دیار بدیار بحسب قضا و قدر

چون عالمگیر ثانی و نجیب الدوله از عماد الملک مطمئن نبودند شاهزاده عالی گهر را که خلف اکبر پادشاه مذکور و خطاب ولی عهدی داشت بعد برگشتن شاه ابدالی بقندهار و قبل از ورود عماد الملک بشاهجهان آباد محالات جهجر و هانسی و حصار و چرخی دادری و غیرها در جاگیر داده مرخص کردند و گفتند که در ظاهر برای بندوبست محالات مذکوره مرخص میکنیم و مقصد آنکه چون شما شاهزاده و وارث ملکید تا جائیکه توانید عمل خود نمائید و فوج سنگین و رفقای شایسته بهم رسانید هرگاه عماد الملک مع پسر دو شاهزاده که شاه ابدالی باو سپرده بداعیهٔ فاسد عازم دهلی گردد خود را برای تنبیه او بر وقت نزد ما برسانید شاهزاده عالی گهر در ماه رجب سنه سبعین و مائه بعد الالف عازم محالات مذکوره گردید زینت محل زن پادشاه عالمگیر ثانی که شاهزاده را در حجر پرورش خود بعد فوت مادرش گرفته نهایت شفقت بحال او داشت با پادشاه گفته و والده مرحوم را حسب الاشعار پادشاه بر در حرم سرا طلبیده دست شاهزادهٔ عالی گهر را بدست والده مرحوم سپرد و سفارش حراست و تربیتش بسیار نمود عالی گهر در باغ تال کتوره منزل فرموده باجتماع سپاه پرداخت و اکثر شجاعان شهر را ملازم نموده رو بمقصد نهاد از انجمله میر جعفر هندوستانی زایا چندکس از اقربا و آشنا در نهایت شجاعت و وقار اعظم علیخان خلف سیف الدین علیخان مقتول مظلوم برادرزادهٔ امیر الامرا حسین علیخان مرحوم بود و موافق بزرگان خود در رفاقت شاهزاده جانفشانی نمود چنانچه انشاء الله تعالی ذکرش آید چون عماد الملک باعانت مرهته غالب آمده پادشاه را بقابوی خود آورد و نجیب الدوله را از حضور بیرون کرد پادشاه را طوعاً و کرهاً باحضار شاهزاده دلالت نمود او ناچار شده شقه‌های طلب نوشته متواتر

فرستاد و سیف الدین محمد خان کشمیری سے برادر رفاقت محمود خان را عماد الملک با ده هزار سوار فرستاد که شاهزاده را بوعد
وعید و تخویف و تهدید نوعیکه داند و تواند بیارد شاهزاده ناچار گشته عازم حضور پدر شد اتفاقاً از جملهٔ سرداران اینکه همراه هولکر ملهار
باعانت عماد الملک آمده بودند بعد برآوردن نجیب الدوله از حضور چنانچه مذکور شد دیگران همراه هولکر بدکهن رفتند و عماد الملک
مسلط گشت یکے از ان جمله انتهل راو نام در نواح محالات صوبه شاهجهان آباد بجائے اقامت داشت در راه بشاهزاده رسیده
مانع رفتن بحضور و متعهد رفاقت گشته دلالت به تسخیر محالات اطراف نمود شاهزاده مغتنم شمرده همراهی او گزیده عبور جمنا کرد
و چند محال را مسخر ساخت عماد الملک انتهل راو را تطمیع نموده از شاهزاده منحرف گردانید او شاهزاده را دلالت بمراجعت نموده
پهلو از رفاقتش تهی کرد شاهزاده ناچار بدار الخلافه برگشت هر چند عماد الملک خواست که داخل قلعه شود قبول نکرده در حویلی
علی مردان خان نزول فرمود چون هر یکے از رفقاے شاهزاده بخانه‌هاے خود اقامت گزید و معدودے از همراهان با او
ماندند عماد الملک پیغام فرستاد که جایداد تنخواه براے ملازمان سرکار در حضور نیست یا اینها را برطرف باید فرمود یا بر محالات
جاگیر باید فرستاد تا هم بند و بست سرکار برهم نخورد و هم اینها تنخواه خود ماه بماه مے یافته باشند شاهزاده بناچارے بعضے
از معتمدان را در شهر گذاشته باقی افواج را بمحالات مذکوره فرستاد و بعد پانزده شانزده روز شاهزاده را غافل ساخته
و شهرت سوارے براے زیارت مزار شاه نظام الدین داده افواج را بر در خانهٔ خود جمع نمود و ناگهان ده دوازده هزار سوار
را فرمود که حویلی علی مردان خان را محصور نموده شاهزاده را مقید سازند چون فوج از چار سو هجوم آورده دیوارها شکست
و بر بامها بر آمده برق اندازے آغاز نهاد جمعے از رفقاے شاهزاده بر خاک هلاک غلطیدند میر جعفر و علی اعظم خان مستعد
گشته شاهزاده را که او هم کمر بسته تیار نشسته بود التماس نمودند که یکبار خود را بر اعدا باید زد اگر مقدر است ازین مهلکه بیرون
مے شویم یا با آبرو سر در گردن چندے از مخالفان شکسته ببستر لاله زار شهادت مے رویم شاهزاده قبول نموده سوار شده و
دیوار طرف دریا شکسته از ان طرف برآمد و با جمعیت بسیار کم بر سر مخالفان ریخته و اکثرے را بر خاک هلاک افگنده راه دریا
گرفت فی الحقیقه جرأتے بظهور رسانیدند که سام نریمان اگر میدید انگشت حیرت بدندان مے گزید شاهزاده هم بدست خود
دو کس را کشت هر گاه مخالفان هجوم مے آوردند ده بیست کس چون شیر غرین بر مخالفان بدآئین دویده مے گریزانیدند
چون دشمنان دور مے رفتند باز راه مے سپردند بهمین صورت قطع مسافت نموده خود را تا بلشکر انتهل راو مرهٹه که بر ٹیله مجنون
معسکر داشت رسانیدند و انتهل راو احوال بدین منوال دیده باستقبال شتافت و چون شاهزاده را دلالت باسترضاے
وزیر نموده بود نهایت ندامت و انفعال کشیده عذرخواهے بسیار کرد و خیمه‌هاے علحده براے شاهزاده و رفقاے مجروح
و غیر مجروح استاده کرده باکرام و احترام جایداد و هر یکے را بمشاهده جوانمردیهاے شان ستود هنگام برآمدن در عین راه
جائے که هجوم مخالفان بسیار شد و نوبت بجائے رسید که شاهزاده بگیر آید یا کشته گردد دران عرصه که محض اقدام رستم و سام بود سید
عالیشان علی اعظم خان باقتضاے شجاعت موروثی از خاندان نبوت و ولایت و پاس نام و نشان اجداد صاحب شهامت
پادشاهزاده را گفت که تو وسیلهٔ روزے عالمے خواهے بود بیرون رو من دشمنان را این قدر توقیف مے کنم تو اقدام نمود که تا راه
بدر شدن میسر آید در حداثت سن بآئین دلاوران کهن مثل سد سکندر ایستاد و پاے ثبات و قرار افشرده داد مقاتله بنوعے
داد که چشم فلک بحیرت در او مے نگریست و بعد افتادن آن نوجوان بر خاک میدان چرخ پیر زار زار بر او گریست القصه
انتهل راو براے رفع بدنامے خود و خوف باز خواست سرداران عمدهٔ دکهن که چرا مخالف راے منیر العمل آورد شاهزاده را

زیاده حمایت و اعانت مناسب ندیده بفرخ آباد نزد بنگش رسانید رسیدار آنجا موسی خان بلوچ خلف کامگار خان یک لک روپیه پیشکش گذرانید و محمل را مرخص شده بجای خود برگشت و شاهزاده از راه گنجوره نزد نجیب الدوله بسهارنپور رفت نجیب الدوله هشت ماه شاهزاده را نزد خود نگهداشت و لوازم مهمانداری بمقدور خود مهمل نگذاشت چون دران ایام انقلاب عظیم در بنگاله روی داده میر محمد جعفر خان باعانت جماعهٔ انگلیسیه تسلط یافته بود شاهزاده را دلالت به تسخیر بنگاله بصورت نجوف کینه گوشی عماد الملک از سر خود وا کرد و حسب المسئول راهی گذرانیده مرخص نمود شاهزاده والد مرحوم و منیر الدوله را برای فراهم آوردن بعض افواج و سرانجام برخی از ضروریات دیگر در میران پور گذاشته خود از راه مراد آباد و بریلی عازم صوبهٔ اوده شد در عرض راه سعد الله خان خلف علی محمد روهیله ضیافت با در خور مقدار بعمل آورد چون بقصبهٔ موهان هفت کروهی لکهنو رسید نهم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری شجاع الدوله خلف وزیر الممالک صفدر جنگ ناظم صوبهٔ مذکور استقبال نموده شرف کورنش دریافت یک صد و یک اشرفی نذر گذرانیده بعد از ان یک لکهه روپیه نقد و دو زنجیر فیل مع عماری سایه بان دار و نه اسپ لکی و هفت راس اسپ و یک خوانچه جواهر و اقمشه و اسلحه و خیام و ظروف و ده ارابه بارکشی پیشکش ساخت شاهزاده دو ساعت با شجاع الدوله خلوت داشته دستار خاص مع سرپیچ و پالکی سواری که از خاصه خاص بود مرحمت کرده رخصت نمود و خود عازم اله آباد گشته بعد طی مسافت با محمد قلی خان یکجا گشته چنانچه در سوانح بنگاله نگاشته قلم وقائع رقم شد عازم عظیم آباد گردید و ماجرای آنجا در اوراق مفصل کرده آمد ✦

ذکر منازعاتیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهته و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهته بنا بر فتنه انگیزی عماد الملک رو داد

چون صفدر جنگ مرهته را بنا بر شکست افاغنه با خود متفق گردانیده بیخ دولت احمد بنگش برکند از ان زمان مرهته در ملک انتربید ریشه دوانیده بر کل آن ممالک قابض گشته بودند و نیابتیه از عدم تصرف در صوبهٔ اوده و ملک افاغنه دست تاسف بدندان می گزید در همین ولا که عماد الملک را با نجیب الدوله کینه های محکم بهم رسیده فاصله شکست او و تربیت احمد بنگش گردید و علی الرغم شاه ابدالی امیر الامرائی لغزل نجیب الدوله با احمد بنگش داده داعیهٔ آن داشت که خود چندان بدنام نشود و بدست سطوت مرهته پایمال خواهش گرداند و اگر تواند از بیخ و بن براندازد و با شجاع الدوله هم کذلک بنا بر قدرت کاملهٔ الهی را که افاغنه هم اگرچه با شجاع الدوله باعتبار ستیزه های پدرش کینه های دیرینه داشتند اما بنا بر عداوت عماد الملک با نجیب خان و اتفاق او با احمد بنگش نجیب الدوله و کل اولاد و اتباع علی محمد خان روهیله رجوع بشجاع الدوله نموده از زمرهٔ مخلصانش شدند مضمون مصرع مشهور مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ✦ ظاهر گردیده در احیان سوانح و فتن معین و باد رهم سی بودند چنانچه دتا سندهیه عم جنکوجی در محرم سنه احدی و سبعین و مائه بعد الالف از دکهن بهند در آمد و باتفاق برادرزادهٔ خود خواست که تمام هندوستان را مسخر کند سال مذکور در رسید و لبست ممالک مسخره قد بیه گذرانیده شروع سال هفتاد و دوم از مائهٔ دوازدهم داعیهٔ انتزاع ملک روهیله و شجاع الدوله را تصمیم داده خواست که نبدا از دریای گنگ پایاب گذشته اول در ملک روهیله درآید بعد از ان صوبهٔ اوده را هم مسخر سازد عماد الملک نیز محرک مرهته و مهیج این فساد گردید بنا برین اول عبور جمنا نموده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب جنگ میدان نیاورده در سکرتال بر لب دریای گنگ که در انتربید از امکنهٔ دشوار گذار مشهوره است سنگر بسته مستعد محاربه نشست و چهار ماه برشکال علی الاتصال صدای توپ و تفنگ و بان و لمعان شمشیر و سنان جواب رعد و برق میداد و نجیب الدوله و سعد الله خان و حافظ رحمت

و دوندی خان باتفاق شجاع الدوله را از احوال خود و محصور بودن نجیب الدوله در سکرتال اطلاع داده معروض داشتند که مرهته
بسر اشتر بید رسیده داعیهٔ تسخیر این دیار مصمم دارد و انتظار انقضای برشکال است همین که طغیان گنگا انحطاط پذیرفته و آب رو
بکمی نهاد عبور گنگ نموده ممالک ما را متصرف می شود هرگاه برین دیار دست یافت دست طمع بملک شما هم دراز می کند علاج
واقعه پیش از وقوع باید نمود و بر جناح استعجال باید رسید شجاع الدوله قباحت ورود مرهته در دیار افاغنه و انواع از جنگ آنها
و مضرت اهمال در امداد نجیب الدوله فهمیده در عین موسم برسات با وصف کثرت باران و شدت گل و لای در ماه شوال سنه
هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجرت از لکهنو بر آمد و بشاه آباد رسیده چند ماه توقف فرمود چه از طغیان گنگا وصول بسکرتال که نجیب الدوله
در انجا می جنگید متعذر بود بمجرد انحطاط آبها دتا تکی که از سرداران خود گوبند پندت نام را با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده متعین
نمود که از دریای گنگا گذشته در ملک روهیله غبار هنگامه و فساد بر انگیزد و گوبند پندت از گهاگر دواره که مابین اراده است دریای
گنگ را پایاب گذشته چاندپور نگینه و دیگر پرگنه های آن طرف تا سواد امروهه هزار و سه صد قریه را آتش داده و تهیهٔ تاخت
آوردن بر سر سعد الله خان و حافظ رحمت و دوندی خان که ارادهٔ کمک نجیب الدوله داشتند نمود افاغنه که تاب مقاومت
در خود ندیده از میدان بجنگل دامن کوه کماؤن پناه بردند شجاع الدوله بمجرد استماع این خبر مذکور در اوائل ربیع الاول سال هفتاد و سوم از
مائه دوازدهم هجری بسرعت برق و باد خود را بچاندپور متصل سکرتال که نجیب الدوله در انجا محصور بود رسانید گوبند پندت عبور گنگا
نموده از تنگ و تاز و غارت و تاراج دهات و مسدود نمودن طرق و وصول غلات نجیب الدوله را با سائر محصوران بحالت نزع رسانیده بود
و از گریختن افاغنه در جنگلستان کماؤن نجیب الدوله امید رستگاری از گرفتاری محاصره نمانده دست از زندگی شسته
بود شجاع الدوله برنگ تایید آسمانی نزدیک به نجیب الدوله رسیده روزیکه از چاندپور کوچید در اثنای راه فوج مرهته از دور
سیاهی نمود شجاع الدوله پنج کروه راه رفته در سواد موضع هلاده که از توابع چاندپور است فرود آمد در انجا شنید که فوج مرهته
بر بعض اعمالی اردو که در راه و پسی آمده بودند و بر مردم مسکین دست اندازی نموده همان وقت انوپ گر گسائین و امراو گر گسائین
را که از سرداران رکاب بوده اند به تنبیه مرهته بطرفی متعین نمود و میرزا نجف خان را با پنجهزار سوار و میر باقر تمیمی را با چهار هزار
سوار مشعلی بر بارگاه که عبارت از معسکر و فرودگاه مرهته است فرستاده فرمان داد که این بیباکان را بسزا رسانند سرداران مذکور
حسب الامر شتافته با مرهته هر جا که دو چار شدند آویخته و بر سر شان ریخته چیره دستیها نمودند از انجمله انوپ گر گسائین جماعهٔ
کثیری را کشته قریب صد کس زنده اسیر آورد و غنائم فراوان و اسپان سواری نیز بدستش آمد گوبند پندت شکست فاحش
یافته از گذریکه عبور گنگا نموده بود افتان و خیزان گریخت و مردم و اسپهای بسیار از مرهته در آب گنگ طعمهٔ نهنگ فنا شدند
صبح شجاع الدوله طبل فیروزی نواخته سوار شد و افاغنه هم که در جنگل دامن کوه کماؤن خزیده بودند باستماع غلبهٔ شجاع الدوله
و فرار نمودن مرهته بآن طرف گنگا دلیر گردیده خود را بشجاع الدوله ملحق ساختند و باتفاق شجاع الدوله تا بسکرتال رفته نجیب الدوله
را از ان ضغطه بر آوردند اما با وجود غلبه و شکست دادن بمرهته بنا بر اندیشهٔ اقتدار سرداران دکهن با دتا و جنکو طرح صلح انداختند
چون خبر ارادهٔ شاه درانی بطرف هندوستان شهرت داشت دتا سیندهیه و جنکو مصالح آن مناسب شمرده تدبیر
انسداد طرق ابدالی و بندوبست سمت لاهور اصلح امور شمردند و با قول و قراری بعمل آورده بطرف لاهور قاصد گردید و
شجاع الدوله برگشته هفتم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه وارد بلگرام و نهم داخل لکهنو گردید ÷

ذکر ماجرای شاهجهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی که بسبب تماهرای عماد الملک روی داد

درین ضمن که دتا سیندهیه وجنکو نجیب الدوله را در سکرتال حسب الاشعار عماد الملک محصور داشت عماد الملک اهم باعانت خود طلبیدن آن بد نهاد که با عالمگیر ثانی صفا نداشت وسے دانست که پادشاه مذکور با احمد شاه ابدالی مراسلات دارد و در باطن خیر طلب نجیب الدوله وبدخواه آن نمک بحرام است ونیز خیال خود انتظام الدوله را مثل عالمگیر ثانی بدخواه خود مے پنداشت و گمان مے کرد که غلبه نجیب الدوله بر دتا مے خواهد اول خانوادهٔ خود خان خانان انتظام الدوله را که مقید داشت به تیغ جفا در گذرانید وبعد از سه روز مهدی علی خان کشمیری را تلقین نموده پیش پادشاه فرستاد وآمده بخدع ودغا وکذب وافترا اظهار ساخت که درویشی صاحب حال وارد شهر گشته در کوتله فیروز شاه منزل گزیده قابل زیارت است آن ابله مجبور بتلبیس ابلیس نحو کو مغرور گشته جریده بملاقات درویش بمعمول قاصد گردید چون بجاے معهود رسید بر در حجره که قاتلانش را نشانیده بودند توقف کرد سیف در دست داشت کشمیری مذکور سیف را از دست او گرفته پرده را بر داشت چون اندرون رفت پرده را افگنده در را از بیرون بزنجیر بند نمود میرزا بابر خلف اعز الدین داماد پادشاه برین حال آگاه گشته شمشیر کشید ویکے را مجروح ساخت مردم عماد الملک بهجوم آورده اسیرش نمودند وشمشیر از دست او گرفته بر پالکی محفوف نشانیده بحبس خانه سلاطین رسانیدند سه چار اوزبک خونخوار که در حجره بانتظار ورود پادشاه نشسته بودند بیچاره را بے یراق در حجره تنها یافته برجستند وزخمهاے کارد پے درپے زده از بالش در آورده لاشهٔ ش را بطرف دریا بر ریگ انداختند ولباس لاشه‌اش را از بدن کنده عریان ساختند شاید ستر عورتش مانده بود وبعد شش پهر بعض کسان حسب الامر کشمیری مذکور لاشه‌اش را بر داشته در مقبره همایون پادشاه اجداد سلاطین بابریه مدفون ساختند وهمان روز محی السنه بن کام بخش بن اورنگ زیب را بر تخت سلطنت نشانیده بشاهجهان ملقب ساختند وکشمیری مذکور را بجاے او گذاشته خود باعانت ورفاقت دتا که با نجیب الدوله در ستیز وآویز بود شتافت چون معامله نجیب الدوله بصلح انجامید وآمد آمد احمد شاه ابدالی قرع ابواب مسامع جهانیان گردید دتا بطرف لاهور باعانت حکام دست نشان خود راهی گشت وعماد الملک بر جان خود ترسیده نزدیک راجه سورجمل جات بنا بر ادراک انفصال قضیه تنازعه مرهته وابدالی وانتظار مشاهدهٔ پایان این مشاجره که تا بکجا مے انجامد رفته نشست وپناه بقلاع مستحکمه او برد +

ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت ولشکر کشیدن مرهته بر سر او وتحریک عماد الملک وغرور اقتدار خود وگریختن تیمور شاه وجهان خان بکابل وتسلط مرهته در لاهور وملتان ومهیا شدن اسباب ورود ابدالی باز در هندوستان واستیصال افواج عظیمهٔ دکهن بتقدیر خالق زمین وآسمان + + + + + + + +

چون احمد شاه ابدالی بعد غارت دهلی وقتل متهرا در سنه یک هزار ویک صد وهفتاد هجری چنانچه سابقاً مذکور شد پسر خود تیمور شاه را مع جهان خان در لاهور گذاشته بقندهار وکابل شتافت جهان خان آدینه بیگ خان را که در اکهی جنگل خزیده بود بنا بر آنکه مقتضاے احوال آن ملک وضوابط عملدارے آنجا است استماله بسیار نموده بارسال سند وخلعت حکومت دوآبه مطمئن خاطر گردانیده خان مرقوم این عنایت را فوز عظیم دانسته بضبط وربط آنجا پرداخت جهان خان وتیمور شاه بعد چندے آدینه بیگ خان را نزد خود طلبیدند وبنا بر عدم اطمینان که داشت پهلو تهی کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامے را بحکومت دوآبه نصب کرد وبلند خان وسرفراز خان را بکمک او تعین نمود آدینه بیگ خان سکهان را که از عهد معین الملک کثرتے پیدا

کرده بودند و آدینه بیگ خان آنها را تربیت میکرد اغوا نموده بر سر مراد خان فرستاد و فوجے از ملازمان خود هم همراه شان داد ابد صف آرائے بلند خان کشته شد و مراد خان و سرافراز خان تاب نیاورده خود را بجهان خان رسانیدند و قوم سکهه تمام پرگنات دوآبه خصوص جالندر را باشارهٔ آدینه بیگ خان بشدت تاراج نمودند درین اثنا رگهناتهه راو و شمشیر بهادر برادر بالاجی راو مع هولکر ملهار و دیگر سرداران دکهن در جوار شاه جهان آباد رسیده انتظار ساخته مے کشیدند آدینه بیگ خان نوشته هائے متواتر فرستاده بطرف لاهور بمدد خود طلبید سرداران دکهن که چشم براه چنین تقریبات مے باشند ره بلاهور آورده اول با عبد الصمد خان که از طرف درانیان بحکومت سهرند مامور بود جنگیده دستگیرش ساختند و از انجا جلو ریز بلاهور شتافته قراولان مرهته با جهان خان آویختند جهان خان بنا بر قلت فوج خود و کثرت مرهته ستیزه و آویز با اینها صلاح ندیده مع تیمور شاه باضطرار تمام در شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری راه کابل گرفت و اسباب سر انجام فراهم آورده چند ساله را بجا گذاشته در وقت و غنیمت موفور بدست مرهته افتاد و تیمور شاه مع جهان خان تا دریائے اٹک عنان باز نکشید و از دریائے مذکور گذشته خود را بمامنے رسانید افواج مرهته تا آب جهلم تعاقب نموده برگشت و عمل غنیم تا ملتان و دیره غازیخان و اطراف آن تا آب جنها دهمن شد مرهته قرب موسم برشگال دیده صوبهٔ لاهور با آدینه بیگ خان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده لشها بجهان آباد برگشت رگهناتهه راو و شمشیر بهادر چندے روز مانده عازم دکهن شد و جنکو را برائے تسخیر ملک راجهای اجمیر معین نموده در اطراف دهلی گذاشت بحسب تقدیر در ماه محرم شروع سال هفتاد و دوم از مائة دوازدهم آدینه بیگ خان فوت شد جنکو فوجداری سهرند بصدیق بیگ خان که از رفقای آدینه بیگ خان بود و دوآبه را بزن آدینه بیگ خان تفویض نمود و سابا نامے مرهته را صوبه دارے لاهور داده رخصت کرد سابا بلاهور رسیده تا دریائے اٹک مسخر ساخت نجیب الدوله و جمیع افاغنه و راجهائے هندوستان از دست مرهته و عماد الملک بجان آمده و زوال عمر و دولت خود از دست برد مرهته برای العین مشاهده نموده عرائض استدعا بخدمت احمد شاه ابدالی نگاشته خواهان ورود او در حدود هندوستان شدند احمد شاه جسارت و گستاخے هائے مرهته با تیمور شاه و جهان خان و بد الحاح افاغنه و راجهائے هند بار دیگر ورود خود در یافته و بدذاتی و نمک بحرامے عماد الملک بعالمگیر و خان خانان شنیده اعلام ظفر انجام از قندهار به تنبیه و تادیب اینها بطرف هندوستان برافراخت +

ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاه جهان آباد بار ششم و حروب که با مرهته ها روے داد + +

احمد شاه ابدالی شروع سال هفتاد و سوم از مائة دوازدهم از آب اٹک گذشت و جنگ سهلی از قراولان ابدالی و افواج سابا روے داد و فوج مرهته تاب جنگ ابدالیان نیاورده بلاهور گریخت سابا بر قرب موکب شاه ابدالی آگهی یافته مع افواج خود رخت ادبار بجانب دهلی کشید صدیق بیگ خان و زن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار پیموده بگوشه ها خزیدند احمد شاه ابدالی در ماه صفر سال مذکور بکوهستان جمو در آمده از راجه آن جا پیشکشے لائق گرفت بعد از آن روے توجه بشاه جهان آباد آورد و این آمدن ابدالی مرتبه ششم است که وارد هندوستان شد دران ایام فیما بین دتا و شجاع الدوله و نجیب الدوله مصالحه درمیان آمده هنوز بصورت آشتی انصرام نیافته بود که خبر توجه اعلام شاه ابدالی از لاهور بدهلی انتشار یافته بگوش دتا رسید دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که دران وقت هشتاد هزار سوار جرار با او بود بمقابله احمد شاه ابدالی روان گردید و عماد الملک که عالمگیر و خان خانان انتظام الدوله خالوے خود را کشته بکمک دتا رفته بود از خوف غضب درانی پهلو تهی کرده بپناه سورج مل جات برد و سلوک شایسته با عماد الملک بعمل آورده در قلاع خود جاے داد چون احمد شاه از لاهور

این طرف خرامید. دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهته دانه و علف دواب درین راه کم است عبور دریای جمن نموده در انتربید
در آمد انتربید عبارت از ملک مابین دریای گنگا و جمنا ست چون هر دو دریا از کوه کماون که شمالی هند است بر آمده مبدای
انتربید دامن کوه کماون است و منتهای آن اله آباد که مجمع هر دو دریا ست چون شاه بانتربید رسید سعد الله خان و نجیب الدوله
و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در سیدا انتربید واقع شده خود را بشاه رسانیده شرف ملازمت
اندوختند شاه خود از راه انتربید خرامید و فوج قراولی را فرمود که براه متعارف مقابل دتا ره سپر شوند و تا چون بحوالی سهرند
رسید با فوج قراولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزود ترکتازی مرهته را از جا برداشته عقب تر راندند دتا جنگ
کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان باوسی که در سواد شاه جهان آباد است رسید احمد شاه ابدالی
در اثنای باز عبور جمنا نموده بفوج قراولی خود پیوست و بجنگ دتا فرمان داد ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم درپیوست
دتا از فتح و ظفر مایوس گشته برادر زاده خود جنکو را با جمعی قلیل گریزانید تا بدکهن رسیده ماجرا را بعظمای قوم ظاهر کنند و خود آخر کار
با سائر فوج از اسپان فرود آمده پای رستیزه قائم کرد ابدالیان حملات پی در پی و برق اندازی جزایر دمار از روزگار افواج
مرهته مع سردار برآوردند و دتا با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ گردید این واقعه در ماه جمادی الاخری سال هفتاد و سوم
از مائه دوازدهم بوقوع رسید میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی تاریخ این جنگ چنین یافته قطعه کرد سلطان عصر درانی چو قتل دتا
بتیغ دشمن کاه * گفت تاریخ این ظفر آزاد * نصرت پادشاه عالیجاه * احمد شاه ابدالی بعد مقتول شدن دتا بتعاقب جنکو پرداخت
و بهمان روز بعد فتح پانزده کروه راه باشتنه کوب رفته متصل سرای اسد ورودی فرود آمد و تا نارنول عنان بازکشید درین اثنا این خبر
بهولکر ملهار که در سکندره قریب جنگیر اقامت داشت رسید او بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جات رسانیده
استدعا کرد که باتفاق همدیگر با ابدالی باید جنگید سورجمل جواب داد که با فوج ولایت تاب جنگ میدان ندارم هرگاه ابدالی بملک من
در آید در قلعه نشسته هر چه از دست بر آید خواهم کرد دران آوان افاغنه خزانه و رسد غله برای لشکر ابدالی از محالات خود می بردند
هولکر ملهار بران قافله دوید افاغنه خبرش را شنیده بمقتضای دوراندیشی خزانه و اجناس غله هر قدر توانستند آن طرف گنگا بردند
تتمه را هولکر رسیده تاراج نمود شاه ابدالی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان ابدالی را با جمعیت پانزده هزار سوار
بتنبیه هولکر تعیین نمود نامبرده ها از نارنول تا شاهجهان آباد که هفتاد کروه راه است بچپاولی کرده در یک شب و روز خود را رسانیدند
و در نواح دهلی آرام کرده نصف شب جمنا را عبور کردند و وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر سر هولکر ملهار ریختند هولکر
مضطرب الاحوال با سه صد کس بر اسپان برهنه پشت سوار شده گریخت باقی سرداران و لشکریان همه قتیل و اسیر گردیده احمال و
اثقال همه بتاراج ابدالیان در آمد شاه ابدالی هم متعاقب فوج خود از نارنول بشاهجهان آباد آمده چون موسم برشکال قریب
رسیده بود و اطراف شاهجهان آباد از ترکتاز افواج مرهته ویرانی داشت بطرف شرقی دهلی در نواح سکندره که بیست کروهی
شاهجهان آباد در انتربید که اکثر بلاد افاغنه آنجا بود چهاونی مقرر فرمود و نجیب الدوله را فرستاد که رفته شجاع الدوله را بر رفاقت
او راضی ساخته از صوبه اوده بحضور شاه بیارد نجیب الدوله از راه اتاوه بقنوج آمد و شجاع الدوله برای ملاقات او برگذر مهندی
مضافات ملانوه رسیده بعد استحکام عهود و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده میرزا اباسی خلف خود را نایب صوبه و راجه
بینی بهادر را مدار المهام حل و عقد امور ملک داری مقرر گردانیده در اواخر ذی قعده سال هفتاد و سوم از مائه دوازدهم با جمعیت
ده هزار سوار مع نجیب الدوله روانه شد و چهارم ذی الحجه سال مذکور اشرف الوزرا شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال

شجاع الدوله شتافته بحضور شاه رسانید احمد شاه نهایت عنایت و مهربانی نموده شجاع الدوله را با پسر خود تیمور شاه معانقه کنانید
شجاع الدوله استدعای نواختن نوبت خود در لشکر شاهی نمود اول احمد شاه گفته بود که خلاف ضابطه است او جواب داد که
نوبت من بخشیدهٔ پادشاه هندوستان است بخشیدهٔ شما نیست و من نوکر شما هم نیستم شاه قبول نموده ماذون ساخت و بعد اتمام نوبت شاهی
در نقارخانهٔ شجاع الدوله نوبتش را می‌زدند و خبر قتل دتا و مستاصل شدن فوج او و فوج هولکر بدکهن رسید سداشیو راو عرف
بهاؤ برادر عم‌زادهٔ بالاجی راو با سرداران نامی و سپاه کارآزمودهٔ جنگ بود و فوج سنگین و توپخانهٔ مودب بآداب فرنگ
سپرد کردگی ابراهیم خان کاردی و سرداری لبواس راو پسر بالاجی راو تهیهٔ تدارک و انتقام کشی از ابدالی و برانداختن
بنیاد سلاطین بابریه و نشانیدن لبواس راو بر تخت سلطنت ره‌گرای هندوستان گردید +

ذکر ورود سداشیو راو معروف به بهاؤ مع لبواس راو بداعیهٔ عظیم و مستاصل گردیدن کل افواج دکهن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم +

چون سداشیو راو بهاؤ با گروه فراوان بسیار وارد جوار اکبرآباد گردید راجه سورجمل جات بوساطت هولکر ملهار بملاقات بهاؤ آمد بهاؤ
بنفس خود یک کروه استقبال نموده سورجمل را دید و عماد الملک هم در حوالی متهرا آمده به بهاؤ پیوست بهاؤ صلاح چنین دید که بالفعل
طغیان آب مانع عبور جمنا و مقابله با شاه ابدالی است شاه جهان آباد را بدست باید آورد و باین اراده پیشتر نهضت نموده روز سه‌شنبه
سال هفتاد و سوم از مائه و دوازدهم هجری یک ساعت نجومی از روز گذشته بر آمده داخل شاه جهان آباد شد و متصل حویلی سعد الله خان
رفته استاد یعقوب علی خان بهمن زئی برادر شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی که از طرف شاه درانی قلعه دار شاه جهان آباد
با جمعیت بسیار قلیل بود بمدافعه استاد فوج مرهته یورش آورده بر اسد برج و دروازهٔ خضری هجوم نمود و فوجی بطرف دهلی دروازه
نیز شورش افگند از قلعه چند نفر معدود مغلیه ابدالی برق اندازی می‌کردند فوج جنکو زیر جهروکهٔ دیوان خاص متصل فصیل قلعه
ایستاد از طرف مقابلش گاهی آواز بندوق بگوش مردم می‌رسید و از سلیم گده یک توپ سر می‌دادند که گوله‌اش هوائی
می‌رفت در آن فرصت هولکر ملهار و جنکو برادرزادهٔ دتا که گریخته بدکهن رفته بود بر دروازهٔ خضری ایستاده سعی وافر در شکستن
دروازه کردند چون دروازه تخته‌های بر بخچ و میخهای آهنین و نهایت استحکام داشت در عرصهٔ چهار گهری هم کاری از
پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم پتیل راؤ و عقب شان ملازمان هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای فصیل
قلعه بر آمدند و تا محلهای سلاطین دست برد کرده آنچه بدست شان می‌آمد از بالای قلعه بپائین می‌انداختند و بکشادن
ابواب قلعه نمی‌پرداختند چون در قلعه هم چندان فوجی نبود کسی متوجه حراست آن طرف نمی‌شد بعد خبردار شدن ده بیست مغل و
ابدالی بندوقها در دست گرفته از طرف سلیم گده آمده ده دوازده نفر مرهته را بضرب بندوق و شمشیر بخاک هلاک غلطانیدند
مرهته‌ها در زمان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بر زمین افگندند و دست و پای خود شکسته قلعهٔ بدست آمده را از
دست دادند و سرداران مرهته در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمع شده گرد قلعه مورچال قائم کردند و عماد الملک
و سورجمل که بنا بر اوقات پرستی راه رفاقت بهاؤ پیموده بودند درین قلعه ستانی بی‌التفاتی نموده تماشائی بودند مرهته در
محاصرهٔ قلعه اهتمام تمام نمودند و ابراهیم خان کاردی که بهاؤ او را از دکهن همراه آورده بود آتشخانهٔ فرنگ همراه داشت سر ضرب
توپ و دیگ نان زیر قلعه آورده بر بنگلهٔ اسد برج و برج ثمن و محلهای پادشاهی گوله‌هایش چون تگرگ فرو ریخت و عمارات

دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما به حصانت و رصانت قلعه ضررے نرسید معرکۂ جنگ بدستور
گرم و بهر روز زد و خوردے از بندوق سے شد یعقوب علی خان مذکور که قلعه دار بود چون ذخیرۂ قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی متعذر
دید بمرہٹہ پیغام داد که بشرط ناموس و مال قلعه را تسلیم شما میکنم بهاؤ صلح و تسخیر قلعه غنیمت شمرده قبول نمود و بعد استحکام عهود و مواثیق
از قلعه برآمده و بر حویلی علی مردان خان فرود آمد و بر کشتیها نشسته عبور جمنا نمود و باحمد شاه ابدالی پیوست و نوزدهم ذی الحجه سال
مذکور قلعه بدست بهاؤ افتاد و حرم سرای شاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار مرہٹہ رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم بهاؤ
قلعه داری شاه جهان آباد بنارو شنکر برهمن تفویض نموده جمعی را که بجا است قلعه همراه او کرد بر بعضے از تلامذه میر غلام علی آزاد
بلگرامی نقل میکرد که نکر را از طرف بهاؤ بسفارت نزد شجاع الدوله رفتم سودی نکرد و مصالحه میسر نیامد شجاع الدوله انکه نفس الامر
بود با من گفت که از مدتی براہمۂ دکهن بر هندوستان مسلط شده اند الحال این بلا بر سر ایشان از وفور حرص و طمع و بدعهدی
و بد توسلی آمده که رواداران آبرو و رفاه و آسایش احدے از خلق خدا نیستند و همه را برای خود و اقوام خود میخواهند مردم از
دست شان بجان آمده برای پاس ناموس و آبروی خود و رفاه عالمی شاه ابدالی را بمنت از ولایت طلبیده اشته
و صدمات او را نسبت بایذای مرہٹہ برای خود سهل انگاشته الحال صلح امکان ندارد دستور جمل جات هم اوضاع و نیات
این جماعه را دیده دریافت که انجام کار اینها مقرون بخیر نخواهد بود و بے رخصت از شاه جهان آباد برخاسته بلم گڈه که یکی از قلاع
او است رفت و دنائت و تنگ چشمی بهاؤ بمرتبه بود که سقف دیوان خاص بادشاهی را که از نقره بینا کار بود کنده مسکوک ساخت
و طلا آلات و نقره آلات مزار اقدس نبوی و مقبرۂ نظام الدین معروف باولیا و مرقد محمد شاه مثل عود سوز و شمع دان و قنادیل
و غیره طلبیده مسکوک نمود القصه چون بهاؤ از قلت علف و دانه دواب بتنگ آمده اواخر ایام برشگال باراده اندوختن زر و
وبال تاراج اموال رعایا و برایا که بدائع و ودائع الهی اند بر گردن خود داعیۂ حرکت از شاه جهان آباد تصمیم داده بیست و نهم صفر سال
هفتاد و چهارم از مائه و دوازدهم شاهجهان محی السنه را از نام سلطنت معزول نموده مقید کرد و میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر
را که پرورش در نواح بنگاله و عظیم آباد در ستنیر و آمدنیر بود برآورده در شاه جهان آباد بر تخت نشانید و وزارت غائبانه بشجاع الدوله
مقرر کرد غرض آنکه شاه ابدالی با شجاع الدوله بدگمان گردد و سنگ تفرقه در اجتماع ایشان افتد و نارو شنکر را در قلعه شاه جهان آباد
بدستور گذاشته خود با تمامی فوج بطرف گنجپوره که عبد الصمد خان روهیله و قطب خان ابدالی و نجابت خان زمیندار آن سرزمین
اقامت داشتند و رسد غله و غیره از آن طرف دریای جمنا بلشکر شاه میرسانیدند نهضت نمود و این عبد الصمد خان همان است
که در فوجداری سهرند بدست مرہٹہ افتاده آخر خلاصی یافته بود و هفتم ربیع الاول سال مذکور بهاؤ در آن جا رسیده قلعۂ گنجپوره را محاصره
نمود و چون گرفتن قلعجات با توپخانه فرنگی کار سهلی است باندک اهتمام ابراهیم خان کاردی قلعه مفتوح و عبد الصمد خان و قطب خان
مقتول گشتند و دست تاراج گنجپوره دراز کرده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند شاه درانی باستماع این خبر جگر خراش بغضب بیافروخت
و نکیران انتقام بجولان آورده با آنکه هنوز دریای جمنا پایاب نشده بود باتفاق افواج ظفر امواج بیست و سیوم ربیع الاول سال مذکور از
گذر باگپت قریب شاه جهان آباد بدلالت شجاع الدوله اسپها را بدریا زده بعضے پایاب و بعضے شناگذشتند و بار و بنه هم همین صورت
عبور نمود بهاؤ باستماع این خبر از دلیرے و بے باکی افواج ابدالی متحیر گشته از گنجپوره که قاصد سهرند بود به ناچار مسافتے
که طے نموده بود در دو کوچ معاودت نموده بپانی پت آمده و درین وقت چهل هزار سوار جرار کار جنگ دیده آزموده کار همراه خود
داشت و سوای ملهار و شمشیر بهادر برادر بالاجی راؤ و بسواس راؤ پسر بالاجی راؤ که رئیس کل بود هر یکے با جمعیت همراهی

خود علاوه فوج بهاؤ هر یکے را دود نخوت در دماغ پیچیده وشعلۂ غرور شان سر بفلک کشیده وابراهیم خان کاردے با دوازده هزار بندوق چقملقے وتوپها بضابطۂ فرنگ نیز همراه بهاؤ ملازم سرکارش بود باوجود این همه ازدحام مرهٹه خود را مرد میدان ابدالیان ندیده ناچار خلاف ضابطۂ خود در سواد شمالے پانی پت حصارے از توپ خانه که آنرا سد آتشین توان گفت دور لشکر خود کشیده وخندقے در توپ خانه حفر نموده از خاک خندق مذکور حصار دیگر آراستند بعد سه روز از ورود اینها موکب منصور ابدالے وهمراهیانش بست ویکم ماه مذکور مقابل سنگر مرهٹه رسیده فرود آمد وجنگ قراولے بتوپ ورهکله وبان وبندوق وتیر ونیزه وشمشیر شروع گردیده هر روز جمعے ره نورد بادیۂ فنا مے گردیدند ابدالیان در اطراف سنگر دائر وسائر گشته طرق وصول اجناس غله از هر طرف مسدود ساخته نمی گذاشتند که دانه در سنگر توانند رسید مگر طرف لاهور که پشت لشکر مرهٹه بود وازان سمت الآجاٹ که از جمله مرزبانان معروف نواح سهرند است غله مے فرستاد وگر اینان بران هم قابو یافته مے ریختند چون احمد شاه ابدالے دید که باوصف تنگی قافیه مرهٹه از زنجیره وبندے توپ خانه بر نمے آید لاجرم بست وهشتم ربیع الآخر سال مذکور یورش بزنجیره توپ خانه مقرر کرده سوارے فرمود جهان خان وشاه پسند خان ونجیب الدوله مقدمة الجیش وعقب اینها شجاع الدوله واحمد خان بنگش وحافظ رحمت ودوندے خان وفیض الله خان پسر علی محمد روهیله وبرپشت اینها احمد شاه ابدالے مع شاه ولی خان وزیر که اشرف الوزرا لقب داشت وازان طرف مرهٹه نیز مستعد شده بفاصلۂ یک بان پرتاب از سنگر برآمده ایستاد بعد کوشش وکشش بسیار که از اول ظهر شروع جنگ شده بود چون ساعتے از روز باقی ماند روهیله هاے پیاده همراهیان نجیب الدوله قریب ده هزار کس بعد برق اندازے وبان افگنی بسنگر در آمده بکوته یراق با خصم در آویختند بلونت راؤ خسر پوره بهاؤ که قوت بازوے او بود بزخم گولے از اسپ بر زمین غلطیده رهگراے ملک فنا گردید همین روز جنگ اختتام مے یافت پردۂ ظلمت شب مانع امتیاز بیگانه وآشنا گردیده فارق فریقین گشت وروهیله ها چیره دستی خود ظاهر کرده از سنگر برآمده بلشکر خود رسیده آرمیدند درین اثنا خبر رسید که گوبند پنڈت مکاسدار ضلع اٹاوه با جمعیت ده هزار سوار وخزانه بسیار ورسد غله آن طرف دریاے جمنا بشاهدره محاذے شاهجهان آباد رسیده اراده دارد که مرهٹه وغیره را که متعلقۂ نجیب الدوله هست تاراج نماید وبراه انتربید بالا رفته از گذر گنج پوره عبور کرده شامل افواج بهاؤ وغیره گردد شاه ابدالے عطائی خان درانی ولد عبد الصمد خان را که در گنج پوره کشته شد با جمعیت پنجهزار سوار به تنبیه گوبند پنڈت تعیین فرمود مشار الیها از گذر اگره وباک پت عبور کرده بایلغار در شاهدره رسیده نائب ناروشنکر قلعه دار را که در انجا بود مع همراهیانش بقتل رسانیدند وبراثرش لغازی الدین نگر کشش کرده از شاهجهان آباد دست شتافته مردم مرهٹه را که در انجا بودند قتل نموده بجلال آباد که فرودگاه گوبند پنڈت بود وهمان روز در انجا وارد شده رسیده برسرش ریختند واورا با همراهیانش علف شمشیر بے زینهار ساختند وغنائم بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده سر گوبند پنڈت بریدند این گوبند پنڈت همانست که در محاصرۂ سکرتال عبور گنگا کرده آتش فتنه برافروخت واز رعب ضربت شجاع الدوله گریخته بدتا ملحق شد واین واقعه به بست ونهم جمادے الاولے سال مذکور بوقوع پیوست

ذکر جنگ اخیر که افواج دکهن مع بهاؤ وبسواس راؤ وغیره سرداران مستاصل گشته بیخ وبنیاد عمر ودولت مرهٹه برکنده گشت وتامدتی اثر جماعۂ مذکوره در هندوستان نمایان نبود ودر تمام قلمرو هندوستان یک نفر مرهٹه نمی بود

چون ایام محاصره ومحاربه امتداد یافت وکثرت نجاسات وقاذورات معسکر مرهٹه را مالامال تعفن ساخت وبلاے قحط وغلا نیز

بنوعی بالا گرفت که ضعفای لشکر بگرسنگی مردن آغاز نهادند و مضمون لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا ظاهر گشت محصوران
تبنگ آمده باتفاق قرار دادند که آخر از گرسنگی سپاه و دواب هلاک میشود بهتر آنکه یکبار بهیأت مجموعی خود ها بر مخالف زنیم تا آنچه
در نصیب است حاصل آید و بتاریخ ششم جمادی الآخری روز چهارشنبه سنه هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم فوجها ترتیب داده
و ابراهیم خان را مع توپخانه فرنگی پیش رو گذاشته از سنگر برآمده رو بلشکر ابدالی آوردند سروران هند و رؤسای ابدالی
آن قدر فرصت دادند که افواج مرهته سر بسر گویان از سنگر رو بمیدان بیرون آمدند چون بفاصله در مقابله کمتر ماند ابراهیم خان گرگابی
گوله توپ از حد گذرانید و بهاؤ مغلوبه لازم خود را حکم پیش رفتن داد آنها اسپان را عنان داده مقابل عساکر ابدالی آمدند
بعد از آن شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای لشکر تکیه بر عون و صون خداوند قهار مقتدر جلت عظمته نموده دست بشمشیرهای
خون آشام برده بر مخالفان حمله آوردند و پیش قدمان لشکر ابدالی و شجاع الدوله و نجیب الدوله اول قراولان مرهته را زیر شلک
جزائر آتش بار گرفتند چون روی آنها مثل اقبال مرهته برگشت جلو ریز بر اثر آنها تاختند اکثری درین حمله مقتول گشته بقیة السیف
گریزان خود را در هجوم مردم بنه که باصطلاح هند بهیر خوانند انداختند اهل بهیر بمشاهده صورت حیرت بیان فرار سراسیمه و بیقرار گشته
رو بفرار نهادند بهاؤ و بسواس راو و جمیع سرداران شکست فوج قراولی و اضطرار اهالی بهیر دیده با بیست سی هزار کس بر
ابدالیان و شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیرهم حمله آوردند سیفها کشیده و نیزه ها برگوش اسپ خوابانیده بهیأت مجموعی خود را
بر فوج ابدالی انداختند و الغلغله بر سر گوش عساکر را کر ساختند ازین طرف جمیع افواج بحر امواج خصوص شجاع الدوله و نجیب الدوله
و قشون شاه ابدالی داد مردی و مردانگی داده با اعدا در آویختند و خون همدگر را برخاک میدان ریختند و تا یک ساعت زمین و
آسمان در چشم نظارگیان تیره و تار و غبار عرصه کارزار ابر خون بار بود و بعد از آن که زمان مذکور سپری گشت خلق بیشمار از لشکر
مرهته ره نورد خراب آباد عدم گشته از سرداران اول بسواس راو ولیعهد بالاجی راو که شهزاده آنها بود در عین شباب بزخم تفنگ
آهنگ صحرای عدم نمود و برادر او سپه سالار سداشیو راو عرف بهاؤ برادر عم زاد بالاجی راو بمصداق آیه صدق پیرایه باء و بغضب
من الله کشور هستی را وداع فرمود و جنکو وغیره سرداران بیش از حد حصر علف تیغ بیدریغ گردیده راه بیدای ناپیدای فنا در نوردیدند
و ابراهیم خان گاردی اسیر گشته ساعتی سرمایه انبساط لاهیان میدان بود و پس از زمانی آب شمشیر از سرش گذشته در
بحر ممات غوطه ور گشت زمین معرکه لاله زاری بود از خون کشتگان و عرصه کارزار خوابگاه از خود گذشتگان تا هر کجا نظر کار میکرد
لاشها افتاده و سر در قدم همدگر نهاده بیست و دو هزار غلام و کنیز دکهنی نژاد که اکثری از اولاد و احفاد سرداران متوسطان بود
در لشکریان ابدالی تقسیم یافت و غنائمی که در احاطه انحصار نگنجد از جواهر و نقود و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ و دو
لکهه گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست عساکر منصور افتاد چون شاه ابدالی این فتح بعد قتل و تاراج نمود میر غلام علی
آزاد تخلص بلگرامی تاریخ آن را چنین فرموده **قطعه** شاه بهاؤ را پس از دتا بکشت * کرد در انجام و در آغاز فتح * صورتهای
خانه تاریخش نواخت * شاه درانی نموده باز فتح * بقیة السیف که آواره دشت ناکامی شدند رعایای هند از تاجوان رهیا
که طبعی مردم اینجا است و هم بنا بر دل بری که از مرهته داشتند بهر کسی اتفاق افتاد در قتل و اسر و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند
شمشیر بهادر برادر علاتی بالاجی راو و پسر باجی راو که از بطن کنچنی بود بدست یاری غارتگران راه در عین گریز رقص بسمل نمود و از
سرداران نامدار غنیم احدی جان بسلامت نبرد مگر دو سه کس از آن جمله بودند هولکر ملهار و پتیل مهاجی سیندهیا که
هزاران ابتر اسپی خود را بمالوه رسانید و از آنجا به پونه آمد بعد وقوع این شکست فاحش بالاجی هم بغصه مرگ گشته پس از پنج ماه

و سیزدهم روز نوزدهم ذی‌قعده سال مذکور به پسر و برادر خود ملحق گشت و چند روز پیش از تلف شدن بهاؤ با فوج پیر و مرشد اینها
با سدیو نامی ملقب به وجهت که در اورنگ‌آباد سکونت داشت بمقر اصلی خود شتافت و مریدان و معتقدان خود را راهنمای
ملک فنا گردید بالاجی چند ماه قبل از فوت خود رسوم حقداران دهات مثل مقدم و پتواری و نجار و گازر و حجام و حداد وغیرهم
ضبط نموده بمستاجران داد و مبالغ خطیری از این وجه داخل خزانه حرص او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنه‌های
عمل او جاری نشده بود که ایزد تعالی شانه دست او را از حقوق غربا کوتاه ساخت **بیت** ای زبردست زیردست آزار
گرم تا کی بماند این بازار * وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون * شاه ابدالی بعد حصول این فتح از ناوردگاه که میدان
پانی پت بود خرامیده در سواد دهلی منزل گزید و چند روز توقف نموده سلطنت هند برای شاه عالم و وزارت بنام شجاع الدوله
و امیر الامرائی بنام نجیب الدوله مقرر فرموده بهر دو سفارش همدگر نموده نجیب الدوله را مامور بودن شاه جهان آباد و نگهداشتن
میرزا جوان بخت به نیابت شاه عالم و طلبیدن او از بنگاله نمود و شجاع الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده امر بامانت
و طلب و داشتنش فرمود و خلاع فاخره مع اسپ و یراق خاصه بخشیده بصوبه او که اوده و اله آباد بود مرخص کرده خود هم شانزدهم شعبان
سال مذکور از باغ شاله مار دهلی بقصد قندهار ریگران همت زیر ران کشید و کلمه مراجعت قندهار نمود تاریخ این معاودت یافته اند
و بلاهور رسیده نواب خود در آنجا گذاشته بیشتر گردید *

ذکر معاودت شجاع الدوله بر صوبه‌های خود و آمدن باستقبال و استدعای پادشاه بصوبه‌های مذکور و بعض سوانح که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید *

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبه اوده مراجعت نموده قطع منازل می‌فرمود یکی از رفقای او که
سید صالح صادق القول از مردم دهات و اورزمین سید نجف علی نام دارد با فقیر نقل نمود که هنگام رفتن برفاقت و اعانت
ابدالی در جوار نواح سکندره دو سه ماه قبل از ورود ما افواج مرهته که در آن نواح گرم تگ و تاز بود با جماعتی غیر معلوم جنگید
لاشهای بسیار در آن میدان افتاده بود اکثری را سباع صحرا خورده و جسدهای پوسیده افتاده بودند در آن جمله
لاشها لاش جوانی تخمیناً بیست ساله سالی کم و بیش با لباس پاکیزه که و گلهٔ سفید در برش بود افتاده بروتهای بزرگ و
ریش تراشیده داشت و مطلق آسیبی بلاش و لباسش نرسیده بود ملا عباس مازندرانی و سه چار کس دیگر باتفاق لاش
مذکور دیده متعجب شدیم بعد از نه ماه که برفاقت شاه ابدالی گذرانیده قرین فتح و ظفر بر بهاؤ وغیره مراجعت نمودیم اتفاقاً
گذر ما باز بهمان میدان افتاد و از جمیع لاشها غیر از استخوان پوسیده نشانی [illegible] بلی فقط دیگر همان لاش تا آن وقت همچنان
قسم مع لباس بر تن مسلم حتی موی بروتهایش هم نریخته بود ملا عباس و ما چند کس این احوال دیده حیرت کردیم ملا عباس
گفت که این عزیز بی‌شبهه از شهداست و همانجا توقف نموده چون معسکر هم نزدیک شده بود کسی را فرستاده و بیلداران
را طلبیده قبری برای او حفر نمودیم بعضی کفنها همراه داشتند خواستند برآورده و شهید ملا عباس منع نموده گفت که این
شهید است او را کفنی نمی‌باید لباسش کفن اوست و نماز خوانده با همان لباس در خاکش سپردیم **بیت** کس نداند که اندران
بحر عمیق * سنگریزه قرب دارد یا عقیق * القصه شجاع الدوله در ماه مبارک مذکور بصوبه خود رسیده بلا توقف از لکهنو
برآمده در عرض بیست روز رسیده بود متصل بنارس رسیده و چنانچه در دفتر دوم در ضمن سوانح بنگاله عظیم‌آباد گذشت شاه عالم

از عظیم آباد برآمده به بکسر راجے رسید و شانزدهم ذیقعده شجاع الدوله بملازمت بادشاه ناصیه ارادت نورانی نموده
بادشاه را همراه خود برده کوچ بکوچ تا به جهوسے رسیده بر دریاے گنگا از کشتیها پل بسته پنجم ذی الحجه سال مذکور عبور نموده اله آباد
را مرکز اعلام گردانید و بیستم ذی الحجه در جاجمو رسیده جهاونی نمود و گماشتهاے مرهته را که دران جوار بودند بدر نموده از
انتربید یک قلم عمل آنها برداشت و عمال بادشاهی منصوب گردیدند و بعد انقضاے موسم برشکال نهم ربیع الآخر سنه هزار
و صد و هفتاد و پنجم اعلام اقبال بطرف کالپے برافراشت و بر صوبه هاے خود راجه بینی بهادر را نائب گذاشت و شاه عالم بادشاه
را همراه گرفته عبور دریاے جمن نمود و کالپے را از گماشتگان مرهته انتزاع فرمود و از انجا بجهانسے خرامید قلعه دار مرهته چند روز
جنگیده آخر تاب نیاورد و نهم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنجم قلعه مذکوره مفتوح گردید تا آن وقت شجاع الدوله کار وزارت
مے کرد اما خلعت نیافته بود و بیست و یکم ماه مذکور بعنایت خلعت هفت پارچه مع جار قب و ماله مروارید و قلمدان مرصع سرافراز
گشت و بیست و چهارم ماه مذکور میرزا اماسے پسر شجاع الدوله بعطاے خدمت داروغگی دیوان خاص اختصاص یافت

ذکر برخے از سوانح دکھن که درین ایام روے داد بخواهش خداوند ذو المنن

چون بتاریخ نوزدهم ذی قعده سال هفتاد و چهارم از زمانه دوازدهم بالاجی راو از دنیا گذشته به برادر و پسر اکبر خود ملحق گشت
ریاست به پسر کهتر او مادهوراو که صغیر السن بود و برادر اعیانے او رگهناتهه راو مختار شد در سنه هفتاد و پنجم از زمانه دوازدهم هجرت
آصف جاه ثانے نظام علے خان با فوج ظفر موج مع امیر الممالک صلابت جنگ سید محمد خان از قلعه بندر که دران جا جهاونی شده بود
بنابر بعضے جهات غیر معلومه اول متوجه اورنگ آباد شد و رگهناتهه راو و مادهوراو نیز با فوج سنگین از پونه حرکت کرده در بیدار
شاه گده فریقین نزدیک بهم رسیدند تا اورنگ آباد فے الجمله زد و خوردے واقع شد آصف جاه ثانی بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد
گذاشته بیست و سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد پونه از انجا نهضت نموده مرهته را زده زده تا هفت کروهے پونه رسانید
در اثناے راه تونکه را که شهریست برلب دریاے گنگ کهن مشتمل بر بتخانه معتبرے و مرهته در دولت خود عمارات عالیه در آنجا
طرح انداخته بسوخت و بت انجا را شکسته عمارات را با زمین برابر کرد و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد ناگاه ناصر الملک
سیر مغل خان پسر شمشین نظام الملک آصف جاه بنابر غباریکه با برادر داشت و راجه رام چندر که عمده سردار لشکر آصف جاهی
بود بنابر بد سگالیست ملت و ملالت شنیک حرمت بت و بتخانه با مرهته ساخته شب بیست و هفتم جمادے الاولی سال مذکور
بر خاسته بمرهته پیوستند و کارے که نبایست بعمل آوردند بعد وقوع این سانحه مرهته پلّه آصف جاه و امیر الممالک
را سبک دیده هشتم روز دیگر از چهار سو یورش آوردند توپها مقابل آورده بازار گوله اندازے و مرد آزمایی گرم ساخت
نکهبران جان نثاران آصف جاهے از توپ خانه خود برآمده بجنگ کوته یراق پرداختند و به نیروے شمشیر آبدار
صاعقه کردار خس و خاشاک وجود اعادے را بآب و آتش داده اکثرے ازان جماعه را برخاک هلاک افگندند چون از
معتمدان مادهوراو و رگهناتهه راو جماعت کثیرے بباد فنا رفتند مرهته تاب نیاورده خود را از میدان یکنار کشیدند و دید که
افواج آصف جاهی اینقدر مسافت سطے کرده تا هفت کروهے پونه رسید و هر چند مدافعه و مزاحمت نمودیم سود سودے
نه بخشید فردا ست که پونه هم معرض آتش بے زینهار مے شود و سکنه پونه هم پیش رگهناتهه راو آمده فریاد برآوردند که
میخواهے خانمان ما را بدست مسلمانان برباد دهے ناچار رگهناتهه راو و مادهوراو معتبران را فرستاده بپیغام صلح

کردند و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح بآصف جاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه ششم
جمادی الثانیه سال مذکور الصدر واقع شد و سال گذشته در همین تاریخ شاه ابدالی بر بهاؤ ظفر یافت و آصف جاه از آنجا
کوچیده جانب بیج سنجهٔ محالات راجه رام چندر خرامید و در پاداش حرکت لغوی که از او بوقوع آمده ملک او را پامال سم
عساکر منصوره گردانید و شروع موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم باراده چهاونی با امیر الممالک
داخل قلعهٔ بیدر شد همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکوره مقید کرد و امیر الممالک صلابت جنگ یکسال و سه ماه و شش روز
در قید گذرانیده بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم از زندان بدن خلاصی یافت و بجنت آباد
آخرت شتافته در جوار مزار شیخ محمد ملتانی جا یافت و آصف جاه ثانی که در قلعهٔ بیدر منزل داشت فرمان شاه عالم عالی گهر
را که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه‌داری دکهن از تغیر امیر الممالک صلابت جنگ صادر شده بود استقبال نموده بضابطهٔ
معروفه گرفت و راجه پرتاپونت را که برهمنی حجر بیدی ساکن سنگمیر است مختار و مدار علیه معاملات گردانیده کار ریاست
ملکی باختیار او واگذاشت و رگهناته راو و مادهو راو بعد مصالحهٔ مذکوره در پونه چهاونی نموده برشکال را می‌گذرانیدند
دران ضمن بسال هفتاد و ششم از مائه دوازدهم فیما بین عم و برادرزاده مخالفتی روی داد کارگزاران مادهو راو خواستند
که قابو یافته رگهناته را مقید سازند رگهناته راو شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریده از پونه برآمده
راه ناسک گرفت محمد مرادخان بهادر اورنگ آبادی که از نوکران عمدهٔ آصف جاه ثانی و باستمالت مرهته
مامور بود و در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سر زده برآمدن رگهناته راو شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد
دویده در نواح ناسک با رگهناته برخورد رگهناته که کمال سراسیمگی داشت آمدن محمد مرادخان مغتنم شمرده باعزاز تمام
پیش آمده ملاقات نمود رؤسای مرهته از رفاقت محمد مرادخان گمان کردند که آصف جاه جانب رگهناته دارد
ازین جهت اکثری با او گرویده در رفاقت مادهو راو خلف بالاجی راو تهاون ورزیدند و جمعیت شایسته
با رگهناته فراهم آمد و از راه اورنگ آباد باحمدنگر شتافت مادهو راو هم با افواج خود از پونه برآمده بر دوازده کروهی احمدنگر
بیست و پنجم ربیع الآخر سال مذکور برادرزاده و عم باهم جنگیده مادهو راو شکست یافت و از میدان برگشته روز دیگر
عذرخواه پیش عم خود رگهناته آمد آصفجاه هم بمدد رگهناته برآمده نزدیک نباورد گاه رسیده بود که درینجا منازعه اختتام
پذیرفت چون موکب آصفجاهی بموضع بندر رکانوه رسید رگهناته همانجا باستقبال آصفجاه شتافته ملاقات نمود و بعد
رسوم متعارفه و ضیافتها بعمل آمد رگهناته راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بآصف جاه گذرانید
و اسناد درست نموده بوکلای آصف جاهی حواله نمود چون این امر شگرف بحسن تردد محمد مرادخان بهادر بکرسی نشست
راجه پرتاپونت دیوان مدار علیه آصفجاه از راه عناد و حماقت نتوانست دید پیش از آنکه عمل و دخل گماشتگان آصفجاهی
در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود صلح را برهم زده آصفجاه را بران داشت که رگهناته را معطل باید کرد بنابرین جانوجی پسر
رگهوجی بهوسله مکاسدار صوبه برار را بتطمیع آنکه ترا بجای رگهناته قائم می‌کنیم طلبیده ملازم رکاب آصفجاه ساخت
و ناصر الملک پسر ششم نظام الملک آصف جاه که رفته رفیق مرهته گشته بود بعدم التفات آنها بحال خود دیده کبیده
خاطر گشته برخاسته آمد و باردوی آصف جاه پیوست و رایات آصف جاهی با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناته
شد رگهناته طاقت مقابله در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوهٔ مرهته است اختیار کرد و با سی هزار سوار

بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر معسکر ساخت و زر بسیارے وافر از شهریان درخواست مؤتمن الملک ناظم اورنگ آباد باوجود
قلت سپاه و سامان حرب مدتی بکمال حزم و هوشیاری باستحکام بروج و باره حصار شهر پرداخته هر طرف و هر قطعه حصار بهمت خان
بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان مذکور و دیگر متصدیان و اعیان شهر تقسیم نموده بانتظار کمک آصف جاه ثانی بامرهته
به لطائف الحیل گذرانیدن آغاز نهاد رگهناته راو این معنی را دریافته تسخیر حصار در خاطر تصمیم داد و بیستم شعبان اول صبح سال هفتاد
و هفتم از مائه دوازدهم هجری اهالیان پرا آباد و سایر خارج شهر پناه ریخته دست تاراج دراز کردند و رگهناته راو با فوج خاصه خود شبانے
شهر ایستاد و پیش قدمان رفقاے او نردبانهاے پاے دیوار قلعه استوار ساخته و فیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده چندکس بر دیوار
برآمدند و تخته هاے دروازه را بر دیوار گذاشته آلت عروج بر بروج نمودند و خواستند که تخته دروازه دیوار کلان باغ ارک شکسته
اندرون در آیند همت خان و میرزا محمد باقر خان و عموم تماشائیان خنگ جو و سکنه با آجر و بضرب تیر و تفنگ و کفش و سنگ بمرتبه
تلاش ها نمودند که خام طمعان بسیار در پاے دیوار راه آخرت سر گرفتند و در اطراف هم مردم بسیار از لشکریان رگهناته راو
جریح و قتیل گشتند درهمین گرمی معرکه تیرے و گولے تفنگی بفیلبان رگهناته راو رسید و همین تیر فارق دار و گیر گردید رگهناته راو
دست حیرت بدندان ندامت خائیده از یورش برگشت و خبر قرب وصول موکب آصف جاهی شنیده رخت ادبار بطرف بکلانه
کشید و بیست و ششم ماه مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد مرهته چون اراده داشت که در ملک برار در آمده غبار تاراج و فتنه
برانگیزد آصف جاه غره ماه رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت و مرهته از آنجا برگشته از نزدیکی
اورنگ آباد گذشته جانب حیدرآباد شتافت آصف جاه هم عطف عنان نموده تا دریاے گنگ دکهن سبیل تعاقب پیمود
در آنجا صلاح چنین در آنها برین قرار یافت که تخریب دیار مرهته بر تعاقب او راجح است آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه
پونه گردید و بعد برآمدن از کتل احمد نگر سرداران را مع سپاه بهر نواح مقرر و معین نمود که بتاراج مواطن و مساکن مرهته پردازند و
خود دیده کروهے پونه رسیده معسکر ساخت سکان پونه قبل ازین گریخته بقلاع و امکنه صعب المسالک رفته بودند لشکریان آصفجاهی
یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند و در نهب و تخریب اطراف پونه و ممالک محروسه مرهته دقیقه فرو نگذاشتند نازم قدرت
ایزدی را در عهد بالاجی و بهاو از دکهن تا لاهور کسی را مجال نبود که پرکاه ایشان را دست مزاحمت تواند رسانید و درهمین چند روز
اموال و امتعه سکان پونه که دار الملک آنها بود بیغماے غارت گران در آمده عماراتیکه بصرف لکوک تیار شده بود جعل وقود آتش
نهب و غارت گشت میر اولاد محمد ذکا برادرزاده میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی را تاریخے درین خصوص بخاطر گذشته ثبت افتاد
رباعی آصف جاه دوم سلیمان اعلام + آباد ازو قوم برهمن سوخت تمام + تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا + آتش زد و پونه را سیاه
اسلام + رگهناته راو بحیدرآباد رفته غره ذی قعده سال مذکور کوشش زیاده از حد در تسخیر حصار آنجا نمود اما از حسن اهتمام شجاع الدوله
بهادر مرور دل خان اورنگ آبادی ناظم حیدرآباد که جمعیتی مناسب نگهداشته بند و بست قلعه داری بآئین شایسته نموده بود و هم نیز
قدم جرأت فشرده بضرب توپ و تفنگ صدمات حملات مرهته را رد نموده نگذاشتند که پاے عزیمت پیشتر توانند گذاشت و بسیارے
از جماعه مذکوره را طعمه کام خون آشام توپهاے اژدر دم ساخت و بضرب تفنگهاے افعی عمل نیز اکثر اجل گرفتگان را مقطوع الامل
گردانید رگهناته راو از آنجا هم خائب و خاسر برگشت بعد ازین سانحه احوال سوانح دکهن و آصف جاه ثانی بتفصیل معلوم این خاکسار
نشده تا نگاشته آید اگر بنحوے مسموع و محقق شود ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد شد اینقدر باجمال متحقق است که الی الآن که
شروع سال نود و پنجم از مائه دوازدهم است آصف جاه ثانی نظام علی خان بفرمانروائی اکثر ممالک محروسه موروثه دکهن

مشغول و موافق معمول فرمانده‌ی می‌کنند و شاید در حروب که اکنون جماعهٔ انگلیسیه را با حیدر نایک و مرهته در صوبه ارکات و نواح پونه و احمدآباد گجرات واتباعش روبکار است او هم معین و نصیر حیدر نایک و مرهته ها است والله تعالی اعلم ÷ ÷ ÷ ÷ ÷

ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم بملک هندوستان و قتل نمودن جماعهٔ بسیاری از سکهان و بدست آوردن سورجمل جاٹ قلعه اکبرآباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن که از سلاطین بابریه در آن قلعه از مدتها ذخیره بود

سورجمل جاٹ بعد معاودت شاه ابدالی بکابل و قندهار اعتنائی بوجود نجیب الدوله نکرده و سلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی را که بسفارشش شاه ابدالی پادشاه شده در نواح عظیم‌آباد بود و پسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله بولی عهدی برگزیده باخود در شاه جهان‌آباد داشت سست انگاشته با قلعه دار اکبرآباد راه سازش باز کرده بتطمیع زر نقد در ماه ذی‌القعده سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم هجری با وجود مشاهدهٔ چنان فتح عظیم که شاه ابدالی در همان سال نموده مرهته‌ها را با وجود چنان شوکت پست و نابود گردانید اندیشه ننموده قلعه مذکوره را گرفت و جمیع اسباب پادشاهی را که در آن قلعه بود متصرف گردید و قوم سکهه که احوال آن جماعه در بیان سوانح عهد فرخ سیر مفصل شده و از زمان معین الملک بنا بر بی‌خبری او و تعدی عمله اش کل رعایای لاهور همان مسلک اختیار نموده ازدحام عظیمی در آن فرقه بهم رسیده ممالک خود سری اند عرصه را خالی و شاه ابدالی را دور دیده علم بغی و تمرد برافراشته نائب احمد شاه ابدالی را که در لاهور بود کشتند و جسّا نامی را از قوم خود بپادشاهی برداشته سکه بنام او زدند و اطراف صوبهٔ لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا الاسیما مسلمانان را اذیتها رسانیدند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر باز عازم لاهور گردید و این نهضت او بطرف هند مرتبه هفتم است که در سال هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد چون بلده لاهور محل نزول افواج و عساکرش گردید فرقه سکهان باستماع خبر آمد آمد او گریخته در ضلعه روهی که طرق دشوار گذار دارد اجتماع و ازدحام نمودند محال مذکور در نواح سهرند و عمل آلا جاٹ مرزبان آنجاست قریب دو لک سوار و پیاده چون در آنجا فراهم آمد احمد شاه ابدالی اصغای این خبر نموده ایلغار فرمود و نود کروه راه در عرض دو روز سطی کرده یازدهم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری بر وقت جماعهٔ مذکوره رسیده بغتةً بر آنها ریخت و دود از نهاد شان برآورده قریب بیست هزار کس را طعمه شمشیر خون آشام ساخت و متاعیکه کمیت آن را غیر علام الغیوب احدی نمی داند بغنیمت برد بعد از آن اطراف و جوانبش تاخته بقتل و تاراج آن نواح پرداخت چون از آن مهم مطمئن خاطر گشت هفتم شعبان سال مذکور قرین فتح و فیروزی داخل لاهور گردیده رحل اقامت افگند و بانتظام اضلاع آنجا کوشیده نورالدین خان ابدالی را که از سابق باهتمام شاه ولی خان وزیر او بود برسر سکهه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود ÷

مجمل احوال سکهه جیون کشمیری و تمرد او با شاه ابدالی و ظفر یافتن انورالدین خان بر آن هندوی نیم مسلمان

سکهه جیون از قوم کهتری متوطن کابل در ابتدا متصدی اشرف الوزرا شاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود یکبار او را احمد شاه برای طلب محال تنخواه کابل نزد معین الملک بسفارت فرستاده و در سال شصت و هفتم از مائه دوازدهم عبدالله خان ایشک آغاسی را که از کابل بتسخیر کشمیر روانه نمود سکهه جیون مذکور را نیز همراه او کرد و او صوبه مذکوره را از دست صوبه دار که از حضرت عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خواجه کنجک را با فوجی از افاغنه نائب گذاشت و سکهه جیون را دیوانی آنجا مقرر نموده خود برگشت بعد چندی سکهه جیون سردار افاغنه را بکشت و خواجه کنجک را اول مقید کرده بعد از آن از کشمیر اخراج نمود و از عماد الملک سند

صوبه داری آنجا سپهر عالمگیر ثانی بنام خود طلبید و خطبه و سکه بنام عالمگیر کرد و تمام صوبه را مع خالصه و جاگیر ضبط نموده مالک و متصرف
گشت زیبا روی و نیکو خوی بود در عقائد قریب الاسلام مزار بزرگان کشمیر و باغهای آنجا را مرمت نمود و هر روز بعد فراغ از دیوان
دو صد کس از مسلمانان را روبروی خود الوان اطعمه میخورانید و هر ماهی دررود از دهم و یازدهم طعام پخته بر مردم تقسیم میفرمود و با وارد
اگر درویش و اگر غیر آن می بود در خور حال هر کس رعایتی میکرد و در هر هفته یکروز مشاعره قرار داده شعرای کشمیر را احضار مینمود و در
آخر مجلس طعام میخورانید و پنج کس از شعرای مستعد را ده کس موزون طبعان لکی مقرر نموده مامور فرموده بود که تاریخ کشمیر از ابتدای
آبادی تا زمان او تحریر نمایند نام هر پنج کس مفصل میشود محمد توفیق تخلص و نام اصلی او بزبان کشمیری لاله جو است در عهد خود
در کشمیر نظیر نداشت این مطلع از وست مطلع تیرت از سینه من دل زده آید بیرون * همچو آنکس که ز ماتم کده آید بیرون * دوم
محمد علی خان متین تخلص مؤلف تذکره حیاة الشعراء مشار الیه پسر حسام الدین خان ایرانی است ساکن کشمیر و در زمره منصبداران
پادشاهی انتظام داشت سوم میرزا قلندر برادر خرد متین تخلص او گاهی قلندر و گاهی قنبر بود گویند صاحب لکه بیت بود چهارم
محمد علی ملقب به پنبه نام یک کس دیگر را درین وقت متذکر نبوده ام القصه احمد شاه ابدالی نور الدین خان مذکور را با فوجی
از خیل ابدالیان و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی را از راجه جمو بدلالت راه و اعانت خواسته بتسخیر کشمیر تعین نمود مخفی نماند
که راجه جمو هنگام ورود لشکرشان در جاهای دور دست صعب المسالک رفته مینشست و بفرستادن مبلغی پیشکش خود را از
مصادمات و آفات آنها محفوظ میداشت چون ورود بکشمیر بدون رهبری و دلالت کشمیریان از ممتنعات است و سکهه جیون راه
عبور و مرور افواج باتفاق کشامره مسدود نمود احمد شاه را تدارک او ضرور شده بود بنابرین استعانت درین خصوص براجه جمو
برده بوساطت شاه ولی خان وزیر او را طلب داشت راجه که اندیشهای بسیار از چنین کسان مینمود راضی بآمدن نبود شاه
ولی خان در اطمینان او مبالغه را از حد بدر برده پسر خود را پیش او فرستاد که تا معاودت راجه مذکور بطور ضمان نزد مردمان او باشد
چون باین صورت اطمینان خاطرش میسر آمد حاضر گشته جمعی را به رهنمائی افواج ابدالی بطور بدرقه تعین نمود تا بر دریای چنهار که مابین کوهستان راه کشمیر میگذرد و نهایت عمیق
وارد و عبور سپاه و اشتران از راه متعذر است از درختهای طولانی پل بسته انور الدین خان را مع فوج بگذرانند بعد این اعانت از ابدالی رخصت یافته بجای خود
شتافت و انور الدین خان از راه مذکور دریا را عبور نموده بحدود کشمیر در آمد سکهه جیون بر مضائق گذرهای صعب المسالک مردم را بمدافعه و مزاحمه نشانیده بود انور الدین خان
بعد حرب و کرب بسیار غالب آمده کشامره را از شعاب جبال برداشت و اکثری را آواره صحرای عدم ساخت و خود متعاقب گریختگان
تا خته بشهر کشمیر رسید سکهه جیون با جمعی که همراه بود صف آرا گردید بقدر طاقت دست و پا زده مغلوب گشت همراهیان گریختند
و او با بعضی از خواص و جمیع اهل و عیال اسیر آمد احمد شاه ابدالی بعد استماع خبر فتح انور الدین خان را بنیابت کشمیر مامور نمود و در سنه
هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم عزم معاودت بقندهار تصمیم داده از لاهور طبل رحیل کوفته عطف عنان بکابل نمود و این آخر آمدن احمد شاه
ابدالی بهندوستان است بسبب عدم بندوبست خراسان که خاطر خواهش میسر نگشت فرصت بندوبست لاهور و استیصال
جماعه سکهان نیافت و صوبه لاهور و ملتان و ٹھٹھه از دست گماشتگان او بدر رفته سکهان را تسلط و اقتدار در آن دیار علی ما هی
علیه میسر آمد گاه گاهی او و پسرش افواج بطرف ملتان فرستاده تاخت و تاراجی بعمل می آورد اما در لاهور و ملتان عمل ابدالی
و انتظام آن هر دو صوبه کما ینبغی الی الآن که سال نود و پنجم از مائه دوازدهم است نشده و سکهان نهایت اقتدار و کثرت بهم رسانیده
هر ضلعه از اضلاع صوبه های مذکور بیکی از رؤسای جماعه مسطوره در کمال جاه و غرور در دست خود دارد و با رعایا نهایت حسن
سلوک نموده ملک را آباد ان کرده اند لیکن بلده لاهور از درجه شهریت افتاده روستائی که داشت ندارد و اعیان و اشراف آن دیار

بکمال عسرت و خرابی گرفتار گشته اکثری جلای وطن و غربت ورزیده آواره گردیدند و برخی بمصائب و محن در ساخته در خرابهای خود افتاده اند درینولا که اواسط سال نود و پنجم هجری از مائه دوازدهم است افواج میرزا نجف خان ذوالفقار الدوله امیر الامرا در آن نواح تا قرب جوار بلدهٔ لاهور رسیده و جنگهای متعدد جنگیده غلبهٔ خود بر جماعهٔ مذکوره بظهور رسانیده بعد ازین تا چه شود

ذکر احوال جماعهٔ مرهته و اصل آنها و اسباب اقتدار یافتن جماعهٔ مذکوره بر سبیل اجمال

از پاستان نامها هویداست که در سوالف زمان فرماندهان هند بر مردم دکهن غالب بوده و افواج را فرستاده تا النکا و سراندیپ مسخر نموده زیر و زبر می‌ساختند مگر از اوائل عهد محمد شاه بادشاه بسبب نفاق امرا و بی‌عقلی و غیرت قوم مرهته در ممالک هند راه یافته اکثر بلاد و صوبجات هندوستان را مسخر نمود و خلق خدا از دست آنها انواع ایذا و اضرار یافت الا بعضی از صوبجات مثل اوده بسبب حیلولت گنگا و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او و بنگاله و عظیم آباد و گجرات و پایداریهای مهابت جنگ و صوبجات لاهور و ملتان و تهته وغیره بنابر بعد بعید از مراکز دولت دکهنیان در قبضه و تصرف آنها نرفت اگرچه صدمات افواج آن جماعه بآنجا هم رسید اما چنانچه باید جاهای مذکور مسخر آنها نگردید چون مذکور این جماعه بتقریبات چند درین صفحات گذشت ذکر اصل و اتباع این جماعه بنابر رفع نگرانی مستخبران آثار ضرور افتاد مخفی نماند که مهاراشت عبارت از دیوگیر و اطراف آن است و ساکنان آن جاها را مرهته گویند و زبان مهارشتی مخصوص این الکا است و ریاست این قوم در جماعهٔ بهوسله بوده از چند سال بر اولاد باجی راو قرار یافت چنانچه ذکرش آید نسب بهوسله براجه‌های اودیپور می‌پیوندد و راجهٔ اودیپور معظم راجهای راجپوتانه است الحال هم که اقتداری مثل راتهور و کچهواهه وغیره ندارد احترام او همه امثال و اقرانش می‌نمایند و از راجه‌ها هر که نو بر مسند راج می‌نشیند راجهٔ اودیپور برای او قشقه می‌فرستد و آن قشقه را افتخار خود دانسته بر پیشانی می‌کشند و لقب راجهٔ اودیپور رانا است و نسب رانا شهرت دارد که بنوشیروان عادل می‌رسد و بعضی از مورخان آورده اند که چون سعد وقاص ایران را فتح نمود اولاد نوشیروان آواره گشته یکی از آنها بهند افتاده بمرتبهٔ راجگی رسید و اولاد او خود را رانا خواندند اما آنچه محققین ارباب سیر گفته اند از آن معلوم می‌شود که این سخن اصلی ندارد و باعث شهرت انتساب رانا به نوشیروان آنست که پرتاب چند نامی راجگی و امارت کرده قوت یافت و اولا در اودیپور ابراند اخته خود بر هند مستولی شد و خراجی را که از قدیم راجهای هند بملوک عجم می‌فرستادند باز گرفت و ترک توسل نمود انوشیروان عادل لشکر بهند فرستاد که او را بسته بدرگاه برند پرتاب چند عاجز شده از خواب غرور بیدار شد و بلا لشکر التجا برده زمین بوسید و از کرده استغفار کرد و هرچه بضاعت و اموال داشت با دختر خود نزد کسری فرستاده برای مسکنت امان طلبید انوشیروان او را بخشیده امارت داد بعد از و اولادش خود را رانا خواندند و بمرور ایام راجگان اطراف و اکناف آنها را فرو گرفته جز اندک زمینی از مملکت در تصرف اولاد پرتاب چند نماند لیکن دیگران ایشان را همیشه تعظیم و تکریم می‌کردند و از متوسلان کسری می‌شمردند چون پرتاب چند دختر خود را بخدمت انوشیروان فرستاده بود اولادش خود را از خویشان و اقربای نوشیروان خواندند اما بغیر از فرستادن پرتاب چند دختر خود را اصلا مناسبت ایشان را با انوشیروان نیست و دخترش اگرچه داخل پرستاران حرم سرای کسری گشته اما سوا صیلتی چنانکه سیر معتبره بران گواه است بعمل نیامده و بغیر از یک فرزند که هرمز است و والدهٔ او یکی از بنات اکابر عجم دیگر فرزندی از صلب انوشیروان نبوده بالجمله یکی از اولاد رانا که از بطن دختر سنیاسی بود چون هنوز جنین فرزندی که از غیر کفو بوده در عقد مناکحهٔ آنها باشد از جملهٔ اولاد

نمی شمارند بسبب بی اعتباری خود برادر اخوان و اقوام از او دی پور بر آمده بکشور دکهن افتاده و در بلاد کرناتک سکونت ورزیده اند
بهمت عمده گی نسب با عمده های دکهن خویشی بهم رسانید اولاد او دو فرع شدند یکی اتنولیه دوم بهوسله از قوم بهوسله ساهوجی اول
در سلک ملازمان برهان نظام شاه انتظام داشت ثانیاً با ابراهیم عادل شاه پیوسته نوکری او برگزید ابراهیم عادل شاه در اواخر
عهد خود پرگنه پونه وغیره در جاگیر ساهوجی مقرر کرده بخشید ساهوجی در انجا بر سر زمینداران طرح توطن انداخت و چندی
خانه نشین نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان نیز بر دوش خدمت گرفته خود در لیباس میگذرانید و پسرش سیوا در جاگیر قیام داشت
چون ابراهیم عادل شاه را عارضه مرض الموت تا دو سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدید آمد و اکثر سپاه کوکن
برخاسته به بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاعش از لشکری که حراست آنجا کما ینبغی تواند نمود خالی ماند درین اوقات سیوا که
رب النوع قوم بهوسله ست و معجونی بود از هوشیاری و حیله سازی و شجاعت جمعیتی فراهم آورده بشیوه تمرد آغاز کرده قلاع
قلاع را که از حراست پیشگان و اسباب قلعه داری تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادل شاه بسر آمد و پسرش علی عادلشاه
بجای پدر جلوس نمود و چون او نظر به ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود فتور بسیار در مملکت او روی نمود و سیوا
روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده قریب چهل قلعه سابق و لاحق پر از سامان
قلعه داری بهم رسانید و باستظهار قلاع و جنگلهای صعب المسالک بجمعیت خاطر و فراغ بال سر از اطاعت علی عادلشاه پیچیده
علانیه جادهٔ مخالفتش در نوردید و افضل خان را که رکن عظیم سلطنت علی عادل شاه بود به تاکشت فوج او را یغما نمود و رستم خان را
که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داد بعد از ان خاطر بالکلیه از زمرهٔ عادل شاهیان پرداخته شروع بهنگامه
سازی و تاخت و تاراج اطراف و نواح کوکن نمود چون ممالکت کوکن متصل بدریای شور است بعضی بنادر را نیز متصرف گشت
و قطاع الطریقی دریا را ضمیمه راهزنی صحرا گردانید و بعضی اوقات که قابو می یافت بر برخی از مواضع متعلقهٔ هند یعنی ممالک
محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست جرأت دراز و پامال تگ و تاز می نمود چون این خبر بمسامع اورنگ زیب رسید امیر الامرا
شایسته خان صوبه دار دکهن فرمان داد که بدفع سیوا بپردازد و مهاراجه جسونت راتهور نیز باتفاق امیر الامرا بدین مهم مامور شد
امیر الامرا و مهاراجه جسونت جد و جهد وافر در تادیب سیوا و تخریب ملک او نمود و سیوا با بعضی از امدقای بی نام و نشان
که از اقربای او و در زمرهٔ ملازمان امیر الامرا منسلک بودند رجوع نموده آنها را تحریک بخدعه و دغا فرمود نمک بحرامان مذکور به بهانه
شادی یکی از اولاد خود شبی ازدحام نموده در سال هفتاد و سوم از مائه یازدهم برادر وی امیر الامرا شبخون زدند ابو الفتح خان
پسرش درین معرکه شهید و امیر الامرا ازین غفلت مورد عتاب پادشاهی و معزول از خدمت مذکور گردید و مهم صوبه داری دکهن بشاهزاده
محمد معظم تفویض یافت چون مهم دکهن از مهاراجه جسونت دلخواه پادشاه بکفایت نرسید اورنگ زیب عالمگیر او را بحضور طلبیده
بجای او راجه جی سنگه را متعین فرمود جی سنگه سیوا را گوشمال لائق داده قافیه او را تنگ ساخت سیوا چاره غیر از اطاعت ندیده و نزد
راجه جی سنگه بدون سلاح آمده با او ملاقات کرد و بیست و سه قلعه و ملک ده لک هون پیشکش سرکار پادشاهی نمود و بموجب التماس
راجه جی سنگه فرمان پادشاهی مشتمل عفو جرائم بنام او صادر شد و سنبها پسرش بمنصب پنجهزاری سرفرازی یافت و سیوا
مع پسر خود سنبها داعیهٔ تقبیل عتبهٔ خلافت نموده بیستم ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و شش در اکبرآباد دولت زمین بوس اندوخت و
مورد عنایات خسروانه گردید اما بمقتضای دهقانیت و عدم ادراک صحبت سلاطین عنایت پادشاهی درباره خود زیاده بر حسب
توقع دانسته گوشه رفته بارام سنگه پسر راجه جی سنگه اظهار رنجش نمود حکم شد که من بعد از دولت خانه حضور مهجور باشد و محافظان

بپاسداریسے او مقرر شدند اما سنبها پسرش که سبب تقصیر بود از مجرا ممنوع گشت و مرکوز خاطر پادشاه آن بود که بعد چندے سیوا را از قلیم خانه ادب برآورده و مشمول عواطف گردانیده رخصت انصراف از راه سفیدار دهند سیوا این معنی را دریافته بعد سه ماه و نه روز بیست و هفتم صفر و منع خود تغیر داده با سنبها راه فرار گرفت و بدکهن رسیده هنگامه آرائیے فساد گردید صوبه داران دکهن تنبیه و تادیب او بسعے پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک غبار هستی او فرو نشست سنبها پسرش همان اعلام خیره سریهاے پدر برپا داشت آخر عالمگیر خود بنفس نفیس متوجه دکهن شد و بیست و سوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه اورنگ آباد خجسته بنیاد را مرکز نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل در گوشمال مرهته صرف نمود اما از تهاون بعض امراے رکاب که براے اغراض خود انفصال هنگامه مرهته نمے خواستند استیصال جماعهٔ مرهته صورت نگرفت سنبها را دو پسر بود رام راجه و ساهو راجه بعد رحلت عالمگیر مرهته رفته شرکت در ملک پادشاهے دوانید و رفته رفته دست تصرف بممالک خارج دکهن رسانید تفصیل این اجمال آنکه در اواخر عهد عالمگیر قرار یافته بود که با مرهته صلح درمیان آید باین طور که از محصول ملکی سے فی صد نه روپیه بصیغهٔ دلیس مکهی حصهٔ مرهته مقرر باشد و آنها مطیع فرمان پادشاهے بوده تجاوز از حکم نه نمایند و احسن خان میر ملنگ را باسناد دلیس مکهی نزد مرهته فرستاد که عهد و پیمان محکم ساخته سرداران مرهته را بملازمت پادشاه بحضور آرد آخر راے پادشاه برگشت و میر ملنگ را که هنوز اسناد حواله غنیم نکرده بود باز طلبید و در عهد شاه عالم بهادر شاه سر صد ده روپیه دلیس مکهی از حصهٔ رعایا بغنیم مقرر شد و سند پادشاهے حواله مرهته گردید بهادر شاه بعد فتح کام بخش در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک هجرے از دکهن لوای معاودت بهندوستان برافراشت و صوبه دارے دکهن با میر الامرا ذوالفقار خان مرحمت شد امیر الامرا داؤد خان پنے را به نیابت در دکهن گذاشت داؤد خان با مرهته اتفاق نموده مقرر داشت که آنچه از ملک وصول شود سه حصه از سرکار پادشاهے و حصهٔ چهارم از مرهته باشد سواے دهم حصهٔ دلیس مکهی که سابق از رعایا مقرر شده سندش را مرهته از شاه عالم بهادر شاه در دست داشت این تقسیم نیز جارے و سارے گشت اما سند چوتهه مرهته نیافته بود و چون امیر الامرا حسین علی خان بهادر را با پادشاه ناچاقی رو داد و فرخ سیر باغواے خانه براندازان سرداران دکهن خصوص ساهو راجه بن سنبها در باب مخالفت امیر الامرا متواتر می نوشت و در حضور با قطب الملک عبد الله خان هر روز پرخاش تازه برمے انگیخت و قطب الملک متواتر امیر الامرا را بآمدن دهلے تاکید می نوشت امیر الامرا علاج از دشمن خانه به بیگانه ساخته در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپورے و سنکرا بجے ملهار صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاه داشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکهن اسناد چوتهه و سر صد ده روپیه دلیس مکهی شش صوبه دکهن بمهر خود با تنخواه کوکن وغیره که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجے بن بشوناته از براهمه کوکنے وکیل ساهو راجه مقرر شد و در هر پرگنه دو عامل از جانب مرهته منصوب گردیدند یکے کماوسدار که چهارم حصه وصول کند و دیگری نائب دلیس مکهی بعد انعقاد این صلح ملک دکهن که بعلت نزاع غنیم خراب بود اگرچه رو بآبادے گذاشت اما ضبط پادشاهے برخاست و این تربیع نحوست تثلیث بهم رسانید و خرابیها از آن زائید امیر الامرا بعد مصالحه در سال یکهزار و صد و سے هجرے عالم علیخان برادرزادهٔ خود را در دکهن نائب گذاشته با فوج سنگین قریب چهل هزار سوار ملازم سرکار و فوج مرهته بسردارے بالاجے بشوناته عازم دار الخلافه شد و بعد عزل فرخ سیر و اجلاس رفیع الدرجات در سال سے و یکم از مائه دوازدهم پایهٔ سنکرا بجے ملهار بلند ساخته و صاحب اختیار دکهن گردانیده او را باتفاق بالاجے بشوناته نزد عالم علی خان فرستاد و این هر دو بدکهن آمده تسلط تمام بهم رسانیدند که از عالم علی خان نامے بیش نبود و بعد عالم علی خان و انقضاے عمر و دولت سادات بارهه بالاجی بشن ناتهه

نیز درگذشت و پسر او باجی راؤ قائم مقام پدر و مدار المهام سرکار ساهو راجه گردید در سال سی و هفتم از مائه دوازدهم که محمد شاه بادشاه صوبه داری مالوه بگردهر بهادر ناگر داد و او آمده دخیل گردید در سال سی و نهم از مائه دوازدهم ملهار هولکر از قوم شبان که منجمله سرداران رفقای باجی راو بود از دکهن بمالوه رفته با گردهر بهادر جنگید چون گردهر بهادر و یکی از اولادش که بجای او نشسته حراست شهر اوجین می نمود در جنگ ملهار کشته شد صوبه مالوه لگدکوب تاخت و تاراج مرهته بود و سال چهل و سوم از مائه دوازدهم محمد خان بنگش صوبه دار مالوه گردیده باوجین رسید اما بسبب غنیم که همیشه بتاخت و تاراج اوجین و اطراف می پرداخت نقش بنگش درست ننشست و سال چهل و پنجم صوبه داری مذکور براجه جی سنگه صاحب رصد مقرر گشت او بنابر جنسیت کیش بیش از پیش در تقویت و تربیت باجی راؤ کوشیدن گرفت و گجرات که بعد تغیر سربلند خان براجه ابهی سنگه راتهور مقرر شده بود مرهته بتحریک حامد خان در صوبه مذکور همراه یافته شورشی می انگیخت باجی راؤ ضعف سلطنت و خفت عقل ارکان حضور دریافته و اسباب اقتدار خود بعد تسلط بر هر دو صوبه مهیا دیده قدم جرأت پیش گذاشت مظفر خان برادر صمصام الدوله بمهم او مامور شده بملک مالوه در آمد تا سرونج رسیده طالب نبرد مرهته گردید باجی راؤ ترک مقابله اصلح دیده بدکهن برگشت و مظفر خان جنگ ناکرده مظفر و منصور بدار الخلافه عطف عنان نمود در سال چهل و هفتم از مائه دوازدهم باز باجی راؤ اراده هندوستان نمود و اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران به تنبیه او مامور شدند و هر دو گروه بتفاوت سی چهل کروه بطرف مالوه خرامیده باجی راؤ هم دو فوج کرده فوجی را بسرداری پیلاجی جادو بمقابله وزیر فرستاد و فوجی را بسرکردگی هولکر ملهار بمقابله امیر الامرا تعیین نمود پیلاجی با وزیر سه چهار بار جنگید و هر بار مغلوب شد امیر الامرا علی الرغم وزیر طرح صلح انداخت و مصالحه نموده باتفاق وزیر بدار الخلافه برگشت و در سال چهل و هشتم از مائه دوازدهم امیر الامرا باستدعای جی سنگه سوائی پادشاه را راضی ساخته صوبه داری گجرات و مالوه بباجی راؤ دهانید و سال چهل و نهم باجی راؤ با فوج عظیم از دکهن بمالوه رسیده رتق و فتق صوبه مذکوره گردید و بعد لجمعی از آن مکان بر سر راجه بهداور رفت و موضع اتیر دار الاقامه راجه مذکور را محصور نموده فتح ساخت راجه خود را با مکنه صعب المسالک کشید و باجی راؤ بعد تاراج ملک بهداور خواست که بانتربید که عبارت از ملک مابین گنگا و جمنا است در آید پیلاجی جادو را مقرر کرد که از دریای جمن گذشته با برهان الملک که در آن وقت از صوبه خود حرکت کرده نزدیک اکبرآباد رسیده بود در آویزد پیلاجی جمنا عبور نموده با برهان الملک مقابل شد برهان الملک غالب آمده جمع کثیری را مقتول و مجروح ساخت پیلاجی باضطراب گریخته از آب جمن گذشت و بهزار خرابی خود را پیش باجی راو رسانید اما فوج او اکثر در آن آب بکام نهنگ اجل رفتند و قریب یک هزار و پانصد کس باسیری در آمدند برهان الملک هر کدام را یک یک چادر و دو روپیه داده مرخص کرد باجی راؤ نهضت عظیم کشیده رو بشاه جهان آباد آورد افواج پادشاهی آنچه در حضور بود بیرون شهر بر آمده بمحافظت شاه جهان آباد و دهلی پرداخت و باجی راو اطراف شهر را تاخته شورشی در جوار شهر داشت تا آنکه اعتماد الدوله و صمصام الدوله و برهان الملک و غضنفر جنگ بنگش که بمدافعه او مامور گشته سی چهل کروه دورتر از شهر بودند در رسیدند باجی راو صرفه در جنگ ندیده از راه اکبرآباد بمالوه برگشت و این سوانح در دفتر دوم مفصل شده و چون آصف جاه در سال پنجاهم از مائه دوازدهم بحضور آمده صوبه داری مالوه به تغیر باجی راؤ باو مفوض شد آصف جاه عازم مالوه گردید باجی راؤ هم از دکهن باستقبال او شتافته در سواد بوپال آویزش بسیار روی داد و درین ضمن خبر آمد آمد نادرشاه عائق تنبیه باجی راو گشت و آصف جاه بحضور آمد در آن زمان که آصف جاه در سواد بوپال با باجی راؤ در ستیز و آویز بود در گهوسی چمنه جی بسلسله [illegible]

به ادارهٔ مهام ساهو راجه بود شجاعت خان اله آبادی را که از جانب آصف جاه نائب نظامت صوبهٔ برار بود در ماه رمضان سال
مذکور جنگیده بکشت و چون وهن عظیم از ورود نادر شاه بسلطنت هندوستان رسید چنانچه ذکرش در دفتر دوم گذشت باجی راو
جاگیرات منصب داران دکهن را که از طرف پادشاه و آصف جاه داشتند ضبط نمود بعد از آن که نادر شاه عطف عنان بایران نمود
نظام الدوله ناصر جنگ خلف آصف جاه که ذکرش ارقام یافت سفیری نزد باجی راو فرستاده پیغامهای وعید فرستاد باجی راو
دست از فرق و ضبط جاگیرات بر داشته در سال پنجاه و دوم از مائهٔ دوازدهم پنجاه هزار سوار جرار فراهم نموده قاصد آن شد که
ناصر جنگ را از میان بردارد و باین ارادهٔ فاسده باورنگ آباد رسیده در سواد جنوبی بلدهٔ مذکوره نزول نمود ناصر جنگ با ده هزار
سوار که در شهر همراه داشت بر آمده قاصد تاراج پونه گردید و باجی راو را زده زده دریای گنگ دکهن را عبور نمود از بیست و
هشتم شوال تا قریب عید الضحی غبار هیجا تا کرهٔ اثیر پیچان داشت چون ناصر جنگ با وجود قلت فوج بسیار غلبه نمود باجی راو
صرفهٔ خود در صلح دیده طالب ملاقات ناصر جنگ گردیده بحضورش آمد ناصر جنگ سرکار کرکون و سرکار هندیه بجاگیرش داده نوازش
فرمود باجی راو بعد مصالحه به مالوه رفت و کنار نربدا رسیده دوازدهم صفر سال پنجاه و سوم از مائهٔ دوازدهم در گذشت
پسرش بالاجی راو بجای او قیام نمود و در همین سال آصف جاه از حضور مرخص گشته سلخ شعبان داخل برهان پور گردید و بالاجی که
از دکهن بمالوه می رفت در برهان پور شرف کورنش آصف جاه ادراک نموده به مالوه مرخص شد و بعد معاودت آصفجاه
بدکهن تا رحلت او که هشت سال بود غنیم چند مرتبه شوخی کرد و تنبیه یافته بصلح انجامید و در عهد ناصر جنگ با ساهو راجه قواعد صلح
تاسیس یافت تا کشته شدن ناصر جنگ که دو و نیم سال و کسری بود صلح مذکور بحال و برقرار ماند بعد کشته شدن ناصر جنگ و فوت ساهو راجه
که در سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم اتفاق افتاد کار بالاجی اعتلا پذیرفت و سدا شیو راو عرف بهاو برادر عمزادهٔ بالاجی که
سخت مدبر محنت کش بود مدار المهام شد تا حین حیات ساهو راجه برهمنان کوکن از دودمان بهوسله حسابی برمی داشتند بعد
مردن ساهو بالاجی راو خلیع العذار گشته کسی را از قوم بهوسله بجای ساهو راجه بر مسند راج ننشانید و زمام مهام ملکی و مالی را بانفراد
در قبضهٔ اقتدار خود آورد و سرداران قدیم مرهته را منقاد بلکه معطل گردانید و تسلط و سطوت تیکه براهمه کوکنی را بعد فوت ساهو راجه
و ناصر جنگ در هندوستان و دکهن میسر آمد در صفحات سابقه نگارش یافت مجملی از مناقب فرقهٔ مرهته عموماً و براهمه کوکن خصوصاً
انچه میر غلام علی آزاد بلگرامی که عمر خود در دکهن گذرانیده مرجع انواع خلائق بود و از حقائق دکهن بسن وعن آگاهی دارد
در تذکرهٔ خود آن قدر که ایراد نموده بنابر اطلاع و انشراح طالبان اخبار نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار می شود مخفی نماند که فرقتین
مذکورتین سینتی دارند که سر جا دست می یابند وجوه معاش جمیع خلق خدا ضبط کرده بطرف خود می کنند و زمینداری و
مقدمی و عمل پتواری کسی هم باقدمین نگذاشته اساس وارثان کارهای مذکوره را از بیخ برکنده بنیاد دخل و تصرف خود
قائم می کنند و می خواهند مالک تمام روی زمین شوند رزاق مطلق تعالی شانه که روزی رسان هندو و مسلمان است
برات رزق اصناف خلائق بر همین زمین نوشته تمام این مملکت بریک قوم چه طور مسلم تواند نظافت طبع و لطافت ذائقهٔ
فرقهٔ مذکوره بحدیست که بالاجی راو با آن اقتدار که سلطنت هند و دکهن بدست آورده بود نان باجره می خورد و نان گندم
خوش نداشت بادنجان خام و انبهٔ خام و کرسنهٔ سبز خام برغبت تمام خورده بعضی از آنها را نان خورش می ساخت حال عوام
آن طائفه برین قیاس باید نمود چون اصل پیشهٔ براهمه گدائیست و در کیش هندوان مقرر شده که صدقات را ببراهمه باید داد
طبایع آن قوم نسلاً بعد نسل بجد یوزه گری معتاد شده و طماعی و ابن الوقتی لازم ماهیت برهمنی گردیده بنا برین با وجود

حصول مرتبهٔ سلطنت و امارت شیوهٔ گدایی از طینت آنها بدر نمی رود بر محاسبی که بحکام و متصدیان برایهٔ مذکور رجوع کنند نظر آنها همین که بر کاسهٔ چه آورده و هر چه بر سر و در بر ادیانند کشیده گرفته برآمد کار او را حواله العالم بالا می کنند نعم ما قیل بیت

بدست خلق عالم کاسهٔ دریوزه می بینم * گدا چون پادشه گردد گدا سازد جهانی را * و بسبب عدم ملایمت طبع و حسن خلق که اصلاً گرد طبیعت آنها نگردیده بیانا آنست که مدار غذای آنها خواه غنی باشد و خواه فقیر بر دال تور است و با این دال علی از روغن که آنرا در هندی گهار گویند سی کنند و از خارج نیز روغن بکار نمی برند که پوستش را اصلاح نماید و احیاناً اگر کسی

بخورد اقل قلیل بمرتبه ایست که گویا نخورده و مرچ سرخ و حلیت و زرد چوبه هم در ماکولات شان بسیار استعمال می شود و مرچ سرخ سوای آنچه در پختن داخل نموده اند هنگام خوردن با طعام نیز بافراط می خورند لهذا نطفهٔ اینها پشت بر پشت از ماکولات گرم متکون می شود و بهمین جهت امراض آنها اغلب اوقات صفراوی یا بنا بر احتراق مواد سوداوی است و اطبای هند موافق قاعدهٔ خود که معالجه بمثل می کنند ادویهٔ حاره بخورد شان می دهند لهذا امزاج آنها حار یابس واقع شده حق علیم است وکفی به شهیدا که اینهمه امور مطابق واقع بقلم آمده تعصب و تصنع و اصلاً دخلی ندارد و از مختصات غنیم است که در دفاتر و اسناد خود سنین هجری بزبان عربی و خط هندی می نویسند انتهی کلامه

ذکر تتمه احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و مجملاً سوانحیکه در اله آباد و اوده و شاهجهان آباد رو داد

شجاع الدوله مع پادشاه در صوبه اله آباد بعد فتح قلعهٔ جهانسی و انتزاع آنجاها از دست گماشتگان مرهته در فکر بندوبست و تبدیل کهند اشتغال داشت تا آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائهٔ دوازدهم هجری میر محمد قاسم خان عالیجاه از فرقهٔ انگلیشیه شکست یافته توسل باذیال دولت وزیر و پادشاه جست و در صوبه اله آباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله داعیهٔ بندوبست تبدیل کهند داشت عالیجاه خود بطرف بتدیل کهند رفته بوساطت میرزا نجف خان که از عالیجاه در سفر شکست از کرمناسه رخصت شده رفاقت راجه بوندیله برگزیده بود معامله را انفصال داد و شجاع الدوله مع پادشاه عالیجاه ارادهٔ ممالک شرقیه نموده بجنگ انگلیشیان آمد و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبهٔ اوده بشجاع الدوله واله آباد بپادشاه اختصاص یافت چنانچه ذکرش در دفتر دوم مفصل گشت بعد ازین مصالحه شجاع الدوله بانتظام صوبه خود و پادشاه برتق و فتق صوبه اله آباد اشتغال ورزید یکی از سرداران انگلش واسطهٔ جواب و سوال فیمابین جماعهٔ خود و شجاع الدوله در حضور رسش می ماند و مورد انواع عواطف می شد و فوج انگلیشیه مع سردار عمده مثل جرنیل و کرنیل پیش پادشاه حاضر و در امور مرجوعه معین و یاور رسش می بود و میرزا نجف خان چنانچه در صفحات دفتر دوم ارتسام یافت رفاقت انگلیشیان هنگام جنگها ئیکه با شجاع الدوله در ملک او می نمودند اختیار کرده بود بنا بر علی هذا مورد عنایت انگلیشیه گردید لک روپیه سالیانه برای او مقرر شد و در معاملهٔ بنگاله که انگلیشیان مالگزاری بیست و چار لک روپیه برای پادشاه قبول نموده بودند مبلغ گرفته بخان مرقوم می رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بوده بعد زمانی بسیر حکومت کوره یافته و بفوجداری و انتظام آنجا اشتغال داشت و منیر الدوله بنام خدمت خانسامانی سرکار پادشاه مدار المهام خانهٔ او و سرکرده رفقا لیس بنوعی شد که مرجع جمیع ملازمان شاهی و مختار حل و عقد امور دیوانی و بر طرفی کل نوکران سرکار سلطانی و واسطه جواب و سؤال پادشاه با انگلیشیان بود در اسفار سفارت کلکته گاهی که امتدادی یافت بعضی

از سفلگان ملازم پادشاه مثل حسام الدین خان و راجه رام ناتهه و بهادر علی خان محلی نابرمناسبت طبیعت که با پادشاه داشتند بعرض می آمدند خصوص حسام الدین خان که زنکه هاے نوخاسته را برقص و خوانندگی تربیت کرده بخدمت پادشاه میبرد و وسیلهٔ تقرب و اغذ و جر خود آنها را مقرر کرده بود اختصاص بسیار و ارتفاع وافر حاصل مے نمود و معتمد السلطنت مے گردید و اسے بر زمانیکه عمده ارکان سلطنت و مرجع اعیان مملکت چنین چیزهای ناچیز باشند شجاع الدوله میرزا سعادت علی پسر خود را به نیابت وزارت و بعض ملازمان را به نیابت میر آتشی و خدمات دیگر در حضور پادشاه گذاشته گاہے بضرورت خود هم حاضر مے شد ✤

ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال ✤ ✤ ✤

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائی در شاه جهان آباد مسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام ولی عهدے براو بود جانشین پدرش در دار الخلافه گردانیده رتق و فتق مهمات انجا مے نمود در میان افاغنه روهیله خالی از آدمیت و شعور نبود و فی الجمله لیاقت سرورے و سپهدارے باهم جمع داشت و علم شجاعت نیز برمے افراشت سورجمل جاٹ که چشم و چراغ دودمان و در زمرهٔ راجه هاے قوم جاٹ از ابتدا تا این زمان بهوشیارے و اقتدار و سلیقهٔ سپهدارے و صف آرائی و مملکت ستانی و کاردانی بمحل مرتبهٔ او کسے نرسیده و دران فرقه مثل او پیدا نگردیده چهار قلعه مستحکم بمتانتے و رصانتے تیار کرد که تسخیر آن مقتدران هند را متعذر مے نمود و فی الحقیقت همچنان بود ذخائر و اسباب چنان آماده داشت که سالها حاجت بخارج نبود اگر تفصیل متانت و استحکام و اسباب آن کرده آید سخن بطول انجامد ملخص آنکه دران زمان غیر از قلاع معروفه هند هیچ قلعهٔ به تشیید قلعه هاے او و معمورے اسبابش نشان نداده اند و دوازده هزار اسپ خاصه در اصطبل و سوار الّش ملازم داشت و آنها را برق اندازے براسپ و کسبهائی سپاهگری چنان آموخت که با فوقش در هند متصور نبود و بممارست و مشق هر روزه چنان مؤدب و ماهر گردانید که در حروب افواج هند را مقابله با فوج او و غالب آمدن بر آنها از جملهٔ ممتنعات بود و گمان نمے رفت که کسے از عظماے این مملکت بر سورجمل غالب آمده او را در جنگ خواهد کشت مگر مرهته با او آویخت و افواج ابدالی هم در مملکتش در آمد با استقلال و فطانت درون قلعه هاے خود نشسته پایدارے نمود و محفوظ ماند و در جنگهاے افاغنه که با صفدر جنگ اتفاق افتاد جسارتها نموده بر افواج افغان غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر استمداد ازو نموده او را اعانت فرمود چون زمیندارے و ملک محروسهٔ او نهایت اتصال بشاه جهان آباد داشت و همیشه همت به تسخیر زمیندارے و ملک دیگران مے گماشت نجیب الدوله را با او کنج و کاوے بود و از همدگر خبر دار بوده در فکر غلبه بر یکدیگر مے گذرانیدند بلکه نجیب الدوله از و اندیشهها داشته در دل حسابی برمے داشت و فی الحقیقه در اعاظم هند که معاصرین او بوده اند کسے را لیاقت و استعداد آن نبود که جنگ او را متعهد تواند گشت چنانچه از حروبے که او را با ذو الفقار جنگ و با عماد الملک بعد مصالحه با صفدر جنگ روداده و مشاجراتی که با مرهته و افواج ابدالی اتفاق افتاده حسن جلادت و تردد اوست که بتقریب اعانت و نصرتهاے صفدر جنگ در حروب افاغنه بنگش و غیره بعمل آورده ظاهر و آشکار است لیکن چون پیمانهٔ عمرش لبریز گردید و اجل موعود به پایان رسید در جنگ سهلے با آنهمه استعداد و حزم و احتیاط رهگراے بیداے ناپیداے عدم گشت ✤

ذکر مقتول شدن راجه سورجمل جات بدست سید محمد خان برادرزادهٔ بهادر خان بلوچ در میدان مابین شاهجهان آباد و فرخ نگر

جمعی کثیر از فرقهٔ بلوچان در فرخ نگر از سالف زمان سکونت داشتند در عهد محمد شاه مغفرت پناه یکی از آن جماعه کامگار خان نام بمدد بخت بیدار اقتدار بهم رسانیده اغلب اوقات فوجداری گردوگاه گاه حکومت پانی پت و حصار وغیره باختیار او بود و حال حصار را که مملو از سرکشان و متمردان بود و عمل کمتر کسی در آنجا درست می‌نشست مسخر و مصفا نموده مورد مهربانی ارکان حضور و گویا همیشه بکار آن جا مامور می‌بود و بهادر خان که یکی از ملازمان او بود در زمان حیاتش عروج نموده فوجداری سهارنپور بوریه یافت و در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه عماد الملک او را بمدد خود طلبیده صحبتش با عماد الملک درگرفت و بمرتبهٔ امارت ترقی گشته هفت هزاری و صاحب ماهی و مراتب گردید بعد عماد الملک با نجیب الدوله هم ساخته اوقات می‌گذرانید و بدوازده کروهی شاهجهان آباد قلعه و آبادی بنام خود طرح انداخته محل اقامت خود و اتباع گردانید آن مکان به بهادرگده مشهور و معروف گشت چون کامگار خان مرد و میان اولاد و اتباع او منازعات روی داد سورجمل جات قابو یافته بلوچان را مقهور و مخذول ساخت و درواری و فرخ نگر را مسخر نموده قابض و متصرف گشت در عهد نجیب الدوله خواست که بهادرگده را هم بقبض و تصرف خود آورد و بهادر خان از نجیب الدوله استعانت نموده سخنان غیرت افزا درین خصوص به نجیب الدوله بسیار گفت چون از نجیب الدوله اعانتی بعمل نیامد سورجمل جات از اغماض نجیب الدوله در اعانت بلوچان استیلای خوف خود بر نجیب الدوله دریافته درخواست فوجداری گرد و کروه وغیره از نجیب الدوله نمود نجیب الدوله یعقوب علی خان را که برادر وزیر ابدالی و بعض اوقات ناظم شاهجهان آباد می‌بود نزد سورجمل جات فرستاده خواست بتلطف و مدارا مصالحه نماید و فتنه را بیدار نسازد یعقوب علی خان باتفاق راجه دلیر سنگه کهتری نزد سورجمل رفته سخنان آشتی مذکور ساختند و یعقوب علی خان جوزهٔ جهنیت ملتان برنگ زرد گل زرنیخ برنگ سوسنی پران بطور هدیه به سورجمل گذرانید او پسند نموده همان وقت فرمود که برای او جامهٔ دوخته آرند و پیغامها ناتمام ماند یعقوب علی خان برخاست اما گفت که ٹهاکر صاحب جلدی و جهالت نباید فرمود بنده فردا باز خواهد آمد سورجمل از فرط غرور جواب داد که اگر پیغام مصالحه منظور باشد هرگز نباید آمد یعقوب علی خان مع کرم الله خدمتگار که نجیب الدوله او را معتمد دانسته همراه فرستاده بود برگشته آمد یعقوب علی خان احوال آهستگی بنوعی که هیچ فساد نباشد گفتن آغاز نهاد کرم الله عرض کرد که اصل آنست اگر غیرت باشد چاره غیر از جنگ نیست نجیب الدوله متنبه گشته گفت انشاء الله تعالی باین کافر جهاد می‌کنم و پسران خود فضل خان و سلطان خان و ضابطه خان را گفت که فردا تیار شده از راه گهاٹ عبور دریای جمنا نمائید و دیگر رؤسای افواج خود مثل سعادت خان آفریدی و صادق محمد خان و مان خان و محمد خان بنگش وغیرهم را تاکید نمود که فردا عبور جمنا نموده باین کافر مغرور باید جنگید وصبح تا فوج عبور نمود سورجمل جات هم افواج خود را بعبور دریای مذکور مامور نموده بر دریاچهٔ هینڈن مورچال جنگ بست نجیب الدوله گنج شاهدره را بر پشت گذاشته مهیای جنگ شد و افضل خان را مقدمة الجیش گردانید چون جنگ شروع شد سورجمل [illegible] خود ده هزار سوار ترتیب کرده خود را که اسپان شان از سرکار او بود همراه برده در جای مناسب استاده ساخت و خود برای اندیشه آنکه از کدام طرف آنها را بر سر نجیب الدوله گمارد با معدودی از مقربان که از آن جمله کلیم الله خان پسر یحیی خان میر منشی هم بود آمده مابین فوج هراول و نجیب الدوله استاده همان وقت افضل خان هراول نجیب الدوله از دست فتارام وغیره سرداران سورجمل جات که هراول بودند شکست خورده رو بفرار نهاد چون فراریان از پیش روی سورجمل می‌گذشتند کلیم الله خان و

میرزا سیف الله عرض نمودند که شما که صاحب دریچا با معدودے از رفقا استادن مناسب نیست التفاتے نکرد بعد ساعتے مکرر عرض نمودند بار بجواب نپرداخته فرمود که اسپ خاصه سوارے دیگر بیارند چون آوردند سوار شده استاد سید محمد خان بلوچ معروف بسیدو باجیل پنجاه‌دار از فوج هراول نجیب الدوله گریزان شده بطرف نجیب الدوله میرفت شخصے از همراهیان سورجمل را شناخته گفت خان صاحب کجا میروید شما که سورجمل تنها در میدان استاده است چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و مع رفقا بر سورجمل تاخت یکے از همراهیان او شمشیرے بر سورجمل زد و دست راست او که دران زخم ناسور هم بود منقطع گشته در میدان افتاد دیگران هجوم آورده او را مع میرزا سیف الله و راجه امرسنگه از تیغ گذرانیده دست منقطع او را بنشان برداشته نزد نجیب الدوله آوردند دیگر همراهیان سورجمل گریخته بلشکر خویش پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا دو روز کشته شدن سورجمل متحقق نشد اما همراهیان او معلوم نموده بجاهاے خود باستقلال برگشتند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علی خان روز دوم بملاقات نجیب الدوله آمد دست ناسوردار او را مع آستین جامه جهینت داده خود شناخت و کشته شدن او تحقق یافت همیشه روئیه او در جنگها چنین بود که نهایت احتیاط در حراست خود و افواج نموده خود را از مهالک دور میداشت و مبالغه در غلبه خود تا بدا بیرسے نمود این بار که اراده رزمے با نزاله متعلق شده بود سررشته حزم و خود داری از کف داده بیباک دران مقام هولناک استاد و حزم و پاسداری بجا نمود نداد و فتح خلاف قیاس نجیب الدوله را میسر آمد ❊ ❊

ذکر متمکن شدن جواهر مل پسر سورجمل جات بجاے پدر و بزودی درگذشتن ازین سراے دو در

جواهر مل که اکبر وارث اولاد سورج مل بود قائم مقام پدر گشته مست غرور گردید و در مستی عنان رائے و حفظ مراتب و مقدار مقدور بش نماند پا از جاده هوشیاری و مرتبه‌دانی و قدرشناسے که مسلک پدرش بود بیرون گذاشته بوساطت وکلا کاروان مرهته را طلبیده با خود رفیق گردانید و محاصره قلعه شاه جهان آباد بجهت نجیب الدوله نموده چهل پنجاه روز جنگیده آخر بوساطت راجه دلیپ سنگه با ملهار راو مرهته ساخته بمصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله و جواهر مل در میدان کهتر ملاقات شده آتش فتنه فرو نشست بعد از ان سمرو فرنگے را که رفیق نمک بحرام عالی جاه ساخته و پرداخته او بود و با شجاع الدوله ساخته آقاے خود را بدست شجاع الدوله سپرده خانمان او را بر باد داده و آخر با شجاع الدوله هم نرد دغا باخت و مع هزاران بندوقچی سفید و توپ و اسباب حروب که مملوک عالی جاه بود بعد رفتن خود سرے گردید رفیق خود گردانید و در باب فوج و خزانه این دیده از تنگ ظرفی قاصد جنگ با اعداء مهاراجه دهیراج راجه بیجے سنگه سوائی شد و افواج بیشمار با خود فراهم آورده بر سر سواری گرفت و در سرائے جسارت بیجا و زیاده روی با وجود توپخانه فرنگی که با سمرو بود و فوج ماهر تیار آراسته بر سرش همراه داشت شکست فاحش از راجپوتان خورده خائب و خاسر برگشت و در زمان اقتدار و حیات مستعجله خود مردم بسیارے را از رفقا و اتباع پدر برگشته و صداے نام چوبدار را بر جمیع سرداران خود مسلط ساخته همه را از خود ناخوش داشت چون اعمال مردم از دست او بجان آمده بودند سپاهی را برای کشتن او برانگیختند و بعد از انکه مانی از جانشینی پدر بدنما کشته شد بعد از و برادرش رتن سنگه یکے از برادرانش منجمله اولاد سورجمل بجاے او متمکن گردید چون عنین بود از زنے که داشت رجولیت داشت بیراگے یا اتیتی به بهانه دوا حاضر آمده بدروغ گوئے زرے از او خورد و هنگام کشف راز رستگاری خود در قتلش دید بهانه تیارے دوا خلوت نموده رتن سنگه را در تنهائے بدنما کشته خواست که بدر رود و در بدر رفتن کشته گردید بعد از و برادر او نول سنگه بر مسند راج نشست و در قلعه دیگر رنجیت برادر چهارم باعانت بعض زوجات سورج مل هنسیا نام که خزاین وافرے را متصرف بود

مسلک خودسری پیمود و در عدم انتظام و رواج و اختلاف و آرا رہا پدید آمده و وقر و وقعی که سورجمل داشت و نام و نشان او و صیت
اقتدارش رو بانحطاط نهاد و نجیب الدوله باسمان اقتدار عروج نموده چند روز فرمانروای شاهجهان آباد گشت هرچند در قوم روهیله
است که اخص قوم افاغنه اند باهم معدلت کیش و خیراندیش خلق بود اما همراهیانش که اکثری بلکه همه ها روهیله و افغان بوده اند
از خباثت طینت که لازمهٔ ماهیت افغانیست مگر بندرت در فردی از افراد آنها حسن نیت و پاکی طینت اگر باشد باشد
خلق خدا را که سکنهٔ شاهجهان آباد و اکثر امرازادگان و نجبا بوده اند اذیتی رسانیدند که نوشتن آن تصور نتوان نمود و هر نوع ستم و تعدی
بلکه اختراعات دران کرده بر مردم آنجا بعمل آوردند و گذشت آنچه گذشت تا آنکه نجیب الدوله هم بعد اندک فاصله از کشته شدن
سورجمل بیمار شده هوای شاهجهان آباد را با مزاج خود ناساز یافته بطرف نجیب گڈه وغیره رفته سکونت ورزید و مدتی ممتد
بیمار بود آخرالامر باجل طبیعی مسلک ناگزیر مرگ پیمود و پسر کلانش ضابطه خان بجای پدر بر وسادهٔ امارت جلوس نمود مانند
پدر از اکثر صفات حمیده بهره ور است مدتی بسیر که در شاهجهان آباد و نواح آن حکمرانی کرد خلق آنجا را از خود خوشنود داشت و همت
بر تنبیه و تادیب روهیله ها زیاده از پدر بسی گماشت در انداز ان برادران را باهم کرچنگانیدند آخر بر برادران غالب آمده دل جمعی
آنها نمود و هر یکی را جائی داده خوشنود میداشت تا بفتنهٔ مرهٹه مبتلا گردید و ذکرش آید

ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از الٰه آباد بشاهجهان آباد و بعض سوانحیکه در انجا روی داد

شاه عالم بادشاه که از سستی عقل و پستی فطرت همیشه محکوم یکی از ملازمان و تحت فرمان اوسی باشد در الٰه آباد تابع رای
منیر الدوله و فرمان بردار سرداران انگلیسیه گردید اگرچه این تبعیت و فرمانبری از سفاهت و سستی رای خودش
بود اما آخرها دلتنگ گردید و چون آرزومند نزول در قلعهٔ شاهجهان آباد و خود را در پیرایهٔ شاهی بمردم آنجا نمودن می بود
بعد مردن نجیب الدوله ارادهٔ رفتن آن طرف تصمیم داده در فکر بهم رسانیدن اعوان و انصار که دران دیار بقوت و نصرت
آنها تواند نشست افتاد طلبهٔ رفاه و اقتدار از باقی ماندگان مردم دلالی پیشه که در شاهجهان آباد از تسلط افاغنه و عدم مدار
خود در سرکار آنها دلتنگ و آرزومند و روی چنین پادشاه ابله بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده مرهٹه را لائق یکانه
شمردند و سیف الدین محمد خان برادر عاقبت محمود خان کشمیری بسفارت روسای دکهن و دلالت و رهنمائی مرهٹه برفاقت و اعانت پادشاه و استحکام عهود
و مواثیق درین خصوص مستعد گردیده بقصد شتافت و بعد چندی عرائض آنها متضمن قبول سؤالات که اعظم متمنیات شان بود خاطر خواه پادشاه
آورد شاه عالم در بنفشت بی تاب گشته اظهار ارادهٔ خود نمود منیر الدوله و انگلیشیان و شجاع الدوله اشد ممانعت درین خصوص بعمل آورده قبایح
این حرکت را بوجوه شتی ظاهر کردند بادشاه مطلقا قبول ننموده جزم در رسوخ خود درین عزم با کمال مبالغه ظاهر ساخت و هرگز راضی باقامت الٰه آباد نشد انگلیشیان
ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن با پادشاه مناسب ندانسته توسل بذیال دولت انگلیشیه جست و از طرف انگلیشیه
متعهد معاملهٔ صوبهٔ الٰه آباد و کوره گردید چه جاگیرات لکهه روپیه از سرکار انگلیشیان بنام او مقرر گشته پرگنه بهیم پور شاهجهان پور و
چند لکهه دام در پرگنه اردل مضافات صوبهٔ بهار در تنخواه یافته بحمایت آنها زندگی می نمود بعد یک سال ازین معامله یا دو سال
که نواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ برای ملاقات شجاع الدوله ببنارس رفت و در آنجا
همه کس حسب الحکم آمدند منیر الدوله هم آمده بملاقات گورنر بهادر بهره اندوز گشت و شجاع الدوله معاملهٔ الٰه آباد و کوره را از گورنر بدست
خود گرفت منیر الدوله معزول گشته نزد ما سے لکهه دام [illegible] رسانید و در [illegible]

نعش او را در عظیم آباد آورده متصل بوسیلے ساخته اسد الله خان که زرخرید منیر الدوله و صحبت کریم قلی خان پسرش آمده در مقبره
که برای خود ساخته بود مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه و میرزا نجف خان همراهی پادشاه برگزیده شجاع الدوله چند منزل مشایعت
نموده در فسخ عزیمت پادشاه ساعی بود لیکن فائده نکرد و درین ضمن احمد خان بنگش برادر قائم خان حاکم فرخ آباد که نهایت فیاضی
اختیار نموده مصارف لابدیات اکثر امرا و امیرزادگان شاه جهان آباد را متعهد گشته مشاهره و سالیانه هاے مناسب رسانیده
و نیز ضعفا پروریهاے بآئین شایسته مے نمود داعے حق را لبیک اجابت گفته از جهان بے بقا درگذشت پادشاه درین سفر
باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده دندان طمع باموال او برسم دیرینه ضبط اموال ملازمان معروف معتقد که از شیم ذمیمه
سلاطین بابریه است تیز نموده برو حصار فرخ آباد مقامات نمود آخر وجهے معتد به از مظفر جنگ پسر احمد خان بوساطت
شجاع الدوله گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول عواطف فرموده پسر خود را برسم تعزیه در خانه اش
فرستاد و نزد خود طلبیده شبه مهربانے بے حد مبذول احوالش فرموده بصوبه خود مراجعت نموده بکارهاے مرجوعه پرداخت
و احفاد بنگش را مشمول عواطف فرموده از جمله متوسلان ساخت *

ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرهته و سر برداشتن اهل فساد

چون شاه عالم مرهته را باعانت خود خواست بعضے از سرداران که بقیة السیف فوج ابدالی در ملک دکهن و مالوه بانیجا سانی مشغول
کارسازیے بودند باُمید تحصیل اقتدار و عزت و جاه به بهانه توسل پادشاه و رتهیه اسباب حروب و ملک گیرے کوشیده قاصد
نهضت بطرف شاه جهان آباد گردیدند ضابطه خان خلف نجیب الدوله بنابر خوف کینه دیرینه که فیما بین مرهته و پدرش بود.
مداخلت خود در شاه جهان آباد دور از حزم و احتیاط دیده بطرف سهارنپور بوڑیه و نجیب گڈه و غیره که تعلقه حاصل کرده پدرش
از مدتها بود اقامت نمود و در استحکام مبانے حراست خود کوشیدن گرفت و مرهته در نواح شاه جهان آباد رسیده شاهزاده
جوان بخت پسر شاه عالم را بطوریکه در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نمود و با ضابطه خان کاوید در
ملک علاقه او دست اندازیے شروع نمود و پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعه که دولت خانه پادشاهی است نزول نموده
عبد الاحد خان پسر عبد المجید خان کشمیرے که مرد مزور سخن و باهر یکے در زمانش ساخته بعزت و جاهے گذرانیده در عهد
نجیب الدوله ضابطه خان پسرش نیز نهایت عزیز بود باستقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه
درگرفت سیف الدین محمد خان که واسطه جواب و سوال مرهته بود بنابر تقریب عبد الاحد خان بکام خود نرسیده محروم
ماند و عبد الاحد خان خطاب مجد الدوله خان زمان فرزند خان بهادر بهرام جنگ یافته مدار المهام خانه پادشاه گردید و پادشاه
داخل حرم سراے سلطانے گشته در لهو و لعب و حرکات لغو نامناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضاے شجاعت
رفقاے صاحب جرأت بهم رسانیده عازم عروج بمعارج علیا گشت و در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم آوردن یاران جان نثار
اشتغال نمود مرهته که حسب الطلب پادشاه از خرابے و ویرانے ملک ضابطه خان برگشته بشاهجهان آباد مے آمد قریب
رسیده در خواست مطالب زیاده از حد و تکلیف مالایطاق آغاز نهاد پادشاه در بحر تفکر افتاده استعانت بمیرزا نجف خان
برد او از فرط شجاعت دلالت تبادیب و گوشمال جماعه بدسگال نموده بسر انجام این مهم مامور گشت و از شهر بیرون شتافته
[illegible]

ذکر درانداززی امرای نفاق پیشه فیما بین نجف خان بهادر و مرهته باعوجاج مزاج و خیانت اندیشه

منافقان حضور مثل عبد الاحد خان و حسام الدین خان و بهادر علی خان محلی ناظر چون از سطوت میرزا نجف خان بهادر بنا بر شجاعت و جبن و بد دلی خود ایمن نبودند و ظاهر است که نامرد با مرد نمی سازد و در فکر استیصال نجف خان بهادر افتاده قاصد مصالحه با مرهته گردیدند خصوص حسام الدین خان هیز که زیاده تر از همه مقرب پادشاه و متنکره و متنفر از وجود میرزا نجف خان بهادر بود پادشاه را برین خرافت آورد و بی اطلاع خان بهادر مرقوم در کمال اخفا مصالحه را استحکام داد و مرهته هم چون می دانست که هر چه هست میرزا نجف خان است هرگاه او در میان نباشد تسلط بر پادشاه و ارکان جبان او با سانی میسر می تواند شد بهرچه مرضی پادشاه و ارکان نامرد نادان بود بنا بر مصلحت وقت تن در داده قبول نمود عمله حضور که بطرف برج و باره حصار شهر مستعد مدافعه بودند حسب الامر یک ناگاه درها کشاده مرهته را اندرون شهر راه دادند و مرهته داخل شاه جهان آباد و وکلای او ادراک شرف حضور پادشاه نموده در شهر دائر و سائر شدند نجف خان بهادر با صغای این خبر متحیر گشته خود هم داخل شهر و در خانه خود نازل شد پادشاه که محکوم و مطیع حسام الدین خان بود در زیکه در مصالحه با مرهته قرار یافته بود حسب المشوره حسام الدین خان میرزا نجف خان تنخواه کرد و مرهته را فرمود که از خان مرقوم بگیرد حسام الدین خان که نهایت کینه با نجف خان بمقتضای خباثت طینت خود داشت و هم لئامت دلالت خبیث دیگر که عبارت از عبد الاحد خان باشد خواست که بدست مرهته قطع بنیاد نهال عمر و اقبال نجف خان بعمل آید و سخنان عداوت افزا با مرهته درباره آن والاتبار شجاعت دثار گفته اظهار کرد که مایهٔ فساد و منشای عناد میان شما و پادشاه نجف خان بوده و تا زنده است خواهد بود و مرهته بترغیب و تطمیع پادشاه و درانداززان منافق پیغامهای وعید و تهدید بخان مرقوم فرستاده زرهای تنخواه درخواست نمود آن بهادر دلیر ابتدا بجان برحفظ آبرو اختیار نموده جوابهای مردانه فرستاد و تن بذلت و خواری نداد چند روز آمد و رفت سفرا در میان ماند و میرزا نجف خان با معدودی از همراهان موافق که زیاده از سه چهار صد کس با او نمانده بودند مستعد جانبازی نشست عجز و زبونی را در دل خود راه نداد چون سردار مرهته دید که میرزا نجف خان شجاع بی نظیر و برای حفظ آبروی خود در جان باختن دلیر است تحصیل زریکه گفته غرض گویان از و گمان بود امکان ندارد اگر کار دستی زیاده بعمل آید کار بمقاتله می انجامد و تا هزاران کشته نشوند بر او دست نمی توان یافت و دانست که آزردن چنین کسی از اهلیت دور و اگر چشم زخمی باو رسد حیف است بنا برین پیغام ملاقات با کمال احترام داده بعهد و مواثیق خاطرش را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بهادر خود را مع رفقای دلاور بسلاح و یراق آراسته بهیئت مجموعی بعسکر مرهته رفت نکوجی سردار بمجرد اطلاع تا بیرون سراپرده های خود عرض بعیدی استقبال نموده نجف خان بهادر را دید و بعد معانقه با احترام تمام آورده بر مسند خود نشانید و مراسم عذر خواهی بتقدیم رسانیده اقبال دا فراسی و خوانهای ملبوسات نفیسه و جواهر گران بها پیش کش نموده خوشنود برگردانید

تتمهٔ احوال سراسر اختلال میر قاسم خان معروف بعالی جاه و انتقال او از دنیا با حال تباه

میر محمد قاسم خان در ملک افاغنه معروف بروهیله رسیده در سایهٔ عواطف آنها آرمید و زمانی چند در انجا گذرانید اما از اوضاع زشت خود که بدگمانی با خلق خدا و ارادهٔ ایذای هر یکی از رفقا داشت دران فلاکت هم بازنیامده بر بیان اعمال خود

مصروف بود چنانچه میرزا شمس الدین هم در گرفتاری او برحمت خدا رفت و صندل علی خان ناظر حرم سرا که نوراکه شرط نمکخوارگی
و حلال نمکی به تقدیم رسانیده با آنکه بعد سانحه اسیری او به بیت الله رفته بود برگشته در هنگام اقامت او به گوهد باز بخدمتش رسیده
بگمان آنکه اگر پاسی نداشت چرا از مکه برگشته آمد بجا نید و تا بود و همین حال داشت چنانچه غلامان و دیگر از بان قدیم او همه بناچاری
ترک یاری او نموده برخاسته رفتند و خود از اثر چنیدی ملک افاغنه برخاسته پیش رانا گوهد رفت و از آنجا بملک راجپوتیه
انتقال نمود و از آنجا در جوار مابین اکبرآباد و شاه جهان آباد آمده اقامت گزید و بعد چندی در کمال فلاکت و پریشانی
ره نورد ملک عقبی گردید *

ذکر لشکرکشیدن مرهته بر ضابطه خان خلف نجیب الدوله افغان و اختلال پذیرفتن اوضاع او محض قدرت نمائی خدای زمین و آسمان

چون صحبت میان نجف خان و مرهته دگر رفت و نفاق و شقاق بوفاق و اتفاق گرائید رای پادشاه و نجف خان بهادر و مرهته بر مهم ضابطه خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفته باتفاق همدیگر عزم مذکور جزم نموده نهضت کردند ضابطه خان با پادشاه و مرهته در جنگ میدان صرفه ندیده سکرتال و قلعه غوث گده برای اقامت خود مع افواج بیاراست و برادران خود را آن طرف گنگا در محالات چاند پور و نگینه و غیره پرگنات مع بعضی افواج بنا بر ارسال رسد گذاشته ناموس و عیال خود و پدر را نیز در قلاع آن طرف گنگا نگهداشت و در سکرتال مستعد مدافعه نشست مرهته و میرزا نجف خان پادشاه را بدو منزلی شاه جهان آباد گذاشته خود پیشتر خرامیدند و بمحاصره سکرتال پرداخته زمانی ممتد در جنگ گذرانیدند چون عرصه بر ضابطه خان در قلعه تنگ گردید و خبر یافت که گنگا بر اکثر معابر پایاب گشته قابل عبور افواج است بسرداران اقوام خود مثل حافظ رحمت و اولادش و اولاد دوندی خان و فیض الله خان پسر علی محمد خان و دیگران نوشته تاکید نمود که تا حال مرهته بر پایابی گنگا اطلاع ندارد هرگاه قبل از آگهی او رسیده باستحفاظ معابر کوشند ممکن است که ما هم محفوظ مانیم و شما را هم صدمه از دست اینها نرسد و اگر درنگی نموده آید و مرهته را پایابی گنگا معلوم شد ملک آن طرف گنگا محفوظ نمی تواند ماند و هرگاه کار من تمام شود بر شما هم القانه خواهند نمود و پایان کار دیده نزد باید رسید سرداران مرقوم سخن ضابطه خان را درست دیده هر یکی مع فوج از جای خود جنبیده باعانت و حراست ضابطه خان در رسید ضابطه خان زیر قلعه سکرتال پل کشتیها بسته راه آمد و شد از آن طرف گنگا و وصول کاه و اجناس ماکولات گذاشته بود از راه پل مذکور عبور نموده با سرداران که رسیده بودند ملاقات نمود و باهمدیگر مشوره نموده سرداران افواج خود را با اندک فاصله ها بر معابر گنگا از محاذی سکرتال سر بالا تا بست دستی کرده که ملک خودشان بود برای حراست و مزاحمت عبور مرهته نشانیدند و افواج سرداران باعانت آمده از طرف ایمن سکرتال همان قسم جا بجا بر معابر نشانید مرهته از مشاهده این حال قیاس پایابی گنگا کرده در تفحص افتاد بعد جستجو معلوم نمود که اکثر جاها پایاب است و پاسبانی از این معابر توان گذشت دو سه روز بعد تغافل زده روزی مع میرزا نجف خان سوار شده بود راه سر بالا گرفته از مقابل چند معابر گذشت چون مستحفظان معابر عقب مانده را خاطر جمع شد که بالاتر می رود و بغفلت کار خود ها هر یکی بکاری اشتغال نمود و اکثری بعبا کردن و دیگر برای ملاقات احباب و اختلاط اصحاب رفته جاهای خود را خالی گذاشت و معدودی در محافظت بود دند مرهته مع میرزا نجف خان بیگ ناگهان عطف عنان نموده از محاذات معابری که گذشته بود

برسیکی از انها غنان ریز رسیده بدریا راند میرزا نجف خان بهادر رهبر اول آنها بود چون عجالةً مقابل معبری رسیده اراده بر آمدن
از آب نمود افاغنهٔ آنجا را فرصت حاضر آمدن و تیاری نشد ناچار سرداران فوج که مرهته مقابل او عبور دریا میکرد از لشکر بر آمده
با معدودی از مستعدان جان نثار بر بلندی استاده دو سه تای دیگر از سرداران که قریب ازان معبر بودند با عدیدی از همراهان
باعانت او رسیدند میرزا نجف خان متصل بکنار رسیده هنوز در آب بود که سرداران مذکور مع افاغنهٔ همراهی به مدافعه پیش آمدند
و تفنگ و بانها سر دادند میرزا نجف خان که زنبورکهای چند پیش روی خود داشت عملهٔ آنها را فرمود که همانجا در دریا استاده
شلک نمایند در اول شلک سر سه سردار افاغنه که بمدافعه آمده بودند بکار آمدند چون روهیله عجب قومی شدید الحرص قوی الطمع میباشند
بمجرد کشته شدن سرداران مذکور در غارت لشکر و تاراج اسباب همدگر افتاده مال یکدیگر را در ربودند و برخی را مجروح و مقتول ساختند
و اسباب بدست آورده را غنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند میرزا نجف خان و مرهته برهمین قدر اکتفا نموده بعسکر خود برگشتند اما خبر
کشته شدن دو سه سردار و عبور لشکر مرهته از دریای گنگا شهرت یافته لعساکر افاغنهٔ ضابطه خان که متفرق بر معابر بودند رسید
چون چند بار ضرب دست مرهته که باعانت صفدر جنگ همراهش بود خورده بودند ترسیده همه را خود بخود راه فرار اختیار آمد و بدون
پیش آمدن جنگ و استعمال سیف و سنان گریزان گشته دست تاراج همدگر گشادند این خبر بسکرتال رسیده فوجی که ضابطه خان
همراه خود بسجر است قلعه داشته بود احوال او هم بهمین صورت شد و خانهٔ ضابطه خان را از شرم حضور و خوف قلیلی از مخلصان که
مانده بودند مسلم گذاشته مال یکدیگر را بغارت بردند و قلعه را خالی گذاشته گریختند ضابطه خان حیران و مضطرب گشته فتح خان
را که بمدد او آمده آن طرف دریا محاذی سکرتال معسکر داشت باضطراب طلبید او چون بقلعه در آمد احوال بدین منوال دیده صلاح
داد که اهال خود و دو سه ساعت از روز مانده فرود اینجا در لشکر من تشریف آرید تا بالاتفاق یکبار در میدان با مرهته جنگیده بعد ازان
آنچه صلاح و مقدر خواهد بود بعمل خواهد آمد ضابطه خان پسندید و فتح خان بجای خود برگشت و در خیمهٔ خود آمده برای مشوره
با مقربان و سرداران خود نشست لشکریان از شکست و فرار لشکر ضابطه خان آگهی یافته همین عمل اختیار نمودند مخاصمانش
اطلاع یافته فتح خان را آگهی دادند و در ساعتی واحدی از فوج او هم نشانی نماند پسر خود را گفت که برادرت با چند سوار بملاقات
ضابطه خان رفته است او را باید آورد او با معدودی از خیمه بر آمده و سوار اسپ گشته تا سر پل رسیده بود که او را هم غارت
نمودند و او با جامهٔ چاک و سر بی دستار برگشته آمد فتح خان هم با معدودی از ملازمان ناچار باضطرار راه فرار گرفت در عین
گریز بموضعی رسیده دمی آسودند یکی از روهیله ها را با بقالی در بیع و شرا منازعتی روی داد روهیله بر آشفته بطرف
پشت خانهٔ بقال رفته خانه اش را آتش داد و بعد شعله کشیدن آتش در تمام شارع هیچ جای نماند که از آتش گرفتن و سوختن
عمارات و غارت و غیره آفات محفوظ مانده باشد شخصی معتمد که همراه فتح خان بود نقل میکرد که وقت آخر شب ده هزار سوار
و پیادهٔ افغان مزرع بید انجیری دیده گمان نیزهای مرهته نموده لرزان و خاموش استاده بودند تا آنکه جواسیس رفته خبر
آوردند که درختان بید انجیر است آن زمان حواس ده هزار سوار بحال آمده هر یکی براه افتاد خلاصه میرزا نجف خان
و مرهته در ملک ضابطه خان در آمده دود از نهاد رعایا و سکنهٔ آنجا و از برادران و عیال و ناموس نجیب الدوله و ضابطه خان
بر آوردند ضابطه خان گریخته پناه بشجاع الدوله برد و شجاع الدوله واسطهٔ مصالحه میان مرهته و حافظ رحمت و غیره افاغنه گردید
و بهمین ضمن سرداران مرهته را با همدگر منازعتی روی داد و حکم طلب برخی ازان رؤسا از دکهن تاکید رسید مرهته
مصالحه بواسطهٔ شجاع الدوله مغتنم شمرده داعیهٔ انصراف بطرف دکهن مصمم نمود و عطف عنان فرموده بطرف شاه جهان آباد معاودت کرد

ذکر برگشتن مرهٹه بملک دکهن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امر کن

بعد ازان که میرزا نجف خان سالماً و غانماً همراه مرهٹه بکمال کر و فر بطرف دار الخلافه شاه جهان آباد برگشت و مرهٹه معاودت بدکهن مصمم نمود خان مرقوم را بپادشاه سپرده سفارش بسیار در بارهٔ او نمود و از طرف خود هم بکارهای مرجوع این نواح مامور فرموده خود رخصت سفر بجانب دکهن کشید میرزا نجف خان باستظهار مرهٹه تقویت یافته قاصد حصول اسباب اقتدار شد و صلاح در ان دید که با پادشاه ساخته در دیارے که مسخر پادشاه چندان نباشد علم تسخیر برافرازد بناءً علی هذا از پادشاه اسناد اکثر چکله‌هاے قرب جوار دار الخلافه و توابع صوبه اکبرآباد که عمال پادشاهی را مجال مداخلت در انها از تسلط اتباع جاٹ نبود درخواست نموده حاصل کرد و فوجے لائق بدادن یومیه بقدر معاش از مفلسان قلاش و دیگر ارباب تلاش بامید ارتقا بمدارج علیا بهم رسانید بمحالات مذکوره قاصد گردید چون بحدود جاٹ رسید پسر سورجمل که وارث اوان راجه آن دیار و قائم مقام سورجمل بوده دم اقتدار میزد فوجے گران مع سمرو که شش هفت هزار تفنگ انداز معروف به تلنگه با تفنگهاے چقماقی و پانزده شانزده ضرب توپ لائق جنگ میدان همراهش بود بمدافعه نجف خان بهادر فرستاد در جوار کول و علی گڈه بطرف شارع شاهی اکبرآباد مقابله روے داد چون فوج میرزا نجف خان بهادر تازه و رفیق ناآزموده بود اکثرے کوتاهی کردند بعضے جان بازی نموده مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جاٹ نیز شکستی افتاده پس پا شدند اما سمرو از آتشبازے تفنگ توپ بندوق فرصت اجتماع باصحاب نجف خان بهادر نمی داد میرزا نجف خان را هم در بازوے چپ زخم گولی تفنگ رسیده خون جاری گشت خان بهادر مرقوم در پناه چاه پخته که در ان میدان بود نشسته زخم خود را بست و با معدودے از سواران و خیل ایشان که متصل بآن مکان استاده بود مجتمع گشته تن بمردن داده یکبار نظر باعانت و حمایت ایزدی نموده سمارا عنان داده بر صفوف سمرو حمله آورد بمشیت دادار بیهمال اقبال یاورے نمود و سمرو را مع اتباع دل از دست رفته پاے ثبات بر جا نماند بے اختیار راه فرار اختیار نموده با کمال اضطرار در رفت و فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت نجف خانی گشت همین که روی سمرو از میدان گردید همراهیان نجف خان بهادر که از دور تماشائی بودند علی الفور رسیده فوج منصور را کثرتی پدیدار شد و دلها قوی گشته در تعاقب گریختگان تکاپوی بعمل آمد زمرهٔ از منهزمان فوج جاٹ درین تگ و تاز طعمهٔ شمشیر بهادران دلیر گردید و از پے رفتگان عرصهٔ بعیدے باقدام جلادت پیموده سالماً و غانماً معاودت نمودند میرزا نجف خان بعد این فتح نمایان صوبه دارے اکبرآباد از حضور درخواست پادشاه را فایده از اکبرآباد متصور نبود و قلعهٔ آنجا هم در دست جاٹان بود دفعاً للنفاق پیشگاه حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان وغیرهما که دورے نجف خان را بدل خواهان بوده اندسندش را بلا عذر و تامل نوشته فرستادند چون چشم نجف خان مرقوم از خواب و دمیدن صبح دولتش را آغاز بود و انتظام آنجا بخوبی میسر آمد و قلعه اکبرآباد نیز طوعاً و کرهاً مسخر گشت میرزا نجف خان صلاح حال و مآل خود را در اکثار سپاه و احضار سرداران رزم خواه دیده دست از اندوختن زر و مال بالمره برداشت و هر چه حاصل میشد بطور مردم جماعه دارے پیشه بر نقاداده خود هم بقدر حاجت انچه ضرور بود از آن جمله زر بها برمیداشت و با رفقاے خود راه مساوات سپرده بهمین صورت مردم کار از فوج بسیار جمع نموده بعد ازان بمحاصره قلعه ڈیگ که از قلاع مشهوره جاٹ و در رصانت و متانت شهرهٔ آفاق بود پرداخت و مدت این محاصره امتداد یافته بعد یکسال و دو ماه قلعه مذکوره مفتوح و مسخر و میرزا نجف خان را سرمایهٔ عروج و اقتدار میسر گشت و از حضور

بادشاه منصب میر الامرائی بانتقال نجیب الدوله و عزل ضابطه خان مع خطاب ذوالفقار الدوله امیر الامرا بهادر غالب جنگ یافته بمرتبه عالی رسید و پسر سورجمل که دران قلعه بجای پدر بر مسند راج فرمان روا بود در قلعه دیگر رفته با نجف خان بهادر ابواب مصالحه و معامله کشاده امان خواه گردید نجف خان بطور مناسب که تسلط خود هم باشد و اولاد سورجمل و اتباع آنها نیز ناچار گشته بعجز و اضطرار جویای مفاسد و پیکار نباشند فیصل داده بنای آشتی گذاشت و آهسته آهسته اسباب حروب و ریاست لائق شان امارت فراهم آورده در سلک امرای ذوالاقتدار و مقتدران نامدار انتظام یافت

ذکر در آویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد علی محمد و دوندے خان و استیصال خاندان روهیله افغان

شجاع الدوله با سرداران انگلیشیه رابطهٔ اتحاد و عهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که همدگر را با اعادی روی دهد مستحکم داشت علیهٔ میرزا نجف خان بر ضابطه خان و افاغنه اتباع نجیب الدوله و جات وغیره تماشا کرده چون با افاغنه کینه های دیرینه داشت حقوق اخلاص هائیکه از سعد الله خان پسر علی محمد و عنایت خان پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود بالمره فراموش نموده داعیهٔ استیصال خاندان و نام و نشان جمیع افاغنه جزم نموده از عماد الدوله گورنر هسٹنگ بهادر جلادت جنگ استمزاج و تعیین [illegible] معتدبه در جلدوی اعانت برای کمپنی فرموده اذن مکاوحه با افاغنه درخواست گورنر بهادر هرچند از طرف کمپنی مامور بود که افواج انگلیشیه را از حدود ممالک مستقره خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از کرم ناسه و حدود صوبه اوده و اله آباد است بی ضرورت برای جنگ و انتزاع ممالک دیگران بیرون فرستد و ملک تازه برای خود یا شجاع الدوله که با کمپنی حلیف بود از دست دیگران انتزاع نماید همین قدر حکم از کونسل ولایت داشت که اگر کسی بر ملک شجاع الدوله بعزم استخلاص آید افواج انگلیشیه فرستاده مدد او نماید و اگر کسی در ملک بنگاله و عظیم آباد باراده مذکوره در آید شجاع الدوله با اعانت و امداد انگلیشیان برآید و مصلحت درین عمل و آرزو قناعت آنکه افاغنه با الوس خود کوباشند راه و بلا گردان و فدیه و قربان این ممالک اند هر کسی قاصد این دیار شود ناچار است که اول با آنها در آویزد و آنها نیز ناچار بنابر خود [illegible] حراست محروسه خویش مدافعهٔ او نمایند اما نظر به بعضی فواید گورنر راضی گشته شجاع الدوله را بجنگ افاغنه باذن افواج انگلیشیه را با عانت مامور نمود شجاع الدوله بحافظ رحمت وغیره بنابر اتمام حجت اول پیغام نمود که من در هنگام اضطرار و اسطهٔ مصالحه با مرهته و شما گردیده مبلغی خطیر از طرف خود با و رسانیدم و شما را از دست برد تاراج و حوادث ترکتاز آنها رهانیدم و مدت [illegible] که ایصال زر و ران قدر مدت [illegible] بود منقضی گردید هنوز زر معین بمن نرسیده و الحال باید آن زر بلا امهال ادا سازید و الا مهیای حرب باشید حافظ رحمت که مرد هوشیار و دور اندیش بود شیخ الله خان وغیره اولاد دوندے خان و فیض الله خان ولد علی محمد روهیله و دیگر رؤسا و رئیس زادگان افاغنه را یکجا نموده پیغام داد که شجاع الدوله با اعتماد اسباب حرب و افواجیکه خود بضابطهٔ فرنگ آراسته و امداد و اعانت افواج انگلیشیان خواسته مهیا دارد و داعیهٔ جنگ و انتزاع ممالک ما نموده از عهدهٔ آتش بار افواج و اعوان او برآمدن از جملهٔ متعذرات است بهتر آنکه این بلا را بدادن زری که موعود بود دور نمودن و عوض حق بجانب اوست از سر خود دور نمائید و الا هرگز از [illegible] بر سخن امید آمد شجاع الدوله در باطن بهتائه اولاد دوندے خان نموده آنها را فریب داده و گفته فرستاد که من با شما و ملک شما کاری نیست گنگا ست کار سی غدار من شما بخاطر جمع باشید اما اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود در آتش او شما هم خواهید سوخت ابلهان مذکور بطمع زر و غرور از شعور دور افتاده در دادن زر یکه حافظ رحمت از طرف آنها و دیگران

متعهد گشته بود اهمال نموده دلالت بجنگ نمودند و دیگر جوانان نوخاستهٔ آن جماعه نیز بحماقت و غرور شجاعت در دادن زرهای
موعوده عذر عدم قدرت پیش آورده ترغیب بجنگ و امیدوار اعانت و رفاقت می‌ساختند حافظ رحمت هر چند فهمانید
که هرگز از عهدهٔ جنگ فرنگ بر نیامده آبروی مردی در میدان ریخته خواهید گردید و اعتبارهای افواج فرنگ دود از
دودمانها خواهد بر آورد چون ظلمهای بی پایان از فرقهٔ افغان بر مقیم و مسافر و اصناف بندگان خداوند منتقم قاهر گذشته
هنگام انتقام آن رسیده بود عقلها بر گشته موعظت حافظ رحمت در یکی از آن مستحقان غضب الهی در نگرفت و کار بمقابله
و مقاتله انجامید شجاع الدوله با افواج قاهره خود و جرنیل بارکر که سالار لشکر انگلیشیه بود مع توپهای بسیار و اسباب بی شمار در ملک
آنها رفته تاخت و تاراج شروع نمود حافظ رحمت هر چند تاکید و مبالغات در طلب اولاد دوندی خان و دیگر سرداران نمود
بمواعید کاذبه باستمال نموده از بعضی جاها اندک فوج و از بعض دیگر فقط وعدهٔ آمدن عنقریب می‌رسید تا آنکه شجاع الدوله نهایت
متصل رسید و حافظ رحمت لاعلاج گشته چارهٔ غیر از مقابله ندید با جمعیت خود و اتباع و بعض معاونان که کمتر از پنجاه شصت
هزار کس نبود در آمده نهری خشک که عمق بسیار و خم و پیچ بی شمار و بر کنارهای صحرا اشجار خاردار داشت پیش رو گذاشته
عقب آن توپخانه که میسر داشت با سلوک چیده مستعد محاربه نشست از یک طرف پلٹنهای شجاع الدوله بسر کردگی سرداران
خود که اکثری خواجه سرایان دلاور معتمد سرکارش بوده اند و از طرف دیگر پلٹنهای انگلیشیه بسر کردگی کپتانان و میجران هوشیار بهادر کارزار دیده
از اطراف صفوف افاغنه غیر راه مقابل راهها بهم رسانیده از دریاچه حائل گذشته شروع انشلاک توپها با آئین و ضوابط فرنگ نمودند چون چابک دستی
اینها درین کار بمرتبه بی زنهار است که غیر از حفاظت الهی چاره ندارد و در برابر رفتن مقدور فوج نامنتظم بی نسق هند نیست بلی فوج ولایت
که تابع فرمان سالار جنگ گریز او بر حکم سروران می باشد هرگاه اندک انصراف و اضطراب بطور خود نماید از سیاست و نسق ایشان محفوظ نمی‌ماند
از عهدهٔ مقابلهٔ این فوج و تاختن بر آنها بر نتوانند آمد افاغنه بی دست و پا گردیده کسان بی شمار از همراهیان حافظ رحمت و نفرا زیاده رهگرای
بیدای عدم شدند لیکن حافظ رحمت با معدودی از رفقای جان نثار سر رشتهٔ صبر و قرار از دست نداده در آن میدان داد
بکمال دلاوری بر پای پایداری نمود تا آنکه گلهٔ توپ بر سینه‌اش رسید هر چند بامر آمر کن فیکون از سینه‌اش بیرون نرفت
اما از صدمهٔ آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان را بعد قتل حافظ رحمت دل از دست رفته پای ثبات
برقرار نماند ناچار راه فرار اختیار آمده بگریختگان سابق لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از فیل
سواری فرود آمده جبههٔ شکر گزاری در حضرت باری بر خاک عجز و استکانت سود و هنوز سر بسجده بود که سر حافظ رحمت
بریده آوردند از کسانیکه او را دیده بودند شناسانید چون متحقق شد که ثانیه باز سر بسجده گذاشت و چون سر برداشت سالار جنگ
برادر زن او خواست که بدستمال خاک از چهرهٔ او بافشاند منع نموده فرمود که این خاک زیب سیمای من است الحمد لله که امروز
انتقام گستاخیهای بی پایان ازین جماعهٔ سفاک بی باک که باید من و دیگر مومنین و مترددین نموده بودند بکام دل کشیده آید
دران وقت ضابطه خان هم با هزار نفر از رحیله بملازمان دران عرصه همراه شجاع الدوله بود دلیر گشته شدن حافظ رحمت که مشیت ازلی
با انتقام اعمال آن جماعه رفته بود و ادبارهای بی پایان عائد احوال جماعهٔ افغان گردیده هراس بی قیاس بر دل صغیر و کبیر آن جماعه
مستولی شد و تفرقهٔ تمام در جمعیت و ازدحام آنها راه یافت شجاع الدوله افواج خود را در اطراف و اضلاع محروسهٔ افاغنه تعیین
نموده بانتظام برهمی آن ملک و احضار سروران آن جماعت بشرط اطاعت و قهر و قتل متمردان فرمان داد چار و ناچار فتح الله خان
وغیره اخلاف دوندی خان و محبت خان وغیره اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان پسر علی محمد خان معروف بروهیله

ذکر او بتقریبات مختلفه در دفتر دوم ثبت افتاده طوعاً و کرهاً از دامن کوهستان کمانون بعد ازان که از بدی آب و هوای
آنجا بجان آمده بودند داعیهٔ حضور شجاع الدوله نموده باریاب خدمتش شدند فیض الله خان باعتبار سردار زادگی که پسر علی محمد خان
است و بپرسش در زمان خود آقای حافظ رحمت و دوندی خان وغیره هم بود جمعی را باخود متفق ساخته در دامن کوهستان
مذکور بفساد انگیزی ملک نمود آخر بوساطت رؤسای انگلیشیه عهد و پیمانی برای خود درست گرفته حاضر شد و بعضی از
منتهای ممالک افاغنه که قریب به پانزده لکه روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت رؤسای مذکور گرفته در آنجا
فارغ البال بکام و آرام با جماعتی از افاغنه نشسته الی الآن بجمعیت و احتشام می گذراند دیگر بیچارگان محروم از معاش
بلکه بنا بر تحقیق زر و اموال زمانی ممتد مقید و در کمال رنج و عنا گذرانیدند فقیر اکثری از اولاد حافظ رحمت و دوندی خان
را در لکهنو بعد مردن شجاع الدوله در زمان شروع امارت پسرش آصف الدوله که ذکرش عنقریب ان شاء الله تعالی
آید دیده و احوال آنها بمشاهده و استماع از معتمدین ادراک نموده افضل و اشرف جماعهٔ مذکوره محبت خان پسر حافظ رحمت
برادر صغیر عنایت خان که با شجاع الدوله مخلص و در جنگ عظیم آباد که با انگلیشیه روی داد رفیق و معین شجاع الدوله
بود مشاهده گشت بحسب صورت و سیرت لیاقت سروری و دولتمندی داشت لیکن درین ازمان که واژونی
فلک سفله نواز بمرتبهٔ کمال رسیده بهرهٔ او دهی که نهایت دون مرتبهٔ او بود مقرر داشتند و فیض الله خان پسر علی محمد خان
را ملکی که حاصل او کم از بیست لکه روپیه نخواهد بود عنایت نمودند حال آنکه او در زمان اقوام خود زیاده بر ملک پنج لک
روپیه در ید تصرف نداشت نا قدردانی و سفله پروری این روزگار زیاده بران است که برین عمل تحیر و تاسف
کرده از جمله دون نوازیها شمرده آید **قطعه** فلک دون نواز یک چشمست * دان سگی هم بفرق سر دارد * هر خری
را که دم گرفت بشست * می نداند که دم خر دارد * می برد تا فراز گله خویش * چون خرش دید دست بر دارد *
بر زمینش زند که خورد شود * خر دیگر بجاش بر دارد * والی الله المشتکی **القصه** بعد این فتح گورنر هشتنگ بهادر
از ارباب کونسل شهر لندن که دار السلطنة انگلیشیه است مدتی معاتب ماند که چرا شجاع الدوله را درین جنگ مماشات
نموده اذن داد و افواج باعانت فرستاد و گورنر توجیهات موجه از حسن بیان خود نگاشته برائت ذمه حاصل نمود
و مورد عنایات بیش از بیش گردید *

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعهٔ افغان مابین شجاع الدوله و میرزا نجف خان *

میرزا نجف خان بهادر در بیان آوان از مرتبهٔ تبعیت و کهتری بر آمده با شجاع الدوله رتبهٔ همسری بهم رسانیده بود و شجاع الدوله
که سابق ازو کینه ها داشت بضرورت با او بنای دوستی و رفع عناد گذاشته دم از اتحاد می زد بلکه می گویند یکی از
بنات خود را نامزد او نموده در تالیف قلب نجف خان بهادر نهایت اهتمام می فرمود لیکن نجف خان بهادر بمقتضای
جوانمردی و فتوت در مراسم ظاهری خود را کهتر شمرده پاسداری آداب شجاع الدوله بروئیهٔ قدیمه می نمود درین اوقات
که بخت افاغنه برگشت و مملکت مقبوضهٔ آنها از دست شان منتزع گشت برخی ازان ملک بابت نجیب الدوله از دست
ضابطه خان وغیره اولاد او در ید تصرف نجف خان باعانت و شراکت مرهته بیشتر در آمده و بعضی ازان این طرف گنگا
ملصق بملک علی محمد خان و حافظ رحمت وغیره بسمت شمالی گنگا بود مثل چاندپور و ندینه و شهر گڈه وغیره و اکثر ملک او

بطرف جنوبی و مغربی گنگا بود مثل بارهه و سهارنپور و امثال ذلک و آنچه در دست حافظ رحمت و اولاد علی محمد روهیله و اخلاف دوندی خان بود و درین ولا بتصرف شجاع الدوله درآمد آن هم همین قسم که بعضش طرف شرقی و شمالی گنگا متصل سرحد و صوبهٔ اوده مثل شاه جهان پور و بریلی و انوله و تلهر و بن گڈه و بداون وغیره و بعضش میان دوآبه گنگا و جمنا مثل سنبهل و مراد آباد و امروهه و بعض مثل کانس گنج و دریا گنج و بلدیا گنج که از ممالک سابق بنگش بود و در عهد صفدر جنگ از دست احمد خان بنگش منتزع گشته بعنایت صفدر جنگ در قبضهٔ تصرف مرهته رفته بود و دیگر ملک مقبوضهٔ مرهته که بعد قتل و استیصال جماعهٔ مذکوره که از دست احمد شاه ابدالی در نواح پانی پت روی داد و مرهته مفقود الاثر و الطاقه شد این ملک را حافظ رحمت و احمد بنگش و اولاد دوندی خان و نجیب الدوله حسب الامر ابدالی باهم قسمت نموده هر یکی جای را در دست خود داشت ذو الفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر غالب جنگ برای انفصال تقسیم مملکت مرقومه عازم خدمت شجاع الدوله گردید چون بحضور رسید مداخل ممالک مذکوره را فهمیده از جملهٔ ملک نجیب الدوله آنچه این طرف گنگا مثل چاندپور و نذینه و بهتر گڈه وغیره بود بشجاع الدوله داده قدری از ملک بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان که اتصال بصوبهٔ اکبرآباد و شاه جهان آباد داشت خود گرفت و حدود قلمرو هر دو منقح و محقق گشته ضابطه خان را نجف خان بهادر از شجاع الدوله رخصت دهانید و مشمول عواطف گردانیده بهمراهی خود گزید و بنای وداد و اتحاد بعهود و مواثیق از طرفین استحکام یافت بعد ازان نجف خان مرخص گشته بملک اکبرآباد در حدود دیلا خود آمد و شجاع الدوله بنظم و نسق ممالک روهیله اشتغال ورزید درین ضمن اسباب انتقال شجاع الدوله از دار غرور بفرمان خداوندی مانند مهیا گشته دملی در بند ران که خیارکش گویند بهم رسید و بعد چند روز منفجر گشت چون مرضی است مشهور و بیم هلاکت دران احدی مظنون نمی شود پروای ازان نکرده بطوریکه معروف است جراحان ملازم از هندیان و ارامنه و بعضی فرنگیان که از مدتها ملازم سرکار بادشاهی و معتمد علیه بوده اند مداوای می نمودند تا آنکه آهسته آهسته افزود و شجاع الدوله و همنشینان او را تشویشی بهم رسانید گشت عجب آنکه این جراحت چنین اشتهار یافت که شجاع الدوله با دختر حافظ رحمت داعیهٔ خلوت نموده او را پیش خود خوانده او از فرط غیرت و شدت جهالت که در طباع نسوان خاصه زنهای افغان می باشد چاقوی مخفی با خود برده هنگام کشف عورت درانجا زده مجروح ساخت و آن چاقو را بزهرآب داده بود لهذا رو به بهی نیاورد باآنکه این سخن مطلقاً اصلی نداشت و محض غلط بود اما بمرتبهٔ شهرت یافت که الی الآن بعض کسان همین می دانند و علت مردنش می شناسند القصه که شجاع الدوله مضطرب احوال اراده معاودت بخانهٔ خود در فیض آباد که مرکز دولت او و بنا نهادهٔ جد مادری او برهان الملک است و اتمام و اکمالش او نموده فرمود و بسواری ناسکی آئینه رای گردید و میرزا سعادت علی خلف دوم خود را به نیابت درانجا گذاشته سیدی بشیر حبشی را که عمدهٔ ارکان دولتش بود باعانت و اتالیقی او معین نموده و خود باوائل ... بفیض آباد رسید

ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله بادل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدوله معروف به میرزا امانی پسرش و برسادهٔ دولت

بیماری شجاع الدوله یوماً فیوماً اشتداد پذیرفته منجر بمادهٔ سرطانی گشت و چند انکه اطبای حاذق انگلیشیه و ملازمان قدیم و جدید یش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجهٔ مرض کوشیدند سودی نداد بر چند موت بمقتضای آیهٔ کریمهٔ لا یستاخرون ساعة

دلالت نقد مومن از اجل موعود تقدیم و تاخیر نمی تواند نمود اما چون ایزد تعالی حدوث هر امری را در دنیا بسببی از اسباب
گذاشته بعضی از آن علل و برخی خفی می باشند از جمله اسباب خفیه هم گاهی بعضی در نظر هوشیاران متبصر جلوه گر
می گردد در خصوص مرگ شجاع الدوله آنچه برفقیر متحقق گشته بسبب جوان میری او و در گذشتن از دنیا با دل پر از حسرت
بعد از آن که اسباب اقتدار بسیار بهم رسانیده آرزومند اکثر مقاصد ارجمند بود بعضی از اعمال قبیحه اوست سرکار عمده ذات
و صفات حمیده هم در ذات او مجتمع و خلق کثیری از دولت او منتفع بود لیکن دو سه کار در کمال زشتی از و سر زد و ایزد
تعالی در انتقام همان عملها او را با دل پر از حسرت در عین جوانی در زمان برخوردن از دولت و کامرانی محروم و مایوس ساخته
بدار آخرت با بهر از آن افسوس رهگرا گردانید یکی خود بدعهدی با میر قاسم خان هر چند هر چه بر سر او گذشت او هم
مستحق آن بود لیکن شجاع الدوله را نمی بایست با کسیکه پناه باو برد و برفقای او اوراق کلام الهی عهود را با ضمان
ایزد قادر توانا و حضرت سید انبیا و عترت طاهره آن سرور و حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مرقوم و
بمهر خود مختوم نموده خاطرش را در حفظ جان و مال و آبرو مطمئن گردانید و پیش خود طلبیده در نهایت ظاهر فاشی نماید و
بعد گرفتن زرهای او و رفقای نمک بحرامش را با خود متفق ساخته او را مع عیال مقید گردانید و جمیع اموال او را از جواهر
و اشرفی و انواع اجناس ضبط نموده پر کاهی برای او نگذارد و امیر مقتدری را با گدای محتاج برابر گرداند
دوم گمان بد در حق وظیفه خواران ممالک محروسه خود که شاید در حساب و شمار از لکوک مضاعف خواهند بود و برده یکقلم
همه را از وجوه معاش آنها محروم و یومیه و اراضی و دیهات آنها را ضبط نمود و خلق کثیری از آن جمله در خانها از الغیرت
و ناچاری بسته لفاقه های متوالی مردند و برخی بگدائی مبتلا گشته اوقات حیات را بفقر و ناکامی بسر بردند
ممکن است که ده بیست کس از مشایخ مرائی مرتکب بعضی امور ناشایسته که موجب سوء ظن با فرقه مذکوره تواند شد بوده باشند
اگر تنبیه آن جماعه منظور داشت بایستی که تخصیص و تحقیق درین خصوص بعمل می آورد و اولی خود آن بود که درچنین مواقع
کمال اغماض میفرمود چه سلاطین و حکام ظل الله اند چنانچه او تعالی شانه روزی را به نیک و بد می رساند اینها هم بخلق
الهی کار فرما گشته روزی کسی را منقطع نکنند سعدی: ولیکن خداوند بالا و پست * بعصیان در رزق بر کس
نه بست * سوم پاس عرض و ناموس مردم خصوص اتباع خود کمتر میداشت و در ساختن جاهای خاطرخواه خود در شکستن
بیوت رعایا و ملازمان از ایذا و اضرار غربا پروای نمی نمود و چندین بار مردم باین سبب نهایت ایذا یافته خانهای بسیار
کسان مع اموال شان برباد و تاراج بیلداران و ارباب عمارت سرکار شجاع الدوله رفت و تظلم و استغاثه فرق مذکوره
را غیر از خدا دیگری شنوا نبود بهر صورت چون کار از مداوا گذشت و امید حیات منقطع گشت تودیع از زن و مادر و احباب
نموده روز پنجشنبه بتاریخ بیست و دوم ذی قعده سال هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجرت ازین عاریت سرا انتقال
فرموده علم در کشور بقا زد بطور تواتر از صداقت شعاران معتبر مسموع شد که روز عزای او در فیض آباد نمونه محشر پیدا
احدی نبود که جزع و فزع نکرده باشد محبت خان خلف حافظ رحمت که خوبیهای او شرح نمی توان داد پیش فقیر نقل می کرد
که باآنکه من برباد داده او بودم و هر چه از دست او بربا رفته ظاهر است با این حال غم انتقال او مرا بنحوی متاثر ساخت
که خود داری نتوانستم و سیلاب اشک از چشمهای من جاری بود میگویند چنانچه یوم العاشورا در بعضی مجالس
گاهی اتفاق می شود که کسی بی رقت بنظر نمی آید همین صورت در تمام محوطه حصار فیض آباد بود و گمان نمی رود

که هیچ کسے بے گریه و زارے بوده باشد سالی قبل ازین بر پشت یا شانهٔ او دانهٔ بهم رسید چون پدر و جد او برهان الملک بمرض سرطان مرده بودند اندیشهٔ مرض مذکور کرده مبلغ پنج لک روپیه نذر کرد و بعد شفا یافتن ایفاے عهد نموده مبلغ مذکور با ماکن مقدسه فرستاد اما چون اجلش بهمین مرض موروثے مقدر بود آخر بهمین علت مبتلا گشته درگذشت بعد تغسیل و تکفین جنازهٔ او بطوریکه در مملکت هندوستان رواج دارد جمیع تجملات سوارے او را حاضر ساخته برآوردند میرزا علے خان و سالار جنگ خلفین محمد اسحق خان مرحوم که برادران زنش بوده اند با جمیع ارکان دولت و نمک پروردهاے او مع عموم ملازمان و رعایا مشایعت جنازه نموده راه سے پیمودند هنوز تا باغ گلاب که براے دفنش مقرر شد جنازه اش نرسیده بود که پسر سعادتمند او میرزا امانی راکه بآصف الدوله مشهور است تمناے جانشینی پدر را اضطراب وا فر بهم رسیده اندیشها فرو گرفت که مبادا بسعی ارکان دولت دیگرے از اولاد پدرش بر مسند فرمان رواے جلوس میسر آید بنا برین مروت و حیا را بر طاق نسیان گذاشته متوسلان خود را تاکید نمود که رفته هر دو خالوهاے او مرزا علے خان و سالار جنگ را بتقیید تمام از مشایعت جنازه برگردانیده بحضورش آرند *

ذکر جلوس نمودن میرزا امانی آصف الدوله بر مسند جانشینی پدر و بر باد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانی و درهم شکستن دسته هاے فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضی طبا طبا برادرزادهٔ مصطفی خان بمرتبهٔ نیابت کل و بعضے از سفاهت هاے آن بزرگ دودمان * * *

چون محرمان آصف الدوله میرزا امانی بطلب میرزا علی خان و سالار جنگ رسیدند اول این هر دو برادر عذر شرمسارے در حضور عالمیان خواسته انصراف از اثناے راه مناسب ندیدند بار دیگر بمبالغهٔ تمام طلبیدن و فرمود که خواهی نخواهی باید آمد هر دو برادر رندگو مجبور برگشتند دیگران احوال بر اینمنوال دیده مرضی خلف جانشین را فهمیده با میاپیش آمد خود بے طلب برگشتند آصف الدوله بنا بر مشورهٔ گذاشته بعد تنقیح و تصمیم کرنل گلیس و یکی دیگر از رؤساے انگلیسیه را که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبید و گفت که درنگ مناسب نیست مشیت ایزدی جارے شد الحال مرا بر مسند جانشینی پدر باید نشانید سرداران مرقوم عجلت را مناسب ندانسته تسلیه او نموده امر تیاسنے فرمودند او مبالغه را از حد بدر برد و وعدهٔ اداے مبلغے خطیر در صورت پذیرفتن امرش نمود آنها دیدند که پسر کلان شجاع الدوله از زن همسر همین است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد ازما چه سے رود بلکه فائده عائد حال ما مے شود دستار برسر او بسته اعیان و ارکان خانه اش را حضار فرمودند نقارچیان و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از اثناے مشایعت جنازه شجاع الدوله بنقاره خانه رسید و اعیان و اشراف ملازمان نیز حاضر آمدند و خلعت سعادتمند که گویا آرزومند این روز بودند بنا دمانے تمام بر مسند ایالت جلوس نمود و هنوز مردم بے نام و نشان که با جنازهٔ پدرش مانده بودند انفراغ از دفن جسد او نیافته بودند که صداے نقارهٔ شادمانے از در میرزا امانی بلند گردید او بر مسند فرمان رواے متمکن گشته میر مرتضے خان برادرزادهٔ مصطفے خان را که میر سامان خانهٔ او در عهد صاحبزادگیش بود خلعت نیابت کل داده هفت هزارے صاحب نوبت ساخت و ماهیے و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید رفقاے پدر مثل ایرج خان و سید بشیر و غیرها از متوقعات خویش مایوس گردیده هر یکے بفکر خود افتاد ایرج خان بهانهٔ حصول اسناد از حضور شنید

مباسے نی رفاقت واتحاد با نجف خان بہادر رخصت گرفته روانه شاه جہان آباد شد وبدر رفتن خود غنیمت شمرد و بعد سهل مدتے آصف الدوله
مع کل افواج از فیض آباد بعلت عدم موافقت با مادر و جدهٔ خود بطرف لکھنو شتافت بعد بیرون رفتن از شهر مادر خود را پیغام دادن
زرہاسے خزانهٔ پدر فرستاد چراکه شجاع الدوله خزانه را بنا بر مشاہدهٔ وفا واثبات زن خود که بهنگام انعقاد مصالحه با انگلیسیان دیده بود
همه بدست اوسپرده انواع کلمات ناخوش با لپر و مادر درمیان آمده آخر بدادن زرمعتدبه بشرط فارغخطی قبول نمود و آصف الدوله
بظاهر مبلغ پنجاه لکهه روپیه از مادر خود گرفته فارغخطی اخذ اموال پدر نوشته داد چون میرزا امانی چند نفر از تلنگه را بتقرب خصاص
داده در خدمت خود میداشت و آنها همه وقت حاضر وچون سایه درپے او مے بودند الحال که باختیار خود مطلق العنان گردید
هر یکے ازان پیاده هاسے سند و راخطابها و مناصب و خدمات متعدده و رساله چندین صد سوار و پالکی هاسے جهالردار داده
اقتدار بیار و کمال تقرب بخشید و یکے ازانها را حکومت بیسواڑه داد اما خود را گویا بدنام گردانید و یکے از کهاران پالکی خود را
نیز در زمرهٔ همان مردم منسلک گردانیده راجه مهرا خطاب داد و جمیع مقربانش غیر از پواج واداسے نمینشستند بعد چندے به لکهنو رسیده
در انجا متوقف گردید و پس از زمانی بطرف اٹاوه که منتهاسے حدود ملک اوده و انتر بید است رفته در خیام معسکر مکث بسیار
نمود و در انجا برادر خود میرزا سعادت علی را مع سیدے بشیر حبشی طلبداشت چون حاضر آمدند اول سید بشیر را مورد عواطف
گردانیده غافل ساخت بعد صباحے چند که مردم متعینه او را هم مائل بطرف خود ساخته بود چندے از جماعهٔ داران را مخفی اشارد
نمود که سیدے بشیر را گرفته بیارند سیدے بشیر ساعتے قبل از ازدحام مردم بر این ماجراے آگهی یافته با بعض مخلصانش متحیر بود
که چه کند ناگاه مردم مامور رسیدند میر بهادر علی سیدے از نجباسے بارهه دیرینه رفیق حبشی مرقوم و مستغرق دریاسے احسان
بیکران او بود بسید بشیر گفت که من تا زنده ام این مردم را بجود مشغول مے دارم و تو بهر قسم توانی خود را ازین مهلکه بیرون کن
و بعض دیگر را که اعتماد بر آنها بود سفارش سیدے نمود که دریا ازینجا قلیل فاصله دارد بزودے تا معبرش رسیده بشیر را که ماد
شمانمک پرورده او هم سید و نجف خان که آن طرف دریاست باید رسانید و اسپ سوارے خود که تیار داشت بشیر را دا سوار کرده
چند کس را همراهش داد و گفت تا پاسے دارید بگریزید درین عرصه قاصدان رسیدند و بخیمهٔ بشیر شور رشے برپا گشت و او درعین
آشوب بدر رفته راه مقصد گرفت میر بهادر علی استقبال مخالفان نموده در صحن خیمهٔ بشیر با کمال دلاورے سد راه آنها گردیده داد
مردے و مردانگے داده تا دم آخر کوشید و تا نصف ساعت نگذاشت که کسے داخل خیمهٔ خاص بشیر گشته بر احوال او اطلاع یابد
درین عرصه او نصف راه رفته قریب ساحل مراد رسید و بمجرد ورود عبور دریا نموده از حدود آصف الدوله سالما بیرون رفت و در انجا
میر بهادر علی شربت شهادت نوشیده و بشیر گلزار جهان خرامید اعدا از جویندگان بشیر چندانکه جستند اثرے ازان آهوے
سیاه رم خورده نیافتند پس آصف الدوله میرزا سعادت علی را از علاقه اختیار کار ملک روهیله که پدر برا او مقرر کرده بود بازداشته
صورت سنگه را که او هم از عهد پدر بدیوانی سرکار ممتاز بود بران کار مقرر ساخت و اقتدار مختار الدوله در نیابت بجائے رسید که
از آصف الدوله نامے بیش نماند برادر کلان خود را که سید محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر دهانیده نایب صوبه اوده
گردانید و برادر دومے را که معزز خان بود خطاب معز الدوله بهادر دهانیده نیابت صوبه الهآباد بخشید و هر یکے از اقربا و اصدقاے
خود را بمراتب زیاده از لیاقت رسانیده جمیع ملازمان قایم و جدید سرکار شجاع الدوله و آصف الدوله را هم بعنایت و رعب تسلط
متوسل خود گردانید و برادران و سینے اعمام خصوصاً هر دو برادر حقیقی او اسباب امارت مهیا داشتند و کسے را مجال نماند که با او
دم مخالفت تواند زد ✽

ذکر متعین شدن مستر مڈلٹن از کونسل کلکته برای حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور زمان پدرش شجاع الدوله و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مستر جان برشتو بجای او بسعی و خواهش جرنل کلاورن و ظهور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمشیت خالق لیل و نهار

بعد رحلت شجاع الدوله و مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر هستنگ بهادر مستر مڈلٹن را برای حاضر و ناظر بودن بر اوضاع و اعمال آصف الدوله بضابطهٔ عهد پدرش مقرر کرده فرستاد زمانے بسیر بر ورود مستر مڈلٹن گذشته بود که جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیشیه برای استکشاف احوال گورنر هستنگ بهادر جلادت جنگ حسب الامر ارباب کونسل لندن دار السلطنه انگلند ولایت فرقهٔ انگلیشیان در رسیدند و بتقریبات چند که ذکرش در دفتر دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر غالب آمده عملهٔ انگلیشیه هر جا که بود بر وفق تجویز و خواهش اصحاب ثلثه مذکوره علی الرغم گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر متفرق گشته عمله دست نشان گورنر مرقوم معزول شدند در همان ایام مستر مڈلٹن هم بعلت دست نشانی گورنر معزول شده بجای او بخواهش اصحاب ثلثه مرقومه و حمایت جرنل کلاورن مستر جان برشتو متعین شد چون جوان هوشیارے بود آصف الدوله را مع عمله بر روی کار آورده و او آسان دانسته دست تصرف بدانائی و ابلهی دراز کرده جمیع کارهای ممالک محروسه شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارهای سرکار آصف الدوله گشت مختار الدوله نائب مختار مقتدای آصف الدوله و جمیع عمله و اتباع او سفهای بے خرد بوده اند چنانچه بعد چندے که فقیر هم وارد آن دیار بتقریبے شد و ذکرش ان شاء الله تعالی آید همه را برای العین مشاهده نمود مردمے بنظر آمدند که اوصاف آنها بیانے نسبت در نوع انسانی بیزار از آنها هم آنها خواهند بود بے شائبه تکلف بهائمی چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان آنهاست انهم کالانعام بل هم اضل سبیلا القصه مستر جان برشتو مختار الدوله را بعضے کلمات خوش آیند که امید حمایت در مخاوف عظیمه از ان استشمام توان نمود گفته برین صرافت آورد که ملک بنارس وغیره علاقهٔ راجه بلونت سنگه که بست و پنج لکهه روپیه مالگزاری و قریب هفتاد لکهه روپیه دخل داشت به کمپنی بدهاند آن احمق ابله بهمان قدر سخنان بے فروغ خوشنود و مغرور گشته آصف الدوله را که کارے بالملک داری نیست زبانی مستر جان برشتو سخنان هم و امید گفته باشد در رضا راضی ساخت و بلا تامل سناد عطای آن ملک به کمپنی نوشته داد گورنر هستنگ بهادر اگر چه ازین امر که ملکے مثل بنارس ضمیمه ممالک مسخره کمپنی گردید نهایت خوشنود گشت اما ازین جهت که خود تا بنارس برای ملاقات شجاع الدوله آمده و ملک بلونت ظاهرا بانواع تدبیرات از شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله معاذیر دلپذیر آورده بنارس وغیره ملک بلونت را نداد و جان برشتو که بار شاه گورنر حکم قطره از دریا دارد باین سهولت و آسانی ملک مذکور را گرفته ضمیمه ملک کمپنی گردانید بخصوص سرداران انگلیشیه اینجا و ارباب کونسل ولایت نام عظیمی بهم رسانید اندک مکدر شد و چندان خوشش نیامد و مختار الدوله نادان با وجود چنین تواضع نمایان برای استقلال و حمایت خود هیچ گونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کلکته نگرفت اگر می خواست در چنین رعایت عظیمه بنا کارهای خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیشیه استحکام میداد و کسی را مجال آن نمی شد که بطرف او نگاه تندے نماید تا به کشتن چه رسد و اگر احیانا کشته میشد در انتقام و مکافات قتل او قیامتے برپا میشد بلکه ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدوله منتقل گشته باولاد مختار الدوله میرسید لیکن چون دوائر فلکی مقتضے استیصال اهالے این دیار است هر که ابتر مردم است رب النوع اینها میشود و با کسانیکه تجربه کاران روزگار و نهایت دانا و هوشیارند معاملات روسے داده هر کارے که نباید میکنند و آنچه باید بفراسخ ازان دور تر میروند القصه بنارس با توابع و لواحقش از ممالک محروسهٔ شجاع الدوله منتزع گردیده ضمیمهٔ بنگاله و

عظیم آباد گردید و در معاملات ملکی و ملکی صوبهٔ اوده و الٰه آباد و بھرگڈه و کوڑه و اٹاوه وغیره ملک روهیله نیز بے رضا و اطلاع مستر جان برسٹو هیچ امرے امضا نمی یافت و آصف الدوله مگر برائے فارغ بالی و آسایش خود بآهنگ بلند علی رؤس الاشهاد گفتن آغاز نهاد که مستر جان برسٹو برادر من و مالک و مختار کار ریاست هر چه بفرماید همه ها اطاعت نمایند و از افواج آراسته پدر و سرداران بعرصه آورده او آزرده و ناملطمئن بوده ادائے تنخواه آنها در جنب اخراجات بیهوده خود عبث و بے فائده مے شمرد لهذا در باطن قاصد استیصال آنها که فی الحقیقة خود را بے پر و بال ساختن بود گشته درین داعیه کوشیدن گرفت ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر جنگانیدن آصف الدوله مختار الدوله را با نجیب پلٹن و مستاصل شدن فوج مذکور بتقدیر آمر کن ✤

شجاع الدوله مغفور چار پنج هزار کس نجباے مغلس شاه جهان آباد و اطراف و جوانب را جمع نموده فی نفر پانزده روپیه مواجب مقرر کرده و سید احمد نامے را بریاست آنها معین نموده در تربیت آنها بضابطهٔ پلٹنهاے انگلیشی اهتمام فرموده هر چند بندوقهاے ایشان فتیله دار بود اما در شلک چابکی و چالاکی برابر چقماقی داشت بلکه چست تر از ان چه درین جماعه نجبا بوده اند و پاس خاطر و مراعات اینها زیاده از دیگران مے شد آصف الدوله که از رفقاے پدر بیزار و در فکر برانداختن آنها و بے پر و بال ساختن خود بود آنها را که بطرف کاسپے متعین بوده اند طلبید چون رسیدند دور تر از لشکر خود امر باقامت نموده و فرمود که توپها را داخل توپخانه نمایند آنها بعضے از ان اضراب داخل توپخانه نموده یک ضرب یا دو تا نزد خود داشتند برای فرستادن آن هر دو ضرب وبنده و فقها هم حکم نمود آنها دانستند که اراده بند ادن طلب و استخفاف و بے آبروئی و تفرقهٔ الجماعه منظور دارد جواب دادند که هرگاه چنین حکم مے شود وجه مشاهرهٔ ما که در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپها داخل کارخانه و خالصا مے کرده آید برآشفته مختار الدوله فرمان داد که اینها سرتابی مے نمایند تادیب و گوشمال شان باید پرداخت او عذر خواست که ملازمان سرکار اند و حق بجانب دارند وجه درماهه خود مے خواهند دیگر غرضے نیست گفت اگر شما بر سر شان نمی روید ناچار من میروم او دید که هرگاه خود قاصد شود و من استنکاف نمایم در عالم نوکرے نامناسب و موجب کمال آزردگی و برهمی فیمابین خواهد بود بضرورت اطاعت فرمان نموده با فوج ملازم خود و متعینه سرکار سوار شده بمقابله شتافت آنها ناچار آنکه میر احمد مرده و سرداران داشتند بازهم صفوف آراسته جنگیدند و کار بجائے رسیده بود که اگر اندک اعانتے از جائے بآنها رسد مختار الدوله را از پیش بر دارند لیکن چون ازدحام بطرف مختار الدوله بسیار بود و سامان بے پایان همراه داشت لعبد زد و خورد لائق و مقتول و مجروح شدن یاران موافق که جماعهٔ کثیرے از طرفین رهگراے سید اسے عدم گشتند شرذمهٔ قلیلی چون مجروح و مایوس از ظفر باقی ماندند آن زمان هر یکے راه فرار پیش گرفته بطرفے خزید و خلقے بسیار از طرفین که همه ملازم آصف الدوله و نزد ربازوش بودند نابود و تباه گردید و آن ابله شادمان و خوشنود گشت اکثرے از ملازمان خصوص بعض خواجه سرایان که شجاع الدوله به تتبع افواج انگلیشی آنها را جرنل قرار داده همراه هر یکے شش هفت پلٹن و چندین ضرب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نموده بود با هوا صاحبزاده بلند اقبال سپے برده خیالاتے چند در دل خود مے تراشیدند از ان جمله بسنت خان خواجه سرا که بسیار معتمد علیه شجاع الدوله و فی الحقیقة خالے از جراُتے نبود با مختار الدوله دعوے همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمے آورد لهذا اکثر تا جا قیها باهمدگر روے داده بوسائل و وسائط تصفیه مے یافت درین ضمن یکنوبت کدورتها افزوده از حد آمیزش تجاوز نمود و آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرائی او و اتفاق با مستر جان برسٹو آزرده گشته در فکر برانداختن

او می بود بسنت خواجه سرای مذکور که بجرئت مشهور بود و هم داعیه آصف الدوله پیش برده خواست که بطوری قابو یافته کار مختار الدوله را باتمام رساند فی الحال رضای آصف الدوله درین خصوص حاصل نموده بالمنابا میرزا سعادت علی هم ساخت که هرگاه من مختار الدوله را اتمام کنم شما علی الفور با چند کسی که دارید سوار شده حاضر آئید من او را کشته حضور آصف الدوله خواهم رفت در همان گرمی کار او هم باتمام رسانیده شما را بر وساده ایالت خواهم نشانید

ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و بسنت خواجه سرا از پی هم و بدر رفتن میرزا سعادت علی در حدود نجف خان صحیح و سالم

چون مشوره های مرقوم الصدر تصمیم یافت بسنت خواجه سرای از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی با گذاشته و عهود و مواثیق کاذبه که دران دربار رواج دارد در میان آورده دعوت مختار الدوله نمود معهود آنکه از اول روز تشریف آورده بسر در وقت طعام بخانه اش خورده و اوقات تمام روز و شب بلهو لعب همانجا بگذراند و آخر شب بدولت خانه خود معاودت نماید چون مرگ او رسیده و اوقات حیاتش منقضی گشته بود قبول نمود و روز موعود که پایان زندگانیش بود به دربار آمده و از آصف الدوله رخصت گرفته قاصد خانه بسنت گردید بسنت تا آن زمان بعض مخلصان خود را که از ان جمله هر دو خواهر زاده میر قدرة الله برادر ابن عم زاد میرزا ابو الحسن میر باقر بودند یکی مراد علی و دیگری لطف علی نام داشت برارادهٔ خود آگهی داده بقتل مختار الدوله برانگیخت چون مختار الدوله بکر و فر امارت بدر خانه بسنت رسید بسنت تا سر دروازه استقبال نموده بکمال تواضع فروتنی از سواری فرود آورده بجائیکه برای او مسند گسترده بودند آورده نشانید چون موسم تابستان بود در لشکر اکثر ارباب استطاعت در ساحت خود زمین را کنده ته خانها ساخته بودند بسنت هم ته خانه بتکلف در جای خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضای قضا پذیرفته در آنجا رفت بسنت بعرض رسانید که رخت دربار از بر کنده بآرام و بی تکلف بنشیند و رنگ مرغوبه اش را هم حاضر ساخته اقداح افراح بگردش در آورد بعضی از اقربای مختار الدوله بحضور غیر می گفت که در شراب سمی قتال آمیخته داده بودند اگر سمی کشتند باز هم مختار الدوله می مرد خلاصه چون قریب نصف روز گذشت ممتاز الدوله بعضی از مصاحبان را هم رخصت کرده بتهیهٔ خواب مکر خرت مستعد گردید چون از همراهانش کسی نماند و خدمتگاران هم جابجا آرام گرفتند میر مراد علی و برادرش با دو سه کس دیگر یکبار بی خبر در ته خانه در آمده بزیر تیغ بی دریغ پیکرش را ریزه ریزه کردند و بعضی از خدام او که حاضر بودند از خوف جان گریختند خبر بخیمه اش بردند بسنت خواجه سرای فوج خود را مع توپها تیار کرده با دو سه کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدوله آمد مستحفظان ابواب کمپنی ها را باندک فاصله از خیمه آصف الدوله توقیف فرموده او را تنها گذاشتند که بحضور رود او هم در عین سکر مسلح و با براق شمشیر کشیده آمده آداب مبارکباد تبقدیم رسانید که دشمن ولی نعمت را حسب الامر کشتیم آصف الدوله بر جان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمدی مگر ارادهٔ من داری گفت چه مجال که داعیهٔ نمک حرامی داشته باشم گفت شمشیر دو بکن آن اجل گرفته شمشیر را دور انداخت چون بی شمشیر ماند آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشند حسب الامر او هم همان نفس سر در پی مختار الدوله گذاشت عمو یا خالوی میرزا آکلان شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله می بود بعد کشته شدن بسنت در رسیده او را مقتول دیده و متحیر گشته برای حفظ آبروی خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعرض من نباشد مرا هم با کسی تعرضی نیست آصف الدوله

برخود ترسیده گفت بیرون رو کسی را با تو کاری نیست او به بانگ بلند گفت که اگر او برود کسی با او متعرض نشود و هم مغتنم شمرده در رفت چون جرأتی و ثبات کسے هم با او نیاویخت میرزا سعادت علی بهجوم تهمار گشته شدن مختار الدوله خود را بسلاح و یراق آراسته بر اسپ خود سوار گشته تا بخیمه گسائیان که سالاران عمده لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بست خواجه سرا شنید چون باین هیأت برآمده بدنام و انگشت نما شده بود دست پاچه گردید که چه کند نه مقدور تاختن بر میرزای آصف الدوله داشت نه یارای ماندن ناچار از گسائین استمداد نمود که اگر رفاقت کنے برادر را بر داشته کار از پیش مے بریم و ترا در ملازمان درجه اعلی خواهد بود گسائین جرأت نیافت چون میرزا سعادت علی از نصرت گسائیان مایوس گردید اسپ جلد گامے درخواست او مادیان سواری خود را که بسے چهل کروه رفتن معتاد و نهایت سبک رفتار جلد گام بود تیار کرده فرستاد و میرزا سعادت علی بر او سوار شده با تفضل حسین خان که اتالیق و مربی و معلمش بود و معدودی از رفقا در رفت و بدون مزاحمت سالماً از حدود ممالک آصف الدوله گذشته در حدود میرزا نجف خان رسید ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر شنیده بقدم نیازمندی استقبال نموده ملاقات فرمود و باحترام و عزت آورده در خانه خود جای داد و محالات چند برای معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده برفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقاتها نهایت پاس ادب مرعی داشته آمدن میرزا سعادت علی را بخانه خود کمتر مے خواست اکثر خود رفته در نهایت فروتنی و تواضع سلوک مے نمود و اگر احیاناً میرزای مرقوم بخانه اش مے رفت تا سر دروازه استقبال نموده آورده بر مسند خود مے نشانید و خود با دب فرو تر مے نشست*

ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم کوڑه و اٹاوه بود بدست کپتانان انگلیشی حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور

سرداران عهد شجاع الدوله بملاحظهٔ این حرکات و اوضاع خاطر پریشان و هر یک بدگمان گشته چارهٔ خود جستن آغاز نهادند اما چون در هندوستان الحال نوکری نمانده و سردار مقتدری هم چنانکه صاحب عزم و جرأت و سپاهی دوست عالی همت باشد در قطری از اقطار پیدا نیست ناچار بمباشات مے گذرانیدند از آن جمله محبوب علی خان خواجه سرای که اندک مایه جرأت و غیرت دارد و بمشاهده اطوار صاحب زادهٔ خود حیران بود که چکند اما فوج و اسباب شایسته همراه داشت مع سوار و پیاده های برق انداز [illegible] جمعیت ده دوازده هزار کس با او بود و در طرف کوڑه و اٹاوه که بحدود ممالک مرهٹه اتصال دارد حسب الامر شجاع الدوله بکرّوفر امارت در کمال سطوت و اقتدار مے گذرانید آصف الدوله را استیصال افواج همراهی او هم در خاطر گذشته داعیهٔ آن نمود که او بطرفے بدر رفتن نیافته مضمحل گردد و با معدودی در حضور آمده حاضر باشد او نیز باین ارادهٔ بیهوده مے خواست که اگر آصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان بناچاری ننگ نمک حرامی بر خود گوارا نموده بذو الفقار الدوله نجف خان بهادر ملحق گردد آصف الدوله با مستر جان بریسٹو مشورهٔ امر مذکور نموده فوجے از ارباب انگلیشیه بسردارے کپتانے چند باین کار معین نموده مخفی از اغیار روانه نمود و سبب بر کندن افواج ملازم خود از بیخ و بن آنکه چون آسایش دوست و روز و شب مخمور با مصاحبان خود بود و از هر امری که غیر بازی طفلانه مثل پتنگ پرانی و مرغ جنگانی و چوپڑ و امثال آن باشد نهایت نفور و بیزار است نمیخواهد که ساعتے بلکه آنے رجوع بکارهای ریاست و سروری نماید و ملکداری و اسپهبدی چاره ندارد بغیر از اشتغال با مور عظیمه و فکر بلیغ و مصاحبت بعمده ارکان کارگزار هوشیار و استماع جواب و سوال آنها

و ملاقات و صحبت باهر یکی از ملازمان و تسلیه و دلجوئی آنها و آصف الدوله با آنکه احتمال انواع مکاره و آلام بنابر ریاست است احتمال
امور مذکوره بر او اگرچه آنی هم باشد نهایت دشوار و از جمله متعذرات بلکه محالات است و انگلیشیان را سی دانند که وجود مثل من دار
بلی آزار مغتنم دانسته راضی بایذا و اضرار من هرگز نخواهند بود دیگر آنکه زمام ملک و ارسی بدست آنها سپرده فارغ البال بسر برم
و اصحاب انگلیشیه که نهایت فطن و هوشیار اند فی الحقیقت وجود چنین کسی را لطیفهٔ غیبی و نعمت غیر مترقبه شمرده و بخوبی نا خوشش
نخواسته او را مع اصحاب او مطلق العنان داشته اند و کاری با او و اتباع عزیز او ندارند بلکه آن قدر که او و مصاحبان مرغوب
او را باید مهیا داشته راضی و خوشنود ش می دارند دیگر کل معاملات مالی و ملکی و انتظامش مع افواج و آراستن اسباب
حروب در قبضهٔ اختیار خود داشته در پرده نام از مالک ملک و فوج و خزاین و جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حروب خود اند
حسن اتفاق آنکه طرفین همدگر را مغتنم می شمارند اما خانهٔ شجاع الدوله که یادگار امرای عظام و درین ایام قائم مقام سلاطین هند و خانه
امید لکوک مردم و عمده و عمده زادهای این مملکت وسیعه بود مسکن و ماوای بعض اراذل و پواج که مصاحبت آصف الدوله دارند
مانده اثری ازان بزرگواران بلکه اقربا و خویشان شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست جاییکه بیست هزار
سوار جرار و پنجاه شصت هزار پیاده برق انداز چابکدست و هزاران عمده های با نام و نشان بوده اند و تجار و صناعان هر پیشه
در کمال رفاه بی وسواس و اندیشه بسر می بردند لشکر او همسری با سواد اعظم شاه جهان آباد و معموری آن داشت الحال مثل
ده ویران و مفلوکی چند خسته و حیران و پریشان افتاده اند و معدودی که رفاه و جاه دارند پیاده های یکسر به چند اند که در عهد
این زمان نوکری دو سه روپیه سرمایهٔ فخر و اعتبار شان بودی فیلبانان و اقربای آنها و کماران و انفار فاعتبروا یا اولی الابصار
القصه کپتانان مذکور با سه چار پلٹن بهانهٔ رفتن بطرف دیگر مثل مسافران که ازان راه گذرند متصل معسکر محبوب علی خان رسیده
قاصد ملاقات با او شدند او نیز مضایقه نکرده ملاقات نمود یا همدگر دیده و باز دید بعمل آورده معلوم نیست بچه تقریب بنای ورود
با با دسی گذاشته آمد چون محبوب علی خان داخل دار الحکومة خود گشته فوج و توپخانه را بیرون شهر در معسکر گذاشت لعد سه چار
روز کپتانان فوج خود را آخر شب در کمال اخفا آراسته توپها را بضابطهٔ جنگ درست داشته از جاییکه لشکر داشتند کوچیده اول
صبح صادق بر سر معسکر محبوب علی خان رسیدند مردم آنجا که خبر از جایی و کاری نداشتند کسی برای قضای حاجت رفته و کسی
در خواب غفلت خفته مگر معدودی از تلنگهای سنتری که عبارت از پاسبانان بیدار و تیار اند بجای خود ایستاده بودند
بضابطه که دارند استفسار و مزاحمت نمودند افواج انگلیشیه اطاعت نکرده متصل به پلهٔ شلک رسیده ایستادند و بعض از سرداران
در میان معسکر آمده گفت که ما بطرفی می رویم از میان لشکر که راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت مردم لشکر ممانعت
نمودند اینها نشنیده بسرخاش پیش آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار نبودند بمجرد یک شلک جماعهٔ بسیار مجروح و باقی ماندگان
مشوش گشته راه گریز پیش گرفتند و توپ و بندوق و اسباب آن بضبط سرکار در آمده اسباب سپاهیان بغارت لچه های
لشکر رفت محبوب علی خان این ماجرا شنیده بکار خود در ماند چون عند الملاقاة عهد و پیمانی شده بود بضرورت از کپتانان
مذکور رخصت گرفته مع اسباب خود بخدمت آصف الدوله رسید او که همین صورت می خواست بعد رسیدن مشمول
عواطف نموده وسیله برای او معین داشت و لطافت علی خان خواجه سرای که او هم باصطلاح کمیدان بلکه مالک
یک برگیدی بود که عبارت از چار پنج پلٹن است دو سه پلٹن همراه داشت بمشاهدهٔ این حالات قاصد رستگاری خود گشته
راهی برآمد بر شدن می جست چون همیشه معهود بود که فوجی از سرکار شجاع الدوله در حضور پادشاه باشد شخصی برای

این کار تجویز مے شد او همین را غنیمت شمرده کار ساز بیا برده داده تعیناتے آنجا گرفت و بحضور پادشاه رفته با میرزا نجف خان ذوالفقار الدوله و دیگر اعیان آنجا ساخته الی الآن که اواسط نود و پنج هجرے از مائه سیزدهم است بسر بردن در آنجا مغتنم مے داند و پسران ایام سیر او ران مختار الدوله که در کمال اقتدار بودند بسبب هیچ کارگیها مصدر امرے نگردیده مقید شدند و اموال و اسباب بتمامی اموال مختار الدوله بضبط سرکار در آمد و برادر او مع بعض ملازمان و اقاربش بانواع شدائد مبتلا بوده آخر الامر رستگارے یافتند و برائے پسر مختار الدوله و دختر او و زنش که از نسبے اعمام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقرر یافت هنوز سید محمد خان و سید معز خان اسیر دام بلا بودند که فقیر هم بحسب تقدیر وارد لکهنو گردیده در آن ایام آصف الدوله مع کل اتباع و مستر جان برشتو وغیره اصحاب انگلیشیه همه در آنجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر جنگ بنت برهان الملک مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله دختر موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر کلان که بنابر عدم موافقت با پسر و نبیره دلفت و انس بفیض آباد و بیوت آنجا که ساخته و آراسته شجاع الدوله اند از آن مکان نجنبیده در مساکن خود اقامت داشتند

ذکر ورود مسود این اوراق در بلدۀ لکهنو و فیض آباد بحسب اتفاق

مخفی نماند که تولد فقیر و مسکن آبا و اجداد پدرے و مادرے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پدرے این بے مقدار سادات سبعی حسن از اولاد ابراهیم ملقب بطباطبا اند و این ابراهیم از اجله سادات کرام و اعلام [illegible] اهره است یکی از اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام سکنی اختیار نمود و از آن باز متوطن آنجا بوده اند یکے هم از آن سکان ملائک آشیان وارد هندوستان گردیده در دهلی و بعد در شاه جهان آباد توطن ورزیده و اجداد مادرے فقیر سادات موسوے اولاد امام زاده عالے مقدار سید احمد بن موسے بن جعفر علیهما السلام مشهور بحضرت شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز اند مزار فائض الانوارش در شیراز بنهایت معروف و مطاف و حاجت روائے اصناف خلائق است و کرامت بسیار و خرق عادت بے شمار از آن آستان ملائک پاسبان بکرات و مرات بمرائے ظهور یافته و مے یابد چنانچه نور باران آن رواق بین الآفاق از نهایت اشتهار از اظهار بے نیاز است جد مادرے فقیر سید زین العابدین عمه زاده مهابت جنگ بود و بعد انتقال آن مرحوم والده او یعنی جده مادر فقیر عمه مهابت جنگ حسب الوصیة مرحوم مرقوم عجلت در کتخدائے والده فقیر نموده از این کار انفراغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور پس از کشته شدن اعظم شاه ترک نوکری نموده مادام الحیوة منزوے بود بعد کتخدائے والده تا هفت سال دیگر بهر صورت گذشت درین ضمن تولد فقیر در سال چهلم از مائه دوازدهم هجرے در بلده شاه جهان آباد در رو داد و پس از دو سال دیگر برادر دومے فقیر سید علے نقی نیز پا بعرصه هستی نهاد و فقیر در سال پنجم از عمر سبک خرام و برادر مرقوم سه ساله بود که عسرت زور آور و جده و والده جمیع اولاد و پسر خود را مع همه و برادرا همراه گرفته و خانه سلکے را فروخته از شاه جهان آباد برآمده خود را در مرشد آباد بنگاله که مهابت جنگ برفاقت شجاع الدوله ناظم صوبه مذکوره بود آنجا اقامت داشت رسانیده و اولاد و پسر خود را بدست برادر زاده خود مهابت جنگ سپرد و بعد چند روز مهابت جنگ بیاورے اقبال نظامت صوبه عظیم آباد یافت والد مرحوم برفاقت او در بلده مذکوره رسیده وطن گزید از آن زمان الی الآن که سال نود و پنجم از مائه دوازدهم هجرت است درین مکان ایزد تعالے بکام و آرام و بعزت و احتشام نگهداشته سیت مملو کرد محالات مملوک و التمنا بقدر قسمت که در ظاهر بسبب غفران پناه مهابت جنگ میسر آمده در حقیقة تصرف داوقات در گذرست

در سنه هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجری بنوعی فقیر بسبب ضمان معامله زمینداری که مرهون احسان شده از سالها بود و از و
امید نفع و تلبیسات نداشتم خساره بمبلغ پنجاه و شصت هزار روپیه کشیده اسباب خانه و زیور و ظروف همه را فروخته و سه چهار هزار
روپیه سودی از مهاجنین قرض گرفته از عهده ضمان برآمده و از دست تقاضائیان خصوص علی نقی خان که سببی موجب تعیش
منغص آزرده خاطر گشته در مقام معاودات بودند رهائی یافت و حاصل التمغا که وجه معاش منحصر به همان بود در جای ادای
قرض تقرر یافته حواله مهاجن شده و راهی برای معاش و تحصیل وجوه آن هرچند اقل قلیل باشد از هیچ سو در نظر نبود تا آنکه بعد ماهی
ماهی قدر سر احسان امیر الدوله جرنیل گاردنبار در فتح جنگ که در زمرهٔ انگلیشیان بلکه در نوع انسان درین عصر و زمان مثل او
برای فقیر هنی فی الحقیقه برای جمیع آشنایان بلکه کل هندیان دیگری معلوم و مشهود نیست بقلعه داری چنار گره که از قلاع متینه
مشهوره متصل بنارس برلب دریای گنگا واقع است از کلکته مامور گشته بعظیم آباد رسید چون با فقیر از سابق رابطه معرفت و آشنائی
داشت بملاقاتش رفتم احوال فقیر دیده و شنیده نهایت تاسف نموده و فرمود که چون درینجا الحال کاری ندارید همراه من بیائید
آنچه میسر شود باتفاق خواهیم خورد و بنده تکلیف آن شفیق از الطاف خفیه ایزدی شمرده همراهیش گزیده روزی چند بعد رفتن او
راهی گشته بقصبه چنار گره رسید مداخل آنجا بقدر مصارف ضروریه اش هم نبود اما فقیر را در کارهای مالی آنجا مختار ساخته
نهایت رأفت و عنایت مبذول حال بنده داشت تا زندگی خانه که لیاقت اقامت فقیر مع اهل و عیال داشته باشد
از سرکار خود آراسته داد و بجرهٔ سواری خاص خود که بمثابه خانه وسیع کشتی بود بعظیم آباد فرستاده و زاد راه لایقی داده عیال
مرا طلبید و سه صد روپیه نقد در سر ماهی بنام اطفال مقرر فرمود و شموع کافوری و غیره مایحتاج را نیز از سامان خود فرمان داد
که آنچه مراد در کار باشد بلا پرسش رسانیده باشد با این حال کمال احترام در ملاقات و دلجوئی همه اوقات نموده فقیر را خوشنود
می داشت چون سید انست که مداخل قلعه داری بمصارفش وفا نمی کند و شنید که افواج آصف الدوله که بداب انگلیشیه
مودب است سرداریکه از عهده تربیت و خبرگیری آن و آراستن اسباب حرب بکه مناسب فوج مذکور باشد برآید ندارد و تعیین
قرار یافته که کرنیلی از فرقه انگلیشیان بمرضی آصف الدوله برین کار تعیین شود جرنیل مذکور را که در آن وقت کرنیل بود بخاطر
گذشت که اگر این کار بنام او مقرر شود مناسب است و خالی از فائده طرفین نخواهد بود و لیکن چون با مستر جان شور آشنا نبود
و خود اظهار خواهش این کار لائق نمی دانست با فقیر درین خصوص استشاره نمود فقیر گفت که خط سپارش فقیر بنام انگلیشی
که او با شما آشنا باشد نوشته باید داد تا بنده بتقریب تحصیل کارهای خود در آنجا رود و بوساطت انگلیش مکتوب الیه با مستر
جان شور ملاقات نموده تقریب این امر با حسن وجوه بدون اظهار درخواست شما نماید باشد که حسب خواهش سامانی میسر آید
پسندیده فقیر را رخصت نمود فقیر اهل و عیال و اکثر رفقا را همانجا گذاشته با معدودی از همراهان از قصبه چنار گره کوچیده عازم فیض آباد
و لکهنو گردید چون بلده جونپور در راه واقع است عبور فقیر به بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد صحبت فضائل و بزرگواری برگزیده
حضرت باری السید السری البری عمالیس بالحری مولانا محمد العسکری روح الله روحه از بدو تماشا معه افروز این
سیلی بضاعت سعادت اندوز بود و در قصبه چنار گره تلمیذ سدید آن سید سعید مولوی مظفر علی ایده الله تعالی بلطفه الخفی
والجلی بتقریبی وارد و فقیر در خدمت او مستفید بود محامد آن بزرگ والا دودمان از زبان او بالبسط بیان شنیده آرزومند
ملاقات آن صاحب مقامات و سعادات گردیده سعی بیتش رسیده دو ساعت کامل بشرف حضور او مشرف گردید و حسن
بیانش را که سیلی از تفصیل فضائل او بود بگوش خود شنیده بمراتب زیاده تر از آنچه می شنید بچشم خود دید چون ذکرش

درین کتاب بطریق تبرک واجب بود فقرۂ چند از احوال آن خجسته خصال بزبان قلم داده بعد ازین شرح احوال این سفر سعادت انجام خواهد نمود ✣

ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفۂ حق گزینے دیباچۂ کتاب راستی و راست بینی مجموعۂ فضل و دانشورے مولانا محمد عسکرے روح الله روحه واوصل الینا فتوحه ✣✣

از سادات کرام و اعیان ذوے الاحترام شهر جونپور است نظم بود آن ستوده خصال ✣ راسخ العلم متقن الافعال ✣ کرده از علم خویشتن اخذ کتاب ✣ نه علی العکس ان ذاک عجاب ✣ منطقش راز دار علم و حکم ✣ در اشارات او شفاے غم ✣ طلعت او مطالع انوار ✣ منحلے زو غوامض اسرار ✣ در جامعیت انواع علوم و اصناف فنون وحید اعصار و در حسن بیان و طلاقت لسان فرید ادوار مدة العمر بافاده و افاضۂ علوم اشتغال داشت و به قلیلی از وجه معاش قناعت ورزیده همت بر زیاده طلبی نگماشت و هر چند که تحصیل اکثرے از کتب متداوله بطوریکه معمول و متعارف بین الناس است نکرده اما بذکاء طبیعت و صفاے قریحت و شدت غیرت عدم فهم مطلب باستعداد ادراک معنی لفظیه و مواد هیأت ترکیبیه مطالعه نموده در جمیع فنون معقول و منقول و فروع و اصول به تبحرے تمام و قوتے تا الکلام همه ساینده مغلقات و مشکلات هر فن را بوضوحے به صفحۂ تقریر میگذاشت که تشکیک هیچ مشکک را در ان مدخلیتے نمیگذاشت طلبۂ علوم و ارباب استعداد از هر دیار دور و نزدیک بحد متش رسیده استفاده میکردند حافظ نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ✣ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ✣ از علوم رسمیه در گذشته متلذذ و از پابندیٔ عادات و رسوم نبود شیوه اش تجرد منشی و پیشه اش خود مشکنی بود و نه خود فروشے همانا غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ✣ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ✣ اشتغالش تدریس که بهترین اشتغال ظاهر و خوشتر وسیلۂ ستر احوال باطنیه است جهت اطاعت امر مرشدش بود و شیخ بهائے حدیث علم رسمی در خرابات براهی دو حتیم بدسنید است ✣ طور آن یگانه با اطوار فضلاے این زمانه نانبود لاحد دل من از همه خوبان ترا گرفتار است ✣ خراب طور تو ام ورنه حسن بسیار است ✣ اظهار فضیلت را از جمله رذیلتے انگاشت و هر چه را که باعث عجب و نخوت گردد بیتر از سیه سے پنداشت عرفے حسن عبادات را برقع نسیان زدن ✣ رشتی اعمال را لوح و قلم داشتن ✣ با فضول ما آشنا و از سمعت و ریا بیسے بیرا گاہے برزبانش عیب کسے با منقصتی چه صراحة و چه تعریضاً و کنایة نرفته اگر کسے در حضورش باین قسم سخن آغاز کردے از سعت خلقی که داشت صریحاً منع نکردے بل بنوعیکه برادر گران نیاید سخن دیگر به میستی خواقا فے خوش خلق چو مشک چینی از علم ✣ پر مغز چو جوز هندے از علم ✣ روزے حکایت کرد نموده از حسن بهمه سے میفرمود که مرا با شیخ صدر جهان عرف میان انگنون که از اعاظم مدرسین و فضلاے وقت خود و شمس بوده در فن معقولات و مناظره دستی تمام داشت اما بنا بر ابتلا به بلیۂ تقلید در قید تعصب بود و راه بطالت مے پیمود اخلاصے بود و ایشان را نظر شفقت بر من زیاده از اندازه روزے در خانۂ ایشان نشسته بودم و کتاب فواتح میر حسین میبدی علیه الرحمه در دست و گرفتم چون ایشان بسیے من خاطر نشان شان بود مرا مخاطب ساخته گفتند که بیا سید ما و شما مناظره کنیم تا معلوم شود که برحق آیا مذهب شیعه از انجا که ایشان در علم و فضل و هم در سن و سال از من فزون تر بودند بکمال ادب عرض داشتم که مرا چه یارا که با شما مقابله نمایم و از راه مناظره پیش آیم باز همان سخن آغاز کردند بدستور عذر خواستم باز همان نوع گفتند و مبالغه و ابرام از حد بردند

لاعلاج شده گفتم هر چند امثال ما را با امثال شما مناظره کردن سوء ادب است لیکن بنا بر اطاعت امر ناچارم پس می گویم که اثبات حقیقت احد الفریقین از آیات کلام الٰهی و احادیث حضرت رسالت پناهی مع که او الخ امال ذو وجوه است و ثانی احتمال وضع و اختراع و تاویل دارد خالی از صعوبتی نیست و مدار تسنن و تشیع برین است که افضل الناس بعد نبی ابوبکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علیه السلام و افضل را لابد است از مابه الفضل او لا سخن در مابه الفضل کنیم یا قطع النظر از آیات الٰهیه و احادیث نبویه تا افضلیت هر که افضل باشد آشکار دید آید دو پس سؤال می کنم که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و صناعات مختلفة النسبه در خست و شرافت کدام یکی از اینها مابه الفضل و الشرف تواند بود از تامل اندک در جواب گفتند که صفت علم اشرف و اعلی و افضل و ابهی است گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نتواند کرد اما علوم هم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت در خست و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل وافی کرده گفتند که معرفة الله و علم الصفات گفتم که از علی بن ابی طالب چندین خطب و رسائل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانه که اکثری از انها بنظر شریف رسیده باشد منقول است و از ابوبکر بن ابی قحافه هم اگر چیزی درین باب منقول باشد ارشاد شود تا بینهما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سر بجیب تفکر فرو بردند و بعد از دیری قهقه کنان سر برداشته و دست بر زانو زده خواندند العجز عن درک الادراک ادراک این قول ابوبکر بن ابی قحافه است و متاسف شده گفتند حیف که تا این مدت درین جهالت و ضلالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما هدایت یافتیم و اصیر مولهای یکمد و معما که از نتایج طبع آن سید والامقام است بطریق تبرک ثبت افتاد باسم سیف علی تا در جگر گل شگافته ام ز ازعل جگر ملی نیافته ام ز باسم کامل مگذار روز دو گوید جفا نیست ز سر مو در دل یارم و فا نیست ز باسم شهاب خان گل شبنم زده شرمنده از ان گلچهر است ز شد غو بان عرقش آب بر روی مهر است ز عمر شریفش از هفتاد متجاوز بود و در سنه یکهزار و یکصد و نود و هجری بعالم جاودانی رحلت فرمود بردالله مضجعه تاریخ وفات او ست حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة والسلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیلهٔ آن ازین سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید ز

بنده در لکنو رسیده و با مستر برستو ملاقات کرده بنوعی که مناسب دید ذکر خودی که کرنل دریا دل بنده را لیاقت این کار در ذات ستوده آیا لشس براه جای کردنی دانم او را آصف الدوله ظاهر کرده بکونسل کلکته نویسانید یا بسعی و تجویز دیگری از صاحبان کار مذکور کرنل مرقوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پیش رفتی حکم جنرل گادرد اصدار یافت مستر جان برستو فقیر را ازین خبر آگهی داد فقیر خوشنود شد و بیرون از لکنو معاودت نموده پیش از ورود خود خطی متضمن این خبر بکرنل نوشته فرستاد اما او را قبل از ورود خط احضر حکم کونسل رسیده آگهی دست داده منتظر گشته که براه ال فقیر داشت منشی ملازم خود را با بهر کارها و بعجره سواری و کشتیها بنا بر حمل اسباب برای آوردن عیال بنده در پتنه گذاشته و تاکید بسیار بانها نموده خود از راه خشکی بر ڈاک روانه لکنو گردید و خطی متضمن این احوال در ضمن که چند نوشته بود بمصحوب ملازمی با ڈاک بپای خاکسار فرستاد تا در راه هر جا برخورد ببرد فقیر ترتیب بجویز نو رخط و خبر یافته عیال را همراه گرفته باز بلکنو برگشت و تقریب یده ماه در آنجا بود درین عرصه چهارده ماه که عبارت از یکسال و دو ماه است و همه در ان مدت با آن عزیز قدر شناس جواد در ان بلاد بود

رعایت مبلغ ده هزار روپیه نقد بافقیر نموده کمال تواضع و فروتنی در ملاقات و تسلیه و دلجوئی فقیر می نمود و روادار معارفت نیده بنود لیکن نقش او در آنجا درست ننشست مستر مدلتن که بعد مستر پرشتو بکار آنجا مقرر گشت و کرنل مذکور امید اتفاق و اتحاد ازو بسیار داشت بسبب اتفاق کرنل با توستی که از مستر مدلتن بود و بعمل نیامد و صحبت فیما بین همدیگر نهایت ناچاق شد شنیده در ابتدا پایان احوال صحبت این هر دو دریافته باجبار مرخص گشته بعظیم آباد آمده ٭

ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانهٔ آصف الدوله و پدرود نمودن ایرج خان جهان فانی را در اندک زمان و بعرصه آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان و معزول شدن مستر جان برشتو و آمدن مستر مدلتن بجای او ٭

فقیر اول که بلکهنو رسید معلوم شد که قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدوله چون کسی لائق نیابت در ان قدر مردم سپاهی عدد و حصر در نظر نبود بضرورت رجوع بایرج خان که ذکر بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدوله بهانه جواب و سوال حضور مرقوم شده لازم افتاد و آصف الدوله رقائم استماله و دلاسا متضمن طلب بنام او با تاکید بسیار نگاشت چون او را بر عهد و قول صاحب زاده اعتماد نبود از مستر جان برشتو که در ان اوان مدار علیه ملک و وزیر بود استدعای خط طلب متضمن عهود و پیمان حفظ آبرو و جان و دیگر اموری که خاطر نشان او داشت نموده نوشت که تا عنایت نامهٔ سامی نرسد بنده آمدن نمی تواند چون نوشتهٔ مستر جان برشتو حسب الطلب او رسید قاصد لکهنو گردیده بعد ورود بمنصب نیابت و اختیار در جمیع معاملات سرافراز و بعنایت خلعت فاخره و فیل و پالکی جهالردار و نوبت و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بنا برانکه با اتباع و اقارب مختار الدوله سرگرانی و فکر تدارک بر سیمی داشت و ابتری اوقات ریاست و حکمرانی او داشت سید محمد خان و سید معز خان هر دو برادر مختار الدوله و بعضی معتمدان آنها را مورد عتاب ساخته مدتی مقید نگهداشت و انواع تعذیب و تعزیرات بر آنها نموده هر چه توانست از دست شان کشیده گرفت فقیر هم بپاس سیادت و از آنکه خاندان مختار الدوله شعبه از سادات طباطبا و سبب اعمام این کمترین خلق [illegible] برای آنها نمود اما چندان سودی نبود بعد تحمل آلام و مشاهدهٔ انتقام ایام دولت هر کس رهائی یافت [illegible] الدوله مقرر گشته دهها جاگیر بقدر معاملش یافت و هر دو برادر آن مقتول گاه گاه باریاب کورنش آصف الدوله می شدند و اکثر در خلوت و انزوا می گذرانیدند محمد علی خان همشیره زاده مصطفی خان که عمه زاده مختار الدوله و در زمان اقتدارش عروجی داشت با فقیر از عظیم آباد که هنگام دولت عالی جاه وارد بلده مذکور گشته تا عهد مهاراجه شتاب رای عامل و متعهد پرگنه سانده و پلیا بود نهایت آشنائی داشت درین وقت که فقیر برفاقت جرنیل گاردار وارد آنجا شد در دوستی و اختلاط گشاده آمد و رفت بسیار می نمود دوست و باسلیقه مهذب که بجا است و مرتبه بسیار از دنائت و بی شعوری برادران مختار الدوله و خواجه سرای مختار خانه ایشان داشت و اصل باقتضای تقدیر فائده بر آن مترتب نشد فقیر را ملاقات آصف الدوله و آمد و رفت بکرر بدولت خانهٔ او و ادراک صحبت در خلوت و غیر خلوت میسر آمده در ظاهر از شعر بی بهره نبود و مطابق مضمون شعر مثنوی حضرت مولوی رحمه الله تعالی که می نمود مثنوی چشم باز و گوش باز و این ذکا ٭ خیره ام از چشم بندی خدا ٭ نهایت بصحبت اراذل و بدراج مائل و اگر احیانا در ان زمره کسی هم بود در پاجی منشی از اخس اراذل هم نازل و غیر از لهو لعب و عیش و طرب بکار دیگر رغبتی نداشت و ارتکاب عملی که مردم او را بآن متهم می نمایند در اوضاع اشغال اثری از ان عمل بظاهر نیست بلکه بر بیگانه بنا

گاهی به بیرق اندازی و تیر اندازی ترغیب جوانان اردو لیهای مقرب برای استرضای خاطر آنها رغبتی بسیار می‌نماید و هر روز
از صبح تا نصف روز از باغی بباغ دیگر از صحرای بصحرای با تماشای فیلخانه و بعد هر دو سه روز فیل جنگانیدن و غیر ازین
اعمال یا امثال ذلک الاشغال هیچ کار استعمال ندارد در زمان حیات و اقتدار مختار الدوله سالار جنگ دختری را از بنات خود
با پسرش بامید پیش آمد منسوب نموده بود و بعد کشته شدنش انکار آن نسبت داشت آصف الدوله مبالغه بسیار درین کار فرموده
سالار جنگ را باین امر راضی ساخت خود متصدی این شادی گشته بخوبی انجام داد و باین عمل هم نهایت رغبت دارد
در خانه متوسلان او هر جا شادی شود رفت سیکی را گرفته و بطرف ثانی از عمله و اتباع کسی را که اهلش دانست مقرر نموده تشبیب
بسیار امر مذکور را بانصرام می‌رساند بار در زمان ورود فقیر هم بخانه قائم خان فوجدار فیلخانه حاضر شده مهتمم شادی خانه او

ذکر امام بخش غلام بچه بد انجام و اقتدار آن سفله ابتر باقتضای دور فلک دون پرور

یکی از غلام بچه‌های کسی امام بخش نام نهایت شلتاق و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزادگی آصف الدوله و حیات
پدرش از آقای خود گریخته تا بآصف الدوله رسید و نهایت مقرب گردید شجاع الدوله بر شرور او آگهی یافته مدتها مقید و
مسلسل داشت و بعد مدت بشفاعت اعزه رفقا از زندان بر آورده اخراج نمود او مختفی در نواح پرگنه تانده می‌بود و خبر اقامت خود
با آصف الدوله می‌نمود بعد انتقال شجاع الدوله آصف الدوله پروانه طلب او بتاکید فرستاده او را طلبید و درین اوقات
که فقیر وارد گشته از زمان سردن مختار الدوله سنت علیخان خواجه سرای جرنیل جمیع تلنگه‌های ملازم سرکارش که سی چهل
هزار نفر پیاده و چهار و پنج هزار طرق سوار بوده اند گردانیده باقتداری می‌داشت که محسود جمیع سرداران و عمده‌ها بود فقیر
او را مکرر دیده و گفت گوی او بگوش خود شنیده چنان می‌داند که نهایت پاجی و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود
لیاقت خدمت گاری که دو روپیه در ماه باید داشت نداشت بشرطی که از مفاسدی که در او مجتمع بود معرا باشد مصرع
گران بود اگر راست پرسی بهیچ + الحقیقه لائق دکانداری اخس تنگ فروشان لشکر اراذل حسن رضا خان
نائب بآن درجه و مراتب از او می‌ترسید عجب آنکه بعد چند روز از بر آمدن فقیر دل آصف الدوله از مصاحبت او سیر آمده در نهایت
ذلت و خواری از ملک خود بدر نمود و ملای نمود که کسی او را جای بار ای سواری چار وائی دهد و جمیع اسباب
او را ضبط نموده برهنه پا و سر از خانه و ملک خود بدر ساخت با خبری از و مسموع نگشت و در دادن زر تنخواه احوال آصف الدوله
آنکه از ملازمان غیر اردلیها هر که وجه مشاهره خود خواهد با او دشمن در سلک دما هم برکسانیکه دست یابد بی باک است بعض کسان
قبل از ورود فقیر اجماع و بلوای برای وجه تنخواه خود نموده زرها گرفته رفته بودند از ان جمله چند کس هنگامیکه فقیر در لکهنو بود
بدستش افتادند چند روز مقید داشته بدم توپ پرانید بقیه سیاست آنها آنچه مرقوم شد از مردم همانجا شنیده والعلم
عند الله الحمید المجید بعد چند روز از ورود فقیر کسانیکه هم که سر دعمده آن سرکار بود دقابو یافته مع اسباب و سامان بدر رفت
دلمنشکر نجف خان بهادر پیوست و همین قسم کسی از اقربای برهان الملک صفدر جنگ نیز در رفته پناه بدولتخانه نجف خان بهادر برد

ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعرصه آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان +

روزی چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگزار رجوع صغار و کبار دربار آصف الدوله و مملکت محروسه او

بوده اندک استعفا سے داده بود و از جان برستو جواب و سوال داشت که صاحب ملک ملکی و مالی کار نداشت زیرا که بابت قرض خود
بذمه آصف الدوله دعوے دارند اقساط آن مقرر کرده از ما لقد بگیرند و دست تصرف از ملک کوتاه کرده برد که عهد شجاع الدوله مغفور
موافق عهد و پیمانیکه میان کمپنی و آن مرحوم بود بعمل آرند و اگر قبول نموده جواب و سوال منظور باشد شنیده با صاحب در کونسل گفتگو
خواهد نمود و مستر جان برستو از طلب داشتن او ندامت کشیده چاره می جست تا چه گذرد درین عرصه ماده سوء القنیه و ضعف و بیرون دست
کبد که از پیشتر داشت استعداد کرده منجر باستسقا شده و اندک زمانی کریکار و چند روز بنابر آن مبتلا بوده جهان بے بقا را بدرود
نمود و فکر بهم رسانیدن شخصے لائق نیابت در دل آصف الدوله و مستر جان برستو مترسخ گشته در تفحص آن افتادند چون حسن رضا خان از
عهد شجاع الدوله داروغگی باورچی خانه و اندک تقربے داشت و درین عهد هم تقرب بیش از بیش بهم رسانیده از حاضر باشان خلوت
و جلوت و واسطه جواب و سوال مستر جان برستو بود و تجویز نیابت برای او در خاطر گذشت اما ازین جهت که عامے محض و آرام طلب
و عشرت خواه و از تواتر جواب و سوال مردم که لازمه سروری و ملکداری است نهایت متضجر و در اکثر امور تابع مرتبه آقای
خود آصف الدوله است او خود هم استعفا ازین امرے نمود دیگران هم حیران بودند که نیابت چنین که منظور است او مستعد آن امر
نمی تواند شد این بیچاره را برای چه تصدیعه میدهند خدا داند که بچه سبب رای مستر برستو بران قرار یافت که نائب دیگر کاردان
و معامله شناس برای این نائب بهم رسانیده نیابت کل خواه مخواه باین عزیز باید تفویض کرد اسمعیل بیگ نامے مغل ولایت زاکه از عیاران
روزگار و نهایت دنیا دار و از اکبر آباد که در آن وقت پادشاه و افواج انگلیسیه در آنجا افتاده داشت بکار ڈاک و داروغگی هرکاره و جواب
و طلبیدن اخبار شاهجهان آباد و غیره جاها از سرکار انگلیسیه مامور بود و چون با حیدر بیگ کابلی سازش و طمع نفعی از او داشت و او هم
باغواے سبز برای او می کاشت با مستر جان برستو از وقت بیمارے ایرج خان تقرب یابت برای خان کابلی مرقوم سے نمود و مخفی
نماند که این حیدر بیگ و میرزا انور بیگ هر دو برادر کابلی زاده عامل پیشه در عهد شجاع الدوله مستاجر اکثر پرگنه هاے صوبه او بوده اند
اما در عمل نهایت سخت گیر و با دوستان هم آشنا الغرض مغضوب در عهد شجاع الدوله نیا با سے معامله تعهد مدتها مقید و در کمال شقت
از محصلان شدید بوده اند برادر کلانش خود در همان دار و گیر مرد و حال آن سختی مانده پسر حیدر بیگ خان بسعی و حمایت بر بعضے
از مقربان رستگاری یافت و زنده بود تا آنکه بمدد بخت و اقبال بنیابت ملک دو کرور روپیه سے فی الحقیقه اصالت است عروج نمود القصه
هر چند حسن رضا خان استنکاف داشت اما بر هر سے قسمت و فیض عنایت مستر جان برستو نیابت آصف الدوله بنام او مقرر
و حیدر بیگ مذکور به نیابت حسن رضا خان معین گشته هر دو بعنایت خلاع فاخره و اسب و فیل بتفاوت قدر مراتب امتیاز
یافته حیدر بیگ خان بکارهاے مرجوعه پرداخت و حسن رضا خان بجاگیر لک روپیه در سال یافت عیش و عشرت و کمال خلوت
مغتنم شناخت و این بیت حضرت خواجه رحمه الله حافظ بر ضمیر ساقی قدحے پر شراب کن * دور فلک درنگ ندارد شتاب کن *
مطابق حال خود شمرده بر ظاهر معنے اش عامل و از آمد و رفت در گه پیشتر بیشتر داشت مل گشت راست گفته اند بیت هر چه
نصیب ست بهم میرسد * گر نستانی بستم میرسد * هر که آمد تخفیفه در فوج و ملازمان نمو غایتے ظاهر کرد و انقلابی در عمال و عهده
نمانها سے بعضے خراب و بعضے دیگر آب و تابے میسر گردید چون نقش تدبیر مستر برستو درست نشست در کلکته نقش وجود جنرل
کلاورنگ را دست روزگار از صفحه هستی پاک نشست و طرف گورنر هستنگ بهادر قوے گشته مستر جان برستو معزول و بجای او مستر
مڈلٹن معین شد باستماع این خبر جان برستو عازم کلکته شد جنرل گاڈرڈ باعتماد هستی مستر مڈلٹن بسیے شادمان و بنده نیز
امیدوار رسید هشت دران وقت در فرخ آباد اقامت داشت که مستر مڈلٹن بلکهنو رسیده جست وجوے بنده نمود و با انگلیسیه

کرتا منے مسٹر برشو و گرانی آنجا بود گفت کلاسنے کجا است گورنر بیاد و خطے با و نوشته مصحوب من فرستاده و سپارش او کرده داده چون
بنده را زبانی انگلیش مذکور معلوم شد قبل از ان او و جرنل مرقوم با او ملاقات نمودم خط گورنر الفقیر داده در خلوت امر نخواند نغ دخوانده
مضمونش را ظاهر کردم التفات بسیار نمودند همیشه آمده در خلوت انچه گفتنی باشد میگفته باشید چند روزے بدین منوال گذشت
همان انگلیش کرانسے دید که مرجع کارها هرگاه ایشان شدند من معطل خواهم شد با حیدر بیگ خان ساخته مسٹر مڈلٹن را فهمانید که ایشان را
درکارها دخیل ساختن صلاح نیست مسٹر مڈلٹن هم ملاسے که از طرف من در دل راه داده روسے ورق یکبار برگردانید و کمال بی التفاتی
با بنده آغاز نهاد بنده فهمید که الحال سود دیدن اینجا نیست و تا چند بار دوش همت جرنل گاڈرد سر تا سر مروت باید بود و بسماجت
بسیار از جرنل مرخص گشته بعظیم آباد آمدم چند ماه صحبت جرنل گاڈرد هم با مسٹر مڈلٹن نهایت ناچاق گشته از کاریکه داشت مستعفی شد
و بعظیم آباد آمده بکلکته رفت فقیر را هم از مفقت بجرۂ سوارسے از خانۂ خود داده همراه برد و در انجا چند روز امیدوار برامد کار
بودیم که جرنل گاڈرد بمهم دکن چنانچه در دفتر دوم نگارش یافت مامور گشت و بنده هم برگشته بعظیم آباد رسید و احوال ملک شجاع الدوله
الی الآن کما کان حسن رضا خان بدستور و نهایت آرام و حیدر بیگ خان بانفصال معامله و مرام اشتغال دارد و مسٹر مڈلٹن بسعی
مسٹر بارول که از اصحاب حشمت کمیت بود و کنون یک سال است که بولایت رفته چند ماه تغییر بود بجبر در رفتن بارول صاحب بولایت
باز مسٹر مڈلٹن و مسٹر جانسن باتفاق بمدار المهام لکھنؤ شده سررشتۂ کل معاملات بدست اصحاب انگلیشیه است ✥

ذکر مجملے از بقیۂ احوال نجف خان بهادر و پادشاه الی الآن که آخر ماه شعبان سال هزار و یک صد و نود و پنج هجرسے است ✥ ✥ ✥

نجف خان بعد تسلط در اکبرآباد و بدست آوردن قلعۂ ڈیگ روز بروز در افزایش سپاه و اسباب عزت و جاه کوشیده فوج
بسیار که تعداد آن محمول بر مبالغه شود فراهم آورد و نجف قلی خان و افراسیاب خان چیله هاسے خود را صاحب رساله عمده که قریب
ده دوازده هزار سوار و همین قدر پیاده باشند گردانید و فی الحقیقة لیاقت این مرتبه در سپهدارسے و خصم افگنی بنا بر جرأت
فطرسے دارند خصوص نجف قلی خان که بین الاقران بصفت شجاعت موصوف و از اکثر رفقاسے عمده ذوالفقار الدوله ممتاز است
و بارها در معارک سپاهی گرسے گوی سبقت از همه کس ربوده با نجف خان بهادر راه تساوسے پیموده و محمد بیگ خان همدانی
ثانیے نجف خان بهادر در جمیع امور و نجابت و شرافت نسب بر اکثر رفقاسے او خصوص بر هر دو چیله مذکور تفوق دارد و دیگر
سرداران دیرینه آزموده کار و اکثرسے از سرداران سرکار شجاع الدوله مثل هر دو گسائین با جمعیت هفت هشت هزار سوار
و مرتضی خان پسر مصطفی خان بهادر بیرنج که ملازم سرکار شجاع الملک مهابت جنگ بهادر بود و با پنج هزار سوار و اکثرسے
از اقرباسے صفدر جنگ مثل اولاد میر یوسف کور و غیره که از نا قدردانیهاسے آصف الدوله تها و ن در پرورش و قدر خود دیده
رنجیده برخاسته رفته اند همه را بقدر لیاقت هر یکے ریاست افواج داده ملکی را در جاگیر داد آنها مفوض ساخته بقدر حاجت از ممالک
مسخرۂ خاص خود هم نگهداشته و ملک بسیارسے از توابع راجه مهاراجه بجے سنگه و بیراج سواسے تسخیر خود درآورده بارها از راجپوتیه
کچهواهه و غیره محاربات نموده بر آنها غالب آمد و الحال اعادۂ دولت خود را که در اطراف و اکناف صوبه اکبرآباد و شاه جهان آباد
اقامت داشت مغلوب ساخت عبدالله خان کشمیرسے و دیگر ارکان حضور که اکثرسے بلکه همه نامرد جبان و پادشاه با چنین
کسان راضی و تابع رأسے ایشان است اقتدار نجف خان بهادر رسیده ضابطه خان را که صاحب اولوس جماعۂ روهیله و افغان

است و بعد قتل حافظ رحمت که افاغنه مستاصل گشته بجاهاے دنیا سپرده غیر از ضابطه خان که داشتند هیچ غیرے پیش او جمع بوده اند دولت
بے تناسبی و تمرد با امیر الامرا ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر نمودند آن ابله تنگ ظرف تمناے طمع افغانی باشارات نهانی
عبد الاحد خان و امثال آن با وجود احسانهاے بے پایان امیر الامرا نجف خان بهادر حقوق پرورش و مراعات او بر طاق نسیان
گذاشته باغی گردید نجف خان بهادر که همت بتادیب او بسته گوشمال او را اهم از همه شمرد چون تقارب فئتین روے داد
از طرفین داد دلاوری داده کوشش و کوشش بتقدیم رسانیدند عاقبة الامر نسیم تایید و اعانت ایزدی بعد استیصال
جماعه کثیرے از افاغنه و قلیلے ازین طرف بر پرچم علم نجف خانی وزید و فتح نصیب اولیاے دولت امیر الامرا ذو الفقار الدوله
گردید ضابطه خان با بقیة السیف که هنوز هم زیاده از سے هزار کس بوده اند بطرف غوث گڈه گریخته بقلعهٔ مذکوره پناه برد و از آنجا
با سکهان اطراف و جوانب و رؤساے ایشان رجوع نموده عهود و پیمان بنوعے مستحکم ساخت که برگشتن او از اسلام و در آمدن
بزمره سکهان اشتهار یافت و نجف خان امیر الامرا بهادر بعد اندک زمانے در پے شتافته قلعه را محصور ساخت و افاغنه پایین
قلعه مورچالها درست کرده بکمتر فاصله از قلعه معسکر ساختند و زمانے ممتد قریب بیک ماه روزے چند کما بیش در میدان برآمده
جنگهاے نمایان مے کردند و هر بار بعد مغلوبی برگشته داخل مورچال خود مے شدند ضابطه خان لاعلاج امان خواسته و
رؤساے لشکر ذو الفقار الدوله بهادر را ضمان خود گرفته بملاقات آمد و جواب و سوال مصالحه چون خواطر خواه ندید رخصت انصراف
خواست نجف خان ذو الفقار الدوله بلا عذر و تامل مرخص نمود و او بجاے خود آمده بلا سعی از قوم خود که داشت و فوج سکهان
که باعانت ملبیده بود استشاره نمود و رائے ضابطه خان باتفاق راے آنها بر مردن و جان فشانی و دست بر داشتن از زندگانی
که با عار بسیار باشد قرار گرفت و روزے بهیات مجموعی دل از جان کنده یکدفعه بسیار مع توپخانه و بان و غیره اسباب که
میسور بود و سوار شده خواهان کار زار شدند ذو الفقار الدوله امیر الامرا بهادر نیز صفوف افواج آراسته کمر جلادت محکم بست و بمقابله
او شتافته بر رفقا سبقت مے گرفت از طرفین جرأتها بکار رفت و بیگارے روے داد که در آن نواح بعد جنگ ابدالی که با مرهته
در میدان پانی پت اتفاق افتاده چنین جنگے نشان نمے دهند الوف مردان در عرصه میدان بے سر و جان افتادند و داد
مردی و مردانگی دادند نجف خان بهادر نیز چون حامی سپاه کینه خواه بدست و زور بازوے خود گوے سر مبارزان
از میدان ربوده از اول صبح تا عصر مع رفقا درهمین کار بود چون روز قریب اختتام رسید عمر و اقبال افاغنه و سکهان بشام
رسید سکهان ملتجا و ماواے خود و ضابطه خان با اتباع بهمان قلعه که ما منے غیر از آن نداشت گریخته شب گذرانید و صبح
با کمال عجز و بیچارگی استعفاے جرائم نموده التجا آورد نجف خان بهادر از راه جوهر ذاتی عذر او را پذیرفته و عفو تقصیرات
فرموده حکم بآمدن نمود و ضابطه خان بضابطه معتبران عذر خواه آمده مورد عفو و عواطف گشت و زمانے ممتد با معدودے
از خدمه حضورے در خدمت گذرانید بعد از آن وصلت خواهر خود با امیر الامرا وسیله از نیات خود را نامزد نجف قلی خان که
بمنزله پسر نیک اختر و متبنای او ست مقرر نمود با این وسیله بفوجداری سهارنپور بوریه بازه افرازی یافت ❊

ذکر بیرون رفتن عبد الاحد خان بطرف لاهور از فرط غرور و بے شعوری و توبیخ تقرب حضور علی الرغم امیر الامرا ذو الفقار الدوله بهادر منصور و گریختن از آن طرف بمجرد رسیدن و بدو سلے مغلوب و مقهور

عبد الاحد خان که در حضور والا رو سانیده در جمیع کارهاے پادشاه ناظر و خاطر اوشاه عالم بسیار عزیز و همیشه در سر هم امور امیر الامرا

ذوالفقار الدوله بهادر در جد و کد بوده چون بر خود سے پیچید بعد ظفر یافتن امیر الامرا بر ضابطه خان دید که شخصے که از عهده بخت خان
بهادر بر آید غیر از ضابطه خان در نظر نشود با این همه اولوس افغانے و اعانت بعضے از سکهان مغلوب و مقهور شد چاره منحصر
در ان دانست که شاهزاده را با خود گرفته سر سهند رود و افواج را ملازم نموده سکهان آن طرف را مقهور خود گرداند و بعد مقهور شدن
آنها را متوسل دامن دولت خود ساخته دم مساوات با ذوالفقار الدوله بهادر زند چون این اراده در دل او رسوخ یافت
با بادشاه ظاهر ساخته شاهزاده جوان بخت یا اکبر شاه را همراه گرفته خیمه بیرون زد و صلاے عام برائے ازدحام مردم در داد صاحب
تلاشان نوکرے که درین جزو زمان فراوان اند باندک عرصه لشکر عظیمے فراهم آمد چون تقرب او با بادشاه در اطراف و حوالے اشتهار
داشت سرداران بعضے اضلاع و فرق معروف نام آوران فرقه سپاه نیز حاضر آمده ملازم شدند و هر روز در کثرت مے افزود حسب الطلب
بادشاه زمره از فوج ذوالفقار الدوله بهمراهی شاهزاده رسیده باعث ازدیاد عساکر گردید چون عبدالاحد خان پر و بال
خود فے الجمله آراست پیشتر نهضت و بهوس تقلید ذوالفقار الدوله چند فراسخ از سر سهند هم گذشته جواب سوال معامله
با سیکے از سرداران سکه و اظهار رعب و رعونت نمودن آغاز نهاد و ندانست لراقمه تیغ چوبین به تیغ فولادے * نتواند
نمود همزادے * تا آنکه او قدر جلادت سکهان کشمیرے مذکور شناخت و از معامله گذشته استعداد مقاتله نمود چون مقابله روداد
با آنکه هیچ آسیبے بفوج نرسیده مردم بے جان بازے بوده اند عبدالاحد خان که نامردے فطرے و جبان خلقی است آتش شمشیر
از دور دیده اطفالے نائره آن بر تخیّر زده سے خود در میدان دید و عبث عبث بے هیچ مع شاهزاده رو گردان گردیده چنان
بگریخت که پے سر خود برگشته هم ندید و نجف خان بتقویت سردار محفوظ و سالم برگشت و از دیگران هرکسے که جرات و جمعیت
داشت از ان مهلکه بسلامت بر آمد و مردم دیگر آواره دشت غربت و مبتلاے انواع محنت و کربت گشته از لباس و سلاح و اسپ
و یراق عارے و با هزاران خستگی و سے بجائیکه میسر و مقدور بود رسیدند و برخے بناکامے و ناچارے کشته و زخمے
گردیدند میرزا نجف خان که از ند تهاتم ایذا و اضرار او سے نمود و طاقت تحمل او بنهایت رسیده بود فلاح خود و صلاح عالمے
در انزوا و ابهام اختیار او دید قابو یافته با دشاه استبداد ان عزل او از مراتبے که داشت و مقید نمودنش فرمود بادشاه که عجب
جانانه بلکه محض دیوانه است طوعاً و کرهاً اطاعت رائے امیر الامرا نمود ذوالفقار الدوله بهادر معتمدان فرمان بردار را پیشتر فرستاده
عبدالاحد خان را مقید و خانه او را ضبط نمود از اسباب کتب خانه و دوا خانه اش که فے الواقع از نفائس اشیا بود خود گرفته
دیگر اموال و اسباب که بلکوک مے رسید بخزانه پادشاه رسانید و سرداران بهادر خود در ان نواح فرستاده فے الجمله اصلاح
مفاسد سکهان و آنها را منقاد گردانید بصورت غلبه خود بران جماعه که از لکوک در حساب و شمار افزونند ظاهر کرد و الی یومنا هذا
بکام و اقبال و جاه و جلال در اکبر آباد و شاهجهان آباد حکمرانے مے کند اصحاب انگلیشیه را هم وجود و اقتدار او در هندوستان
اندکے در دل دوربین مے خلد و بعد نمودن عبد الاحد خان جرنیل کوت انگلیشیه مستر مسکن نام را بالسفارت نزد امیر الامرا
ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر فرستاده پیغامهاے وعید و تهدید از انواع تحکمات و تقاضا با او نموده بود او هم بطور مناسب جوابهائے
مسکت فرستاد و حروب و کهن که ارباب انگلیشیه را روداد دافع مکاوحات با نجف خان بهادر گشت و الا عجب که تا حال
با او قیل و قال بلند گشته کار بحرکت عساکر مے کشید باید دید بعد ازین مشیت ایزدے در حمایت کیست کدام فرقه را
اقبال یاور و او تعالے کرا معین و ناصر است رفیع خان باردل به بنیم تا مهر و کین قضا *
نوازد کرا خوار سازد کرا *

ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب بنابر اغراض غیر معلوم **

مجملے از احوال دکهن که باخبار معتمدان گوش زد فقیر گردید در آخر دفتر دوم بسلک تحریر رسید لهذا که آخر ماه شعبان بلکه شب غرهٔ ماه
مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری بیست چنین شنیده شد که جرنیل گادرد بهادر بعد فتح قلعهٔ بسے که از عمدهٔ قلاع
متینه معروفهٔ مرهٹه است افواج را آراسته بقصد تسخیر پونا که دار الملک رؤسای جماعهٔ مذکور و مرکز دولت آنهاست جنبید سرداران
مرهٹه چار و ناچار با اقتدار یکه میسر بود و بجهت منزلے پونا که اتصال بدریاے شور داشت استقبال جرنیل نموده هنگامهٔ ستیز و آویز گرم
نمودند و بعد جنگهاے متواتر که چند روز متواترے امتداد آمده بود روزے از طرفین کوشش بسیار و آنچه بالقوه در فریقین بود بعرصهٔ
اظهار رسیده بعد کشته شدن مردم بیشمار شکست بر لشکر جرنیل گادرد افتاد و جرنیل مذکور بهوشیارے و سلیقهٔ سپهدارے
مع بقیة السیف که زیاده بر دو هزار کس نبوده اند بر لب دریاے شور بدون اسباب و دانه رسیده خود را بر جهازات کشید
و به منبائی که جزیره ایست معروف و در انجا انگلیشیه قلعهٔ متینی بنا کرده مسکن و ماواے خود ساخته اند رفته منتظر صلاح وقت و فرصت
است و بعضے میگویند در بندر سورت که آن هم در عمل انگلیشیان است رفته والعلم عند الله ای و نیز مسموع شده که افواج انگلیشیه
که بسر کردگے کرنل کمک بوده و او هم نهایت شجاع و صاحب تدبیر و هوشیار است بصوبهٔ مالوه بوده قلعهٔ گوالیار قبل از ورود او مفتوح
گشته مستحفظان انگلیشیه دران نشسته بودند و قلاع دیگر را که کرنل کمک نیز مسخر نموده بود فوج عظیمے از مرهٹه هاے دکهن دران صوبه
در آمده طرق وصول اجناس ماکولات وغیره باحتیاج لشکر انگلیشیه مسدود گردانیده بصدمات جنگهاے متواترے و مقتول و مجروح
ساختن مردم فوج و گاهے مستحفظان قلعهٔ گوالیار وغیره قلاع مسخره و افواج تابع کرنل کمک بوسعے عاجز و مضطر گردانیدند که کرنل
کمک هم پایدارے دران دیار متعذر و دشوار دانسته ناچار قلعهٔ گوالیار را به رانا زمیندار گوهد بعلت موافقت و رهبرے او دران
صوبه قدم گذاشته بودند تفویض نموده و از قلاع دیگر هم بضرورت دست بردداشته و خالی گذاشته بطرف اٹاوه برگشت و چهاونی
تمام فوج در همان اٹاوه مقرر گردید و حیدر نایک نیز سے گویند الی الآن در صوبه ارکاٹ کل اقتدار و استقلال کامروا و کارگزار
و جرنیل کوٹ که رئیس کل افواج انگلیشیه و منجملهٔ اصحاب خمسه کمیٹی است و بدافعهٔ نایک مذکور بصوبهٔ مسطور حسب الامر گورنر جرنیل رفته بود
بدستور در قلعهٔ مندراج اقامت گزیده بطوریکه صلاح وقت مے داند در میدانها برآمده ستیز و آویز مے نماید و گورنر جرنیل بهادر را
میگویند که احوال افواج مرسلهٔ خود بدین منوال دیده انتظام ممالک بنگاله و عظیم آباد و اوده و الٰه آباد وغیر آن که در ید تصرف اوست
اهم و واجب شمرده صلاح دران دید که با میرزا نجف خان بهادر و پادشاه و دیگر سیکهان لیاقت داشته باشد بارسال سفرا و مکاتیب
آمیزش و داد و اتحادے بهم رسانیده با خود گرویده سازد و از مالداران نالائق که در مصارف بے فائدهٔ زرهاے خطیر رایگان
خرج مے نمایند مبلغی گران براے مصارف لابدیهٔ حروب و کروب که درین ایام در پیش دارد به تدابیر مناسبه بدست آرد تا مبادا
افواج دکهن غلبهٔ خود در وطن خویشتن دیده باعث فتنه و فساد درین بلاد شود و میرزا نجف خان که از سوال و جوابهاے سابق اندیشه مند
از طرف این جماعه است با دکهنیان نگرود و شاید مطالب دیگر داشته باشد چه بر ضمائر این جماعه خصوص گورنر جرنیل بهادر که نهایت
مدبر و سینهٔ او صندوق رازها و سرائر است و امکان ندارد که ادنی سخنے از ان جمله اسرار بلب اظهار برآید اطلاع یافتن از متعذرات است
بنابر مقدمات مذکوره در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و نود و پنج هجرے از دار الملک خود کلکته کوچ نموده و اکثر اصحاب رأے و تمیز
مثل مسٹر اندرسن و دیگران از جماعهٔ فرقهٔ خود برفاقت چیده مثلے ابراهیم خان بهادر را نیز از زمرهٔ هندیان که اوصاف حمیده دیم

پسندیدهٔ او باقتضاے موقع و مقام در ذیل صفحات اواخر دفتر دوم ثبت افتاده و وانموده تے بمقتضاے ناقدردانی مقتدران عصر
در مرشدآباد بیخانهٔ خود منزوے بود بکمال نهایت دو جوہر شناسے بہرامے خود برگزید و باکمال شان و تجمل و سامان شایسته که قریب
بسه چار صد کشتی ہمراه داشت اوائل ماه مبارک شعبان در عظیم آباد رسید و عازم پیشتر گردید و بست و سوم ماه مذکور به بنارس رسیده
خبر است که زیاده توقف در انجا نکرده پیشتر تا لکهنو خواهد خرامید و آنچه مرکوز و منظور دارد در انجا بظهور خواهد انجامید قبل از ان که گورنر
بهادر از کلکته نهضت نماید حکمی از ولاتیشر در باب برهم زدن با جماعهٔ ولندیسیه ضبط نمودن قلاع و امکنه اینها رسید و حسب الامر در اواسط
یا اواخر ماه رجب سال مذکور در بخش بندر ہگلی آباد وسے ولندیسیه که نام آن مکان چچره است و سردار بزرگ جماعهٔ مذکوره در ملک
بنگاله با چند ضرب توپ که البته کمتر از سے عدد نخواهند بود با قلیل جمعیتی از قوم خود مے باشد بے جنگ و جدل مسخر گشته بضبط
فرقهٔ انگلیشیه مع مال و اسباب در آمد و دیگر جاها از هر دو صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد وسیکے یا دو سه کس بر جا بر قدر لائق دانند از ان قوم
بکار کمپنی خود مے نشینند و در وسط شهر عظیم آباد نیز خانه در کمال وسعت و صفا با اندک متانت و چند ضرب توپ دارند چون حکم
گورنر بسبب مکسول صاحب کلان عظیم آباد و میجر هاڈے صاحب فوج متعینه شهر مذکور برائے تسخیر امکنهٔ ولندیسیه رسید چند روز
قبل از ورود گورنر بهادر مکان عظیم آباد ایام با جمیع امکنه دیگر بطور چچره بے آنکه کار بجدال و قتال رسد مسخر گردید سبب آسانی
در تسخیر این اماکن آنکه انگلیشیان از اوائل این قسم روزها را در نظر داشته چون غلبه و اقتدار و تسلط درین دیار دارند فرق دیگر را از
امثال خود باین حال نگذاشته اند که در بارهٔ آنها امرے منظور شود حاجت بمکاوحه و مقاتله داشته باشد ✣ ✣ ✣

ذکر سبب کشادیافتن باب منازعه فیما بین انگلیشیان و ولندیسیان و مجملے از احوال ارض جدید که به امریکا و ینگے دنیا مشهور است و احوال مردم آن مکان ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

سبب منازعه فیما بین این هر دو گروه آنکه از مدت پنج و شش سال قبل ازین پادشاه انگلیشیه را بصلاح کمپنی که هیچ کار او بے مشورهٔ
سکناے آن دیار نیست منازعتے با مردم امریکا که عبارت از ارض جدید است روے داد و احوالش مفصل گذارش کرده آید و کمپنی
عبارت از اشخاص مال دار و مقتدر رعایاے آنجا است از مردم صاحب استعداد مال دار مقتدر مذکور بیش از سے چهل کس یا کم
و زیاد که باهم متفق گشته اراده تجارت بقطرے از اقطار اقالیم سبعه نمایند کمپنی اند و این قسم مردم دو سه صد کس خواهند بود که
علاقه تجارت هر طرفے از اطراف دارد و بمنزلهٔ رئیس قوم اند پادشاه آنجا اراده هر امرے که کند اول استشاره با امراے خود می نماید
اگر آن امر پسند راے امرا آمد امرا با کمل ملک استشاره مے کنند و کونسل ملک عبارت از مردم مذکور آن جماعه اند که از هر بلدهٔ
و قصبهٔ ولایت انگلند سکناے بلاد و قبایلات یک دو کس هوشیار متدین منصف را بوکالت خود برگزیده متعهد اخراجات آنها
گردیده بشهر لندن که دار السلطنة ولایت لورست فرستاده اند تا هر امرے که پادشاه را روے نماید در ان باب هر چه اینها برای
اشخاص بلاد مناسب و صلاح دیده اظهار نمایند مختار همه آن مردم است و اگر آنها نه پذیرند کسے از آن جماعه نخواهد پذیرفت استشاره
مے کنند اگر آنها هم سود و بهبود تمام مملکت و اهالی آنجا دران کار دیده پسندیدند اذن امضاے آن امر داده شریک و معین
پادشاه و امرا دران کار مے شوند و آثار بر ذمهٔ تمام رعایاے قلمرو آن سلطنت و ممالک محروسهٔ پادشاه آن فرقه افتاده
امضا مے یابد و اگر پسند آنها نیامده و درین فساد مے برای عامهٔ خلائق و آن مملکت دیدند از قبول آن امر سر باز مے زنند و پادشاه
هم درین صورت مجال آن نیست که خلاف مرضی و راے آنها حکمے تواند نمود مردم امریکا که ارض جدیدش هم مے نامند

سنگی و دنیا بایاسے مشناتی تمنا سے نے مفتوح و نون ساکن مخفی و کاف مکسور فارسی ستے بایاسے تمناسے نے مشناستی زده بمعنی دنیای نو
نیز سے گویند از قوم انگلش و اولاد فرقهٔ مذکوره اند علماسے ہیات این جماعه بتحقیق تعلق درین علم بسیار نموده تفاوت ہاسے
بسیار از ادراک حکماسے سلف برآورده اند از ان جمله این که سے گویند احاطهٔ کرهٔ آب ارض را بطور تعریف حکماسے سابق نیست
بلکه مثل کمربند کرهٔ زمین را محیط است و ارض چنانچه این طرف برآمده محل سکونت عالمی گشته باقالیم سبعه انقسام یافته است ہمین قسم
طرف مقابلش نیز برآمده موقع سکناسے عالمی است و باین طور است که کف پاہاسے اشخاص دو طرف اگر زمین در میان نباشد بہم گر
ملصق گردد و سرہا بطرف آسمان ملخص آنکه بے اندک میلے ہر دو طرف زمین مقابل ہمدگر واقع است و وسعتش اگر چه الی الآن به تحقیق
نموده نشد اما تخمیناً این قدر ہست که ہر دو طرف را مجموعه پنج حصه تصور باید کرد از انجمله سه این طرف که اقالیم سبعهٔ مشهوره دارد
و دو حصهٔ آن طرف اندک بیشتر خواہد بود و سرد سیر و گرم سیر دارد اما تمام احوال آن قطعه خود دیده و بنظر تحقیق سنجیده نشده است
چوبهاسے متنوعه و ادویهٔ مختلفه از انجا تحصیل کرده آورده اند و صنادیق وغیره ساخته گویند که معادن طلا و نقره با کثار دارد قریب
بچہار صد سال است که جہازے تباه شده در انجا رسیده ساکنے که جہاز پرتگیس که به پرتگال شهرت دارد و سے خبر در تباہے وارد
شده گرویده و انجا را دیده مسکن اختیار نموده مدتها بوده اقتدار بسیارے بہم رسانیده تا آنکه در زمان شاه جہان پادشاه از بلاد ہند
اخراج یافت و اولاد آنها در سوگلی و مندراج مانده سیاه رنگے سبزه و بعضے بندرت سفید است سے شوند و پیشه درسے می نمایند
درین ایام اکثرسے به نویسنده گرسے در سرکارات انگلیشیان نوکرسے شوند اما انگلیشیه آنها عزتے نداده مثل سائر الناس شمار مے نمایند
لیکن در ولایت خود اسے بودند با پادشاه و فوج و اقتدار دارند چون جہاز تباہے انجا دیده بسلامت برگشت بعض سوداگران
آن جہاز را اندک بلدیت براه آن زمین بہم رسید شخصی از ان مردم با عانت زرسی از سلاطین آن فرقه دو سه جہازات تیار کرده و
ہوشیاران دیگر را ہمراه گرفته در انجا رسیده و ملکت بسیار در انجا نموده و نحص بلیغی بعمل آورده چندسے کسے از سکنهٔ انجا بہم رسانید
و با آنها آمیزش و اختلاط نموده سے الجمله با ایما و اشارات بعضے امور فهمیده و اندک زبان انها آشنا گشته و آنها را بحسن سلوک از خود
خوشنود گردانیده چند میل در اطراف ساحل مذکور بالعاق آنها گردیده احوال قطعبین و ارتفاع و انحطاط و بعد و قرب رحلات از اطراف
آن دریا فته اندک نقشه انجا و راه عبور و مرور دریا و ایا با دریافته و ضبط نموده معاودت کرد سال دیگر با چند جہاز پر از اسباب جنگ
و اقامت رفته با معدود و دسے از رؤسا اقامت گزیدند و آہسته آہسته فرق دیگر ہم خبر یافته در اطراف آن رسیده رحل اقامت
افگندند بعد امتداد زمان مردم انجا را چون حیوان چارپا دیده انگلیشیان را اراده توطن در انجا بہم رسید و طرح امارت در آن زمین
انداخته معمورهٔ عظیم ساختند و بود و باش خود و توالد و تناسل و تربیت اطفال در ہمان مکان مقرر نموده مکتب و معابد و بالجمله
ہر اسبے سر امر بطور ولایت عمارات عظیمه بکمال متانت ساخته انصراف بولایت انگلند کاطن دیرینهٔ آنها بود موقوف نمودند اما
در اطاعت پادشاه خود بوده مطیع و منقاد امرا و ارکان دولتش که سکنهٔ دار السلطنه لندن اسے بودند و بضابطهٔ ولایت انگلند
خراجے که معین بود سے رسانیدند تا آنکه کثرت در اولاد بہم رسیده عدد مردم انجا در حساب از لکوک تجاوز نموده قریب شش ہفت
سال است که پادشاه انگلند بصلاح ارباب حل و عقد ممالک خود بر آنها تحمیل وجهے معتد بہا زیاده از وجوه مقرره نموده و بر آنها گران
آمده سر از اطاعت باز زدند پادشاه بسردارانیکه از طرف او حکومت انجا داشته تحصیل مبلغ معینه مذکوره سے نموده نوشت که آنها
را وعید و تهدید نمایند سرداران مذکور حسب الامر بر آنها سخت تنگ گرفتند آنها ناچار شده با ہم مشوره نموده حکام منصوب پادشاہے
را گرفته سر از بدن شان بر داشتند و علم بغی و تمرد برافراشتند پادشاه فوجے لائق با اسباب موافق تادیب آنها فرستاد

چون در ضوابط و قواعد یکسان اند در همه امور با انگلیشیه همسان و اولاد شان بودند و اسباب حرب و کرب از توپ و بندوق آنچه
می باید مهیا داشتند بمنازعت برخاستند جنگ عظمی روی داده فوج پادشاهی مغلوب و مستاصل گشت پادشاه بار دیگر
افواج وافر بانهایت کر و فر و اسباب افزون از حد و عد فرستاد آنها هم با تجه بالقوه آنها بود خود را آراسته مددی هم از فرانسیس
در آلات و ادوات حرب درخواستند فرانسیسیه که عداوت دیرینه چندین صد ساله با انگلیشیه دارند موافقت آنها را باعث فوز عظیم
و نصرت جسیم دانسته چون ایام صلح باقی بود و بظاهر اعانت نمی توانستند مخفی هر گونه امداد و اعانت که ممکن بود بعمل می آوردند تا
انگلیشیه برین دغا وقوف یافته با فرانسیسیه هم دو سه سال هست که در آویختند اما مردم مذکور سکنه ارض جدید باز کشش و کوشش بسیار
نموده بر افواج پادشاهی غالب آمدند و سخن عظیم بنا بر استیصال سی چهل هزار کس و صرف زر سی خطیر که میگویند قریب بیست
کرور روپیه درین کار بمصرف در آمده با اولیای دولت پادشاه انگلند رسیده و معرکه کارزار با قوم خود ش که مردم ارض جدید اند
یعنی امریکا و با فرانسیسیه گرم گردید اسپانیول که او نیز فرقه ازین جماعه و سرآی خود پادشاهی علحده دارند و اکثر با سلطان روم
و دیگر اقویا و سلاطین قرب و جوار محاربات گذرانیده هرگز نمی آرامند اعانت فرانسیسیه نموده بجنگ انگلیشیه برخاستند
و لندلیسیه هم که تسلط انگلیشیان بر خود و در ممالک هند نمی خواهند اما از فرط سلامت روی که شیوه آنها هست تا مقدور در
منازعت با احدی نمی کشایند و اعلان و اظهار عنا در انمی پسندند در باطن با هر سه کس بنا بر سبب گو روهم بنا بر نفع خود در تجارت
که در وقت غرض اسباب حروب را بقیمت اعلی میخرند اعانت بفروختن اسباب و رسانیدن گوله و باروت و توپ و بندوق
وغیره شروع کرده اهتمام بسیار درین کار می نمودند انگلیشیه برین تدبیر و تزویر و لندلیسیه پی برده با آنها هم کاویدند باید دید
که مشیت قادر قدیر و از اختلاف و مشاجرات اینهمه فرق مختلفه متقدره چیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الحمد لله علی آلائه و الشکر
علی افضاله و نعمائه که دفتر سوم نیز بدستیاری اقلام این اقل الانام کسوت انجام و پیرایه اختتام بخشید و آغاز این اجزا
و اوراق را که جاوداں ماناد تا عیکه مامول بود بانجام رسانید در ارتسام وقائع و اخبار مرا ناسه مصدق و راستی بمقدور یکه
میسر بود بعمل آمده تقصیری در آن نرفت و الحمد لله که بیامن توفیق ایزدی پریشانی این صفحات هم صورت انتظام و
جمعیت گرفت امید که ایزد تعالی شانه بذیرای پرتو انظار بر گزیدگان دهور و اعصار رشته سواد مداد این نقوش را سرمه
چشم بصیرت اولی الابصار فزاید و درد انی معانی و مضامین فقرات مجموعه جنت آئین را چون مائه معین بمذاق دل ارباب
دول گوارا فرموده چشم بینش برگزیدهای آفرینش را آب بیاریش از خواب غفلت مستی دولت شعست وشو نماید چون قبله
همت دو جهه نیت ایقاظ و تنبیه سیه مستان از خود رفته دولت و غنودگان بیخبر خفته غفلت هست این سیه نامه خطا کردار
ترتیب این کتاب را وسیله آمرزش و رحمت رب الارباب میداند و رجای واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بمودای
سبقت رحمتی علی غضبی و هو اصدق القائلین ظن بنده کمترین را مبدل بیقین گرداند انه جواد کریم رؤف رحیم نمقه بمینا و الداثرة
الفاقرة افقر فقراء باب الله الغنی غلام حسین بن هدایت علی خان ابن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله
عنهم بفضله السنی و بحق سید الانبیاء و المرسلین محمد خاتم النبیین و عترته المعصومین الطیبین الطاهرین علیه و علیهم السلام و الصلوة الی
یوم الدین یوم الثلثاء لسبع خلون من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنه خمس و تسعین من المائة الثانیة عشرة
من الهجرة المقدسة النبویة علی صاحبها السلام و التحیة +

تمت

عبارت خاتمه الطبع مطبوع سر طبع رنجیۀ خامۀ بلاغت ختامه ناثر بے مثال شاعر شیرین مقال جامع علوم خفی و جلی منشی فدا علی عیش سلّمه ربّهٗ

اورنگ‌نشینی قلم بر تخت قرطاس بحمد مالک الملکی است که سلسلۀ نظام جهان در کف اختیار اوست ناظمی که در رتق و فتق انتظامش خلل و نقصان مفقود است و آیۀ وافی هدایۀ ولو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دلیل روشن موجود و آیۀ الملک لله الواحد القهار براین دال است که شاهی کونین سزاوار اوست جباه خداوندان تخت و دیهیم از وفور سجدات بر جناب عظمت والایش چون ماه تابان مے نماید و اعناق کشورکشایان اقالیم سبعه بر آستان جلالتش خم مے ماند **بیت** سر پادشاهان گردن فراز * بدرگاه او بر زمین نیاز * فرمان فرمائی خامۀ مشکین شمامه بدار الملک نعت عالم پناهی است که افسر لولاک لما خلقت الافلاک بر تارک نبوتش مزین است کشورکشائے که رایت هدایت برافراشته ملک کفر را به تیغ اسلام خویش مفتوح فرموده سکۀ ان الدین عند الله الاسلام در چهار دانگ عالم رواج داد **بیت** محمد پادشاه دو جهان است * محمد پیشوائے مرسلان است * مکرم از ذکر الملک گوهرین سلک شهرستان منقبت وزیر اعظم و دستور معظم شاه مرسلین است که پنج نوبت امامت بر درش نواخته شد و خطبۀ انا و علی من نور واحد در شان رفیعش خوانده گردید **بیت** علے آنکه یزدان علیم وی است * دو عالم دو کف کریم وی است * **بیت** زمین باد بهر دم زره دو سلام * بآل و باصحاب خیر الانام *

اما بعد پوشیده مباد که درین هنگام میمنت انجام از جملۀ کتب تواریخ ملوک دهلی کتاب منفعت انتساب تاریخ بے مثل و لا جواب **حدائق** مزین نزهت آگین است یعنی سه جلد سیر المتاخرین مشعر حالات خسروان هندوستان تالیف لطیف و تصنیف شریف سرآمد مورخان جادو بیان مستند آفاق و جهان شاعر جلیل نثار بے عدیل و بحر عطارد تحریر منشی علامه سید غلام حسین خان خلف الرشید سید هدایت علیخان طباطبائی اسکنه الله فی الجنان که در حقیقت کتابی باین تهذیب و سلاست عبارت و نزاکت مضامین و فصاحت بیان و بلاغت تحریر و نگارش حالات صحیح سراسر است بے کم و کاست که بهمین شیوۀ رضیه و شیمۀ رضیۀ مورخان عالم است الی یومنا هذا درین فن تاریخ بنظر نگذشت اگر آئینۀ بے زنگ خسروان خواقین است و اگر کارنامۀ پادشاهان اولو العزم گویم رواست حسب امانت جناب علی القاب ارسطو فطرت کیوان مرتبت فخر خاتم سخاوت جمهور صمصام شجاعت **مهاراجه مان سنگه بهادر قائم جنگ رئیس شاه گنج** متعلقۀ صوبۀ اوده که صحائف تواریخ سلاطین هند و عجم و عرب مطالعۀ جنابش موج زن است مے اندازد بمطبع فیض مطلع مهر سپهر ریاست شمع منیر کاشانۀ دولت بهار گلستان مجتبائے ثمر نورس حدیقۀ کامگاری عالی دودمان والا خاندان بازوئے مروت و فتوت رازور ذهین و متین منشی **نول کشور** صاحب سلمه الله الواهب به کمال تصحیح و حسن سعی کارپردازان موصوف الانام که در صفائی خط بر صفحۀ شش رشک ماه تابان و مهر و فرش رشک مهر درخشان است بتاریخ سوم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و سه هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مطابق ۱۵ - ماه - اگست سنه یکهزار و هشت صد و شصت و شش عیسوی حلیۀ طبع پوشید مطبوع طبائع مورخان بلند نام و محبوب خواطر کافۀ انام گردید بمنه و کماله کرمه فقط + + + + + + + + + + + +